۱۳۸۷/۱۰/۱۶

کتابخانه آستانقدس

اسم کتاب تحفة الأبرار / فارسی

مصنف سید محمد باقر موسوی شفتی

مؤلف

خطی نسخ ۲۰ سطری

چاپی

سال چاپ یا تحریر — عدد اوراق ۲۵۷

جزء کتب فقه شماره

شمارهٔ عمومی ۱۰۶۴۵ شمارهٔ قبض

واقف دکتر محمد زاهدی تاریخ وقف تیر/۵۰

طول ۲۱ عرض ۱۵ گنجه

۳۶۲

بازبینی شد
۱۳۵۳ خ

الکتاب المنتخبات من مصنفات رئیس الفقهاء والاصولیین سید العلماء والمجتهدین مفخر الفضلاء والمحققین شیخنا وشیخ الطائفة معتمد الاعاظم الملیاء اتقاهم فی اتمام کشف الصغار والایتام مظهر الطاف ملک العلام حجة الاسلام دام ظله العالی ۱۲۵۹

کتابخانه آستان قدس

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی توحد بالملک فلا ندله فی ملکوت سلطانه وتفرد بالعز فلا ضدله
فی جبروت کبریائه وحادث الاذهان الثاقبة فی بیداء عظمته وقدرته وانحسرت
الابصار الخاطفة فی بدایع صنعه وغرایب فطرته واشهد ان لا اله الا الله
شهادة مذعن باحدیته ولحدیته واومن به وبجمیع رسله وسفرائه وملائکته
واشهد ان حبدی محمدا سید رسله ومفخر انبیائه وباعث خلقه ارضه
وسمائه وان علی ابن ابیطالب والائمة الاحد عشر علیه وعلیهم الاف التحیة
حجج الکاملة علی عباده وان من اعتصم بهم واهتدی بهداهم فقد هیاء نفسه
للفوز برضوانه ومن فارقهم وضل عن سبیلهم فقد مکن نفسه فی درک
نیرانه **وبعد** خادم شریعت فخر انبیا وسید رسل وچاکر درگاه ملجاء اولیاء
وهادی سبل ابن محمد تقی الموسوی محمد باقر اوقعه کتابهما بیمینهما وحوسبا حسابا یسیرا
بعرض برادران دینی واخلاء ایمانی میرساند که این کتابیست در بیان صلوة واحکام آن
مسمی بتحفة الابرار الملتقط من آثار ائمة الاطهار لتنویر قلوب الاخیار مرتب
کردانیدم انرا بمقدمه وچند باب که هر یک از ابواب مشتمل است بر مباحث بسیار
مقدمه در بیان فضیلت صلوة وجمله از مباحث مهمه مطلوبه در اینمقام است
بدانکه نظر بمضمون حق مشحون کریمه وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون
غرض مهم از وجود بنی آدم در بوستان سرای این وادی پر محن والم نشده
مگر بجهة تحصیل معرفت وعبادت جناب احدیت عز شانه وبمقتضای
مفهوم حدیث حق مقرون الدنیا مزرعة الاخرة قرار این سرای سریع الزوال نشده

مکر

مکر بجهة محل زرع دار قرار مراد از محل زرع آنست که انسان در ان مرتکب اعمالی شود
که موجب رفع درجات وباعث استحقاق فواید وعطایای جلیله حضرت منعم بی
زوال شود در دار قرار وچونکه عقول قاصره انسانی از درک چنین اعمالی که ارتکاب
ان موجب نجات در دار جنان وباعث فوز بعطایای حضرت رحمن شود
قاصر است لهذا خلاق جهان از روی حکمت عظمی نظر بکمال رافت وعطوفت
مخلوقین بتوسط انبیا ورسل مقربین هدایت وارشاد عباد فرموده اعمالی را که
موجب فوز بدار قرار وباعث استحقاق توصل بنعم بی زوالست مثل صلوة
وصوم ومذکوة وخمس وحج وعمره وغیرها از بار تکاب انها فرموده بعضی را در عمر
یکمرتبه وبعضی را در هر سالی یکمرتبه وبعضی را در هر شب وروز پنج دفعه تا بارتکاب
ان اعمال حسنه سعادت انتظام بنده ذلیل فایز شود بعطایای جلیله حضرت خداوند جلیل
تا در اوان عرصه اکبر از خسارت وندامت بی حاصلی سالم واز شامت وملامت
بی ثمری ودهی دستی عاری واز مفاسد بی سر وشور میدان کبری الفضا صحرای محشر محفوظ
واز فوائد موائد عطایای بی منتهای حضرت کریم وهاب علی الاطلاق محظوظ کردد مخفی
نماند اعمال مذکوره با اشتراک در اصل رجحان ومحبوبیه متفاوت المراتب میباشند
در فضیلت ورجحان لکن اشرف از همه وافضل از کل نماز است که فوق کل طاعات
بدنیه وسعادات وسرمایه افتخار قاطبه قربات وموجب استخلاص او از درک نیران
وباعث استحقاق نعم جنان وداعی قبول سایر اعمال است چنانچه از ارکان دین وامنای
حضرت رب العالمین ماثور است اذا قبلت قبل ما سواها واذا ردت رد ما سواها
ففی الفقیه عن مولانا الصادق اول ما یحاسب به العبد الصلوة فاذا قبلت قبل
سایر عمله واذا ردت علیه رد علیه سایر عمله حاصل معنی ظاهر ان کلام حقیقت انجام

ان است در موقف حساب از جانب مؤاخذ و محاسب حقیقی اول کلامیکه در مقام حساب صادر میشود سئوال از حال نماز بنده است پس اگر نماز شخصی بدرجه مقبول شد مقبولیت ان موجب مقبولیت سایر اعمال میشود گویا مراد ان باشد که بعد از مقبولیت نماز دیگر سئوال از سایر اعمال نمیشود ببرکت نماز مقبول کل اعمال مقبول میشود و اگر العیاذ بالله سبحانه نماز این شخص در درگاه احدیت جل شانه مردود شد قاطبه طاعات و اعمال او مردود میشود یعنی ثمری بر انها مترتب نمیشود بدانکه اشکال در ظاهر این حدیث میتواند بود بیان ان این است که از جمله واجبات الهیه زکوة و خمس و صوم و نحو انها است هرگاه فرض شود مکلف رعایت نمود هر یک از انها را بنحوی که در شریعت مقرر و ثابت است عدالت و حکمت مقتضی قبول و ترتب ثمرات است بر انها خواه صلوة مقبول شود و یا نه مردود شدن اینها با رعایت امور معتبره در اینها بسبب مردود شدن صلوة نظر بانحلال امور معتبره در ان ملائم با تفضل حکیم علی الاطلاق و مناسب با کرم کریم واهب متعال نیست و احتمال اینکه مقبولیت صلوة ببعضی امور معتبره و شرط بوده باشد در قبول سایر اعمال مندفع است بامکان دعوی اجماع بر خلاف ان نظر باینکه تصفح کلمات اصحاب کاشف بر خلاف این احتمال است چه در مباحث هر یک متعرض شده اند امور معتبره در هر یک را و با این حال هیچ احدی متعرض این شرط باشد در کتب فقهیه که معتبر در قبول زکوة مثلا رعایت امور معتبره در صلوة یا مقبولیت صلوة است و حدیث مذکور اگرچه ناطق بران است لکن نظر بارسال و اعراض اصحاب از ظاهر ان قابل ان نیست که توان اعتماد بران نمود در این مطلب خطر لبس میکند نعم ممکن است که حدیث حمل شود در صورت عدم رعایت امور معتبره در غیر صلوة بنابراین معنی حدیث چنین میشود هرگاه نماز مقبول شود ببرکت ان سایر اعمالیکه مستجمع شرایط قبول نبوده باشد مقبول میشود و هرگاه نماز

رد

میشد

مردود شد مردود شدن ان مستلزم مردود شدن سایر اعمالی است که ببرکت نماز مقبول مقبولیت ملخص کلام انکه هر یک از عبادات که غیر صلوة بوده باشد خواه مقبولیت نفسی دارد و غیری اول در صورتیست که مستجمع شرایط معتبره بوده باشد خواه شرایط مقبولیت صلوة در صلوة موجود بوده باشد یا نه و مقبولیت غیری در صورتیست که صلوة مقبول شود و غیر از صلوة مستجمع شرایط قبول فی نفسه نبوده باشد لکن مقبول شود بسبب مقبولیت صلوة همین قدر کفایت میکند در افضلیت صلوة نسبت بانها و ممکن است که حمل کرده شود قبول بر قبول بر وجه کمال و حمل شود مردودیت بر عدم ان بنابراین اشکال مذکور مندفع خواهد بود ممکن حمل کلام بر خلاف ظاهر لکن امر در ان سهل است

در ذکر احادیث افضلیت ان بر سایر اعمال

مجملا اخبار در فضیلت نماز بلکه افضلیت ان بر قاطبه اعمال بسیار است اول حدیثی است که مذکور شد و این حدیث اگرچه در فقیه مرسلا مرویست لکن ثقة الاسلام در اوایل کتاب صلوة از کافی و شیخ طوسی در باب فضل الصلوة از زیادات تهذیب روایت فرموده بسند موثق کالصحیح لکن ذیل حدیث در ان مذکور نیست مذکور در کافی این نحو است عن ابی بصیر قال سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول کل سهو فی الصلوة یطرح منها غیر ان الله یتم بالنوافل ان اول ما یحاسب به العبد الصلوة فان قبلت قبل ما سواها و ذیل حدیث یعنی و ان ردت رد ما سواها مذکور نیست بنابراین معنی که در حدیث مذکور شد چندان خلاف ظاهر در ان نیست یعنی اعمال غیر صلوة که مستجمع شرایط قبول نیست ببرکت صلوة مقبوله مقبول میشود و مقتضای مفهوم شرط این است که اگر صلوة قبول نمیشود ان اعمال نیز قبول نمیشود نظر بانتفاء شرایط قبول در انها قریب باین حدیثی است که شیخ برقی در کتاب محاسن در باب عقاب من تهاون

بالصلوة و شیخ صدوق در عقاب الاعمال ذکر فرموده اند بسند ضعیف هکذا اول
ما یسأل العبد اذا وقف بین یدی الله عز و جل عن صلوته فان زکت صلوته زکا
سایر عمله و ان لم تزک صلوته لم تزک اعماله یعنی بنده هر وقتیکه حاضر کرده شد در محل
حساب اول سؤالیکه از او میشود سؤال از نماز است اگر نماز صادر از او مرضی
درگاه احدیت جل شانه گردید جمیع اعمال او مرضی میشود نعوذ بالله سبحانه اگر
نماز او مرضی بارگاه معبود متعال نشد هیچ عمل او مرضی نخواهد بود و مرحوم شیخ
طوسی قدس الله روحه از کسی در ربیب بسند دیگر با ین معنی روایت فرموده از مقتدای
ارباب معرفت و یقین جناب امیرالمؤمنین ع که انسرور ابرار از سید اخیار ص روایت
فرموده که فرموده اند ان عمود الدین الصلوة و هی اول ما ینظر فیه من عمل ابن آدم فان
صحت نظر فی عمله و ان لم تصح لم ینظر فی بقیة عمله حدیث دوم حدیث معتبر الحسن مروی در کافی و تهذیب
و مؤید حدیثی است که مذکور شد و ان حدیث این است که جناب کاشف الاسرار
والدقایق جناب امام جعفر صادق روایت فرموده از مفخر انبیاء و سید رسل و مفخر از کیا
و هادی سبل جناب فخر کائنات ص که فرموده کلامیکه حاصل مضمون آن این است مثال
صلوة نسبت بدین و ایمان مثال ستون خیمه است و سایر اعمال مثل زکوة و خمس و صوم و
و غیر اینها مثل طناب و میخ و پرده خیمه است هرگاه ستون خیمه مستحکم و برپا بوده
ثمری مترتب میشود بر طناب خیمه و میخ و پرده آن و اگر ستون مستحکم و برپا نباشد بلکه
شکسته باشد مطلقا ثمری مترتب بر انها نمیشود و این حدیث با کمال اعتبار سند دلالت
میکند بر هنگام بر مدح و صریح است در افضلیت صلوة نسبت بقاطبه عبادات
حدیث سیم حدیثی است که ثقة الاسلام و رئیس المحدثین و شیخ الطائفه رحمهم الله
فی جنة عالیه بسند صحیح در کافی و فقیه و تهذیب از معویة بن وهب که از ثقاة روات

روایت

روایت فرموده اند که او اخبار نموده که استدعا و مسئلت کردم از خدمت کاشف
الاسرار والدقایق جناب امام جعفر صادق ع که بمن فرموده باشند بهترین عملیکه
وسیله قرب عباد میشود بخداوند عالم جل شانه و محبوب ترین اعمال نزد خداوند
عالم چه چیز است انحضرت در جواب فرموده اند نمیدانم چیزی که بعد از معرفت
بهتر از نماز بوده باشد یعنی نماز بعد از معرفة الله و معرفت نبوت فخر انبیاء و امامت ائمه
علیه و علیهم الاف التسلیم والثنا افضل از قاطبه عبادات است چهارم حدیثی
مذکور در فقیه و تهذیب مرویست از جناب رسول خدا ص قال ما من
صلوة یحضر وقتها الا نادی ملک بین یدی الناس ایها الناس قوموا الی نیرانکم التی
اوقدتموها علی ظهورکم فاطفئوها بصلوتکم نیران جمع نار است مثل انوار
و نیره بکسر نون و فتح یاء و قال فی القاموس والنار معلوم و قد تذکر جمعه انوار
و نیران و نیره کقردة و نور و نیار قال فی الصحاح النور الضیاء و الجمع انوار الی ان قال
والنار مؤنثة و هی من الواو لان تصغیرها نویرة والجمع نور و انور و نیران انقلبت
الواو یاء الکسر ما قبلها مراد از نیران در اینمقام یا معنی ظاهر است یا معاصی است
بنا بر ثانی صحیح استعمال یا مسبب است یا شباهت در اول اطلاق لفظ مسبب است
بر سبب بعبارت اخری تسمیه سبب است باسم مسبب در ثانی استعاره است
اقتران با وقد متموها تشبیح است حاصل معنی حدیث این است داخل نمیشود
هیچ وقتی از اوقات نماز مگر اینکه ملکی میاید مقابل مردمان خطاب میکند
که ایها الناس برخیزید آتشی را که مشتعل کرده اید بجهت خودتان بسبب ارتکاب
معاصی از آتش را خاموش کنید بجهت اقدام بنماز دور نیست که خاموش شدن
کردن آتش کنایه باشد از استخلاص از آتش یعنی نظر بارتکاب بمعاصی جزای جهنم مقرر

که در فلان مکان معین از جهنم معاقب شود بعد از ان بسبب محافظت و شرافت نماز از ان عذاب مکان مستخلص شد نظر به بعد خاموش شدن اتش جهنم و ممکن است حمل بر ظاهر شود باین نحو که مکانی در جهنم بوده باشد که اتش در ان در ابد و ازل مشتعل نشده باشد بعد از ان اشتغال بمعاصی موجب اشتعال او شود و بعد از انکه سبب محافظت نماز در وقت خود نماید ضمام و اهتمام در صلوة باعث اطفاء ان شود از انکه مذکور شد ظاهر میشود که کلام محتاج بتقدیر است باین نحو قوموا الی استحلال حکم من نیرانکم او قوموا الی اطفاء نیرانکم و الاول اقرب معنی و الثانی لفظا این معنی بنابر ان است که نیران حمل شود بر ظاهر خود و اما هرگاه حمل شود بر تسمیه سبب باسم مسبب معنی چنین خواهد شد برخیزید و سعی نمایید باقامه نماز و محافظت ان در ابطال معاصی صادره از شما که موجب عقاب در نیران است بنابر اینکه اعمال حسنه مکفر معاصی است کما هو المدلول علیه بالکتاب و السنه قال الله تعالی ان الحسنات یذهبن السیئات و ذکر ایقاد بعد از ان که از ملائمات مسببه است بعبارة اخری که از ملائمات موضوع له لفظ نیران است بجهة تنبیه بر کمال سببیت در مسببیت کان نفس مسبب است بنابر این استعاره مصرحه مرشحه خواهد بود

یعنی بنابر اینکه ایقاد از ملائمات موضوع له لفظ نیران است منه

پنجم حدیثی است کالصحیح که قاطبه مشایخ عظام مکرمهم الله تعالی فی منازل الکرام المباق بروایت ان کرده اند حاصل مضمون ان این است که یک نماز فریضه بهتر است از بیست حج و هر حجی بهتر است از خانه که مملو از طلا بوده باشد تصدق کرده شود از ان تا تمام شود اشکالات چندی در این حدیث وارد است بیان ان اشکالات مع دفع انها مذکور در مطالع الانوار است ششم حدیثی است معتبر مرویست از فخر الاوایل و الاواخر جناب امام محمد باقر علیه السلام قال ما من عبد من شیعتنا

یقوم

یقوم الی الصلوة الا اکتنفته بعدد من خالفه ملئکة یصلون خلفه و یدعون الله عز و جل له حتی یفرغ من صلوته یعنی نیست بنده از شیعیان ما که بایستد بجهة ادای نماز مگر اینکه احاطه میکنند بر ان بنده ملئکه بعدد انچه مخالف ان بنده بوده باشد و این ملئکه متکفل نماز میکنند در عقب سر او و کل ان ملئکه دعا میکنند از خداوند عالم جل شانه بجهة او تا انکه فارغ میشود از نماز ممکن است مراد از مخالف هر کس بوده باشد که مذهبا مخالف مذهب شیعه بوده باشد خواه سنی بوده باشد یا غیر سنی سایر فرق شیعه بنابر این عدد ملئکه معادل میشود با عدد هر کسی که در سطح ارض هست غیر از شیعیان این بنابر این است که مراد از مخالف مخالفت در اعتقاد بوده باشد و ممکن است که مراد از مخالفت مخالفت در فعل صلوة بوده باشد در ان وقت یعنی مخالفت او کرده باشند که در ان وقت مشغول نماز نباشند از جمله کسانیکه نماز انها صحیح بوده باشد بنابر این عدد ملئکه اکثر از اول میشود و جزان بعد از تامل ظاهر میشود و علی التقدیرین ابن مدحی است فوق کل محامد

هفتم حدیثی است معتبر مرویست از فخر الاوایل و الاواخر جناب حضرت امام محمد باقر علیه السلام انجناب حکایت فرموده از فخر کاینات جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله که فرموده بنده مومن بعد از انکه مشغول نماز شد التفات میشود از جانب خلاق اسمان و زمین بسوی او تا از نماز فارغ شود و رحمت الهی جل شانه احاطه میکند براو تا اسمان بامر الهی جل جلاله ملکی مامور میشود که بایستد بالای سر او و ان ملک ندا میکند که ای نماز کننده اگر بدانی که کیست التفات بتو کرده است و کیست معبود تو هرگز از نماز فارغ نمیشدی و انحل خود زایل نمیشدی یعنی راضی نمیشدی که از نماز فارغ شوی باشی مخفی نماند که مراد از التفات الهی بان بنده مومن انست که نسبت حقیقتم در ان وقت

یعنی عدد ملائکه معادل [illegible] با هر کسی که در سطح ارض هست [illegible] [illegible] منه

کتابخانه آستان قدس

باو مثل نسبت پادشاهی میشود که التفات را فتانه نماید بشخصی که در خدمت او ایستاده و اظهار حاجت می نماید باو هشتم حدیث صحیحی است مروی از کاشف اسرار و دقایق جناب حضرت امام جعفر صادق (ع) که فرموده است محبوب ترین اعمال و عبادات نزد خداوند عالم جل شانه نماز است و این نماز آخر وصایای انبیا است مخفی نماند که نماز آخر وصایای انبیاء بودن دال بر کمال مدح و نهایت مبالغه در آن است نظر باینکه آخر وصیت در حین قطع نمات میشود مگر بچیزی که نهایت اهتمام و غایت اعتنا بشأن او بوده باشد نهم حدیثی است صحیح است مروی از مفخر الاوایل و الاواخر جناب امام محمد باقر (ع) که فرموده هرگاه ادا کند مکلف یک نماز را با جمیع آداب و شرایط قبول میشود از او جمیع نمازهای او اگرچه سایر نمازها هیچ یک مستجمع شرایط قبول نبوده باشد و اگر هیچ نمازی از او مستجمع شرایط قبول نبوده باشد هیچ یک آن نمازهای او مقبول نمیشود ای برادر عزیز من از خواب غفلت بیدار شو تأمل کن در این حدیث شریف که ثقة الاسلام با جلالت قدر و رفعت منزلت او باسناد صحیح روایت نموده از کاشف الدقایق و الاسرار جناب حضرت امام محمد باقر (ع) و مدلول صریح این حدیث سعادت قرین این است که بنده ذلیل هرگاه سعی و اهتمام نماید در اینکه یک نماز را بعمل آورد بنحوی که مقبول درگاه رافت قرین خلاق آسمان و زمین شود این باعث میشود که سایر نمازهای او مقبول شود اگرچه هیچ یک مستجمع شرایط قبول نبوده باشد بعد از ملاحظه مضمون این حدیث را با مضمون حدیثی که در اول مذکور شد که مقبولیت نماز موجب این میشود که جمیع اعمال و عبادات او مقبول شود و این مضمون مرویست باسانید متعدده پس از ملاحظه هم مستفاد میشود که هرگاه مکلف اتیان بیک نماز نماید بنحوی که مقبول

درگاه

درگاه عطوفت قرین فیاض دنیا و دین شود جمیع طاعات و عبادات او بشرافت قبول مشرف میگردد و اگرچه هیچ یک مستجمع شرایط قبول نبوده باشد این منتهای مرتبه کرم و احسان و غایت مرتبه تفضل و افضال است پس اهم امور نسبت بقاطبه عباد آن است که سعی و اهتمام نموده اگر کل نمازها اتیان نشود بنحوی که مستجمع شرایط قبول بوده باشد لا اقل بعضی از نمازهای خود را سعی نمونه که چنین باشد تا خود را از چنین سعادت عظمی و عطیه کبری و فضیلت قصوی محروم نکرده اند رجا از فیاض علی الاطلاق و این است که بحق و حرمت انوار مقدسه ائمه هدی علیهم الاف التحیة و الثنا قاطبه نفوس را توفیق خاص عطا فرمود تا موجب تیقظ از خواب غفلت کثیر الحسنات و باعث توصل باین فضیلت سراسر سعادت جلیل المنفعت گردد دهم حدیث موثقی است مروی از فخر کاینات صاحب خطاب صلعم که فرموده اند بکسانیکه مشرف بشرافت سراسر سعادت خدمت آن سرور مشرف بوده اند فرموده اند کلامی که حاصل مضمون حق مقرونش این است که هرگاه در در خانه یکی از شما ها نهری بوده باشد و آنکس بدن خود را بشوید در آن نهر در هر روز و شب پنج مرتبه آیا باقی میماند در بدن او کثافتی عرض کردند خیر فرمودند مثال نماز یومیه مثال آن نهر جاریست ملخص مراد از این حدیث سعادت انتصام آنست معصیتی که از کسی صادر شده آن معصیت محدث خباثتی میشود در نفس این شخص بعد از آنکه همان شخص اتیان بنماز نمود آن نماز باعث تطهیر آن نفس میشود از آن خباثت و هم چنین هرگاه آن شخص بسبب غلبه هوا و هوس نفسانی و متابعت قوی بهیمیه بعد از آن نماز عود بمعصیت نمود باز آن معصیت موجب اتصاف نفس آن شخص میشود بخباثت باطنی در وقت نماز دیگر که اتیان بنماز نمود

بازان نماز موجب دفع ان خباثت باطنی میشود وهم چنین حال فیما بعد ذلك
پس باوجود محافظت صلوات یومیه در پنج وقت خباثتی در نفس این شخص باقی
نخواهد ماند چنانچه هرگاه کسی در شبانه روزی پنج دفعه بدن خودرا در اب
طهر بشوید چرکی وکثافتی در بدن او باقی نماند احادیث در باب فضیلت
نماز بسیار است انچه مذکور شد کفایت میکند درین مقام مجملا ممکن است
که استدلال کرده شود در اثبات فضیلت نماز بلکه افضلیت ان از سایر
عبادات از چند راه اول نظر بنصوص وارده از نبی والهیه جلت عظمته درین باب
چنانچه دانسته شد دوم ملاحظه امر شارع است برعایت امور مستحسنه
واجتناب از امور غیر مرضیه درحالت اشتغال بنماز بخلاف غیر نماز از عبادات
دیگر توضیح مطلب مقتضی این است که گفته شود که معتبر در حال اشتغال

در بیان استدلال بر فضیلت صلوة بوجوه دیگر غیر ازانچه گذشت

بنماز ان است که باید مصلی با وضو بوده باشد وبدن وجامه او از نجاسات
پاك بوده باشد ومتوجه شود بجانب کعبه معظمه که اشرف مواضع است
وهم چنین متوجه شود بقلب وعقل بمعبود منعم متعال وممنوع است از دخول
در نماز باحدث ونجاست بدن یا لباس ولازم است اجتناب نماید از اکل وشرب
وتکلم با غیر وضحك وپشت از قبله کردن بلکه رو از قبله گردانیدن واجتناب نمودن
از کشف عورت واز اجزای حیوان غیر ماکول اللحم ودر هیچیك از عبادات غیر از
نماز اعتبار امور مذکوره نشده ولهذا جایز است در حالت صوم واداء
زکوة وخمس باحدث ونجاست ثوب وبدن ودر حالت پشت بقبله
وکشف عورت وبا تکلم با غیر ودر حالت اکل وشرب وضحك از اینجا مشخص
میشود که نماز اشرف وافضل از انها است که امر فرموده است شارع برعایت

امور

امور مستحسنه در حال اشتغال بان ونهی فرموده از امور غیر لایقه در انحالت
نظر بشرافت وفضیلت نماز بخلاف غیر نماز پس نماز افضل از انها خواهد بود
سیم نظر بملاحظه جامعیت نماز است بیان این مطلب مقتضی اینست
که گفته شود که اصول عملیه منحصر است در نماز وزکوة وخمس وصوم
وحج وغیره وجهاد بعد از ملاحظه هر یك مشخص میشود جامعیتی که در نماز
هست در هیچیك از عبادات مذکوره نیست توضیح مرام مقتضی اینست
که گفته شود نماز مرکب است از افعال واقوال چندی که بحکمت بالغه الهیه مقتضی
ترکیب ان شده بکیفیت مخصوصه در هر یك از ان افعال واقوال حکم
چندی وفضیلت وثواب بجدی است که اطلاع بران کاشف از حقیقت
حالست که افضلیت اصل صلوة بوده باشد نسبت بسایر عبادات
اولا از ان افعال قیام بمعنی ایستادن است حکمت ظاهره در ان این است
که بنده ذلیل ملتفت شود که در خدمت چنین سلطانی ایستاده است
که اعظم سلاطین جهان اگر ملاحظه میکنی با ان سطوت که قاطبه عساکر وامرا
ووزراء ورعایا از خوف سطوت او در اضطراب وارتعاش میباشند در جنب
سلطنت وسطوت الهی جل شانه مقهور ومضمحل میباشند سلطان با این اقتدار
که از سطوت او رعب در قلوب قاطبه اهل مملکت او مستولی شده ملاحظه
کن ببین که هرگاه حیوان ضعیفی مثل وزغ یا عقرب متوجه او شود چگونه
اثار خوف واضطراب از ان مشاهده میشود خصوصا هرگاه چنین چیزی
در شب لاسیما در ظلمت شب اتفاق افتد مجملا حکمت در اعتبار قیام در نماز
اینست که ملتفت این شود که این قیام در خدمت کیست واز برای چه چیز است

در حدیث معتبر وارد است وقتیکه بندهٔ مؤمن ایستاده بجهت نماز ملکی از جانب
خداوند عالم بر او موکل میشود مقام آن ملک بالای سر آن مصلی است و ندا
میکند که ای نمازکننده اگر میدانستی که کیست که نظر بتو میکند و کیست
که تو در بندگی و اطاعت او ایستاده هرگز از مقام عبادت خود زائل نمیشدی
دوم از افعال مهمهٔ نماز رکوع است در مصباح الشریعه در مدح رکوع حدیثی
روایت نموده از کاشف اسرار و دقایق جناب امام جعفر صادق ع که حاصل مضمون
آن این است نیست بنده که رکوع کند بجهت امتثال امر خداوند عالم جل شانه
فی الحقیقه مگر آنکه زینت بخشد خلاق عالم جل شانه آن بنده را بنور بهاء و بزرگی
خود و پناه دهد او را در سایه عظمت و کبریای خود و بپوشاند او را لباس
اصفیا و اولیای خود را دور نیست حکمت در تقدیم قیام بر رکوع این بوده
که بنده اول در قیام بنحوی که مذکور شد متذکر عظمت خداوند عالم جل شانه
بشود بعد از آنکه ملتفت و متذکر بعظمت معبود شد آن تذکر موجب اظهار
مذلت و خشوع میشود پس برکوع میرود بقصد اظهار ذلت و خشوع سیم
از افعال مذکوره سجود است اخبار در مدح سجود علاوه بر آن است که
توان استقصا نمود جمله از آنها در مبحث سجود بعون الملک الودود مطلع خواهی
شد در کتاب مذکور در این باب حدیثی مرویست که ما حصل مضمون آن این است
که قسم بخداوند عالم جل شانه خسران نکرده و ضرر ندیده کسیکه در مدت عمر یک
مرتبه آنرا بحقیقت سجود نموده باشد مجملا ذکر استقصاء حکم و فضیلت افعال
واجبه و مندوبه نماز موجب طول کلام میشود در اینمقام مناسب نیست
بعلاوه اشان بهریک در مقام خود بقدریکه مناسب مقام شده و اما اقوال

در ذکر فضیلت فاتحة الکتاب

ثالثه در نماز پس اول تکبیر است بعد از آن قرآن سیما سورهٔ مبارکه فاتحة الکتاب
و سورهٔ دیگر از سور قرآنیه بعد از آن تسبیح و ذکر در رکوع و سجود و شهادت
بر الوهیت و رسالت و صلوات بر فخر کاینات و آل اطهار او در تشهد
اخبار از ائمه اطهار علیهم السلام در بیان فضیلت و مثوبات مترتبه
بر هر یک از امور مذکوره اکثر از آن است که توان استقصا نمود نماز جامع همه
اینها هست پس اجتماع محسنات بنحویکه در نماز متحقق شده در هیچیک از عبادات
نیست لهذا نماز افضل و اشرف از همه خواهد بود و چونکه اطلاع بخصوص
وارده در بیان فضیلت امور مذکوره در محال خود در حق غالب اشخاص
ممکن نیست و اطلاع بر شرافت و فضیلت و امد خلیت نامی است
قلوب امثال ما غافلان لهذا مناسب دانست اشاره بجمله از اخبار داله
بر فضیلت فاتحة الکتاب شده باشد تا باعث مزید رغبت عابدان و موجب
زیادتی میل قلوب مؤمنان گردد در اهتمام میگوئیم شیخ صدوق در کتاب
خصال روایت نموده از کاشف السر و العلن حضرت امام حسن ع که آنحضرت
فرموده جماعتی از یهود مشرف شدند بخدمت جناب رسول خدا ص پس عالم
ترین ایشان سوال کرد از آنسرور از چند مطلبی از جمله مطالبیکه سوال کرد این
بود که اخبار فرموده باش بما از هفت خصلتی که خلاق عالم جل شانه
شما را ممتاز فرموده از سایر انبیاء ع کدام است آنجناب خاتم الانبیاء ص
در جواب فرمودند اول از آن هفت چیز آنست که خلاق عالم عز شانه عطا
فرموده است بمن سورهٔ مبارکه فاتحة الکتاب را یهودی عرض کرد صحیح فرمودی
فرموده باشید که چه قدر است ثواب کسی که بخواند فاتحة الکتاب را جناب

جناب رسول خدا صلعم فرمودند کسی که بخواند فاتحة الکتاب را عطا میفرماید خداوند
عالم جل شانه او را ثواب تصدق هر ایه که از اسمان نازل شده و در تفسیر منسوب
بجناب کاشف السر و العلن جناب حضرت امام حسن عسکری ع روایت فرموده از
سر چند ار باب معرفت و یقین جناب حضرت امیر المومنین ع که انحضرت فرموده
که جناب رسول خدا صلعم فرموده که خلاق عالم عز شانه فرموده که قسمت کرده ام
سوره فاتحة الکتاب را میان من و میان بندکان من باین نحو که نصف انرا بجهة خود
قرار داده ام و نصف دیکر را بجهة بندکان خود پس وقتیکه بنده کفت
بسم الله الرحمن الرحیم خلاق عالم جل جلاله میفرماید ابتدا کرد بنده من باسم من
سزاوار است بر من که تمامی امور او را باتمام برسانم و مبارک کردانم از برای او در احوال
او و قتی که کفت الحمد لله رب العالمین خداوند عالم عز شانه میفرماید بنده
من حمد و شکر مرا ادا کرد و دانست نعمتهائی نزد او هست از جانب من باو رسیده است
و بفضل و احسان خود بلاها و مکاره را از او دفع کرده ام ای ملئکه من شاهد باشید
شما چنانچه نعم دنیا را باو عطا کرده ام نعم اخرت را نیز باو عطا خواهم کرد و چنانچه
بلاهای دنیوی را از او دفع کرده ام بلاهای اخروی را از او دفع خواهم کرد و در وقتیکه
بنده کفت الرحمن الرحیم پروردکار عالم عز شانه میفرماید بنده من اعتراف نمود باینکه
من رحمن و رحیم میباشم شاهد باشید شما حظ و بهره او را در نعمت من زیاده میکنم
و نصیب او را از عطایای خود خواهم افزود پس بعد از انکه بنده کفت مالک
یوم الدین خلاق عالم جل شانه میفرماید ایملئکه من شاهد باشید چنانچه بنده من
اعتراف نمود که سلطنت روز قیامت مختص بمن است در ان روز حساب را
بر او اسان خواهم کرد باید و شاهد باشید از معاصی و کناهان او خواهم کذشت

بعد از انکه بنده ذلیل کفت ایاک نعبد پروردکار عالم میفرماید راست کفت بنده
من عبادت و ذلت او بجهت من است ملئکه من شاهد باشید این قدر ثواب در مقابل
عبادت او باو بدهم تمنا انرا نماید هر کس که عبادت مثل او نکرده باشد و وقتیکه ایاک
نستعین کفت خداوند عالم عز جلاله میفرماید بنده من از من طلب و استدعای
نصرت و اعانت کرد کواه باشید ایملئکه من که اعانت او خواهم نمود در امورات و کارها و
بفریاد او خواهم رسید در شداید که وارد میشود بر او و در وقتیکه تلاوت
نمود اهدنا الصراط المستقیم تا اخر سوره خداوند جل شانه میفرماید این بهم بنده
من است و از برای بنده مهیا است هر مطلب که خواهد مطالب او را بشرف اجابت
مشرف میکردانم و عطا میکنم باو هر تمنا که میکند و ایمن میسازم او را از هر چه خائف
از ان است ظاهر این است که این اشاره بوده باشد بتفسیر غیر المغضوب علیهم
و لا الضالین و ایضا در تفسیر مذکور روایت شده از جناب حضرت امیر المومنین ع
که جناب رسول خدا صلعم فرمودند که خداوند عالم جل شانه فرموده بمن یا محمد و لقد
اتیناک سبعا من المثانی و القران العظیم فی التفسیر المذکور نقلا عن الامام ع انه تعم
افرد الامتنان بفاتحة الکتاب وجعلها بازاء القران العظیم مقصود از این کلام تدبیر
بر کمال مدح و فضیلت فاتحة الکتاب است باانکه فاتحه جزء قران است و خلاق عالم
جل جلاله در مقام امتنان بفخر کائنات صلعم و لسبع المثانی که مراد سوره مبارکه
حمد است ذکر فرموده بعد از ان ذکر فرموده القران العظیم مراد از این ما عدا سوره
مبارکه حمد را در مقابل کل قران در مقام امتنان ذکر فرموده این دلالت میکند (حمد است پس سوره مبارکه حمد)
بر کمال مدح این سوره مبارکه و ایضا حکایت شده از تفسیر عیاشی از جناب
رسول خدا صلعم که فرموده فاتحة الکتاب افضل سور قرانیه است بدانکه در خبر

در بیان وجه تسمیه سوره مبارکه حمد است بفاتحة الکتاب

تسمیه این سوره مبارکه بفاتحة الکتاب چند وجه گفته شده است اول آن است که فاتحة الکتاب را فاتحة الکتاب میگویند بجهة آنکه اول سوره قرآنیه است بحسب ترتیب سوره در مصاحف بنا برآنکه بعضی ادعا کرده اند که ترتیب سوره قرآنیه بنحو معهود در عصر شریف جناب فخر کاینات شده بمقتضای فرموده آنجناب دوم آن است که این سوره را فاتحة الکتاب میگویند بجهة آنکه اول سوره منزله است لکن این مخالف چیزیست که مدلول علیه ببعضی احادیث است که اول سوره منزله سوره اقرا باسم ربک الذی خلق است چنانچه جماعتی از مفسرین براین تصریح نموده اند سیم آن است که فاتحة الکتاب میگویند بجهة اینکه بعضی ادعا نموده اند که اول سوره مثبته در لوح محفوظ این سوره است چهارم آنست که فاتحة الکتاب میگویند بجهة اینکه بعضی ادعا نموده اند که اول سوره بمقتضای آیه شریفه انا انزلناه فی لیلة القدر مبارکه که کل قرآن در شب قدر نازل شد باسمان دنیا یکدفعه بعد بتدریج بمقتضای مصلحت نازل شد بجناب رسول خدا و این سوره مبارکه اول قرآن بود که یکدفعه نازل شد پنجم آنست که فاتحة الکتاب میگویند بجهة آنکه اول قرآنی است که ثابت در نماز هست این بنا براین است که کتاب چنانچه اطلاق میشود بر کل قرآن اطلاق شود بر بعضی از آن چنانچه بعضی از مفسرین در مشار الیه اسم اشاره در آیه شریفه ذلک الکتاب لا ریب فیه گفته است سوره است یا میگوئیم تسمیه مقدار ثابت از قرآن در نماز بکتاب از باب تسمیه جزء است باسم کل بعد از آنکه بیان این مطلب که خارج از وضع رساله بود میگوئیم مقصود اینست که نماز جامع محاسنی است که در هیچیک از عبادات متحقق نیست از جمله یکی از قرآنست که شرافت هست و افضلیت او بنحویست که دانسته شد و همچنین سایر اجزاء پس جامعیتی که در نماز

در هیچیک

در هیچیک از عبادات متحقق نیست و این دلیل است بر اینکه نماز اشرف است از قاطبه عبادات و هو المطلوب کفایت میکند در اثبات مرام همان حدیث معتبره که سابق بر این از کتاب کافی و تهذیب نقل شد و هو الذی روی عبید بن زرارة بسند کالصحیح عن ابی عبدالله ع قال قال رسول الله ص مثل الصلوة مثل عمود الفسطاط اذا ثبت العمود نفعت الاطناب والاوتاد والغشاء واذا انکسر العمود لم ینفع طنب ولا وتد ولا غشاء الفسطاط بضم الفاء وکسرها وبتبدیل الطاء الاولی تاء والطائین تائین هکذا فسطاط و فستاط و فستات کما فی القاموس و چیز طنب بضمتین حبل طویل یشد به سرادق البیت او الوتد حاصل معنی این حدیث شریف چنانچه در سابق بیان شد آنست که مثل صلوة مثل عمود و ستون خیمه است و سایر اعمال مثل زکوة و خمس و صوم و نحو اینها بمنزله طناب و میخ و پرده خیمه است پس هرگاه عمود و ستون خیمه محکم و ثابت باشد نفعی مترتب میشود بر طناب و میخ و پرده خیمه و هرگاه عمود خیمه شکسته باشد هیچ نفعی مترتب نمیشود بر طناب و میخ و پرده خیمه مخفی نماند این منتهای عمده مدح و غایت مرتبه فضیلت و کمال است مناسب در اینمقام ختم کلام است بایراد حدیثی که رئیس المحدثین شیخ صدوق قدس الله روحه در مجالس روایت فرموده حاصل معنی آن حدیث شریف آنست که ابن عباس مشهور که اسم او عبدالله است مرحوم علامه در کتاب خلاصه ذکر فرموده ایشان را باکمال التعظیم واحترام فرموده حال این شخص در جلالت و بزرگی و اخلاص بخدمت جناب حضرت امیرالمؤمنین مشهورتر از این است که محتاج به بیان باشد مجملاً همین ابن عباس روایت نموده از فخر کاینات ص که فرموده اند خداوند عالم را ملکی است اسم او سخائیل

عادة او این است که احدی روایت میکند از خلاق اسمان و زمین جل جلاله
وقت هر نماز شد از برای مصلین پس وقتیکه صبح کرد اند مومنین ایستاده اند
مشغول وضو شده اند بعد از ان ایشان نماز صبح نموده اند ملک براتی میگیرد
از خداوند عالم جل شانه از برای نماز گذارندگان مکتوب در ان برات این است
انا الله الباقی منم خداوند عالم که فنائی برای من نیست ای بندگان من وای کنیزان من
در پناه خود کرد اینم شما را و در حفظ خود کرد اینم شما ها را قسم بعزت و جلال
خود خوار و ذلیل نخواهم کرد شما را و معاصی شما ها را مزید میشود تا ظهر بعد از انکه
وقت نماز ظهر داخل شد پس ایستاده اند مومنین و ایشان بوضوء و نماز ظهر نموده اند
همان ملک میگیرد از خداوند عالم جل شانه برات دوم را نوشته شده است در ان
برات انا الله القادر منم خداوند عالم که قدرت من محیط بهر چیز است ای بندگان
و کنیزان من امرزیدم همه گناهان شما را و تبدیل کردم هر گناهان شما را باعمال حسنه
و حلال کردانیدم بر شماها بسبب راضی بودن من از شما خانهای بهشت را که دار
حلال است بعد از انکه وقت نماز عصر داخل شد و ایستاده اند مومنین بجهة
وضو و ایشان بوضوء و نماز نموده اند همان ملک از خداوند عالم جل شانه میگیرد
برات سیم را که مکتوب در ان است انا الله الجلیل منم خداوند جلیل و بزرگ و جلیل است
ذکر من و عظیم است سلطنت من ای بندگان من وای کنیزان من حرام کرد اینم
بدنهای شما را از اتش جهنم و ساکن میکردانم شما ها را در خانهائیکه بجهة ابرار
و نیکان مقرر داشته ایم و دفع کردیم از شما از رحمت خود شر اشرار بعد از انکه وقت
نماز مغرب داخل شد و ایستادند مومنین و ایشان بوضو و نماز مغرب نمودند ملک
از خداوند عالم جل شانه میگیرد برات چهارم را مکتوب است در ان برات انا الله

الجبار

الجبار الکبیر المتعال منم خداوند یکه جبر کسور و قصور و نقایص با من است
و منم خداوند عظیم که منزهم از کل نقایص و صفات مخلوقین ای بندگان من
و کنیزان من ملائکه من معاودت کرده اند هزار نزد شما ها برضا و سرور سزاوار است
بر من که شما ها را راضی کنم و عطا فرمایم بشما ها خواهشهای شما را در روز قیامت
بعد از انکه وقت نماز عشا داخل شد مومنین ایستادند و ایشان بوضوء و نماز
عشا نموده اند ملک میگیرد از خداوند عالم عز شانه برات پنجم را مکتوب است
در ان اینکه انا الله لا اله غیری و لا رب سوای منم خداوند مستجمع جمیع صفات کمال
و منزهم از جمیع مناقص و معایب و ذوالمعبودی که سزاوار معبودیت باشد
غیر من نیست ای بندگان و کنیزان من در خانهای خود وضو ساختید و رو
اوردید بسوی خانهای من که مساجد است و بخضوع و خشوع مشغول ذکر من
شده اید و معرفت بحقوق من هم رسانیدید و امور یکه بر شما واجب کرده
بودم بعمل اوردید شاهد باش تو ای سمخائیل و سایر ملائکه من که من از این بندگان
خود راضی شدم پس سمخائیل در هر شب بعد از نماز عشا سه مرتبه ندا میکند
که ای فرقه ملائکه بشارت باد شما را که حق تعالی جل شانه امرزید مصلین از موحدین را
پس باقی نمی ماند ملائکه در هفت اسمان مگر اینکه استغفار میکنند از برای مصلین
و دعا میکنند از برای انها بر اینکه موفق شوند پیوسته بر طاعت و عبادت
خداوند عالم جل شانه ایعزیز من نماز یکه این همه شرافت و فضیلت بجهة
او ثابت است و افضل از همه عبادات بلکه موقوف علیه قبول کافه طاعات است
مشخص است که محض راست شدن و کج شدن و افتادن نیست چنانچه
در حدیث صحیح وارد است که جناب رسول خدا صلعم در مسجد تشریف داشتند مردی

داخل در مسجد شد شروع در نماز کرد پس تمام نکرد رکوع و سجود نماز را فقال صلعم
نقر کنقر الغراب لان مات هذا و هکذا صلوته لیموتن علی غیر دینی یعنی رکوع و سجود
که این شخص میکند رکوع و سجود مطلوب در نماز نیست بلکه سر بر زمین زدنیست
مثل سر بر زمین زدن غراب بجهة دانه از زمین برداشتن هرگاه این شخص بمیرد
و نماز او باین نحو بوده باشد هر اینه ممات او بر غیر دین و شریعت من خواهد بود
پس عمده در اینمقام معرفت دو مطلب است اول معرفت صورت نماز است یعنی
باید بداند نمازی که مکلف به او است یعنی نمازی که خداوند عالم جل شانه از او خواسته
در هر شب و روز پنج دفعه ان چه چیز است و شرایطان چیست و منافیات ان کدام است
مجملا بر هر مکلف لازم است که معرفت او بنماز بنحوی بوده باشد که اگر در موقف حساب
سؤال از جانب خلاق متعال جلت عظمته باو متوجه شود که ای بنده من دانستی که من
از تو نماز میخواستم از کجا دانستی ان نماز را که من از تو خواسته بودم باین نحو بود
که تو اتیان می نمودی باید جوابی را از خود مهیا نموده باشد که اگر انجواب را در حین
القای چنین سؤالی عرض نماید ان جواب عقلا مقبول و مؤاخذه کردن قبیح بوده باشد
پس اگر باین نحو نبوده باشد نماز او بی ثمر و عمل او بی حاصل خواهد بود ملخص مقال
در بیان این اجمال ان است که هر مکلفی در مقام نیت نماز چنین نیت می نماید
من اتیان باین نماز می نمایم بجهة امتثال و اطاعت امر پروردگار عالم جل شانه پس
باید بداند منوی او ان نمازیست که مطلوب خلاق عالم عز شانه میباشد و چونکه
نماز از مرکبات و مجعولات پروردگار عالم است یعنی نماز را که واجب فرموده است
بر بندگان خود که اتیان بان نموده باشند مصلحت الهیه جلت عظمته مقتضی این شد
که باین نحو ترتیب فرموده باشد اول مکلف بایستد بقصد اطاعت الله جل شانه

بعدازان

بعدازان تکبیرة الاحرام بگوید پس قرائت حمد و سوره نماید بعدازان برکوع رود
و در رکوع ذکر بعمل اورد بعد از فراغ ازان رفع راس از رکوع نماید بنحوی که باستد
مجددا بکمر راست شود بعدازان بسجود برود بنحوی که هفت عضو که عبارتست از جبهه
و کفین و رکبتین و ابهامین بوده بر زمین بگذارد و بعدازان مشغول بذکر
معین شود بعد از فراغ رفع راس از سجود نماید بعد از انکه راست نشست
و قرار گرفت ثانیا بسجود رود و هکذا تا اخر نماز و شرایط چند بجهة این مقرر
فرموده مثلا اینکه باید باوضو یا باغسل یا هر دو بوده باشد در وقت
معین اتیان بان نموده باشد در مکان مباح با مستور بودن عورت بساتر مباح
و ان ساتر از اجزای غیر ماکول اللحم نبوده باشد و همچنین حریر نبوده باشد لکن در حق
رجال بدن و لباس خالی بوده باشد از نجاست مگر انچه استثنا شده باشد
در جمیع احوال نماز اجتناب باید از تکلم نماید و ضحک و اکل و شرب و انحراف
از قبله و سایر انچه بیان خواهد شد نماید مجملا نماز متوجه قبله بوده باشد
باز رعایت هیئت صوری نماز بلید و جمیع اقوال و افعال لازم است که عالم باشد
که مکلف به او که مسمی باسم صلوة است چه چیز است و چونکه این ترکیب
از جعل خداوند عالم است جلت قدرته پس تعلیم ان لا محاله منحصر در ذات اقدس
الهی خواهد بود و چونکه تعلم ان از جناب خالق متعال در حق هر کسی متعذر و غیر
مقدور است نظر بعدم قابلیت لهذا خلاق عالم جل شانه بعضی را که نمانی
بوده باشد از میان عباد او بمعجزات بسیار اختیار فرموده عبادات را بکیفیت
مطلوبه تعلیم ایشان فرموده ایشان را امر میفرمودند که بتبلیغ بکافه عباد
نموده باشند چنانچه امر بدیگران فرموده که از او اخذ نموده باشند شخص اول انبیا

متوجه قبله بوده باشد با ملاحظه هیئت صوری نماز که باید در عین اعمال

در بیان لزوم علم مکلف بحقیقت صلوة بنحوی که مقبول الهی است

و پیغمبر و رسول بے نامند این الفاظ هم قریب بیکدیگر میباشد نبی میگویند بجهة انکه مخبر است از جانب خداوند عالم جل شانه و پیغمبر میگویند بجهة انکه پیغام می ارد از جانب خداوند عالم جل شانه بسوی عباد او و رسول میگویند بجهة انکه فرستاده شده است از جانب پروردگار عالم عز شانه بسوی بندگان او و در هر عصری از اعصار حکمت بالغه حکیم متعال چنین اقتضا نموده تا انکه امر منتهی شد بخاتم پیغمبران اعنی فخر انبیا و سید رسل و سرور اصفیا و هادی سبل محمد مصطفی که امت ایشانرا بعبادات چندی امر فرموده از جمله نماز بکیفیت معهوده بعد از تعلیم انرا بانجناب ایشانرا امر فرموده که تبلیغ بامت فرموده باشند چنانچه امت را امر فرموده که از ایشان اخذ نموده بمقتضای ان معمول داشته باشند حسب الامر فرموده خلق جهان را ستوده درگاه و حسن در عصر شریف خود تبلیغ به بندگان فرموده اند فعلا و قولا و در اوان که معمور جهان بنور جمال ایشان منور بود نصب حجج فرموده اند که بعد از انکه روح مقدس ایشان بشوق اتصال بعالم قدس زینت بخش قاطبه اهل الله کرده ان حجج منصوبه مکرم حافظ شریعت مطهره و مبین طریقه منوره ایشان بوده مبلغ تکالیف الهیه بکافه عباد باشند و از اینکه حکم الهیه جلت عظمته مقتضی عدم ظهور حجت عجل الله تعالی فرجه در بر خه از زمان شده که دست حاجت عباد از تمسک بذیل ان سعادت انجناب قاصر لهذا صونا للشریعة عن الانطماس و حفظا للطریقة عن الاندراس فرموده اند علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل و در اصول کافی و غیره باسانید معتبره از حجج الهیه روایت شده که فرموده اند ان العلماء ورثة الانبیاء و ایضا در اصول کافی روایت بسند معتبر مرویست از کاشف الاسرار و الدقایق جناب حضرت امام جعفر صادق که فرموده العلماء امناء و در کتاب عوالی اللالی

از سرور

از سرور اتقیا و اولی جناب امیر المومنین روایت نموده که فرموده اند لابنه محمد بن الحنفیة تفقه فی الدین فان الفقهاء ورثة الانبیاء و در کتاب اعلام الوری و کتاب احتجاج روایت فرموده اند از ثقة الاسلام که روایت نموده از اسحق بن یعقوب که گفته من التماس کردم از محمد بن عثمن العمری رحمه الله که نایب ثانی از نواب جناب امام زمان عجل الله تعالی فرجه میباشد که عریضه را که در ان مسائل چندی که بر من مشکل بود ثبت شده بود برساند بجناب امام زمان عجل الله فرجه پس بظهور رسید جواب خارج شد بخط شریف جناب صاحب الامر اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا فانهم حجتی علیکم و انا حجة الله و همین مروی در کتاب کشف الغمه نیز هست لکن روایت نموده از اسحق بن یعقوب بدون توسط و ذکر ثقة الاسلام اما مظنون این است که در این کتاب نیز ماخوذ از ان عالیمقام بوده باشد پس مشیت قاهره سبحانیه اقتضا نموده در هر عصری از اعصار جمله از عباد ممتاز باشند از سایرین بنفوس قدسیه عالیه و قلوب صافیه زاکیه که قابل استفاضه باشند از فیوضات الهیه و محل استناره باشند از انوار مطهره مضیئه و قابل باشند که اکتساب احکام الهیه و استفاده تکالیف شرعیه از ایات قرانیه و اثار نبویه و اخبار ائمه علیه و علیهم الاف السلم و التحیة نموده باشند تا حافظ فرایض و سنن و وازع محارم و بدع و مبلغ تکالیف شرعیه بعباد و موصل نوامیس الهیه جلت عظمته بخلایق باشند و از اینکه انسان در امور معیشت محتاج بامور بسیار است مثل مساکن و ملابس و ماکل و مشارب و سایر امور که محتاج الیها و لابد الحصول از اینها را مقدماتی است لا یعد و لا یحصی بنفوس متکثره تا مباشر نشوند ممکن نیست مثل لباس که موقوف بر این است که پنبه دانه مثلا کاشته شود و این موقوف بر این است زمین شخم شود و شخم شدن زمین توقف دارد به بیل و بیل

از آهن است و آهن را میباید از معدن آن اخذ کرد و اخذ کردن آن توقف دارد
بر مقدمات بسیار تا آنکه آهن بجای برسد که مستعد این باشد که توان او را
بیل ساخت آنوقت موقوف بحداد و وجود حداد بتنهائی کفایت نمیکند در آن بلکه
محتاج است بزغال و تحصیل آن توقف دارد بآلت قاطعه که توان بآن قطع
اشجار نمود و اگر نقل کلام در تحصیل مقدمات آن آلت کنیم رشته کلام منقطع
نمیشود بعد از قطع اشجار محتاج بکه توان زغال نمود توقف دارد بر حفر گودال
و آن نیز مقدمات بسیار دارد بعد از آنکه زغال موجود شد باید حمل نمود
بعد از طی مقدمات حمل که بحداد رسید موقوف بکوره است و آن محتاج
به بنا است نقل کلام در مقدمات بنائی مشاغل از وصول باصل مطلب است
بعد از آنکه کوره مهیا شد محتاج بآتش و بآلتی که بدمند تا زغال مشتعل شود تا تابیر
در آهن کند تا توان بیل ساخت و آن آلت را دم می نامند از پوست میباشد
و پوست محتاج بدباغی است مقدمات دباغی را مثل مقدمات امور مذکوره
تعداد نمیتوان نمود و هم چنین است حال در چکوش و سندان و غیرها بعد
از همه اینها که بیل موجود شد موقوف است بکسی که در باب بداند که تواند به بیل زد
تا زمین کنده شود و مقدمات آن مثل آنهاست که مذکور شد بعد از آنکه زمین
کنده شد موقوف است بآلتی که زمین را هموار کنند بعد از همه مراتب مسطوره که
پنبه دانه کاشته شد موقوف است باب دادن الموضع هفته بعد هفته یکمرتبه و این
توقف دارد بحفر قنات یا حفر نهر و کلام در مقدمات اینها مثل سابق است
بعد از آنکه سبز شد و پنبه بثمر رسید میباید آنرا چید بعد از آن طایفه ضرور است
که پنبه را در محل آن در آرند بعد از آن محتاج است بچرخی که پنبه را بمعونت

آنچرخ

آنچرخ از تخم آن جدا نمایند بعد از آن محتاج است بحلاف که پنبه را انداف نموده چوله کند
بعد از آن میرسد بدست ریسنده تا ریسمان شود و این توقف دارد بچرخ و این و ظیفه
نجار و خراط است و حصول چرخ از نجار و خراط توقف دارد بر مقدماتی که لا بعد
و لا یحصی است بعد از آنکه ریسمان موجود شد موقوف است بر اینکه کلاف شود
آن نیز مقدماتی دارد بعد از آن محتاج است بر اینکه ماسوره شود بعد از آن
داخل ماکو شود موقوف است بماسوره و رکن و ماکو ساز آنوقت محتاج است
بدستگاه نساجی و نساج مقدمات هر یک را تعداد نمیتوان نمود بعد از آنکه پارچه
موجود میشود بعد از آن میرود بدست سفیدگر از آنجا بصباغ بعد از آن
بخیاط تعداد مقدمات هر یک خارج از طاقت است آنوقت لباسی که هم میرسد باید
هزار نفس بلکه علاوه مباشر شود تا لباس بهم رسد و هم چنین است حال در فرش و ظروف
و مسکن و منزل و سایر امور دیگر موقوف علیه حیات انسان است مجملا از اینکه
موقوف علیه حیات انسان امور بسیار هست هر یک از آنها ممکن الحصول نیست
مگر بمباشرت نفوس متکثره پس قطعا معلوم بخلاق حکیم جلت عظمته نیست
که هر فرد از افراد مکلفین مسایل تکالیف خود از نماز و غیره مثلا را اخذ نماید
از آیات قرآنیه و سنت نبویه و اخبار ائمه علیهم السلم چه اشتغال قاطبه نفوس در این
مطلب میمنت مسعود موجب خلل در انتظام عالم است قطعا بلکه این منصب
شریف مطلوب است از جماعتی که ممتاز بوده باشند از من عدا بصفا و ذکا و ورع
و تقوی تکلیف دیگران این است که اخذ از آنها نموده باشند اشخاصیکه استفاده نکرده
الهیه جلت عظمته را از کتاب و سنت می نمایند آنها را مجتهد مینامند یعنی کسانی که استنباط
احکام شرعیه نموده اند و می نمایند از ماخذ و مدارک معلوم ایشان بسبب بذل جهد

هر شد که

وعرف طاقت خود را در آن و دیگر آنکه اخذ احکام شرعیه را نماید بتعلیم و ارشاد مجتهدین بواسطه یا بی واسطه انها را مقلد مینامند و اما طریق ثالث احتیاط که بران در مسایل بسیار بعضی مسائلیکه امر دران مردد است مابین وجوب و حرمت ممکن نیست مثل اینکه کسی شک کرده در حال قیام در اینکه رکوع کرده است یا نه واجب است که برود برکوع بعد از دخول در رکوع مشخص او شد که رکوع کرده بوده است در اینصورت جماعتی از فقها را اعتقاد این است که واجب است از برای اتمام رکوع برود بسجده نماز او محکوم بصحت است قطع نماز در حق او جایز نیست و جماعتی حکم فرموده اند ببطلان نماز و لزوم قطع مختار ثانی است و هم چنین هرگاه کسی داخل در سجده اول شد مشخص او شد که اخلال برکوع کرده است صاحب مدارک و بعضی دیگر را اعتقاد این است که نماز صحیح است لازم است عود نماید برکوع و بعد از آن بسجده رفته نماز را اتمام نماید و قطع نماز حرام است مختار این است که نماز باطل است قطع آن لازم است چگونه ممکن است که کسی احتیاط تواند نمود و هم چنین هرگاه صبی ممیز سلام کرده بر مصلی امر مصلی در این صورت مردد است مابین وجوب رد و حرمت آن مختار اول است و هم چنین هرگاه کسی سلام کرده بر جماعتیکه مشغول نماز بوده اند از جمله مسلم علیهم صبی ممیز بوده آن صبی مبادرت کرده در رد سلام امر در حق دیگران مردد است مابین وجوب رد و حرمت آن بنا بر اینکه رد از صبی اگر مسقط وجوب باشد از مکلفین که مشغول نماز میباشند پس رد در حق آنها حرام خواهد بود و اگر مسقط نبوده باشد رد بر یکی از آنها واجب خواهد بود مختار عدم سقوط و وجوب رد است مجملا عمل باحتیاط در صورتی ممکن است که امر مردد بوده باشد مابین وجوب و غیر حرام یا مردد بوده باشد مابین حرام و غیر واجب

در اول

در اول احتیاط در فعل است و در ثانی احتیاط در ترک و اما هرگاه امر مردد بوده باشد مابین واجب و حرام پس دران عمل عمل باحتیاط ممکن نیست مفری نیست در مثل این واقعه مگر بترجیح که مختص بمجتهد است یا بتقلید پس کسیکه مجتهد نبوده باشد و هم چنین مقلد مجتهد نباشد بگوید من احتیاط میکنم در مثل این صورت چه کار خواهد کرد بعلاوه میگوئیم در شیئیکه امر مردد بوده باشد مابین وجوب و غیر حرام مثل قرائت سوره در نماز و مثل این در اینصورت نیز میگوئیم عمل باحتیاط باز ممکن نیست چه مراد از احتیاط آن است که این شخص اتیان عمل نماید بنحویکه قاطع بوده باشد بحصول برائت ذمه قطع نظر از طریقه اجتهاد و این در اینصورت نیز متحقق نیست نظر باینکه جمع کثیری از فقها نیت وجه را در عمل لازم دانسته اند و این شخص که ترجیح وجوب و استحباب هیچیک را نداده باشد اگر قصد وجوب نماید عمل باطل خواهد بود نظر بعدم اعتقاد وجوب و هم چنین هرگاه قصد استحباب نماید و اگر قصد هیچیک از وجوب و استحباب ننماید باز عمل باحتیاط نکرده است نظر بقول بلزوم اعتبار وجه پس مفری از اجتهاد و تقلید نخواهد بود و اگر گوئی این شخص را اعتقاد این است که نیت وجه معتبر نیست میگوئیم این اعتقاد یا از تقلید است یا از اجتهاد علی التقدیرین امر راجع شد بیکی از طریقتین پس طریقه ثالثه دست نیامد و هو المطلوب بعلاوه میگوئیم عمل باحتیاطی که قاطع بوده باشد که مانع براو جبر ذمه است نشد نظر بتحقیق خلاف این است و چه در کلمات معتمدین فقها اعلی الله مقامهم که فرموده اند امر امت در این اعصار منحصر است در اجتهاد و تقلید بنا بر این هرگاه نماز کسی مستند بیکی از این دو طریقه نبوده باشد باطل خواهد بود پس در این جا

دو مقام است اول صحت نماز است در صورتیکه مستند بوده باشد باجتهاد
یا بتقلید اهل اجتهاد دوم بطلان نماز است در صورت عدم استناد بهیچ
از این دو طریق پس مناسب در اینمقام ایراد کلام است در سر مبحث مبحث اول
در بیان صحت نماز است در صورتیکه اتیان شده باشد بمقتضای اجتهاد این مطلب
قطعی الثبوت است نظر بقطع بثبوت تکلیف بصلوة و عدم تمکن از تحصیل
قطع در جمیع مسایل محتاج الیها در نماز و قطع بعدم تکلیف بما لا یطاق بهت
پس هر گاه چنین جوابی عرض شود در مقام القای سؤال سابق در موقف حساب
عقل قاضی است بقبول ان و بقبح مؤاخذه پس هرگاه فرض شود سؤالی از جناب
خلاق عالم عز شانه القا شود بچنین شخصی که چرا ببدن من این نماز که اتیان نمودی از کجا
مشخص تو شد که مرضی تو و مطلوب من بوده است این جواب را عرض نماید کامی پروردگار
من اتیان بنماز را بر من واجب فرموده بودی و دست حاجت من بذیل دامن سعادت
حجت تو نمیرسید لکن کتاب تو و اخبار حجت تو در میان بود بقدر استعداد و طاقت
خود بعد از تفحص و بحث و تامل در ان که فهم انچه را فهمیدم این کیفیت بود که اتیان بان نمودم
قطعا چنین جواب معقول و مقبول مؤاخذه از ان قبیح و غیر معقول است بنابراین
پس عملیکه بمقتضای اجتهاد مجتهد بوده باشد قطعی الصحة است لکن عمده در اینمقام که
موجب لغزش اقدام و باعث القای نفس است بمهالک مسامحت انتظام دو چیز است
یکی عدم تکمیل استعداد فهم از کتاب و سنت نظر بقصور در مبانی و مبادی
چه در اینوقت تکلیف این شخص تقلید است در عمل و عدول از تقلید و اتکال
بفهم خود خروج از منصب و موجب بطلان عمل است دوم تقصیر در بذل جهد
و صرف طاقت نظر باینکه مکرر تجربه شده در بادی امر کسی مطلبی را اگر رجوع نمود

نحوی

نحوی می فهمد بعد از فحص و بحث بلیغ و تامل تمام ظاهر میشود فساد ان این
امر لیست هولان موجب ارتعاش قلوب و باعث اضطراب نفوس است مجمله
چه بسیار دیده ایم از طایفه که فتح باب طعن کرده اند بر اساطین دین مبین و امنای
رب العالمین و نواب باستحقاق ائمه طاهرین علیهم السلم بعد از تامل در مقالات
واهیه انها مشخص شده است باعث این طعون دیگر نیست مگر ضعف و قصور
در استعداد و تقصیر در تحصیل مبادی و مبانی ان نعوذ بالله تعالی منه چنانچه در مواضع
متشتته بر بسط تمام توضیح اینمطلب را نموده ایم و هم چنین مکرر ملاحظه شده
از اشخاصیکه بمقتضای انصاف ان است که نقصانی در انها باعتبار اول نیست
و مع ذلک سالک طریقه شده اند ظاهر میشود منشاء ان قلت فحص و تامل است
چنانچه در موارد بسیار در مطالع الانوار توضیح ان شده نعوذ بالله تعالی منه و نرجو
منه التوفیق فی العصمة عن الخطاء و الزلل فاسئلک اللهم بتفضلک علی عبادک
و حبیبک سید رسلک و ولیک سید اوصیائک و حجتک المخفی لعبادک العامر
لبلادک ان لا تکلنی الی نفسی طرفة عین و تعصمنی فیما بقی من عمری عن التقصیر
فی خدمتک و استنباط احکامک و تعفو عما صدر منی فیما سلف من عمری من
المسامحة و التقصیر و تعیننی بحق کمل خلیقتک فی الوصول الی مرضاتک و ترشدنی
بوحدانیتک الی ما ینبغی الارشاد الیه من مبانی احکامک العزیزة فمن جمله منافع فقه
بسیار و محاسن ان بیشمار است کفایت میکند در ان که حفظ نوامیس الهیه
جلت عظمته منوط بان و اقامه وظایف شرعیه و احیاء معالم دینیه موکول است
بان و اینکه بعثت انبیا و ارسال رسل بجهت نشر وظایف دینیه و حفظ محاسن
شرعیه است پس است در این باب از این است که وارد شده ان الفقهاء و در شرح

الانبیاء مشخص است مراد از وراثت این است که منصب انبیاء بجهت ایشان
ثابت است و همین معنی است که جناب فخر کاینات (ص) فرموده علماء امتی کانبیاء
بنی اسرائیل این مدحی است فوق کل محامد اخبار از ائمه اطهار (ع) در مدح ایشان
بسیار است مرحوم شیخ صدوق در کتاب خصال روایت نموده از حماد بن
عیسی که از اجلهء روات است روایت نموده او که کاشف الاسرار والدقایق
جناب امام جعفر صادق (ع) که فرموده در مقام ذکر وصایای حضرت لقمان به پسر
خود کلامی را که حاصل آن این است که علمی که سزاوار است که عالم عمر را صرف
در طلب آن نماید سه چیز است العلم بالله وبما یحب وبما یکره یعنی اول علم
بوجود خداوند عالم و بصفات الجلیل شانه است دوم علم بانچه محبوب خداوند
عالم است این شامل عبادات و عقود و ایقاعات و احکام هم هست سیم علم
بانچه مکروه خداوند عالم است و این شامل محرمات از کبایر و صغایر و مکروهات
بمعنی اخص است اول موکول بعلم کلام است دوم و سیم بعلم فقه و ایضاً ابن بزرگوار
در کتاب عیون الاخبار بسند صحیح روایت نموده حدیثی که حاصل
مضمون آن این است شخصی مشرف شد خدمت جناب امام جعفر صادق (ع)
عرض کرد پسری دارم خوش دارم که بخدمت شما مشرف شود سؤال نماید از حلال
و حلال حرام حضرت در جواب فرمودند آیا ممکن است که سؤال کرده شود از چیزی
که افضل از حلال و حرام بوده باشد و در کتاب عوالی اللئالی روایت نموده
از جناب رسول خدا (ص) که فرموده لکل شیء عماد و عماد هذا الدین الفقه یعنی
هر چیزی را ستونی هست که قوام آن چیز بآن ستون است و ستون دین اسلام فقه است
و ایضاً در آن کتاب از الزهد و احیاء مرویست که فرموده الفقهاء امناء الرسل و فیه ایضاً

عنهم

عنهم انه قال رحم الله خلفائی قیل یا رسول الله (ص) من خلفاؤک قال الذین یاتون بعدی
یروون حدیثی و سنتی و من اکرم فقیها مسلما لقی الله یوم القیمة و هو عنه راض و من اهان
فقیها مسلما لقی الله یوم القیمة و هو علیه غضبان و باز در کتاب مسطور از
قدوة اهل معرفت و شکور جناب امیر المؤمنین (ع) روایت نموده که فرموده اند
الفقهاء ورثة الانبیاء و ایضاً در آن کتاب از مفخر انبیاء (ص) روایت نموده که فرموده اند
فقیه واحد اشد علی ابلیس من الف عابد و در اصول کافی بسند صحیح روایت نموده
از مفخر اوایل و اواخر جناب حضرت امام محمد باقر (ع) که فرموده عالم ینتفع بعلمه افضل
من سبعین الف عابد یعنی عالمیکه منتفع شود بعلم خود یا عالمیکه مردم از علم او
منتفع شوند بهتر است از هفتاد هزار عابد و جملهء شرافت و فضیلت این علم شریف
اگرچه بسیار است لکن خطر متصدین آن نیز بیشمار است بلکه از اعظم مهالک دینیه
و اخرویه مفاسد مهلکه است نظر باینکه هرگاه مسئله در مقام حاجت از ملتی
کرده خواه در عبادات بوده باشد یا در معاملات این شخص که متصدی جواب میشود
اگر اهل جواب و از آن بوده باشد و مطابق واقع بمقتضی فحص و بحث خود گفته باشد
این شخص امینی خواهد بود از امنای خداوند عالم جل شانه نسبت بعباد او و مندرج
خواهد بود در تحت عموم حدیث سابق که عالمی که از علم او نفع عاید بندگان
خداوند عالم عز شانه شود بهتر است از هفتاد هزار عابد پس این شخص قابل خواهد بود
نعمای الهیه و مثوبات غیر متناهیه و هم چنین امینی خواهد بود از جانب سرور انبیاء
نسبت بامت و اگر العیاذ بالله از اهل آن نبوده باشد یا بمقتضای تشهی نفس گفته باشد
چنین شخص خاین است در دین مبین و مفتری است بخلاق آسمان و زمین و جعال
و کذاب است بجناب سید المرسلین (ص) کفایت میکند در سوء حال او آیه کریمه

فمن اظلم ممن افترى على الله كذبا یعنی کیست ظالمتر از کسی که افترا میزند بخداوند
عالم جل شانه استفهام انکاری وابطالیست یعنی چنین کسی ظالم بلکه ظالمتر از او نخواهد
بود در این عالم این مضر نیست فوق کافر مضار و مفسده ایست اعظم از کل مفاسد
چگونه چنین نباشد و حال انکه مستوجب لعن خالق اسمان و زمین و مستحق طعن
ملئکه مقربین خواهد بود چنانچه همین مطلب مصرح باست در بسیاری از
اخبار معتبره صادره از حجج الهیه جلت عظمته مروی در کتب معتبره شیخ برقی در کتاب
محاسن و ثقة الاسلام در اوایل اصول کافی و هم چنین در اواخر فروع ان و شیخ الطائفه
در کتاب تهذیب روایت فرموده اند در حدیث صحیح از مفخر اوایل و اواخر جناب حضرت
امام محمد باقر (ع) که فرموده من افتى الناس بغیر علم ولا هدى من الله لعنته ملئکة الرحمن
و ملئکة العذاب ولحقه وزر من عمل بفتیاه حاصل معنی این کلام مزیل عیش و سرور از
مذاق معتقدین لشداید یوم النشور ان است هر کس فتوی بگوید در میان مردمان
با عدم علم و با عدم دلیلی و حجتی که از جانب خداوند عالم عز شانه باشد که ان فتوی ماخوذ
از ان دلیل بوده باشد یا با عدم دلیلی که دلالت کند بر اینکه چنین فتوایی در حق او
جایز باشد یعنی چنین دلیلی در دست او نبوده باشد لعنت میکنند بر او ملئکه
رحمت و ملئکه غضب هر دو صنف ملئکه و عاید این مفتی میشود گناه کسی
که عمل بفتوای او کرده باشد مخفی نماند که این حدیث شریف اشعاری دارد
بر عدم جواز تعویل بظنی که مستند بدلیل شرعی نبوده باشد کما لا یخفی للمتامل و ایضا
شیخ برقی در کتاب محاسن و شیخ صدوق در کتاب عیون الاخبار از سرور ابرار
جناب موسی بن جعفر علیهما السلام روایت نموده که فرموده اند من افتى الناس
بغیر علم لعنته ملئکة الارض و ملئکة السماء و ایضا در کتاب محاسن و در اصول کافی

مرویست

مرویست از جناب رسول خدا (ص) که فرموده اند من افتى الناس بغیر علم و هو لا یعلم
الناسخ من المنسوخ والمحکم من المتشابه فقد هلك واهلك یعنی کسیکه فتوی
بگوید بجهة مردم با عدم علم از ماخذ و مستند ان و تفرقه نکرده باشد ما بین ناسخ
و منسوخ و ما بین محکم از ایات قرانیه و متشابهات ان یا تفرقه نکرده باشد ما بین محکم
و متشابه مطلقا پس چنین کسی خودش هالک و باعث هلاکت دیگران نیز شده است
و ایضا شیخ برقی در محاسن و ثقة الاسلام در اصول کافی و شیخ صدوق در کتاب خصال
روایت نموده اند از جناب حضرت امام محمد باقر (ع) جعفر صادق (ع) که فرموده من ترا نهی میکنم
از دو خصلت بسبب ان دو خصلت هلاک میشوند مردان یکی از ان دو خصلت
فتوی گفتن است با عدم علم بجهة ظهور فساد فتوی با عدم علم نه بهتر ابیست حاجت
باظهار فساد ان بوده باشد نظر باینکه فتوی اخبار است از جانب خلاق اسمان و زمین
جلت قدرته اقدام بچنین چیزی العیاذ بالله با عدم علم بواقع کذب است
بخداوند عالم جل شانه قبح کذب در همه جا ظاهر است خصوصا کذب بر خداوند
عالم و پیغمبر خاتم این همان کذبیست که موجب بطلان صوم ماه مبارک رمضان
و موجب قضاء کفاره است فرقی در این باب نیست در حرمت در صورتیکه
اخبار با عدم علم و عدم رخصت نموده باشد ما بین انکه فتوی او مطابق واقع
اتفاق افتاده باشد یا مخالف واقع چنانچه ناطق بر اینست حدیث معتبریکه
ثقة الاسلام در فروع کافی و رئیس المحدثین در فقیه و خصال و شیخ الطائفه در تهذیب
روایت نموده اند از جناب حضرت امام جعفر صادق (ع) که فرموده اند قضاة چهار قسم
میباشند سه قسم از انها در جهنم خواهند بود و یک قسم در بهشت بعد از ان بیان فرموده اند
سه قسم را که معذب در جهنم خواهند بود اول انست که حکم میکند بجور و بباطل و میداند

حکم او بجور و باطل است دوم ان است که حکم بجور و باطل میکند لکن نمیداند
که حکم او بجور و باطل است سیم ان است که حکم بر حق میکند لکن نمیداند که حکم
او بر حق است لکن در واقع اتفاق افتاده که مطابق با حق بود و این سه قسم را فرموده اند
که در جهنم خواهند بود و اما قسم چهارم که ناجی و در بهشت خواهد بود که ان
قاضی است که حکم بر حق میکند و میداند که حکم او بر حق است و ملخص انچه در حدیث است
و همین حدیث را شیخ مفید قدس الله سره روحه السعید در مقنعه ذکر فرموده اند
لکن اسناد داده اند بجناب حضرت امیر المومنین علیه السلام و عبارت ان مرحوم در کتاب مذکور
این است روی عن امیر المومنین علیه السلام انه قال القضاة اربعة ثلثه منهم فی النار و واحد
فی الجنة فسئل عن صفاتهم لنفع المعرفة بهم والتمیز بینهم فقال قاضی قضی بالباطل و
هو یعلم انه باطل فهو فی النار و قاضی قضی بالباطل و هو لا یعلم انه باطل فهو ایضا
فی النار و قاضی قضی بالحق و هو لا یعلم انه حق فهو فی النار و قاضی قضی بالحق و هو
یعلم انه حق فهو فی الجنة و این حدیث معتبر اگرچه در قاضی وارد شده است لکن فرقی
در این باب ما بین مفتی و قاضی نمیباشد در حرمت پس حرمت و اثم در هر دو مقام
ثابت است پس فتوی از کسی که مستجمع شرایط فتوی نبوده باشد حرام موجب عقاب است
اگرچه مطابق واقع شده باشد بلی ممکن است که فرقی گذارده شود ما بین مطابق واقع
و غیره در حکم وضعی یعنی در روز ماه مبارک رمضان اگر چنین چیزی صادر
شده باشد حکم بفساد صوم در صورتیکه مطابق واقع اتفاق افتاده باشد نتوان نمود
و این مطلب محل کلام در اینمقام نیست مجملا فرقی در انچه مذکور شد ما بین فتوی
و حکم نمیباشد اگرچه حکم اسوء حالا و اشد مفسده است یعنی کسیکه متصدی
حکم و مرافعه بین الناس بوده و مستجمع شرایط ان نباشد معضوبیت چنین کسی در درگاه

احدیث

احدیت جل شانه زیاده میباشد از مفتی در صورتیکه مستجمع شرایط فتوی
نبوده بمقتضای عقل و نقل اما عقلا نظر باینکه حکم مستلزم اخذ اموال ناس و تصرف
در فروج و دماء و انساب است بخلاف فتوی بر خلاف واقع که مفسده ان
اقل است پس حکم بر خلاف واقع مفسده دران اشد از مفسده در فتوی
بخلاف واقع است و اما نقلا نظر باینکه تهدیدات شدیده که در حکم بغیر
ما انزل الله هست در فتوی بغیر ما انزل الله نیست پس مناسب این است برخی
از ان در اینمقام ذکر شود تا شاید اطلاع بر ان موجب تنبیر غافلین گردد و ان مفاسد
شدیده ان اجتناب نمایند پس میگوئیم که دال بر مفسده شدیده حکم بغیر ما انزل الله
از کتاب و سنت بسیار است اما کتاب یعنی قران پس میگوئیم ایات قرانیه که دلالت
میکند بر مذمت حکم بغیر ما انزل الله بسیار است لکن در اینمقام اقتصار میکنیم
بر سه ایه منقاره در سوره مبارکه مائده در اولی فرموده و من لم یحکم بما انزل الله
فاولئک هم الکافرون و در ثانیه فرموده و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الظالمون
و در ثالثه فرموده و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الفاسقون ممکن است که گفته شود
نکته در اختلاف تعبیر در اولی بکفر و در ثانی بظلم و در ثالث بفسق بجهت تنبیه بر اختلاف
مراتب قبح بوده باشد در شدت و ضعف در موارد حکم مثلا حکم بر خلاف ما انزل الله
در جائیکه موجب سفک دماء و غصب فروج بوده باشد این اشد قبحا است
در صورتیکه حکم بغیر ما انزل الله موجب غصب در مال فقط بوده باشد و هم چنین
حکم بغیر ما انزل الله در صورتیکه حرمان ایتام بوده باشد از اموالیکه خلاق عالم
جل شانه از برای انها ما لک کرده باشد این اشد قبحا است از صورتیکه حکم بغیر ما انزل الله
موجب حرمان کبار بوده باشد از اموال انها بانذرت حاجت انها نسبت بایتام تعبیر بکفر

مفسده حکم بغیر ما انزل الله

در مثل قسم اول بوده باشد و تعبیر بظلم در مثل ثانی و تعبیر بفسق در مثل قسم ثالث همین هم نکته
بوده باشد در تکرر ذکر بعلاوه تاکید و ممکن است که کفته شود وجه دیگر در سبب
اختلاف تعبیر روایات ثلثه بیان آن این است ممکن است سبب اختلاف تعبیر اشاره باشد باقسام ثلثه
سابقه یعنی تعبیر بکفر در صورتی بوده باشد که حکم بر باطل باشد با علم باینکه باطل است و تعبیر
بظلم در صورتی بوده باشد که حکم بر باطل بوده باشد با جهل باینکه آن باطل است نظر باینکه
موجب حرمان مستحق است از حق آن مناسب این اطلاق ظلم است و حکم بفسق
در صورتی بوده باشد که حکم بر حق باشد با عدم علم باینکه حق است مناسب کفر در اول
و ظلم در ثانی و فسق در ثالث ظاهر است مخفی نماند ممکن است حکم در روایات
مذکوره اعم بوده باشد از حکم بمعنی خاص یعنی اعم از کلامی که از حاکم صادر میشود
در مقام مرافعه بجهت دفع نزاع بنابراین فتوی بغیر ما انزل الله نیز مندرج در تحت
آیات شریفه خواهد بود و اما اخبار داله بر کمال مذمت حکم بغیر ما انزل الله پس بسیار است
ثقة الاسلام در کافی و شیخ الطایفه در تهذیب بسند صحیح روایت نموده اند از کاشف
اسرار و دقایق جناب امام جعفر صادق ع که فرموده من حکم فی درهمین بغیر ما انزل الله
عز و جل فهو کافر بالله العظیم یعنی کسیکه حکم کند بدو درهم بغیر آنچه مقرر شده است
از جانب خداوند عالم جل جلاله پس آن شخص کافر خواهد بود بخداوند عالم جل شانه کفایت
میکند در این باب همین حدیث صحیح السند بعلاوه حدیثی که مذکور شد در باب
تقسیم قضاة باقسام اربعه مذکوره چه کسیکه متصدی مرافعه و حکم مابین مسلمانان
میشود با عدم استجماع شرایط یا حکم میکند بباطل یا علم باینکه باطل است
مثل اینکه زید ادعا میکند بعمرو که فلان مبلغ از تو میخواهم و عمرو منکر است طرفین
رجوع میکنند در مقام مرافعه بکسیکه متصدی مرافعه میشود لکن مستجمع شرایط

افتا

افتا و حکم نیست و این شخص العیاذ بالله با علم باینکه شخص مدعی در ادعای خود
کاذب است العیاذ بالله نظر باغراض و مقاصد فاسده حکم میکند باینکه
عمرو آن مبلغ را داده باشد معلوم است این قسم افسد و اسوء اقسام است و لهذا
در حدیث مقدم داشته شده است لکن این قسم اگرچه ممکن است بلکه واقع است
لکن نادر است نعوذ بالله از نفسی که متصف بچنین شقاوت بوده باشد یا اینکه
حکم میکند بباطل لکن با عدم علم باینکه این باطل است بلکه با اعتقاد اینکه این حق است
این شایع است مثل اینکه ضعیفه برادر زوج خود را شیر داده است و حد
رضاع شرعی محقق شده است بعد زوج یا زوجه یا کلیهما اشکال میکنند
در آن باب رجوع میکنند با شخص مرافعه رس آن شخص حکم میکند بحرمت زوجه
بر زوج خود نظر باینکه آن ضعیفه در صورت مفروضه مادر برادر زوج میشود
چنین توهم میکند که مادر برادر مطلقا حرام است پس حکم میکند بتفریق ما بین
زن و شوهر بجهت این اعتقاد که اگر بفهمد چنین نیست هرگز چنین حکمی
نمیکند یا اینکه ضعیفه طفل دختر خود را شیر داده و حد رضاع متحقق شده بعد
نزاع میان زن و شوهر میشود زوجه میگوید بزوج خود من در خانه تو حرام
میباشم زوج انکار میکند طرفین رجوع میکنند با شخص مرافعه رس آن شخص در اول
حکم میکند بحرمت و لزوم تفریق و در مثال ثانی چنانکه مذکور شد و در ثانی حکم میکند
بعدم حرمت نظر با انتفای نسبت جنابیه هر دو و این واقعه را خود در اصفهان مشاهده
کردم از بعضی جهلا امثال این شایع و بسیار است یا اینکه حکم بحق میکند لکن بمناط
که حق است یا یعنی حکمی که کرده است مطابق واقع است لکن قدرت و استعداد
از اینکه استفاده حقیقت از ادله شرعیه نماید یا فتوی و استعداد آن را دارد لکن

مسامحه در تحقیق مطلب کرده حکم می‌نماید یا فتوی میگوید بمجرد تجدس و تخمین
با عدم رجوع بماخذ و مدارک حکم می‌نماید مدلول علیه بصریح حدیث معتبر مذکور
آن است که هر قسم هالک و معذب باتش جهنم خواهند بود پس حکم و مفتی در هر صورت
از صور ثلاث مذکور آثم و عاصی بلکه معاند شریعت و صاحب شرع است چه
مشخص است مخالفت شریعت عامداً معاند با صاحب شریعت است نعوذ بالله
سبحانه منها و الشخص مرافعه رس در هر یک از صور ثلث مذکوره متهاون بامر
خداوند عالم است از کاشف اسرار و دقایق جناب امام جعفر صادق ع مرویست
که فرموده ایاکم و التهاون بامر الله عز و جل فان من تهاون بامر الله اهانه الله یوم
القیمة حاصل معنی این کلمات حق انجام آن است که اجتناب نمائید از تهاون
و مسامحه و بی اعتنائی در حکم خداوند عالم جل شانه پس بدرستیکه کسیکه تهاون
در حکم خلاق عالم جل شانه نماید خوار و ذلیل میگرداند خداوند عالم او را در روز
قیامت نعوذ بالله منه من ذی الذی اعزنا اذلته الله سبحانه پس مجلس مجلس مرافعه
شرعیه که از امور مرغوبه و خصال مستحسنه در شریعت مطهره است نیست بلکه مجلس
مخاصمه و معانده با خلاق عالم عز شانه میباشد بامر لازم الاذعان حتمی الامتثال خلاق زمین
و آسمان جل شانه بر قاطبه اهل ایمان اجتناب از آن مجلس لازم است و قاطبه مشایخ عظام مثل ثقة
الاسلام در کتاب کافی و رئیس المحدثین در کتاب فقیه و شیخ الطائفه در کتاب تهذیب
الاحکام و غیرهم روایت فرموده اند از محمد بن مسلم که از اکابر و اعاظم رواة شیعه و از اجله
اصحاب جناب حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام میباشد که گفته
من در مجلس قاضی در مدینه نشسته بودم که جناب فخر الاوایل و الاواخر جناب حضرت
امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام از آنجا عبور فرمودند فردا که بخدمت ایشان

مشرف

مشرف شدم در مقام مؤاخذه از من سئوال فرمودند که چه مجلس بود که دیروز در آنجا
نشسته بودی عرض کردم خداوند عالم مرا فدای تو گرداند این شخص قاضی احترامی نسبت
بمن منظور میدارد بندرت اتفاق می‌افتد در مجلس او می‌نشینم حضرت فرمودند
ایمن مباش از اینکه لعنتی از جانب خداوند عالم عز شانه نازل شود پس احاطه کند
بجمیع اهل المجلس و الشخص قاضی اگرچه ظاهر این است از عامه بوده لکن مستحصل است
منع آنحضرت از جلوس در مجلس او نه بجهت عامی بوده بوده و لهذا منع از مجالست
با عامه نفرموده بلکه بجهت آنکه متصدی منصب قضاة بوده با عدم قابلیت
و استجماع شرایط و ایضاً ثقة الاسلام در اصول کافی از مخزن علوم الهی امام جعفر صادق ع
روایت نموده که فرموده لا ینبغی للمؤمن ان یجلس مجلساً یعصی الله فیه و لا یقدر علی تغییره
یعنی سزاوار نیست از برای مؤمن اینکه بنشیند در مجلسی که در آن مجالس معصیت خداوند
عالم عز شانه میشود و این شخص قدرت بر تغییر آن ندارد و معصیتی بدتر از حکم بغیر
ما انزل الله تعر که خلاق عالم جل شانه در قرآن مجید تعبیر از آن بکفر و ظلم و فسق فرموده
نیست و ایضاً ثقة الاسلام و رئیس المحدثین و شیخ الطائفه در کتب مسطوره روایت
نموده اند از جناب حضرت امیر المؤمنین ع که فرموده یا شریح قد جلست مجلساً لا یجلس فیه
الا نبی او وصی او شقی یعنی حضرت امیر المؤمنین ع خطاب فرمودند بشریح که یکی از قضاة
عامه بود که ای شریح بتحقیق نشستی در مجلسی که نمی‌نشیند در آن مجلس مگر پیغمبر یا وصی پیغمبر ص یا شقی مراد از
وصی اعم است از وصی بمعنی خاص یا وصی بمعنی عام که مستجمع شرایط فتوی بوده باشد
نظر بحصر در اقسام ثلثه مشخص است که مراد از شقی کسی است که متصدی مرافعه شود
و مستجمع شرایط فتوی نبوده باشد چنین کسی را جناب سید اوصیا علیه الاف التحیة
و الثنا حکم فرموده اند که شقی است نعوذ بالله سبحانه کسی را که جناب سید اوصیا حکم

فرموده اند که شقی است نعوذ بالله سبحانه کسی را که جناب سید اوصیا حکم فرموده
باشند بر شقاوت او و مرحوم شیخ صدوق قدس الله روحه در کتاب فقیه روایت
نموده از کاشف اسرار و دقایق جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرموده ان
النواویس شکت الی الله عز و جل شدة حرها فقال لها اسکنی فان مواضع القضاة
اشد حرا منک نواویس جمع ناوس است بعضی گفته اند که ناوس اسم موضعی است
در جهنم که شدت حرارت او از مواضع دیگر جهنم زیاده است و بعضی گفته اند
ناوس مقبره نصاری است پس ظاهر معنی حدیث بنا بر اول و مراد از مواضع
قضاة جور آن است که موضع معین از جهنم که حرارت او از مواضع دیگر بیشتر است
یا مقبره نصاری شکایت کرد بدرگاه حق تعالی از شدت حرارت خود خطاب رسید
باو که ساکت باش یعنی شکوه از شدت حرارت مکن بدرستیکه مواضعیکه قضاة در آنجا
می نشینند بجهة مرافعه رسیدن حرارت آن مواضع شدیدتر است از حرارت تو
نعوذ بالله تعالی امر مجملا متصدی شدن مرافعه و قضا و محاکمه و افتا امری است خطیره معتمد
ان مفسده ایست بغایت شدید چه در صورت عدم اجتماع شرایط از اعظم مهالک
موبقه و اسوء مقابح مهلکه است چنانچه بعضی از مفاسد آن در انسترشد اخبار از ائمه
اطهار علیهم آلاف التحیة من الله الجبار در این باب بسیار است استقصاء هم مناسب
مقام نیست با آنکه آنچه مذکور شد اگر اعتقاد بوقف حساب و خوف از مؤاخذه رب
الارباب هست همین قدر کفایت میکند و در صورت اجتماع شرایط نیز اغوار خطر آن
نمیتوان بود نظر بعدم اطمینان در عدم تقصیر در مبانی و اطراف حکم نعوذ بالله سبحانه از
از تضییع حقوق مسلمانان و مفسده شدیده تسلیط غیر مستحق را بر مستحق چه این
ظلمی است بغایت شدید و ستمی است در نهایت بعید و وعید بلکه اقبح مقابح عظیم

وارد

وارد در عمومات شرعیه است امید که از خلاق وحید و فرید آنست که بحق مقربین
درگاه احدیت و باین حزین قلوب خاص الخاص و خصوصا این مفتقر بوادی غفلت
و ضلالت را از شر شیطان و از مکر نفس لوامه محافظت فرماید و در این مقام بعد از
تحصیل استعداد تضرع و ابتهال است بدرگاه حضرت ذو الجلال فانه الواقف عباده من
مسالک الهوی و هادیهم الی سبیل الحق و مسالک الهدی فاسئلک اللهم بتفضلک علی عبادک
ان تحفظنی من الخبط و الخطاء و الزلل فی الحکم و الفتوی و العمل بحق اشرف خلیفتک
سید الرسل و امنائک فی بلادک و احکامک هداة السبل و ان لا تکلنی الی نفسی المیالة
الی المسامحة و الفرار البطالین و الراغبة الی الرقاد فی بساط الغفلة کالغافلین و الامارة بالسوء
و الفحشاء و الصادة عن مناهج الحق و سلوک التقی و اقطع ان وصلتی الی الحق و الصواب
احب الیک من العثرة فیما یوجب المؤاخذة و العقاب فاهدنی لما هو محبوب عندک
و اعصمنی عما لا تؤمن ان اقع فیه بحقک علی و علی کافة خلیقتک الذی لا یکاد یحصر بالعد
و الحسبان و لا یحیط به الاستقصاء فی مر الدهور و الایام و الازمان بعد از آنکه این مطالب
منقح شد بر میگردیم باصل مدعا پس میگوئیم نمازیکه مستند باجتهاد بوده باشد و مسامحه
در مقام استنباط از مدارک و ماخذ آن نشده باشد و این شخص هم از اهل آن بوده باشد
چنین نمازی در این اعصار که حجة الله القائم عجل الله تعالی فرجه غایب از انظار است قطعی
الصحة است چنانچه مشخص شد و اما هرگاه از اهل آن نبوده باشد لازم است عمل آن بمقتضای
تقلید از چنین کسی بوده باشد که مذکور شد که چنین نبوده باشد نماز آن باطل و خود این شخص آثم
چنانچه وجه آن مفصلا بیان خواهد شد فرقی در این باب نیست ما بین آنکه رجوع بمآخذ
کند یا نه چه رجوع با عدم حصول شرایط مثل عدم رجوع است و هم چنین است هرگاه
اهل اجتهاد بوده باشد لکن تقصیر در استفاده از ادله کرده باشد و مبنای عمل خود را بر حکم خود

کذارده باشد بالقصیر در استفاده وچنانچه مفروض است چه جواب این شخص از
سئوال سابق مقبول نیست بلکه مواخذه کردن حسن است مگر در صورتی که
فرض شود که ایقاع صلوة در ضیق وقت نماید با اشکال در این نظر بانکه
الامتناع بالاختیار لاینافی الاختیار مبحث دوم در بیان صحت نماز مکلفین است
در این اعصار در صورتیکه مستند بوده باشد بمتابعت اهل اجتهاد
مایمطلب نیز قطعی الثبوت است فی الجمله مستند آن از آنچه در سابق بیان شد
ظاهر میشود نظر بانکه ثبوت تکالیف فی الجمله علیه مقطوع به است
واستفاده آنها از کتاب وسنت در حق قاطبه عباد با افتقار عباد در امور
معیشت بامور منکثره ممکن نیست پس استفاده تکالیف از ادله شرعیه
مطلوب خداوند عالم جل شانه از هر فرد از افراد مکلفین نخواهد بود قطعا پس
میگوئیم تکلیف باتیان نماز مثلا ثابت است جزما مشخص است اتیان نماز
موقوف بر علم بآن است بالضروره ومعلوم است که از مرکبات اعتباریه جعلیه
شارع است بنابراین لا محاله اجزاء مادیه بجهت او هست چنانچه جزء صوری
نیز لابد منه است پس لازم است عالم شود باجزاء مادیه که عبارت از اجزاء علت
مادیه آن است وهم چنین بجزء صوری که تعبیر از آن بعلت صوری مینمایند وهر یک
از جزء مادی وصوری آن منقسم میشود بمقوم که بانتفاء آن انتفاء اصل نماز لازم می آید
ومکمل ومحسن وفرق بین القسمین آن است که انتفاء قسم اول موجب انتفاء اصل
همیز است بخلاف قسم ثانی که انتفاء آن موجب انتفاء کمال وحسن آن است پس لازم است
علم بهر یک هم رسانیدن قسم اول مثل قیام وتکبیرة الاحرام وقراءة حمد وسوره ورکوع
وسجود وذکر در هر دو وتشهد وتسلیم قسم ثانی مثل تکبیرات ست افتتاحیه وادعیه

معهوده

معهوده واستعاذه قبل از قرائت در رکعت اولی وتکبیرة رکوع ودعا در رکوع
قبل از اشتغال بذکر وتکرار در اصل ذکر وصلوات بر فخر کاینات وآل اطهار آن
شافع عرصات ودعا بعد از رفع راس وتکبیرات اربع بجهت رفتن بسجود ورفع
راس از آن ورفع یدین در حال کل تکبیرات ودعا قبل از اشتغال بذکر در سجود وتکرار
در ذکر وصلوات در آن ودعا فیما بین السجدتین وهکذا الحال فی غیرها ذکرها
یطول باستقصاء ما الکلام ودر هر یک از اجزاء مقومه ومحسنه معتبر است امور مقومه
ومحسنه اما امر مقوم در جزء مقوم مثل اخراج حروف از مخارج در قرائت واجتناب
از وقف بحرکت ووصل بسکون در صورتیکه کلمه لاحقه مفتتح بهمزه وصل بوده یا شد
وفصلی ما بین فراغ از کلمه سابقه واخذ بکلمه لاحقه متخلل نشده باشد وهم چنین
رعایت مد صوت در مد متصل واما امر محسن در جزء مقوم مثل رعایت محسنات
قرائت در قرائت مثل رعایت صفات حروف ورعایت اخفا واظهار وغنه
ومد منفصل ونحو اینها واز آنچه مذکور شد معلوم میشود امر مقوم در جزء
محسن وهم چنین امر محسن در جزء محسن وآنچه مذکور شد در جزء قولی صلوة بود
وهم چنین است حال در جزء فعلی مثل قیام ورکوع وسجود پس امر مقوم در رکوع
انحنائی است که متمکن بوده باشد بسبب آن مکلف از بلوغ یدین بر رکبتین
وطمانینه در آن وامر محسن در آن انحناء بنحوی است که تسویه ظهر نماید بحدی که اگر
قطره آبی در پشت واقع شود میل بجهتی سمت ننماید وکفتین را مفرج الاصابع
محیط نماید بر رکبتین وهکذا الحال فی غیرها ذکرها مما یطول باستقصائه المقال
آنچه مذکور شد در اجزاء مادیه نماز بود واما جزء صوری پس آن عبارت است
از ترتیب اجزاء بکیفیت مخصوصه این هم مثل اجزاء مادیه منقسم میشود بجزء

مقوم کہ اخلال بان موجب اخلال بامتثال است پس نلث فی لازم است و جزء
محسن و مکمل کہ رعایت الموجب کمالها است پس اخلال بان موجب اخلال
باصل نماز نیست بلکہ موجب اخلال بکمال انا است اول مثل تقدیم تکبیرة
الاحرام بر قراءة و تقدیم قراءة حمد بر قراءة سوره و تقدیم ایات سابقه هر یک
از حمد و سوره بر ایات لاحقه بلکہ تقدیم هر کلمه و حروف سابقه بر کلمات و حروف
لاحقه و تقدیم قراءة حمد و سوره بر رکوع و هکذا الحال فی الاجزاء الباقیة کہ
اخلال باین ترتیب عامدا موجب اخلال بنماز است دوم مثل رفع یدین
در تکبیرة الاحرام و کل تکبیرات در نماز کہ رفع یدین هیئتی است راجح در نماز
و اخلال بان و اتیان بتکبیرات باعدم رفع یدین صحیح و بی عیب است لکن اخلال
بهیئت راجح نموده است و هم چنین رفع یدین در حالت قنوت هیئت راجحه است
و در صورت اخلال بان و اتیان بقنوت باعدم رفع یدین اخلال بهیئت راجح
نموده است پس ان هیئت هیئت مکمله خواهد بود نه مقوم و مثل اینکہ در
قنوت هر گاه دعائی کہ مشتمل بر ثنای احدیت جل جلاله بوده باشد و هم چنین مشتمل
باشد بر اظهار مسئلت و حاجت اولی این است مشتمل بر ثنا مقدم باشد بر کلام
مشتمل بر حاجت پس هر گاه اخلال باین ترتیب نماید اول اظهار حاجت در قنوت
نماید بعد اتیان بکلام میکرد ال بر ثنا باشد نماید اخلال بهیئتی کہ مناط با کمال باشد
شده است لکن اخلال با متثال نشده است و هر یک از این اجزاء مادیه و صوریه
مقومه منقسم میشود بر دو قسم یک قسم ان است کہ اخلال بان ساهیا و عامدا
موجب اخلال با متثال است مثل تکبیرة الاحرام و رکوع و سجود و قیام در ضمن
تکبیرة الاحرام و رکوع و سجود و قیام متصل بر رکوع در اجزاء مادیه و تقدیم

سجود

سجود بر رکوع در جزء صوری و قسم دیگر است کہ چنین نیست یعنی اخلال بان عامدا
موجب اخلال با متثال هست لکن اخلال ساهیا چنین نیست مثل اخلال بقراءة فاتحه
یا بقراءة سوره احدیهما او کلاهما نموده متذکر شد بعد از دخول در رکوع در جزء
مادی یا اتیان بقراءة سوره نموده مقدم بر قراءة فاتحه و متذکر شد بعد از دخول
از
~~در رکوع در جزء مادی یا اتیان بقراءة سوره نموده مقدم بر قراءة فاتحه و متذکر شد بعد~~
~~دخول در رکوع در جزء مادی یا اتیان بقراءة سوره نموده مقدم بر قراءة فاتحه و متذکر شد~~
~~بعد از دخول در رکوع در جزء~~ صوری پس علم هر این مراتب لابد منه است اینها امور
داخله در نماز است و اما امور معتبره خارجه از نماز پس ان نیز بسیار است مثل وضو
و غسل و تیمم و وقت و قبله و ستر عورت و اباحه مکان و لباس و طهارت بدن مصلی
و لباس او از نجاسات خواه متعدیه بوده باشد یا نه و خلو مکان از نجاست متعدیه و سجود
بر ما یصح السجود علیه و طهارت قدر معتبر از جبهه از مطلق نجاسات اگر چه متعدیه
باین شخص نماید و هم چنین اجتناب از اجزاء حیوان غیر ماکول اللحم نمودن و اجتناب
از جامه حریر نمودن در حق رجال و در صحت هر یک از امور مذکوره مسائل متکثره
معتبر میباشد مثل مسائل وضو و غسل و غیر اینها و این امور معتبره خارجه از نماز
ان نیز منقسم میشود بدو قسم قسمی اخلال بان موجب اخلال بنماز است پس تلافی لازم است
مثل اینها کہ مذکور شد و قسم دیگر ان است کہ اخلال بان موجب اخلال با متثال
نیست مثل اذان و اقامه و بعضی ادعیه ثابته قبل از دخول در نماز و قسم اول منقسم
میشود بر دو قسم یک قسم ان است کہ اخلال بان ساهیا و عامدا موجب اخلال
با متثال است و قسم دیگر چنین نیست بلکہ اخلال عامدا موجب اخلال با متثال
هست لکن اخلال بان ساهیا چنین نیست بعد از این مراحل میگوئیم نماز منافیاتی

امور غیر معتبره در نماز

امور معتبره

چندی دارد بعضی امور چندی هست که ارتکاب آنها در نماز موجب بطلان
و اخلال با امتثال است مثل ضحک و اکل و شرب و تکلم و اشتغال با امور خارج از نماز
که ماحی صورت نماز بوده باشد و استدبار و عدم استقرار و نحو اینها بعد از
آنکه این مطلب دانسته شد عود میکنیم باصل مطلب میگوئیم تکلیف بنماز ثابت است
قطعا و اتیان بنماز بنحوی که مخرج از عهده تکلیف بوده باشد موقوف است بعلم بتمام
مذکورات از امور داخله و خارجه و غیر اینها و تعلم مکلفین از خلاق آسمان و زمین
غیر ممکن و هم چنین دست حاجت عباد از تمسک بذیل دامن میمنت انتظام سعادت
اقتران حجة الله الرحمن عجل الله تعالی فرجه قاصر و استفاده از آیات قرآنیه و آثار نبویه
و اخبار ائمه علیهم السلام و [illegible] نسبت بهر فردی از افراد مکلفین غیر مطلوب
بلکه غیر مقدور پس مفری نیست مگر آنکه امور معتبره در نماز از قراریکه مذکور شد
اخذ شود از شخص عالم بآنها پس اخذ مسایل نماز از شخص عالم بآن مسایل واجب و لابد
منه و عمل بمقتضای آن لازم چنین عملی را عمل بمقتضای آن لازم ~~چنین عملی بمقتضای~~ تقلید
میگویند و آن شخص عالم مأخوذ منه را مجتهد میخوانند و این شخص متعلم را مقلد
ظاهر این است که اشاره بهمین دو صنف باشد حدیث شریف مروی در اصول کافی
عن النبی ص قال لا خیر فی العیش الا لرجلین عالم مطاع او مستمع واع یعنی و برکتی در عمر
و زندگانی احدی نیست مگر دو کس اول شخص عالم با امور ناشره در دین که مطاع بوده باشد
یا سزاوار و شایسته این بوده که دیگران مطیع او بوده باشند و ثانی کسیکه از این شخص عالم
اخذ کند امور دین خود را و محافظت نماید آنرا از سهو و نسیان و عمل بمقتضای آنها نماید
بالجمله این قدر که بر مکلفین لازم است که امور دین خود را اخذ کنند از شخص عالم با امور
دین محل تشکیک و مکان ریب نیست لکن عمده در انتقام فحص و بحث در طلب

و معرفت

و معرفت آن شخص است در اوایل اصول کافی از مخزن اسرار الهی جناب امام جعفر صادق علیه السلام
در تفسیر طعام مذکور در آیه شریفه فلینظر الانسان الی طعامه مرویست که فرموده علمه الذی
یاخذه عمن یاخذه حاصل معنی این حدیث شریف آن است که مراد از طعام در آیه
شریفه علمیست که محتاج الیه این شخص است پس معنی آیه بنا بر این آن است که لازم است
بر انسان که تامل و فحص و بحث نماید در حال شخصی که امور دین خود را از آن شخص
اخذ مینماید بعد از فحص و بحث اگر شخص او شد که موثوق به در امور دین
و امین حضرت رب العالمین هست آن وقت امور دین خود را از او اخذ کند
پس مقتضای آیه شریفه نظر بحدیث مذکور آنست قبل از تامل و فحص در امور دین
اعتماد بهیچکس ننمود و ایضا در اصول کافی از آن مخزن فیوضات الهی علیه السلام مرویست
که فرموده انظروا علمکم هذا عمن تاخذونه فان فینا اهل البیت فی کل خلف
عدولا ینفون عنه تحریف الغالین و انتحال المبطلین و تاویل الجاهلین حاصل معنی
این حدیث شریف آن است که لازم است بر شما که تامل و فحص کنید از حال کسیکه
امور دین خود را از آن اخذ مینمائید نظر باینکه در هر زمانی کسانی هستند که قابل نیستند
که سزاوار این هستند که دیگران در امور دین رجوع بآنها نمایند و کسانی هستند که قابل
نیستند که رجوع بآنها شود تامل کنید که امتیاز ما بین این دو صنف داده باشید مراد بقوله
فان فینا اهل البیت فی کل خلف عدولا صنف اول است و مراد بغالین و مبطلین و جاهلین
قسم ثانی است پس حاصل معنی حدیث این است که شما تامل و نظر کنید در کیفیت اینکه
امور دین خودتان را از آنها میخواهید اخذ نمود و باشید نظر باینکه هر کس قابل این نیست
بدرستیکه جماعتی از عدول از ما که اهل بیت جناب رسول خدا صلعم هستیم در هر عصر
میباشند عادت آنها این است که دفع مینمایند از دین خداوند عالم جل شانه تحریف غالین را

یعنی تجاوز کنند کان از جادهٔ شریعت تحریف و تغییر داده اند و هم چنین دفع نمایند آنچه را مبطلین زیاد کرده اند و بخود بسته اند و هم چنین آنچه را جاهلین تأویل نموده اند از کتاب و سنت یعنی صرف کرده اند کتاب و سنت را از ظواهر خود و حمل کرده اند بر خلاف ظاهر بدون شاهد و دلیلی مخفی نماند اتیان لفظ عدول بصیغهٔ جمع ابی از این است که حمل شود بر اینکه مراد خصوص امام زمان است نظر بوحدت امام زمان در هر عصری از اعصار که بوده باشد پس حدیث محمول است بر اعم از امام زمان و غیره و ظاهر حدیث مقتضی این است که میباید جماعت عدول از ذریهٔ جناب رسول خدا بوده باشد و احتمال اینکه مراد این باشد که جماعت از شیعیان ایشان بوده باشند اخوان از ذریهٔ فخر کائنات بوده باشند یا غیر اگرچه قابل است لکن خلاف ظاهر حدیث است لکن سهل است بنا بر این حمل بر امام زمان نیز ممکن است مگر اینکه مخالف ظاهر در اینصورت اشد است از سابق مجملا ظاهر از حدیث این است در هر عصری از اعصار میباید جمعی از ذریهٔ فخر کائنات صلوات الله و سلامه علیه و علی آله عارف باحکام الهیه جلت عظمته بوده باشند و مرجع باشند در احکام دین و دفع بدع و مقابح نمایند بحسب ظاهر مراد معصوم این است که میباید چنین اشخاص باشند انها شایسته این میباشند که در امور دین رجوع بایشان شود و نزد دیگران ملخص مقال در این مقام این است چونکه مقصود مکلف در مقام اتیان بما از آن است که اطاعت خداوند عالم عز شانه نماید در اتیان بمراد الهی جل شانه پس باید بداند که آنچه را اتیان مینماید در این حین مطلوب خداوند عالم است چنانکه مکرر مذکور شد پس بهر کس اعتماد در آن نمیتوان نمود بلکه میباید از کسی سؤال نماید که معتقد این بوده باشد که آن شخص معتمد و امین خداوند عالم است نسبت بعباد منا این است در اینمقام مثالی ذکر شود بجهت توضیح حال پس میگوئیم مثال ما نحن فیه

مثال

مثال رعایا و عساکر و رؤساء عسکر است نسبت بسلطان هرگاه کسی اخبار نمود برؤساء لشکر که شاه امر کرده است برویه فلان بلد را تسخیر نموده اهل آن را بهلاکت برسانید رؤساء عسکر بمحض استماع این خبر ملاحظه حال مخبر مینمایند که اگر آن مخبر امین الدوله است بلا تأمل اعتماد بآن خبر نمایند مهیاء امتثال میشوند و اما هرگاه مخبر کسی است که اعتماد بآن نیست اعتماد بقول او ننمایند امر در ما نحن فیه نیز چنین است پس در امور دین اعتماد نمیتوان نمود مگر بکسی که مشخص باشد که این شخص امین خداوند عالم است در دین او وضح از آنچه مذکور شد و المنسب بمقام این است که فرض شود که مشخص کل عساکر و رعایا و ارکان دولت سلطان باشد که شاه معجونی خود ترتیب داده و امر نموده بر اینکه هر فرد از افراد رعایا و عساکر و ارکان دولت در روز معینی اتیان بآن معجون نموده باشند و مقرر داشته که هر کس اتیان نمود فایز بعطایای سلطانی خواهد شد و هر کس اتیان ننمود مواخذ خواهد بود این قدر هم مشخص شده است که بعضی عالم بآن شده که اجزای آن معجون و کیفیت ترتیب آن چه نحو است لیکن معین نیست که در اینصورت عقل قاضی بر آن است که بر کل رعایا و غیرهم لازم است که در صدد این برآیند که علم بآن معجون بهم رسانند و مشخص است در صدد معرفت کسی را قصد مینمایند که معتمد و امین سلطان بوده باشد نه هر کس که اتفاقا منتشخص اگرچه مدعی آن بوده باشد که من عالم بآن هستم پس هرگاه کسی غیر معتمد ادعا نماید که کیفیت آن معجون این است که من میگویم کسی اعتنا بآن نمینماید حقیقت حال در محل کلام چنین است که این صلوة بمنزله آن معجون است که حکیم متعال جلت عظمته از اجزاء متعدده بکیفیت مخصوصه ترتیب فرموده و امور داخله و خارجه را در آن اعتبار فرموده و مقرر فرموده که عباد در هر روز و شب پنج مرتبه اتیان

بان نموده باشند در فقدان وعد ثواب و در ترك آن ایعاد و عقاب فرموده پس
در مقام تعلم بان باید شخص امین و معتمد را تحصیل نمود و علاوه بر انکه خارج از طاقت
و غیر مقدور است پس مطلوب امر نمیتواند بود چنانچه کسی از این را نیز دلیلی بر اجزاء
و اعتماد بر آن نداریم تفصیل از بعد از این مطلع خواهی شد مبحث سیم در بطلان نماز
کسانیکه مستند باجتهاد و تقلید هیچیك نبوده باشد اینمطلب اگر چه از مطالب مرقومه
در سابق ظاهر میشود لکن بجهة اتقان مطلب و احکام مرام اکتفا بان ننمودن است
پس میگوئیم اعتماد این شخص در انچه بعمل میاورد یا بآباء و امهات است یا بامثال
و اقران خود است یا بکتب اموات است مثل فواید و ارشاد و الفیه و لمعه و شرح
و نحو اینها پس در اینجا دو مقام است مقام اول در بطلان نماز یکه ماخوذ بوده باشد
از آباء و امهات یا از امثال و اقران میگوئیم چنین شخصی در موقف حساب در جواب
سوال سابق نمیدانم چه عرض خواهد نمود یا خواهد گفت چونکه پدر و مادر خود را
دیدیم چنین اعمال از انها صادر میشد متابعت انها کردم یا انکه بمکتب که میرفتم
مکتب دار چنین چیزی تعلیم من نمود اکتفا بهان نمودم بلا تشکیك مواخذه کردن در چنین
مقام مستحسن و بموقع است مجملا استحقاق عقاب در مقابل چنین اعمال اقرب است
از استحقاق ثواب نظر بانچه در سابق دانسته شد که لازم است اخذ کردن امور دین را
از کسی که امین خداوند عالم بوده باشد پس مکلف بر این شخص آنست که ماخوذ باشد
از امینی از امناء صاحب شریعت و این ماخوذ از غیر مکلف به نخواهد بود پس ماتی به غیر
خواهد بود و مکلف به غیر ماتی به پس انچه را اتیان نموده است مخرج از عهده تکلیف
نخواهد بود و این معنی بطلان است بلکه این شخص در اتیان ماتی به معاقب خواهد بود
نظر با نتفاء امر نسبت بانچه اتیان نموده پس ماتی به منهی عنه خواهد بود نه مامور به فافهم

الامتثال

الامتثال دو نیست کما اشاره بهمین مطلب بوده باشد حدیث معتبر مروی
در اصول کافی از فخر کاینات که فرموده من عمل علی غیر علم کان ما یفسد اکثر مما یصلح
یعنی کسیکه عمل میکند با عدم بصیرت و عدم علم مفسده که مترتب بر عمل او میشود اکثر است
از مصلحتی که مترتب بران میشود از این راه است فقهاء کرام که ثواب باستحقاق جناب
خلیفة الرحمن عجل الله تعالی فرجه و ورثه معنویه انبیا میباشند حکم صریح فرموده اند
ببطلان نماز در صورتیکه مستند باجتهاد یا بتقلید اهل اجتهاد نبوده باشد
و چونکه حکم صریح فقها در این باب معلوم بسیاری از عباد نیست لهذا محل انکار
شده چنانچه خودم از بعضی که خود را از اعاظم علما میدانست استماع نمودم که میگفت
اینمطلب را اگر وجوب تقلید مجتهد بوده باشد فقها نگفته اند بلکه این کلام ناشی است
از ان اشخاص که در این عصر خود را مجتهد میدانند لهذا مناسب دانسته گردید
این مقام ایراد نماید جمله از عبارات اجله فقهاء اکه صریح در این مطلب است تا اطلاع
بران موجب بصیرت اهل ایمان و باعث اجتناب از سلوك طریق پر خطر اهل
طغیان گردد فنقول قال العلامه نور الله تعالی ضریحه فی التذکرة المقصد الثانی فی افعال الصلوة
و تروکها و کل منهما اما واجب او ندب و یجب معرفة ذلك کله اما بالدلیل او بالتقلید
للمجتهد فلو قلد غیر مجتهد فی الاحکام لم یصح صلوته و قال فی نهایة الاحکام العلم بافعال
الصلوة واجب لتوقف الواجب المطلق و هو الاتیان بها علیه الا ان قال لکن لا یشترط اسناده الی
دلیل او تقلید من له اهلیة التقلید و قال شیخنا الشهید فی الالفیة ثم المکلف بها
الان من الرعیة صنفان مجتهد و فرضه الاخذ بالاستدلال علی کل فعل من افعالها و مقلد
و یکفیه الاخذ عن المجتهد و لو بواسطة او بوسایط مع عدالة الجمیع فمن لم یعتقد ما ذکرناه
و لم یاخذ کما وصفناه فلا صلوة له و قال المحقق الثانی فی الجعفریة و طریق معرفة احکامها

التقلید المجتهد الجامع

ای احکام الصلوة لمن کان بعیدا عن الامام ع الاخذ بالادلة التفصیلیة فی اعیان المسائل
ان کان مجتهدا او الرجوع الی المجتهد ولو بواسطة وان تعددت ان کان مقلدا وقال شیخنا
الشهید الثانی فی روض الجنان والمعتبر من المعرفة المذکورة ما کانت عن دلیل تفصیلی
للقادر علیه وهو المجتهد فی الاحکام الشرعیة او التقلید للمجتهد ولو بواسطة لشرائطها
المقررة فی الاصول لمن لم یکن مجتهدا ولا یکفی مطلق المعرفة فصلوة المکلف بدون
احد الامرین باطلة وان طابق اعتقاده وایقاعه للواجب والندب للمطلوب
شرعا فقال الفاضل السمی الخراسانی فی الذخیرة یجب علی المکلف معرفة کیفیة الصلوة
وما یعتبر فی هیئتها لیتمکن من الاتیان بها علی جهة الامتثال ولا بد من ان یکون تلک
المعرفة مستندة الی دلیل تفصیلی ان کان مجتهدا اهلا للاستدلال او دلیل اجمالی
ان کان مقلدا لم یبلغ مرتبة علی ما تقرر فی الاصول ولا یکفی تقلید غیر مجتهد و عبارت
المرحوم در کفایه مثل ذخیره است بلکه در ان ادعای نفی خلاف کرده اند در عدم
کفایه اخذ مسایل از غیر مجتهد در صحت عبادت بجهل و بطلان چنین عبادت که
ماخوذ بوده باشد از اباء وامهات یا از امثال واقران مقطوع به و محل وفاق مابین
علما است واین ظاهر میشود از مقالات ایشان در مقام ثانی بعد از کلمات مذکوره در این
مقام نظر باینکه انچه در مقام ثانی مذکور خواهد شد ان است که ایا تقلید اموات
از مجتهدین جایز است یا انکه تقلید اموات جایز نیست بلکه معین است تقلید
احیا از مجتهدین مقتضای این کلام ان است که تقلید مجتهد متعین است کلامیکه
هست این است که ایا معین است تقلید احیا از مجتهدین یا تقلید اموات
نیز جایز است پس تاملی در بطلان نماز نیست در صورتیکه مستند بتقلید نبوده
باشد مطلقا قال فی الکفایة یجب علی المکلف معرفة کیفیة الصلوة وما یعتبر فی هیئتها

لیتمکن

تفصیلی

لیتمکن من الاتیان بها علی وجه الامتثال ولا بد من ان یکون تلک المعرفة مستندة الی دلیل
ان کان مجتهدا اهلا للاستدلال او دلیل اجمالی ان کان مقلدا لم یبلغ درجة الاجتهاد علی
ما بین فی الاصول ولا یکفی تقلید غیر المجتهد بلا خلاف ولا تقلید الاموات انتهی
کلامه ملخص کلام انکه عمل مکلف در صورتیکه مستند بهیچ یک از اجتهاد و تقلید
نبوده باشد چه مشخص است عمل در چنین صورت با عدم بصیرت است در اصول
کافی از مخبر صادق یعنی جناب حضرت امام جعفر صادق ع مروی است که فرموده
العامل علی غیر بصیرة کالسائر علی غیر الطریق لا تزیده سرعة السیر الا بعدا و فی بعض
النسخ لا یزیده کثرة السیر الا بعدا ملخص کلام در اینمقام این است نمازیکه ماخوذ از ابا
وامهات یا از امثال واقران بوده باشد نقل کلام در نمازهائیکه از ماخوذ منه صادر شده
میکنیم یعنی نمازهای پدر و مادر یا امثال واقران که نماز انها مستند بوده باشد بیکی از
دو طریق که مذکور شد یعنی اجتهاد و تقلید کلامی در ان نیست واگر مستند بهیچ
یک نبوده باشد نماز اصل باطل خواهد بود پس چگونه نماز فرع صحیح میشود پس بطلان نماز
در چنین صورت محل تشکیک نیست کلامیکه در اینمقام هست این است که ایا حکم
ببطلان مختص است بصورتیکه اخلال به بعضی از امور معتبره در نماز شده باشد یا عام است
یعنی نماز این طایفه محکوم بفساد است اگر چه مطابق با رای مجتهد بوده باشد مقتضای کلمات اجله
علمای مذکوره وغیرهم تعمیم است چه مشخص است که در چنین صورتی ظاهر میشود
نظر باینکه بطلان نماز در صورت اخلال به بعضی از امور معتبره در صحت نماز محل
تامل نیست که محتاج بر بیان بوده باشد پس اراده حکم بفساد است بعنوان اطلاق
بلکه ممکن است ادعای ظهور کلمات علما قدس الله تعالی ارواحهم در صورت تاثیر بوده باشد
نظر باینکه ظاهر از کلمات علما بطلان نماز است بجهت انتفاء تقلید نه بجهت امور دیگر

مثل اخلال به بعضی امور واجبه چه در صورت اخلال به بعضی از امور معتبره نماز محکوم
بفساد است اگرچه مستند بوده باشد به تقلید تحقیق مقام مقتضی این است که گفته
شود نماز یکه از کسی صادر شد مستند باجتهاد و تقلید نباشد خالی از سه صورت نیست
اول آن است که اخلال کرده باشد به بعضی از امور یکه اعتبار او ثابت است در نماز بالطباق
کل فقها خواه اخلال به بعضی از شرایط کرده باشد مثل اینکه اخلال کرده باشد بوضو یا به بعضی
از امور معتبره در وضو مثل اینکه آب وضو غصبی بوده باعلم بغصبیت یا تقصیر کرده
در ایصال آب وضو به بعضی از اصابع یدین چنانچه متعارف شده در غسل یدین
اقتصار می نمایند بغسل آن تا بند دست که تعبیر از آن می نمایند به بند مجلا و اخلال نموده
باشد به بعضی کلمات سوره مبارکه فاتحة الکتاب بلکه بعض حروف آن اگرچه به تبدیل حرف
بحرف دیگر بوده باشد قسم دوم آن است که اتیان بنماز نموده بنحویکه ما به محکوم بصحت است
نزد بعض علما و محکوم بفساد است نزد بعضی دیگر مثل اینکه در مقام تشهد اقتصار
بشهادتین نمود باین نحو اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله نظر باینکه
صحت نماز در چنین صورت محل خلاف مابین علما است جماعتی حکم فرموده اند
بصحت نماز و جماعتی دیگر حکم فرموده به بطلان نماز و این شخص اتیان نمود باین نحو
بدون آنکه تقلید از اشخاص نموده باشد که نماز را باین نحو صحیح دانسته اند یا آنکه در مقام
صلوات بر فخر کاینات و آل اطهار آن شافع عرصات در تشهد اتیان باین نحو نمود
اللهم صل علی محمد و آله یا آنکه اتیان بتکبیرة الرکوع نمود در حال منحنی شدن بجهت رکوع
یا آنکه رفع یدین نمود در جمیع تکبیرات نماز باعتقاد آنکه رفع یدین در آنها لازم است
یا آنکه اتیان بنماز نمود در سعه وقت با اشتغال ذمه او بنماز قضا بدون اینکه بنا علی
عمل او بفتوی فقیهی بوده باشد که حکم با اشتغال ذمه بقضا اتیان بنماز ادا در سعه وقت

در ایصال آب به بعضی از مواضع وضو و غسل یا انکار اخلال کرده باشد به بعضی اجزاء او مثل اخلال نموده باشد صح

بجویز

بجویز نموده یا ترک ازاله نجاست از مسجد نمود با تمکن از ازاله آن و در آن وقت اتیان بنماز
نمود یا آنکه دینی در ذمه او بود و متمکن از ادای آن بود و عالم بود بعدم رضای صاحب
دین از تاخیر در اداء و مع ذلک تاخیر در اداء نمود در آن وقت مشغول بنماز شد
یا آنکه خمس کلی یا زکوة واجبی در ذمه او بود و ترک در ادای آن نمود و اتیان بنماز نمود
در سعه وقت در کل این موارد صحت نماز محل خلاف مابین علمای اعلام است
قال العلامة فی کتاب الدین من التذکرة یجب علی المدیون المبادرة الی قضاء الدین ولا یحل تاخیره
مع حلوله وتمکنه من الاداء ومطالبة صاحب الدین فان اخر والحال هذه کان
عاصیا الی ان قال ولا یصح صلوته فی اول الوقت بل اذا تضیق ولا یصح منه فعل شیء
من الواجبات الموسعة المنافیة للقضاء فی اول اوقاتها وکذا غیر الدیون من الحقوق
الواجبة کالزکوة والخمس وان لم یطالب بها الحاکم لان اربابها فی العادة مطالبون
وقال فی القواعد بعد الحکم بوجوب السعی علی المدیون فی قضاء الدین ما هذا کلامه
ولا یصح صلوته فی اول وقتها ولا شیء من الواجبات المنافیة فی اول اوقاتها قبل القضاء
مع المطالبة وکذا غیر الدین من الحقوق الواجبة کالزکوة والخمس وقال فی التحریر کل من علیه
دین وجب قضاؤه عند المطالبة فی الحال مع القدرة وان اخر معها اثم ولا یقبل صلوته
فی اول وقتها بل یجب اعادتها وقال شیخنا الشهید فی مباحث منافیات الصلوة
من کتاب البیان ولو ترک رد السلام او رد الودیعة للمطالب بها فی الصلوة وهو قادر
علی ادائها من غیر ابطال او ایفاء الدین الواجب کذلک فلا اثر سوی عدم الابطال
الی ان قال من افعال الصلوة بتلک الحالة اولا اما المطالب بالودیعة او الدین فیصلی
مع سعة الوقت بعد المطالبة فالمشهور بطلانها وکذا باقی العبادات الموسعة کل
ذلک مع المنافات للاداء حتی لا ادی ولو امکن الجمع بینهما فلا ابطال وحکم الزکوة

والخمس کک واتم بمطالب انتهى کلام البيان واين عبارات صريح است در بطلان
نماز در سعه وقت در صورتيکه زکوتى يا خمسى در ذمه او بوده باشد و ممکن بوده
از اداى آن ترک اداى آن نموده و همچنين دين در صورت تمکن از اداء و عدم رضاى صاحب
دين بتاخير کلام شيخ شهيد صريح است در اينکه مشهور ما بين فقها اين است
و جماعتى ديگر از اجله علما اعتقادشان اين است که اين شخص در چنين صورت
اگر چه آثم و عاصى است لکن نماز باطل نيست که اعاده يا قضاى آن واجب بوده باشد
چنين نيست کلام در اين است جمعى از مسلمانان که ذمه ايشان مشغول بچنين حقوق
بوده در صورت تمکن از اداء ترک آن نموده اتيان بنماز نموده در سعه وقت لکن نه از اين
راه که عمل خود را مستند ساخته باشند بقول آن اشخاصيکه حکم ببطلان نماز
نميکنند مجملا اين قسم اين بود که اتيان بنماز نموده بنحويکه نماز او صحيح است بنا بر قول
بعضى مجتهدين و باطل است بنا بر قول بعضى ديگر از مجتهدين لکن نه از آن راه
که اين شخص عمل خود را مستند ساخته باشد بقول آن اشخاصيکه صحيح ميدانند عمل را
در آنصورت بلکه با عدم بصيرت چنين عملى از او صادر شده بعد مطلع شده
که آن عمل بنا بمقتضاى فهم بعضى باطل و بمقتضاى فهم بعضى ديگر صحيح بوده شکى نيست
در بطلان نماز در قسم اول بعينه در صورتيکه اخلال نموده مکلف ببعض اموريرا
که اجماع علما منعقد است بر اعتبار آن در نماز و جهت آن ظاهر است نظر باينکه صحت
عمل در صورتى ديگر متحقق است که مکلف اتيان بمامور به نموده باشد بر وجهى که آمر او را
خواسته باشد مفروض اين است که مکلف مامور به را بر وجهى که آمر خواسته است
اتيان ننموده است پس ما اتى به غير مامور به است و مامور به غير ما اتى به پس اين شخص
معاقب است بر ترک مامور به بلکه بمقتضاى برهان حکم اين شخص اسوء حالات است

نسبت

نسبت بشخصى که بالمره اتيان بنماز ننموده باشد نظر باشتراک هر دو در اثم ترک مامور به علاوه
اين شخص نظر بارتکاب غير مامور به بقصد آنکه مامور به است ممکن است که گفته شود
مشرع و مبدع خواهد بود مجملا شبهه در بطلان عمل در صورت مفروضه نيست
و اما قسم ثانى پس ظاهر اين است آن نيز چنين بوده باشد نظر باينکه هرگاه فرض شود
صحت عمل در اينصورت ميگوئيم حکم بصحت يا بجهة اعتقاد مکلف است که مشروعى
او مامور به است يا بجهة آنست که اتفاق افتاده که عمل او مطابق شده با رأى بعضى از علما
هيچيک از اين دو وجه موجب حکم بصحت نميتواند شد اما الاول فبالنقض والحل اما
نقض ميگوئيم اگر محض اعتقاد بمامور به از مکلف کفايت ميکرد در صحت عمل او ميبايست
در اول نيز حکم بصحت شود نظر باينکه اين اعتقاد در اينجا نيز ثابت است
و حال آنکه بطلان عمل در اينجا مقطوع به است و اما حل پس ميگوئيم اعتقاد
مکلف مثمر ثمر در وقتى ميتواند شد که دليلى قايم باشد بر جواز اعتماد بر ماخذ آن اعتقاد
مثل اينکه هرگاه اين اعتقاد مستند مى بود بقول مجتهدى در اينصورت حکم بصحت
بحسب ظاهر مقطوع به بود اگر چه فى الحقيقه مطابق با نفس الامر نبوده باشد و اما
هرگاه دليلى نداشته باشيم بر جواز اعتماد بان ماخذ پس وجود آن اعتقاد با عدم آن
مساوى است مثل اينکه فرض شود چنين اعتقادى مستند برمل باشد يا بچيزى ديگر
مثل آن مجملا اعتقاد مامور به در صورتى نافع هست که حجت شرعى ناطق باشد بر جواز
اتکال باستناد آن اعتقاد مفروض اين است که اعتقاد اين بيچاره مستند است بقول
ملا مکتبى يا امثال آن و دليل بر جواز اعتماد بان نداريم بلکه دليل بر خلاف آن موجود است
چنانچه از سابق ظاهر ميشود بعلاوه عدم دليل بر جواز اعتماد کفايت ميکند
در حکم بعدم جواز اعتماد کما لا يخفى على المتامل و اما ثانيا بعضى محض مطابقه با رأى مجتهد با عدم

علم مکلف بان لیس بجهت انکه مشخص است مناط در تکالیف الهیه جلت عظمته
اختیار و اراده مکلف است صرف و حق این است که این شخص حین العمل مبنی اعتقاد
او چیزی بود که اعتماد بران صحیح نبود و بعد از فراغ عمل خواه فصلی متخلل شده باشد
یا نه مشخص شد که بعضی علما عمل را باین کیفیت صحیح میدانند معلوم است که این شخص
صحیح در وقتی میداند که اتیان عمل بجهت متابعت و موافقت اعتقاد او بوده
باشد نه اینکه مبنای عمل او چیزی بوده باشد و اتیان عمل بجهت ان مبنای غیر صحیح بوده باشد
بعد از تفحص مثلا مشخص شود مطابقه ان بر او باعتقاد بعضی از معتمدین علما و محل
مناط در صحت عمل بمقتضای قواعد عدلیه اتیان عمل است بجهت مبنای صحیح و این در محل
کلام متحقق نیست بلکه متحقق در محل کلام محض مطابقه عمل است با رای بعضی از معتمدین
پس مناط و معتبر در صحت عمل مکلف غیر موجود است در محل کلام و موجود که محض
مطابقه بوده باشد من غیر اراده کفایت نمیکند در صحت پس عمل در این قسم نیز
مثل قسم اول محکوم بفساد است بجهت انچه که مبنای عمل این شخص است که اخذ از ملا
مکتبی بوده باشد مثلا قابل این باشد که مبنی تواند شد نیست و انچه که میتواند مبنی شد
مبنی در عمل این شخص نیست پس عمل نظر بانتفای مبنی صحت محکوم بفساد است تنقیح
مقام مقتضی این است که گفته شود که عمل این دو نفر که احدهما عمل او مصداق قسم
اول است و ثانی عمل او مصداق قسم ثانی بمقتضای قواعد عدلیه آیا باید هر دو مقبول شود
یا هر دو مردود مقبولیه و قطع الفساد است نظر بانتفای شرط قبول در قسم اول قطعا
نظر باینکه مفروض این است که اخلال شده است به بعضی از امور معتبره دران
اتفاقا پس معین است که باید هر دو مردود شود تفرقه بودن اول و مقبولیت ثانی
بجهت محض مطابقه اتفاقیه مدفوع است ببرهان عقل چه ممکن است عامل اول

درموقف

در موقف حساب عرض نماید ای معبود حکیم متعال ما دو نفر در امور اختیاریه
که مناط در تکلیف است مساوی بودیم تفرقه که مابین ما دو نفر هست این است
که اتفاق افتاد با عدم شعور و اراده وضعی در عمل او ظاهر شد و در عمل من نبود
عدالت مقتضی این است که هر دو بجزای واحد شویم چنین کلامی مطابق
عقل و مستحسن است نظیر این است که دو نفر هر دو کاسه را که مملو باشد از مایعی
بقصد اینکه مافی الکاس شراب است تناول کرده اند بعد اتفاقا احدهما
شراب بود و ثانی غیر شراب میگوئیم هر دو شریکند در معاقب بودن نظر باینکه
در امور یکه مناط در تکلیف است که عبارتست از اراده و اختیار بوده باشد
هر دو مساویند و محض اتفاق اینکه احدهما غیر شراب بود با مساوات هر دو در امور
اختیاریه مثمر ثمری نیست و هم چنین است حال هرگاه دو نفر بدو ضعیفه در شب
تار مقاربت نموده اند باعتقاد انکه هر دو اجنبیه است بعد مشخص شد که یکی اجنبیه
بوده است و دیگری معقوده واطی ظاهر این است استحقاق اثم و مذمت
نسبت بهر دو ثابت باشد و ایضا ممکن است که کسی عارف و عالم بمذاق فقها
باشد دعوی انطباق فقها تواند نمود بر بطلان چنین عمل اما بنا بر اعتقاد مجتهدیکه
این شخص اخلال بواجب نموده ظاهر است اما بنا بر اعتقاد مجتهد دیگر که معتقد
این است چنین عمل صحیح است نظر باینکه مشخص است التشخص حکم بصحت
در وقتی می نماید که حین العمل مکلف عالم بوده باشد که مطاع او چنین حکم نموده علت
اختیار او ان عمل را فتوی مفتی او بوده باشد مفروض این است که در این مقام
چنین نیست پس مقتضای برهان این است چنانچه عبادت محکوم به بطلان است
در قسم اول در قسم ثانی نیز چنین بوده باشد و اما قسم بعضی اتیان نماز بنحوی نموده

که مقتضای اعتقاد کل مجتهدین اخلال بواجب از واجبات نماز نموده است پس
میگوئیم این قسم اگرچه بسیار بعید الوقوع است لکن بر فرض وقوع حکم بصحت در این
قسم نیز محل اشکال است بلکه مقتضای آنچه در قسم ثانی مذکور شد آن است که در این
صورت نیز حکم شود ببطلان نماز نظر باینکه مبنای اعتقاد این شخص در اقسام ثلثه
یکی است دلیلی بر جواز اتکال بان مبنا در دست نیست بلکه دلیل بر خلاف
آن موجود است چنانچه مشخص شد پس ظهور مطابقه با رأی کل مثل ظهور مطابقه
با رأی بعضی کفایت نمیکند در حکم بصحت و حکم بصحت در صور نیست که
عمل مکلف فتوی مفتی باشد که دلیل در دست باشد که دلالت کند بر اینکه فتوی او
مبنی عمل میتواند شد و این چنانچه در قسم ثانی منتفی بود در این قسم نیز منتفی است
و اتفاق مطابقه با رأی کل مثل اتفاق مطابقه با رأی بعضی است پس متمم نمی تواند شد
پس آنچه مبنای عمل این شخص است مبنا نمیتواند شد شرعا و آنچه مبنی عمل تواند شد مبنی
نشده است در این مقام بلکه میتوان گفت اخذ بنماز با اعتماد بان مبنی منهی عنه است
و لهذا مقتضی بطلان است کلامی که در این مقام هست این است که آنچه مذکور شد
اگرچه مطابق برهان و مقرون باعتبار است لکن مستفاد از جمله از اخبار معتبره
آن است که از آنها اوسع از این است نظر باینکه استفاده میشود از اخبار مذکوره
که هرگاه کسی جاهل بحقیقت حال بوده باشد و بپیش خود عمل کند و مشخص شود که آن عمل مطابق
با واقع است بوده همین قدر کفایت میکند در صحت عمل اگرچه حین العمل عالم
نبوده باشد بحقیقت حال فالمناسب ایراد النصوص المذکورة فنقول منها
صحیحة زرارة المروية فی الفقيه عن ابی جعفر (ع) قال قال رسول الله ذات یوم لعمار
فی سفر له یا عمار بلغنا انک اجنبت فکیف صنعت قال تمرغت یا رسول الله فی التراب

قال

قال فقال له کذلک یتمرغ الحمار افلا صنعت کذا ثم اهوی بیدیه الی الارض فوضعهما علی
الصعید ثم مسح جبینیه باصابعه و کفیه احدیهما بالاخری ترجمه ظاهر حدیث آن است
که جناب مفخر الاوائل و الاواخر جناب حضرت امام محمد باقر (ع) فرموده اند که جناب
مخزن اسرار الهی جناب رسول خدا (ص) در سفری بعمار بن یاسر فرموده اند که ای عمار بما
که تو جنب شده بودی چکار کردی در جان جنابت خود عمار عرض کرد که خود را بخاک
غلطانیدم جناب رسول خدا (ص) فرموده اند این عمل خر است که باین نوع خود را
بخاک میغلطاند چرا چنین نکردی بعد از آن دو کف دست را بر خاک زدند بعد
مسح کردند وجه استفاده آن است که فرموده افلا صنعت کذا مستفاد از این کلام
آن است که اگر چنین کرده بودی عمل تو صحیح و بی عیب بود و مشخص است که عمار
نمیدانست که چنین میباید کرد و مع ذلک فرموده اند که اگر چنین کرده بودی صحیح
بود پس مقتضای این کلام شریف آن است که جاهل بمسئله هرگاه بپیش خود عمل کند
و مشخص شود مطابق واقع بوده است همین قدر کفایت میکند از صحت عمل او
و هو المطلوب و منها الصحیح المروی فی باب العلة التی من اجلها کان الناس یستنجون بثلثة
احجار و العلة التی من اجلها صاروا یستنجون بالماء من العلل عن ابی حمزة عن ابی
عبد الله (ع) قال کان الناس یستنجون بثلثة احجار لانهم کانوا یاکلون البسر فکانوا یبعرون
بعرا فاکل رجل من الانصار الدبا فلان بطنه و استنجی بالماء فبعث الیه النبی (ص) فجاء الرجل
و هو خائف یظن ان یکون قد نزل فیه امر یسوءه فی استنجائه بالماء فقال الرجل علمت
فی یومک هذا شیئا فقال یا رسول الله (ص) انی و الله ما حملنی علی الاستنجاء بالماء
ان اکلت طعاما فلان بطنی فلم تغن عنی الحجارة شیئا فاستنجیت بالماء فقال له رسول الله (ص)
هنیئا لک فان الله عز و جل قد انزل فیک آیة فابشر ان الله یحب التوابین و یحب

المتطهرین فدعاه رسول الله ص فخشی الرجل ان یکون قد نزل فیه امر یسوءه فلما دخل
قال له رسول الله ص هل عملت فی یومک هذا شیئا قال نعم یا رسول الله ص اکلت
طعاما فلان بطنی فاستنجیت بالماء فقال له ابشر فان الله تبارک وتعالی قد انزل
فیک ان الله یحب التوابین ویحب المتطهرین فکنت اول التوابین واول المتطهرین
ویقال ان هذا الرجل کان البراء بن معرور الانصاری حاصل ترجمه مذکور در علل اینست
که عادت ناس این بود که استنجا به سنگ میکردند چونکه ماکول انها لیکن یعنی خرما قبل
از انکه عجمه رطب برسد بود لهذا ابجزد در حین تغوط از انها دفع میشد مثل پشکل بود
چونکه از اهل مدینه از کسانیکه حضرت جناب رسول خدا ص کرده بودند کدو را خوردند مردی
لینتی در مزاج او هم رسید باین سبب عدول کرد از استنجا باحجار بر استنجا باب
در ان وقت ایه شریفه ان الله یحب التوابین ویحب المتطهرین بر انرور انام نازل شد پس
جناب حضرت امر باحضار ان شخص فرموده اند ان شخص با خوف و اضطراب بخدمت
انرور انام مشرف شد بگمان انکه مذمتی درباره او نازل شده بجهت استنجا نمودن باب
جناب فخر انام از او استفسار فرموده اند درین روز عملی از تو صادر شده است
عرض کرد بلی استنجا باب کردم لکن باعث بر ان نبود مگر انکه چونکه کدو خوردم لینتی
در مزاج من هم رسید از ان نجاست بسنگ پاک نمیشد لهذا استنجا باب نمودم پس جناب
رسول خدا ص فرمودند که ترا بادا بتو که جناب باری تعالی شانه در تحسین عمل تو نازل
فرموده ان ایه این است ان الله یحب التوابین وان الله یحب المتطهرین خداوند
عالم دوست میدارد توبه کاران را و دوست میدارد کسانی را که در صدد این مستنیر
که خود را پاک کنند از کثافات ذکر توبه شاید بجهت این باشد که مردم راغب بان شوند
یا همان شخص از جمله تائبین بوده یا وجه دلالت حدیث مذکور بر مدعی ظاهر است منظ

وا ورده فی الفقیه ایضا مرسلا قال وکان الناس یستنجون بالاحجار فاکل رجل من الانصار طعاما فلان بطنه فاستنجی بالماء فانزل الله سبحانه فیه ان الله یحب التوابین ویحب المتطهرین ع ح م

بآینکه با جهل بآینکه استنجا باب میتوان کرد یا نه استنجا نمود باب چونکه عمل او مطابق
واقع شده ظاهر بود محکوم بصحت شد با عدم علم ان بحقیقت حال و منها المعتبر المروی
فی باب احکام السهو فی الصلوة من الفقیه عن علی بن النعمان الرازی انه قال کنت مع اصحابی
فی سفر وانا امامهم فصلیت بهم المغرب فسلمت فی الرکعتین الاولیین فقال اصحابی انما صلیت
بنا رکعتین فکلمتهم وکلمونی فقالوا اما نحن فنعید فقلت ولکنی لا اعید واتم برکعة
فاتممت برکعة ثم سرنا فاتیت اباعبدالله ع فذکرت له الذی کان من امرنا فقال لی انت
اصوب منهم فعلا انما یعید من لا یدری ما صلی وجه الدلالة هو ان قول المامومین اما
نحن فنعید یرشد الی ان الامام لم یکن جازما بصحة الصلوة مع الاتیان برکعة بل کان متحیرا
او مترددا فی ذلک ولا تابعه المامومون فی ذلک ومع ذلک صوبه المعصوم ع
فی فعله ومنها ما دل علی صحة حج من مر بالموقف مع الجهل بلزوم الوقوف فیه کالمعتبر المروی
فی الکافی عن ابن مسکان عن ابی بصیر قال قلت لابی عبدالله ع جعلت فداک ان صاحبی
هذین جهلا ان یقفا بالمزدلفة فقال یرجعان مکانهما فیقفان بالمشعر ساعة قلت
فانه لم یخبرهما احد حتی کان الیوم وقد نفر الناس قال فنکس راسه ساعة ثم قال الیسا
قد صلیا الغداة بالمزدلفة قلت بلی فقال الیسا قد قنتا فی صلوتهما قلت بلی فقال
تم حجهما ظاهر ترجمه این حدیث این است که ابو بصیر عرض کرد خدمت جناب امام
جعفر صادق ع که خداوند عالم مرا فدای تو کرداند این دو نفر رفیق من جاهل بوده اند
بوجوب وقوف در مشعر الحرام حضرت در جواب فرمودند همان وقت که عالم شدند
بوجوب وقوف لازم است عود نمایند بمشعر و ساعتی در انجا توقف نمایند راوی
میگوید عرض کردم که احدی اخبار بانها نکرده تا امروز که کوچ کرده اند مردمان یعنی تا الحال
که مطلع نشده بودند بر مسئله و حال که مطلع شده اند قدرت بر عود ندارند نظر باینکه کوچ

کرده‌اند مرهمان راوی گفت این واکه عرض کردم حضرت سر مبارک را بزیر انداختند ساعتی
انوقت فرمودند آیا این دو نفر نماز صبح را در مزدلفه که مشعر باشد اتیان کردند عرض کردم
بلی و فرمودند آیا در نماز صبح قنوت نخواندند عرض کردم بلی قنوت خواندند پس فرموده‌اند
که هیچ انها تمام و صحیح است و جای استدلال بر مدعی اینست که این حدیث دلالت میکند
براینکه هرگاه اتفاقا چیزی از مکلف صادر شد با جهل براینکه این چیز مطلوب از او هست
و در واقع و نفس الامر مطلوب بوده باشد انچیز که از او صادر شده قایم مقام انچیز مطلوب میشود
در صحت عمل بنابراین هرگاه کسی در نماز اتیان بچیزی نمود بقصد مطلوبیت ان در نماز لکن
ماخذ درستی در درست او نباشد و بعد مشخص شد انچیز مطلوب بوده باشد در واقع پس نماز
او میباید صحیح بوده باشد بطریق اولی از این راه است که محقق اردبیلی رحمه الله تعالی
فرموده‌اند هرگاه کسی چیزی را اعتقاد نمود که مطلوب است از او هستا از هر راه که بوده باشد این کفایت
میکند در صحت عمل او و عبارت انمرحوم اینست که در شرح علی الارشاد فی مباحث اوقات
الصلوة کل من فعل ما هو فی نفس الامر و ان لم یعرف کونه کذلک مالم یکن عالما بنهیه وقت الفعل
حتی لو اخذ المسائل من غیر اهله بل لولم یاخذ من احد وظنها کذلک فانه یصح ما فعله و کذا فی الاعتقادات
و ان لم یاخذها من ادلتها فانه یکفی ما اعتقده دلیلا و اوصله الی المطلوب ولو کان تقلیدا
کما یفهم من کلام منسوب الی المحقق نصیر الملة والدین قدس سره العزیز و فی کلام الشارع اشارات
الیه مثل مدحه جماعة للطهارة بالحجر والماء مع عدم العلم بحسنها و صحة حج من مر بالموقف
و غیرهما مما یدل علیه الاثر یطلع علیه ان تاملت مثل قوله علیه السلام لعمار حین غلط فی التیمم الا فعلت
کذا فانه یدل علی انه لو فعل کذا یصح مع انه ما کان یعرف و فی الصحیح من سها فی رکعة ففعلها ایضا
مع عدم العلم انتهی کلامه و دفع مقام ممکنست جواب از احادیث مذکوره اما حدیث الاول
پس مناسب اینجاست که نقل کلام شود در ان از چند راه اول در بیان اختلاف در لفظ

حدیث است بزیاده و نقصان پس میگوییم حدیث بنحو مذکور مرویست در فقیه و اما
در کافی پس مذکور در ان بسند صحیح باین نحو است روایت کرده است یونس بن عبد الرحمن
از ابی ایوب الخراز از جناب امام جعفر صادق علیه السلام قال سالته عن التیمم فقال ان عمار بن یاسر اصابته
جنابة فتمعک کما یتمعک الدابة فقال له رسول الله صلی الله علیه و آله یا عمار تمعکت کما تمعک الدابة فقلت
له کیف التیمم فوضع یده علی المسح ثم رفعها فمسح وجهه ثم مسح فوق الکف قلیلا و روایت
کرده است همین حدیث را بسند دیگر از ابن ابی عمیر از ابی ایوب مذکور و اما در تهذیب
پس مذکور در ان باین نحو است روایت کرده است بسند صحیح از داود بن النعمان قال
سالت ابا عبد الله علیه السلام عن التیمم فقال ان عمارا اصابته جنابة فتمعک کما تتمعک الدابة
فقال له رسول الله صلی الله علیه و آله و هو یهزؤ به یا عمار تمعکت کما تتمعک الدابة فقلنا له فکیف
التیمم فوضع یده علی الارض ثم رفعها فمسح وجهه و یدیه فوق الکف قلیلا و در استبصار
نیز بهمین طریق است و روایت کرده است همین حدیث را ابن ادریس در اواخر
سرائر بنحو دیگر مخالف با هر ایشان است نظر باینکه روایت کرده است از نوادر احمد بن
محمد بن ابی نصر که او بزرگوار روایت کرده است از عبد الله بن بکیر از زراره از جناب
حضرت امام محمد باقر علیه السلام که فرموده اتی عمار بن یاسر رسول الله صلی الله علیه و آله فقال یا رسول الله اجنبت
اللیلة ولم یکن معی ماء قال کیف صنعت قال طرحت ثیابی و قمت علی الصعید فتمعکت
فیه فقال هکذا یصنع الحمار انما قال الله عز و جل فتیمموا صعیدا طیبا فضرب بیدیه علی
الارض ثم ضرب احدیهما علی الاخری ثم مسح بجبینه ثم مسح کفیه کل واحدة علی الاخری
مسح بالیسری علی الیمنی والیمنی علی الیسری دوم در بیان داعی و باعث بجهت عمار براینکه
در مقام غسل خود را بمالد غلط اینست میگوییم دور نیست داعی بر این مطلب این بوده
باشد چونکه جناب رسول خدا در مقام حاجت بغسل جنابت چنین فرموده‌اند

واما در کافی و تهذیب پس مطابق
با مذکور در جواب نیست صح

[illegible]

يكفيك الصعيد عشر سنين اين يا مثل اين مثل اينكه فرموده اند جعلت لي الارض مسجدا
وترابها طهورا يا مثل اينكه ان الله تم جعل التراب طهورا كما جعل الماء طهورا مقتضاي
هر انها اين است كه تراب مثلا قايم مقام اب ميشود و در مقام حاجت بغسل و مخصوص است
طهور بتراب در مقام حاجت بغسل باين نحو است كه مي بايد برا بجميع اجزاء بدن
رسانيد يا مثل غسل ارتماسي كه مي بايد بدن را در جوف اب داخل نمود بالمقايسه
براينكه تراب نيز طهور است چنين توهم كرده بود كيفيت تطهير تراب مثل تطهير با اب است
لهذا بدن خود را بخاك غلطانيده بوده است بعد از نزع لباس اين بنا بر غفلت
از ايه تيمم بوده كه فرموده فتيمموا صعيدا طيبا فامسحوا بوجوهكم وايديكم منه پس
در اصل مطلب است كه جواب از تمسك باين حديث بوده باشد در اثبات اينكه
هر كاه جاهل بمسئله در مقام امتثال اتيان بعملي نموده نمود اتفاقا ان عمل مطابق
واقع شد عمل در چنين صورت محكوم بصحت خواهد بود پس ميكوئيم راه دلالت
حديث مذكور بر اين مطلب ظاهر نيست مكر بجهت اشتمال الحديث بلفظ افلا
صنعت كذا بعني استعمال الخاك باين نحو نموده بودي صحيح بود ميكوئيم با عتقاد
اعتماد باين حديث در اثبات اين مطلب ممكن نيست اما اولا بجهت انكه ظاهر ميشود
اين واقعه در سفري بود كه عمار در خدمت جناب رسول خدا ص بود با وجود تمكن
از استكشاف از حقيقت حال از ان سرور اين چكونه ممكن است كه ايشان فرموده
باشند كه اكر پيش خود چنين كار ميكردي صحيح بود خصوصا در مثل چنين واقعه
و اما ثانيا ميكوئيم مفروض اين است كه عمار جاهل بود از كيفيت تيمم و معلوم است
اين كيفيت از امور توقيفيه است كه مي بايد دو دست را بخاك زد و بكف دو
مسح جبهه و ظهر كفين نمود اين امريست محال اكر كسي بدون تعليم معلمي تواند باين رسيد

باوجود

با وجود اين چكونه ميفرمايند جناب رسول خدا ص كه اكر چنين عملي نزد خود نموده بودي
خوب و صحيح بود با وجود انكه نظر بتوقيفيت ان محال بود كه تواند شد كسي نزد خود چنين
عملي نمايد بقصد امتثال بخلاف غلطيدن بخاك ان راهي داشت كه توهم شود چنانچه
مذكور شد بخلاف كيفيت مطلوبه در تيمم و اما ثالثا ميكوئيم توهم دلالت اين حديث
بجهت همين لفظي است كه مذكور شد از انكه ذكر كرديم در اول مشخص شد كه اين حديث
مذكور است در كتب معتبره اين لفظ در هيچيك مذكور نيست مكر در فقيه
ظاهر است كه اين واقعه يك مرتبه بوده است عمار نظر بطريق توهميكه مذكور شد
خود را بخاك غلطانيد جناب رسول خدا ص از راه تقبيح فرموده اند بلسانهم كه اين فعل حمار است
مناسب همين قدر است چنانچه مذكور در كافي و تفسير و تهذيب و استبصار
همين قدر است بعلاوه سند در فقيه منتهي ميشود بزراره چنانچه در اواخر اين
چنين است در هر دو كتاب روايت نموده است از جناب حضرت امام محمد باقر ع
مصرح به در اواخر سرايراين است كه زراره روايت نموده كه جناب امام محمد باقر ع
فرموده كه عمار بعد از وقوع واقعه خود بخدمت جناب رسول خدا ص مشرف شد و عرض
كرد چنين واقعه بجهت من در شب اتفاق افتاد و اب نداشتم از اينجا ظاهر ميشود كه دو شب
نوعي بود كه وصول بخدمت انحضرت ممكن او نبود حضرت فرمودند چه كار كردي عرض كرد
چنان كردم حضرت فرمودند كه اين فعل حمار است درست نشد انوقت ايه تيمم را
تلاوت فرمودند و كيفيت تيمم را بفعل تيمم تعليم عمار فرمودند حكايت باين نحو منقح مطابق
اعتبار است و مقتضاي انچه مروي در فقيه است انست كه جناب رسول خدا ص خود
سبقت بسئوال فرموده اند و چونكه قصه واحده است و راوي واحد است مثل مروي عنه
پس مظنون ان است بلكه اظهر نقل شده مطابق اعتبار كيفيت مسطوره در اواخر سرايراست

پس كلام مذكور در فقيه كه عبارت از انلا صنعت كذا بوده باشد نوعى نيست كه توان بان
اعتماد نمود پس التفاتى بان نيست خصوصا در چنين مقام خطيرى كه مخالف عقل و فتاوى
اصحاب است مجمل حكايت عمار مرويست بطرق متعدده در كتب خاصه و عامه
اين زيادتى كه عبارت از انلا صنعت كذا بوده باشد در هيچيك از كتب فريقين
بنظر نرسيده است مگر در فقيه اما طرق خاصه پس ما انتشر شد و اما در كتب عامه
پس در كتاب مصابيح كه از كتب معتبره عامه است روايت نموده است از عمار انه
قال كنا فى سرية فاجنبت فتمعكت فصليت فذكرت للنبى ص فقال انما كان يكفيك
هكذا فضرب النبى ص بكفيه على الارض و نفخ فيهما ثم مسح بهما وجهه و كفيه و فى مشكوة
المصابيح و هو ايضا من كتبهم المعتبرة عن عمار قال جاء رجل الى عمر بن الخطاب فقال انى
اجنبت فلم اصب الماء فقال عمار لعمر اما تذكر انا كنا فى سفر انا و انت فاما انت فلم تصل
و اما انا فتمعكت فصليت و ذكرت ذلك للنبى ص فقال انما كان يكفيك هكذا فضرب
النبى ص بكفيه الارض و نفخ فيهما ثم مسح بهما وجهه و كفيه قال رواه البخارى و مسلم و فى كتاب
تيسير الوصول الى جامع الاصول عن عبد الرحمن ان رجلا اتى عمر فقال انى اجنبت و لم اجد
ماء فقال لا تصل فقال عمار اما تذكر يا امير المؤمنين اذ انا و انت فى سرية فاصابتنا
جنابة فلم نجد ماء فاما انت فلم تصل و اما انا فتمعكت فى التراب و صليت فذكرت
ذلك للنبى ص فقال انما كان يكفيك ان تضرب بيديك الارض ثم تنفخ ثم تمسح بهما
وجهك و كفيك مقصود از تطويل مقال در اين مقام آن است كه مشخص شود كه عبارت مذكوره
در فقيه مذكور شده ماخذى ندارد بلكه مخالف طريقه ثابته در طرق عامه و خاصه است
بعد از آنچه مذكور شد پس مطلقا التفاتى و اعتبارى باين زيادتى نيست و اما جواب
از حديث ثانى كه مشتمل بر حكايت استنجا باب است پس ميگوئيم اولا مسلم نداريم دلالت

حديث

حديث مذكور را بر اينكه در ان وقت انصار معتقد اين بوده باشند كه استنجا
باحجار متعين بوده باشد باين معنى كه استنجا باب جايز نبوده باشد چه اين بسيار بسيار
بعيد است سيما بعد از عمومات متكثره داله بر طهوريت آب بعنوان اطلاق از كتاب
و سنت مثل قوله تعالى و انزلنا من السماء ماء طهورا و قوله تعالى و ينزل عليكم من السماء ماء
ليطهركم به خصوصا بعد التفات باينكه آيه شريفه و انزلنا من السماء ماء طهورا آخر
از سوره فرقان است و سوره فرقان از سورى است كه در مكه معظمه زادها الله
عزا و شرفا نازل شده و حكايت انصار در مدينه مشرفه بوده بعد از مهاجرت از مكه
بعد از ان ميگوئيم همين انصار و غيرهم در صورتى كه بدن انها يا لباس انها متلوث
بنجاست ميشد اگر ميگوئى مطلقا تطهير نميكردند يا تطهير ميكرده اند بغير آب هر يك
از اين دو گويا قبول كردنى نباشد پس كاشف مقطوع بران است تطهير لباسيكه متلوث
بغايط ميشد باب ميكرده اند چنانچه ميتوان ادعاء قطع نمود كه در تطهير آن
اكتفا باحجار نمى نموده اند و همچنين در تطهير مخرج بول پس بسيار بسيار مستبعدست
تطهير لباس را از غايط مثلا باب متعين بوده باشد و تطهير مخرج غايط باب جايز
نباشد و بحجر متعين بوده باشد بلى ظاهر حديث مذكور اين است كه شيوعى داشت
استنجا باحجار و عادت بان مطرده شده بود در بيست شيوع و اطراد عادت بان
بجهت ندرت آب در مدينه مشرفه در ان زمان بوده بلكه ميگوئيم دلالت حديث بر شيوع
و اطراد استنجا باحجار بعنوان اطلاق مسلم نيست نظر بعبارت حديث كه فرموده
لانهم كانوا ياكلون البسر و كانوا يبعرون بعرا يعنى استمرار عادت انها باينكه در مقام استنجا
استنجاء باحجار ميكرده اند بجهت اين بود چيزيكه دفع ميشد از انها در مقام تغوط مثل
پشكل بود در يبوست در اينصورت حاجت باب نبود و اب هم ندرت داشت

لهذا عادت مطرد بود در استنجاء باحجار و اگر کسی بگوید اگر استنجاء باحجار مستقین نمیبود
و آن شخص معتقد انحصار در احجار نمیبود پس تشویش و اضطراب او در اوان صدور
او از فخر کاینات صلی الله علیه و آله باحضار حجر سبب بود ممکن است جواب گفته شود چونکه عادت
مطرد شده بود در استنجاء باحجار بجهت بذرت آب و این شخص عدول از عادت کرده بود
باین جهة اضطراب بجهة او هم رسید در آنوقت بر فرض تخصیص از این و تسلیم بعد اینکه
اضطراب بجهة این بوده باشد میگوئیم استنجایی که اول ذکر کردیم بمراتب زاید بر این میباشد
واما نزول آیه شریفه در مدح این عمل پس ممکن است بجهة اختیار اولی بوده باشد نظر باینکه
استنجا باب اولی است از اقتصار باستنجاء باحجار مرجح دیگر از آنچه مذکور شد که
نبا نیست در آنوقت استنجا منحصر باشد در احجار و فرض تجاوز نجاست است از اطراف
مخرج التزام حصول تطهیر باحجار در این صورت ابعد از سابق است بلی چیز دیگر
در اینمقام میتوان گفت آن است که حکایت انصار مروی در کافی نیز هست و از آنجا
ظاهر میشود انحصار استنجاء در آنوقت قبل از فعل آن شخص انصار در احجار روی
ثقة الاسلام فی الصحیح عن جمیل بن دراج عن ابی عبدالله علیه السلام قال فی قول الله عز و جل
ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین قال کان الناس یستنجون بالکرسف والاحجار ثم احدث
الوضوء و هو خلق کریم فامر به رسول الله صلی الله علیه و آله و صنعه و انزله الیه فی کتابه ان الله یحب
التوابین و یحب المتطهرین ظاهر این است که مراد از وضوء فی قوله ثم احدث الوضوء
الاستنجاء باب باشد پس ترجمه ظاهر حدیث این است عادت مردم چنین مطرد شده
بود که استنجاء بکهنه و احجار میکردند بعد از آن حادث شد استنجا باب کردن و این استنجا
باب صفت خوبیست پس امر فرمودند باینجناب رسولخدا صلی الله علیه و آله و خودشان نیز
بعمل آورده اند ممکن است جواب گفته شود از این حدیث باین نحو که حدیث

مترو

متروک الظاهر است قطعا نظر باینکه مقتضای ظاهر آن این است که وقتی متداول
بود استنجاء بخرقه و احجار فقط بعد از آن نسخ شد و معین شد استنجا باب فقط این خلاف
اجماع است جزما لهذا ممکن است حمل کرده شود باین نحو که در سابق متعارف
مابین ناس این بود که استنجا میکردند بخرقه و سنگ مطلقا بعد احداث شد استنجاء
باب یعنی معین شد آب این را حمل میکنیم در صورتیکه نجاست تجاوز کرده باشد
از اطراف مخرج و این حمل است صحیح ناخوشی در آن نیست مطلقا مگر آنکه و قابلیه
مقتضی آن است که قبل از آن وقت استنجاء بخرقه و احجار ثابت بوده است
مطلقا اگرچه تجاوز کرده باشد نجاست و این صحیح نیست ممکن است جواب از این
باز باین نحو که غایت آنچه مستفاد از این کلام هست آن است که سابق بر آن چنین
کار میکردند اما آنکه این مقتضای شریعت مطهره فخر کاینات بوده است مطلقا
چنین چیزی استفاده نمیشود پس معنی حدیث چنین میشود که عادت ناس
در جاهلیت چنین بود مطلقا خواه مخرج بول بوده باشد یا مخرج غایط نجاست
تعدی کرده باشد یا نه این نسخ شد و استنجاء باب متعین شد هم در مخرج بول و هم در مخرج
غایط لکن اطلاق کلام نسبت به بول مسلم است و لکن نسبت بغایط محمول است
در صورتیکه تعدی کرده باشد نظر باجماع و غیره که دلالت میکند بر ثبوت استنجاء
باحجار در مخرج غایط در آیین شریعت در صورت عدم تعدی بنابر این اشکالی نیست
در حدیث اگرچه حمل شود احدث الوضوء در این حدیث بر فعل انصاری نظر باینکه
چنین چیزی علی سبیل الاطلاق معتاد کل بود انصاری در صورت لینت مزاج
نظر بحسن عقل و مقتضای عمومات کتاب و سنت که مقتضی طهوریت آب است
مطلقا عدول از آنچه سابق میکردند بسوی آب نمودند پس بعد از ملاحظه جمیع آنچه

مذکور شد با دقت نظر دران ظاهر میشود که تمسک بحدیث مذکور در اثبات
صحت عملا اگر چه اختراعی نزد خود باشد در صورتیکه مشخص شود که مطابق واقع
بوده است ضعیف است قطعا و بر فرض غمض عین از جمیع انچه مذکور شد
و تسلیم دلالت حدیث بایمعنی که حدیث حمل شود بر اینکه استنجا باب نبود
و دلیل شرع که مقتضی ان بود در نظر انشخص نبود و نه نحو چنین اختراعی نمود
لکن اتفاق افتاده که مطابق با رضاء الرجل شانه شد لهذا عمل الشخص محکوم بصحت شد
میگوئیم اعتماد باین حدیث در اثبات این مطلب جسیم در محل کلام بسیار
بیجاست نظر باینکه کلام در عبادات است صحت در عبادات موقوف بر تعلق
تعلق امر است و قصد قربت است و با جهل بحقیقت حال چگونه معلوم میشود
که امر ثابت است و کجا ممکن است که قصد قربت شود بر خلاف در مورد حدیث
نظر باینکه مقصود در انجا ازاله نجاست است و مطهر ان در واقع اب است
هرگاه چیز نجس را کسی در اب غسل نمود ثمر غسل که ازاله نجاست باشد بران مترتب میشود
اگر چه هرگز بگوش او نرسیده باشد که اب مطهر و مزیل نجاست هست بنابراین میگوئیم
هرگاه کسی هرگز نشنیده باشد که باب ازاله غایط میتوان نمود لکن نزد خود چنین احتمال
داد که ازاله غایط بان میشود و بمقتضای این احتمال اب را در ان استعمال نمود قطعا
این ثمر بران مترتب میشود لکن اینچه کونه میتواند مؤسس اساس شود در عبادات
که با جهل بحقیقت حال اگر کسی عملی ازاو صادر شود و اتفاق افتد مطابق واقع
بود حکم شود بر صحت ان نظر بحدیث مذکور با فرق بین المقامین چنانچه مذکور شد
و اما جواب از حدیث سیم یعنی حدیث مشتمل بر حکایت فعل ماموم و امامیکه
اخلال بیک رکعت از نماز مغرب کرده بود سهوا پس میگوئیم این حدیث نیز متروک الظاهر است

بعضی

در نماز جماعت

بعضی میتوان ادعا نمود که اجماع بر خلاف ان منعقد است توضیح حال در بیان این مطلب
مقتضی این است که گفته شود که اجماع منعقد است بر اینکه تکلم بعنوان عمد
مقتضی فساد نماز است پس کلام ماموسین نسبت با امام انما صلیت بنا رکعتین
کلامیست در اثنا نماز متعمدا مقتضی بطلان نماز است قطعا پس چگونه
میتوان کلام معصوم را انت اصوب منهم فعلا را حمل نمود بر ظاهر خود که مقتضی
این است که اگر انها بعد از تکلم اتیان بیکرکعت از نماز مینمودند حاجت باعاده نماز
نبود بلکه حکم در حق انها این بود قبل از تکلم بر خیزند تمام نماز نمایند با اتیان بیکرکعت
باقی و هم چنین است حال نسبت با امام نظر باینکه کلام امام فقلت ولکنی
لا اعید و اتم برکعة کلامی است صادر از امام بعد از اعتقاد باینکه اخلال
بیکرکعت از نماز کرده چنین کلامی موجب بطلان نماز است قطعا و مع ذلک
چگونه ممکن است که معصوم فرموده باشند در حق او که انت اصوب منهم فعلا
بعضی عمل تو از عمل انها صحیح تر است این در صورتی بود که حمل شود حدیث بر ظاهر
خود و هرگاه صرف از ظاهر خود شود و بگوئیم مراد این است که ماموسین تفهیم امام
نمودند بغیر طریق تکلم بکه مفسد باشد که اخلال بیکرکعت از نماز نموده و امام نیز بعد از
اعتقاد بواقع تفهیم انها نمود بهمان طریق که من اعاده نماز نمیکنم بلکه اکتفا میکنم
باتیان رکعت باقی در این صورت حکم بصحت نماز امام صحیح و هم چنین حکم
باصوبیت فعل امام از فعل انها لکن حمل کردن ان را بر اینکه امام جاهل بوده است
از حقیقت حال بیجا است چه شود که امام واقف بمسئله بود لهذا بمقتضای اعتقاد
خود عمل نمود ولکن چونکه از فعل امام چیزیکه مظهر ان باشد که ماموسین اعتماد بان توانند
نمود نبود و ما مومین خود هم عالم بحکم مسئله نبودند لهذا استیناف نماز نمودند و عرض

کردن واقعه را خدمت معصوم ع بعد از انکه بشرافت خدمت ایشان ادراک نموده
جز شود بجهت زیادتی اطمینان خود بوده که اشتباه نکرده بوده است یا بجهت اعتماد
ماموسین البشری بابد چنین بوده باشد چرا اگر فرض کنیم امام نیز مثل ماموسین جاهل
بود چگونه ممکن بود که قصد امتثال تواند نمود چه مشخص است قصد امتثال ممکن
نیست مگر باعتقاد تحقق امر و اعتقاد تحقق امر با شک در اصل عمل از جمله محالات است
پس اعتماد باین حدیث نیز در اثبات مطلب مسطور بسیار ضعیف و واهی است
و اما جواب از حدیث رابع یعنی حدیث مشتمل بر صحت حج کسیکه مرور بمشعر
کرده باشد با جهل بوجوب وقوف در ان پس ان نیز ظاهر است بلکه اظهر از سابق است
بیان ان این است اولا میگوئیم چگونه ممکن است که عاقل احتمال این را تواند داد
که هرگاه فعلی از کسی صادر شد با جهل بر اینکه ان فعل مطلوب شارع است و در واقع
مطلوب شارع بوده باشد محض صدور ان فعل از ان شخص نه بقصد امتثال
بلکه با جهل بر اینکه مطلوب است کفایت کند در حصول امتثال و اتیان مامور به
سبحان الله این سخنی است ممکن نیست که عاقل تفوه بران تواند نمود تا اخر مقتضای
لا عمل الا بنیة و نحو ان کجا رفت بعد و میگوئیم اگر چنین چیزی کفایت میکرد
پس معصوم در این حدیث امر برجوع بجهت تدارک ان فعل چرا فرمودند
فرمودند فرموده یرجعان مکانهما فیقفان المشعر و حال انکه وقوف جاهل که صادر
شده بود مفهوم جز این است که اینقدر کفایت میکند اگر گوئی کفایت میکند
در صورتیکه متمکن از تدارک ان در وقت ان فعل نباشد میگوئیم با انکه این تفصیل
بیوجه است بنا بر این پس باید در نماز تفصیل داده شود ما بین امکان
تدارک در وقت و عدم ان در اول حکم شود ببطلان بخلاف ثانی و حال انکه

چنین

چنین تفصیلی در کلام ان قائل نیست مجمل و حمل حدیث بمعنی مذکور صحیح نیست
بلکه میگوئیم غایت انچه مدلول علیه بحدیث هست این است که در چنین
وقتی حج ان شخص محکوم بصحت است و این مستلزم این نیست که انچه جهلا
از او صادر شده کفایت کند در حصول امتثال با انکه مخالف عقل و نقل است
چه شود و چرا از این بوده باشد که در چنین صورت ان فعل در حق چنین شخصی
مطلوب نبوده است پس حکم بصحت در صورت عدم صدور انچه بجهت عدم
مطلوبیت انچیز است از ان شخص بخصوصه نه اینکه بجهت تحقق مطلوب
بوده باشد این از ان قبیل میشود که درک اختیاری عرفات را نموده است و درک
مشعر مطلقا ننموده است نه اختیاری مشعر را که عبارت از طلوع فجر تا طلوع
شمس روز عید اضحی بوده باشد و نه اضطراری مشعر را که عبارت از طلوع شمس بوده باشد
تا زوال یوم مذکور حج چنین شخص محکوم بصحت است تخفیفا له اگر چه مضا
کلام در تنقیح مرام خارج از اعتدال شده لکن از اینکه مطلب بسیار مهم بود و محل مزال
اقدام بود چاره جز تطویل کلام و اطناب مقال در تنقیح مرام نبود والله العاصم
من الخطل و الزلل فی الحکم و الفتوی و القول و العمل پس از جمیع مباحث مذکوره
ظاهر شد وجه کلمات که علما فرموده اند که نماز لازم است که مستند بوده باشد باجتهاد
یا بتقلید از مجتهد و هرگاه چنین نباشد ان عمل محکوم بفساد است خواه اخذ نموده
باشد از اباء و امهات یا از امثال و اقران یا بپیش خود بحدس و تخمین جمع نموده باشد
جمله از کلمات اعاظم اصحاب که دال بر این مطلب بود مذکور شد و بسیاری از کلمات
اصحاب که مقتضی این مطلب است انشاء الله تعالی بعد از این مذکور خواهد شد ظاهر از صاحب
معالم دعوی اتفاق است بر این مطلب قال فی مقام الاستدلال علی انه لا بد من تخصیص

اهل الذكر في الاية الشريفة بمن جمع شرايط الفتوى ما هذا لفظه للاتفاق على عدم
وجوب استفتاء غيره بل عدم جوازه انتهى كلامه رفع مقامه ومعلوم ان الاتفاق
على عدم جواز الاستفتاء من غير المستجمع للشرايط يستلزم الاتفاق على عدم
جواز العمل بقوله وظاهر اينست كه حرفي نيست درين باب ما بين اهل العلم
او مطابق واقع شده باشد يا مخالف وچون بر بسط تمام مشخص شد مقام ثاني
در بيان عدم جواز انكال است بر اقوال اموات در عمل وبطلان تمسك است
در صورتيكه مستند بوده باشد بتقليد اموات اين معروف ما بين فقهاست
قال العلامة اعلى الله مقامه الكرامة في النهاية اختلفوا في ان من ليس من اهل
الاجتهاد هل يجوز له الافتاء بمذهب غيره من المجتهدين الى ان قال ان حكاه عن ميت
لم يجز الاخذ بقوله اذ لا قول للميت لانعقاد الاجماع مع خلافه بعد موته دون حياته
فدل على انه لم يبق له قول وفائدة تصنيف الكتب مع موت مصنفها استفادة طريق
الاجتهاد من تصرفهم في الحوادث وكيفية بناء بعضها على بعض ومعرفة المجمع عليه
من المختلف فيه الى ان قال وان حكى عن مجتهد حي فان سمعه منه مشافهة جاز له العمل
وجاز للغير المحكي له العمل به ثم قال وهذا هو الاجود عندي وقال في التهذيب وهل لغير
المجتهد الفتوى بما يحكيه عن المجتهد الاقرب انه ان حكى عن ميت لم يجز له العمل به اذ لا قول
للميت ولهذا ينعقد الاجماع لو خالف حيا وان حكى عن حي من اهل الاجتهاد فان كان قد
سمعه منه مشافهة جاز له العمل ولغيره ايضا وكذا لو سمع من مخبر ثقة عن المجتهد وان كان
فالاقرب جواز العمل به ان امن الغلط والتزوير والا فلا وقال في مبادي الاصول اذا افتى
غير المجتهد بما يحكيه عن المجتهد فان كان يحكي عن ميت لم يجز الاخذ بقوله اذ لا قول للميت
فان الاجماع لا ينعقد مع خلافه حيا وينعقد بعد موته وان كان يحكيه عن حي مجتهد فان سمعه منه

مشافهة

مشافهة فالاقرب جواز العمل به وان وجده مكتوبا وكان موثقا به فالاقرب جواز العمل به
ايضا والا فلا وقال في القواعد ولا يحل لفاقد الشرايط او بعضها الحكم ولا الافتاء ولا ينفذ
حكمه ولا يكفيه فتوى العلماء ولا تقليد المتقدمين فان الميت لا قول له وقال في الارشاد
ولا يحل الحكم ولا الافتاء لغير الجامع للشرايط ولا يكفيه فتوى العلماء ولا تقليد المتقدمين
فان الميت لا يحل تقليده وان كان مجتهدا وقال شيخنا الشهيد في الذكرى ولا يشترط
مشافهة المفتي في العمل بقوله بل يجوز بالرواية عنه ما دام حيا وتقييد جواز العمل بالحكاية
عن المفتي ما دام كونه حيا يقتضي انتفاءه بعد مماته وهو المطلوب وقال المحقق الثاني في
في تعليقاته على الشرايع وقد صرح جمع من الاصوليين والفقهاء باشتراط كون المجتهد
حيا ليجوز العمل بفتياه فلا يجوز العمل بقول المجتهد بعد موته وهو متجه وقال شيخنا الشهيد
الثاني في شرحه على اللمعة يجوز لمقلد الفقيه الحي نقل الاحكام الى غيره وذلك لا يعد افتاء
اما الحكم فيمتنع مطلقا للاجماع على اشتراط اهلية الفتوى في الحاكم حال حضور الامام
وغيبته وقال الفاضل الخراساني في الكفاية ولا يحل لفاقد الشرايط كلا او بعضا الحكم
ولا الافتاء ولا ينفذ حكمه ولا يكفيه فتوى العلماء ولا تقليد القدماء فان الميت لا يعول
على العمل بفتياه وان كان مجتهدا ولا يخفى عليك ان العبارات المذكورة باسرها صريحة
في عدم جواز تقليد الاموات ولو كانوا من اعاظم المجتهدين بل الظاهر من كثير من عبارات
جماعة من اعاظم الاصحاب دعوى اطباق علمائنا عليه منها ما ذكره شيخنا الشهيد في الذكرى
ايضا حيث قال وهل يجوز العمل بالرواية عن الميت ظاهر العلماء المنع عنه محتجين بانه لا قول
له ولهذا ينعقد الاجماع مع خلافه ميتا وجوزه بعضهم انتهى والظاهر ان مراده من البعض
بعض علماء العامة كما ستقف عليه في كلام شيخنا الشهيد الثاني والفاضل المدقق السيد الشهيد
بالداماد وغيرهما ومنها ما ذكره المحقق الثاني في شرحه على الالفية في شرح ثم المكلف بها الان

من الرعية صنفان مجتهد وفرضه الاخذ بالاستدلال على كل فعل من افعالها ومقلد ويختص الاعمى المجتهد من قوله اللام في قوله عن المجتهد للعهد الذكري فكانه قال عن المجتهد المذكور

ويكون فيه ايماء لطيف الى اعتبار كون المجتهد الماخوذ عنه حيا فان ذلك مذهب

اصحابنا الامامية قاطبة وقد نادوا به في مصنفاتهم الاصولية والفقهية فاسمعوا

من كان حيا ومنها ما ذكره شيخنا الشهيد الثاني في المسالك حيث قال وقد صرح الاصحاب

في هذا الباب من كتبهم المختصرة والمطولة وفي غيره باشتراط حياة المجتهد في جواز

العمل بقوله وان الميت لا يجوز العمل بقوله ولم يتحقق الى الان في ذلك خلاف ممن يعتد

بقوله من اصحابنا وان كان للعامة في ذلك خلاف مشهور ومنها ما ذكره في المقاصد

العلية قال اللام في قوله عن المجتهد للعهد الذكري وهو المذكور قبله بيسير اي عن المجتهد

المتقدم الاخذ بالاستدلال وفيه اشارة لطيفة الى اشتراط حياة المجتهد الماخوذ عنه

فان ذلك هو المعروف من مذهب الامامية لا نعلم فيه مخالفا منهم وان كان الجمهور

قد اختلفوا في ذلك ومنها ما ذكره في منية المريد قال في جواز تقليد المجتهد الميت

مع وجود الحي ولا معه للجمهور اقوال اصحها عندهم جوازه مطلقا لان المذاهب لا تموت

بموت اصحابها ولهذا يعتد بها بعدهم في الاجماع والخلاف ولان موت الشاهد قبل الحكم

لا يمنع الحكم بشهادته بخلاف فسقه والثاني لا يجوز مطلقا لفوات اهليته بالموت ولهذا

ينعقد الاجماع بعده ولا ينعقد في حياته على خلافه وهذا هو المشهور بين اصحابنا

خصوصا المتاخرين منهم بل لا نعلم قائلا بخلافه صريحا ممن يعتد بقوله لكن هذا الدليل

لا يتم على اصولنا من ان العبرة في الاجماع انما هو بدخول المعصوم كما لا يخفى والثالث

المنع منه مع وجود الحي لا مع عدمه ومنها ما ذكره شيخنا الشيخ حسين والد شيخنا

البهائي نور الله تعالى مرقدهما في شرح الالفية حيث قال واللام في المجتهد للعهد الذكري

ففيه

ففيه ايماء الى اشتراط كونه حيا كما عليه اصحابنا ومنها ما ذكره صاحب المعالم قال لا نعرف

خلافا في عدم اشتراط مشافهة المفتي في العمل بقوله بل يجوز بالرواية عنه ما دام حيا ثم قال وهل

يجوز العمل بالرواية عن الميت ظاهر الاصحاب الاطباق على عدمه ومن اهل الخلاف من اجازه

وقال ايضا ان القول بالجواز اي بجواز تقليد الميت قليل الجدوى على اصولنا لان المسئلة اجتهادية

وفرض العامي فيها الرجوع الى فتوى المجتهد وحينئذ فالقائل بالجواز ان كان ميتا فالرجوع الى

فتواه دور ظاهر وان كان حيا فاتباعه فيها والعمل بفتواه في غيرها مخالف لما يظهر

من اتفاق علمائنا على المنع من الرجوع الى فتوى الميت مع وجود المجتهد الحي ومنها ما ذكره

ايضا قال لا نجاة للمكلف من اخطار التفريط في جنب الله والتعدي لحدوده بدون الوصول

الى رتبة الاقتدار على استنباط الاحكام التكليفية واقتناصها من اصولها وماخذها

بالقوة القدسية او بالتقليد لمن هذا شانه مشافهة او بتوسط عدل فصاعدا بشرط

كونه حيا ولا استراحة في ذلك الى فتاوى الموتى كما يصنعه الاغبياء الذين يبنون تدينهم

على غير اساس هذا بان يدرك فساده باد في تامل نظرا وهو شيء يرى بجلائه كل من ابصر

فان التقليد من حيث هو غير محصل لليقين وقد دلت الادلة العقلية والنقلية على

المنع من اتباعه على اي وجه اتفق ومن كل جهة حصل بل هو مخصوص بمواضع ثبت

حكمها بدليل قطعي لا ظني فان اعتماد الظن في ذلك دور صريح يقضي البديهة ببطلانه

ومن جملة المواضع التي ثبت بالقطع ظن القادر على الاستنباط وظن المقلد للمجتهد

الحي في قول جمهور العلماء لم يخالف فيه الا من اوجب الاجتهاد عينا من علماء حلب

فيحتاج اتباع الظن الحاصل من تقليد الميت الى حجة ودليل قاطع وكيف يتصور

وجوده ولا يعرف من علمائنا الماضين قائل بذلك ولا عامل به ومنها ما ذكره الفاضل

المدقق السيد الشهير بالداماد في تعليقاته على العبارة السالفة من الذكرى حيث قال

ومنها ما ذكره ابن الجمهور في المسالك الجامعية في شرح الالفية قال ولا كذلك الماخوذ عن قول المفتي بل لا بد في جواز العمل بقوله من بقائه فلو مات بطل العمل بقوله ووجب الرجوع الى غيره اذ الميت لا قول له وعلى هذا انعقد اجماع الامامية وبه نطقت مصنفاتهم الاصولية والفروعية لا اعلم فيه مخالفا منهم صح صح صح

بل قد حكى الاجماع فيه صريحا بعض الاصحاب. صح

قوله وجوز بعضهم يعني بعضا من العلماء العامة على ما في كتب الاصول فانا لا نعرف
الى الان مخالفا في ذلك من اصحابنا رضوان الله عليهم وقال الفاضل المحقق الاستاد قدس الله
تعالى روحه الزكي وحشره مع احبائه من النبي والوصي ما هذا لفظه وايضا المستند ليس
نفس الظن من حيث هو ظن بل الادلة التي مرت وهي موجودة في حال الحيوة دون
الموت ومنها الاجماع وهنا نقلوا الاجماع على عدم الجواز بل ربما جعل من المعلوم
من مذهب الشيعة انتهى كلام رفع الله تعالى في الخلد مقامه وعن ابيه نور الله تعالى مرقده
انه جعل عدم جواز العمل بقول الميت من الامور المعلوم والثابتة في مذهب الشيعة وكذا
سيد الفضلاء والمحققين وسند العلماء والمدققين استادنا بل استاد البرية في عصره
حشره الله تعالى مع اجداده في درجاتهم في المصابيح ان القول بالجواز لبعض العامة بناء
على اصلهم الفاسد واما الاصحاب فمذهبهم المنع كما نص عليه غير واحد وحكى
المحقق الثاني في تعليقاته على كتاب الامر بالمعروف من الشرايع عن فخر المحققين انه
حكى عن والده العلامة من جواز تقليد الميت فيما اذا خلا العصر عن المجتهد فاستبعده
حيث قال بعد حكايته قلت هذا بعيد جدا لانه صرح في كتبه الاصولية
والفقهية بان الميت لا قول له واذا كان بحسب الواقع لا قول له لم يتفاوت في عدم
جواز الرجوع حال الضرورة والاختيار ولعله اراد الاستعانة بقول
المتقدمين في معرفة صور المسائل والاحكام مع انتفاء المرجع ليأتي بالعبادة
على وجه الضرورة لا انه اراد تقليدهم مخفي نماند عبارات مذكوره از اعاظم
واكابر علماء مسطوره صريح است در عدم جواز تقليد اموات واينكه احدي
از علماي شيعه قدس الله تعالى ارواحهم وحشرهم مع ائمتهم في اعلى غرفات الجنان تجويز
اينمطلب را نفرموده اند بنابراين لشكي نيست در ضعف انچه مرحوم مغفور

السيد

السيد السند سيد نعمت الله اختيار بلكه احداث نموده اند اگرچه انصاف اين است
كه عبارات مذكوره كه صريح است در اينكه احدي از علماي شيعه قايل باينمطلب
نشده بلكه قول بجواز از بعض علماي عامه است كفايت ميكند در توهين و
تضعيف اين قول وحاجت باستدلال در اظهار فساد اين نيست لكن من باب
الاهتمام واتقان مطالب تنبيه بر بعض مطالب در اينمقام نمودن بجا است
پس ميگوئيم بر اهل انصاف وبصيرت ومعتزلان از طريق جور واعتساف وتجافي جست
ظاهر وهويدا است كه با اذعان علما باينمطلب تامل نمودن در اين مطلب يا ميل بر خلاف
ان نمودن منشا ان قلت تامل در مسئله واطراف ان است توضيح مرام مقتضي اين است
كه گفته شود در سابق بيان شد كه نظير ما نحن فيه نظير معجوني است كه سلطان ترتيب داده
باشد بعد از ان امر فرموده باشد بعباد خود كه اتيان بان معجون نمايند معلوم است كه
قاضي بر اين است كه بر عباد لازم است در صدد تحصيل علم بان معجون بر امين
باشند ودر صورت عدم تمكن تعلم از سلطان از اشخاصيكه امين سلطان بوده
باشند تعلم نمايند چنانچه سابقا مفصلا بيان شد مقصود در اين مقام اين است
كه بيان ماهيت صلوة وامور معتبره در ان كه بمنزله معجون مذكوره است وهم
چنين ساير تكاليف الهيه جلت عظمته در عصر غيبت امام زمان عجل الله تعالى فرجه
منحصر است در فقهاي عظام هم امناء الله تعالى في الحلال والحرام وسابق بيان شد كه جواز
اعتماد در اينمطلب مهم بر فقها قدس الله ارواحهم از جمله اموريست كه محل تشكيك
نيست في نظر باينكه طريق استعلام واستنباط فقها غالب امور معتبره در نماز را
منحصر است در ادله ظنيه واختلاف افكار وانظار وتفاوت سلوك واستعداد
واذهان امريست ظاهر وهويدا لهذا اختلاف شده وميشود ما بين فقها ما ظهور

فخر زمین و آسمان جناب صاحب العصر و الزمان عجل الله فرجه تعالی بل وجوده بطلعته

و نور عیوننا بتراب نعاله و اجماع علما منعقد بلکه از امور قطعیه است که مکلفین

در اصول دین هرگاه اعتماد کنند با حیاء از مجتهدین بی عیب بلکه ماجور و مثاب

میباشند کلامی که هست در اعتماد نمودن باموات از مجتهدین است مقصود

این است که باعانت حضرت الله جل شانه بوضع خوشی بسهولت بیان شود

که اعتماد باموات درین باب میتوان نمود میگوئیم شکی که دران نیست

که حجت خداوند عالم جل جلاله در زمان غیبت امام علیه الاف التحیة

والسلام بر قاطبه مکلفین که متمکن از استنباط احکام الهیه از مدارک

معلومه آن نیستند فقهاء عظام که امنای حضرت رب العالمین و ورثه علوم

انبیا و مرسلین و حفظه طریقه ائمه طاهرین علیهم الاف التحیة والسلام میباشند

و این مطلب بعقل و نقل ثابت است چنانچه در سابق مفصلا بیان شد

و جمله از اخبار وارده درین باب بعلاوه انچه در سابق ذکر شد بیان خواهد شد

بنابرین میگوئیم مفروض این است که این امنای خالق آسمان و زمین و نواب باستحقاق

ائمه طاهرین علیهم السلام اخبار فرموده اند که در امور متعلقه بما فعلا اعتماد بقول

اموات از فقها میتوان نمود بنابرین میگوئیم تو که در مسائل نماز خود اعتماد میکنی

بکتاب قواعد یا ارشاد یا لمعه یا الفیه یا شرح لمعه یا مسالک و هکذا هرگاه مستغرق

بحار رحمة الله مرحوم علامه از تو سؤال کند که ای بنده خالق آسمان و زمین

مرا امین خداوند عالم ملتبس در احکام لهذا بنای تکلیف خود را بمقتضای قول من

قرار دادی من که در همان کتاب که بنای عمل خود را بر آن گذاشتی تصریح کردم بلکه

صریح بود که بعد از مماتم اعتماد بقول من نمیتوان نمود پس چگونه اعتماد بان کردی

درمقام

در مقام امتثال خلاق جهان آفرین بین در آنوقت چه جواب توانی گفت و هم

چنین است حال هرگاه در امور صلوة متابعت هریک از شهیدین سعیدین

قدس الله تعالی ارواحهم نمائی و کلام مرحوم علامه در قواعد و غیرهم چنین کلام شهیدین

سعیدین و غیرهم که صریح درین باب است در سابق بیان شد پس هرگاه در چنین صورت

از عهده جواب قدس اشیان مرحوم علامه و مثل ایشان نتوانی برآمد چگونه از عهده

جواب خلاق آسمان و زمین خواهی برآمد پس هرگاه فرض شود در مقام مواخذه

و سؤال چنین سؤال از خلاق عالم جل شانه القا شود ای بنده من فلان عالم

که بتو چنان مطلب اخبار نمود اگر معتقد این بودی که امینی از امنای من بوده است

پس چرا متابعت او نکردی در اینکه اخبار نمود بتو که در تکالیف الهیه جلت عظمته

بعد از موت او اعتماد بقول او نمیتوان نمود اگر معتقد این نبودی که امینی از امنا

من است پس چگونه اعتماد بقول او نمودی در مقام اتیان مطلوب من بهیچ جواب

خواهی گفت حال خود را ملاحظه کن نسبت بمعجون مرتب از سلطان تامل کن ببین

هرگاه جماعتی که سابق بر این از امنای سلطان بودند در بیان اجزای ان معجون و شرایط ان

هر یکی شرحی قلمی نموده باشند عمل بمقتضای قول هر یک در حال حیات او بجا اشکال باشد

نظر باینکه هر یک امینی از امنای سلطان بودند و هرگاه هر یک در حال حیات خود

چنین اخبار نموده باشند که بعد از فوت من در اتیان معجون مطلوب سلطان اکتفا

بقول من نمیتوان نمود تامل کن ببین هیچ عاقلی بعد از اطلاع بر این مرحله هرگز اکتفا

خواهد نمود در اتیان بان معجون بگفته آن امنائیکه سابق بوده اند و هم چنین

هرگاه فرض شود از امنای سابق چیزی درین باب در دست نباشد لکن امنای سلطان

که موجود هستند درین عصر و مشخص این شخص باشد که امنای سلطان هستند

هرگاه چنین حرفی از هر امها بلکه از یکنفر از انها استماع نموده باشد هرگز اکتفا نخواهد
نمود در مقام اتیان بمطلوب سلطان هرگاه السلطان در مقام سؤال بگوید که ای
فلان شخص تو که از امینی از امنای من شنیدی که در اتیان بمطلوب من اکتفا بقول
ان شخص میت میتوان نمود پس چگونه اکتفا بان نمودی بیشتر که جواب در انوقت در اینجا
توانی گفت در اینجا نیز میتوانی گفت بلکه بی اشکال چنین کسی در چنین حالت مستحق
بلوم و عتاب و مذمت و عقاب است همین قدر در اینمقام کفایت میکند در حق
اهل انصاف و معتزل از مسلک جور و اعتساف حاجت به بیان علاوه بر این
قدر نیست بعلاوه در حکم بعدم جواز اعتماد بقول اموات حاجت باستدلال نیست
چه مشخص است حکم بجواز اکتفا بان محتاج بدلیل و برهان است چه کلام راجع
باین است که قول فلان میت حجت است بر مکلفین مشخص است حکم بحجیت
ان محتاج برهان است و عدم ظهور حجت و مستند در اعتماد کفایت میکند
در حکم بعدم جواز اعتماد پس از جمیع ابحر مذکوره مشخص شد انچه اکثر مرحوم مغفور
السید السند السید نعمت الله اختیار نموده است از قول بجواز تقلید اموات قولیست
بین الضعف ظاهر البطلان کفایت میکند در فساد و بطلان ان عدم ظهور
چنین قولی در میان علمای شیعه بلکه مفصلا مشتهر شد که اعاظم علمای شیعه تصریح
فرموده اند که چنین قولی در میان علمای شیعه نیست نبوده و قائل بان منحصر در علمای عامه
همین قدر کفایت میکند در نفی همین قول مذکور و تضعیف ان والله الموفق
للاصابة الی الحق والصواب والاجتناب عن الخطاء والزلل و سوء المآب مجملا
نکته دیگر در ضعف قول مذکور نیست کلامیکه در اینمقام هست این است که ایا
منع مختص است بتقلید ابتدائی بنابراین هرگاه در حال الحیات مجتهد کسی عمل بقول

از

ان مجتهد نمود بعد فوت شد و مقلد باقیست پس بنابراین باقی بر تقلید خود میتواند
ماند یا خیر منع مختص بتقلید ابتدائی نیست بلکه عام است شامل ابتدائی
و استدامتی نیز هست پس عمل بمقتضای قول میت جایز نیست اگرچه در حال حیات
تقلید او نموده باشد پس در این صورت عدول از قول ان مجتهد لازم و متعین است
میگوئیم انچه ظاهر میشود از کلمات اصحاب ثانی است ملاحظه و تامل کن در عبارات
مذکوره نظر باینکه در بسیاری از انها حکم بعدم جواز تقلید میت معلل باین شده است
که ان المیت لا قول له مقتضای این استدلال ان است که بعد از فوت مجتهد بقای بر تقلید
ان جایز نیست نظر باینکه میگوئیم این شخص که در حال حیات مجتهد بود و عمل مینمود
بمقتضای قول او قرار داد و مدتی هم فرض میکنیم باین نحو عمل نمود بعد روح سعید ان مجتهد
میل بعالم سرور نمود میگوئیم بنابر بقای این شخص در اینوقت یا مجتهد است یا مقلد
مشخص است انتفای اجتهاد پس میگوئیم عمل این شخص در این حالت بنابر قول حی است
یا بنابر قول میت اول مفروض الانتفاء است پس متعین است ثانی پس صادق است
در حق این شخص که عمل او درین وقت بمقتضای قول میت است پس اعتماد نموده این شخص
در اینوقت بقول میت و حال انکه مقتضای کلمات جماعتی از اجله علماء قدس الله تعالی ارواحهم
ان المیت لا قول له ان است که اعتمادی بقول میت در حق هیچ مقلدی ثابت و جایز نیست
و اوضح از این در افاده این مطلب کلام شیخ سعید شهید ثانی است در مسالک که فرموده
وقد صرح الاصحاب باشتراط حیاة المجتهد فی جواز العمل بقوله وان المیت لا یجوز العمل بقوله
تا اخر عبارت امرحوم که سابق بیان شد وجه دلالت و اوضحیت این ظاهر است و اوضح از هر کلام
محقق ثانی است قال ان المجتهد اذا مات سقط بموته اعتبار قوله شرعا بحیث لا یعتد به وما
هنا شانه لا یجوز الاستناد الیه شرعا الی اخر ما ذکره دلالت این کلام در عدم جواز تقلید

میت اگرچه بطریق بقا بر تقلید بوده باشد ظاهر است و همچنین آنچه ذکر فرموده

منه مرض للمفتی فسق العیاذ بالله او جنون او طعن فی السن کثیرا بحیث اختل فهم امتنع

تقلیده لوجود المانع ولو کان قد قلده مقلد قبل ذلک بطل حکم تقلیده لان العمل بقوله

فی مستقبل الزمان یقتضی الاستناد الیه وقد خرج عن الاهلیة لذلک فکان تقلیده

باطلا بالنسبة الی مستقبل الزمان انتهی کلامه و دلالت این کلام نیز بر عدم جواز

تقلید میت بعنوان اطلاق اگرچه بطریق استدامه بوده باشد ظاهر است و این

مفتی برادر اعاظم از مشایخ عظام میست که بشرف استفاده حضرت ایشان مشرف

شده ام منهم المولی الاعظم الاجل الاکرم والاستاد الاکمل الافخم المحیی الشریعة المحمدیة

ساکا دینطس مولانا آقا محمد باقر و منهم سیدنا الاجل الاکمل قدوة ارباب التحقیق و

اهل التدقیق الذی یعجز العبارة عن تعدید وصفه و یقصر القراطیس الطویلة عن

مدحه سید المحققین سید السند السید محمد مهدی و منهم المحیی بطریقة المجتهدین و

للقواعد الممهدة لاستنباط احکام الدین المبین مولانا العالی العامی سیدنا الامیر السید علیا

اعلی الله مقامهم و حشرهم مع اجدادهم فی درجاتهم بجلالة آنچه ظاهر میشود از کلمات اکثر

اصحاب آنست که تقلید میت جایز نیست خواه ابتدائی بوده باشد یا استدامی بلکه قول با ختصاص

منع بتقلید ابتدائی و جواز استدامی قایلی بان ظاهر نیست بلی مرحوم مغفور سید

السید صدر الدین در شرح وافیة الاصول حکایت فرموده از بعض متاخرین میل

بآن قول بعد از آن اختیار این قول نموده قال و ما بعض المتاخرین الی عدم بطلان التقلید

بموت المجتهد الذی قلده فی حیوته و عدم جواز تقلید المیت ابتداء بعد موته و هو قریب

انتهی کلامه رفع مقامه و مستند این قول دو چیز است اول استصحاب دوم لزوم

عسر و حرج و هیچ یک تمام نیست اما استصحاب پس بجهة آنکه استصحاب در جائی

مسائل نموده باشد از عالمی در حال حیوة یا غیره

صحیح است

صحیح است که حکمی ثابت باشد در وقتی لا بشرط و در وقت دیگر مشکوک الثبوت

بوده باشد باعتبار باعثی آن وقت که متغیر میشود ثبوت در زمان اول کفایت میکند

در حکم بثبوت آن در زمانیکه مشکوک الثبوت بوده باشد و در ما نحن فیه چنین نیست

بلکه جواز تقلید ثابت است بشرط حیات مجتهد پس در صورت ممات منتفی است

نظر باینکه انتفاء شرط مستلزم انتفاء مشروط است اما آنکه جواز تقلید ثابت است

بشرط حیات مجتهد پس بجهة آنکه عمومات داله بر عدم جواز عمل بظن از کتاب و سنت

مقتضی عدم جواز است مطلقا خارج شد ظن مجتهد مادامیکه مخلع است بخلعت

وجود باجماع و غیر آنچه که در سابق بیان شد و باقی ماند ما عدای آن از جمله عمل بمقتضای

ظن مجتهد است بعد از ممات آن مطلقا اگرچه در حال حیات تقلید آن نموده باشد

پس جواز عمل بقول مجتهد مشروط بحیات مجتهد است و این مدلول علیه بکلام اصحاب

چنانچه بیان شد کفایت میکند در این باب کلام مذکور از مسالک فرموده و قد صرح

الاصحاب باشتراط حیات المجتهد فی جواز العمل بقوله و بر فرض اغماض عین از این مرحله

میگوئیم شرط استصحاب بقای موضوع است و این در این مقام منتفی است نظر باینکه

ثابت در حق مکلف در حال حیات مجتهد وجوب عمل بقول او است و این بعد

الممات ثابت نیست نظر بامکان ادعاء قطع بجواز عدول بقول مجتهد حی و کلام در جواز

بقا بحی سابق و عدم آن است از این راه است که مرحوم سید سند السید صدر الدین

تعبیر بعدم بطلان تقلید فرموده اند فی قوله و ما البعض المتاخرین الی عدم بطلان

التقلید بموت المجتهد الذی قلده فی حیاته الی آخر عبارته السالفة پس شرط استصحاب

که بقای موضوع بوده باشد موجود نیست پس تمسک باستصحاب در این مقام صحیح

نخواهد بود اگر کسی بگوید مسلم نداریم ثابت در حال الحیات مجتهد وجوب عمل بقول این

ثم هنا ذكره من اصالة البرائة وكذلك كاصالة الطهارة واصالة الاباحة ايضا
ثم مثل لكل واحد من اصالة البرائة واصالة العدم واصالة عدم تقدم الى وقت ما لا
كما ذكره المصنف ثم استدل على نفسه بقوله ان حجية الاصل في النفي بمعنى انه يقبح
تكليف الغافل ووجوب اعلام المكلف بالتكليف ولذا يحكم ببرائة الذمة عند عدم الدليل
فلو ثبت حكم شرعي بالاصل يلزم اثبات حكم شرعي من غير دليل وهو باطل اجماعاً

میت اگرچه بطریق بقا بر تقلید بوده باشد ظاهر است وهم چنین آنچه ذکر فرموده
مِنه عرض للمفتي فسق العياذ بالله او جنون او طعن في السن كثيرا بحيث اختل فهمه امتنع
تقليده لوجود المانع ولو كان قد قلده مقلد قبل ذلك بطل حكم تقليده لان العمل بقوله
في مستقبل الزمان يقتضي الاستناد اليه وقد خرج عن الاهلية لذلك فكان تقليده
باطلا بالنسبة الى مستقبل الزمان انتهى كلامه دلالت این کلام بر عدم جواز
تقلید میت بعنوان اطلاق اگرچه بطریق استدامه بوده باشد ظاهر است واین قول
مفتی بها اعاظم از مشایخ عظام ماست که بشرف استفاده خدمت ایشان مشرف
شده ایم منهم المولى الاعظم الاجل الاكرم والاستاد الاكمل الافخم المحيي الشريعة المحمدية عقب
ما كادت تنطمس مولانا آقا محمد باقر ومنهم سيدنا الاجل الاكمل قدوة ارباب التحقيق واسوة
اهل التدقيق الذي يعجز اللسان عن تعديد وصفه ويقصر القرطاس الطويل عن تحمل
مدحه سيد المحققين سيد السند السيد محمد مهدي ومنهم المحيي بطريقة المجتهدين والمقوم
للقواعد الممهدة لاستنباط احكام الدين المبين مولانا العلي العالي سيدنا الامير السيد عليا
اعلى الله تعالى مقامهم وحشرهم مع اجدادهم في درجاتهم العلى اخر ظاهر میشود از کلمات اکثر
اصحاب آنست که تقلید میت جایز نیست خواه ابتدائی بوده باشد یا استدامی بلکه قول باختصاص
منع بتقلید ابتدائی وجواز استدامی قایلی بان ظاهر نیست بلی مرحوم مغفور سید الشارحین
السيد صدر الدين در شرح وافیه الاصول حکایت فرموده اند از بعض متاخرین میل
باین قول بعد از آن اختیار این قول نموده قال وما بعض المتاخرين الى عدم بطلان التقليد
بموت المجتهد الذي قلده في حيوته وعدم جواز تقليد الميت ابتداء بعد موته وهو قريب
انتهى كلامه رفع مقامه ومستند این قول دو چیز است اول استصحاب دوم لزوم
عسر وحرج وهیچ یک تمام نیست اما استصحاب پس بجهت آنکه استصحاب در جائی
وابن اعم است از آنكه اخذ مسائل نموده باشند از عالمی در حال حیوة یا نه صح

ويدل عليه الصحيح المروي في العلل عن الحسن بن محبوب عن يعقوب
السراج قال قلت لابي عبد الله عليه السلام تبقى الارض بلا عالم حي
ظاهر يفزع اليه الناس في حلالهم وحرامهم فقال اذاً لا يعبد الله يا ابا
يوسف وجه دلالت حديث بر مدعا آنست كه مقتضاى
حديث آنست كه موقوف عليه تحقق عبادت معبود در
هر زمانی رجوع بعالم زنده است دیگر در صورتیکه رجوع
بعالم حی نباشد در هر زمان عبادت محقق نخواهد بود

صحیح است

بسم الله الرحمن الرحیم

دو رکعت نماز بگذارد به نیت قربت و بعد از فراغ از نماز بگوید یا من أظهر
الجمیل وستر القبیح یا من لم یؤاخذ بالجریرة ولم یهتک الستر والسریرة
یا عظیم المن یا کریم الصفح یا حسن التجاوز یا واسع المغفرة یا باسط
الیدین بالرحمة یا منتهی کل نجوی یا غایة کل شکوی یا عون کل مستعین یا
مبتدئا بالنعم قبل استحقاقها و بگوید ده مرتبه یا ربّاه و ده مرتبه یا سیّداه
و ده مرتبه یا مولاه و ده مرتبه یا غایتاه و ده مرتبه یا منتهی غایة رغبتاه پس بگوید
أسألك بحق هذه الأسماء وبحق محمد وآله الطاهرین علیهم السلام إلا ما کشفت
کربی ونفّست همّی وفرّجت غمّی وأصلحت حالی بعد سجده بگذارد
و مطلب را از خدا بخواه پس طرف راست رو را بر زمین بگذارد و بگوید صد مرتبه یا محمد
یا علی یا علی یا محمد اکفیانی فإنکما کافیای وانصرانی فإنکما ناصرای بعد طرف چپ
صورت را بر زمین بگذارد و صد مرتبه بگوید أدرکنی و بعد این ادرکنی را
مکرر کند تا نفس قطع شود و بعد بگوید الغوث الغوث الغوث تا نفس
قطع شود انشاء الله مطلب [illegible]

صحیح است که حکمی ثابت باشد در وقتی که لا بشرط و در وقت دیگر مشکوک الثبوت
بوده باشد باعتبار باعث این وقت که فقد میشود ثبوت در زمان اول کفایت میکند
در حکم بثبوت آن در زمانیکه مشکوک الثبوت بوده باشد و در ما نحن فیه چنین نیست
بلکه جواز تقلید ثابت است بشرط حیات مجتهد پس در صورت ممات منتفی است
نظر باینکه انتفای شرط مستلزم انتفاء مشروط است اما اینکه جواز تقلید ثابت است
بشرط حیات مجتهد پس بجهة اینکه عمومات داله بر عدم جواز عمل بظن از کتاب و سنت
مقتضی عدم جواز است مطلقا خارج شده ظن مجتهد مادامیکه مجتهد است بجهت
وجود اجماع و غیر آنچه که در سابق بیان شد و باقی ماند ما عدای آن از جمله عمل بمقتضای
ظن مجتهد است بعد از ممات آن مطلقا اگرچه در حال حیات تقلید آن نموده باشد
پس جواز عمل بقول مجتهد مشروط بحیات مجتهد است و این مدلول علیه بکلام اصحاب است
چنانچه بیان شد کفایت میکند در این باب کلام مذکور از مسالک فرموده و قد صرح
الاصحاب باشتراط حیاة المجتهد فی جواز العمل بقوله و بر فرض اغماض عین از این هم حکم
میکنیم شرط استصحاب بقای موضوع است و این در اینمقام منتفی است نظر باینکه
ثابت در حق مکلف در حال حیات مجتهد وجوب عمل بقول او است و این بعد
الممات ثابت نیست نظر بامکان ادعاء قطع بجواز عدول بقول مجتهد حی و کلام در جواز
بقا بنحو سابق و عدم آن است از این راه است که مرحوم سید سند السید صدر الدین
تعبیر بعدم بطلان تقلید فرموده اند فی قوله و مال بعض المتاخرین الی عدم بطلان
التقلید بموت المجتهد الذی قلده فی حیاته الی آخر عبارته السالفة پس شرط استصحاب
که بقای موضوع بوده باشد موجود نیست پس تمسک باستصحاب در اینمقام صحیح
نخواهد بود اگر کسی بگوید مسلم نداریم ثابت در حال حیات مجتهد وجوب عمل بقول این

وجوب عمل بقول این مجتهد بوده باشد بلکه واجب عمل بقول یکی از مجتهدین است

و اما نسبت باین مجتهد معین مثلا جواب میگوئیم مفروض در محل کلام بعد از عمل است

نه قبل از عمل مشخص است ثابت بعد از عمل وجوب عمل است بقول همین مجتهد

معین در صورتیکه اعلم و اوثق از ان نبوده باشد چنانچه مفروض است ظاهر این است

در جواز عدول بعد از فوت بقول مجتهد مساوی نشکیکی بنوده باشد کلام میکنیم هست

در لزوم عدول و عدم لزوم است و نظر باینکه اصل جواز جنس است نسبت

باحکام اربعه که عبارت از وجوب و ندب و اباحه بمعنی اخص و کراهت بوده باشد و ظاهر

این است که تحصیل جنس بتحصیل فصل او بوده باشد بنا باین زوال وجوب مستلزم است

زوال جواز نیز اگر متحصل بتحصل او بوده باشد استحید پس در چنین صورت جواز ثابت نخواهد

بود و اما تمسک بعسر و حرج پس ان نیز تمام نیست نظر باینکه مفروض این است تعلیم

مسائل لازم است و دران عسر و حرجی نیست و این شخص موفوض این است که اخذ

مسائل لازمه خود را نموده از ان مجتهد معلوم است عرض مسائل معلومه خود را بکتاب

مجتهد دیگر تا مشخص شود وفاق و خلاف تعسری دران نیست که نتوان متحمل شد پس بقا

بر تقلید جایز نیست بلکه عدول معین است مجملا از جمیع انچه مذکور شد مشخص

میشود که بر قاطبه مکلفین لازم است در زمان غیبت امام (ع) اخذ مسائل و احکام

دین خود را از مجتهدین نموده باشد لکن لازم نیست از خود مجتهد بی واسطه اخذ نماید بلکه این

ممکن نیست بلکه از واسطه عادل نیز اخذ میتواند نمود مشخص است که اخذ جمیع مسایل

بلا واسطه از مجتهد نسبت بقاطبه اشخاص ممکن نخواهد بود چنانچه در عصر ائمه (ع) نیز چنین

بود کل شیعیان را ممکن نبود که اخذ مسائل نموده باشند از امام (ع) عرض میکردند در این باب اذن

از حضرت صادر میشد که رجوع نماید بفلان شخص مثل ابی بصیر الاسدی چنانچه شعیب عقرقوفی

فتوی

توقع عرض کرد خدمت جناب حضرت امام جعفر صادق (ع) که بسیار میشود که محتاج میشوم

در مسائل از که سوال کنم فرمودند سوال بکن از ابا بصیر الاسدی و هم چنین محمد بن مسلم

چنانچه روایت شده از عبدالله بن ابی یعفور که گفت من عرض کردم خدمت جناب حضرت

امام جعفر (ع) ممکن نمیشود در هر ساعت مشرف شدن خدمت شما و میاید از من سوال میکنند

گاه است جواب انچه را که سوال میکنند نمیدانم جواب فرمودند در چنین حالت

سوال کن از محمد بن مسلم بدرستیکه محمد بن مسلم مسائل بسیار از پدرم بزرگوارم اخذ

کرده است و هم چنین مثل زکریا بن ادم چنانچه روایت شده از علی بن مسیب که گفت من

عرض کردم خدمت جناب حضرت امام رضا (ع) که منزل من دور است در هر زمان ممکن

من نمیشود مشرف شدن خدمت شما مسائل دین خود را از که اخذ کنم فرمودند اخذ کن

از زکریا بن ادم که او امین میباشد در امور دین و دنیا و هم چنین یونس بن عبدالرحمن چنانچه

عبدالعزیز المهتدی گفت که عرض کردم خدمت جناب حضرت امام رضا (ع) ممکن نمیشود

که هر ساعت خدمت شما مشرف شوم مسائل دین خود را از که اخذ کنم فرمودند اخذ کن

از یونس بن عبدالرحمن مجملا لازم نیست اخذ مسائل از مجتهد بدون واسطه منحصر

بلکه بکتابت یا بواسطه بلکه بوسائط متعدده نیز اکتفا میتوان نمود اما کتابت

مثل اینکه کسی در یکماه مسائل متعدده در طوماری ثبت نماید میفرستد خدمت

مجتهد مجتهد جواب مینویسد اعتماد باین میتوان نمود در صورتیکه مشخص شد باشد که جواب

از مجتهد بوده باشد و اما واسطه یا وسایط پس ان نیز چنین است لکن در صورتیکه

سائل معتقد عدالت هم بوده باشد لکن با امکان سوال از مجتهد بدون مشقت

و عسر اکتفا بواسطه نمودن مشکل است و در صورت عدم امکان اولی این است

تعیین ان شخص واسطه از مجتهد شده باشد پس جزم در دین مقتضی این است که با امکان

اخذ از مجتهد نماید یا از کتاب او بخط مجتهد یا بخط غیر در صورتیکه ایمن از غلط بوده باشد
لکن در صورتی که قابلیت فهم انرا داشته باشد بعد ازان بواسطه که تعیین از مجتهد
شده باشد بعد ازان بواسطه عادل و با تعدد ترجیح دهد اوثق را از غیر اوثق
با امکان سوال از متعدد لسهولت اکتفا بواحد نیز نماید اینها در صورت عدالت
واسطه است و اعتماد بغیر عادل نمیتوان نمود مگر در صورتی که مقرون بقراین
قطعیه بوده باشد بعد از انکه نظم کلام باینمقام رسید مناسب ان است که بحث
شود از طریق ثبوت اجتهاد و عدالت پس میگوئیم در این مقام دو مبحث است
مبحث اول در طریق ثبوت اجتهاد است یعنی طریق معرفت مکلفین که فلان
شخص مجتهد است میگوئیم طریق ان اختبار است و اخبار اما اختبار یعنی
امتحان و استعلام کردن است پس این مختص اهل علم و کمال است از
مطلعین بعلوم شرعیه خواه قابل مرتبه اجتهاد بوده باشد یا نه پس کسی که عالم بطریقه
فقها و عارف بسیره مجتهدین بوده باشد یا نه پس کسیکه عالم بطریقه فقها و عارف
بسیره مجتهدین بوده باشد بعد از انکه ملاحظه تالیفات و مقالات این شخص را
نمود بنظر دقیق شخص او معلوم شود که این شخص متصف بصفت اجتهاد هست
یا نه کلامیکه در این مقام هست این است که ایا مظنه بتحقق ملکه اجتهاد کفایت
در حکم باجتهاد این شخص میکند یا خیر بلکه لا بد است از علم بتحقق و الا حکم باینکه
فلان شخص مجتهد است نمیتوانند نمود و اکتفا بمظنه خالی از اشکال نیست بلکه
ظاهر عدم اکتفا است پس معتبر علم بتحقق ان است چنانچه قاعده اشتقاق و لغت
مقتضی ان است و اما اخبار پس هرگاه اخبار باجتهاد شخصی صادر شود از دو نفر
عادل قطعا اکتفا بان میتوان نمود در صورتیکه ان دو نفر از اهل معرفت باجتهاد

بوده

بوده باشند اگرچه غیر مجتهد بوده باشند همین که اخبار باجتهاد شخصی از دو نفر
عادل عالم بمعنی اجتهاد صادر شود اعتماد باجتهاد ان شخص میتوان نمود بلکه ظاهر
این است که اعتماد باخبار عادل واحد نیز میتوان نمود در صورتیکه ان شخص مخبر
از اهل خبرت و بصیر باجتهاد بوده باشد لکن این اعتماد در صورتی میتوان نمود که ان
شخص مخبر خواه واحد بوده باشد یا متعدد مخبر عن علم و یقین بوده باشد پس هرگاه مخبر واحد
اخبار بمظنه نماید مثلا اینکه بگوید مظنون من این است که فلان شخص مجتهد است
اکتفا بان نمیتوان نمود و همچنین است حال هرگاه مخبر متعدد بوده باشد لکن در صورتیکه
هر دو اخبار بمظنه نمایند و اما هرگاه احدهما اخبار بمظنه نماید و دیگری اخبار بجزم
نماید ظاهر این است که اعتماد میتوان نمود لکن کلام در این است انچه مذکور شد
که اعتماد باخبار دیگر مستند بمظنه بوده باشد میتوان نمود این در صورتی است که ظن
الشخص مخبر مستند بسبب شرعی نباشد یا خیر بلکه عام است پس هرگاه مخبر واحد یا متعدد
اخبار نمایند باجتهاد شخصی بظنون ظن هر دو یا یکی مستند بقول عدل واحد یا عدلین باشد
که اخبار عن علم نموده باشد باز اعتماد نمیتوان نمود ظاهر ثانی است پس در اینصورت
اجتهاد در حق مخبر ثابت خواهد بود نزد و حق مخبر الیه مخفی نماند از انچه مذکور شد
مشخص میشود که گاه است مخبر و مخبر الیه هر دو اعتماد باجتهاد الشخص میتوانند نمود
و گاه است نه مخبر و نه مخبر الیه هیچیک اعتماد نمیتوانند نمود و گاه است مخبر اعتماد میتواند
نمود لکن مخبر الیه اعتماد نمیتوان نمود اول در صورتیست که مخبر خواه واحد بوده باشد
یا متعدد اخبار بعلم و جزم نماید دوم در صورتیست که مخبر اخبار بمظنه نماید و ظن او
مستند بسبب شرعی نبوده باشد مثل اینکه از اختبار مظنون کسی شده که ملکه اجتهاد
در فلان شخص ثابت است و اعتماد باین مظنه نمود در اخبار باجتهاد الشخص در این

صورت هیچیک از مخبر و مخبر الیه اعتماد باجتهاد آن شخص نمیتوانند نمود سیم آنست
که مخبر مخبر بظن بوده باشد که مستند بسبب شرعی بوده باشد مثل اینکه عدل واحد یا عدلین
که اخبار باجتهاد شخصی نموده‌اند و خبر هردو یا یکی ماخوذ شده از اخبار عدل
واحد یا عدلین که اخبار بعلم نموده باشند در اینصورت مخبر اعتماد باجتهاد آن شخص
میتوانند نمود لکن مخبر الیه ظاهر این است که اعتماد نمیتواند نمود اینها در صورتی بود
که مخبر واحد یا متعدد از اهل خبرت و وقوف بحقیقت اجتهاد بوده باشد و اما هرگاه
چنین نبوده باشد مثل اینکه دو نفر عادل مسلم العداله یا یک نفر عادل اخبار نمود که
فلان شخص مجتهد است لکن میدانیم این شخص شخصی است عارف بحقیقت اجتهاد
نیست در اینصورت ممکن است تفصیل داده شود در مسئله باین نحو که اگر
قول این دو نفر عادل یا یک نفر مفید مظنه شود در اتصاف آن شخص بملکه اجتهاد
در اینصورت اعتماد توان نمود در اجتهاد آن شخص و اما هرگاه قول دو عادل یا یکی مفید
مظنه نشد پس ظاهر این است که اکتفا بآن خبر نتوان نمود پس از آنچه مذکور شد
که هرگاه مخبر عدل واحد عارف بحقیقت اجتهاد اخبار باجتهاد شخصی نماید مخبر جزم
اعتماد بآن میتوان نمود یا این در صورتی نیست که مخبر غیر خود مجتهد بوده باشد بلکه
عام است باینمعنی هرگاه مخبر از اجتهاد شخصی مخبر در خود مجتهد بوده باشد اما
در حکم باجتهاد او اعتماد بقول خود این شخص میتوان نمود مثل اینکه شخص عادلی از
اهل علم مزاول علوم شرعیه اخبار میکند باجتهاد خود و میگوید من مجتهدم بعنوان
قطع این اخبار ادعا نماید اعتماد میتوان نمود در حکم باجتهاد او باخبار خود او یا نه این
منصوب بچند صورت میشود اول آن است که قول آن شخص مطلقا مفید مظنه نیست
دوم آن است که قول او مفید مظنه هست فی نفسه لکن معارضی نسبت باو موجود است

مثل

مثل اینکه مخبر عادل اخبار میکند باینکه او اشتباه کرده است در این اخبار بلکه مطلقا
ملکه اجتهاد در آن قائم نیست سیم آن است که قول آن شخص مفید مظنه هست
و معارضی نیست چهارم آن است که قول او مفید قطع است در آنچه اخبار
نموده شکی نیست در جواز اعتماد بآن در قسم رابع چنانچه شکی نیست
در عدم جواز اعتماد بآن در قسم اول بلکه ثانی نیز چنین است کلامی که هست
در قسم ثالث است این محل اشکال است لکن ظاهر در نظر این قاصر عدم جواز
اعتماد است نظر باستصحاب عدم جواز اعتماد و عدم حصول برائت ذمه و عدم
حصول ملکه اجتهاد در حق او پس استصحاب از چند راه مقتضی عدم است
معارضیکه توان اعتماد بآن نمود در نظر نیست مگر اطلاق یا عموم ادله لکن انصراف
آن نسبت بمحل کلام یا مظنون العدم است یا مشکوک و علی التقدیرین رفع ید از آنچه
مذکور شد نمیتوان نمود مخفی نماند از آنچه مذکور شد مشخص میشود عدم جواز اکتفا
در حکم باجتهاد شخص بمشاهده کردن او را باینکه متصدی امور فتوی و مرافعات میباشد
و اقبال عامه ناس بسوی او بوده باشد در این امور اگرچه معتقد عدالت و زهد
و ورع او بوده باشد مگر در صورتیکه مقترن بقراین مفیده علم باتصاف او بصفت
اجتهاد یا اخبار مفیده علم بآن بوده باشد و این قول ظاهر از سید جلیل سید مرتضی و مرحوم
محقق و غیر ایشان است و مرحوم علامه اکتفا فرموده‌اند در حکم باجتهاد بظن
بتحقق ملکه اجتهاد و فرموده‌اند این مظنه حاصل میشود بمشاهده کردن شخصی را
که متصدی فتوی بوده باشد در محضر ناس و اجتماع خلق بسوی این شخص در اخذ فتوی
جماعتی از متاخرین با ایشان موافقت فرموده‌اند و این دو مطلب تمام نیست
پس مشاهده کردن کسی که متصدی منصب فتوی است موجب مظنه باینکه ملکه اجتهاد

دران ثابت است مسلم نیست و بر فرض تسلیم اجزاء بعد از این در اینمقام میتوان نمود
چنانچه بیان شد بانکه هرگاه کسی مطلع باشد براینکه فلان شخص در فلان بلد مجتهد است
خواه انکس از اهل ان بلد بوده باشد یا نه ایا باینقدر میتوان اکتفا نمود در تقلید
ان شخص یا لازم است فحص و بحث نماید در اینکه مجتهد دیگر هست در ان بلد یا نه
ایا لازم است فحص و بحث نماید در اینکه کدام یک اعلم میباشند تا تقلید اعلم نماید یا نه
ظاهر این است که لازم نباشد تنقیح مقام مقتضی این است که گفته شود در اینمقام
چند احتمال است اول انست کسی وارد بلدی شده عالم نبود براینکه دران مجتهدی
هست بعد از ورود مطلع شد براینکه فلان شخص دران بلد مجتهد است دوم
انست میداند دران بلد فلان شخص مجتهد است لکن عالم نیست در اینکه مجتهدی
دیگر هست دران بلد یا نه ظاهر این است ایضا در هر دو صورت در امور دینی
خود اعتماد بان مجتهد میتواند نمود فحص از وجود مجتهد دیگر دران بلد لازم نیست
سیم انست که عالم است بر تعدد مجتهد دران بلد خواه این علم در بدایت امر حاصل
بود یا بعد از فحص هم رسید لکن اعلمیت احد مجتهدین بر دیگری معلوم این شخص نیست
ایا میتواند در مقام تقلید اکتفا بقول هر یک که خواهد نماید یا توزیع نماید در بعض
مسائل تقلید بعض نماید و در مسائل دیگر تقلید دیگری یا خیر اکتفا بلکه لازم است
فحص از اعلمیت بعضی از بعضی دیگر نماید بعد از فحص اگر مشخص شد بعضی اوثق است
در فتوی از دیگری عمل بقول او متعین خواهد بود و الا مخیر خواهد بود ظاهر تفصیل
در این مقام باین نحو که اگر مطلع شد در مسئله که محل حاجت این شخص است اختلاف
کرده اند مجتهدین بعضی بنحوی و بعضی دیگری بر خلاف ان گفته در اینصورت ظاهر
این است که لازم بوده باشد فحص و بحث از او تقلید نموده باشد بعد از انکه اوثقیت احدهما

از دیگری

از دیگری مشخص شد عمل بمقتضای قول اوثق متعین است و اگر مشخص نشد در این صورت مخیر است
در تقلید هر یک که خواسته باشد اما عدم لزوم فحص در صور ثلث مذکوره نظر
باطلاق ادله دالة بر حجیت قول مجتهد مثل قول مولانا صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه اما
الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا فانهم حجتی علیکم و قوله علماء
امتی کانبیاء بنی اسرائیل و قوله الفقهاء ورثة الانبیاء و مقبولة عمر بن حنظله
مرویه در اصول کافی و فروع ان و در زیادات تهذیب ینظران الی من کان منکم
قد روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا فلیرضوا به حکما
فانی قد جعلته علیکم حاکما و قوله تعالی فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون و اما
لزوم فحص از او تقلید در صورت تعدد مجتهدین و ظهور اختلاف انها و اخبار
هر یک خلاف انچه را که دیگری اخبار بان نموده پس وجه ان ظاهر است نظر
باینکه هر دو اخبار می نمایند از جانب خداوند عالم جل شانه و معلوم این است
حق و ثابت در واقع نیست مگر یک چیز فرض این است که احدهما مدعی این است
که ان حکم واحد این چیز است که او اخبار می نماید و دیگری مدعی این است
که چنین نیست بلکه ثابت در نفس الامر انست که او میگوید در اینصورت
عقل قاضی بر این است که فحص شود از حال المخبرین تا مشخص شود اعتماد بکلام کدام یک
بیشتر است پس بعد از فحص هرگاه مشخص شد که احدهما اعتماد باو بیشتر است
پس قول او مظنون الحقیقه میشود بخلاف قول دیگری پس عمل بقول اول متعین
خواهد بود و دلالت بر این میکند مقبوله عمر بن حنظله قال قلت فان کان کل واحد
اختار رجلا من اصحابنا فرضیا ان یکونا الناظرین فی حقهما و اختلفا فیما حکما و کلاهما
اختلف فی حدیثکم قال الحکم ما حکم به اعدلهما و افقههما و اصدقهما فی الحدیث و اورعهما

حدیث اگرچه در مرافعه و منازعه است لکن مناط یکی است چهارم آن است که مشخص است
تعدد مجتهد در آن بلد و همچنین مشخص است اوثقیت بعضی بر دیگری در این
صورت عمل بقول اوثق متعین است ظاهر این است ظن باوثقیت کفایت میکند
واما طریق موصل باوثقیت پس آن مثل حظر فتاوی صادره از ایشان است
این در صورتی نیست که این شخص از اهل علم بوده باشد با اشتهار مابین عامه بلد است
که فلان شخص اعلم و اوثق است با اشتهار مابین معتمدین و معقولین از اهل
بلد است پنجم در حکم عدول از قول مجتهد است بقول مجتهد دیگر میگوییم این
متصور است بچند صورت میشود واجب العدول ممتنع العدول جایز الامرین واجب العدول
در صورتی نیست که کسی تقلید مجتهدی می نمود بعد مطلع شد بمجتهد دیگر که اوثق
از او است در فتوی در نظر او ممتنع العدول مثل عدول از اوثق در فتوی بغیر اوثق
متساوی الامرین در صورتی نیست که او تقلید در عدم آن هیچیک مشخص نبوده باشد
بعبارة اخری مثل عدول از قول مساوی است بقول مساوی مصرح به در معتبر و جمله از کتب
مرحوم علامه مرجوح بودن عدول است در این صورت قال فی المعتبر اذا اعتقد شیئا من
الفروع ثم خالفه قدح فی عدالته وکذا المقلد اذا افتاه العالم اما لو عدل من عالم الی آخر
مع تساویهما فی العلم والعدالة لم یقدح فی عدالته وفی التذکرة اذا اعتقد المجتهد
شیئا من الفروع وفعل ضده مع بقاء اعتقاده قدح فی عدالته وکذا المقلد اذا افتاه
العالم اما لو عدل من عالم الی اعلم او مساو لهم یقدح فی العدالة و مثله ذکر فی نهایة الاحکام
و مصرح به در کلام علامه مرحوم در تهذیب الاصول خلاف آن است قال و اذا تساوی
المفتیان فقلد العامی احدهما لم یجز له الرجوع عنه فی ذلک الحکم والاقرب جواز
فی غیره فما یظهر منه فی النهایة من دعوی الاجماع علی عدم جواز الرجوع فلا یخفی ما فیه

قال

قال اذا تبع العامی بعض المجتهدین فی حکم حادثة وعمل بقوله فیها لم یجز له الرجوع عنه فی ذلک
الحکم بعد ذلک الی غیره اجماعا والوجه عندی جواز العدول الی غیره فیه فی مساویه لا غیر نفسه
ولا یمکن حمله علی العدول من المفضول الی الفاضل ولا علی العدول من الفاضل الی المفضول
للزوم العدول فی الاول وعدم جوازه فی الثانی مطلقا پس مراد در صورت تساوی مجتهدین است
چنانچه این مصرح به است در عبارت السید السند السید عمید الدین در شرح تهذیب
الاصول قال اذا قلد العامی احد المجتهدین المتساویین فی ظنه فی حکم حادثة وعمل علی فتواه
فیها لم یجز له الرجوع عنه فی ذلک الحکم الی غیره اجماعا وجوز بعضهم العدول فی مساوی ذلک
الحکم لا غیر بعینه وهو اختیار المصنف پس عبارت نهایه نیز محمول است در صورت تساوی
مجتهدین لکن دعوی اجماع در عدم جواز عدول در اینوقت منافی با حکم بجواز آن است
در تذکره و نهایة الاحکام و قبل از ایشان مرحوم محقق در معتبر و عبارت این دو بزرگوار
مذکور شد بتحقیق حال در این مقام مقتضی این است که گفته شود تامل نباید نمود در جواز
رجوع بمجتهد در سایر احکام نظر بعموم ادله دالة بر حجیت قول مجتهد علی وجه الاطلاق و
رجوع به بعض از مجتهدین در بعضی از مسائل موجب این نمیشود که قول دیگری از حجیت
خارج شود در حق این شخص کلامی که در این مقام هست این است که آیا این یعنی
جواز رجوع بغیر آن مجتهد در صورتی نیست که در بدو امر عازم نشده باشد که در کل امور
تقلید آن مجتهد کرده باشد یا عام است پس رجوع جایز خواهد بود اگرچه عازم شده که
در کل مسائل تقلید آن مجتهد نموده باشد ظاهر این است که رجوع در بعض دیگر جایز
بوده باشد اگرچه در بدایت امر عازم این شده باشد که در کل مسائل تقلید او نموده
باشد تنقیح مقام مقتضی این است که گفته شود مسئله متصور بچند صورت است
اول آن است که شخص مقلد در بدو امر قرار داده که تقلید دو مجتهد متساویین را

نموده باشد در بعض مسائل تقلید یکی و در بعضی دیگر تقلید دیگری دوم آنست
که در بعضی مسائل تقلید احد مجتهدین نموده با غفلت و عدم التفات از تقلید دیگر بعضی سیم
آنست که قرار داده در کل مسائل تقلید یکی از دو مجتهد را نموده باشد قبل از این که این عزم
فعلیت هم رساند مطلقا یعنی قبل از اینکه تقلید نماید یا اگرچه در بعضی مسائل بوده باشد
عزم او قرار گرفت که تقلید مجتهد دیگر را نموده باشد در کل مسائل یا در بعض مسائل چهارم
مثل سیم است لکن بعد از تقلید در بعض مسائل بخواهد در بعض مسائل تقلید
مجتهد دیگر را نموده باشد ظاهر این است منع و مخصوص بدر هیچ یک نبوده باشد
اما قسم اول و ثانی پس وجه آن ظاهر است نظر باینکه مفروض این است دو مجتهد
مثلا هر دو مساویند نظر با دله سابقه و غیرها قول هر یک حجت است در حق این شخص
پس چنانچه ممکن است در کل مسائل تقلید بعض نماید توزیع نیز جایز خواهد بود
دلیلی که دلالت کند بر اینکه باید مبلغ احکام شرعیه بلا اضافه لهر مکلفی واحد بوده باشد در دست
نیست بلکه مقتضای عمومات و اطلاقات سابق خلاف آن است و اما قسم ثالث که عام
این شد که در جمیع مسائل تقلید احد مجتهدین نموده باشد بعد رأی او قرار گرفت در کل مسائل
تقلید دیگری را نموده باشد یا توزیع نماید پس در این نیز اشکال نباید نمود نظر بادله داله
بر حجیت قول مجتهد نسبت بمقلد بعلاوه آنکه قطع حاصل است که قبل از این عزم در حق
این شخص مجوز هر یک از اقسام مذکوره قطعا پس استصحاب مقتضی بقاء آن است
عزم مکلف بر اینکه در کل مسائل تقلید یکی خواهد نمود موجب تقیید اطلاق ادله و رفع
حکم استصحاب نمی تواند شد و هم چنین است حال در قسم رابع و وجه آن نیز از آنچه
مذکور شد ظاهر میشود کلام میکه هست در آن بعض که تقلید آن مجتهد نموده آیا
میتواند در آن بعض تقلید مجتهد دیگر نمود یا نه این قسم بدو قسم منقسم میشود نظر باینکه

مجتهد

مجتهد دیگر یا موافق است با آن مجتهد در حکم یا مخالف در صورت اول نیز تاملی
در جواز نباید نمود باین نحو چنانچه در اول مطاع خود را آن مجتهد قرار داده بود
حال مطاع خود را این مجتهد قرار دهد یعنی حین العمل چنین التفات نماید بلی ثمره در حال
ممات احد مجتهدین ظاهر میشود در مبقای بر تقلید و عدم آن بنا بر این مبنای عمل این
شخص بر طریق ممکن خواهد بود قول آن مجتهد و قول این مجتهد و لنزهات و ایضا کلا است
و در صورت ثانیه یعنی صورتیکه قول مجتهد ثانی مخالف بوده باشد با قول مجتهد اول
مثل اینکه احدهما صحت بوده باشد و دیگری بطلان یا احدهما حرام بوده باشد و دیگری
واجب اشکالیکه در این صورت میتوان نمود این است که بعد از آنکه این شخص قول
بصحت را مثلا اختیار نمود در مقام عمل پس حکم الهی جل شانه در حق این شخص
آن خواهد بود بنا بر این هرگاه مجوز عدول از این تقلید نمائیم و تجویز تقلید قول مخالف
نمائیم در همان مسئله لازم می آید قول بصحت و قول ببطلان هر دو نسبت بشخص واحد
حق بوده باشد و این محال است جواب از این آن است که محال اجتماع صحت و فساد است
یعنی در آن واحد چیزی صحیح بوده باشد و هم باطل نسبت بشخص واحد و این لازم
نیست بلکه لازم آن است چیزی صحیح بود باعتقاد شخصی در وقتی باعتبار چیزی و همان
چیز در وقت دیگر باعتبار و همان چیز محکوم ببطلان بوده باشد و استحاله این مسلم نیست
مثل آنکه مجتهدی چیزی را واجب دانست در وقتی باعتبار دلیلی و در وقت دیگر
همان چیز را حرام دانست باعتبار دلیل دیگر بجهة حکم بعدم جواز عدول در این
صورت نیز نمیتوان نمود بلکه دور نیست که عدول در اینجا جایز بوده باشد چنانچه
مصرح به در کلام محقق است در معتبر و کلام مرحوم علامه است در تذکره و نهایه
الاحکام و دعوی اجماع بر عدم جواز عدول که ظاهر میشود از کلام مرحوم علامه در نهایه

الاصول وغیره مسلم نیست چنانچه مشخص شد لکن انصاف این است که تجویز عدول
در چنین صورت خالی از اشکال نیست نظر باینکه حکم ثابت در واقع نیست مگر
وجوب یا حرمت فرض این است احد مجتهدین چنین استنباط نموده ان حکم ثابت لشیء معین وجوب است نه حرمت و مجتهد دیگر چنین استنباط نموده که ان حکم ثابت
حرمت است نه وجوب مفروض این است رجحانی و مزیتی در نظر احد مجتهدین نسبت
بدیگری ثابت نیست و مفروض این است مقلد یا با عدم اطلاع بفتوی مجتهد دیگر
یا با اطلاع لکن نظر بمساوات ما بین مجتهدین مخیر بوده در اختیار هر یک که خواستر باشد
وجوب را اختیار نمود بمقتضای ان معمول داشت و مع ذلک اعتقاد حرمت در ان در حق
ان مقلد با اعتقاد انکه در واقع نیست مگر وجوب یا حرمت ممکن نیست و حمل این
بر اینکه مجتهد حکم بوجوب چیزی نمود باعتبار دلیلی و بعد حکم بحرمت ان نمود باعتبار
دلیل دیگر صحیح نیست بجهت انکه در ثانی که حکم بحرمت ان می نماید باعتبار دلیل معتقد
این هست که در اول اشتباه نموده بوده است حکم واقع نبوده است مگر حرمت
و در ما نحن فیه چنین نیست نظر باینکه فرض مساوات بین مجتهدین و عدم رجحان
احدهما است بر دیگری در نظر ان مقلد مفروض این است نظر بفتوی احد مجتهدین
معتقد وجوب او شد بمقتضای ان معمول داشت و مع ذلک معتقد حرمت ان شدن
که در واقع چنین است غیر معقول است پس عدول از قول مجتهدی بقول مجتهد
دیگر در مسئله واحده در صورت اختلاف یا فرض مساوات صحیح نیست
بلی هر گاه احدهما در نظر او رجحانی هم رساند محل کلام نیست بلکه ان از قبیل
عدول از قول مفضول است بقول فاضل و دانسته شد که عدول در چنین صورت
لازم خواهد بود از انچه مذکور شد ظاهر میشود هر گاه دو دلیل متعارض باشد در نظر

مجتهد

مجتهدی مجتهدی که رجحان احد دلیلین بر دیگری مطلقا ممکن نبوده باشد در این صورت
تکلیف مجتهد تخییر است در مقام فتوی لکن هر گاه در مقام عمل اختیار احدهما
نمود در مقام دیگر اختیار دیگری نمیتواند نمود با بقای اعتقاد مساوات ما بین
دلیلین و ممکن است حمل شود عبارت معتبر و تذکره و نهایة الاحکام بر عدم عدول
بقول مساوی در حکم دیگر و این اگر چه خلاف ظاهر است لکن ارتکاب خلاف ظاهر اولی است از حمل بر ظاهر چنانچه وجه ان بعد از تامل در انچه مذکور
میشود ظاهر میشود و اما ما ذکره شیخنا الشهید الثانی حیث قال لو تعدد المفتی
و تساووا فی العلم والدین وقلنا بتخییره مطلقا قلد من شاء فیما نزل به ثم اذا حضرت واقعة
اخری فهل یجب علیه الرجوع فیها الی الاول وجهان وعدمه اوجه وکذا القول فی تلک
الواقعة فی وقت اخر فلیس من هذا القبیل ای من قبیل کلام المعتبر والتذکرة و شاید
وجه این ان بوده باشد واقعه که در ان رجوع نموده بود باحد مفتیین متساویین
هر گاه عین الواقعه در وقت دیگر اتفاق افتاد و اعتماد بانچه در سابق از مفتی شنیده
مشکل است نظر باحتمال تجدد رای او مقتضای فرموده شیخ شهید ان است که رجوع
در ان واقعه در وقت دیگر بمفتی دیگر که مساوی با اول بوده باشد میتواند نمود و این فتوی
ثانی یا موافق با اول حکم خواهد بود یا مخالف علی التقدیرین بمقتضای ان عمل میتواند
نمود اما بنا بر اول پس وجه ان ظاهر است و اما بنا بر ثانی پس نظر باحتمال عدم بقای مفتی
اول بر ان فتوی اول این شخص عمل بمقتضای قول مفتی ثانی میتواند نمود و اشکالیکه مذکور شد
نظر باحتمال مذکور وارد نیست چنانچه وجه ان بعد از تامل دقیق ظاهر میشود
بدانکه امر فتوی اگر چه امر سهلیست در نهایت عظیم و خطر ان خطریست در غایت
جسیم لکن مفتی بعد از انکه اهلیت این منصب جلیل را هم رساند و صرف طاقت

وبذل جهد خود را نموده و خدمت شریعت مطهره و انقاد عباد را از خسارت
جهالت و ضلالت و امراد دولت محسنات شرعیه و مبالغه در قلع و قمع صنوفات
الهیه جلت عظمته نموده فاین خواهد بود بمواهب غیر متناهیه واهب متعال جل شانه
اخبار از رسول مختار و ائمه اطهار علیه و علیهم الاف التحیة من الله الغفار در مدح
بلیغ این منصب شریف علاوه بر آن است که بتوان استقصا نمود اگرچه در سابق
جمله از اخبار مشتمله بر این مطلب مذکور شد لکن نظر باینکه تکرار اطلاع موجب
مزید رغبت مؤمنان است در اهتمام بان لهذا مناسب دانست که ختم مقام
نماید باعاده جمله یکی از آن اخبار پس میگوئیم از جمله حدیثی است مروی در تفسیر
منسوب بجناب کاشف اسرار الهی جناب امام حسن عسکری و علی ابائه و خلیفته الاف
التحیة و السلم که آنحضرت روایت فرموده از جناب علی بن الحسین ع که فرموده
حدیثی که حاصل مضمون آن این است از جانب خداوند عالم جل شانه وحی رسید
بحضرت موسی ع که ای موسی حب مرا در قلوب عباد من داخل و محکم کردان محبوب
کردان بندگان مرا بسوی من حضرت موسی عرض کرد ای پروردگار من چکار کنم
که این ثمره آن مترتب شود خطاب رسید که متذکر کن بندگان مرا بنعم ظاهره و باطنه
من تا آنکه محبت من در قلوب ایشان جا کند ای موسی هرگاه فرار کند از درگاه ما
بر گردانی یا گم شده از درگاه را هدایت نمائی این بهتر است از برای تو از عبادت صد سال
که روزها ان روزه باشی و شبها را مشغول عبادت شده باشی حضرت موسی عرض کرد
ای پروردگار من کیست آن بنده که از درگاه تو فرار کرده باشد جواب رسید آن شخص
کسی است که طغیان و سرکشی در معصیت کرده باشد و عرض کرد آن گم شده از درگاه
تو کیست فرمود آنکسی است که جاهل بامام زمان خود بوده باشد بشناسان تو او را

امام زمان او و او هم چنین آن گم شده کسی است که غایب بوده باشد از امام
زمان خود بعد از آن که عارف بامام زمان خود بوده باشد لکن جاهل بوده باشد
بشریعت دین خود تعلیم نما باو شریعت دین او را باو و کیفیت عبادت پروردگار
و چیزی که موجب توصل برضای الهی است باو تعلیم نما بعد از آن جناب علی بن الحسین ع
فرمودند بشارت دهید علمای شیعیان را بثواب بسیار و جزای وافر و ایضا در تفسیر
مذکور و کتاب احتجاج از جناب حضرت امام حسن عسکری ع مرویست که آنحضرت
روایت فرموده از جناب سرور اوصیاء جناب امیر المؤمنین ع که فرموده کلامی که
حاصل مضمون آن این است کسی که از شیعیان ما عالم بشریعت ما بوده باشد پس
بیرون بیاورد ضعفای شیعیان ما را از تاریکی جهل بسوی نور علمیکه ما باو عطا
فرموده ایم میاید در روز قیامت و حال آنکه بر سر او تاجی بوده باشد از نور که نور او
احاطه کند بجمیع اهل عرصات و بر بدن او جامه بوده باشد که جمیع دنیا و ما فیها
مقاومت نمیکند بیکرشته از آن و بعد از آن منادی ندا میکند باهل محشر ای بندگان
خدا این شخص عالمیست از جمله تلامذه بعضی علمای آل محمد ع پس هر کسی اگر در دنیا
این شخص عالم از تحیر جهل خارج نموده باشد متمسک شود بنور آن تا آنکه بیرون ببرد
او را از تحیر ظلمه و تاریکی این عرصات بسوی درجات بهشت پس بیرون میبرد
از آن ظلمت عرصات هر کسی که تعلیم نموده باشد او را در دنیا امر خیر را یا گشاده
باشد از قلب او قفل جهل را یا شبهه را از او رفع نموده باشد و ایضا در تفسیر مذکور
در تفسیر آیه شریفه و اذ اخذنا میثاق بنی اسرائیل لا تعبدون الا الله و بالوالدین
احسانا و ذی القربی و الیتامی و هم چنین در کتاب احتجاج از امام عالیمقام اعنی
جناب امام حسن عسکری علیه الصلوة و السلم ماثور است که فرموده که جناب

رسول خدا صلعم فرموده که خداوند عالم جل شانه ترغیب فرموده بر احسان بر ایتام بجهة منقطع شدن انها از پدران خود پس هر کس محافظت کند ان ایتام را حفظ فرماید خداوند عالم او را و کسی که نوازش و احسان کند در حق ایتام احسان فرماید خداوند عالم جل شانه در حق او و کسی که دست خود را بسر یتیمی بکشد بجهة محبت نمودن بهم او مقرر میفرماید خداوند عالم عز شانه بجهة او در بهشت باز آء هر موئیکه دست او بان رسیده است قصری را که وسیع تر بوده باشد از دنیا و انچه در دنیا است و دران قصر هست هر چیز را که خواسته باشد جناب حضرت امام حسن عسکری عم بعد از ذکر این فرمودند محتاج تر باحسان از این یتیم یتیمی است که منقطع باشد از امام زمان خود و قدرت بر مشرف شدن بخدمت امام خود نداشته باشد و در مسائل دین خود معطل و حیران باشد متنبه شوید کسیکه از شیعیان ما که عالم باشد بعلوم ما این شخص جاهل بشریعت ما که محروم است از سعادت مشاهده جمال ما که یتیمی است در دامن او پس کسیکه هدایت و ارشاد و تعلیم نماید او را بشریعت ما میباشد با ما در منازل عالیه ما در بهشت و ایضا در تفسیر مذکور و احتجاج روایت شده از جناب حضرت امام حسن عسکری عم که روایت فرموده اند از کاشف السر و العلن جناب امام حسن عم که فرموده اند فضیلت کسی که متکفل ایتام ال محمد بوده باشد ایتامیکه منقطع از ائمه خود بوده باشند و فرو رفته باشند در گمراهی جهل بیرون بیاورد انها را از گمراهی جهل و رفع شبهات انها کند بر فضیلت کسانیکه متکفل ایتام هستند باطعام و اکسای انها مثل فضیلت افتاب است که اعظم کواکب منتشر است بر سهی که اصغر کواکب است و ایضا در کتابین مذکورین مرویست از ان امام عالیمقام که روایت فرموده از جناب حضرت امام حسین عم

که انحضرت فرمودند کسیکه متکفل یتیمی که دست او بما نمیرسد بسبب محنتها که بما رسیده و میرسد و بسبب مخفی بودن ما متکفل چنین یتیمی از ایتام ما بشود پس تعلیم او را از علوم ما که افاضه باو شده است تا اینکه او را ارشاد و هدایت نماید خطاب میرسد از جانب خداوند عالم جل شانه باو یا ایها العبد الکریم المواسی ولی امام بکرم سزاوار ترم از تو اینکه کرم بکرد انید ای ملائکه من از برای بنده من در بهشت بعدد هر حرفیکه تعلیم نموده است هزار هزار قصر و ضم کنید بان قصرها انچه را که لایق بانها است از سایر نعمتها و ایضا در تفسیر مذکور از ان امام عالیمقام مرویست که فرموده ضعیفه مشرف شد بخدمت جناب سیدة النسا فاطمه زهرا عم عرض کرد که من والده ضعیفه دارم مشتبه شده است بر او در امر نماز او بعضی چیزها مرا فرستاده است بخدمت شما که از ان استفسار کرده باشم حضرت جواب فرمودند ثانیا سوال کرد جواب فرمودند ثالثا سوال کرد جواب فرمودند تا ده مرتبه سوال کرد جواب شنید بعد از ان اظهار معذرت و خجالت کرد از کثرت سوال عرض کرد دیگر شما را مشقت نمیدهم ای دختر رسول خدا جناب سیدة النسا فرمودند سوال کن هر چه خواهی بعض ترک سوال از امور نماز مکن بشتو بیان انکه بر من در جواب ان مشقتی باشد ایا کسی که نفس خود را بکرایه بدهد از برای انکه بار سنگی را بر پشت بام ببرد و بر کرایه صد هزار اشرفی بوده باشد ایا بر ان شخص حمل ان چیز گران است یا این اجرت ضعیفه عرض کرد نه گران نخواهد بود پس سیدة النسا فرمودند اجرت من در جواب هر مسئله بیشتر است از اینکه از عرش تا هفت طبقه زمین را پر از جواهر باشد پس من سزاوار ترم از ان شخص مبیاشم که بر من شاق نباشد جواب از مسئله و شنیدم از والد بزرگوار خودم صلعم که فرمودند علمای شیعیان ما محشور میشوند در روز قیامت پس خلعت داده خواهد بود از خلعتهای کرامات بمقدار کثرت علوم انها بقدر سعی

و اهتمام آنها در ارشاد و تعلیم بندگان خدا تا آنکه هست خلعت داده خواهد شد
بیک عالم از علما هزار هزار خلعت از نور بعد از آن منادی از جانب پروردگار عالم جل
شانه ندا خواهد نمود که ای علمائیکه متکفل ایتام آل محمد(ع) بوده اید و بیرون آورده اید
آنها را از جهالت در وقتیکه منقطع بوده اند آنها از پدران خود که ائمه طاهرین علیهم السلام
بوده اند که تعلیم نموده اید شما ها آنها را و باعانت از کوره جهالت خارج شده اند
پس خلعت بدهید بر آنها پس آن علما خلعت میدهند بهر یک از آن ایتام
ائمه انام(ع) بقدر علومیکه اخذ کرده اند از آنها تا بجائی میرسد که بیکنفر
صد هزار خلعت داده خواهد شد و هم چنین خلعت میدهند آن ایتام بر کسانیکه
از آنها تعلم گرفته اند پس خطاب از جانب پروردگار عالم جل شانه میرسد
که بدهید باین علما عوض آنچه را که دادند بمتعلمین خود مادام بوده اند بلکه ضعف آنرا
میدهند پس آنچه را که بمتعلمین خود داده بودند میدهند بآنها بلکه ضعف آنرا
میدهند آن وقت جناب سیدة النساء فرمودند بان ضعیفه بان یک نخ از آن خلعتها بهتر است
از هر چه در دنیا بان آفتاب تابد هزار هزار بار و ایضا در تفسیر مذکور و کتاب
احتجاج از آن امام عالیمقام علیه الصلوة والسلم مرویست که روایت فرموده از
کاشف الاسرار والدقایق جناب امام جعفر صادق(ع) که فرموده حدیثی که حاصل
مضمون آن اینست که علمای شیعه ما سد میکنند رخنه ایکه شیطان و اعوان
او مسلط میشوند بر ایشان و منع مینمایند آن شیاطین را از مسلط شدن بر ضعفای
از شیعیان ما پس کسیکه از شیعیان ما نفس خود را وضع نماید از برای این مطلب هم
این شخص در نزد خداوند عالم بهتر است از کسانیکه جهاد میکنند با روم و ترک
و خزر هزار هزار مرتبه بجهت آنکه این شخص عالم دفع میکند دشمن را از دین شیعیان

ما و این شخص که جهاد میکند با روم و ترک دفع میکند دشمن را از ابدان شیعیان ما
در کتاب مذکور مرویست از جناب امام عالیمقام(ع) که روایت فرموده از جناب امام
موسی بن جعفر علیهما السلم که فرموده فقیهی که انقاذ و خلاص نماید یتیمی از ایتام ما
منقطع میباشند از خدمت ما و محروم است از سعادت مشاهده جمال ما از دست
شیطان بسبب تعلیم نمودن او را از امورات که محتاج الیهاست در دین چنین فقیهی
شدیدتر است بر ابلیس از هزار عابد بجهة آنکه عابد همه او همین مصلحت نفس
خودش است و این شخص فقیه چنانچه مقصود او مصلحت نفس خود هست
مقصود مصلحت کافه بندگان و کنیزان خداوند رحمن است تا آنکه مستخلص نماید
آنها را از دست ابلیس و توابع او پس چنین شخص بهتر است نزد خداوند عالم
جل شانه از هزار هزار عابد و هزار هزار عابده ایضا در تفسیر مذکور و کتاب احتجاج
از جناب امام حسن عسکری(ع) مرویست که آنحضرت روایت فرموده از جناب
محمد بن علی ظاهر این است که مراد جناب امام محمد تقی(ع) بوده باشد چنانچه مصرح بر
در احتجاج است که آنحضرت فرمودند کسیکه متکفل شود ایتام آل محمد(ع) را که منقطع
میباشند از امام زمان خود و متحیرند در جهالت و اسیر میباشند در دست شیاطین
و در دست نواصب از دشمنان ما پس استنقاذ و خلاص کند آنها را از دست
این شیاطین و نواصب و بیرون آورد آنها را از تحیر جهل و ضلالت و از
مقصور بودن شیاطین بسبب باطل کردن وساوس آنها را و مقهور کردن نواصب
بسبب اقامه حجج پروردگار را ایشان و دلیل ائمه ایشان هر آینه این اشخاص فضیلت
داده شده اند از جانب پروردگار عالم جلت عظمته بر قاطبه بندگان زیاده از فضل
آسمان و بر زمین و زیاده بر فضیلت عرش و کرسی و حجب بر آسمان و فضل چنین اشخاص

مثل فضل ماه است در شب چهارده بر خفی ترین ستاره که در اسمان هست وایضا
در تفسیر مذکور از جناب امام حسن عسکری علیه السلام روایت نموده که انحضرت فرمودند
علمای شیعیان ما ان علمائیکه حفاظ ضعفاء محبین ما میباشند میایند
انعلما در روز قیامت و حالانکه از ان معالم سیصد هزار سال پس شعاع تاجهای
ان علما منبث و پهن است در همه عرصات پس باقی نمی ماند در انجا یتیمی که در دار
دنیا ان علما انها را از ظلمت جهل و از تحیر ضلالت اخراج نموده بودند مگر
انکه انها متمسک میشوند بشعبه از ان نور پس ان نور انها را بلند میکند تا انکه
بمحاذات بهشت میرساند بعد از ان پائین می اورد بر منازلیکه مهیا ساخته اند انهارا
بجهت انها در جوار انعلمائیکه استادان انها بوده اند که منازل انها در جوار ائمه علیهم السلام
میباشد و باقی نمیماند ناصبی از نواصب مگر انکه میرسد چیزی از شعاع ان
تاجها بچشمهای انها مگر انکه چشمهای انها را کور میکند و گوشهای انها را کر میکند و زبانهای
انها را لال میکند وایضا در تفسیر مذکور و کتاب احتجاج مرویست از ان امام
عالیمقام ع که فرموده که جناب سیدة النساء ع فرموده که دو نفر زن با هم در امری
از امور دین در خدمت المعصومه نزاع کردند یکی از ان دو زن معانده و دیگری مؤمنه
بوده پس جناب سیدة النساء تعلیم ضعیفه مؤمنه فرمودند حجتی را که بسبب ان مؤمنه
غالب شد بر معانده پس مسرور شد ان ضعیفه مؤمنه بسرور بسیار پس جناب سیدة
النساء فرمودند فرح و سرور ملئکه بسبب غالب شدن تو بر ان معانده زیادتر
از سرور تو شد و هم و حزن شیطان و متابعین از بسبب محزون شدن از معانده
زیاده تر شد از حزن خود ان معانده و خطابی شدید الجنان از جانب خداوند عالم جل
شانه رسید بملئکه مهیا نمائید از برای حضرت فاطمه ع بسبب ان حجتیکه تعلیم ان ضعیفه

مسکین

وحال انکه در سر هر یک از ان علماء تاجی است که نور ان ساطع و منبث است در عرصات قیامت صح

بهشت
مسکین مؤمنه بوده در بهشت هزار هزار معادل انچه بجهت ایشان در
مهیا فرموده بودیم و بکرد اینداین قاعده را مطرد و مستمر در حق هر کس که محققی را بر معاند
و مبطل غالب کرداند پس از برای او مهیا نمائید در بهشت هزار هزار معادل
انچه بجهت او مهیا شده بود در بهشت احادیث در این باب در تفسیر
مذکور و کتاب احتجاج بسیار است همین قدر در این مقام کفایت
میکند با اطلاع بر مضامین این اخبار چه بسیار پس فطرت و کم همت است کسی
که خود را از این سعادات کثیره بلکه غیر متناهیه محروم کرداند نعوذ بالله سبحانه
من الخذلان بالحرمان من هذه العطایا الجلیلة و ارجوا بتفضله من الفوز بتلک
المراتب العالیة مبحث دوم در بیان معنی عدالت و طریق معرفت انست
پس میگوئیم اما عدالت پس ان عبارة است از حالت نفسانیه که باعث
میشود ارتکاب واجبات و ترک محرمات را و هم چنین ترک منافیات مروت را
و بعبارة اخری عبارة است از حالت نفسانیه که باعث میشود اجتناب
از محرمات و منافیات مروت را نظر باینکه ترک واجب حرام است پس مندرج
در عبارت خواهد بود و تحقیق این مطلب کما ینبغی محتاج بر بسط و تطویل
مقال است در اینجا محل ان نیست تحقیق ان کما هو حقه در جلد رابع از مطالع
الانوار ایراد شده است در اینمقام بعنوان اجمال میگوئیم محرمات بر دو قسم میباشند
کبیره و صغیره ارتکاب کبیره اگر چه مطلقا منافی با عدالت هست لکن ارتکاب صغیره
بعنوان ندرت منافی نیست و مراد از منافیات مروت ارتکاب امور پست
که دال است بر دنائت نفس و استخفاف فاعل ان مثل تقبیل زوجه یا کنیز
در حضور ناس و مد رجلین در مجالس و افراط در ضحک با عدم باعث اکل

ولکن ظاهر از کتاب احتجاج آنست که نقل از ان نموده باشند مجملا احادیث در این باب بسیار است صح

نسخه عدالت

و شرب در اسواق در غیر اهل سوق مجملا مراد از منافیات مروت ارتکاب
اموریست که نزد عقلا محسوب و معدود از معایب است و مقتضا مقابله
بمحرمات این است که منافیات مروت از جملهٔ امور محرمه بوده باشد لکن دال
بر خصت نفس و دنائت فاعل و عیب او باشد در نظر عقلا و اعتبار چنین
چیزی در عدالت مشهور مابین فقها است بلکه مصرح بر خلاف آن
قبل از صاحب مدارک معلوم نیست و اما طریق معرفت عدالت پس چند
امر است اول اختیار است یعنی بسبب معاشرت ظاهر میشود که نفس فلان
شخص چنین است یعنی متصف بحالتی است که اگر مخلی شود بمنا و معصیت
یعنی هیچ عایقی و مانعی نبوده باشد آن حالت مانع شود از ارتکاب آن معصیت
تحقق چنین حالت که مدلول علیه است بمعاشرت مختلف میشود بشدت
و ضعف تابع زمان معاشرت است بطول و قصر گاه هست معاشرت بجائی
میرسد که موجب قطع بتحقق این حالت میشود و گاه هست موجب مظنه
میشود ظاهر این است اکتفا بمظنه میتوان نمود پس قطع بتحقق حالت مذکوره
ضرور نیست دوم تزکیه و تعدیل است یعنی دو نفر عادل شخص مجهول الحال را
تعدیل می نمایند یعنی میگویند فلان شخص عادل است پس هرگاه قول آن دو نفر
عادل مفید قطع یا ظن بعدالت آن شخص نزد این شخص محکوم بعدالت خواهد
بود و اعتماد باین شخص در جمیع اموری که توقف بر عدالت دارد میتواند نمود بلکه
باعتقاد این خادم شریعت مطهره هرگاه تعدیل از یک نفر کسی که کمال وثوق
و اعتماد بقول او هست میتوان نمود سیم اشتهار است یعنی هرگاه شخصی در بلاد
مشهور و معروف بعدالت بوده باشد و این اشتهار موجب مظنه بعدالت

آن شخص

زائد
آن شخص شود اعتماد بان نیز میتوان نمود بلکه باعتقاد این خادم شریعت مطهره
هرگاه تعدیل از یک نفر کسی که کمال وثوق و اعتماد بقول او هست میتوان نمود
سیم اشتهار است یعنی هرگاه شخصی در بلاد مشهور و معروف بعدالت
بوده باشد و این اشتهار موجب مظنه بعدالت آن شخص شود اعتماد بان
نیز میتوان نمود بعد از آنکه این مطلب مشخص شد میگوئیم مطلب این بود
که اخذ مسائل از مجتهد لازم است خواه بلا واسطه یا بواسطه که عدالت او
بیکی از طرق ثلثه مذکوره ثابت شده باشد لکن در سابق بیان شد با امکان اخذ
بلا واسطه یا بواسطه که عدالت او بیکی از طرق با عدم عسر اکتفا بواسطه نمائید
پس اخذ از مجتهد از خود مجتهد یا از کتاب او مقدم است بر اخذ بواسطه و اما
اخذ از کتاب مجتهد یا خود مجتهد پس مختلف میشود نسبت بحالات مختلفه
مجتهد و احوال مقلد پس گاه است اخذ از کتاب اقوی است در صورتی که مقلد
صاحب فهم باشد و مدتی متخلل شده باشد که مجتهد رجوع نکرده باشد
و گاه است بعکس این است مخفی نماند تا حال در بیان مطلوب در مطلب
اول بود مطلب ثانی در معرفت اسرار اقوال و افعال صلوة و تکبیر و رعایت توجه
و اقبال بحضرت کریم ذو الجلال در اوان اشتغال بنماز که روح و حقیقت نماز است
و این مطلب در مباحث نیست و رکوع و سجود و غیرها مبین خواهد شد انشاء الله

در بیان مقدمات و در آن چند فصل است فصل اول در تقسیم صلوات بدانکه نماز منقسم
میشود بر واجب و مستحب و هر یک از این دو قسم منقسم میشود که قسم اما نماز واجب پس اقسام آن شش است اول نماز یومیه
دوم نماز جمعه سیم نماز عیدین چهارم نماز آیات پنجم نماز طواف ششم نمازیست که بنذر و عهد و قسم و نحو آن
بر مکلف لازم میشود و افضل از همه نماز یومیه است یعنی پنج نمازی که در شب و روز اتیان میشود و وجه تسمیه آن بنماز
یومیه با آنکه بعضی در روز واقع میشود و بعضی در شب چند چیز است و اکتفا میشود در این مقام بیکی از آنها پس میگوییم ممکن است وجه آن این باشد
چونکه آنچه در روز واقع میشود بیشتر است از آنچه در شب واقع میشود باین سبب

تسمیه

تسمیه شده بیومیه و نماز یومیه پنج است اول نماز ظهر دوم عصر سیم تسمیة للشیء بوصف اکثر اجزائه
مغرب چهارم عشا پنجم صبح و هر یک از نماز ظهر و عصر و عشا در حضر
چهار رکعت است و در سفر دو رکعت و نماز مغرب سه رکعت است و نماز
صبح دو رکعت و فرقی در این دو نماز در سفر و حضر نیست فصل دوم
در بیان اوقات این پنج نماز است و در آن چند مبحث است مبحث اول
در بیان وقت نماز ظهر و عصر است بدانکه اول وقت نماز ظهر ابتدا از اول
زوال شمس است و مراد از زوال شمس تجاوز نمودن آفتاب است از دایره
نصف النهار و علامت آن زیاد شدن ظل شاخص است بعد از نقصان
در غالب بلاد و حادث شدن ظل است بعد از انعدام آن در بعضی بلاد
و بعد از تحقق زوال مقدار چهار رکعت در حق حاضر و دو رکعت در حق مسافر
مختص است بنماز ظهر و بعد از انقضای این مقدار از اول زوال داخل
میشود وقت نماز عصر و وقت هر دو نماز ممتد است تا غروب آفتاب بمعنی وقت
ظهر ممتد است تا باقی بماند بغروب شمس مقدار یک کفایت کند ادای چهار رکعت
نماز عصر را نسبت بحاضر و دو رکعت آنرا نسبت بمسافر پس این مقدار مختص بنماز
عصر است چنانچه در اول معادل این مقدار مختص بنماز ظهر میباشد و ما بین
حدین مشترک خواهد بود بین الصلوتین و معتبر در رکعت در این مقام اقل
قدر واجب است از فعل و قول در حق کسی است که معتدل القرائه بوده باشد
در سرعت و بطوء و همچنین در فصل توضیح این اجمال مقتضی این است
گفته شود چونکه مذکور شد بعد از تحقق زوال مقدار چهار رکعت در حق حاضر
مختص بنماز ظهر است و مشخص است که زمان رکعت مختلف است بزیاده و نقصان
باعتبار اشتمال آن بر واجب و مستحب میگوییم مراد در این مقام رکعت مشتمل بر واجبات

زیاد شدن ظل است بعد از نقصان در بعضی اوقات

[illegible]

فصل

مبحث

و چونکه مقدار واجب نیز مختلف می شود باعتبار طول سوره و قصر آن می گوئیم
مراد از زمان قرائت اقصر سور قرانیه است و چونکه این نیز مختلف می شود
باعتبار سرعت قرائت و بطوء آن میگوئیم مراد زمان قرائت اقصر سور قرانیه
مقداری است که ادا شود در آن ماهیت حروف و چونکه این نیز مختلف
می شود باعتبار اختلاف اشخاص در مراتب سرعت و بطوء میگوئیم مراد حال
اغلب ناس است و بعد از اطلاع بر مراتب مرقومه میگوئیم فروعات
مترتبه بر دقایق مذکوره چند است اول آن است دو نفر فرض
میکنیم در اول زوال شروع کرده اند بنماز ظهر یکی در رکعت اول طول داد
بسبب رعایت آداب و سنن و دیگری اقتصار نمود باقل واجب و از نماز ظهر
فارغ شد و اول هنوز از رکعت اولی فارغ نشد بنا بر آنچه مذکور شد
میگوئیم جایز است در حق ثانی اقتدا کند در صلوة عصر خود باین شخص که هنوز
فارغ از نماز ظهر خود نشده بعلت آنکه وقت نماز عصر بمقتضای آنچه مذکور
شد داخل شده است اگرچه امام هنوز از رکعت اول نماز ظهر فارغ نشده
باشد با آنکه هر دو در یک آن مشغول بنماز ظهر شده بودند مثال آن است هرگاه فرض
شود شخص بطیء القرائة بعد از انقضای مقدار یک رکعت از نماز بحسب حال
ادا از اول زوال شروع کرد بنماز عصر باعتقاد آنکه نماز ظهر را بعمل آورده
بعد از فراغ از نماز عصر عالم شد بحقیقت حال صلوة عصر او محکوم بصحت است
بنا بر آنکه آن مقدار از وقت وسعت کل اقل واجب از صلوة ظهر را داشته باشد بخلاف
آنکه اگر مراد چهار رکعت مخصص باشد بالاضافه بخود این شخص بطیء القرائة بهم باشد
مسلم آن است هرگاه فرض شود کسی باعتقاد اینکه زوال متحقق شده مشغول
شد بنماز ظهر و بعد فساد اعتقاد او منکشف شد هرگاه بعضی از صلوة ظهر

و همچنین است کلام در فعل بعض اشخاص که
فعل بسرعت از ایشان صادر می شود بخلاف
بعض دیگر بعیار ... در ماهیت فعل ایشان
بالاضافه بحال اغلب اشخاص ...

شخص
صلوة صح

مصادف

مصادف با وقت شده باشد بجهت آنکه آن وقت وسعت اقل واجب نماز ظهر را داشته باشد
در این وقت می توان بی تأمل حکم میکنیم بجواز اتیان بصلوة عصر من غیر فصل بخلاف
اینکه هرگاه وسعت آن را نداشته باشد چهارم هرگاه فرض شود بالاضافه ببطیء
القرائة بمقدار چهار رکعت از آخر وقت باقی بوده باشد و همین مقدار نسبت باغلب
اشخاص سعه هشت رکعت نماز را داشته باشد در این صورت در حق این شخص جایز نیست مشغول
بنماز عصر شود و عدول کند از نماز ظهر مطلقا بلکه اگر ممکن بوده باشد در حق این شخص اتیان
صلوتین بجماعت آن متعین خواهد بود و اگر جماعت ممکن نبوده باشد و متمکن بوده باشد
بترک قرائة سوره در هر دو نماز از درک کل صلوة ظهر و درک رکعتی از عصر را قضا عمدا
قبل از غروب چنین نماید و اگر فرض شود همچنین ممکن نبوده باشد در این مقام میگوئیم در چنین
صورت این شخص مخیر است مابین آنکه اتیان بصلوة ظهر نماید ادا و نماز عصر را قضا
نماید و یا بالعکس و ممکن است که گفته شود عدول از ظهر نماید و متعین بوده باشد در حق این نماز
عصر و نماز ظهر را بعد از آن قضا نماید نظر باینکه مقدار دو رکعت آخر مختص بنماز عصر است
پی آنکه و مقدار دو رکعت اول مشترک است مابین صلوتین پس در صورت اختیار نمودن
نماز عصر همه نماز عصر در وقت خود اتیان شده خواهد بود دو رکعت آن در وقت مشترک
مابین هر دو نماز و دو رکعت دیگر در وقت مختص بخود نماز عصر بخلاف آنکه هرگاه اختیار
کند نماز ظهر را در این صورت اگرچه دو رکعت اولی از آن در وقت مشترک شده خواهد بود
لکن دو رکعت آخر آن در خارج وقت خود بلکه در وقت مختص بنماز عصر اتیان شده
خواهد بود و اگر چنین نماید و بعد از نماز ظهر قضاء نماز عصر را نیز اعاده نماید
قضا اکمل و اتم خواهد بود ... در ذکر خلاف است در تحدید وقت صلوتین
بدایة و نهایة اما در بدایة پس آنچه مذکور شد که اول وقت نماز عصر بعد از
انقضای مقدار ادای نماز ظهر است از اول زوال این مشهور مابین فقهاست

و قول از شیخ صدوق نقل شده حاصل آن این است که آن بزرگوار منکر اختصاص شده
بلکه از زوال تا غروب را وقت هر دو نماز دانسته اند با حکم بلزوم تقدیم ظهر بر عصر و ثمره
ما بین قولین ظاهر می شود در چند موضع اول آنکه هرگاه کسی شروع بنماز ظهر نمود
باعتقاد تحقق زوال و فارغ از نماز ظهر شد بعد از آنکه قلیلی از نماز واقع در وقت
شده آن وقت حقیقت حال منکشف شد بنابر مشهور لازم است تأمل نماید تا مقدار
ادای ظهر منقضی شود از اول زوال آن وقت شروع نماید بنماز عصر بخلاف شیخ صدوق
ره مطلقا تأمل لازم نیست بلکه جایز است شروع نماید بنماز عصر بعد از فراغ از ظهر
من غیر فصل [illegible] دوم در صورت اتیان بصلوة عصر است بعد از زوال من غیر فصل
باعتقاد اینکه نماز ظهر را بعمل آورده است و بعد از فراغ از صلوة فساد اعتقاد او
منکشف شود بنابر مشهور نماز عصر باطل است و بنابر قول ثانی صحیح است سیم
در صورتیکه بمقدار ادای عصر تا غروب باقی مانده باشد و مکلف اتیان بهیچیک
از دو نماز ننموده باشد در این صورت بنابر مشهور متعین است که اتیان بنماز عصر نماید
و اشتغال بنماز ظهر در این حالت مجوز نیست نظر باینکه وقت مختص بعصر است و وقت
ظهر منقضی شده و مقتضای قول ثانی آن است که صحیح بوده باشد نظر باینکه این مقدار
نیز مشترک ما بین هر دو نماز خواهد بود بلکه مقتضای این قول آن است که اشتغال
بنماز ظهر در این وقت نیز متعین بوده باشد و مخفی نماند که این قول اگرچه مشهور
شده از صدوق لیکن از کتب آن بزرگوار کلامی که صریح در این مطلب بوده باشد
حالا در نظر نیست بلکه کلام آن مرحوم در هدایه ظاهر در خلاف این است و همچنین
در مقنع تصریح فرموده که هرگاه کسی نماز ظهر و عصر را نکرده باشد تا آخر وقت و وقت
کفایت نکند مگر برای یک نماز متعین است که اتیان بنماز عصر نماید و اما
اختلاف در نهایه پس میگوئیم بعد از اطباق اصحاب بر اینکه اول وقت نماز

ظهر

قول

ظهر زوال شمس است ظاهر می شود از کلمات ایشان در آخر وقت آن چهار قول قول اول
قول شیخ مفید است ره فرموده وقت ظهر بعد از زوال است تا آنکه سایه شاخص زیاد شود
بقدر دو سبع شاخص دوم قول شیخ طوسی است در نهایه ره فرموده آخر وقت ظهر در
حق مختار وقتی است که سایه شاخص زیاد شود بمقدار چهار سبع آن سیم
قول شیخ طوسی است در مبسوط و خلاف فرموده وقت صلوة ظهر در حق مختار
ممتد است تا آنکه سایه شاخص زیاد شود بقدر شاخص و تشکیک در ضعف این اقوال
نیست بلکه ظاهر این است که مراد شیخین جلیلین نیز این معنی که ظاهر می شود از کلام
ایشان نبوده باشد چنانچه مد ظله در مطالع الانوار بیان شده چهارم قول
ابی الصلاح است ره در کافی فرموده وقت فضیلت نماز ظهر در حق مختار ممتد است
تا وقتی که ظل شاخص به دو سبع شاخص برسد و وقت اجزای نماز ظهر در حق
مختار ممتد است تا آنکه ظل شاخص بچهار سبع شاخص برسد و وقت نماز ظهر در حق
مضطر ممتد است تا آنکه ظل شاخص بمثل شاخص برسد و اینها ره مذکور شد ذکر
اختلاف بود در وقت نماز ظهر من حیث النهایه و وقت نماز عصر من حیث البدایه
و اما اختلاف در وقت نماز عصر من حیث النهایه پس آن نیز بحسب ظاهر خلاف شده
بچند قول اول قول مشهور ما بین اصحاب مختار ما بین اقوال است و آن این است
که وقت نماز عصر ممتد است الی الغروب مطلقا و فرقی ما بین مختار و مضطر در اصل
جواز تاخیر تا این وقت نمی باشد بلی [illegible] [illegible] است تاخیر در حق مختار تا آن
وقت بسیار مرجوح و مذموم است و اما بالاضافه بارباب اعذار پس چنین نیست
قول ثانی آنست که وقت صلوة ممتد است در حق مختار تا آنکه سایه شاخص دو مثل
شاخص شود در این حال وقت صلوة عصر در حق مختار منقضی می شود و اما در حق
ارباب اعذار پس وقت آن باقی است تا غروب و این ظاهر می شود از شیخ در مبسوط

و ابن حمزه و ابن البراج سیم ظاهر می شود از شیخ مفید حاصل آن این است که وقت
عصر اگرچه در حق ارباب اعذار ممتد است تا غروب لکن در حق مختار منتهی می شود
بمیل کردن شعاع آفتاب بزردی چنانچه مقتضای قول ابی الصلاح است در کافی و محصل
آن این است که وقت فضیلت نماز عصر در حق مختار ممتد است تا آنکه ظل شاخص
بچهار سبع شاخص برسد و وقت اجزای آن در حق مختار ممتد است تا آنکه ظل شاخص
بمثل شاخص برسد و وقت آن ممتد است تا غروب شمس بحث سیم در بیان وقت — در حق مضطر
نماز مغرب و عشا است بدانکه اجماع علما منعقد است بر اینکه وقت نماز
مغرب داخل می شود بتحقق غروب شمس و اشکالی در این نیست و خلافی
که هست مابین علما در این است که علامت غروب شمس استتار قرص شمس است یعنی — چه چیز است اختلاف کرده اند و این علامت [illegible] علما بر [illegible] قول اول آن است که علامت غروب شمس [illegible]
همینکه در صورت انتفای ابر و مانع دیگر مشخص شد بعد از ملاحظه افق که قرص شمس
پایین رفته و مرئی نشود معلوم می شود که غروب شده و این قول ضعیف و موافق
مذهب عامه است و اما مشهور مابین علمای شیعه آن است که این قدر کفایت نمیکند
در تحقق غروب و اینها متفرق بدو فرقه شده اند طائفه فرموده اند علامت غروب
انتفای حمره است از مشرق مقابل مغرب و این قول شیخ مفید است در مقنعه و شیخ — و بعضی دیگر [illegible] قول دوم است
طوسی و جماعت دیگر و فرموده اند که علامت غروب میل نمودن حمره مشرقیه است — قول سیم است
از سمت راس بجانب مغرب و بنابر قول صحیح اجمال آن است بعد از آنکه قرص شمس
از افق در جانب مغرب پایین رفت سرخی که در جانب مشرق است میل بارتفاع
می نماید و هر قدر که قرص آفتاب پایین تر میرود سرخی از جانب مشرق بالاتر میرود
تا آنکه آن سرخی بمحاذات سر میرسد بعد از آنکه آن سرخی از جانب سر میل بجانب
مغرب نمود بی اشکال وقت نماز مغرب و هم افطار خواهد بود و قبل از آن شروع
بنماز مغرب نمی توان نمود و همچنین جایز نیست افطار و ثمره مابین دو قول است

بنابر قول

بنابر قول اول که علامت غروب استتار قرص است همینکه قرص آفتاب مخفی شد بنابر مختار — شروع بنماز مغرب و افطار جایز خواهد بود
جایز نخواهد بود مگر در مقام تقیه و همچنین هرگاه فرض شود کسی نماز عصر نکرده باشد
تا آنکه قرص شمس مخفی شد بنابر مختار نماز عصر را بنیت ادا می تواند شروع نمود و بنابر
قول اول قضا خواهد بود ولکن احتیاط در امثال مقام این است که کسی عمداً تاخیر
نماز عصر تا آن وقت ننماید و اگر اتفاقاً تاخیر شد تا آن وقت اگرچه نماز عصر
در آن حالت ادا است لکن احتیاط این است که متعرض ادا و قضا نشود و اکتفا بقربت
مطلقه نماید بعد از آنکه مشخص شد که اول وقت نماز مغرب غروب شمس است و علامت
غروب میل حمره مشرقیه است از سمت راس بجانب مغرب بی اشکال در این وقت
شروع بنماز مغرب می توان نمود و همچنین است کلام در افطار در حق صائم و بعد از
تحقق غروب بمقدار یکه کفایت نماز مغرب کند بمعنی که در نماز ظهر مذکور شد
مختص بنماز مغرب است بعد از انقضای این مقدار زمان از اول غروب وقت
نماز عشا داخل می شود و وقت هر دو نماز باقی است تا نصف شب چنانچه
از اول وقت بمقدار ادای نماز مغرب مختص به او است همچنین در آخر وقت
مقدار ادای نماز عشا مختص است بنماز عشا پس وقت نماز مغرب داخل می شود بغروب
آفتاب و ممتد است تا آنکه باقی ماند از نصف شب بمقدار یکه کفایت نماز عشا
نماید و وقت نماز عشا داخل می شود بعد از آنکه از غروب منقضی شد بمقدار یکه
کفایت نماز مغرب نماید و ممتد است تا نصف شب و قول باشتراک هر دو نماز
در تمام وقت چنانچه در ظهرین منقول از شیخ بزرگوار صدوق مرحوم بود در اینجا
نیز نقل شده لکن کلام آن بزرگوار در فقیه و غیره مطابق با این حکایت نیست
و آنچه مذکور شد در تحدید آخر وقت در نماز مغرب موافق مشهور و معروف مابین

فقهاست و ظاهر می‌شود از جماعتی از اجلهٔ قدمای اصحاب خلاف در مسئله
بچند قول اول آنست که وقت نماز مغرب منقضی می‌شود بزوال شفق که عبارت
از حمرهٔ مغربیه است و این ظاهر می‌شود از ثقة الاسلام در کافی و شیخ صدوق
در هدایه وغیره و شیخ مفید در مقنعه و شیخ طوسی در خلاف و مبسوط وغیرها
آنست که وقت نماز مغرب ممتد است تا طلوع فجر صادق و این
قول را شیخ طوسی در خلاف نقل فرموده از بعض علمای ما و جماعتی از علمای
عامه پس اختلاف شده در آخر وقت نماز مغرب به سه قول اول آنست
که وقت نماز مغرب منتهی می‌شود بزوال حمرهٔ مغربیه دوم آنست که ممتد است
تا آنگاه باقی بماند از نصف شب بمقداری که کفایت نماز عشا نماید سیم آنست
هر وقت آن تا طلوع فجر صادق خیر الامور اوسطها قول اول و سیم آنست ممتد است
~~که وقت آن ممتد است تا طلوع فجر صادق~~ و اجنبی تحدیدی که در وقت نماز
عشا مذکور شد بدایةً و نهایةً مشهور و معروف مابین اصحاب است و در این
نیز خلاف شده به سه قول اول آنست که مذکور شد یعنی وقت نماز عشا
داخل می‌شود بعد از انقضای زمانیکه کفایت نماز مغرب کند از اول
غروب و وقت آن ممتد است تا نصف شب قول ثانی آنست که وقت آن
داخل می‌شود بزوال حمرهٔ مغربیه و منقضی می‌شود بثلث شب و این قول
شیخ صدوق است در هدایه و شیخ مفید است در مقنعه و شیخ طوسی است در خلاف
و مبسوط و نهایه و اقتصاد و سلار بن عبد العزیز در مراسم موافقت
مشایخ عظام فرموده در بدایت و مخالفت نموده در نهایت چنانچه فرموده
اول وقت نماز عشا زوال حمره است و ممتد است تا آنکه باقی ماند نصف
شب بمقدار چهار رکعت و چونکه مشایخ ~~عظام فرموده در بدایت مخالفت~~

[illegible]

[illegible]

~~نموده در نهایت چنانچه فرموده اول وقت نماز عشا زوال حمره است و ممتد است~~
~~تا آنکه باقی ماند نصف شب بمقدار چهار رکعت و چونکه مشایخ عظام~~ مذکوره
از اعاظم علمای شیعه میباشند بنابراین احتیاط مقتضی این است که شروع بنماز
عشا نشود قبل از زوال حمرهٔ مغربیه و اگر خواهد نماز بجماعت بعمل آید چون
تعجیل در آن مطلوب است اولی آن است که اندکی تاخیر در نماز مغرب نماید
بحدیکه تا فارغ شود از نماز مغرب و نافلهٔ آن زوال حمره شده باشد آنوقت
وقت شروع بنماز عشا نماید و لاسیما بعد از ملاحظهٔ آنکه مرحوم شیخ
در خلاف این قول را نسبت بجمیع اصحاب داده و مع ذلک اگر نخواهد کسی
رعایت این احتیاط بکند ضرری ندارد و قول ثالث قولی است که در نماز
مغرب مذکور شد که ممتد است تا طلوع فجر صادق اگرچه این قول را شیخ الطائفه
در خلاف در وقت نماز مغرب نسبت به بعضی اصحاب داده لکن معین است
آن کسی که این قول را در نماز مغرب قائل شده البته قائل خواهد بود در نماز
عشا و این ظاهر است لکن محقق نیست که کسی عمل نماید این قول را اگرچه
از کلام شیخ در خلاف ظاهر می‌شود که چنین قائلی در علمای شیعه بوده باشد
لکن چونکه از مبسوط ظاهر می‌شود این قائل که قائل این قول شده در حال ضرورت است
نه مطلقا بنابراین پس قائل این قول مجهول خواهد بود بلکه جماعتی
از اعاظم متاخرین این قول را اختیار نموده‌اند لکن مختار نزد حقیر این است
که فرقی مابین مختار و مضطر در این باب نمی‌باشد و وقت نماز عشا
منقضی می‌شود بانتصاف لیل مطلقا بنابراین هرگاه کسی در اول
شب خوابید قبل از ادای نماز عشا و بیدار نشد مگر بعد از نصف شب
ظاهر این است که نماز او قضا بوده باشد کفارتا واجب است برای شخص که در این مقام هست این است که

پس قول باطلاق قائل ندارد و اما قول باینکه در حال ضرورت است [illegible]

روزه بگیرد همان روز را بقصد کفارهٔ این عمل یا نه ظاهر این است
که واجب بوده باشد خواه خوابیدن باختیار آن شخص بعمل آمده باشد یا باضطرار
خواه معتاد بعمل باشد به بیدار شدن یا نه ظاهر این است که صوم واجب
بوده باشد در جمیع صور مذکوره و همچنین ظاهر این است که وجوب صوم
ثابت بعمل باشد خواه نوم او بعد از اتیان بنماز عشا بعمل آمده باشد یا قبل
از اتیان بهر دو نماز لکن ظاهر این است که وجوب صوم مختص بوده باشد
بصورتیکه اثنای نوم بعد از دخول لیل و انقضای زمانی که وسعت (نمود مباشرت)
هر دو نماز را داشته باشد و اما هرگاه چنین نبوده باشد مثل اینکه قبل
از تحقق غروب خوابید و بیدار نشد مگر بعد از انتصاف لیل
ظاهر این است که صوم واجب نبوده باشد و همچنین است هرگاه خوابیده
بعد از تحقق غروب لکن قبل از انقضای زمانی که وسعت هر دو نماز را
داشته باشد بدانکه معروف در لفظ و کلام اصحاب آن است که بیدار شود
بعد از نصف شب و قبل از فجر پس هرگاه فرض شود خوابید و بیدار
نشد مگر بعد از طلوع صبح ظاهر این است در این وقت نیز روزه
واجب بوده باشد و همچنین محل سؤال در حدیث معتبر که متضمن حکم
در مسئله است اگر چه مرد است لکن فرقی در این باب مابین مرد
و زن نمی باشد پس هرگاه زن قبل از نماز عشا خوابید و بیدار نشد
مگر بعد از انتصاف لیل روزهٔ آن روز بر آن نیز واجب خواهد بود
و آنچه مذکور شد در صورتی بود که اخلال بنماز عشا شده باشد در وقت
آن بجهت نوم و اما هرگاه اخلال بآن شده باشد بسبب اغماء یا سهوا
یا بسبب مستی یا متعمدا ترک نماز کرده باشد آیا در این صورت ... آن (روزهٔ)

روزه
بر آن شخص واجب خواهد بود یا نه میگوییم اما اغماء پس بی اشکال می توان گفت که روزه
بر مغمی علیه واجب نبوده باشد لکن این در صورتی است که اغماء باختیار خود این شخص
نبوده باشد بمعنی که این شخص باختیار خود احداث سبب اغماء ننموده باشد و اما هرگاه
باختیار خود احداث سبب اغماء نموده ممکن است که گفته شود این شخص حکم عامد خواهد بود
و حکم عامد بعد مذکور خواهد شد و اما اخلال بنماز عشا سهوا پس میگوییم که سهو
بر دو قسم است اول آن است که معتقد این بود که نماز عشا را بعمل آورده باین جهت
نماز عشا نکرد بعد انتصاف لیل منکشف شد فساد اعتقاد او ظاهر این است در این
صورت حکم بوجوب روزهٔ آن روز نتوان نمود و اکتفا بهمان قضای نماز می نماید
و دوم آن است که غافل شد از نماز کردن تا وقتی متنبه شد که نصف شب شده بود
احتیاط در دین مقتضی این است در این صورت اخلال بروزهٔ آن روز ننماید و اما
اخلال بنماز عشا بجهت مستی پس میگوییم این نیز بر دو قسم است یک قسم آن است که مستی
باختیار خود نباشد در این صورت اگر چه حکم بوجوب روزه آن روز ممکن نیست لکن طریقه
احتیاط مقتضی آن است که اخلال بروزهٔ آن روز ننماید و قسم دیگر آن است
که مستی باختیار خود این شخص بعمل آمده که احداث سبب سکر را باختیار خود نموده در این حکم
این شخص حکم عامد بوده باشد پس میگوییم اما عامد یعنی کسی که عمدا ترک نماز عشا کرد
تا نصف شب گذشت آیا روزهٔ آن روز بر این شخص واجب است یا نه در رتبه که واجب
بوده باشد پس هرگاه اخلال بروزه نماید معاقب خواهد بود بترک صوم چنانچه
معاقب است بترک صلوه و بتاخیر آن از وقت آنها [illegible] سزاوار این است که ختم
مبحث شود بایراد چند مطلب اول آن است که وجوب صوم مذکور را یا مختص است
بصورتیکه اخلال بنماز عشا شده باشد در حضر یا ثابت است در سفر و حضر حق این است
که تفصیل داده شود در مسئله مابین کثیر السفر و مسافری که سفر او معصیت بوده باشد

[illegible]

که روزه گرفته باشد در آن روز و اما هرگاه چنین ننموده باشد روزه بر آنشخص واجب
نخواهد باشد و همچنین است هرگاه این امر در شبی اتفاق افتاده باشد که روزه آن روز
در شریعت مطهره مجوز نخواهد باشد مثل اینکه در شب عیدین اتفاق افتاد و همچنین است
هرگاه عایقی از صوم در آن روز هم رسید مثل اینکه مریض شد یا آنکه ضعیفه حایض شد
و هکذا بالجمله هرگاه آن سبب صوم در شبی هم رسید که صوم آن روز در شریعت ممنوع
و محرم نخواهد باشد روزه در آن روز واجب بلکه جایز نخواهد بود تفصیل مقام مقتضی
آن است که گفته شود آن سبب صوم در شبی که هم رسید صوم آن روز در شریعت مطهره
یا حرام است یا جایز است یا واجب اگر حرام نخواهد باشد ظاهر این است که روزه آن
روز در این مقام مطلوب نخواهد باشد بلکه جایز نخواهد بود اگر ممکن نخواهد باشد یعنی مانعی
از صوم نخواهد باشد واجب است روزه و اما اگر واجب نخواهد باشد آن محتاج است بتفصیل
با نحو واجب یا معین است مثل اینکه این امر در ماه مبارک اتفاق افتاد یا در شبی
که روزه روز آن بر این شخص معین بود بنذر یا بغیر نذر در اینصورت ظاهر این است
که لازم بوده باشد نیت هر دو روزه نماید پس صومین متداخل خواهند بود یا آنکه
نیت روزه ماه مبارک یا نذر معین نماید و نیت آن نماید که از مجزی باشد
از آن صومیکه مستند است باخلال نماز عشاء و تحقیق مسئله را کما هو حقه بتوفیق مبنای این
قاید توفیق در جلد خامس از مجلدات مطالع الانوار در مباحث صلوه کسوف
نموده ایم و اشاره اجمالی در جلد اول در مبحث مواقیت در خصوص همین مسئله
نیز شده است و هرگاه صوم آن روز معین ننموده باشد مثل اینکه صوم منذور که
نذر مطلق در ذمه او نخواهد منظور شان این بود که فردا را بهمان قصد روزه گرفته باشد
شب چنین امری اتفاق افتاد و همچنین است قضای ماه مبارک در صورت سعه وقت
در آن صورت امتثال در حق این شخص به دو طریق ممکن است اول آن است

که روز را

که روز را بقصد کفاره تاخیر صلوه عشا روزه گرفته و جو با روزه واجبه
نذر مطلق را مثلا تاخیر انداز د بوقت دیگر و ثانی آن است که همان روز را
بنیت هر دو صوم روزه گرفته صومین در اینجا نیز متداخل خواهد بود و فرق مابین
این صورت و صورت سابقه آن است که تداخل در آنجا لازم نبود بخلاف در این صورت
که تداخل در این مقام جایز خواهد بود بنابراین هرگاه کسی مشغول بصومی شده باشد
که تتابع و توالی در آن شرط نخواهد باشد مثل کفاره ماه مبارک در صورت عدم تجاوز
از نصف چنین امری اتفاق افتاد می تواند در آن روز قصد هر دو صوم نماید
استثناء بر هر دو در حق او حاصل میشود بنابراین اخلال بتتابع هم نخواهد رسید
تا آنکه لازم باشد استیناف صوم کفاره نظر باخلال امر بتتابع بعلاوه ممکن
هست که گفته شود در صورتیکه نذر [illegible] تداخل ننموده باشد بلکه همان روز را
به نیت این صوم بسبب اخلال بصلوه عشا بخصوصه روزه شود تخلل چنین
امری موجب اختلال بتتابع مطلوب در آن صوم نشود خصوصا در صورتیکه
احداث سبب باختیار این شخص نخواهد باشد مثل اینکه فرض شود کسی که شب سابق
در روز آن هیچ خواب نکرده باشد و بعد از ادای نماز مغرب خواست سجده شکر
سبحة را بعمل آورده باشد در اثنای سجده خواب بر او غلبه نمود خوابید و وقتی
بیدار شد که حوالی صبح است لکن بعد از فتح باب تداخل بتوفیق الله
الموفق للاکر حاجت باین دقت دیگر نخواهد بود آن است که هرگاه
شب چنین امری اتفاق افتاد روز آن انشای سفر در حق چنین شخصی مجوز
خواهد بود یا نه حق در مسئله تفصیل در این مقام است مابین آنکه
انشای سفر قبل از زوال نخواهد باشد یا بعد از زوال اگر بعد از زوال
نخواهد باشد میگوئیم جایز است صوم ~~در آن~~ [illegible] حرمت بعد از زوال

منافات با اتمام صوم واجب ندارد و اگر قبل از زوال بوده باشد
تفصیل داده شود ما بین کثیر السفر یکه رافع حکم او بظهور رسیده باشد
و ما بین غیر آن اگر کثیر السفر بوده باشد حکم کرده شود بجواز سفر و لزوم صوم
در آن روز و اگر غیر کثیر السفر بوده باشد در ان وقت تفصیل داده شود
ما بین سفر واجب و غیر واجب اگر غیر واجب است حکم می شود بعدم جواز
آن و تعیّن صوم بر آن شخص در آن روز و اگر واجب بوده باشد در این وقت لازم
می آید تعارض واجبین مضیقین و در این صورت مگر رجوع بر ترجیح و اختیار
اهم در نظر شارع مثلاً هرگاه فرض شود چنین امری در شب اتفاق افتاده
و روز قافله حاج میروند و این شخص هم مستطیع است و با تخلف از این قافله
مایوس باشد از درک حج است در این سال در این صورت ظاهر این است که اختیار
سفر نماید و از روزه آن روز میگذرد و با عدم امکان ترجیح
مخیر خواهد بود ما بین اختیار احد واجبین و ترک دیگر
آن است که آیا قضای این روزه در صورت اخلال بعذر او غیره واجب
خواهد بود یا نه مثل اینکه فرض شود که چنین امری اتفاق افتاد در حق ضعیفه
و صبح حایض شد یا در حق مریض اتفاق افتاد یا روز آن جا مریض شد
یا متذکر بحقیقت حال شد در روز و حال آنکه اکل یعمل او بوده یا آنکه
سفر در حق او متعین بود اختیار سفر نمود یا آنکه روزه روز آن شب
فطر ممنوع در شریعت مطهره بود مثل اینکه شب احد عیدین بوده یا لیالی
التشریق که عبارت از یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذی الحجة الحرام بوده باشد
در منی یا آنکه اخلال بصوم نمود متعمداً اثماً ظاهر این است که حکم بوجوب
قضای آن روزه ممکن نبوده باشد در جمیع صور مفروضه

آن است

آن است که این حکم مختص بنماز عشا است و در سایر صلوة مثل ظهرین
و صلوة مغرب ثابت نیست پس هرگاه بعد از زوال تا انقضای
زمانیکه وسعت فرضین داشته باشد کسی خوابیده و بیدار شده
مگر بعد از نصف شب آن وقت فساد اعتقاد او منکشف شد
مشخص شد که نماز مغرب را بعمل نیاورده است یا آنکه بعد از دخول
شب تا انقضای زمانیکه صلوتین می نمود قبل از ادای صلوتین خوابید
و بیدار شد مگر قبل از نصف شب بمقداریکه کفایت نمی نمود مگر ادای
صلوة عشا را در جمیع این صور صوم آن روز ثابت نیست زمام کلام
در این مقام اگرچه تجاوز از اعتدال نمود لکن نظر باینکه مباحث مباحث
مهمه بود و اصحاب رفع الله مقامهم متعرض نشده بودند در این مقام
ثبت نمود و الله العالم بحقایق الاحکام و حجج الائمة النجباء العظام
علیهم الآف التحیة و الثناء و السلام مبحث در بیان وقت نماز صبح
است و تحدید آن بدایة و نهایة پس میگوئیم اول آن حین ظهور سفیدی است
فوق افق متصل با افق در جانب مشرق که منبسط و منتشر است در عرض
افق متصل با آن ابتدای فجر است که تعبیر از ان بصبح صادق میشود در
مقابل صبح کاذب که عبارت از سفیدی است که فوق افق بطریق
استطاله بهم میرسد قبل از این و ان سفیدی متصل با افق نیست بلکه فوق افق
و ظلمتی یعنی سیاهی فاصله است ما بین ان سفیدی و افق مشرق تعبیر از این
میشود بصبح کاذب و فجر اول و فجر اول گویند بجهت اینکه این سفیدی
قبل از سفیدی که متصل با افق و منتشر در عرض افق است بهم میرسد و آنرا صبح
کاذب میگویند از بابت صفت بحال متعلق موصوف است ای کاذب صبح

تا غروب یا آنکه در شب باعتقاد
آنکه نماز مغرب کرده است
نماز عشا را بعمل آورد
خوابید و بیدار شد صح

باین معنی

من اخبر بالصبح یعنی این سفیدی است که کسی اعتماد کند و اخبار کند
که صبح کاذب است در این اخبار و آنچه اول مذکور شد آنرا فجر ثانی و صبح
صادق میگویند و ثانی بجهت آنکه سفیده بعد از روشنی اول هم میرسد
و صادق جهت آنست که صادق است کسی که اگر اخبار کند که صبح است
و این روشنی که عبارت از روشنی متصل بافق حسی مشرق و منتشر
در عرض است اول وقت فریضه صبح است و در این وقت
حرام می شود اکل و شرب بر کسیکه عازم صوم است و وقت نماز
ممتد است تا طلوع شمس باین معنی که وقت نماز صبح منقضی میشود
بطلوع شمس اما اینکه اول وقت نماز صبح حین ظهور سفیدی است
مذکور شد پس محل اتفاق است و کسی از فقها در ان خلاف نکرده است
و اما انقضای وقت آن بطلوع شمس پس این مشهور مابین فقها است
خواه در حق مختار و جبه باشد یا مضطر و شیخ طوسی تفصیل داده
مابین مختار و مضطر و فرموده اگرچه در حق مضطر وقت ممتد است
تا طلوع شمس لکن در حق مختار منتهی میشود بظهور حمره در جانب
مشرق چنانچه در مبسوط فرموده و با سفار صبح یعنی بکمال روشنی رسیدن
چنانچه در خلاف و ممکن است ارجاع هر دو بیک چیز
در بیان این است که هر یک از مواقیت مذکوره در هر یک از صلوة
خمسه منقسم می شود بدو قسم وقت فضیلت و وقت اجزا و مراد
از وقت فضیلت وقتی است که نماز در آن افضل است از نماز در
وقت دیگر و مراد از وقت اجزا وقتی است که نماز در ان مسقط
تکلیف است و مرجوح است نسبت بنماز در وقت فضیلت و وقت

فضیلت

فضیلت صلوة ظهر از اول زوال است تا آنکه ظل حادث بمثل شاخص رسد و وقت
اجزای آن بعد از انقضای وقت فضیلت است تا باقی ماند بغروب شمس مقدار انکه
ادای عصر و وقت فضیلت نماز عصر بعد از ادای ظهر است تا آنکه ظل حادث بمقدار
دو مثل شاخص برسد و وقت اجزای آن بعد از انقضای این مقدار است تا غروب
شمس و وقت فضیلت مغرب از غروب شمس است تا غروب حمره مغربیه و وقت اجزای
آن بعد از انقضای وقت فضیلت است تا آنکه باقی ماند از نصف شب بمقدار یکه کفایت ادای
نماز عشا بکند و وقت فضیلت نماز عشا از غروب حمره مغربیه است تا ثلث شب و وقت اجزای
آن بعد از فراغ از نماز مغرب است تا زوال حمره مغربیه و بعد از ثلث شب است تا نصف
شب و وقت فضیلت فریضه صبح از اول طلوع فجر ثانی است تا ظهور حمره مشرقیه و وقت
اجزای آن باقی است تا طلوع شمس و مخفی نماند ظهور حمره در مشرق بعد از طلوع فجر
در دو وقت است اول بعد از انفجار بفاصله بسیار کم و دیگری بعد از آنکه خوب روشن
شد و مراد در این مقام که وقت فضیلت ممتد است تا ظهور حمره این معنی است
که آخر مذکور شد و از انچه مذکور شد در بیان اصل وقت نماز عشا و بیان وقت
فضیلت آن و وقت اجزای آن معلوم میشود که وقت فضیلت نماز عشا
محفوف است بدو وقت اجزا یعنی وقت فضیلت آن متوسط است مابین دو وقت
اجزا اول بعد از فراغ از نماز مغرب است تا زوال حمره مغربیه و ثانی بعد از
انقضای ثلث شب است تا نصف شب و جماعتی از علما وقت فضیلت نماز عصر را
نیز چنین میدانند یعنی وقت فضیلت آن متوسط است مابین دو وقت اجزا اول بعد از
فراغ از نماز ظهر است تا آنکه ظل شاخص بمثل شاخص بشود آن وقت وقت فضیلت
نماز عصر داخل میشود و منقضی میشود برسیدن ظل بدو مثل شاخص بعد از آن وقت
اجزا است تا غروب و لکن مختار خلاف آن است بلکه بعد از انقضای مقداریکه

کفایت نماز ظهر کند وقت فضیلت نماز عصر داخل می‌شود بلی چنانچه بعد از تحقق زوال چنانچه
راجح است تاخیر نماز ظهر بقدر اتیان هشت رکعت نافله چنین است حال در نماز
عصر یعنی راجح این است تاخیر کند در نماز عصر تا فارغ شود از هشت رکعت نافلهٔ
آن ولکن این در صورتی است که خواهد اتیان بنافله نموده باشد واما هرگاه نخواهد
نافله بعمل آورد رجحان تاخیر صلوتین بمقدار نافله مسلم نیست بلکه چنانچه اتیان
بنماز ظهر نمود در اول زوال نماز ظهر اتیان شده خواهد بود در وقت فضیلت خود
چنین است حال در نماز عصر که هرگاه اتیان بان نماید بعد از فراغ از نماز
ظهر بی‌فصل نماز عصر در وقت فضیلت خود واقع شده خواهد بود خواه اتیان
بهشت رکعت زوال هر نافلهٔ ظهر است کرده باشد یا نه غایت ما فی الباب این است
که در صورت عدم اتیان بنافله در هر دو یا احدهما خود را از فضیلت نافله
محروم کرده خواهد بود بلی این مطلب در نماز عشا مسلم است که هرگاه اتیان شود
بآن قبل از زوال حمرهٔ مغربیه واقع شده خواهد بود نماز عشا در غیر وقت فضیلت
خود بل الکه اهتمام تمامی در محافظت صلوات در اوقات فضیلت آنها
ضرورست و نهایت مبالغه در اخبار معتبره در این باب بعمل آمده چنانچه در حدیث
از کاشف اسرار و دقایق جناب امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که آن
حضرت فرموده که فضل اول وقت بر وقت آخر بهتر است از برای مکلف از اولاد و اموال
او و در حدیث دیگر از آن سرور علیه السلام مروی است که فضیلت وقت اول بر وقت
آخر مثل فضیلت آخرت است بر دنیا و این موجی است فوق جمیع محامد و حسنی است
بالاتر از جمیع محاسن محروم ساختن انسان خود را از این سعادت عظمی در
صورت انتفای عذر سستی است شدید و خسارتی است عظیم و چونکه محافظت
صلوات در اوقات آنها موقوف بمعرفت وقت فضیلت می‌باشد و معرفت وقت فضیلت

در بیان وقت صبح

اوقات فضیلت هم

در اخر

در اخر ظهرین بنحوی که مذکور شد چندان صعوبتی ندارد واما در ظهرین چونکه معرفت آن
از راهی که مذکور شد صعوبتی داشت لهذا مناسب دانست در تحدید وقت فضیلت این
دو نماز اشاره نماید بنحوی که اظهر از این بوده باشد پس میگوئیم که انچه مذکور است در وقت فضیلت
ظهر در بحار وغیره آن است وقتیکه آفتاب در اول جدی بوده باشد شمس در آن وقت
در غایت انحطاط است ظل حادث بمثل شاخص میرسد در دو ساعت و چهل و دو دقیقه
یعنی در این وقت وقت فضیلت نماز ظهر ممتد است بقدر دو ساعت و چهل و دو دقیقه
وظل حادث در این وقت معادل دو مثل شاخص میشود در سه ساعت و بیست و دو دقیقه
وهمچنین ظل حادث در وسط جدی معادل مثل شاخص میشود در دو ساعت و چهل و چهار
دقیقه و دو مثل شاخص میشود در سه ساعت و بیست و هفت دقیقه و در آخر جدی
که متصل باول دلو است ظل حادث بمثل شاخص می‌رسد در دو ساعت و چهل و نه دقیقه
و به دو مثل شاخص میرسد در سه ساعت و سی و دو دقیقه و در وسط دلو معادل مثل
شاخص میشود در دو ساعت و پنجاه و نه دقیقه و معادل دو مثل شاخص میشود در سه
ساعت و چهل و سه دقیقه و در آخر دلو که متصل باول حوت است معادل مثل شاخص
میشود در سه ساعت و نه دقیقه و دو مثل شاخص میشود در سه ساعت و پنجاه و هشت دقیقه
و در وسط حوت معادل مثل شاخص میشود در سه ساعت و نوزده دقیقه و دو مثل شاخص
میشود در چهار ساعت و یازده دقیقه و در آخر حوت که متصل باول حمل است معادل
مثل شاخص میشود در سه ساعت و بیست و شش دقیقه و دو مثل شاخص میشود در چهار ساعت و هجده
دقیقه و در وسط حمل معادل مثل شاخص میشود در سه ساعت و سی و سه دقیقه
و معادل دو مثل شاخص میشود در چهار ساعت و سی و یک دقیقه و در آخر حمل که اول
ثور است ظل شاخص معادل مثل شاخص میشود در سه ساعت و سی و هفت دقیقه و دو
مثل شاخص میشود در چهار ساعت و چهل دقیقه و در وسط ثور معادل مثل شاخص

میشود در سه ساعت و چهل دقیقه و در وسط ثور مثل شاخص میشود در چهار ساعت و چهل و دو دقیقه
و در آخر ثور که اول جوزا است معادل مثل شاخص میشود در سه ساعت و چهل و یک
دقیقه و دو مثل شاخص میشود در چهار ساعت و پنجاه و سه دقیقه و در وسط جوزا
معادل مثل شاخص میشود در سه ساعت و سی و نه دقیقه و در آن اشتباهات است و چه
در مطالع الانوار ایلاقی نقل کرده دو مثل شاخص میشود در چهار ساعت و پنجاه و شش دقیقه
و در آخر جوزا که اول سرطان بوده باشد معادل مثل شاخص میشود در سه ساعت
و سی و هشت دقیقه و دو مثل شاخص میشود در چهار ساعت و چهل و سه دقیقه
و در این دو مقام نیز اشتباه شده و وسط سرطان مثل وسط جوزا است و اول
اسد مثل اول جوزا است و وسط اسد مثل وسط ثور است و اول میزان مثل
اول حمل است و وسط میزان مثل وسط حوت است و اول عقرب مثل اول
حوت است و وسط عقرب مثل وسط دلو است و اول قوس مثل اول دلو است
و وسط قوس مثل وسط جدی است اینها در صورتی است که عرض بلد بقدر
سی و دو درجه بوده باشد مثل اصفهان و نواحی آن و در صورتی که عرض بلد بیشتر
بوده باشد یا کمتر مدت بلوغ ظل حادث بمثل شاخص یا بدو مثل شاخص بیشتر
میشود یا کمتر و آنچه مذکور شد در بیان مدت بلوغ ظل حادث بمثل شاخص
یا دو مثل شاخص در اوان بودن شمس بود در اوایل بروج و اواسط و اواخر
آن و در سایر احوال تقریبا مطلوب مشخص میشود و مخفی نماند آنچه مذکور شد
در تعیین مقادیر مذکوره اگرچه مفید قطع نیست سیما با وقوع اشتباه
در بعض مواضع لکن چونکه مفید مظنه است و باکی در اعتماد بمظنه
در امثال این مقام نیست لهذا عمل بمقتضای آن مخصوص بعیب است و مع ذلک
رعایت تعجیل مطلقا انفع و احکم خواهد بود و آنچه مذکور شد تا اینجا در بیان

اوقات

و اول سنبله مثل اول ثور است و وسط سنبله مثل وسط حمل است صح

و بلادی که مثل آن بوده باشد در عرض مح

۸۶

تقسیم نمازها

اوقات صلوة فرایض یومیه بود و اما اوقات باقی فرایض پس ان شاء الله تعالی هر یک در محل
خود بیان خواهد شد. فصل سیم در تقسیم نمازهای سنتیه است از آن جمله نماز نافله
است و آن منقسم میشود بنوافل یومیه و غیر یومیه و اقسام غیر یومیه بسیار است که ان شاء
الله تعالی بسیاری از آنها در محل خود بیان خواهد شد و کلام در این مقام در نوافل فل
یومیه است و تسمیه بنوافل یومیه با آنکه بسیاری در شب واقع میشود یا باعتبار
آنست که اکثر آن متعلق بصلوة یومیه است اگرچه آنچه متعلق بفریضه فجر است
جایز است اتیان شود در شب یا باعتبار تسمیه مظروف است باسم ظرف ظرفین
و در این نیز چند مبحث است مبحث اول در عدد رکعات آنها است بدانکه
نوافل یومیه است چ
نوافل یومیه سی و چهار رکعت است که ضعف رکعات فرایض یومیه است هشت
رکعت نافله زوال است که قبل از نماز ظهر اتیان میشود و هشت رکعت بعد از نماز
ظهر و قبل از عصر اتیان میشود و تعبیر میشود از اول بنافله ظهر و از ثانی بنافله
عصر و در حین نیت هرگاه متعرض این اضافه شود مطلقا عیبی ندارد و باین نحو
که هشت رکعت اول بنیت نافله ظهر و هشت رکعت دوم بنیت نافله عصر بعمل آورد
بلکه شیخ صدوق در کتاب هدایه مجموع شانزده رکعت را نافله ظهر دانسته هشت رکعت
قبل از ظهر و هشت رکعت بعد از آن قبل العصر و نقل شده از ابن الجنید که چهارده
رکعت سوای نافله ظهر دانسته و دو رکعت سوای نافله عصر و این هر دو قول ضعیف
است و ممکن است که مراد صدوق از ظهر زوال بوده باشد نه نماز بنابراین مراد
این خواهد بود که شانزده رکعت نافله زوال بوده باشد چنانچه صاحب کتاب ... خواهد چ
جامع تصریح نموده که شانزده رکعت نافله زوالی است و چهار رکعت نافله مغرب
است که اتیان میشود بعد از نماز مغرب و دو رکعت نشسته است بعد از نماز بجای آنکه گویند
را از اصلوة وتیره می نامند و هشت رکعت نماز شب است و دو رکعت شفع

دیگر رکعت وتر که مجموع یازده رکعت می‌شود و اطلاق نماز شب بر هشت رکعت
اول هم می‌شود و اطلاق بر مجموع یازده رکعت و دو رکعت نافله فجر است که قبل از فریضه
فجر اتیان می‌شود و آنچه مذکور شد که عدد رکعات نوافل یومیه سی و چهار است این
در حضر است و اما در سفر پس نصف آن ساقط است پس عدد رکعات این نافله در سفر
هفده خواهد بود و شانزده رکعت نافله ظهر و عصر و همچنین نافله عشا که وتیره بوده باشد
ساقط است لکن این در حق مسافری است که قصر صلوة در حق او متعین بوده باشد
و اما مسافری که قصر نماز در حق او جایز نبوده باشد مثل کثیر السفر یا کسی که سفر او
مشروع نبوده باشد ظاهر این است که جمیع نوافل در حق او ثابت بوده باشد مثل حضر
و همچنین است هرگاه قصر صلوة در حق او متعین نبوده باشد بلکه مخیر بوده باشد مابین قصر
و اتمام مثل مسافری که در مسجد الحرام یا مسجد نبی صلی الله علیه و آله که در مدینه یا حائر
حسین علیه السلام یا مسجد کوفه نماز کند او پس در این اماکن اربعه اتیان به نافله
ظهرین و وتیره می‌تواند نمود خواه فریضه را قصر کند یا تمام لکن کلام در این است
که این حکم قصر نمودن فریضه در صورتی است که اتیان به فریضه مقصوره در نفس
این اماکن نماید یا ثابت است اگرچه اتیان به فریضه مقصوره در خارج اماکن
نیز نماید و علی التقدیرین نافله را نیز در نفس اماکن نماید یا در خارج پس
مسئله منقسم به چند قسم می‌شود اول آن است که اتیان به فریضه نماید در خود اماکن
تمام دوم مثل اول است مگر اینکه اتیان به فریضه نماید مقصوره که در این هر
صورت نافله ثابت است مثل حضر سیم آن است که اتیان به نافله در خارج نماید
و اتیان به فریضه نماید در نفس اماکن لکن تامه چهارم مثل این است مگر اینکه
اتیان به فریضه نماید در نفس اماکن مقصوره در این دو صورت نیز ظاهر این است
که اتیان به نافله توانند نمود پنجم آن است که اتیان به نافله نماید در نفس اماکن

مبنو دوم

مسافره

اتیان

و بفریضه

و بفریضه در خارج ششم آن است که اتیان به هر یک از نافله و فریضه در خارج
بوده باشد و مشخص است که در این دو صورت فریضه قصر خواهد بود و این محل کلام نیست
و کلام در این است که آیا در این دو صورت اتیان به نافله جایز است یا نه هر یک
از طرفین خالی از اشکال نیست لکن در ترجیح حکم به جواز اقرب به صواب بوده باشد
پس در قسم اول اتیان به نافله ظهرین نماید در نفس یکی از اماکن اربعه اگرچه معنی
اتیان به نافله منافی این بوده باشد که اتیان به فریضه در خارج خواهد نمود مقصوره
یا آنکه نماز عشا را در خارج مقصوره اتیان نمود آیا نماز وتیره را در نفس یکی
از اماکن اتیان می‌تواند نمود و در قسم ثانی که سادس اقسام است اتیان به هر یک
از نافله ظهرین و ظهرین در خارج از اماکن می‌نماید لکن در صورتی که متمکن از
اتیان ظهرین در نفس اماکن بوده باشد پس نافله ظهرین مثلاً در سفر در وقتی
ساقط است که قصر در ظهرین متعین بوده باشد بجهت سفر لکن از قصر در حق او
متعین نبوده باشد اگرچه تبدیل مکان نماید مگر با قامه عشرة ایام و در ما نحن فیه
چنین نیست نظر به اینکه متمکن است در آن وقت نماز را در نفس اماکن اتیان نماید
تامه بنا بر این مسافر در مکه معظمه هرگاه نماز ظهرین را در منزل خود اتیان
نماید متعین است که قصر نماید لکن نظر به اینکه متمکن است از اتیان نماز در
مسجد الحرام تامه لهذا می‌تواند اتیان به نافله ظهر مثلاً در منزل خود نماید
و بعد از فراغ از نافله نماز فریضه را در همان منزل مقصوره اتیان نماید
و همچنین است در مدینه منوره و کربلای معلا علی مشرفها الالف التحیة والثنا
پس محصل کلام در این مقام این است که کسی که در یکی از اماکن اربعه مذکوره بوده باشد
جایز است در حق او اتیان به نوافل خواه نافله و فریضه هر دو را در خارج
اماکن اتیان نماید یا هر دو را در نفس اماکن یا نافله را در نفس اماکن اتیان نماید

و فریضه را در خارج بایند بعکس در صورت اتیان بفریضه در نفس اماکن خواه اتمام
نماید یا قصر در جمیع صور اتیان بنافلهٔ ظهرین و عشا در حق او مجوز خواهد بود
و همچنین هرگاه کسی از سفر وارد می شود و در دو فرسخی به بلد خود رسیده زوال
شود هرگاه تاخیر در نافله نماید تا وارد به بلد و وقت نافله منقضی میشود
دران صورت در حق او جایز است در بین راه نافله نماید و تاخیر در فریضه
کند تا وارد بخانه یا بد بلکه اتیان بنافله و فریضه هر دو در سفر نماید در
چنین صورت متمکن از اتیان بفریضه تامه در خانه خود هست تاخیر در آن
اگرچه تا آخر وقت بعد باشد و همچنین است هرگاه کسی انشای سفر نماید در اول
زوال جایز است در حق او اتیان بنافلهٔ زوال در منزل اگرچه اتیان
بفریضهٔ ظهر در سفر نماید و وجه ثبوت نافله در موارد مذکوره را در مطالع
الانوار ذکر نموده ام **فصل چهارم** در بیان وقت نافلهٔ ظهرین است و دران چند
قول است اول و هو اوسع الاقوال و احسن انست که وقت نافله ممتد است
باستداد وقت فریضه و این قول را صاحب شرایع و غیره حکایت نموده اند
و ناصحب بقائل این قول برنخورده ام لکن کلام ابی الصلاح در بحث صلوه مسنونه
اگرچه موهم این است چنانچه زعم نموده است که اوقات نافلهٔ هر فریضه ممتد است
با متداد آن فریضه لکن مذکور شد در اوقات فرایض که آن مرحوم وقت اجزای
نماز ظهر را در حق مختار منتهی میدانند برسیدن ظل شاخص بچهار سبع آن و در
حق مضطر منتهی میدانند برسیدن ظل شاخص مثل شاخص پس مقتضای جمع
مابین دو کلام او این است که وقت نافله ظهر ممتد است تا اینکه ظل شاخص
مثل شاخص شود لکن در حق مضطر بلکه مقتضای کلام ایشان در نماز عصر
چنین است نظر باینکه وقت نماز عصر را در حق مضطر ممتد می دانند تا غروب

و وقت نماز ظهر را

لکن در حق مضطر

و در حق مختار وقت آن را ممتد میدانند تا بلوغ ظل شخص مثل شاخص
آن است که وقت نافلهٔ ظهر ممتد است تا اینکه ظل شاخص مثل شاخص شود و وقت
نافلهٔ عصر ممتد است تا اینکه ظل شخص دو مثل شاخص شود و از باب این قول
مختلفند بعضی استثنی نموده اند از اخراجی در وقت مقداری را که کفایت
فریضتین نماید و بعضی مطلق فرموده اند و استثنائی نه نموده اند بلکه بعضی تصریح
بر عدم استثنی نموده و قول سیم و هو اضیق الاقوال و احسن انست که وقت
نافله ظهر ممتد است تا اینکه ظل حادث بدو سبع شاخص برسد بعد از تحقق زوال
تا این وقت مشترک مابین نافله و فریضه است و بعد از آن مختص بنماز ظهر می شود
باین معنی که اتیان بنافله ظهر دران وقت جایز نخواهد بود نظر بخروج وقت
آن و وقت نافله عصر باقی است تا اینکه ظل حادث بمقدار چهار سبع شاخص
برسد بعد از آن مختص بنماز عصر می شود باین معنی که اتیان بنافله بعد از
انقضای این مقدار و قبل از عصر جایز نیست و مختار ما بین اقوال قول
ثالث است و از جمله اموری که دراین مقام مناسب است بیان شود آن است
که هرگاه کسی در اول زوال بجهة عارضی ترک نافله ظهر نمود نماز ظهر را در اول
وقت اتیان نمود و همچنین ترک نافلهٔ عصر نموده و نماز عصر را بعد از ظهر
بلا فصل بعمل آورد و هنوز ظل حادث مساوی دو سبع شاخص نشده
باعث رفع شد می تواند هر دو نافله را بعمل آورد بقصد ادا نظر به
بقای وقت هر دو و هرگاه فرض شود که رفع باعث شد بعد از ادای
ظهر و قبل از عصر دران صورت آیا می تواند اتیان بنافلهٔ ظهر نماید
مقدم بر نماز عصر یا نه نظر باینکه این نافله است در وقت فریضه و آن قدر
که ثابت است جواز این نافله است مقدم بر صلوه ظهر و مفروض این است

و مطلب است اول

دراین وقت

بعد ظاهر آن است که جایز نبوده باشد [illegible] در
وقت نافلهٔ ظهرین در غیر روز جمعه است و اما در روز جمعه چنین نیست یعنی
عدد رکعات نافله روز جمعه علاوه است از عدد رکعات نافلهٔ سائر ایام چهار
رکعت پس عدد رکعات نافلهٔ روز جمعه بیست رکعت است و اشکالی در این نیست
بلکه کلام در وقت اتیان باین بیست رکعت است و احتمالات در این مسئله بسیار است
اول آن است که اتیان شود مجموع بیست رکعت قبل از زوال مجتمعة یعنی
در یکدفعه ظاهر آن است که جایز بوده باشد در هر وقتی از اوقات قبل
از زوال که بوده باشد خواه وقت پهن شدن آفتاب یا وقت بلند شدن
آفتاب یا قریب بزوال هر وقت که خواسته باشد مجموع بیست رکعت را یکدفعه
اتیان می تواند نمود دوم آن است که مجموع بیست رکعت را باز اتیان نماید
قبل از زوال لکن متفرقه این نیز بهر نحو که اتیان نماید ظاهر این است
که جایز بوده باشد لکن افضل اقسام متصوره آنست که توضیح نموده باین نحو
که شش رکعت را وقت انبساط شمس یعنی وقت پهن شدن آفتاب در
سطح زمین اتیان نماید و شش رکعت را وقتی که آفتاب بلند شد
اتیان نماید و شش رکعت را قریب بزوال اتیان نماید و دو رکعت را
متصل بزوال یعنی بسیار نزدیک بزوال اتیان نماید و بعد از تحقق
زوال ظاهر این است که جایز نباشد باین معنی که جایز نیست تأخیر نماید
این دو رکعت را و بعد از زوال اتیان نماید و اگر اتفاق افتاد
زوال شد و اتیان باین دو رکعت ننموده باشد قبل از اتیان بفریضه
اتیان باین دو رکعت نمازنه نماید سیم آنست که اتیان نماید مجموع
بیست رکعت نافله بعد از زوال و قبل از اتیان بفریضه مجتمعة

بهم باشد

بهم باشد یا متفرقه و این قسم اگرچه از کلام شهید ثانی ظاهر میشود
جواز آن در شرح لمعه و شرح ارشاد لکن مختار عدم جواز است
چهارم آنست که اتیان نماید مجموع بیست رکعت نافله فیمابین فریضتین
خواه مجتمعا بهم باشد یا متفرقه و این نیز جایز نیست اگرچه مرحوم
علامه در نهایة الاحکام و شهید ثانی در شرح ارشاد تصریح
فرموده اند بر جواز پنجم آن است که اتیان نماید مجموع بیست رکعت
بعد از ادای فریضتین و تشکیک در جواز این نیست خواه مجتمعة
اتیان نماید یا متفرقه لکن کلام در این است که در این وقت
به نیت قضا اتیان نماید یا به نیت ادا و اولی آن است که بقصد
قربت مطلقه نماید و متعرض ادا و قضا هیچیک نشود و ششم
توزیع است و این بچند قسم متصور می شود اول آنست که بعضی از این
نافله را قبل از زوال اتیان نماید و بعضی را بعد از زوال قبل
ادای فریضتین دوم آنست که بعضی از آن را بعد از زوال و قبل
از فریضه و باقی را فیمابین فریضتین اتیان نماید سیم آن است
که بعضی را بعد از زوال اتیان نماید قبل از فریضتین و باقی را بعد از
فریضتین چهارم آنست که بعضی را بعد از زوال و قبل از فریضه و بعضی از آن را
فیمابین فریضتین و بعضی دیگر را بعد از فریضتین پنجم آن است که بعضی را
قبل از زوال اتیان نماید و بعضی را بعد از زوال قبل از فریضتین
و بعضی را فیمابین فریضتین فقط یا بعد از فریضتین هم اتیان نماید
ظاهر این است که همه این اقسام خمسه جایز بوده باشد یا اقسام دیگر
هست که مضایقه از جواز آنها نداریم اول آن است که بعضی از نافله را

یضتین در میان دو نماز

قبل از زوال اتیان نماید و تتمّه را فیمابین فریضتین و سیّم قسم از آن مخصوص است یکی آن است که هشت رکعت فیمابین فریضتین اتیان شود و ثانی آن است که شش رکعت فیمابین اتیان شود و ثالث آن است که چهار رکعت فیمابین اتیان شود و رابع آن است که بعضی از نافله را قبل از زوال اتیان نماید و تتمّه را بعد از فریضتین سیّم آن است که جمع مابین هر سه نماید یعنی بعضی را قبل از زوال اتیان نماید و بعضی را بعد از زوال لکن فیمابین فریضتین و تتمّه را بعد از فراغ از هر دو فریضه اتیان نماید و هر یک از این اقسام همه جایز بلکه باشد بدانکه مناسب این است که ختم بحث نمائیم بذکر دو مطلب اوّل آن است که هر گاه کسی اتیان با بیست رکعت نماز نافله روز جمعه نماید بهر یک از انحاء مذکوره که بعمل باشد سنّت خواهد بود چنانچه مذکور شد مذاق همیکه تصریح شد بعدم جواز آنها لکن افضل از همه آن است که اتیان شود بمجموع بیست رکعت قبل از زوال بطوریکه مذکور شد باین نحو که شش رکعت را وقت انبساط شمس بجا آورد و شش رکعت وقت ارتفاع آن و شش رکعت را قریب بزوال و دو رکعت را متصل بزوال و کلامیکه در این مقام هست این است که هر گاه عید فطر یا اضحی اتفاق افتاد در روز جمعه واقع شد آیا حکم نافله بحال خود باقی است یا خیر نظر باینکه اتیان بنماز نافله عید در این دو یوم قبل از نماز عید و بعد از آن منهی عنه است ظاهر احتمال اوّل است پس نافله مذکوره بر حال خود باقی است اگر چه در صورت مفروضه بهتر باشد و ظاهر این است که نهی منصرف بغیر این نماز بوده باشد مطلب دوم آن است که مجموع این بیست رکعت نماز از نافله ظهر و عصر این روز است یا از وظیفه روز جمعه است یا شانزده رکعت از نافله ظهرین است و چهار رکعت از وظیفه یوم جمعه است ثمره در مقام نیت ظاهر می شود و ظاهر احتمال

اوّل است

اوّل است پس ده رکعت اوّل را به نیت نافله ظهر یا صلوة جمعه بعمل می تواند آورد و ده رکعت باقی را به نیت نافله عصر لکن اولی این است که نیت اینکه از نافله فریضتین است یا از وظیفه یوم است متعرض بحیثیت نشود بلکه مقصود این باشد که چونکه شارع مقرر فرموده در این روز بیست رکعت نماز شود امتثالاً لامره و طلباً لرضاه این نماز را بعمل می آورم

فصل پنجم در بیان وقت نافله مغرب است و وقت آن داخل می شود بعد از انقضای مقدار یکه کفایت نماز مغرب نماید بعد از تحقق غروب لکن جایز نیست اتیان بنافله مگر بعد از ادای نماز مغرب و در آخر وقت این نافله خلاف است پس قول اوّل مشهور و معروف مابین فقها آن است که وقت آن منقضی می شود بزوال حمره مغربیه و از ظاهر محقق در معتبر و علامه در منتهی دعوی اتفاق علمای شیعه است بر این مطلب ثانی قول آن است که ممتد است باستداد وقت مغرب و این مختار شیخ شهید است در دروس و صاحب مدارک سیّم جمع مابین هر دو قول است باینکه اوّل در حق مختار است و دوم در حق مضطر و این ظاهر میشود از کلام ابی الصلاح در کافی نظر باینکه در فصل صلوة مسنونه فرموده است که وقت نافله هر فریضه ممتد است باستداد وقت آن فریضه و در وقت نماز مغرب قایل شده که وقت مختار منتهی میشود بزوال حمره مغربیه و وقت مضطر باقی است تا نصف شب و مختار مابین اقوال قول اوّل است بلکه شاید بنا است که بتیه شود در این مقام بچند چیز اوّل آن است که هر گاه فرض شود کسی در بدو امر باعتبار باعثی قرار داد که ترک نافله مغرب نماید و باین قصد اتیان بهر دو نماز مغرب بلا فصل بعد باعثی منصرف شد و قرار داد که اتیان بنافله مغرب نماید اگر بعد از زوال حمره است اتیان می نماید

نافله مغرب

به نیت قضا و اگر قبل از زوال جمعه است ظاهر این است که به نیت ادا اتیان
میتواند نمود و ظاهر آن است که مکروه است حرف زدن ما بین نماز مغرب
و نافلهٔ آن و همچنین ما بین نافله سیما سجده شکری که مستحب است
بعد از فراغ از فرایض کرده شود اولی این است که اتیان شود با آن
سجده مقدم بر نافلهٔ مغرب مقصد در بیان مزاحمت نوافل
مذکوره است نسبت بفرائض و در آن چند مقام است اول آن است
که نافله ظهرین مزاحم این دو نماز می شود در وقت این دو نماز و توضیح
این اجمال آن است که هرگاه کسی یک رکعت از نافلهٔ ظهر را قصداً عمداً
اتیان نمود و وقت نافله منقضی شد در این صورت جایز است که هفت
رکعت دیگر را مزاحم نماز ظهر گرداند یعنی هفت رکعت را بعد از
انقضای وقت نافله اتیان نماید بعد از اتیان نماز ظهر نماید و هم
چنین است حال در نافله عصر پس هرگاه یک رکعت را قصداً عمداً در وقت
شود اتیان نمود و وقت نافله منقضی شد می تواند اتمام نافله
عصر نماید مقدم بر نماز عصر و اشکالی در این نیست لکن کلام در این است
که آیا این حکم مختص بصورتی است که این شخص باعتقاد سعه وقت نافله
شروع بنافله نمود و بعد از اتیان یک رکعت از نافله خلاف اعتقاد
او منکشف شد یا آنکه مختص باین صورت نیست بلکه حکم ثابت است
در صورتیکه قبل از شروع بنماز نافله معتقد بوده باشد که وقت نافله
وسعت ندارد مگر یک رکعت از آن را در این صورت جایز است یک
رکعت را در وقت نافله اتیان نماید و تتمه را در خارج وقت ظاهر
این است که حکم در هر دو صورت ثابت بوده باشد و مختص بصورت اول نبوده باشد

ولکن

ولکن این در صورتی است که خروج وقت نافله بعد از اتیان یک رکعت بوده باشد
اما هرگاه قبل از اتمام یک رکعت بوده باشد این حکم ثابت نیست آیا در این
صورت اتمام دو رکعت جایز است یا آنکه قطع آن نماز متعین است ظاهر اول
است باعتقاد سعه وقت شروع بنماز نافله نموده باشد و قبل از اتمام رکعت
فساد اعتقاد او ظاهر شود بلکه وقت خارج شود قبل از اتمام رکعت در این
صورت اگرچه اتمام دو رکعت جایز است یعنی قطع نماز براو لازم لکن اتمام
همه نافله جایز نیست اما هرگاه قبل از شروع بنماز مشخص بوده باشد که تمکن
از اتمام یک رکعت در وقت نیست ظاهر آن است که شروع بنافله در این
صورت جایز نبوده باشد مقام دوم در این است که آیا این مزاحمت
در نافله روز جمعه نیز ثابت است یا نه بمعنی که کسی شروع نمود بنافله
روز جمعه باعتقاد سعه وقت بعد از اتمام یک رکعت منکشف شد که وقت
نافله خارج شده یعنی وقت فریضه داخل شده بتحقق زوال در این
صورت ظاهر این است که مزاحمت نبوده باشد یعنی اتمام نافله روز جمعه
جایز نبوده باشد و اما اتمام آن دو رکعت ~~نافله که شروع نموده یک رکعت~~
~~را در وقت اتیان نمود و رکعت دیگر را در خارج وقت اتیان نماید~~ ظاهر
این است که جایز نبوده باشد بلکه جایز نیست که اتمام آن دو رکعت جایز نبوده باشد
اگرچه خروج وقت قبل از اتمام یک رکعت بوده باشد ملخص مقال آن است
که مزاحمت نافله در روز جمعه با فریضه ثابت نیست اگرچه ده رکعت
نافله را بلکه هجده رکعت را بعمل آورده باشد تا هرگاه هجده رکعت را
تمام نموده باشد و شروع برکعت نوزدهم نموده باشد در آن وقت وقت
نافله خارج شود یعنی وقت نماز ظهر داخل شود در این صورت

می تواند آن دو رکعت را اتمام نمود تا یک رکعت تمام شود اگر چه این مزاحم فریضه شود
مقام سیم در مزاحمت نافلهٔ مغرب است با صلوة عشا یعنی کسی شروع
بنماز نافله مغرب نمود باعتقاد اینکه وقت تمام نافله باقی است بعد از اتمام یک
رکعت وقت خارج شود در این صورت ظاهر این است که اتمام نافله مغرب
یعنی چهار رکعت را اتیان نتواند نمود ولکن اتمام آنچه در دست که شروع نموده
ظاهر این است که جایز بوده باشد اگر چه خروج وقت قبل از اتمام یک رکعت بوده باشد اما این
در صورتی است که قبل از شروع بنماز معتقد سعهٔ وقت نسبت بهمهٔ چهار رکعت
بوده باشد و هرگاه چنین نبوده باشد منقسم می شود بچند قسم اول آن است که معتقد این است
که بقدر دو رکعت از وقت نافله باقی است در این صورت ظاهر این است که تواند دو
رکعت را اتیان نمود ولکن ظاهر این است که می باید در این وقت قصد کند که این دو
رکعت اخیرتین است دوم آن است که معتقد این است که وقت وسعت یک رکعت دارد
نه دو رکعت در این صورت ظاهر این است که شروع بنافله نتواند نمود سیم آن است که
معتقد این است که وقت وسعت سه رکعت دارد در این صورت اتیان بدو رکعت
می تواند نمود نه علاوه تتمه در بیان بعضی نمازهای وارده در این وقت
یعنی فیمابین نماز مغرب و نماز عشا در اخبار تعبیر از این وقت یعنی از غروب
آفتاب تا غروب شفق بصبح و همچنین بعد از طلوع فجر تا طلوع شمس شده تعبیر از این
دو وقت بساعت غفلت شده و وجه تسمیهٔ این دو وقت بساعت غفلت چنانچه
بعضی اخبار ایمائی دارد بر این این است که جنود شیطان در این دو وقت غافل میشوند
از احوال انسان پس مراد این است که این ساعتی است که جنود شیطان از انسان غافل می باشند
پس انسان از شر آنها در این دو وقت محفوظ می باشد پس دعا و عبادت در این دو وقت
اقرب باجابت و اوفق بقبول خواهد بود و حدیثی که اشاره بآن شده این است

که شیطان

که شیطان پهن میکند لشکر و جنود لیلیهٔ خود را از برای اغوای عباد الله از وقت غایب شدن
شمس تا زوال شفق که حمرهٔ مغربیه است و همچنین پهن میکند عسکر و جنود نهاریهٔ خود را
از وقت طلوع فجر تا طلوع شمس پس این دو وقت وقت جمع نمودن عسکر و پهن نمودن
و منتشر ساختن جنود است بجهت اغوای خلایق پس در این دو وقت چونکه مستولی
نیستند بر خلایق لهذا میتوان گفت که غافلند از احوال انسان و چونکه منتشر می سازند
آنها را بجهت اغوای ناس لهذا انسب این است که در آن وقت انسان مشغول بذکر و دعا شود
تا از شر آنها محفوظ باشد یا آنکه چون این دو ساعت ساعت شریفی است و غالب ناس
از شرافت آنها غافلند لهذا تسمیه شده بساعت غفلت نظر بغفلت اغلب ناس از برکت
و شرافت آنها یا آنکه چون شیطان در این دو وقت جنود خود را متفرق می نماید بجهت
اغوا و اغفال ناس از طاعت الله جل شأنه باین مناسبت تسمیه شده بساعت غفلت
علی ای حال مقصود در این مقام اشاره است به بعضی نمازهای وارده در این دو وقت
که بعد از نماز مغرب و قبل از نماز عشا است و در این مقام اقتصار می شود بچند نماز
اول چهار رکعت نافلهٔ مغرب است که بیان شد دوم نمازی است که مشهور شده در السنه بصلوة
غفیله و آن نماز دو رکعت است در رکعت اولی بعد از حمد این آیه را بخواند وذا النون اذ
ذهب مغاضبا فظن ان لن نقدر علیه فنادی فی الظلمات ان لا اله
الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین فاستجبنا له ونجیناه من الغم
وکذلک ننجی المؤمنین و در رکعت ثانیه بعد از حمد این آیه را بخواند
وعنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو ویعلم ما فی البر والبحر وما
تسقط من ورقة الا یعلمها ولا حبة فی ظلمات الارض ولا رطب ولا
یابس الا فی کتاب مبین عبارت حدیث بعد از این این است فاذا فرغ
من القرائة رفع یدیه وقال اللهم انی اسئلک بمفاتح الغیب التی

صلوة غفیله

لَا یَعلَمُهَا اِلَّا اَنتَ اَن تُصَلِّیَ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاَن تَفعَلَ بِی کَذَا وَکَذَا
وَیَقُولُ اَللّٰهُمَّ اَنتَ وَلِیُّ طَلِبَتِی تَعلَمُ حَاجَتِی فَاَسْئَلُکَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ عَلَیهِ وَعَلَیهِمُ السَّلَامُ لَمَا قَضَیتَهَا لِی وَسَالَ اللّٰهُ حَاجَتَهُ اعطاه اللّٰه ما سال (نعمی والقادر علیم)
این است عبارت حدیث و قوله علیه السلام وان تفعل بی کذا وکذا اشاره است باینکه
حاجت خود را در اینوقت ذکر نماید و قوله علیه السلام فی آخر الحدیث وسال الله
حاجته ~~[illegible]~~ اشاره بر این باشد که حاجت خود را مرتبه
در قنوت ذکر نماید وکو یا در تکرار این بوده باشد که یکمرتبه متوسل می شود بذات
اقدس جل شانه در قضای حاجت خود بمعونت شفاعت بمفاتح الغیب یعنی
چیزهائیکه موجب توصل بمغیبات است از اسم اعظم الهی وغیره از جمله چیزهائیکه
عالم بانها نیست مگر باری تعالی جل شانه و باین اشاره است قوله علیه السلام بمفاتح
الغیب التی لا یعلمها الا انت تا آخر و مرتبهٔ دیگر وسیله قضای حاجت خود
قرار میدهد سید المرسلین صلوات الله وسلامه علیه وآل اطهار او را و باین
اشاره است قوله علیه السلام فاسئلک بحق محمد وآله الی آخره و قوله علیه السلام
وسال الله حاجته ~~[illegible]~~ ممکن است که مراد این بوده باشد که ذکر حاجت
خود نماید بعد از انکه گفت تعلم حاجتی باین نحو اللهم انت ولی طلبتی تعلم
حاجتی وهی ان تغفر لی ذنوبی وتجعلنی ممن اخترتهم لدینک وخلقتهم
لجنتک ولتیسرنی فی اقرب الطرق للوفود علیک وتحشرنی فی زمرة اولیائک (نعمی والقادر علیم)
الذین لا خوف علیهم ولا هم یحزنون و هر مطلبیکه خواهد ذکر نماید ان وقت
بگوید فاسئلک بحق محمد وآله علیه وعلیهم السلام لما قضیتها لی
و ممکن است که مراد این باشد که ذکر حاجت نماید در آخر باین نحو اللهم انت
ولی طلبتی تعلم حاجتی فاسئلک بحق محمد وآله علیه وعلیهم السلام لما (نعمی والقادر علیم)
قضیتها

قضیتها لی آن وقت ذکر حاجت خود نماید احتمال سیم آن است که قوله علیه السلم
وسال حاجته اشاره بهمه باشد بتفسیر کذا وکذا در اینجا که فرموده وان تفعل بی کذا وکذا
واین بعید است چه اگر مراد این می بود جهالتی در جنب آن ذکر شده باشد و احتمال
چهارم آن است که مراد این بوده باشد که بعد از فراغ از نماز سؤال حاجت خود نماید
بنا بر این وسال حاجته عطف خواهد بود بر صلی که در اول حدیث مذکور است و
اول حدیث این است من صلی بین العشائین رکعتین قرا فی الاولی الحمد وقوله
وذا النون اذ ذهب مغاضبا الی قوله وکذلک ننجی المؤمنین وفی الثانیة
الحمد وقوله وعنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو الی آخر الایه فاذا فرغ من القرائة
رفع یدیه الی آخر الحدیث حاصل معنی حدیث بنا بر این چنین خواهد بود که کسیکه میان نماز
مغرب و عشا دو رکعت نماز کند باین کیفیت که مذکور شد و سؤال کند حاجت خود
بعد از نماز هرگاه چنین کند خداوند عالم اجابت حاجت او خواهد فرمود و حاجت
او را باو خواهد داد و هرگاه جمع مابین همه نماید بهمه احتمالات حدیث عمل کرده
خواهد بود باین نحو که بجای وان تفعل بی کذا وکذا ذکر حاجت خود نماید و
همچنین بعد از آن که گفت تعلم حاجتی سؤال حاجت خود نماید و اعاده آن
نماید بعد از آن که گفت لما قضیتها و همچنین بعد از فراغ از نماز و اگر چنین
نماید اشمل واتقن خواهد بود و مخفی نماند انچه که مذکور شد در بیان
کیفیت و حقیقت این نماز بود کلامیکه در این مقام هست در حکم
آن است که آیا این نماز را مابین نماز مغرب و عشا می توان بعمل آورد
یا نه تحقیق در این باب تفصیل در مقال است پس میگوییم اتیان باین
نماز یا قبل از زوال سرخی است که در جانب مغرب بهم میرسد بعد از غروب
یا بعد از آن در صورت اول یا اقتصار می نماید بهمان دو رکعت

یا جمع میکند ما بین آن و چهار رکعت نافلهٔ مغرب و در صورت ثانیه
یا این دو رکعت نماز را مقدم می دارد بر نافلهٔ مغرب یا در وسط
آن اتیان می نماید یا بعد از آن پس اقسام مسئله شش است اول آنست
که اتیان باین نماز نماید قبل از زوال حمرهٔ مغربیه و اقتصار نماید
بر آن دوم آنست که جمع نماید ما بین آن و نافلهٔ مغرب لکن این نماز را
مقدم دارد بر نافلهٔ مغرب در این دو صورت ظاهر اینست که اتیان باین
نماز میتوان نمود سیم آنست که جمع نماید ما بین این نماز و نافلهٔ
مغرب لکن اتیان باین نماز نماید ما بین نافلهٔ مغرب و مشخص است
که این قبل از زوال حمرهٔ مغربیه خواهد بود و این قسم نیز ظاهر
اینست که جایز بوده باشد چهارم آنست که اتیان نماید باین دو رکعت
بعد از چهار رکعت نافلهٔ مغرب لکن قبل از زوال حمرهٔ مغربیه
این نیز ظاهر است که جایز بوده باشد پنجم مثل چهارم است مگر اینکه اتیان
باین دو رکعت بعد از زوال حمرهٔ مغربیه بوده باشد ششم آن است
که اقتصار نماید باین دو رکعت لکن بعد از زوال حمرهٔ مغربیه این دو قسم
ظاهر آنست که جایز نبوده باشد پس اتیان باین دو رکعت در چهار صورت
که اول مذکور شد بی عیب است لکن اینها مختلف می باشند در قوة و ضعف
باین معنی که دو صورت اول حکم بجواز کمال قوة دارد و صورت ثالثه
اگر چه جایز است لکن مثل این دو صورت در قوة نیست چنانچه جواز
در صورت ثالثه اقوی از صورت رابعه است و ممکن است که هرگاه کسی
دو رکعت نافلهٔ مغرب را اتیان نماید بکیفیتیکه مذکور شد در غفیله
و در آن قصد هر دو نماز کند هم قصد نافلهٔ مغرب و هم قصد آن نماز و

امتثال

امتثال نسبت بهر دو نماز بعمل آورده باشد پس غایة الصواب بهر دو نماز خواهد بود
ان شاء الله تعالی و وجه جواز این نماز در چهار صورت که مذکور شد و عدم جواز در دو صورت
اخیره ظاهر میشود از مطالع الانوار و از جمله صلوات وارده ما بین نماز مغرب و عشا
نماز معروف بنماز وصیت است که شیخ طوسی در کتاب مصباح ذکر فرموده از جناب رسول
خدا صلی الله علیه و آله که آنجناب در مقام وصیت بامت خود فرموده که وصیت میکنم شما را
بدو رکعت نماز میان مغرب و عشا قرائة کنی در رکعت اولی بعد از حمد سیزده
مرتبه سوره اذا زلزلت و در رکعت ثانیه بعد از حمد پانزده مرتبه سوره قل هو الله
احد کسیکه این نماز را بکند در هر ماهی میباشد از جملهٔ متقین و هرگاه در هر سالی
بکند میباشد از جملهٔ محسنین و هرگاه در هر جمعه بکند میباشد از جمله نماز کنندگان
و اگر در هر شب بعمل آورد مزاحم من میشود در بهشت و غیر از خداوند عالم جل شانه
احصای ثواب او نمیتواند نمود و چون که حدیثیکه مشتمل بر این نماز است ضعیف است
لهذا اترک این نماز اولی است مگر در صورتی که اتیان بنافلهٔ مغرب نماید یا آنکه
این نماز را مقدم بر نافلهٔ مغرب اتیان نماید در این دو صورت ظاهر اینست
که اتیان باین نماز عیبی نداشته باشد و از جمله نمازهای وارده ما بین عشائین
نمازی است که در دهه اول ذی الحجة الحرام ما بین این دو نماز وارد شده و این
نمازی است که وارد شده از کاشف اسرار و دقایق جناب امام جعفر صادق
علیه السلام که آنحضرت فرموده که جناب رسول الله من امر فرموده که بنماید ترک
بکنی دو رکعت نماز را میان نماز مغرب و عشا در دهه ذی الحجه و میخوانی در هر یک از
این دو رکعت بعد از فراغ از سورهٔ مبارکهٔ حمد سوره قل هو الله احد و این آیهٔ شریفه را
وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتْمَمْنَاهَا بِعَشْرٍ فَتَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ
أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا
تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ

کتابخانه آستان قدس
ویژه خطی

بعد از انکه این دو رکعت نماز را میانه این دو نماز در این دو هم
بعمل آوردی شریک خواهی بود با حاج در ثواب است اگر چه حج نکرده
باشی این نماز نیز مثل نماز وصیت است بلکه بمراتب سند این
اضعف از سند آن است چه این حدیث در احدی از کتب معتبره
روایت نشده و سید ابن طاوس نقل فرموده این را از کتاب
ابن اشناس بلکه اصل این کتاب معروف نیست نه مصنف آن پس
اعتماد باین نمیتوان نمود در حکم بجواز این نماز در وقت فریضه مگر
بنحویکه در صلوه وصیت مذکور شد باین نحو که اقتصار نماید باین
نماز در اتیان بنافله مغرب ننماید یا انکه در صورت جمع
مابین هر دو اول اتیان باین نماز نماید بعد بنماز نافله مغرب
در این دو صورت بی عیب خواهد بود چنانچه وجه آن در مطالع الانوار
مبین است و از جمله نمازها که مشهور متداول شده در این اعصار میان نماز
مغرب و عشا میکنند نماز هدیه میت است و این مطلقا ماخذی ندارد
بلکه تا حال مستندی از برای این نماز برنخورده ایم مگر انچه کفعمی در مصباح
ایراد نموده و آن این است صلوة الهدیة لیلة الدفن رکعتان فی الاولی
الحمد و آیة الکرسی و فی الثانیة الحمد و القدر عشرا فاذا سلم قال
اللهم صل علی محمد و آل محمد وابعث ثوابها الی قبر فلان و فی روایة
اخری بعد الحمد التوحید مرتین و فی الثانیة بعد الحمد الهیکم التکاثر عشرا
ثم الدعاء المذکور و از اینکه اسناد بمعصوم علیه السلام نداده حدیث بودن
آن مشکوک است بلکه ظاهر میشود از عبارت و فی روایة اخری اینکه انچه اول
مذکور شده حدیث است لکن نه سندی دارد که ملاحظه شود و نه اشاره بماخذ

شده

شده که استعلام حال آن توان نمود بعلاوه انکه غایت مدلول آن این است
که چنین نمازی در شب دفن میت وارد شده و اما اینکه این نماز می باید در میان
دو نماز کرده شود مطلقا اثری از آن نیست پس اتیان نمودن این نماز میان
دو نماز بیوجه است با هرگاه این نماز بطریق اجاره بر کسی لازم شود در آن وقت
اگر چه مخیر است مابین انکه میان دو نماز اتیان کند یا بعد از هر دو نماز این نماز
لکن در اینصورت از محل کلام خارج است نظر باینکه در اینحالت نافله بجا خواهد آمد

نافله عشا

بحث ششم
در بیان وقت نافله عشا است که مسمی بوتیره است بدانکه وقت
این نافله داخل میشود بعد از انکه منقضی شد از مغرب بمقداریکه کفایت نماز
مغرب و نماز عشا نماید بعد از انکه این مقدار منقضی شد اتیان باین نماز
میتوان نمود اگر چه اتیان بنافله مغرب ننموده باشد پس لازم نیست انتظار
انقضای زمانیکه کفایت نافله نماز مغرب نماید بلکه بعد از انقضای مقدار
هفت رکعت اگر چه در اول وقت اتیان نشده باشد بلا فصل اتیان بنافله
عشا جایز است و وقت این نماز ممتد است بامتداد وقت عشا محقق در معتبر
و علامه در منتهی ادعای اتفاق فقها بر این فرموده اند پس مقتضای
این کلام این است که هرگاه تاخیر نماز عشا شود تا آخر وقت آن بجهتیکه
فارغ از نماز عشا شود در نصف شب پس وقت این نافله منقضی شده
باشد اما ظاهر این است که چنین نبوده باشد پس مناسب این است که گفته شود
وقت این نافله ممتد است بامتداد وقت عشا و بعلاوه زمانیکه کفایت
این نماز نماید در وقتی که نماز عشا اتیان شود در آخر وقت خود و جمیع
نوافل مذکوره و غیرها اتیان آنها در حال قیام با تمکن افضل از اتیان
بانها است در حال جلوس و هرگاه با تمکن از قیام اختیار جلوس نماید

مستحب این است که بجای هر رکعتی دو رکعت اتیان نماید مگر این نماز
که چنین نیست بلکه جلوس در آن متعین است و مخفی نماند اگر چه وقت این
نماز بعد از فراغ از نماز عشا است لکن اولی آنست که اتیان باین نماز
نماید بعد از هر نماز بلکه در این شبها اتیان نماید تا نصف شب
در بیان کیفیت قرائت در این نماز است میگوئیم بعد از قطع بر اینکه
در این نماز و سایر نوافل مذکوره اقتصار بحمد و سوره توحید میتوان نمود بلکه
اقتصار بحمد تنها نیز میتوان نمود لکن کلام در قرائت موظفه در خصوص این
صلوة است و این بدو طریق روایت شده اول آن است که قرائت شود
در این دو رکعت نماز صد آیه از قرآن ظاهر این است و استثنای حاصل
است بقرائت صد آیه در دو رکعت خواه بالمساوات بوده باشد که نصف
در رکعت اولی و نصف در ثانیه و خواه بتفاوت و در نیت آیات
فاتحة الکتاب هم از جمله یکصد آیه محسوب میتوان نمود اگر محسوب نه نماید
اوفق خواهد بود دوم آنست که اتیان نماید این دو رکعت را بسوره
واقعه و اخلاص بنابراین اگر سوره اولی را در رکعت اولی و ثانیه را
در ثانیه قرائت نماید اوفق بظاهر حدیث خواهد بود سیم آنست که اتیان
شود بسوره ملک و اخلاص در وقت نماز شب است
بدانکه آخر وقت نماز عشا متصل است باول وقت نماز شب
پس بعد از آنکه نصف اول شب منقضی شد وقت نماز شب داخل
میشود و اول وقت نماز شب اول نصف آخر شب است و وقت آن
ممتد است تا طلوع فجر صادق و تقدیم این نماز بر نصف شب جایز نیست
مگر در حق مسافری که مظنون او بوده باشد که متمکن از اتیان نماز شب

بعد از

بعد از نصف شب نخواهد بود خواه باعتبار مشقت سفر بوده باشد یا باعتبار
غلبه نوم یا امر دیگر در اینصورت جایز است در حق چنین کسی اتیان نماید
بنماز شب قبل از نصف شب و همچنین است هر گاه کسی مظنه عدم تمکن از نماز شب در وقت
آن داشته باعتبار غلبه نوم خواه جوان بوده باشد یا پیر خواه در فصل تابستان بوده باشد
یا زمستان خواه در سفر بوده باشد یا در حضر و همچنین هر گاه مظنه بهم جنابت داشته باشد در
وقت و تمکن از غسل نبوده باشد اگر چه در حضر بوده باشد در جمیع این صور اتیان بنماز شب در اول شب هم
میتواند نمود و اینها در صورتی است که مظنون او بوده باشد که متمکن از اصل نماز شب نبوده باشد
و اما هر گاه معتقد این بوده باشد که متمکن از نماز شب در وقت آن است لکن نه بر وجه کمال
مثل اینکه امر او مردد است مابین اتیان بنماز شب در اول شب قائماً رو بقبله یا اینکه
اتیان بآن نماید بعد از نصف شب در محمل در بین راه نشسته یا بر روی چاروا ظاهر
این است در چنین صورت تقدیم نماز شب بر نصف شب هم جایز نبوده باشد بلکه جواز تقدیم در صورتی است
که متمکن از آن در وقت مطلقا نبوده باشد و اما تقدیم نماز شب در حق کسیکه خائف از جنابت
بوده باشد باعتقاد عدم تمکن از تیمم ظاهر این است که تقدیم مجوز نبوده باشد پس در این
صورت این شخص مخیر خواهد بود مابین اینکه نماز شب را در اول شب اتیان نماید
با وضو یا آنکه در آخر شب اتیان نماید با تیمم بدل از غسل جنابت بعد از آنکه این مطلب
معلوم شد میگوئیم مناسب این است در این مقام تنبیه شود بر چند مطلب اول آن است
که در صورت تقدیم نماز شب در صور مسطوره معین است که باید در شب اتیان شود نه در روز
یعنی قبل از غروب اتیان نمی تواند نمود پس مقدم بر دو نماز یا در بین دو نماز نمیتواند
اتیان نمود دوم آنست که هر گاه چنین کسی اتیان بنماز شب نمود در اول شب و متمکن
شد از اتیان بآن در آخر شب ظاهر این است که اتیان بنماز شب ثانیاً میتواند نمود
سیم آن است که این نماز در صورت تقدیم ظاهر این است که ادا بوده باشد پس نیت

از غسل ظاهر این است که مخلص نبوده باشد بفوریتیکه متمکن از تیمم نبوده باشد بلکه با تمکن هم

بلکه معین است که در شب اتیان شود بلکه لازم است که بعد از نماز مغرب و عشا اتیان نماید هم

ادا اتیان میتواند نمود بنابراین ظاهر میشود که وقت نماز شب در حق چنین اشخاص
داخل می شود بعد از فراغ از ادای نماز مغرب و عشا و در حق غیر داخل می شود
بعد از انقضای نصف لیل چهارم آن است که تقدیم نماز شب در صورت مذکوره مشروط
بر این نیست که معتقد عدم تمکن از قضا بوده باشد بلکه میتواند مقدم داشت اگرچه
با اعتقاد تمکن از قضا لکن ظاهر این است که قضا افضل از تقدیم بوده باشد
بنحوی است که حکم بجواز تقدیم مختص هشت رکعت از نماز شب نیست بلکه بالاضافه
به شفع و وتر نیز ثابت است و لکن حکم تقدیم مختص بهمین یازده رکعت میباشد اما
نسبت به دو رکعت نافله فجر ثابت نیست اگرچه فرض شود که متمکن از اتیان آن در وقت
خود نبوده باشد ششم آن است که وقت نماز شب ممتد است تا طلوع فجر صادق
بعد از آنکه فجر طالع شد قبل از اتیان بفریضه اتیان باین نماز جایز نیست مگر در
صورتیکه چهار رکعت این نماز را کرده باشد و فجر طالع شد در این صورت جایز است
مزاحم بسازد به بقیه این نماز فریضه فجر را و لکن این در صورتی است که با اعتقاد
سعه وقت نسبت بمجموع نماز شب شروع بنماز نموده باشد بعد از اتیان بچهار رکعت
فساد اعتقاد او ظاهر شود و اما هرگاه قبل از شروع مشخص بوده که وقت وسعت
همه نماز را ندارد اگرچه بعنوان اختصار بوده باشد در چنین صورت اتیان بنماز
شفع و وتر نماید و هشت رکعت را بعد از نماز صبح قضا نماید تفصیل مقام
مقتضی این است که گفته شود در این مقام چند احتمال است اول آن است
که مکلف قبل از شروع در نماز شب معتقد این است که مقدار باقی از شب
کفایت همه نماز شب را خواهد نمود دوم آن است که مکلف معتقد این است
که مقدار باقی از شب کفایت نماز شب را نمی نماید سیم آن است که معتقد
اتساع وقت و عدم اتساع هیچیک نبوده باشد در قسم اول و ثالث شروع بنماز شب

بطریق

بطریق معهود میتواند نمود پس اگر فجر طالع نشد تا آنکه نماز شب را تمام نمود در اینصورت
کلامی نخواهد بود و اگر فجر طالع شد قبل از اتمام نماز شب خالی از این نیست که طلوع
فجر یا بعد از اتیان بچهار رکعت خواهد بود یا قبل اگر بعد از اتیان بچهار رکعت است
جایز است نماز شب را اتمام کند قبل از نماز صبح ظاهر این است که در این صورت لازم نبوده باشد
که در رکعات اقتصار بحمد تنها نماید مگر در صورتیکه چهار رکعتی که اتیان نموده قبل از فجر
اتیان نموده باشد بحمد تنها باینمعنی که لازم بوده اتیان بحمد تنها نماید مثل اینکه قبل از شروع
در نماز معتقد آن بود که وقت وسعت ندارد مگر مقدار ادای رکعتی که اقتصار شود
در آنها بحمد تنها در اینصورت ممکن است که گفته شود آنچه بعد از فجر اتیان می شود
لازم است که اقتصار شود در آن بحمد تنها و اگر طلوع فجر قبل از اتیان بچهار رکعت
بوده باشد اگرچه در رکعت چهارم بوده باشد اتمام نماز شب مقدم بر فریضه فجر جایز
نیست پس ترک نماز شب می نماید بعد از اتیان بنافله صبح نماز صبح را بعمل می آورد
و بقیه از نماز شب را بعد از قضا خواهد نمود و اگر طلوع صبح در حین اشتغال برکعت
ثالثه یا رکعت رابعه بوده باشد آیا معین است قطع این نماز نماید یا جایز است
اتمام این دو رکعت یا عدول می نماید بنافله فجر یعنی این دو رکعت را قرار میدهد
که نافله فجر است و اتمام می نماید به نیت نافله فجر ظاهر این است که قطع لازم
نبوده باشد و عدول نیز جایز نبوده باشد پس اتمام این دو رکعت بهمان قصدیکه شروع
نموده جایز خواهد بود اما قسم دوم یعنی قبل از شروع بنماز شب معتقد این بوده
باشد که قدر باقی از شب کفایت نماز شب را نمیکند در اینصورت ظاهر این است
که شروع بنماز شب بطریق معهود نتواند نمود اگرچه معتقد این بوده باشد که
چهار رکعت را قبل از صبح اتیان میتواند نمود بلکه در این صورت عدول می نماید
از نماز شب بشفع و وتر و مخفی نماند اتمام نماز شب بعد از طلوع فجر در صورتیکه

چهار رکعت از نماز شب را اتیان نموده باشد قبل از فجر محقق باین نیت که طلوع فجر در حال
اشتغال بنماز شب شود بلکه حکم ثابت است اگرچه چهار رکعت از نماز شب را کرده باشد
در اول وقت نماز شب و تتمه را تاخیر نمود که بعد اتیان نموده باشد و خوابید یا مشغول بمطالعه
یا شغل دیگر شد وقتی مطلع شد که صبح طالع شده در اینصورت نیز اتمام نماز شب
قبل از اتیان بفریضه میتواند نمود ششم آن است که در صورتیکه مکلف باعتبار
مظنه ضیق وقت اتیان بنماز شفع و وتر نموده بعد فساد اعتقاد او ظاهر شد
مشخص شد که وقت باقی کفایت همه نماز شب را می نماید ظاهر این است که اعاده
شفع و وتر بعد از اتیان هشت رکعت نماز شب ضرور نبوده باشد بلکه جواز اعاده
آن محل تشکیک است هفتم در حدیث صحیح وارد است کسیکه برخیزد قبل از صبح
و اتیان نماید بنماز شفع و وتر و دو رکعت نافله صبح نوشته می شود در نامه
عمل او ثواب نماز شب انگه در این مقام چند احتمال است اول آنست که کسی در اول
شب عازم بوده که در آخر شب برخیزد و تمام نماز شب را بعمل آورد بعد از آنکه
بیدار شد مشخص شد که مقدار باقی از شب کفایت همه نماز شب را نمیکند دوم
آن است کسی در اول شب قصد نداشت که نماز شب کند بعد از آنکه از خواب بیدار
شد قبل از طلوع فجر رای او قرار گرفت که اتیان بنماز شفع و وتر و دو رکعت نافله
صبح نماید سیم آن است که در اول شب عازم این بود که آخر شب برخیزد و اقتصار
نماید بهمان شفع و وتر و دو رکعت نافله فجر مقتضای این حدیث صحیح آن است
در جمیع این احتمالات مذکوره هرگاه اتیان شفع و وتر و دو رکعت نافله
نماید نماز شب در حق او محسوب خواهد بود

کیفیت نماز شب

در بیان کیفیت نماز شب

بدانکه نماز شب یازده رکعت است با دو رکعت شفع و یک رکعت وتر و در رکعت اول
بچند طریق نقل شده اول آنست که در رکعت اول بعد از حمد سوره قل یا ایها الکافرون

و در رکعت

٨١

و در رکعت دوم بعد از حمد سوره قل هو الله احد بخواند و هو اقصرها دوم آن است
که در هر رکعت بعد از حمد سی مرتبه سوره قل هو الله احد بخواند و هو افضلها سیم
آن است در رکعت اول بعد از حمد سی مرتبه قل هو الله احد و در رکعت ثانیه بعد از حمد
سی مرتبه سوره قل یا ایها الکافرون بخواند چهارم است در رکعت اول بعد از حمد
سوره قل هو الله احد سی مرتبه در رکعت ثانیه سوره قل یا ایها الکافرون یک مرتبه
بخواند قول سیم مذکور در کلام شیخ مفید است و قول چهارم در کلام شیخ بهائی رحمهما الله
و تا حال مستند این دو قول در اخبار بر نخورده ایم و شش رکعت دیگر را اگر تواند
اتیان نماید بسور مطوله و اگر نه بهر سوره که خواهد تلاوت نماید در هر رکعت خوب است بعد از حمد
و اگر همه را بحمد و قل هو الله احد اتیان نماید نیز خوب است و مستحب است بعد از فراغ
از قرائت سوره توحید در هر نماز که بوده باشد بگوید کذلک الله ربی و سنت است
بعد از فراغ از هر دو رکعت از این هشت رکعت این دعا بخواند اللهم انی اسئلک
و لم یسأل مثلک انت موضع مسئلة السائلین و منتهی
رغبة الراغبین ادعوک و لم یدع مثلک وارغب الیک
و لم یرغب الی مثلک انت مجیب دعوة المضطرین و ارحم
الراحمین اسئلک بافضل المسائل و انجحها و اعظمها یا الله
یا رحمن یا رحیم فباسمائک الحسنی و امثالک العلیا و
نعمک التی لا تحصی و باکرم اسمائک علیک و احبها
الیک و اقربها منک وسیلة و اشرفها عندک منزلة
و اجزلها لدیک ثوابا و اسرعها فی الامور اجابة و باسمک
المکنون الاکبر الاعز الاجل الاعظم الاکرم الذی
تحبه و تهواه و ترضی به عمن دعاک به و استجبت

له دعائه وحق علیک ان لا تحرم سائلک و لا ترده و بکل
اسم هو لک فی التورية والانجیل والزبور والفرقان العظیم
و بکل اسم دعاک به حملة عرشک وملائکتک وانبیائک
و رسلک واهل طاعتک من خلقک ان تصلی علی محمد وال محمد
وان تعجل فرج ولیک وابن ولیک وتعجل خزی اعدائه و مستحب است
بعد از فراغ از رکعت دوم در رکعت هشتم تسبیح سیدة النساء فاطمه
زهرا علیها السلم و بعد از ان شروع بنماز شفع نماید در هر رکعت
بعد از فراغ از حمد سوره توحید بخواند و در رکعت ثانیه بعد از فراغ از قرائة قبل از
رکوع مثل سایر نمازها قنوت مستحب است و قول بعدم ثبوت قنوت در نماز شفع
ضعیف است و بعد از فراغ از این نماز سنت است که این دعا بخواند الهی تعرض
لک فی هذا اللیل المتعرضون وقصدک فیه القاصدون وامل فضلک
ومعروفک الطالبون ولک فی هذا اللیل نفحات وجوائز وعطایا ومواهب
تمن بها علی من تشاء من عبادک وتمنعها من لم تسبق له العنایة منک
وها انا ذا عبیدک الفقیر الیک المؤمل فضلک ومعروفک فان کنت یا مولای
تفضلت فی هذه اللیلة علی احد من خلقک وعدت علیه بعائدة من
عطفک فصل علی محمد الطیبین الطاهرین الخیرین الفاضلین وجد علی
بطولک ومعروفک یا رب العالمین وصلی الله علی محمد خاتم النبیین
واله الطاهرین وسلم تسلیما ان الله حمید مجید اللهم انی ادعوک
کما امرت فاستجب لی کما وعدت انک لا تخلف المیعاد و بعد از آن شروع
نماید بمفرده وتر و افتتاح آن نماید بتکبیرات افتتاحیه و ادعیه معهوده واگر خواهد
اقتصار نماید بر نیت و تکبیرة الاحرام و بعد از فراغ از قرائت فاتحة الکتاب سه مرتبه

کرده

سوره توحید بخواند و بعد از فراغ و بعد از فراغ از هر مرتبه کذلک الله ربی سه بار
واگر اقتصار بیک مرتبه نماید بعد از فراغ از مرتبه سیم باکی نیست و بعد از آن سوره قل اعوذ
برب الفلق و قل اعوذ برب الناس بخواند مناسب این است بعد از انکه گفت
قل اعوذ برب الفلق بگوید اعوذ برب الفلق و همچنین بعد از انکه گفت قل اعوذ
برب الناس بگوید اعوذ برب الناس و سوره را اتمام نماید بعد از آن شروع نماید
بقنوت که تطویل در قنوت در جمیع صلوات امری است بغایت مطلوب
و مرغوب است در نهایت محبوبیت خصوصا در قنوت نماز شب که وقت خلوت
و تخاطب با معبود و محل عرض مطلب و مناجات با قاضی الحاجات
است از جمله مخاطباتی که جناب موسی بن عمران علیه السلم از جانب رب
العزت تعالی شانه العزیز مشرف بشرافت آن شده خطابی است که حاصل
مضمون آن این است ای پسر عمران کسیکه در همه شب خواب میکند و خود را از
سعادت شرافت ذکر و مناجات با ما محروم می نماید اگر ادعا نماید
که محبت با ما دارد این ادعا از او دروغ و بی اصل خواهد بود آیا
چنین نیست که هر محبی با کمال شوق طالب خلوت با محبوب خود میباشد
بهتر از شب کجا محلی خواهد بود که کافه ناس در خواب اند مگر کسانی که لذت
مناجات با خالق ارضین و سموات جل جلاله بمذاق ایشان رسیده هر کسی
استراحت جسد خود در خواب میدانند مگر اشخاص که عین استراحت
و محض لذت خود را در اشتغال بمناجات و تضرع و ابتهال بدرگاه
قاضی الحاجات میدانند مجملا تطویل در قنوت در جمیع صلوات خصوصا
در قنوت نماز شب لا سیما در قنوت وتر مطلوب و مرغوب است و هر دعا که
خواهد میتواند خواند و بهترین ادعیه مناجاتهای وارده از ائمه

آداب القنوت

اظهار است خصوصا ادعیه صحیفه کامله و سایر مناجاتهای آن مفخر اهل عبادة و بعد انکه آداب خصوص قنوت و ترسه چیز است اول دعا در حق چهل نفر از برادران دینی و احادیث در فضیلت دعا در حق چهل نفر از برادران دینی اگرچه بسیار است اما در خصوص قنوت وتر با حدیثی یعنی در این باب برنخورده ایم لکن عموم احادیث وارده شامل این مقام هست اگرچه این کفایت در خصوص توظیف در قنوت وتر نمیکند لکن فتوای ثابته از جماعتی از اجله فقهاء نور الله قبورهم کفایت میکند در امثال مقام پس حکم باستحباب دعا در حق چهل نفر از برادران دینی در خصوص قنوت وتر میشود و ظاهر این است تادیه سنت محقق بآن نیست که می باید چهل نفر مدعو لهم از اموات بعد باشند بلکه امتثال چنانچه بدعا در حق چهل نفر از اموات حاصل می شود حاصل می شود بدعا در حق چهل نفر از احیا یا مشترکه مابین احیا و اموات و ظاهر آن است که تادیه سنت منحصر در این است که می باید چهل نفر مرد بعد باشند و چهل نفر از زن یا بعضی زن و بعضی مرد کفایت نمیکند در این باب بلی هرگاه در حق زن نیز دعا بکند در بعض قنوت لکن انها را از عدد چهل حساب ننماید باکی نیست و ظاهر این است تادیه سنت موقوف بر این نیست که چهل نفر عادل بعد باشند پس اگر کل فاسق بعد باشند یا بعض فاسق و بعض غیر فاسق ظاهر این است که کفایت می نماید در تادیه سنت و مخفی نماند امتثال موقوف بر این نیست که دعا موقوف بجهة غفران ذنوب بعد باشد بلکه چنانچه سنت مؤدی می شود بدعای در مغفرت و ثواب در حق جمیع همچنین مؤدی می شود بدعای در سعه رزق در حق همه چنانچه مؤدی می شود بدعای مغفرت ذنوب در حق بعض و در سعه رزق نسبت به بعض دیگر یا طلب مغفرت نسبت به بعض و سعه رزق نسبت بدیگری و ادای دیون نسبت بثالث مجملا مناط

دعا هست در حق چهل مؤمن

دعا هست در حق چهل مؤمن خواه در امور متعلق بدنیا بعد باشد یا در امور متعلق باخرت یا مختلف و این دعا در حق غیر باعث این می شود که دعائیکه در حق خود میکند دعا او مستجاب شود خواه دعائی بجهة خود مماثل دعائی بعد باشد که در حق غیر کرده یا مخالف دوم از امور ثلثه که از آداب خصوص قنوت وتر می باشد استغفار است پس مناسب این است بعد از انکه از دعا در حق چهل نفر فارغ شود هفتاد مرتبه استغفار نماید خواه بلفظ استغفر الله ربی و اتوب الیه بعد باشد یا باسقاط ربی باین نحو استغفر الله و اتوب الیه یا باسقاط لفظ جلاله که بگوید استغفر ربی و اتوب الیه و یا بگوید استغفر الله و اساله التوبه یا جمع کند مابین اثنین یا ثلثه یا اربعه باین طریق که اول بیست دفعه بگوید استغفر الله ربی و اتوب الیه و بقیه هفتاد را تمام نماید به طریق دیگر مثلا و اگر هفتاد مرتبه بجای استغفار اللهم اغفر لی ذنوبی بگوید ظاهر این است که امتثال بعمل آمده باشد و از جمله آداب این استغفار این است که در حین استغفار دست چپ خود را بلند نگاه دارد و بدست راست بتسبیح یا بغیر ضبط عدد استغفار نماید و بعد از فراغ از هفتاد مرتبه مستحب است که هفت مرتبه بگوید هذا مقام العائذ بک من النار و بعد از آن هفت مرتبه بگوید استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم لجمیع ظلمی و جرمی و اسرافی علی نفسی و اتوب الیه بعد از آن بگوید رب اسات و ظلمت نفسی و بئس ما صنعت و هذه یدای یا رب جزاء بما کسبت و هذه رقبتی خاضعة لما اتیت و ها انا ذا بین یدیک فخذ لنفسک من نفسی الرضا حتی ترضی لک العتبی لا اعود سیم از امور ثلثه این است که بعد از انکه از استغفار فارغ شد سیصد مرتبه بگوید العفو جایز است بنصب واو چنانچه جایز است برفع آن و بنا بر نصب مفعول فعل محذوف است ای اسئلک العفو عن ذنوبی

او سندی منک العفو و بنا بر رفع این لفظ مبتدای محذوف الخبر خواهد بود
ای العفو مطلوبی منک او من صفاتک و در صورتیکه جمع مابین هر سه
امور مذکوره نماید اتیان کرده خواهد بود بافضل افراد و در صورت
اقتصار بر دو ظاهر این است که جمع مابین دعا در حق چهل نفر از برادران
دینی و هفتاد مرتبه استغفار اکمل از دو تای دیگر بوده باشد خواه جمع
مابین دعا در حق چهل نفر و سیصد مرتبه العفو بوده باشد یا جمع مابین
استغفار و سیصد مرتبه العفو و در صورت اقتصار بیکی از ینکه
اقتصار بر هفتاد مرتبه استغفار بهتر از اقتصار بر هر یک از دو تای دیگر بوده باشد
مگر در صورتیکه دعا در حق چهل نفر طلب مغفرت ذنوب تنها از غفار الذنوب
بوده باشد در این صورت ظاهر اینکه اقتصار بدعا در حق چهل نفر اولی خواهد بود
نظر باحادیث مستفیضه از جمله آنها حدیث صحیحی است که ثقة الاسلام
روایت نموده از ابراهیم ابن هاشم که فرمود دیدم عبد الله جندب را در عرفات
ندیدم در عرفات کسی را بحالت او و دستهای او بلند بود بسوی آسمان اشکهای
چشم او جاری بود بنحوی که بزمین میرسید بعد از آنکه مردم متفرق شدند باو
گفتم یا ابا محمد ندیدم کسی را مثل حالتی که از تو دیدم در جواب من گفت
قسم بخداوند عالم جل شانه دعا نکردم مگر در حق برادران خود نظر باینکه
از مولای خود موسی بن جعفر علیهما السلم شنیدم که فرمود هر کس دعا کند در حق
برادر خود در حال غیاب او ندا کرده میشود از جانب رب العزت که از برای
تو باد صد هزار برابر برابر آنچه که برای برادر مؤمن خود خواستی پس خوش
نداشتم که بگذارم صد هزار برابر که خداوند عالم ضامن او شده باشد برای
مطلبی که خود بجهت خود خواهم و ندانم که مستجاب خواهد شد یا نه بنا بر این

هرکاه

هرکاه طلب مغفرت از حضرت رب العزت در حق چهل نفر از برادران دینی
خود نماید چندین هزار مقابل از جانب رب العزة بجهة او خواهد بود لکن
این شخص در این حالت فرد کامل مستغفرین فی الاسحار خواهد بود و بعد از
فراغ از قنوت برکوع رفته بعد از رفع راس از رکوع مستحب این است
که این دعا را بخواند هذا مقام من حسناته نعمة منك وشكره ضعيف قليل
وذنبه عظيم وليس لذلك الا رفقك ورأفتك فانك قلت في
كتابك المنزل على نبيك المرسل صلى الله عليه وآله كانوا
قليلا من الليل ما يهجعون وبالاسحارهم يستغفرون طال هجوعي
وقل قيامي وهذا السحر وانا استغفرك استغفار من لا يجد لنفسه
نفعا ولا ضرا ولا حيوة ولا نشورا بعد از آن بسجود رفته رکعت را
تمام نماید تنبیه ای برادر عزیز من از خواب غفلت بیدار شو و خرقه
مستی از گوش هوش در کن بدانکه آنچه مذکور شد از اول تا این
مقام در کیفیت نماز شب تمامه علق بمنزله بدن و کالبد است و از
برای آن بمنزله حق است که باعث حیوة و بقاء و صفای آن است و آن
روح توجه والتفات است در جمیع افعال و اقوال بجناب معبود عظیم
متعال با نهایت خضوع و خشوع و اقبال و باین است اشاره بقوله
علیه السلم الصلوة معراج المؤمن و چنانکه کمال بدن انسانی
و بهاء و صفای آن بروح است و آن بدن با عدم روح شیئی است
باطل و جثه ایست زایل چنین است حال صلوة با عدم آنچه مذکور شد (توجه و اقبال بجناب حضرت ذو الجلال کرم)
که بمنزله روح آن است و عمده محاسنیکه در خصوص شب خیزی است مگر در
غیر آن نیست این است که چونکه عسکر نوم مستولی بحواس و مشاعر اغلب ناس

شده هریک به بستر استراحت آسوده اغلب بلذت نوم خود را از لذت
مراتب خلقت انسانی محروم و برخی بمسرّت التذاذ از محبوب بی‌اعتبار
خود را از سرمایهٔ اعتبار بی‌اعتبار نموده لهذا در این وقت عوایق
تخاطب با معبود کمتر و موانع مناجات با قاضی الحاجات اندر است
آنکس که لذت توجه بحضرت عظمت رب العزه و حلاوت التفات
به سیدا هی کبریائی معدن العظمه بمذاق او رسیده طالب چنین وقتی
است که نقد سوابق سرمایهٔ سعادت دارین و مصدر افتخارات تمنی رساند
زنگ الالم مکتسبه از مباعدت ساحت خطور از صحیفه صدر دالقیام جراحات
مؤلمه از قلب محنت قرین نقد مرهم وصال جهان آفرین نماید حواجب
منظمهٔ علقهٔ جمال یار را بنالهای جگر سوز و نداهای رقت انگیز محبوب متعال حجب
رفع نموده دستور منظمهٔ حاجهٔ مؤلمه را باستنارهٔ تمسک بذیل مقالهٔ
وَانِرْ اَبصارَ قلوبنا بِضیاءِ نظرِها الیکَ قطع عقد تعلق بغیر خود را
قدس حضرت معبود نماید و با علامت توسل بمناجات ذهب دوام
الاتصال بحبل منک خود را از حضیض الم فرقت مهجور و باوج
مسرت وصال محبوب مسرور گرداند بلاها است که ببرکت خروج دموع
از عیون در آن وقت مظلوم از خوف و خشیت حضرت معبود جل شانه
از اهل آن بلد دفع می‌شود و چه مراتبی است که بسبب بیقراری نالهای
بسیار در آن شب تار از خوف غضب حضرت قهار بان می‌توان رسید نعم ما قیل
ای دانه که خوشه می‌توانی گشتن در خاک چه منده سری بیرون کن
و حدیثی که از کاشف اسرار دقایق جناب امام جعفر صادق علیه السلام وارد شده
ما حاصل معنی آن این است که هر چشمی در روز قیامت گریان خواهد بود

مگر چشمی

مگر چشمی که گریسته باشد از خوف و خشیت الهی جل شانه و نیز چشمی که بریده باشد
آن چشم از آب خیرات از خوف الهی مگر آنکه خداوند عالم جل جلاله بدن آن شخص را
از آتش جهنم حرام خواهد گردانید و هرگاه آب آن چشم بر صورت جاری شده
باشد در روز قیامت ظلمتی و مذلتی دارد گو اهد شد و نیز چیزی مگر آنکه کیلی بوان و جهه هم
و وزنی بجهة او هست مگر اشک چشمی که از خوف الهی ریخته شده باشد بدرستیکه
خداوند عالم به برکت قلیل از آن دریاهای آتش جهنم را خاموش خواهد فرمود
و اگر بندهٔ در میان امتی از خوف و خشیت الهی بنالد خداوند عالم جل شانه به
برکت گریهٔ او فاطبهٔ آن امت را رحم خواهد فرمود نعم ما قیل تا نگرید طفل کی نوشد لبن
تا نگرید ابر کی خندد چمن اشک اگر بهر خدا بارند خلق گوهر است و اشک پندارند خلق
مایه در بازار این دنیا زر است مایه آنجا سوزش چشم تر است مجملاً نماز بی‌خضوع
چون بدنی است بی روح و عبادت بدون توجه و التفات چون شعلهٔ چراغی است
بی روغن و قیام بمقام امتثال با عدم شعور بعظمت جناب باری چون غرس نهالی است
بی آب یاری و از مخزن اسرار الهی جناب رسالت پناهی صلی الله علیه مروی است
حدیثیکه حاصل مضمون آن این است که هر بندهٔ که مشغول نماز شده و در آن اقبال
بمعبود و بی زوال ننموده و قلب او التفات بغیر نمود در آن حالت فرمانی از جانب
رب العزت میرسد که ای بندهٔ من که مقصود تو است و که را طلب میکنی آیا پروردگاری
غیر مرا میخواهی یا طلب میکنی حافظی را که سوای من باشد یا در طلب جوادی
هستی که غیر من باشد منم اکرم الاکرمین و منم جود کننده تر از هر جود کننده و منم
افضل از هر عطا کننده اگر ثواب میخواهی ثوابی بتو خواهم داد که کسی احصای
آن نتواند نمود روی بدرگاه ما آور که من اقبال بجانب تو نموده ام و ملائکهٔ ما
بجانب تو اقبال نموده اند پس هرگاه آن بنده ملتفت شده از ساحت

تا نگرید طفلک حلوا فروش دیگ بخشایش نمی‌آید بجوش

غفلت اجتناب نمود و اقبال بجانب عظمت مدار حضرت آفریدگار نمود
قلم عفو بر آنچه از او صادر شده می‌زنند پس اگر ثانیا باز التفات نمود
اعاده میشود از جانب رب العزت آنچه سابق مذکور شد پس اگر اقبال نمود بجانب
پروردگار عالم خداوند عالم او را بآنچه از او صادر شده مؤاخذه نخواهد فرمود
پس اگر مرتبهٔ سیم باز التفات نمود باز از جانب رب العزت همان کلام اعاده
می‌شود پس اگر باز اقبال بصلوة خود نمود خداوند عالم عفو میفرماید آنچه را
که صادر شده پس اگر مرتبهٔ چهارم باز التفات نمود در نماز بجانب غیر خداوند
عالم جل شانه از او اعراض میفرماید و همچنین کل ملائکه از او اعراض خواهند
نمود و خطابی میرسد در این حالت از جانب رب العزت باین مضمون
ترا واگذاردیم با آنکس که میل باو داری و نیز از آن سرور انبیا علیه
و علی آله الاف الثناء وارد شده که از جملهٔ وصایائی که آن سرور
عالم با باذر فرموده این است که ای اباذر هر رکعت نماز از کسی صادر شود
با تفکر و توجه و اقبال بدرگاه ذوالجلال بهتر است از نماز در کل شب در حالتی
که قلب مصلّی از معبود حقیقی غافل بوده باشد و نفهمد چه میگوید و چه میکند
ای عزیز من خلّاق عالم جل شانه محتاج بعبادت ما و شما نیست چه قادریکه
اثری از آثار آن خلقت سموات و ارضین است با عدم ماده و مکان و انتفای
اعوان و انصار با آن احکام و اتقانی که عقول عقلا در درک آن عاجز
و حیران می‌باشند چه حاجت او را بعبادت عابدان و صانعیکه هر چه را
مشیّتش قرار گرفت کفایت میکند در تحقق آن محض صدور کن فیکون او را
چه حاجت باطاعت عالمیان بلکه حکمت در وضع تکالیف آن است که چون
خلّاق عالم جل شانه مرید خیر عباد است و خیری در حق عباد اولی از معرفت
معبود

معبود و اطاعت او نمیتواند شد لهذا اساس عبادات را برانگیخته
تا ملتزمین بمناهج آن خود را بمطلوب و بساحل نجات توانند رسانید
و مقصود این است این ثمره که باعث و داعی بر وضع طاعات است
مترتب بر محض این اقوال و افعال نمیشود بلکه لابد است از توجه و اقبال (برو جه کامل)
بمعبود جلیل متعال با خضوع و خشوع و اجلال در جمیع اقوال
و افعال و اهم از همه تصحیح نیت است از اغراض و مقاصد فاسده مثل
ریا و سمعه هرگاه داعی بر اقدام بعبادت این بوده باشد که مردم مطلع شوند
که این شخص نماز شب میکند تا اینکه احترام او را منظور داشته باشند یا اینکه
باو خیر بدهند یا آنکه هرگاه اظهار حاجتی بآنها نماید اجابت او نمایند
چنین عمل ریائی است که ترک این بمراتب اولی از فعل آن است و آیات
و اخبار در مذمت این صفت زشت سیرت بسیار است و سمعه آن است
که داعی بر اتیان عبادات آن است که منتشر شود صیت عبادت در بلاد
ای عزیز من اگر طالب عزت و احترام می‌باشی از خداوند عالم بخواه و اگر
راغب بحصول چیزی که محتاج باو هستی از درگاه قادر علی الاطلاق
طلب کن چه قاطبهٔ موجودات غیر از ذات احدیت جل جلاله غنی
احتیاجند اگرچه سلاطین دوران بوده باشند بلکه میتوان گفت احتیاج
سلاطین نسبت بدیگران اشد است و معلوم هر عاقلی است که اخذ نمودن
محتاج الیه از محتاج بسیار صعب بلکه سفاهت است کما قال علیه السلم
طلب المحتاج من المحتاج سفه من عقله و ذلة من رأیه و خداوند عالم
غنی مطلق است و شائبهٔ احتیاج در حق او غیر متصور است و هر چه غیر خدا است
تحصیل محتاج الیه او با عدم تعب در حق او متصور نیست خداوند عالم قادر

[illegible] [illegible] [illegible]

مطلق است انه علی کل شیء قدیر انما امره اذا اراد شیئاً ان یقول له
کن فیکون اگر خود را از سلک عقلا می دانی طلب محتاج الیه خود از کسی کن
که معرّی از وصف احتیاج بوده باشد تا توصل بمطلوب بسهولت ممکن
بوده باشد غیر از ذات اقدس از ابنای زمان امتعهٔ دنیا نزد آنها
محبوب است و مراتب محبوبیّة مختلف است بشدّت و ضعف نسبت
باشخاص باعتبار شدت تعلق و ضعف آن و معلوم است انتزاع محبوب
کسی از ید او بسهولت ممکن نیست دنیا و ما فیها در جنب قدرت الهی
جل جلاله بسیار بیوقع است پس تحصیل مطلوب نمودن از کسیکه مطلقاً
مطلوب نزد او وقعی نداشته باشد براتب اسهل است از طلب نمودن
او را از کسی که حب آن در قلبها رسوخ نموده باشد پس قصد ریا در
عبادات که فی الحقیقه راجع است بطلب محبوب از ناس بعد از تأمل
چگونه با عقل جمع می شود و اگر طالب این هستی که معزز و محبوب
نزد مردم باشی خود را محبوب خداوند عالم عزّ شانه کن محبوب الهی
محبوب باتفاق است بعد از تخلیص نیت از اغراض فاسده قلب خود را
متوجه معبود دیگر هو معکم اینما کنتم کن و سعی کن که غایت فعل خود را (ملک وجود و)
تحصیل انس بمعبود و معرفت معبود قرار دهی اگر خدا را داری فاقد
هیچ چیز نیستی و اگر خدا را نداری هیچ چیز نداری فاقد همه چیزی ما الذی
فقد من وجدک و ما الذی وجد من فقدک و فکر کن که چه اراده
داری و در مقابل که میخواهی ایستاده باشی اگر چه عبادت بنوعیکه
قابل خدمت معبود بوده باشد محال است که از امثال ما ها صادر تواند
شد لکن بقدر مقدور باید سعی نمود در جمیع احوال با خضوع متذکر
معبود بود

معبود بوده و هر کاه چنین نمائی با مداومت در آن آن وقت خواهی فهمید
معنی قول جناب مخزن اسرار ربانی جناب رسالت پناهی را که فرموده قرة عینی
فی الصلوة و همچنین معنی قول آنسرور را که فرموده الصلوة معراج المؤمن بعد از
انکه در رکعت نماز با جمیع آداب ظاهره و باطنه بجا آوردی آن وقت اگر
تأملی نمائی فی الحقیقه محمول غایت خجالت و انفعال خواهی بود چه مثال
تو در آن وقت مثال بنده خواهد بود که مجموع ما فی الید او از مولای او بوده
باشد وقتی اراده نمود که خدمتی نسبت بمولای خود نموده باشد انواع تکلفات
در حضور مولای خود حاضر نمود بعد که تأمل نمود دید که هرچه صرف نموده
کل از مولای او بوده مطلقاً مالک در تکلفاتیکه در راه مولی صرف نموده
هرچه بوده از مال مولا بوده که بجهة خدمت مولی صرف نموده بعد از تعقل و تفکر
و فهم این مطلب جز اینکه مستغرق بحار خجلت و انفعال و مستولی بانواع
روسیاهی و شرمساری بشود چارهٔ ندارد تو که ای عابد مشغول عبادت شده
در حالتیکه اتیان بدو رکعت نماز با غایت تضرع و ابتهال نموده آنچه که از تو
صادر شده تأمل کن به بین چه چیز است اگر به هر قدم در مقام خدمت الهی
ایستاده این هر قدم سوار کجا آوردی و اگر بلسان معذرت مناجات با قاضی
الحاجات نمودی لسان را که بتو داده و اگر منحنی شدی بجهت رکوع و سجود قدرت
انحنا را از کجا آوردی و اگر تضرع و ابتهال نمودی توفیق وصول باین سعادت
عظمی از که بتو رسید و از این راه است که فخر عابدین و سید الساجدین فرموده کیف
لی بتحصیل الشکر و شکری ایاک یفتقر الی شکر و کلما قلت لک
الحمد وجب علی لذلک ان اقول لک الحمد فی الحقیقه اگر خلاق عالم
جل شانه عبادتی را از امثال ما ها بشرافت قبول مشرف گرداند و جزائی از

از این عبد چیزی نبوده و هرچه بوده همه از نعمای مولا را تصرف نموده در خدمت مولا صرف نموده هم

خان احسان پیشه خود بعبید ذلیل خود رسانیده بمنزله آن خواهد بود که نقل
کرده اند که شخصی عابدی ساده در گوشه عزلت اختیار نموده در آنجا مشغول عبادت
می بود اتفاقا چشمه آبی در آن مکان بود آب آن شور و تلخ و این شخص آبی
بهتر از آن آب ندیده چنین توهم می نمود که جمیع آبهای عالم مثل این آب است
در تلخی و شوری وقتی نظر بغلبه فقر و تنگدستی و شدت حاجت به بضاعتی بخاطر
او رسید که نزد سلطان اولوالامر رفته چیزی از او اخذ نموده باشد باین عزم از معبد
خود بیرون آمد اتفاقا در اثنای راه بنهری برخورد که آب آن بسیار صاف
و شیرین و چنین آبی ندیده بود بخاطر او خلید که مثل این آبی در عالم نمی باشد بر خود
قرار داد در اینوقت که بدیدن سلطان میرود چونکه بهتر از این آب چیزی نمی باشد
مناسب این است قلیلی از این آب با خود برده بعنوان تحفه نثار خدمت سلطان
نماید لهذا ظرفی را مملو از آن آب نموده بدوش می کشید اتفاقا همان پادشاه
بجهت انجام امری بیرون آمده در جائی منزل نموده بود این شخص عابد خود را بمجلس
پادشاه رسانیده تحفه خود را که همان آب بود نثار خدمت سلطان نمود آن سلطان
شخص صاحب فطانتی کامل بود درک مطلب نموده امر نمود بخزینه دار خود که فلان
مبلغ بشخص عابد داده او را از همان مکان قرار داد که بمکان خود عود نماید
بعد از استعلام از سبب تعجیل و اصرار بمعاودت از آن مکان وجه اصرار را نمود
که اگر از این مکان معاودت نمی نمود در اثنای راه نهر عظیمی است که آب آن
در نهایت عذوبت است این شخص عابد از مشاهده آن منفعل می شد از هدیه
خود لهذا مناسب دانستم از اینجا معاودت نماید ~~از آنکه آن شخص عابد چنین~~
~~اعتقاد است که هدیه او در حیز قبول رسیده~~ تا از مشاهده این آب بالم خجلت
و انفعال مبتلا نگردد ای عزیز من اگر عبادت خداوند عالم است که از ملائکه مقربین

و چونکه متعارف این است که هر گاه کسی بدیدن شخص بزرگی میرود مناسب این است از انفس اشیاء با خود بعنوان هدیه برده نثار خدمت آن بزرگ نماید صح

می آمد چونکه صح

وانبیای

و انبیای مرسلین و ائمه طاهرین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین صادر شده بمکان آنچه
از ما ها صادر می شود فی الحقیقه معصیت است نه عبادت اگر خلاق عالم از فضل و کرم
خود قبول فرماید از این راه است که اشاره بآن شد و اگر اوضح از آن خواهی پس بدان مثال ما
که قبول فرمودن خداوند عالم جل جلاله از امثال ما عبادت ~~ما~~ را مثل این است
که جمعی بخدمت شخص بزرگی مشرف می شوند هر یک باعتقاد خود تحفه بعنوان هدیه
می برند هر کس آنچه را که برده باعتقاد خود چیز نفیسی دانسته بعضی فی الواقع
نفیس و مطابق واقع است بر خلاف بعضی دیگر و هر گاه چیز نفیس بشرافت قبول
مشرف گردد و غیر نفیس مردود گردد باعث خجلت و انفعال او شده موجب
روسیاهی و شرمساری او می شود لهذا جلالت بزرگی مقتضی آن است که غیر
نفیس و غیر قابل را نیز بشرافت قبول مشرف می گرداند تا آن عبد ذلیل بمذلت
خجلت و انفعال مبتلا نگردد بعد از آنکه نظم کلام باینجا رسید مناسب است
که عنان قلم را در میدان وصف بنده از عبادات صادره از ارکان دین
و مقربین بارگاه رب العالمین جلوه داده شده شاید اطلاع بر آن موجب
تیقظ از خواب غفلت ما غافلان و باعث تنبیه از مغالسه سکرات اهل
طغیان شود بدانکه روایت شده که خلاق عالم را ملائکه چندی هستند
در آسمان هفتم از وقتی که خلق شده اند تا روز قیامت آنها در سجود اند
اعضا و جوارح آنها پیوسته در لرزه و ارتعاش است از هر قطره از اشکهای
آنها که منفصل می شود ملکی خلق می شود و این صنف از ملائکه باین حالت
هستند تا روز قیامت بعد از آنکه روز قیامت شد سر را از سجده برمیدارند
عرض می نمایند در مقام اعتذار ما عبدناک حق عبادتک و از سرور عالم
و فخر بنی آدم و آدم صلوات الله و سلامه علیه در بیان حال شریف آنحضرت

در مقام عبادت مروی است که آنحضرت وقتیکه بنماز می ایستادند از شدت
گریه از خوف الهی صدائی از سینهٔ مبارک آن سرور شنیده می شد مثل صدای
جوشش دیگ بر روی آتش و روایت شده که آن سرور عالم از خوف الهی
اینقدر میگریستند تا بیخود می شدند و در مجموع شب مشغول عبادت می بودند
تا آنکه از کثرت عبادت عتابی از جانب خلاق عالم جل شانه بر ایشان
نازل شد بقوله تعالی طه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی یعنی یا محمد نفرستادیم
قرآن را بسوی تو از برای اینکه بر خود اینقدر تعب داده باشی و اما
کیفیت عبادت سرخیل ارباب معرفت و یقین جناب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
~~ظاهرتر از آن است~~ که بیان شود ما در این مقام اقتصار می نمائیم بآنچه شیخ صدوق
در مجالس ذکر فرموده حاصل مضمون آن این است که راوی میگوید در خدمت
سید اوصیاء علیه آلاف التحیة والثناء مشرف بودیم در نخلستان بنی
النجار آن سرور جدا شدند از اشخاصیکه در خدمت ایشان مشرف بودند
و دور شدند بحدیکه از نظرها غایب شدند و من چنین بخاطرم رسید که آنحضرت
بمنزل خود تشریف برده اند ناگاه صوت حزین و ناله اندوهناکی بگوش
من رسید گوش دادم شنیدم کسی با صوت حزین و ناله سوزناک مشغول
باین مناجات است الهی کم من موبقة حلمت عنی فقابلتها
بنعمتک وکم من جریرة تکرمت عن کشفها بکرمک
یعنی ای معبود من چه بسیار از معاصی مهلکه از من مطلع شدی بمقتضای
سعه حلم خود با من معمول داشتی و در مقام مؤاخذه من بر نیامدی
بلکه در مقابل آن که مستحق مؤاخذه بودم بر نعمتهای خود بر من افزودی
و چه بسیار معاصی شنیعه از من صادر شد با علم بهمهٔ آنها که مستحق این بودم

که برده

(حاشیه: کاتو سید الشافهم ای تعبهم)
(حاشیه: اظهر از آن است)

که پرده از روی آنها برداشته مرا مفتضح نمائی از کرم پرده نعمتهای خود
آنها را مستور از انظار فرمودی در مقام افتضاح من بر نیامدی الهی
ان طال فی عصیانک عمری وعظم فی الصحف ذنبی فما انا مؤمل
غیر غفرانک ولا انا براج غیر رضوانک یعنی ای معبود من اگر بسیار از عمر
خود را در معصیت تو صرف نموده باشم و معاصی عظیمهٔ از من در دیوان اعمال
ثبت شده باشد لهذا من امیدی ندارم مگر بصفت غفاریت تو معاصی اگرچه
عظیم بوده باشد در جنب سعهٔ مغفرت تو جزئی است در جائی ندارم مگر بصفت
غفاریت برضا و خوشنودی تو که باید که جزئی از همه میگذری چنانچه این معنی
مدلول علیه است بقوله علیه السلام یا من یقبل الیسیر ویعفو عن الکثیر راوی
میگوید بعد از آنکه این ابیات را باین حال شنیدم در تفحص آن برآمدم
و از عقب آن صوت جگرسوز رفتم دیدم که صاحب آن مناجات علی ابن ابی
طالب است خود را مخفی داشتم تا ببینم آخر امر بکجا خواهد رسید آن وقت
جناب حضرت امیر المؤمنین ع در همان دل شب چند رکعت نماز کردند
بعد از آن شروع کردند بدعا و گریه و مناجات از جمله مناجاتی که در آن
وقت از آن مفخر ارباب عرفان صادر شد این بود الهی افکر فی عفوک
فتهون علی خطیئتی ثم اذکر العظیم من اخذک فتعظم علی بلیتی
یعنی ای معبود من در وقتی که فکر میکنم در سعهٔ عفو و گذشت تو از من همه
خطایای من در نظر من سهل می شود بعد از آنکه متذکر شدت عذاب
و انتقام تو می شوم آن وقت امر من بر خودم صعب و عظیم می شود بعد از آن
فرمودند آه آه ان انا قرأت فی الصحف سیئة انا ناسیها
وانت محصیها فتقول خذوه فیاله من ماخوذ لا تنجیه

(حاشیه: یعنی چونکه چنین است)

عَشیرَتُه وَلا تَنفَعُه قَبیلَتُه یَرحَمُه المَلأ اِذا اُذِنَ فیهِ بِالنِّداءِ یعنی اه اه وای بر من و قبیله ناشر اعمال را بمن دهند به بینم در ان معصیتی ثبت است که من فراموش کرده ام آن را و تو احصا و ثبت فرموده آن را آن وقت اگر امر فرمائی بملائکه غلاظ و شداد بگیرید این عبد عاصی را ای وای در ان وقت بران گرفته شده که نه عشیرۀ او میتوانند او را نجات داد و نه قبیله او میتوانند باو نفعی رسانید اهل محشر براو رحم می کنند هرگاه باذون شود در ندا و ناله و زاری کردن بعد از آن فرموده اه من نارٍ تُنضِجُ الاَکبادَ وَالکُلی اه مِن نارٍ نَزّاعَةٍ لِلشَّوی اه مِن غَمرَةٍ مِن لَهَباتِ لَظی یعنی اه از آتشیکه پوست را از سر می کند یا آتشیکه مخلوط و مشوب بغیر آتش نیست وای اه از شدت التهابیکه ناشی میشود از شعلهای آتش بعد از آن گریه بسیار کردند و صوت ایشان قطع شد من بخاطرم رسید که خواب باشان غلبه نموده نظر بطول مدت بیداری در شب تامل کردم تا صبح طالع شد گفتم ایشان را بیدار کنم تا نماز صبح را ادا نمایند رفتم نزدیک دیدم ایشان مانند چوب که بر زمین افتاده نه حس دارند و نه حرکت حرکت دادم ایشان را حرکت ننمودند و اعضا و جوارح ایشان را خواستم بهم آورده باشد بهم نیامد پس گفتم اِنّا لِلّٰه وَاِنّا اِلَیهِ راجِعون روح مقدس آن سرور از دار فانی باعلی درجات جنت انتقال نموده بتعجیل تمام رفتم منزل ایشان خبر ممات ایشان را رسانیدم سیده نساء فاطمه زهرا علیها السلم فرمودند بمن که شرح حکایت و قصه ایشان را بیان کن من آنچه دیده بودم بعرض آن معصومه رسانیدم رودی

فرمود

فرمودند نیکن این آن سوتیکه تو خیال نموده نیست بلکه انینی است از خوف الهی جل شانه عارض ایشان می شود بعد از آن جمع شدند و آب بر روی مبارک ایشان پاشیدند تا بحال آمدند ~~و دیگر کیفیت عبادت جناب علی بن الحسین علیهما السلام اینکه~~ و از بیین حقایق و دقایق جناب امام جعفر صادق علیه السلم مروی است که فرمود عبادت جناب علی بن الحسین علیهما السلم چنین بود وقت نماز که داخل می شد لون مبارک آن سرور زرد می شد و اعضای شریف ایشان بلرزه در می آید مثل شاخ درخت خرما و مقالات صادره از آن ارباب معرفت و یقین شاهدی است لو نمی بر کیفیت عبادت آن سرور و از جمله مناجاتهای آن مبین قوانین اخلاص و بندگی این است اِلٰهی لَو بَکَیتُ اِلَیکَ حَتّی تَسقُطَ اَشفارُ عَینی وَانتَحَبتُ لَکَ حَتّی یَنقَطِعَ صَوتی وَقُمتُ لَکَ حَتّی تَتَنَشَّرَ قَدَمایَ وَرَکَعتُ لَکَ حَتّی یَنخَلِعَ صُلبی وَسَجَدتُ لَکَ حَتّی تَتَفَقَّأَ حَدَقَتایَ وَاَکَلتُ تُرابَ الاَرضِ طُولَ عُمری وَشَرِبتُ ماءَ الرَّمادِ آخِرَ دَهری وَذَکَرتُکَ فی خِلالِ ذٰلِکَ حَتّی یَکِلَّ لِسانی ثُمَّ لَم اَرفَع طَرفی اِلی آفاقِ السَّماءِ استِحیاءً مِنکَ مَا استَوجَبتُ بِذٰلِکَ مَحوَ سَیِّئَةٍ واحِدَةٍ مِن سَیِّئاتی و از جمله انها این است اِلٰهی وَعِزَّتِکَ وَجَلالِکَ وَعَظَمَتِکَ لَو اَنّی مُنذُ بَدَعتَ فِطرَتی مِن اَوَّلِ الدَّهرِ عَبَدتُکَ دَوامَ خُلُودِ رُبُوبِیَّتِکَ بِکُلِّ شَعرَةٍ فی کُلِّ طَرفَةِ عَینٍ سَرمَدَ الاَبَدِ بِحَمدِ الخَلائِقِ وَشُکرِهِم اَجمَعینَ لَکُنتُ مُقَصِّراً فی بُلُوغِ شُکرِ اَخفی نِعمَةٍ مِن نِعَمِکَ عَلَیَّ وَلَو اَنّی کَرَبتُ مَعادِنَ حَدیدِ الدُّنیا بِاَنیابی وَحَرَثتُ اَرَضیها بِاَشفارِ عَینی وَبَکَیتُ مِن خَشیَتِکَ مِثلَ بُحُورِ السَّماواتِ وَالاَرَضینَ دَماً وَصَدیداً لَکانَ ذٰلِکَ قَلیلاً فی کَثیرِ ما یَجِبُ عَلَیَّ مِن حَقِّکَ

ولو انك یا الهی عذبتنی بعذاب الخلائق اجمعین وعظمت
للنار خلقی وجسمی وملأت طبقات جهنم منی حتی لا یکون فی
النار معذب غیری ولا لجهنم حطب سوای لکان ذلک
قلیلا فی کثیر ما استوجبه بعدلک من عقوبتک وغیر اینها
از مناجاتهائیکه از آن سرور وسایر ائمه طاهرین علیهم السلم صادر شده بدانکه
ذیل دامن عصمت وطهارت انبیا وائمه علیهم السلم اگرچه اجل از این است که
بکثافت وخباثت معاصی ملوث شود لکن این موجب این نمیتواند شد که ایشان
خوف مواخذه الهی جل شانه نداشته باشند بلکه خوف وخشیت ایشان از پروردگار
عالمیان بیشتر وتضرع وابتهال ایشان نسبت بدیگران زیادتر می باید باشد
چنانچه در واقع چنین است چه قلت وکثرت خوف الهی تابع قلت وکثرت
معصیت نیست یعنی که هر کس معصیت بیشتر داشته باشد خوف آن بیشتر
باشد چنین نیست بلکه قلت وکثرت خوف خدا سبحانه وتعالی تابع قلت وکثرت معرفت
الهی است هر کس معرفت او بجناب اقدس الهی زیادتر است خوف او بیشتر است سبحانک
اخشی خلقک لک اعرفهم بک مجملا وجه تضرع وابتهال واظهار
خوف از عقوبات الهیه وتوبه وانابه واعتذار از معاصی از انبیا
وائمه هدی علیهم السلم در مقام مناجات با قاضی الحاجات جل وعلی که منتهی
این مقصر درگاه الهی ذی الجلال الی شده چند چیز است اول مقام حیاست بیان آن
مطلب مقتضی این است که تصور مثالی شود که موصل بحقیقت حال باشد تا درک
التفات آن پس میگوئیم بنده که صاحب عقل و درک و اهل فطانت و دقایق باشد
مادامیکه در حضور مولی است پیوسته ملازم حیا و ادب و همواره مجتنب از مقابح
و غیر ملایم است و هر چندی که در عقل کاملتر و مآل اندیشی او بیشتر است

در لزوم

در لزوم طریقه ادب اقوی و امیل و در اجتناب از مساوی ادب اتم و اکمل است
بسی احترام مولی و اظهار فاکت او مقتضی این است که جمیع جوارح ظاهره و
باطنه هر یک به احسن حالات و اخضع انچه نسبت باو متصور است در حضور
مولی مرعی داشته باشد مثلا مناسب عبدی که در حضور مولای خود هست این است
که بایستد خدمت مولا نه بنشیند و ایستادن هم بطرق مختلفه متصور است
بطریق انتصاب و انحنا و بعنوان استقلال و اتکاء و بار البطرق مختلفه
میتوان کذاشت بعضی اقرب بحیا و احترام و ادب از بعضی دیگر و همچنین
دست و انکه اعقل عبید است در نهادن انچه اقرب باحترام است اختیار
می نماید خصوصا در صورتیکه مطلع باشد که مولی ملتفت بسمت او خواهد شد
و بهمه این دقایق برخواهد خورد و همچنین در وضع قدمها و دستها و قرب احوال
لسان بادب آن است که در حال تکلم خاضع بوده باشد با نهایت تانی والتفات
واجتناب نماید از رفع صوت بغیر طریق متعارف و وظیفه چشم و قوه باصره
که منصوب بسوی مولی بوده بوجهیکه انسب بحیا باشد و وظیفه گوش و قوه سامعه
آن است که متوجه دارد بسوی مولی که اگر خطابی از مولی صادر شود بمقتضای
آن معمول شده باشد و درک این دقایق نیز مختلف می شود بضعف قوه عاقله
و قوت آن انکه اعقل است درک او بحسن رعایت محاسن و قبح ترک انها زیادتر
است از انکه عقل او کمتر است و اینها با علم بحضور مولی است کاه است اتفاق
می افتد مولی حاضر است و بنده مطلقا علم بحضور او ندارد اعمالیکه ملایم
با حضور مولی نبوده از او صادر می شود بعد مطلع بحضور مولی و اطلاع او
بانچه از او صادر شده می شود یا انکه عالم بحضور مولی بود لکن غفلتا چنین
عملیکه ملایم با حضور مولی نبود از او صادر شد یا متعمدا صادر شد بسبب حدوث

لعضو داعی مثل اینکه بیخود شود و نزع لباس از خود کند بحیثیکه منکشف العورة
گردد در حضور مولی وقتی که بحال آید مطلع می شود بر آنچه در حال بیخودی از او
صادر شده در جمیع این مراتب به بین آنکس که عقل دارد چه قدر محمول اللام
خجلت و انفعال میشود گاه هست بجائی میرسد که راضی بموت خود می شود باین
سبب که دیگر نظر او بمولی نیفتد تشکیکا در این مراتب نیست در حق عبید نسبت
بموالی مجازیه پس چگونه امثال این امور نسبت بمولای حقیقی و خلاق هر موضع
و دنی موجب اعتذار و اظهار خجلت و روسیاهی و باعث تضرع و زاری و گریه
و انابه و بیقراری نشود با آنکه در هیچ آن از آنها هیچ بنده دور نیست ما یکون
من نجوی ثلثة الا هو رابعهم ولا خمسة الا هو سادسهم ولا
ادنی من ذلک ولا اکثر الا هو معهم اینما کانوا و در موضع
دیگر فرموده اذا سألک عبادی عنی فانی قریب اجیب دعوة الداع
و در جای دیگر فرموده یستخفون من الناس ولا یستخفون من الله وهو
معهم و دیگر فرموده یعلم ما یلج فی الارض وما یخرج منها وما ینزل
من السماء وما یعرج فیها وهو معکم اینما کنتم و البته معلوم است
که اعقل عقلا انبیا و ائمه علیهم السلم می باشند و معلوم است که ایشان منفک
از این مقوله که مذکور شد نیستند و مامور هم نیستند که منفک از امثال
اینها بوده باشند لا محاله صحبت با مردم میداشتند و خنده از انها صادر میشد
و معاشرت با زنان می نمودند و ملاعبه و ملامسه و تقبیل و جماع از ایشان صادر میشد
بلکه در امثال این امور نسبت بمردم بسیار دو (؟) میشدند که هست شبی میکند
مرا اینکه جماع از ایشان صادر می شد و در اخبار مذکور هست کثرة الطروقة
من خواص الانبیاء و همچنین می خوابیدند و پا دراز می کردند و صدا

بلند می کردند

بلند می کردند مجملا مشخص است احوال انبیا و ائمه بالاضافه بخلق عالم مختلف بوده
حالتی بوده در آن توجه تام بخداوند عالم جل جلاله داشتند تشکیکا نیست در آن وقت ملازم
صدور ضحک از انها با بقای آن حالت ممکن نبوده باشد تو انستند دراز کنند ملاعبه
و مقاربت با نساء در آن وقت در حق آن بزرگواران ممکن نبود و همچنین سایر امور
بلکه در آن حالت که حالت توجه تام بمعبود و منعم ذی الجلال والاکرام بوده باشد مرعی
میداشتند جمیع آنچه را که عقل قاضی بر حسن آن بوده و مجتنب بوده اند از جمیع آنچه
منافی با ادب بوده و طریقه احترام و حالتی دیگر بوده از برای ایشان که در آن حالت معاشرت با مردم
می نمودند و می خندیدند و حرف میزدند و صحبت میداشتند و ملاعبه با زنان و تقبیل
آنها و جماع می نمودند و امثال این امور اگر چه در حق ایشان طاعت بوده لکن چون
امثال این امور در حضور مولی با اطلاع مولی غیر مناسب است بلکه غیر ملایم با احترام
مولی می باشد وقت توجه تام که متذکر آن مطلب می شدند جنود حیا و حجاب مستولی
آن نفوس شریفه سعیده می شد بی اختیار فتح لسان معذرت با گریه و زاری
و توبه و انابه و تبتل فی آنچه از ایشان صادر شده بود می نمودند مانند بنده که در
حین غفلت از حضور مولی مباشر امور یکی شده باشد که ملایم با حضور مولی نبوده
و از این راه است که مقتدای قاطبه ناس و سرور جناب موسی بن جعفر علیهما
صلوات الله الملک الاکبر در حین سجود با معبود ودود جل شانه در حال جریان
اشک گوهر بار از دیده حق بین می نمودند و فتح لسان معذرت بدرگاه پروردگار
نموده در مقام مناجات چنین بعرض درگاه قاضی الحاجات میرسانیدند که
عصیتک بلسانی ولو شئت وعزتک لاخرستنی یعنی ای
پروردگار من معصیت تو کرده ام با زبان من قسم بعزت تو اگر بخواهی لال کنی
میکنی مشخص است معصیت لسان آن سرور عباد غیبت و فحش و غیرها از محرمات لسانی

نموده بلکه ظاهر این است از این مقوله بوده که آنحضرت در اداء صحبت
با ناس کیفیت تکلم ایشان بر وجهی بوده که با تذکر بحضور و عظمت احدیت
ملایم نبوده بعد از آنکه متذکر می شدند نظر بفرط حیا منفعل می شده فتح
لسان معذرت بمقالات مذکوره می نمودند و بعد فرموده عصیتك ببصری
ولو شئت وعزتك لكمهتني وعصيتك بسمعي ولو شئت
وعزتك لاصممتني عصيتك بيدي ولو شئت وعزتك
لكنعتني عصيتك برجلي ولو شئت وعزتك لجذمتني
عصيتك بفرجي ولو شئت وعزتك لعقمتني عصيتك
بجميع جوارحي التي انعمت بها علي وليس هذا جزاؤك
مني معصیت لسان در حق ایشان منحصر شده و اما معصیت بصر منحصر است که وظیفه
بصر عبد ذلیل در محضر مولای جلیل می باید مثل بصر منحصر بوده باشد که در حالت توجه
تام بمعبود خود ~~بوده~~ و در حالتیکه چنین نبوده باشد خارج از طریقه ادب شده چنین است
گویا اکتفاف کحی مولی نموده لهذا بعد از ملاحظه التفات محمول انواع خجلت در نظر خود
و انفعال می شود و اطاعت گوش در حق ایشان آن است که در حالت
استماع جمیع آثار بنحوی بوده باشد که ملایم با عظمت و جلالت جناب احدیت جلت
عظمته بوده باشد و معصیت گوش ایشان آن است که در حین استماع آثار
چنین نبوده باشد و اطاعت یدی ایشان آنست که هر چه از ید ایشان از حرکات
صادر شود مجموع بنحوی بوده باشد که ملایم عظمت و جلالت حضور جناب احدیت
بوده باشد و معصیت یدی ایشان آنست که چنین نبوده باشد و همچنین
هر گاه کسی با عدم شعور و التفات بحضور مولی مقاربت با حلال خود کند
و بعد ملتفت شود که مولی حضور داشته اگر چه مطلقا اثمی از آن صادر نشده لکن
بعد از تامل در مقام حیا الشخص بعد از التفات و تذکر بحضور چه قدر منفعل
می شود

می شود و همچنین هر گاه فرض شود در حال شعور بحضور مولی لکن بعد از تامل تحمل خجلت بوده
و انفعال در این صورت زیادتر است جمله هر امری از امور صادره از هر یکی از جوارح
که ملایم با حضور مولی نبوده باشد در حین توجه تام و تذکر بحضور معبود خصلت شریفه حیا
موجب خجلت و شرمساری و فتح لسان اعتذار و بیقراری می شود و مقتضی آن می شود
که در صدد اصلاح و چاره آن بر آمده و چونکه چاره بهتر از اعتراف بخطا و تضرع
و ابتهال و توبه و انابه نمی باشد لهذا اختیار اهل معرفت و اعتبار اختیار سلوک
این مسلک بر اعتبار را حسنی نمایند و از این مقوله است کلام سید اولیاء جناب امیر
لافتی الهی اعتذاری الیك اعتذار من لم یستغن عن قبول عذره فاقبل عذری
یا اکرم من اعتذر الیه المسیئون الهی ان اماتتنی الغفلة عن الا
ستعداد للقائك فقد نبهتني المعرفة بكرم آلائك و کلام
سید ساجدین صلوات الله و سلامه علیه که فرموده هل ینفعنی یا الهی اقراری
عندك بسوء ما اکتسبت و هل ینجینی منك اعترافی لك
بقبیح ما ارتکبت ام اوجبت لی فی مقامی هذا سخطك ام لزمنی
فی وقت دعائی مقتك سبحانك لا ایئس منك وقد فتحت
لی باب التوبة الیك بل اقول مقال العبد الذلیل الظالم علی
نفسه المستخف بحرمة ربه الی آخره و مقصود از اینها تطویل فتح
بابی است در وجه اعتراف ارباب طهارت و عصمت بذنوب تا تامل نمودن
در ادعیه مذکوره موجب فتح ابوابی می شود در این مقصود و همین وجه که مذکور
شد یعنی مقام حیا که ارتکاب امور غیر ملایمه با حضور او سبب است
در کلام سید اوصیاء علیه الاف التحیة و الثنا که مذکور شد یعنی قوله علیه السلام الهی
کم من موبقة الاخره و همین کلام سید ساجدین علیه الاف التحیة فی حر جب
رب العالمین و لو انك یا الهی عذبتنی بعذاب الخلائق اجمعین الاخره
و عارف در مقام غایت توجه و مناجات بعد از آنکه بمرتبه شهود رسید
که کاشف از آن کلام معجز نظام سید اولیا است که فرموده لو کشف الغطاء
ما ازددت یقینا خلاف ادبی که در وقت دیدار او صادر شده اگر چه در واقع
و نفس الامر جرئی نبوده باشد بلکه موجب مواخذه در نفس الامر نبوده باشد در حال توجه تام
بمعبود در مقام اعتراف در نظر و اعتقاد او اعظم کبایر می آید بمقتضای آن

اعتقاد نالهٔ و زاری و توبه و انابه و بیقراری و اعتراف بعظم آن می‌نماید وجه
دوم از وجوهیکه باعث انبیا و اولیاست بر جزع و فزع و بیقراری و داعی
ایشان است بر اعتراف بجرایم و معاصی مقام شکر است توضیح این
مطلب مقتضی این است که گفته شود بدانکه حقوق و نعم منعم متعال بر عباد
اجل از این است که توان احصا نمود لکن من باب التنبیه اشاره به بعضی
از آن می‌نمایم تا حقیقت حال منکشف شود میگوئیم از جمله حقوق الله جل
شانه بر هر فردی از افراد عباد چشم است اگر خواهی که قدر و منزلت
این نعمت عظمی را دانسته باشی چنین فرض کن طفلی از مادر متولد شد
بی چشم تامل دیگر کن به بین که هرگاه سلاطین دوران و متمولین عالم
و ارباب علم و کمال از حکما و فقها و اطبا و غیرهم و قاطبه
ارباب حرف و صنایع جمع شوند و بذل ما فی الید بکنند چاره
این امر را نمی‌توانند نمود بلکه مقطوع به است در نزد هر ذی فطنتی
که هرگاه قاطبه ناس جمع شوند و مالک جمیع خزائن عالم بوده باشند
و صرف نمایند چاره این امر را نمی‌توانند نمود ای بی انصاف
اخر تامل کن و انصاف بده این یک جزئی از جزئیات نعمت خداوند
عالم است جل شانه نسبت بتو که مقابله کرد با هر چه در عالم است
بلکه علاوه آمد چرا که دانستی اگر کسی چشم نداشته باشد قاطبه ناس
جمع شوند صرف مجموع خزانهٔ عالم نمایند چارهٔ این امر را نمی
توانند نمود بلکه این نعمت فایق بر همه است بدانکه انچه مذکور شد
اختصاص بچشم ندارد گوش و دماغ و دهن و لبها و دست و پا بلکه
بلکه اگر

یک انگشت بلکه ناخن هر یک را بخصوصه که ملاحظه می‌نمائی چنین است که مذکور شد بعد از
آنکه شخص عارف بهمهٔ اینها که مذکور شد و غیر اینها بنظر معرفت و انصاف ملاحظه
نمود کجا طاقت دارد که قیام و اقدام بشکر اینها نماید و همچنین است نعم خارجه
از ماکل و مشارب و ملابس هر یک که ملاحظه می‌نمائی جاری است در هر یک
آنچه در خصوص چشم مذکور شد پس هرگاه فرض کنی طبیعت گندم معدوم شد هرگاه
جمیع عالم جمع شوند و بذل ما فی الکون نمایند و بخواهند گندم ایجاد نمایند محال است
و همچنین است سایر ماکولات و ملبوسات و غیرهما اخر تامل کن قطرهٔ نطفهٔ منی
که از صلب پدر در رحم مادر قرار گرفت بصنع و قدرت که این خلقت غریب
و صنعت عجیب بظهور رسید که قاطبهٔ عقلا از درک حقیقت آن متحیر و سرگردان اند
و به بین هر جزئی از جزئیات آن حقی است عظیم هرگاه کسی مالک باشد هر چه را
که در عالم بوده و بذل نماید در مقابل شکر یک چشم را که خداوند عالم عطا فرموده
از عهدهٔ شکر آن بر نیامده خواهد بود تا برسیم بچشم دیگر و گوش و دماغ و دهن
و زبان و سایر اعضا و جوارح هرگاه یکی از ابنای دنیا احسانی بکسی نماید
و این شخص اگر آدم است می‌باید پیوسته متذکر احسان او بوده باشد و هر وقت
او را که دید بمقتضای آن احسان با او معمول داشته باشد اگر چنین نه نماید
از قواعد انسانیت خارج خواهد بود و مراتب امتنان مختلف می‌باشد باختلاف
مراتب احسان و همچنین مختلف میباشد باختلاف استعداد در درک مراتب
احسان و هر کس که قوهٔ عاقلهٔ او اکمل است درک او بمراتب احسان اتم و اقوی
پس او در امتنان و وفا باداء حقوق اقوی و اشد خواهد بود مشخص است
اعقل موجودات انبیا و اوصیای ایشان می‌باشند و اعقل از کل انبیا
فخر رسل خاتم انبیا و باعث خلقت ارض و سما جناب پیغمبر آخر الزمان
صلوات الله و سلامه علیه میباشد و همچنین اعقل از کل اوصیا اوصیای آن شفیع
کافهٔ اهل محشر خواهد بود پس آن سرور عالم و اوصیای آن فخر بنی آدم در درک

حقوق الهیه اقوی و اکمل خواهد بود از سایر انبیا و اوصیا پس ایشان در ادای شکر
در مقابل حقوق الهیه اشد و اتم خواهد بود و این وجه دیگری است از وجوهی که داعی است
در حق ائمه طاهرین و سایر اولیای مقربین علیهم الالف تحیة من رب العالمین که اصرار
در ناله و زاری و اکثار در تضرع و ابتهال و بی قراری فرموده باشند و از این راه است
که جناب سید الساجدین صلوات الله و سلامه علیه در مقام مناجات بعرض بارگاه قاضی
الحاجات رسانیده اند فقراتی که قبل مذکور شد حاصل معنی آنها این است ای معبود من
قسم بعزت و جلال و عظمت تو اگر من می بودم از اول ایجاد عالم از آن وقتیکه اراده
خلقت من فرمودی و عبادت تو می نمودم بقدر استعداد ربوبیت تو بهر موئی در هر چشم
بهم زدنی در همه روزگار و حمد و شکر تو می نمودم بحمد و شکری که معادل حمد و شکر قاطبه
خلایق بوده باشد یعنی اگر بودم و چنین می نمودم با وجود این معترف این هستم و می دانم
که نمیتوانستم از عهده شکر پست ترین نعمتی از نعمتهای تو برآمده باشم فی الواقع چنین است
چه هرگاه فرض شود همان نعمت که پست ترین در بین نعم الهی جل شانه بوده باشد معدوم شود
و فرض شود کسی مالک جمیع خزائن ارض بوده باشد و صرف کند در ایجاد آن متمکن از ایجاد
آن نخواهد بود چنانچه مذکور شد پس همان نعمت که پست ترین نعمتها است مقاومت کرد
با مجموع خزائن عالم بعلاوه پس چگونه میتواند شد که کسی از عهده شکر آن برآمده باشد
پس حقوق غیر متناهیه الهیه که در حق هر فرد از افراد ناس ثابت است عقل حاکم است بر این است
که اگر ~~خواسته~~ باشد ادای شکر آنها را نموده باشد از عهده عشری از اعشار آن بلکه یکی
از هزار نتواند برآید پس چاره ندارد مگر اینکه روز و شب اوقات را صرف تضرع و
ابتهال بدرگاه حضرت ذو الجلال نموده باشد و اعتراف بعجز از ادای شکر حقوق الهیه نموده
باشد و در مقام توجه تام بدرگاه خالق انام همین اخلال بشکر اگر چه مستند بعجز بوده باشد
از اعظم معاصی در نظر او می باشد لهذا مبالغه در اعتراف بمعصیت می نماید این است که جناب
سید الساجدین علیه السلام در فقره ثانیه از دعای مذکور فرموده و حاصل معنی آن این است
که ای معبود و خداوند من هرگاه مبتلا نمودی مرا بهم جمیع معادیکه در دنیا می باشد بجنگهای خودم

وزراعت

و زراعت کردن ~~بهمین~~ کنند همه زمین دنیا را بمعونت مژه های چشم خود و بآب چشم
از خوف و خشیت تو بحدیکه جاری شده بود از آب چشم مثل دریاهای آسمانها و زمینها
خون و چرک هر آینه اینها کم بود در جنب بسیار جزئی شکری بر من واجب بود از حقوق
تو و فی الواقع چنین است و وجه آن از آنچه مذکور شد ظاهر میشود و وجه سیم
از وجوهیکه موجب تضرع و ابتهال و باعث گریه و زاری و اضطراب بدرگاه
با رفعت حضرت ذو الجلال نسبت به انبیا و اولیا و ائمه اطهار علیهم صلوات
الله الملک المتعال میشود مقام حب است بیان این مطلب آن است که حکمت بالغه
الهی جل جلاله چنین اقتضا نموده که خلقت انسان شده باشد بنحوی که در آن
جمع شود قوای مختلفه متضاده پس خلق فرموده انسان را بنحویکه در آن قوه روحانیه
و قوای بهیمیه جمع شده مشخص است تضاد مابین قوی مقتضی تضاد مابین مقتضیات
آنها است در اوانیکه مشغول باقتضای مقتضیات هریک که بوده باشد از مقتضای
قوای دیگر محروم و غافل است پس بمقتضای قوای بهیمیه طالب اکل و شرب و نوم
و معاشرت با انسان و نحو آنها می باشد و بمقتضای قوای ملکیه طالب توجه معبود
و تحصیل معرفت و انس ببارگاه سعادت معبود ملک ودود می باشد بعد از آنکه
قوای بهیمیه مغلوب قوه ملکوتیه گردید عمده مقصود منحصر مقصور در توجه بمعبود
و طاعت و انقیاد امر ملک ودود میگردد لکن نه بنحوی است که منع شده باشد
از مقتضیات قوای بهیمیه بالمره چه ظاهر است مادامیکه نفس انسان متعلق
باین بدن بوده باشد لا بد است او را از معاشرت با ناس و اکل و شرب بقدر
احتیاج و صحبت و معاشرت با انسان و خلطت با اهل و اولاد و نوم و استراحت
اگرچه در قلیل از اوقات بوده باشد و چونکه مشغول باین مقتضیات قوای
بهیمیه گردید نظر بعالیقیت آنها محروم از توجه تام بحضرت ملک انام و مبتلی
بالم شدید مفارقت حضرت علام می شود بعد از انتقال بمقتضای قوه
ملکیه قواعد رضیه حب و وداد محرک اظهار شکایت از تألم فراق و مقتضی

خمّصتنی او لعلّک رأیتنی مستخفّا بحقّک فأقصیتنی او لعلّک رأیتنی معرضا عنک فقلیتنی او لعلّک وجدتنی فی مقام الکاذبین فرفضتنی او لعلّک رأیتنی غیر شاکر لنعمائک فحرمتنی او لعلّک رأیتنی فی الغافلین فمن رحمتک آیستنی او لعلّک رأیتنی آلف مجالس البطّالین فبینی و بینهم خلّیتنی او لعلّک لم تحبّ ان تسمع دعائی فباعدتنی او لعلّک بجرمی و جریرتی کافیتنی او لعلّک بقلّة حیائی منک جازیتنی

اللهم اعظم و ملكك ادوم من ان تزيد فيه طاعة المطيعين او تنقص
منه معصية المذنبين وجه چهارم از وجوهی كه موجب اضطراب قلوب اخیار و باعث
بكاء و استكانت ارباب افتقار و داعی توسل و انقطاع بدرگاه كریم غفار
می شود مقام استكمال توضیح این مطلب آن است كه صانع حكیم متعال و خالق
مجید بری از شائبه انقطاع و زوال خلقت انسانی فرموده بر وجهی كه قابل
انواع كمالات و لایق انحاء ترقیات و ارتقاء از حضیض انحطاط باوج
ذروه عالیات می باشد و این مرتبه مرتبه ایست كه هر كس بقدر قابلیت
و همت شایق وصول باین سعادت عظمی و طالب وفود در این كرامت كبری است
مشهور است كه طریقه استكمال موجب افتقار بجناب اهل كمال است و معلوم است كه
ما عدای خداوند متعال در عرضه فنا و زوال و در حیز قصور و اضمحلال است و كمال
حاصل نمیشود مگر برفع نقصان و قصور و این یا برجوع بارباب كمال از افراد انسان است
یا بتضرع و گریه و زاری و بیقراری و انقطاع بدرگاه بارفعت عظمت متعال
خداوند تعالی كه موصل بابرار آثار قدرت است كریمه انما امره اذا اراد
شیئاً ان یقول له كن فیكون معلوم است كه اول در حق انبیا و اوصیای
عقل ایشان غیر معقول است پس ثانی متعین است پس داعی بر تضرع و ابتهال بدرگاه
حضرت ذو الجلال استكمال است و از این است كه جناب سید الساجدین صلوات الله و سلامه
علیه در مقام مناجات معروض درگاه قاضی الحاجات رسانیده و عزتك لا اجد
لذنوبی سواك غافراً و لا اری لكسری غیرك جابراً و قال
ایضاً العكسری لا یجبره الا لطفك و حنانك و فقری لا
یغنیه الا عطفك و احسانك و باز از این باب است كلام قرة
عیون ارباب معرفت و یقین جناب امیر المؤمنین علیه السلام انر ابصار قلوبنا
بضیاء نظرها الیك حتی تخرق ابصار القلوب حجب النور فتصل
الی معدن العظمة و تصیر ارواحنا معلقة بعز قدسك

خواه مرتبه فوق آنچه در حق ایشان حاصل شده ممكن باشد نسبت بایشان یا نه عارف
در مقام مناجات و عرض نیاز بدرگاه قاضی الحاجات هر مرتبه از مراتب كمال
كه در حق او میسر شده معترف بتقصیر خود در تحصیل فوق آن و طالب علاوه بر آن
است و از این راه است كه فخر ملائكه مقربین و ملجأ انبیا و مرسلین در مقام
عجز و تقصیر معروض درگاه رب العالمین رسانیده سبحانك ما عبدناك
حق عبادتك و ما عرفناك حق معرفتك وجه خامس از وجوهی كه
موقع رعب و خوف در قلوب خالی از غش و غبار و موجب نهایت دهشت
و اضطرار و غایت خشیت و اضطراب قاطبه اخیار است ملاحظه
عظمت و شوكت مخترع افلاك و عناصر و مبدع جمله املاك و كواكب است
هر كس بقدر درك عظمت خلاق ارضین و سموات خائف و لرزان
و بمقدار تعلق شوكت از آن قاطبه نفوس و حیوانات ترسان و هراسان
است هر كس درك عظمت حضرت قیوم جل جلاله كامل تر است خوف
و رعب او بیشتر سبحانك اخشی خلقك لك اعرفهم بك در درك
و معرفت اصل عظمت فی الاقتدار موجب دهشت و اضطراب است
خواه در آن وقت تشویش مؤاخذه در حق او حاصل بوده باشد یا نه بلكه
هرگاه فرض شود كه بهمه جهات ایمن از مؤاخذه بوده باشد باز آن اضطراب
و ارتعاش كه مستند باصل درك عظمت معبود است حاصل است مجملا
اصل درك عظمت و شوكت موجب خوف و رعب در قلوب اخیار
و باعث ظهور اضطراب و اضطرار و ناله و انكسار بی اختیار می شود
و از این است كه در حدیث وارد است در بیان كیفیت احوال شریف
مفخر انبیا و سید رسل و ملجأ اولیا و هادی سبل علیه و علی آله
صلوات الله الخالق الاكمل كه آن سرور عالم و فخر بنی آدم وقتیكه بنماز
می ایستادند از خوف و خشیت الهی جل شأنه صدای جوششی از سینه مبارك

که فرمود بدرستیکه عیسی ولد مریم آمد بسر قبر یحیی بن زکریا علیهما السلم و از
خداوند عالم جل شانه مسئلت نمود که حضرت یحیی را زنده نماید اجابت نمود پس خطاب
نمود بیحیی و یحیی بامر الهی عز شانه جواب گفت و او را پس از قبر بیرون آمد گفت بحضرت
عیسی چه میخواهی از من گفت میخواهم بدنیا برگردی و مونس من باشی در دنیا حضرت
یحیی در جواب گفت ای عیسی هنوز شدت و تلخی جان کندن از من ساکن نشده
تو میخواهی مرا برگردانی بدنیا دوباره و این حرارت عاید من شود و نیز در آن کتاب
از جناب مستطاب فخر الاوایل والاواخر حضرت امام محمد باقر علیه السلم مروی است
که فرمود جوانان چندی از اولاد و سلاطین بنی اسرائیل طریق بندگی و عبادت
خداوند عالم جل شانه را اختیار نموده بودند و ایشان از شهر خود بیرون رفتند
سیر بلاد می کردند تا از مشاهدهٔ امور غریبه عبرت گرفته باشند اتفاقا عبور نمودند
بقبری که در پشت راهی واقع شده بود و باد خاک و ریگ را بر روی آن قبر جمع
نموده و اثری از آن باقی مانده بود که منتفی میشد که قبر است و آن جوانان باهم گفتند
خوب است که از درگاه خلاق عالم جل شانه مسئلت نمائیم در این وقت که صاحب
این قبر را زنده فرماید ما از او سؤال نمائیم که بچه نحو طعم موت را یافته پس شروع نمودند
بدعا باین نحو انت الهنا یا ربنا لیس لنا اله غیرک والبدایع الدائم
غیر الغافل الحی الذی لا یموت لک فی کل یوم شان تعلم کل شیء لغیر
تعلیم انشر لنا هذا المیت بقدرتک بعد از فراغ از این دعا قبر شکافته
شد شخصی از آن قبر بیرون آمد موی سر و ریش او سفید بود خاک را از سر خود دور
می نمود در حالتیکه مضطرب بود و چشم خود را بسوی آسمان باز کرده بود خطاب
کرد باین جوانان چه باعث شده که بر قبر من ایستاده اید گفتند ما از درگاه الهی
جل شانه استدعا نمودیم که تو را زنده نماید تا از تو سؤال نمائیم که بچه مرتبه
یافتید طعم و شدت موت را گفت که من در قبر ساکن بودم نود و نه سال و
هنوز شدت و الم موت از خاطر من محو نشده و مرارت طعم موت هنوز از حلق

[margin notes, right page:]
مرض کرد ...
زنده کنید از برای ... هر دو ...
عیسی تشریف بردند بر قبر ... از درگاه ... شد
ادا نمودند و استدعا از درگاه ... از زنده فرمود ...
عز شانه نمود که ... کرد ...
سؤال اشرف اجابت شرف ... سفید شده
زنده شد دیدند سر و ریش او ... سفید
سؤال کردند که در زمان تو پیری نبود ...
این سفیدی موی سر و ریش تو از چه راه است
در جواب گفت شنیدم ندائی که از قبر
بیرون بیا گمان کردم که قیامت است ...
شده کفت ... این موی ... سفید
و ریش ... سفید ...

ولیضا روایت شده که هیچ مؤمنی نیست که بمیرد مگر آنکه اظهار رجوع بدنیا بادی شود
داد انکار می نماید بجهة شدت الم از تلخی جان کندن باو رسیده مگر شهدا که ایشان
مرارت جان کندن را نفهمیده اند پیوسته تمنا می کنند رجوع بدنیا را از برای آنکه
تا ثانیا شهید شوند در راه خداوند عالم جل شانه و بعضی در این مقام مثالی ذکر
کرده اند باین نحو که موت را تشبیه نموده اند بدرختی که خار بسیاری داشته باشد
مثل خار مغیلان و داخل شده باشد در جوف انسان و هر خاری از آن درخت
فرو رفته باشد برگی از رگهای انسان آن وقت شخص شدید القوی آن درخت را بقوه
تمام بکشد معلوم است تالم آن بحدی است که توان متحمل شد موت نیز چنین است و آنچه
تا حال مذکور شد وصف شدت موت بود و در حدیث وارد شده که مابین دنیا
و آخرت هزار عقبه است اهون و اسهل از همه موت است موتیکه اهون از همه است
وصف آن مذکور شد نعوذ بالله سبحانه من البائح داما وصف عذاب الهی در آخرت
پس آن کما و کیفا اگرچه نه بنحوی است که توان توصیف نمود ولکن ما در این مقام
ایراد می نمائیم آنچه را که حدیث صحیح مروی در تفسیر علی بن ابراهیم مشتمل بر آن است
سکوهم از بعض اسرار و دقایق جناب امام جعفر صادق علیه السلم روایت نموده
که جبرئیل علیه امین بعرض سید المرسلین چنین رسانیده که خداوند عالم امر فرموده
که آتش جهنم را دمیدند هزار سال تا سفید شد بعد از آن بامر الهی دمیدند بر آن
هزار سال دیگر تا سرخ شد پس از آن بامر الله دمیدند بر آن هزار سال دیگر
تا سیاه شد بهمان حالت سیاهی باقی گذاردند و هرگاه قطره از ضریع واقع
شود در آبهای دنیا هر آینه قاطبه اهل دنیا میرند از شدت عفونت آن
و هرگاه یک حلقه از زنجیر که طول آن هفتاد زرع است و مهیا شده است بجهة
اهل جهنم او بخته شود مابین آسمان و زمین هر آینه قاطبهٔ اهل زمین

[margin notes, left page:]
... عقوبت ... شراب آن ...
... غذا ... از زنجیرها ...
... معلوم ... من انما ...
تیکو کرده ... بعد ...
رجس ... البیه ... الذین ... بعد
فعر جهنم ... من حلایل
تبلغ و لهم مقامع من حدید
کلما ارادوا ان یخرجوا
منها من غم اعیدوا فیها
و ذوقوا عذاب الحریق
و اگر علاوه بر این خواهی بداند
در کتاب دروع الواقیه روایت
شده از جناب امیر المؤمنین علیه
که آنحضرت روایت نموده از سید المرسلین
صلوات الله و سلامه علیه فرموده
بکسی که حیات و ممات محمد است
قدرت اوست هرگاه قطره از
زقوم بریزد بر کوههای عالم
هر آینه فرو میرود تا هفت
طبقه زمین و آن کوهها طاقت
تحمل آن را ندارد پس چگونه
طاقت این را داشته باشد
کسیکه زقوم طعام او بعد
باشد

نخواند شد طاقت او را داشته باشد
دکری که این غلغل شراب او بوده باشد
دقسم بکسی که حیات و ممات من بید
قدرت او ست هرگاه یک گرزی از
گرزهای که خداوند عالم در قران
ذکر فرموده کذارد شود بر کوهها جمیع
عالم هر اینه فرد می رود تا تحت طبقه
زمین و طاقت تحمل آن ندارد پس
چگونه تحمل

و این کوهها طاقت تحمل آن را ندارد پس چگونه طاقت این گرز را دارد
کسیکه این الت ضرب او بهم باشد بعد از انکه شدت موت چشیده و فی الجمله وصف
از عذاب اخرت را شنیده میکویم مقصود این است که از جمله بواعث و دواعی
گریه و زاری و تضرع و ابتهال و بی قراری بدرگاه جناب باری جل شانه
خوف و تشویش از عذاب الهی و شدت موت است پس بنده ذلیل بعد از
اعتقاد باین مراتب چگونه می تواند که خائف و ترسان دائم و هراسان نبوده
باشد پس باید بر سبیل دوام ناله و زاری و تضرع و بیقراری بدرگاه حضرت باری
نماید تا از فضل و کرم بی منتهای خود بنده ذلیل را از این مهالک و عقوبات
نجات دهد و ممکن نیست کسی مطلع بر این امور بوده و اعتقاد بر صحت انها داشته
باشد خود را از تضرع و ابتهال بدرگاه ذو الجلال ضبط تواند نمود مگر او قاتیکه
مسجون جنود غفلت و ضلال و محبوس عسکر محنت اهل و عیال بوده باشد لکن
افراد انسان در سلوک باین طریق مستحسن عقلی و نقلی مختلف الاحوال میباشند هر کس
که اطلاع او بر حقیقت این امور بیشتر و از عسکر غفلت و جنود سکرات دورتر است
تضرع و ابتهال و ناله و بیقراری او در این باب زیادتر است و از این راه است که
جناب مقدس قوانین عبادت بندگی و موسس اساس تضرع و بیقراری جناب
علی بن الحسین علیهما السلام در اواسط شب در مقام مناجات بدرگاه قاضی الحاجات
چنین می نالیده انه الهی قد تری وقوفی وذل مقامی بین یدیك تعلم
سریرتی وتطلع علی ما فی قلبی وما تصلح به آخرتی ودنیای اللهم
ان ذكرت الموت وهول المطلع والوقوف بین یدیك فغصنی مطعمی
ومشربی واغصنی بریقی واقلقنی عن وسادی ومنعنی رقادی كیف
ینام من یخاف بیات ملك الموت فی طوارق اللیل وطوارق النهار بل كیف

ینام

ینام العاقل وملك الموت لا ینام لا باللیل ولا بالنهار ویطلب قبض
روحی بالبیات او فی اناء الساعات یعنی ای معبود و خداوند من می بینی
ایستادن مرا و خواری و بی وقعی ایستادن مرا در خدمت تو و خبیری بر باطن من و مطلعی بر
انچه در قلب من است و انچه باصلاح می آید بان امر اخرت و دنیای من یا باصلاح می آوری
تو بان امر اخرت و دنیای مرا ای خداوند من هرگاه یاد کردن و هولهائی که بعد از
مردن است می شوم و همچنین یاد کرده می شوم ایستادن در موقف حساب بخدمت تو را
تلخ می کرداند اینها بر من طعام و شراب مرا یعنی منغص در آن وقت اکل
و شرب خود را و اینها باعث این می شود که آب دهن من در حلق من
می ماند یعنی از شدت خوف قدرت بر فرو بردن اب دهن ندارم و هم
چنین باعث اضطراب من می شود در بالش استراحت من و منع
میکنند خواب را از من چگونه بخوابد کسیکه میترسد از آمدن ملک
الموت بلکه چگونه میخوابد عاقل در حالی انکه ملک الموت نمی خوابد و از جمله کسانیکه می ایند در شب و روز
نه در شب و نه در روز و طالب این است که قبض روح من نموده باشد در شب
یا در روز و ایضا نقل شده که آن سرور اخیار بعد از فراغ از نماز شب
این دعا را میخوانده اند انا جیك یا موجود فی كل مكان لعلك
تسمع ندائی فقد عظم جرمی وقل حیائی مولای یا مولای ای
الاحوال اتذكر وایها انسى ولو لم یكن الا الموت لكفى كیف
وما بعد الموت اعظم وادهى الى اخره و ایضا در دعای صحیفه که بعد از
نماز شب تلاوت میفرموده اند اللهم انی اعوذ بك من نار تغلظت بها
علی من عصاك وتوعدت بها من صدف عن رضاك ومن نار نورها
ظلمة وهینها الیم وبعیدها قریب ومن نار یاكل بعضها بعض
ویصول بعضها علی بعض ومن نار تذر العظام رمیما وتسقی اهلها حمیما
ومن نار لا تبقی علی من تضرع الیها ولا ترحم من استعطفها ولا

تقلد على التخفف عمن خشع لها واستسلم اليها تلقى سكانها
باحرّ ما لديها من اليم النكال وشديد الوبال واعوذ بك من عقاربها
الفاغرة افواهها وحياتها الصالقة بانيابها وشرابها الذى
يقطع امعاء واقئده سكانها مجملا مناجاتهاى ائمهٔ طاهرين صلوات الله
عليه وعليهم اجمعين که مشتمل بر تضرع وابتهال در مقام استعاذه از عقوبات اخرویه
بوده باشد بسیار است کسی توهم نکند که انبیا واولیا تشویشی نسبت بایشان در عقوبت
اخرویه نیست پس این اضطراب وبیقراری چه معنی دارد جواب اگر مراد
این است که دیگران قاطعند براینکه عقوبت اخرویه مطلقا در حق انبیا
واولیا نیست این مسلم است لکن این موجب عدم اضطراب خود ایشان نمیتواند شد
واگر مراد این است که خود انبیا واولیا قاطعند در جمیع احوال حتی در حالت
مناجات بدرگاه قاضی الحاجات براینکه عقوبت اخرویه مطلقا از ایشان
منتفی است میگوئیم چنین نیست وجه این بعلاوهٔ مکالماتیکه صادرهٔ
از ایشان در مقام مناجات ظاهر میشود از آنچه در سابق بیان شد یعنی از
وجه اول وثانی چگونه چنین شبهه باشد وحال آنکه خانچه یاس از رحمت
الهی جل شانه از معاصی کبیره است چنین است امن از سخط الهی عز شانه
ومخفی نماند اگرچه رشتهٔ کلام در این مقام از حدّ اعتدال خارج گردید
ومناسب وضع رساله نبود لکن چونکه اطلاع بر این مطالب که مذکور شد
باعث تنبیه امثال ما غافلین وموجب استیقاظ ارباب معاصی وطاغین
میشود عنان قلم را در میدان بیان این مطالب جولان داده شد
شاید اطلاع بر این موجب تنبیه غافلان وباعث تیقظ ارباب عصیان
شود بلکه انکه مناسب در این مقام است که ختم شود کلام در آن بذکر مباحث چند
دو مسئله مسئلهٔ اولی آن است که در کتب معتبرهٔ شیعه وسنی احادیث
مستفیضه وارد شده است در بیان آنکه در هر شبی از شبهای سنه یک ساعتی است

در بیان ساعت مخصوصه در آخر شب
در شبها که دعا در آن مستجاب است

که هر بندهٔ

که هر بندهٔ از بندهگان خداوند عالم جل شانه در آن ساعت هرگاه حاجتی از
قاضی الحاجات بخواهد البته باجابت میرسد ودر احادیث معتبره از ائمهٔ ما صلوات الله
وسلامه علیهم بیان این ساعت شده وفرموده اند این در ثلث اول از نصف ثانی است
شب ج
وبعبارهٔ اخری این ساعت در سدس رابع از شب است وبعبارهٔ ثالثه که اخص
از اولین است این است که در آخر ثلث ثالث از شب است که آخر آن متصل است باوّل
ثلث آخر شب ودر وقتی که آفتاب در راس سرطان است در آفاق مائله بسمت شب در آن
وقت در غایت کوتاهی است مقدار شب را بنوقت بنا بر آنچه در محل خود ذکر کرده اند
در اواخر اقلیم ثانی واوائل اقلیم ثالث ده ساعت وربع ساعت است وهم
چنین مقدار شب در اواخر اقلیم ثالث واوائل اقلیم رابع نه ساعت وسه ربع
ساعت است واین مقدار از غروب شمس است تا طلوع شمس وظاهر این است
شبی که در کلام ائمهٔ ما علیهم السلم ذکر شده مراد از آن از غروب شمس است تا طلوع
فجر تا پس طلوع فجر تا طلوع شمس از این مقدار باید کم شود وآن باختلاف
آفاق مختلف میشود قدر متیقّن امتداد در اقلیم ثالث مثل اصفهان واشباه آن
در فرض مذکور یک ساعت وچهل دقیقه است تقریبا وبعد از انتقاص این مقدار
نه ساعت وچهل وپنج دقیقه باقی میماند مقدار شب در صورت مسطوره هشت ساعت
وپنج دقیقه وبنا بر آنچه از برکات ائمهٔ ما صلوات الله علیهم ظاهر شده آن است
که این ساعت مطلوبه بعد از انقضای چهار ساعت ودو دقیقه ونیم در مقدار
یک ساعت وثلث ساعت ودو ثلث دقیقه وسدس دقیقه میباشد بلکه بمقتضای
عبارت ثالثه ساعت مطلوبه بعد از انقضای نه ساعت ودو ثلث دقیقه وسدس دقیقه
از این مقدار میباشد پس ساعت باقیه از این مقدار همان ساعتی است که بمقتضای احادیث
معتبره هر حاجتی که بندهٔ ذلیل از خداوند جلیل در آن مسئلت نماید البته بدرجهٔ اجابت
مشرف میشود ای برادر عزیز متحمل مشقت سفر وبرودت وحرارت هوا میشوی وتملق از اراذل
ناس مینمائی ومذلت تردد در خانهٔ فلان وفلان را بر خود قرار میدهی وغافل

از مضمون حق مشحون الحمد لله الذی وکلنی الیه فاکرمنی و لم یکلنی الی الناس فیهینونی
هستی کو با هر کز بکوش نرسیده مضمون صدق آیین الحمد لله الذی ادعوه کلما شئت لحاجتی
واخلو به حیث شئت لسری بغیر شفیع فیقضی لی حاجتی این همه زحمات
سفر و تملق و مذلت از اراذل ناس برخود قرار می دهی و در فکر آن نیستی که در صدد این بهم
با حال مناسب و حواس جمع درک این سعادت شریفه را نموده باشی و در آن مناجات با قاضی الحاجات
و تضرع و ابتهال بدرگاه خالق ارضین و سموات از درگاه وهاب علی الاطلاق سؤال
نمائی که توفیق سعادت و کمال معرفت بجناب احدیت و لذت انس و مناجات با معبود متعال را
روزی تو نماید که جمیع لذائذ دنیا و آخرت در جنب آن مقهور و مضمحل و قاطبه ملاذ نشأتین
در مقابل آن بی وقع و باطل است و در آن حالت لسان معذرت بدرگاه کریم غفار منفتح نموده
تا قاطبه ما یحتاج دنیا و آخرت را بدون تحمل ذلت از اراذل ناس بجهت تو میسور و مقرر فرماید
باشد انصاف این است که بسیار ستم بلکه بسیار عجیب و غریب است مخفی نماند آنچه مذکور شد در تعیین
این ساعت مطلوبه بعد در امثال این بلاد در اوقات غایت قصر لیالی و اما در اوقات غایت
امتداد شب یعنی وقتی که شمس در رأس جدی بوده باشد مقدار شب در آن وقت چهارده ساعت
با نه دقیقه می باشد در مثل اصفهان و بعد از انتقاص ما بین طلوعین که یک ساعت و هفده دقیقه
تقریباً بوده در فرض مذکور از این مقدار باقی می ماند که ثلثه ساعت بیست و هشت دقیقه تقریباً
و شب شرعی در آن وقت عبارت از همین است و ساعت مطلوبه بنابر آنچه از ائمه اطهار
علیهم صلوات الملک الجبار ظاهر می شود بعد از انقضای شش ساعت و چهارده دقیقه در ساعت
و چهار دقیقه و دو ثلث دقیقه تقریباً متحقق است بر عاقل طالب معرفت و سداد و راغب
لذت طاعت و مناجات بسیار سهل و جزئی است اهتمام در درک این مقدار بجهت وصول
باین عطیه نامدار با وقار بلکه بمعونت عبارت ثالثه مأخوذه از بعض نصوص معتبره ثابت است
که در چنین صورت نیز ساعت مطلوبه ساعت باقیه بعد از انقضای یک ساعت و چهار دقیقه
و دو ثلث دقیقه خواهد بود بنابراین امر در درک ساعت مطلوبه اسهل خواهد بود پس خاسر و مغبون
کسی است که خود را از شرافت و سعادت این نعمت عظمی و عطیه کبری و فضیلت مثلی محروم گرداند

۱۲۰...

زاید
بعد از انقضای چهار ساعت و دو دقیقه و نیم در مقدار یک ساعت و ثلث ساعت و
دو ثلث دقیقه و سدس دقیقه می باشد بلکه بمقتضای عبارت ثالثه ساعت مطلوبه بعد از
انقضای نیم ساعت و دو ثلث دقیقه و سدس دقیقه از این مقدار می باشد پس ساعت باقیه
از این مقدار همان ساعتی است که بمقتضای احادیث معتبره هر حاجتی که بنده ذلیل از خداوند
جلیل در آن مسئلت نماید البته بدرجه اجابت مشرف می شود ای برادر عزیز متحمل مشقت سفر
و برودت و حرارت هوا می شوی و تملق از اراذل ناس می نمائی و مذلت تردد در خانه فلان
و فلان را برخود قرار می دهی و غافل از مضمون حق مشحون الحمد لله الذی وکلنی الیه
فاکرمنی و لم یکلنی الی الناس فیهینونی هستی گویا هرگز بگوشت نرسیده مضمون صدق
آیین الحمد لله الذی ادعوه کلما شئت لحاجتی و اخلو به حیث شئت لسری
بغیر شفیع فیقضی لی حاجتی این همه زحمات سفر و تملق و مذلت از اراذل ناس برخود
قرار میدهی و در فکر آن نیستی که در صدد این بهم با حال مناسب و حواس جمع درک این سعادت
شریفه را نموده باشی و در آن مناجات با قاضی الحاجات و تضرع و ابتهال بدرگاه ارضین و سموات
نموده از درگاه وهاب علی الاطلاق سؤال نمائی که توفیق سعادت و کمال معرفت بجناب احدیت و لذت انس
و مناجات با معبود متعال را روزی تو نماید که جمیع لذائذ دنیا و آخرت در جنب آن مقهور و مضمحل
و قاطبه ملاذ نشأتین در مقابل آن بی وقع و باطل است و در آن حالت لسان معذرت بدرگاه
کریم غفار منفتح نموده تا قاطبه ما یحتاج دنیا و آخرت را بدون تحمل ذلت از اراذل ناس
بجهت تو میسور و مقرر فرماید باشد انصاف این است که بسیار ستم بلکه بسیار عجیب و غریب است مخفی
نماند آنچه مذکور شد در تعیین این ساعت مطلوبه بعد در امثال این بلاد در اوقات غایت قصر لیالی
و اما در اوقات غایت امتداد شب یعنی وقتی که شمس در رأس جدی بوده باشد مقدار شب در آن وقت
چهارده ساعت و با نه دقیقه می باشد در مثل اصفهان و بعد از انتقاص ما بین طلوعین که یک ساعت
و هفده دقیقه تقریباً بوده در فرض مذکور از این مقدار باقی می ماند که ثلثه ساعت بیست

وجهت دقیقه تقریبا و شب شرعی در آن وقت عبارت از بیست است و ساعت مطلوبه بنابر آنچه
از اخبار ائمهٔ اطهار علیهم صلوات الله الملک الجبار ظاهر می‌شود بعد از انقضای شش ساعت و چهارده
دقیقه در هر ساعت چهار دقیقه و دو ثلث دقیقه تقریبا متحقق است بر عاقل طالب معرفت
وسداد دور اغلب لیست طاعت و مناجات لیبار سهل و جزئی است اهتمام در درک این مقدار
بجهت وصول باین عطیه نامدار با دفار بلکه معونت عبارت ثالثه مأخوذهٔ از بعض
نصوص معتبره است که در چنین صورت نیز ساعت مطلوبه ساعت باقیه بعد از انقضای
یک ساعت و چهار دقیقه و دو ثلث دقیقه خواهد بود بنابراین امر درک ساعت مطلوبه
اسهل خواهد بود پس خاسر و مغبون کسی است که چنین سوار زشرافت و سعادت این نعمت عظمی
و عطیهٔ کبری و فضیلت مثلی محروم گردد اینه بدانکه طریقهٔ دعا در ساعت مطلوبه که مقرون
باجابت باشد ان شاء الله بنحو بکار از حدیث صحیح مستفاد می‌شود این است که اول ایشان به دو
رکعت نماز نماید خواه [illegible] نماز حاجت باشد یا نماز دیگر مثل دو رکعت نماز [illegible] شب
اگرچه متیقّن اولی است بعد از آن سبیلهای حاجت خود از درگاه رب الارباب نماید خواه در
اثنای نماز [illegible] مثل حالت قنوت یا حالت سجود باشد یا بعد از فراغ از نماز اگر
جمع مابین هر دو کند اکمل خواهد بود ان شاء الله مسئلهٔ ثانیه در تعیین سحر است بدانکه
احادیث در فضیلت استغفار در اسحار بیشمار است و کفایت میکند در این باب آیهٔ شریفه
مختومه بالمستغفرین بالاسحار و آیهٔ شریفهٔ و بالاسحار هم یستغفرون مشهور است
درک این فضیلت عظیم موقوف بمعرفت وقت سحر است و ادعیه وارده در وقت سحر
خصوصا در ماه مبارک رمضان معروف است و امتثال آن نیز موقوف بر معرفت آن است
و کلمات علما در تعیین این وقت مختلف است چه در صحاح و قاموس و غیرهما السحر را تفسیر نموده اند
بقُبَیل الصبح یعنی لیبا نزدیک بصبح و ظاهر از مرحوم علامه رفع الله قدره در
منتهی اختیار این قول است و صاحب کشاف در تفسیر آیهٔ شریفه و نجّیناهم بسحر

در سورهٔ قمر

در سورهٔ قمر سحر را تفسیر نموده بسدس آخر شب و مرحوم شیخ طبرسی قدس الله روحه در جوامع الجامع
نیز موافقت با ایشان نموده فخر رازی هم در تفسیر آن قول را نسبت بقبل داده بعد از آنکه سحر را
تفسیر نموده به آخر لیل و بیضاوی نیز سحر را تفسیر باخر شب نموده و این تفسیر اعم از تفسیر اول است
و ظاهر این است که سحر عبارت از ثلث آخر شب بوده باشد پس سحر عبارت از مجموع سدس خامس
و سدس آخر لیل خواهد بود چنانچه متبادر از این لفظ در عرف این معنی است و لهذا
هرگاه کسی استغفار در این وقت یا عملی دیگر در این وقت نماید می‌توان گفت که استغفار در
سحر نموده است و ظاهر می‌شود این قول از مرحوم علامه در تذکره و مؤید این مطلب است
حدیث صحیح که اسمعیل ابن سعد الاشعری روایت نموده قال سألت ابا الحسن الرضا
علیه السلام عن ساعة الوتر قال احبها الی الفجر الاول وسألته عن افضل
ساعات اللیل قال الثلث الباقی و چون سحر افضل اجزای لیل است و این حدیث بنابر آنکه حجت است
دلالت دارد بر اینکه افضل ساعات شب ثلث آخر شب است پس سحر عبارت از ثلث آخر
شب خواهد بود و قول اول مضایقه نداریم که گفته شود معنی لغوی سحر [illegible] آن بوده باشد که
تفسیر نموده اند لکن سحر در عرف اعم از این قدر است چرا که چگونه چنین نبوده باشد و حال آنکه
می‌توان ادعا نمود این قدر که مدلول علیه این تفسیر است وسعت ربع ادعیهٔ وارده
در ماه مبارک رمضان را ندارد و ثمرهٔ مترتبه بر این مطلب ظاهر است چه اعمال موظفه در سحر
بنابر قول باینکه سحر عبارت از سدس آخر لیل است قبل از آن هرگاه کسی اتیان بآن
نماید محصل امتثال نخواهد بود بلکه حکم بمشروعیت آن نمودن مشکل است چه اتیان
بعبادت موظفه بقصد توظیف قبل از وقت آن بدعت خواهد بود بر خلاف
آنکه گوئیم سحر عبارت از ثلث آخر شب است و همچنین سحور بلکه مستحب است در ماه
مبارک رمضان امتثال بآن در صورتی می‌شود که در ثلث آخر شب واقع شود
اگرچه در سدس خامس بوده باشد و هرگاه قبل از آن شود مؤدّی سنت نخواهد بود

تتمه

و همچنین استعمال در استغفار در اسحار در وقت نافلهٔ صبح است بدانکه
وقت این نافله داخل می‌شود بعد از آنکه از نصف ثانی شب منقضی شد مقداری که
کفایت یازده رکعت نماید که عبارت از هشت رکعت نماز شب و سه رکعت شفع و وتر
بوده باشد تا ظهور حمرهٔ از جانب مشرق لکن افضل اوقات این مابین فجرین است
پس وقت فضیلت این محفوف است بدو وقت اجزاء سابق و لاحق اما
سابق بعد از انقضای مقدار یازده رکعت است از نصف ثانی شب اما لاحق
بعد از طلوع فجر صادق است تا ظهور حمره از جانب مشرق بنا بر این اتیان
باین نافله قبل از فجر اول جایز خواهد بود بی اشکال در صورتی که اتیان بنماز
شب و شفع و وتر نموده باشد بلکه ظاهر این است در صورتی که نماز شب را نکرده باشد
و نخواهد هم بکند اتیان باین نافلهٔ صبح قبل از فجر اول بتنهائی می‌تواند نمود و همچنین
هرگاه کسی باعتبار عارضی بنای او بر آن باشد که اتیان باین نافله نماید و در اول
فجر اتیان بفریضهٔ فجر نمود و بعد داعی بر ترک نافله رفع شد اتیان بنافله
می‌نماید به نیت ادا ما دامی که حمره از جانب مشرق ظاهر نشده باشد و الا
اتیان می‌نماید به نیت قضا و آنچه مذکور شد در وقت این نافله بدایة و نهایة
مشهور مابین فقها است و در هر دو مقام خلاف شده بعضی قایل شده اند
باینکه وقت آن داخل می‌شود بطلوع فجر اول پس اتیان بآن را قبل از آن
تجویز نمی‌نمایند و بعضی قایل شده اند باینکه وقت آن منتهی می‌شود بطلوع فجر
طلوع ع ثانی پس اتیان باین دو رکعت بعد از فجر ثانی و قبل از اتیان بفریضه بنا بر این
قول مجوز نخواهد بود لکن ظاهر این است که این در صورتی بوده باشد که اتیان بنماز شب
ننموده اما هرگاه مشغول بنماز و وتر بوده و فجر ثانی طالع شد بسیار بعید است که در
این صورت کسی ادعا نماید که اتیان بنافلهٔ صبح قبل از اتیان بفریضه نتوان نمود

و مخفی نماند

و مخفی نماند که از جمله محاسن عبادات مواظبت بنوافل است خصوصا نوافل یومیه
که اهتمام در محافظت آنها بسیار باید نمود و ثمرات مترتبه بر محافظت آنها بسیار است
از جملهٔ آن است که محافظت آنها باعث این می‌شود که اتیان بفرایض یومیه در وقت فضیلت
انها شود و مثوبات مترتبه در اتیان بفرایض یومیه نیز در وقت فضیلت بسیار است
و دیگر آن است که نمازهائی که از ما غالبا صادر می‌شود مشوب است بانواع نقص و قصور
و احادیث مستفیضه وارد است که اتیان بنوافل موجب رفع نقایص و قصور فرایض است
و دیگر آن است که مواظبت بنوافل احیای سنت جناب رسول خدا صلی الله
علیه و آله می‌باشد نظر باینکه نوافل یومیه از موضوعات آن سرور اخیار و سید اطهار صلی الله
علیه و آله الابرار می‌باشد اگر فرض شود که هیچ ثمری مترتب بر محافظت این نوافل نمی‌بود
مگر همین احیای سنت آنجناب مناسب این بود که امت آن سرور اخلال بدان ننمایند
چنانچه آن فخر عالم پیوسته در صدد اصلاح امت بوده هرگز امری که موجب خسارت
و تألم امت بود راضی نمی‌توانستند شد قال الله تعالی لقد جاءکم رسول
من انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤف
رحیم یعنی آمده است بسوی شما پیغمبری که از جنس شما است یعنی از افراد انسان
است نه از ملائکه شاق است بر آن رسول مشقت شما یعنی امری که موجب مشقت
شما است نمی‌تواند دید مناسب حال امت نیز چنین است که قراریکه آن سرور
داده اند احدی از امت تخلف از آن ننماید بعد از انکه رشتهٔ کلام باین
مقام کشید بخاطر رسید حدیثی که مظهر لطف آن سید عالم و فخر بنی آدم بوده باشد
در حق امت در این مقام ذکر شود که اطلاع بر آن موجب تنبه خوبی است در حق
امثال ما غافلان و تذکر آن باعث تذکر غریبی است در حق ما عاصیان بی خبران
نقل شده از انس بن مالک که یکی از صحابه جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده که

حاصل مضمون آن این است جبرئیل امین نازل شد بر سید المرسلین صلوات الله علیه وعلیهم
اجمعین در وقتی که متعارف نبود در مثل آن وقت بر آن سرور نازل شود وارد شد
در حالتیکه آثار حزن و ملال از آن امین حضرت ذوالجلال ظاهر میشد آن سرور عالم
از سبب تغیر و الم استفسار فرمودند بعرض آن سرور رسانید که للایق و سزاوار نیست
کسیکه عالم بجهنم و بلندی عذاب آن بوده باشد آثار سرور و شادی از آن ظاهر شود
جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند ای جبرئیل پاره از وصف جهنم بیان نما جبرئیل
گفت یا محمد صلی الله علیه و آله خداوند عالم بعد از آنکه جهنم را خلق کرد امر فرمود افروختند بر آن
هزار سال تا سرخ شد بعد از آن افروختند بر آن هزار سال دیگر تا سفید شد بعد از آن افروختند
بر آن هزار سال دیگر تا سیاه شد و حال بهمان حالت سیاهی و ظلمت باقی است قسم بکسیکه شما را مبعوث
بحق فرموده هرگاه نوبه از ثیاب اهل جهنم معلق شود مابین آسمان و زمین هر آینه قاطبه اهل
زمین هلاک می شوند از شدت عفونت آن و قسم بعظمت کسیکه شما را برسالت مبعوث فرموده
هرگاه قلیلی از آن زنجیرهائیکه خداوند عالم مقرر فرموده و در قرآن ذکر فرموده گذارده شود
بر کوههای عالم هر آینه کوهها آب می شوند از شدت حرارت آن تا هفت طبقه
زمین و قسم بجلالت کسیکه شما را بنبوت مبعوث فرموده اگر مردی در مغرب معذب
شود بعذاب جهنم هر آینه می سوزند کسانیکه در مشرق هستند از شدت
عذاب آن مغربی و آتش جهنم آتشی است که حرارت آن شدید است و قعر جهنم
بسیار دور است و همه جهنم آهن است و آب اهل جهنم حمیم و چرک است
و از برای جهنم هفت در است از برای هر در طایفه از مردان و زنان قسمت
شده که داخل شوند در آن حضرت فرمودند آیا آن هفت در مثل درهای
این زمان است جبرئیل عرض کرد درهای جهنم بعض از آن درها فوق دیگری است
مسافت مابین هر بابی تا باب دیگر بقدر هفتاد سال راه است هر طبقه که در تحت

هست حرارت

هست حرارت آن اشد است از طبقه که در فوق او هست بهفتاد مقابل کشیده می شوند دشمنان
خداوند عالم بسوی آن طبقات بعد از آنکه به نزدیک رسیده اند ملائکه عذابیکه موکل
بآن طبقه میباشند باستقبال آنها می آیند با غل و زنجیر و طرف زنجیر را داخل در دهن آنها می کنند
و از عقب آنها بیرون می آورند و غل را بدست چپ گردن او می گذارند آنوقت بآن زنجیر
آنها را میکشند در حالتیکه برو در افتاده باشند و ملائکه عذاب میزنند آنها را با گرزهای آهنی
جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند که کیست سکان این طبقات جبرئیل در جواب عرض
کرد طبقه که در تحت همه هست ساکنین آن منافقین و کفار از آل فرعون و اسم این طبقه
هاویه است و طبقه که فوق آن است سکان آن مشرکینند نام آن حریق است و طبقه ثالثه
سکان آن کسانی هستند که خارج از جمیع ادیان بوده باشند و نام این طبقه سقر است و طبقه رابعه
سکان آن ابلیس و جنود ابلیس و اتباع او و مجوس می باشند و نام آن لظی است و طبقه خامسه
سکان آن یهود می باشند و نام آن حطمه می باشد و طبقه سادسه در آن نصاری می باشند
و نام آن سعیر است بعد از آن حضرت جبرئیل علیه السلام سکوت نمود جناب رسول خدا صلی
الله علیه و آله فرمودند ای برادر من جبرئیل چرا اخبار ننمودی از طبقه سابعه که سکان آن
کیانند عرض کرد یا محمد سؤال مکن از سکان آن طبقه که سکان آن اهل معاصی کبیره
از امت شما می باشند آنانیکه اقدام بمعاصی کبیره نموده و فوت شده اند قبل از توبه و نام
این طبقه جحیم است چون کلام باینجا رسید جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله بیهوش شد و افتاد
پس حضرت جبرئیل سر مبارک آن رسول جلیل را بر دامن خود گذارد تا بحال آمدند پس فرمودند
ای جبرئیل چه بسیار بزرگ شد از استماع این مصیبت من و شدید شد حزن من و الم من آیا امت
من داخل آتش جهنم می شوند جبرئیل فرمود بلی اهل کبایر از امت تو داخل خواهند شد پس
جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و جبرئیل علیه السلام شروع نمودند بگریستن جناب رسول خدا صلی الله
علیه و آله تشریف بردند بمنزل خود و قرار فرمودند که کسی داخل نشود بر ایشان و بیرون تشریف

هر نفر را مع شیطانیکه با او بوده در یک
زنجیر قرار داده میکشند اناطع

[illegible]

باکسی متکلم نمی شدند تا داخل در منزل خود می شدند و در بعض اوقات بعد از فراغ از نماز

فتح باب

نمی آوردند مگر جهت نماز بعد از فراغ از نماز گریه و تضرع و زاری بدرگاه
جناب باری عزشانه می نمودند باین نهج بودند تا سه روز و در این مدت
سه روز از بسکه آن سرور ملول بودند هیچکس جرأت تکلم با ایشان نمی نمود
بعد از سه روز بعضی از صحابه جرأت نموده آمدند پشت در حولت سرای جناب
رسول خدا صلی الله علیه و آله و گفتند السلام علیکم اهل بیت الرحمة هل الی مولای
رسول الله من سبیل یعنی آیا ممکن هست کسی خود را بخدمت جناب رسول خدا
صلی الله علیه و آله برساند احدی جواب نگفت برگشتند ثانیاً عود نموده بهمان
نحو سلام گفته سؤال نمودند جواب نشنیدند تا سه بار باین نحو معمول داشتند مطلقاً
جوابی نشنیدند سلمان فارسی رضی الله عنه را بخاطر رسید که در این باب می باید سؤال
بسیدة النساء فاطمه زهرا صلوات الله علیها شد آمد بخدمت آن معصومه و عرض نمود
یا بنت رسول الله جناب رسول خدا عزلت از مردمان اختیار فرموده و بیرون
تشریف نمی آورند مگر جهت نماز از شدت حزن و الم با احدی حرف نمی زنند
و احدی را اذن نمیدهند که بخدمت ایشان مشرف شود جناب سیدة النساء جامه
بر سر انداخته تشریف آوردند وقتیکه آن سرور در سجود بودند پس سلام کردند
و عرض کردند یا رسول الله منم فاطمه ام جناب رسول خدا صلوات الله و سلامه علیه
سر مبارک از سجده بر داشتند چونکه نظر جناب فاطمه بان سرور افتاد آثار
تغیر و حزن و غم از ایشان مشاهده فرمودند بحدیکه گوشت رخساره مبارک ایشان آب شده بود از
شدت حزن و الم گریه بر آن سیدة النساء غلبه نمود گریه بسیاری کردند عرض کردند یا رسول الله چه چیز بر
شما را چه نازل شده بر شما حضرت فرمودند جبرئیل نازل شد و وصف نمود
طبقات جهنم را و خبر داد بمن در طبقه که فوق همه طبقات است معذب
خواهد بود اهل کبائر از امت من این است که باعث حزن و الم و موجب

کریه می

[illegible]

کریه می کردیده فاطمه زهرا عرض کرد کیفیت دخول امت در جهنم چه گونه است
حضرت فرمودند می کشند ملائکه انها را تا داخل جهنم می نمایند لکن روهای انها سیاه
نمی شود و چشمهای انها نیلی نمی شود و مهر بر دهنهای انها نمی گذارند و غل و زنجیر بگردن انها نمی گذارند عرض کرد
پس چگونه می کشند انها را فرمودند اما مردان پس ریشهای انها را می گیرند و اما زنان
گیسوهای انها را می گیرند و می کشند بسوی جهنم و انها فریاد میکنند که واشیبتاه و وا
ضعفاه و چه بسیار از جوانان از امت من که ریشهای انها را می گیرند و می کشند بسوی
جهنم و انها فریاد میکنند و وافضیحتا و بلی باین نحو انها را می کشند و میرسند بمالک
بعد از انکه نظر مالک بانها افتاد استفسار می نماید از ملائکه که انها را می کشند که
کیستند این اشخاص که اشقیای مثل اینها ماندیده ایم صورتهای انها سیاه نشده است
و غل و زنجیرهم بر گردنهای انها گذاشته نشده است ملائکه میگویند ما باین نحو مامور بوده ایم
که انها را بتو برسانیم مالک خطاب می نماید بانها که ای جمله اشقیا کیستید شما در جواب
میگویند ما از جمله اشخاصی بودیم که قران بر انها نازل شد و روزه ماه رمضان را میگرفتیم
پس مالک میگوید قران نازل نشد مگر بر محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله پس میگوید آیا نرسید بر شما
از قران چیزی که منع نماید شما را از معصیت الهی میگویند در جواب بلی رسید بما لکن
شقاوت بر ما غلبه نمود و گمراه شدیم پس بعد از انکه اینها را بکنار جهنم رسانیدند
و نظر کردند بسوی اتش جهنم و بملائکه غلاظ و شداد که موکلند بران التماس می
نمایند بمالک که ای مالک ما را اذن بده تا بحال خود بگرئیم مالک اذن گریه میدهد
آن قدر گریه میکنند تا اشک چشم انها تمام می شود آخر بجائی میرسد که آب خون از
چشم انها جاری می شود بجای اشک چشم انوقت مالک بانها میگوید اگر این گریه
از خوف خداوند عالم در دنیا بود ممکن نبود الحال از آتش جهنم شعله برسد در انوقت
مالک امر میکند باتش جهنم که بگیر اینها را آتش میگوید چگونه بگیرم اینها را و حال

انکه ایشان میکویند لا اِلٰهَ اِلاّ اللّٰه بعد ازان مالک میکوید قسم میدهم تورا بخدا
وند عالم جل شانه که بکیر اینها را انوقت اتش میکیرد انهارا پس میکویند بسم الله الرحمن الرحیم
اتش جدا می شود از انها باز خطاب میکنند باتش که بکیر اینهارا اتش میکوید چکونه بکیرم
کسانیرا که ذکر خدا میکنند باز میکوید مالک بکیر اینهارا اتش میکوید که تو ماموری از
جانب پروردکار عالم که بجا امر نمائی که اینهارا بکیرم مالک میکوید بلی باین نحو ماموریم
از جانب پروردکار عالم انوقت اتش میکیرد انهارا باختلاف شقاوت انها بعضی را
میکیرد تا قدمین و بعضی را میکیرد تا زانوها و بعضی را میکیرد تا کمر و بعضی را میکیرد تا کردن
و میل میکند بسوی رو های انها مالک میکوید نسوزان روهای اینهارا که بسیار سجده کرده اند بعد ازان اتش حر
از برای خدا و نسوزان قلوب اینهارا که بسیار متحمل عطش و تشنکی شده اند در ماه
مبارک رمضان پس بهمین حالت معذب خواهند بود تا آن قدر که مشیت الهی
قرار کرفته باشد و ندا میکنند یا ارحم الراحمین یا حنان یا منان بعد از
انکه خداوند عالم حکم خود را باین نحو بانها جاری فرمود میفرماید بجبرئیل ای جبرئیل
چه کار کردند کناه کاران امت محمد صلی الله علیه و آله عرض میکند چه بسیار
بد است حال انها و چه بسیار تنک است مکان انها سوزانیده است اتش
بدنهای انهارا و خورده است کوشتهای انهارا و باقی مانده است قلوب
و روهای انها نور ایمان در قلوب انها باقی است بعد از رخصت از رب
جلیل امر می نماید بمالک که حجاب از روی انها بردارد تا به بیند حال انها
بکجا رسیده پس امر می نماید مالک ملائکه را که حجاب را بر میدارند بعد از انکه
نظر انها بجبرئیل علیه السلام می افتد و ملاحظه حسن خلقت او می نمایند میدانند
که از ملائکه عذاب نیست استفسار می نمایند که کیست این بنده مثل او ماندیده ایم
پس ملائکه می کویند که این حضرت جبرئیل است مقرب درکاه احدیت است این است

که واسطه وحی بود بجناب پیغمبر شما محمد مصطفی صلی الله علیه و آله بعد از انکه اسم جناب
رسول خدا را می شنوند همه انها بفریاد می ایند که ای جبرئیل سلام مارا به پیغمبر ما برسان
المرسلین برسان و خبر ده ایشانرا که معاصی ما جدا کرد مارا از فیض خدمت ایشان و خبر ده
ایشانرا از بدی حالت و شدت عذاب ما جبرئیل بعد از انکه خود را بموقف عرض پروردکار
جلیل جل شانه رسانید خداوند عالم میفرماید ای جبرئیل چکونه دیدی امت محمد را
صلی الله علیه و آله عرض میکند ای پروردکار عالم چه بسیار بد است مکان انها و شدید است
حال انها پس پروردکار عالم میفرماید و حال انکه دانا تری از همه ایا از تو مطلبی
سؤال کردند عرض میکند بلی سؤال نمودند از من که سلام انهارا به پیغمبر ایشان برسانم
و بدی حالت انهارا بان سرور عرض نمایم خطاب میرسد از جانب خداوند عالم که بمقتضای
خواهش انها معمول دار پس جبرئیل می اید بخدمت جناب رسول خدا در وقتیکه ان حضرت
در خیمه تشریف دارند که از برای ان خیمه چهار هزار در می باشد هر دری حلقه از طلا
پس عرض میکند ای محمد من امده ام از جانب اشقیای امت تو که معذب اند در جهنم سلام
بشما رسانیدند و عرض میکنند که معاصی ما ما را از فیض خدمت شما محروم کرد و خبر
از حال ما نداری که چه بر ما میکذرد از شدت عذاب ان وقت جناب رسول خدا
صلی الله علیه و آله تشریف می برند در مقام مناجات با قاضی الحاجات و بسجود میروند
و در سجود خداوند عالم را ذکر خواهند نمود بثنائی که احدی بمثل آن ثنا
خدارا ذکر ننموده باشد خطاب میرسد از جانب رب العزت که یا محمد سر از سجود
بردار هر سؤال که خواهی بکن که بر اجابت مقرون است در آن وقت سؤلیکه
از انحضرت صادر می شود این است که ای پروردکار عالم حکم خود را جاری
فرمودی در حق اشقیای امت من حال شفاعت مرا در بارهٔ انها بدرجه
قبول مشرف کردان خطاب میرسد که ای حبیب من شفاعت تو مقبول است

برده در انجا که استان تو معذب بند بیرون بیاور هر کس را که گفته باشد لا اله
الا الله محمد رسول الله پس روانه می شود جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله
بالسمت قتیبکه نظر مالک بجمال با کمال سعادت شمس فلک رسالت می افتد
برمی خیزد بجهت تعظیم انحضرت پس جناب رسول خدا میفرماید ای مالک اشقیای امت من حال
انها چه نحو است مالک عرض میکند چه بسیار بد است حال انها و ضیق است مکان انها حضرت میفرماید
در جهنم را باز کن و حجاب را بردار بعد از انکه نظر عصاة امت بجمال با کمال شمس فلک سعادت
می افتد فاطبة انها یکبار بتضرع و ابتهال ناله و فریاد می کنند که یا محمد ما را اتش تو نیم
اتش پوست و گوشت بدن ما را سوزانید انوقت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله همه انها را
از اتش بیرون می اورد در حالتیکه بدن همه انها مثل زغال شده باشد حضرت انها را می برند
بسوی نهری که در بهشت اسم آن حیوان است پس فرو می روند در آن نهر بهمان حالت و بیرون
می ایند صحیح الاعضا و الجوارح خوش صورت کل بشکل جوان امرد بر پیشانی انها نقش شده
جهنمیون عتقاء الرحمن من النار پس داخل می شوند در بهشت بعد از انکه اهل سایر طبقات
جهنم می بینند مسلمانان از عذاب جهنم مستخلص شده اند تمنی میکنند که کاش ما مسلمان می بودیم
که از عذاب جهنم مستخلص می شدیم و هو قوله تعالی ربما یود الذین کفروا لو کانوا مسلمین تتمیم
در بیان مطالبیکه مناسب بمباحث سابقه است و آن بسیار است اول در بیان آن است که
افضل نوافل روانب کدام است بدانکه افضل نوافل مذکوره نافله شب است بعد از آن
نافله زوال است یعنی نافله ظهر افضل از باقی است بعد از ان نافله فجر افضل از تتمه است
و نافله مغرب افضل از باقی است و نافله عصر افضل از نافله عشا است مطلب چهارم
در عروض اسباب سقوط تکلیف صلوة و رفع آن است و دران دو مقام است اول در عروض
و حدوث اعذاری است که مذکور می شود و آن این است که هر گاه حیض یا نفاس یا جنون
یا اغماء هر سه بعد از دخول وقت نماز اگر بعد از دخول وقت تا عروض این اعذار

مقداری

مقداری منقضی شده باشد که کفایت نماز با شرایط مفقوده نماید دران صورت قضای ان نماز لازم است اما
در صورت عدم اتیان بنماز و اگر چنین نبوده باشد قضای آن نماز لازم نیست تفصیل مسئله مقتضی ان است
که گفته شود که گاه است همان انقضای مقداریکه کفایت چهار رکعت یا سه رکعت یا دو رکعت نماید کفایت می کند
در حکم بوجوب قضای ظهر یا مغرب یا نماز صبح و گاه است این قدر کفایت در حکم بلزوم قضا نمی نماید اول صورت آن است
که کسی در حین دخول وقت فریضه جمیع شرایط صلوة در حق او متحقق بود و مقدار چهار رکعت از زوال و
مقدار سه رکعت از غروب و دو رکعت از طلوع فجر که منقضی شد عذر مسقط تکلیف حادث شد مثل اینکه
ضعیفه حایض شد دران صورت بلا اشکال اتیان نماز لازم است و اما هر گاه در حین دخول وقت چنین نبوده باشد
انقضای ان مقدار کفایت نمیکند در حکم بلزوم قضا بلکه لابد است در حکم بلزوم قضا از انقضا شدن مقداریکه
کفایت نماز و شرایط مفقوده نماید و همچنین است نفاس و جنون و اغماء مقام ثانی در رفع اسباب
مانعه است بدانکه هر گاه این اسباب رفع شد و از اخر وقت درک نمود مقداری را که کفایت شرایط
مفقوده و یک رکعت از نماز نماید دران صورت اتیان باین نماز واجب است پس هر گاه ضعیفه از حیض
پاک شد و از اخر وقت درک نمود مقداری را که کفایت غسل و یک رکعت از نماز کند نماز واجب است
و همچنین هر گاه طفل بالغ شد و بعد از بلوغ درک نمود مقداری را که کفایت وضو و یک رکعت از نماز
نماید ظاهر این است که نماز ادا بوده باشد پس بهیئت ادا بیاورد نه بنحو بلکه ظاهر این است که اگر زمان
کفایت غسل و یک رکعت را ننماید لکن کفایت تیمم و یک رکعت نماید باز نماز واجب بوده باشد و ظاهر
این است که وسعت زمان بجهت رفع خبث معتبر نبوده باشد پس اگر زمان کفایت در رفع خبث ننماید باز آن
خبث نماز لازم خواهد بود و در جمیع صور مذکوره هر گاه اخلال بنماز در همان وقت نماید اثم
و قضای آن نماز واجب بوده باشد و از انچه مذکور شد معلوم می شود که اگر قبل از غروب درک نماید
مقداری را که کفایت پنج رکعت نماید نماز ظهر و عصر هر دو بر ان شخص لازم خواهد بود و همچنین هر گاه
قبل از نصف شب درک کند مقدار پنج رکعت را نماز مغرب و عشا هر دو لازم خواهد بود و اما هر گاه
بقدر چهار رکعت درک کند در انوقت لازم است اتیان بنماز عشا نماید اتیان نماز مغرب جایز نیست

نظر باینکه این مقدار مختص نماز عشا است پس صادق نیست که یک رکعت از نماز مغرب را در وقت خود درک نموده

و قول بوجوب نماز مغرب و عشا در این صورت ضعیف است وجه آن از آنچه مذکور شد ظاهر می شود بعلاوه

آنکه وقت مختص بنماز عشا مقدار چهار رکعتی است که هر رکعت با حمد و سوره بجا آورده شود نخواهد بود پس از مفروض

خارج خواهد بود مگر اینکه گفته شود که چونکه در ضیق وقت است سوره در ضیق وقت واجب نیست لکن بنا

بر این در چهار رکعت و پنج رکعت نیز چنین میگوئیم یعنی هر گاه بقدر پنج رکعت از آخر وقت درک نمود هر دو

نماز واجب است این نیز چون در ضیق وقت است پس پنج رکعت پنج رکعتی خواهد بود که مشتمل بر سوره

نبوده باشد و مقدار رکعتی که معین است از نماز عشا چهار رکعتی است که مشتمل بر سوره نبوده باشد پس آن

فرض که شد در چنین صورت نماز مغرب و عشا هر دو واجب خواهد بود و تحقیق در مسئله این است در حق

مختار که وقت چهار رکعتی که مختص بنماز عشا است چهار رکعتی است که هر رکعت با حمد و سوره بجا آورده باشد

و هر رکعت بدون سوره باین معنی تاخیر نماز عصر و نماز عشا در حق مختار تا این حد جایز است

اما تاخیر زیاده بر این ظاهر این است که جایز نبوده باشد اگر چه کفایت چهار رکعت بدون

سوره بکند و اما ارباب معاذیر پس هر گاه بقدر پنج رکعت بدون سوره از وقت درک

نماید ظاهر این است هر دو نماز واجب بوده باشد نظر بضیق وقت و اطباق فقها بعدم وجوب

سوره در این حالت ظاهر است مطلب سیم لازم است قبل از شروع مکلف بنماز تحصیل علم

بدخول وقت نماز با امکان علم و اما در صورت عدم امکان علم اکتفا بمظنه در دخول

وقت جایز است پس هر گاه در صورت تمکن از علم اکتفا بمظنه نمود و شروع بنماز نمود

نماز باطل خواهد بود خواه مشخص شود که کل نماز واقع در خارج شده یا بعضی در خارج

وقت شده و بعضی در وقت یا کل نماز واقع در وقت شده باشد و اما هر گاه متمکن از تحصیل علم

نبوده باشد در این صورت اعتماد بمظنه می توان نمود و این قسم بر دو قسم می شود اول است که

متمکن از تحصیل علم در حال نیست و همچنین است رجاء حصول علم در استقبال ~~[illegible]~~ در این صورت

اعتماد بمظنه در دخول وقت مخصوصا بی اشکال است دوم آن است که متمکن از تحصیل علم

صحیح نخواهد بود چه

بلکه نماز باطل است اگر چه مشخص شود که هیچ

در حال

در حال نیست لکن راجی حصول علم در استقبال هست مثل یوم غیم در اینصورت نیز

اعتماد بمظنه ظاهر این است میتوان نمود یعنی لازم نیست که تامل نماید تا علم بدخول

وقت حاصل شود بلکه بهمان مظنه بدخول وقت نماز می تواند نمود پس اگر اعتماد

بمظنه در این صورت نمود خالی از این نیست یا معلوم شد که ظن او مطابق واقع

بوده یا معلوم شد که مطابق با واقع نبوده است یا مطابقه و عدم مطابقه هیچ یک مشخص نشد

صحت صلوه در قسم اول مسلم است و همچنین است حال در قسم ثالث و اما قسم ثانی

پس آن بر دو قسم می شود یک قسم آن است اگر چه خطا اعتقاد او مشخص باشد لکن بعضی از

اجزای صلوة در خارج وقت شده باشد و بعضی در وقت واقع شده در این قسم نیز نماز

صحیح است اگر چه اجزای واقعه در وقت اقل بوده باشد نسبت باجزای واقعه در خارج

وقت لکن این در صورتی است که خطاء اعتقاد او بعد از فراغ از نماز مشخص شده باشد

~~یا در اثنای نماز لکن بعد از دخول وقت و اما هر گاه خطاء اعتقاد او در بین~~

~~نماز مشخص شده باشد یا در اثنای نماز لکن بعد از دخول وقت~~ و اما هر گاه

خطاء اعتقاد او در بین نماز مشخص شود لکن قبل از دخول وقت اما بحدی که

اگر نماز را اتمام نماید در بین نماز وقت داخل می شود و بعضی اجزای نماز

بعد از دخول وقت می شود در این صورت ظاهر این است که نماز باطل بوده باشد

پس قطع نماز در اینوقت که مشخص شد هنوز وقت داخل نشده متعین است

اگر چه عالم بوده باشد که قبل از اتمام صلوه وقت داخل می شود و قسم دیگر آن است

که کل اجزای صلوة واقع شود در خارج وقت در این قسم نماز باطل و اعاده

آن در وقت لازم است مطلب چهارم راجح و افضل در هر نمازی آن است

که بعد از دخول وقت آن تعجیل شود در اتیان بان نماز مگر در مواضع

چندی که استثنی شده از آن حکم که چنین نیست بلکه تاخیر اولی از تعجیل است

اول نماز ظهر و عصر است اولی در حق نافله گذار آن است که بقدر اداء نافله تاخیر نماید
و همچنین نماز صبح افضل آن است که بقدر اتیان دو رکعت نافله تاخیر نماید هرگاه نافله را
مقدم بر فجر اتیان ننموده باشد دوم نماز عشا است اولی تاخیر آن است تا زوال حمرهٔ
مغربیه شود سیم نماز مغرب و عشا است در حق کسیکه وقوف در عرفات نموده
بعد از غروب کوچ نماید بسوی مشعر الحرام افضل در حق این شخص آن است که تاخیر ازعرفات
در ادای مغرب و عشا نماید تا برسد بمشعر الحرام چهارم تاخیر نماز است بجهت حصول
علم بدخول وقت آن در مقامیکه اکتفا بمظنه در دخول وقت جایز نبوده باشد پنجم
تاخیر مستحاضهٔ کثیره است نماز ظهر و مغرب را مطلقا چنانچه منقول است
یا تاخیر نماید تا اتیان کند هر یک از صلوتین را در آخر وقت فضیلت اینها یا انتظار
بلکی نقاهت و جمع کند میانه ظهر و عصر بغسل واحد و همچنین جمع نماید ما بین مغرب و عشا
بغسل واحد با اتیان هر دو در وقت فضیلت یا تاخیر نماید بجهة ترقب و انتظار نقاهت
با رعایت اتیان صلوة را در اوقات فضیلت اینها پس تاخیر می نماید نماز ظهر را
تا حدیکه بعد از اتیان بغسل و ظهر ظل شاخص مثل شاخص شود و اتیان بنماز عصر
بعد از آن بلا فصل نماید و تاخیر نماید نماز مغرب را بحدیکه بعد از غسل و اتیان
بنماز مغرب زوال حمرهٔ مغربیه شود و بعد از آن بلا فصل اتیان بنماز عشا
نماید ششم ارباب معاذیر مسوغهٔ تیمم یعنی کسانیکه تکلیف اینها تیمم است
بجهت عذریکه موجب تیمم می شود در صورتیکه این عذر مرجو الزوال بوده باشد
تاخیر نماز از اول وقت راجح است بلکه احتیاط در تاخیر است تا ضیق وقت
آن وقت اگر رفع شد بمقتضای آن معمول میدارد و اگر نه آن وقت
تیمم میکند و نماز میکند هفتم در حق صایم در صورتیکه جمعی منتظر او
بوده باشند یا نفس او منازعه با او کند پس در اینصورت افطار را مقدم میدارد

برصلوة

بر صلوة هشتم تاخیر نماز است بجهة دفع بول و غایط نهم تاخیر صلوة مغرب است
تا آخر وقت فضیلت در حق مسلوس و مبطون تا جمع کند ما بین مغرب و نماز عشا در وقت فضیلت
هر دو بعد از ازالهٔ نجاست در صورتیکه در تعدد ازاله مشقتی بوده باشد یا احتمال خفهٔ
مرض قائم بوده باشد دهم تاخیر ظهر و عصر است از مربیه طفل در صورتیکه ثوب متعدد نداشته
باشد در اینصورت تاخیر ظهرین می نماید تا آخر وقت بعد از غسل همان ثوب و جمع می نماید
ما بین ظهرین و عشائین یازدهم تاخیر نماز است از اول وقت بجهة اشتغال بقضای
حاجت مؤمن دوازدهم تاخیر ظهر و عصر است در صورتیکه اتیان بیک رکعت از نافلهٔ
اینها در وقت نافله درک نموده باشد در اینصورت اولی تاخیر دو نماز است بقدریکه فارغ
از نافله شود سیزدهم تاخیر نماز صبح است در صورتیکه فجر طالع شده باشد بعد از اتیان
بچهار رکعت از نماز شب در اینصورت اولی تاخیر نماز صبح است بقدریکه اتمام نماز شب و اتیان
بنافلهٔ فجر نماید چهاردهم تاخیر فریضه است از برای کسیکه اراده احرام دارد از نافلهٔ
احرام پانزدهم تاخیر صلوة است در حق کسیکه ذمه او مشغول بفوائت بوده باشد شانزدهم
تاخیر صلوة در صورت انتفای بعض شرایط بجهة عدم تمکن از آن در صورت رجای تمکن
بنا بر تاخیر مثل صلوة با کشف عورة در اول وقت در صورت عدم تمکن از ساتر با رجای تمکن
از آن بنا بر تاخیر و همچنین نماز در اول وقت با نجاست ثوب یا بدن در صورت عدم تمکن
از ازالهٔ آن با احتمال تمکن از ازالهٔ آن بنا بر تاخیر تا ضیق وقت و همچنین نماز در سعهٔ
وقت با احتمال تمکن از نماز ایستاده یا تاخیر و تجویز چیزی که سجده بر آن جایز نیست
در حال اختیار باعتبار عدم تمکن از چیزیکه سجده بر آن جایز است در آن وقت با رجای
تمکن از چیزیکه سجده بر آن با تاخیر و موارد دیگر هست که تاخیر نماز در آن راجح است
آن است که نافله منقسم می شود بر سه قسم راتبه و این نوافل یومیه است
و ذوات الاسباب مثل نماز طواف و احرام و نماز تحیة مسجد و نماز زیارت و نماز حاجت

باآن
و مثل ایماء و نافلهٔ مبتدأه و آن نمازی است که مکلف اتیان می‌نماید نزد خود یعنی بخصوصها
در شریعت وارد نشده است اگرچه بعنوان عموم رخصت رسیده است قسم اول موقتات
چنانچه بیان شد پس در غیر وقت آن اتیان نمی‌توان نمود مگر بعنوان قضا
قسم ثانی و ثالث در هر وقت از اوقات که کسی خواهد اتیان می‌تواند نمود
مگر اینکه قسم ثالث مکروه است اتیان بآن در پنج محل سه موضع کراهت
متعلق بزمان است و دو موضع متعلق بفعل اما آن موضع که متعلق بزمان است
اول وقت طلوع شمس است تا آنکه آفتاب پهن شود بهمه جا دویم وقت
قیام آفتاب است که عبارت از نزدیک رسیدن آفتاب باشد بدائرهٔ نصف
النهار تا تحقق زوال که عبارت از تجاوز نمودن آفتاب بعد باشد از دائرهٔ
نصف النهار سیم نزدیک بغروب شمس است یعنی وقتیکه آفتاب میل بزردی
میکند تا وقت غروب و اما آن دو موضع که متعلق بفعل است اول بعد از
نماز صبح است تا طلوع آفتاب کراهت فعلی در اینجا متصل است بکراهت زمانی
دویم بعد از نماز عصر است تا غروب و در اینجا گاه است توارد هر دو کراهت می‌شود
این در صورتی است که اتیان بنماز عصر در وقت میل آفتاب بعد باشد بزردی
و گاه است زمان کراهت فعلی بیشتر است از زمان کراهت زمانی و آن در صورتی
است که اتیان بنماز عصر قبل از آن وقت نموده باشد و گاه است بعکس این است
که زمان کراهت فعلی اقل از زمان کراهت زمانی است و آن در وقتی است که
اتیان بنماز عصر بعد از آن وقت نموده باشد مطلب ششم صبی متطهر هرگاه بالغ شود
در اثنای وقت خالی از این نیست یا قبل از اشتغال بنماز خواهد بود یا حین
اشتغال یا بعد از فراغ از نماز و بر جمیع تقادیر بعد از بلوغ یا وقت
وسعت یک رکعت نماز یا زیاده را دارد یا نه و بر کل تقادیر یا بلوغ بچیزی است

مبطل طهارت

مبطل طهارت نیست مثل اکمال سن یا مبطل است پس مسئله بچندین صورت متصور می‌شود
در نه قسم نماز واجب نیست و آن در صورتی است که زمان بعد از بلوغ وسعت یک رکعت
نماز را نداشته باشد خواه قبل از اشتغال بنماز بوده باشد یا بعد از اشتغال بآن یا بعد از
فراغ از آن و تفاوتی نیست که بلوغ بچیزی بوده باشد که مبطل طهارت بوده باشد یا نه و همچنین
است در صورتی که زمان بعد از بلوغ وسعت یک رکعت نماز و طهارت را نداشته باشد لکن
بلوغ بچیزی بوده باشد که مبطل طهارت بوده باشد و در تتمهٔ صور نماز واجب است و آن در صورتی است
که بلوغ بچیزی بوده باشد که مبطل طهارت نبوده باشد و زمان بعد از بلوغ وسعت یک رکعت را داشته باشد
خواه قبل از شروع بنماز بوده باشد یا در اثنای نماز یا بعد از فراغ از نماز و همچنین در صورتیکه
بلوغ بچیزی بوده باشد که مبطل طهارت بوده باشد لکن زمان بعد از بلوغ وسعت طهارت و یک رکعت
نماز را داشته باشد در جمیع این صور نماز واجب است پس هرگاه اخلال نماید اثم و قضای
آن لازم خواهد بود مطلب هفتم آن است هرگاه کسی مشغول نماز عصر شد باعتقاد آنکه
نماز ظهر را بعمل آورده است یا مشغول نماز عشا شد باعتقاد آنکه اتیان بنماز مغرب نموده است
بعد فساد اعتقاد او ظاهر شد ظهور فساد اعتقاد یا در اثنای نماز عصر و عشا است یا بعد از فراغ
از هر دو نماز پس در این مطلب دو مقام است مقام اول آن است که ظهور فساد اعتقاد
در اثنای نماز بوده باشد این بر شش قسم می‌شود اول آن است که شروع بنماز متأخر در وقت
مختص بمتقدم بوده باشد و ظهور فساد اعتقاد نیز در وقت مختص بهمان نماز بوده باشد
دویم آن است که شروع بنماز متأخر در وقت مختص بنماز سابق شده باشد لکن ظهور فساد
اعتقاد هر دو در وقت مشترک بوده باشد ۲ در هر سه قسم لازم است که بمحض اطلاع بر حقیقت حال
عدول نماید از نماز لاحق بسوی نماز سابق یعنی قلب نیت نماید از لاحق بسابق
پس نزد خود قرار دهد که این نماز نماز ظهر است یا مغرب چهارم آن است که زمان
شروع بنماز و زمان تذکر هر دو در وقت مختص بنماز متأخر بوده باشد مثل اینکه شروع

ما بین صلوتین بوده باشد سیم
آن است که شروع بنماز لاحق نماید
و همچنین ظهور فساد اعتقاد در
وقت مشترک صح

بعصر یا بنماز عشا در آخر وقت نمود باعتقاد اینکه ذمه‌اش بری است و بعد از نماز ظهر یا مغرب
شده باشد در اثنای نماز بخاطرش آمد که نماز ظهر یا نماز مغرب را اتیان ننموده در این
صورت بلا اشکال عدول جایز نیست پس لازم است همان نماز را بقصد اینکه عصر یا عشا است
باتمام رساند بعد از آن نماز سابق را قضا نماید قسم پنجم آن است که وقت شروع بنماز
لاحق وقت مشترک بوده و وقت تذکر بحقیقت حال وقت مختص بنماز لاحق بوده و این قسم
اگر بنحوی است که اگر عدول بنماز سابق نماید و در تمام کند متمکن از درک یک رکعت از نماز لاحق
در وقت خود نخواهد شد باز عدول جایز نیست اگر چنین نبوده باشد یعنی بعد از عدول بنماز سابق
و اتمام آن می‌تواند یک رکعت از نماز لاحق را در وقت اتیان نمود خالی از اشکال نیست
لکن با نظر ظاهر این است که عدول نتواند نمود قسم ششم آن است که ظهور فساد اعتقاد بعد از
فراغ از نماز بوده باشد احتمالات سابقه در اینجا نیز جاری است توضیح حال مقتضی
این است که گفته شود که فراغ از نماز لاحق یا در وقت مختص بنماز سابق است یا در وقت
مشترک است یا در وقت مختص بنماز لاحق خواهد بود و بر جمیع تقادیر زمان شروع در نماز
لاحق یا موافق است با زمان فراغ یا مخالف پس احتمالات متعدده خواهد بود اول
آن است که زمان فراغ از نماز لاحق مختص بوده باشد بنماز سابق و همچنین زمان شروع در این
وقت ظاهر این است که نماز باطل بوده باشد اعاده آن بعد از اتیان بنماز سابق لازم بوده باشد
پس عدول در این مقام ثابت نخواهد بود دوم این است که زمان فراغ مخالف با زمان شروع
است باین نحو که زمان شروع بنماز لاحق اگر چه مختص بزمان سابق است لکن زمان فراغ وقت
مشترک ما بین هر دو نماز است در این صورت نیز ظاهر این است که این نماز باطل بوده باشد پس
اعاده این نماز بعد از اتیان بنماز سابق لازم خواهد بود سوم این است که زمان فراغ
از نماز لاحق موافق بوده باشد با زمان شروع در آن باین نحو که زمان فراغ از آن و زمان
شروع با آن هر دو در وقت مشترک میان هر دو نماز بوده باشد در این وقت اگر چه عدول

ثابت نیست

ثابت نیست لکن ظاهر این است که نماز لاحق صحیح بوده باشد و اعاده آن واجب نبوده باشد
پس اتیان می‌نماید بنماز سابق تنها چهارم آن است که زمان شروع با زمان فراغ
از نماز لاحق مختلف بوده باشد باین نحو که زمان شروع مشترک ما بین هر دو نماز بوده باشد و زمان
فراغ مختص بنماز لاحق بوده باشد پنجم آن است که زمان فراغ موافق بوده باشد با زمان شروع
باین نحو که هر دو در وقت مختص بنماز لاحق بوده باشد در این دو صورت نیز نماز لاحق صحیح است و عدول
ثابت نیست لکن لازم است اتیان نماید بنماز سابق لکن در این دو صورت نماز سابق قضا خواهد بود
پس اتیان می‌نماید آن را به نیت قضا پس از آنچه مذکور شد مشخص شد که عدول از نماز لاحق بنماز
سابق بعد از فراغ از نماز ثابت نیست خواه هر دو نماز باهم در عدد رکعات مساوی بوده باشد
یا مختلف و در صورت مساوات هر دو چهار رکعتی بوده باشد یا سه رکعتی یا دو رکعتی لکن در این
دو صورت اخیر لا محاله احدهما باید قضا بوده باشد و دیگری ادا یا هر دو قضا بوده باشد بخلاف
در چهار رکعتی چنانچه تصویر در دو قضا ممکن است در دو ادا نیز ممکن است و همچنین در مختلفین
پس جواز عدول مختص خواهد بود بصورتیکه متذکر بحقیقت حال شود در اثنای نماز
و این اعم از این است که هر دو نماز ادائی بوده باشد یا هر دو قضا بوده باشد یا مختلف باین معنی
که معدول منه ادا بوده باشد و معدول الیه قضا و تصویر عکس اگر چه ممکن است لکن خالی از اشکال
نیست و عدول در صورتیکه معدول منه و معدول الیه هر دو مساوی در عدد رکعات بوده باشد
ثابت است مادامی که فارغ نشده است اگر چه قبل از صیغه سلام بوده باشد که با آن از نماز
خارج می‌شود و همچنین است در صورتیکه معدول منه و معدول الیه مختلف بوده باشد لکن رکعات
معدول الیه زیادتر بوده باشد از رکعات معدول منه مثل اینکه معدول منه نماز مغرب بوده باشد
مثلا و معدول الیه نماز عصر و اما هر گاه رکعات معدول منه بیشتر بوده باشد از رکعات معدول
الیه مثل اینکه معدول منه نماز عشا است و معدول الیه نماز مغرب پس اشکالی در این نیست که حکم بجواز
عدول قبل از فراغ بر وجه اطلاق صحیح نیست چه ظاهر است که بعد از رفع راس از سجود در رکعت

محل کلام در این موضع

اخیره مانیّ به چهار رکعت خواهد بود و مشخص است که نماز مغرب سه رکعت است پس عدول در این صورت
ممکن نخواهد بود بلکه شبهه نیست که محل عدول فوت می شود بدخول در رکوع رکعت رابعه در صورت
مفروضه کلامیکه دران مقام هست این است که ایا فوات محل عدول موقوف است بر زیادتی
رکن است نسبت بمعدول الیه یا مطلق زیادتی است مختار نزد حقیر ثانی است بنابراین هنگامیکه
در صورت مفروضه ایستاد در رکعت چهارم دیگر عدول نمی تواند نمود اگرچه شروع بقرائت
یا تسبیح نه نموده باشد پس لازم است در فرض مفروض هرگاه متذکر کیفیت حال شد بعد از انکه
ایستاد که کیفیت رکعت چهارم نماز عشا را تمام نماید بقصد نماز عشا و بعد از فراغ از این
نماز اتیان بنماز مغرب نماید و از انچه مذکور شد معلوم شد که عدول چنانچه بعد از فراغ از عمل
ثابت نیست همچنین است در اثنای عمل هرگاه تجاوز نمود از محل عدول جایز نخواهد بود و همچنین
مشخص شد که اختلاف در کیفیت ما بین معدول عنه و معدول الیه در قرائت در جهر و اخفات
مانع از عدول نیست لهذا جایز است عدول از نماز مغرب بنماز عصر و از نماز ظهر بنماز صبح
و هکذا

اصل چهارم

در بیان قبله است بدانکه قبله در اصطلاح اهل شرع عبارت است
از موضعی که لازم است استقبال بجانب آن در حالت نماز و لازم است گردانیدن انسان را
بجانب آن در حالت احتضار و دفن نمودن میت را بجانب آن و گردانیدن ذبیحه را در حال
ذبح بجانب آن و ترک نمودن توجه بجانب آن را در حالت بول و غایط و فقهاء اعلی الله
مقامهم اختلاف کرده اند در تعیین آن بسیاری از قدمای فقها فرموده اند آن کعبه است در حق
کسانیکه در مسجد الحرام می باشند و مسجد الحرام است در حق اشخاصیکه در حرم میباشند و حرم است در حق کسانیکه
در خارج حرم میباشند و حق آنستکه قبله عبارت از فضائی است که کعبه معظمه مالی آن است (یعنی پر کننده)
از فوق تا سموات العلی و در تحت تا تحت الثری در حق اشخاصیکه متمکن هستند از استقبال
بآن و جهة همین فضا است در حق کسانیکه متمکن از استقبال بآن نیستند و این قول مختار
محققین از فقها است و مختار در تعریف جهة آن است که گفته شود جهة فضائی جانبی است

قبله

که تحقق کعبه در آن معلوم بوده باشد یا مظنون یا احتمال عدم خروج آن فضا از هر جزوی از اجزای
عرضیه آن امتداد پس قطع یا ظن بتحقق فضا نسبت بمجموع آن امتداد است و احتمال نسبت
بهر جزء از اجزای آن امتداد و این امتداد عرض مختلف می شود بزیاده و نقصان
باعتبار معلومیت طول و عرض بلد و مجهولیت آنها و گاه هست جهت بمعنی مذکور تمام نصف
جنوبی می شود و گاه هست تمام نصف شمالی چنانچه گاه هست تمام نصف شرقی
و گاه هست تمام نصف غربی می شود و گاه هست ربع غربی جنوبی و گاه هست ربع شرقی جنوبی
می شود و گاه هست ثمن و هکذا التفصیل مقام آن است که در صورت معلوم بودن طول
و عرض بلد بچند قسم منقسم می شود اول آن است که طول و عرض بلد زیاده از عرض مکه بوده باشد (طول و)
~~لکن طول کمتر از طول مکه بوده باشد~~ در این صورت مکه غربی جنوبی بلد خواهد بود دوم آن است
که عرض بلد زیاده از عرض مکه بوده باشد لکن طول کمتر از طول مکه بوده باشد در این قسم مکه شرقی
جنوبی بلد خواهد بود سیم آن است که طول و عرض بلد هر دو کمتر از طول و عرض مکه بوده باشد
در این قسم مکه شرقی شمالی بلد خواهد بود چهارم آن است طول بلد از طول مکه زیادتر بوده باشد (لکن عرض کمتر از عرض مکه بوده باشد)
در این قسم مکه در ربع غربی شمالی بلد خواهد بود پنجم آن است که طول بلد مساوی بوده باشد با طول
مکه لکن عرض بلد زیادتر بوده باشد از عرض مکه ششم آن است که طول بلد باز مساوی بوده باشد
با طول مکه لکن عرض بلد کمتر بوده باشد از عرض مکه در قسم پنجم سمت قبله این بلد نقطه جنوب خواهد بود
چنانچه در قسم ششم نقطه سمت قبله نقطه شمال بلد خواهد بود هفتم آن است که عرض بلد
مساوی بوده باشد با عرض مکه لکن طول بلد زیادتر بوده باشد از طول مکه هشتم آن است
که عرض بلد باز مساوی بوده باشد با عرض مکه لکن طول بلد کمتر بوده باشد از طول مکه در این صورت
بعضی توهم کرده اند که در قسم اول نقطه سمت قبله نقطه مغرب می باشد و در قسم ثانی آن نقطه
نقطه مشرق است و این صحیح نیست چنانچه مطلع خواهی شد بدانکه عمده در تشخیص سمت قبله قواعد
هیئة است پس مناسب این است که اشاره نماید بکیفیت استخراج سمت قبله بنابر قواعد هیئت

محل

پس میگوئیم سمت قبله هر بلدی باصطلاح ارباب هیئت عبارتست از نقطهٔ تقاطع دایرهٔ
افق آن بلد و دایرهٔ عظیمه که مرور نماید بسمت‌الرأس آن بلد و سمت‌الرأس مکه آن نقطهٔ تقاطعیکه
اقرب بسمت‌الرأس مکه است و خطی که اخراج می‌شود از مرکز افق بلد و مرور نماید بآن نقطه
این خط خط سمت قبله میباشد که بنای محراب بران میگذارند بعد از انکه آن نقطه و این خط
مشخص شد قبله مشخص است فهسمدر این مقام در طریق تشخیص و استعلام آن است و استعلام
آن بچند طریق می‌شود اسهل و انفع آن بطریق دایرهٔ هندیه است بیان آن این است که موضع
از زمین یا غیر زمین را هموار نمایند بحدیکه سطح ان مطلقا تقعیر و تحدیب یعنی هیچ وجه پستی
و بلندی نداشته باشد مثل سطح کاغذ که اگر آب بران بریزند بهمهٔ جهات جاری شود بالمساوات
و در این سطح مذکور دائره رسم نمایند بنحوی که محیط بهمه این سطح نشود بلکه دایره داخل این سطح
واقع شود پس بعضی از این سطح خارج دایره خواهد بود هر قدر بیشتر خارج دایره باشد
بهتر بعد از آن شخص نقشیاه بشکل مخروط بوده باشد بر آن دایره نصب نمایند بنوعیکه
مرکز قاعدهٔ این مخروط منطبق شود بمرکز دائره و این دانسته می‌شود برسم دایره که نصف
قطر آن مساوی بنصف قطر قاعده مخروط بوده باشد بعد از انکه محیط قاعده مخروط
منطبق شد بمحیط آن دائره مشخص می‌شود که مرکز قاعده منطبق شده است بمرکز دائره
اولی و اللازم است شاخص در بلندی قدری بوده باشد که ظل آن در حالت انتقاص بحدی برسد
که اقصر از نصف قطر دائره بوده باشد تا ظل در حالت انتقاص داخل دائره بشود
و در حالت ازدیاد خارج بشود از طرف دیگر آن بعد از این مرحله می باید استخراج
خط نصف النهار نمود باین نحو که بعد از ارتفاع شمس ملاحظه حال ظل نمود تا انکه داخل در
دائره شود مدخل ظل را تعیین نماید و همچنین ملاحظه حال ظل نمود تا از دایره خارج شود ان وقت
تعیین مخرج ظل نماید بعد از آن مابین مدخل و مخرج بخط مستقیم وصل نماید و این خط وتر
خواهد بود جهة قطعه از دائره و خطی که اخراج می‌شود از مرکز دائره بحدی که منصف وتر

مذکور

دایره بر مرکز ان ...

مذکور در قطعه مذکوره از دایره شود ان خط خط نصف النهار خواهد بود مثل ظل از این خط
از جانب مغرب بجانب مشرق دلیل تحقق زوال است لا محاله اصل این دائره باین خط نصف
النهار منقسم می‌شود بدو قسم متساوی بعد از آن از منتصف این دو قسم خطی اخراج
می‌شود که تقاطع نماید با خط نصف النهار در مرکز دائره بزوایای قائمه پس اصل
دائره باین دو خط منقسم می‌شود بچهار قسم متساوی هر یک ربع دور می‌شود و ان خط ثانی
مسمی بخط مشرق و مغرب است بعد از انکه این مطلب منقح شد عود میکنیم باصل مدعی که عبارت
از استخراج سمت قبله بوده باشد پس میگوئیم در دو قسم از اقسام ثمانیه مذکوره همین استخراج خط
نصف النهار کفایت میکند در استخراج سمت قبله و بکلی احتیاج بعمل دیگر نیست آن دو قسم ان است که
بلد مساوی بوده باشد با مکه در طول پس در این حالت اگر عرض بلد بیشتر بوده باشد از عرض مکه مکه
جنوبی بلد خواهد بود و سمت قبله نقطه جنوب خواهد بود و اگر عرض بلد اقل از عرض مکه بوده باشد
مکه شمالی بلد خواهد بود و سمت قبله نقطه شمالی خواهد بود پس البته هر گاه کسی در اول متوجه
نقطه جنوب شد متوجه قبله خواهد بود چنانچه کسی در الحکم ثانی متوجه نقطه شمال شد متوجه
قبله خواهد بود و لکن در شش قسم باقی دیگر همین استخراج خط نصف النهار بتنهائی کفایت نمیکند
در استخراج سمت قبله بلکه محتاج است بعمل دیگر بیان آن این است که در صورتی که طول و عرض
بلد اکثر بوده باشد از طول و عرض مکه مثل اصفهان مثلا که طول آن هشتاد و شش درجه و چهل
دقیقه است و عرض آن سی و دو درجه و بیست و پنج دقیقه است و طول مکه هفتاد و هفت درجه
است و عرض آن بیست و یک درجه و چهل دقیقه است پس طریقه در استخراج سمت قبله در این بلد آن است
بعد از استخراج خط نصف النهار و تقسیم محیط دائره مذکوره بسیصد و شصت قسم متساوی از
هر یک از نقطه جنوب و شمال بشمارند بقدر زیادتی طول بلد از طول مکه که عبارت از نه درجه
و کسری بوده باشد در این فرض بجانب مغرب و وصل نمایند مابین این دو موضع بخط مستقیم
و از هر یک از نقطه مشرق و مغرب بشمارند بجانب جنوب بقدر زیادتی عرض بلد از عرض مکه

که در فرض مذکور عبارت از پانزده درجه بوده باشد تقریبا قید تقریبا بجهة آنکه کفیقاده درجه و چهل و هیچ دقیقه می شود بعد از آن ما بین موضعین وصل نمایند بخط مستقیم البته این خط تقاطع میکند با خط اول که محدد فضل ما بین الطولین بود بعد از آن از مرکز دائره خطی اخراج می شود بمحل تقاطع این دو خط این خط خط سمت قبله خواهد بود و اگر فرض شود که طول و عرض بلد اقل بوده باشد از طول و عرض مکه در این حالت مکه شمالی شرقی بلد می شود پس استخراج سمت قبله مقتضی آن است که شمرده شود از نقطه جنوب و شمال بجانب مشرق بقدر فضل طول مکه از طول بلد و ما بین موضعین بخط مستقیم وصل نمایند و همچنین از نقطه مغرب و مشرق بقدر زیادتی عرض مکه از عرض بلد بجانب شمال و ما بین موضعین بخط مستقیم وصل نمایند مشخص است این دو خط با هم تقاطع خواهند نمود بعد از آن از مرکز دائره خطی اخراج شود بمحل تقاطع این دو خط این خط خط سمت قبله خواهد بود و اگر فرض شود که طول بلد اکثر بوده باشد از طول مکه و عرضش اقل از عرض مکه در این صورت شمرده می شود از نقطه جنوب و شمال از محیط دائره بجانب مغرب بقدر زیادتی طول بلد از طول مکه و وصل می شود ما بین موضعین بخط مستقیم و همچنین از نقطه مغرب و مشرق بجانب شمال بقدر زیادتی عرض مکه از عرض بلد و ما بین نقطتین وصل می شود بخط مستقیم و این دو خط با هم تقاطع خواهند نمود بعد از آن از مرکز دائره خطی اخراج می شود بمحل تقاطع خطین این خط خط سمت قبله خواهد بود و اگر فرض شود که طول بلد اقل بوده باشد از طول مکه و عرض اکثر از عرض مکه در این صورت مکه شرقی جنوبی بلد خواهد بود و طریقه استخراج سمت قبله آن است که از نقطه جنوب و شمال بقدر زیادتی طول مکه از طول بلد شمرده شود از محیط دائره بجانب مشرق و ما بین دو نقطه بخط مستقیم وصل شود و از نقطه مشرق و مغرب شمرده شود از محیط دائره بجانب جنوب بقدر زیادتی عرض بلد از عرض مکه و ما بین موضعین وصل شود بخط مستقیم و دو خط با هم تقاطع می نمایند

طریقه

و از مرکز

و از مرکز دائره خطی اخراج می شود بموضع تقاطع خطین این خط خط سمت قبله خواهد بود و آنچه مذکور شد کیفیت استخراج سمت قبله در شش قسم از اقسام ثمانیه مذکوره منکشف شد و دو قسم دیگر باقی یکی آن است که بلد مساوی بوده باشد با مکه در عرض لکن طول بلد اکثر بوده باشد از طول مکه و ثانی مثل این است در عرض لکن طول بلد اقل بوده باشد از طول مکه در این دو قسم اگرچه توهم شده که قبله نقطه مغرب بوده باشد در اول و نقطه مشرق در ثانی پس استخراج خط مشرق و مغرب کفایت می نماید در تشخیص قبله لکن چنین نیست چه این در صورتی صحیح بود که ممکن می بود که دائره اول سموت بلد منطبق بوده باشد با دائره اول سموت مکه و این محال است چه غایت تباعد ما بین دو دائره عظیمه متقاطعه در دو نقطه است و اگر دائره اول سموت بلد منطبق می بود با دائره اول سموت مکه لازم می آمد که غایت تباعد ما بین دو دائره عظیمه متقاطعه در چهار نقطه بوده باشد هذا خلف توضیح مطلب آن است که گفته شود که دائره اول سموت بلد در نقطه مشرق تقاطع می نماید با معدل النهار بعد از آن شروع می نماید بتباعد تا آنکه میرسد بسمت الرأس بلد در آنجا غایت تباعد ما بین دو دائره متقاطعه است بعد از آن شروع می نماید بتقارب تا آنکه در نقطه مغرب با این هم تقاطع می نمایند و چونکه فرض این است که بلد با مکه مساوی در عرض می باشد و مختلف در طول لکن طول اکثر است از طول مکه در این وقت لامحاله دائره اول سموت بلد بسمت الرأس بلد غایة تباعد ما بین آن و دائره معدل النهار است بعد از مرور از سمت رأس بلد شروع می نماید بتقارب پس قطعا مرور نمی کند بسمت الرأس مکه بلکه سمت رأس مکه واقع می شود در جانب شمال غربی بلد پس نقطه مغرب سمت قبله نخواهد بود بلکه نقطه سمت قبله واقع شده خواهد بود در ربع غربی شمالی و بعبارة اخری نظر باینکه مفروض این است که بلد با مکه مساوی در عرض می باشد بنا بر این بعد سمت رأس بلد از معدل النهار مثل بعد سمت رأس مکه خواهد بود از معدل النهار پس اگر فرض شود که دائره

اول سمت بلد مرور نماید بسمت راس مکّه لازم می آید بر دائرهٔ عظیمهٔ متقاطعه غایت
تباعد انها از هم در چهار نقطه بوده باشد و آن در صورتی بود که طول بلد اگر بوده باشد از طول
مکّه با مساوات در عرض و اگر فرض شود در آن صورت که طول بلد اقل بوده باشد از طول مکّه
نقطهٔ سمت قبله نقطهٔ مشرق نمیتواند شد قطعاً بلکه نقطه سمت قبله واقع می شود در ربع
شرقی شمالی بهمان وجهی که مذکور شد توضیح مطلب آن است که دائرهٔ اول سمت بلد
در این صورت که توهّم ارتسام او شد از نقطه مغرب بلد در انجا با معدل النهار تقاطع می کند
بعد میرسد می کند با رتفاع تا بسمت راس بلد در آنجا که ربع دوره است غایت تباعد ما بین این دائره
است با دائره معدل النهار و بعد شروع می نماید بتقارب نظر باینکه مفروض این است
که بلد با مکه مساوی در عرض است پس لا محاله نمی تواند مرور نمود بسمت راس مکه بلکه سمت
راس مکّه در جانب شمال شرقی این دائره واقع خواهد شد پس سمت قبله شرقی شمالی
بلد خواهد بود نه نقطهٔ مشرق بلد و هو المطلوب طریقهٔ دیگر از طرقیکه بان تشخیص
سمت قبله می شود آن است که ملاحظه ظل شمس شود در حین مرور شمس بسمت راس مکه و ظل
شمس در آن وقت خط سمت قبله خواهد بود توضیح مطلب در این مقام مقتضی این است
که گفته شود سابق بیان شد که عرض مکّه زادها الله تعالی عزاً و شرفاً بیست و یک درجه
و چهل دقیقه میباشد و غایهٔ میل منطقة البروج از معدّل النّهار که تعبیر از آن
بمیل کلی می نمایند بیست و چهار درجه بیشتر نیست پس لا محاله در وقتیکه بوده باشد
در جزئی از اجزاء منطقة البروج که بعد او از معدل مساوی عرض مکه بوده باشد
خواه در وقت صعود یا در وقت هبوط مرور خواهد نمود بسمت راس مکّه
و این جزء از منطقة البروج که بعد او از معدّل بیست و یک درجه و چهل دقیقه
است بنا بر انچه تصریح فرموده بان محقق طوسی قدس الله روحه هشتم درجهٔ جوزا است
و بیست و سیم درجهٔ سرطان در اول شمس صاعد خواهد بود و در ثانی هابط و مرجع

در اطلاع

در اطلاع بر اینکه شمس در احد جزئین است در حق اغلب بلاد ما نقاویم است و اما تشخیص آنکه شمس در آن حین
بسمت راس مکّه مرور می نماید پس این طریق است که تفاوت ما بین طولین که عبارت از طول مکه و طول
بلد بوده باشد ملاحظه شود پس اگر طول مکّه اکثر بوده باشد از طول بلد آن زاید را حساب نموده بازای
هر پانزده درجه یک ساعت وضع نموده و بازای هر درجه چهار دقیقه آن وقت ملاحظه ارتفاع
شمس نموده بهمان قدر که بازای زیادتی طول بلد از طول مکه مانده که شمس بنصف النهار بلد برسد
آن وقت شمس در نصف النهار مکه و بسمت راس مکه خواهد بود و ظل شمس در ان حالت سمت قبله میباشد
مثلاً هر گاه فرض شود در بلدی که نصف النهار آن بلد در حین وصول شمس بدرجه ثامنه جوزا
شش ساعت و نیم بوده باشد و زیادتی طول بلد از طول مکه بقدر نه درجه بوده باشد در اینوقت
تعیین ارتفاع شمس باسطرلاب می نمایند تا نه درجه مانده بنصف النهار بلد برسد آن وقت
مشخص می شود که شمس بدائره نصف النهار مکه رسیده ظل شمس در اینوقت سمت قبله می باشد
و هر گاه فرض شود طول مکّه اقل از طول بلد بوده باشد مثل اینکه فرض شود طول مکه اقل است از طول
بلد بهفت درجه و نیم در اینوقت بعد از انکه شمس بدائره نصف النهار بلد رسید بقدر نیم ساعت تامّل نموده آن وقت
شمس در نصف النهار مکه خواهد بود و ظل شمس در ان وقت سمت قبله می باشد هر گاه سمت قبله مشخص نبوده باشد
لازم است اجتهاد در تشخیص آن از راهی که مذکور شد یا از غیر آن ولکن در بلاد مسلمین اعتماد بمحاریب مسلمین
و مقابر ایشان می توان نمود مگر در صورتی که علم یا مظنّه داشته باشد بر خطاء آن در هر یک از ان در صورت
که بوده باشد اعتماد نمی توان نمود بلکه اجتهاد در تشخیص قبله تا منجر بعلم یا بمظنّه شود بلکه در صورت شک نیز لازم است
چنین است مجملاً سمت قبله میبایست معلوم باشد یا مظنون تا توان اعتماد نمود و در صورت انتفای مظنّه و عدم
تمکّن از ان در جهت معینه اگر جمیع جهات در نظر مکلف مساوی بوده باشد لازم است اتیان چهار نماز
در چهار سمت و اگر مساوی نبوده باشد بلکه امر قبله منحصر در سه جهت بوده باشد لازم است اتیان سه نماز در سه
جهت و اگر منحصر در دو سمت بوده باشد اقتصار نماید بدو نماز در دو سمت و قول بجواز اقتصار بنماز واحده
بهر سمتی که خواهد یا رجوع بقرعه ضعیف است و اشکالی در این نیست لکن سزاوار این است که در

این مقام تنبیه شود هر چند امر اول آن است که اتیان چهار نماز مثلا در چهار سمت در صورتیکه یک نماز
بوده باشد ظاهر است مثل نماز صبح و اما هر گاه دو نماز بوده باشد مثل نماز ظهر و عصر یا مغرب و عشا در اینصورت
آیا لازم است اول چهار نماز ظهر را در چهار سمت اتیان نماید و بعد از آن اتیان بچهار نماز عصر در چهار سمت
نماید یا اتیان بنماز عصر در هر جهتی می باید بعد از فراغ از نماز ظهر در آن جهت بوده باشد یا مخیر است
بهر نحو که خواهد اتیان نماید ظاهر اول است پس اول اتیان بچهار نماز ظهر در چهار سمت نماید
بعد از فراغ از چهار نماز ظهر در چهار سمت اتیان بچهار نماز عصر در چهار سمت نماید لکن لازم
نیست که ابتدا نماید بنماز عصر در آن سمتی که اول شروع بنماز ظهر نموده بلکه جائز است اتیان
بنماز عصر در اول دفعه در سمتی که اتیان نموده است نماز ظهر چهارم را [illegible] بهتر آن است در
صورتیکه اتیان بچهار نماز در چهار سمت نماید باین نحو بوده باشد که اول دو خط مستقیم اخراج
نماید بنوعیکه زاویه مابین هر دو خط مساوی بوده باشد باهم و بعبارة اخری اقرب بفهم
عوام انفراج مابین هر دو خط باهم مساوی بوده باشد این دو خط بعد از تقاطع بچهار
قسم میشود هر قسمی را در حال نماز مابین دو قدم محط قرار دهد و نماز کند سیم
آن است آنچه مذکور شد که لازم است بچهار نماز نماید در حالت سعه وقت است اما
در حال ضیق وقت اقتصار نماید بانچه وقت کفایت نماید پس هر گاه وقت کفایت
نکند مگر یک نماز اقتصار بهمان یک می نماید و تعدد لازم نیست و در تعیین جهت در این
صورت مختار است و اگر کفایت دو نماز نماید لازم است دو نماز و هکذا اجتهاد هم
واجب نیست در حق متحیر در امر قبله تاخیر نماز نماید تا انکه باقی نماند از وقت مگر مقداری که
کفایت هشت یک [illegible] نماز یا شش نماز یا چهار نماز نماید بلکه ظاهر این است که جائز بوده
باشد در اول وقت اشتغال بنماز نماید خصوصا در صورتیکه عالم بوده باشد باستمرار تحیر تا آخر
وقت بلی دور نیست کسی بگوید لازم بوده باشد تاخیر در نماز در صورت علم برفع مانع
در آخر وقت پنجم آن است هر گاه مقدار چهار نماز از اول وقت زوال مثلا

منقضی شد

منقضی شد بر متحیر در قبله بعد از آن مصحوب بعضی معاذیر مسقطه تکلیف شد مثل اینکه ضعیفه
حائض شد بعد از ارتفاع عذر خالی از آن نیست یا باقی است وصف تحیر یا نه اگر باقی است
لازم است در مقام قضا رعایت نماید حالت دارا پس لازم است اتیان بچهار نماز ظهر
قضائی نماید و قضای نماز عصر بر او لازم نیست بلکه ممکن است کسی ادعا نماید در چنین
صورت اولی بلکه لازم این بوده باشد که تاخیر در قضا نماید تا رفع تحیر شود اگرچه بنا
بر قول بمضایقه بوده باشد نظر باینکه شمول ادله این قول نسبت باین فرض ظاهر نیست
و اگر تحیر باقی نبوده باشد در حین قضا تشکیک در این نیست که چهار نماز ظهر قضائی
بچهار سمت واجب نیست بلکه جائز نیست و همچنین ظاهر این است که بی اشکال اتیان بچهار نماز
ظهر قضائی در سمت قبله نیز لازم نبوده باشد بلکه جائز نبوده باشد پس اجتزاء بیک نماز ظهر
می تواند نمود لکن کلام در این است که آیا در این صورت که مقدار شانزده رکعت نماز از
اول زوال منقضی شد بعد از آن عذر مسقط تکلیف طاری شد آیا قضای نماز
عصر بر این شخص لازم خواهد بود یا نه حکم در مسئله خالی از اشکال نیست لکن ظاهر این است
که قضای نماز عصر در چنین صورت لازم نبوده باشد و از اینجا ظاهر می شود هر گاه مقدار
هفت نماز چهار رکعتی مثلا منقضی شود بعد از آن عذر مسقط تکلیف عارض شود
حکم بوجوب قضای نماز عصر باز ممکن نبوده باشد و هم چنین حکم بوجوب قضای نماز ظهر ممکن
نبوده باشد در صورتیکه منقضی شده باشد از اول وقت مقدار سه نماز ظهر بعد از آن عذر
مسقط تکلیف عارض شود و معلوم است آنچه مذکور شد در صورتی است که تحیر در امر قبله
در اول وقت متحقق بوده باشد و اما اگر چنین نبوده باشد شخص است مقدار انقضای چهار
رکعت یا هشت رکعت با انقضای زمانیکه کفایت طهارت نماید کفایت میکند در حکم بوجوب
قضا اگر چه باین تحقق تحیر و عروض عذر مسقط تکلیف مقداری که کفایت چهار نماز بلکه
یک نماز کند متخلل نشده باشد ششم آنچه مذکور شد حکم بلزوم قضا و عدم لزوم

یعنی عارض شد

آن بالاضافه باول وقت بود و امّا آخر وقت بان معنی که عذر مسقط تکلیف رفع شد
و از وقت باقی نمانده باشد مگر مقداری که کفایت چهار نماز نماید با طهارت ظاهر این است
که این قدر وقت مختص بنماز عصر بوده باشد چنانچه در حق متحیّر در قبله از اوّل وقت بمقدار
چهار نماز مختص بنماز ظهر است همین مقدار از آخر وقت مختص بنماز عصر خواهد بود پس در فرض
مذکور نماز ظهر واجب نخواهد بود نه بعنوان اداء و نه بطریق قضاء و هرگاه بمقدار پنج نماز
از آخر وقت درک نماید واجب است یک نماز ظهر بهر سمتی که خواهد و چهار نماز عصر بچهار سمت
و همچنین هرگاه بمقدار شش نماز یا هفت نماز درک نماید دو نماز ظهر در اوّل به دو سمت
و سه ظهر در آخر به سه سمت اتیان می نماید و در جمیع چهار نماز عصر بچهار سمت **هفتم**
هرگاه متحیّر در قبله مشغول بنماز شد بقصد اینکه چهار نماز نماید بچهار سمت مثلاً بعد از ادای
یک نماز رفع تحیّر او شد خالی از آن نیست یک نمازی که قبل از زوال تحیّر از او صادر شده یا بسمت
قبله بوده یا بخلاف آن اگر بخلاف قبله بوده بی اشکال اکتفا بآن نماز نمیتواند نمود بلکه لازم است
اتیان بیک نماز بسمت قبله نماید و اگر آن نماز اتفاقاً بسمت قبله باشد در جواز اجتزای
بآن اشکال است احوط اعاده آن نماز است ثانیاً بهمان سمت قبله بلکه دور نیست که واجب
بوده باشد بجهت آنکه لازم است که نماز بسوی قبله اتیان نموده باشد و استقبال در صورتی متحقق است
که قبل از اخذ بصلوة معتقد این بوده باشد که این سمت قبله است آن وقت شروع بنماز نماید و در
متحیّر چونکه این معنی ممکن نبود شارع چهار نماز بر او واجب نموده از باب المقدّمه در هیچ یک از چهار
متمکن نیست نماز بوده باشد که این نماز بسوی قبله است بلی بعد از اتیان بچهار نماز متحقق
می شود که یک نماز او بسمت قبله بوده پس امتثال در حق مکلّف بیکی از دو وجه متحقق می شود
یا باینکه قبل از نماز عالم بوده باشد که این سمت سمت قبله است و شروع بنماز نماید بهمان سمت یا آنکه
نداند لکن چهار نماز مثلاً بعمل آورد و در ما نحن فیه هیچ یک متحقق نیست پس حکم بحصول امتثال
ممکن نیست پس اعاده نماز بهمان سمت لازم خواهد بود و امّا هرگاه رفع تحیّر در اثنای نماز شود

بس هرگاه

پس هرگاه شخص شد که نماز بر خلاف سمت قبله است قطع آن لازم است و اگر بسمت قبله بوده باشد
اگرچه استصحاب صحّت مقتضی حکم باتمام است لکن بمقتضای لا صلوة الّا الی القبلة نظر باینکه مدلول
بازحکم بلزوم قطع است بجهة آنکه لفظ صلوة اسم است از برای افعال مفتتحة بتکبیر و مختتمة بتسلیم
و امتثال بمضمون این حدیث موقوف بر این است که وقت شروع بنماز معتقد این بوده باشد که این صلوة
بسوی قبله است و مفروض نه چنین است **هشتم** آن است این حکم که مذکور شد یعنی اتیان بچهار نماز بچهار
سمت آیا مختص است بنماز یومیّه یا عام است حکمی است تفصیل در این مقام باید کرد امّا نماز میّت
پس ظاهر این است که اکتفا بیک نماز بهر سمتی که بوده باشد بتوان نمود و امّا غیر آن مثل نماز آیات
غیر کسوفین که موقّت بوقت نبوده باشد بگوئیم تاخیر آن نماید تا رفع تحیّر شود آن وقت
اتیان بیک نماز نماید بسوی قبله و امّا کسوفین پس اگر وسعت وقت چهار نماز بچهار سمت داشته باشد
لازم است که اتیان نماید و اگر وسعت نداشته باشد اقتصار نماید بانچه وقت وسعت دارد و دور نیست
در امثال مقامات در مثل نماز میّت و نماز کسوف و خسوف در چنین وقت عمل بمقتضای قرعه نمودن
اولی بوده باشد خصوصاً در مثل نماز میّت نظر بعموم و شمول ادلّه قرعه و عدم الظرف مقتضی تکرار
در اتیان صلوة بنماز میّت و غیره **نهم** آن است که متحیّر در قبله جائز است اقتدا نماید بمتحیّر
و همچنین جایز است اقتدای متحیّر بغیر متحیّر و امّا اقتدای غیر متحیّر بمتحیّر در سمتی که متحیّر معتقد
این است که سمت قبله نیست بی اشکال جایز نیست و امّا در سمتی که معتقد این است که سمت
قبله است حکم بجواز اقتدا مشکل است بدانکه در این مقام چند بحث است اوّل این است
واجب است رعایت استقبال در جمیع احوال نماز پس هرگاه التفات از قبله نماید
در اثنای نماز این بر دو قسم می شود عمداً یا سهواً و علی التقدیرین یا بهمه بدن است یا بروی
تنها و بر جمیع تقادیر یا بخلف قبله است یا بسوی یمین و یسار یا ما بین یمین و یسار پس
اقسام در لفظه است شش قسم در عمد و شش قسم در سهو امّا اقسام عمد اوّل این است که التفات
نماید بهمه بدن بخلف قبله دوّم آن است که التفات نماید بوجه تنها بخلف قبله

در بطلان نماز در این دو قسم نیست پس استیناف نماز لازم است سیّم آن است که التفات
نماید بکل بدن بجانب یمین یا بجانب یسار در این دو قسم نیز نماز باطل می شود و استیناف
آن لازم است چهارم آن است که التفات نماید بکل بدن بما بین یمین یا یسار
این قسم نیز نماز باطل است خواه مشغول بهم باشد در حین انحراف به بعضی افعال نماز
یا نه در هر دو صورت نماز باطل و استیناف لازم است پنجم آن است که التفات
نماید بوجه تنها بجانب یمین خود یا یسار خود این قسم ظاهر این است که نماز صحیح و لکن
اصل فعل مکروه بهم باشد ششم آن است که التفات نماید بوجه تنها بما بین یمین
یا یسار صحت در قسم خامس مستلزم صحت در این قسم است بطریق اولی بلکه حکم بکراهت
در این صورت ممکن نیست و اما التفات سهواً اول آن است که التفات نماید بوجه تنها
بما بین یمین و یسار دوم آن است که التفات نماید بوجه تنها بسوی یمین یا یسار
شبهه در صحت صلوة در این دو قسم نیست حکم بصحت صلوة در این دو صورت عمداً مقتضی
صحت است در صورت سهو بطریق اولی سیّم التفات بوجه تنها است بخلف قبله
در این صورت اگرچه ظاهر از بسیاری از فقهاء رفع الله قدرهم صحت نماز است مثل دو صورت
مذکوره لکن مختار نزد حقیر آن است که نماز باطل و استیناف آن لازم باشد چهارم التفات
بکل بدن است بخلف قبله پنجم التفات بکل بدن است بجانب یمین یا یسار مختار در این
دو صورت نیز فساد نماز است ششم التفات بکل بدن است بما بین یمین و یسار
در این وقت اگر مشغول به بعضی از واجبات نماز بهم باشد نماز باطل می شود اگرچه از
واجبات غیر رکنیه بهم باشد و اگر مشغول نشود حکم بر بطلان مشکل است احتیاط در اعاده است
مخفی نماند آنچه مذکور شد حکم التفات و انحراف از قبله در اقسام تعمّد و نسیان مختص
بنمازهای واجبی است و اما نماز نافله ظاهر این است هیچ قسم از اقسام مذکوره موجب
فساد نشود اگرچه التفات بکل بدن بهم باشد بمقابل جهت قبله عمداً مبحث دوم

در ظهور

در ظهور فساد اعتقاد است در امر قبله بعد از فراغ از نماز یا در اثنای نماز هرگاه فساد اعتقاد
بعد از فراغ از نماز بهم باشد این سه قسم می شود اول آن است که نماز واقع شده است ما بین
یمین و یسار صحت ثانی بسوی نفس یمین یا نفس یسار ثالث بخلف قبله و بعبارة اخری
بعد ما بین سمت قبله و ما بین السمتی که متوجه شده در حال نماز یا اقل از ربع دور است
یا مساوی آن است یا بیشتر از ربع است تعبیر از اول می شود بما بین مشرق و مغرب و از ثانی
بنفس مشرق یا مغرب و از ثالث باستدبار اگر اول است نماز صحیح است محتاج باعاده نیست
و در ثانی اعاده لازم است هرگاه انکشاف فساد اعتقاد او در وقت شده باشد و اگر
بعد از انقضای وقت بهم باشد قضا لازم نیست و در ثالث خلاف عظیم است ما بین فقها
مختار آن است که مثل صورة ثانیه است اعاده نماز در وقت لازم و بعد از انقضای
وقت قضا لازم نیست لکن احوط در این قسم اتیان بقضا است و اما هرگاه ظهور فساد
اعتقاد در اثنای نماز بهم باشد در این صورت اگر ما بین یمین و یسار است لازم است میل
نماید بسوی قبله و نماز را تمام کند در حال میل ظاهر آن است که لازم است مشغول واجبی از
واجبات نماز نشود و در صورت دیگر لازم است نماز را قطع نموده متوجه قبله شده
استیناف نماز نماید اگرچه متمکن از اتیان کل نماز در وقت نبوده باشد بلکه هرگاه
از وقت درک نماید مقداری را که کفایت یک رکعت نماید لازم است قطع
نموده استیناف نماید بعد از توجه بسمت قبله و اما هرگاه فرض شود بعد از قطع متمکن از درک
یک رکعت نماز در وقت نخواهد شد آنچه از جماعتی از متأخرین فقها ظاهر می شود آن است
که در این صورت لازم است اتمام نماز بعد از انحراف بسمت قبله و قطع نماز را در این
صورت تجویز نفرموده اند و مختار نزد حقیر خلاف آن است بلکه لازم است قطع نماز حتی در
این صورت چونکه مفروض این است که باقی از وقت کفایت یک رکعت از نماز نمی کند لازم است
نماز را بقصد قضا اتیان نمایند و اما حکم در جاهل بسمت قبله یا ناسی مثل کسی است

که ضبط درست قبله نموده باشد می گوئیم امّا جاهل پس ظاهر این است که حکم او چنین
نیست بلکه لازم است اعادهٔ نماز اگرچه نماز او مابین مشرق و مغرب بمعنی
که مذکور شد واقع شده باشد بلکه جاهل حکم عامد است پس هرگاه کسی عمداً
نماز بغیر جهت قبله نموده باشد نماز او باطل است جزما اعادهٔ نماز یا قضای آن
متعین است جاهل نیز مثل اوست و امّا ناسی پس مناسب این است اوّل بیان شود
که مراد از ناسی در این مقام چه چیز است آن وقت تنبیه شود بحکم آن پس میگوئیم
مراد از ناسی در این مقام دو احتمال دارد اوّل آن است که مراد ناسی بحکم بوده
باشد یعنی ناسی بموضوع و مراد از ناسی بحکم آن است که اول میدانست که در
نماز واجب است استقبال قبله لکن این مطلب را فراموش نمود و مراد از ناسی
موضوع آن است که او اولا سمت قبله را تشخیص نمود لکن فراموش نمود و نماز بسمت
دیگر نمود باعتقاد اینکه این سمت همان سمتی است که تشخیص نموده بود است امّا
ناسی بحکم پس این دو قسم می شود یکی آن است که در نسیان مقصر است یعنی منشأ
نسیان قلت مبالات و مسامحه در دین بوده دوم آن است که چنین نبوده در صورت
اول ظاهر این است که حکم آن حکم جاهل است پس صلوة محکوم به بطلان است اگرچه
واقع شده باشد مابین مشرق و مغرب بلکه حکم بصحت صلوه او مشکل است اگرچه
واقع شده باشد بسمت قبله نظر باینکه امتثال بقوله تعالی وحیثما کنتم **فولّوا**
وجوهکم شطره با جهل بلزوم استقبال ممکن نیست و [illegible] حکم در ثانی
نیز چنین بوده باشد و وجه آن از آنچه مذکور شد مشخص میشود و تقاد و تنکیه است الا آنست
که در اول بجهت نسیان آثم است بخلاف ثانی و امّا ناسی موضوع پس ظاهر این است
حکم آن حکم کسی است که ضبط در سمت قبله نموده باشد پس اگر نماز او فیما بین یمین
و یسار بوده باشد صحیح خواهد بود و اگر بنفس یمین و یسار بوده باشد یا بخلاف قبله بوده باشد

نماز باطل

نماز باطل بوده باشد بلکه در زمینی که گفته شود تلافی لازم بوده باشد اگرچه متذکر شود
بحقیقت حال در وقت خارج وقت لازم خواهد بود و این در صورتی است که متذکر
پس اعاده صلوة در وقت وقضای آن در خارج وقت
شود بحقیقت حال بعد از فراغ از نماز و امّا هرگاه تذکر در اثنای نماز بوده باشد
پس اگر مابین یمین و یسار بوده باشد نماز او صحیح است و لازم است که میل نماید بسمت
قبله و اگر بنفس یمین یا یسار یا خلاف جهت قبله بوده باشد نماز باطل است قطع نماز
و استینا[ف] آن لازم است **تتمیم** آن است که علم بجهت قبله با امکان
لازم است و با عدم امکان علم چنانچه اغلب چنین است اعتماد بمظنه میتوان نمود
و طرق مظنه مختلف است مثل محاریب مسلمین یا مقابر ایشان لکن در شهرها
مشاهده م
یا قرای کبیره یا متوسطه و امّا قریه که در آن چند نفر بوده باشند استفادهٔ ظن از
محراب مسجدی که در چنین قریه بوده باشد مشکل است و امّا مذابح مسلمین پس اگر
مذابح شیعیان بوده باشد مفید مظنه هست و اعتماد می توان نمود و امّا اگر از اهل
سنّت بوده باشد مشکل است نظر باینکه شرط نمیدانند استقبال قبله را در ذبح و ذبح
بغیر قبله را نیز تجویز می نمایند مجملاً مرجع در تشخیص سمت قبله قواعد هیئت است چنانچه
مذکور شد و بنای محاریب و مقابر در بلاد می باید مستند بآن قواعد بوده باشد
و همچنین ظاهر این است که کل آنچه فقها قدس الله ارواحهم ذکر فرموده اند از علامات
مختلف نسبت به بلاد مختلفه هم مستند بوده باشد بقواعد هیئت چه علامات مذکوره
در کلمات فقها مذکور در اخبار وارده از ائمهٔ اطهار علیهم السلام نیست بجهت انکه
نصوص وارده از اهل عصمت در بیان قبله چند حدیث است مدلول جمله از آن احادیث
آن است که استادی که متوسط است مابین مشرق و مغرب قبله است و علامات مذکوره
در کتب فقهیه مطلقا راجع باین نمی تواند شد بلکه عمل باین اخبار بر وجه اطلاق
ممکن نیست بلکه اجماع بر خلاف این منعقد است پس این اخبار لامحاله محمول است

در صورت اشتباه در سمت قبله چنانچه سابق اشاره بآن نمودیم باین معنی کسی
باعتقاد اینکه سمتی سمت قبله میباشد در حال نماز متوجه بآن سمت شد بعد فساد
اعتقاد او منکشف شد در اینوقت بمقتضای این اخبار آنست اگر نماز ما بین مشرق
ومغرب واقع شده باشد نماز صحیح خواهد بود والا فلا پس مراد از این اخبار این خواهد بود که ما بین
مشرق ومغرب قبله است در حق کسیکه اشتباه وخبط در سمت قبله نموده باشد وحدیث دیگر
درباب تشخیص قبله حدیث موثقی است که محمد ابن مسلم از مفخر الاوایل والاواخر جناب
حضرت امام محمد باقر یا از کاشف الاسرار والدقایق جناب امام جعفر صادق علیه السلم
روایت نموده وگفته که من سؤال نمودم از احد امامین علیهما السلم از امر قبله در جواب
فرمودند جدی را بر پشت سر خود قرار بده ونماز بکن وچونکه راوی که محمد بن مسلم بوده باشد
از اهل کوفه می باشد لهذا حمل می شود بر اینکه مراد معصوم بیان قبله عراق است
ومراد از قفا اگر پشت سر حقیقی است که بعبارت اخری ما بین الکتفین بوده باشد مخالف است
با آنچه فقها ذکر فرموده اند در بیان علامت قبله عراق که جدی را خلف منکب ایمن
قرار بدهند واگر مراد اعم از این معنی است شامل صور متکثره خواهد بود یک صورت
آن است که فقها ذکر فرموده اند باز مخالف خواهد بود با آنچه در بیان علامت
قبله عراق ذکر فرموده اند وحدیث دیگر حدیثی است که شیخ صدوق در فقیه ذکر فرموده
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم باین نحو مردی خدمت با سعادت آن حضرت
عرض کرد که من بیرون میروم بسفر وقبله را نمیدانم در این حضرت در جواب فرمودند آیا می شناسی
ستاره را که او را جدی میگویند گفت گفتم بلی فرمودند آن ستاره را بر یمین خود قرار
بده وهرگاه در راه مکه بوده باشی بگردان آن ستاره را میان دو کتف خود یعنی علامت
قبله در راه مکه این است که جدی را ما بین کتفین خود قرار بدهی واین شخص راوی
معلوم نیست که بوده از اهل کدام بلد بوده با وجود این منطبق نمیشود با آنچه فقها ذکر

و در سفر دیگر آن است که جدی را بر یمین خود قرار بدهد ع

فرموده اند

فرموده اند در بیان علامات قبله بلی بعد از رجوع بقواعد هیئت ظاهر می شود
که سفر این شخص یا بلد او یا هردو در بلدی بوده که عرض آن بلد زاید بوده بر عرض مکه
بمقدار قلیلی وطول آن بلد اکثر بوده از طول مکه تا آنکه قبله آن بلد نزدیک بنقطه
مغرب بوده باشد تا آنکه استقبال القبله متحقق شود در صورت قرار دادن جدی
بجانب یمین وحدیث دیگر حدیثی است در تفسیر آیه کریمه وبالنجم هم یهتدون
که در سوره نحل است وارد شده چنانچه عیاشی روایت نموده از قاید ارباب معرفت
ویقین جناب حضرت امیر المؤمنین ع که آن حضرت از جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله
روایت نموده که فرموده که مراد از نجم در آیه شریفه جدی است بجهة آنکه آن ستاره ایست
که از مکان خود زایل نمیشود وبر آن است بناء قبله وبآن ستاره راه می یابند
اهل بر وبحر وبعدم انطباق مضمون این حدیث با آنچه فقها ذکر فرموده اند اظهر است
وحدیث دیگری که وارد شده باشد در بیان قبله اظهر از آنچه مذکور شد ندیده ایم پس مرجع در آنچه
فقها ذکر فرموده اند می باید قواعد هیئت بوده باشد لکن انصاف این است انطباق آنچه
ذکر فرموده اند در بیان قبله وعلامات آن بقواعد هیئت نیز کمال اشکالی دارد واز
جمله فرموده اند اهل هر اقلیمی می باید متوجه شوند بسوی رکنی از ارکان کعبه که از برای
اهل آن اقلیم است پس اهل عراق لازم است متوجه شوند بسوی رکن عراقی وآن
رکنی است که در آن حجر الاسود منصوب است وبعضی براین ایراد نموده اند که لازم می آید
بنابراین قبله عراقی نقطه مغرب بوده باشد نه ما بین جنوب ومغرب بیان ملازمه مقتضی
این است که گفته شود چون بنای کعبه بنحوی که هست مربع مستطیل است بنابراین هرگاه
فرض شود خط مستقیمی اخراج شود از رکنیکه در آن منصوب است حجر الاسود برکن مغربی
لامحاله این مربع مستطیل منقسم می شود بدو مثلث یک ضلع احد مثلثین محصور است
ما بین رکن حجر ورکن یمانی وضلع دیگر از این مثلث محصور است ما بین رکن یمانی

ورکن مغربی و یکضلع از مثلث دیگر محصور است مابین رکن حجر ورکن شامی وضلع
دیگر از این محصور است مابین رکن شامی ورکن مغربی وضلع مشترک مابین هر دو
مثلث ضلعی است که محصور است مابین رکن حجر ورکن مغربی که وتر هر دو مثلث است
و بنا بر این هرگاه کسی مواجه طرف این ضلع شد از جانب حجر الاسود لا محاله مواجه
طرف دیگر این ضلع خواهد بود کسیکه مواجه رکن حجر الاسود بوده باشد که مسمی برکن پس ح
عراقی است کما هو المفروض مواجه رکن مغربی خواهد بود پس مواجه نقطه مغرب
خواهد بود بنا بر این نقطه سمت قبله متوسط مابین نقطه جنوب و نقطه مغرب نخواهد
بود بلکه یا عین نقطه مغرب می باشد یا متوسط مابین نقطه مغرب و نقطه شمال
هف پس حکم باینکه عراقی می باید متوجه رکن شوند که در آن نصب شده حجر الاسود
صحیح نخواهد بود این است غایة آنچه ممکن است که گفته شود در بیان ملازمه و این
مطلب اگرچه چنین است که مذکور شد لکن جمع مابین این و میان آنچه فرموده اند که از
جمله علامت قبله اهل عراق آن است که مشرق را بجانب یسار و مغرب را بجانب
یمین قرار بدهند ممکن نیست بلکه در این صورت ادعای عکس اولی خواهد بود نظر باینکه
منکشف است کسیکه محاذی نقطه مغرب می ایستد لازم این است که نقطه مشرق
در خلف او واقع شود پس قطعا این قسم از توجه رکن عراقی مراد فقها نخواهد
بود بلکه لازم است تصور این نوعی شود که جمع مابین هر دو شده باشد هم توجه برکن حجر
و هم قرار دادن مشرق را بجانب یسار و مغرب را بجانب یمین و اگر رکن مغربی محاذی
نقطه مغرب نبوده باشد لازم است رکن حجر محاذی با نقطه مشرق نبوده باشد پس بنا بر این
در صورتیکه کسی مغرب را بجانب یمین قرار داد حقیقة مشرق را در جانب
یسار لازم است که محاذی رکن شامی و رکن یمانی بوده باشد لکن ظاهر بنحویکه مشاهده
شده رکن حجر محاذی با مشرق اعتدال ما بین رکن حجر و باب بیت است که تعبیر از آن

نیست بلکه محاذی با مشرق اعتدال

بلکه محاذی جزئی که مابین رکن شامی و مقام حضرت ابراهیم است و محاذی مسجد ... بمسجد ...

بحطیم می شود

بحطیم می شود پس رکن مغربی محاذی با مغرب اعتدال نخواهد بود بلکه محاذی با مغرب
اعتدال نقطه قبل از وصول برکن مغربی خواهد بود پس با قرار دادن مغرب را
بجانب یمین و مشرق را بجانب یسار حقیقة محاذات محقق است مابین این شخص
و جزئی از خانه که متوسط بوده باشد مابین رکن شامی و مقام حضرت ابراهیم علیه السلم و اگر
قایل باشیم از این که بشود چنانچه ظاهر این است که این مراد بوده باشد یعنی مراد این باشد
که مغرب در جانب یمین باشد عرفا و مشرق در جانب یسار باشد کذلک گاهست محاذات
مابین این شخص و میان باب می شود و گاهست محاذات مابین او و نفس باب خانه
می شود و گاهست محاذات مابین این شخص و حطیم می شود که مابین باب و رکن حجر است
و گاهست محاذات با رکن حجر می شود لکن نه بان نحو که مذکور شد و لکن بنا بر این
حکم برجحان تیاسر مشکل است بلکه سزاوار این است که حکم برجحان تیامن شود
و علی جمیع التقادیر حکم باینکه اهل عراق باید متوجه برکن حجر عراقی شوند و آن را
رکنی است که حجر در آن منصوب است با حکم باینکه اهل عراق مشرق را در جانب یسار و مغرب را
در جانب یمین قرار می دهند بعنوان اطلاق صحیح نیست | در این است
در جائیکه سمت قبله منکشف نبود و فحص و تفحص مظنه بهم رسانید بسمتی که آن جهت
قبله است اعتماد بان مظنه می توان نمود مادامیکه باقی بر وصف مظنه بوده باشد
محتاج بتکرار اجتهاد موافق عدد نماز ها نیست پس اعتماد باجتهاد اول می نماید
اگرچه صد نماز بعمل آورد و ظاهر این است همینکه مظنه بهم رسید اعتماد می تواند نمود
و نماز کرد انتظار اینکه ظن اقوی تحصیل نماید لازم نیست مگر در صورتیکه علم داشته
باشد که بتاخیر ظن اقوی میشود در این صورت احوط بلکه ... حکم بوجوب تاخیر شود
و آنچه مذکور شد که حاجت بتکرار اجتهاد نیست این در صورتی است که باقی بر وصف مظنه
بوده باشد و اما هرگاه باعتبار عروض امری از امور ظن او مبدل بشک شد لازم است

و اگر لکن جزئی از خانه که اقرب بوده باشد بمکان نمازگزار باشد از جزئی که سابق مذکور شد بلکه گاه هست ... ازمی ذات بعلین رکن شامی میشود

و فرض شود چنانچه عرض بلد بیشتر است از عرض مکه و طول آن نیز زیاده تر بوده باشد چنانچه مراد این است در این صورت سبب انحراف در زیادتی طول هم

اعادهٔ اجتهاد پس اگر مظنهٔ بخلاف سمت اول هم رسید نمازهای سابقه آنچه بعمل آمده
صحیح حاجت باعاده نیست نمازهای دیگر را بسمت دیگر که بمقتضای اجتهاد است بعمل می
آورد و فرق ما بین این مسئله و مسئلهٔ که سابق بیان شد که اعادهٔ نماز با بقای وقت
لازم بود در اینجا لازم نیست آن است که موضوع مسئله در سابق این بود که سمت قبله
مشخص بود این شخص اشتباه نموده بسمت دیگر بعد از فراغ از نماز مشخص شد رو نمی نمود
بهمان سمت که مشخص بود بخلاف ما نحن فیه که در اینجا تعیین سمت قبله نمود باجتهاد و بهمان
سمت اتیان بنماز نمود و بعد ظن مبدل بشک شد و بمقتضای اجتهاد سمت دیگر مظنون شد
و فرق دیگر در آنجا بتعیین غلط بود بخلاف ما نحن فیه که در اینجا ظن خطا نمی باشد
آن است که هرگاه مخبری اخبار نمود بسمت قبله و مظنه حاصل شد از قول آن شخص عمل با آن
مظنه می توان نمود و اگر فرض شود مخبری دیگر اخبار بر خلاف آن نمود خالی از این
نیست یا هر دو مساویند در عدالت یا احدهما اوثق می باشد بر هر دو تقدیر یا خبر ثانی
هم خبر قبل از شروع بنماز است یا در اثنای نماز است یا بعد از فراغ از نماز پس مسئله
منقسم بشش قسم می شود اول آن است که دو خبر قبل از شروع در نماز میباشد و دو مخبر هر دو
مساوی میباشند در عدالت و وثوق در اینصورت ظاهر این است حکم این شخص حکم متحیر است
در دو سمت که لازم است در هر دو سمت نماز نماید و قسم دوم آن است که هر دو خبر باز قبل
از شروع بنماز بوده باشد لکن احدهما اوثق از دیگری بوده باشد در این قسم عمل بقول اوثق
لازم و ترک دیگری متعین است سیم و چهارم مثل این دو صورت است لکن اخبار
از مخبر ثانی در اثنای نماز بوده و حکم در این دو صورت آن است که در صورت اوثقیت
احدهما اگر اوثق مخبر اول است نماز را بهمان سمت که شروع نموده تمام می نماید
چیزی بر او نیست و اگر اوثق مخبر ثانی است اگر اختلاف ما دون یمین و یسار است
منحرف میشود در اثنای نماز بآن سمت که مقتضای قول اوثق است و اگر بسمت یمین

یا یسار است

یا یسار است یا مقابل از آن جهت که شروع بنماز نموده قطع نماز لازم و استیناف آن است
بمقتضای قول اوثق و در صورت مساوات مخبرین در وثوق نماز را بهمان سمت
که شروع نموده تمام نماید آیا لازم است نماز دیگر بمقتضای قول مخبر ثانی ممکن است
تفصیل داده شود در این مقام باین نحو که اگر اختلاف ما بین دو مخبر ما بین یمین
و یسار است اعاده نماز ضرور نباشد و اگر اختلاف بنفس یمین یا یسار است
یا بمقابل قول اول حکم خالی از اشکال نیست لکن دور نیست که بگویم که اکتفا بهمان
نماز بتواند نمود و اتیان بنماز ثانیا بمقتضای قول مخبر ثانی واجب نبوده باشد
پنجم و ششم مثل سیم و چهارم است لکن اخبار از مخبر ثانی بعد از فراغ از نماز بوده
در اینصورت اگر اختلاف ما بین دو مخبر ما بین یمین و یسار است اعادهٔ نماز ضرور
نیست اگرچه مخبر ثانی اوثق بوده باشد و اگر چنین نبوده باشد خواه اختلاف ما بین دو مخبر
بنفس یمین یا یسار بوده باشد یا بمقابل قبل اول در صورت مساوات دو مخبر در وثوق
اشکالی در عدم احتیاج باعاده نماز نیست بلی کلامیکه هست در نماز دیگر است
که بعد می باید بعمل بیاورد و حکم این در اول ظاهر شد و در صورت اوثقیت
احدهما باز اشکالی نیست اگر اوثق اول بوده باشد و اشکالیکه هست در
صورت اوثقیت ثانی است باز دور نیست که اکتفا بهمان نماز توان نمود و لازم
نبوده باشد که ثانیا اتیان بنماز نماید بمقتضای قول مخبر ثانی لکن دور نیست
که بگویم احوط اعاده است لکن با بقای وقت مبحث ششم در حکم نماز در جوف
کعبه معظمه و سطح آن است پس در این دو مقام است مقام اول در نماز در جوف کعبه است
پس میگوئیم نماز در جوف کعبه یا نافله است یا فریضه اگر نافله بوده باشد اشکالی در جواز آن
آن نیست مخیر است بهر سمتی و رکنی که خواهد متوجه می تواند شد بلکه بلکه در رکعت نماز
در هر رکنی مستحب است بجا آورده شود چنانچه در حدیث صحیح وارد شده که محزن الاسرار

الى حضرت رسالت پناهى صلى الله عليه وآله در هر يك از چهار كنج يعنى مقابل هر كنجى دو ركعت
نماز ايشان فرموده‌اند واما نماز واجبى در جوف كعبه پس در حال ضرورت مثل
كسيكه متمكن از بيرون آمدن نبوده باشد بى اشكال جايز است وظاهر اين است كه محل
خلاف نبوده باشد واما در حال اختيار پس محل خلاف است وظاهر اين است
كه جايز بوده باشد لكن با كراهت مقام ثانى در بيان نماز كردن در سطح بام كعبه
واين نيز محل خلاف است مابين فقها بعضى گفته‌اند نماز ميكند مستلقيا يعنى
پشت مى‌خوابد رو به بيت المعمور نماز ميكند وبعضى گفته‌اند مضطجعا يعنى به
پهلو مى‌خوابد ونماز ميكند واين هر دو قول ضعيف است مشهور ما بين فقها
ومختار ما بين اقوال آن است كه نماز ايستاده ميكند با ركوع وسجود مثل ساير
مواضع بهر سمتى كه خواهد متوجه ميتواند شد لكن لازم است بنحوى بايستد در جميع
احوال حتى در حال سجود چيزى از فضاى جهت پيش روى او باقى بوده باشد تا در جميع
احوال چيزى از فضاى خانه پيش روى او بوده باشد واز اينجا ظاهر مى‌شود اگر
مشهور ما است كه فضاى كعبه اوسع بوده از آن مقدار كه هستند از جوانب
اربعه چيزى از آن فضا را بيرون انداخته‌اند مسلم نبوده باشد
در بيان چيزهائى است كه استقبال قبله در آنها لازم است وآن چند امر است
اول نمازهاى واجبى است دوم نماز ميت است سيم ذبيحه است يعنى لازم است
در حال ذبح يا نحر مذبوح يا منحور را بسمت قبله نگه داشته ذبح يا نحر نمايند واما
استقبال ذابح پس لازم نيست چهارم محتضر است يعنى لازم است در حالت احتضار
شخص را متوجه قبله نمايند پنجم ميت است در حالت دفن لكن كيفيت استقبال
در اينها مختلف است كيفيت استقبال در احوال نماز آن است كه رو وساير مقاديم
بدن را بسمت قبله نگه دارد واحتياط در انگشتان پاها نيز چنين است اين در حال

يعنى حال نزع روح كه عبارت از حال موت بوده باشد منه

قيام است

قيام است ودر حال جلوس قريب باين است واما در حال سجود مشخص است كه باين
طريق نيست بلكه مى‌بايد سجود بر سطح دائره يا پاره بسمت راس بلده مكه بنحوى بوده كه
دائره مفروضه منتصف ساجد بوده بدو قسم مثلث وى از سر ووجه ورقبه
وصدر وغيرها وتقييد نماز بواجبى بجهة احتراز از نوافل است كه استقبال
قبله در نافله واجب نيست بلكه جائز است اتيان بنافله بغير سمت قبله در سفر
وحضر در حال اختيار وضرورت در حال مشى وسوارى چارپا وبالجمله ظاهر اين است
كه اتيان بنماز نافله در جميع احوال مذكوره بغير سمت قبله ميتوان نمود ودر حالت
ركوع اشاره بسر نمايد وايماء بجهت سجود اخفض از ايماء بجهت ركوع باشد يعنى
بجهت ركوع وسجود كه سر را به پائين حركت داده ميل سر بجهت سجود زيادتر بوده باشد واما آيا
لازم است تكبيرة الاحرام بجانب قبله بگويد در جميع احوال مذكوره ظاهر اين است
كه چنين نبوده باشد اگرچه رعايت فيما امكن احوط خواهد بود ومخفى نماند آنچه مذكور
شد اتيان نافله بود در حين مشى وحركت نمودن واما در حال نشسته ودر حال اختيار
پس هر گاه در نيت نماز استقبال قبله شرط نبوده باشد پس اتيان بنافله در حال وقوف متعمدا
بغير سمت قبله مى‌توان نمود ولكن احوط رعايت استقبال است فصل در لباس
مصلى است ودر اين چند مطلب است مطلب اول آن است كه جايز نيست نماز در
اجزاى حيوان غير ماكول اللحم خواه آن حيوان نجس العين بوده باشد مثل كلب وكافر
وخوك يا طاهر العين بوده باشد مثل گربه وروباه وغيرهما وخواه آن جزئيكه از حيوان
طاهر العين مى‌باشد نجس بوده مثل بول گربه مثلا يا نجس نبوده باشد مثل پشم گربه واب دهن
آن ومو وساير اجزاى آن وفرقى كه هست مابين بول گربه واب دهن او
آن است كه بول گربه در لباس مصلى مادامى كه رطوبت آن باقى است از دو راه
مانع صحت نماز است يكى از راه نجاست وديگرى از آن راه كه جزء حيوان غير ماكول اللحم

و در صورت زوال رطوبت و تحقق جفاف منحصر می شود مانعیت از راه نجاست
و اما مثل ابریشم راه مانعیّت آن منحصر است در جزء غیر ماکول اللحم بودن و معلوم است این
در صورتی است که رطوبت باقی نبوده باشد پس در صورت خشک شدن مانعی نخواهد بود تحقیق جمیع
در این مقام مقتضی این است که گفته شود نماز با جزء غیر ماکول اللحم یا با علم بموضوع و حکم است
یا با جهل بهر دو یا با علم بموضوع و جهل بحکم یا بعکس آن این چهار قسم است مراد از علم
بموضوع آن است که عالم بوده باشد که این جزء حیوان غیر ماکول اللحم است و مراد از علم بحکم
آن است که عالم بوده باشد که با جزء غیر ماکول اللحم نماز جایز نیست بلکه فاسد است هرگاه این
دانسته شد میگوییم شبهه در فساد نماز در قسم اول نیست ظاهر این است که در قسم ثانی نیز
نماز باطل بوده باشد و همچنین در قسم سیم که عبارت از علم بموضوع و جهل بحکم بوده باشد و امّا
در قسم چهارم یعنی در صورت جهل بموضوع و علم بحکم مثل اینکه میداند که نماز در جزء غیر
ماکول اللحم صحیح نیست لکن نمیدانست که جزء ماکول اللحم با او است چه در این صورت ظاهر
این است که نماز صحیح بوده باشد و معنی دیگر جهل بموضوع آن است که میداند این چیز با او است
لکن نمیداند که این جزء حیوان غیر ماکول اللحم است و این متصور بدو صورت می شود یکی
صورت آن است که مشتبه الحال است حکم آن مذکور خواهد شد و دیگر آن است که نمیداند که این
از حیوان غیر ماکول اللحم است بلکه معتقد این است که از حیوان ماکول اللحم است در این صورت ظاهر
این است که صلوة فاسد نبوده باشد و اعاده آن لازم نبوده و اما در صورت نسیان پس آن نیز دو قسم است
لفظ با اینکه ناسی یا ناسی موضوع است یا ناسی حکم اوّل مثل اینکه میدانست که جزء حیوان
غیر ماکول اللحم با او است لکن در حال نماز فراموش کرد و نماز کرد و بعد از فراغ از نماز
متذکر شد و دیگر ناسی حکم است در این دو صورت نیز نماز باطل است و مخفی نماند آنچه
مذکور شد اعم است از اینکه جزء لباس مصلی بوده باشد یا محمول بوده باشد بلکه شعری که چسبیده
باشد به بدن مصلی یا ثوب مصلی نیز چنین است بلی ملاحظه است که تفصیل داده شود در محمول باین نحو

که اگر ملاصق

که اگر ملاصق بدن مصلی یا ثوب مصلی بوده باشد نماز باطل باشد و اگر چنین نبوده باشد مثل اینکه
در جوف قلمدان بوده باشد که در جیب مصلی است در این صورت حکم بفساد نماز مشکل است آنچه
مذکور شد در صورتی است که حیوان غیر ماکول اللحم غیر انسان بوده باشد و اما انسان پس بحث
در اجزای آن از دو راه است اول اجزای هر شخص است بالاضافه بخود این شخص و ظاهر
این است در غیر اجزائیکه نجس بوده باشد مثل خون و بول و منی و غایط چه نجس بوده باشد مثل
موی و ناخن و عرق و تف و آب دهن و مذی و ودی و غیر اینها پس بعض اینها
با خود شخص موجب بطلان نماز نمی شود اگر چه دندان بوده باشد بنا بر این هرگاه دندان
کسی افتاده باشد و آن دندان را در بغل خود بگذارد و نماز کند نماز صحیح خواهد بود و این
در صورتی است که آن جزء گوشت نداشته باشد مثل اینکه انگشت کسی را بریده باشند و آن — و اگر گوشت داشته باشد
انگشت را با خود داشته نماز نماید در این صورت نیز حکم به بطلان نماز مشکل است
احوط اجتناب است دوم اجزای شخصی بنسبت بدیگری و آن ظاهر این است در مثل
مو و ناخن و عرق و تف و آب دهن و دماغ موجب بطلان نماز نشود و اما مثل دندان
و انگشت و نحو آنها ظاهر این است که موجب بطلان نماز شود و اما مثل شیر اگر چه شیر پستان
بوده باشد پس حکم خالی از اشکال نیست احوط اجتناب است لکن با بقای رطوبت و امّا
در صورت جفاف پس حرجی نیست و مخفی نبوده باشد آنچه مذکور شد در اجزای حیوان غیر ماکول — اگر چه شیر دختر بوده باشد
اللحم است در صورتیکه صاحب خون جهنده بوده باشد و اما هرگاه نفس سائله نداشته باشد پس هرگاه
گوشت نداشته باشد مثل شپش و کیک و پشه و مگس اشکالی نیست در عدم لزوم اجتناب
و هم چنین است زنبور خصوصا مثل موم و عسل بنا بر این شمع در جیب بوده نماز کند
موجب بطلان نماز نخواهد بود و از آن باب است ابریشم پس اجتناب از آن نیز لازم نیست
و اما در مثل حیوانیکه نفس سائله ندارد لکن صاحب گوشت باشد مثل بعض اقسام
ماهی که ماکول نیست پس ظاهر نیست که اجتناب از اجزای آن در حال نماز لازم بوده باشد

و از جمله حیواناتیکه صاحب نفس سائله نیست صدف است اما حیوانیت پس مستفاد می شود از حدیث صحیح و اما اینکه صاحب نفس سائله نیست پس ظاهر است از مشاهده و لکن ظاهر این است که اجتناب از اجزای آن در حال صلوة لازم نباشد سیما مروارید یکه در جوف آن میباشد بلکه ممکن است ادعای استقرار سیرهٔ مسلمین شود در عدم اجتناب از آن و اما چیزیکه مشتبه الحال بوده باشد یعنی مردد باشد مابین اینکه از حیوان ماکول اللحم است یا غیر ماکول اللحم پس اگر جلد بوده باشد یا غیر جلد بوده باشد لکن جزء لباس بوده باشد در این صورت ظاهر این است که اجتناب لازم بوده باشد و اما مثل شعرات که به بدن یا بجامهٔ مصلی چسبیده باشد و مشتبه بوده باشد که از ماکول اللحم بوده یا غیر ماکول اللحم ظاهر این است که اجتناب از آن لازم نبوده باشد و همچنین است اگر اینکه مردد بوده باشد مابین اینکه از ماکول اللحم بوده باشد یا غیر ماکول اللحم بلکه اگرچه احتمال این بوده باشد که از نجس العین بوده باشد اجتناب از آن در احوال نماز لازم نیست و ظاهر این است که وجوب اجتناب از حیوان غیر ماکول اللحم مختص نبوده باشد بآنکه حرمت اکل لحم او بالاصالة بوده باشد بلکه ثابت است اگرچه حرمت اکل لحم او بالعرض بوده مثل حیوانیکه نعوذ بالله سبحانه موطوء انسان بوده یا جلال و نحو اینها بوده باشد پس لزوم اجتناب از اجزای حیوانیکه اکل گوشت آن حرام بوده باشد ثابت است در جمیع حیواناتیکه حرمت اکل لحم اینها ثابت بوده باشد مگر سنجاب اول حق است که اجتناب از آن تو بنکه معمول از کرک آن بوده باشد لازم نیست باتفاق فقهاء هم چنین است جلد آن لکن بنابر مشهور و ادعی مجملا اجتناب از کرک و مو و پوست خز در نماز لازم نیست و اما سایر اجزای آن مثل عظم و غیره محل اشکال است ظاهر لزوم اجتناب است و همچنین سنجاب و سیم و حواصل است و ابن بیطار در جامع خود که در طب جمع نموده گفته است حواصل

رجوع ... ۲۱۱

مرغ بزرگی است در بلاد مصر معروف است بکی بکاف معجمه و یای ساکنه لقرع عنه که این بر دو قسم است یک قسم سفید است و یک قسم سیاه قسم سیاه آن بد بو است مو و جلد آن استعمال میکنند و قسم سفید آن نیکو و خوش بو است طبیعت آن قلیل الحرارت و کثیر الرطوبة است و لباسیکه از آن بعمل می آورند نافع امزجه حاره است هم چنین نافع امزجه ئیست که صفرا بر آن غالب بوده باشد مجملا مقصود این است که سنجاب و حواصل هر چند اگرچه از حیوان غیر ماکول اللحم است لکن استعمال تو ب معمول از جلد و و بر اینها در نماز جایز است اگرچه اجتناب احوط است و اما اجزای دیگر این دو حیوان مثل عظم و غیره چنانچه در خز مذکور شد پس استعمال اینها در نماز جایز نیست مطلب ثانی در استعمال اجزای میته است بدانکه میته یا از ماکول اللحم است یا از غیر ماکول اللحم و غیر ماکول اللحم یا نجس العین است یا طاهر العین پس در این سه مقام است مقام اول در میته از ماکول اللحم است بدانکه اجزای میته ماکول اللحم یا جزئی است که حیات در آن حلول نموده مثل شعر و عظم و نحوها یا جزئی است که حیات در آن حلول نموده است اگر اول بوده باشد ظاهر این است که استعمال اینها در صلوة و غیر صلوة جایز بوده باشد خواه موی بوده باشد که قطع نموده باشند از میته یا کنده باشند لکن در صورت ثانی موضعیکه اخراج شده از جلد باید شسته شود پس اجزای مالاتحله الحیوة از میته که از ماکول اللحم بوده باشد استعمال آن در نماز موجب بطلان نمی شود مگر در صورتیکه مایع بوده باشد مثل بول و خون و شیر و نحو اینها مثل رطوبت خارج از میته در اینصورت می گوئیم هرگاه یکی از اینها برسد به بدن مصلی یا بلباس مصلی نماز در آن جایز نیست اگرچه بگوئیم شیر از میته ماکول اللحم طاهر است لکن در این صورت تفرقه باید بشود میان شیر و غیر شیر با نعیت شیر بنابر این با بقاء رطوبت است پس در صورت جفاف مانعی نخواهد بود مگر محتاج بغسل ملاقی نخواهد بود بخلاف بول و نحو آن اگرچه بول حیوان ماکول اللحم در حال حیات طاهر است لکن بعد از ممات لفظ بملاقات میته نجس میشود پس بعد از تحقق جفاف اثر نجاست باقی است

شده باشد هم

بنابر این

ازاله آن محتاج بغسل است مقام ثانی در اجزای میتهٔ اهلها غیر ماکول اللحم است که طاهر العین
بوده باشد حکم این از آنچه در سابق مذکور شد مستفاد می شود بلکه حکم در صورت موت اشد می شود
وجه آن نیز از آنچه در این مقام مذکور شد ظاهر می شود نظر باینکه اشیای مایعهٔ منفصله از
حیوان غیر ماکول اللحم در حال حیوة غیر از بول و خون طاهر است پس مانعیت اجزای مایعه
طاهره مشروط خواهد بود به بقای رطوبت بنابراین در صورت تحقق جفاف مانعیت نخواهد بود
بخلاف رطوبات منفصله از آن حیوان بعد از ممات نظر بملاقات انها با نجاست مقام ثالث
در اجزای میتهٔ از نجس العین است حکم این نیز از آنچه مذکور شد در مباحث سابقه معلوم میشود
بلکه حکم در اینها اشد است نظر باینکه تفرقه مابین رطوبات منفصله از نجس العین در حال
حیوة و بعد از ممات از حیثیت نجاست نباشد بلکه مالا تحله الحیوة از نجس العین مثل
مو و عظم و نحوها نیز نجس است بلا اشکال فرقی نیست در جمیع آنچه مذکور شد در مباحث متعلقه
بمیته میان آنکه اجزای میته ملبوس بوده باشد یا جزء ملبوس یا محمول و مما یتم به الصلوة
بوده باشد یا نه و مما تحله الحیوة بوده باشد یا نه مگر تفصیلیکه در اجزای میته از ماکول اللحم مذکور شد
در جمیع [illegible] که اجتناب لازم و با عدم اجتناب نماز محکوم بفساد است
آن است که حکم بعدم جواز استعمال جزء حیوان بجهة جزء میته بودن در نماز و غیر نماز آیا
محقق است بصورتیکه علم حاصل باشد براینکه این از اجزای میته است پس در صورت عدم
حصول علم بان حکم می شود بجواز استعمال اعم از اینکه عالم باشد بتحقق تذکیه یا نباشد
یا جواز استعمال مشروط بثبوت تذکیه است یا عدم ثبوت تذکیه حکم می شود بعدم جواز
استعمال ظاهر ثانی است بنابراین پس در هر صورت جلود مثلا محکوم است بعدم جواز استعمال
که آن است که عالم بوده باشد بمیته بودن و یکفی (?) در عدم ثبوت تذکیه است پس استعمال جلد مردد ثابت
مابین آنکه از میته بوده باشد یا از مذکی در نماز جایز نخواهد بود لکن ثبوت تذکیه بچند چیز
اول مشاهده صدور تذکیه از مذکی دوم (?) صدور اخبار از عدلین بلکه از عدل واحد

بتحقق

بتحقق تذکیه سیم بوجود جلود در بازار مسلمانان اگرچه مشاهدهٔ تذکیه حیوان
ننموده و همچنین عدلین یا عدل واحد اخبار بتذکیه ننموده باشد اعم از اینکه ذو الید
معلوم الاسلام بوده باشد یا مجهول الحال و اما اگر معلوم الکفر بوده استعمال آن جایز
نیست مگر در صورتی که مشاهدهٔ تذکیهٔ حیوان را از مسلم نموده باشد یا عدلین یا عدل
واحد اخبار نماید بر صدور تذکیه از مسلم و اما جلود مطروحه در بلاد مسلمانان
پس اگر آثار تصرف در آن بوده باشد مثل اینکه قطعه از کفش بوده یا جلد کتاب یا قاب چاقو بوده
و امثال اینها ظاهر این است استعمال اینها در نماز و غیر نماز جایز بوده باشد و اما
هرگاه آثار استعمال در آن نبوده باشد اگرچه مثل دباغی بوده باشد در اینصورت استعمال
آن جایز نیست مگر در صورتیکه بیکی از وجوه مذکوره تذکیه آن ثابت شود یا مظنون
التذکیه بوده باشد ظن از هر راه که حاصل شود ظاهر این است که کفایت بکند و اما جلود
موجوده در بلاد مسلمین غیر از بازار پس اگر آثار استعمال در آن هست مثل پوستین مثلا
در دست مسلمانی است در غیر بازار در این صورت نیز اشکالی در جواز متابعت و
جواز استعمال آن در نماز و غیر نماز نیست و اما اگر آثار استعمال مطلقا در آن نبوده
باشد پس اگر مظنة بتذکیه هم رسد استعمال آن جایز خواهد بود و الا فلا ضبط
قول در لباس مصلی مقتضی این است که گفته شود لباس مصلی یا ماخوذ از نباتات است
مثل قطن و کتان و نحوهما یا از حیوانات اگر از نباتات است شبهه در جواز آن مطلقا
نیست و اگر از حیوانات است پس اگر از حیوان غیر ماکول اللحم است مطلقا جایز نیست
خواه مذکی بوده باشد یا غیر مذکی پس اگر مردد شود مابین آنکه نماز عاریا بوده باشد یا با
لباس معمول از حیوان غیر ماکول اللحم البته نماز عاریا متعین است و لکن معمول از
حیوان ماکول اللحم بوده باشد یا ماخوذ از مذکی است یا از میته اگر اول است جایز است
و اگر از ثانی است جایز نیست و اما در صورت اضطرار پس اگر مردد شود مابین لباس

ماخوذ از میتهٔ غیر ماکول اللحم بوده باشد یا میتهٔ ماکول اللحم ظاهر این است که ترجیح ثانی متعین بوده باشد و اگر مردد شود ما بین لباس ماخوذ از ماکول اللحم اشکالی در ترجیح نیست لکن حرزی نیست که ترجیح میتهٔ ماکول اللحم اولی بوده باشد از عکس یا تخییر

و از مذکی غیر ماکول اللحم هم

مطلب ششم در احکام حریر است و در آن چند بحث است اول آن است که جایز نیست در حق مرد پوشیدن لباس حریر محض خواه در حال نماز بوده باشد یا غیر حال نماز بلکه اگر بپوشد لباس حریر را و نماز در آن بعمل آورد نماز باطل خواهد بود مگر در صورتی که پوشیدن آن و نماز در آن بعمل آوردن جایز است اولی در حال حرب که رایج بوده باشد در شریعت مطهره ی و دوم در حال ضرورت مثل برودت هوا بحدی که در ترک لبس حریر مظنهٔ هلاکت نفس یا حدوث مرض بوده باشد و اما لبس آن بجهة دفع شپش علی وجه الاطلاق مشکل بلکه جایز نیست مگر در صورتی که بحد ضرورت برسد و آنچه مذکور شد در حق مردان بود و اما بالنسبة به زنان پس پوشیدن حریر بی اشکال جایز است در حق ایشان و اما نماز زنان در حریر محض اگرچه شیخ صدوق قائل بعدم جواز شده لکن مشهور و حق در مسئله آن است که جایز بوده باشد بلکه مسئله در نظر حقیر محل اشکال نیست اگرچه ~~شیخ صدوق قائل بعدم جواز شده لکن مشهور و حق در مسئله آن است که جایز بوده باشد بلکه مسئله در نظر حقیر محل اشکال نیست~~ اگرچه مرحوم علامه در منتهی توقف فرموده

حریر

بحث دوم آن است که منع از پوشیدن حریر و نماز در آن در حق مردان در صورتی است که مخلوط بچیزی نبوده باشد که نماز در آن جایز بوده باشد پس هرگاه لباس مرکب بوده باشد از ابریشم و ریسمان پوشیدن آن در حق مردان و هم چنین نماز کردن ایشان در آن جایز خواهد بود خواه کل تار ابریشم بوده باشد و کل پود ریسمان یا بعضی از هر یک از تار و پود هم ابریشم بوده باشد و هم ریسمان یا کل تار ابریشم بوده باشد و پود مرکب از ابریشم و ریسمان

یا بعکس

یا بعکس یا به این نحو که کل پود ابریشم بوده باشد و تار مرکب از ابریشم و ریسمان پس در جمیع این صور پوشیدن مردان چنین لباسی را و همچنین نماز کردن در آن جایز خواهد بود و در صورت امتزاج شرط نیست که باید ابریشم علاوه از ریسمان نبوده باشد پس جواز پوشیدن مردان و نماز در آن ثابت است اگرچه ابریشم علاوه از ریسمان در صورت مسطوره بوده باشد و مجملاً رجحان را منع از پوشیدن حریر و منع از نماز کردن با آن ~~در صورتی است که حریر محض بوده~~ و اما هرگاه ممزوج باشد بنحوی که صادق نباشد که حریر محض است عیبی نخواهد داشت و اینها در صورتی است که ابریشم ممزوج بوده بغیر ابریشم از چیزهائیکه نماز در آنها جایز بوده باشد مثل ریسمان و پشم حیوان ماکول اللحم و کتان و خز و امثال اینها و اما هرگاه ممزوج بوده باشد بچیزیکه نماز در آن جایز نبوده باشد مثل اینکه مخلوط بوده باشد بموی حیوان غیر ماکول اللحم یا بطلا در این صورت امتزاج ثمری ندارد و منع از استعمال در احوال نماز باقی است

بحث سوم در حکم کج است بدانکه حکم کج در این مقام حکم ابریشم است پس هرگاه لباس معمول بوده باشد از محض کج یا از کج و ابریشم یا از کج و غیر کج از چیزهائیکه نماز در آنها جایز نیست نماز کردن با آنها صحیح نخواهد بود و اما پوشیدن در غیر حال نماز گاه هست منع ثابت است و گاه هست منتفی است بتفصیل این اجمال این است که اگر ثوب معمول از کج تنها باشد یا از کج و ابریشم بوده باشد پوشیدن آن در حق مردان جایز نیست و اما اگر معمول از کج و موی حیوان غیر ماکول اللحم غیر نجس العین بوده باشد پس پوشیدن آن در حق ~~مردان جایز نیست~~ غیر حالت نماز جایز خواهد بود بلکه حکم بعدم جواز پوشیدن اگرچه ممزوج بوده باشد باجزای نجس العین مشکل است و لکن اینها در صورتی است که آن جزء مخلوط ماخوذ بوده باشد از حیوان غیر ماکول در حال حیوة و اما هرگاه ماخوذ بوده باشد از آن بعد از ممات حکم بجواز پوشیدن آن اگرچه در غیر

[illegible]

پس آنچه مذکور شد در حکم نماز در ما لا یتم به الصلوة از حریر است واما استعمال آنها یعنی بستن کمر بند بکمر یا قرار دادن بند زیر جامه در لیفهٔ زیر جامه یا کلاه حریر بر سر گذاردن در خارج نماز در زمینکه تفصیل داده شود در این مقام باین نحو که اگر کلاه حریر بوده باشد بر سر گذاردن آن جایز نبوده باشد اگرچه در حال غیر نماز باشد فاما اگر مثل کمر بند یا بند زیر جامه بوده باشد ظاهر این است که حکم بحرمت نتوان نمود اگرچه اجتناب اقرب بسداد است بطریق اولی ~~مطلب~~ در بیان مسائل متعلق باین مقام است یعنی بعد خلیج غلو مسئله اولی آن است که حکم خنثی مشکل در این مقام حکم رجال است پس جایز نیست در حق او پوشیدن حریر محض و نه نماز کردن در آن مسئله ثانیه آن است هرگاه فرض شود که مکلف متمکن نبوده باشد مگر در لباس حریر وا مراد او مردد بوده باشد مابین انکه نماز در لباس حریر نماید یا عاریا معین است اختیار ثانی پس نماز در حریر جایز نخواهد بود اگرچه در چنین صورت بوده باشد مسئله ثالثه هرگاه امر مردد شود مابین انکه نماز در متنجس نماید یا در جامهٔ حریر لازم است اول را اختیار نماید مسئله رابعه واجب نیست بر ولی منع نماید مولی علیه را از پوشیدن حریر بلکه در زمینکه تمکین ولی مولی علیه را بر پوشیدن حریر جایز نبوده باشد مسئله خامسه آن است لازم است بر مکلف اجتناب نماید از مشتبه بحریر پس هرگاه لباسی مردد باشد باینکه حریر است یا غیر حریر و تشخیص آن ممکن نبوده باشد اجتناب از آن لازم است حتی دائم هرگاه شک کند که ممزوج است بچیزیکه نماز در آن مباح بوده باشد یا نه مسئله سادسه انچه مذکور شد در پوشیدن حریر و نماز کردن در آن است واما راه رفتن بر فرش حریر یا نشستن بران یا خواب نمودن بران یا تکیه کردن بر حریر هیچیک حرمت آن ثابت نیست و مرحوم ابن حمزه در این مقام قائل بحرمت شده فرموده است هرچیز که پوشیدن آن حرام بوده باشد حرام است فرش نمودن آن و تکیه کردن بر آن واین قول ضعیف است وهمچنین جایز است بودن ازین

حالت نماز بوده باشد مشکل بلکه حکمی نیست و مخفی نبوده باشد که منع از نماز در حریر ثابت است اگرچه عورت مصلی مستور بغیر آن بوده باشد بلکه منع ثابت است اگر روی جامه حریر بوده واستر غیر حریر یا بعکس آن ~~مطلب~~ چهارم آن است که حریر از موانع علمیه است پس هرگاه کسی در حریر نماز کند با جهل بموضوع یعنی نداند که این نوع حریر است مثل انکه در شب تار جامهٔ پوشید و نماز کرد و بعد از فراغ از نماز مشخص شد که نماز در حریر شده ظاهر این است که نماز صحیح بوده باشد اعادهٔ آن نماز لازم نیست اگرچه عالم بحقیقت حال در وقت شود واما هرگاه بر عکس این بوده باشد باین نحو که نماز در جامهٔ اتیان نمود با عتقاد انکه این جامه حریر می باشد بعد از فراغ از نماز مشخص شد که حریر نبوده است ظاهر این است که نماز باطل بوده باشد ~~مطلب~~ پنجم آن است که حکم به بطلان نماز مختص باین نیست که حریر قدری بوده باشد که نماز بتنهائی در ان توان نمود یعنی ~~ساتر عورتین بوده~~ بلکه ثابت است اگرچه ما لا یتم به الصلوة بوده باشد پس نماز در بند زیر جامهٔ از حریر یا کمر بند از حریر باطل خواهد بود وهم چنین است نماز در کلاه حریر لکن این متصور بچند صورت میشود اول آن است که رویه واستر کلاه هر دو حریر بوده باشد دوم آن است که رویه تنها حریر بوده باشد واستر غیر حریر سیم عکس این است یعنی استر حریر بوده باشد ورویه کلاه غیر حریر در هر یک از سه صورت که بوده باشد نماز باطل خواهد بود چهارم آن است که بعضی از رویه کلاه حریر بوده باشد یا بعضی را استر غیر حریر بوده باشد وبعضی دیگر ~~غیر حریر~~ در این صورت اگر حریر قلیل بوده باشد اشکالی در جواز ان نیست واگر بسیار بوده باشد محل اشکال است حکم بجواز اظهر است اگرچه اجتناب اقرب بطریق احتیاط است خصوصا در صورتیکه کلاه دمه دار بوده باشد وکل دمه حریر بوده باشد ~~واما هر کلاه~~ فاما هرگاه سر کلاه که تعبیر از ان در عرف بعزهٔ کلاه می نمایند حریر بوده باشد و دمه کلاه غیر حریر اشکالی در آن کمتر است

داما نابالی پس ان نابالی موضوع است یا بالی بحکم نابالی ظاهر این است که مثل جاهل بوده باشد واما نابالی بحکم پس در ان تفصیلی است ان شاء الله تعالی در مبحث مغصوب ظاهر خواهد شد

بسبیل نجاست واو فوق

بکلاه

بچاره اینکه روی بالش آن حریر بوده باشد و همچنین است هرگاه حریر روی زمین انداخته شود
لکن اگر بزرگ بوده باشد استعمال آن مکروه است و اما حریر بخود پیچیدن اگرچه این هم مثل سابق است
ظاهر این است که حکم بحرمت نتوان نمود لکن احوط اجتناب است و اما در حال نماز پس جایز نیست
مسئله سابعه در حریر محمول است بدانکه حمل حریر در غیر حالت نماز شبهه در جواز آن
نیست و اما در حال نماز پس ظاهر این است که موجب بطلان نشود اگرچه جامه دوخته باشد مسئله
ثامنه لباس مکفوف بحریر است یعنی جامه که سجاف او حریر بوده باشد بدانکه پوشیدن چنین لباس
بی اشکال جایز است اما نماز در آن باز ظاهر این است که جایز بوده باشد و مراد بکف جامه
سجاف آن است لکن چنانچه جایز است نماز در جامه که سجاف او حریر بوده باشد چنین است جامه
که قیطان ابریشم در آن دوخته باشند خواه در اطراف جامه بوده باشد با عدم میل بظاهر مثل
اطراف بدن تخریج یا جوخا بارانی یا با میل بظاهر مثل بافته ابریشم که در یخه قبا می گذارند و هم چنین
سر آستین و مثل این است تکمه ابریشم که در یخه یا سر آستین می زنند مجملا جمیع اینها عیب
و نماز با همه اینها صحیح است و همچنین است بند حریر که بقبا می زنند آن نیز بی عیب است

پنجم در حکم نماز در طلا است بدانکه بی اشکال حرام است از برای مرد پوشیدن جامه که از
مفتول طلا بافته شده باشد خواه کل او یا بعض آن از مفتول بافته شده یا اینکه مخلوط بوده باشد بچیزی که
پوشیدن لباس از آن جایز بوده باشد مثل اینکه لباس بافته شده باشد از مفتول طلا و مفتول نقره
یا از مفتول طلا و ریسمان و پشم و غیرهما و همچنین نماز در چنین لباس باطل است تفصیل مسئله
این است که مسئله متصور بچند صورت می شود اول آن است کل لباس بافته شده باشد از مفتول
طلا دویم آن است که لباس مرکب بوده باشد از مفتول طلا و ابریشم سیم آن است که لباس بافته
شده باشد از مفتول طلا و مفتول نقره چهارم آن است که بافته شده باشد از مفتول طلا
و ریسمان ظاهر این است که نماز در چنین لباس در جمیع صور مذکوره باطل بوده باشد بلکه پوشیدن

چنین لباس

چنین لباس جایز نبوده باشد اگرچه در خارج نماز بوده باشد و اما هرگاه لباس بافته شده باشد مجموع آن
از مفتول نقره یا اینکه لباس مرکب بوده باشد از مفتول نقره و ابریشم و هکذا پوشیدن آن و همچنین نماز
در آن جایز است پس نماز در جامه طلا باطل است خواه طلای محض بوده یا ممزوج بوده باشد بچیزی دیگر که نماز
در آن جایز نیست مثل ابریشم یا ممزوج بوده باشد بچیزی که نماز در آن جایز است مثل مفتول نقره و ریسمان
و نحو اینها و این اعم است از اینکه عورت مستور بلباس طلا بوده باشد یا نه پس اگر فرض شود عورت مستور بلباس
ریسمان بوده باشد لکن لباس طلا را یا لباس ممزوج بطلا را فوق آن پوشیده باشد باز نماز باطل خواهد بود
اینها در صورتی است که لباس طلا یا ممزوج بطلا ما یتم به الصلوة بوده باشد اما هرگاه ما لا یتم به الصلوة
بوده باشد ظاهر این است که تأملی در بطلان نماز نمود در مثل بند زیر جامه و کمر بند و عرقچین نبوده باشد و اما
انگشتر طلا پس اشکالی نیست در اینکه در حق مردان جایز نیست که در دست نمایند و اما بطلان نماز مرد
در صورتی که انگشتر طلا در دست او بوده باشد اگرچه محل کلام است لکن ظاهر این است که باطل بوده باشد
و اما مثل تکمه طلا در قبا یا غیر قبا و ختی و همچنین پارچه منسوج از مفتول طلا را سجاف لباس نمودن
پس مثل این استعمال نیز جایز نیست و در نیست که موجب بطلان نماز نیز بشود و اما افتراش طلا
و جلوس بر فرش طلا در نیست اینها نیز حرام بوده باشد و جمیع آنچه مذکور شد در صورتی که طلا خالص
بوده باشد ظاهر است و اما هرگاه خالص نبوده باشد ~~طلاهر است~~ باین نحو که طلا را روکش آن نموده باشد
اگرچه حکم صریح بحرمت و بطلان نماز در آن خالی از اشکال نیست لکن احتیاط شدید در اجتناب
از آن است خواه در نماز بوده باشد یا خارج از نماز و اما حمل طلا یعنی طلا با خود داشتن ظاهر
این است که موجب بطلان نماز نبوده باشد خواه مسکوک بوده باشد یا غیر مسکوک بلکه پارچه که منسوج از
از مفتول طلا بوده باشد هرگاه با مصلی بوده باشد موجب بطلان نماز نمی شود بنا بر این منع در
صورتی است که ملبوس مصلی بوده باشد یا جزء ملبوس پس طلای محمول مثل حریر محمول است موجب
بطلان نماز نیست مخفی نماند آنچه مذکور شد در حق مردان است و اما در حق زنان مطلقا نقصی
ندارد نه پوشیدن لباس از طلا و نه نماز نمودن در آن و نه جلوس بر آن و نه خوابیدن بر روی آن

و نه بر سر روا انداختن بدانکه مناسب در این مقام آن است که گفته شود چیزهائیکه معهود است
بجهت پا بر سه قسم است اول آن است که ساتر پشت پا نیست مثل نعلین این قسم بی اشکال نماز در آن
جایز است دویم آن است که ساتر پشت پا است تا مفصل یا چیزی از ساق را نیز می پوشند
مثل چکمه و جوراب که ساق او بلند بوده باشد این قسم نیز بی اشکال نماز در آن صحیح است بنابر این
کسیکه چکمه در پای او بوده باشد با همان چکمه نماز می تواند نمود پس کندن چکمه بجهت نماز لازم نیست
قسم سیم آن است که ساتر پشت قدم هست لکن ساتر چیزی از ساق نیست مثل جورابیکه ساق
او کوتاه بوده باشد و مثل آنچه متعارف است در میان زنان که تعبیر از آن به نیم ساق میکنند این
قسم محل خلاف ما بین فقها است بسیاری از فقها حکم فرموده اند بر اینکه نماز در آن جایز نیست
پس اگر کسی نماز کند در آن نماز باطل خواهد بود مختار رزد حقیر خلاف آن است لکن احتیاط
شدید در اجتناب است و در صورت عدم اجتناب احتیاط در اعاده نماز است مگر در صورتیکه
فراموش نموده بعد از نماز متذکر شود در این صورت ظاهر این است که حاجت به اعاده نداشته باشد
ششم آن است که مانع از نماز در لباس یا ذاتی است یا عرضی اول مثل حریر و طلا
و خوانهای قاقم مثل پوست حیوان ماکول اللحم در صورتیکه ماخوذ از مذکی نبوده باشد بجهت
آنکه عدم جواز نماز در آن بجهت نجاست آن است که باعث آن عدم تذکیه است و از این قبیل است
چیزیکه ساتر پشت قدم پا بوده باشد لکن ساتر چیزی از ساق نبوده باشد بنابر قول بعدم جواز نماز
در آن گاه است که هر دو حیثیت با هم جمع می شوند مثل پوست حیوان غیر ماکول اللحم در صورتیکه ماخوذ
از غیر مذکی بوده باشد و مانع ذاتی گاه هست مانع است مطلقا خواه در حق مرد بوده باشد یا زن
مثل اجزای غیر ماکول اللحم پس نماز در آن جایز نیست خواه مصلی مرد بوده باشد یا زن قسم ثانی
آن است که مانعیت آن مختص است بمردان و در حق زنان نماز در آن جایز است مثل حریر و طلا
چنانچه دانسته شد و مانع عرضی نیز بر دو قسم است لکن بعکس مانع ذاتی یک قسم آن است که مانعیت
آن مختص است در حق زنان مثل لباسیکه حاجب حجم بوده باشد در صورتیکه اقتصار بآن نماید

و قبل

و قبل و دبر مستور بچیز دیگر نبوده باشد دویم آن است که مانعیت آن مشترک است میان زن و مرد و این چند
چیز است یکی مغصوب بودن لباس است کلام در این مقام در بیان این مطلب است بدانکه لازم است در
لباسیکه مکلف در آن نماز میکند منفعت آن لباس مملوک او بوده باشد بمتابعت عین یا بالانفراد
مثل اینکه منفعت لباس را در مدت معینه مالک آن با و مصالحه نموده باشد یا مالک نبوده باشد لکن ماذون
بوده باشد از قبل مالک پس هر لباسیکه این شخص مالک منفعت او نبوده باشد یا ماذون در تصرف در آن نبوده باشد
از جانب مالک مغصوب خواهد بود نماز در آن باطل است و اقسام اذن بر سه قسم است اول اذن صریح
است دویم اذن فحوی سیم اذن شاهد حال اذن صریح یا بخصوص نماز است مثل اینکه می گوید ماذون هستی
که نماز در این لباس ایشان نموده باشی یا مطلق است بنحویکه شامل نماز نیز هست مثل اینکه بگوید هر تصرفی
که خواسته باشی در این جامه نموده باشی ماذون هستی کلامیکه در این مقام هست این است که معتبر در اذن صریح
آن است که مفید علم برضای مالک بوده باشد یا خبر تخمین حال محتاج به تفصیل است و مشکلست بیان مطلب مقتضی این است
که گفته شود قول مالک در حق غیر که ماذون هستی در این جامه نماز کرده باشی این کلام یا مفید علم برضای
او هست در این تصرف یا نه در صورت اول تشکیک در جواز نماز در آن نیست و در صورت ثانی خالی
از این نیست یا عالم است بعدم رضای مالک در تصرف در آن مثل اینکه از قراین احوال مشخص می شود
که این کلام از راه خوف از او صادر شده یا بر وجه دیگر در این صورت شبهه در عدم جواز تصرف نیست پس اگر نماز در آن
بعمل آورد با این حالت نماز محکوم به بطلان خواهد بود یا مفید علم برضای و عدم رضا هیچیک حاصل نیست این
منصور بسه صورت می شود اول آن است که مظنه بعدم رضای مالک دارد دویم آن است که ظن برضا و عدم
رضا هیچیک حاصل نیست در این دو قسم نیز ظاهر این است که تصرف جایز نبوده باشد پس در این دو صورت نیز اگر
ایشان بنماز در آن نماید نماز باطل خواهد بود سیم آن است که کلام مذکور از مالک اگرچه مفید علم برضای او نیست
لکن مفید مظنه برضای او هست این قسم ظاهر این است که تصرف جایز بوده باشد پس نماز صحیح خواهد بود و از جمله
مطالبیکه در این مقام مناسب است که تنبیه بر آن شود آن است که داعی و باعث بر اذن مالک یا معلوم هست
یا نه در قسم ثانی اشکالی نیست و اما در اول مالک یا معتقد بتحقق داعی یا مصیب است یا مخطی در اول
تشکیک در جواز تصرف و اشکالی در صحت نماز نیست و اشکالی که هست در قسم ثانی است مثل اینکه متحفض باشد

که باعث بر اذن مالک در نماز در آنجا این است که معتقد این بود که این شخص صالح و عادل میباشد یا معتقد
این بود که این شخص صدیق او می باشد در این صورت اگر این اعتقاد مطابق واقع بوده باشد یعنی چنانچه این شخص
معتقد صلاح و عدالت و تدین او بوده باین سبب او را اذن در نماز در جامهٔ خود داده و مأذون له
نیز باعتقاد خود متصف باین صفات میباشد مشخص است اشکالی در جواز التصرف و نماز در آن
در این حالت نیست و اشکالی که هست در این است که مأذون له معتقد عدم اتصاف خود است بصفاتیکه
داعی بر اذن مالک شده مثل اینکه میداند داعی بر اذن اعتقاد مالک است بصلاح و عدالت
و صدیق بودن او است و در واقع این شخص میداند که فاسق و دشمن او است پس علت صدور
اذن از مالک اعتقاد صدیق بودن این است با او و خود عالم است باینکه از اعادی او است
پس انتفای علت مقتضی انتفای معلول است پس می باید التصرف جایز نبوده باشد این بیان
وجه اشکال است جواب از این این است که انتفای علت اگرچه مستلزم انتفای معلول هست
لکن مسلم نداریم که در این مقام علت منتفی بوده باشد بجهت آنکه علت اذن اعتقاد مالک است بعدالت
متصرف مثلا نه عدالت نفس الامری و این اعتقاد متحقق است مجملا التصرف در مال مالک تابع علم
متصرف است برضای مالک و علم برضای او حاصل است نظر بعلم متصرف که باعث اذن اعتقاد مالک است
بعدالت آن و مفروض این است که این اعتقاد متحقق است پس علم برضای او حاصل است بلی هرگاه فرض شود
که قلب این اعتقاد شده باین نحو که مالک مطلع شود بر فسق این شخص در این صورت علت اذن که اعتقاد
مالک بوده بعدالت او منتفی میشود و انتفای علت مستلزم انتفای معلول است پس عالم بعدم رضا
در تصرف خواهد بود پس التصرف در اینحالت جایز نخواهد بود تحقیق حال در امثال این مقام
مقتضی این است که گفته شود اعتبار صفت در امری از امور یا از عالم بعواقب امور است یا از
غیر او اگر اول است در این صورت در حق کسیکه عالم است بعدم اتصاف خود بآن صفت التصرف
آن در آن چیز که مشروط بتحقق آن صفت است جایز نخواهد بود نظر باینکه مناط در اینوقت
واقع و نفس الامر خواهد بود از این قبیل است آیهٔ شریفهٔ انما الصدقات للفقراء و

المساکین

والمساکین الایه پس صدقات بمقتضای آیه شریفه مختص فقرا است در واقع پس هرگاه کسی که عالم بعدم
فقر خود بوده باشد التصرف در آن نمیتواند نمود اگرچه دیگران معتقد فقر او بوده باشند و همچنین است خمس خلاف
عالم جل شانه خمس را بجهة فقرای از سادات مقرر فرموده پس هرگاه کسی معتقد این بوده باشد که سید نیست یا سید
هست لکن فقیر نیست التصرف در آن نمیتواند نمود اگرچه دیگران معتقد سیادت او بوده باشند و اگر مراد است
یعنی اعتبار صفت مخصوصه در امری از غیر عالم بعواقب امور است در این صورت خالی از این نیست
یا کلام بنحوی ادا شود که معلوم شود که مدلول آن اعتبار واقع و نفس الامر است پس رعایت آن لازم و در صورت
انتفای آن التصرف جایز نیست مثل اینکه مالک بگوید من راضیم که تصرف در مال من بکند کسیکه
صدیق من بوده باشد در واقع در اینصورت هرگاه کسیکه در نفس الامر از اعادی او است التصرف او
در آن مال جایز نخواهد بود اگرچه عالم بوده باشد که مالک معتقد این هست که او از اصدقای او است مگر
در صورتیکه مشخص بوده باشد مراد مالک اعتبار واقع بحسب واقع نیست بلکه مراد او کسی است که چنین بوده
بحسب واقع چنین بوده اعم از آنکه مالک او را چنین بداند که بحسب واقع چنین هست یا نداند
لکن در واقع چنین بوده باشد در اینصورت اگر کسی چنین داند که مالک او را از اصدقای خود میداند
باز درست است که التصرف تواند نمود مگر بنا بر تقدیری که مذکور شد و اما هرگاه القای خطاب بشخص معینی نماید
باین نحو راضیم که تو التصرف در این لباس من نمائی بعلت آنکه تو از اصدقای منی التصرف او در آن لباس
جایز خواهد بود اگرچه این شخص خود را از اعادی مالک داند مسئله اگرچه چنین است لکن فهمیدن آن محتاج
بتأمل تام بعد از استمداد توفیق از موفق علام جل شانه و الالاء علی قاطبة الانام و از آنچه
مذکور شد ظاهر میشود حکم در صورت منع مثل اینکه مالک میگوید بکسی که من راضی نیستم باینکه تو التصرف در لباس
من نمائی بعلت آنکه تو دشمن منی و فرض شود که این شخص از اصدقای او است در اینصورت میگوئیم
تصرف این شخص در لباس او جایز نیست نظر باینکه منع او مستند باعتقاد او است که او را دشمن میداند
پس علم بعدم رضای او ثابت است اگرچه عدم رضای او مستند بچیزی است که واقعیت ندارد و اما هرگاه بگوید
راضی نیستم هر کس که دشمن من است التصرف در لباس من نماید آیا می تواند این شخص که دوست او است در واقع
التصرف در آن لباس نماید یا خیر نظر باینکه مفروض این است مالک این شخص بخصوصه را دشمن خود میداند

پس منع متصرف باو هم می شود نظر باعتقاد او ظاهر ثانی است پس التصرف در بعض صورت در حق او جایز نخواهد بود
اگرچه فی الواقع دوست او بوده باشد و این در صورتی است که متحقق بوده باشد که اعتقاد مالک در حق این شخص این است
که از اعادی اوست و اما هرگاه اعتقاد مالک در حق این شخص متحقق نبوده باشد به اشکال منع متصرف باین ممنوع
بلکه از اختصاص عدم رضا بدشمن خود ظاهر میشود رضا بالاضافه بدوست او و مفروض این است که این شخص جنبی است
پس التصرف در حق او جایز خواهد بود و اما هرگاه الفاظ کلام بنوعی نماید که متعلق و متعلق از واقع و نفس
الامر بوده باشد مثل اینکه بگوید هر کس که دشمن من بوده باشد در واقع راضی نیستم که التصرف در لباس من نماید
در حق جنبی شخصی که مالک معتقد این است که دشمن او است ولکن در واقع و نفس الامر از اصدقای
اوست التصرف در لباس او تجویز خواهد بود مگر بنابر احتمالی که سابق اشاره بر آن شد فی فهمیدن آن
حق مطلب محتاج بتامل بسیار است و آنچه مذکور شد تا این مقام در بیان اذن صریح بود و اما اذن
فحوی پس آن استفاده برضای مالک است در التصرف اعلی باعتبار صدور اذن از مالک در التصرف
ادنی این گاه است نسبت بمتصرف واحد است بالاضافه بانواع التصرف یا بنسبت بمتصرف
متعدد است مختلف بشرافت و دنائت اول مثل اینکه بگوید بنسبت بشخصی که راضیم تو این لباس
مرا استعمال نمائی در وقت بنائی نمودن مثلا از این اذن استفاده می شود رضای او در استعمال آن
لباس در حین صلوة و هکذا و ثانی مثل اینکه بشخص بگوید راضیم که استعمال این لباس من نمائی
در حین نماز پس از این استفاده می شود رضای او در پوشیدن این لباس در حق دوست او یا انکه نسبت
بفاسقی گوید راضیم که این جامه را بپوشی در حال نماز و از آن مستفاد میشود رضای او در این استعمال در حق
شخص صالح مقدس و اما اذن شاهد حال پس آن اذنی است که حاصل می شود بملاحظه ارتباطیکه بین مالک — استفاده صح
و متصرف میباشد و بعبارة اخری اذن شاهد حال اذنی است که حاصل می شود بجهة متصرف بملاحظه
حال مالک یا بجهة آنکه همین کفایت میکند در حصول اذن معرفت اسلام مالک اگرچه بخصوصه مالک معلوم نبوده باشد
مثل نماز در صحاری متسعه همینقدر که متحقق شود که مالکان صحرا مسلم است حال آن ناطق است برضای آن
مالک در نماز کردن در آن صحرا و احتمال آنکه شاید مالک آن صغیر بوده باشد ظاهر این است که مضر نبوده باشد
چه اذن ولی در امثال مقامات که قطع بعدم تضرر مالک است کفایت میکند و اما این قدر کفایت نمیکند

در التصرف نمود

در التصرف نمودن در خانه کسی یا در باغ کسی بلکه لابد است از تحقق ارتباط اتم از این مقدار یکه مذکور شد مثل
صلاح مالک یا صداقت یا قرابت او با متصرف پس هر تصرفیکه اسلام مفید اذن او است صلاح طرفین
مفید آن است بعلاوه و هکذا هر تصرفیکه صلاح طرفین در غیر قرابة موصل بآن است صلاح طرفین با قرابت
موصل بآن است بعلاوه ~~این قرابت و صلاح که مذکور شد~~ ظاهر این است معتبر در اذن شاهد حال
علم برضای مالک است ظن کفایت نمیکند مگر در صحاری متسعه که ظاهر فقها این است که ظن برضای مالک را
کافی میدانند تیمم کاهست تعارض میشود ما بین اقسام مذکوره در اذن مثل اینکه قال ناطق
برضا است و حال ناطق بر خلاف آن پس اذن صریح مقتضی رضای مالک است بتصرف مثل اینکه
بگوید راضیم که در این لباس من نماز بعمل آوری و حال او شهادت میدهد بر خلاف آن مثل
اینکه این قول را از راه خوف گفته یا اینکه برو در مانده باشد متحقق است که در اینصورت عمل
بمقتضای حال نمود و اعتباری بقول در اینوقت که مفروض شد نیست و همچنین است هر گاه فعل مقتضی
عدم رضا باشد در هر دو صورت عمل بمقتضای حال لازم است و بسیاری از اوقات است که این تعارض
واقع می شود مثل اینکه کسی کسی را اظهار می کند بیا بخانه ما و حال آنکه حال او شهادت میدهد که این اظهار
قلبا نیست بلکه من باب تعارفات است و ظاهر میشود که قلبا راضی نیست باین مطلب عمل بمقتضای
قول در اینصورت نمیتوان نمود **مطلب هشتم** هر گاه کسی نماز کند در جامه شخصی که مالک منفعت
او نبوده باشد و ماذون نیز نبوده باشد نه باذن صریح و نه باذن فحوی و نه باذن شاهد حال در اینصورت
اگر عامد بوده باشد آثم و نماز او باطل و اعاده آن لازم است و اگر ناسی بوده باشد خالی از این نیست
یا ناسی موضوع بوده یا ناسی حکم اما ناسی موضوع مثل اینکه میدانست که این ثوب مملوک او نیست هم
چنین ماذون از جانب مالک او نیست و در آن نماز بعمل آورد ولکن در وقت پوشیدن آن و نماز
کردن در آن فراموش کرد بعد از نماز متذکر شد در اینصورت ظاهر این است که نماز او صحیح بوده باشد
و تدارک آن لازم نبوده باشد اگرچه متذکر بحقیقت حال شود در وقت نماز و اما ناسی حکم
مثل اینکه فراموش کرد که نماز در لباس مغصوب جایز نیست پس اگر این نسیان از تقصیر او بوده باشد
مثل اینکه بی مبالاتی و مسامحه در ضبط آن نمود تا فراموش نمود در اینصورت ظاهر این است که نماز

ظاهر کلام این بعضی آن است که لازم است بر زن ستر جمیع اجزای بدن اگرچه کفین و قدمین و رو بوده باشد
مگر مقداری از زینت نه که به آن سجده متحقق می‌شود ستر آن مقدار واجب نیست و این در قول نیز اگرچه ضعیف است
لکن رعایت آن تمام امکان بی‌عیب است و اما هرگاه زن کنیز بوده باشد پس در حال نماز ستر سر کردن آن
بعلاوه رو و کفین و قدمین لازم نیست پس نماز کنیز صحیح است اگرچه مجموع سر و گردن آن منکشف بوده باشد
و همچنین است دختر غیر بالغ مقصود این است صحت نماز کنیز موقوف بستر راس و رقبه او نیست و با عدم آن نماز
او صحیح است لکن مستحب است در حق او رعایت ستر سر کردن و قول بر حرمت آن ضعیف است مثل احتمال حرمت آن در کلام
صدوق و مستند آن ضعیف است چنانچه در محل آن بیان نموده‌ام مجملا واجب است در حق مردان و زنان در حال
نماز ستر عورت نمایند پس هرگاه اخلال بآن نمایند نماز باطل خواهد بود خواه عمدا بوده باشد یا نسیانا بتفصیلی
که بیان شد و اما جهل بموضوع مثل اینکه ضعیفه مثلا نمیدانسته که گوش او مکشوف بوده بعد از نماز مطلع شد
ظاهر این است که نماز در اینصورت صحیح بوده باشد چنانچه در حق مردان بیان شد فرقی در این باب مابین مرد
و زن نمیباشد پس در صورت نسیان نماز هر دو باطل و در صورت جهل بموضوع نماز هر دو صحیح میباشد و اینها
در صورتی است که متذکر شد در صورت نسیان و یا عالم شد در صورت جهل بعد از فراغ از نماز و اما
هرگاه در اثنای نماز بوده باشد پس این یا در صورت جهل است یا صورت نسیان پس در این دو مقام است
اول آن است که عورت او منکشف بوده و آن شخص جاهل بود در اثنای نماز عالم شد بحقیقت حال این منقسم
بچند قسم می‌شود بجهة اینکه بعد از علم بحقیقت حال آن شخص یا متمکن از تحصیل ساتر هست بنحویکه مستلزم فعل
منافی نبوده باشد یا نیست و در صورت ثانیه بعد از قطع نماز یا متمکن خواهد بود از تحصیل ساتر یا نه و در
صورت تمکن آن در سعه وقت است یا در ضیق وقت اول آن است بعد از علم بحقیقت حال متمکن
بوده باشد از ستر عورت بنحویکه مستلزم فعل منافی نبوده باشد در اینصورت بعد از علم بحقیقت حال و
قبل از ستر عورت یا مباشر فعلی از افعال واجبه صلوة شده یا نه و در صورت عدم مباشرت یا فصل
متخلل شده مابین علم بحقیقت حال و ستر عورت یا نه در صورتیکه عالم بحقیقت حال شده و مباشر فعلی از افعال
صلوة نشده و فصلی هم متخلل نشده یعنی بعد از اطلاع بلا فصل ستر عورت نموده و نماز را تمام نموده بی‌غیر
اشکال نماز صحیح خواهد بود و در زینت در صورتیکه فصل متخلل شده باشد لکن مباشر فعلی از افعال الصلوة باشد

او باطل و اعاده آن لازم نباشد و اگر این نسیان مستند به تقصیر او نبوده باشد مثل اینکه
ذاهل بالمره شد بدون آنکه قصد او مسامحه در این بوده باشد یا آنکه ملتزم متذکر این
حکم بوده بنحویکه مطمئن شد که از خاطر او محو نخواهد شد لکن خلاف آن بظهور رسید محو شد
یا عدم تقصیر در اینصورت ظاهر این است که نماز او صحیح بوده و اعاده آن لازم نبوده باشد
اگرچه اعاده اقرب باحتیاط است و ادخل بسبیل نجات و اما اگر جاهل بموضوع
بوده باشد مثل اینکه نماز در لباس بعمل آورد باعتقاد اینکه لباس از خود او است یا مأذون
بوده است در تصرف در آن یا آنکه ذو الید او را مأذون نمود که نماز در آن لباس نماید
با دعای اینکه این جامه از او است یا آنکه اکتفا بهمان ذو الید بودن او نمود و نماز را
در آن لباس بعمل آورد ظاهر این است در جمیع این صور نماز صحیح بوده تدارک آن لازم نبوده باشد
اگرچه عالم شود بحقیقت حال در اثنای وقت نماز مطلب هرگاه مالک ثوب
مغصوب باذن نماید در نماز کردن در آن ثوب پس این اذن یا نسبت بغیر غاصب
می‌باشد یا بالاضافه بغاصب یا مطلق خواهد بود یعنی مثال اول اینست که ظالمی لباس کسی را غصب نموده
بشخصی داده مالک آن لباس بهمان شخص معین را مأذون نمود که نماز در آن لباس نماید در اینصورت بی‌اشکال
نماز این شخص در آن جایز و بی‌عیب خواهد بود خواه این اذن صریح بوده باشد چنانچه مذکور شد یا اذن فحوی
باشد به حدی که بوده باشد کفایت میکند در حکم بصحت نماز متحقق است این حکم محقق بماذون است پس در حق
غیر مأذون متحقق نیست بتقریب آن است که این اذن نسبت بغاصب است و فی الحقیقه اذن هم بوده باشد در این
صورت نماز غاصب در آن لباس مغصوب صحیح خواهد بود اگرچه آثم بوده باشد در استعمال خارج نماز اگر
اذن محقق بحالت نماز بوده باشد و گاه هست در این صورت اذن فحوی در حق غیر غاصب محقق نبوده
بنا بر اینکه هرگاه مالک راضی بوده باشد نماز غاصب در آن پس رضای او در نماز دیگران در آن لباس
بطریق اولی خواهد بود سیم آن است که اذن مالک در نماز در آن بطریق اطلاق یا عموم بوده در این
صورت نماز کردن غیر غاصب در آن بی‌اشکال خواهد بود و اما نماز خود غاصب محل اشکال است نظر بعدم
معلومیت انصراف اطلاق یا عموم در حق غاصب بجهة مناط در نماز در لباس غیر تحقق اذن

اذن مالک است

باز نماز صحیح نخواهد باشد و امّا هرگاه قبل از ستر مبادرت فعلی از افعال واجبه شده باشد در اینصورت نماز او باطل است
دقیق آن است که بعد از علم بحقیقت حال متمکن از تحصیل ساتر با عدم فعل منافی نبوده باشد در اینصورت یا وقت
مضیق است بنوعیکه اگر نماز را قطع نماید و تحصیل ساتر نماید متمکن از درک رکعت از نماز در وقت
با ستر عورت نخواهد بود یا موسّع است در صورت اولی لازم است که نماز را تمام نماید با عدم ستر عورت
لکن اکتفا نماید در رکوع و سجود با یماء و اشاره بدل هریک از آنها و در صورت ثانیه لازم است قطع نماز
نمود بعد از ستر عورت استیناف نماز نماید مسئله سیم آن است که متمکن از تحصیل ساتر نبوده باشد اگرچه با قطع
کردن نماز نبوده باشد در این صورت قطع نماز جایز نیست بلکه لازم است بهمان حالت نماز را تمام نماید لکن در
رکوع و سجود چنانچه مذکور شد اکتفا نماید با یماء سر بدل هریک و فرقی در این حال مابین ضیق وقت و سعه آن
نمی باشد و در صورت امن از ناظر محترم ایستاده بنماز نماید و در حالت قیام و در صورت عدم امن ایشان
بنماز نماید جالساً و در اینصورت و در صورت سابقه که نماز را ایستاده ایشان می نماید در صورت امن
از ناظر احتیاط در دین مقتضی این است که دست را بر عورت بگذارد مقام ثانی در صورت نسیان است
یعنی عالم بود بکشف عورت قبل از نماز و در حال اخذ بنماز فراموش کرد و در اثنای نماز متذکر شد در این
صورت اگر متمکن از تحصیل ساتر نبوده باشد و وقت موسع بوده باشد قطع نماز لازم است پس قطع نماز می نماید
بعد از ستر عورت استیناف نماید و ظاهر این است که قطع نماز لازم باشد اگرچه متمکن از ستر در اثنای
نماز بوده باشد با عدم فعل منافی و امّا هرگاه متمکن از تحصیل ساتر نبوده باشد در اینصورت قطع جایز نیست
لکن نماز را تمام نماید ایستاده در صورت امن از ناظر و بجهة رکوع و سجود اکتفا نماید بایماء سر و در صورت
عدم امن از ناظر اتمام نماز نماید نشسته و امّا در صورت ضیق وقت پس اگر در اثنای نماز متمکن از ستر
عورت بوده بنحویکه مستلزم فعل منافی نبوده باشد لازم است ستر عورت نموده نماز را اتمام نماید و اگر متمکن از ستر
عورت بآن نحو نبوده باشد بهمان حالت نماز را اتمام نماید ایستاده در صورت امن از ناظر و نشسته در صورت عدم امن
با وضع ید بر عورت و ایماء سر بجهة رکوع و سجود مطلب آن است که شرطیة ستر عورت مختص بفرایض نیست
بلکه عام است خواه صلوة مفروضه بوده باشد یا نافله و معنی شرطیت ستر در نافله آن است که با عدم آن نافله باطل است
و در نسیان یا علم و شعور اثم نیز بوده باشد و هم چنین ظاهر این است شرطیة ستر عورت مختص نیست بفرایض یومیه بلکه

از مالک است در حق هر کس که متحقق شد بی اشکال است اگرچه غاصب نبوده باشد و در صورت عدم تحقق اذن نماز جایز
نیست اگرچه غیر غاصب بوده باشد بنا براین فرقی مابین غاصب و غیر غاصب در این باب نخواهد بود مگر اینکه غالباً آن است
که غاصب مغصوب با لکیّت رضای او در تصرف او معلوم نیست بلکه غالباً معلوم العدم است مطلب
واجب است بر مردان ستر عورتین در حالت نماز و همچنین در غیر حالت نماز لکن بشرط حضور ناظر محترم چنانچه بیان
خواهد شد و مراد بعورتین که ستر آن بر مردان واجب است در نماز بنا بر مشهور و مختار مابین اقوال قبل و دبر است
و مراد بقبل نفس ذکر و خصیتین است و مراد از دبر نفس مخرج یعنی محل خروج غایط است پس عانه
که عبارت از محل رستن موی است فوق ذکر از عورت نیست و هم چنین است عجان که عبارت است از
مابین ذکر و مخرج غایط و هم چنین دو طرف مقعد و قول دیگر در تحدید عورت مردان آن است که عورت
عبارت است از ناف تا زانو و قول سیم مثل آن است در بدایه و لکن بخلاف این است در نهایت یعنی عورت
عبارت است از ناف تا نصف ساق و این دو قول ضعیف است و همچنین نماز چنانچه واجب است بر مرد ستر عورتین در نماز
هم چنین شرط صحت نماز نیز هست پس هرگاه کسی نماز کند با کشف عورتین یا احدیهما خالی از این نیست یا عمداً خواهد بود
یا نسیاناً یا جهلاً پس اگر عمداً بوده باشد آثم و نماز باطل خواهد بود و اگر نسیاناً بوده باشد خواه ناسی موضوع بوده باشد
یعنی میدانسته عورت او منکشف است لکن در حال نماز فراموش کرد که عورت او منکشف است تا عورت را
بپوشاند یا ناسی حکم مثل اینکه فراموش کرد که ستر عورتین در حال نماز واجب است در هر دو صورت نماز
باطل خواهد بود و امّا اگر جاهل بموضوع بوده باشد یعنی نمیدانست که عورت او مستور نیست بلکه معتقد این بود که
عورت او مستور است بعد از فراغ از نماز مطلع شد که عورت او مستور نبوده ظاهر این است که نماز او در این صورت
صحیح بوده باشد اگرچه عالم شود بحقیقت حال در وقت و اما حکم مذکور شد در حق مردان است و اما عورت زن
که ستر آن در نماز لازم است پس معلوم بوده یا حرّه است یا امه یعنی آزاد است یا کنیز پس اگر حرّه
بوده باشد واجب است بر حق او جمیع بدن خود را در حال نماز بپوشاند مگر رو و دو کف و دو قدم
بنا بر مشهور مابین اصحاب و مختار مابین اقوال و مراد از رو که ستر آن بر زن در حال نماز لازم
نیست و کشف آن مضر بصحت نماز او نیست آن مقداری است که شستن آن در وضو واجب است پس
علاوه براین مقدار لازم است که مستور بوده باشد بلکه بعضی از مقداری که غسل آن در وضو لازم است

می باید بر بالای مقنعه پوشانیده شود تا ستر آنچه لازم است متحقق شود و از آنچه مذکور شد ظاهر شد که
بر زن لازم است که گوش و موی سر را در حال نماز بپوشاند و اما کف پس ظاهر این است که مراد از آن از زند
لعه باشد تا سر انگشتان و مراد از زند محل اجتماع استخوان ساعد و کف است بنابراین باید چیزی از پیش
پایین تر پوشانیده شود تا یقین شود تحقق ستر آنچه لازم است که مستور باشد بلکه اسلم این است پشت
کف نیز پوشانیده شود و اما قدمان پس ظاهر آن است که مراد از قدم پیش از سر انگشتان پا است
تا محل اجتماع استخوان ساق و قدم پس این مقدار مکشوف بودن آن مضر به صحت نماز زن نیست لکن
چنانچه در رو و کف مذکور شد قلیلا پایین تر از مفصل را بپوشانند تا مطمئن شود که مقدار لازم را
پوشانیده باشد بنابراین پس مکشوف بودن پشت قدم مضر به صحت نماز زن نیست پس ستر عقب پا
که عبارت از پاشنه پا بوده باشد لازم نیست و اما باطن قدم پس نظر باینکه در حال قیام او مستور است بسبب
ملاصقه آن بر زمین و در حال سجده مستور است بجامه و ببعضی اعضای زن بنابراین ضرر چندانی
ندارد که گفته شود که کشف آن مضر است یا نه اگرچه ممکن است که گفته شود چونکه متعارف معهود این است
که باطن قدم مستور بوده باشد چنانچه بیان شد پس احتیاط مقتضی این است که بطریق متعارف معهود معمول داشته شود
و فرقی در آنچه مذکور شد نمی باشد باین وجه ناظر و عدم آن پس اگر فرض شود احدی در آنجا نبوده باشد لازم است
رعایت آنچه مذکور شد کرده باشد اگرچه فرض شود در شب تار در موضعی بوده باشد که قطع داشته باشد احدی در آن
مکان تردد نخواهد نمود باز لازم است این مقدار که مذکور شد بپوشاند و نماز کند پس اگر اخلال باین نماید
کلا او بعضاً نماز باطل خواهد بود اگرچه قاطع باشد که احدی در آن مکان تردد نخواهد نمود بلی هرگاه ناظر
نامحرمی بوده باشد کاهست این مقدار که مستثنی شد نیز لازم می شود که پوشانیده باشد و اما هرگاه تخلف نماید
یعنی با وجود ناظر نامحرمی که ستر رو از آن لازم بوده باشد رو را نپوشاند و نماز کند ظاهر این است که نماز او باطل
نبوده باشد اگرچه بر ترک ستر در چنین صورت آثم می باشد و آنچه مذکور شد احد اقوال در مسئله است و قول ثانی
آن است که ستر راس بر زن در حال نماز لازم نیست بنابراین هرگاه مجموع سر مستور نبوده باشد نماز بعمل او رد نماز
او صحیح خواهد بود و این قول شاذ و ضعیف است قول سیم در مقابل آن است که ستر جمیع اجزاء بدن بر زن
در حال نماز لازم است اگرچه کفین و قدمین بوده باشد سوای وجه و بعضی وجه را نیز استثنی ننموده اند پس

زن پوشیده است و همچنین در حال جلوس مستور است بجامه

ظاهر کلام

ثابت نیست در جمیع صلوة مفروضه مثل جمعه و عیدین و نماز آیات بلی کلامی که هست در این است که نماز میت هم
مثل سایر صلوة است در این باب یا نه لهذا اگر کسی خواهد که نماز میت نماید عورت او مستور نبوده باشد لازم است اول ستر
عورت نمود بعد از آن شروع بنماز میت نماید مرحوم شهید و محقق ثانی رفع الله درجاتهما چنین فرموده اند و مختار
در نظر حقیر خلاف این است پس ستر عورت در نماز میت لازم نیست بنابراین در صورت امکان امن از ناظر یا تمکن
از ستر عورت هرگاه ترک ستر عورت نموده نماز میت نماید نماز صحیح خواهد بود لکن این در صورت امن از وجود ناظر
است و اما هرگاه ایمن از وجود ناظر نبوده باشد بلکه ناظر موجود بوده باشد در این صورت ممکن است تفصیل داده شود
باین اینکه متمکن از ساتر بوده یا نبوده باشد پس اگر متمکن بوده و مع ذلک ترک ستر عورت نموده باشد با وجود ناظر | از ساتر و
بهمان حالت اتیان بنماز میت نموده باشد ظاهر این است در این صورت نماز صحیح بوده باشد و اما هرگاه متمکن
از تحصیل ساتر نبوده باشد در این صورت با وجود ناظر اتیان بنماز میت ایستاده نماید ظاهر این است که نماز باطل
بوده باشد نظر باینکه نماز ایستاده در اینصورت مأمور به نیست نظر باستحاله انفکاک قیام از قبیح پس در این
صورت متعین است که نماز میت را نشسته بعمل آورد پس صلوة قائماً مأمور به در این حالت نخواهد بود
یعنی نماند این در صورتی است که متمکن از ستر عورت مطلقا نبوده باشد اگرچه بوضع دستها بر قبل بوده
باشد مثل کسیکه فرض شود مقطوع الید بوده باشد و اما هرگاه متمکن از وضع ید بر قبل بوده باشد در این
صورت از محل کلام خارج است بلکه در چنین صورت لازم است وضع ید بر قبل نماید و دبر مستور است
بجهت آنکه محیط بآن است از دو طرف و این نماز مشتمل بر رکوع و سجود نیست تا انحنا باعث کشف عورت
شود پس در چنین صورت لازم است نماز ایستاده اتیان نماید با وضع ید بر قبل منحصر شده که این در
صورت وجود ناظر است و اما در صورت انتفای ناظر با تمکن از ستر عورت می تواند ترک ستر عورت
نموده اتیان بنماز با مکشوفیت عورت نموده باشد چنانکه بیان شد بلکه آنچه مذکور شد یعنی با وجود
ناظر و عدم تمکن از ساتر لازم است ترک نماز ایستاده نموده و اتیان نماید بنماز نشسته این در صورتیکه
کسی آنجا نبوده باشد که بتواند اتیان بنماز ایستاده نماید ظاهر است و اما هرگاه کسی باشد
که متمکن از نماز ایستاده بوده باشد آیا اجتزا بهمان نماز میتوان نمود یا لازم است آنکسی که متمکن از نماز
ایستاده بوده باشد اتیان بنماز ایستاده نماید محل اشکال است نظر باینکه واجب عینی نیست که مطلوب

نیم باشد در حق هر مکلف عیناً تا اینکه توانند هر کس بقدر مقدور خود اتیان بمکلف به نموده باشد
بلکه واجب کفائی است مفروض این است نماز میتی که واجب میباشد نماز ایستاده است در صورت عجز
مکلفین باشد هم از نماز ایستاده تاملی نیست در جواز اتیان بان بنماز نشسته در حق هر
مکلف که قادر باشد و دیگران نیز اجتزا بآن می توانند نمود و اما هرگاه فرض شود
بعضی متمکن از اتیان بان نماز قائماً نباشند و بعضی متمکن نبوده باشند و هر یک نیز
عالم بحال دیگری نبوده باشد در اینصورت اکتفا نمودن کسیکه متمکن از نماز ایستاده نبوده
باشد بفعل کسیکه اتیان بنماز نشسته نموده بسیار مشکل است نظر باینکه اخلال بواجب کفائی
در صورتی جایز است که دیگری اقدام بآن نماید و مفروض این است که اتیان بنماز ایستاده
نشده است با تمکن از آن پس لازم است در حق متمکن از قیام اتیان بنماز قائماً
نموده باشد بنابراین تجویز کردن اتیان بنماز جالساً در حق کسیکه متمکن از نماز ایستاده
نبوده باشد در چنین صورت که مفروض این است دیگری متمکن از نماز ایستاده می باشد خالی از اشکال
نیست نظر باینکه واجب کفائی با تمکن از قیام نماز ایستاده است و مفروض این است که اتیان
بان ممکن است پس با امکان اتیان بان ایستاده عدول از قیام بجلوس بی صورت است اگرچه
این شخص بخصوصه متمکن از نماز ایستاده نبوده باشد و لکن چونکه مطلوبیت عینی منتفی است بلکه
کفائی است و مطلوب شارع بنحو یکه مطلوب بجه اتیان بان در حق دیگری ممکن هست پس
تعلق امر شارع در چنین صورت بغیر نماز ایستاده معلوم نیست و همین قدر کفایت میکند
در حکم بعدم جواز آن و هو المطلوب **خاتمه** در مسائل متفرقه مناسبه این مقام
است مسئله اولی ستر عورت چنانچه واجب است در نماز واجب است در اجزای منسیه
از نماز و اما لزوم آن در سجده سهو معلوم نیست بلکه ظاهر این است که در سجده سهو لازم
نبوده باشد پس سجده سهو با عدم مستوریت عورت صحیح خواهد شد و هم چنین است سجده شکر و سجود
تلاوت مسئله دوم در سابق بیان شد که ستر عورت واجب است در نماز خواه ناظری
در آن جا بوده باشد یا نه بلکه هرگاه در شب تار در مکانی بوده باشد که قاطع باشد تا فراغ از نماز

ناظری در آنجا نخواهد هم رسید باز ستر عورت لازم است کلامیکه هست در این است که ستر
بچه نحو متحقق می شود پس می گوئیم ستر عورت بان نحو متحقق می شود که فرض شود ناظری در آن
مکان بوده باشد و موانع رؤیت منتفی بوده باشد و نظر نماید بطریق متعارف رؤیت عورت
متحقق نشود و این متحقق می شود بستر عورتین از پیش و عقب یا جانب راست و جانب
چپ عورتین مستور است پس ستر عورت از تحت لازم نیست بنابراین هرگاه
این معنی متحقق شد ستری که شرط صحت نماز است متحقق شده است اگرچه در بعضی حالات
نماز رؤیت نسبت بخود مصلی ممکن بوده باشد مثل اینکه نماز در پیراهن تنها بعمل آورد و
در حال میل برکوع گاه هست رؤیت عورت نسبت بخود متحقق می شود ظاهر این است
مثل این مضر بصحت نماز نبوده باشد مجملاً ستر عورت از تحت لازم نیست مگر در صورتیکه
فرض شود کسی اتیان بنماز نماید در بالای سقف و از آن سقف سوراخی داشته باشد بتحت
و این شخص پاها را به دو طرف سوراخ بگذارد و در تحت شخصی بوده باشد هرگاه نظر به بالا نماید
عورت او را به بیند در اینصورت بعید نیست ستر از تحت نیز واجب بوده باشد مسئله سیم
لازم است رعایت ترتیب ما بین ثوب و گیاه و گل پس در صورت امکان بلباس جایز نیست
عدول از لباس و ستر عورت بمثل گیاه و برگ درخت و در صورت عدم تمکن از لباس جایز است
ستر عورت نماید بگیاه بلکه با امکان ستر بگیاه رعایت آن لازم است و عدول از آن
و نماز عاریا جایز نیست و لازم است تقدم گیاه بر گل و در صورتیکه متمکن از گیاه و برگ
درخت نبوده باشد در اینوقت معین است که با امکان ستر عورت نماید بگل و احتیاط
این است این قدر بمالد که حجم عورت مستور شود و در صورت عدم تمکن از آن آن وقت
نماز برهنه می تواند بعمل آورد و بهمین ترتیب که مذکور شد بلکه نماز عاریا در صورت
مفروضه متعین است یعنی جایز نیست تاخیر در نماز نماید تا متمکن از ساتر شود بلکه
لازم است رعایت وقت نماز و در کیفیت نماز در اینوقت اگرچه خلاف بسیار هست
میان فقها لکن ظاهر این است نماز ایستاده بعمل آورد در صورت امن از ناظر و نشسته

بعمل آورد در صورت ایمنی از ناظر و علی التقدیرین جایز نیست رکوع و سجود بطریق متعارف بلکه متعین است ایما برای هر یک
از رکوع و سجود چنانچه سابق اشاره باین شد ایمای بجهت سجود را بیشتر باید بیاورد و ظاهر این است در صورت ایمای بجهت سجود لازم
نیست که بلند نماید چیزی را که سجده بر آن صحیح باشد تا پیشانی را بر ما یصح السجود علیه گذارده باشد خواه بدست خود بلند نماید یا بنحو دیگر
مخفی نماند که مراد بناظر که در این مقام موجب عدول است از قیام بجلوس ناظری است که ستر عورت از آن واجب باشد پس هرگاه کسی در
آنجا باشد که ستر عورت از آن لازم نباشد مثل زن یا کنیز یا طفل و هکذا در اینصورت عدول از قیام بجلوس جایز نیست بلکه
لازم است که نماز ایستاده بعمل آورده باشد ظاهر این است که چنین باشد اگرچه شخص کوری در آن مکان بوده باشد پس نماز در این صورت
باز ایستاده خواهد بود مسئله چهارم ظاهر این است که لازم نباشد برهنه در حال نماز خواه ایستاده باشد یا نشسته دست خود را
بر عورت خود بگذارد و نماز کند اگرچه رعایت این اقرب باحتیاط و اوفق بطریق نجات است مخفی نماند آنچه مذکور شد که وضع ید
بر عورت لازم نیست نسبت بصحت نماز است یعنی صحت نماز در چنین صورت توقف ندارد بوضع ید بر عورت و اما هرگاه ناظری
بوده باشد که گذاشتن دست بر عورت بجهت ستر از ناظر ظاهر این است که لازم بوده باشد پس هر قدر از عورت که ظاهر بوده باشد در صورت
نشسته اگرچه باعتبار صحت صلوة وضع دست لازم نبوده باشد لکن بجهت ستر از ناظر لازم است مسئله پنجم آیا واجب است
بر فاقد ساتر تأخیر نماز کند تا آخر وقت یا نه این مسئله متصور بچند صورت میشود صورت اولی آن است مکلف عالم است
که متمکن از ساتر نخواهد شد اگرچه نماز را تأخیر نماید تا آخر وقت در اینصورت بی اشکال تأخیر لازم نیست بلکه حکم برجحان تأخیر
نیز ممکن نیست بلکه اداء داخل بر رعایت فضیلت اول وقت مقتضی رجحان مسارعت است صورت ثانیه مقابل آن است یعنی
عالم است که با تأخیر متمکن از ساتر خواهد شد در اینوقت ظاهر این است که تأخیر لازم بوده باشد صورت ثالثه آن است که عالم بتمکن از
ساتر و عدم تمکن از آن هیچیک نیست در اینصورت نیز ظاهر این است که تأخیر لازم نبوده باشد خواه تمکن از ساتر مظنون بوده باشد
یا غیر لکن احوط در صورت ظن بتمکن تأخیر است مسئله ششم لازم نیست بر جماعتی که فاقد ساتر میباشند نماز را فرادی
اتیان نمایند بلکه چنانچه جایز است فرادی جایز است جماعت قول بانکار جماعت در این مقام ضعیف است اشکالی در جواز
جماعت نیست کلام در کیفیت این است بعد از اطباق فقها بر اینکه امام و ماموم لازم است نماز را نشسته بعمل آورده باشند
و برای امام لازم است اشاره نماید بدل از رکوع و سجود اختلاف کرده اند در حق ماموم که آیا ماموم هم مثل امام است در
اینکه بدل از رکوع و سجود باید ایما نماید یا آنکه خیر بلکه لازم است رکوع و سجود نماید ظاهر اول است پس فرقی در این
باب مابین امام و ماموم نخواهد بود لکن امام می نشیند در وسط ماموین بنحوی که زانوی امام مقدم بر زانوی ماموین

بهم نشود

بوده باشد اشکالی که در این مقام میتوان نمود در اصل مشروعیت جماعت در مانحن فیه این است که با تمکن از نماز ایستاده نماز نشسته باید
جایز نبوده باشد و تجویز جماعت در این مسئله منافی آن است توضیح مطلب مقتضی این است که گفته شود کسیکه متمکن از ساتر نبوده باشد
در صورت ایمنی از وجه ناظر لازم است نماز ایستاده نماید و در صورت عدم ایمنی از ناظر لازم است اتیان بنماز نشسته نموده باشد
و در مانحن فیه این است کسیکه متمکن از ساتر نیستند هرگاه هر یک دیگری را نه بیند از دیگری بجهت ایمنی شود از وجه ناظر نماز را ایستاده
میتوانند نمود و هرگاه نماز بجماعت نمایند در اینصورت هر یک نسبت بدیگری ناظر است لهذا لازم است که نماز را نشسته بعمل
آورده باشد پس فی الحقیقه راجع میشود باینکه حکم شود بجواز نماز نشسته با تمکن از نماز ایستاده جواب از اظهار این اشکال در این
مقام آن است که این استبعادی است در مقابل نص اعتنائی بآن نیست چه شود ثمری که بر نماز نشسته بجماعت مترتب شود
اقوی بوده باشد از ثمری که مترتب میشود بنماز ایستاده منفرداً بعلاوه آنکه میتوان گفت نشستن هر یک از دیگری مستلزم این
بوده باشد که ایمن باشد آن شخص از وجه ناظر که محل منع است مسئله هفتم در صورت جماعت در مانحن فیه ظاهر این است
که لازم بوده باشد که قاطبه ماموین در یک صف بایستند تعدد صفوف جایز نبوده باشد دلیل این در این مطلب ادعای نفی
خلاف نموده مسئله هشتم آیا جایز است کسیکه عورتش مستور بوده باشد اقتدا نماید بچنین امامی اگرچه تجویز این مطلب از
عبارت خلاف ظاهر میشود لکن این مستلزم این است که تجویز شود اقتدای قائم بقاعد بلی هرگاه فرض شود این شخص مستور العوره
متمکن از قیام و رکوع و سجود بنحو متعارف نبوده باشد اشکالی در جواز آن نخواهد بود و اما هرگاه فرض شود که متمکن از قیام
نبوده باشد لکن متمکن از رکوع و سجود بوده باشد در این صورت نیز بعید نیست که باز اقتدا جایز بوده باشد و رکوع و سجود امام بطریق
ایما بوده باشد و رکوع و سجود این بطریق متعارف اشکال دیگری که در این مقام میتوان نمود این است که بیان شد نماز کسیکه متمکن
از ستر عورتین نیست در صورت ایمنی از ناظر لازم است ایستاده بوده باشد و در صورت عدم ایمنی از ناظر نشسته و اما رکوع
و سجود در هر دو صورت لازم است که با ایما بوده باشد مشخص است که وجه عدول از رکوع و سجود متعارف بایما بجهت عدم ظهور عورت
است که عبارت از دبر بوده باشد تمامیت این موقوف بر این است که انحناء بجهت هر یک از رکوع و سجود مستلزم ظهور مخرج
بوده باشد و این مسلم نیست چه ممکن است انحناء بجهت رکوع و سجود با انضمام اجزای بدن بنحوی که مخرج ظاهر نشود و بر فرض
عدم امکان در سجود نسبت در امکان آن در رکوع بنما باشد پس باید تفرقه شود مابین رکوع و سجود باین نحو که حکم
شود در رکوع بطریق متعارف بوده باشد و سجود بطریق ایما جواب از این نیز همان است که این استبعادی است در مقابل

جواز جماعت در این مقام ع

نص پس از نص چنین ظاهر می شود که احتمال بروز مخرج را شارع مجوز عدول از رکوع بایماء مقرر فرموده است مسئله نهم
ظاهر این است که آنچه مذکور شد بجز متمکن از ستر عورت در صورت عدم امن از ناظر اتیان نماز می نماید نشسته این در صورتی است
که ناظر از جمله کسی بوده باشد که ستر عورت نسبت باو لازم بوده باشد و اما هرگاه ناظر موجود هست لکن ناظر از جمله کسی است که ستر
عورت نسبت باو لازم نیست مثل اینکه زوجه این شخص است یا کنیز او است ظاهر این است که در چنین صورت متعین است
که نماز ایستاده بوده باشد عدول از قیام بجلوس در اینصورت لازم جایز نبوده باشد دهم چنین هرگاه فرض شود که این شخص ایمنی
از ناظر نیست بلکه ناظر موجود است لکن در جانب خلف این شخص میباشد و مطمئن هست تا فراغ این شخص از نماز از مکان
خود در نخواهد شد باین نحو که آمده باشد بجائیکه قبل مرئی او شود در چنین صورت باز ظاهر این است که نماز ایستاده متعین
بوده باشد و عدول از قیام بجلوس در حق این شخص در چنین حالت ظاهر این است جایز نبوده باشد مسئله دهم آن است هرگاه
کسی متمکن شد از چیزی که بآن کفایت ستر یکی از دو عورت را می نماید آیا لازم است ستر قبل را بآن نماید یا ستر دبر را
یا مخیر است ظاهر این است که دبر را بآن مستور نماید بعد از آن اتیان بنماز نماید بارکوع و سجود نظر باینکه امر بایماء
بدل رکوع و سجود در حق عاری در حدیث صحیح معلق است به بدو دبر و ظهور دبر پس هرگاه رکوع با ستر دبر شود
علت عدول از رکوع و سجود منتفی خواهد بود و آنچه مذکور شد اتم است از اینکه ایمن بوده باشد
از وجود ناظر یا نه در صورت اول نماز ایستاده می نماید بارکوع و سجود و در صورت ثانیه نماز نشسته می نماید
باز بارکوع و سجود لکن در صورت امن از ناظر که نماز ایستاده است آنچه مذکور شد مبنی است و اما در صورت
عدم امن از ناظر چون نماز نشسته میباشد در چنین صورت هرگاه قبل را ستر نماید بآن نماز ایستاده خواهد
بود پس ستر قبل در چنین صورت اولی خواهد بود مگر اینکه کسی بگوید اگر چه با ستر دبر بآن چیز نماز نشسته
خواهد بود لکن نماز بارکوع و سجود می باشد و در صورت ستر قبل در بر نماز در حالت امن از ناظر ایستاده
می باشد بارکوع و سجود و مطلقا خللا در کفایت نماز نیست مگر مکشوف فیه قبل و ان بعضی نیست نظر بعدم تمکن
از ساتر و اما در صورت عدم امن از ناظر بسا مردد است ما بین اینکه نماز ایستاده باشد با ایماء
بدل رکوع و سجود یا نشسته بوده باشد بارکوع و سجود نماز بارکوع و سجود اگر چه نشسته بوده باشد اولی است
از نماز ایستاده با عدم رکوع و سجود و ممکن است جواب از این باین نحو که ادله موجبه قیام در نماز مقتضی
این است که بگوئیم رعایت قیام در نماز لازم است مگر در صورت عدم امکان و در اینصورت هرگاه حکم

بانتفاء سر شود انتفاء علت
مستلزم انتفاء معلول است
پس در چنین صورت رکوع
و سجود

کنیم ستر

کنیم ستر قبل بآن چیز متمکن از قیام خواهد بود پس ستر قبل بآن لازم است بعد از وصول بحد رکوع
چونکه رکوع و سجود مستلزم بدو دبر است ایماء نماید بدل آنها و اگر فرض شود که مکلف متمکن بوده باشد
از ستر قبل بود بآن در حالت قیام و ستر دبر در حالت رکوع و سجود اشکال مرتفع می شود بالمره مسئله
یازدهم آن است هرگاه کسی متمکن نبوده باشد مگر از لباس نجس و امر او مردد بوده باشد ما بین اینکه
نماز عاریاً بوده باشد یا ایماء بجهت رکوع و سجود یا نماز در لباس نجس بوده باشد بارکوع و سجود بعضی
ترجیح نماز در جامه نجس داده اند و بعضی ترجیح نماز عاریا داده اند و بعضی قایل بتخییر شده اند
مختار نزد حقیر قول ثانی است پس نماز در لباس نجس در چنین صورت جایز نخواهد بود بلی هرگاه ضرورتی
داعی در صلوة در لباس نجس بوده باشد مثل برودت هوا در اینصورت امری است دیگر کلام در
صورت اختیار است پس هرگاه ضرورت داعی بر لبس ثوب نجس شود حتی در حالت نماز در اینوقت
نماز در آن لباس نجس بی عیب است مسئله دوازدهم هرگاه ساتری نداشته باشد و متمکن از
خریدن آن بوده باشد خریدن آن لازم است اگر چه بزاید از ثمن المثل آن بوده باشد مجملا تحصیل ساتر
مهما امکن لازم است خواه بمبایعه بوده باشد یا باستجاره یا باستعاره و اگر فرض شود کسی لباسی در
چنین صورت باو هبه نماید آیا قبول آن لازم بوده باشد فرق ما بین این مقام و حکایت
حج ظاهر است نظر باینکه حج واجب مشروط است تحصیل مقدمات آن واجب نیست و لهذا اگر
کسی مالی بکسی هبه نماید که کفایت در استطاعت او بکند قبول آن واجب نیست بخلاف نماز
نظر باینکه آن واجب مطلق است تحصیل مقدمات آن با امکان لازم است پس طلب در تحصیل
مقدمات نماز مهما امکن لازم است ظاهر این است وجوب طلب ثابت است مگر در صورتیکه مأیوس
بوده باشد از تحصیل پس با احتمال تمکن نیز طلب لازم خواهد بود مسئله سیزدهم سنت است در حق
مصلی عاریا یا در صورتیکه عورتین او مستور بوده باشد مثل زیر جامه و لنگ و غیرهما اینکه چیزی را
بر دوش خود ببندد از مثل دستمال یا بند زیر جامه یا طناب یا ریسمان یا خیاطه و نماز کند و اگر بر
دوش ببندد افضل خواهد بود مسئله چهاردهم سابق بیان شد که نماز کنیز با کشف
راس و رقبه صحیح است پس هرگاه کنیز آزاد شد این بر سه قسم منقسم می شود اول آنست مطلع بر آزاد

شدن خود شد قبل از شروع در نماز در اینصورت بی اشکال ستر راس و رقبه در جمیع احوال نماز براو
لازم است مثل سایر زنان دوم آن است که مطلع بر آزاد شدن خود نشود مگر بعد از فراغ از نماز
در اینصورت نمازیکه با مکشوفیت سر و گردن نموده صحیح است اگرچه وقت بقیه باشد سیم آن است
که مطلع بر آزاد شدن خود شد در اثنای نماز در اینصورت اگر در اثنای نماز متمکن از ستر
راس و رقبه خود بوده باشد بنحویکه مستلزم منافی از منافیات نماز نشود ستر نماید و بعد از اطلاع
و قبل از ستر نمودن مباشر فعلی از افعال نماز نشود و اگر متمکن نبوده باشد در اثنای نماز مگر بارتکاب
فعل منافی اگر در ضیق وقت بوده باشد نماز را بهمان حالت تمام نماید و اگر در سعه وقت بوده باشد
در اینصورت خالی از اشکال نیست لکن ظاهر این است که اتمام نماز بهمان حالت در حق او
جایز بوده باشد و اجتزا بهمان نماز تواند نمود لکن احتیاط اعاده آن نماز است بعد از اتمام
و اما هرگاه بعد از دخول وقت و قبل از نماز عالم شود که مولای او او را در اثنای وقت
آزاد خواهد نمود آیا می تواند با عدم ستر راس و رقبه اتیان بنماز نماید یا نه ظاهر اول است
و اما هرگاه بداند در اثنای نماز او را آزاد خواهد نمود در اینصورت باز حکم بلزوم ستر راس
و رقبه قبل از شروع در نماز مشکل است لکن احتیاط در چنین صورت مقتضی این است که چنین شروع
نمودن در نماز ستر راس و رقبه خود نماید یا ساتری نزد خود موجود نماید که بعد از تحقق آزادی
ستر نماید تا منجر بارتکاب فعل منافی نشود این در صورتی است که وقت آزاد شدن شخص او معلوم باشد
و اما هرگاه شخص او معلوم نباشد اگر نداند در اثنای نماز آزاد خواهد شد در اینصورت حکم بعدم وجوب
ظاهر است و اگر داند در اثنای نماز آزاد خواهد شد لکن نداند در چه وقت آزاد خواهد شد
در اینصورت اگرچه حکم بلزوم ستر سر و گردن مشکل است لکن احتیاط در اینصورت مقتضی این است
که قبل از شروع در نماز ستر نماید و اما صبیه ای که علم هم برساند به بلوغ خود در اثنای وقت حکم
در آن از راهی دیگر اصعب از این است که مذکور شد نظر باینکه نماز بر آن صبیه قبل از بلوغ
لازم نیست بعد از بلوغ واجب میشود بنا براین اگر علم ببلوغ خود در اثنای وقت نداشته
باشد اشکالی در جواز اتیان بنماز نیست خواه با مستوریت راس و رقبه یا با مکشوفیت آنها (بوده باشد)
و اشکال در صورت حصول علم ببلوغ است قبل از انقضای وقت در اینصورت اگر عالمه
باشد براینکه بعد از بلوغ وقت وسعت یک رکعت از نماز را نخواهد داشت باز شبهه در جواز

اتیان بنماز

اتیان بنماز نخواهد بود اگرچه بعضی اجزای نماز بعد از بلوغ قبل از انقضای وقت واقع شود
در اینصورت نیز با عدم ستر راس و رقبه اتیان بنماز میتواند نمود و اما هرگاه چنین نبوده باشد خواه
عالمه بوده باشد براینکه بعد از بلوغ وقت وسعت کل نماز را خواهد داشت یا یک رکعت از آن را وجه
اشکال در اینصورت این است که نماز ظهر در حق هر شخصی مطلوب نیست مگر یک نماز این یا مستحب است یا
واجب مفروض این است این دختر علم دارد به بلوغ خود در اثنای وقت بلی متحقق است که نماز ظهر مطلوب
در حق او نماز ظهر واجبی است پس نماز ظهر مستحبی در حق او مطلوب نیست ثمره این آن است در صورتیکه
با علم بآنچه مذکور شد اتیان بنماز ظهر نماید ثمر بر آن مترتب نمیشود نه اینکه عاصیه بوده باشد نظر باینکه
شرایط تکلیف در حق او در آن حال ثابت نیست پس حکم بثبوت مواخذه و عصیان نمیتوان نمود
و چونکه ترتب ثمره بر عمل موقوف بر دلیل شرعی است چنین دلیلی معلوم نیست پس حکم بآن نمیتوان نمود
و فرض استصحاب از طرفین ممکن است مثل فرض حصول علم بتحقق حالی قبل از دخول وقت و بعد از
دخول آن در اول استصحاب مقتضی عدم استحباب و در ثانی مقتضی ثبوت بعد از تعارض ساقط
خواهد بود پس تمسک باستصحاب در اثبات ثمری ثمر خواهد بود بنابراین در چنین حالتی صبر
خواهد نمود تا تحقق بلوغ آن وقت مثل سایر زنان ستر راس و رقبه نموده نماز خواهد نمود و اما
هرگاه بداند در اثنای نماز به بلوغ خواهد رسید پس اگر داند بعد از بلوغ درک نخواهد نمود
مقداری را که کفایت یک رکعت نماید اشکالی در ترتب ثمره بآن عمل نخواهد بود اگرچه ستر راس
و رقبه ننموده باشد و اگر چنین نبوده باشد ظاهر این است که ثمری بر آن عمل مترتب نشود پس صبر
می نماید بعد از بلوغ اتیان بنماز بقصد وجوب نماید با ستر راس و رقبه بطریق لزوم و اما هرگاه
اتفاق افتد بلوغ در اثنای نماز با عدم علم قبل از شروع در نماز پس اگر بلوغ بچیزی بوده باشد که
مبطل طهارت بوده باشد و مسقط تکلیف بنماز مثل حیض اشکالی در آن نیست پس نماز را قطع خواهد
نمود و تکلیفی نخواهد بود و اگر مبطل طهارت بوده باشد لکن مسقط تکلیف بنماز نبوده باشد مثل انزال
پس اگر وقت کفایت طهارت اگرچه تیمم بوده باشد نماید با یک رکعت نماز لازم است بعد از اتیان
بطهارت استیناف نماز نماید با ستر راس و رقبه و اگر وقت کفایت آنچه مذکور شد ننماید تکلیفی

بران نیت و اگر بلوغ بچیزی بوده باشد که مبطل طهارت نبوده باشد در این صورت اگر وقت باقی بعد از بلوغ
کفایت یک رکعت نماز قضا عمدا را نماید بی اشکال نماز را تمام میتواند نمود اگرچه با عدم ستر راس و رقبه
بوده باشد و قضائی برای آن نخواهد بود و اگر باقی از وقت وسعت زیاد داشته باشد خالی از اشکالی نیست یا اتمام
همان نماز مقداری از وقت باقی خواهد ماند که کفایت کل نماز نماید یا نه در صورت ثانیه قطع نماز
لازم و بعد از قطع استیناف نماز خواهد بود و در صورت اولی حکم بجواز اتمام خالی از اشکال نیست ظاهر
این است بلزوم قطع و استیناف صلوة بعد از ستر راس و رقبه لازم بوده باشد **مطلب دوازدهم**
در بیان امور مستحبه و مکروهه متعلق باین مقام است پس در اینجا دو مبحث است **مبحث اول**
در امور مستحبه متعلق بلباس است و آن چند امر است **اول** نماز کردن است در جامه سفیدی که از پنبه
بوده باشد **دوم** نماز کردن است در عمامه که تحت الحنک داشته باشد یعنی طرف اول عمامه را از زیر ذقن
داخل نماید و بگرداند آن طرف عمامه از زیر ذقن تا بطرف دیگری که مقابل طرفی است که ابتدا
نموده خواه ببندد از دو طرف عمامه را بعد از اداره زیر حنک بیک قفا خواه یا داخل نماید آن طرف
عمامه را از طرف دیگر بزیر عمامه یا زیر کلاه ظاهر این است که امتثال بهمه اینها حاصل شود
و زینت که اتیان بسنت اختصاص نداشته باشد باینکه طرف عمامه را از جانب یسار داخل زیر
ذقن نموده ختم بجانب یمین نماید بلکه بعکس این نیز اتیان بسنت نموده خواهد بود پس لظاهر
با آنچه مذکور شد امتثال بچند نحو حاصل می شود و اقل آن است که طرف عمامه را از جانب یسار
داخل زیر ذقن نموده و بگرداند تا جانب یمین آن طرف عمامه را بدوش راست بیندازد **دوم**
آن است که آن طرف را در جانب راست زیر عمامه یا زیر کلاه داخل نموده **سیم** آن است که طرف عمامه را
بگرداند بهمه گردن از پیش و پشت تا آنکه بدوش اندازد یا در جانب چپ زیر عمامه یا زیر کلاه
داخل نماید **چهارم** آن است که ابتدا از جانب یمین نماید زیر ذقن داخل نموده ختم به یسار نماید
خواه بدوش چپ بیندازد یا در جانب چپ بزیر عمامه یا زیر کلاه داخل نماید یا آنکه همان طرف
عمامه را دور گردن بپیچد و همه گردن را از پیش و پس دور داده ختم بجانب یمین نماید بنحویکه در
جانب یسار مذکور شد احسن صور آن است که طرف عمامه را از جانب یسار داخل زیر ذقن

نموده

نموده و دور گردانیده تا بدوش راست بیندازد بنحویکه آن طرف را به پشت بیندازد تا باخر کتف یا پایین تر
برسد مجملا از جمله مستحبات نماز کردن است در عمامه که تحت الحنک داشته باشد و ظاهر از شیخ صدوق
آن است که نماز کردن را با عمامه که تحت الحنک نداشته باشد حرام میداند و قول بحرمت اگرچه ضعیف است
لکن رعایت آن بسیار خوب است بلکه از این جهت که ظاهر از مثل چنین بزرگواری قول بحرمت است رعایت
آن در زینت احوط بوده باشد **سیم** نماز کردن با ردا است یعنی جامه که بدوش اندازند خواه باقی
گذارده شود بهمان حالت یا جمع نماید دو طرف جامه را بر دوش راست خود یعنی طرفیکه بر جانب یسار
است آن را نیز بدوش راست انداخته تا هر دو طرف جمع شود در دوش راست **چهارم** پوشیدن
ما بین ناف تا زانو بلکه پوشیدن کل بدن است در حق مردان **پنجم** نماز کردن در زیر جامه است
شیخ شهید در ذکری فرموده روایت شده است یک رکعت نماز با زیر جامه معادل میکند با چهار
رکعت بغیر زیر جامه **مبحث دوم** در بیان امور مکروهه متعلق بلباس است و آن بسیار است
اول نماز کردن در جامه سیاه است در حق مردان مگر عبای سیاه و عمامه سیاه که کراهت ندارد
و همچنین مکروه است در حق مردان نماز کردن در لباس سرخ و لباسی که بزعفران رنگ نموده باشند
یا بکل کافشه رنگ شده باشد و در جمیع اینها نماز کردن مکروه است استثنای در این الوان
ثلثه بالاپوش و عمامه نشده است پس کراهت در جمیع ثابت است و جمعی از اعاظم علما حکم فرموده اند
بکراهت نماز در هر جامه که رنگ نموده باشند برنگ سیر **دوم** نماز کردن مردان است در جامه که رقیق
بوده باشد بحدیکه ساتر پوست بدن بوده باشد ولکن ساتر حجم عورت نبوده باشد و هم چنین است نماز کردن
زنان در جامه واحد خواه رقیق و نازک بوده باشد بنحویکه مذکور شد یا نه بلکه کراهت نماز کردن
در یک جامه در حق زنان ثابت است اگرچه کلفت بوده باشد **سیم** نماز کردن در صورتیکه لنگ را بالای
پیراهن بسته باشد **چهارم** نماز کردن است در صورتیکه لنگ را بطریق توشح بالای پیراهن بسته باشد
و مراد از بستن لنگ بطریق توشح فوق پیراهن آن است که کسی در حالتی که پیراهن پوشیده باشد لنگ را
مانند قطیفه بدوش بیندازد و یک طرف آن را از زیر بغل در می آورد و بدوش دیگر می اندازد
و دو طرف آن را نوعا به پشت سر باهم گره زنند و در حدیث صحیح وجه کراهت چنین بیان شده که این
از عادت زنان جاهلیت بوده **پنجم** اشتمال صما است و این چنانچه در حدیث صحیح تفسیر شده

آن است که ثوب را در زیر بغل داخل نموده هر دو طرف آنرا بیک دوش بیندازد و مصداق این
بچند صورت متحقق می شود اول آن است مثل عبا را اول دوش گرفته آن دو قد هر دو طرف
عبا را در زیر بغل راست داخل نموده هر دو طرف را بدوش چپ اندازد دوم عکس آن است
که هر دو طرف عبا را از زیر بغل چپ داخل نموده هر دو را بدوش راست اندازد سیم آن است
که هر دو طرف جامه را در زیر بغل راست داخل نموده بدوش راست بیندازد چهارم آن است
هر دو طرف را در زیر بغل چپ داخل نموده هر دو طرف را بدوش چپ اندازد پنجم آن است
یک طرف را از زیر بغل راست داخل نموده و طرف دیگر را از زیر بغل چپ هر دو طرف را بدوش
راست اندازد ششم مثل این است مگر آنکه هر دو طرف را بدوش چپ اندازد آنچه مستفاد
از حدیث صحیح می شود آن است که جمیع اینها مکروه است ششم از مکروهات نماز کردن
در عمامه است که تحت الحنک نداشته باشد در سابق اشاره شد که ظاهر می شود از شیخ صدوق که نماز کردن
با چنین عمامه جایز نیست و این قول ضعیف است هفتم نماز کردن در قبائیکه بسیار تنگ بوده باشد
مگر در حال حرب که تنگ بستن در آن وقت مطلوب است نماز کردن در آن حالت کراهت ندارد
هشتم امامت کردن است با عدم ردا در صورت تمکن از آن نهم نماز کردن است در جامه
که در آن صورت حیوانی نقش کرده باشند یا صورت ذی روحی یا شیشه و نحو آنها و اما هر گاه
مثل برگ گل و نحو آن نقش نموده باشند ظاهر این است که حکم بکراهت نمی توان نمود و همچنین مثل
نقشیکه در قلمکار و چیت و نحو آنها موجود است مثل این نیز حکم بکراهت نمیتوان نمود ظاهر این است
که فرقی در ثبوت کراهت و عدم آن مابین زن و مرد نبوده باشد دهم نماز کردن است در حالتیکه
در دست او انگشتری بوده باشد که در آن انگشتر صورت حیوانی نقش شده باشد و اما غیر حیوان
ظاهر این است که مکروه نبوده باشد و مخفی نماند آنچه مذکور شد از کراهت نماز در جامه که صورت حیوان
در آن نقش شده باشد در صورتی است که صورت تمام بوده باشد و اما هر گاه ناقص بوده باشد بسبب نقص کردن
جزوی از اجزاء آن که در آن صورت ظاهر این است که کراهتی نبوده باشد و همچنین هرگاه صورت حیوان
در انگشتر بوده باشد با تمام صورت و عدم تغییر آن مکروه است و با تغییر کراهت منتفی می شود
یازدهم نماز کردن با پولیکه در آن صورت بت یا صورت دیگر در آن نقش شده باشد در

صورتیکه

صورتیکه آن پول ظاهر بوده باشد و اما هر گاه مستور بوده باشد مثل آنکه در جوف کیسه بوده باشد ظاهر این است که کراهت
نداشته بوده باشد در اینصورت هر گاه در جیب باین بوده باشد بهتر از این است که در جیب بغل بوده باشد و همچنین ما بین
لباس و پشت مصلی بوده باشد بهتر از این است که ما بین لباس و پیش مصلی که مواجه قبله است بوده باشد دوازدهم
نماز کردن است مع خضاب و فرقی نیست در این باب ما بین اینکه مرد بوده باشد یا زن خضاب در ریش بوده باشد
یا در سر بلکه در دست هم بوده باشد چنین است مختص است مراد با بقای عین حنا در رنگ است نه با لون سیزدهم
داخل کردانیدن دستها است در زیر لباس تفصیل این اجمال مقتضی آن است که گفته شود لباس مصلی
یا منحصر است در پیراهن یا نه و در صورت عدم انحصار یا منحصر است در پیراهن و زیر جامه یا نه پس مسئله بر چند
قسم است اول آن است که لباس مصلی منحصر بوده باشد به پیراهن تنها در اینصورت داخل نمودن دو دست
در زیر پیراهن در حالت اشتمال مکروه است خواه در حالت قرائت بوده باشد یا در حال رکوع یا غیر آن دوم
آن است با پیراهن ارخالق و قبا پوشیده است لکن زیر جامه نپوشیده است در اینصورت
هرگاه دو دست را داخل در زیر همه نماید با زیر اشتمال مکروه است سیم مثل ثانی است اما دو دست
را داخل نماید در زیر ارخالق و روی پیراهن در این نیز اشتمال مکروه نبوده باشد و مثل این است هرگاه
دو دست را زیر قبا و روی ارخالق بگذارد چهارم آن است که پیراهن و زیر جامه هر دو پوشیده
باشد در این صورت هرگاه دو دست را زیر پیراهن داخل نموده لکن روی زیر جامه اگر در حال قرائت
بوده باشد ظاهر این است حکم بکراهت نمیتوان نمود نظر بتفصیلی که در حدیث موثق ظاهر می شود
و اگر در حال رکوع بوده باشد اگرچه مقتضای حدیث مذکور با انتفای کراهت است لکن بمقتضای
کلام اصحاب ثبوت کراهت است تفاوتی نیست در این ما بین آنکه ارخالق و قبا هم پوشیده باشد
یا نه و بر جمیع تقادیر ظاهر آن است این حکم در مثل عبا و پوستین و نحو آنها ثابت نبوده باشد پس
حکم بکراهت گذاشتن دستها در زیر عبا و پوستین در جمیع احوال نماز مشکل است چهاردهم
نماز کردن است در جامه کسیکه متهم بوده باشد که احتناب از نجاست نمیکند پانزدهم نماز کردن است
در صورتیکه با مصلی آهنی بوده باشد که ظاهر باشد اما هرگاه ظاهر نبوده باشد مثل چاقو در جوف قلمدان
بوده و قلمدان در جیب بوده باشد یا خود چاقو در جیب بوده باشد یا کلید در جیب بوده باشد انشاء الله تعالی

کراهت نخواهد داشت و بعضی از قدمای فقها حکم فرموده اند بعدم صحت نماز در صورتیکه شمشیر یا کارد با مصلی
به باشد لکن ظاهر به باشد و همچنین هرگاه کلیدی از آهن در آستین مصلی به باشد مگر اینکه آن کلید را
در چیزی بپیچد و این قول اگرچه ضعیف است لکن اجتناب نمودن از آن بی عیب است شانزدهم
نماز کردن زن است با خلخالی که صدا داشته باشد خلخال چیزی است که در عربستان شیوعی دارد زنان در پا
میکنند هفدهم نماز کردن زن است در صورتیکه در گردن او یا با او زینتی نباشد
در مکان مصلی است و در آن چند بحث است اول در تعریف مکان است در این مقام بدانکه فقیه
محتاج است به بحث در مکان مصلی از دو راه یکی باعتبار اباحه و غصبیت و ثانی باعتبار
طهارت و نجاست مکان اما باعتبار اول عبارت است از چیزیکه محل استقرار و وقوف متعلق
مصلی به باشد خواه بلاواسطه مثل قطعه زمینی که بر روی آن می ایستد یا بواسطه واحده
یا بوسایط متعدده مثل اینکه ده فرش بر روی هم میگذارد و بر روی آنها می ایستد در این
وقت بر اصل زمینی که زیر همه است صادق است که مکان مصلی است بجهة آنکه محل استقرار
و وقوف مصلی است بچند واسطه و بر هر یک از آن فروش نیز صادق است که مکان مصلی است
بجهة آنکه بر هر یک صادق است که محل وقوف او است غیر از یک واسطه و یا که فوق همه است آن
محل وقوف مصلی است بلاواسطه مجملا پس مکان مصلی باعتبار اباحه و غصبیت عبارت است
از محل وقوف مصلی اگرچه بواسطه به باشد یا فضائیکه پر میکند آن را بدن مصلی در هر حالت
از احوال نماز که به باشد اگرچه بگوشه از جامه او به باشد بسبب ارتکاب فعلی از افعال نماز
بنا براین هرگاه کسی چند فرش بر روی هم بگذارد و بر روی آن یا که فوق همه است بایستد
اگر آن فرش یا قطعه زمینی که آن فرش بر روی آن واقع شده همه مملوک مصلی است عیناً
و منفعتاً یا منفعة تنهائی در این صورت میگوئیم که مکان مصلی مباح است یعنی اباحه
مکانی که معتبر است در صحة نماز متحقق است و همچنین است هرگاه مملوک مصلی نبوده باشد
بلکه ماذون به باشد در نماز در آن پس اباحه مکان موقوف بر اباحه همه این فروش و آن
قطعه زمین است که این فروش بر روی آن واقع شده پس هرگاه احدی از این چند فرش

مغصوب

مغصوب به باشد یا کل آنها مباح به باشد لکن قطعه زمینی که این فروش بر روی او واقع
شده مغصوب به باشد در این وقت اباحه مکان که شرط صحت نماز است متحقق نخواهد بود بلکه
میگوئیم در این وقت مکان مصلی مغصوب است و هم چنین هرگاه کل این فروش و قطعه زمین مملوک
این شخص به باشد لکن این فضائیکه بدن این شخص آنرا پر میکند در حال قیام و قعود اگر مملوک این
شخص به باشد مثل اینکه این فضا را در آن آن منتقل نموده بدیگری به بعضی از اسباب ناقله شرعیه
باز میگوئیم اباحه مکان مصلی که شرط صحت نماز است منتفی است بلکه مکان مصلی باعتبار
این فضا مغصوب است و هم چنین هرگاه فرض کنیم که کل این فضا و فروش و قطعه زمین مفروضه
مباح است لکن فضائیکه در حالت سجود بدن مصلی آنرا پر میکند مغصوب به باشد خواه
محل سجده و موضع دستها هم مغصوب به باشد یا نه بلکه محل آنها مباح به باشد مثل اینکه محل
وقوف مملوک او به باشد و هم چنین فضائیکه بدن این مالی او است در حال قیام مملوک
او به و محل سجده و هر دو دست و محل هر زانو نیز مملوک او به باشد لکن آن فضائیکه واقع
شده مابین محل سجده و محل هر زانو غیر مباح به باشد در اینصورت نیز اباحه مکانی که
صحت نماز مشروط بتحقق آن است منتفی خواهد بود بلکه هرگاه کل آنها مباح به باشد لکن
فرض کنیم در حینیکه دستها را در حین سجده در موضعی میگذارد که آستین مصلی در آن وقت
واقع شود در مکان غصبی باز اباحه مطاف که شرط صحت نماز است منتفی خواهد بود بنا بر این
بنا براین پس انتفای اباحه مکان مصلی در چندین صورت متحقق است یکی آن است
که هرگاه چند فرش را روی هم انداخته است و فرض کنیم کل آن فروش مباح است مگر آن یکی
که روی زمین واقع شده آن مغصوب باشد در اینصورت میگوئیم نماز این شخص باطل
است نظر باینکه اباحه مکان مصلی شرط صحت نماز است و این در این حالت متحقق نیست
و ثانی در صورتی است که فرض کنیم که کل این فروش و قطعه زمینیکه این فروش بر آن واقع شده
مباح است لکن فضائیکه بدن این شخص آنرا پر میکند در حال قیام و قعود یا در حال قیام
فقط یا در حال قعود فقط آن غیر مباح است باز نماز باطل خواهد بود نظر بغصبیت

آن فضا کلاً او بعضاً و ثالث آن است که کل آن فرش و قطعهٔ زمین و فضائیکه بدن آن شخص در حال
قیام و قعود آنرا پر میکند مباح بوده باشد لکن محل سجود و موضع دستها همه یا بعضی مغصوب است
در این صورت نیز اباحهٔ مکان که شرط صحت است منتفی است نماز باطل خواهد بود رابع آن است
که جمیع اینها مباح است لکن فضائیکه بعضی از بدن مصلّی آنرا پر میکند در حال سجود آن مغصوب بوده
باشد در اینصورت نیز اباحهٔ مکان مصلی متحقق نیست خامس آن است که همه اینها مباح است لکن
آستین مصلی مثلاً در حینیکه در سجده است واقع می شود در محل مغصوب در این حالت نیز میگوییم که اباحه
که شرط صحت نماز است موجود نیست پس در جمیع این صور نماز محکوم به بطلان است نظراً بانتفای اباحهٔ
مکان مصلّی که معتبر است در صحت نماز پس صحت نماز در صورتی است که جمیع آنچه مذکور شد مباح بوده باشد
بنا بر این اباحهٔ مکان مصلّی در صورتی متحقق خواهد بود که محل وقوف و محل اعضای او بلاواسطه یا
بواسطه در حال افعال نماز مباح بوده باشد و همچنین فضائیکه بدن او کلاً او بعضاً او را پر کند
در حال مباشرت افعال نماز مباح بوده باشد بلکه مواضعیکه لباس مصلی برآنها واقع می شود بسبب اتیان
بافعال نماز همه اینها مباح بوده باشد پس مکان از این راه است که گفتیم مکان مصلی باعتبار اباحه و
غصبیت عبارت است از محل وقوف و قعود او با محل وقوع اعضای سبعه در حال سجود و محل لباس
آن بسبب اتیان بافعال نماز با فضائیکه بدن و لباس مصلی آنرا پر میکند در حال قیام و قعود
در رکوع و سجود و اگر همهٔ اینها مباح است آن وقت اباحهٔ مکان متحقق خواهد بود و الّا فلا خواه همهٔ
اینها غصب بوده باشد یا بعضی پس کفایت میکند در حکم بانتفای اباحهٔ مکان انتفای اباحه
در محلیکه آستین مصلی در آن واقع می شود در حین سجود مثلاً چنانچه بیان شد بلکه ممکن است
که گفته شود این قدر نیز کفایت نمیکند در تحقق اباحهٔ مکان بعلت آنکه هرگاه فرض
شود که همه اینها متحقق است لکن در حال قیام مثلاً بدن او ملاقی و ملاصق دیوار
غصبی بشود باز میتوان گفت که اباحه منتفی است مگر اینکه ادعا کنیم که نهی از
تصرف در مال غیر انصراف دارد بمثل این معلوم نیست و اما مکان مصلی باعتبار
طهارت و نجاست پس میگوییم صحت نماز مشروط نیست بخلوّ مکان از نجاست مطلقا
بلکه آن قدر که مسلّم است آنست که محل جبهه خالی بوده باشد از مطلق نجاست اگرچه
متعدی بمصلی نبوده باشد لکن خلوّ مواضع دیگر که ملاقی با اعضای مصلی یا لباس
مصلی می شود از مطلق نجاست معتبر نیست بلکه معتبر این است که خالی از نجاست

کرایه

مسریه بوده باشد یعنی نجاستی بوده باشد که سرایت بمصلی یا لباس مصلی نماید بنا بر این
هرگاه موضع وقوف مصلی نجس بوده باشد لکن نجاست آن متعدی بمصلی نماید مضر نخواهد
بود اگرچه میگوییم که مکان مصلی نجس است در این حالت پس چندان ثمری در تعریف مکان مصلی
باعتبار طهارت و نجاست مترتب نمیشود پس هرگاه یک طرف جای نماز مثلاً نجس بوده باشد
با رطوبت لکن طرف دیگر خشک بوده باشد در اینصورت طرف نجس آن جای نماز را متصل
بزمین نماید و بطرف دیگر بایستد نماز را بعمل آورد بی عیب است لابدّ است
که مکان مصلی بمعنی که تحقیق شد در اول مملوک مصلی بوده باشد عیناً و منفعتاً یا اگر عین
مملوک مصلی نباشد منفعت آن مملوک مصلی بوده باشد مثل اینکه مالک زمین یا کسیکه قائم
مقام مالک است منفعت آنرا منتقل بمصلی نموده باشد پس معتبر در صحت نماز مالکیت
مصلی است منفعت آن مکان را که اتیان نماز در آنجا می نماید اما مالکیه عین بدون
منفعت کفایت نمیکند در صحت نماز مثل اینکه کسی خانهٔ خود را بدیگری اجاره داد
در اینصورت اگرچه عین خانه مال مالک است لکن منفعت آن مال مستاجر است پس مالک
در چنین صورت نماز در آن خانه با عدم اذن از مستاجر نمیتواند نمود و مجملاً مکانیکه
در آن نماز بعمل می آورد لازم است که منفعت آن مملوک مصلی بوده باشد یا مأذون
از جانب مالک بوده باشد باذن صریح یا فحوی یا اذن شاهد حال و تحقیق این اقسام
اذن در مبحث لباس به بسط تمام مذکور شد هرگاه کسی خواهد مطلع شده باشد رجوع
بآن مبحث نماید پس هرگاه کسی در مکانی نماز بعمل آورد که مالک منفعت او نبوده باشد و مأ
ذون از قبل مالک نیز نبوده باشد این متصور بچند صورت می شود اوّل آن است که عالم
بوده که این مکان مغصوب است باشد در این صورت بی اشکال مصلی آثم و نماز او باطل است اعاده
آن در وقت و قضای آن در خارج وقت لازم است خواه عالم این بوده باشد که نماز در مکان
مغصوب صحیح نیست یا نه دوم آن است که جاهل بغصبیت آن مکان بوده باشد مثل اینکه
کسی او را بخانه خود برد و مأذون نمود که نماز در آنجا بعمل آورده باشد بعد از نماز مطلع شد
که این خانه مغصوب بوده در این صورت ظاهر آن است که نماز او صحیح بوده باشد اعادهٔ آن لازم

نبوده باشد اگرچه علم بحقیقت حال وقت آن صلوة باقی بوده باشد سیم آن است که ناسی بوده [بعد از] این را قسم است
بجهة اینکه ناسی یا ناسی موضوع یا ناسی بحکم اگر ناسی موضوع بوده باین معنی که عالم بوده که این مکان غصب است لکن فراموش کرد
بعد از نماز متذکر شد در این وقت ظاهر آن است که نماز صحیح بوده باشد اعاده آن اگرچه وقت نماز باقی بوده باشد ضرور نباشد و ظاهر
این است فرقی نباشد مابین اینکه عالم بحکم بوده باشد یا نه و اگر ناسی بحکم بوده باشد یعنی میدانست که در مکان غصبی نماز جایز نیست
بعد فراموش نمود و نماز را در آن مکان با علم بغصب بعمل آورد در اینصورت اگر نسیان مستند بتقصیر این شخص بوده باشد اثم
و نماز او باطل خواهد بود و اگر مستند بتقصیر او نبوده باشد بنحوی که در بحث لباس مذکور شد ظاهر این است که نماز صحیح بوده باشد
پنجم فرقی در این باب مابین نماز واجبی و مستحبی نیست پس در صورتیکه نماز واجب در مکان مغصوب باطل بود نماز نافله نیز باطل است
و همچنین در صورتیکه نماز واجب صحیح بود نماز نافله نیز صحیح خواهد بود بلی فرقی که هست این است چونکه نماز نافله در سعه وقت در حال
مشی جایز میباشد بنابراین هرگاه کسی اتفاق افتاد داخل در مکان مغصوب شد لازم است فورا بیرون رفته باشد در ضمن
خروج هرگاه اتیان بنافله نماید با ایماء و بجهة رکوع و سجود ممکن است که حکم شود بصحت آن با اشکال نظر باینکه ایمای
سر بجهة رکوع و سجود خارج است از حقیقت خروج مأمور به پس این تصرف زاید خواهد بود در مکان مغصوب مگر اینکه
بگوییم که نهی از تصرف در مال شامل امثال این تصرفات نخواهد بود با اینکه در چنین صورت ایمای بچشم تجویز کرده شود لکن
تأمل ثابت نیست و ظاهر از کلمات بسیاری از اصحاب ثبوت منع است در امثال این تصرف فاسلیضا پس حکم بجواز نافله
در مکان مغصوب اگرچه در مثل این صورت بوده باشد خالی از اشکال نیست خصوصا اینکه امر مستردد شده است مابین
اتیان بمستحب و فعل حرام شبهه در رجحان ترک در مثل این صورت نخواهد بود پس ترک اتیان بنافله اولی خواهد بود
مسئله در بیان اتیان بقرائت منذوره و صوم و ادای زکوة است در مکان غصبی بدانکه جماعتی از اکابر علما
مثل مرحوم علامه و شیخ شهید در دروس تفرقه فرموده اند مابین اتیان بصوم و [illegible] در مکان مغصوب و غیره پس حکم فرموده اند
ببطلان قرائت منذوره و ادای زکوة بخلاف صوم که فرموده اند صحیح است بنابراین هرگاه کسی نذر کرده باشد سورهٔ
از سور قرآنیه را مثل سورهٔ یس را تلاوت نماید پس هرگاه این قرائت را در مکان غصبی بعمل آورد از عهدهٔ نذر
خارج نشده خواهد بود و وجه فرق آن است چون صوم عبارت از امساک مخصوص است با نیت و معلوم است که نیت امر قلبی است
پس ابطالی در صوم تصرفی در مغصوب نشده است مگر کون در آن و آن خارج از حقیقت صوم است بخلاف قرائت نظر باینکه
قرائت موقوف است بتحریک شفتین و این تصرف است در غصب منهی عنه است نهی از لازم مستلزم نهی از ملزوم است
پس قرائت منهی عنه خواهد بود لکن در رفیعه که بگوییم قرائت صحیح بوده باشد نظر باینکه معلوم نیست که نهی شامل امثال
این تصرفات بوده باشد بلکه میتوان گفت که نهی شامل امثال این تصرفات نیست پس اتیان بمأمورٌ به کرده خواهد بود و اما آنچه
که متعلق نهی است کون در آن مکان است و آن خارج از حقیقت قرائت است و اما ادای زکوة در مکان مغصوب
پس آن نیز گاه است نباید تأملی در صحت آن بوده باشد مثل اینکه مال زکوی در مکان مغصوب است و مزکی خطاب بمستحق نماید
بمالک آن مکان که این زکوة مال تست بتو دادم و آن شخص نیز قبول می نماید در اینصورت نباید تأمل کنیم در صحت

آن دوم جنبی

آن دوم چنین هرگاه مال زکوی در مکان غصبی بوده باشد و مستحق در آن مکان باذن مالک داخل شود و این
شخص مزکی گوید که این زکوة مال تست بتو دادم و آن شخص مستحق آن مال را برداشته باخود برده باشد
سوم چنین هرگاه پول زکوة در جیب این شخص بوده باشد و پول را از جیب خود در آورد و بدست مستحق
دهد بعد از آنکه در این مکان بزکوة محسوب دارد این نیز بی اشکال است چهارم چنین هرگاه مستحق
باذن مالک داخل در آن مکان شده باشد یا نشود و شخص مزکی خطاب بمستحق نماید که پول زکوة
در جیب من است خود بیرون آور و تصرف کن این نیز بی اشکال است و اما صوم واجب در مکان
مغصوب پس امر آن اظهر از زکوة و قرائت منذوره است و لهذا کسیکه حکم بفساد در اینها نموده
در صوم حکم بصحت نموده از آن راه که مذکور شد مگر شهید ثانی در شرح ارشاد که اشکال در صحت
صوم در مکان مغصوب نموده نظر باینکه صحت صوم مشروط به نیت است و نیت اگرچه امر قلبی است
لکن موقوف است بر مکان و این ضعیف است مسئله هرگاه کسی داخل در مکان
مغصوب شد اتفاقا یا با عدم علم بغصبیت مکان بعد از آن عالم شد بحقیقت حال برای شخص لازم
است فورا بیرون برود از آن مکان پس اگر وقت نماز موسع است اشتغال بنماز در آن مکان
جایز نیست چنانچه دانسته شد پس اگر اتیان بنماز نماید در آن مکان در این حالت نماز او فاسد
خواهد بود خواه نماز در حال خروج و مشی بوده باشد یا در حال وقوف و اما اگر وقت مضیق
بوده باشد پس اگر متمکن بوده باشد از درک رکعت از نماز در مکان مباح بعد از خروج ظاهر این است
که تأخیر نماز لازم بوده باشد پس لازم است که تعجیل در خروج نموده بعد از دخول در مکان مباح
یک رکعت از نماز را در وقت اتیان می نماید و بقیه را بعد از انقضای وقت در این وقت نیز اتیان
بنماز در مکان مغصوب جایز نیست خواه اتیان بنماز نماید در حال خروج یا ترک خروج نموده بایستد
و مشغول بنماز شود در هر دو صورت ظاهر این است که نماز باطل بوده باشد و اما اگر ضیق وقت بحدی بوده باشد
که بعد از خروج از مکان مغصوب متمکن از اتیان برکعتی از نماز در وقت بعد از دخول در مکان
مباح نبوده باشد در اینصورت ظاهر این است که اتیان بنماز در حال خروج لازم بوده باشد لکن لازم است
از رکوع و سجود بنحو معهود نماید بلکه رکوع و سجود بحرکت دادن سر بنحوی که جهت سجود پایین تر بوده باشد
مشکل است لکن ظاهر این است حرکت دادن سر فی الجمله بجهة رکوع داند که زیاده بر آن بجهت سجود مضر نبوده باشد

واگر استعدادی داشته باشد که در نماز بعمل آورد یکی با ایمای با سر بجهة رکوع و سجود و نماز دیگر با ایمای چشم
بجهة آنها احوط خواهد بود مخفی نماند فرقی نمیباشد در این باب مابین آنکه غصب ابتدائی بوده باشد مثل
آنکه در اول دفعه داخل شد در ملک کسی بعدم اذن مالک یا ثانوی مثل اینکه ساکن شد در خانهٔ کسی
بخواهش و رغبت مالک بعد از چندی مالک نادم شود و اظهار نماید که تخلیهٔ خانه کن من که بعد از این
راضی نیستم که در خانه من توقف نمائی در اینصورت نیز مثل صورت سابقه اگر نماز در آن مکان
بعمل آورد نماز باطل خواهد بود پس اگر وقت موسع است لازم است بیرون رود نماز را در مکان
مباح بعمل آورد و اگر مضیق است بمعنی که مذکور شد لازم است که اتیان بنماز نماید در حال خروج
بنحویکه بیان شد و اگر امر بخروج از مکان ماذون فیه در اثنای نماز بوده باشد در اینصورت
اگر مشخص شود که مراد مالک آن است که بعد از فراغ از نماز بیرون رفته باشد اشکالی در جواز اتمام
نماز بلکه لزوم آن و عدم جواز ابطال نیست بلکه چنین است حال در صورتیکه مشخص نشود که مراد
مالک از امر بخروج از آن مکان بعد از فراغ از نماز است یا در اثنای نماز باز ظاهر این است
که در این قسم نیز اتمام نماز نماید بلکه قطع جایز نبوده باشد و اما هرگاه مشخص شود که مراد مالک این است
نماز را قطع نموده بیرون رفته باشد در اینوقت حکم خالی از اشکالی نیست لکن ظاهر این است که قطع نماز
جایز نبوده باشد بلکه نماز را اتمام نماید مستقرا بعد از فراغ بیرون رود لکن احتیاط مقتضی
این است که در اینوقت اقتصار نماید در واجبات نماز و ترک امور مستحبه نموده نماز را اتمام نماید
اینها همه در صورتی است که کون در مکان مغصوب باختیار خود آن شخص بوده باشد پس هرگاه چنین
نبوده باشد بلکه مضطر بوده باشد در بودن در آن مکان مغصوب پس هرگاه مجبور در اتیان نماز
در آن مکان بوده باشد بنحویکه قدرت بر تخلف نداشته باشد در اینصورت نماز او صحیح خواهد بود و اما
هرگاه مجبور در کون در آن مکان بوده باشد نه مجبور در نماز در آن مکان مثل کسی که در مکان مغصوب محبوس
بوده باشد در اینصورت شبهه در لزوم اتیان نماز در آن مکان نیست لکن کلامیکه هست در این است
که نماز را با رکوع و سجود بعمل آورد یا با ایما در اینصورت غالب این است که اقوی شاهد حال است
برضای مالک در اتیان بنماز بطریق معهود و اگر فرض شود که چنین نبوده باشد ظاهر این است که لازم
باشد در اینصورت اقتصار نماید در تصرف باینکه کون در آن مکان منفک از آن نمیشود پس رکوع
و سجود بطریق متعارف ممنوع اند نموده بلکه بجهة رکوع و سجود ایما نماید مبحث ششم در بیان اعتبار

تفاوت در مکان

تفاوتی در مکان مصلی است در صورت تعدد بتقدم و تاخر و عدم اعتبار آن بدانکه تعدد مصلی
یا باتحاد صنف است مثل اینکه همه مرد بوده باشند یا همه زن بوده باشند در هر یک از این دو صورتیکه بوده باشد
تشکیکی نیست در اینکه تقدم و تاخری ضرور نیست مگر در صورتی که بعضی امام بوده باشد و دیگری ماموم
و این محل کلام در این مقام نیست اما در صورت اختلاف در صنف مثل اینکه بعضی مرد بوده باشد
و دیگری زن در اینصورت اختلاف است مابین فقها در اینکه هرگاه مردی در مکانی مشغول
نماز بوده باشد آیا جایز است در حق زن در محاذی آن مرد یا پیش روی او مشغول نماز شود یا نه و
بالعکس هرگاه زنی در مکانی مشغول نماز بوده باشد جایز است در حق مرد در برابر او یا پشت سر او مشغول
نماز شود یا نه ظاهر این است در هر دو صورت جایز بوده باشد لکن با کراهت شدیده اما احتیاط
این است که اجتناب نمایند تفاوتی نیست مابین آنکه زن محرم بوده باشد یا نه و مابین آنکه زن چادر در سر
داشته باشد یا عبایی بخود پیچیده باشد یا نه در جمیع صور کراهت یا حرمت ثابت است لکن این کراهت
یا حرمت مختص است بانکسی که متاخر است در نماز در حق سابق ثابت نیست پس هرگاه مردی مشغول نماز
بوده باشد زنی در آن حالت در برابر آن یا پیش روی او مشغول نماز شود کراهت یا حرمت متحقق
بر زن خواهد بود در حق مرد ثابت نیست هم چنین هرگاه زنی سابق در نماز بوده باشد و مرد بعد مشغول نماز
شود در برابر آن زن یا در پشت سر آن در اینصورت کراهت مختص بمرد خواهد بود نه زن یا
هرگاه فرض شود هر دو در یک وقت شروع بنماز نمایند کراهت یا حرمت در حق هر دو ثابت خواهد بود
و اما در صورت تقدم و تاخر کراهت متحقق بمتاخر است و این در صورتی است که فعل نماز سابق متحقق
نبوده باشد پس هرگاه متاخر عالم بوده باشد که نماز سابق فاسد است مثل اینکه عالم بوده باشد که نماز او
بی وضو است یا آنکه آن شخص سابق اخلال به بعض امور واجبه مینماید مثل اینکه قرائت او صحیح نبوده
باشد مجملا نماز سابق مستجمع شرایط معتبره در صحت نبوده باشد در اینصورت کراهتی نمیباشد اگرچه
با هم شروع در نماز نمایند پس کراهت وقتی است که عالم بوده باشد که نماز دیگری صحیح نیست کراهت در حق
آن کسی که نماز او صحیح است منتفی خواهد بود و محلی است هرگاه حایلی مابین زن و مرد بوده باشد
یا بعد مابین آنها بقدر ده ذرع فصاعدا بوده باشد یا زن متاخر بایستد در هر یک از این صور
که بوده باشد کراهت ثابت نیست تفصیل مقام مقتضی این است که گفته شود در صورت تعدد مصلی

و اختلاف در رجولیت و انوثیت نماز کردن انها باهم مرجوح است و رفع مرجوحیت می شود بچند
چیز اول آنست که حایل مابین انها بوده باشد پس اگر حایل بوده باشد زن پیش بایستد و مرد عقب یا محاذی
همدیگر لکن احدهما یک طرف حایل و دیگری طرف دیگر مرجوحیت منتفی است و آیا معتبر در حایل آنست
که حیلولت متحقق بوده باشد در جمیع احوال نماز یا حیلوله در حال جلوس کفایت میکند ظاهر اول است حیلو
بنا بر این هرگاه فرض شود دیواری کوتاهی بوده باشد زن در یکطرف آن دیوار بایستد پیش و مرد در طرف
دیگر بایستد لکن عقب در حال جلوس مرد زن را نتواند دید و اما در حال قیام رؤیت متحقق شود
ظاهر این است مرجوحیت ثابت باشد و ما نعیت ظلمت و تاریکی ظاهر این است که کفایت نکند در رفع
محذور و ظاهر این است چادر یا عبا در سر کردن کفایت نکند در این مقام و همچنین ظاهر این است
که حکم مخصوص به بینا نبوده باشد بلکه در حق کور نیز ثابت است اگر چه اعمی متاخر در موقف بوده باشد
دوم از چیزهائیکه مرجوحیت بآن منتفی می شود تاخر زن است از مرد آیا معتبر در تاخر این است
که زن بنحوی عقب بایستد که موضع سجود او پایین تر از موضع قدم مرد بوده باشد یا خیر بلکه
کفایت میکند عدم محاذات در سجده باین نحو همینکه موضع سجود زن پایین تر بوده باشد از موضع
سجود مرد بشرطیکه موضع قدم زن نیز پایین تر بوده باشد از موضع قدم مرد این قدر کفایت میکند
در رفع مرجوحیت ظاهر ثانی است لکن باین نحو که موضع قدم زن مواخر بوده باشد از موضع
قدم مرد بقدر یک وجب یا بیشتر این اقل مرتبه ایست که کفایت میکند در رفع منع کمتر از این
آن است که زن متاخر بوده باشد بنحویکه موضع سجود او محاذی با سینه مرد بوده باشد و اولی از این آنست
که موضع سجود زن محاذی با موضع زانوهای مرد بوده احسن از این آن است که موضع سجود
زن محاذی با موضع قدم مرد بوده باشد اکمل از همه آن است که زن بایستد که جمیع اجزای بنحوی
او متاخر از جمیع اجزای مرد بوده باشد بعبارت اخری موضع سجود زن مواخر بوده باشد
از موضع قدم مرد سیم از چیزهائیکه مذکوره آن است که بعد میان زن و مرد در صورت
محاذات یا در صورت تقدم زن بقدر ده زرع بوده باشد لکن خیلی نیست در اینکه به بعد
مقدار مذکور مرجوحیت و کراهت منتفی می شود کلامیکه هست در این است که تحدید

این مقدار

این مقدار از کجا است پس میگویم شبهه نیست در صورت محاذات این مقدار از محل قدم است تا محل
قدم و اما در صورت تقدم زن چهار احتمال قائم است اول آنست که مثل صورت محاذات بوده باشد
یعنی اعتبار این امتداد شود از موضع قدم مرد تا موضع قدم زن دوم اعتبار این امتداد است
از محل سجود مرد تا محل سجود زن سیم اعتبار این امتداد است از محل سجود مرد تا محل قدم
زن چهارم اعتبار این است از محل قدم مرد تا محل سجود زن ظاهر احتمال اول است بنا بر این
هرگاه امتداد مابین موضع قدم مرد و موضع قدم زن بقدر ده زرع بوده باشد منعی نمیباشد
لکن احوط اعتبار این امتداد است از موضع سجود مرد تا موضع قدم زن که سیم از
احتمالات مذکوره است بدانکه آنچه مذکور شد در صورت مساوات محل وقوف مرد است با محل
وقوف زن یعنی عدم اختلاف محل وقوف احدهما با دیگری در ارتفاع و انخفاض
بقدر معتدبه و اما هرگاه مختلف بوده در بلندی و پستی بقدر معتدبه مثل اینکه سریر
بلندی هست یا قطعه زمینی است مرتفع و فرض شود مرد در پستی نماز میکند و زن در
موضع بلندی که پیش روی مرد است یا در جانب یمین مرد یا در جانب یسار در اینصورت
تحدید این مقدار از نقطه که محاذی راس مرد بوده از جانبی و محاذی قدم زن بوده از جانب
دیگر تا محل قدم زن اعتبار می شود یا از محل قدم تا نقطه محاذات مذکوره و از نقطه محاذات
تا محل قدم زن یا خیر بلکه از محل قدم مرد می شود تا محل قدم زن از اقصر طرق پس در اینصورت
سه احتمال است توضیح این اجمال مقتضی این است که گفته شود در چنین صورت مثلثی
تصویر می شود که یک ضلع آن مثلث توهم می شود از محل قدم مرد باستقامت قامت
او منتهی می شود به نقطه که محاذی با محل قدم زن بوده باشد و ضلع دیگر از همین نقطه است
تا محل قدم زن و ضلع ثالث از محل قدم زن است تا محل قدم مرد و ممکن است تصویر
مثلث بنحو دیگر باین نحو که یک ضلع مثلث از محل قدم مرد است در سطح ارض باستقامت
تا نقطه محاذی قدم زن در زیر مکان مرتفع و ضلع دیگر از همین نقطه است تا محل قدم
زن و ضلع ثالث از محل قدم زن است تا محل قدم مرد و مقصود این است در این صورت

ایا معتبر در تحدید همان ضلع است که از محل قدم مرد است تا نقطهٔ محاذات بنا بر مثلث ثانی یا از نقطهٔ محاذات است تا محل قدم زن بنا بر مثلث بتقدیر اول یا دو ضلع از مثلث است که عبارت از موضع قدم مرد بوده تا نقطهٔ محاذات و آن نقطهٔ محاذات تا موضع قدم زن بنا بر هر دو مثلث با آنکه معتبر در تحدید یک ضلع از دو مثلث است که محصور است ما بین موضع قدم مرد و موضع قدم زن نظر باینکه بعد چیزی از چیزی ظاهر است در اقصر خطوط واصله بین انها و آن عبارت است از همین ضلع که در اخر مذکور شد و این در صورتی است که موضع قدم مرد در جانب پیش مرد بوده باشد و اما هرگاه در جانب یمین یا یسار مرد بوده باشد تصویر مثلث از آنچه مذکور شد ظاهر میشود باین نحو که یک ضلع مثلث از موضع قدم مرد است تا نقطه که محاذی موضع قدم زن بوده باشد و یک ضلع دیگر از همان نقطهٔ محاذی است تا موضع قدم زن و ضلع ثالث از موضع قدم زن است تا موضع قدم مرد و ظاهر این است که معتبر در تحدید همین ضلع است ۷ و الا فلا بلکه ممکن است که گفته شود که کراهت در مثل این صور ثابت نیست اگر چه این امتداد اقل از ده ذرع بوده باشد و جه این را در مطالع الانوار بیان نموده ام فقط بدانکه مراد از ذرع در امثال این مقام عبارت است از امتداد مرفق تا سر انگشتان

هفتم در بیان امور متعلقه باین مبحث است و آن چند چیز است اول آن است که هرگاه زن و مرد با هم جمع شده اند در محلی و ممکن نبوده باشد تبعید مسافت بقدری که مذکور شد و هم چنین ممکن نباشد تأخر زن از مرد و وضع حایل میان انها در اینصورت مستحب آن است که اول مرد نماز کند بعد از آن زن در صورتیکه وقت نماز مضیق نبوده باشد و اگر وقت تنگ بوده باشد بحدیکه بتاخیر نماز زن فوت شود اگر چه بعضی از اجزای آن بعد از انقضای وقت واقع شود در اینصورت تاخیر نکنند بلکه اتیان بنماز با هم نمایند و اما هرگاه تاخیر نماز زن موجب خروج وقت فضیلت بوده باشد ظاهر این است تاخیر اولی و احوط بوده باشد و اگر چه حکم برجحان تاخیر نماز در حق زن ثابت بوده باشد اگر چه مکان مملوک او بوده باشد یعنی اولی در حق زن در چنین صورت آن است که نماز زن نماید که اول مرد اتیان بنماز نماید

در محصور است ما بین قدمین پس هرگاه این امتداد بقدر ده ذرع بوده باشد کراهت منتفی است صح

بعد زن ۵ دوم آن است که منع در حق زن ثابت است خواه ذکور بالغ بوده باشد یا غیر بالغ بنا بر این هرگاه پسر غیر بالغ مشغول نماز بوده باشد مکروه است در حق زن بایستد در برابر او یا پیش روی او مشغول نماز شود مگر در صورت تحقق یکی از امور ثلثه که مذکور شد یا فساد نماز آن ذکور غیر بالغ و اما در حق مرد پس ظاهر این است که چنین نبوده باشد یعنی حکم بکراهت نماز مرد در پشت سر اناث و یا در برابر او در صورتی است که اناث بحد بلوغ رسیده باشد پس حکم بکراهت نماز در حق مرد در صورتیکه پیش روی او دختری که بحد بلوغ نرسیده باشد مشغول نماز باشد حکمی نیست و همچنین است نماز مرد در برابر دختر غیر بالغ در چنین صورت سیم آن است که حکم بمنع بعنوان حرمت یا کراهت در صورتی است که هیچیک از مرد و زن معتقد بطلان نماز دیگری نبوده باشد چنانچه در اوایل اشاره بآن نمودیم پس هرگاه فرض شود که مرد را اعتقاد این است که نماز این زن باطل است بنا بر این حرجی در حق مرد در اتیان بنماز در عقب آن زن یا در برابر او نخواهد بود و هم چنین هرگاه زن را اعتقاد این بوده باشد که این مرد نماز او صحیح نیست حرجی در حق آن زن در اشتغال بنماز در پیش روی این مرد یا در جانب آن نیست مبحث هشتم در بیان اعتبار طهارت مکان مصلی و عدم اعتبار آن است بدانکه آنچه لازم است آن است که مکانیکه مصلی در آن اتیان بنماز می نماید خالی بوده باشد از نجاست متعدی غیر معفو عنها پس این شرط در سه صورت متحقق است اول آنست که مکان مطلقا نجس نبوده باشد دوم آن است که نجس بوده باشد لکن نجاست سرایت نکند به بدن مصلی یا بجامه آن سیم آن است که مکان نجس است و سرایت هم میکند نجاست به بدن یا بلباس مصلی لکن آن نجاست معفو عنها است مثل اینکه آن مکان نجس است بخون و آن خون تعدی می نماید به بدن یا بلباس مصلی لکن بمقداری از خون که به بدن یا بجامه میرسد نماز با آن میتوان نمود در جمیع این سه صورت شرط صحت نماز بالاضافه بمکان ثابت است لکن اینها همه نسبت بما عدای محل جبهه بلکه محل قدر معتبر از جبهه است و اما معتبر نسبت بمحل قدر معتبر از جبهه آن است که خالی از مطلق نجاست بوده باشد خواه متعدی بوده باشد

مبحث هشتم

مبحث هفتم

باغیر متعدی و تقیید محل قدر معتبر بجهت آنست که معتبر طهارت کل موضعیکه جبهه بران واقع می شود
نیست بلکه معتبر طهارت محل مقدار از جبهه است که وضع آن کفایت می نماید در تحقق سجده
شرعا پس هرگاه فرض شود مجموع محلی که جبهه بران واقع می شود طاهر نیست لکن مقدار درهم
از آن محل مثلا طاهر است علاوه بر این نجس است لکن بنجاست غیر متعدیه ظاهر این است که شرط
صحت نماز متحقق نبوده باشد پس از آنچه مذکور شد دانسته می شود که هرگاه کل اعضای سته که عبارت
از کفین و رکبتین و ابهامین بوده باشد واقع شود بر محل نجس که غیر متعدیه بوده باشد مضر بصحت
نماز نیست و این بنابر مشهور ما بین فقهاست و مختار ما بین محققین از علماست و در مقابل این
قولی است که از سید مرتضی نقل شده که قایل شده اند باعتبار طهارت کل مکان مصلی و قول
دیگر است نقل شده از ابی الصلاح که قایل شده اند باعتبار طهارت محل اعضای سبعه که
عبارت از محل شش عضو مذکور با محل جبهه بوده باشد و این دو قول ضعیف است لکن رعایت این
با امکان مقرون باحتیاط است **تنبیه** در بیان مواضعی است که نماز در آنها مکروه است
خواه باعتبار نفس مکان بوده باشد یا باعتبار امور خارجه و این بسیار است اول حمام و مشهور ما بین
فقها آن است که نماز در حمام مکروه است و ابو الصلاح که از قدمای فقهاست که قایل شده بحرمت
آن و این قول اگرچه ضعیف است لکن رعایت آن با امکان خالی از احتیاط نیست و آنچه
مذکور شد در داخل حمام است و اما مسلخ حمام یعنی جائی که رخت میکنند ظاهر این است که کراهت
نداشته باشد و هم چنین سطح یعنی پشت بام حمام و مرحوم علامه در نهایة الاحکام قایل بثبوت
کراهت در مسلخ نیز شده ظاهر این است که فرقی در این باب بین نماز سفر و حضر یومیه و غیرها نمی باشد
و هم چنین فرقی میان نمازهای واجبی و سنتی نبوده باشد بلی ظاهر این است که کراهت نسبت بنماز
سنت ثابت نبوده باشد دوم مزابل است یعنی مواضعیکه مهیا شده بجهة غایط و بول حکم بکراهت
مثل سابق مشهور است و قول بحرمت ظاهر می شود از ابو الصلاح و مخفی نماند که چنانچه مکروه است
نماز در بیوت غایط مکروه است نماز کردن در جائی که پیش روی این شخص غایط بوده باشد و کلامیکه
منع شهید در ذکری نقل فرموده از ابی الصلاح دلالت میکند بر حرمت پس اجتناب در صورت
امکان اقرب بسداد خواهد بود سیم مبارک ابل است یعنی مواضعیکه شتر آرام و قرار میگیرد

از برای آنکه

از برای آنکه آب در دفعه دوم بخورد بعد از آنکه اثر دفعه اول را خورده باشد و کلام ابی الصلاح
در اینجا نیز مقتضی حرمت است چهارم مسکن مورچه است پنجم مواضعیکه مهیا شده است بجهة جریان
آب اگرچه آب بالفعل در آن جاری نباشد ششم زمین شوره زار است ولکن در زمین شوره زار
اگر زمین همواری بوده باشد که پیشانی در آن قرار بگیرد میتوان گفت که کراهت نداشته باشد
هفتم زمینی است که در آن برف بوده باشد یعنی نماز کردن بر روی برف اما هرگاه برف از شدت
برودت هموار کرده باشد بنحوی که مطلقا منافی با استقرار نداشته باشد فرشی بر روی برف
بیندازند نماز بر روی آن فرش نماید کراهت نداشته باشد هشتم میان قبور است بدانکه احتمالات در اینجا
مقام متعدد است اول اینست که مصلی اتیان بنماز نماید در موضعیکه قبر در جوانب اربعه او بوده
باشد دوم آنکه قبر در سه جانب او بوده باشد سیم آن است که قبر یا دو قبر در جانب یمین او و یک قبر
یا دو قبر در جانب یسار او بوده باشد یا بالعکس چهارم مثل این است در پیش و عقب و در جمیع این صور
صادق است که نماز ما بین قبور است پس مکروه خواهد بود پنجم آن است که یک قبر در جانب یمین او بوده
و قبر دیگر در جانب یسار یا یک قبر در جانب پیش و قبر دیگر در عقب او یا در یسار او یا در یمین او
در هیچیک از این صور صادق نیست که نماز ما بین قبور شده پس بنابراین حکم بکراهت مشکل است
لکن ممکن است که تفصیل داده شود باین نحو این یا در موضعی است که مقرر شده بجهت قبرستان
بنحویکه صادق است که نماز در مقبره یا در قبرستان شده یا نه اگر اول است باز حکم بکراهت است
بخلاف ثانی و همچنین است هرگاه نماز بر روی قبر واحد یا متعدد شود مثل اینکه در روی قبر
بایستند و محل سجده او هم قبر بوده باشد یا نه در این صورت باز همان تفصیل ممکن است تنقیح کلام
در مطلب اول اینست حکم بکراهت نماز بین المقابر در صورتی است که بعد میان مصلی
و میان مقابر بقدر ده ذرع نبوده باشد پس هرگاه فرض شود که بعد میان مصلی و مقابر بقدر ده
ذرع بوده باشد در جمیع جوانب یعنی ده ذرع در جانب یمین و ده ذرع در جانب یسار و همچنین در پیش یا
و عقب در این صورت کراهت منتفی است و هم چنین هرگاه بعد میان مصلی و مقابر نبوده باشد
لکن حایلی میان مصلی و مقابر بوده باشد در اینصورت باز کراهتی نخواهد بود لکن بشرط آنکه ارتفاع

مقام محتاج است به نقل

حاصل در جمیع جوانب بقدر قامت مصلی بهم باشد و اما هرگاه ارتفاع آن کمتر از این مقدار بهم باشد
از بسیاری از فقها ظاهر می شود انتفای کراهت در اینصورت یا زوال خالی از اشکال نیست
و اما مثل انداختن فرش بر روی قبر یا انداختن مثل عبا و نماز بعد از آن ظاهر این است این قدر کفایت
نکند در رفع کراهت بنابراین پس حکم بعدم کراهت نماز در رواق در اماکن متبرکه بجهة انکه فرش
بر روی قبرها انداخته شد مشکل است بلکه ممکن نیست — نهم مقابر — آن است جماعتی از فقها مثل شیخ مفید
و شیخ طوسی اعلی الله فی مقامهما التصریح فرموده اند بکراهت ایشان نماز بسوی قبر امام علیه السلام یعنی قبر معصوم را
پیش روی خود قرار دهد نماز بعمل آورد مکروه است و این باعتقاد حقیر ضعیف است بلکه نماز در عقب قبور
ائمه علیهم السلام مستحب است بلکه میتوان گفت نماز در عقب قبور ائمه علیهم السلام افضل از نماز در مساجد است چنانچه
وجه این را به تفصیل کم در کتاب مطالع الانوار بیان نموده ام دهم از مواضع مذکوره مواضعی است که مهیا شده
باشد بجهة آتش افروختن اعم از اینکه از معابد اهل ضلال بهم باشد یا نه و مقتضای کلام ابی الصلاح حرمت است
و مشهور ما بین فقها کراهت است بلکه چنانچه مکروه است نماز در بیوت النیران مکروه است ایشان بنماز در مکانیکه
پیش روی مصلی آتشی بهم باشد خواه مشتعل بهم باشد یا نه بلکه حکم بکراهت ثابت است اگرچه چراغی مواجه او
بهم باشد یا آتشی توی منقلی بهم باشد که مقابل آن شخص بهم باشد اگرچه شعله نداشته باشد و هم چنین حکم بکراهت
ثابت است اگرچه در مقابل آن شخص قندیل آویخته باشد که در آن فتیله روشن کرده باشند و مقتضای اطلاق
کلمات اصحاب ثبوت کراهت است خواه مصلی از اولاد عبده اوثان بهم باشد یا نه بلی در توقیع رفیع
مروی در کمال الدین و احتجاج از امام زمان جناب صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه تفرقه فرموده اند ما بین
انکه از اولاد عبده اصنام و نیران بهم باشد یا نه و حکم بعدم جواز را که محمول بر کراهت است مختص فرموده اند
در حق اول بنابراین ممکن است که حکم کرده شود بانتفای کراهت در حق بنی هاشم دهم خانه ایست
که در آن شراب یا مسکری دیگر بهم باشد اعم از اینکه آن خانه مهیا شده باشد بجهة این یا نه معلوم است حکم
بکراهت در صورتی است که شراب تعدی بلباس مصلی یا بدن او ننماید و اما در صورت تعدی ظاهر است
که جایز نیست مگر بعد از ازاله و تطهیر یازدهم جاده طرق است یعنی راه های وسیع بلکه مطلق راه ها
خواه در حین مرور مارّه بهم باشد یا نه مخفی نباشد حکم بکراهت در صورتی است که مزاحم مارّه نبوده باشد
و اما در صورت مزاحمت جایز نیست بلکه نماز باطل است دوازدهم خانه های مجوس است که گبران بهم باشد

دوازده

دوازدهم بیع که خانه یهود و نصاری نیز چنین بهم باشد اگرچه احادیث در باب یهود و نصاری مختلف است ظاهر
این است وجه آن تنبیه بر اختلاف مراتب مرجوحیت بهم باشد یعنی که کراهت نماز در خانه های مجوس شدیدتر
بهم باشد و در خانه های یهود و نصاری کمتر بهم باشد سیزدهم بیع و کنایس است بیع بباء موحده مکسوره
و یای مثناة تحتانیه مفتوحه جمع بیعه است بکسر باء و سکون یاء و کنایس جمع کنیسه است اختلاف کرده اند
علما در معنی این دو لفظ از بعضی ظاهر می شود که بیعه معبد نصاری است و کنیسه معبد یهود است و ظاهر
از صاحب صحاح آن است که هر دو مشترک ما بین هر دو فرقه و بعضی بعد از قول باشتراک هر دو
در هر دو تفصیل داده اند که بیعه معبد صغیر یهود و نصاری است بمنزله مسجد محله نسبت بمسلمین
و کنیسه معبد کبیر این دو فرقه است بمنزله مسجد جامع در حق مسلمین بعد از معرفت معنی لفظین
علما اختلاف کرده اند در کراهت نماز در بیع و کنایس و عدم کراهت جماعتی از فقها قایل
شده اند بعدم کراهت و جمعی کثیری از قدمای اصحاب قایل شده اند بکراهت ظاهر قول ثانی است
پس نماز در آنها مکروه است و کلامیکه هست در این مقام این است که آیا دخول در آنها
و نماز در آنها موقوف است بر رخصت گرفتن از اهل آنها یا نه ظاهر این است که توقف نداشته باشد
چهاردهم مذابح حیوانات است یعنی مواضعیکه مهیا شده است بجهة ذبح نمودن حیوانات
ظاهر می شود از ابی الصلاح که نماز را در مذابح حیوانات حرام میداند پس اجتناب احوط
خواهد بود پانزدهم مکانی است که در آن تصویری بهم باشد بدانکه کلمات علما در این مقام
مختلف است ظاهر از کلام ابی الصلاح آن است که ایستادن کردن بنماز در اطاقیکه در آن
صورت نقش شده باشد حرام است و ظاهر کلام آن مرحوم حرمت است خواه پیش روی مصلی بهم
باشد یا نه و آنچه ظاهر می شود از بسیاری از فقها کراهت است در صورتیکه پیش روی مصلی بهم باشد
خواه نقش در دیوار اطاق بهم باشد یا نه مثل آنکه پیش روی مصلی پشتی بهم باشد که صورت
در روی آن نقش شده باشد و اما هرگاه صورت در جانب یمین مصلی یا یسار او یا پشت
سر او واقع شود ظاهر این است نماز در چنین صورتی مکروه نبوده باشد و هم چنین هرگاه پیش رو
بهم باشد لکن در حین نماز پرده یا چیز دیگر بر روی آن صورت بیندازد که مستور شود باز

ظاهر این است که کراهت نداشته باشد و در صورتیکه هرگاه ستر آن ممکن نبوده باشد و تبدیل آن
بمکان دیگر نیز ممکن نبوده باشد در اینصورت هرگاه راس آن صورت را قطع نماید ظاهر این است
همین قدر کفایت بکند در رفع کراهت مخفی نماند چنانچه مکروه است نماز در صورتیکه پیش روی
مصلی صورتی بوده باشد هم چنین مکروه است نماز بر فرشی که در آن صورت نقش شده باشد در وقتیکه
در حال از احوال نماز چشم مصلی بر آن صورت واقع شود و اما هرگاه جای نمازی بر روی
آن فرش بیندازند بنحویکه آن صورت مستور شود کراهتی در این صورت نخواهد بود و هم چنین
هرگاه چشم آن صورت را حک نماید یا سر او را قطع نماید در این صورت نیز کراهت منتفی می‌شود
اگر چه متمکن از تبدیل مکان بمکان دیگر یا متمکن از ستر آن صورت بوده باشد شانزدهم
اندرون خانه کعبه و پشت بام آن است که اتیان بنماز فریضه در هر دو مکروه است چنانچه
در مبحث قبله بیان شد هفدهم مرابط خیل و بغال است یعنی جائیکه اسب و قاطر را
می بندند از برای علف خوردن و آرام گرفتن آنها ظاهر از کلام ابی الصلاح عدم
جواز اتیان بنماز است در اینها و هم چنین در مرابض غنم و مرابط بقر یعنی جائیکه
خوابگاه گوسفند است و جائیکه گاو را می بندند پس اجتناب از همه اینها بهتر خواهد
بود اگر چه از حدیث صحیح ظاهر می‌شود عدم کراهت نماز در مرابض غنم هیجدهم
مکانیکه در آنجا مصحفی مفتوح بوده باشد یعنی مکروه است نماز کردن در چنین مکانی
که پیش روی مصلی مصحفی مفتوح بوده باشد تا آنکه آن مصحف را هم بگذارد در آن وقت
کراهت منتفی می‌شود بدانکه حال اگر چه متبادر از لفظ مصحف قرآن است لکن در
اصل اعم از قرآن است چنانچه ایمائی دارد بر این مطلب آیه شریفه إِنَّ هَٰذَا
لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَىٰ صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ و در حدیثی از جناب امام جعفر
صادق علیه السلام روایت شده که فرمود مصحف فاطمه علیها السلام در آن است مثل قرآن سه
مرتبه الحدیث مجملا اگر چه ظاهر از لفظ مصحف قرآن است لکن ظاهر این است که مراد
در این مقام اعم از آن بوده باشد پس کراهت نماز ثابت است خواه پیش روی او نسخه قرآنی
مفتوح بوده باشد یا کتابی مفتوح بوده باشد بلکه در زینت که حکم بکراهت ثابت بوده باشد اگر چه

کاغذ

کاغذ مکتوبی در پیش روی مصلی بوده باشد و این کراهت منتفی می‌شود بهم کردن آن یا بگذاشتن آن از در موضع دیگر
که پیش روی مصلی نبوده باشد مخفی نماند حکم بکراهت ظاهر این است که ثابت بوده باشد خواه این شخص قاری بوده باشد
یا نه بعضی از فقها تخصیص داده اند بقاری لکن این موقوف است باطلاق نص بلکه حکم ثابت است اگر چه غیر قاری
بوده باشد بلکه چنین است اگر چه مصلی کور بوده باشد نوزدهم مکانی است که هرگاه مصلی در آن بایستد
که پیش روی او دیواری بوده باشد که در آن دیوار رطوبتی ظاهر شده باشد از بالوعه و زنبیل که اختصاص
برطوبت بیت الخلا نداشته باشد بلکه نماز کردن مکروه بوده باشد در مکانیکه پیش روی مصلی دیواری بوده باشد
که در آن دیوار رطوبتی ظاهر شده باشد از بالوعه خواه چاه بیت الخلا بوده باشد یا غیر آن بیستم مکانی است
که اگر مصلی در آن بایستد پیش روی آن آهنی بوده خواه از جمله اسلحه بوده باشد مثل شمشیر و کارد و تفنگ یا غیر
سلاح بوده باشد مثل خود آهن بیست و یکم خانه‌ای که در آن سگ بوده باشد مگر آنکه کلب صید بوده باشد که این قسم
از سگ مستثنی شده است در حدیث بیست و دوم مکانی است که سمت قبله آن انسانی بوده باشد باین معنی
که اگر کسی در آن مکان بایستد مواجه او انسانی باشد خواه زن بوده باشد یا مرد بیست و سیم مکانی است که
سمت قبله آن دری مفتوح باشد بعبارة اخری مکروه است نماز بجانب بابی که مفتوح بوده باشد تا مستند
این از اخبار بر نخورده‌ام محقق مرحوم این را نسبت بابی الصلاح داده است و فرموده است چونکه او از اعیان
فقها است متابعت او در این باب نمودن عیبی ندارد و آنچه فرموده اند اگر چه صحیح است لکن این مطلب را در کتاب
ابی الصلاح که مسمی بکافی است ندیده‌ام بدانکه مناسب آن است که ختم این مبحث شود به بیان دو مطلب
اول این است که ثقة الاسلام حدیث صحیح در کتاب کافی ذکر فرموده که آن حدیث مشتمل است بر کراهت
نماز در سه موضع که بیداء است و ذات الصلاصل و ضجنان این سه موضع مابین مدینه مشرفه و مکه
معظمه است اما بیداء پس آن موضعی است که کسی که از مدینه بمکه معظمه میرود بعد از آن که
از مسجد شجره که محل احرام است گذشت بفاصله اندکی بآنجا میرسد اول حد آن از جانب
مدینه که بمکه میرود بعد از معرس نبی صلی الله علیه و آله است یعنی بعد از آنکه از معرس نبی
که در دست چپ واقع است گذشت داخل در بیداء می‌شود و این آن موضعی است که جناب رسول
خدا در این موضع رفع صوت بتلبیه می‌فرمودند و آخر حد بیداء بنسبت بکسی که از
مدینه بمکه میرود ذات جیش است که انشاء الله تعالی لشکر سفیانی در آنجا هلاک شود

بزمین فرو میروند واما ضجنان پس آن کوهی است نزدیک مکه معظمه واما ذات الصلاصل پس
آن میان آن دو موضع واقع است **فصل** دربیان ستره است بدانکه مستحب است در حق
هر مصلی خواه مرد بوده باشد یا زن خواه نماز بجماعت بوده باشد یا فرادی بفرد ضه بوده باشد یا مندوبه
ستره پیش روی خود قرار بدهد درصورتیکه احتمال مرور مرور کننده درانجا قائم بوده باشد خواه
مرور کننده انسان بوده باشد یا حیوان صغیر بوده باشد یا کبیر پس هرگاه قاطع بوده باشد چیزی پیش
روی او مرور نخواهد نمود ظاهر این است دراین صورت استحباب ثابت نبوده باشد توضیح مرام
مقتضی نقل کلام است در سه مبحث اول در بیان چیزی است که بوان ستره متحقق می شود
دوم در کیفیت آن است سیم در فایده آن اما اول پس میگوئیم ظاهر این است که متحقق
می شود ستره بهرچه گذارده شود پیش روی مصلی خواه بشتی بوده باشد یا جامه یا کتاب
یا سنگ یا عصا یا تسبیح بوده باشد یا غیر آن بلکه متحقق می شود به نزدیک ساختن محل سجده را
بدیواری یا ستونی و نحو اینها بلکه بخط کشیدن پیش رو نیز متحقق می شود واما کیفیت آن
پس در غیر عصا و خط ظاهر است واما مثل عصا و نیزه ظاهر این است که منحصر نبوده باشد بفرو کردن
نیزه و عصا در زمین بلکه چنانچه بفرو بردن حاصل می شود هم چنین باندا ختن در روی
زمین لکن بطریق عرض نه بطریق طول وهم چنین است حال در خط یعنی خط را عرضا بکشد
نه باستقامت قبله واز بعض از عامه نقل شده که خط مدور بکشد باین نحو که محیط بمحل
سجود بوده باشد یا طولا باستقامت قبله یا عرضا بشکل هلال بکشد واما فایده ستره
پس میگوئیم فایده آن رفع مرجوحیت از نماز است درصورت تحقق مرور و تعلق
نهی است بذوی العقول از مرور توضیح این اجمال آن است که هرگاه کسی در موضعی
اتیان بنماز نماید مثلا از پیش روی آن شخص عبور نماید اگر این شخص بنحویکه
مذکور شد ستره قرار داده باشد این عبور سبب موجب مرجوحیت نماز او نمیشود واللا
نماز او مرجوح خواهد بود واگر عبور کننده از ذوی العقول و مکلف بوده باشد
وضع ستره موجب این می شود که نهی از عبور باو تعلق بگیرد پس اجتناب

از عبور خواهد نمود واگر فرضا اجتناب ننماید این شخص عابر مباشر مرجوح خواهد بود در
صورت تحقق ستره و موجب مرجوحیت نماز مصلی نخواهد بود بخلاف اینکه هرگاه وضع ستره
ننموده باشد دراین صورت نهی از مرور در حق آن شخص مار نخواهد بود پس آتی مرجوح نخواهد بود
و نماز مصلی متصف بوصف مرجوحیت خواهد بود بدانکه مستحب است که مصلی نزدیک بستره بایستد
و بعضی از فقها تحدید فرموده اند بمقدار خوابگاه گوسفند و مرحوم شهید در ذکری فرموده اند
که ستره امام مغنی میگرداند از ستره ماموین استدلال فرموده اند براین بدو دلیل اول
آنکه جناب رسول خدا صلعم امر نفرموده اند ماموین را بستره دوم آن است که ظهر هر یک
از ماموین ستره است در حق ماموم دیگر اول شهادت بر نفی است و مبنی الذی احاط
علما بذلک و ثانی بر فرض تسلیم در صف اول جاری نیست و بعلاوه نصوص وارده
در مسئله مطلق است شامل ماموم نیز هست **فصل** در بیان چیزی است که سجده
بران صحیح است و دران چند مبحث است مبحث اول جایز نیست سجده مگر بر زمین یا چیزی که از
زمین روییده باشد بشرط آنکه ماکول یا ملبوس نبوده باشد پس سجده بر پشم و استخوان و کرک
و جلود و فروش و حریر و صدف و مروارید و طلا و نقره و عقیق و فیروزج و آهن و فولاد
و مس و نحو اینها و تفاوتی نیست در عدم جواز سجود بر غیر ارض مابین اینکه هیچ ارضی
نبوده باشد یا آنکه در اصل ارض بوده باشد لکن باستحاله خارج از ارضیت شده باشد
مثل جملهء از چیزهائیکه مذکور شد پس سجده بجبهه لازم است که بر ارض بوده باشد یا بر نبات
از ارض بتفصیلیکه مذکور شد لکن اجزای ارض گاه است بجهة اقتران به بعض از خصوصیات
مختلف می شود در رجحان و مرجوحیت مثل تربت جناب سید الشهدا صلوات الله وسلامه علیه که
سجده بر آن ترجیح دارد بجمیع قطعات ارض عالم بدانکه اجزای زمین مختلف است در خروج
از وصف ارضیه و عدم خروج ان بعض مقطوع به است که خارج از ارض شده مثل طلا و نقره
و امثال اینها پس اشکالی در عدم جواز سجود بر امثال این نیست و بعضی اشکالی نیست در عدم
خروج مثل غالب اجزای ارض اشکالی در جواز سجود دراین نیست بجهة آنکه مشخص است که مقصود

سجده بر قطعه و جزئی از ارض است خواه متصل بکره ارض بوده باشد یا منفصل و بعضی محل
تشکیک است مثل آجر و کوزه و تنکه و اجزای اینها ظاهر عدم خروج از ارضیت است پس
سجده بر اینها جایز خواهد بود بلکه ظاهر از کلام جماعت از فقها آن است که جواز
سجود بر خزف محل خلاف ما بین فقها نبوده باشد و هم چنین است سجده بر گچ و آن نیز محل
خلاف نیست علاوه جواز سجود بر حصی که عبارت از سنگ ریزه بوده باشد مدلول علیه است
بجمله از احادیث معتبره و اما سجود بر نمک پس این محل خلاف است ظاهر این است که جایز بوده باشد و وجه این در مطالع
الانوار مفصلا مذکور است لکن اجتناب در صورت تمکن از غیر اقرب بسداد و اوفق بطریق احتیاط است

بحث دوم در سجود بر نباتات است بدانکه ظاهر این است که سجده بر هر نباتی جایز بوده باشد مگر نباتی
که ماکول یا ملبوس بوده باشد سجده برای جایز نیست و این در صورتیکه در جمیع بلاد ماکول بوده باشد ظاهر است
و اما هرگاه فرض شود چیزی در بلدی ماکول است و در بلد دیگر ماکول نیست آیا حکم هر بلدی تابع حال
آن بلد خواهد بود پس حکم می شود در بلدی که ماکول است بعدم جواز سجود بر آن در حق اهل آن بلد
و بجواز سجود بر آن در حق اهل بلد دیگر یا خیر بلکه همین که ماکول در بلدی شد حکم می شود بعدم جواز
سجود بر آن اگرچه بالاضافه باهل بلدی بوده باشد که آن در آن بلد ماکول نبوده باشد ظاهر ثانی است
و اما هرگاه فرض شود نباتی دو حالت داشته باشد در یکی از دو حالت ماکول بوده باشد بخلاف
پس حالت دیگر تنقیح مقام مقتضی این است که گفته شود نباتات بر چهار قسم است اول آن است که ماکول است
بدایة ونهایتا مثل بسیاری از اقسام بقولات دوم مقابل آن است که ماکول نیست لا بدایة ولا نهایتا
مثل غالب اقسام گیاهها و برگ بسیاری از اشجار حکم در این دو قسم ظاهر گشت باین معنی که سجده
بر قسم اول جایز نیست در جمیع احوال و در قسم ثانی جایز است کذلک سیم آن است که ماکول است
بدایة لا نهایتا مثل برگ مو و پوست بادام و پوست خربوزه در این قسم ظاهر این است که حکم هر حالتی
تابع آن حالت است پس سجده بر برگ مو در اوایل احوال جایز نخواهد بود بخلاف در اواخر جایز است
و اما مثل خربوزه و بادام و پسته و فندق که پوست اینها ماکول است در اول نه در آخر پس سجده
بر اینها در اول احوال جایز نیست و هم چنین است در آخر لکن مادامیکه متصل باصل است پس بادام

مادامیکه

مادامیکه شکسته نشده معلوم سجده بر پوست آن جایز نیست و همچنین است پسته و فندق و گردو و بعد از
آنکه شکسته شده و مغز آن اخراج شد در اینوقت سجده بر مغز اینها اگرچه جایز نیست لکن سجده بر پوست
اینها در این حالت که منفصل از مغز شد جایز خواهد بود و هم چنین پوست خربوزه و هندوانه مادامیکه
متصل است باصل خواه پاره کرده باشند یا نه سجده بر آن جایز نیست و اما بعد از پاره کردن و جدا کردن
ماکولی ماکول از آن را از پوست در اینوقت ظاهر این است که سجده بر آن پوست جدا شده از اصل
جایز بوده باشد قسم چهارم عکس این است باین معنی که ماکول نیست بدایة لکن ماکول است نهایة و بعبارة
اخری که حالت ماکول بودن مسبوق است بحالت غیر ماکول بودن مثل خرما و زیتون و به و نحو اینها
و این قسم ظاهر این است که سجده بر آن جایز نیست در جمیع احوال نظر باینکه صادق است در حق همه در
جمیع احوال که ماکول است مخفی نماند از آنچه مذکور شد حکم گندم و جو و شلتوک ظاهر شد باین نحو که
سجود بر اینها هم جایز نیست خواه قبل قبل از آرد کردن بوده یا بعد بلکه سجده بر اینها جایز نیست
اگرچه از پوست در نیاورده باشند و اما پوست اینها پس ظاهر این است که سجده بر آنها جایز نیست
در حال اتصال باصل و جایز است بعد از انفصال از اصل و قول بجواز سجده بر حنطه و شعیر قبل از
آرد نمودن ضعیف است و آنچه مذکور شد در حکم ماکول بود و اما ملبوس بدانکه نباتی که بالفعل
ملبوس بوده باشد چنین چیزی وجه ندارد پس مراد از ملبوسی که در اخبار استثنا شده آن است
که در آن قوة و استعداد ملبوس بودن محقق بوده باشد توضیح مقال مقتضی این است که گفته
شود نباتات بعد از اشتراک کل بر اینکه در اقسام نباتات نباتی نمی باشد که بالفعل ملبوس
بوده باشد منقسم می شود به دو قسم یک قسم آن است که قوة ملبوسیت در آن محقق است مثل پنبه
و کتان و قسم دیگر آن است که چنین نیست مثل غالب اقسام گیاه شکی در جواز سجود در قسم ثانی
نیست و کلامیکه هست در قسم اول است باین معنی همین استعداد ملبوس بودن کفایت میکند
در حکم بعدم جواز سجود یا خیر مختار اول است پس سجده بر قطن و کتان جایز نخواهد بود خواه قبل
از غزل بوده باشد یا بعد قبل از بافتن بوده باشد یا بعد و قول بجواز سجود بر قطن و کتان قبل از

رباشی

از غزل ضعیف است و اضعف از ان قول بجواز سجود است اگرچه غزلی بعد از غزل بلکه بعد از رباشی
نبوده باشد و این قول شاذ است و هرگاه فرض شود چیزی بافته شده باشد از معتاد اللبس و غیر معتاد اللبس
مثل لیف خرما در اینصورت اگر جبهه در حال سجود واقع شود بر غیر معتاد اللبس سجده صحیح خواهد بود
بخلاف اینکه جبهه واقع شود بر معتاد اللبس پس در اینصورت صحیح نخواهد بود و از ان قبیل است
حصیر پس هرگاه قدر مجزی از جبهه واقع شود بر آن گیاه که حصیر از ان بافته شده صحیح است و اگر
واقع شود بر ریسمانها تنها و یا بر ریسمانها و ان گیاه باهم صحیح نخواهد بود **مبحث سیم** در بیان جواز سجود است
بر کاغذ بدانکه اگرچه مقتضای بعض از کلمات سابقه عدم جواز سجده است بر چیزیکه خارج از ارض و نبات
بوده باشد لکن جواز سجود بر کاغذ بدلیل خاص ثابت شده است خواه ماخوذ شده باشد از چیزیکه سجده بر آن
جایز باشد یا نه مثل کاغذیکه معمول از قطن و کتان بوده باشد بلکه ظاهر این است که سجده بر کاغذ
جایز بوده باشد اگرچه ماخوذ از حریر بوده باشد لکن اجتناب از این با تمکن از غیر مقرون باحتیاط است
و قول باختصاص جواز بکاغذیکه ماخوذ بوده باشد از چیزیکه سجده بران صحیح بوده باشد بسیار ضعیف است
بلی هرگاه کاغذ در ان چیزی نوشته باشد خالی از ان نیست ما به الکتابت یا چیزی است که سجده بران
جایز است مثل تربت حسینیه علی مشرفها الالف السلام والتحیه یا از گل دیگر یا از چیزی است که سجده
بر آن جایز نیست مثل مرکب و علی التقدیر الاخیر یا کتابت محیط بر سطح کاغذ است بحدیکه موضع
خالی از کتابت باقی نمانده که کفایت نماید در صحت سجود یا مانده است پس مسئله متصور بچند
صورت است اول ان است که ما به الکتابت از چیزی است که سجده بران جایز است در اینصورت
شبهه در جواز آن نیست خواه موضعی از کاغذ باقی بوده باشد یا نه دوم ان است که ما به الکتابت
غیر ان است یعنی چیزی است که سجود بر آن جایز نیست لکن موضعی از کاغذ خالی از کتابت است
که وضع جبهه بر آن کفایت میکند در سجده در این صورت باز جایز است در صورتیکه جبهه واقع شود
بر موضع خالی از کتابت سیم مثل ثانی است لکن کتابت مستوعب سطح کاغذ است باین معنی
موضع خالی از کتابت بمقدار مذکور نیست در اینصورت ظاهر این است که سجده صحیح نبوده باشد

بلی

نقلی

پس عدم جواز محقق است باین صورت در تتمه دیگر جایز است با کراهت بلکه ممکن است قول
کراهت در صورتیکه ما به الکتابت مما یصح السجود علیه بوده باشد و ظاهر ان است ان کراهت محقق
بوده باشد در حق قاری مبصر پس در حق غیر جایز است و در غیر کراهت بنابراین کراهت در حق غیر قاری
ثابت نیست هم چنین در حق قاری در وقت ظلمت چنانچه در حق اعمی ثابت نیست اگرچه قاری و سجده
در روز بوده باشد **مبحث چهارم** در بیان حکم سجده است با ظهور مخالفت بدانکه هرگاه کسی وضع
جبهه نمود بچیزی باعتقاد اینکه آن چیزی است که سجده بران صحیح است بعد از ان فساد اعتقاد او
ظاهر شد و مشخص شد که سجده بران جایز نبوده است خواه باعتبار ذات ان بوده باشد مثل اینکه
معلوم شد که ان استخوان بوده مثلا یا باعتبار وصف آن مثل اینکه مشخص شد که چوب نجس بوده است
یا باعتبار هر دو هم بحسب ذات و هم بحسب صفت در اینصورت خالی از این نیست این
ظهور فساد اعتقاد یا در اثنای سجده است یا بعد از رفع راس از سجده در صورت اخیر
در سجده واحده است یا در سجدات متعدده اگر در اثنای سجده بوده باشد یا قبل از
اتیان بذکر واجب است یا بعد از آن و علی التقدیرین یا متمکن است با عدم رفع راس از
تدارک باین نحو که پیشانی خود را بکشد تا برساند بچیزیکه سجده بران صحیح بوده باشد یا ان چیز را بیاورد
در زیر جبهه خود قرار دهد یا متمکن نیست اگر متمکن بوده باشد پس در ان مقام چند احتمال است اول
ان است که عالم شد بحقیقت حال قبل از اتیان بذکر واجب و ممکن است از رسانیدن جبهه بچیزیکه
سجده بران صحیح است در اینصورت ظاهر ان است که لازم بوده باشد که پیشانی خود را بکشد تا برساند
بچیزیکه سجده بران صحیح بوده باشد بعد از رسانیدن بان آن وقت اتیان بذکر واجب نماید و هرگاه
فرض شود در اینصورت این شخص متمکن بوده باشد از رسانیدن بچیزیکه سجده بران صحیح بوده باشد
بجبهه آیا این جایز خواهد بود بنابراین این شخص مخیر خواهد بود مابین رسانیدن جبهه را
بان چیز یا رسانیدن ان را بجبهه ممکن است تفصیل داده شود در این مقام باین نحو که اگر ان موضعیکه
سجده بران صحیح است یا مساوی است با آن موضعیکه جبهه بر آن واقع شده یا پایین تر است یا بلندتر
اگر مساوی بوده باشد در اینصورت اولی ان است که پیشانی را بکشد تا برساند به آن موضع
مساوی که سجده بر آن جایز است مثل اینکه سر را گذارد در اول بموضعی از زمین مشخص شد که آن

موضع نجس بود در اینوقت پیشانی را بکشد تا برساند بموضع طاهر در رسانیدن چیزیکه
سجده بر آن جایز است بجبهه نظر باینکه خالی نیست از رفع فی الجمله اجتناب باید از آن اگر
لازم نبوده باشد یقینا اولی خواهد بود و همچنین است اگر موضعیکه پیشانی را بسوی آن
میکشد اخفض از آن موضع اول بود باز اگر حکم بتعیین کشانیدن پیشانی نکنیم یقینا
اولی خواهد بود از رسانیدن چیزی را که سجده بر آن صحیح بوده باشد به پیشانی بهمان جهت
که مذکور شد و اما هرگاه بلندتر از آن موضع اولی بوده باشد در اینصورت خالی از این
نیست که علو یا قائم است یا بطریق سراشیب اگر اول است ظاهر آن است که رسانیدن
چیزی را که سجده بر آن صحیح است بجبهه اولی است از کشانیدن جبهه را بسوی آن موضع
مرتفع و این تفصیل نیز در صورت اخفضیت نیز محتمل است و از آنچه مذکور شد
مشخص میشود که اگر پیشانی را در اول دفعه نیز مثل تربا[ک]دان برنجی مثلا گذارده
باشد و بعد از آن که مشخص شد مهر را حرکت دادن تا موضع تربا[ک]دان قرار بگیرد اولی است
از اینکه سر را از انجا حرکت داده بمهر برساند دوم آن است که عالم شد بحقیقت حال بعد از
اتیان بذکر واجب در اینصورت ظاهر آن است که سجده این شخص صحیح بوده باشد چنانچه
هرگاه عالم بحقیقت حال نشده بود مگر بعد از رفع راس از سجود میگفتیم سجده اش صحیح است
یعنی اتیان بسجده و ذکر واجب در سجده را نموده است پس از این ظاهر می شود
طهارت محل سجده مثلا شرط صحت ذکر است در وقتیکه عالم بوده باشد قبل اتیان
بذکر واجب انکه آن محل نجس است در اینصورت اتیان بذکر واجب بر آن محل
جایز نیست اما شرطیت مطلقه طهارت محل سجده مثلا بالاضافه بذکر ثابت
نیست تا مثل صورت مفروضه حکم توانیم نمود بفساد ذکر پس واجب باشد تدارک
آن بعد از رسانیدن جبهه را بچیزیکه سجده بر آن صحیح بوده باشد بلی در صورت
مفروضه ممکن است که قایل شویم برجحان جر جبهه تا برساند بچیزیکه سجده بر آن جایز
بوده باشد بجهت درک ذکر مستحب هرگاه اتیان ننموده باشد و اما بجهت تدارک ذکر
واجب ظاهر آن است که جایز نبوده باشد و از آنچه مذکور شد مشخص شد که اگر عالم
شود بحقیقت حال بعد از رفع راس از سجده بی اشکال سجده صحیح خواهد بود سیم

آن است

آن است که عالم شود بحقیقت حال قبل از اتیان بذکر واجب لکن متمکن نیست از رسانیدن جبهه بچیزیکه سجده
بر آن صحیح باشد و نه از رسانیدن چیزی که سجده بر آن صحیح بوده باشد بجبهه با عدم فعل منافی حکم در این مسئله
خالی از اشکال نیست و شرح آن نیز که تفصیل داده شود در این مقام ما بین اینکه این در سجده اخر است یا در
غیر آن علی التقدیرین با رفع راس متمکن خواهد بود از تحصیل چیزیکه سجده بر آن صحیح باشد با عدم
فعل منافی یا نه پس مسئله منصور بچند صورت می شود اول آن است در سجده اخر است و با رفع راس
متمکن از تحصیل ما یصح السجود علیه نیست در اینصورت [illegible] که بگوئیم سجده آن صحیح بوده باشد پس
لازم است اتیان بذکر سجود نماید در همان حالت نظر باستصحاب صحت و عدم ظهور شمول [illegible] که
دلالت میکند بر اعتبار ارض باتیان در چیزیکه سجده بر آن واقع می شود نسبت بانچه مفروض ما است
در محل کلام دوم مثل همین است که مفروض شد یعنی این واقعه در سجده اخر است و عالم بحقیقت
حال شد قبل از ذکر و در آن حالت متمکن نیست از چیزیکه سجده بر آن صحیح بوده باشد لکن با رفع
راس متمکن از آن خواهد بود در اینصورت نیز ظاهر این است اتیان بذکر بهمان حالت در حق
او متعین بوده باشد رفع راس قبل از ذکر و عود بسجود بعد از تحصیل چیزیکه سجده بر آن
جایز بوده باشد در حق این واجب بلکه جایز نبوده باشد نظر بلزوم زیادتی سجده با عدم ظهور
دلیلی که دلالت بکند بر جواز آن سیم آن است که در غیر سجده اخر است لکن اگر چه در
آن حالت متمکن از تحصیل چیزیکه سجده بر آن جایز بوده باشد نیست اما بعد از رفع راس
متمکن از آن خواهد بود در اینصورت نیز مثل دو صورت مذکوره اتیان بذکر واجب
در همان حالت بماند بعد از آن رفع راس نموده بعد از تحصیل ما یصح علیه السجود اتیان
بما بقی از سجود نماید در این سه صورت اگر چه بحسب ظاهر نماز صحیح است لکن اهتمام در امور
دین مقتضی رعایت احتیاط است باعاده نماز چهارم مثل صورت سیم است لکن
میداند که با رفع راس نیز متمکن از تحصیل چیزیکه سجده بر آن صحیح بوده باشد نیست با عدم
فعل منافی در اینصورت نماز باطل خواهد بود در همان حالت سجود قطع عمل نموده بعد از
رفع راس استیناف نماز نماید مخفی نماند آنچه مذکور شد در جمیع این اقسام [illegible]

الی اخرها در سجده بر نجس نیز جاری است چنانچه اشاره بان نمودیم پس هرگاه سجده بر نجس نموده
بی اطلاع بران یا بعد از رفع راس از سجود است یا قبل اگر اول است سجود صحیح خواهد بود
خواه بعد از نماز بهم رسیده باشد یا در اثنای نماز متمکن بهم باشد از اعاده نماز در وقت یا نه
در جمیع صور ظاهر این است که نماز صحیح بهم باشد و قول بلزوم اعاده با بقای وقت
ضعیف است لکن رعایت این خالی از احتیاط نیست و اگر ثانی است یعنی علم بحقیقت
حال قبل از رفع راس از سجود است در اینصورت یا قبل از اتیان بذکر واجب است
یا بعد از اتیان بان اگر بعد از اتیان بذکر واجب بهم شده ظاهر این است که سجده صحیح بهم باشد
اجتزاء بهمان نماید رفع راس نموده نماز را اتمام نماید و اگر قبل از اتیان بذکر واجب بهم باشد
اگر در ان حالت متمکن بهم باشد از رسانیدن جبهه بچیزی پاک که سجده بران صحیح بهم باشد یا رسانید
آن را بجبهه چنان نموده بعد از اتیان بذکر اتمام نماز نماید و اگر در ان حالت متمکن از این
نبوده باشد یا با رفع راس متمکن از ان حاصل بهم یا عدم فعل منافی یا نه علی التقدیرین اما این
یا در سجود اخر است یا در غیر ان تفصیل حکم بنحوی است که بیان شد باین نحو که اگر در سجده اخر است
بر همان حالت اتیان بذکر لازم نموده نماز را اتمام نماید خواه بعد از رفع راس متمکن از تحصیل
ظاهر ما یصح السجود علیه بهم شده یا نه و اگر در غیر سجده اخر بهم باشد باز چنین نماید در صورتی
که متمکن بهم باشد بعد از رفع راس از تحصیل آن و اگر متمکن نبوده باشد بعد از رفع راس از تحصیل
آن یا عدم فعل منافی در همان حالت نماز را قطع نموده استیناف نماز نماید لکن احتیاط
در دین مقصر اعاده نماز است در صور اتمام که مذکور شد تنبیه پنجم هر گاه مصلی شروع
بنماز نموده در حالتیکه متمکن بهم از وضع جبهه بچیز یکه سجده بران صحیح بهم و در اثنای نماز عذری
هم رسیده که رفع تمکن از او شده مثل اینکه بر روی فرش وسیعی ایستاده مهری در وسط آن
گذارد و مشغول نماز شده و در اثنای نماز طفل امده و ان مهر را برده و اشتباه رفته امر
این شخص در اینوقت مردد است ما بین انکه نماز را قطع نماید تا تحصیل چیزی نماید
که سجده بران صحیح بهم باشد یا نماز را بهمان حالت تمام نماید ظاهر تفصیل است در این
مقام

مقام باین نحو که این امر یا در ضیق وقت است یا در سعه وقت اگر در ضیق وقت است بحدیکه
اگر نماز را قطع نماید تا تحصیل نماید چیز برا که سجده بران صحیح بهم باشد درک نماز در وقت نخواهد
نمود در اینصورت ظاهر این است که قطع نماز جایز نبوده باشد بلکه معین است که اتمام نماز نماید
و در حین سجود سجده بر کف یا ثوب بتفصیلیکه بیان خواهد شد و اگر وقت موسع است
معین است که نماز را قطع نماید بعد از تحصیل چیزی که سجده بر ان صحیح است استیناف نماز
نماید تنبیه ششم سابق بیان شد که سجده جایز نیست مگر بر ارض یا نبات موصوف
مخفی نماند از این قاعده استثنا شده چند چیز بعضی بعنوان اطلاق و عموم و بعضی در وقتی
دون وقتی بعبارة اخری بعضی جواز سجود بر آن ثابت است در حال اختیار و اضطرار
و بعضی مختص است بحالت ضرورت اول منحصر در یک چیز است و ان کاغذ است چنانچه سابق
بیان شد پس جواز سجود بران در جمیع احوال ثابت است اگرچه متمکن از ارض و نبات
بهم باشد ... متمکن از سجود بر ارض
و نبات و کاغذ بهم باشد در اینصورت ... متمکن از سجود بر اینها بهم باشد جایز است
سجده بر لباس نماید لکن بلباسیکه معمول از قطن و کتان بهم باشد و همچنین جایز است
در اینصورت سجده بر ... قطن و کتان نماید یا بر قطعه کرباس اگرچه جزء ثوب
بهم باشد و اما ثوب معمول از حریر ظاهر این است که جایز بهم باشد اگرچه در حق
زنان بهم باشد و اما ثوب مصنوع از پشم و نحو ان در ... که سجده بران نیز جایز
بهم باشد اگرچه در فصل ... بهم باشد لکن با تمکن از سجده بر ثوب
معمول از قطن و کتان چنانچه بیان خواهد شد ظاهر این است که لازم بهم باشد که ثوب
از خود مصلی بهم اگرچه توهم می شود از بسیاری از عبارات فقها اختصاص لکن ظاهر
این است که اختصاص مراد بهم باشد مجملا ظاهر این است که سجده بر ثوب مخصوص جایز
بهم باشد اگرچه ثوب از خود بهم باشد بلکه ملبوس او نیز بهم باشد بنابراین چند احتمال

در این مقام محتمل است اول آن است که ثوب از خود مصلی بوده و ملبوس او نیز بوده باشد
دوم آن است که ثوب مملوک او بوده لکن ملبوس دیگری بوده باشد سیم آن است که ملبوس
او بوده باشد لکن مملوک غیر بوده باشد و نزد او بطریق عاریه یا اجاره بوده باشد چهارم
آن است مملوک غیر و ملبوس غیر بوده باشد ظاهر این است که در جمیع صور مذکوره سجده بر ثوب
جایز بوده باشد مشخص است در صورت مملوکیت غیر جواز سجود محقق بصورت اذن او است
و در جمیع صور سجده بر ثوب مقدم است بر سجده بر کف با عدم تمکن از سجده بر ثوب
بتفصیلیکه مذکور شد و هم چنین عدم تمکن از سجود بر قطن و کتان جایز است که سجده
بر کف خود نموده باشد ظاهر این است که سجده بر ظهر کف متعین است پس سجده بر بطن کف
جایز نخواهد بود بلکه لازم است که بطن کف را بر زمین بگذارد و بر ظهر آن سجده نماید و مخیر است
مابین سجده بر کف دست راست یا دست چپ هر یک را که خواسته باشد اختیار نماید و در صورت
مستوریت کف اگر مستور بوده باشد بقطن و کتان سجده بر آن ساتر نماید بلکه احتیاط این است
نزع آن ساتر نموده بعد از آن سجده بر آن ساتر نماید نه بر کف و اما هرگاه آن ساتر از غیر
قطن و کتان بوده باشد مثل دستکش از پوست یا ابریشم در اینصورت حکم بجواز سجده بر روی
آن ساتر مشکل است تمکن از سجود بر قطن و کتان یا ثوب منسوج از آنها بلکه جایز نیست
و ظاهر این است همین که تمکن از سجود بر ارض مثلا نیست سجده بر ثوب و با عدم تمکن از ثوب
سجده بر کف می تواند نمود خواه مانع از سجود بر ارض حرارت هوا بوده باشد یا برودت آن
و حکم مختص بحالت حرارت نیست چنانچه توهم می شود از بسیاری از عبارات مخفی نماند مناط
در جواز سجود بر ثوب یا بر کف عدم تمکن است از سجود بر ارض مثلا در جمیع وقت نماز یا نه
بلکه در اول زوال متمکن از وضع جبهه بر ارض نیست همان وقت می تواند سجده بر ثوب
نمود اگرچه معتقد این بوده باشد که در آخر وقت متمکن از وضع جبهه بر ارض خواهد شد
ظاهر ثانی است اگرچه احتیاط در اول است و هم چنین است حال در تبدیل مکان
باین معنی فرض میکنیم در مسجد متمکن از سجود بر ارض نیست بجهت حرارت هوا لکن

در سرداب

در سرداب متمکن خواهد بود با وجود این میتواند سجده بر ثوب نماید یا نه بلکه لازم است تبدیل
مکان نموده سجده بر ارض نماید اگرچه ظاهر از ظواهر نصوص اول است لکن الاحوط احتیاط در ثانی
است حاصل آنچه باید دانسته شود آن است که اگر متمکن از سجود بر ارض یا نبات غیر ماکول و ملبوس در این مقام
نبوده باشد یا کاغذ سجده بر غیر اینها جایز نیست و در صورت تمکن از هر سه نوع مخیر است مابین
هر یک که خواسته باشد اگرچه بعضی افضل از دیگری بوده باشد و هرگاه متمکن از هیچ یک از این
انواع ثلاثه نبوده باشد در اینصورت جایز است سجده بر قطن و کتان یا ثوب منسوج از آنها
نموده باشد و در صورت عدم تمکن از اینها جایز است سجده بر معدنیات نماید مثل آهن و
فیروزج و امثال اینها و در صورت عدم تمکن از اینها نیز جایز است سجده نماید بر چیزی که نه
ارض بوده باشد و نه نبات و نه متحصل از اینها مثل پشم و ثوب معمول از آن و برف و امثال
اینها و در صورتیکه متمکن از هیچ یک نبوده باشد آن وقت جایز است سجده بر ظهر کف نماید پس جواز
سجود بر پشت کف بعد از عجز از جمیع خواهد بود و واجب است محل سجده بنوعی بوده باشد
که جبهه بر آن قرار گیرد پس سجده بر پشته ریگ نبوده و وحل یعنی گل رقیق و امثال اینها
که جبهه بر آن مستقر نمی شود جایز نیست و اما هرگاه مضطر بوده باشد در چنین محلی اتیان بنماز
نماید لازم است که ترک سجده نماید و اکتفا نماید باشاره بسر بدل سجده ظاهر این است که
اتیان باین ایماء در حال ایستاده جایز بوده باشد پس لازم نیست که بنشیند بجهت ایماء و از آنچه
مذکور شد مشخص می شود که عدول از سجود بایماء در صورتی است که رقت گل بحدی بوده باشد که
جبهه قرار نگیرد و اما هرگاه باین حد نبوده باشد مثل زمینی که از بارش تر شده باشد لکن
نه باین حد در اینصورت نماز در اینجا جایز خواهد بود بطریق معهود بعمل آورد و سجده را هم
مخفی نماند اعتبار ارض یا نبات از ارض که ماکول و ملبوس نبوده باشد در محل جبهه است نه محال
سایر اعضای دیگر توضیح این اجمال آن است چونکه لازم است در حال سجده هفت عضو بر زمین قرار
گیرد و آنها جبهه و دو کف و دو زانو و سرهای دو انگشت بزرگ دو پا است چنانکه بتفصیل در مباحث
سجود بیان خواهد شد ان شاء الله و مقصود در این مقام آن است که آنچه مذکور شد که می باید سجده بر ارض

یا نبات از ارض نبوده باشد این محقق بمحل جبهه است و اما سایر اعضائیکه مذکور شد چنین نیست
بلکه انها اگرچه در حال اختیار نبوده بر هر چه واقع شود اگرچه بر روی فرش حریر و نحو انها
بوده باشد جایز خواهد بود اگرچه نجس هم بوده باشد لکن مشروط بر انکه رطوبتی نداشته باشد
که تعدی نماید به بدن یا بلباس مصلی بالجمله عدم وجوب گذاشتن شش عضو مذکور را در
حال سجود بارض و نبات از ارض محل تامل نیست کلامی که هست در استحباب ان است که آیا وضع
رعایت انچه واجب است بالاضافه بجبهه مستحب است بالاضافه بهمه اعضای سته یا نه
ظاهر جماعتی از اعاظم فقها اعلی الله مقامهم اولی است پس مستحب خواهد بود که هر دو دست
و هر دو زانو و سر دو انگشت پا را در حال سجود واقع بسازد در چیزیکه سجده بران صحیح بوده
باشد و کلمات این بزرگواران اگرچه مطلق است لکن ظاهر این است که باید مراد ایشان هر دو
بوده باشد چه در حق زن کشف هر دو زانو در جمیع احوال نماز جایز نیست بلکه ستر انها لازم است
و این منافی حکم باستحباب وضع انها است بر ما یصح السجود علیه مختار نزد حقیر این است
که استحباب رعایت این نسبت بدو کف ثابت است پس مستحب این است که کفها را در حال
سجود بگذارد بچیزیکه سجده بران صحیح بوده باشد اما نسبت بدو زانو و سر انگشت دو پا ثابت
نیست بلکه نسبت به زانو در بعضی از صور رعایت این مخالف با احتیاط است تتمیم
در بیان اعتبار طهارت محل جبهه است بدانکه لازم است محلی که جبهه بران واقع می شود پاک
بوده باشد پس هرگاه نجس بوده باشد سجده بران جایز نیست اگرچه نجاست غیر متعدیه بوده باشد بلکه
اگرچه نجاستی بوده باشد که معفو عنها بوده باشد در حال نماز مثل خونیکه کمتر از درهم بغلی بوده باشد
بالجمله اعتبار طهارت محل جبهه در سجود محل تشکیک نیست و کلامی که هست در این است که آیا
معتبر طهارت محل کل جبهه است یا نه بلکه کفایت میکند در صحت سجود و صلوة طهارت
محل مقدار معتبر از جبهه ظاهر دوم است بیان این اجمال آن است انچه که واجب است
آن است که جبهه را بگذارد بر چیزیکه سجده بران صحیح بوده باشد بحدیکه صادق باشد که جبهه
بران چیز گذارده است بعضی تحدید کرده اند که بقدر درهم از جبهه لا بد منه است
ظاهر آن است که چنین نبوده باشد بلکه صدق آن در اول از آن نیز متحقق است
بنا بران هرگاه فرض شود محلیکه جبهه بران واقع می شود نجس بوده باشد

مگر محل

مگر محل قدری از جبهه که بوضع آن قدر صادق است که جبهه را بارض مثلا گذارده
سجده صحیح خواهد بود پس نجاست ما عدای این مضر بصحت نماز نیست پس معتبر
در صحت نماز طهارت محل قدر معتبر از جبهه است نه محل کل جبهه لکن بشرط
انکه نجاست علاوه این قدر تعدی بمصلی نکند مگر در صورتیکه نجاست علاوه
بران قدر نجاستی بوده باشد که بعد از تعدیه معفو عنها بوده باشد در نماز مثل انکه
خونی بوده باشد کمتر از درهم در اینصورت ظاهر این است که مضر نبوده باشد توضیح مقام
مقتضی این است که گفته شود در این مقام چند صورت است اول این است که محل
کل جبهه طاهر بوده باشد تشکیکی در صحت در این حالت نیست بلکه این اکمل صور مسئله است ثانی انست که
محل کل جبهه نجس بوده باشد شبهه در بطلان نماز در اینحالت نیست خواه نجاست متعدیه بوده باشد یا نه
در صورت تعدیه معفو عنها بوده باشد یا نه سیم آن است که محل قدر معتبر از جبهه طاهر بوده باشد لکن
علاوه بران قدر نجس باشد در اینصورت اگر ان نجاست تعدی بمصلی نکند نماز صحیح است و هم چنین
نماز صحیح است اگر تعدی بکند لکن بعد از تعدی نجاستی بوده باشد که معفو عنها بوده باشد در نماز و اما
هرگاه متنجس بوده باشد بنجاستی که تعدی نماید و معفو عنها نبوده باشد بی تشکیک نماز باطل است و اما
غیر جبهه از اعضای سته مذکوره پس طهارت محل انها معتبر نیست بلکه معتبر خلو محال انها است
از نجاست متعدیه غیر معفو عنها پس هرگاه محال انها کلا او بعضا نجس بوده باشد لکن تعدی
بمصلی نکند نه به بدن او و نه بلباس او نماز صحیح خواهد بود و هم چنین است حال در صورتی
که تعدی بکند لکن بعد از تعدیه معفو عنها بوده باشد در نماز و اما هرگاه نجس بوده باشد بنجاست
متعدیه غیر معفو عنها در اینصورت نماز باطل خواهد بود چنانچه رسیدن نجاست غیر معفو عنها بمصلی
تتمیم در بیان ترجیح انواع چیزهائی است که در حال اختیار سجده بر انها جایز نیست بلکه در صورتیکه
ضرورت داعی شود بر سجده بر یکی از انها بدانکه هرگاه کسی متمکن از سجده بر چیزیکه سجده بران صحیح بوده باشد
نباشد و متمکن بوده باشد از سجده بر ثوب و نجس اختیار کدام یک نماید میگوئیم ان منصور بچند صورت
می شود اول انست که امر مردد بوده باشد مابین سجود بر ثوب طاهر و ثوب نجس در اینصورت سجود

بر ثوب طاهر متعین است پس شکی نیست هرگاه هر دو از یک صنف نبوده باشند مثل اینکه هر دو از قطن بوده باشند
یا هر دو از ابریشم بوده باشند و هرگاه مختلف در صنف بوده باشند مثل اینکه احدهما از قطن بوده باشد و دیگری
از ابریشم لکن نجس لباس ابریشمی بوده باشد در اینصورت نیز سجده بر لباس قطنی متعین است و اما هرگاه نجس
لباس قطنی بوده باشد و طاهر لباس ابریشم در اینصورت نیز ظاهر این است که سجده بر طاهر متعین بوده باشد
پس لازم است که سجده بر لباس ابریشم نماید دوم این است که امر مردد باشد مابین سجود بر نجس ما یصح السجود
علیه و طاهر ما لا یصح السجود علیه مثل سجود بر ارض نجس و ثوب طاهر در اینصورت نیز ظاهر این است
که سجده بر طاهر متعین بوده باشد پس سجده بر ارض نجس در چنین صورت جایز نخواهد بود و هم چنین است
سجده بر نبات نجس یا کاغذ نجس و ثوب طاهر اگرچه از ابریشم بوده باشد سیم آن است که امر مردد بوده باشد
مابین سجود بر نجس ما یصح السجود علیه مثل سجود بر ارض نجس و نجس ما لا یصح السجود علیه مثل سجود
بر ثوب نجس در این صورت ظاهر این است که سجود بر نجس ما یصح السجود علیه متعین بوده باشد و سجود
بر نجس ما لا یصح السجود علیه جایز نبوده باشد نظر باینکه مانعیت در اینجا از دو راه است یکی باعتبار
ذات آن چیز و دیگری باعتبار وصف که عبارت از نجاست بوده باشد و مانعیت در اول
منحصر است باعتبار وصف چهارم آن است که امر مردد بوده باشد مابین سجود بر نجس ما لا
یصح السجود علیه مثل ثوب نجس و سجود بر عین نجاست در اینصورت اگرچه مانعیت در هر دو طرف
باعتبار ذات و وصف است لکن ظاهر این است که سجود بر نجس ما لا یصح السجود علیه متعین بوده باشد
و سجود بر عین نجاست جایز نبوده باشد و از اینجا مشخص میشود در صورتیکه امر مردد بوده باشد مابین سجود
بر متنجس ما یصح السجود علیه و سجود بر عین نجس البته سجود بر متنجس ما یصح السجود علیه متعین است بالجمله
در صورتیکه امر مردد بوده باشد مابین سجود بر متنجس و عین نجاست سجود بر متنجس متعین است
خواه متنجس مما یصح السجود علیه بوده باشد یا مما لا یصح السجود علیه و در هر دو صورت سجود بر عین
نجاست جایز نیست و از جمیع آنچه مذکور شد مشخص میشود که با وجود تمکن از سجود بر متنجس عدول
از سجود بایما جایز نیست پس قول بعدول از سجود بایماء در مثل این صورت ضعیف
خواهد بود بلی هرگاه فرض شود که متمکن از سجود نبوده باشد مگر بر نجس العین در اینصورت
ظاهر این است که ایماء بدل سجود متعین بوده باشد پس سجود بر نجس العین هرگز جایز نخواهد بود

بخلاف

بخلاف متنجس که سجود بر آن جایز است در صورت عدم تمکن از سجود بر طاهر
بتفصیلیکه دانسته شد کلامیکه در این مقام هست این است آیا سجده که بر متنجس جایز است
در صورتی است که نجاست متعدی بمصلی نکند پس هرگاه نجاست آن متنجس تعدی
کند بمصلی سجود بر آن جایز نخواهد بود پس لازم است عدول از سجود بایماء در چنین
صورت باآنکه سجود بر متنجس جایز است اگرچه نجاست تعدی نماید بمصلی ممکن است در
این مقام تفصیل داده شود مابین نجسیکه معفو عنها بوده باشد بعد از تعدی بجبهه و غیر آن
اگر اول بوده باشد بی اشکال حکم شود بلزوم سجود و عدم جواز عدول بایماء و اگر ثانی بوده باشد باز
تفصیل داده شود مابین کسیکه جبهه او نجس بوده باشد قبل از شروع بنماز و متمکن از تطهیر نبوده باشد
و کسیکه جبهه او طاهر بوده باشد اگر اول بوده باشد باز حکم شود بتعیین سجود بر آن متنجس اگرچه
موجب تعدی نجاست حی شود بجبهه نظر باینکه مفروض این است که جبهه نجس است و دلیلی که منع
کند از تزاید نجاست در نظر نیست و اگر ثانی بوده باشد محل اشکال است اگرچه ممکن است باز حکم
شود بتعیین سجود نظر باینکه حرجی نیست مگر بتنجس جبهه در اثنای صلوة و دلیلی که این حال
مسوغ عدول بوده باشد بایماء در نظر نیست مشخص است که تکلیف بنماز ثابت است و دلیلی بر جواز
عدول از سجود بایماء در این حالت ظاهر نیست پس متعین است نماز با سجود اگرچه موجب نجاست
جبهه بشود در اینصورت اگر اتیان بدو نماز نماید یکی با سجود و دیگری با ایماء بدل سجود
شاید احوط بوده باشد و صلوة با ایماء را مقدم بدارد بر صلوة با سجود در صورتیکه متمکن از
تطهیر جبهه نبوده باشد و اگر متمکن از تطهیر بوده باشد نماز با سجده را مقدم دارد بر نماز با ایماء
عجل الله تعالی فرج ولیه برفع الشبهات و حل المشکلات بمحمد و آله سلام الله علیهم اجمعین
مسئله در حکم اشتباه چیزیکه سجده بر آن صحیح است بچیزیکه سجده بر آن صحیح نیست بدانکه هرگاه
ما یصح السجود مشتبه شود بما لا یصح السجود علیه بحسب وصف مثل اینکه موضعی از زمین نجس شود و موضع
نجس مشتبه شد بغیر آن یا غیر مغصوب مشتبه شد بمغصوب در اینصورت یا مضطر است در نماز
در آن مکان یا نه اگر مضطر است باین معنی که متمکن از سجود بر موضع دیگر نیست بی اشکال

سجده بران موضع مشتبه بنجس جایز است بلکه لازم است نظر باینچه در سابق بیان شد که هرگاه متمکن نبوده باشد
مگر از سجده بر ارض نجس در این صورت سجده بر ارض نجس لازم است پس مشتبه بنجس بطریق اولی واین
در صورتیکه متمکن از سجود بر ثوب طاهر نیز نبوده باشد ظاهر است واما هرگاه متمکن بوده باشد از سجود بر
ثوب طاهر پس حکم خالی از اشکال نیست نظر باینچه در سابق بیان شد در صورتیکه امر مردد بوده باشد
مابین ثوب طاهر وارض نجس متعین است سجده بر ثوب طاهر و با وجود آن سجده بر ارض نجس جایز نبوده است سجود بر
ومشتبه بنجس نیز در موضع محصور حکم نجس دارد واما در مشتبه بمغصوب در اینصورت که محل کلام است
پس حکم بجواز سجود بران مشکل است بلکه در بعضی صور احتیاط متعین بوده باشد وهرگاه
متمکن از سجود بر موضع دیگر بوده باشد خالی از این نیست یا آن اشتباه در موضع محصور است یا غیر محصور
اما در موضع محصور مثل آنکه یک موضع از اطاق نجس شده باشد ومتمکن از نماز در اطاق دیگر بوده باشد
یا یک اطاق در میان پنج اطاق نجس بوده باشد واطاق نجس مشتبه شده باشد بغیر آن پس در امثال
این صورت سجده در آن موضع جایز نیست پس لازم است که اتیان بنماز در موضع دیگر نموده باشد
واما هرگاه موضع غیر محصور بوده باشد ظاهر این است که اجتناب واجب نبوده باشد ومراد بمحصور در این
مقام آن است که در اجتناب از سجود بران مشقتی نبوده باشد پس مراد بغیر محصور در این مقام مقتضای
مقابل آن است که در اجتناب از آن صعوبتی بوده باشد ومعیار در تحقق مشقت عدم آن حال
اغلب مردم است **فصل** در اذان واقامه است ودر آن چند بحث است اول در فضیلت
آنهاست بدانکه اخبار از ائمه اطهار علیهم صلوات الملک الغفار در فضیلت اذان واقامه بسیار است
در این مقام اختصار می شود بذکر قلیلی از آن نظر باینکه اطلاع بران موجب رغبت امثال ما باشد
تنبیه امثال ما غافلان است پس میگوییم در حدیث صحیح از کاشف اسرار دقایق جناب امام
جعفر صادق ع مروی است که آن بزرگوار فرموده که جناب فخر انبیا ورسل صلوات الله علیه وآله
فرموده هر کسی در شهری از شهرهای مسلمانان یکسال اذان بگوید بهشت در حق او واجب میشود ودر
حدیث صحیح دیگر فرموده هرگاه اذان واقامه بگویی این باعث این میشود که دو صف از ملائکه
در عقب سر تو نماز میکنند یعنی دو صف از ملائکه اقتدا میکنند بتو در آن نماز واگر
اقتصار باقامه تنها نمائی یک صف از ملائکه در عقب تو نماز میکنند ودر حدیثی وارد شده

که استداد

که استداد آن صف ملائکه از مشرق است تا بمغرب واز مخزن اسرار ربانی جناب رسالت پناهی صلی الله علیه وآله
روایت شده که آنحضرت فرموده کسیکه اذان بگوید ومقصود او از گفتن اذان نبوده باشد مگر رضای الهی جل شانه
خداوند عالم جل جلاله عطا میفرماید باو ثواب چهل هزار شهید وداخل میشود ببهشت بشفاعت او چهل
هزار گناهکار در بهشت وهمینکه مؤذنیکه با معرفت بگوید اشهد ان لا اله الا الله دعا واستغفار میکنند
در حق او هفتاد هزار ملائکه ومینویسند چهل هزار ملک در نامه عمل او ثوابیکه مترتب میشود بر گفتن
اشهد ان محمدا رسول الله صلی الله علیه وآله واخبار در فضیلت اذان واقامه بسیار است همین قدر که مذکور شد
در این مقام کافی است وظاهر است اینها در صورتی است که با معرفت بوده باشد ومعنی اشهد ان لا اله الا الله
این است که من شهادت میدهم کسیکه سزاوار معبودیت وپرستش بوده باشد منحصر است در ذات اقدس وجناب
مقدس خلاق عالم عز شانه وملتفت این شود که آن معبود حقیقی معبودی است که از جمله آثار
قدرت آن معبود متعال است خلقت آسمان وزمین با عدم ماده ومدت وانتفای معاون
وانصار واو است عالم بما فی الضمیر قاطبه عباد وخطورات قلبیه بمحض خطور نزد او است عیان واذعان
بحقیقت این اعتراف در غالب احوال منفک نمیشود از دهشت واضطراب بسبب تذکر سطوت
وعظمت حضرت ذی الجلال ومناسب مقام شهادت بر رسالت آن فخر کافه موجودات آن است
که ملتفت بر جلالت آن نفس مطهر وذات مقدس آن سید انبیا ورسل شده که چه جلالتی داشته
که بشرافت رسالت از جانب حضرت رب العزت تعالی شانه مشرف شده وامین خداوند عالم جل جلاله
شده در تبلیغ مرضیات ومحبوبات ومنهیات ومبغوضات بقاطبه موجودات مشخص است اینکه
بعد از جانب خلاق عالم تعالی شانه در کافه امور سعادتی است فوق همه سعادات وشرافتی است
اشرف کافه شرافات مشخص است که هرگاه حسن مؤذن در وقت اذان واقامه چنین بوده باشد
نظر باحادیث مذکوره ودیگر اینها اقتدا خواهند نمود باو ملائکه مقربین وفایز خواهد بود بسعادات
وعطایای مذکوره از جانب خیر جهان آفرین جل شانه پس عاقل فطانت قرین آن است که خود را
از شرافت این سعادات محروم ننماید ومضمون خسارت آیتی کسی است که خود را نظر بهواجس ووساوس
شیطانیه از امثال این کرامات عظیمه محروم کرد اعاذنا الله تعالی شانه من الحرمان المقرون بالخذلان

واعانها بفضله وکرمه بالفوز باشرف مالفوز به اولیاؤه فی غرفات الجنان بحق اکمل
انبیائه واولیائه الملجاء القاطبة الخلیقة من الانس والجان دوم
در ذکر اختلاف است بین علمای شیعه در حکم اذان واقامه بوجوب واستحباب بچند قول اول
آن است که اذان واقامه واجب است در نماز جماعت خواه نماز جهری بوده باشد مثل نماز مغرب
وعشا وصبح یا اخفاتی بوده باشد مثل نماز ظهر وعصر ومستحب است در حال انفراد واین قول
نقل شده از شیخ مفید وشیخ طوسی وابن براج وابن حمزه وابن زهره دوم آن است که
اقامه واجب است در جمیع نمازها واذان واجب است در نماز جمعه ودر نماز صبح ونماز
مغرب اگر چه این دو نماز فرادی بوده باشد ومستحب است در ظهر وعصر وعشا واین قول
حکایت شده از ابن جنید وابن ابی عقیل قول سیم آن است که اذان واقامه واجب است
در نماز جماعت مطلقا وهم چنین واجب است در نماز صبح ومغرب اگر چه فرادی بوده باشد
واذان مستحب است در نماز ظهر وعصر وعشا این قول ظاهر می شود از شیخ مفید در مقنعه
چهارم آن است که هر دو مستحب است مطلقا خواه در نماز جماعت بوده باشد یا فرادی جهری
بوده باشد یا اخفاتی جماعت واجبه بوده باشد مثل جمعه یا نه نماز قضائی بوده باشد یا ادائی
واین مشهور ما بین فقهاست ومختار ما بین اقوال است مخفی نماند محل اذان واقامه
قبل نماز یومیه ونماز جمعه است دون سایر نمازها خواه واجب بوده باشد یا مستحب خواه
جماعت در آن واجب بوده باشد مثل عیدین در صورت حضور امام علیه السلام یا مستحب مثل
صلوات آیات سیم در فصول وماهیت اذان واقامه است اما اذان بدانکه
فصول آن هجده است چهار تکبیر در اول بعد از آن شهادت بر توحید والوهیت بعد از
آن شهادت بر رسالت هر یک دو مرتبه واما شهادت بر ثبوت ولایت در حق مشکاة
معارف حق ودقایق جناب حضرت امیر المومنین علیه الصلوة من رب العالمین این از اجزای
اذان نیست نه اجزای لازمه ونه اجزای مستحبه وظاهر می شود اطباق فقها بر این مگر
مرحوم علامه مجلسی نور الله مرقده در بحار فرموده که از اجزای مستحبه اذان است
لکن انصاف این است که حکم بجزئیت آن ضعیف است اگر چه جزء مستحب بوده باشد

لکن چونکه

لکن چونکه در کتاب احتجاج حدیثی مذکور است که حاصل مضمون آن این است هر گاه احدی
از شما بگوید لا اله الا الله محمد رسول الله صلی الله علیه وآله پس باید بگوید علی امیر المومنین بنا بر این
هر گاه کسی بعد از فراغ از شهادت بر رسالت بگوید اشهد ان علیا امیر المومنین بقصد
امتثال این حدیث نه بقصد اینکه جزء اذان است اتیان مستحب مطلق کرده خواهد بود
و چونکه جماعتی از اعاظم فقها قدس الله اسرارهم مثل شیخ طوسی وعلامه وغیر اینها
فرموده اند که در اخبار شاذه در مقام بیان اجزای اذان وارد شده اشهد ان
علیا ولی الله بنا بر این هر گاه مؤذن بعد از فراغ از شهادت بر رسالت شهادت
بر امارت وولایت هر دو را جمع نماید باین نحو اشهد ان علیا امیر المومنین وولی الله
موافق هر دو حدیث عمل خواهد بود لکن نه بقصد جزئیت اذان بلکه بقصد امتثال
این دو حدیث مجملا بعد از فراغ از شهادت بر رسالت از اجزای اذان
سه حی علی است یعنی حی علی الصلوه وحی علی الفلاح وحی علی خیر العمل باین ترتیب که مذکور
شد هر یک را دو بار بگوید بعد از آن دو تکبیر بعد از آن دو تهلیل باین دو تهلیل هجده
جزء اذان تمام می شود واجزای اقامه مثل اجزای اذان است تفاوتی نیست
میان اینها مگر بسه چیز دو چیز در انتقاص ویکی در ازدیاد اول آن است که تکبیر اذان
در اول چهار است ودر اقامه دو بار است دوم آن است که تهلیل در آخر اقامه یکبار است
ودر اذان دو بار چنانچه بیان شد سیم آن است که بعد از حی علی خیر العمل در اقامه
زیاد می نماید قد قامت الصلوة را دو بار چهارم اذان واقامه اگر چه
بنا بر مشهور وحق مستحب است لکن مبالغه واهتمام در رعایت اینها می باید نمود
خصوصا در صلوة جهریه سیما در نماز مغرب وصبح وخصوصا در نماز جماعت
نظر باینکه جماعتی از اعاظم فقها قدس الله اسرارهم قائل بوجوب اینها در
جماعت شده اند بلکه صاحب غنیه در این دعوی اجماع نموده پس مقتضای
احتیاط عدم اخلال در اینها است در جماعت وفرادی ودر نمازهای جهری

و عدم اخلال باقامه است مطلقا اگرچه منفرد بجهر باشد و در نماز اخفاتی بجهر باشد
لکن مواردی چندست که اذان در آنها ساقط است چنانچه مواردی چندست
که اذان و اقامه هر دو ساقط است اما مواردیکه اذان تنها در آن ساقط است
اول سفر است بدانکه عمل در سفر نسبت باذان و اقامه بدو طریق می شود اول
آن است که اتیان نماید باذان و اقامه لکن نه بطریق معهود بلکه اقتصار نماید
در جمیع فصول باذان و اقامه بیکی دوم آن است که ترک اذان نماید بالمره
و اقتصار نماید باقامه بطریق معهود ظاهر آن است که هر دو قسم جایز بوده باشد لکن اتیان
باقامه تامه و ترک اذان بالمره اولی است از اینکه اتیان بهر دو نماید منقوصا
بنابراین افضل آن است که ترک اذان نموده بالمره و اتیان باقامه نماید بطریق
معهود پس اذان در سفر ساقط خواهد بود لکن سقوط در این مقام بطریق رخصت است
پس اتیان بهر یک از اذان و اقامه بطریق معهود افضل خواهد بود نظر بتاکید
است مبالغه و اهتمامی که در اذان در حضر هست در سفر نیست دوم از مواضعیکه
اذان ساقط است مزدلفه است توضیح مقال آن است که بعد از وقوف حاج
در عرفات از زوال روز عرفه تا غروب لازم است که بعد از غروب کوچ نمایند
از عرفات بسمت مشعر و اولی این است که تاخیر نماز مغرب و عشا نموده تا وصول
بمشعر در مشعر اذان نماز مغرب بجا آورده اتیان بنماز مغرب نماید بعد از نماز
مغرب اتیان بنماز عشا می نماید بدون اذان خواه فصل متحقق بشود ما بین
دو نماز یا نه سیم از مواضع مذکوره صورتی است که مکلف جمع نماید میان
نماز ظهر و عصر و نماز مغرب و عشا در اینوقت اذان عصر و اذان نماز عشا
ساقط است یعنی در صورتی که مکلف نخواسته باشد اتیان بنافله عصر و نافله
مغرب نماید بلکه اتیان بنماز عصر یا بنماز عشا نماید بعد از فراغ از ظهر یا مغرب
بدون فاصله در اینصورت اذان عصر و اذان عشا ساقط است بنابراین هرگاه
اتیان بنافله عصر یا بنافله مغرب نماید اذان ساقط نیست بلکه هرگاه اتیان بدو رکعت

ازنافله

از نافله عصر یا نافله مغرب نماید بلی ظاهر این است که اذان ساقط نبوده باشد و اما
اتیان ببعضی از تعقیبات قصیره مثل تسبیح سیدة نساء صلوات الله علیها و نحو آن ظاهر
این است که منافی با صدق جمعیکه مناط در سقوط اذان است نبوده باشد چهارم
صورت استماع اذان غیر است بدانکه این مسئله متصور بچند صورت میشود اول آن است کسیکه اراده
داشته که اتیان نماز بجماعت نماید شنید اذان کسی را که آن مؤذن اذان بجهت نماز جماعت
میگفت مثل اینکه فرض کنیم مسجد وسیعی است در آن ائمه متعدده نماز بجماعت بعمل می
آورند یکی از ائمه داخل مسجد شد در حالتیکه مؤذن بجهت جماعت دیگر اذان میگفت خواه مؤذن
امام آن جماعت بوده باشد یا غیر امام و این امام استماع آن اذان را نمود در این صورت ظاهر
این است که این امام مستمع اذان اجتزاء بآن میتواند نمود ثانی آن است که کسی اراده جماعت
داشت استماع اذان از منفرد نمود در اینصورت نیز ظاهر این است امام جماعت اجتزاء
باستماع آن اذان منفرد می تواند نمود پس شروع بنماز جماعت می نماید با عدم اذان سیم
آن است که منفرد استماع اذان نمود از مؤذن جماعت چهارم آن است که منفرد استماع اذان
از منفرد نمود در این دو صورت بر مصلی در اذان اکتفا باستماع آن اذان می تواند نمود پس
در جمیع این چهار صورت که استماع مرید جماعت اذان جماعت و استماع منفرد اذان منفرد
و استماع مرید جماعت اذان منفرد و استماع منفرد اذان جماعت را بوده باشد ظاهر این است
که در جمیع اینها اکتفا در اذان باستماع آن اذان می توان نمود اینها در صورتی است
که اتیان بنماز نماید بهمان وصفی که حین استماع ناوی آن وصف بود ظاهر است و اما هرگاه
عدول از آن قصد نماید و خواهد اتیان بنماز نماید بخلاف آن وصفیکه حین استماع ناوی
آن بود مثل اینکه حین استماع اذان عازم این بود که اتیان نماز بجماعت نموده باشد بعد رای
او منحرف شد خواهد نماز منفردا بعمل آورده باشد یا بالعکس آن مثل اینکه حین استماع اذان
عازم این بود که نماز را منفردا اتیان نموده باشد بعد خواهد اتیان نماز بجماعت نموده باشد
آیا حکم در صورت انحراف رای مثل صورت عدم انحراف است پس اکتفا بهمان استماع
اذان می توان نمود یا حکم چنین نیست بلکه اتیان باذان در اینصورت لابد منه است در نیت

که در این مقام تفصیل داده شود ما بین عدول از اقوی باضعف مثل اینکه حین استماع اذان
نادی جماعت بود بعد رای او منحرف شد خواهد اتیان بنماز منفردا نموده باشد و بین عدول
از اضعف باقوی مثل اینکه حین استماع اذان عازم انفراد بود بعد خواهد نماز را بجماعت
بعمل آورده باشد و در قسم اول حکم کنیم بجواز اکتفا بهمان اذان مسموع بخلاف این در قسم ثانی
پس هرگاه حین استماع اذان عازم این بود که اتیان نماز بجماعت نموده باشد بعد خواهد
نماز را منفردا اتیان نماید درینصورت اکتفا بهمان اذان مسموع می توان نمود خواه اختیار
انفراد اختیاری بوده باشد یا باضطرار یعنی با تمکن از جماعت بوده باشد یا نه مثل اینکه حین
استماع اذان معتقد این بود که بعضی خواهند آمد که با او اقتدا نمایند بعد خلاف اعتقاد
او منکشف شد ظاهر این است که در هر دو صورت اکتفا بهمان اذان مسموع می تواند نمود
خصوصا در صورتیکه اختیار انفراد باعتبار عدم تمکن از جماعت بوده باشد این در صورت
عدول از اقوی باضعف بود و اما هرگاه عدول از اضعف باقوی بوده باشد مثل اینکه حین
استماع اذان عازم انفراد بود بعد عازم جماعت شد درینصورت میگویم اجتزاء بآن
اذان مسموع نمی تواند نمود خصوصا در صورتیکه نیت انفراد با علم بتمکن از جماعت بوده باشد
و محتمل است در این مقام تفصیل داده شود ما بین آنکه اذان مسموع اذان جماعت بوده باشد
یا اذان منفرد در اول حکم شود بجواز اجتزاء آن و در ثانی بعدم جواز اجتزاء تنقیح
مقام مقتضی این است که بگویم مستمع اذان یا عازم جماعت است یعنی امامت یا انفراد
علی التقدیرین اذان مسموع یا اذان جماعت است یا اذان منفرد و علی التقادیر یا اتیان
بنماز مینماید بهمان صفتیکه حین استماع اذان نادی آن بوده یا بر خلاف آن پس اقسام
در مثل هشت است اول آن است که استماع اذان جماعت نمود و حین استماع
اذان عازم جماعت بود و اتیان بنماز نیز بهمان قصد یعنی بجماعت میخواهد
نموده باشد در این صورت بی اشکال اذان ساقط است یعنی حاجت باذان دیگر نیست

دوم

دوم آن است که استماع اذان منفرد نمود و در حین استماع عازم جماعت بود و بهمان
قصد نیز میخواهد اتیان بنماز نموده باشد در این قسم نیز حاجت باذان دیگر نیست بهمان اذان
مسموع اکتفا می تواند نمود سیم آن است که استماع اذان جماعت نمود و حین استماع
اذان عازم انفراد بود و بهمان قصد نیز میخواهد اتیان بنماز نموده باشد چهارم
آن است که استماع اذان منفرد نمود و حین استماع عازم انفراد بود و بهمان قصد نیز
میخواهد اتیان بنماز نموده باشد در این دو صورت نیز ظاهر این است که حاجت باذان
نبوده باشد پنجم آن است که استماع اذان جماعت نمود و حین استماع اذان نادی
جماعت بود بعد رای او از جماعت منحرف شد میخواهد اتیان بنماز منفردا نموده باشد
ششم آن است که استماع اذان منفرد نمود و حین استماع اذان عازم جماعت
بود بعد خواهد نماز را منفردا اتیان نموده باشد در این دو صورت نیز در نیت
که حاجت باذان دیگر نبوده باشد پس اکتفا بهمان اذان مسموع می تواند نمود هفتم
آن است که استماع اذان منفرد نمود و حین استماع اذان عازم انفراد بود بعد
عازم جماعت شد هشتم آن است که استماع اذان جماعت نمود و حین استماع اذان
عازم انفراد بود بعد عازم جماعت شد در این دو صورت عدول از اضعف باقوی نموده
در قسم اول ظاهر این است که اکتفا باذان مسموع نتواند نمود پس هرگاه خواسته باشد
که درک فضیلت اذان را نموده باشد باید اذان بگوید و اما قسم ثانی پس اگرچه در صورت
اجتزاء اجتزاء باذان نماز جماعت شده است در نماز جماعت لکن در رتبت که
اکتفا نتوان نمود بلکه می باید اذان گفته باشد تا نماز او بی فضیلت اذان نبوده باشد
اگر کسی گوید این تفصیل مسلم بود هرگاه اکتفا باستماع اذان منفرد در جماعت
نمی شد و منفرد حق این است که شرط اکتفا بآن می نمایند چنانچه بیان شد در قسم ثانی که هرگاه
استماع اذان منفرد نمود و حین استماع عازم این بود که نماز بجماعت بعمل آورده باشد
درینصورت اکتفا بهمان اذان مسموع از منفرد می تواند نمود در جماعت و در این صورت

نیز چنین خواهد بود بعد از قصد جماعت پس باید اجتزاء توان نمود خصوصا در صورت
اخیره که اجتزاء باستماع اذان جماعت در اذان نماز جماعت خواهد بود جواب این
آن است که امر اگرچه چنین است لکن چونکه اجتزاء در واجبات و مستحبات عینیه بفعل
غیر مخالف اصل است پس لازم است که اقتصار شود در مخالفت اصل بقدریکه ظاهر از نص است
و ظاهر از مستند مسئله بعد از تدقیق نظر در صورتی است که اختلافی در بین قصد حین
استماع اذان و قصد حین شروع در نماز نبوده باشد پس تمسک بان در صورت تغایر مابین
قصدین ممکن نیست بنابراین باید در صورت تغایر قصد اتیان باذان نماید تا مؤدی
سنت بوده باشد و بعبارت اخری چونکه مقتضای حدیث موثق لا صلوة الا باذان
و اقامة آن است که هر نمازی باید با اذان و اقامه بوده باشد تخصیص این عموم در صورت
اتحاد در قصد وقت استماع اذان و وقت شروع در نماز ثابت شد و اما در صورت
مغایرت پس مخصص معلوم نیست بلی هرگاه عدول از ادنی باضعف بوده باشد چنانچه
مذکور شد در اینجا ممکن است که متمسک شویم بطریق اولی و دون عکس آن لکن فهمیدن آن
موقوف است بتأمل تام بعد از استمداد و توفیق از فیاض علام ببرکت ارواح مطهره
ائمه انام علیهم الاف التحیة و السلام بعد از ترقیم مطالب مرقومه بقدریکه مقام
مقتضی آن بود میگوییم در این مقام دقایق چندی هست مناسب آن است که تنبیه بر آن
شده باشد اول آن است که استماع اذانی که معتبر میکردانند از اذان آیا استماع جمیع
فصول اذان است یا استماع بعض نیز کفایت می نماید در اینجا ظاهر اول است
پس سماع بعض فصول کفایت نمیکند در حکم بسقوط اذان ثانی آن است حکم باینکه
استماع اذان موجب سقوط اذان است در صورتی است که حین استماع عازم نماز
بوده باشد پس هرگاه حین استماع اذان عازم نماز نبوده باشد بعد از استماع اذان
عازم شد که اتیان بنماز نموده باشد ظاهر این است که اذان ساقط نبوده باشد اگرچه

عازم

عازم بنماز شود بعد از استماع اذان بدون فاصله سیم آن است استماع اذانیکه موجب
سقوط اذان می شود در صورتی است که استماع اذان نمازی بوده باشد که آن شخص
عازم اتیان بان نماز بوده باشد پس هرگاه این شخص عازم نماز ظهر بوده باشد و استماع
اذان نماز عصر نموده باشد یا بالعکس آن ظاهر این است که اذان ساقط نبوده باشد چهارم
استماع اذان کفایت میکند در اذان مستمع در صورتیکه مؤذن نادی این بوده باشد
که اذان بجهة نماز است پس هرگاه اذان مؤذن باین قصد نبوده باشد مثل اینکه اذان
بقصد تعلیم یا تعلم گوید یا استماع اذانی نموده باشد که خلف مسافر گفته شده باشد این
موجب سقوط اذان نمیشود و همچنین استماع اذان در گوش راست مولود نموده باشد
یا استماع اذان در گوش کسی که ترک اکل لحم نموده تا چهل روز یا در گوش کسی که سوء
خلق بهم رسانیده باشد و هکذا مجملا استماع اذانیکه موجب سقوط اذان می شود استماع
اذانی است که مؤذن اتیان نماید بقصد اتیان بنماز نه مطلق استماع اذان اگرچه
این از آنچه در سیم مذکور شد مستفاد می شود خامس استماع اذان در صورتی مسقط اذان است
که اذان مؤذن صحیح بوده باشد پس هرگاه اذان او صحیح نبوده باشد خواه باخلال بعض فصول
اذان یا باخلال بعض کلمات آن بلکه بعدم اخراج بعض حروف اذان از مخرج آن
ظاهر این است در هیچیک از صور مسطوره استماع چنین اذانی مسقط اذان نبوده باشد
و همچنین است هرگاه در فقرات اذان کلا او بعضا تغنی نماید ششم ظاهر این است
سقوط بسبب استماع اذان در صورتی است که مؤذن مرد بوده باشد پس هرگاه
استماع اذان زن نماید این کفایت در سقوط اذان او نخواهد نمود اگرچه آن زن
از محارم او بلکه زوجه او بوده باشد این در حق مردان است و اما در حق زنان

باین معنی ضعیفه استماع اذان از ضعیفه دیگر نمود یا استماع اذان مرد نمود لکن از محارم
خود ظاهر این است که این کفایت میکند در حکم بسقوط اذان زن بلکه دور نیست در غیر محارم
نیز چنین بوده باشد هفتم ظاهر این است چنانچه استماع اذان مؤذن جماعت و اذان
منفرد کفایت میکند در حکم بسقوط اذان مستمع هم چنین است استماع اذان مؤذن
بلد خواه معلوم بشود که بعد از آن بلا فصل اتیان بهمان نماز نماید یا نه بلکه اذان
بجهة محض اعلام بدخول وقت نماز بوده باشد پس اذان مؤذن بلد مستثنی خواهد بود
از انکه در سابق بیان شد که هرگاه اذان مؤذن بجهة نماز نبوده باشد استماع آن اذان
موجب سقوط اذان نمیشود هشتم آیا حکم مذکور مختص بنماز ادائی است یا در اذان
نماز قضائی نیز ثابت است دور نیست که مختص بنماز ادائی نبوده باشد بلکه در نماز قضائی
نیز ثابت بوده باشد لکن بتفصیلیکه محتاج به بیان است پس میگوییم در این مقام چند احتمال است
اول استماع اذان نماز ادا در حق کسیکه عازم اتیان بنماز ادا است دوم استماع اذان
نماز قضا در حق کسیکه عازم نماز قضا است سیم استماع اذان نماز ادا در حق کسیکه
عازم اتیان بنماز قضا است چهارم عکس این است یعنی استماع اذان نماز قضا در حق کسیکه
عازم اتیان بنماز ادا است اول حکم آن مفصلا بیان شد دوم متصور بچند صورت
می شود توافق در نوع صلوة و تخالف در آن اما در صورت تخالف مثل اینکه
کسی اذان گفت بجهة اینکه اتیان بنماز ظهر قضائی کند و دیگری استماع آن اذان
لکن عازم این است که اتیان بنماز صبح قضائی نموده باشد این صورت حکم بسقوط
اذان در حق مستمع ممکن نیست و اما در صورت توافق پس این متصور بدو صورت
می شود یک صورت اینست که کسی مثلا ده سال قبل از این نماز ظهری از او فوت شده
و دیگری نیز نماز ظهری از او فوت شده لکن یکروز قبل هر دو در یک وقت عازم اینکه

شده اند

شده اند که اتیان بنماز ظهر قضائی نموده باشند یکی بهمین قصد اذان گفت و دیگری استماع
آن اذان نمود ظاهر این است در اینصورت نیز استماع اذان کفایت در حکم بسقوط
اذان نماید صورت دیگر آن است که یک نماز از هر دو در یک وقت فوت شده مثل
اینکه نماز ظهر روز یکشنبه اول فلان ماه از دو نفر فوت شد هر دو در یک وقت اراده
نمودند که قضا نموده باشند یکی اذان بجهة همان نماز گفت و دیگری شنید در اینصورت
ظاهر این است که اذان مسموع قائم مقام اذان سامع بشود پس اذان او ساقط
خواهد بود سیم نیز متصور بدو صورت میشود توافق در صنف و تخالف در آن اول
مثل انکه کسی اذان گفت بقصد انکه اتیان بنماز ظهر ادائی نموده باشد و دیگری
استماع آن اذان نمود با عزم باتیان ظهر قضائی دوم مثل انکه مستمع اذان در این
فرض عازم این است که اتیان بنماز عشای ادائی نموده باشد ظاهر این است در هیچیک
از این دو صورت حکم بسقوط اذان نماز قضائی نتوان نمود دهم چنین است حال
در قسم چهارم یعنی استماع اذان نماز قضائی موجب سقوط اذان نماز ادائی نمیتواند
شد خواه در صورت توافق در صنف بوده باشد یا صورت تخالف نهم آن است این
حکم بسقوط اذان در محل کلام مختص است بصورت استماع اذان مؤذن یا اعم است
از صورت استماع و سماع اگرچه متیقن اول است لکن ظاهر این است که اختصاص
بصورت استماع نداشته باشد پس در صورت سماع اذان غیر نیز اذان سامع
ساقط است دهم آن است این حکم چنانچه در سماع اذان ثابت است در سماع
اقامه نیز چنین است یعنی هرگاه کسی اذان و اقامه را هر دو را از مؤذن و مقیم
شنید سماع اذان چنانچه مغنی از اذان است سماع اقامه نیز مغنی از اقامه است

واما سماع اذان فقط اگرچه مغنی از اذان هست لکن مغنی از اقامه نیست واما سماع اقامه فقط
پس هرگاه بعد از صدور اذان از این شخص سامع بوده باشد ظاهر این است که موجب سقوط اقامه نشود
واما هرگاه اذان از این شخص صادر نشده باشد و استماع اذان نیز ننموده باشد چنانچه مفروض است
مثل اینکه فرض کنیم وقت گفتن اذان مؤذن حاضر نبود یا مؤذن ترک اذان نموده اقتصار باقامه
تنها نمود پس این شخص سامع اقامه فقط حکم بسقوط اذان در حق او ممکن نیست پس اگر ایشان باذان
نماید ظاهر این است که حکم بسقوط اقامه در حق او ممکن نبوده باشد پس اقامه نیز باید بگوید واگر ترک
اذان نماید آیا استماع اقامه فقط مغنی از اقامه او خواهد بود یا نه حکم خالی از اشکال نیست لکن
دور نیست که استماع اقامه فقط مغنی از اقامه نبوده باشد خواه اذان را ترک نماید یا نه
یازدهم ظاهر این است که حکم مذکور درصورتی است که بعد از استماع اذان واقامه
بلا فصل عرفی مشغول نماز بشود واما هرگاه فصل متخلل شود دراینصورت اذان
واقامه هیچیک ساقط نیست دوازدهم ظاهر این است که سقوط اذان واقامه
درصورت مسطوره من باب العزیمة نبوده باشد که ممنوع بوده باشد این شخص از اذان
واقامه بلکه من باب الرخصت خواهد بود پس با استماع اذان واقامه ایشان
بهر دو می تواند نمود بلکه دور نیست که عدم اجتزاء باذان واقامه مسموع وایشان
بانها نمودن اولی از اجتزاء بوده باشد خصوصا نسبت باقامه پنجم از جمله
مواضعیکه اذان ساقط است در روز عرفه است یعنی اذان نماز عصر دران روز
ساقط است خواه در عرفات بوده باشد یا در سایر اماکن کلامیکه هست در این است
که آیا حکم مختص است بصورتیکه مشغول دعا شود یا عام است ظاهر ثانی است پس
اذان نماز عصر در روز عرفه ساقط است اگرچه قصد دعای موظف دران
روز را نداشته باشد ظاهر این است که سقوط اذان در اینجا بطریق عزیمة بوده باشد
پس اذان عصر دران روز جایز نیست ششم از جمله مواضعیکه اذان ساقط است
عصر روز جمعه است خواه مکلف ایشان نماز جمعه نماید یا نماز ظهر بنا برانچه جماعتی
از فقها ذکر فرموده اند و بعضی از فقها چنین فرموده اند که اگر ایشان بنماز جمعه نموده باشد
اذان عصر ساقط است واگر ایشان بنماز ظهر نموده باشد ساقط نیست مختار نزد حقیر عدم

سقوط است

سقوط است پس اذان عصر روز جمعه مثل اذان عصر سایر روزها خواهد بود اگرچه ایشان بنماز جمعه
نموده باشد هفتم از مواضعیکه اذان ساقط است درصورتیست که کسی داخل مسجد شد بقصد
نماز درحالتیکه اهل مسجد مشغول بنماز جماعت بوده باشند خواه در اثنای نماز بوده باشند یا بعد از فراغ
از نماز لکن درصورتیکه اهل صفوف متفرق نشده باشند اعم از انکه این شخص عازم بنماز جماعت بوده باشد
باین نحو که عازم این بود که اقتدا نماید بامام همان جماعت یا بامام جماعت دیگر بلکه هرگاه امام
جماعت دیگر خواهد نموده باشد باز ساقط خواهد بود و هم چنین است هرگاه خواهد نماز منفردا ایشان
نماید باز ساقط خواهد بود خواه امام جماعت معلوم العدالة پیش این شخص بوده باشد یا مجهول الحال بلی
هرگاه فرض شود که امام معلوم الفسق بوده باشد بنا بر اعتقاد این شخص دراینصورت ظاهر این است که اذان
ساقط نباشد پس اقسام مسئله متعدد است اول این است که داخل مسجد شد بقصد اینکه اقتدا
بامام جماعت نموده باشد دوم این است داخل درمسجد شد بقصد انکه امامت نموده باشد بجهة جماعت
دیگر سیم این است داخل شد بقصد انکه نماز منفردا ایشان نموده درجمیع این سه صورت
وقتیکه داخل شده دید امامی مشغول بنماز جماعت است در اثنای نماز آن امام داخل مسجد شده
یا بعد از فراغ آن امام از نماز لکن با بقای صفوف در جمیع این سه صورت اذان بلکه اقامه
نیز ساقط است این درصورتی است که این شخص عازم ایشان همان نمازی بوده باشد که امام مشغول بان بوده
یا فارغ شده باشد از آن اما هرگاه چنین نبوده باشد مثل اینکه امام مشغول بنماز ظهر یا مغرب بود واین
شخص عازم ایشان بنماز عصر یا نماز عشا بوده باشد دراینصورت اذان واقامه ساقط نیست پس می باید
ایشان باذان واقامه نموده باشد واما هرگاه امام مشغول بنماز عصر یا نماز عشا بود واین شخص عازم
ایشان بنماز ظهر یا نماز مغرب بوده باشد دراینصورت دور نیست که هیچیک از اذان واقامه ساقط نبوده باشد
دراین مقام مباحث چندی هست که تنبیه بران مناسب است اول این است انچه مذکور شد که اذان
واقامه هر دو ساقط است این درصورتی است که نماز جماعت در مسجد بوده باشد اما هرگاه در مسجد نبوده باشد
مثل اینکه نماز جماعت در خانه است یا در صحرا است چنانچه در سفر غالبا چنین است دراین صورت اگر
کسی دران مکان خواهد ایشان بنماز نموده باشد اذان واقامه می باید بگوید اگرچه ایشان بنماز در صف
جماعت بوده باشد نماید مگر درصورتیکه اقتدا بهمان امام نموده باشد در همان نماز و وقتیکه ملحق بصف

سسی
... مثلا ... جماعت بامام باید
... ایشان بنماز جماعت ...
ودیگری ... بقصد
اقتدا ...

جماعت شد امام از نماز فارغ شده بود در اینصورت برای شخص اتیان باذان و اقامه هر دو میتواند
اگرچه اتیان بهمان نماز در بین صفوف جماعت نماید پس حکم بسقوط اذان و اقامه در محلیکه
اتیان بجماعت شود در صورتی است که جماعت در مساجد بوده باشد در غیر مساجد چنین نیست دوم
آن است حکم بسقوط اذان و اقامه در صورتی است که صلوتین متحد بوده باشد در نوع و صنف پس هرگاه
نوع نماز مختلف بوده مثل اینکه امام اتیان بنماز ظهر نموده یا می نماید و این شخص میخواهد اتیان بعصر نموده
باشد در اینصورت اذان و اقامه ساقط نیست و همچنین است حال در نماز مغرب و عشا یا بالعکس آن
باین نحو که امام مشغول بنماز عصر یا عشا است و این شخص میخواهد منفردا اتیان بنماز ظهر یا مغرب نماید
در اینصورت نیز اذان و اقامه ظاهر این است که ساقط نبوده باشد و هم چنین است هرگاه نوع نماز متحد بوده باشد
لکن مختلف بصنف بوده باشد مثل اینکه هر دو نماز ظهر بوده باشد لکن نماز امام ادا بوده باشد و نماز این شخص قضا
پس هرگاه امام از نماز ظهر ادائی فارغ شد و این شخص میخواهد در صف جماعت اتیان بنماز ظهر قضائی
نموده باشد ظاهر این است که اذان و اقامه ساقط نبوده باشد سیم آن است مکان این شخص با مکان
جماعت یکی هم بوده باشد یا قریب باو پس هرگاه جماعت در مسجد عظیمی بوده باشد و جماعت در سمتی بوده باشد
و این شخص در سمت دیگر بعید از سمت جماعت بوده باشد ظاهر این است که اذان و اقامه در حق این شخص ثابت
بوده باشد چهارم آن است که سقوط اذان و اقامه در این مقام در صورتی است که امام جماعت
باعتقاد این شخص فاسق نبوده باشد پس هرگاه معتقد فسق او بوده باشد ظاهر این است که اذان و اقامه
ثابت بوده باشد اگرچه نماز این شخص با نماز امام متحد در نوع و صنف بوده و این شخص اتیان بنماز در صف
جماعت نماید بنابراین پس سقوط اذان و اقامه در صورت اعتقاد بعدالت امام است یا آنکه
امام جماعت مجهول الحال نزد این شخص بوده باشد پنجم آن است سقوط اذان و اقامه در صورتیکه داخل در مسجد
شد در حال اشتغال امام بنماز ظاهر است و اما هرگاه داخل شد بعد از فراغ امام پس این متصور بچند
صورت میشود یکی آن است که احدی از اهل جماعت متفرق نشده باشند شبهه در سقوط اذان و اقامه
در این مقام نیست دوم مقابل آن است باین معنی که احدی از اهل جماعت باقی نمانده باشند اشکالی در ثبوت
اذان و اقامه در این صورت نیست سیم آن است که بعضی متفرق شده اند و بعضی دیگر باقی می باشند این متصور
بسه صورت میشود اول آن است آنچه از اهل جماعت که رفته اند اکثر بوده اند از باقی دوم عکس این است یعنی آنچه باقی
مانده از اهل جماعت بیشتر است از آنچه متفرق شده اند سیم آن است که باقی از اهل جماعت مساوی است

با متفرق شده

با متفرق شده ظاهر این است حکم بسقوط در جمیع ثابت است بنابراین پس بقای بعض از صفوف کفایت میکند در حکم
بسقوط کلامیکه در این مقام هست این است آیا مطلق بقا کفایت میکند یا معتبر بقا بجهت اتیان بتعقیب است
ظاهر اول است در صورتیکه باقی از اهل جماعت بسیار بوده باشد بحدیکه عرفا نتوان گفت که اهل جماعت
متفرق شده اند و ثانی است در صورتیکه باقی قلیل بوده باشد با بقای آن صادق باشد تفرق اهل جماعت
وجه این تفصیل دانسته میشود از رجوع بمطالع الانوار لکن ظاهر این است که مطلق بقا کفایت نماید
بلکه مراد بقا بقدر معتاد و متعارف است که بعد از نماز باقی می مانند و اما هرگاه بعضی
اهل جماعت یا اکثر از آن باقی ماندند زاید از قدر متعارف مثل اینکه روز عرفه است
از ادای عصر فارغ شدند مشغول شدند بدعا تا غروب یا حوالی غروب یا روز نیمه رجب است
بعد از فراغ از صلوتین مشغول شدند بعمل استفتاح تا غروب یا شبهای قدر است بعد از
فراغ از نماز عشا مشغول شدند بعبادت در این چند صورت هرگاه داخل در مسجد شود
کسی بقصد ادای نماز عصر حوالی غروب یا بجهت اتیان بنماز عشا نزدیک بنصف شب
ظاهر این است که حکم بسقوط اذان و اقامه نتوان نمود اگرچه صفوف متفرق نشده
باشد بلکه ظاهر این است اذان و اقامه در مثل این صورت ثابت است ششم آنچه مذکور
شد که اذان و اقامه ساقط است در صورتیکه امام آن جماعت مستجمع شرایط اقتدا بوده باشد
در نظر این شخص ظاهر است و اما هرگاه چنین نبوده باشد خالی از این نیست اگر آن امام از عامه
است قطعا اذان و اقامه ساقط نیست و اگر از شیعه است دور نیست که در این صورت تفصیل
داده شود ما بین مجهول الحال و معلوم الفسق در اول حکم شود بسقوط و در ثانی بثبوت والشکر لله الحمد الودود
هفتم آن است که آیا این حکم مختص است برجال یا در حق نساء نیز ثابت است تحقیق مقام مقتضی
تفصیل است باین نحو امام یا مرد است یا زن و هم چنین است کلام در آنکس که داخل در مسجد میشود
پس مسئله متصور بچهار صورت میشود اول آن است که امام جماعت مرد است و آنکس که داخل
در مسجد میشود او نیز مرد است این قسم همان است که مذکور شد دوم آن است که امام جماعت
مرد است لکن آنکس که داخل میشود در مسجد بقصد نماز زن است در این صورت اگرچه اشکال در سقوط
اذان و اقامه می توان نمود لکن ظاهر این است که ساقط بوده باشد نظر باینکه مطلوبیت اذان و اقامه

در حق رجال آکد است و مبالغه و اهتمام در حق ایشان بیشتر است پس دلیل دالّ بر سقوط در حق رجال
در اینصورت دالّ بر سقوط خواهد بود در حق زنان بطریق اولی سیم آن است که امام جماعت زن است
و داخل در مسجد مرد است در این صورت اگرچه اشکال می توان نمود در حکم بثبوت اذان و اقامه
لکن ظاهر این است که ثابت بوده باشد چهارم آن است که امام جماعت زن بوده باشد و داخل در مسجد
بقصد نماز هم زن آیا اذان و اقامه در حق چنین زن ساقط است یا ثابت شاید حکم بسقوط اقرب
بصواب بوده باشد هشتم الآن است که سقوط اذان و اقامه در این مقام آیا بعنوان حتم و لزوم
است پس ایتیان بآنها جایز نخواهد بود یا بعنوان رجحان است پس ایتیان باذان و اقامه
نمودن در اینصورت اگرچه جایز است لکن مرجوح است ظاهر ثانی است اگرچه احتیاط
در ترک است نهم از موارد دیگر که باز اذان و اقامه هردو ساقط است در حق کسی است که وارد
شد دید جماعتی منعقد شده امامی مشغول نماز است جماعتی با و اقتدا نموده اند در این
صورت میتواند این شخص ترک اذان و اقامه نموده ملحق شود بهمان جماعت در اقتدا
نمودن بهمان امام خواه در مسجد بوده باشد یا غیر مسجد و هم چنین است حال هرگاه دید
کسی که مستجمع شرایط امامت بوده مشغول نماز است منفردا در اینصورت میتواند این شخص
ترک اذان و اقامه نموده اقتدا بآن شخص نماید دهم از مواضعیکه اذان
ساقط است در غیر نماز اول از نمازهای قضائی است که ایتیان بآنها نماید در عقب
یکدیگر توضیح مطلب مقتضی این است که گفته شود شکی نیست در اینکه چنانچه اذان و اقامه
ثابت و راجح است در نمازهای ادائی ثابت و راجح است در نمازهای قضائی بنابراین
هرگاه ایتیان بنمازهای قضائی بفاصله نماید راجح است نسبت بهر نمازی اذان و اقامه
بگوید و اما هرگاه ایتیان بآنها متصل بهم نماید در اینوقت ایتیان باذان و اقامه
می نماید در نماز اول و در بقیه نمازها اگرچه ده روز بوده باشد اقتصار می نماید باقامه
تنها باین معنی که رجحان ایتیان باذان در غیر نماز اول در صورت مذکوره معلوم نیست
و معتبر در ایتیان بآن نمازهای قضائی است عقب یکدیگر بودن فصل خواه در موضع

واحد بوده باشد

واحد بوده باشد یا در مواضع متعدده کلامی که هست در این مقام این است آیا این حکم مختص بصورتی است
که نماز قضا از خود این شخص بوده باشد یا در صورتیکه از غیر هم بوده باشد ثابت است مثل نمازیکه بر این شخص
لازم شده باشد باجاره مثلا ممکن است در اینصورت تفصیل داده شود در نمازی که بر این شخص لازم شده
باجاره مابین آنکه این نماز نمازی است که از منوب عنه فوت شده پس فعل نایب تدارک از نمازی است
که فوت شده از منوب عنه یا غیر چنین نیست اگر اول است در اینصورت بگوییم حکم این است که مذکور شد
در صورت ایتیان بصلوات متعدده مع التوالی اذان در غیر نماز اول ساقط است و اگر ثانی است بگوییم
اذان ثابت است در همه نمازها خواه ایتیان نماید متوالیة یا بفاصله و از آنچه مذکور می شود که نه موضع شد معلوم ع
است که اذان ساقط است و سه موضع از آن نه موضع اقامه هم ساقط است بخلاف شش موضع دیگر
که اقامه ثابت است پس شش موضع اذان تنها ساقط است و سه موضع اذان و اقامه هردو ساقط است
تنبیه هرگاه کسی ایتیان باذان و اقامه نمود به نیت اینکه ایتیان بنماز فرادی نموده باشد یا بجهة
اینکه کسی نبود که جماعت باو منعقد شود یا رای او بجماعت نبود بعد رای او منحرف شد خواست نماز بجماعت
ایتیان نموده باشد در هر دو صورت ظاهر این است که اکتفا بآن اذان و اقامه که از او صادر شده نتواند
نمود بلکه تأدیه سنت موقوف است باذان و اقامه دیگر خواه همین شخص اعاده اذان و اقامه نماید
به نیت جماعت یا دیگری ایتیان بآنها نماید فرقی نیست در این مقام مابین آنکه خود این شخص خواهد امامت
کند یا اقتدا کند بدیگری لکن ثانی در صورتی است که اذان و اقامه از امام یا از غیر امام بقصد جماعت
صادر نشده باشد و الا حاجت باذان و اقامه دیگر نخواهد بود چنانچه در سابق بیان شد توضیح مطلب مقتضی
این است که گفته شود کسی که ایتیان باذان و اقامه نمود بقصد اینکه منفردا ایتیان بنماز نموده باشد
بعد رای او قرار گرفت که ایتیان نماز بجماعت نموده باشد یا باین نحو که امامت نماید یا اقتدا نماید
بدیگری در هر دو صورت اذان و اقامه ضرور است در قسم اول امام اکتفا باذان و اقامه که از او
صادر شده بقصد انفراد نمی تواند نمود و در قسم ثانی آنکس که امامت میکند اکتفا باین اذان که از ماموم
صادر شده به نیت انفراد میتواند نمود لکن این در صورتی است که این امام استماع این اذان را ننموده باشد
یا استماع نموده باشد لکن حین استماع عازم جماعت نبوده باشد و اگر استماع نموده باشد در وقت استماع نادی

جماعت بود در اینصورت ظاهر این است که اکتفا می تواند نمود چنانچه سابق مفصلا بیان شد تتمیم
دخول در نماز یا با اتیان باذان و اقامه است یا با اخلال بهردو یا با اتیان باذان است و اخلال باقامه
یا بعکس آن و در صورت اخلال بهردو یا ببعض اخلال متعمدا خواهد بود یا ساهیا پس اقسام مسئله
هفت است اول این است که اتیان باذان و اقامه هردو نمود بعد از آن شروع بنماز نمود معلوم است
این اکمل اقسام و افضل انها است محل کلام در این مقام نیست دوم آن است که اخلال بهردو نمود عامدا
و شروع بنماز نمود ظاهر این است در اینصورت قطع نماز در حق این شخص بجهة اتیان باذان و اقامه
جایز نباشد خواه قبل از دخول در رکوع بود باشد یا بعد بلکه جایز نیست قطع نماز اگرچه قبل از شروع
در قرائت بود باشد سیم این است که اخلال باذان و اقامه نمود ساهیا بعد از دخول در نماز متذکر
شد در اینصورت اگر متذکر شد بعد از دخول در رکوع باز ظاهر این است قطع نماز بجهة درک اذان
و اقامه جایز نبوده باشد و اما هرگاه متذکر شد قبل از دخول در رکوع رکعت اول ظاهر این است
قطع نماز در حق این شخص در چنین صورت جایز بوده باشد بجهة اتیان باذان و اقامه بعد از اتیان
بهردو لازم است استیناف نماز نماید پس قطع نماز در اینصورت بجهة درک صلوة با اذان و اقامه
مستحب خواهد بود اگرچه احتیاط در عدم قطع است چهارم این است که ترک اذان نمود عمدا بعد از
اتیان باقامه شروع بنماز نمود پنجم عکس این است یعنی اتیان باذان نمود و ترک اقامه نمود عمدا
و شروع کرد بنماز در اینصورت نیز قطع نماز جایز نیست پس اتمام آن لازم خواهد بود ششم
آن است که اتیان باذان نمود لکن اخلال باقامه نمود سهوا و شروع بنماز نمود هفتم عکس
آن است یعنی اخلال باذان نمود سهوا و اتیان باقامه نموده شروع در نماز نمود در این دو صورت
نیز ظاهر این است که قطع نماز جایز نبوده باشد پس جواز قطع نماز در جمیع صور مذکوره منحصر خواهد بود
در یک صورت که مذکور شد کلام سکه در این مقام هست این است که آیا جواز قطع در صور مسطوره محقق است
بمنفرد یا در حق امام نیز ثابت است مختار نزد حقیر اول است اگرچه جماعتی قائل بثبوت
در هردو شده اند تتمیم در بیان وقت اذان است بدانکه اذان هر فریضه میباید بعد از
دخول وقت آن فریضه اتیان شود بنا بر این پس اتیان باذان باید قبل از دخول وقت

فریضه

فریضه جایز نبوده باشد چنانچه در واقع چنین است بلی استثنا شده از این قاعده در هر جا یکی اذان نماز صبح است
که مشهور مابین فقهاء آن است که تقدیم آن بر فجر جایز است لکن فرموده اند مستحب اعاده آن است بعد از فجر
دوم اذان صلوة جمعه است که لازم جماعتی از فقهاء آن است که تجویز فرموده باشند اتیان بان را قبل از زوال
مثل عمدة الفقهاء ابن حمزه و قاضی ابن البراج و قطب راوندی و غیر اینها نظر باینکه لازم
دانسته اند تقدیم دو خطبه نماز جمعه را بر زوال و اذان نماز جمعه لازم است قبل از خطبتین
بود باشد بنا بر این پس لازم از قول این اعاظم این است که اتیان باذان صلوة جمعه شده باشد قبل
از زوال و جواز تقدیم اذان صبح بر فجر اگرچه مسلم است مثل استحباب اعاده بعد از فجر لکن تقدیم
دو خطبه جمعه بر زوال بنا بر مختار مسلم نیست مقصود تنبیه بر وقوع خلاف در مسئله بود بنا بر این
حصری که از کلمات بسیاری از اعاظم ظاهر میشود که تقدیم اذان بر دخول وقت جایز نیست مگر اذان
صبح صحیح نخواهد بود مگر بنا بر قول غیر از اعاظم مذکوره تتمیم در امور معتبره در مؤذن
و امور مستحبه در اوست اما امور معتبره در صحت اذان و اقامه از مؤذن و همچنین در اعتداد
غیر در اذان او پس آن چند چیز است اول عقل است پس اذان از مجنون درست صحیح نیست و دیگری
اکتفا باذان او نمی تواند نمود دوم اسلام است پس اذان از کافر صحیح نیست خواه حربی بوده باشد یا کتابی
یا مرتد یا منکر ضروری از ضروریات دین سیم ایمان است پس اجتزاء باذان صادر از مخالفین
جایز نیست بلکه اذان مثل سایر عبادات صادره از انها صحیح نیست احادیث معتبره در این باب از ائمه
اطهار علیهم صلوات الله العزیز الجبار بسیار است مناسب است که این مقام مشرف شود بایراد جمله از آن
تا اطلاع اطلاع بر آن باعث حیات قلوب شیعیان آن مقربان درگاه خالق جهان شود از جمله آن احادیث
حدیثی است که شیخ صدوق روایت نموده از ابی حمزه الثمالی از جناب فخر العابدین و سید الساجدین علی بن
الحسین علیه السلام که آنحضرت در وقتیکه جماعتی از شیعیان ایشان بشرف سعادت آن بزرگوار مشرف بودند
فرموده اند کدام بقعه از بقعات زمین افضل است عرض کردیم خداوند عالم جل شانه و رسول خدا و پسر رسول
خدا صلی الله علیه و آله دانا تر باین است حضرت فرموده اند بدانید افضل قطعات زمین مقدار از زمین است
از مسجد الحرام که واقع مابین حجر الاسود است و مقام حضرت ابراهیم ع هرگاه کسی عمر آن بقدر عمر حضرت نوح ع

بوده باشد که عبارت از نه صد و پنجاه سال بوده باشد کل روزهای این مدت را صایم شود و شبهای او را
مشغول عبادت شود در آن مکان شریف بعد از آن بمیرد و معترف بولایت و امامت ما نبوده باشد
این همه طاعات مطلقا مفید نفعی درباره او نخواهد بود و از جملهٔ احادیث مذکوره حدیثی است
که ثقة الاسلام روایت فرموده از محمد ابن مسلم از کاشف دقایق علوم الاوایل والاواخر جناب حضرت
امام محمد باقر علیه السلام که آنحضرت فرموده هر کس که اطاعت خداوند عالم جل جلاله نمود در آنچه جناب باری
عز شانه امر بآن امر فرموده و در اتیان آن طاعات غایت مشقت را متحمل شود و امام و پیشوای از جانب
خداوند عالم تعالی شانه نداشته باشد پس سعی و عبادات او مقبول درگاه احدیت نخواهد بود و چنین کسی
گمراه و متحیر خواهد بود و اعمال صادره از او مبغوض خداوند عالم جل شانه خواهد بود مثال و حالت چنین شخصی
مثل و حالت گوسفندی است که گم شده باشد از شبان خود و گله که در آن بوده پس طلب کند گله را که در میان آنها بوده
برفتن و آمدن پس چون شب داخل شود دید گله را چنین فهمید آن همان گله است که در میان آنها بوده پس میل
نمود بسوی آنها و مغرور شد بآنها شب را در میان آنها ماند در خوابگاه آنها بعد از آنکه صبح شد شبان
گله خود را بچراگاه روانه نمود فهمید این شبان او و گله او نیست پس باز طلب کرد با تحیر و حیران گله خود را
پس دید گوسفندان دیگر را مع شبان آنها و میل کرد بسوی آنها و مغرور شد بآنها پس فریاد زد باو شبان
برو و ملحق شو بشبان و گله خود بدرستیکه تو گمراه و حیرانی گم شده از شبان و گله خود پس طلب کند آنرا
با خوف و تحیر و گرایش شبانی نبوده او نیست که دلالت کند او را بچراگاه و برگرداند او را از چراگاه بسوی
خوابگاه او با این تحیر و حیران خواهد بود تا آنکه گرگی او را در رسد و بیند چنین گوسفندی بی حافظی و غنیمت
داند بی حافظی او را پس بدرد و بخورد او را پس همچنین بخطاب فرموده بمحمد ابن مسلم قسم بخدا ای محمد کسی
که صبح کند از این امت امامی ظاهر و عادل نبوده او نبوده باشد از جانب خداوند عالم جل جلاله صبح کرده
خواهد بود گمراه و حیران و اگر بمیرد با همان حال مرده خواهد بود با کفر و نفاق بدان ای محمد بدرستیکه
ائمهٔ جور و تابعین ایشان معزول اند از دین خداوند عالم جل شانه و خودشان گمراهند و دیگران را
گمراه نموده اند پس اعمالیکه از آنها صادر می شود مانند خاکستری است که باد شدیدی بآن وزد و همه را
پراکنده کند پس نتیجه عامل چیزی از آن عمل باقی نخواهد ماند و احادیث در این باب بسیار است ایراد
این دو حدیث در این مقام کافیست چهارم از امور معتبره در مؤذن ذکوریت مؤذن است پس
اجتزا کردن رجال بسماع اذان از زن ثابت نیست اگرچه آن زن از محارم مرد بوده باشد لکن این

درصورتیست که زن اذان بجهت نماز خود بگوید کلامیکه در این مقام هست این است آیا جایز است زنی که محرم
جماعتی از رجال بوده باشد چنین زنی را محارم او قرار دهند که اذان بگوید بجهت نماز جماعت بعضی از
محارم چنانچه از برای ایشان این جایز است میگوییم مسئله متصور بچند صورت می شود یکی آن است که جماعت
از نسوان مثل بیست نفر زن مثلا هستند مردی امامت بجهت آنها می نماید یکی از آنها فرضا از محارم
آن امام است ظاهر این است در اینصورت در چنین جماعتی اکتفا باذان چنین زنی میتوان نمود دوم آن است
که بیست نفر مرد مثلا میباشند و ضعیفه که از محارم همهٔ اینها است مثل اینکه مادر یا خواهر یا عمهٔ آنها است
یکی از بیست نفر امامت میکند و سایرین اقتدا میکنند باو و آن زن که از محارم آنها است نیز اقتدا
بآن امام می نماید در همان نماز مطلب این است آیا در چنین صورتی میتوان قرار داد که آن زن اتیان
باذان چنین جماعت نماید یا نه حکم بجواز خالی از اشکال نیست ظاهر از محقق در شرایع و نافع و معتبر
عدم جواز است و مصرح به در مبسوط و کلام علامه و شیخ شهید و غیر اینها جواز است و این قوی نیست
لکن احوط اولی است صورت ثالثه آن است که زن امامت زنان میکند در این صورت اگر زنیکه امامت
میکند همان زن اتیان باذان و اقامه نماید از برای سایر زنان که اهل جماعت میباشند اکتفا نمودن
بآن اذان و اقامه بی اشکال است و این مقطوع به است احادیثیکه دلالت میکند بر جواز امامت
زن بجهت سایر زنان دال بر این مطلب است بعلاوه منصوص به است در حدیث مروی بطریق عامه
حاصل مضمون این حدیث این است که جناب مفخر انبیا و رسل صلوات الله علیه و آله مرخص فرموده ام ورقه را
که اذان و اقامه کفایت امامت زنان سلسله خود نموده باشد و اما اجزای زنی که امامت میکند و سایر
زنان باذان زن دیگر پس ظاهر این است که جایز نبوده بلکه ظاهر این است که مسئله محل خلاف نبوده باشد پنجم
از امور معتبره در مؤذن آن است که ممیز بوده باشد پس جواز اعتماد باذان مؤذن مشروط است ببلوغ
مؤذن یا غیر بالغ بوده باشد بشرط آنکه ممیز بوده پس اعتماد باذان غیر ممیز نمی توان نمود و اما امور مستحبه
در مؤذن پس این نیز چند امر است اول آن است که مؤذن عادل بوده باشد یعنی مستحب آن است کسیکه
تعیین می نمایند بجهت اتیان باذان خواه بجهت اقدام بشعایر اسلام بوده باشد یا بجهت اذان جماعت
مستحب آن است که این شخص عادل بوده باشد آنچه مذکور شد مقتضی این است که این استحباب در حق غیر مؤذن ثابت است
یعنی مستحب در حق حاکم یا امام جماعت یا غیر آنها این است کسی را که نصب می نمایند بجهت اذان عادل
بوده باشد و ممکن است استحباب نسبت بخود مؤذن بوده باشد یعنی مستحب است در حق شخص عادل که این

منصب را اختیار نماید با انکه اگر مؤذن غیر عادل بوده باشد مستحب در حق او این است که خود را
عادل نماید بتحصیل حالتیکه مانع از اقدام بمعاصی است و داعی باقدام طاعات است بجهة
اذان کفتن نظر باینکه شارع امر فرموده است که باید اقدام باذان چنین کسی نموده باشد اگرچه
این طلب شارع از باب ندب و رجحان بوده باشد نه حتم و الزام پس استحباب چنانکه نسبت
بمناصب مؤذن هست نسبت بخود مؤذن هم هست لهذا یک از دو معنی که مذکور شد دوم از محسنات
و مستحبات ان است که مؤذن حسن الصوت و رفیع الصوت بوده باشد این مستحب هم ممکن است که نسبت
بمناصب مؤذن بوده باشد چنانچه نسبت بخود مؤذن هم باشد یعنی مستحب است چنین کسی که این منصب را
اختیار نماید چنانچه مستحب در حق دیگران این است چنین کسی را نصب نمایند بجهة اذان کفتن سیما
ان است که مؤذن بینا بوده باشد یعنی کور نبوده باشد این استحباب نیز ممکن است نسبت بخود مؤذن بوده باشد
چنانچه در حق ناصب است چهارم ان است که بصیر در عارف باوقات بوده باشد پنجم ان است که مؤذن
در حال اذان بایستد بر موضع مرتفع ششم آن است که مؤذن در حال اذان با طهارت
بوده باشد مخفی نماند در امر اول از امور مذکوره چنانچه در حق مؤذن نیست که منصوب بوده باشد
بجهة اعلام ممکن است در حق مؤذن جماعت نیز مستحب بوده باشد و اما سیم و چهارم ظاهر
ان است که مخصوص بوده باشد بمؤذن اعلامی مستحب در مؤذن جماعت نبوده باشد چه کور
و عدم علم بوقت در مؤذن جماعت چندان تفاوتی با غیر انها ندارد و مع ذلک عارف بمواقیت
اگر در مؤذن جماعت نیز مرعی شود بی عیب بلکه احسن خواهد بود و اما وقوف در
موضع مرتفع از خواص مؤذن اذان بلد است و در مؤذن جماعت مطلوب نیست مگر در
صورتی که فرض شود که ازدحام ماموین بحدی بوده باشد که استماع ماموین موقوف
بوده باشد بوقوف مؤذن در مکان مرتفع و احتمال تنبیه اگر منع لشود حاجت
باین تخصیص نخواهد بود و اما کون بر طهارت پس این مطلوب است در حال اذان کفتن
مطلقا خواه اذان اعلامی بوده باشد یا اذان جماعت یا اذان منفرد هفتم از امور
مستحبه قیام در حال اذان است ان نیز مطلوب است مطلقا اگرچه مؤذن جماعت نبوده باشد
هشتم استقبال است یعنی مستحب این است مؤذن مطلقا اگرچه منفرد بوده باشد در حال
اذان

اذان لفظی متوجه قبله بوده باشد خصوصا در حال شهادتین که اهتمام در رعایت استقبال
دران بیشتر است و ابن براج که از قدمای فقهاست قایل شده بوجوب رعایت استقبال
و قیام در حال اذان در حق مؤذنیکه اذان جماعت کوید مخفی نماند امور ثلثه مذکوره
که عبارتست از طهارت و قیام و استقبال بوده باشد چنانچه مطلوب است در اذان مطلوب
در اقامه نیز هست بلکه ظاهر این است که طهارت در حال اقامه لازم بوده باشد یعنی جایز
نباشد که اتیان باقامه نماید با عدم طهارت و این قول ظاهر می شود از جماعت اعاظم
از قدما و متاخرین مثل شیخ مفید در مقنعه و سید مرتضی در جمل و شیخ طوسی در نهایه
و ابن براج در مهذب و ابن ادریس و علامه در منتهی و غیر ایشان و اما قیام و استقبال
در حال اقامه ان نیز محل خلاف است مشهور استحباب است و ابن براج چنانچه قایل
شده بوجوب قیام و استقبال در حال اذان نسبت بمؤذن جماعت قایل شده بوجوب
انها در اقامه در صلوة جماعت و ظاهر از صدوق در مقنع و شیخ مفید در مقنعه وجوب
انهاست در اقامه مطلقا در حال اختیار و این ظاهر از شیخ طوسی است در نهایه پس در
مسئله چهار قول است اول استحباب قیام و استقبال است در اقامه مطلقا و این مشهور است
دوم وجوب انهاست در اقامه کذلک و این ظاهر می شود از مقنع و مقنعه و نهایه
سیم تفصیل است مابین جماعت و فرادی وجوب است در اول و استحباب است در ثانی
و این مختار ابن براج است رابع اقوال تفصیل مابین قیام و استقبال است استحباب
اول و وجوب ثانی و این مختار ابن حمزه است و ظاهر میشود از مرحوم شیخ در مبسوط
نظر باینکه در اول اگرچه تصریح فرموده باستحباب قیام و استقبال در حال اذان و اقامه
لکن بعد از ان فرموده مکروه است که بگرداند بدن خود را از قبله در حال اذان لکن
این مبطل اذان نیست و اما اقامه پس لابد است در آن از استقبال قبله مختار
قول اول است لکن احتیاط مقتضی رعایت هر یک از مصنفین قیام و استقبال است
در اقامه اگرچه در غیر جماعت بوده باشد مخفی نماند از انچه مذکور شد ظاهر شد که قیام

واستقبال بنا بر مختار از جمله چیزهائی است که مستحب است در هر یک از اذان و اقامه سیم از اموریکه
مستحب است در هر یک از اذان و اقامه وقف نمودن است در آخر هر فصل از فصول اقامه بعدم اظهار
حرکت که با قطع نفس یا با تخلل فصلی مابین کلمه و شروع بکلمه دیگر بلکه با عدم هیچیک در صورتیکه کلمه
که شروع می نماید مفتتح بهمزه وصل نباشد بعبارة اخری در غیر قد قامت الصلوة در مرتبه ثانیه
و غیر تکبیر لکن در اقامه نه در اذان نظر باستحباب تأنی در آن چنانچه مذکور خواهد شد چهارم
از جمله امور مستحبه در هر یک از اذان و اقامه بنا برانچه فاضل ابن براج در مهذب ذکر
فرموده این است که بعد از فراغ از هر یک از حی علی الفلاح بگوید لاحول ولاقوة الا بالله
و بعد از فراغ از حی علی خیر العمل دو مرتبه بگوید آل محمد خیر البریة و بعد از قد قامت الصلوة
اللهم ... الدائمة اعط محمدا سؤله یوم القیمة و بلغه الدرجة والوسیلة من الجنة
و تقبل شفاعته فی امته و شیخ در مبسوط ذکر حوقله را بعد حی علی الصلوة
در مهلا لنسبت بجناب رسول خدا ص داده پنجم از امور مستحبه تأنی در اذان است
در حین تلفظ بفصول و هم چنین فیما بین فصول باین معنی در حین تلفظ بفصول با تأنی و آرام
تلفظ نماید و هم چنین تأملی فیما بین فصلین نماید بخلاف اقامه پس مستحب در آن سرعت
نمودن است در تلفظ و در قلت تأمل فیما بین فصلین ششم مستحب است رفع صوت
در اذان مطلقا اگرچه اذان منفرد بنماز باشد در احادیث ترغیب باین بسیار شده است
و مذکور در احادیث این است که رفع صوت در اذان باعث رفع مرض و کثرت اولاد است
محمد ابن راشد روایت کرده از هشام ابن ابراهیم که او گفت من شکایت کردم خدمت جناب
امام رضا ع از مرض و بی اولادی حضرت امر فرمود مرا به بلند نمودن صدا را در اذان
در منزل خود و من نظر بفرموده حضرت چنین نمودم پس خداوند عالم جل شانه مرض را
از من دفع فرمود و اولاد من بسیار شد محمد ابن راشد گفت من دائما علیل بودم و هم چنین
جماعت از عیال من نیز چنین بودند بعد از آنکه این را شنیدم از هشام رفع صوت نمودم
در اذان پس خداوند عالم رفع مرض از من و از عیال من فرمود و جماعتی از فقها حکم باستحباب
رفع صوت در فصول اقامه که ذکر بوده باشد فرموده اند مثل تکبیر و شهادتین و تهلیل باکی

در عمل بان نیز

فراغ از

از حی علی الصلوة و

در انی مه بنویسد اللهم رب هذه الدعوة التامة و الصلوة ...

در عمل بان نیت هفتم مستحب است فصل مابین اذان و اقامه بدو رکعت نماز یا بسجده
یا بجلسه یا به تسبیح و تحمید یا با حمد خدا یا بگام برداشتن بسوی قبله بنا براین در نماز ظهر اول شش رکعت
نافله را اتیان می نماید بعد از آن اذان میگوید بعد از آن دو رکعت باقی مانده از نافله ظهر را
بعمل می آورد و آن وقت اتیان باقامه می نماید و هم چنین در اذان عصر و در اذان نماز عشاء
اول اتیان بدو رکعت نافله مغرب می نماید بعد از آن اذان میگوید بعد از آن اتیان بدو رکعت
باقی از نماز نافله مغرب می نماید آن وقت اتیان باقامه نماز عشا می نماید و در نماز صبح اول
اذان میگوید بعد از اذان اتیان به دو رکعت نافله صبح می نماید بعد از فراغ از نافله اقامه میگوید
بنا براین در نماز مغرب چون نافله آن مؤخر است فصل مابین اذان و اقامه آن بنماز نیست بلکه فصل
مابین اذان و اقامه در مغرب بغیر نماز از امور دیگری که بعد بیان خواهد شد می باید بشود و اینها
در صورتی است که اتیان بنوافل نماید و اگر نافله گذار نباشد یا وقت نافله منقضی شده باشد
فصل مابین اذان و اقامه بغیر نماز نماید مجملا مستحب است فصل مابین اذان و اقامه در غیر
اذان و اقامه نماز مغرب بدو رکعت نماز یا بجلوس یا بسجده یا بتحمید مثل اینکه بگوید الحمد
لله رب العالمین و اگر اقتصار بالحمد لله نیز نماید خوب است یا به تسبیح مثل سبحان الله یا
بگام برداشتن بهر یک که اتیان نماید مؤدی سنت خواهد بود لکن ظاهر این است که فصل
بدو رکعت نماز اولی از بقیه بوده باشد بعد از آن سجده و هرگاه جلوس را اختیار نمود
سنت است در این وقت این دعا را بخواند اَللّهُمَّ اجْعَلْ قَلْبِی بَارّاً وَ رِزْقِی دَارّاً
وَ اجْعَلْ لِی عِنْدَ قَبْرِ نَبِیِّکَ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ قَرَاراً وَ مُسْتَقَرّاً و در
بعضی نسخ دعا بعد از قلبی باراً وَ عَیْشِی قَارّاً هست و چونکه مورد این دعا بنا بر حدیثیکه
در کافی مذکور است در حالت اختیار جلوس است بنا براین در غیر حالت جلوس بقصد
توظیف خواندن مشکل است بلی مرحوم شیخ طوسی در کتاب مصباح فرموده مستحب است این دعا را
در سجده مابین اذان و اقامه بخواند بنا براین در حال سجود نیز بی عیب است بنا براین
پس خواندن این دعا در غیر حالت جلوس و سجود مثل اینکه در حال قیام مطلقا یا بعد از

اختیار کام چنانکه متعارف شده بقصد توظیف مشکل بلکه صورت ندارد و اما تفسیر دعا
بدانکه بار اسم فاعل است معنی ظاهر آن این است خداوندا بگردان قلب مرا محسن
و راغب به بر و معیشت مرا مستقر فرما که قطع نشود یا مقرر فرما که وجه معیشت به مسافرت
تحصیل از بلد خود به بلد دیگر واجعل لی رزقی دارا یعنی بگردان روزی مرا یوما فیوما
در تزاید واجعلنی عند قبر نبیک قرارا و مستقرا یعنی بگردان از برای من مقر
در جوار نبی تو ممکن است مراد از قرار در آخرت بعد باشد و مراد از مستقر در دنیا کما یومی
الیه قوله تعالی ولکم فی الارض مستقر والاخرة دار القرار یعنی بگردان مقر مرا
در دنیا و آخرت در جوار نبی تو بدانکه در این مبحث چند فایده است متعلق باینها مناسب است
اول آن است استحباب فصل مابین اذان و اقامه بامور مذکوره ظاهر این است در حق خود
مؤذن بعد باشد یعنی در حق غیر مؤذن از اشخاصیکه استماع اذان می نماید حکم باستحباب
این نمیتوان نمود اگرچه مستمعین از اهل جماعت بعد باشد چنانچه مفصلا در مطالع الانوار
بیان شده است دویم آن است معلوم شد از جمله امور مذکوره سجده است در صورتیکه
مکلف اختیار آن نمود در آن سجده هرگاه قصد سجده شکر بکه مستحب است در عقب صلوات یا بجهة
سببی دیگر نماید ظاهر این است امتثال از هر دو حاصل شود سیم بیان شد که فصل
مابین اذان و اقامه نماز مغرب مثل فصل مابین اذان و اقامه سایر صلوات نیست بلکه مستحب است
در این مقام فصل شود بخطوه یا بجلوس یا به تسبیح یا بسکوت در جمله از کلمات فقهاء
حصر مستحب شده در آنچه مذکور شد بلکه در جمله از عبارات نهی شده از سجده مثل عبارت
شیخ مفید در مقنعه و غیر ایشان و مقتضای بسیاری از کلمات فقهاء آن است که جلوس
در اینجا مستحب نباشد لکن در حدیث مبالغه در استحباب جلوس در این مقام شده مضمون
حدیث این است ثواب کسیکه بنشیند در مابین اذان و اقامه و آن مثل ثواب کسی است که
بغلطد در خون خود در راه خداوند عالم جل جلاله چهارم مکروه است حرف زدن مابین
فصول اذان و همچنین مابین فصول اقامه و اما تکلم بعد از فراغ از اذان و قبل از شروع

بمن رسد در حالیکه من مستقر باشم در مکانی یعنی محتاج نشوم در تحصیل معیشت صح

در اقامه پس ظاهر این است که کراهت نداشته باشد بلکه در بعضی از احادیث معتبره امر
بتکلم شده مابین اذان و اقامه و آن حدیث موثق است که مروی در فقیه و تهذیب
است مضمون آن این است هرگاه اراده نماز فریضه نمائی پس اذان و اقامه بگو و فصلی مابین
اذان و اقامه واقع ساز بجلوس یا به تسبیح یا بکلام مجملا حرف زدن اگرچه مکروه است
مابین فصول اذان لکن مابین اذان و اقامه باین معنی بعد از فراغ از اذان و قبل از شروع در اقامه ظاهر این است که مکروه نبوده باشد مگر در نماز صبح در اینجا تکلم بعد
از فراغ از اذان قبل از شروع در اقامه نیز مکروه است تفصیل مطلب مقتضی این است
که گفته شود در اینجا سه مقام است اول تکلم در اثنای فصول اذان است تأملی در کراهت آن نیست اگرچه ظاهر حکم شود
از این بر اجماع قول بانتفاء کراهت دویم تکلم در مابین اذان و اقامه است کراهتی در آن نیست مگر
مابین اذان صبح و اقامه آن سیم تکلم در اثنای فصول اقامه است اشکالی در کراهت آن نیست بلکه
در آن مقام شده است از کراهت فیما بین اذان بلکه ظاهر از جماعتی از اعاظم قدمای اصحاب حرمت است
مثل شیخ مفید در مقنعه و سید مرتضی در جمل و شیخ طوسی در تهذیب و نهایه و ابن زهره در غنیه و این قول
اگرچه ضعیف است لکن اجتناب اقرب باحتیاط است و اوفق بطریق سداد و هرگاه کسی این کراهت را
بعمل آورد اگر در اثنای اذان بعد باشد ظاهر این است مقتضی اعاده اذان نمیشود یعنی حکم باستحباب
اعاده اذان ثابت نیست مگر در صورتیکه تکلم بسیار نماید بحدیکه مخل بموالات بعد باشد در اینصورت
اعاده اذان مستحب است لکن نه بجهت تکلم بلکه بجهت اخلال بموالات و همچنین است هرگاه سکوت
طول در اثنای فصول اذان بعمل آورد که منافی باصدق مؤذن بعد باشد در اینصورت
نیز اعاده اذان نماید و اما اگر تکلم در اثنای اقامه بعد باشد آن مقتضی اعاده اقامه است
باین معنی مستحب است که اعاده اقامه نماید مخفی نماند این کراهت تکلم در اثنای اذان و اقامه
در حق مؤذن و مقیم است و اما غیر مؤذن و مقیم از اهل جماعت ظاهر این است که کراهت در حق اینها
ثابت نبوده باشد مگر بعد از گفتن قد قامت الصلوة در اقامه در اینوقت اشکالی در مرجوحیت تکلم نیست
خواه در حق کسیکه اقامه میگوید یا دیگری بلکه جماعتی از معتمدین قدمای فقهاء مثل سید مرتضی و شیخ طوسی

و اقامه ۲

فصول ۳

در نهایه و مبسوط و ابن براج و ابن حمزه و غیرهم تصریح فرموده اند بحرمت تکلّم در حق کل اهل جماعت که مطلع
شده باشند بر صدور قد قامت الصلوة از مقیم مگر کلامیکه متعلق بتقدیم امام بوده باشد یا تسویه صفوف
و نصوص معتبره صریح است در این مطلب بنابراین طریقه احتیاط مقتضی اجتناب است از این و از
جمله مکروهات در اثنای اذان التفات نمودن مؤذن است بتمام بدن بجانب یمین و یسار
اگرچه در غیر حالت تکبیر و شهادتین بوده باشد و اما التفات بوجه تنها پس کراهت آن معلوم نیست
و از جمله مکروهات در حال اذان ترجیع و تثویب است پس در این دو مقام است مقام اول
در بیان ترجیع است بدانکه علما اختلاف کرده اند در حقیقت ترجیع بر پنج قول اول آنست
که ترجیع عبارت است از تکریر تکبیر و شهادتین است در اذان یعنی علاوه بر چهار تکبیر و زاید بر دو
شهادتین این قول قول شیخ است در مبسوط و ابن براج است در مهذب دوم آنست
که ترجیع عبارت است از تکریر شهادتین دو مرتبه دیگر این قول خلاف و جامع و تحریر
و تذکره و منتهی است سیم آنست که ترجیع عبارت است از تکریر فصلی از فصول
اذان است این ظاهر می شود از شیخ شهید در ذکری چهارم آنست که ترجیع
عبارت است از تکریر شهادتین است جهراً بعد از اخفاتا و این ظاهر می شود
از صاحب مغرب و صاحب قاموس پنجم آنست که ترجیع در اذان عبارت
از تردید صوت است در حلق در حین تلفظ بفصول آن و این ظاهر می شود
از صاحب صحاح و صاحب قاموس نیز تفسیر بر این معنی نموده بعد از معنی
که مذکور شد این بیان اقوال است در حقیقت او اما حکم آن پس کلمات فقها
در آن نیز مختلف است جماعتی از فقها حکم بحرمت فرموده اند و بسیاری
حکم بکراهت نموده اند تحقیق در مقام این است که اگر مقصود آن شخص در
اتیان و تکریر علاوه از قدر مقرر در شریعت مطهره شرعیت آن است یعنی
باعتقاد شرعیت آن اتیان می نماید نباید کسی تامل در حرمت آن نماید نظر بآنکه
اذان در شریعت بمقتضای نصوص معتبره و اجماع شیعه عبارت از فصولی است
که سابق بیان شد و اتیان علاوه بر آن تشریع و بدعت است اگرچه بتکریر

اتیان آن

خود آن

خود آن فصول بوده باشد پس حرام خواهد بود و اگر باین قصد نبوده باشد پس اگر تکریر
و شهادتین است حکم بکراهت نمیتوان نمود نظر باینکه اینها از اعاظم اذکار است
بلکه تامل در جواز اتیان بآنها در اثنای نماز نیست با عدم کراهت پس عدم کراهت
در اذان بطریق اولی خواهد بود اگر غیر تکبیر و شهادتین و تهلیل است نظر بتفسیر
ذکری در اینصورت دور نیست که حکم بکراهت شود نظر باینکه این تکلمی است
در اثنای اذان این در غیر تفسیر خامس است بوده و اما تفسیر خامس پس در آن نیز
محتاج بتفصیل است باین نحو اگر تردید صوت بحدی است که موجب اندراج در تحت
غنا شود شبهه در حرمت آن نیست و اگر باین حد نیست حکم بحرمت بلکه حکم بکراهت
نیز نمیتوان نمود مقام ثانی در تثویب است کلام در این نیز در حقیقت و حکم آن است
اما اول پس آنچه از مغرب اللغه ظاهر می شود تثویب بر دو قسم است تثویب جدید و
تثویب قدیم تثویب قدیم عبارت است از قول مؤذن در اذان صبح الصلوة خیر
من النوم دو مرتبه و تثویب جدید عبارت است از الصلوة الصلوة او قامت قامت
این است مضمون عبارت او و منتخب از کلام او نمیشود که آنچه را حکم کرده که تثویب جدید است محلش
در کجا است ممکن است که مراد آن باشد که در بعض بلاد عامه متداول است چنانچه در درعیه بریده
استماع نمودیم و آن این است در اواخر شبها قریب بصبح مؤذن در کوچها و در خانها راه میرود
میگوید الصلوة الصلوة و ممکن است که در غیر صلوة یومیه بوده باشد که در حین دعوت بنماز ها
الصلوة الصلوة ثابت است صاحب قاموس تفسیر تثویب باین نحو نموده التثویب التعویض
والدعاء الی الصلوة او تثنیة الدعاء او ان تقول فی اذان الفجر الصلوة خیر من النوم
مرتین یعنی تثویب عوض دادن است بعبارة اخری ثواب دادن است و خواندن بسوی
نماز است یا دو مرتبه خواندن بسوی آن است یا گفتن دو مرتبه است در اذان صبح الصلوة
خیر من النوم مراد فقها در این مقام همین معنی آخر است لکن بعد از حیّ علی الفلاح

چنانچه صاحب صحاح گفته تثویب در اذان فجر آن است که بگوید مؤذن بعد از حی علی الفلاح
الصلوة خیر من النوم دو مرتبه و در کتاب مصابیح که از کتب معتبره عامه است روایت نموده
از ابی محذوره بجای مهمله و ذال معجمه که او گفته عرض کردم بجناب رسول خدا صلی الله علیه و آله
تعلیم من فرما طریقهٔ اذان را پس حضرت اذان را ذکر فرمودند و فرمودند بعد از حی علی
الفلاح هرگاه نماز صبح بوده باشد بگو الصلوة خیر من النوم الصلوة خیر من النوم و در همان کتاب
روایت نموده از بلال که جناب رسول خدا فرموده تثویب نباید بگوئی در هیچ نمازی مگر در نماز
صبح و مرحوم شیخ در مبسوط ذکر تثویب فرموده در اذان نماز صبح و اذان عشا و حکم
بکراهت این فرموده و در خلاف فرموده جمیع فقهای عامه گفته اند که در اذان نماز عشا
تثویب مستحب نیست مگر حسن بن صالح ابن حی که او گفته این مستحب است در اذان نماز عشا
و نماز صبح و ابن ادریس در سرائر نقل فرموده از جماعتی از علمای ما که فرموده اند تثویب
عبارت است از تکرار شهادتین دو مرتبه و فرموده هذا هو الاظهر و آنچه را از جماعت
از اصحاب ما نقل فرموده شخص حقیر در این وقت نیست که کیانند بلکه ظاهر از کلام سید در انتصار
و شیخ در خلاف اطباق علمای شیعه است بر اینکه تثویب عبارت است از الصلوة خیر من النوم
است بلی کلام ابن حمزه در وسیله مظهر این است که تثویب مغایر با آن بوده باشد قال
و المحظور ثلثة التثویب و قول الصلوة خیر من النوم نظر باینکه عطف این قول بر تثویب
ظاهر در مغایرت است بلکه کلام آن مرحوم صریح در مغایرت است نظر باینکه هرگاه
این قول از نظر آن مرحوم مغایر با تثویب نمی بود پس عدد محظور دو می بود نه سه
اول از ثلثه در کلام آن مرحوم تثویب است دوم الصلوة خیر من النوم است در اذان
صبح سیم تکلم است در اقامه بعد از قد قامت الصلوة و اما حکم آن پس از کلمات علمای ما ظاهر
می شود اختلاف در این بسه قول اول قول ابن الجنید است که حکایت شده از او که فرموده باکی
با تیان باین در اذان صبح نیست دوم قول بکراهت است و این ظاهر می شود از سید مرتضی در انتصار
و شیخ

و شیخ در مبسوط و محقق در شرایع و نافع و معتبر سیم حرمت است و این قول مرحوم شیخ است در نهایه
و ابن حمزه و سرائر و صاحب جامع و علامه و غیر ایشان و حقیقت حال منتهی می شود از آنچه
در ترجیع مذکور شد باین معنی که اگر کسی بقصد مشروعیت اتیان باین نماید تشریعا در بدعت
و حرمت آن نیست و ابن ادریس در این دعوی اجماع نموده نظر باینکه مشروعیت این ثابت
نیست مؤید این مطلب چیزی است که در کتاب تیسیر الوصول الی جامع الاصول که از کتب معتبره
عامه است مذکور است حاصل آن این است که در آن کتاب نقل شده از مالک که او نقل نموده
که مؤذنی در عصر خلیفه ثانی آمد نزد او که او را اعلام نماید بجهت حضور در نماز صبح پس یافت
او را در خواب پس آن مؤذن بجهت تنبیه خلیفهٔ ثانی و بیدار نمودن آن گفت الصلوة
خیر من النوم چونکه خلیفهٔ ثانی این را شنید او را خوش آمد پس امر کرد که این کلام را
داخل در اذان صبح نماید و در بعضی کتب مذکور است که نقل از ابی داود و ترمذی
نموده که ایشان از مجاهد نقل نموده اند که گفت من با عبدالله بن عمر داخل مسجد شدیم و عبدالله
بن عمر اذان گفته در آن مسجد خواستم نماز کنیم پس تثویب یعنی قول الصلوة خیر من
النوم از مؤذن صادر شد پس بیرون رفت عبدالله بن عمر از مسجد گفت ما را از نزد
این مبدع بیرون ببر پس نماز در آن مسجد بعمل نیاورد و مجملا اگر کسی اتیان باین
کلام بقصد شرعیت نماید شبهه در حرمت آن نیست و ظاهر این است که کلام قائلین
بحرمت راجع است باین و اگر باین جهت نبوده باشد مکروه خواهد بود نظر باینکه آن
تکلمی است در اثنای اذان ظاهر این است که کلام قائلین بکراهت راجع باین بوده باشد بکراهت
و این مسلم است پس نزاع لفظی خواهد بود و بعضی احادیثی که بطریقهٔ ما وارد است
و مشتمل بر آن کلمه است منحصر است که محمول بر تقیه است [illegible] در بیان
مسائلی چند است که متعلق است باذان و اقامه اول آن است که لازم است رعایت
ترتیب نمودن ما بین فصول اذان و فصول اقامه باین نحو که تکبیر را مقدم دارد بر تشهد

بعد از ان شهادت بر الوهیّت معبود و بعد از ان شهادت بر رسالت بعد از آن
حی علی الصلوة و بعد از آن حی علی الفلاح و بعد از آن حی علی خیر العمل و بعد از ان تکبیر و بعد
از آن تهلیل و ترتیب در فصول اقامه نیز بهمین طریق هست که مذکور شد مگر انکه بعد از
حی علی خیر العمل زیاد می نماید قد قامت الصلوة را و انچه مذکور شد ترتیب مابین فصول
اینها بود و هم چنین است ترتیب مابین خود اذان و اقامه اول اذان را بعمل اورد
و بعد از فراغ از اذان اقامه را پس هرگاه کسی اخلال بهر یک از دو ترتیبی که مذکور شد
نماید پس اگر عمدا اخلال نموده باشد آثم و معاقب خواهد بود و اکتفا بانچه بعمل آمده
نمیتواند نمود یعنی آتی سنت نخواهد بود پس هرگاه خواهد که مؤدی سنت بوده باشد
لازم است که اعاده نماید پس هرگاه بعضی فصول متاخره را عمدا مقدم داشته باشد
و مقدم را متاخر در اینصورت تادیهٔ سنت موقوف باعادهٔ هر دو است بطریق
معهود اجزاء او باعادهٔ متاخر موجب حصول امتثال نمی شود نظر باینکه انچه را
که اتیان نموده بغیر نحو ثابت در شریعت منهی عنه بوده پس انچه سابق بعمل آمده نظر
بتعلق نهی باطل بوده پس اکتفا باتیان متاخّر کفایت در صحت نمیکند و هم چنین است
حال در اخلال بترتیب مابین نفس اذان و اقامه و اما هرگاه سهوا اخلال نموده
باشد در این صورت اگرچه آثم نیست لکن اعادهٔ هر یک از فصول اذان یا اقامه که در آن
اخلال بترتیب شده باشد باید نمود در اینصورت هرگاه تقدیم و تاخیر هر دو بعمل امده باشد
ایا اکتفا باعادهٔ متاخر تنها می تواند نمود پس اکتفا می نماید در متقدم بهمان
اتیان سابق ظاهر از حدیث صحیحی که وارد در این مطلب است خلاف آن است پس
اعادهٔ هر یک از متقدّم و متاخر نماید تا درک ترتیب نماید پس هرگاه در اثنای
اذان یا بعد از فراغ از اذان متنبه شد که اخلال بترتیب بعضی از فصول
آن نموده تدارک می نماید بنحوی که مذکور شد مگر در صورتیکه بعد از فراغ از اذان

منتفی شود

متنبه شود و فصل طولی متخلّل شده باشد در اینصورت بهتر انست که استیناف اصل اذان نماید
و اما هرگاه در اثنای اقامه متنبه شد که اخلال بترتیب بعضی از فصول اذان نموده سهوا
در اینصورت چنانچه از حدیث موثق استنباط میشود حاجت بتدارک نیست اقامه را
تمام نموده شروع بنماز نماید بنابراین درصورتیکه این مطلب بعد از فراغ از اقامه معلوم
شود عدم احتیاج بتدارک اولی خواهد بود از انچه مذکور شد ظاهر می شود هرگاه کسی
اخلال بترتیب بعض فصول اقامه نموده باشد و متنبه شود در ان بعد از فراغ از اقامه
قبل از شروع بنماز باید عود نماید تا تلافی و درک ترتیب نماید و اما هرگاه متنبه شود
این اخلال بعد از دخول در نماز حاجت بتدارک نیست بلکه ظاهر این است که جایز
نبوده باشد اگرچه متنبه شود قبل از دخول در رکوع بلکه قبل از شروع بقرائت و فرق
مابین این مسئله و مسئلهٔ ناسی اذان و اقامه ظاهر است از چند راه پس جواز رجوع
در ان مقام مستلزم جواز رجوع در اینجا نیست چنانچه وجه آن بتامّل ظاهر می شود
دوم از مسائل مذکوره آن است هرگاه نزاع واقع شود مابین اهل جماعت یا غیر
انها در باب اذان گفتن هر یک خواهد که او اذان گفته باشد در اینصورت اگر
عادل و غیر عادل نزاع نمایند تفویض اذان را بعادل نمایند و اگر هر دو عادل
باشند مفوّض شود باعدل و در صورت مساوات باعلم و در صورت مساوات
رجوع نمایند بقرعه عمل شود بمقتضای آن لکن ظاهر بلکه در این مقام مسلّم است
که انچه مذکور شد درصورتیکه تعدد اذان مضر باشد خوب است و اما هرگاه تعدّد
اذان مضر نبوده باشد بلکه مطلوب بوده باشد چنانچه در جماعت هرگاه ده نفر از اهل
جماعت خواسته باشند اذان بگویند بلکه همهٔ انها خواه بطریق اجتماع بوده باشد یا بطریق
تعاقب لکن در صورت سعهٔ وقت منعی از ان نمی باشد خواه بعضی عادل بوده و بعضی غیر
عادل و بعضی عالم باحکام اذان و بعضی غیر عالم و بعضی بی چشم و بعضی چشم دار پس فرض

مسئله تشاح و نزاع مابین مؤذنین در صورتی مناسب است که هرگاه متبرعی در اقدام باذان
یافت نشود و امر منحصر شود در اینکه باید امام یا نایب امام نصب مؤذنی نمایند و مستمری
بجهت معیشت او از بیت المال قرار دهند در اینصورت هرگاه نزاع واقع شود بنحویکه
مذکور شد میباید معمول داشت مسئله بیستم بدانکه معتبر در هر یک از اذان و اقامه موالات
است و مراد بموالات در این مقام آن است که فصلی مابین فصول هر یک از اذان و اقامه متخلل
نشود بحدیکه در عرف و عادت ماحی صورت مؤذن بودن و مقیم بودن بوده باشد و وجه اعتبار این
آن است که هر مرکبی از مرکبات اعتباریه بعبارة اخری هر ماهیتی ملتئمهٔ از اجزای متعدده
متعینه تدریجی الوجود هرگاه امر شارع متعلق شود بایجاد آن و شارع در ایجاد آن
کیفیت خاصهٔ از تعاقب اجزاء و تراخی انها بیان نفرموده باشند منکشف می شود که اکتفا
می شود در آن بنحویکه در عرف صادق باشد که این شخص مکلف بیان (به) اتیان آن است پس با تخلل
فصل طویلیکه ماحی صورت آن بوده باشد این صدق متحقق نیست پس امتثال حاصل نمی شود
پس جمیع انحاء وجودات عرفیه آن مشترک می باشند در اینکه محصل امتثال هستند
و عدم امتثال در صورتی است که صدق این معنی متحقق نبوده باشد بعبارة اخری
این اعتبار موالات است پس با اخلال بموالات امتثال حاصل نخواهد بود
مسئله ۲۱ در حکم اذان و اقامه است با تخلل حدث بدانکه حدثیکه متخلل
می شود یا در اثنای اذان است یا بعد از فراغ از اذان است و قبل از شروع
در اقامه یا در اثنای اقامه است یا بعد از فراغ از ان است لکن قبل از
شروع در نماز یا بعد از شروع در نماز است لکن قبل از فراغ از آن پس در اینجا
چند مقام است اول در حکم اذان است با تخلل حدث در اثنای آن بدانکه
هرگاه حدثی که در اثنای اذان عارض شد در این مقام چهار احتمال است
اول اتمام اذان است با حدث دوم اتمام آن است بعد از طهارت سیم

استیناف

استیناف اذان است بعد از طهارت چهارم استیناف اذان است با عدم طهارت
ظاهر این است که جمیع اقسام مذکوره جایز بوده باشد تشکیکی در جمیع اقسام مذکوره جواز
نیست کلام در رجحان و مرجوحیت است پست تر از همه احتمال چهارم است نظر باینکه
استیناف اذان با عدم طهارت مستلزم این است که کل اذان با عدم طهارت بوده باشد
متحقق است مرجوحیت این بالاضافه باینکه بعضی با طهارت بوده باشد و تتمه با عدم
طهارت یا کل با طهارت بوده باشد قطع نظر از قسم چهارم کرده قسم اول مرجوح تر است
نسبت بدو قسم دیگر بلی کلامیکه در قسم ثانی هست این است که در ان تفصیل داده
باشد مابین اینکه تحقق طهارت و تحصیل مقدمات آن یا مستلزم فصل طویل و فعل
کثیری است که مخل بموالات معتبره در اذان بوده باشد یا نه اگر قسم اول است ظاهر این
است که این کفایت در تادیهٔ سنت نکند بلکه تشکیک در عدم جواز اقدام بان می
توان نمود نظر باحتمال عدم معلومیت مشروعیت اتیان باذان باین نحو پس
این پست تر از جمیع اقسام مذکوره است بلکه صحیح نیست و اگر قسم ثانی است
مطلقا نقصی در آن نیست نظر باینکه صادق است جمیع فصول اذان با طهارت
شده است پس استحباب اتیان اذان با طهارت متحقق است بلی نظر بقیام
احتمال مدخلیت هیئت صوری و ارتباط اجزای اذان باهم در اتیان
بفرد کامل و احتمال منافات حدث متخلل بان قسم ثالث اکمل اقسام
خواهد بود مجملا جمیع اقسام با اشتراک در تادیهٔ سنت مختلف می باشند
برجحان و مرجوحیت بنحویکه مذکور شد مگر بتفصیلیکه در قسم ثالث مذکور شد
مقام دوم در حدث متخلل فیمابین اذان و اقامه است یعنی حدثیکه
حادث شد بعد از فراغ از اذان و قبل از شروع در اقامه این مطلقا
موجب اعاده اذان نیست بلکه مرجح اعادهٔ آن نیز نیست بلکه

حکم بمشروعیّت اعاده در صورت مفروضه نمودن بلی وضوی سازد بجهة اتیان باقامه و اقدام باقامه
می نماید بعد از وضو مقام سیّم در حکم اقامه است در صورت تخلّل حدث در اثنای آن بدانکه جمیع احتمالیکه
در اذان مذکور شد در اینجا نیز جاری است اتمام اقامه با حدث و اتمام آن بعد از طهارت و استیناف اقامه
بعد از طهارت و استیناف آن با عدم طهارت بنا بر قول بعدم لزوم طهارت در اقامه چنانچه نسبت
بشهرت داده شد جمیع اقسام مذکوره جایز خواهد بود و اما بنا بر مختار در مسئله که عبارت از عدم جواز
اتیان باقامه با عدم طهارت بوده باشد دو قسم آن صحیح نخواهد بود یعنی اتمام اقامه با حدث و هم چنین
استیناف آن با حدث پس قسم جایز در اینجا منحصر خواهد بود در دو قسم باقی که عبارت از استیناف بعد از
طهارت یا اتمام اقامه بعد از طهارت بوده باشد بلی در قسم ثانی تفصیلیکه در اذان مذکور شد در اینجا نیز معتبر است
بلکه در اینجا اقوی است باین معنی که اگر اتیان بطهارت منافی با موالات معتبره فیما بین فصول
اقامه بوده باشد اکتفای با تمام اقامه بعد از طهارت در اینصورت کفایت در تادیهٔ سنت
نخواهد نمود بخلاف اینکه اتیان بطهارت منافی با موالات مطلوبه نبوده باشد پس احسن اقسام
متصوره در اینجا نیز استیناف بعد از طهارت خواهد بود بنا بر غیر مختار و احسن قسمین آن خواهد بود
بنا بر مختار والحمد لله الموفق الحمید الرؤف الغفار مقام چهارم در حکم حدث واقع بعد از
فراغ از اقامه و قبل از شروع در نماز است بدانکه هرگاه حدثی متخلّل شد بعد از فراغ از اقامه
و قبل از شروع در نماز خالی از آن نیست این شخص مکلف یا متطهّر بود بطهارت ترابیّة یا بطهارت
مائیّة و علی التقدیرین یا صدور حدث مبطل طهارت عمداً بود یا سهواً و در صورتیکه متطهّر
بطهارت ترابیّة بود و وقوع حدث سهواً بوده باشد و در اینوقت متمکّن از طهارت مائیّة
بوده باشد و اتیان بطهارت مائیّه مستلزم فصل طویل نبوده باشد که منافی بوده باشد با صدق
صلوة با اقامه بودن ظاهر این است که در اینوقت حاجت باعادهٔ اقامه نبوده باشد نظر باینکه در
چنین صورت هرگاه حدث سهواً در اثنای نماز واقع شود بعد از اتیان بطهارت مائیّة
حاجت باستیناف نماز یا عادهٔ انچه از اجزای صلوة که اتیان شده نیست پس عدم حاجت
باعادهٔ اقامه در چنین صورت بطریق اولی خواهد بود مثل اینکه کسی با تیمّم اذان و اقامه گفت
بعد از فراغ

بعد از فراغ از اقامه قبل از شروع در نماز متمکّن از طهارت مائیّة شد لازم است وضو بسازد ظاهر این است
که حاجت باعادهٔ اقامه نباشد مگر در صورتیکه مذکور شد و اما در غیر این صورت پس اشکالی در حکم باستحباب
اعاده می توان نمود با انچه جمعی کثیری از فقها تصریح فرموده اند هرگاه حدثی در اثنای صلوة واقع شود
بعد از اعادهٔ طهارت استیناف نماز می نماید و حاجت باعادهٔ اقامه نیست چنانچه در مقام خاص مفصلا
باعانت الله جل شانه بیان خواهد شد پس عدم اعادهٔ اقامه در صورت مفروضه بطریق اولی خواهد بود لکن ممکن است
استدلال کرده شود برجحان اعاده بحدیثی که مروی است در کافی از ابی هرون که روایت نموده از کاشف اسرار و
دقایق حضرت امام جعفر صادق ع که فرموده الاقامة من الصلوة نظر باینکه ظاهر این است کلمهٔ من در این حدیث
من تبعیضی است پس معنی حدیث این است که اقامه از ابعاض و اجزای نماز است چونکه حمل بر حقیقت متعذر است
پس حمل می شود بر اقرب مجازات بحسب مقتضای حدیث بنا بر این این خواهد بود که اقامه مشارک با اجزای
صلوة است منتهی است از جملهٔ احکام جزء نماز آن است هرگاه حدثی بعد از آن واقع شود لازم است
اعادهٔ آن جزء پس اقامه نیز چنین باید باشد پس وقوع حدث بعد از فراغ از اقامه و قبل از
شروع در نماز مقتضی اعادهٔ اقامه است مخفی نماند انچه مذکور شد در صورتی است که وقوع
طهارت بعد از آن حدث مستلزم فصل طویلی و فعل کثیری نبوده باشد و اما هرگاه مستلزم
فعل کثیر و فصل طویلی بوده باشد که منافی با صدق صلوة با اقامه بودن بوده باشد یعنی اقامه
سابقه عرفا و عادةً کفایت نکند در اینکه صادق باشد این نماز با اقامه است بلکه گفته
میشود با عدم اتیان باقامه ترک اقامه نموده در نماز و اتیان نماز با عدم اقامه
نموده در اینصورت اعادهٔ اقامه می نماید تا نماز او با اقامه بوده باشد و هم چنین
است در اذان اگرچه موجب صدق معیّت مختلف است فیما بین اذان و اقامه یعنی
کاهست فصل مقدار معیّنی ما بین اقامه و نماز منافی با صدق نماز با اقامه بودن
هست و مقدار همان فصل منافی با صدق نماز با اذان بودن نیست چنانچه وجه آن
ظاهر می شود بعد از تامّل مقام پنجم در حکم اقامه است در صورتیکه حدث متخلّل

ان ان حدث

شود ع

شود در اثنای نماز در اینصورت شبهه در لزوم قطع نماز و استیناف آن بعد از اتیان بطهارت نیست مگر در صورتیکه اشاره بان شد یعنی صورتیکه داخل در نماز شده باشد با طهارت ترابیّه بعد از تخلّل حدث سهوا متمکّن از طهارت مائیه بوده باشد در اینصورت استیناف صلوة لازم نیست بلکه بنا میگذارد بهمان موضعیکه در اثنای اشتغال بان حدث صادر شد بعد از تطهیر بطهارت مائیه و در غیر این موضع استیناف نماز بعد از اتیان بطهارت لازم است کلامیکه در این مقام هست این است که ایا اعاده اقامه هم ضرورست تا نماز او فضیلت نماز با اقامه را داشته باشد یا ضرور نیست بلکه اکتفا بهمان اقامه میتواند نمود مصرّح به در مبسوط و نهایه و سرایر و شرایع و نافع و معتبر و منتهی و تذکره و تحریر و قواعد و دروس و ذکری و بیان ثانی است یعنی اکتفا باستیناف نماز می نماید بعد از طهارت و اقامه را اعاده نمیکنند و انچه بعضی توهم نموده اند که این منافی است با حکم با فضیلت اعادهٔ اقامه در صورتیکه حدث متخلّل شود در اثنای اقامه بلکه بنا براین می باید در اینجا حکم شود با فضیلت اعاده اقامه بنا براین پس کسی که طهارت را لازم میداند در اقامه پس میباید در اینجا حکم کند بلزوم اعاده اقامه بعد از طهارت این توهّمی است بیجا نظر باینکه حکم با فضیلت طهارت در اقامه یا لزوم آن مقتضی این است که اقامه واقع شود با طهارت ولکن در صورتیکه حدث متخلّل شود در اثنای صلوة متحقق هست بخلاف اینکه حدث متخلّل شود در اثنای اقامه لکن تحقیق در این مقام مقتضی این است که گفته شود در این مقام نظر انچه را هم در سابق ذکر نمودیم بیان آن این است که اگر فعل طهارت مستلزم فصل طویلی است مثل اینکه فرض شود این شخص جنب بود و وقت دخول در نماز متمکّن از غسل نبود با تیمّم بدل از غسل داخل در نماز شد بعد از تخلّل حدث در اثنای نماز مطلع شد که متمکّن از غسل هست لکن می باید مسافت طویلی را طی کند تا بحمّام رفته

غسل

غسل نماید یا انکه بعد از تخلّل حدث در اثنای صلوة مطلع شد که جنب بود است در آن صورت لازم است که غسل نماید و غسل نمودن مستلزم فصل طویل و فعل کثیری است و هکذا با انکه خود فعل وضو مستلزم فصل طویلی است در امثال این صور ظاهرا من غیر تامّل حکم شود با عادهٔ اقامه با عدم اقامه آن نماز فضیلت نماز با اقامه را نخواهد داشت نظر باینکه در چنین صورت این نماز را نماز بی اقامه می گویند پس عمومات اکیده مثل حدیث لا صلوة الّا باذان و اقامه مقتضی اتیان باقامه است بلکه اعاده اذان هم لکن در بعضی صور و اگر چنین نبوده باشد یعنی اتیان بطهارت مستلزم فصل طویل نبوده باشد پس در این صورت بگوییم حاجت با عادهٔ اقامه نیست خصوصا در صورتیکه تخلّل حدث در رکعت اولی بلکه در حال قیام در رکوع رکعت اولی بوده باشد ظاهر این است مراد اعاظم علماء مذکوره نیز این صورت بوده باشد نه صورت اول لکن چیزیکه در این مقام هست این است مقتضای حدیث سابق که عبارت از الاقامة من الصلوة بوده باشد بنحویکه مذکور شد این است که حکم بشود با عاده اقامه مطلقا اگرچه در صورت ثانیه بوده باشد بعبارة اخری اگرچه اتیان بطهارت مستلزم فعل کثیر و فصل طویل نبوده باشد چنانچه مذکور شد در صورت تخلّل حدث بعد از فراغ از اقامه و قبل از شروع در نماز اما چونکه سند حدیث مذکور ضعیف است و مقطوع به در کلمات اعاظم علماء خلاف آن است حتی اینکه مخالف در مسئله تا عصر محقق ثانی معلوم نیست گویا از این راه است که مرحوم علامه در مختلف متعرض آن نشده است بعلاوه دلالت حدیث مذکور نیز صریح در این مطلب نیست بلکه ظهورش میتوان تامّل نمود بر فرض تسلیم ظهور دلالت آن نیست مگر از باب عموم مشابهه بعد از اطباق اعاظم اصحاب بر خلاف آن چنانچه از کلمات ایشان ظاهر می شود دلالت عموم بر این مطلب موهوم می شود پس اعتماد بر آن نمی توان نمود سیّما بعد از صدق امتثال چنانچه مفروض

دراین مقام است مخفی نماند که کلمات علما که ناطق بعدم اقامه است همه اینها مقید است
بصورت عدم صدور تکلم بعد از حدث قبل از شروع بنماز ثانیا و اما بعد از صدور
کلام کل مصرح اند باستحباب اعاده اقامه و حدیث صحیح محمد بن مسلم بعنوان عموم نیز
اردهم مقتضی آنست پس استحباب اعاده با تخلل تکلم ثابت است تتمه
دربیان استحباب حکایت اذان است تنقیح مقام مقتضی نقل کلام است در چند مطلب مطلب اول مستحب است درحق
کسیکه اذان مؤذن را شنید بگوید مثل آنچه مؤذن میگوید از فصول اذان در حدیثی مذکور است که این موجب سعه رزق
می شود بدانکه استحباب حکایت ثابت است در جمیع فصول اذان اگرچه حی علی الصلوة هم باشد مرحوم شیخ در مبسوط حدیث
مرسلی ذکر فرموده که مقتضای آن حدیث آن است وقتیکه مؤذن میگوید حی علی الصلوة این شخص بگوید لا حول ولا قوة
الا بالله لکن حدیث مذکور نظر بضعف سند و جهل ماخذ آن قابل معارضه با نصوص معتبره که مقتضی استحباب حکایت است
در جمیع فصول اذان نیست پس استحباب حکایت فصول اذان ثابت است اگرچه در حی علی الصلوة هم باشد
آنست که استحباب حکایت فصول اذان ثابت است اگرچه مکلف مشغول به دعا و ذکر هم باشد پس مستحب است
فصول صح حکایت اذان اگرچه مستلزم قطع قرائت و ذکر و دعا هم باشد باین معنی در حال استماع فصول اذان قطع
قرائت نموده بعد از حکایت مشغول شود بآنچه مشغول بان بود کلامیکه در این مقام هست این است که استحباب
حکایت فصول اذان شامل حال صلوة هم هست یا نه ظاهر ثانی است بنابراین هرگاه کسی مشغول نماز هم باشد
فصولح استماع اذان نموده ظاهر این است استحباب حکایت فصول اذان در حق او ثابت نبوده باشد مجملا استحباب حکایت فصول
اذان در جمیع احوال ثابت است خواه حالت خبث هم باشد مثل اینکه حال بول یا در حال تغوط هم باشد در بیت
الخلا یا غیر آن یا حالت شریفه مثل حال اشتغال بکتابت قرآن یا قرائت آن یا مشغول بدعا و ذکر الهی جل
شانه هم باشد در جمیع احوال هرگاه استماع فصول اذان مؤذن نمود مستحب است که اعاده فصول اذان نماید
ثالث مگر در حالت اشتغال بصلوة که در اینوقت استحباب ثابت نیست مطلب ثالث آن است که آیا تادیه سنت
موقوف بر این است که شروع نماید بحکایت فصل اذان بعد از فراغ مؤذن از آن فصل یا نه بلکه معتبر
آن است که شروع نمودن حاکی فصول اذان بهر فصل مسبوق هم باشد بشروع نمودن مؤذن بان فصل
اگرچه فراغ از آن فصل باهم هم باشد ظاهر ثانی است لکن افضل و اکمل اول است پس اولی آن است که تامل
نماید تا مؤذن فارغ شود بعد از آن شروع بان فصل نماید و اولی آن است که شروع نماید بعد از فراغ

مؤذن

مؤذن از آن فصل بدون آنکه فصلی متخلل شود مابین فراغ مؤذن از آن فصل و شروع نمودن این شخص بآن مطلب
رابع دربیان آنست که حکایت اذان قابل تبعیض هست باین معنی چنانچه مستحب است حکایت مجموع فصول
اذان مستحب است اقتصار بحکایت بعض اذان پس هرگاه کسی بطریق عبور از محل عبور نمود شنید از مؤذنی
بعض فصول اذان را مستحب است در حق او حکایت نمودن همان بعض را با آنکه وارد شود در حالتیکه
مؤذن بغالب فصول اذان اتیان نموده بود مستحب است در حق او حکایت بقیه از فصول
اذان بلکه در رتبت هرگاه کسی استماع جمیع فصول اذان نمود بعضی از فصول را حکایت
نمود دون بعضی دیگر را نسبت به بعضی که حکایت نموده ماجور و مثاب هم باشد بخلاف
بعضی را که ترک نموده مطلب خامس دربیان تعمیم حکم است ~~نسبت بهر مؤذنی~~ پس ظاهر
این است که استحباب حکایت اذان ثابت است نسبت بهر اذانیکه شنیده شود خواه اذان مؤذن
بلد هم باشد یا مؤذن جماعت یا اذان منفرد و خواه مستمع عازم نماز هم باشد یا نه خواه مرد
هم باشد یا زن بنابراین هرگاه ضعیفه صدای اذان را شنید مستحب است در حق او که موافقت
با مؤذن نماید در اتیان بآنچه مؤذن اتیان بان می نماید از فصول اذان و اما هرگاه کسی اذان
زن را شنید این مستمع یا زن است یا مرد و مرد یا از محارم آن زن است یا نه و در صورتی
که مرد از غیر محارم آن زن هم باشد یا آن زن عالم است باینکه مرد اجنبی صوت او را می شنود یا نه
پس در این مقام چند احتمال است اول آن است که زنان صدای اذان زنی را می شنوند
در اینصورت تشکیکی در استحباب حکایت در حق آن زنان نیست دوم آن است که شنونده
اذان زن مرد است لکن از محارم آن زن است در این قسم نیز تاملی نباید کرده شود
در حکم باستحباب حکایت اذان سیم آن است که مستمع اذان زن مرد غیر محرم است
دراین صو لکن متحقق نیست که زنیکه اذان میگوید عالم هست که صوت اذان او را مرد اجنبی می شنود
یا نه یا معلوم است که ضعیفه عالم باین معنی نیست در این صورت نیز ظاهر آن است که استحباب
حکایت ثابت هم باشد لکن در صورت انتفای ریبه و التذاذ یکه معتد به بقوای شهوانیه
هم باشد و مع ذلک حکم باستحباب حکایت فصول اذان که ذکر محض هم باشد مثل حی علی الصلوة

دنحوه مشکل است و امّا آنچه از فصول اذان که ذکر نبوده باشد استحباب حکایت ثابت است
چهارم آن است که مستمع اذان زن مرد غیر محرم است لکن مشهور است که ضعیف علم دارد
باینکه صوت او را در اذان مرد غیر محرم می‌شنود دراینصورت حکم باستحباب حکایت نمی‌توان
نمود تتمه تکمیل در بیان اختصاص استحباب حکایت است باذان یا در اقامه نیز ثابت است
بدانکه استحباب حکایت چنانچه در اذان ثابت است در اقامه نیز ثابت است لکن نه مطلقا
بلکه در غیر حی علات یعنی فصولی که از اذکار نبوده باشد [illegible] سابق بیان شد که مکروه است
در حق مؤذن حرف زدن مابین فصول اذان ظاهر این است که این حکم مختص بمؤذن نبوده باشد
در حق کسیکه حکایت فصول اذان می‌کند ظاهر این است که کراهت تکلم ثابت نبوده باشد [illegible]
در حدیث صحیح وارد است از کاشف اسرار و دقایق جناب امام جعفر صادق علیه السلام
که فرموده کسیکه استماع شهادت بر الوهیت و شهادت بر رسالت از مؤذنی نمود یعنی
شنید که مؤذن میگوید اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و این شخص
در مقام تصدیق و اعتراف بگوید و انا اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله
اکتفی بها عمن ابی و جحد و اعین بها من اقر و شهد ثبت می‌شود در حق او ثواب بعدد
هر کس که انکار وحدانیت اله جل شانه و رسالت فخر کاینات صلوات الله و سلامه
علیه و علی آله نموده و همچنین ثبت می‌شود بجهة او ثواب بعدد هر کسی که اقرار باین
دو مطلب نموده بدانکه مستحب است در وقت شنیدن اذان صبح و اذان مغرب این دعا
خوانده شود اللهم انی اسئلک باقبال نهارک و ادبار لیلک و حضور صلوتک و اصوات
دعائک ان تتوب علی انک انت التواب الرحیم در حدیث وارد است که هرگاه کسی این
دعا را در این دو وقت بخواند و بمیرد در آن روز یا در آن شب مرده خواهد بود با توبه
در بیان وحدت و تعدد اذان است بدانکه اتیان بنماز بطریق انفراد است یا بجماعت در صورت
اول تشکیکی در رجحان اذان و اقامه نیست بعدد مصلین بلی هرگاه بعضی استماع اذان از
دیگری نموده‌اند دراینصورت اجتزاء باذان مسموع می‌تواند نمود لکن این مانع از اتیان

باذان

باذان و اقامه بنفسه نیست بلکه حضرت اتیان باذان و اقامه بنفسه و عدم اکتفا باذان
مسموع اولی از اکتفا بوده باشد مگر نماز منفردی که داخل در مسجد شد بعد از اتیان اهل جماعت بنماز
جماعت و عدم تفرق صفوف چنانچه سابق بیان شد و اما در جماعت پس خالی از این نیست یا جماعت
متعدد است یا جماعت واحده اگر جماعات متعدده بوده باشد باز شبهه در رجحان تعدد اذان
بعدد جماعات نیست مگر صورتی که سابقا بیان شد که جماعت ثانیه در مسجدی بوده باشد که بعد از
انقضای جماعت اولی و عدم تفرق صفوف بتفصیلیکه مفصلا بیان شد اینها محل کلام در این
مقام نیست بلکه مقصود در این مقام این است که معتبر در هر جماعت اذان واحد است یا تعدد اذان مضر
نیست میگوییم این متصور بچند صورت می‌شود اول آن است که ده نفر مثلا از اهل آن جماعت اتیان باذان
می‌نمایند در یکوقت منعی از این بنظر نمیرسد بلکه مقتضای عمومات جواز و رجحان است بلی چیزی
که هست این است که می‌توان ادعا نمود که سیره در بلاد اسلام مستقر بخلاف این شده دوم اتیان
باذان متعدد است لکن بتعاقب مثل اینکه مؤذنی اتیان باذان نمود بعد از فراغ از اذان
امام حاضر نشد دراینصورت اتیان باذان ثانی و هکذا تا امام حاضر شود مطلقا عیبی ندارد
بشرط آنکه آتی باذان ثانی غیر از مؤذن اول بوده باشد و هکذا اذان ثالث و اگر مؤذن ثانی و ثالث
کسی بوده باشد که استماع فصول اذان سابق را نموده باشد اسلم از شبهه خواهد بود تنقیح در این مقام
مقتضی این است که گفته شود اذان جماعت واحده یا واحد است یا متعدد و علی التقدیرین یا
مؤذن واحد است یا متعدد پس اقسام متعدد است اول آن است که اذان جماعت واحده یکی است
از مؤذن واحد مثل اینکه امام حاضر است مؤذن واحد اتیان باذان نمود تشکیکی در صحت
و جواز اجتزای بان نیست دوم آن است که مؤذن متعدد اتیان باذان واحد نمایند خواه
مجتمعا بوده باشند یا متعاقبا مثل چهار نفر در یکدفعه یا بتدریج بگویند الله اکبر با اینکه یکنفر
ایشان چهار تکبیر نماید و دیگری اتیان بشهادتین نماید و هکذا این قسم محل اشکال نیست
بلکه ظاهر این است که جایز نبوده باشد سیما اذان متعدد است از مؤذن واحد مثل اینکه
مؤذنی اذان گفت باذان صحیح و ثانیا همان مؤذن بدون عروض امری که مبطل آن اذان
بوده باشد اتیان باذان نماید ثانیا مثل اینکه بعد از فراغ از اذان اول امام حاضر نشد [illegible]

مؤذن شروع نماید باذان دیگر تا امام حاضر شود آن نیز ظاهر این است که جایز نبوده باشد بلی هرگاه
مقتضی اعاده عارض شود آن ~~نیز ظاهر این است که جایز نبوده باشد~~ از محل کلام خارج خواهد بود
چهارم این است که اذان متعدد در جماعت واحده از مؤذن متعدد بوده باشد خواه بطریق
اجتماع بوده باشد یا بطریق تعاقب ظاهر این است در هیچیک از آن در قسم منعی نبوده باشد بدانکه نظیری
در این مقام هست که تنبیه بران مناسب است بیان آن این است هرگاه مؤذن جماعت ایشان
باذان نمود و امام بعد از فراغ از اذان حاضر شد ظاهر این است که امام اکتفا بان اذان که استماع
آن ننموده نمیتواند نمود بلکه باید یا خود ایشان باذان نماید یا امر نماید بمؤذن دیگر که ایشان
باذان نماید تا نماز را امام جامع فضیلت اذان و اقامه بوده باشد **سیم جام** در بیان مواردی
است که اذان و اقامه هر دو یا اذان تنها مستحب است اول صلوه یومیه است چنانچه مذکور شد
خواه ادا بوده باشد یا قضا بتفصیلی که سابقا بیان شد دوم نماز جمعه است سیم اذان است در گوش
راست طفل بعد از تولد آن و اقامه است در گوش چپ او در حدیث مذکور است استحباب اذان
و اقامه در این مقام قبل از بریدن ناف طفل است و مراد از اذان در گوش راست و اقامه
در گوش چپ آن است که در نزدیک گوش طفل اذان و اقامه بگوید و مقصود این اذان
و اقامه کسی نشود که ولد بجهة او است مثل پدر و مادر و جد اگرچه جد امی بوده باشد چنانچه
از جناب فخر العالمین و سید المرسلین علیه و علی اله الالف السلام من رب العالمین نسبت بزینت
ارض و سما جناب امام حسن مجتبی و شافع و شفیع روز جزا جناب سید الشهدا صادر شده چهارم اذان
و اقامه است بجهة دفع تب در کتاب مکارم الاخلاق و لباب طب الائمه از کاشف اسرار و دقایق
جناب امام جعفر صادق علیه و علی ابائه و اولاده التحیة من الوهاب الخالق ماثور است بعد از انکه
بعضی از شیعیان آن هادی اهل طغیان بعرض انسرور رسانیدند انجناب فرمودند تکمه پیراهن خود را
واکن و سر خود را داخل پیراهن خود کن و اذان و اقامه بگو و هفت مرتبه سوره مبارکه حمد را تلاوت کن از شدت
تب متخلص خواهی شد راوی میگوید از قرار فرموده انجناب عمل نمودم تب من رفع شد مثل کسی
که از بند محکم خلاص شده باشد خلاص شدم پنجم اذان است در گوش کسیکه سوء خلق داشته باشد بجهة

اهل زمان سعایت از شدت
تب راصح

رفع آن

در این موضع نوشته است موضع اول
در بیان افعال واجبه نماز است

رفع آن ششم اذان است در حق مسافری که راه را گم نموده باشد در اینصورت
اذان بجهة نجات از مفسده گم نمودن راه مستحب است ~~هفتم اذان است در گوش کسیکه
ترک اکل لحم نموده تا چهل روز~~ **باب دوم** در بیان افعال نماز است بدانکه
افعال واجبه نماز هشت است اول نیت است و در ان چند مبحث است اول آن
که نیت در لغت بمعنی قصد است مراد در این مقام این است که معتبر در صحت نماز آن است
که مصلی در حین شروع در نماز ناوی این بوده باشد که ایشان باین نماز معین می نمایم بجهت
امتثال امر خداوند عالم جل شانه ظاهر این است همین قدر کفایت می نماید در صحت
صلوة خواه واجب بوده باشد او یا سنت خواه ادا بوده باشد یا قضا خواه تمام بوده یا قصر
لکن احوط آن است در نماز واجب قصد وجوب و در نماز مستحب قصد استحباب نماید و در اداء
قصد ادا و در قضا قصد قضا و در تمام قصد تمام و در قصر قصد قصر نماید باین نحو در نماز
ظهر ادای حضری چنین نیت نماید که ایشان بنماز ظهر ادای حضری می نمایم بجهة اینکه
خلاق عالم جل شانه برمن واجب ساخته است قربتا الی الله تعالی و اگر قضا است تبدیل
ادا بقضا نماید و اگر در سفر است تبدیل تمام بقصر نماید چنانچه تبدیل واجب بمستحب می نماید
در نماز سنتی **بحث دوم** در تفصیل انچه لازم جزئی است که در مبحث اول مذکور شد بدانکه
از انچه مذکور شد معلوم شد که نیت امر قلبی است لسانی را در ان دخلی نیست پس هرگاه کسی انچه
مذکور شد او را در تحت لفظ در آورد اگر باعتقاد این است که انچه تلفظ نموده نیت است
تشریع خواهد بود فرقی در این باب مابین نماز و غیر نماز از عبادات مثل وضو و غسل
و تیمم و زکوه و خمس و صوم و حج نیست نیت در جمیع اینها همان امر قلبی است که متعلق است
بهریک از عبادات مذکوره بکیفیتی که مذکور شد با الاضافه بحال هریک از عبادات
مذکوره و اتیان بلفظ بقصد انکه ملفوظ عین نیت است تشریع خواهد بود در
لکن ظاهر این است که موجب فساد اصل عبادت نشود مگر در صورتیکه فرض شود انفکاک

ملفوظ از آن امر قلبی که شرط صحت عبادت است لکن آن بسیار بعید است در حالتیکه
متلفظ با شعور و اراده بوده باشد بلکه در این حالت انفکاک از آن ممکن نیست و اگر تلفظ باین
نماید لکن نه بقصد اینکه این کلام نیت است در این صورت این کلامی خواهد بود
بعد از قد قامت الصلوة احوط اجتناب از آن است در تعمیم حکم است اگر
مکلف مخیر بوده باشد مابین قصر و اتمام بدانکه آنچه مذکور شد که مصلی در حال نیت لازم
نیست که متعرض قصر یا اتمام شود در صورتیکه هر یک از قصر و اتمام متعین بوده باشد
ظاهر الحکم است و اما در صورت عدم تعیین مثل اماکن اربعه که عبارت از مکه معظمه
و مدینه مشرفه و مسجد کوفه و حایر حسینیه بوده باشد که مکلف مخیر است مابین قصر و اتمام
آیا حکم در این اماکن مثل غیر اینها است پس تعیین اتمام یا قصر در حین نیت
اول در چنین صورت نیز لازم نیست یا لازم است ظاهر اقوی است شبهه که در این مقام میتوان کرد
این است که عمل در حین نیت می باید معین بوده باشد و این با عدم التفات و عدم تعیین
احد امرین در محل کلام متحقق نیست جواب از این این است که این مسلم است در صورتیکه عمل
در واقع متعین بوده باشد یا متعین نبوده باشد لکن احدهما مختلف با دیگری بوده باشد در جنس
مثل خصال کفاره در این صورت آنچه را که اتیان مینماید تعیین آن حین نیت لازم است
و اما هرگاه چنین نبوده باشد بلکه احدهما مماثل با دیگری بوده باشد در ماهیت و مختلف بوده
باشد بزیاده و نقصان بعبارة اخری هرگاه دو چیز بوده باشد و قدر مشترکی مابین هر دو بوده
باشد و هر دو مسمی باسم واحد بوده باشد و این شخص مخیر باشد مابین اتیان احدهما در این
صورت دلیل بر تعیین احدهما حین نیت نیست و این از بابت این است که مولائی
بمملوک خود امری نماید پنج زرع یا ده زرع از سمت معین از زمین را مشی نموده
باشد در این صورت امتثال در حق مملوک بچند نحو ممکن است اول آن است که حین اخذ
بمشی بتعیین نماید ده زرع را دوم آن است که تعیین نماید پنج زرع را استمرار آنها است

ذکر نموده

که نیت مشی مامور به در این سمت را می نماید که اگر خواهد بعد از طی پنج زرع اقتصار بران نماید فارغ شود یا آن
وقت اختیار ده زرع نماید ظاهر این است جمیع اینها مشترک می باشند در حصول امتثال و ما نحن فیه از این قبیل است
نظر باینکه مفروض این است که مکلف مخیر است مابین قصر و اتمام یعنی مابین دو رکعت و چهار رکعت و هر دو مسمی میباشد
باسم واحد مثل ظهر یا عصر یا عشا بنابراین میتواند مکلف حین شروع بعمل نیت مطلق ظهر نماید و شروع نماید بنماز
بعد از فراغ از تشهد در رکعت ثانی آن وقت نیت اکتفای بان نماید پس اتیان السلام نماید و فارغ شود یا تعیین
چهار رکعت نماید بر خیزد اتیان بدو رکعت باقی نماید بنابراین پس تخییر چنانچه قبل از شروع بعمل ثابت بوده باقی است
تا فراغ از تشهد در رکعت ثانیه و مرحوم شیخ شهید در کتاب بیان و دروس تعیین قصر و اتمام را در حین نیت
در این صورت یعنی در اماکن تخییر واجب دانسته و حکم بوجوب این اگرچه مشکل است لکن رعایت این احوط است
بلی هرگاه تکلیف نسبت بتمام و قصر هر دو ثابت بوده باشد مثل احدهما قضا و دیگری اداء بوده باشد در اینصورت تعیین اتمام
یا قصر در حال نیت لازم است چنانچه هرگاه این فرض نسبت بدو تمام یا بدو قصر متحقق شود مثل اینکه در حق او دو نماز تمام
ظهری ثابت است لکن احدهما بطریق اداء و دیگری بطریق قضا تعیین در اینصورت لازم است و هم چنین است حال در قصر
قضائی و ادائی و هم چنین هرگاه اشتراک مابین واجب و مستحب بوده باشد مثل اینکه نماز نافله صبح و فریضه بعد از طلوع فجر
در حق کسیکه نافله کذار بوده باشد تعیین واجب یا مندوب لازم است و کاهست لازم می شود بر مکلف در حال نیت متعرض
وصف دیگر بشود مثل اینکه بر امام لازم است در جماعت واجبه قصد امامت نماید خواه وجوب آن بالذات بوده
باشد مثل نماز جمعه و عیدین در حال تحقق شرایط یا بالعرض بوده باشد مثل اینکه کسی بر خود واجب نموده است بنذر و کوان
که اتیان نماز معین را بجماعت نموده بامامت و اما در صورت استحباب جماعت پس بر امام لازم نیست که قصد
امامت نماید یعنی کسی می ایستد بنماز و عالم است که جماعتی باو اقتدا می نمایند در اینصورت لازم نیست که امام
قصد جماعت و امامت نموده باشد بلکه با قصد انفراد امام جماعت در حق ماموبین منعقد است و لکن در حق ماموبین
لازم است در صورتی که ناوی ایتمام بوده باشند نیت اقتدا نموده باشند بلی ممکن است که گفته شود اگرچه تحقق
جماعت در حق ماموبین موقوف نیست به اینکه امام قصد امامت نماید لکن استحقاق امام فضیلت جماعت
و امامت را موقوف بوده باشد براینکه نیت امامت نماید و با عدم آن مستحق این فضیلت نبوده باشد
بنابراین پس فضیلت نماز ماموبین کامل تر خواهد بود در اینصورت از فضیلت نماز امام

در بیان تفاوت مراتب نیت است در فضیلت و رجحان سابق بیان شد که نیت صلوة عبارت است از قصد
باتیان صلوة و این قصد در صورت انتفای اضطرار نمیشود مگر بجهت غایت و فایده و این غایت یا امتثال و
اطاعت خداوند عالم است یا چیز دیگر مثل ریا و سمعه و نحو اینها اگر ثانی است نماز باطل است و اما اول پس
بچند قسم متصور می شود نظر باینکه داعی بر اتیان مامور به اگرچه امتثال و اطاعت نمودن امر است لکن
داعی بر امتثال مختلف می شود مثل اینکه میداند هرگاه ترک امتثال نماید مخالفت امر کرده خواهد بود
و این مخالفت موجب استحقاق عقاب میشود در اخرت پس بجهت خوف از عقوبت در اخرت امتثال می نماید یا آنکه
باعث بر امتثال توصل بثواب است در اخرت نظر باینکه اتیان بمامور به موجب ثواب است یا آنکه مقصود
هر دو است هم قصد توصل بثواب و هم قصد حذر از عقاب یا اینکه آنچه مذکور شد هیچیک منظور نیست بلکه مقصود
از امتثال فرار از مذلت یا تحصیل عزت است یا هر دو باین معنی نظر باینکه مخالفت کردن آمر باعث این
می شود که این شخص ذلیل می شود نزد آمر بجهت فرار از مذلت ترک مخالفت می نماید یا آنکه اتیان مامور به
که عبارت از اطاعت نمودن بوده باشد موجب عزت این شخص می شود نزد آمر و میخواهد نزد آمر معزز شود
باین سبب اختیار امتثال می نماید یا مقصود چنانچه فرار از مذلت است تحصیل عزت هم هست و هم چنین است
هرگاه غایت اطاعت و بندگی الهی جل شانه توصل بمطالب دنیویه بوده باشد مجملا معتبر در صحت عبادات الا آن
حین اراده ناوی این بوده باشد که اتیان این عبادت مینماید بجهت اطاعت و بندگی خداوند عالم جل شانه
خواه غایت بندگی و داعی بر آن دفع عقوبت بوده باشد یا جلب منفعت در اخرت یا هر دو و هم چنین فرار از
مذلت بوده باشد یا تحصیل عزت یا هر دو بلکه صحیح است اگرچه مقصود توصل بمنافع دنیویه بوده باشد بلکه دور نیست
که حکم بصحت شود اگرچه منظور عزت نزد ناس بوده باشد لکن بالتبع نه بالذات توضیح این اجمال مقتضی
این است که گفته شود چونکه اطاعت و بندگی و امتثال امر آمر طوعا و رغبتا موجب این می شود که بنده عزیز
و محبوب نزد آمر شود مستحق است عزیز و محبوب الهی جل شانه عزیز آفاق است پس از لوازم معزز بودن نزد
الهی جلت عظمته عزیز شدن عند الناس است پس هرگاه داعی بنده بر عبادت معزز شدن نزد جناب احدیت
جل شانه بوده باشد عبادت او صحیح خواهد بود چونکه مترتب میشود بر عزت نزد الهی عز شانه عزت نزد مخلوقین و
این را قصد نماید از آن وجه که مقصود بالتبع بوده باشد ظاهر این است که موجب فساد ظاهری که لازم باشد اعاده
آن شود و اما هرگاه نعوذ بالله سبحانه این یعنی معزز شدن نزد ناس داعی بر اصل عمل بوده باشد در این صورت
ریا و مبطل عبادت خواهد بود بخلاف اینکه هرگاه داعی معزز شدن عند الله تعالی بوده باشد و معزز شدن عند الناس

مقصود

مقصود بالتبع بوده باشد در این صورت ظاهر این است موجب بطلان نشود و لکن این بلکه جمیع احتمالات که مذکور شد چونکه
داعی بر اتیان عبادت منفعت عاید بخود مصلی است پس فی الحقیقه از باب اجیری می شود که عمل را بقصد اجرت
نموده پس حسنی در این نخواهد بود اگرچه موجب بطلان نشود و نعم ما قیل شعر عابدی کو اجرت طاعات خواست
گر عبادت می نهی نامش خطاست خادمان مزد بگیرند این گروه خدمتی با مزد کی دارد شکوه بلکه کمال
مرتبه عبادت آن است که داعی بر آن نبوده باشد مگر محض امتثال و فرمان برداری و غایات مذکوره مترتبه
بر امتثال مطلقا منظور نظر بنده نبوده باشد چه جای اینکه آن را غایت امتثال قرار دهد مجملا کمال بندگی
آن است که مقصود از بندگی و عبادت نبوده باشد مگر فرمان برداری و اطاعت معبود نمودن بمحض اینکه
چنین معبود سزاوار این است که اطاعت کرده شود چنانکه کلام معجز نظام سید اولیاء علیه آلاف التحیة و الثناء
ناطق بر این است که فرمود ما عبدتک خوفا من نارک و لا شوقا الی جنتک بل وجدتک اهلا للعبادة
فعبدتک لذلک تتمیم در بیان شرطیت نیت است بدانکه علما اختلاف کرده اند در اینکه
نیت جزء نماز است یا شرط مختار شرطیت آن است باین معنی که حقیقت و ماهیت صلوة مرکب از
نیت و سایر اجزای معهوده آن نیست بلکه نیت خارج از حقیقت آن است و شرط صحت و حصول
امتثال است مناسب این است در این مقام اقتصار شود بمثالی که موصل باشد بتحقیق حال پس میگوییم
مثال صلوة مثال معجونی است که سلطان حکیمی امر بترتیب داده از اجزای متعدده منتشره بجهت حکم و
مصالح چندی بعد از این بیان اجزاء فرموده بقول یا بفعل پس از آن امر فرموده بعبید خود آن
معجون را اتیان نموده باشند بنحوی که صادق باشد در حق ایشان که اطاعت مولی نموده در اتیان بآن معجون
این معنی مقتضی این است که بنده اولا علم بمعجون بهم رساند بعد از آن حین شروع نمودن باتیان آن
معجون قصد نماید که من این معجون را اتیان مینمایم بجهت آنکه مولای من مرا امر نموده باتیان
آن منتهی است این قصد که تعبیر از آن به نیت میشود فعل قلبی عبد است متعلق است
بمعجونیکه آمر و سید ترتیب داده و دخلیتی از برای آن در تقوم و ماهیت آن معجون نمی باشد
لکن موقوف علیه صدق اطاعت و فرمان برداری عبد است در اتیان بآن معجون پس هرگاه
اتیان بآن معجون نماید نه باین قصد اگرچه در حق او صادق است که اتیان بمعجون نموده لکن صادق

نیت در حق او که اطاعت مولی نموده در اتیان بآن همچون پس قصد مذکور موقوف علیه صدق اطاعت است نه جزء
همچون کلام در صلوة و نیت آن نظیر این همچون و نیت آن است پس امتثال با قیموا الصلوة در صورتیکه حاصل است
نظر باینکه مقصود تحصیل و تحقق اطاعت است که بنده اراده نماید که من اتیان باین صلوة مینمایم بجهت
اینکه مطاع و مولای من مرا امر نموده باتیان آن تا در اتیان آن مطیع و منقاد بوده باشم پس این قصد
که فعل قلبی بنده است خارج از مامور به ایست که آمر امر باتیان آن فرموده موقوف علیه صدق اطاعت است
در اتیان بآن

تتمیم در منافیات صلوة که متعلق بحال نیت است میگوییم چونکه بیان شد
که معتبر در صحت عبادات آن است که مکلف حین نیت نادی این بوده باشد که اتیان مانع عبادت می نمایم
بجهت اینکه خلاق عالم جل شانه امر باین فرموده است یا اینکه رضای الهی جل جلاله در اتیان بآن است
یا اینکه این طاعت محبوب خداوند عالم است یا اینکه موجب ثواب می شود در آخرت و نحو اینها از آنچه از سابق
ظاهر می شود پس هرگاه کل این مراتب منتفی شود خواه هیچ نیت ننموده مثل اینکه محض تبعا للعادة اتیان
بصورت نماز نماید یا اینکه نعوذ بالله در آن قصد ریا نماید در هر دو صورت عبادت باطل خواهد شد
خصوصا در صورت دویم بدانکه ریا عبارت از آن است که داعی بر اقدام بعبادت قصد تقرب بخلق بوده
باشد خواه بجهت اینکه او را خوب دانند یا بجهت اینکه تعظیم او را منظور داشته باشند یا اینکه او را
چیزی دهند یا اینکه اجابت او نمایند و هکذا و این معنی موجب بطلان عبادت می شود خواه داعی بر
عبادت محض این بوده باشد للاغیر یا این را جزء داعی قرار دهد مثل اینکه منظور هم اطاعت الهی جل شانه
و هم تقرب جستن بخلوقین بوده باشد و اما هرگاه مقصود بالذات نبوده باشد مگر اطاعت الهی جل شانه و طلب
عزت بدرگاه احدیت عز جلاله و این اغراض دنیوی مقصود بالتبع بوده باشد چنانچه سابق تنبیه
بان شد ظاهر این است که حکم ببطلان نتوان نمود بدانکه آنچه مذکور شد این بود که قصد ریا نماید
در حال نیت و اما هرگاه فرض شود که خلوص در حین نیت محقق بود لکن نیت ریا در فعل از افعال
نماز نماید پس این متصور بچند صورت می شود اول این است که قصد ریا نماید در فعل واجب از واجبات
نماز مثل قرائت یا رکوع یا سجود و نحو اینها قبل از تحقیق این مسئله میگوییم آنچه مذکور شد در بیان نیت
تشکیکی در اعتبار آن در حین شروع نمودن بنماز نیست لکن ابقای آن و استمرار عین آن تا آخر نماز لازم
نیست بلکه همان قدر که اتمام صلوة نماید بمقتضای آن نیت کافی است در صحت صلوة توضیح

مقام آن است

مقام آن است که استمرار عین نیت تا آخر صلوة عبارت از این است که در جمیع احوال صلوة شاعر و متذکر
بوده باشد که اتیان باین نماز معین می نمایم بجهت امتثال و اطاعت خلاق عالم جل شانه و استمرار باین معنی
لازم نیست بلکه استمرار یکه لازم و معتبر در صحت صلوة است آن است که نیتی که در اول صلوة محقق شد
جمیع اجزای نماز را بمقتضای آن اتیان نماید تعبیر از این مطلب مینمایند باستمرار حکمی پس هرگاه
نحوی شود که اخلال باین نحو از استمرار بشود نماز محکوم به بطلان خواهد بود بعد از آنکه این مطلب دانسته
شد میگوییم هرگاه قصد ریا در فعلی از افعال واجبه نماز شود پس اخلال باین استمرار حکمی شده خواهد
بود لهذا نماز باطل می شود خواه اعاده نماید آن فعل را بعد از رفض این نیت فاسده و عود بمقتضای
نیت سابق یا نه اما در صورت عدم اعاده باعتبار اخلال بشرط صحت در جزء واجب نماز
پس اخلال بآن جزء خواهد بود و اخلال بجزء مستلزم اخلال بکل است و اما در صورت اعاده باعتبار
زیادتی در جزء صلوة بعلاوه آنچه بیان شود در صورتیکه قصد ریا در جزء مستحب نماز نماید و اما هرگاه
قصد ریا در فعلی از افعال مستحبه نماز نماید مثل قنوت ظاهر این است باز موجب بطلان نماز می شود
نه باعتبار اینکه فساد چنین جزئی موجب فساد کل میشود بلکه نظر باجماعات منقوله در وجوب استمرار حکمی
مقتضای این اجماعات منقوله آن است که صحت صلوة مشروط است بعدم انتقاض حکم نیت سابقه
و شبهه در نقض آن نیت بقصد ریا اگرچه در اجزای مستحبه بوده باشد نیست پس شرط صحت منتفی می شود و منتفی است
انتفای شرط مستلزم انتفای مشروط است پس رفض قصد ریا بعد از تحقق آن و عود بمقتضای
حکم نیت سابقه کفایت نمیکند در حکم بالصحة و اما هرگاه قصد ریا نماید در اثنای صلوة لکن نه در
اجزای واجبه و نه در اجزای مستحبه مثل اینکه قصد ریا نماید در قیامیکه بعد از فراغ از قرائت
و قبل از میل کردن برکوع بوده باشد بعد از آن رفض آن نمود و منحنی شد بقصد رکوع بعد از
عود بمقتضای نیت سابق در اینصورت حکم خالی از اشکال نیست لکن ظاهر این است که موجب بطلان
نشود پس نماز صحیح خواهد بود اگرچه احتیاط در این مقتضی اعاده نماز است بعد از اتمام و اما
قصد قطع نماز پس اگر در حین نیت این قصد محقق بوده باشد مثل اینکه در وقت نیت قرار داد این بود
که در رکعت ثانیه مثلا نماز را قطع خواهد نمود در اینصورت شبهه در بطلان نماز نیست نظر باینکه
در چنین صورت اصل نیت محقق نیست بجهت اینکه نماز عبارت است از افعال مفتتحة بتکبیر

و مختتمه بتسلیم و نیت این در صورتی متحقق میشود که در حین شروع تا دی اتیان باین نحو باشد
نیت قطع در اثنا منافی با اتیان این است و هم چنین است هرگاه در حین نیت تردید
و تشکیک در قطع آن داشته باشد در رکعت ثانیه و اما نیت قطع در اثنای نماز پس اگر
در حین نیت قطع مباشر فعلی از افعال واجبه نماز شود ظاهر این است که نماز باطل شود
خواه اعاده آن فعل نماید بعد از رفض آن نیت و عود بمقتضای نیت نماز یا نه بلکه در
نیت که چنین بوده باشد اگر چه آن فعل از افعال مستحبه نماز بوده باشد نظر بتقریری که در
قصد ریا مذکور شد اگر چه احتیاط در این صورت مقتضی اتمام نماز است بعد از آن
اعاده نماید و اما هرگاه نیت قطع نماز نمود و در آن وقت مباشر فعلی از افعال نشد
بعد از رفض آن نیت و عود بنیت صلوة شروع باقعال نماز نمود در اینصورت ظاهر
این است که نماز صحیح بوده باشد اگر چه احتیاط مقتضی اعاده نماز است بعد از اتمام و اما
قصد منافی از منافیات شرعیه مثل حدث و تکلم و استدبار و نحو اینها خواه در حال
نیت بوده باشد یا در اثنای صلوة پس اگر با علم بمنافات بوده باشد تفرقه مابین قصد اینها و نیت
قطع که مذکور شد نخواهد بود و اگر با جهل بوده باشد تفرقه میتوان نمود باین نحو که نیت فعل
منافی از منافیات خواه در حال نیت بوده باشد یا در اثنای صلوة در صورت جهل بجعل
شرعی و بعدم وقوع آن منافی صلوة محکوم شود بصحت بخلاف صورت علم و وجه تفرقه آن
است نظر باینکه منافات ما بین فعل صلوة و قطع آن عقلی است بنا بر این نیت صلوة و قطع
در قوه فعل صلوة و عدم فعل آن است و این محال است پس نیت قطع مستلزم عدم نیت فعل
صلوة یا مستلزم رفع استدامه حکمیه است پس باطل خواهد بود و هم چنین است حال نیت فعل
منافی با علم و شعور بمنافات و اما صورت جهل نظر باینکه منافات عقلا نیست بلکه شرعی است
و مفروض صورت جهل است پس نیت صلوة با نیت اینها ممکن است پس با عدم صدور اینها
حکم بصحت صلوة ممکن است بی اشکالی که در این مقام میتوان نمود از راه دیگر است بیان
آن این است که گفته شود تشکیک در قطع صلوة هرگاه موجب بطلان نماز شود لازم می آید
حکم به بطلان

حکم به بطلان صلوة قاطبه اشخاص الا واحد بعد واحد شبهه در بطلان لازم نیست بطلان آن مستلزم بطلان
ملزوم است بیان ملازمت آن است که از جمله شکوک مبطله در نماز چهار رکعتی شک متعلق برکعتین اولیین
است در عدد رکعات آن و هم چنین شک متعلق بعدد رکعات نماز صبح و نماز مغرب پس هر فردی از افراد
انسان حین شروع بنماز عروض این شک در حق او محتمل است پس این نظیر کسی است که در حین شروع بنماز قطع نماز را معلق
کند بآمدن شخصی که آمدن او قائم باشد ممکن است جواب از این اشکال باین نحو که قطع نمازی که معلق احتمال
بوده باشد بآمدن کسیکه ممکن المجیئ بوده باشد چون چنین قطعی باختیار این شخص است لهذا با نیت اصل
صلوة باهم جمع نمی شود پس تعلیق قطع بامر ممکن الوقوع مستلزم انتفای نیت معتبره در صلوة است
بنا بر این نماز باطل خواهد بود و اما در مسئله شک چونکه منوی نمازی است که سالم از چنین شکی بوده باشد
و ابطال در صورت عروض شک مبطل باختیار این شخص نیست لهذا احتمال عروض چنین شکی منافی
با تحقق نیتی که معتبر در صحت صلوة است نیست مجملا منوی در حین نیت نمازی است که سالم از چنین شکی بوده
باشد طریان چنین شکی در اثنای صلوة مستلزم انتفای منوی است نه انتفای نیت پس در صورت عدم طریان
شک موصوف چنانچه منوی متحقق است نیت نیز متحقق است و در صورت طریان شک مذکور اگر چه نیت متحقق بوده
لکن منوی متحقق نشده پس عدم امتثال بجهت انتفای متعلق نیت است نه بجهت انتفای نیت پس قبل از طریان
شک مقتضی بطلانی نمی باشد بخلاف اینکه هرگاه قطع نماز را معلق سازد بشیئی محتمل الوقوع در اینجا اگر چه آن
شیئ واقع نشود نماز باطل خواهد بود باعتبار انتفای نیت معتبر در صحت صلوة پس تفرقه مابین مقابلین متحقق است
مخفی نماند آنچه مذکور شد اختصاص بشک مبطل ندارد بلکه در هر چیزی که مبطل نماز بوده باشد در صورتیکه احتمال وقوع
آن در اثنای نماز قائم باشد جاری است مثل اخلال برکن ساهیا یا عدم تذکر آن مگر بعد از تجاوز از محل و وقوع
حدث با عدم اختیار حدوث موت و نحو اینها جواب از همه بنحوی است که مبین شد
سابق بیان شد که نیت صلوة از جمله شرایط است نه اجزای صلوة مثل سایر عبادات مثل وضو و غسل و تیمم
و خمس و زکوة و حج چنانچه احدی نمیتواند ادعا نمود که نیت زکوة و خمس و صوم جزء زکوة و خمس و صوم است و هم
چنین نیت وضو و غسل و تیمم چنین است حال در نیت صلوة پس نیت در همه اینها از جمله شرایط است لکن
از شرایط رکنیه است که اخلال بآن سهوا و عمدا مفسد است دانسته شد که نیتی که معتبر است

در تحصیل امتثال همان قصد نماز معین است بجهت اطاعت و فرمان برداری الله تعالی شانه همین قدر کفایت میکند
در تحصیل عمل خواه واجب باشد یا مندوب و خواه ادا بوده باشد یا قضا و تعرض باین صفات لازم نیست
لکن هرگاه کسی متعرض این صفات شود خالی از این نیست یا متعرض صفتی شده که موصوف متصف بآن میباشد
مثل وجوب در واجب و استحباب در مستحب و اداء در اداء و قضا در قضا و هکذا یا نه بلکه در همین نیت
متعرض صفتی شده که نوی متصف بخلاف آن است مثل اینکه قصد استحباب نموده در واجب و بالعکس
و قصد قضا نموده در اداء و بالعکس تشکیکی در صحت قسم اول نیست و اما قسم ثانی پس از آن متصور بچند
صورت میشود اول آنست که بطریق اشتباه متعرض خلاف شده باین معنی میدانست نماز ظهر مثلا
واجب است یا نماز شب مثلا مستحب است میخواست نیت وجوب در اول و قصد استحباب در ثانی نماید لکن
اشتباهاً قصد استحباب در اول و وجوب در ثانی نمود این قسم شبهه در صحت نیت اشتباه لسانی
مضر نیست مناط همان اراده قلبیه است دوم آن است که مکلف متعرض خلاف
صفت عبادت شود عامداً مثل اینکه با علم مکلف براینکه نماز شب سنت است
قصد وجوب در آن نماید یا با علم بوجوب عبادتی قصد استحباب نماید این نیز ظاهر
این است که صحیح بوده باشد نظر باینکه داعی بر اتیان آن عبادت همان علم او است
بصفت عبادت و تعرض خلاف آن شیئ است لغو مثلا هرگاه کسی معتقد این بوده باشد
که نماز شب مستحب است یعنی خداوند عالم جل شانه امر بان فرموده لکن مؤاخذه بر ترک
آن نخواهد فرمود و مقصود مکلف از اتیان اطاعت الهی بوده باشد و مع ذلک
قصد وجوب نماید شخص است در این صورت مراد معنی وجوب که مؤاخذه بر ترک آن بوده باشد
نخواهد بود نظر باینکه مفروض این است که این شخص معتقد این است که خلاق عالم جل شانه مؤاخذه
بر ترک آن نخواهد فرمود پر معلوم است که اعتقاد عدم مؤاخذه بر ترک شیئ با مؤاخذه بر ترک
آن باهم جمع نمی شود و چونکه مفروض این است که اعتقاد عدم مؤاخذه بر ترک ثابت است
پس قصد وجوب در اینصورت لغو خواهد بود بنا براین مضر بصحت عمل نمیتواند شد بلی هرگاه
کسی معتقد استحباب یا وجوب چیزی بوده باشد و اصرار از خلاف آن را نعوذ بالله تعالی نزد طایفه
نماید در اینصورت چنین کسی مبدع خواهد بود سیم ثانی است لکن با جهل بحقیقت حال باین
نحو که نیت وجوب مینماید در مستحب باعتقاد وجوب یا نیت استحباب مینماید در واجب

باعتقاد

باعتقاد استحباب آن در اینصورت این شخص مبدع است و عبادت آن باطل خواهد بود پس
هرگاه کسی اتیان بغسل جنابت نماید بقصد وجوب در صورتی که ذمه او مشغول بواجبی که
موقوف بر غسل بوده باشد نباشد و غسل هم از راه دیگر بر او واجب نبوده باشد و معتقد
این هم بوده باشد که غسل در اینوقت بر او واجب است و باین قصد اتیان بغسل نماید
ظاهر این است غسل او باطل بوده باشد و آنچه مذکور شد در عبادات مستقله بود و اما
اجزای عبادت پس هرگاه کسی اتیان بقرائت فاتحة الکتاب نماید در نماز بقصد
اینکه این قرائت در نماز فرایضه مستحب است صادق است در حق او که او در این عمل
مبدع است پس آثم و عمل محکوم به بطلان خواهد بود و اما نیت وجوب در جزء
مستحب پس آن نیز ظاهر این است که باطل بوده باشد باین معنی که اتیان بجزء
ننموده ~~خواهد بود~~ خواهد بود لکن حکم بفساد صلوة مشکل است و حکم بصحت نیز
مشکل است ظاهر این است که باطل بوده باشد و فرقیکه مرحوم شیخ شهید در بیان
فرموده باین قصد وجوب در مستحب و قصد استحباب در واجب در اول حکم بصحت فرموده
و در ثانی حکم بفساد در نظر حقیر تمام نیست تفصیل کلام در این مقام مقتضی این است
که گفته شود نیت صلوة از مکلف بنحویکه بی عیب باشد باعتبار تعرض وجه و عدم
آن بچند قسم ممکن است اول آن است که نیت می نماید که اتیان بنماز ظهر مثلا مینمایم
بجهت آنکه خداوند عالم اتیان آنرا بر من واجب فرموده است بعد از التفات و قصد
این مطلب اتیان بتکبیرة الاحرام مینماید در اینصورت در مقام اتیان باجزا
امتثال بچهار نحو حاصل میشود اول آنست که در حین اتیان باجزای واجبه
قصد وجوب نماید چنانچه در حین اتیان باجزای مستحبه قصد استحباب نماید
دوم آن است که مطلقا متعرض وجوب در اجزاء واجبه و متعرض استحباب
در اجزای مستحبه نشود بلکه قصد قربت مطلقه در جمیع نماید سیم آن است
که قصد وجوب در اجزای واجبه نماید و اما در اجزای مستحبه پس اقتصار

نماید بقربت مطلقه چهارم عکس این است یعنی قصد استحباب نماید در اجزای مستحبه و اقتصار
نماید در اجزای واجبه بقربت مطلقه و معنی قربت در این مقام این است که اتیان مینمایم باین عمل
بجهت آنکه رضای خداوند عالم جل جلاله در اتیان باین است عمل در جمیع اقسام مذکوره محکوم
بصحت است اشکالیکه در این مقام میتوان نمود این است که نیت وجوب در اتیان اصل عمل منافی است
با اشتمال آن با امور مستحبه متکثره جواب از این ممکن است باین نحو که اتیان بنماز ظهر بر مکلف واجب است
و او مخیر است مابین آنکه اتیان نماید نماز ظهر واجب را بنحویکه منفک از جمیع آداب و اجزای مستحبه
بوده باشد یا آنکه اتیان نماید آن را با اجزای مستحبه کلا او بعضا بلی نماز ظهری که با اجزای مستحبه
بوده باشد افضل خواهد بود از نماز ظهری که منفک از آن بوده باشد مثل نمازیکه اتیان می شود بآن
در وقت فضیلت و وقت اجزاء و مکان شریف مثل مسجد و غیر شریف پس صفت وجوب
در نیت بالاضافه بطبیعت نماز ظهر است و مکلف مخیر است در اتیان مکلف به واجب در ضمن
احد فردین و نیت باین نحو نماید که اتیان بنماز ظهر مینمایم بجهت آنکه خلاق عالم جل شانه از او برمن
واجب فرموده است و این صادق است در صورتیکه اقتصار نماید در نماز ظهر باجزای واجبه چنانچه صادق است
در صورتیکه جمع نماید مابین اجزای واجبه و مستحبه و این مستلزم این نیست در صورتیکه منظور مکلف
در حین نیت اقتصار بامور واجبه بوده باشد اجزای مستحبه در آن حین مطلقا منوی نبوده باشد چنانچه
وجه آن بعد از اندک تاملی ظاهر می شود بلی اشکال در صورتی متوجه است که منظور مکلف این باشد
که اتیان بنماز ظهر نماید با اجزای واجبه و مستحبه و اتیان چنین منوی را معلل نماید بوجوب باین نحو
که این نماز ظهری که با اجزای واجبه و مستحبه است اتیان می نمایم بعلت وجوب آن برمن
و بعبارت دیگر که انفع در مقام ایراد است فرض میکنیم کسی عادت او مستقر شده که اتیان بفریضه
مینماید با آداب و سنن اگرچه بعض از آداب و سنن بوده باشد چنانچه غالبا چنین است و قبل از
نیت نماز قرار او چنین است که اتیان بنماز باین نحو نماید و منوی او در مقام نیت چنین نماز است و در
مقام نیت اشاره مینماید بچنین نمازی که اتیان بآن مینمایم بجهت آنکه برمن واجب است بنابراین ایراد
وارد است بلکه حکم بصحت نماز در چنین صورتی خالی از اشکال نیست نظر باینکه نماز منوی او مرکب
از امور واجبه و مستحبه هر دو هست پس حکم براینکه اتیان چنین نمازی بر مصلی واجب است صحیح نیست
پس نیت واجب در غیر واجب کرده نظر باینکه نماز باین کیفیت واجب نیست پس نیت باین نحو

صحیح نخواهد

صحیح نخواهد بود اما نیت باین نحو که ذکر کردیم مطلقا ایراد بر آن ورودی ندارد و اوجه این
اولی این است در صورتی که مقصود مکلف اقتصار باجزای واجبه نبوده باشد متعرض وجوب
مطلقا نشود بلکه چنین قصد نماید که من اتیان بنماز ظهر مثلا مینمایم بجهت اطاعت و فرمان برداری
خداوند عالم جل شانه بلی اشکالی در این مقام از راه دیگر میتوان نمود بیان آن این است که عمل حین
نیت می باید معین بوده باشد اجزای واجبه نماز نسبت بغالب اشخاص معلوم است و ملحوظ حین نیت هم
هست اگرچه بعنوان اجمال بوده باشد و اشکالی که هست در اجزای مستحبه است و منوی بنابر آنچه مذکور شد مرکب
از اجزای واجبه و مستحبه است پس می باید حین نیت چنانچه اجزای واجبه نماز بطریق اجمال ملحوظ
هست مقداری از اجزای مستحبه نماز که ثانیه به مرکب از هر دو است ملحوظ باشد تا تعیین منوی محقق
شود تخلص از این باین نحو حاصل می شود که مکلف بر خود قرار دهد مقدار معینی از آداب و اجزای
مستحبه را منضم نماید با اجزای واجبه مثل استعاذه قبل از قرائت در رکعت اولی و تکبیرات
رکوع و سجود و رفع ید در احوال تکبیرات با سرها و اتیان بدو ذکر در رکوع و سجود بعلاوه ذکر
واجب و اتیان صلوة در هر یک از رکوع و سجود بعد از فراغ از ذکر و هکذا الی آخر الصلاة
بنابراین منوی در نظر این شخص معین خواهد بود و ملحوظ است بجمیع اجزائه مجملا و در حین نیت
اشاره می نماید بچنین عمل که اتیان بآن مینمایم بجهت تحصیل اطاعت و فرمان برداری و چنین نیت
محتاج بمعهودیت عمل است و این نحو مذکور متحقق است بعد از آنکه نظم کلام باین مقام رسید تنبیه
بر مطلب مناسب است اول آن است بعد از آنکه معهودیت عمل بنحو مذکور متحقق شد و منوی
مکلف در حین نیت چنین عمل معهود شد آیا بعد از شروع نمودن بچنین عمل منوی معین است
بهمه آنچه بعنوان اجمال منوی شده اتیان نماید یا نه مثل اینکه معهود در نظر مکلف این بود که
در رکوع مثلا اتیان بسه ذکر و صلوات نماید و در حین نیت منوی او چنین نمازی بود بعد از
عزم باتیان چنین عمل و تعلق نیت بآن شروع بنماز نمود می تواند در زمان رسیدن برکوع
اقتصار ببعض از آنچه ملحوظ بود نماید بعد از قطع براینکه اخلال بواجب جایز نیست و منافی با حصول
امتثال است کلامی که هست در این است که آیا در چنین صورت اقتصار بذکر واجب و اخلال بذکر
مستحب جایز هست یا نه میگوییم حکم در مسئله مبتنی براین است که نیت اتیان واجب بکیفیت مخصوصه
آیا معین او هست که بهمان هیئت و کیفیت اتیان شود یا نه ظاهر ثانی است نظر باینکه

دلیلی که دلالت کند بر اینکه نیت معین است در امتثال این مقام نداریم ظاهر این است که اشکالی در جواز
اقتصار بهمان قدر واجب نبوده باشد بلی کلامی که در این مقام هست این است که آیا اقتصار به بعض آنچه منوی
بود از اذکار مستحبه میتوان نمود یا نه مثل اینکه در مثال مفروض اقتصار بصلوات نماید و اخلال بدو تسبیح
مستحب نماید یا اتیان بدو تسبیح مستحب نماید و اخلال بصلوات نماید یا اخلال بیک تسبیح نماید و جمع مابین
یک تسبیح مستحب و صلوات نماید ظاهر این است که نیت را مدخلیتی در عدم جواز آنچه مذکور شد نباشد باین معنی
که نیت معین منوی بشود بلکه مرجع مستندی است که مثبت همان امور مستحبه است اگر بکیفیت خاصه است
تعدی از آن نتوان نمود مجملا مرجع در این باب مستند امور مذکوره است عمل بمقتضای آن جایز و تعدی از آن
غیر مجوز در مثال مذکور اتیان بصلوات با اخلال بدو ذکر مستحب بی اشکال است ظاهر این است اخلال
بیک تسبیح مستحب و اتیان بدیگری با صلوات و عدم آن هم جایز باشد و هم چنین است حال در ذکر سجود
در تعدی منوی است بزیادتی معهود مثل اینکه معهود نزد مکلف در نماز کیفیت معینه بود در مقام عزم
باتیان آن نیت متعلق شد بهمان کیفیت معهوده مثل اینکه در ذکر رکوع و سجود اقتصار بسه ذکر مثلا
نماید و باین عزم بود تا برکوع رسید آیا میتواند علاوه بر آن اتیان نماید مثل اینکه اتیان به پنج ذکر
نماید یا آنکه دعای در رکوع قبل از ذکر منظور او نبود در حین وصول رکوع میخواهد خوانده باشد و هم چنین
دعای بعد از رفع راس از رکوع ظاهر این است که همه اینها جایز و بی عیب باشد و هم چنین قنوت
علاوه از آنچه در نظر بود میتواند بلکه عدول عدول از آنچه حین نیت منظور او بود بغیر آن نیز جایز
و بی عیب است مجملا جمیع اینها بی عیب است مگر اجزای واجبه که تعدی از اینها بزیاده و نقصان
هیچیک جایز نیست قسم دوم آن است که در مقام نیت مطلقا متعرض وجوب نشود خواه منظور او این
بوده باشد که اقتصار نماید در نماز باجزای واجبه آن یا جمع نماید مابین اجزای واجبه و مستحبه کلا
او بعضا بلکه مقصود همان محض اطاعت بوده باشد ظاهر این است که این قدر کفایت کند در صحت عمل
بلکه مذکور شد این در ثانی یعنی در صورتیکه مقصود جمع مابین اجزای واجبه و مستحبه بوده باشد به بعضی
جهات انسب خواهد بود سیما آن است که قصد وجوب و استحباب هر دو نماید وجوب نسبت باصل
صلوات و استحباب نسبت بفرد او باین نحو که اتیان نماز واجب مینمایم بجهت واجب بودن آن و در ضمن
این فرد اکمل بجهت فضیلت و رجحان و استحباب آن هر دو بجهت اطاعت و فرمان برداری نظر اتیان
نمازهای واجبی را بجماعت این نیز صحیح و بی عیب است بلکه اسلم از بعض ایرادات سابقه است لکن
این مثل بعض آنچه سابق مذکور شد در صورتی می شود که امتیاز مابین اجزای واجبه نماز و اجزای
مستحبه آن نموده باشد و اما در صورت عدم امتیاز مابین صنفین مخفی است که این قسم متصور نمی شود

بعد از انکه

بعد از آنکه کلام باینجا رسید مناسب این است که عنان قلم در تحقیق این مسئله جولان داده شود پس میگوییم آیا
بر مکلف واجب است امتیاز مابین صنفین نماید قبل از شروع در نماز یا نه و بر فرض وجوب آیا شرط
صحت نماز هم هست یا خیر ممکن است استدلال کرده شود در اثبات عدم در هر دو مقام بحدیثی که اصحاب رضوان
الله علیهم تلقی بقبول فرموده اند و روایت شده از مفخر عالم و فخر بنی آدم علیه و علی آله صلوات الله الملک
القائم که فرموده در مقام بیان صلوا کما رایتمونی اصلی وجه دلالت آن است که آن جناب در مقام تعلیم
امت بجهت امتثال آنها فرموده بعد از آنکه در مشهد آنها اتیان بنماز فرموده اند و آنها مشاهده نموده
اند اقوال و افعال صادره از آن مقتدای عالم را اتیان بنماز نمایند بآن کیفیت که دیده اند از من صادر
شد مخفی است که این کلام از آن ستوده درگاه خلاق انام جل جلاله صادر نشده مگر بجهت تعلیم
معلوم است اصل مشاهده فعل نمیتواند موصل بوجه همه اجزای آن بوده باشد بلکه از مشاهده متحقق
نمیشود مگر اصل اقوال و افعال بکیفیت هیئت مخصوصه و احتمال آنکه فعل آن سرور عالم در آن
وقت منحصر بود در امور واجبه کاذبه قطعی الفساد است و اگر مخاطبین باین خطاب کلا قبل از
این خطاب عالم بماهیت نماز بوده و امتیاز مابین اجزای واجبه نموده بوده اند حاجت باین خطاب
نبود پس مقتضای این خطاب از آن مستطاب آن است که علم بماهیات اجزای نماز و وضع آنها
بهیئت معهوده کفایت می نماید در حصول امتثال اگرچه عالم بوجه آنها از حیثیت وجوب
و استحباب نبوده باشد و هو المطلوب نظیر این حدیث است در استفاده این مرام حدیث مشهور
از حماد بعد از آنکه بشرف سعادت درک خدمت کاشف الاسرار و الدقایق جناب امام جعفر
صادق مشرف گردید حضرت فرموده تحسن ان تصلی یعنی ای حماد اتیان بنماز خوب میتوانی بکنی
آن سرور رسانید که من حفظ دارم کتاب حریز را که در نماز تصنیف نموده گویا مقصود حماد
این بود که اهتمام من در امر صلوة این قدر است که یک کتاب را که حریز در صلوة تصنیف نموده
ضبط نموده ام حضرت فرموده باکی نیست برخیز نماز کن حماد گفته است که در حضور آن سرور
شروع کردم بنماز بعد از آنکه برکوع و سجود رفتم حضرت فرموده ای حماد خوب نماز نمیکنی با تغیر
و توبیخ فرموده چه بسیار قبیح است بمردی از شما که شصت سال یا هفتاد سال از عمر او میگذرد
یک نماز را با حدود آن تمام نمی نماید حماد نقل کرده بعد از آنکه این عتاب را از آن سرور شنیدم

مذلت و خجلت بسیاری بر من وارد شد عرض کردم خداوند عالم مرا فدای تو گرداند نماز را تعلیم من فرما حضرت
در آن وقت ایستاده بدو رکعت نماز فرمودند با آداب و شرایط بسیار بعد از فراغ فرمودند ای حماد مثل این
نماز بعمل آور و جه استدلال باین حدیث در اثبات مرام ظاهر می شود از آنچه در حدیث اول مذکور شد
بنابران میگوییم هرگاه کسی پشت سر فقیه معتمدی ایستاده بنماز نمود جمیع اقوال و افعال و هیئات را از آن
اخذ نمود و اعتقاد نمود که اتیان نماز باین کیفیت مبرء ذمه و محصل امتثال است مطلقا امتیاز مابین اجزای
واجبه و مندوبه ننمود و در مقام نیت اقتصار نمود بقربت مطلقه مثل اینکه قصد نمود که من اتیان
بنماز می نمایم بجهت اطاعت خداوند عالم و اتیان نمود بهمان هیئت که از آن مجتهد مطاع مشاهده نمود
بود این کفایت در حصول امتثال از او میکند اگرچه تفرقه مابین امور واجبه و مسنونه ننموده باشد
بلی چیزیکه قابل است در این مقام کسی متمسک شود در لزوم امتیاز مابین صنفین احکام سهو و شک است
تقریر این است که حکم اجزای واجبه در صورت سهو این است که هرگاه متذکر شد بجزء منسی مادامی که
داخل در رکن بعد از آن نشده لازم است عود نموده اتیان بمنسی نموده بعد از آن اعاده ما بعد نموده
نماز را تمام نماید قطع نماز در چنین صورت جایز نیست و اگر تذکر بعد از دخول در رکن بعد باشد اگر
آن منسی واجب رکنی است نماز باطل و استیناف آن لازم است و اگر واجب غیر رکنی است نماز صحیح و
ابطال آن جایز نیست و اگر آن منسی جزء مستحب بوده باشد در جمیع احوال عود بآن بعد از تجاوز از محل
آن جایز نیست خواه داخل در رکن بعد از آن شده باشد یا نه مثلا فرض میکنیم کسی تسمیه را در اول حمد
یا اول سوره فراموش نمود بعد از فراغ از سوره متذکر شد در این صورت اگر تسمیه در آنجا واجب
است لازم است عود نموده تدارک نماید و اگر مستحب است حرام است عود بآن و هم چنین استعاذه
در اول حمد در رکعت اول و نحو اینها بنابران امر این شخص در اینصورت مردد است مابین واجب و حرام
مفری از این نیست مگر امتیاز مابین صنفین پس امتیاز مذکور لازم است من باب المقدمه اشکالی
که در این مقام می توان نمود آن است که این مبتنی است بر وجوب مقدمه واجب و این اول کلام است
بر فرض تسلیم کلام در وجوب مقدمه در صورتی است که ذی المقدمه واجب بوده باشد و این در محل کلام
متحقق نیست نظر باینکه مفروض این است هرگاه بعد از این چنین سهوی در نماز واقع شود چنین
خواهد شد و بر فرضیکه تسلیم شود کسی قاطع شود باینکه بچنین امری در بعضی از صلوة آتیه مبتلی
خواهد شد از قبیل شبهه غیر محصوره خواهد بود اجتناب از آن واجب نخواهد بود پس آنچه مذکور شد
در اثبات وجوب امتیاز مابین امور واجبه و مستحبه تمام نخواهد بود جواب از این آن است اما

مقدمه

مقدمه واجب ظاهر آن است که واجب است و این مشهور و معروف مابین فقها است و لهذا در کتب استدلالیه
فقهیه بر مطلع ظاهر می شود که این محل انکار نزد ایشان نیست بلکه ظاهر می شود از مباحث متکثره در کتب
فقهیه که این از جمله امور مسلمه است و فرض تسلیم نزاع در وجوب شرعی است و اما وجوب بمعنی اللابدیت
محل تامل نیست و همین قدر کفایت میکند در محل کلام و اما حکایت اینکه قول بوجوب مقدمه بعد از وجوب
ذی المقدمه است پس این کلام بر وجه اطلاق مسلم نیست بلکه محتاج بتفصیل است چنانچه در مطالع الانوار
در این بحث بیان نموده ام حاصل مطلب این است این کلام مسلم است در صورتیکه تحصیل مقدمه بعد از ثبوت
امر بذی المقدمه ممکن بوده باشد و اما هرگاه چنین نبوده باشد مثل اینکه مکلف معتقد این است بعد از
این تکلیفی بر او واجب خواهد شد و حال متمکن از تحصیل مقدمه او است و عالم است بر اینکه بعد از
ثبوت وجوب متمکن نخواهد شد در این صورت عقل قاضی است بر تحصیل مقدمه و ترک آن با چنین
اعتقاد مذموم است نزد عقلا مثل اینکه فرض کنیم قبل از زوال کسی متمکن از آب بجهت وضو است و عالم
است بر اینکه بعد از تحقق زوال متمکن از آب و تراب مباح بجهت تیمم نخواهد شد در اینصورت میگوییم
ضبط آب بجهت طهارت بعد از زوال در حق او لازم است بلکه اشکال میتوان نمود در صورت اعتقاد از
تمکن تراب بجهت تیمم و سقوط تکلیف بصلوة از فاقد طهورین در صورتی مسلم است که باختیار خود را
فاقد طهورین ننماید و اما حدیث شبهه غیر محصوره در این مقام صحیح نیست بلکه ادخال آن را در تحت
شبهه محصوره اولی است نظر باینکه غالب این است در عرض چند یوم غالب اشخاص منفک از شک و سهو
نیستند بعلاوه ممکن است استدلال کرده شود در اثبات مرام یعنی وجوب امتیاز از راه دیگر
اگرچه مبنای این نیز همان است که مذکور شد بیان آن این است که گفته شود بعد از تحقق سهو بنحویکه
مذکور شد امر این شخص مردد خواهد بود مابین وجوب و حرمت اگر دعوی قطع بتحقق موجبات مردده
قلیله نشود لااقل مظنون التحقق است احتراز از ضرر مظنون واجب است و این ممکن نیست مگر با امتیاز
مابین صنفین پس امتیاز مابین اینها لازم خواهد بود مخفی نماند آنچه از آن دقت و استدلال ظاهر
می شود وجوب شرعی است نه شرطی بنابراین هرگاه کسی امتیاز مابین اجزای واجبه و مستحبه نماز
ننمود و اتیان بنماز نمود در نماز سهوی از او واقع نشد ظاهر این است نماز صحیح و اعاده آن
واجب نباشد مبحث در بیان معنی قربت است که متعارف شده اخذ آن در نیت بدانکه در آنست شد

لزوم (?)

از مباحث سابقه آنچه معتبر است در صحت نماز همان قدر است که اشاره بمنویّ معین نموده قصد نماید
که اتیان بان می نمایم بجهت اطاعت و فرمان برداری خلاق عالم جل شانه ممکن است مراد از قربت
معتاده در نیت بمحض معنی بوده باشد خفائی در صحت این نیت لکن تطبیق لفظ بر این محتاج
به تغییر است پس میگوییم قول مصلی اصلّی فرض الظهر لوجوبها قربتاً الی الله مشتمل بر دو
علت است یکی لوجوبها و دیگری قربتاً الی الله لوجوبها علت اتیان بصلوة ظهر است و قربتاً
الی الله علت اتیان بصلوة واجبه معنی کلام بنا بر این چنین خواهد بود من اتیان بنماز
ظهر می نمایم بجهت واجب بودن ان نماز بر من و اتیان بنماز واجب می نمایم بجهت
اطاعت و امتثال امر الهی جل شانه پس تعلیل اول بجهت اتیان بنماز ظهر است مثلا
و تعلیل ثانی بجهت اتیان فعل معلل بعلت اول و ممکن است قربتاً الی الله عطف بوده
باشد بر محل لوجوبه با سقاط عاطف بنا بر این هر دو علت خواهد بود بجهت معلول واحد
لکن تکلف در آن ظاهر است و ممکن است که مراد از قرب این معنی نبوده باشد بلکه مراد
تحصیل قرب بدرگاه احدیت جل شانه بوده باشد پس مناسب در این مقام این است که تبیین
شود بمعنی قرب بجناب احدیت که ممدوح در کتاب و سنت می باشد و مطلوب و مرغوب
فیه در ادعیه و مناجاتهای صادره از ائمه اطهار علیهم صلوات الله الملک الغفار است
بیان شود میگوییم قرب در لغت و عرف نزدیک شدن چیزی است بچیزی قرب چیزی بچیزی
یا در زمان است مثل اینکه گفته می شود فلان ماموم قریب بامام الیسار یعنی فصل چندانی
مابین مکانی که امام در آن الیستر است و مکانی که این شخص ماموم الیسار است
نیست اراده هر یک از این دو معنی که مذکور شد نسبت بخلاق عالم جل شانه محال است
وجه آن ظاهر است اما اول بجهت انکه آن در صورتی صحیح است که زمان ظرف وجود
شخصی بوده باشد در وقتی و بعد از ان ظرفیت منتفی شود بعد از آن دیگری موجود
شود قبل از انکه امتداد چندانی متخلل شده باشد مابین انتفای اولی و وجود
ثانی در این وقت گفته می شود این شخص ثانی قریب است باول در زمان شخص
این معنی در حق ذات اقدس ممتنع است و اما قرب مکانی پس بجهت انکه این در حق

اجسام است

اجسام است تعالی الله تعالی عن ذلک علواً کبیراً پس قرب عباد بخدا وند عالم جل شانه
که مطلوب در ادعیه و مناجاتهای اهل مناجات می باشد یکی از دو معنی ممکن است حمل شود اول
قرب بتذکر و وصال است بیان این مطلب این است هرگاه کسی متذکر خدا وند عالم عز شانه بوده باشد
بمقداری که متذکر است نزدیک است بخدا وند عالم هر قدر کسی که تذکر او بجناب احدیت بیشتر است
قرب او بجناب اقدس بیشتر است از کسی که تذکر او کمتر است و هرگاه بمرتبه رسید که دوام تذکر
بجهت او بوده باشد این منتهای مرتبه کمال و غایت مرتبه سعادت است و باین است اشاره
در دعای کمیل وهب لی الدوام فی الاتصال بخدمتک و ادنو منک دنو المخلصین ان
تجعل اوقاتی فی اللیل والنهار بذکرک معمورة و بخدمتک موصولة معنی دوم قرب بصفات
و کمال است توضیح این مطلب مقتضی ان است که گفته شود ذات اقدس تعالی شانه در غایت
مرتبه کمال و عزت است و جامع جمیع محاسن و محامد است و معرّی است از جمیع شوائب
نقصان و قصور و مبرّی است از قاطبه معایب و مقابح و دنو رو بنده در نهایت
مرتبه خست و نقصان و متصف است بصفات ذمیمه و طغیان لکن مامور است
باینکه رفع نقایص از خود نماید مجتنب از مقابح و مفاسد و محترز از معایب
و نقایص بوده و متزین بصفات حسنه و خصال حمیده شود چنانچه مستفاد است
از قول فخر عالم و مفخر بنی آدم علیه و علی آله الاف التحیة من الملک العالم که فرموده است
تخلقوا باخلاق الله پس جاهل نظر بتضاد مابین جهل و علم در غایت بعد است از
جناب احدیت و بمقدار ازاله جهل و اتصاف بصفت علم نزدیک می شود بخلاق
عالم و همچنین ظالم و بخیل باعتبار اتصاف بصفت ردیه ظلم و بخل در کمال دوری است
بدرگاه بارفعت جناب مقدس تعالی پس بمقدار تخلیه از صفت ظلم و بخل و
اتصاف بصفت حسنه عدالت وجود باین سبب نزدیک می شود به پروردگار عالم
جل جلاله بعد از انکه این مطلب مشخص شد میگوییم ممکن است که یکی از این دو معنی که مذکور
شد اراده شود از قربت ماخوذه در نیت اما اول پس حاصل آن باین راجع می شود

که من اتیان بنماز میکنم بجهت آنکه نماز موجب قرب و نزدیکی بنده می شود بدرگاه احدیت یعنی مذکر عبدات بدرگاه الهی و اما ثانی پس باین طریق می شود که من اتیان نماز می نمایم بجهت قرب بجناب احدیت نظر باینکه این نماز موجب تخلّی از مقابح و مناقص و باعث تحلّی بصفات حسنه است باین جهت اتیان بان می نمایم ظاهر آن است که اراده هر یک از معنیین که بعه باشد از قربت ماخوذه در نیت عیب نداشته باشد بلکه ارجح است نسبت ببعض احتمالات سابقه چنانچه بعد از تامّل در آنچه در سابق بیان شد ظاهر می شود و کلام در لفظ دعلّت بنحوی است که در سابق بیان شد لکن وجه ذکر لام در اول و عدم ذکر آن در ثانی آن است که در نحو مقرر شده حذف لام از مفعول له در وقتی جایز است که فاعل مفعول له متحد باشد با فاعل فعل معلل به و این شرط در تعلیل ثانی متحقق است دون اول باین سبب تعلیل اول اوّل باللام مذکور شده و ثانی با عدم لام یعنی بالنصب فی قولهم الحاکی عن النیّة القلبیّة اصلّی صلوة الظهر لوجوبها قربة الی الله نظر باینکه وجوب وصف صلوة است که مفعول به اصلّی است و فاعل اصلی معلوم است که مکلف است پس فاعل مفعول له با فاعل فعل معلّل به متعدّد است بخلاف قربة الی الله که فاعل در هر دو متحد است نظر باینکه معنی این است که من اتیان بنماز ظهر می نمایم بجهت نزدیک شدن من بدرگاه احدیت بنا بر دو معنی که حال مذکور شد یا بجهت اطاعت و امتثال نمودن بنا بر آنچه در سابق مذکور شد بهر دو معنی فاعل مفعول له و فاعل فعل معلّل به متحد است بنا بر اضافه صلوة در اصلّی صلوة الظهر در اصل ممکن است اضافه لامی بعه باشد نظر باینکه معتبر در اضافه لامی همان افاده اختصاص است و این معنی در این مقام متحقق است و هم چنین صلوة العصر و صلوة المغرب و صلوة العشاء و صلوة الفجر لکن در این مقام مجموع مضاف و مضاف الیه اسم شده بجهت چهار رکعتی که واجب میشود بر مکلف بتحقق زوال شمس مقدم بر صلوة دیگر در حضر یا بجهت دو رکعتی که واجب میشود بر مکلف در همین وقت در سفر و هم چنین صلوة العصر اسم شده بجهت چهار رکعتی که واجب میشود بعد از آن در حضر و دو رکعتی که بعد از آن است در سفر

وهم چنین

وهم چنین است حال در تتمه صلوة پس معنی اصلّی صلوة الظهر اداء لوجوبها قربة الی الله این است که من اتیان می نمایم بنماز ظهر ادائی بجهت واجب بودن آن بر من و بجهت اطاعت و امتثال امر الهی جل شانه بنا بر این هر گاه اشاره بواجب بطریق توصیف شود نه بطریق علیت انسب خواهد بود باین نحو که اصلّی صلوة الظهر الواجب اداء قربة الی الله بدانکه فخر المحققین در رساله فخریه در نیت نماز ظهر این نحو ذکر فرموده اصلّی صلوة الظهر بان اوجد القیام و النیّة و تکبیرة الاحرام و قرائة الحمد و سورة و الرکوع و الذکر فیه مطمئنا ثم السجود ثانیا کالاول ثم رفع الراس منه و هکذا فی الباقی الا انی اسقط تکبیرة الاحرام مما عدا الاول و اسقط السورة من الاخیرتین و ازید التشهدین بعد الثانیة و الرابعة و التسلیم و اُخافِتُ فی الجمیع اداء لوجوبه قربة الی الله اگر مراد این است آنچه مذکور شد می باید حین نیت باین تفصیل ملحوظ شود این لزومی ندارد قطعا بلکه همان قصد نماز ظهر که مستلزم التفات اجمالی است باجزای آن کفایت مینماید در صحت نماز و علاوه بر این ضرور نیست بلکه گاهست منجر می شود بوسواس پس اجتناب اولی خواهد بود و اگر مراد این است که نیت باین نحو صحیح است بلکه راجح است مضایقه از آن نداریم هر گاه منجر بوسواس نشود مخفی نماند از آنچه در سابق بیان شد ظاهر شد که حکم باینکه اول افعال نماز نیت است مسامحه است بلکه این کلام بنا بر اصطلاح اشخاصی است که نیت را جزء نماز میدانند پس بنا بر تحقیق اوّل افعال نماز قیام است و لکن چونکه بنای کلام در اول بنا بر جزئیت نیت گذارده شد میگوییم دوم از افعال نماز قیام است تنقیح مطلب محتاج است بایراد کلام در چند مبحث مبحث اوّل در تقسیم قیام ثابت در اثنای نماز است بدانکه قیام در اثنای نماز بر چند قسم است اول قیام واجب رکنی است و آن قیامی است که در ضمن تکبیرة الاحرام بعه باشد و هم چنین قیام متصل برکوع دوم قیام واجب غیر رکنی مثل قیام در ضمن قرائت حمد و سوره و قیام بعد از رفع راس از رکوع سیما

ثم رفع الراس منه مطمئنا والسجود علی الاعضاء السبعة ثم الذکر فیه مطمئنا ثم رفع الراس منه مطمئنا

قیام در

قیام مستحب مثل قیام در ضمن اذکار مستحبه مثل قیام در تکبیرات مستحبه و ادعیه افتتاحیه و در حال
استعاذه و قنوت و نحو اینها و چهارم قیام مباح است و آن قیامی است بعد از فراغ از ایات
حمد و سوره علاوه از قدر ضرورت اشکالی در هیچیک از این اقسام نیست مگر قیام متصل برکوع
پس باید دانست که مراد از قیام متصل برکوع قیامی است که از آن مصلی منتقل می شود
برکوع شرعی پس مراد از قیام متصل برکوع مطلق قیامیکه بعد از فراغ از قرائة بعمل باشد
نیست و هم چنین مطلق قیامیکه از آن منحنی می شود نیست بلکه مراد از ان قیامی است که از
آن منتقل می شود برکوع شرعی ثمره این قید در چند موضع ظاهر می شود اوّل ان است
کسی منحنی شد بقصد سجود قبل از بلوغ جبهة بمحل سجده متذکر شد که رکوع را بعمل نیاورده
است در اینجا میگوییم لازم است که راست بایستد بعد از آن برکوع رفته بعد از اتمام
رکوع رفع راس از رکوع نموده اتمام نماز نماید پس هرگاه راست نشود نماز او باطل خواهد
بود اگرچه خود را بهیئة راکع برساند وجه بطلان نماز اخلال بقیام متصل برکوع است
دوم ان است هرگاه کسی منحنی از قیام شد بقصد رکوع در اینوقت متذکر شد که اخلال
بقرائة سوره مثلا نموده پس اگر بحد رکوع شرعی رسیده باشد عود بجهة تدارک منسی جایز
نیست نظر باینکه عود مستلزم زیادتی دو رکن است یکی قیام متصل برکوع و دیگری رکوع
و حدّ رکوع شرعی عبارت است از انحنائی که متمکن بوده باشد از رسانیدن دو دست بر دو
زانو اما هرگاه متذکر شود منسی قبل از بلوغ باین حد در اینوقت لازم است که عود
نماید بجهة تدارک منسی نظر باینکه این تذکر قبل از دخول در رکن است پس عود مستلزم
زیادتی رکن نخواهد بود و هرگاه قیام متصل برکوع قیامی بود که از آن بقصد رکوع منحنی
نشود مطلقا اگرچه بحد رکوع شرعی نرسد می بایست عود در چنین صورت بجهة تدارک منسی
جایز نبوده باشد و از این قبیل است هرگاه منحنی شد بقصد رکوع و قبل از بلوغ بحد رکوع شرعی متذکر
شد که اخلال بقنوت نموده در اینصورت عود بجهة تدارک قنوت منسی جایز بلکه مستحب است
قال شیخنا الشهید قدس الله تعالی روحه السعید فی البیان یرجع الناسی لو هوی الی الرکوع ما لم
یتم فیقضیه بعده سیم از مواضع مذکوره ان است کسی منحنی شد بقصد رکوع قبل از بلوغ

بحدّ رکوع

بحدّ رکوع شرعی متذکر شد که رکوع را بعمل اورده نشست بقصد سجود در اینصورت ظاهر ان است نماز
او صحیح بوده باشد نظر باینکه این زیادتی سهوا رکن نیست پس زیادتی ان مضر بصحت صلوة نیست و اگر قیام
متصل برکوع آن قیامی می بود که از او بقصد رکوع منحنی شده باشد می بایست حکم ببطلان شود در صورت
مفروضه چهارم از مواضع مذکوره آن است که منحنی شد بقصد رکوع و قبل از بلوغ بحد رکوع
شرعی غافل از رکوع شد یا معتقد این شد که رکوع را بعمل اورده نشست بقصد سجده در آن
وقت متذکر شد که رکوع را بعمل نیاورده بود است در اینصورت میگوییم لازم است راست
بایستد آن وقت منحنی شود بقصد رکوع و عود بهیئة رکوع کفایت نمی کند نظر بعدم صدور
قیام متصل برکوع مبحث دوم واجب است قیام بعنوان استقلال باین معنی در حال قیام
استناد و اعتماد بچیزی جایز نیست توضیح حال مقتضی این است که گفته شود قیام بچند نحو متصور
می شود اوّل آن است که بایستد بنحوی که بدن او ملاصق بهیچ چیز نبوده باشد دوم آن است که
بایستد و بدن او ملاصق دیواری یا چیز دیگر بوده باشد لکن همان محض ملاصقه بوده باشد
مطلقا القای ثقل بدن را بران ننموده باشد سیم آن است که ملاصقه و اعتماد و القای ثقل
بدن فی الجمله بوده باشد لکن بنحوی نبوده باشد که اعتمادی تامّی برآن نموده باشد چهارم آن است
که ایستاده با اعتماد و استناد بچیزی بحیثیتی که اگر آن چیز برداشته شود غلطیده آن شخص بیفتد
تشکیکی در قسم اول نیست بلکه اکمل و اسلم اقسام است و هم چنین است قسم ثانی آن نیز محل
کلام نباید بشود و اما قسم ثالث پس بجز از کلمات جماعتی از اجله اصحاب ظاهر می شود
آن است که آن نیز مضر بصحت صلوة نیست نظر باینکه تفسیر استقلال فرموده اند باینکه
اعتماد و استناد ننموده باشد بحدیکه اگر مستند الیه زایل شود غلطیده آن شخص بیفتد بنا
بر این محل کلام قسم چهارم خواهد بود مشهور مابین فقهاء عدم جواز آن است نقل کرده از حلبی
که قایل شده بکراهت جماعتی از متاخرین علما اگرچه اختیار این نموده اند لکن این قول
ضعیف است پس چنین اعتمادی در حال تقرر و اختیار جایز نیست بلکه احتیاط مقتضی
اجتناب از مطلق اعتماد است اگرچه باین حد نبوده باشد بلی هرگاه متمکن از قیام بعنوان استقلال

جایز

نبوده باشد در اینصورت جایز است قیام با اعتماد بلکه متعین است عدول از آن بقعود
جایز نیست اگرچه متمکن از قعود بطریق استقلال بوده باشد پس قیام استنادی مقدم است
بر قعود اگرچه قعود استقلالی بوده باشد و اگر متمکن از قیام استقلالی در بعض احوال نماز بوده
باشد و متمکن از قیام استنادی در بعض دیگر لازم است اقتصار بقدر ضرورت نمودن پس با
تمکن از قیام استقلالی در بعض احوال صلوة عدول از استقلال باستناد جایز نیست
محصل کلام این است که مسئله متصور بچند صورت میشود اول آن است که متمکن از قیام بعنوان
استقلال هست در جمیع احوال نماز شبهه در لزوم رعایت آن نیست دوم آن است
که متمکن از قیام استقلالی نیست در هیچ حالتی از احوال نماز در اینصورت اگر متمکن از
قیام استنادی هست در جمیع احوال نماز لازم است اختیار آن سیم آن است که متمکن است از قیام
استقلالی در بعض احوال نماز و از استنادی در بعضی دیگر در این صورت لازم است که جمع مابین هر دو
نماید قیام استقلالی در مقدور و استنادی در غیر مقدور خواه هر دو اینها در رکعتی بوده باشد
یا هر یک در رکعتی در صورت اول قیام استقلالی و استنادی هر دو در رکعتی خواهد بود و در صورت
ثانیه هر یک در رکعتی اشکالی در اینها نیست کلامیکه هست در این مقام این است که هرگاه کسی معتقد این
بوده باشد که هرگاه اختیار قیام استقلالی کند در بعض احوال نماز محتاج خواهد شد بقعود در
بعضی احوال دیگر بخلاف اینکه هرگاه اختیار نماید قیام استنادی را در اینصورت کل نماز
با قیام استنادی خواهد بود آیا عدول از استقلال باستناد در اینصورت جایز خواهد بود یا نه
ظاهر این است که جایز نبوده باشد پس لازم است با تمکن از قیام استقلالی آن را اختیار نماید
اگرچه معتقد این بوده باشد که با اختیار آن محتاج خواهد شد بقعود در بعض احوال نماز

سیم در بیان وجوب اعتماد است بهر دو پا در حالت قیام یا عدم وجوب بدانکه این مطلب
منقسم می شود بر چند قسم اول آنست که اعتماد بهر دو پا کند بنهج واحد باینمعنی که القای ثقل بدن نماید
بهر دو پا بطریق مساوات ظاهر این است که این لازم نبوده باشد دوم آنست که حامل ثقل بدن
احد رجلین بوده باشد نه دیگری این قسم ظاهر این است که جایز نبوده باشد سیم آنست که حامل ثقل بدن هر دو پا
بوده باشد لکن خواه بطریق مساوات بوده باشد یا مختلف ظاهر این است که این قسم لازم بوده باشد بنابراین امتثال

بطریق

به طریق حاصل می شود اول آن است که حامل ثقل بدن هر دو پا بوده باشد لکن بطریق مساوات چهارم آنست که چنین بوده باشد
لکن بالاختلاف باین نحو که القای ثقل بدن را بپای راست بیشتر انداخته باشد نسبت بپای چپ پنجم عکس این است
ظاهر این است که همه اینها جایز بوده باشد خواه کل اینها در نماز واحد بوده باشد بلکه در رکعت واحده یا در نمازهای متعدده
پس اقسام مسئله متعدد است اول آنست که اتیان بکل نماز نماید با القای ثقل بدن بهر دو پا بطریق مساوات دوم
مثل این است لکن با القای ثقل کل بدن را بپای راست بیشتر سیم مثل این است باز لکن با القای ثقل بدن بپای چپ زیادتر
چهارم جمع میان دو قسم اینها است در نماز واحد پنجم جمع میان هر سه است در آن خواه هر یک در رکعتی بوده باشد
یا کل در کل رکعات یا بالاختلاف ظاهر این است در هیچ یک حرجی نبوده باشد در بیان عدول از قیام است
بقعود بدانکه هرگاه کسی متمکن نبوده باشد از قیام نه بطریق استقلال و نه بطریق استناد و در اینصورت عدول می نماید
از قیام بقعود پس در اینحالت لازم است که اتیان نماز نماید قاعدا احتمال استقلال و استناد در قیام در اینجا
نیز جاری است پس هرگاه متمکن از قعود بطریق استقلال بوده باشد عدول از استقلال باستناد در اینجا جایز نیست
بلی هرگاه متمکن از قعود استقلالی نبوده باشد لازم است اختیار قعود استنادی نماید با تمکن از این عدول از قعود
باضطجاع جایز نخواهد بود اقسام مذکور در قیام در قعود نیز جاری است گاه هست لازم است کل نماز بطریق قعود
استقلالی بوده باشد و گاه هست لازم است که کل بطریق قعود استنادی بوده باشد و گاه هست بعضی بطریق استقلال و بعضی بطریق
استناد نمایند بشود خواه هر یک در رکعتی یا کل در هر رکعت یا در بعضی رکعات مرجع در اینها حال مکلف است
و گاه هست اقسام قیام و قعود با هم جمع می شوند در نماز واحد باین نحو که بعضی از نماز بطریق قیام استقلالی است
و بعضی بقیام استنادی و بعضی بقعود استقلالی و بعضی بقعود استنادی خواه حالت قیام سابق باشد بر حالت قعود
یا مسبوق اول در حال تزاید مرض و شدت آنست و ثانی در حال تناقص مرض و تخفیف آن تنبیه
در لزوم اختیار قیام ابر قعود اگرچه منجر شود بجهت رکوع و سجود بایما بدانکه هرگاه مکلف متمکن از قیام بوده باشد لکن
که هرگاه اختیار قیام نماید محتاج خواهد شد بایما بجهت رکوع و سجود بخلاف اینکه هرگاه عدول از قیام بقعود
نماید در اینوقت اگرچه نماز او قاعدا خواهد بود لکن رکوع و سجود بطریق معهود خواهد بود در اینوقت بعضی
از علما حکم فرموده اند بجواز عدول از قیام بقعود نظر باهمیت رکوع و سجود و این قول باعتقاد حقیر ضعیف است

بلکه لازم است اختیار قیام نماید عدول از قیام بقعود جایز نیست نظر باینکه مفروض این است این شخص متمکن از
قیام واجب است پس اداء موجبه قیام مقتضی رعایت قیام است در حق این شخص و مفروض این است بعد از
رسیدن بمحل رکوع و سجود متمکن از رکوع و سجود نیست پس بمقتضای دلیلیکه دلالت میکند براینکه هرگاه کسی
متمکن از رکوع و سجود بطریق معهود نباشد منتقل می شود بایماء بدل از رکوع و سجود این شخص نیز چنین خواهد نمود
و تجویز عدول از قیام بقعود با تمکن از قیام بجهة انکه رکوع او بطریق معهود شود بی معنی است نظر باینکه
تکلیف بر چیزی در محل او بحسب طاقت و قدرت مکلف است مفروض این است این شخص در محل قیام
متمکن از قیام هست و در محل رکوع و سجود متمکن از سجود نیست نظر بعدم تمکن از آن بعلاوه میگوئیم اهمیة
رکوع و سجود بطریق معهود بالاضافه بقیام غیر رکنی مسلمست اما بالاضافه بقیام رکنی مسلم نیست بنابر اختیار
قعود لازم می آید رفع ید از قیام در ضمن تکبیرة الاحرام و قیام متصل برکوع که در فرض مذکور عبارت است
از قیام متصل برکوع هر دو در رکعت اولی و ثانی در سایر رکعات پس از آنچه مذکور شد متضح شد
اهمیت رکوع و سجود بطریق معهود در ما نحن فیه مسلم نیست بلکه رکوع و سجود بطریق معهود در صورت
مفروضه ممنوع و غیر مامور به است پس هرگاه اختیار نماید نماز باطل خواهد بود
در بیان رکوع کسی است که نماز او نشسته است بدانکه هرگاه کسی که اختیار جلوس نمود در نماز اگر متمکن نبوده باشد
از قیام بجهة آنکه ایستاده داخل در رکوع شود این قیام در حق او واجب است پس برمیخیزد بعد از آن برکوع
میرود لکن ظاهر این است که طمانینه بعد از قیام برای این شخص واجب نبوده باشد و اما هرگاه متمکن از قیام نبوده باشد
از همان جلوس برکوع میرود در کیفیت رکوع این شخص دو نوع نقل شده تنقیح مقال مقتضی این است که گفته شود
چنانچه رکوع قائم بدو نحو می شود دیگر نحو آنست که اول ما یحصل منه الامتثال است و آن انحنائی است
که متمکن نبوده باشد مکلف بسبب آن از رسانیدن یدین بر رکبتین و نحو دیگر رکوع بر وجه فضیلت و کمال است
و آن انحنائی است بحدیکه مساوات در اجزای ظهر متحقق شود بنحویکه اگر قطره آبی در آن واقع شود میل
بطرفی نماید چنین است رکوع قاعد یک قسم پست و نقصان است و قسم دیگر قسم فضیلت و کمال است
اول آنست که منحنی شود بحدیکه محاذی شود جبهه او بموضع سجود او منحنی نماند این کیفیت که در رکوع

قاعده مذکوره

قاعده مذکوره اختصاص ندارد برکوع کسیکه متمکن از قیام نبوده باشد مثل نماز فریضه نبوده باشد لکن ایشان نماز
نشسته نماید مثل نماز نافله بدانکه مصلی قاعد هرگاه متمکن از سجود معهود که وضع جبهه است علی ما یصح
السجود علیه نبوده باشد کلامی نبوده در آن نیست که ایتیان بآن لازم است و اما هرگاه متمکن از آن نبوده باشد پس
هرگاه متمکن از انحنا بنحویکه قسم کامل از رکوع متحقق شود قاعدا نبوده باشد و این فرد کامل را نیز در رکوع اختیار
نمود لازم است در سجود منحنی شود علاوه از آن مقدار که در رکوع منحنی شده تا فرق بین انحنائی رکوعی و
سجودی حاصل شود و اما هرگاه در اینصورت این فرد کامل رکوع را اختیار ننمود خواه اقتصار نموده باشد
بفرد ادنی یا نه ظاهر این است که در انحنائی سجودی لازم است علاوه از آن مقدار که در رکوع بعمل آورده باشد
بنحویکه فرق مابین دو انحنا حاصل شود ظاهر این است علاوه از آن مقدار براو لازم نبوده باشد وجه آن در مطالع
الانوار مبین است مجملا انحنا از برای سجود بقدر مقدور در اینصورت لازم است چنانچه در قسم اول نیز چنین
بود بلکه قدر لازم همان قدر است که صادق باشد انحنای سجودی اخفض بوده از انحنای رکوعی و اما هرگاه فرض
شود متمکن کم نیست علاوه از انحنائی که فرد کامل رکوع بآن متحقق می شود آیا در اینصورت در حق او جایز
است که در رکوع اختیار آن فرد نماید یا خیر بلکه فرد ادنای رکوع در حق او متعین است در این اشکال است
احتیاط مقتضی این است که در انحنای رکوعی اقتصار نماید بفرد ادنی یعنی بفرد کامل نرساند اگرچه حکم
بتعیین این و عدم تجویز فرد کامل ممکن نیست لکن رعایت احتیاط در امثال این مقام از محسنات اهل ایمان است
در بیان کیفیت جلوس مصلی است در نماز نشسته بدانکه مذکور شد در صورت عدم قدرت بر قیام در نماز
مصلی عدول می نماید بقعود ظاهر این است که بهر نحو که بنشیند در حال قرائت مجزی است نبوده باشد لکن
افضل این است که در حال قراءة تربیع بنشیند بدانکه تربیع در جلوس بر چند قسم است
بنحویکه زانوی راست را بکشد بجانب یمین و قدم یمنی را بجانب یسار و زانوی چپ را بکشد بجانب
چپ و قدم چپ را بجانب یمین و این معنی در این مقام مراد نیست بلکه مراد از تربیع در این مقام آن است
که بنشیند با نصب دو ران و دو ساق و وضع دو قدم و الیتین بر ارض ظاهر این است استحباب این حالت
مختص نبوده باشد بحال قراءة بنابراین ممکن است حکمت در آن اقربیت این حالت نبوده باشد بحال قیام که

مطلوب بود در حال قراءة و لهذا حکم باستحباب این حالت در حال تشهد ثابت نیست بلکه ظاهر این است تفرقه
در حال تشهد با این نماز ایستاده و نشسته نبوده باشد پس مستحب در حال تشهد این است که بنشیند بر ورک
یسار بنحویکه ظهر قدم یسری را بگذارد بزمین و ظهر قدم یمنی را بگذارد بر باطن قدم یسری خواه نماز ایستاده
بوده باشد یا نشسته و اما حال رکوع پس مستحب این است که هر ساق را بزمین بگذارد و رانها را بلند کند
مخفی نماند آنچه مذکور شد در کیفیت نماز نشسته اگرچه در نماز فریضه بود در صورت عجز از قیام لکن ظاهر این است
که کیفیت مذکوره مستحب بوده باشد در مطلق نماز نشسته اگرچه نماز نافله بوده باشد با قدرت از قیام لکن نظر بحکمی که مذکور شد
حکم باستحباب کیفیت مذکوره در حال قراءة در نماز و غیره مشکل است بدانکه شیخ سعید شهید در کتاب دروس فرموده اند
چنانچه جلوس در نماز فریضه ثابت است در حق کسیکه عاجز از قیام بوده باشد همچنین جایز است با قدرت بر قیام
در صورت خوف از عدو مثل کسیکه در جائی بوده باشد که اگر بایستد تشویش آن دارد که دشمن مطلع شود
و متعرض او شود در چنین صورت جایز است که اتیان بنماز نشسته نماید و هم چنین فرموده است جایز است
اختیار جلوس در نماز فریضه در حق کسیکه بسبب ایستادن تشویش زیادتی بر مرض دارد یا مشقت شدیده
در ایستادن هست در حق او و باز فرموده اند جایز است اختیار جلوس در جائیکه سقف خانه کوتاه بوده باشد
معلوم است مراد در صورتی است کسیکه در جائی مسقف بوده باشد که سقف آن ارتفاع نداشته باشد و تمکن
از نماز در جای دیگر نبوده باشد در اینصورت اختیار جلوس در نماز فریضه جایز خواهد بود بنابراین این قسم را
از جمله اقسامی که مکلف قدرت بر قیام داشته باشد خالی از ناخوشی نیست بلکه می باید اختیار جلوس
در نماز فریضه جایز است در صورت عجز از قیام خواه عجز از بابت علتی داخلی بوده باشد یا خارجی مثل
عدم ارتفاع سقف و غیره

در بیان عدول از قعود باضطجاع است بدانکه هرگاه مکلف قدرت
بر نشستن نداشته باشد لازم است با قدرت به پهلو بخوابد بجانب یمین رو بقبله بهیئت کسیکه او را
بقبر میگذارند و در صورت عدم قدرت بر جانب یمین اختیار جانب یسار نماید بعکس آن حالت
باین معنی که در این بلاد یعنی بلاد شمالیه سر را بجانب مشرق گذارد و پا را بجانب مغرب بعکس حالت
اولی آن وقت شروع بنماز نماید و هرگاه متمکن از هیچیک از جانب یمین و یسار نبوده باشد آن وقت به پشت بخوابد

پاها را بجانب قبله دراز نموده مانند حالت احتضار آنوقت شروع بنماز نماید در جمیع این سه حالت لازم است
رکوع و سجود که با ایما بوده باشد ایما بسر نماید با امکان ایما بجهت سجود زیاده تر بوده باشد از ایماء بجهت رکوع
و با عدم تمکن از ایمای بسر ایمای بچشم نماید احتیاط مقتضی است که غمض عین بجهت سجود بیشتر بوده باشد
از غمض عین بجهت رکوع و اتیان بذکر رکوع و سجود در حال ایما نماید یعنی در صورتیکه ایمای بعین بوده باشد ذکر
رکوع و سجود در حال غمض عین اتیان نماید و فتح عین را در اینجا قائم مقام رفع راس نماید چنانچه در صورتیکه
ایما براس بود اتیان بذکر نماید بعد از حرکت دادن راس و آرام گرفتن و بالا نمودن راس قائم مقام رفع
راس در رکوع و سجود خواهد بود مخفی نماند ایما بجهت رکوع و سجود مختص بصلوة اضطجاعی یا استلقائی نیست
بلکه ثابت است در هر موضعیکه متمکن از رکوع و سجود بطریق معهود نبوده باشد چنانچه سابقا اشاره بآن شد
و کلامیکه در این مقام است این است که آیا لازم است در حال ایمای بجهت سجود بلند نمودن ما یصح السجود علیه را
بحدیکه جبهه باو برسد یا مطلقا اگرچه در حال ایمای بچشم بوده باشد یا نه ظاهر این است که تفصیل در مسئله است
باین نحو که اگر ایمای بچشم براس ممکن بوده باشد در اینصورت اگر متمکن بوده باشد از بلند نمودن چیزی را که
سجده بر آن صحیح بوده باشد یا بنفسه یا بمعونت غیر ظاهر این است که واجب بوده باشد پس اجتزا با یمای
براس تنها نمیتوان نمود بلکه لازم است ما یصح علیه السجود را بلند نموده آن وقت بمعونت ایمای براس
جبهه را بآن چیز برساند و اما هرگاه ایمای براس ممکن نبوده باشد بلکه مکلف به ادای ایمای بچشم بوده باشد
ظاهر این است که رسانیدن چیزی را که سجده بر آن جایز بوده باشد به پیشانی واجب نبوده باشد پس اکتفای
بهمان ایمای بعین بجهت سجده کفایت میکند لکن در صورت امکان اگر رعایت آن نماید شاید اسلم
بوده باشد بنابر آنچه مذکور شد سجده با ایمائی بچند طریق می شود   آنست که ایمای بسر نماید با وضع جبهه
بر ما یصح السجود علیه بمعونت بلند نمودن آن خواه خود بلند نماید یا دیگری   آنست که اکتفا بهمان
ایمای بسر نماید در صورت عدم امکان رفع ما یصح السجود علیه   آنست که اکتفا با یمای بچشم نماید اگرچه
متمکن بوده باشد از رسانیدن ما یصح السجود علیه را به جبهه   در بیان انتقال از حالت علیا است
بسفلی و بالعکس بدانکه از مباحث مذکوره مشخص شد که بجهت نماز حالات مختلفه میباشد قیام استقلالی   مکلف در د

و استنادی و انتصابی و انحنائی چنانچه جمیع انواع قیام مقدم است بر اقسام قعود چنین است حال در اقسام
قعود نسبت باضطجاع مقصود در این مقام بیان حال مصلی است در انتقال از اعلی باد نی و بالعکس
بحسب اختلاف او از حیثیت تنزل و ترقی هرگاه مکلف مشغول بنماز شد با قیام استقلالی عاجز شد از
اتمام نماز بان حالت منتقل می شود از قیام استقلالی بقیام استنادی انتصابی و در صورت عجز
از این منتقل می شود از قیام انتصابی با انحنائی استقلالی با امکان و باستنادی با عدم امکان
و در صورت عجز از همه منتقل می شود از قیام بقعود استقلالی با عجز از این منتقل می شود بقعود استنادی
انتصابی و با عدم امکان منتقل می شود بقعود انحنائی و با عجز از همه منتقل می شود باضطجاع این
در حال اشتداد مرض و تنزل مکلف است و هم چنین است حال در ترقی و خفت مرض یعنی هرگاه شروع
بنماز نمود مضطجعا و بعد ترقی در حال او بهم رسید منتقل می شود از اضطجاع بقعود استنادی و هم چنین است
حال از قعود استنادی و استقلالی و از قعود بقیام و هکذا الکلام یکه در این مقام هست این است که در حال
انتقال از حالتی بحالتی دیگر آیا لازم است ترک قراءة نماید یا نه ظاهر این است که تا متلبس نبوده باشد در لزوم
ترک قراءة در صورتیکه انتقال از حالت ادنی باعلی بوده باشد مثل انتقال از اضطجاع بقعود و از قعود
بقیام کلامیکه هست در صورت عکس است نظر باینکه از بعضی ظاهر می شود لزوم اشتغال بقراءة و عدم جواز
ترک آن نظر باینکه آن حالت وسط ما بین انتقال از قیام بقعود اقربیت بحال قیام از حالت
منتقل الیها و اشرف از آنست پس اشتغال بقراءة در آن حالت لازم است ظاهر این است که فرقی
ما بین حالتین نبوده باشد باین معنی ترک اشتغال بقراءة در هر دو صورت لازم بوده باشد بیانم در آداب
مصلی است در حال قیام بدانکه مستحب است در وقتیکه ایستاده بجهت ادای هر نمازی که بوده باشد این دعا را که
در فقیه از کاشف اسرار و دقایق جناب امام جعفر صادق علیه السلام بخواند اللّهمّ انّی اقدّم الیک محمّدا بین یدی حاجتی
و اتوجّه الیک فاجعلنی به وجیها فی الدّنیا و الآخرة و من المقرّبین و اجعل صلوتی به مقبولة
و ذنبی به مغفورا و دعائی به مستجابا انّک انت الغفور الرّحیم و در بینه تادیه سنت بخواندن
این دعا حاصل شود خواه قبل از اذان بوده باشد یا بعد از آن قبل از اقامه و یا بعد از اقامه پس هرگاه
کسی اتیان نماید در آن وقت نیز مؤدی سنت بوده باشد لکن قبل از دخول در صلوة و وظیفه متعلقه
باعتبار چشم آنست که در حال قیام چشم را با نهایت خضوع حالات متصور در حق او ببینه از محل سجود

نا فراغ

نا فراغ از قراءة و وظیفه او باعتبار دو دست آنست که دستها را دراز نموده بگذارد بر رانها دست
راست بر ران راست مقابل زانو و دست چپ بر ران چپ محاذی زانو با انضمام انگشتان دست بگذارد
با هم انگشتهای دست راست را با هم بچسباند و هم چنین انگشتهای دست چپ را حتی انگشت بزرگ را منفرج
و وظیفه متعلقه باعتبار قدمین آنست که قدمین را بهم نچسباند بلکه فاصله ما بین آنها قرار دهد و غایت انفراج
ما بین آنها تحدید شده است بمقدار شبر علاوه بر این منفک از فضیلت است بلکه گاه است بحدی میرسد
مضر بصحت صلوة است مجملا فصل ما بین قدمین در جانب کثرت تحدید شده است بمقدار شبر چنانچه در جانب
قلت تحدید شده است بمقدار یک انگشت ظاهر این است که مراد طول انگشت بوده باشد نه عرض آن
مؤید این آنست که تحدید در حدیث حماد بمقدار ثلث اصابع منفرجات شده نظر باینکه مقدار ثلث
اصابع منفرجات در غالب متحد است با طول یک انگشت و همچنین وظیفه و آداب دو قدم آنست بنحوی
بگذارد که انگشتها محاذی قبله بوده باشد و انگشتهای دو پا محاذی همدیگر بوده باشد بعضی پیشتر و دیگری
پس تر نبوده باشد مخفی نماند آنچه مذکور شد آداب ظاهر مصلی بود در حال قراءة اهم امور در این مقام قیام
این است ملتفت این شود و بفهمد که این قیام او در خدمت کیست و در مقابل که ایستاده است و بجهة قصد
الیه است مقصود از اتیان بنماز امتثال و اطاعت امر خلاق انسان و زمین است عظمت و جلالت
معبود را در نظر آورد و بداند که قطعا غافل از او نیست و عالم است بجمیع حرکات صادره از هر ذی حیاتی
و محیط است بهمه لحظات عینیه و قاطبه خطورات قلبیه هر ذی نفسی قال تعالی یعلم خائنة الاعین
و ما تخفی الصّدور و قال سبحانه ایضا قل ان تخفوا ما فی صدورکم او تبدوه یعلمه الله
و یعلم ما فی السّموات و ما فی الارض و الله علی کل شیء قدیر معنی ظاهر آیه شریفه این است بگو
بآن اشخاص هرگاه مخفی دارید آنچه که در دلهای شما است و اظهار ننمائید یا اظهار نمائید و بروز دهید
فرقی در علم الهی در این دو صورت نیست چنانچه در صورت اظهار معلوم خلاق عالم جل شانه است در صورت عدم اظهار
نیز معلوم است و عالم است خداوند بهر چه در آسمانها و آنچه در زمین است و در جای دیگر در قرآن فرموده یعلم
ما یلج فی الارض و ما یخرج منها و ما ینزل من السّماء و ما یعرج فیها و هو معکم اینما کنتم
و در احادیث مرویست اعبد الله کانک تراه و ان لم تکن تراه فهو یراک و متذکر عظمت

معبود باید بود عظمت و جلالت معبود بمرتبه ئیست که سلاطین دوران با عظمت و اقتدار ادنی بندهٔ
از بندگان خداوند عالم اند اعظم سلاطین زمان با شوکت و اقتدار تمام در جنب عظمت و شوکت خلاق
جهان پستر از ذره از ذرات عالم است مرویست که روزی از روزها نمرود ملاحظه احوال عسکر و اقتدار
خود نمود با سباب مملکت غفلت مغرور گشته از لسان زشت بیان او این کلام جاری گردید این رب ابراهیم
یحیی فی حجبی این کلام کفر انجام بسمع شریف حضرت ابراهیم ع رسید موجب تألم قلب او گردید بی اختیار گفت
اللهم سلط علیه من اضعف الخلق حضرت جبرئیل امین بامر رب العالمین ضعیف ترین بشر را بهمان
اشقی بدبخت فرستاد آن پشه بیک طرف از صورت نحس او نشست او را ممانعت نمود بطرف دیگر
نشست او را ممانعت نمود بعد از آن داخل دماغ او شد بتقدیر الهی پشه خود را بمغز استخوان سر او
رسانید بهمان حالت باقی بود تا ~~بعذاب~~ بجهنم واصل شد آنکس که تمنای این معنی می نمود که رب
حضرت ابراهیم بمحاربه او آمده از عهده مقاومت ضعیف ترین بشر که اضعف از اغلب مخلوقین
جناب باری می باشد نتوانست بر آمد ~~عظمت معبود~~ معبودی که در مقام ~~بندگی او ایستاده چنین است این~~
نمونه از عظمت و قدرت معبودی که در مقام بندگی او ایستاده تامل کن و سعی نما که قیام در بندگی و خدمت
چنین معبودی را بوجهیکه عظمت معبود اقتضا نماید بعمل آورده باشی نه اینکه ایستاده باشی در مقام
بندگی و قلب تو از معبود حقیقی غافل بوده باشد و حذر کن از اینکه ایاک نعبد که مشتمل بر صیغه خطاب است
از لسان تو جاری شود مطلقا قلبا التفاتی بمخاطب عظیم متعال و منعم کریم بی زوال ننمائی چه این
عبادت بندگی که موجب قرب درگاه معبود حقیقی شود نیست بلکه فی الحقیقه بمقتضای انصاف
موجب مواخذه و طرد از ساحت حضور عظمت و دستورات سبحان الله این است حالت ما در صلوة
که اشرف و اکمل و افضل طاعات بوده است پس یکون محاسنه مساویه فکیف لا یکون
مساویه مساویه رجا از خلاق ارض و سما آنست که بتفضل و حرمت مقربین درگاه
احدیت توفیق خاص عطا فرموده ما را بمقتضای شنایع اعمال ما مواخذه نفرماید

دوم از افعال نماز تکبیرة الاحرام است یعنی الله اکبر که مکلف بان داخل در نماز می شود تنقیح
مطلب محتاج است بمقدمه و چند مبحث ***مقدمه*** بدانکه هرگاه لفظ واحد مشترک بوده باشد مابین
واجب و مستحب باین معنی که گاهست آن لفظ واجب می شود و گاهست مستحب میگویم این یا مختلف المحل است

مثل تکبیرة الاحرام در اول نماز و تکبیرة الرکوع مثلا یا مختلف المحل نیست مثل تکبیرات
افتتاحیه نماز یعنی هفت تکبیر که در اول نماز ثابت است اگر از قبیل اول است حاجت
بتعیین نیت همان امتیاز در محل معین اوست اگرچه اصل تکبیر مشترک است مابین تکبیرة
الاحرام و تکبیر الرکوع و سجود و قنوت لکن محل تکبیرة الاحرام چونکه اول صلوة است باین معنی
که دخول در نماز بان متحقق می شود و محل تکبیرة الرکوع در حین اراده رکوع است بنا براین در حین
تلفظ بهریک که بوده باشد نیت آن بجهت امتیاز از دیگری حاجت نیست پس اگر قصد تعیین
در آن شود نه بجهت این ثمره است بلکه بجهت امتثال بامر متوجه با نست همین قدر که مذکور
شد کفایت در امتیاز اگرچه فرض شود قراءة مابین انها متحقق نشود مثل ماموم مسبوق که درک امام
نماید در رکوع در اینصورت اگرچه دو تکبیر متصل بهم هستند لکن تقدیم تکبیرة الاحرام بر تکبیرة الرکوع
کفایت می نماید بر اینکه این دو مختلف المحل بوده باشند پس باز تعیین اینکه تکبیرة الاحرام است
بجهت امتیاز از تکبیرة الرکوع ضرور نیست و اما هرگاه اشتراک مابین انها چنانچه در لفظ هست
در محل هم بوده باشد مثل تکبیرات سبعه افتتاحیه نظر باینکه چنانچه بعد مذکور می شود مکلف مخیر است
در اینکه هریک را که خواهد تکبیرة الاحرام قرار میتواند داد پس اشتراک مابین تکبیرة الاحرام و مابین یکی از
تکبیرات ست باقیه چنانچه در لفظ هست در محل نیز هست با اختلاف در وجوب و استحباب تعیین اینکه
واجب است چنانکه بجهت امتثال امر متوجه بان هست امتیاز از مندوب نیز هست اگرچه التفات
بهر دو غایت ضرور نبوده باشد چه نیت وجوب کفایت میکند در امتثال و امتیاز هر دو پس اگرچه نیت
وجوب و ندب را معتبر ندانیم در اجزای واجبه و مستحبه لکن در اینمقام نظر باشتراک معتبر خواهد بود
لکن نه بعنوان تعیین بلکه بطریق تخییر مابین نیت وجوب و نیت اینکه تکبیرة الاحرام است اگرچه
قصد قربت مطلقه در همه نماید همان تعیین اینکه این تکبیر تکبیرة الاحرام است یا نیت اینکه
این تکبیر تکبیریست که بان دخول در نماز متحقق می شود کفایت در امتثال و امتیاز مخفی
نماند آنچه مذکور شد در حق کسی است که اتیان بتکبیرات سبع افتتاحیه نماید و اما هرگاه

مرباشد
یعنی الهی است خداوند پروردگار ابراهیم که بیاید بجرب من
تعلم ما قال هذا الطبیب
ان پشه مشغول بالا مغز استخوان او شد تا مغز استخوان او تمام شد بعد از آن

معتاد نیست مگر باتیان تکبیرة الاحرام پس در اینصورت تکبیر لنیت باید متعین است
اشتراکی بالاضافه باد ثابت نیت تا محتاج بممیز بوده باشد فصل در بیان تکبیرات
افتتاحیه و ادعیه متعلقه بانها است بدانکه بعد از فراغ از اقامه اتیان بهفت تکبیر
راجح است یکی از انها بطریق حتم والزام است که تکبیرة الاحرام است و باقی دیگر بعنوان ندب
و رجحان باین نحو که اول اتیان بسه تکبیر مینماید بعد از آن این دعا را میخواند اللهم انت الملک
الحق لا اله الا انت سبحانک انی ظلمت نفسی فاغفر لی ذنبی انه لا یغفر الذنوب الا انت بعد از آن دو تکبیر
میگوید و این دعا میخواند لبیک وسعدیک والخیر فی یدیک والشر لیس الیک والمهدی من هدیت
لا ملجاء منک الا الیک سبحانک وحنانیک تبارکت وتعالیت سبحانک رب البیت بعد از ان دو تکبیر میگوید
و این دعا میخواند وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض عالم الغیب والشهادة حنیفا مسلما وما انا
من المشرکین ان صلوتی ونسکی ومحیای ومماتی لله رب العالمین لا شریک له وبذلک امرت وانا
من المسلمین در حال هر یک از تکبیرات مذکوره رفع یدین با بسط کفین و ضم اصابع حتی ابهامین مستحب است
ادعیه ثلثه بنحوی که مذکور شد بمقتضای حدیث صحیحه ثقة الاسلام در کافی ذکر فرموده و شیخ صدوق در فقیه
بنحوی که ذکر فرموده اختلافی دارد با انچه مذکور شد دعای اول را چنین ذکر فرموده است اللهم انت الملک
الحق المبین لا اله الا انت سبحانک وبحمدک عملت سوء وظلمت نفسی فاغفر لی انه لا یغفر الذنوب
الا انت و دعای ثانی را چنین ذکر فرموده لبیک وسعدیک والخیر فی یدیک والشر لیس الیک والمهدی
من هدیت عبدک وابن عبدیک ذلیل بین یدیک منک وبک ولک والیک لا ملجاء ولا منجا ولا مفر منک
الا الیک تبارکت وتعالیت سبحانک وحنانیک سبحانک رب البیت الحرام و دعای ثالث را چنین ذکر
فرموده وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض علی ملة ابراهیم ودین محمد ومنهاج علی حنیفا مسلما
وما انا من المشرکین ان صلوتی الخ و مرحوم شیخ طوسی در مصباح بطریق فقیه ذکر فرموده اند لکن حدیثیکه
مشتمل بر ادعیه ثلث بنحو مذکور در فقیه بوده باشد برنخورده ایم تا حال بلی در اخر احتجاج در ضمن
جوابهائی که از جناب امام زمان خلیفة الرحمن جناب حضرت صاحب الزمان صلوات الله تعالی علیه وعلی آبائه عجل الله فرجه
خصوص دعای توجه را چنین نقل فرموده اند وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا مسلما
علی ملة ابراهیم ودین محمد وهدی علی امیر المؤمنین وما انا من المشرکین الخ و ذکر فرموده اند
بعد از وانا من المسلمین اللهم اجعلنی من المسلمین ظاهر این است عمل بهمه اینها جایز است لکن

اقتصار

اقتصار بنحو مذکور در کافی نظر بصحت مستند اسلم است و مذکور شد یکی از تکبیرات سبع واجب و شش
مستحب است و مکلف مخیر است در هر یک که خواهد نیت وجوب نماید آن تکبیرة الاحرام خواهد بود و تعیین این
بچند وجه می شود اول اینکه قصد وجوب در ان نماید دوم اینکه قصد نماید که این تکبیرة الاحرام است
سوم اینکه این تکبیری است که بان داخل در نماز می شوم تعیین آن بهر یک از سه وجه که بوده باشد
خوب است مخفی نماند که دعای توجه که عبارت از وجهت وجهی الخ بوده باشد بعد از تکبیر هفتم است
خواه انرا تکبیرة الاحرام قرار دهد یا نه پس هرگاه قصد تکبیرة الاحرام در اول نماید باز این دعا را
بعد از تکبیر هفتم بخواند لکن اولی این است که تکبیرات مستحبه را مقدم داشته تکبیر هفتم را تکبیرة الاحرام
قرار دهد در اینصورت دعای توجه چنانچه بعد از تکبیر هفتم است بعد از تکبیرة الاحرام بلا فصل
خواهد بود و اما انچه مستفاد می شود از کلام شیخین سعیدین شهیدین در لمعه و شرح ان از اینکه
لازم است که اتیان بدعای توجه بعد از تکبیرة الاحرام بوده باشد در هر جا که واقع شود پس هرگاه
تکبیر اول را تکبیرة الاحرام قرار دهد لازم است اتیان بدعای توجه در ان وقت نماید پس آن
خلاف مقتضای حدیث صحیح و کلمات اکثر اصحاب است مخفی نماند ادعیه ثلثه مذکوره چنین
نیست که شرط استحباب تکبیرات مذکوره باشد بلکه با عدم ادعیه نیز استحباب تکبیرات ثابت است
باین نحو که مجموع تکبیرات را متوالی بگوید بلکه اقتصار بر پنج تکبیر بلکه بسه تکبیر نیز وارد است
پس این اقسام متفاوت المراتب است افضل از همه اتیان تکبیرات است با ادعیه
مذکوره بنحو مذکور پست تر از ان اتیان بهمه تکبیرات است ولو با عدم ادعیه بعد از ان
اقتصار بر پنج تکبیرات که از جمله انها تکبیرة الاحرام بوده باشد بعد از ان اقتصار بسه تکبیرات
دو مستحب و یک واجب کاهست اقتصار بهمان تکبیرة الاحرام می شود به ترک شش تکبیر مستحب
و اما کیفیت اتیان بتکبیرات از حیثیت جهر و اخفات پس اگر ماموم بوده باشد اولی در
حق او آنست که اخفات در همه نموده باشد خصوصا در صورتی که صوت او را امام
بشنود و اگر امام بوده باشد اولی در حق او اخفات در شش تکبیر مستحب است و جهر در

تکبیرة الاحرام خواه نماز جهری بوده باشد یا اخفاتی شاید حکمت در این بوده باشد که جهر قرینه
شود در حق ماموین که امام داخل در نماز شده و اما منفرد پس ظاهر اینست که مخیر بوده باشد ما بین
جهر و اخفات اگرچه تفرقه شود در نماز جهری و اخفاتی پس حکم باستحباب جهر تکبیرات شود در نماز ممکن است
جهری و باستحباب اخفات در نماز اخفاتی بدانکه از جمله ادعیهٔ وارده قبل از تکبیرة الاحرام اینست دعا
یا محسن قد اتاک المسیء وقد امرت المحسن ان یتجاوز عن المسیء انت المحسن وانا المسیء فبحق
محمد وآل محمد صل علی محمد وآل محمد وتجاوز عن قبیح ما تعلم منی و کفعمی زیاد کرده است
بعد از تعلم منی یا ذا الجلال والاکرام بدانکه مقتضای حدیثیکه مستند این دعا است آنست
که این دعا قبل از تکبیرة الاحرام خوانده شود خواه با تکبیرات ست بوده باشد یا نه و بر تقدیر
اوّل قصد تکبیرة الاحرام در تکبیر اخیره نماید یا در اولی یا در غیر اینها بنا بر این پس آنچه
مرحوم شهید در ذکری فرموده که مورد این دعا بعد از تکبیر سادس است محل مواخذه است

تنبیه در بیان اینکه این تکبیرات افتتاحیه اختصاص دارد بفرایض یومیه
یا خیر بدانکه اختلاف کرده اند فقها قدس الله ارواحهم در این مسئله بنفس قول اول
آنستکه تکبیرات مذکوره مختص است بفرایض یومیه این قول را ابن ادریس در سرایر نسبت
داده است ببعض اصحاب بنا بر این قول اتیان باین تکبیرات در غیر فرایض یومیه جایز نخواهد
بود اگرچه در صلوة مفروضه بوده باشد اختصاص اینهاست بمطلق فرایض پس اتیان
باینها در مطلق فرایض مستحب است اگرچه غیر از یومیه بوده باشد لکن در نوافل جایز نخواهد بود اگرچه
نوافل یومیه بوده باشد و این قول حکایت شده است از مرحوم سید مرتضی در بعضی افادات سیم
اختصاص اینهاست بشش موضع اول از هر فریضه و اول رکعت از رکعتین اولین از نافله
زوال و اول رکعت از رکعتین اولین از نافلهٔ مغرب و اول رکعت از رکعتین اولین نماز
شب و مفردهٔ وتر و اول رکعت از نماز احرام و این قول حکایت شده است از شیخ بزرگوار
علی بن بابویه والد شیخ صدوق نور الله ضریحهما استحباب اینهاست در مواضع

مذکوره

مذکوره بعلاوه رکعت اول از نماز وتیره و این قول شیخ طوسی است در مبسوط و نهایه و مرحوم
علامه است در جمله از کتب ایشان پنجم مثل چهارم است مگر در استحباب تکبیرات در نماز احرام
بجای آن نماز شفع را ذکر فرموده و این قول سلار ابن عبد العزیز است در کتاب مراسم
قول باستحباب اینهاست در جمیع صلوة فریضه بوده باشد یا نافله و این قول مختار شیخ مفید و محقق
و علامه در مختلف و مرحوم شیخ شهید در ذکری و دروس و بیان و جماعتی از محققین متاخرین است
عمل باین قول بی عیب است

تنبیه در بیان بطلان نماز است بسبب اخلال تکبیرة الاحرام بدانکه
تکبیرة الاحرام رکنی نماز است پس اخلال بان موجب بطلان نماز است خواه عمدا بوده باشد یا سهوا
تفاوتی در این باب نمیباشد ما بین آنکه اخلال بنفس آن بوده باشد یا بجزء آن یا بامر معتبر در آن
و اخلال بجزء اعم است از اینکه احد جزئین تکبیر بوده باشد یا بعض اجزای هر یکی از جزئین خواه
بتبدیل بوده باشد یا باسقاط بنا بر این هرگاه اتیان بلفظ جلاله نماید بدون خبر یا بالعکس اگرچه
در هر دو صورت محذوف منوی او بوده باشد نماز باطل خواهد بود و همچنین در صورت تبدیل خواه تبدیل
جلاله نماید باسم دیگر از اسمای الهی مثل اینکه گوید الرحمن اکبر او الخالق اکبر و هکذا یا تبدیل
اسم تفضیل نماید بمنابه آن مثل اینکه گوید الله اعظم ونحوه یا تبدیل هر دو نماید مثل الرحمن اعظم
ونحوه یا تبدیل اجزای هر یکی از جزئین که بوده باشد و از این قبیل است ادای حرفی از مخرج حرف
دیگر نمودن مثل ادای همزه را از مخرج عین یا ادای ها از مخرج حا و هکذا در جمیع صور نماز باطل
خواهد بود و تمام چنین است حال در صورت زیادتی خواه زیادتی کلمه بوده باشد مطابق واقع دال
بر تعظیم الهی جل شانه مثل اینکه گوید الله جل شانه اکبر او الله الافضل اکبر او الله اکبر من ان یوصف
او الله اکبر من کل شیء یا بنحو دیگر در جمیع صور نماز محکوم ببطلان است و اما زیادتی حرف پس
مفهوم آن زیادتی یا بسبب اشباع حرکات حروف است یا بغیر آن مثل اینکه بعد از همزه جلاله
همزه مثلا زیاد کند گوید ءالله اکبر ونحوه در اینصورت نیز بطلان نماز محل تامل نیست و اما هرگاه
آن زیادتی حرف بسبب اشباع حرکه بوده باشد پس این محل خلاف مابین فقهاست تنقیح مقام مقتضی

این است که تحقیق مسئله شود بنحویکه شامل ما نحن فیه وغیره گردد پس میگوئیم حرفیکه اشباع حرکت او می شود
یا ضمیر غایب است یا ضمیر غیر غایب پس درین دو مقام است مقام اول در حکم اشباع حرکت ضمیر غایب
است میگوئیم این چهار صورت می شود نظر باینکه ما قبل آن ضمیر غایب یا ساکن است یا متحرک
و در صورت حرکة حرکة آن ضمه است یا فتح است یا کسره در صورتیکه ما قبل آن ضمیر ساکن بوده باشد
اشباع حرکت آن ضمیر بنحویکه مولد حرف بوده باشد جایز نیست مثل علیه وعنه ومنه وقوله تعالی
فکذبوه فعقروها برخلاف آنکه هرگاه ما قبل آن ضمیر غایب مکسور بوده باشد درین صورت اشباع
حرکت آن ضمیر بنحویکه تولد حرف بوده باشد لازم است مثل بحول الله وقوته سبحان الله ربی
العظیم وبحمده وسبحان ربی الاعلی وبحمده وتقبل شفاعته فی امته وامثال اینها
درین صورت اگر وقف نماید مشخص است حاجت باشباع حرکت نیست واما غیر حالت
وقف اشباع آن لازم است واما هرگاه ما قبل آن ضمیر مضموم یا مفتوح بوده باشد مثل وحده
لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله وقوله تعالی ولم یکن له کفوا احد
وامثال اینها درین صورت مشخص است در حال وقف باز اشباع نمیباشد واما در غیر حالت
وقف ظاهر این است معهود ومعتاد در امثال این مقام اشباع ضمه ضمیر است بنحویکه مولد
واو شود بنا برای اجتزا بکسر ازان محل اشکال است مقام ثانی در حکم اشباع حرکت غیر ضمیر
غایب است واین بر چند قسم منقسم می شود جهت آنکه آن حرف که اشباع حرکت او می شود بحدیکه
حرف بهم رسد یا حرفی است مقدم بر حروف مده که عبارت است از الف ما قبل مفتوح و واو
ساکن ما قبل مضموم و یای ساکن ما قبل مکسور یا مقدم بر حروف مد نیست بعبارت اخری
آن حرف که میخواهد اشباع حرکت آن نماید یا بعد از آن یا حرف مد میباشد یا نه اگر بعد از
آن حرف حرف مد بوده باشد خالی ازان نیست آن حرف مد یا مکتوب است یا مکتوب نیست بلکه
ملفوظ است پس این سه قسم می شود اول آنست که بعد از آن حرف حرف مد میباشد لکن
حرف مد در خط نیست بلکه همان ملفوظ است درین صورت اشباع حرکت آن حرف مد که
مقدم بر حرف مد ملفوظی است بی عیب است اگرچه اشباع حرکت آن حرف مولد حرف بوده باشد

خواه مولد

خواه مولد واو بوده باشد مثل نٓ یا مولد الف بوده باشد مثل صٓ وقٓ یا مولد یا بوده باشد
مثل حمٓ والمٓ ونحوهما مخفی نماند کلام در اشباع بحدیکه اصل حرف مد حاصل شود نیست بلکه در علاوه زیاده
مقدار است دوم آنست که بعد از آن حرف که اشباع حرکت آن منظور است یکی از حروف
مد است وآن حرف مد مکتوب هم در خط میباشد درین صورت سبب مد یا موجود است یا نه و در
صورتیکه سبب مد موجود است همزه است یا سکون و در صورتیکه همزه بوده باشد یا آن همزه با حرف
مد در یک کلمه میباشند یا در دو کلمه باین نحو که حرف مد در آخر کلمه اولی است و سبب مد در اول
کلمه ثانیه و در صورتیکه سبب مد سکون بوده باشد این سکون یا ذاتی است یا عارضی پس
مسئله بر چند قسم می شود اول آنست که سبب مد همزه بوده باشد لکن با حرف مد در یک کلمه جمع
شده باشد درین قسم ظاهر این است که اشباع حرکت آن حرف مقدم بر حرف مد لازم بوده باشد بحدیکه
مولد حرف بوده باشد دوم مثل این است لکن سبب مد که همزه است در اول کلمه ثانیه بوده باشد
درین صورت اگرچه حکم بلزوم اشباع حرکت آن بنحو مذکور مشکل است لکن شبهه در جواز
آن نیست تعبیر از قسم اول بمد متصل مینمایند و از قسم ثانی بمد منفصل چنانچه تفصیل
اینها در مبحث قرائت مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی سیم آنست که سبب مد سکون
لازم بوده باشد مثل دابة واتحاجونی وولا الضالین درین صورت نیز ظاهر این است
اشباع حرکت آن حرف مقدم بر حرف مد لازم بوده باشد تعبیر ازین بمد سکون لازم مدغم مینمایند
چهارم آنست که سبب مد سکون غیر لازم بوده باشد درین صورت نیز اشباع حرکت آن حرف
بنحویکه مولد حرف بوده باشد بی اشکال جایز است مثل العالمین الرحمن الرحیم ولیوم الدین
ولنستعین ونحو اینها پنجم آنست که حروف مد منفک از سبب مد بوده باشد یعنی که همزه
و سکون بعد از حروف مد نبوده باشد خواه مقدم بر حروف مد بوده باشد مثل امن واوتی
وایمانا یا مقدم بر حروف مد نبوده باشد مثل العالمین رحمن وغفور وشدید
در غیر حالت وقف در جمیع این صور اگرچه در اخلال باشباع حرکت آن حرف که قبل

از حروف مدّ است مطلقا حرجی نیست لکن حکم بعدم جواز اشباع آن بنحویکه ضعف امتداد
معتبر حاصل شود بلکه حکم بفساد عمل بسیار مشکل است بلکه ممکن نیست بنابراین هرگاه
کسی اشباع در ضمه فای عفور رحیم نمود بنحویکه امتداد منجر شد بقدر دو واو حکم
بعدم جواز آن ممکن نیست و همچنین در کسره یای رحیم در غیر حالت وقف و همچنین در
امثال آن مثل امتداد الف لفظ جلاله در مثل الله اکبر و اشباع الف اعلی در
سبحان ربی الاعلی ونحوابها اشباع حرکت است در غیر اقسام مذکوره واین منقسم
برپنج قسم می شود اول آنست که اشباع حرکت نماید بنحویکه مولّد حرف بعد باشد وآن حرف
در مثل آن مقام موضوع باشد بجهة معنی وآن معنی مقصود قاری نیز بعد باشد مثل
اینکه اشباع فتحه قاف نمود در خلق در آیه کریمه سبح اسم ربك الاعلی
الذی خلق بحدّیکه الف حاصل شود معلوم است آن الف در مثل این مقام موضوع است
از برای علامت تثنیه و اینمعنی را قصد نیز نماید تشکیکی در عدم جواز و بطلان عمل
در اینصورت نیست مثل آنست مگر در قصد انچه را که زیادتی مقتضی این
بود یعنی قراءت نمود با اشباع فتحه قاف در آیه شریفه بنحو مذکور لکن قصد اینکه
صیغه تثنیه است ننمود یا انکه قصد عدم نمود این قسم محلّ خلاف مابین فقهاست
از جماعتی از فقها ظاهر میشود حکم بصحت عمل لکن مختار عدم جواز و بطلان عمل است ثالث
آن حرفیکه از اشباع حرکت حاصل شده اگرچه در مثل آن مقام موضوع نیست بجهة معنی لکن موجب اندراج
کلمه مولد فیها میشود در تحت بعضی الفاظ موضوعه مثل اشباع در فتحه یا اکبر بحدی که بکوید اکبار و
حرف زاید بسبب اشباع فتحه در این مقام اگرچه وضع بجهة معنی نشده است لکن باعث این شد که این لفظ مندرج شد
در تحت بعضی الفاظ موضوعه نظر باینکه اکبار جمع کبر است و کبر نقاره و دهل را گویند واین نیز دو قسم
میشود بجهة آنکه اینمعنی یا منوی قاری هست یا نه در صورت اول تشکیکی در فساد آن نیست و افساد در
صورت ثانیه نیز تا نیست محل خلاف مابین فقهاست مختار در اینجا فساد عمل است و فرقی در این باب

ماهین

مابین اینکه اکتفا بان نماید یا اعاده بروجه صحیح نماید نیست مگر در صورتیکه فرض شود که
این اشباع سهوا شده باشد در اینصورت اگر عالم بحقیقت حال شد با بقای محل تلافی لازم و با
تجاوز از محل تلافی نباشد و در هر دو صورت عمل محکوم بصحت است نفخ نماید اگر آنچه که
مذکور شد حکم چهار قسم از اقسام خمسه معلوم شد از اقسام مسئله آنست که
اشباع حرکت نماید بنحویکه مولّد حرف بوده باشد لکن نه از قبیل اسم اول بوده باشد و نه از قبیل قسم
ثانی مثل اشباع ضمه دال الحمد لله بنحویکه واو حاصل شود واشباع کسره هاء الله بنحویکه یا حاصل شود
ونحو اینها حکم بفساد در اینجا اگرچه اخفی از سابق است لکن ظاهر حکم ببطلان عمل است در اینصورت
بازید دانست که تفاوتی نیست در حکم بفساد در اقسام مذکوره مابین اینکه نماز بوده باشد یا غیر
نماز مثل تلاوت قرآن که بر آن شخص لازم شده باشد بسبب اجاره یا غیر آن بلی فرقیکه هست مابین تلاوت
قرآن مثلا و نماز آنست که اگر اتیان بچنین عمل در تلاوت قرآن نماید اجزاء بان نمیتوان نمود لکن با تصحیح

باز دارد و تلافی بنحویکه اخلال ترتیب واقع نشود عمل بی عیب و صحیح است و اما در نماز پس اگر سهوا
چنین عملی از او صادر شده باشد و از محل تجاوز نموده باشد لازم است تلافی نماید و با تلافی نماز
محکوم بصحت است و اگر بعد از تجاوز از محل ملتفت شود تلافی ضرور نیست بلکه جایز نیست و نماز
صحیح است و اما هرگاه عمدا نموده باشد پس ممکن است تفصیل داده شود در اینمقام باین نحو که این زیادتی
یا موجب این میشود که مولد فیها خارج از قرآن و دعا و ذکر شود یا نه اگر اول است مثل اکبار که
مصداق صحیح بلکه نیست در اینصورت حکم شود به بطلان نماز و اعاده شمرده شود نحو اهل بود
و اگر چنین نبوده باشد اگرچه در صورت اجتزاء بان نماز فاسد خواهد بود لکن هرگاه اعاده نماید
بروجه صحیح صحیح خواهد بود مشکل است لیکن در اینمقام هست آنست از کلمه که این زیادتی در آن واقع شد
که مصداق قرآن مثلا هست یا نه اگر هست نباید حکم شود بجواز مبنی زیادتی و صحت نماز نظر بصدق

امتثال بنا بر این فرض واکر نیت حکم شود بعدم جواز وفساد نماز پس اعاده مطلقا منتفی نخواهد
بود واز انچه مذکور شد ظاهر میشود حکم چنین اشباعی در اذکار مستحبه نماز باین نحو که اکر این
اشباع موجب خروج از ذکر بودن شود نماز باطل خواهد بود واکرنه فسادی نخواهد بود در
صورت عمد واما در صورت سهو مطلقا موجب بطلان نیست اکرچه امتثال بان ذکر موقوف در
جمیع احوال کرده نخواهد بود مخفی نماند انچه مذکور شد در صورتی بود که اشباع حرکه
حرفی نماید که از جمله اقوال ثابته در نماز بوده باشد خواه در قرائت بوده باشد یا اذکار واجبه
یا اذکار مستحبه واما هرکاه مثل اینها بوده باشد مثل انکه در اثنای نماز تکلم بحرفی نماید با اشباع
حرکت ان بنحوی که متولد حرفی بوده باشد اشکالی در ان هست ظاهر اینست که اکر متعمدا چنین نماید
باعث بطلان نماز نشود واما اکر ساهیا بوده باشد ضرری نداشته باشد یعنی موجب بطلان
نماز نشود اکرچه موجب سجده سهو شود بدانکه بعد از انکه این مباحث منقح شد عود میکنیم
بچیزی که کلام در ان بود پس میکوییم در تکبیرة الاحرام هرکاه اشباع در فتحه همزه نماید بان
نحو که بکوید الله اکبر مثل الله اذن لکم پس اکر قصد معنی استفهام نماید شبهه در بطلان نماز نیست
وظاهر اینست که محل کلام خلاف نبوده باشد واما هرکاه اینمعنی منوی نبوده باشد پس این محل
خلافست ظاهر از مرحوم محقق و مرحوم علامه قدس الله تعالی قدرهما اینست که موجب بطلان
نشود اکرچه ترک افضل بوده باشد ولکن مختار اینست که موجب بطلان نماز شود واستینافش لازم
بوده باشد مکر در صورتیکه سهوا بوده باشد در این صورت ظاهر اینست هرکاه اعاده نماید بنحو
مطلوب
صحیح نماز صحیح بوده باشد واین دخل ندارد بانچه بعد مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی که تکبیرة
الاحرام موجب بطلان نماز است نظر باینکه انچه در اول صادر شد صیغه تکبیرة الاحرام نبوده است
پس تکراری نخواهد بود ودر صورت عمد چونکه مفروض اینست که از ان بقصد تکبیرة الاحرام متعمدا

کفت

کفت پس چنین قولی با چنین قصد منوع عنه بوده نهی مقتضی فساد است پس استیناف نماز لازم است
ودر صورت سهو چون نهی نیست پس اکتفا باعاده تکبیر بر وجه صحیح کفایت میکند لکن این
تفرقه بنا بر جزئیت نیت ظاهر است واما بنا بر تحقیق که نیت عمل صلح خارج از عمل است
وموقوف علیه صحت است واکتفا کنیم در نیت بهمان داعی بر اتیان بعمل ثمره چندانی ندارد در
هردو حالت اکتفا باتیان بتکبیرة الاحرام میشود ولی بهتر که با مبادرات تقدیم عدم است که در صورت
تعمد لازم است علاوة صورت سهو واما هرکاه امتداد در الف جلاله یعنی الف متخلل ما بین لام
وهای جلاله زیاد نماید بضعف انچه بان امتثال حاصل میشود در بصورت ظاهر اینست که
حکم بفساد ولزوم استیناف نمیتوان نمود بلکه ظاهر اینست که صحیح بوده باشد چنانچه مفصلا بیان شد
واما هرکاه ضمه های جلاله را اشباع نماید بنحوی که واو حاصل شود پس این محل اشکالست نظر باینکه
در ظهور جواز مثل مد الف جلاله نیست ودر عدم جواز مثل اشباع همزه جلاله بنحوی که بر الله خبر تمامیت کرده ما لا م
نیست لکن چونکه انصراف الملاقات تکبیر با مثال اینکه ظاهر نیست ومیتوان ادعای قطع نمود بر اینکه
مخالف با فعل حضرت کاینات وثواب عظام اشرف است پس قاعده اشتغال مقتضی حکم بفساد وعدم
حصول امتثال است بعلاوه مقتضای قوله صلوا کما رأیتمونی اصلی واما اشباع فتحه باء اکبر
بنحوی که متولد الف بوده باشد پس حکم بفساد در ان اظهر است اکرچه ناوی نبوده باشد انچه دال
این هیئة موضوع بازای او بوده باشد چنانچه تنبیه بان شد وهمچنین است حال کاشباع فتحه همزه اکبر
بنحو مذکور والحمد لله اولا وآخرا لشکر مخفی نماند اکرچه مضمار کلام در این مقام خارج از
حد اعتدال شد ولکن چونکه در مباحث مذکوره اهتمامی بوده ودر کلمات اصحاب نور الله تعالی
مراقدهم منقح نبود بمعاونت تکبیرة الاحرام تایید الهی جل شانه چنین ختم نمود در بیان
لزوم اعتبار قیام است در جمیع اجزای تکبیرة الاحرام بدانکه لازم است بر مکلف ودر صورتیکه

متمکن از قیام بوده باشد اتیان بتکبیرة الاحرام نماید و در حال قیام پس هرگاه در صورت تمکن
از قیام اتیان بان نماید قاعدا یا در حین ارادهٔ قیام یا شروع نماید بتکبیر قبل از انکه راست ایستاده
باشد اگر چه انتهای تکبیر در حال ایستاده بوده باشد در جمیع این صور نماز باطل است و همچنین است
هرگاه انتها نماید بتکبیر در حال انحنا بجهة رکوع اگر چه در حق ماموم مسبوق بوده باشد
پس مسئله متصور بچند صورت میشود اول انست که کل تکبیر را در غیر حالت قیام بعمل اورد
خواه حالت جلوس بوده یا حال ارادهٔ قیام در اثنای ان دوم انست که شروع بتکبیر نمود در غیر حالت
قیام لکن ختم ان در حال قیام نمود سیم انست که شروع بتکبیر نمود در حال قیام لکن ختم ان نمود در
حال انحنا بجهة رکوع لکن در حق غیر ماموم مثل کسی که غافلا از قرائت شد شروع نمود بانحنا
بجهة رکوع چهارم مثل سیم است لکن در حق ماموم خواه تکبیر واحد بقصد تکبیرة الاحرام و تکبیر
رکوع هر دو کرده باشد یا همان بقصد تکبیرة الاحرام فقط اتیان نموده باشد در جمیع صور مذکوره نماز
باطل است خواه عمدا بوده باشد یا سهوا یا جهلا ظاهرا نیست در هیچیک از صور مذکوره خلاف بوده باشد
مگر در ماموم که مرحوم شیخ در اینجا فرموده است که اگر تکبیر واحد بگوید بقصد تکبیر افتتاح و تکبیر
رکوع و شروع بان نموده باشد در حال قیام نماز صحیح خواهد بود اگر چه انتهای تکبیر در حال
انحنا بجهة رکوع بوده باشد این قول ضعیف است عمل نباید چنانچه واجب است رعایت قیام در حال تکبیرة
الاحرام واجب است رعایت جمیع واجبات نماز در ان مثل طهارت از حدث و خبث و استقبال قبله و
استقرار و ستر عورت و غیر ذلک پس هرگاه اخلال بهریک از انها نماید اگر چه در جزئی از اجزای تکبیرة
الاحرام بوده باشد نماز باطل است خواهد بود در بیان بطلان نماز بسبب زیادی تکبیرة الاحرام
پس بدانکه تکبیرة الاحرام از اجزای رکنیه نماز است چنانچه نماز باطل میشود بسبب اخلال بان باطل
میشود بسبب زیادی آن خواه عمدا بوده باشد یا سهوا بنابراین هرگاه اتیان بتکبیرة الاحرام نماید

بالتسبیح بدل قراءت

ثانیا نماز باطل میشود و هرگاه ثالثا اتیان نماید نماز صحیح خواهد بود و همچنین است حال در هر فرد
طاق از ان نماز صحیح میشود و در زوج باطل چنانچه شیخ شهید در کتاب دروس تصریح بان نمو
وموده لکن در این کلام اجمالی هست محتاج بتوضیح است پس میگوئیم توضیح مطلب مقتضی انست که گفته
شود کسیکه تکبیر گفت بقصد دخول در نماز دخول در صلوة در حق او متحقق میشود در اینصورت
تکبیرة دیگر که بقصد دخول در نماز میگوید یا با فعل منافی است از جمله انها نیت قطع نماز است بنابر انکه
نیت قطع مبطل دانیم مطلقا یا در صورت تقیید بانچه سابق بیان شد بتکبیر ثانیه دخول در نماز
متحقق میشود پس اینصورت از محل کلام خارج خواهد بود و هرگاه با عدم فعل منافی است تشکیکی
در این نیست که تکبیرة ثانیه بقصد مذکور مبطل نماز است خواه عمدا بوده باشد یا سهوا و خواه عالم بوده
باشد بحکم یا جاهل با بحکم بوده باشد بنابراین تکبیرة ثالثة که میگوید بقصد دخول در صلوة نظر بانکه
نماز اول باطل شد بسبب اتیان تکبیرة ثانیه پس گویا داخل در نماز نشده بوده است بنابراین ~~پس~~ تکبیرة
ثالثه بقصد مذکور دخول در نماز متحقق میشود و از انچه مذکور شد حکم تکبیرة رابعه و خامسه
و هکذا مشخص شد و از انچه مذکور شد ظاهر میشود که حاجتی نیست مصنف بانکه بگوئیم چونکه تکبیرة الاحرام
میباید متصل باشد به نیت پس حکم بانکه با تکبیرة ثالثه مثلا دخول در نماز متحقق میشود در
صورتی است که با نیت بوده باشد و جبر عدم ملجت [illegible] است چونکه مفروض انست
که هر تکبیر بجهة دخول در نماز است پس انفکاک این از نیت محال است لکن کلامی که در اینمقام هست
اینست کسیکه تکبیر گفت بقصد دخول در نماز تکبیر دیگر بهمین قصد لی معنی است مگر در صورت
اعراض از قصد اول و فعل منافی یا در حالت ذهول از اول یا در صورتیکه معتقد این بوده باشد
که بسبب تکبیر مثلا دخول در نماز متحقق میشود اول که هریک از تکبیرات ثلثه علت ناقصه بوده باشد
بجهة دخول در نماز بمجموع من حیث المجموع دخول در نماز متحقق شود اول دانسته شد که از محل کلام
خارجست بجهة انکه بعد از اعراض از تکبیر اول و فعل منافی مشخص است دخول در صلوة بتکبیر

بنابراین

دوم خواهد بود و ثالث محل اشکال است بجهة انکه ممکن است کسی بگوید تکبیر گفتن بقصد اینکه باین
تکبیر دخول در نماز محقق نمیشود معنی ندارد خواهد بود چون کل خواهد بود پس بنابراین هیچ یک دخول در نماز
محقق نخواهد شد بلکه بمجموع من حیث المجموع یعنی در نماز دخول محقق نخواهد بود نظر باینکه کل شریک خواهند بود
در معنی که مذکور شد جواب ازین انست که میگوئیم که همان نوعی ثانی که تکبیر ثانی بقصد دخول در
نماز در صورت ذهول از اول کفایت میکند و در بعضی نسخه فرموده اند که در زوج باطل
و در فرد صحیح خواهد بود   سابق بیان شد که لازمست در حق کسیکه اتیان تکبیرات
سبع افتتاحیه مینماید تعیین تکبیرة الاحرام نماید مذکور شد تعیین او بیکی از سه طریق میشود اول
انست که قصد نماید این واجب است دوم انست که قصد نماید که این تکبیرة الاحرام یا تکبیرة افتتاح
در نماز است سیم انست که قصد نماید که این تکبیری است که باو دخول در نماز محقق میشود
بهر یک از طرق ثلثه که بوده باشد کفایت مینماید و در صورتیکه مکلف ناوی او بوده باشد که اتیان
ننماید مگر تکبیرة الاحرام را همین قصد کفایت مینماید در امتیاز پس حاجت بمنوی نخواهد بود
بنابراین چون وحدت تکبیر معتبر اوست پس در حقیقت بالمآل ناوی اینست که این تکبیرة الاحرام است
مثلا پس تعیین تکبیرة الاحرام بودن یا تکبیر واجب بودن مثلا لازمست کلامیکه درین مقام هست
اینست که آیا در نیت اتفاق این لازمست بنابراین هرگاه قصد تشریک نماید مثل اینکه نیت نماید
که این تکبیر چنانچه تکبیرة الاحرام است تکبیرة رکوع نیز بوده باشد لکن در حق ماموم مسبوق
مثل اینکه ادراک امام نمود در رکوع اتیان بتکبیر واحد نمود بقصد تکبیرة الاحرام و تکبیر الرکوع صحیح
نخواهد بود یا نیست مثل این تشریک مضر نخواهد بود تنقیح مقام مقتضی اینست که گفته شود درین مقام دو احتمال است
اول انست که نیت تشریک نماید باین نحو که این تکبیر چنانچه مصداق تکبیرة الرکوع نیز بوده باشد
و این بعلاوه تشکیک در تداخل مستلزم اینست که شیئی واحد شخصی بهمان تشخصی که دارد مصداق
مصداق از برای واجب و مستحب هر دو بوده باشد و این مستلزم اجتماع ضدین است احتمال ثانی

حیثیت با وحدت نحو وجود منوی نخواهد بود مقام ثانی انست که نیت این نماید که این تکبیر
تکبیرة الاحرام بوده باشد لکن مجزی از تکبیرة الرکوع مثل تداخل اغسال مستحبه و غسل واجب باین
معنی که غسل واجب مجزی از اغسال مستحبه بوده باشد که فی الحقیقه ماموربه و مثاب از هر دو بوده
باشد درین مقام این مطلب را مضایقه نداریم نظر بدعوی اجماع در خلاف و روایة معویة بن شریح
و فتوی جماعتی از اعاظم اصحاب   در بیان استحباب رفع یدین است در حال تکبیر الاحرام بلکه جمیع
تکبیرات نماز بدانکه مستحب است چنانچه سابق اشاره بان شد که دو دست را در حال ضم جمیع
انگشتان حتی انگشت بزرگ در حال تکبیر بلند نموده تشکیکی درین نیست کلامیکه هست در
کیفیت رفع یدین در تحدید انست اما در کیفیت رفع یدین بین الخلاف کرده اند و از فقها بسه قول
مشهور و مختار انست که ابتدای رفع یدین در حال ابتداء تکبیر بوده باشد و انتهای در رفع
بانتها و اتمام تکبیر پس شروع در پائین آوردن دستها بعد از فراغ از تکبیر خواهد بود قول دوم انست
که اتیان تکبیرات بعد رفع یدین مینماید باین نحو اول دستها را بلند کند مینماید اتیان تکبیر مینماید
در حال بلند داشتن دستها بعد از فراغ از تکبیر دستها را پائین میاورد قول سیم انست که اول دستها را
بلند میکند و اتیان تکبیر مینماید در حال پائین آوردن دستها مختار ما همین قول اول است
ظاهر اینست که تفاوتی در این کیفیت مابین تکبیرة الاحرام و سایر تکبیرات نماز نیست بین وجوبیها
اما خواه تکبیرات افتتاحیه بوده باشد یا تکبیر رکوع یا تکبیرات سجود رفع یدین بنحوی که مذکور شد
مستحب است ظاهر اینست که ادای سنت میشود برفع یدین در حال تکبیر بهر نحو که بوده لکن کیفیت مذکوره
افضل و اولی بوده باشد و اما   در بیان اهم امور است در این مقام ازین اهم است اینکه اهم
امور درین مقام دانستن معنی تکبیر است و متذکر شدن بان در حال تکبیر است و عمل بان بمقتضای
ان نمودن است پس میگوئیم معلوم است لفظ اکبر بمقتضای وضع لغوی صیغه تفضیل است و در
نقل مفضل علیه دو نحو نقل شده است یکی من کل شیء ای الله اکبر من کل شیء حلا و نداعام جل جلاله

بودک نراسا از هر چیزی دونم من ان یوصف یعنی الله اکبر واجل من ان یوصف خداوند عالم اجل وصف واصفین و توان امام ره
از ان است که کسی تواند بساحت جلال و عظمت ان جناب را وصف نماید تفسیر ثانی را شیخ
صدوق در کتاب معانی الاخبار از مقتدای قاطبه اخیار جناب حضرت امام جعفر صادق ع
نموده بعد از انکه ان حضرت در تفسیر اول جرح موده پس مختار تفسیر ثانی است و تفسیر اول
مناسب نیست اگرچه اوفق بلحاظ لغوی لفظ است بیان عدم مناسبت آن اینست ماسوای حق
جلاله هرچه هست کل مخلوق خداوند عالم واضعف عبیدان قادر مطلق است پس این تفسیر که عبارت
از الله اکبر من کل شیء بوده باشد مناسب نیست نه قبل از خلقت اشیا و نه بعد اما قبل از خلقت
انها پس در ان وقت چیزی نبود که توان گفت که اکبر تر خلاق عالم جل جلاله نسبت بانها است
واما بعد از خلقت پس مخفی است که قاطبه مخلوقین که بمحض التفات حضرت جهان افرین مخلوق
شده اول عبید خالق سموات وارضین است بعد از انکه کسی معرفت بعلو و کمال الخالق
مقلد هم باشد و هم الم بنقص و قصور مخلوق کرده و دانست که اصل وجود و قاطبه کمالات
انها رشحه از رشحات فیضان فیاض مطلق است و اینکه هیچ نسبت مابین طرفین نیست که
نسبت خالقیت که منتهای مرتبه کمال و غایت مرتبه جلالت است و مخلوقیت که غایت مرتبه ذلت
ومنتهای مرتبه نقصان است بالاضافه بخالق با وجود این اطلاع در مقام تعظیم و تجلیل چنین
خالق جلیل گوید خداوند عالم بزرگتر از همه مخلوقین بوده است بسیار بسیار کلام بیجا واهی است بلکه مرکیک و ره
بخلاف معنی ثانی که بسیار معنی عالی و متین و مناسب در مقام تعظیم و تجلیل است و بعد از انکه
و بعد از انکه معنی کلام را فهمید مناسب اینست که در هنگام تکلم بان متذکر ان معنی که غایت عظمت معبود است
شده بمقتضای ان معنی خضوع و خشوع ظاهری و باطنی کنند اثار عبادت و بندگی از او ظاهر گردد که
حکمت و ظاهر اینست اختیار این لفظ کریم در ان مقام عظیم بجهت تنبیه و تنبه در این مطلب بوم
بوده باشد هدانا الله تعالی بفضله و کرمه الی الصراط المستقیم و ثبتنا بالقول الثابت والنهج

القوم بحق اکمل خلیقه و اله الطاهرین از واجبات نماز قرائت است و در محل وجوب قرائت اول
بدانکه وجوب قرائت در نماز بر دو قسم است عینی و تخییری اما وجوب عینی پس در دو رکعت اول نماز
های دو رکعتی مثل نماز صبح و نماز ظهر و عصر و عشای سفری و نماز کسوف و خسوف و زلزله و نحو
اینها و نماز جمعه و عیدین و همچنین در هر رکعت از اولین نماز چهار رکعتی و سه رکعتی باین نحو که
متعین است قرائت حمد در اینها بالاتفاق واما وجوب تخییری پس در رکعت ثالثه از نماز
مغرب و رکعتین اخیرتین از نماز چهار رکعتی نظر بانکه مخیر است در اینها مابین قرائت حمد و
تسبیحات اربع چنانچه بیان خواهد شد مخفی نماند که چنانچه متعین است قرائه فاتحة الکتاب در
نمازهای مفروضه همچنین متعین است در نماز صلوة مندوبه پس ماهیت نماز مطلقا اگرچه نافله
بوده باشد در هر حال محقق و منعقد نمیشود که بقرائة فاتحة الکتاب واما نماز میت که خالی از حمد است
پس ان حقیقة نماز نیست و اطلاق نماز بران مجاز است و مرحوم علامه مخالفت نموده در نماز میت
و قایل شده بعدم اعتبار سوره حمد در ان پس بنا بر او مجاز است و مرحوم شهید ثانی مخالفت نموده
و نموده ایشان امتثال از نماز سنتی حاصل میشود بچهار صورت اول قرائت حمد و سوره است دوم
با اخلال به سوره سیم با قرائت حمد واخلال بسوره چهارم عکس است و اول اکمل اقسام است
چنانچه ثانی اخص انها است و ثالث ادون است نسبت باول واکمل است نسبت بباقی چنانچه
رابع احسن است نسبت بثانی وادون است نسبت بباقی واما بنا بر مختار امتثال ممکن نیست
مگر بدو صورت اتیان نافله با قرائت حمد و سوره یا اقتصار بحمد تنها در بیان
بطلان نماز است باخلال بقرائت سوره حمد بدانکه هرگاه کسی اخلال نماید بقرائت سوره
حمد عامدا در نماز او چنانکه مذکور شد نماز او باطل است قطعا و همچنین است هرگاه اخلال
بنماید بکلمه از ان نماید عمدا یا جهلا بلکه چنین است حال اگرچه اخلال بحرف
از حروف ان نماید بحرفی دیگر مثل تبدیل حا بها و طا بتا و عین بالف و غیرها بقاف و ضاد ان نماید و از این قبیل است هرگاه تبدیل
حرفی از حروف ان

مطاوعه کنند [illegible] نماز غالب اشخاص باطل میشود و باین سبب که تبدیل حرف مینمایند بحرف دیگر و باعث این
نیست مگر مسامحه و مساهله در امر تصحیح که اکتفا میشود در امور نماز با نچه در حین طفولیت از زبان
ملا مکتبی اخذ نموده پس از اهم امور در حق ابوین نسبت باولاد است که در اول تعلیم اهتمام نموده
برای تعلیم اطفال از نزد کسی قرار دهند که رعایت این امور نماید که در بدایت امر اطفال بنوع صحیح و
مستحکم شود همینکه در بنای امر اطفال معتاد بفساد شدند صعوبت دارد عدول ایشان از انچه عادت بان جاری
شده و مناسب در اینمقام است که بیان مخارج حروف شود تا اطلاع بان موجب حذر از مفاسد تبدیل
حرفی بحرف دیگر شود و قبل از شروع بمقصود مناسب است که تعبیر شود باقسام دندان انسان بدانکه
دندان انسان بر چهار قسم است اول ثنایا و این چهار دندان پیش است دو در فوق و دو در تحت
دوم رباعیات است بفتح را و تخفیف الیا الثناه التحتانیه و این نیز چهار دندان است دو در فوق
و دو در تحت در جانب یمین و یسار ثنایا سیم انیاب است و این نیز چهار است در جانب یمین و یسار
ثنایا سیم انیاب رباعیات دو در فوق و دو در تحت و این دوازده دندان است که دیه هر یک در شریعت
مطهره پنجاه مثقال شرعی از طلا است که هر مثقالی هیجده نخود بوده باشد پس دیه هر یک از این دندانها
پنجاه عدد اشرفی باجاقلو که مجموع ششصد عدد اشرفی باجاقلو است چهارم اضراس است
و این شانزده دندان است هشت در فوق چهار در جانب یمین انیاب و چهار در جانب یسار ان و هشت در
تحت کذلک و دیه هر یک از اینها پنجاه در شریعت مطهره نصف پنج مثقال شرعی از طلا است که بیست و پنج
عدد اشرفی باجاقلو بوده باشد که مجموع چهارصد اشرفی باجاقلو میشود که مجموع یکهزار اشرفی باجاقلو است دیه دندانها ۴
و این اضراس را قسمت نموده اند بضواحک و طواحن ضواحک چهار دندان است دو در فوق و دو
در تحت در جانب یمین و یسار انیاب و بقیه طواحن کویند بنابر انچه مذکور شد عدد دندانها بیست
هشت است و ممکن است که از زمان بلوغ تا بسن سی سال چهار دندان دیگر در می اید متصل بطواحن
دو در فوق و دو در تحت در جانب یمین و یسار بلکه غالب چنین است و این مسمی است بنواجذ

واین از اقسام

٢١٤

و این ها از اقسام اضراس شمرده اند بنابر این اضراس بر سه قسم خواهد بود ضواحک و طواحن و نواجذ
ولکن در بعضی اخبار اطلاق نواجذ بر ضواحک شده بعد از انضمام این چهار به بیست و هشت بیست و هشت مذکور
مذکور میشود بعد از انکه این مطلب مشخص شد میکوییم حروف منقسم شده بسه قسم حلقی و فمی و شفوی اما
حلقی پس شش حرف است همزه و ها و عین و حای بی نقطه و غین و خای با نقطه اینها را حروف حلقی میکویند
باعتبار انکه مخرج اینها حلق است مخرج همزه و ها اول حلق است بنابر انکه اعتبار اولیت از جانب دهن شود
و مخرج عین و حای بی نقطه وسط حلق است و مخرج غین و خای با نقطه اخر حلق است بنابر انچه اعتبار
اولیت از سینه و اول حلق است بنابر اعتبار اولیت از جانب دهن و اما فمی پس هجده حرف است اول
قاف است و مخرج ان اخر زبان است با انچه محاذی است از بالا دوم کاف است مخرج ان بعد از تجاوز از
مخرج قاف است قریب بان از جانب سر زبان سیم و چهارم و پنجم جیم و شین و یای دو نقطه در تحت مخرج
انست حرف وسط لسان است ششم ضاد نقطه دار است مخرج ان طرف لسان است که ملصق شود به بعضی از
ضواحک فوقانی یا بعضی از طواحن در فوق خواه از جانب یمین بوده باشد یا از جانب یسار لکن در جانب
یسار اسان تر است هفتم لام است مخرج ان طرف زبان است که نزدیک بسر زبان بوده باشد با انچه
علوی است با لثه رباعیات و انیاب در جانب فوق از جانب چپ هشتم نون است مخرج ان سر زبان است با لثه
ثنایای فوق و بعضی میگویند دندانهای پیش است الا انهم رای بی نقطه است مخرج ان بعد از تجاوز از مخرج نون است
از جانب باطن زبان مجملا مخرج ان طرف زبان است که کذارده شود بر بیخ بعضی از ضواحک در جانب بالا دهم
و یازدهم و دوازدهم طا و دال بی نقطه و تای دو نقطه در فوق با انچه جماعتی تصریح بان نموده اند
ان است که مخرج این سه حرف سر زبان است با بیخ ثنایای فوقانی لکن لسان باید میل نماید در وقت ادای طا بسوی حنک اعلی و در وقت ادای تا بسوی
لب پائین و در وقت ادای دال با بین این دو تحدید لکن ظاهر اینست که تفرقه شود ما بین تلفظ طا و تا
و دال در مخرج حضور صاد در وقتی که طا جزو کلمه بوده باشد مثل صراط الذین بانحوی که مخرج طا با بین
تا از سر زبان است بوده باشد قریب بمخرج شین با انچه محاذی اوست از حنک بالا سیزدهم و چهاردهم

به بیست هشت عدد دندانها
بسی و دو و لکن دیه در شریعت
مطهره مقرر نشده ۴

باینکه
اعتبار اولیت از جانب ۴

و با نو دوم ظای با نقطه و ذال با نقطه و ثای مثلثه است مخرج این سه حرف سر زبانست با سر ثنایای فوقانی
شانزدهم صاد بی نقطه هفدهم سین بی نقطه هیجدهم ضاد نقطه دار بعضی اختلاف کرده اند در
مخرج این سه حرف بعضی گفته اند مخرج اینها میان زبان است با طرف ثنایای فوقانی و مذکور در جمله رسایل فن
در علم قرائت اینست که مخرج اینها سر زبان است [2] بلعوه ثنایا ظاهر اینست که آنچه مستفاد از ظاهر این اقوال
مذکوره شده هیچیک صحیح نبوده باشد بلکه حق اینست که مخرج صاد با این دو حرف زبانست با نزدیکی به ثنایا
بالاکه اول کلام بوده باشد و قول ابن حاجب که مخرج اینها طرف لسانست با خود ثنایا دور نیست که اشتباه
شده باشد بتلفظ بعضی این حروف که صاد و سین و ... بوده باشد و این توهم است بجهت آنکه صاد مرکب
از سه حرف است ص و آ و د و هر یک از اینها مخرجی دارد بلکه ~~...~~ مراد در این مقام
تعیین مصدر ~~...~~ این سه حروف است مخرج از طرف زبان و نفس ثنایا نیست بلکه مخرج آن بنحوی است
که مذکور شد ممکن است توجیه شود کلام ابن الحاجب بنحوی که راجع شود بآنچه ذکر شد باین نحو که
مراد از طرف یا نیمی از سر زبان بوده باشد و مراد از ثنایا منبت آن بوده باشد که بیخ ثنایا در جوف
گوشت و پوست بوده باشد بنا بر این امر در دو قول اول اسهل است پس همه راجع میشود بآنچه
گفته شد و اما مخرج سین و زا پس آن بالاتر از مخرج صاد است یعنی قریب است بسر زبان با بیخ دندانهای پیش
و بعضی از متوغلین از اهل سمرقند گفته اند مخرج این سه حرف را نوع دیگر نموده باین نحو که مخرج ص و س
و ز بیخ سر زبانست با میان دندانهای پیشین و این نیز مثل سابق است و اما حروف شفوی پس عدد آن
چهار است اول فا مخرج آن [2] سه حروف میان هر دو لب است میم ... و با ... و واو ...
بدانکه مناسب در این مقام اینست که تنبیه شود بر طریق استعلام مخارج حروف میگوئیم
تامل نکنیکه در ان تعیین مخارج حروف شده باشد بنحو در ام بلکه مظنون اینست که چنین
نبوده باشد بلکه طریق تشخیص آن تتبع و تفحص محاورات و استعمالات فصحای از اهل لسانست
نظر بانکه قرآن بجمیع بلغت عرب منزل شده و مشخص است که در ان تغییر و تبدیل در مخارج حروف

با زیر ثنایای تحتانی و ابن حاجب تصریح نموده که مخرج اینها طرف زبان است

وسط لب با این است با طرف ثنایای فوقانی دوم واو سیم میم چهارم با و موحده است مخرج این ...

پس مخارج حروف ...

بان

بان نحوی است که بوده خلاق عالم جل جلاله فرموده وما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه و فرموده
انا انزلناه قرآنا عربیا ظاهر اینست وجه اختلاف در تعیین مخارج حروف اختلاف در استنباط است
هر کس بنحویکه بتامل در استعمالات فصحا استنباط نموده ثبت نموده بنابران ظاهر اینست که رعایت این دقایق
که مذکور شده موقوف علیه صحت قرائت نبوده باشد بلکه لازم همان قدر است که تلاوت سوره بنحویکه
که امتیاز در این حروف محقق شود و علاوه بر آن از محسنات قرائت است نه آنکه معتبر در صحت
عمل است همان قدر است که مذکور شد یعنی تلاوت نماید بنحویکه حروف ممتاز شود از همدیگر
و این قدر کافیست موقوفست باداء حروف بنحویکه مذکور شد کافیست چنین نیست که معتبر در تلفظ
حروف آنست که در حین تلفظ هرگاه [2] لسان اهل مطلع شوند گویند این شخص فلان حرف را تلفظ نمود و اگر
چنین نباشد محکوم به بطلان خواهد بود بعد از آنکه این مطلب مشخص شد میگوئیم که مطلب اینست
که اخلال بحرفی از حروف فاتحة الکتاب و همچنین است کل اذکار واجبه در نماز مثل تکبیرة
الاحرام و ذکر رکوع و سجود و تشهد و تسلیم اخلال بحرف واحد از هر یک که بوده باشد عمدا موجب بطلان
نماز است خواه حرف بوده باشد یا تبدیل حرفی بحرفی دیگر نماید که چنانچه نماز باطل میشود
بسبب اخلال بحرف در آنچه مذکور شد همچنین باطل میشود بسبب اخلال بتشدید نظر بانکه اخلال
بتشدید مستلزم اخلال بحرف است و اما اخلال بمد پس میگوئیم مد یا متصل است یا منفصل
توضیح مطلب مقتضی اینست که گفته شود مد در لغت بمعنی کشیدنست و در اصطلاح قراء عبارت از
کشیدن صوتست بنهج مخصوص و باعث مد یا حروف ذاتی است یا عارضی اوست کلام ... در اول
نیست نظر بانکه آن لازم تلفظ بطبیعة حرفست بلکه کلام در مدیست که نسبت بآن خارج عارض کلمه می شود و آن امر خارج ۲
یا همزه است یا سکون اینجا که همزه سبب مد میشود انرا مد متصل و منفصل میگویند و سببش سکون
در غیر مد متصل است ... منفصل است مثل مد عارضی و مد سکون لازم مدغم و نحو اینها و وجه
سببیت همزه از برای مد در متصل و منفصل بجهة سهولت اداء همزه است از مخرج خود ...

وجه آن بعد از تأمل در تلفظ اولئک و ما انا ظاهر میشود مد متصل آن است که حرف مد و سبب
مد هر دو در یک کلمه جمع شوند حرف مد سه تاست الف ماقبل مفتوح و واو ساکن ماقبل مضموم
و یای ساکن ماقبل مکسور پس هرگاه حرف مد که عبارت از یکی از این سه حرف بوده باشد و سبب مد
که همزه بوده باشد در یک کلمه جمع شوند این مد را مد متصل خوانند نظر باتصال حرف مد و
سبب آن که همزه بوده باشد مثل جاء و اولئک و جیء و سوء و مد منفصل است که حرف مد در کلمه
بوده باشد و سبب مد در کلمه دیگر لکن لا مطلقا بلکه باین نحو که حرف مد در آخر کلمه اولی بوده باشد
و سبب مد در اول کلمه ثانیه مثل انا انزلناه و لا الد و فی انفسکم و فی انفسهم ملخص مقال آنکه بعد
حرف مد یا همزه است یا حرف ساکن اگر همزه بوده باشد دانستی که در این حالت مد متصل یا منفصل
میباشد و اگر حرف ساکن بوده باشد این نیز دو قسم است نظر باینکه این سکون یا ذاتی است
یا عرضی سکون ذاتی را منقسم بر سه قسم کرده اند اول مد سکون لازم ملحق و آن در جائی است
که سبب مد سکون حرفی بوده باشد که در مثل خود ادغام شده باشد مثل ماس و دابه
و تحاجونی و لا الضالین قسم دوم مد در اوایل سور است مثل حم و یس و ص و ن و الم
و المص و کهیعص و حمعسق در بعضی یک مد است و در بعضی دو و در بعضی سه مد تفصیل آن
اینست در حم و یس و ص و ن یک مد است و در میم حم و سین یس و صاد ص و نون ن باین نحو که یای ساکن ما
قبل مکسور ملفوظی در حا حرف مد است و سکون در میم ملفوظی سبب مد و در نون واو ساکن ما
قبل مضموم ملفوظی حرف مد است و سکون نون ملفوظی سبب مد و در الم دو مد است در اول حرف
مد الف ملفوظی است و سبب مد سکون لام ملفوظی و در ثانی حرف مد یای ساکن ماقبل مکسور
ملفوظی است و سبب مد سکون میم ملفوظی است و در المص سه مد است در اول حرف مد الف ملفوظی است
که ظاهر میشود به سبب تلفظ بلام و سبب مد سکون میم ملفوظی است و در ثالث حرف مد الف
ماقبل مفتوح ملفوظی است و سبب مد سکون دال ملفوظی است و در کهیعص دو مد است حرف

حرف مد و سبب مد هر دو ملفوظ است نه مکتوب و همچنین در یس که یای ساکن ماقبلها ساکن ملفوظ حرف مد است و سکون نون ملفوظ سبب مد و در ص الف ملفوظ حرف مد است و سکون دال ملفوظی سبب مد ۳

در ثانی حرف مد یای ساکن ماقبل مکسور ملفوظی است و سبب مد سکون میم ملفوظی است

مد

۲

سکون فاء ملفوظی است و

مد در اول الف ماقبل مفتوح ملفوظی است و سبب مد در آن سکون لام ملفوظی است
حرف مد در ثانی الف ماقبل مفتوح ملفوظی است که بتوسط تلفظ با صاد ملفوظی است و سبب مد سکون
دال ملفوظی است که بتوسط آن نیز ملفوظ است پس در ها و یا و عین مدی نخواهد بود نظر
بانتفاء سبب مد در ها و یا و انتفاء حرف مد در عین و در حم عسق سه مد است یکی در حم و دو در سق
و در ع مدی نمیباشد نظر بانتفاء سبب مد در اول و حرف مد در ثانی و این قسم ثانی
از مد را یعنی مد در اوایل سور مذکوره را مد فواتح سور و مد حروف هجا و مد سکون لازم مظهر
مینامند قسم سیم از اقسام مد مذکوره را مد ابدال و مد انقلاب گویند و این در جائی است
که مد منقلب از همزه بوده باشد خواه سبب سکون حرف مدغم بوده باشد یا مظهر مثل الآن که در
اصل االآن بود و همزه بود همزه اول حرف استفهام است و همزه ثانی جزء کلمه است نظر باجتماع دو
همزه همزه ثانی قلب بالف شده پس حرف مد در اینجا الف ماقبل مفتوح منقلب از همزه است
و سبب مد سکون لام و این قسم از مد در قرآن در شش موضع واقع شده دو در سوره انعام آن
قوله تعالی ثمانیة ازواج من الضأن اثنین و من المعز اثنین قل آلذکرین حرم ام الانثیین و قوله تعالی
و من الابل اثنین و من البقر اثنین قل آلذکرین حرم ام الانثیین امثال آلذکرین بود اجتماع همزتین
موجب شد که همزه ثانی قلب بالف شد اگر نظر بطریقه معهوده در همزه ابدال حذف است لکن در این مقام
خصوصیتی هست که مانع از آنست بیان این مطلب آنست که هرگاه همزه الحذف شود باید قرائت
شود مثل الذکرین با همزه استفهام این موهم اینست که همزه مثبتا یا ساقط شود ثابت شده بل
لابد است که تبدیل بالف شود تا متحقق شود که همزه موجوده از ادات استفهام است معنی ظاهر
آیه شریفه اینست که خلق نموده است خداوند عالم جل جلاله هشت زوج ۴ نوع زوج بر چند معنی اطلاق
میشود یکی اینست که زوج چیزی را گویند که با او ملاحظه شود چیزی دیگر از جنس او هر یک را
بملاحظه دیگری زوج اطلاق کنند در اینجا ظاهرا همین معنی مراد است با اختلاف در ذکورت

وانتم تجهلون بعد از آن بیان هشت نوع حرف مدّ از موده من الضان اثنین یعنی از گوسفند
دو تا یکی نر و دیگری ماده و من المعز اثنین یعنی از بز دو تا یکی نر و دیگری ماده قل الذکرین
حرم ام الانثیین این تر ترتیب کذا است یعنی بگو ای رسول من نر این دو صنف را حرام فرموده است
یعنی خدای عالم یا ماده این دو را استفهام در این مقام استفهام انکاری است واصل یعنی الذکرین همزه
را حرام نفرموده کسی که مدعی تحریم است کاذب خواهد بود واز اینجا ظاهر معنی این دیگر ها
میشود و دو موضع دیگر در سوره یونس که فرموده الآن وقد کنتم به تستعجلون والان وقد عصیت
قبل مراد حصر الان مصدر بهمزه استفهام است در دو موضع مذکور از سوره یونس مطلق الان
والا لفظ الان غیر مصدر بهمزه استفهام متکرر است کقوله تعالی قالوا الان جئت بالحق وقوله
تعالی فالان باشروهن وقوله تعالی تبت الان وقوله تعالی الان خفف الله عنکم وقوله تعالی الان حصحص
الحق وغیر ذلک موضع پنجم در سوره یونس است قال الله تعالی آلله اذن ششم در سوره
نمل فرموده آلله خیر اما یشرکون لیکن مذکور شد در اقسام مدی بود که سبب مد سکون
لازم بوده واما سبب مدی که سکون عارضی بوده باشد پس در جایی است که اصل آن حرف متحرک بوده باشد
لکن سکون عارض او شود بجهة وقف بر آن مثل وقف بر آخر کلمه که ما قبل آن حرفی از حروف
مد بوده باشد مثل العالمین والرحیم والدین ونحو اینها وگاه هست این دو قسم مثل مد یکی
سبب آن سکون لازم کلمه بود ومد دیگر سبب آن سکون عارض کلمه بوده باشد در یک جا جمع میشوند در کلمه
واحده مثل ولا الضالین در این جا مد سکون لازم مدغم ومد عارض هر دو جمع شده در مد اول الف
حرف مد است وسکون لام مدغم سبب مد در ثانی حرف مد یای ساکن ما قبل مکسور است
وسبب مد سکون عارض نون بعد از توضیح این مراتب میگوئیم مدعی اینست که آیا رعایت این اقسام
در نماز و غیر نماز اشکالی نداشته باشد نظر بانتفای مقتضی لزوم واما منقول پس جماعتی از اعاظم
متاخرین حکم فرموده اند بلزوم رعایت آن به بطلان نماز بسبب اخلال آن مثل شیخین سعید بن شهید

اول وثانی بلکه محقق ثانی بر تعلیقات خود بر شرایع دعوی نفی خلاف بر آن نموده اند با آنکه حکم
بجواز اخلال مشکل بلکه ممکن نیست پس رعایت مد متصل لازم خواهد بود ومد منفصل سکون
لازم مدغم پس رعایت آن نیز لازم نیست نظر بآنکه اخلال بآن موجب اخلالی نشد بآیات وسابق
بیان عدم جواز اخلال بآن شد واما مد فواتح سور ظاهرا نیست که رعایت آن لازم بوده باشد
وهمچنین است مد ابدال نظر بآنکه اخلال بآن موجب اخلال بحرفی نیست لکن مد لازم همان قدریست
که الف منقلب از همزه تلفظ شود علاوه بر آن ظاهرا نیست که لازم بوده باشد واما مد عارض
پس حکم بلزوم آن نمیتوان نمود بلکه ظاهر اینست که لازم نبوده باشد مخفی نماند بنحو مذکور شد
در بیان اخلال بحروف ومد بود واما اخلال باعراب وحرکات پس میگوئیم این چند قسم متصور
میشود اول اینست که مخالف قواعد عربیه ومغیر معنی است مثل انعمت بود باشد ~~مثل اخلال کسی که ملهم بضم~~
تا شکی که در بطلان نماز در اینصورت نیست دوم اینست که مخالف قواعد عربیه بوده باشد لکن مغیر
معنی نبوده باشد مثل الحمد لله بکسر دال الحمد وضم هاء لله در اینصورت نیز حکم ببطلان نماز
بی اشکال است سیم اینست که موافق قواعد عربیه لکن مخالف قرائت مشهوره است مثل رب العالمین
بنصب یا برفع حکم بعدم جواز اگرچه خالی از اشکالی نیست لکن اجتناب اوفق بسبیل نجاة است
بدانکه سابق اشاره شد بآنکه قرائت فاتحة الکتاب در نماز گاه هست واجب تخییری پس میگوئیم واجب عینی وگاه هست
تخییری در رکعت ثالثه نماز مغرب ودو رکعت اخیرتین نماز ظهر وعصر وعشا است نظر بآنکه
مکلف در اینها مخیر است مابین قرائت سوره حمد وتسبیحات اربع اشکالی بلکه خلافی در این مقدار
نیست خلافی که هست اینست که آیا این تخییر در حق کسی است که اراده بقرائه فاتحة الکتاب در
رکعتین اولیین نموده باشد واما هر گاه قرائت حمد را فراموش کرده باشد در این دو رکعت در اینصورت
تخییر در حق او نیست بلکه متعین است قرائت حمد چنانچه مرحوم شیخ طوسی در کتاب خلاف
این قول را اختیار فرموده ونقل شده از شیخ مفید با آنکه تخییر ثابت است اگرچه قرائت حمد را

در هر یک از رکعتین اولیین فراموش نموده باشد مشهور ما بین فقها و مختار در مسئلهٔ ثانی
پس تخییر ثابت است مطلقا اگرچه اخلال بسوره حمد نموده باشد در هر یک از رکعتین اولیین مجملا
مکلف مخیر در رکعت ثالثه نماز مغرب و رکعتین اخیرتین نماز چهار رکعتی مخیر است ما بین قرائت
حمد و تسبیحات اربع هر یک که خواهد اتیان نماید امتثال حاصل است بعد از بیان این مطلب ثابت
اینست که متنبه شود هرچند امر اول اینست که تخییر در این مقام ثابت است بعنوان اطلاق پس
امتثال حاصل میشود بچهار طریق اول باتیان قرائه سوره مبارکه حمد در هر یک از رکعتین
اخیرتین دوم باتیان بتسبیحات کلا سیم باتیان بقرائه حمد در رکعت ثالثه و تسبیحات
در رکعت رابعه چهارم عکس این ظاهر اینست که امتثال حاصل میشود بهر یک از صور اربع
که مذکور شد دوم اینست که آیا تخییر [در این مقام تخییر] ما بین متساویین است یا تخییر ما بین راجح و مرجوح است
بدانکه اختلاف است در این مقام ما بین فقها هشت قول اول اینست که تسبیح افضل است
مطلقا دوم افضلیت قرائت حمد است در حق امام و منفرد چهارم افضلیت قرائت حمد است در حق
امام و تسبیحات است در حق ماموم و مساوات است در حق منفرد پنجم افضلیت [قرائه] حمد است در حق
امام و افضلیت تسبیحات در حق منفرد ششم قول بمساوات و عدم ترجیح احدهما است بر دیگری
خواه در حق امام بوده باشد یا ماموم یا منفرد هفتم افضلیت قرائت است در حق امام و مساوات است
در حق منفرد هشتم افضلیت قرائت است در حق امام و مساوات است در حق ماموم و
منفرد قول مختار اولست پس تسبیحات افضل است در حق امام و ماموم و منفرد سیم در بیان
عدد تسبیحات است کلمات فقها قدس الله [illegible] بحسب ظاهر در این مختلف است و حاصل
اختلاف راجع میشود بشش قول اول اینست که عدد تسبیحات دوازده است باین نحو که سبحان الله
والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر سه مرتبه اتیان باین اذکار [illegible] این قول ظاهر میشود
از کلام شیخ در نهایه و اقتصاد و از بعضی نسخ فقیه دوم اینست که عدد تسبیحات ده است باین نحو

که هیچ

که یعنی
از کار را سه مرتبه سبحان الله بگوید تکبیر را در مرتبه اول اسقاط نماید [illegible] قول مختار شیخ صدوق است
در هدایه و شیخ مفید است در مقنعه و سلار بن عبد العزیز است در مراسم و سید بن زهره
در کتاب غنیه و ابن ادریس در سرایر سیم اینست که عدد تسبیحات [illegible] باسقاط تکبیر [illegible]
مرتبه و این ظاهر میشود از اکثر نسخ فقیه و حکایت کرده اند این قول را از حریز بن عبد الله
السجستانی چهارم اینست که عدد تسبیحات سه است سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله
و این قول مرحوم ابی الصلاح است در کافی و لما نسبت قول تسبیع را بابی الصلاح چنانچه صادر شد
از مرحوم علامه در مختلف شاید ماخوذ از غیر کافی بوده باشد پنجم قول بجواز اجتزاء بمطلق
ذکر است اگرچه الله اکبر فقط یا الحمد لله یا غیر اینها بوده باشد ششم تعیین چهار تسبیح و عدم
وجوب زاید بر اینست و این مشهور ما بین اصحاب و مختار ما بین اقوال است و این نحو سبحان الله
والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر همین قدر واجب است علاوه بر آن واجب نیست بلی افضل و
مستحب اینست که اتیان باین ذکر سه مرتبه نماید دفعه اولی واجب و دو مرتبه بعد مستحب و بعد
از فراغ از یکمرتبه یا سه مرتبه مستحب است استغفار نماید باین نحو که بگوید استغفر الله ربی و
اتوب الیه یا بگوید اللهم اغفر لی ذنوبی بلکه ممکن است بگوید اللهم اغفر لی اولی و انسب است
[illegible] چهارم اختلاف کرده اند فقها در تعیین اخفات
در تسبیحات اربع بدل حمد و جواز جهر در آن ابن ادریس در کتاب سرایر تصریح نموده
بجواز جهر و عدم تعیین اخفات و مرحوم علامه در تذکره و نهایة الاحکام اختیار این قول نموده
و همچنین شیخ ابو العباس در محرر و موجز و صاحب ذخیره در ذخیره و کفایه و علامه مجلسی در
بحار [illegible] علمای مذکوره در کتب مذکوره تصریح نموده اند بجواز جهر و عدم تعیین اخفات
و این ظاهر میشود از مرحوم علامه در کتاب تحریر احوط بل اظهر در مسئله تعیین اخفات و عدم
جواز اجهار است و این قول محققین از فقها است و شهید ثانی در شرح ارشاد و شرح الفیه این

[illegible]

پنجم ظاهر اینست که تخییر ما بین سوره مبارکه حمد و تسبیحات اربع قبل از شروع بیکی از این
دو واست و اما هر گاه شروع بیکی از این دو نمود ظاهر اینست که آنچه که شروع نموده در حق او
متعین میشود عدول از آن بدیگری در این صورت جایز نخواهد بود چنانچه مرحوم شیخ
شهید تصریح باین نموده در کتاب ذکری نظر باینکه هر گاه عدول نماید از حمد بلکه شروع بتسبیحات بیان نموده ام
در آن وقت لازم میاید که زاید نموده باشد و در واجبات نماز عمدا پس مبطل نماز خواهد
بود نظر بحدیث صحیح که روایت شده از کاشف اسرار و دقایق امام جعفر صادق علیه السلام که فرموده
فی صلوته فعلیه الاعادة و اذا ثبت ذلک بوجه ما بین الامرین قابل معارضه باین بحث چنانچه
وجدان بو متامل ظاهر است بلی هر گاه مقصود مکلف بعد از شروع بنماز این بود که تسبیحات
اربع خوانده باشد نه سوره مبارکه حمد را و باین قصد شروع در نماز نمود لکن در محل تسبیحات غفلة
شروع نمود بحمد در اثنای حمد متذکر شد که مقصود حال در این اینست که اجتزاء باین حمد که شروع
نموده غفلة نتواند نمود نظر باینکه امتثال بمانی بر نوع تعلق بنیت است بان مفروض اینست
نیت این شخص متعلق بتسبیحات بود بنحوی که اگر کسی از وی استفسار مینمود میگفت اتیان بقرائة حمد
نخواهم نمود بنابر این پس اجتزاء بلکه شروع نمود بمنوی انه نمود پس لازم است عدول از آن بان
از این قبیل اجزاء بان عادة بعنوان استمرار بقرائة تسبیحات نظر باینکه المراد عاده بمنزله تعلق قصد است
بلکه چنین است حال اگر چه متذکر شود بحقیقت حال بعد از فراغ از سوره مبارکه حمد
مادامیکه داخل در رکوع شرعی نشده باشد و همچنین است حال هر گاه مقصود او این بود که سوره
مبارکه حمد را تلاوت نماید نموده باشد غفلة شروع نمود بتسبیحات اربع بعد از آن متذکر حقیقت
حال در این صورت نیز ظاهر اینست که اجتزاء بانچه در آن شروع نموده نتواند نمود بلکه
لازمست عدول از آن نموده کلامی که در این مقام هست اینست که آیا بعد از عدول لغو
نماید بمیان منوی یا نه بلکه جایز است بعد از عدول از انچه شروع نموده بود همان نیت

بلعلام دلیلی که دلالت نماید بر جواز آن پس میگوئیم این زیادتی است در واجبات نماز عمدا م

نموده

نموده ایشان بان نماید ظاهر اینست که جایز بوده باشد نظر باطلاق ادله تخییر توضیح مقام
مقتضی اینست که گفته شود مسئله منصوره بچند قسم میشود اول آنست که مکلف در حین
نیت ناوی این بود که در رکعتین اخیرتین نماز چهار رکعتی مثلا اتیان بتسبیحات نموده باشد
و بهمین نیت شروع در نماز نمود و بعد از بلوغ برکعتین اخیرتین بمقتضای نیت خود اتیان
بتسبیحات نمود این احسن اقسام و اسلم انها است دوم آنست که مکلف در حین نیت مطلقا متعرض
تعیین هیچیک از سوره مبارکه حمد و تسبیحات نشد تا آنکه ایستاده رکعت ثالثه آن وقت تعیین
نمود آنوقت تعیین سوره مبارکه حمد را یا تسبیحات را و شروع در آن نمود این قسم اگر چه در آن
اشکال میتوان نمود نظر باینکه عمل حین نیت باید متعین بوده باشد و لازم این فرض
آنست که منوی متعین نبوده باشد نظر باینکه تعیین عمل ذی اجزای مختلفه بتعیین اجزای
آن میشود و مفروض در این قسم آنست که تعیین این جزء نشده است لکن جواب از این آنست که آنقدر
لازم تعیین نماز ظهر یا عصر یا عشاء است و این متحقق است و اما تعیین احدی ... که دلیل شرع
دلالت کرده باشد بر اینکه هر یک را که خواهد اتیان میتوان نمود نظر باطلاق دلیل تخییر در
حین نیت لازم نیست بلکه تعیین امر در حین اتیان بان میباید بشود نظیر این کلام است
در تعیین قصر یا اتمام در اماکن اربعه مشرفه چنانچه تحقیق آن در مباحث نیت مذکور
شد بلکه امر در آن اشکل است نسبت بمحل کلام قسم سیم آنست که در حین نیت تعیین نمود حمد را و این
که در آن تخییر نمود ثابت بود مثل اینکه در حین نیت نماز قصد او این بود که در رکعت ثالثه
مثلا اتیان بتسبیحات نماید لکن بعد از آن رای او منحرف شد خواه قبل از بلوغ برکعت ثالثه بوده
باشد یا بعد از آن لکن قبل از شروع بتسبیحات خواهد سوره مبارکه حمد را تلاوت نماید
پس میگوئیم مبنی مسئله دو چیز است اول آنست که نیت متعلقه باحد امور تخییریه آیا
معین او میشود اگر چه قبل از شروع بان بوده باشد یا نه ظاهر اینست که موجب تعیین نشود

نظر با طلاق دلیل تخییر دوم اینست که عمل دو لیرای متعدد هرگاه در حین شروع بان بعضی از
اجزای آن منوی نشود ولکن در حین بلوغ بمحل آن جزو آن جز منوی میشود بعد از این شروع بان
نماید اما آنیقدر کفایت میکند در صحت عمل ظاهر اینست که کفایت کند چنانچه در قسم ثانی اشاره
بان شد بنابراین پس این قسم صحیح خواهد بود نظیر این مسئله بلکه اصعب از ان اینست کسی در
اماکن تخییر که مخیر است در ان میان قصر و اتمام در حین نیت هرگاه عازم این شد که قصر یا تمام نماید
و باین نیت شروع بنماز نمود ظاهر اینست که عدول از قصر با تمام در اول و از اتمام بقصر در ثانی جایز
باشد قال العلامة فی نهایة الاحکام لو نوی الامام فی المواطن الاربعة التی یستحب بها الاتمام
الاستقبال
ام یجبه وکذا لو نوی القصر بل یبنی علی التخییر خلاف و همچنین نظیر اینست انچه مسافر بکه قصد اقامه نمود
بر نیت اقامه شروع در نماز ظهر شده به نیت بود نموده اتمام در رکعت اولی یا رکعت ثانیه رای منحرف شد
از اقامه و در اینصورت عدول از اتمام بقصر در حق او متعین است و همچنین هرگاه به نیت قصر
شروع در نماز نمود در رکعت اولی یا رکعت ثانیه جازم شد باینکه ده روز فصاعد در انجا
خواهد بوده ماند در اینصورت لازم است که عدول از قصر با تمام نماید بنماز او در هر دو صورت
صحیح است با انکه در اول منوی او نماز تمام بود نه قصر و در ثانی منوی او نماز قصر بود نه تمام
نیت اتمام در اثنای نماز شده بعد از نیت اقامه عشره ایام در اثنای نماز **بحث چهارم** در بیان
جزئیت بسم الله الرحمن الرحیم است بدانکه خلافی ما بین علمای شیعه نیست در اینکه بسم الله الرحمن الرحیم
جزء سوره فاتحة الکتاب است بلکه ایه از ایات انست و خلافی ما بین علمای عامه است اگرچه اکثر علمای
عامه موافقت کرده اند با علمای شیعه در این باب و لکن حکایت کرده اند از جماعتی از فقهای حنفیه
که قایل شده اند باینکه بسم الله الرحمن الرحیم جزء از هیچ سوره قرانیه نیست مگر سوره نمل که قوله از سوره ۲
انه من سلیمان وانه بسم الله الرحمن الرحیم در انجا بعض ایه از ان سوره است بخلاف بسم الله در اوایل
بعض میکویند
سوره که جزء هیچ سوره نمیباشد و این طایفه اختلاف کرده اند ایه ایست از قران نازل شده بجهة

فصل باین

فصل ما بین السور لکن جزء هیچ سوره نیست و بعضی ترقی کرده گفته اند نازل نشده است مگر جزء سوره
نمل و در مواضع دیگر کاتب و تالی اثبات نموده بجهت تیمن و تبرک تشکیکی در بطلان این اقوال نیست و اخبار صحیح
از طرق عامه مستفیض است باینکه فاتحة الکتاب هفت ایه است اول از هفت ایه بسم الله الرحمن
الرحیم است و کل معترف بان هستند که فاتحة الکتاب هفت ایه است کسانی که بسم الله الرحمن الرحیم را
یک ایه میدانند بقیه سوره را تا اخر شش ایه میدانند و کسانی که منکر این می باشند میگویند انعمت علیهم صراط
الذین انعمت علیهم می باشد و هفتم غیر المغضوب علیهم و لا الضالین است بلا شبهه نیست که بسم الله الرحمن
الرحیم جزء از سوره فاتحة الکتاب بلکه جزء جمیع سور قرانیه می باشد مگر سوره برائة و خلافی در میان علمای شیعه
نیست مگر اینکه نقل از ابن الجنید شده که ایشان اگرچه قایل شده اند بجزئیت در فاتحة الکتاب لکن منکر ان شده
نسبت بسایر سور قرانیه و این نیز قطعی البطلان است بلی کلامیکه در این مقام هست اینست چونکه سوره والضحی
والم نشرح یک سوره است همچنین سوره فیل و لایلاف ایا بسمله که جزء این دو سوره هست یکیست یا متعدد است
یکی در اول و دیگری در وسط مثل سوره النمل ظاهر اول است و اعاده بسم الله در اول الم نشرح با انکه جزء سوره
والضحی است و همچنین اعاده آن در لایلاف با انکه جزء سوره فیل است ظاهر اینست که وجه آن این بوده باشد
که چونکه الم نشرح را منفصل کرده اند از والضحی مثل سایر سور برسم کردن اسم آن و همچنین رسم عدد
ایات از انجمله بجهت متابعت عامه که هر یکی از سوره مستقل میدانند باین سبب اعاده در مصاحف بسم الله نموده اند زیادت
باین نحو مسطور شده پس اعتمادی باین اعاده بسم الله در این مقام نیست مثل رسم اسم الم نشرح و عدد ایات آن
و همچنین رسم اسم قریش در لایلاف قریش و عدد ایات ان توضیح مطلب مقتضی آنست که گفته شود ما که
ملاحظه سور قرانیه میکنیم در مصاحف مطلقا تفاوتی در سوره و سوره بعد از ان نیست ما بین الم نشرح
و لایلاف از حیثیت این دو سوره و ثبت عدد ایات آنها و طبق سایر سور قرانیه در این باب اصلا و این ثبت اسم ۲
مقتضی اینست که باید هر یک این دو سوره مستقله بوده باشند مثل سایر سور قرانیه چنانچه مذهب عامه
و اینست و لهذا بسمله را در جمیع سور سوای برائت ثبت نموده اند با انکه جزء سوره نمی دانند و لهذا این را

بسم الله الرحمن الرحیم

از جمله آیات هیچ سوره محسوب نداشته‌اند و باین کیفیت مصاحف نزد علمای شیعه نیز متداول شده ولکن
چونکه اجماعات مستفیضه در کلمات علمای ما یافت شده که والضحی والم نشرح سوره واحده است
و همچنین فیل و لایلاف پس میفهمیم که این اثبات در مصاحف بطریقه عامه است پس اتفاقی و اعتمادی
باین اثبات نیست پس فی الحقیقه سوره والضحی عبارت از بیست والضحی واللیل اذا سجی ما ودعك ربك
وما قلی وللآخرة خیر لك من الاولی ولسوف یعطیك ربك فترضی الم یجدك یتیما فآوی و وجدك ضالا فهدی
و وجدك عائلا فاغنی فاما الیتیم فلا تقهر واما السائل فلا تنهر واما بنعمة ربك فحدث الم نشرح لك صدرك
و وضعنا عنك وزرك الی آخره وهكذا الحال فی الفیل و لایلاف بنابراین بسمله که جزء این دو سوره است
همانا بسمله متصله بوالضحی والم تر کیف فعل ربك باصحاب الفیل است بنابراین پس هرگاه کسی در نماز فریضه
قراءة این دو سوره نماید اعاده بسمله در اثنا ضرور نیست بلکه مشکلست مبحث در وجوب تعلم است
بدانکه هرگاه کسی هیچ نداند فاتحة الکتاب را یا خوب نداند بلا تشکیک واجبست بر او تعلم آن با تمکن از آن و این تعلم
گاه هست واجب عینی فوری است بتاخیر آن آثم خواهد بود و این در صورتیست که در آن وقت متمکن
از تعلم هست و بتاخیر عالمست بعدم تمکن از آن بلکه عالم بتمکن از آن نیست و گاه هست واجب
تخییریست مثل کسی که متمکن از اتیان نماز بجماعت در وقت معینی چنانچه متمکنست از تعلم در این حالت
ممکن است که بگوییم که تعلم فاتحة الکتاب در این وقت در حق این شخص فورا مطلوب نبوده باشد لکن در صورتی
که قاطع بوده باشد بتمکن از آن فیما بعد بلی اشکالی که در اینمقام میتوان نمود اینست که علم بتمکن از اتیان
نماز در جماعت بسیار مشکلست نظر بقیام احتمالات متکثره از جمله احتمال دارد امریکه مفسد
نماز بوده باشد در اثنای نماز در حق امام حادث بشود مثل تطرق حدث در اثنای نماز یا آنکه امام
شروع بنماز نماید با اعتقاد طهارت در اثنای نماز فساد اعتقاد او بر خود امام ظاهر بشود یا موتی
در حق او اتفاق افتد یا در اثنای نماز مطلع شود بر فسق امام یا بعضی از این امور که مبطل نماز است
در حق خود ماموم طاری شود در اثنای نماز بجماعت چونکه تکلیف بنماز در حق او ثابت علم بتمکن از درك

نماز در جماعت

نماز در جماعت با این احتمالات متکثره مشکلست بنابراین پس مفری از مطلوبیت تعلم فورا نخواهد بود
ولکن ممکنست که گفته شود که گاه هست در صورت اختیار بسیار از حال امام علم عادی حاصل میشود
بانتفای امور مذکوره بنابرین مخیر خواهد بود در آن حین مابین تعلم فاتحه و اتیان نماز در جماعت
و مناسب اینست که در اینمقام تنبیه شود بر چند اول آنست که آیا لازمست که قراءة میباید از حفظ [illegible]
بوده باشد یا نه بلکه مخیر است مابین قراءة از حفظ و قراءة از روی مکتوب تشکیکی در جواز قراءة
از مکتوب در صورت عدم تمکن از حفظ نمی باشد مثل ضیق وقت و اما در صورت تمکن از حفظ آیا
میتواند ترك آن نموده قرائت از مکتوب نماید این محل خلاف مابین فقهاست مختار جواز آنست اگر
چه احتیاط اجتنابست دوم آنست که هرگاه وقت مضیق بوده باشد بنوعی که هرگاه مشغول
بتعلم شود متمکن از درك نماز در وقت نخواهد شد ظاهر اینست که اشتغال بتعلم در آن وقت
در حق او جایز نبوده باشد بلکه لازم است اتیان بنماز نماید بهر نحو که مقدور او بوده باشد لکن در این
مقام تفصیلی است که تنبیه بر آن مناسبست بیان آن این است که این شخص با استجماع شرایط تکلیف
در سعه وقت یا متمکن از تعلم بود و مع ذلك اخلال بآن نمود تا ضیق وقت یا متمکن نبود و در صورت
اول ممکنست که گفته شود نماز مطلوب در اینوقت در حق چنین نماز با فاتحة الکتابست با اخلال بآن شخص
آثم است و باتیان نماز با عدم فاتحه امتثال در حق او نیست و عدم تمکن از تعلم آن با ثبوت تکلیف بنماز باتیان م[?]
با قراءت در وقت منافی در حق چنین شخصی نیست نظر باینکه الامتناع بالاختیار لا ینافی الاختیار
و در صورت ثانیه خالی از این نیست این شخص یا بعضی از فاتحه معلوم او هست یا نه و علی التقدیرین
یا چیزی از قرآن غیر از فاتحه معلوم او هست یا نه و در صورت اخیره یا عالم بادعیه و اذکار
هست یا نه پس مسئله منقسم بچند قسم میشود اول آنست که بعضی از فاتحه معلوم او هست و همچنین
(که عدم تمکن از تعلم بوده باشد)
بعضی از قرآن غیر از فاتحه نیز معلوم او هست در این صورت ظاهر اینست که اکتفا بهمان مقدار معلوم از فاتحه
میتوان نمود و انضمام قرآن غیر از فاتحه بمقدار معلوم از فاتحه بحدی که معادل فاتحه شود ظاهر

ایست که لازم نبوده باشد و هم چنین تکرار مقدار معلوم از فاتحه بمقدار فاتحه این نیز لازم نیست
دوم آنست که هیچ چیز از فاتحه معلوم او نیست لکن مقداری از قرآن غیر فاتحه معلوم او هست خواه مقدار
معلوم معادل فاتحه باشد یا نه در اینصورت ظاهر اینست که عدول از قرآن نتوان نمود بلکه لازم است
تلاوت از قرآن نماید و احتیاط مقتضی اینست که با امکان اقتصار باقل از مقدار فاتحة الکتاب ننماید
و اتقن آنست که با امکان عدد حروف و آیات را رعایت نماید اگرچه آیات مختلف بوده باشد
با آیات فاتحه در حروف چه تحصیل بودن شش آیه در قرآن که معادل با کلمات و حروف
شش آیه فاتحه بوده باشد بسیار مشکل است و تعلم فاتحه چندین مقابل اسهل از آن است
سیم آنست که عالم بقرآن مطلقا نبوده باشد لکن عالم بذکر بوده باشد در اینصورت اگرچه
اجتزاء بمطلق ذکر جایز است و رعایت مقدار فاتحه واجب نیست لکن احتیاط در اتیان
بتکبیر و تهلیل و تسبیح است بمقدار فاتحه چهارم آنست که عالم بذکر مطلقا نبوده باشد انصاف
اینست که این فرض نظر بمبتهای بعد که دارد محتاج بتکلم نیست چه مکلفی که عالم باصول دین و ارکان
و اجزای نماز بوده باشد و عالم بذکر نبوده باشد بی معنیست اقلا عالم بکلمه توحید و تکبیرة الاحرام
که اعظم اذکار است هست مبحث ششم در بیان کیفیت قرائت اخرس یعنی کنگ است بدانکه جمیع
اجزای قولیه نماز مثل تکبیرة الاحرام و قرائة و ذکر رکوع و سجود و تشهد و تسلیم در حق کسی که متمکن
از قرائت اینها بوده باشد ظاهر است و اما در حق کسی که متمکن نیست مثل اخرس پس واجب در حق
او اینست که زبان را حرکت داده باشد و چونکه حرکت لسان بجهة اغراض بسیاری میشود لا محاله
مخصص در اینمقام ضرور است اگر مبین اینقدر بوده باشد که این حرکت زبان بجهة تکبیرة الاحرام است یا بجهة
قرائت آیات و هکذا و آن مخصص در اینمقام اینست که در حین حرکت لسان اعتقاد نماید به دل خود
که این حرکت بجهة تکبیرة الاحرام یا بجهة قرائت یا بجهة غیر از اینها است و اما اشاره بانگشت
که منصوص در حدیث هست یا اشاره است بهمین مطلب که عقد قلب بوده باشد یا بانکه این حرکت
زبان

زبان بجهت قرائت است مثلا یا محمول بر ظاهر است باین معنی که اخرس اشاره بانگشت نماید و چون که
اشاره بانگشت و چونکه اشاره از عاقل مستدعی وجود مشار الیه است ممکن است مشار الیه
در اینمقام این بوده باشد یعنی چیزیکه صحیح اللسان در اینوقت تلاوت مینماید یعنی اخرس در حین
قرائت زبان خود را حرکت میدهد و اشاره بانگشت مینماید که این حرکت زبان قائم مقام چیزیست
که صحیح اللسان در اینوقت تلاوت مینماید ظاهر اینست که همان عقد قلب کفایت میکند حاجت باشاره
بانگشت نبوده باشد مبحث هفتم در بیان لزوم قرائت سوره است با حمد بدانکه معتبر در صلوات
مندوبه همان قرائت حمد است و انضمام سوره با حمد لازم نیست اگرچه در حالت اختیار باشد مگر بعض
صلوات موظفه که بکیفیت مخصوصه موظف شده مثل نماز جناب رسول خدا و نماز جناب امیر المؤمنین
و نماز جناب سیدة النساء و امثال اینها مشخص است امتثال بصلوات موظفه موقوفست باتیان
اینها بهمان طریق مخصوص موظف و با عدم آن امتثال باوامر متوجه باینها حاصل نمیشود کلام فی نفسه است
که صلوات مندوبه از این حیثیت که صلوة مندوبه است قرائة سوره در اینها معتبر نیست بلی معتبر
در کمال آنست نه در صحت آن بخلاف صلوة مفروضه که بنا بر مختار و مشهور در حال اختیار و سعه
چنانچه لازم است قرائة فاتحة الکتاب در آن واجبست قرائة سوره بعد از آن پس میگوییم لازم است در هر
دو رکعت از نماز دو رکعتی مثل نماز صبح و نماز ظهر و عصر و عشاء سفری و هم چنین در هر دو رکعت از
رکعتین اولیین نماز سه رکعتی و چهار رکعتی بعد از فراغ از قرائت سوره مبارکه حمد یک سوره
از سور قرآنیه از قراریکه مذکور خواهد شد تلاوت نماید و اخلال بآن جایز نیست مگر در چند صورت
اول مریض که قرائت سوره در حق او واجب نیست پس جایز است در حق مریض در صلوات مفروضه اقتصار نماید
بقرائت حمد تنها نماید اگرچه مشقتی که مناط در سقوط تکلیفست در قرائت سوره در حق او متحقق نبوده
دوم مستعجل این بر دو قسمست اول آنست که وصف استعجال بعد از دخول در نماز عارض شده مثل اینکه
ایستاده بنماز بعد از دخول در صلوة متذکر شد که با مومنی وعده کرده بوده است که بجهت انجام امر مهمی نزد او

نموده
رفته باشد غفلةً در همه وقت شروع در نماز نموده میداند شخص موعود له منتظر است یا انکه شروع در نماز
شخص عزیزی حاضر شد مطلب مهمی باو داده در کمال استعجال و بخواهد در چنین صورت ترک قراءة سوره
و اقتصار بحمد تنها در حق او مجوز است دویم آنست که وصف استعجال قبل از شروع در نماز حاصل بوده
باشد این بر دو قسم میشود اول آنست که هرگاه ترک نماز در اول وقت نماید بجهت اشتغال بانجاح
آن حاجت تشویش نواة صلوة در وقت دارد دویم آنست که چنین نبوده باشد ظاهر اینست حکم که عبارت
از اقتصار بحمد و ترک سوره بوده باشد در هر دو صورة ثابت بوده باشد خصوصا در صورة اول
و ظاهر اینست این حکم من باب الرخصة است باین معنی که ترک قراءت سوره در حق مریض و در صورت استعجال است
بنحویکه مذکور شد جایز بوده باشد نه اینکه ترک در حق او متعین بوده باشد که قراءت سوره نسبت
باو جایز نبوده باشد بلکه قراءة سوره اقرب باحتیاط بوده باشد مگر در صورة تعسری که مناط در سقوط تکلیف است
سیم در ضیق وقت است باین معنی که وقت وسعت قراءت حمد و سوره هر دو را ندارد در اینصورت اقتصار
سوره نیز جایز خواهد بود بلکه دور نیست نسبت ببعض عبارات اصحاب شعر ادعا نماید که قراءة م
بحمد فقط و ترک سوره جایز است این قدر اگرچه فی الجمله مسلم است لکن اجمالی دارد مطلب بنحویکه باید
متشخص نیست توضیح حال مقتضی اینست که گفته شود این مطلب یا در حق کسی است که مستجمع شرایط
تکلیف نبود مگر در آخر وقت مستجمع شرایط تکلیف شد و درک نمود از آخر وقت مقداریکه کفایت قراءة
حمد و سوره هر دو نمیکند در اینصورت اقتصار بحمد و ترک سوره جایز است یا اعم است از مستجمع شرایط
تکلیف و غیره پس در اینمقام چند احتمالست اول آنست که انکس مستجمع شرایط تکلیف نبود مگر در آخر وقت
بعد از استجماع شرایط تکلیف از وقت درک ننمود مگر مقداریکه کفایت یکرکعة با فاتحة بدون سوره
مینماید کلامیکه در اینصورت است اینست که آیا این مقدار کفایت میکند در حکم بثبوت تکلیف
بنماز در حق چنین شخصی یا نه ظاهر اینست که کفایت کند پس لازمست اتیان بیکرکعت نماید یا اقتصار
در ان بحمد و ترک سوره جایز بلکه متعین است دویم مثل اولست مگر اینکه وقت باقی وسعت چهار رکعت یا
هشت رکعت بدون سوره دارد یا در چنین صورت جایز است اقتصار بحمد تنها نماید تا کل نماز را اتیان

در وقت

در وقت نموده باشد یا خیر بلکه لازم است اتیان بسوره نماید نظر بعموم من ادرک رکعة فی الوقت فقد
ادرک الصلوة چه مفروض اینست که این شخص متمکن از درک یکرکعت با حمد و سوره هست پس لازم است اتیان
بان نماید عملا بمقتضی عموم المشابهة لکن ممکنست که گفته شود نظر بعموم و اطلاق اجماعات منقوله که
در ضیق وقت اقتصار بحمد جایز است ممکن است که گفته شود در محل کلام نیز اقتصار بحمد مجوز بوده باشد
سیم اینست که در اول وقت مستجمع شرایط تکلیف بود لکن نظر بامکان بسعة وقت تاخیر نمود یا غفلة
تاخیر اتفاق افتاد در وقتی ملتفت شد ظاهر شد که وقت وسعت قراءت حمد و سوره هر دو را ندارد
دور نیست حکم این قسم مثل دو قسم مذکور بوده باشد اگر باقی از وقت کفایت یکرکعت بدون سوره نماید
اتیان بنماز با اقتصار بحمد جایز بل متعین لکن در رکعت اولی و اما در رکعت ثانیه پس اقتصار بحمد جایز نیست
بلکه قراءت سوره بعد از فاتحه لازمست و اگر وقت باقی کفایت چهار رکعت بدون سوره نماید در اینوقت ظاهر
اینست اقتصار بحمد و ترک سوره در هر دو رکعت جایز بوده باشد چهارم آنست که متعمدا تاخیر در نماز نمود
تا بحد مذکور در اینصورت ظاهر اینست که در این تاخیر اثم و اقتصار بحمد و ترک سوره در حق او جایز نبوده باشد
در هیچ یک از رکعتین بلکه نماز او در چنین صورت قضا است و تدارک ان با حمد و سوره در رکعتین بعلاوه
توبه لازمست چهارم خائف است و اندراج این تحت مستعجل ظاهر است و حکم این مفصلا بیاید پس حاجت
به بیان دیگر نیست بجملا در غیر صور مذکوره تلاوت سوره بعد از فراغ از قراءة فاتحه لازمست در هر رکعت
از صلوات ثنائیه و در دو رکعت اول از نماز سه رکعتی و چهار رکعتی و این قول مشهور مابین فقها است بعضی
از قدمای فقها و جماعتی از متاخرین قایل شده اند باستحباب ان و این قول ضعیف است بحث هشتم در بیان
عدم جواز قراءة بعض سور قرآنیه است در نماز بدانکه جایز نیست قراءت نمودن سوره طویله که وقت بسبب
قراءة آن فوت شود و این مختلف میشود باختلاف طول سوره و قصر آن و باختلاف سعه وقت و ضیق آن
گاه هست جایز است قراءة سوره در وقتی که شروع در نماز نموده باشد در اول وقت و قراءة ان جایز
نیست در صورتیکه شروع در نماز نموده باشد در آخر وقت بجملا جایز نیست اختیار نمودن سوره که وقت بسبب

قراءت آن فوت شود و هم چنین جایز نیست قراءة سوره عزائم یعنی سورهائی که مشتمل بر آیه ایست که بجهت
تلاوت آن سجده بر قاری واجب میشود و آن چهار سوره است اول الم تنزیل و تعبیر جماعتی از قدما مثل
شیخ صدوق و سید مرتضی و ابن ادریس بسجده لقمان شاید از بابت تسمیه شیء باسم مجاور بوده باشد
دویم سوره فصلت سیم سوره والنجم چهارم سوره علق است بدانکه مهم در اینمقام تنبیه بر چند امرست
اول آنست که منع از قراءة سوره عزایم مختص بفرایض است خواه فرایض یومیه بوده باشد یا غیر یومیه
مثل نماز کسوف و خسوف و غیر اینها پس منع در صلوة مندوبه ثابت نیست و این قول یعنی عدم جواز قراءة سوره عزایم
در نمازهای واجبی مشهور و معروف مابین فقهاست و دعوی اجماع بر این مستفیض است و مخالف
در مسئله از قدمای اصحاب ابن جنید است و شبهه در ضعف این قول نیست اگرچه جماعتی از متاخرین میل باین قول
نموده اند دویم آنست که چنانچه حرامست قراءة این سوره در صلوة مفروضه چنین هم موجب بطلان نماز نیز میشود و فرقی
در این باب مابین جاهل و عالم نمی باشد در هر دو صورت قاری آثم و نماز باطل است مگر در مقام تقیه که در آن وقت
این سور جایز و نماز صحیح است سیم آنست که چنانچه قراءت کل سوره عزیمه در نماز جایز نیست هم چنین است قراءة
بعض این سور که خود آیه سجده بوده باشد پس قراءة نفس آیه نیز موجب بطلان نماز است و اما قراءة بعض این سور که غیر
آیه سجده بوده باشد پس این مقصود بچند صورت میشود اول آنست که منوی مکلف قراءة کل سوره سجده بوده باشد
بقصد سوره واجبه در نماز بعد از قراءت بعضی از آن که غیر آیه سجده باشد نادم شد عدول بسوره دیگر نمود
دوم مثل همین است مگر در قصد سوره واجبه در نماز یعنی بنیت قراءة کل سوره شروع در قراءة سوره
نمود لکن نه بقصد قراءت سوره واجبه در نماز ظاهر اینست که هیچ یک از این دو صورت جایز نبوده باشد
لکن در صورت اولی بعلاوه حرمت موجب بطلان نماز میشود و در ثانی حکم ببطلان مشکلست احتیاط
مقتضی اعاده نماز است بعد از اتمام سیم آنست که مقرو بعض سوره غیر آیه سجده بوده باشد چنانچه منوی نیز
همان بعض بوده باشد بقصد قراءة ثانیه در نماز ظاهر اینست که حرجی در این قسم نبوده باشد در هر
موضعی از مواضع نماز که بوده باشد اگرچه در محل قراءة سوره بوده باشد چهارم مثل سیم است مگر اینکه

قراءت

قراءت بعض آیه از سوره سجده غیر آیه سجده بقصد قراءة در نماز بوده باشد این قسم جایز نیست بلکه موجب
بطلانست چنانچه در مسئله قران مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی مخفی نماند آنچه مذکور شد در
صورتی بود که قراءة سوره عزیمه کلا او بعضا عامدا او جاهلا بوده باشد و اما هرگاه سهوا بوده باشد — سهوا صح
این منقسم بچند قسم میشود نظر باینکه تذکر بحقیقت حال یا بعد از دخول در رکوع است یا قبل از دخول
در رکوع و در صورت اخیره یا بعد از فراغ از سوره است یا قبل از فراغ از آن و در صورتیکه قبل از فراغ
سوره باشد یا بعد از فراغ از آیه سجده است یا در اثنای آیه سجده است یا قبل از شروع بآیه سجده و در صورتیکه
که قبل از شروع بآیه سجده بوده باشد یا بعد از تجاوز از نصف سوره است یا قبل از آن پس مسئله منقسم میشود
باین اقسام مذکوره اول آنست که متذکر بقراءة سوره عزیمه بعد از دخول در رکوعست تشکیکی در صحت نماز در این
صورت نیست کلامیکه در این مقام هست این است که سجده بر این شخص واجب هست یا نه بیان خواهد شد
انشاء الله تعالی دوم آنست که متذکر بحقیقت حال شد بعد از فراغ از سوره لکن قبل از دخول در رکوع کلامیکه در
اینمقام هست اینست که آیا اجتزاء باین سوره مقروه در حق این شخص جایز هست یا نه بلکه لازم است قراءة
سوره دیگر نماید ظاهر اینست که اکتفا بسوره مقروه عزیمه نتواند نمود بلکه لازم است عود نموده قراءت
سوره دیگر نماید نماز او در اینصورت صحیح خواهد بود حکم سجده مذکور خواهد شد سیم آنست که متذکر
بحقیقت حال شد بعد از فراغ از آیه سجده قبل از اتمام سوره و این در صورتی میشود که سوره مقروه بها
الم تنزیل یا حم فصلت بوده باشد حکم بعدم جواز اجتزاء در صورت ثانیه مستلزم حکم بعدم جواز
اجتزاء در این قسمست بطریق اولی پس لازمست عدول از این سوره نموده قراءت سوره دیگر نموده
نماز را تمام نماید کلامیکه در اینمقام هست حکم سجده است در این اقسام ثلثه مذکوره پس میگوییم
ناسی در این مقام یا ناسی حکم است یعنی نمیدانست که این چهار سوره مشتمل بر آیه ایست
که قراءت آن موجب سجده است لکن فراموش نمود و فرض میکنیم نسیان مستند بتقصیر او نبوده
باشد نظر باینکه ناسی مقصر حکم عامد است و نماز او باطل خواهد بود یا آنکه مراد از ناسی

آنست که غفلة و ذهولا شروع نمود بقراءت این سوره خواه ناسی حکم بمعنی که مذکور شد بوده باشد
یا نه ظاهر اینست که در هریك از اقسام ثلثه که بوده باشد سجده بر او واجب بوده باشد لکن بعد
از فراغ از نماز و اما هرگاه ناسی بحکم باین معنی بوده باشد یعنی میدانست که قراءت سور عزائم
در نماز جایز نیست و این معنی را فراموش نموده و قراءة نمود بعد از فراغ از ایه سجده سجده را بعمل
آورد بعد از ان متذکر شد خواه بعد از دخول در رکوع بوده باشد یا قبل از دخول در رکوع ظاهر
اینست که نماز او باطل باشد استیناف نماز لازم بوده باشد اگرچه اثم در حق او نمی باشد و اما
هرگاه قبل از اتیان بسجود متذکر شود ظاهر اینست که نماز صحیح بوده باشد لکن اتیان بسجده بعد
از فراغ از نماز نماید و لازم است عدول از ان سوره بسوره غیر عزیمه نموده نماز را تمام نماید و در
جمیع این صور احتیاط اعاده نماز است بعد از اتمام چهارم انست که متذکر شد بحقیقت حال
در اثنای قراءة سوره بسوره دیگر لازم است و تشکیکی در صحت نماز نیست پنجم آنست
که متذکر بحقیقت حال شد بعد از تجاوز از نصف قبل از شروع بقراءة ایه سجده ششم آنست که متذکر
شد در اثنای قراءت ایه سجده لکن قبل از فراغ از ایه در این دو صورت نیز ظاهر اینست
که عدول از ان سوره بسوره دیگر لازم و نماز بعد از عدول صحیح و سجده در صورت تاخیر لازم
نبوده باشد اگرچه بعد از فراغ از نماز بوده باشد امر چهارم از امور مذکوره انست که چنانچه
قراءت ایه سجده در نماز واجبی جایز نیست و هم چنین استماع یعنی گوش دادن ایه سجده نیز در نماز
واجبی جایز نیست بلکه موجب بطلان نماز است مصرح به در کلمات جماعتی از فقها لزوم
ایما است بجهت سجود در اثنای نماز و لزوم سجود ثانیا بعد از فراغ از نماز بنا بر این احتیاط مقتضی
اینست که اتمام نماز بهمین نحو نموده بعد از اتیان بسجود نماز را اعاده نماید و اما سماع
ایه سجده یعنی شنیدن بی اختیار پس باکی در ان نیست پنجم انست که عدم جواز قراءت
سوره سجده یا ایه سجده چنانچه اشاره شد مختص بصلوات مفروضه است پس قراءة کل

لکن قبل از بلوغ بنصف سوره بلکه قبل از تجاوز از نصف در این صورت فی اشکال عدول از ان سوره

سوره

سوره سجده یا نفس ایه سجده در صلوات مندوبه جایز است و لکن تاخیر سجده تا فراغ از نماز
نافله جایز نیست بلکه لازم است بعد از فراغ از ایه سجده اتیان بسجود نماید مثل خارج نماز
بعد از اتیان بسجده اتمام نافله نماید بلی هرگاه ایه سجده در اواسط سوره بوده باشد مثل الم
تنزیل و حم فصلت بعد از قیام از سجود اکتفا با تمام همان سوره نماید و اما هرگاه آیه
سجده در اخر سوره بوده باشد مثل و النجم و العلق در این صورت مستحب اینست که بعد از
قیام اعاده قراءة حمد نموده بعد از فراغ از ان داخل در رکوع شود و معلوم است لزوم سجده
در اثنای نافله در صورتیست که تلاوت ایه سجده نماید و اما هرگاه کل سوره سجده را تلاوت نماید
مگر ایه سجده را در اینوقت مطلقا حرجی بر او نیست اگرچه در حین شروع بسوره عازم تلاوت
کل سوره بوده باشد مخفی نماند که چنانچه واجب است سجده در حق قاری ایه سجده در نماز
نافله هم چنین واجب است سجود در حق مستمع در اثنای نماز نافله و اما نسبت بسامع اگرچه
واجب نیست لکن رعایت نمودن اقرب باحتیاط است مبحث نهم در بیان عدم جواز تلفظ
بلفظ امین است در احوال نماز بدانکه مشهور و معروف ما بین علمای شیعه حرمت گفتن امین است
بعد از فراغ از سوره مبارکه حمد و قول ابن الجنید بکراهت ان شاذ و ضعیف است پس قول
بحرمت متعین است بلکه چنانچه حرام است موجب بطلان نماز نیز هست و ظاهر اینست که
حرمت ان اختصاص ندارد به بعد از فراغ از سوره حمد بلکه حرمت آن ثابت است در جمیع احوال نماز
کلامیکه در اینمقام هست اینست که ایا این حکم مختص بصلوات مفروضه است یا در صلوات
مندوبه نیز ثابت است ظاهر ثانی است جملا تلفظ باین لفظ در مطلق نمازها جایز نیست خواه
بعد از فراغ از حمد بوده باشد یا در حالت دیگر در جمیع احوال مگر در حال قنوت خواه قنوت
در نماز واجبی بوده باشد یا در نماز سنتی ظاهر اینست در قنوت در جمیع نمازها جایز بوده باشد
و جمله از قنوتات مرویه از ائمه طاهرین علیهم السلم مشتمل است بر ان چنانچه مفصلا در مطالع الانوار

مبین است پس منع از گفتن این لفظ در حال قنوت ثابت نیست لکن نظر بتصریح جماعتی از علما بجهت
حتی در حال قنوت احتیاط احتیاط اجتنابست **بحث دهم** در عدم جواز قران میان دو سوره است در نماز
واجب بدانکه قران در اینمقام عبارتست از جمع نمودن میان دو سوره یا یک سوره و بعض سوره دیگر بعد
از فراغ از سوره مبارکه حمد بقصد اینکه از قراءت مطلوبه در نماز است خلافیست مابین فقها در جواز
و عدم جواز آن ظاهر اینست که جایز نبوده باشد بلکه موجب بطلان نماز میشود بنابرین هرگاه کسی شروع
بسوره نمود بعد از حمد در اثنای قراءت متفحص شد یک کلمه از آن سوره فراموش شده دران صورت هرگاه
در اثنای نماز چاره نتواند نمود که کلمه منسیه را تلاوت نماید لازمست عدول بسوره دیگر نماید این قران منهی عنه
نخواهد بود و همچنین شروع بسوره نمود غفلة یعنی قبل از آنکه تعیین آن سوره نماید اگرچه بعد از فراغ از قراءت
کل سوره متذکر شد بحقیقت حال در اینصورة ظاهر اینست که اجزاء باین سوره نمی تواند نمود چنانچه بیان
خواهد شد بلکه لازم است عود نمود قراءة سوره دیگر نماید بعد از تعیین یا همان سوره مقروه را
تعیین نموده قراءت نماید و قرانی در اینمقام نخواهد بود اگرچه بعد از نیز قراءت سوره دیگر نماید
و همچنین است حال در صورتیکه شروع بسوره نمود قبل از تجاوز از نصف عدول نماید بسوره دیگر در صورتیکه
عدول از آن سوره جایز بوده باشد این نیز از جمله قران منهی عنه نیست و اوضح از اینها در عدم صدق قران
قراءت آیات قرآنیه است در قنوت پس مطلقا اشکالی در این نیست مخفی نماند که عدم جواز مختص
بنمازهای واجبست واما صلوات مندوبه پس جواز قران دران محل تامل نیست لکن کلام در رجحان
و مرجوحیتست ظاهر تفصیل است مابین نوافل لیلیه و نهاریه پس اگر نوافل لیلیه بوده باشد جمع میان دو سوره
یا سه سوره در هر رکعت از رکعات آن افضل است بخلاف نوافل نهاریه پس جمع دران اگرچه جایز است
لکن رجحانی ندارد **بحث یازدهم** در بیان رعایت جهر و اخفاتست بدانکه اقوال ثابته در صلوات یومیه
از حیثیت جهر و اخفات منقسم بسه قسم میشود لازم الجهر و لازم الاخفات و جایز الامرین
واما لزوم الجهر پس آن در قراءت حمد و سوره است در دو رکعتین از نماز فریضه فجر و رکعتین اولیین
از نماز

از نماز مغرب و رکعتین اولیین از نماز عشا و اما لزوم اخفات پس آن در قراءة حمد و سوره است و در رکعتین اولیین هم
در ظهر و عصر سفری و رکعتین اولیین از ظهر و عصر حضری و همچنین در قراءة حمد یا بدل
از او تسبیحات در رکعتین اخیرتین ظهر و عصر و عشا و رکعة ثالثه مغرب و اما جواز امرین
پس در ماعدای اینهاست و این قسم ثالث منقسم میشود بسه قسم راجح الجهر و راجح الاخفات
و متساوی الامرین و اما رجحان جهر مثل قنوت پس جهر دران راجحست خواه در نماز جهری بوده باشد
یا در نماز اخفاتی خواه در حق امام بوده باشد یا در حق منفرد بلی در حق ماموم در صورتیکه
اسماع امام متحقق شود اخفات دران راجح است بلکه ممکنست قول برجحان اخفات در حق ماموم
مطلقا اگرچه سماع نسبت بامام متحقق نشود و همچنین جهر راجحست در بسمله در نمازهای
اخفاتی در حق امام و منفرد و همچنین باز جهر راجحست در قراءة حمد و سوره در نماز جمعه
و هم در ظهر روز جمعه در سفر و در رکعتین اولیین از ظهر روز جمعه و همچنین جهر راجح است
در جمیع اذکار و ادعیه در جمیع صلوات لکن در حق امام مگر تکبیرات ست افتتاحیه که اخفات
دران راجحست در حق او چنانچه در سابق بیان شد و همچنین است رجحان جهر در حق منفرد
در جمیع اذکار و ادعیه در نماز جهری که نماز صبح و نماز مغرب و عشاء بوده باشد اگرچه
در رکعت ثالثه مغرب و رکعتین اخیرتین نماز عشاء بوده باشد و اما رجحان اخفات پس
در استعاذه است در حق جمیع خواه امام بوده باشد یا ماموم مگر قراءت در حق او مطلوب بوده
باشد یا منفرد و همچنین است حال در حق منفرد در نماز اخفاتی در جمیع اذکار و ادعیه
مگر قنوت که مذکور شد پس راجح در حق منفرد اینستکه جهر نماید در نماز جهری در تکبیرة الاحرام
و دعای توجه و تکبیر رکوع و ذکر رکوع و سمعله ~~بعد رفع راس از رکوع~~ و تکبیرات سجود و ذکر
در سجدتین و تشهد و تسلیم و غیر اینها و اخفات نماید در نماز اخفاتی در همه اینها و اما
راجح در حق امام اینستکه جهر نماید در همه اینها خواه نماز جهری بوده باشد یا اخفاتی و اما

متساوی الاربعت پس ممکنست که گفته شود که آن مثل تکبیرات ست افتتاحیه در حق منفرد
مطلقا اگرچه نماز جهری بوده باشد بدانکه مهم در اینمقام اینست که تنبیه بر چند امر شود اوّل
آنست که جهر افراد متعدّده در ضمن او مندرج است بغالب آنها امتثال حاصل میشود اقل
مرتبه آن اینست که فرض شود قرائت بنحوی بوده باشد که اگر شخص با اعتدال قوه سامعه در جنب
او بوده باشد جوهر صوت او را در همه حروف بشنود و اخفات نیز در ضمن افراد متعدّده متحقق
میشود ادنی مرتبه آن اینست که قرائت بنحوی بوده باشد که سماع نسبت بخود قاری در صورت
اعتدال قوّه سامعه متحقق شود نه غیر و مرتبه فوق آن اینست که سماع چنانچه نسبت بخود
متحقق میشود نسبت بغیر نیز متحقق شود لکن نه جوهر صوت و این ذی مراتب مختلفه هست
گاه هست سماع نسبت بیک نفر متحقق میشود و گاه هست نسبت بدو نفر متحقق میشود و هکذا
قدر مشترک میان همه آنست که جوهر صوت در هیچ یک از اینها مسموع نمیشود بخلاف جهر که معتبر
در جمیع افراد آنست که جوهر صوت مسموع شود بخلاف اخفات پس نسبت مابین مفهومین
تباین کلّی خواهد بود دوم آنست که اعتبار جهر در بعضی از صلوات و اخفات در بعضی دیگر از قراری که
مذکور شد مشهور و معروف مابین قدما و متاخرین از فقها است و خلاف در مسئله حکایت شده
از ابن الجنید و سید جلیل سید مرتضی که فرموده اند که رعایت جهر و اخفات بتفصیلی که مذکور شد
از باب ندب و بجهت است نه حتم و الزام بنا بر این هرگاه اخفات نماید در موضع جهر یا بالعکس
نماز او صحیح است لکن تارک استحباب خواهد بود و این قول ضعیف است اگرچه جماعت از متاخرین
مثل صاحب مدارک و غیره موافقت با ایشان فرموده اند پس اعتبار جهر و اخفات در آنچه مذکور
شد من باب الحتم و الالزام است سیم در بیان اختصاص حکمست برجال بدانکه آنچه مذکور شد که واجب
جهر در قراءت در صلواة مذکوره مختص است برجال در حق نسا ثابت نیست یعنی لازم نیست
بر زن که جهر نماید در قراءت در نماز صبح و غیره بلکه مخیر است مابین جهر و اخفات مگر در

صورتی که معلوم او بوده باشد که اجنبی صوت او را می شنود در این صورت اخفات در حق او
متعین است ظاهر اینست در عدم لزوم جهر در صلوات جهریه فرقی نمی باشد مابین آنکه زن امام
بوده باشد یا غیر امام پس در صورتیکه هرگاه زن امامت زنان نماید لازم نیست جهر
در قراءت بنحویکه سماع در حق ماموین متحقق شود آنچه مذکور شد در عدم لزوم جهر بود بر زنان
در صلوات جهریه و امّا اخفات بر زنان در صلوة اخفاتیه بلکه در مواضعی که مذکور شد
اخفات در آنجاها لازمست پس ظاهر اینست که لازم بوده باشد بنا بر این فرقی که مابین
زن و مرد هست در خصوص جهر است که بر مرد لازمست رعایت آن نماید در قراءت و بدل او در صلوات مذکوره و بر زن لازم نیست و اما در لزوم رعایت اخفات در قراءت
در مواضعی که مذکور شد فرقی مابین رجال و نساء نمی باشد بنا بر این هرگاه زن جهر در قراءت
نماید در نماز ظهر مثلا عمدا نماز او باطل خواهد بود اگرچه در بعضی کلمات بوده باشد مخفی نماند
که آنچه مذکور شد در جهر لازم بود و امّا در جهر مستحب بتفصیلی که مذکور شد مثل جهر در بسمله
و ادعیه و اذکار در صلوات جهریه پس ظاهر اینست آن نیز چنین بوده باشد یعنی مختص برجال
بوده باشد پس در حق نساء این استحباب ثابت نیست بلکه انتفای جهر در اینجا بطریق اولی
خواهد بود چهارم در بیان اختلاف فقها است در جهر ببسمله در صلوات اخفاتیه یعنی در
مواضعی که اخفات در قراءت در آنموضع متعین بوده باشد بدانکه مختار چنانچه مذکور شد
استحباب جهر است در بسم الله الرحمن الرحیم در صلوات اخفاتیه بمعنی که مذکور شد و این احد اقوال
در مسئله و مشهور مابین فقها است قول ثانی استحباب جهر است در رکعتین اولیین و حرمت آنست
در رکعتین اخیرتین و این قول ابن ادریس است و قول سیم استحباب جهر است ببسمله در حق امام و عدم
استحباب آنست در حق غیر و این قول را سید مرتضی و ابن ادریس حکایت فرموده اند از بعضی اصحاب
و مرحوم علامه فرموده اند مضمون اینست که آن بعض اصحاب ابن جنید بوده باشد مخفی نماند که حکم
بعدم استحباب در حق غیر امام اگرچه مستلزم عدم جواز نیست در حق منفرد لکن دلیلی که مرحوم

علامه بعد این قول اما ه فرموده اند مقتضی عدم جواز است در حق منفرد پنجم وچهارم وجوب جهر است
در جمیع صلوات واین ظاهر میشود از مرحوم شیخ صدوق در اواخر خصال ومرحوم ابن براج در مهذب
پنجم مثل چهارم است لکن در خصوص رکعتین اولیین از نماز ظهر وعصر ولزوم اخفات در رکعتین
اخیرتین ظهرین مثلا رکعتین اخیرتین نماز عشاء ورکعت ثالثه نماز مغرب این قول مرحوم ابی
الصلاحست در کتاب کافی ومختار وحق مسئله قول اولست پس مستحبست جهر ببسمله در غیر نماز
صبح ورکعتین اولیین عشائین مطلقا خواه رکعتین اولیین ظهرین بوده باشد یا در رکعتین اخیرتین
ان مثل رکعتین اخیرتین عشا ورکعة ثالثه مغرب هرگاه قرائت حمد را اختیار نماید خواه در حق امام
بوده باشد یا در حق منفرد واما در حق ماموم ظاهر اینست که چنین نبوده باشد بلکه مستحب در حق او
اخفاتست سیما در صورتیکه امام بشنود هرگاه جهر نماید پنجم در بیان معذوریت جاهل است در این
مقام بدانکه هرگاه کسی اخلال بجهر واخفات نماید باین معنی که جهر نماید در محل اخفات یا اخفات
نماید در محل جهر عامدا خواهد بود یا جاهلا یا ناسیا اگر عامد بوده باشد نماز او باطل خواهد بود
قطعا اگرچه اخلال بان در کلمه بوده باشد واگر اخلال جاهلا بوده باشد باین معنی که نمیدانست که رعایت
جهر در قرائت در نماز صبح لازم بوده یا رعایت اخفات در قرائت نماز ظهر لازم بوده اخفات در اول
وجهر در ثانی نمود یا انکه عالم بود لکن ساهیا وغفلة چنین نمود نماز صحیح است خواه جاهل عالم شود
بعد از دخول در رکوع یا قبل از دخول در رکوع لکن بعد از فراغ از قرائت یا در اثنای قرائت وهم
چنین است ساهی خواه متذکر شود بحقیقت حال بعد از دخول در رکوع یا قبل از ان
بعد از فراغ از قرائت یا قبل از ان مجملا در جمیع احوال نماز صحیح وبی عیبست وظاهر اینست که
چنین بوده اگرچه عالم شود یا متذکر شود در اثنای ایه انچه را که قرائت نموده محکوم بصحت است
اکتفا بهمان مینماید اعاده آن ضرور نیست اگرچه بخلاف کیفیت معتبره در ان اتیان نموده باشد
ودر ما بقی بعد از علم یا تذکر بحقیقت حال لازم است که رعایت کیفیت معتبره در آن نماید

واما هرگاه

واما هرگاه علم بحقیقت حال یا تذکر در اثنای کلمه واحده بوده باشد ظاهر اینست در اینصورت
اعاده ان بعض کلمه که قرائت نموده با کیفیت معتبره در ان لازم بوده باشد وهم چنین است
حال هرگاه علم یا تذکر در اثنای مثل کلمه واحده بوده باشد مثل اینکه ما بین جار ومجرور
یا ما بین مضاف ومضاف الیه در اینصورت اعاده جار یا مضاف با رعایت کیفیت
معتبره در ان نماید مناسب در اینمقام بیان دو مطلب است اول انست که هرگاه اخلال
بجهر یا اخفات نمود ساهیا ایا سجده سهو بر او لازم است بجهة این سهو یا نه این مسئله
محل خلافست لکن ظاهر اینست که واجب نبوده باشد دوم آنست که هرگاه کسی عالم بوجوب
جهر واخفات بوده باشد لکن اشتباه در محل آن نموده باشد مثل اینکه جهر نمود در نماز
اخفاتی واخفات نمود در جهری ظاهر اینست حکم این شخص حکم جاهل بوده باشد پس هرگاه
عالم شد بحقیقت حال اگرچه بعد از فراغ از نماز بوده باشد اعاده نماز لازم نیست بلکه دور
که چنین بوده باشد اگرچه عالم شود در اثنای نماز اگرچه قبل از دخول در رکوع بوده باشد
ششم آنست انچه مذکور شد که لازم است رعایت جهر در قرائت در رکعتین اولیین
نماز مغرب ونماز عشا ظاهر اینست که این حکم مختص بغیر ماموم مسبوق بوده باشد واما ماموم
مسبوق مثل انکه ملحق بامام شد در رکعت ثانیه امام در رکعت ثانیه ماموم بوده قرائت ثالثه
بر ماموم لازمست لکن ظاهر اینست که جهر در قرائت در اینصورت بر او واجب نبوده باشد بلکه
دور نیست که جهر جایز نبوده باشد لکن این در صورتی است که باقی بر وصف ایتمام بوده باشد
اما هرگاه چنین نبوده باشد مثل اینکه بعد از فراغ از تسلیم امام بوده باشد یا عدول از ایتمام
بانفراد نموده باشد معلومست که در این حالت رعایت جهر لازمست مجدد وازدهم در بیان
موالات بدانکه واجبست رعایت موالات در ایات فاتحة الکتاب وایات سوره وهم چنین
میان این دو سوره ومعنی موالات در اینمقام این است که در اثنای قرائت ایات هر یک

از فاتحه وسوره احداث چیزی نماید که ماحی صدق قراءت حمد یا قراءت سوره بوده باشد
وهمچنین مابین حمد وسوره خواه شیء متخلل از قران بوده باشد یا دعا یا ذکر یا سکوت پس هرگاه
احداث چنین چیزی نماید اگر عمدا بوده باشد آثم و موجب بطلان قراءت است مگر مثل سکوتی که بجهة
عذری بوده باشد مثل انکه در اثنای قراءت سوره آیه یا کلمه ازان سوره از خاطر او محو شده تامل نماید
شاید بخاطرش آید که در این معنی شروع باشد اتفاق افتاد طول در این سکوت هم رسید بحدیکه ماحی صدق
قراءت او گردید در این صورت اگرچه حکم تکلیفی که مستلزم ترتب اثم بوده باشد منتفی است لکن حکم
وضعی که عبارت از بطلان قراءت بوده باشد ثابت است چنانچه هرگاه اتیان به هر یک از قران
و دعا و ذکر سهوا بوده باشد کلامیکه در این مقام هست اینست که هرگاه هر یک از امور مذکوره
که بوده باشد متخلل شد بنحویکه موجب اخلال بمعنی که مذکور شد گشت اکتفا بان قراءت نمی تواند نمود بموالاة
نظر باختلال در شرط آن که عبارت از موالات بوده باشد کلامی که در اینمقام هست آنست که آیا
این موجب بطلان نماز میشود یا نه بلکه همین موجب بطلان قراءت است محل خلاف است اختلاف کرده اند
در این بر پنج قول مختار در مسئله آنست که این فعل خارج از حقیقت نماز که در اثنای قراءت متخلل
شده یا ماحی صورت صلوة هست یا نه اگر اولست موجب بطلان نماز است مطلقا خواه عمدا بوده یا
یا سهوا اول بوده باشد یا محض سکوت یا هر دو و اگر ثانی است یعنی ماحی صورت صلوة نیست
لکن ماحی صورت قراءة هست اگر عمدا بوده باشد ظاهر اینست که استیناف نماز لازم بوده باشد
و اگر سهوا بوده باشد ورنیست که نماز صحیح بوده باشد اکتفا بهمان استیناف قراءت نماید

مبحث سیزدهم در بیان عدول از سوره بسوره دیگر است بدانکه سوره که شروع نموده در نماز فریضه
یا سوره جحد و توحید است یعنی سوره قل یا ایها الکافرون و قل هو الله یا غیر این دو سوره است
و در صورتیکه یکی از این دو سوره بوده باشد یا در شب جمعه است یا در روز جمعه یا در غیر آن
و در جمیع تقادیر یا قبل از تجاوز از نصف سوره است یا بعد از ان و در جمیع تقادیر سوره
که شروع

که شروع نموده قبل از شروع آن سوره با منوی او بوده یا نه پس مسئله منقسم میشود باقسام کثیره
ما مقدم میداریم بیان حکم اقسام او در صورتیکه سوره منوی مکلف بوده باشد حین شروع در ان بعد از این
بیان میکنیم حکم مسئله را در صورتیکه سوره منوی نبوده باشد انشاء الله تعالی پس میگوییم در این صورت
مسئله متصور بچند صورت میشود اول بیان عدول است از سوره منویه بسوره دیگر بعد از تجاوز
از نصف لکن در غیر روز جمعه در اینصورت با شکال عدول جایز نیست اگرچه سوره سوره غیر جحد
و توحید بوده باشد و سوره که خواهد عدول نماید سوره موظفه در ان نماز بوده باشد و در عدم
جواز عدول در این فرض مذکور در جمیع احتمالات مذکوره تامل نیست پس لازم است نماز را
بهمان سوره که شروع نموده باتمام برساند چنانچه عدول از سوره بسوره دیگر جایز نیست هم چنین است
عدول از فرض بنفل جایز نیست دوم مثل اینست لکن در روز جمعه ~~بوده باشد عدم جواز~~
عدول در این صورت نیز محل تامل نیست کلامی که هست در این مقام اینست که آیا جایز است در اینوقت
عدول نماید از نماز فریضه بنماز نافله و اتمام نماز نماید بر نیت نماز نافله بعد از ان اتیان بنماز
فریضه نماید بسوره جمعه و منافقین یا خیر این محل خلاف مابین فقها است ظاهر اینست
که این عدول جایز بلکه مستحب بوده باشد بجهت درک فضیلت نماز با سوره جمعه و منافقین
لکن در صورت نسیان باین معنی شروع نموده در ان نماز بسوره قل هو الله احد یا غفلة و ذهول از
اینکه روز جمعه است یا از استحباب سوره در ظهر روز جمعه مثلا بنابرین هرگاه با تذکر
باینکه روز جمعه است وسوره جمعه و منافقین در ان مستحب است شروع نمود بسوره قل هو الله
احد در چنین صورت بعد از تجاوز از نصف نه عدول از سوره بسوره دیگر و نه عدول
از فرض بنفل هیچ یک جایز نیست مخفی نباشد که حکم مذکور که عبارت از جواز عدول از فرض
بنفل بوده باشد مختص بنماز روز جمعه است در نماز شب جمعه ثابت نیست و هم چنین
در نماز صبح ~~صبح~~ روز جمعه نیز ثابت نیست کلامی که هست اینست که آیا مختص است بظهر

روز جمعه یا ثابت است در نماز جمعه و عصر روز جمعه نیز تعمیم ظاهر میشود از مرحوم علامه در تذکره
و ظاهر اینست که در نماز عصر ثابت نبوده باشد بلکه ثبوت حکم در نماز جمعه نیز محل اشکالست پس
حکم مختص بنماز ظهر روز جمعه خاهد بود بلی چیزی که هست اینست که آیا حکم مذبور مختص است
برکعت اولی از نماز ظهر یا در رکعت ثانیه نیز ثابت است خالی از اشکالی نیست اگر ثبوت در رکعتین
اقرب بنوابست صورت ثانیه در حکم عدولست از سوره جحد و توحید قبل از تجاوز از نصف
میگوییم این یا در غیر روز جمعه است یا در روز جمعه اگر اولست بی اشکال عدول جایز نیست اگر
چه عدول بسوره جمعه و منافقین بوده باشد و قول بجواز عدول با کراهت چنانچه مرحوم
محقق قایل شده بسیار ضعیف است و اگر ثانیست یعنی در روز جمعه شروع نمود بقرائت
سوره توحید یا جحد در نماز و قبل از تجاوز از نصف سوره میخواهد عدول نماید از هر یک از سورتین
که بوده باشد بسوره دیگر در اینصورت میگوییم سوره معدول الیها یعنی سوره که میخواهد عدول
نماید بسوی آن یا غیر جمعه و منافقین است یا خود جمعه و منافقین اگر غیر سوره جمعه و منافقین
بوده باشد تشکیکی در عدم جواز عدول باز نیست و اما اگر سوره جمعه و منافقین بوده باشد
پس عدول جایز است لکن خلافست مابین فقها که آیا این حکم که عبارت از جواز عدول
از سوره جحد یا توحید بوده باشد بیکی از دو سوره مختص است بصورت نسیان باین معنی
که شروع نمود بیکی از دو سوره با غفلت از اینکه این روز جمعه است یا با غفلة از استحباب قراءة
سوره جمعه مثلا در این نماز یا عام است شامل صورت نسیان و صورت تعمد و تذکر هر دو
میباشد مختار مابین قولین قول ثانیست پس اگر چه با تذکر اینکه روز جمعه است و قراءة
سوره جمعه در این نماز راجح است شروع نمود بقراءت سوره توحید مثلا می تواند رجوع نمود بسوره جمعه
ما دامیکه از نصف تجاوز نکرده باشد مناسب در اینمقام تنبیه بر چند امر است اول آنست
که این حکم که عبارت از جواز عدول از سوره جحد یا توحید بوده باشد بسوره جمعه یا منافقین

اما مختص است

اما مختص است بنماز جمعه و ظهر روز جمعه یا ثابت است در نماز عصر روز جمعه باز کلمات
فقها در آن مختلف است لکن مختار در مسئله ثبوت حکم است بعنوان اطلاق جمعه خواه در نماز
بوده باشد یا ظهر جمعه یا عصر آن بلکه حق ثبوت آنست در نماز صبح روز جمعه باز پس
در هر یک از صلوة مذکوره که بوده باشد ظاهر اینست که عدول از هر یک از سوره
جحد و توحید در صورت عدم تجاوز از نصف بسوره جمعه یا منافقین می تواند بود
دوم آنست که چنانچه در صلوات مذکوره که بوده باشد عدول جایز است از سوره
جحد و توحید بسوره جمعه مثلا همچنین عدول جایز است از غیر سوره جحد و توحید
در صورت عدم تجاوز از نصف در صلوة مذکوره بسوره جمعه یا منافقین بلکه حکم
در اینمقام ثابتست بطریق اولی مجملا احتمالات در این مقام چهار است اول عدول از
سوره جحد و توحید بسوره جمعه و منافقین در روز جمعه در صلوات مذکوره دوم
عدول از غیر سوره جحد و توحید بسوره جمعه و منافقین سیم عدول از سوره جمعه
و منافقین بسوره جحد و توحید چهارم عدول از سوره جمعه و منافقین بسوره غیر
جحد و توحید عدول در دو قسم اول اگر چه ثابت است لکن در دو قسم آخر ثابت نیست
بلکه قطعی الانتفا است سیم عدول که از توحید و جحد ثابت است بسوره جمعه و منافقین
در صلوة مذکوره آیا عدول از هر یک از سورتین است بهر یک از سورتین یا از بعض است به بعض
توضیح مقام مقتضی اینست که گفته شود احتمالات در اینمقام چهار بلکه پنج است اول عدول
از هر یک از سورتین است بهر یک از سورتین مثل عدول از توحید بسوره جمعه و همچنین عدول
از توحید بسوره منافقین و همچنین عدول از جحد بسوره جمعه و عدول از جحد بسوره منافقین
دویم عدول از توحید بسوره جمعه و عدول از جحد بسوره منافقین سیم عکس آن چهارم عدول
از توحید بسوره جمعه و منافقین و عدول از جحد بیکی از این دو سوره پنجم عکس آنست لکن اینها

محض ذکر احتمالات در مسئله مختار رفتیم اولست پس هرگاه شروع نمود بسوره قل هو الله احد
جایز است عدول نماید از ان بسوره جمعه چنانچه جایز است عدول نماید بسوره منافقین
وهم چنین هرگاه شروع نمود بسوره قل یا ایها الکافرون جایز است عدول نماید بسوره جمعه
چنانچه جایز است عدول نماید بسوره منافقین لکن نه بوجه اطلاق بلکه باین نحو عدول نماید
در رکعت اولی از توحید یا جحد بسوره جمعه و در رکعت ثانیه از هریک از سورتین که بوده باشد
عدول نماید بسوره منافقین پس عدول از هریک از سورتین که بوده باشد بسوره منافقین
در رکعت اولی جایز نیست چنانچه در رکعت ثانیه عدول از هریک از سورتین که بوده باشد بسوره
جمعه جایز نیست صورت ثالثه در حکم عدول از غیر سوره جحد و توحید است از سایر سور قرانیه
قبل از تجاوز از نصف میگوییم این نیز یا در روز جمعه است یا در غیر روز جمعه اشکالی در جواز عدول
در هر حال نیست خصوصا در روز جمعه بسوره جمعه و منافقین بلی کلامی که در اینمقام هست
اینست که گفته شود عدول از سوره بسوره دیگر که جایز هست ایا در صورتیست که عدول از غیر
موظف بموظف بوده باشد یا ثابت است مطلقا اگرچه از موظف بغیر موظف بوده باشد
تنقیح در اینمقام مقتضی اینست که گفته شود در اینجا چهار احتمالست اول عدولست از موظف
بموظف دویم عدولست از غیر موظف بغیر موظف سیم عدولست از غیر موظف بموظف
چهارم عکس اینست تحقیق کلام مقتضی تکلم است در هریک از این اقسام پس میگوییم اما عدول
از موظف بموظف مثل انکه فرض میکنیم دو سوره در رکعتی از رکعات نماز موظف بوده باشد
مثل سوره توحید و سوره جمعه در رکعت اولی از نماز صبح روز جمعه نظر باینکه مستحبست
قرائت هریک از سورتین که بوده باشد در این پس هرگاه مکلف شروع نمود بسوره توحید
و عدول نمود از ان بسوره جمعه یا شروع نمود بسوره جمعه بعد از ان عدول نمود بسوره توحید
پس در هریک از شقین که بوده باشد عدولست از موظف بموظف اما عدول از غیر موظف بغیر

موظف

موظف مثل اینکه در ظهر روز جمعه شروع نمود بقرائت سوره کوثر و میخواهد عدول نماید بسوره فضیلت
وهکذا و اما عدول از موظف بغیر موظف مثل انکه در ظهر روز جمعه شروع نمود بسوره جمعه بعد
میخواهد عدول نماید بسوره کوثر و اما عکس این که عدول از غیر موظف بموظف بوده باشد عبارت لمزم
پس معلومست بعد از انکه این مذکور شد میگوییم ظاهر اینست که عدول در جمیع اقسام
مذکوره جایز بوده باشد نظر بعموم صحیحه حلبی که فرموده من افتتح سورة ثم بدا له ان یرجع الی
سورة اخری فلا باس لکن ظاهر اینست که در صورتی که عدول از غیر موظف بموظف بوده
باشد بعلاوه جواز عدول در ان مقام مستحب بوده باشد پس چنانچه انشخص در اینمقام شاب وماجور می‌شود بجهة قرائت سوره موظفه هم چنین ۲
مثاب و ماجور خواهد بود بجهة نفس عدول در چنین صورت بخلاف انکه هرگاه عدول از موظف
بغیر موظف یا از غیر موظف بغیر موظف بوده باشد در اینصورت عدول محض جواز و رخصت
خواهد بود و استحباب و فضیلتی نخواهد داشت بلکه فی حد ذاته مرجوحست بلی شاید باسباب
خارجه راجح شود لکن کلام فی نفسه است و اما هرگاه عدول از موظف بموظف بوده باشد پس
در اینمقام حکم برجحان بعنوان اطلاق ممکن نیست گاه هست موظفین متساویند در فضیلت
وگاه هست مختلفند و در صورت اختلاف گاه هست معدول الیه راجح است از معدول عنه
وگاه هست بعکس اینست مخفی نماند انچه مذکور شد از اول تا در اینمقام در صورتی بود که سوره
معدول منها منوی مکلف بود در وقت شروع در قرائت ان و اما هرگاه فرض شود که سوره در وقت
شروع منوی مکلف نبود بلکه غفلةً و ذهولاً شروع نمود ظاهر اینست که در اینوقت ان سوره از
محل کلام خارجست بلکه عدول از ان سوره لازمست باین معنی که اجتزاء بقرائت چنین سوره
نمی‌تواند نمود اگرچه متذکر شود بعد از فراغ از سوره لکن قبل از دخول در رکوع تنقیح مقام مقتضی
اینست که گفته شود مکلف قبل از شروع در سوره یا سوره معینه منوی او بود یا نه در صورت اول
سوره که شروع نمود یا عین همان سوره منویه است یا غیر انست قسم اول همان بود که مذکور شد

مفصلا باین نحو که بعد از تجاوز از نصف عدول از ان سوره بسوره دیکر مطلقا جایز نیست و اکر
قبل از ان بوده باشد کاه هست عدول جایز و کاه هست عدول جایز نیست و در صورت جواز
کاه هست راجحست و کاه هست راجح نیست و اما قسم ثانی یعنی سوره مقروه مغایر با سوره منویه
او بوده در این قسم اکر متذکر شد بحقیقت حال بعد از دخول در رکوع نماز صحیح است لکن نه بجهت انکه
اعتمادی بان سوره مقروه بوده باشد بلکه بجهت انکه محل تدارک سوره منقضی شده مثل کسی که
اخلال بسوره نمود سهوا و متذکر بان شد بعد از دخول در رکوع و اما هرکاه متذکر بحقیقت
حال شد قبل از دخول در رکوع خواه بعد از فراغ از قراءة سوره بوده باشد یا در اثنای آن ظاهر اینست که
اعتماد باین قراءة نمی تواند نمود پس لازم است که عود نموده قراءة همان سوره منویه سابقه نماید
یا سوره مغایره با هر دو سوره بجملا در این صورت این شخص مخیر خواهد بود مابین سه چیز اول
آنست که عود نموده قراءة همان سوره مقروه نماید بعد از قصد ان دویم آنست که قراءة همان سوره
منویه نماید ثالث انست که قصد سوره نماید که مغایر با هر دو سوره بوده باشد لکن کاه هست قراءة
همان سوره منویه راجح بلکه متعین است چنانچه بیان خواهد شد کلامی که در اینمقام هست در اعاده
بسم الله الرحمن الرحیم است بدانکه اعاده بسمله در مسئله سابقه که عبارت از عدول از سوره بسوره
دیکر بوده باشد یعنی اعاده بسم الله در حین اراده سوره معدول الیها لازم و متعین است بلکه محل تامل نیست
و اما در اینمسئله یعنی در صورتیکه سوره مقروه مغایر با سوره منویه بوده باشد پس کاه هست اعاده
آن لازم است و کاه هست لازم نیست توضیح حال مقتضی اینست که کفته شود چونکه مذکور شد
که این شخص اکتفا بان سوره مقروه نمی تواند نمود پس لا محاله تلافی و تدارک آن لازم است و مذکور شد
که امتثال در حق این شخص بیکی از سه وجه ممکنست و تفصیل ان مذکور شد پس هرکاه عود نمود
و خواهد قرائت همان سوره مقروه نماید اعاده بسم الله لازم است و هم چنین هرکاه خواهد
قرائت سوره نماید که مغایر با سوره مقروه و سوره منویه هر دو بوده باشد و اما

سوره مقروه نماید بعد از قصد ان یا قرائت همان سوره

هرکاه

هرکا خواهد قرائت همان سوره که منوی او بود نموده باشد در این صورت ممکنست
تفصیل داده شود مابین طول سوره مقروه و مابین قصر آن پس اکر سوره مقروه
از قصار سوره بوده باشد مثل سوره کوثر و نصر و نحو اینها ظاهر اینست که اعاده
بسم الله لازم نبوده باشد بلکه جایز نبوده باشد بقصد جزئیه سوره نظر باین که
مفروض اینست که منوی او آن سوره بوده و هم چنین فرض اینست که عدول از ان نیت
ننموده بوده است پس فی الحقیقه بسم الله که کفته است بقصد همان سوره بوده است
و غفلة بعد از بسمله سوره دیکر را قرائت نموده است پس داعی بر بسمله کفتن در ان
وقت همان نیت سابق او بود پس اعاده بسمله بقصد جزئیه موجب زیادتی
در اجزای قرائت خواهد بود و این نیز جایز نیست بلکه موجب بطلان نماز میشود
و اما هرکاه سوره از سور طویله بوده باشد در این صورت اکرچه امر بسمله باز
بهمان نحو است که مذکور شد لکن نظر بلزوم رعایت موالات مابین ایات سوره
و تخلل چنین سوره موجب اخلال با نست پس لا محاله اعاده بسم الله لازم خواهد
بود و اما هرکاه سوره مقروه بنحوی بوده باشد که تخلل آن موجب شک با ختلال
موالات بوده باشد دور نیست حکم در این صورت حکم عدم اختلال بموالات بوده
باشد پس اعاده بسمله لازم نخواهد بود بجملا با تخلل آن سوره مقروه یا مشخص است
اختلال بموالات یا مشخص است عدم ان یا مشتبه الحالست در صورت اول اعاده
بسمله لازم و در دو صورت اخر لازم نیست و اما هرکاه سوره معینه منوی مکلف نبود
در این صورت یا در حین شروع در نماز سوره مطلقه منظور نظر او بود یا نه قسم ثانی
بسیار مستبعد بلکه ممکن نیست نظر باینکه هرکاه کسی عالم بوده باشد بوجوب سوره در نماز
مقصود او اتیان بنماز بوده باشد نیت نماز در این صورت منفک نمیشود از قصد سوره

هرگاه معین بوده باشد این سوره بوصف تعیین و هرگاه مطلق بوده باشد بعنوان اطلاق مثل
فاتحة الکتاب نظر باینکه بخصوصها واجب در نماز است نیت نماز در حق عالم بحقیقت
حال ممکن الانفکاک از نیت فاتحة الکتاب نیست لهذا بسم الله در اینجا گفتنه نمیشود مگر
بجهت فاتحة الکتاب و اما سوره واجب بعد از فاتحة الکتاب نظر باینکه سوره معینه
واجب نیست بلکه واجب سوره مطلقه است یعنی یک سوره لا علی التعیین لهذا قصد
آن در حین شروع در نماز بدو طریق میشود یکی آنست که منوی مکلف سوره معینه است
مثل سوره قدر در رکعت اولی و سوره توحید در رکعت ثانیه این قسم حکم آن مفصلا
بیان شد قسم دیگر آنست که منوی او سوره مطلقه است نظر باینکه واجب در حق او نیست
مگر یک سوره غیر معینه تشکیکی در صحت نیت در هر دو قسم نیست کلامی که در اینمقام
هست اینست که آیا چنانچه در قسم اول که رسید بمحل قرائت سوره لازم نبود اول
ملتفت این شود که بسم الله میگویم بجهت آن سوره منویه بعد از آن شروع در بسمله نماید
آیا در قسم ثانی نیز چنین است پس بهمان قصد سوره مطلقه بسم الله میگوید بعد از آن
هر سوره که خواهد شروع نماید پس قبل از بسمله تعیین سوره واجب نخواهد بود باین نحو
اول تعیین نماید که من قرائت سوره قدر مثلا می نمایم بعد از آن بسمله بگوید بهمین قصد
پس بسمله بجهت سوره معینه واجب نخواهد بود بعبارة اخری بل اولی پس تعیین سوره قبل
از بسمله واجب نخواهد بود یا خیر چنین نیست بلکه لازمست قبل از بسمله تعیین سوره
نماید بعد از تعیین شروع در بسمله نماید مختار نزد حقیر ثانی نیست پس تعیین سوره قبل
از بسمله لازمست اگرچه اشکال در آن می توان نمود لکن در اینکه تعیین سوره قبل از بسمله
اوفق باحتیاط و اقرب بسبیل نجاتست محل تشکیک نیست بلی گاه هست عادت مکلف
مطرد شده اینست بقرائت سوره معینه در نماز در چنین صورت همان عادت معین

همان

همان سوره است دیگر محتاج بتعیین دیگر نیست مگر در صورتی که خواهد بخلاف معتاد
معمول داشته باشد در اینصورت البته محتاج بتعیین است و هرگاه بغیر تعیین
شروع در سوره دیگر نماید حکم این همانست که در قسم اول مذکور شد یعنی در صورتی که
قبل از شروع در سوره منوی مکلف سوره معینه بود غفلة شروع در سوره دیگر نمود حکم آن
مفصلا بیان شد **بحث چهارم** در بیان امور مستحبه است بدانکه مستحب در اینمقام چند چیز است
اول استعاذه یعنی مستحبست در رکعت اول از هر نماز خواه واجب بوده باشد یا مستحب قبل
از شروع بفاتحة الکتاب استعاذه یعنی گفتن اعوذ بالله من الشیطان الرجیم یا اعوذ بالله السمیع
العلیم من الشیطان الرجیم و قول بوجوب استعاذه چنانچه ~~بعضی نقل نموده~~ لذا از شیخ ابی علی
بجل شیخنا الطوسی ضعیف و شاذ است و مستحب رعایت اخفات است در استعاذه اگرچه در نماز
جهری بوده باشد حتی در حق امام چنانچه سابق برین اشاره بآن شد دوم از مستحبات مذکوره
جهر ببسم الله الرحمن الرحیم است در صلوة اخفاتیه یعنی در مواضعی که اخفات در قرائت در آن
معین است اگرچه در رکعت ثالثه نماز مغرب و رکعتین اخیرتین نماز عشا بوده باشد لکن ظاهر
اینست این در حق امام و منفرد باشد پس در حق ماموم ثابت نیست چنانچه سابق بیان شد
مخفی نماند حکم باستحباب جهر در بسم الله ثابتست اگرچه در صلوة مندوبه بلکه در صلوة مندوبه
نهاریه بوده باشد سیم انضمام قرائت سوره است بقراءة فاتحة الکتاب در صلوة مندوبه بدانکه
نمازهای مستحبه بعضی موظفست بکیفیت مخصوصه معتبره در آن کیفیة مخصوصه است چنانچه
بیان خواهد شد انشاء الله تعالی پس این قسم از نافله محل کلام در این مقام نخواهد بود بلکه محل کلام در این
نوافل رواتب یعنی نوافل یومیه و نحو آنها است که قدر معتبر در آنها همان قرائت فاتحة الکتابست
در هر رکعتی و قرائت سوره در هر رکعت اگرچه لازم نیست لکن مستحبست بلکه مستحب در هر رکعت
از آن قرائت زیاده از سوره واحد است لکن در نوافل لیلیه نه نهاریه و مستحب قراءة سور قصار است

رحمه شیخ شهید در ذکری و دروس و رحمه شیخ بهائی م

در نافلهٔ نهاریه و نافلهٔ مغرب و قراءت سورهٔ طویله است در نافلهٔ لیلیه و کیفیت توظیف در رکعتین
اولیین از نماز شب و نماز وتیره در مباحث اوقات بیان شد و هم چنین مستحب است رعایت
اخفات در نافلهٔ نهاریه مگر در بسمله و رعایت جهر در نافلهٔ لیلیه چنانچه سابق اشاره شد
چهارم در بیان استحباب قراءت بعض سور قرآنیه در بعضی از صلوات یومیه و بعضی دیگر
در بعضی دیگر میگوییم در سابق بیان شد قراءت هر سوره از سوره قرآنیه که بوده باشد بعد از
قراءت فاتحة الکتاب مجزیست مگر آنچه سابق استثنا شد کلام در اینمقام در بیان استحباب
و رجحان قراءت بعضی سورهاست در بعضی از صلوة بدانکه در حدیث مروی در اواخر اصول کافی
تقسیم سور قرآنیه شده است بچهار قسم اول سور طوال بطای مکسور که قصار جمع طویله و ثانی
سور مئین بمیم و همزه مکسورتین جمع مائه مثل سنین جمع سنه و سور مثانی و سور مفصل
جماعت از علما در تفصیل این اقسام چنین فرموده اند که سور طوال هفت سوره است از سورهٔ
بقره تا سورهٔ یونس بنابر اینکه سورهٔ انفال و توبه را یک سوره حساب نموده اند و سور مئین
نیز هفت سوره است اول سورهٔ بنی اسرائیل است و آخر سوره مومنین و فرموده اند این
سورها با صد آیه است یا زیاده از صد است بقلیلی یا کمتر از صد است بقلیلی باین سبب تسمیه
شده بمئین قال شیخنا الطوسی وهی کل سورة یکون نحو من مائة او فویق ذلک او دوینه
و فرموده اند سور مثانی از سورهٔ یونس است تا سورهٔ بنی اسرائیل و از سوره فرقانست تا سورهٔ
محمد صلعم و مراد از سور مفصل از سورهٔ محمد است تا آخر قرآن و صاحب قاموس ده قول
در تفسیر مفصل ذکر نموده اول از سورهٔ قتال تا آخر قرآن و مراد از سورهٔ قتال سورهٔ محمد است
دوم از سوره حجرات است تا آخر قرآن و خود این قول را تصحیح نموده سیم از سوره جاثیه است تا
آخر چهارم از سورهٔ صافات است تا آخر پنجم از سورهٔ صف است تا آخر ششم از سورهٔ تبارک است
تا آخر هفتم از سورهٔ قاف است تا آخر هشتم از سوره انا فتحنا است تا آخر نهم از سورهٔ سبح اسم است
تا آخر

تا آخر دهم از سورهٔ والضحی است تا آخر ظاهر اینست این اختلاف و اقوال میان علمای عامه بوده
باشد علی ای حال مختار ما بین این اقوال قول اولست بعد از انکه این مطلب مشخص شد میگوییم
جماعت از متاخرین علمای ما سور مفصله را تقسیم فرموده اند بسه قسم مطولات فرموده اند که
این از سورهٔ محمد است تا سورهٔ عم و متوسطات و این از سورهٔ عم است تا سورهٔ والضحی و قصار
و این از سوره والضحی است تا آخر و این تقسیم اگرچه محل مناقشه است بجهت آنکه از جمله سورهٔ
مطوله بنابر این سوره جمعه و سورهٔ قیمه خواهد بود و این دو سوره اگر اقصر از سورهٔ عم
نباشند اطول نخواهند بود بلکه اقصر ند از آن و هم چنین سوره طارق و سوره اعلی و سوره شمس از
سور متوسطه خواهد بود و اینها اقصر از سورهٔ بینه است که از جملهٔ قصار است لکن امر در امثال این
امور سهل است مجملا فرموده اند مستحب است قراءهٔ سورهٔ مطوله در نماز صبح و قراءت سورهٔ متوسطه
در نماز عشا و قراءت سورهٔ قصار در نماز ظهر و عصر و مغرب و تا حال حدیثی که مشتمل باین
توظیف بوده باشد ندیده ایم بلکه آنچه مدلول علیه بحدیث صحیح مروی در تهذیب است
خلاف آنست و آن حدیثی است که محمد بن مسلم اخبار نموده که بحضرت کاشف اسرار و دقایق
جناب امام جعفر صادق ع عرض کردم که در نماز قراءت موظفی هست در جواب فرمودند نه
مگر نماز جمعه که در آن قراءت باید بشود بسورهٔ جمعه و سورهٔ منافقین بعد از آن محمد بن مسلم
میگوید عرض کردم کدام یک از سوره باید قراءت شود در نمازها جواب فرمودند اما نماز ظهر و نماز
عشا پس قراءت باید بشود در آنها بسورهٔ اذا جاء نصر الله و الهیکم التکاثر و نحو اینها و اما بسورهٔ سبح اسم و سوره والشمس و نحو اینها
نماز صبح پس قراءت باید بشود در آن بسورهٔ عم و هل اتیک حدیث الغاشیة و لا اقسم
بیوم القیمة و هل اتی علی الانسان چه از این ظاهر میشود اشتراک ما بین ظهر و عشا و از این
راهست که مرحوم شیخ شهید قدس الله روحه السعید حکم فرموده است در کتب خود
باشتراک ما بین نماز ظهر و نماز عشاء و باشتراک ما بین نماز مغرب و نماز عصر و هم چنین

و اما نماز عصر و مغرب پس قراءت باید بشود در آنها

مقتضای آنچه فرموده جماعتی از متأخرین علما است که سوره عم از وظایف نماز عشا است
و مقتضای حدیث مذکور آنست که از وظایف نماز صبح است و همچنین مقتضای فرموده
ایشان آنست که سوره بینه از وظایف نماز ظهر و عصر و مغرب بوده باشد و ممکن است که گفته
شود مقتضای صحیح آنست که این سوره شریفه از وظایف نماز ظهر و عشا بوده باشد مشخص است
عمل بمقتضای حدیث صحیح اولی است بدانکه از آنچه مذکور شد ظاهر شد دو قولی در مسئله
اول آن بود که طوالات مفصل از وظایف نماز صبح است و متوسطات آن از وظایف نماز
عشا و قصار آن از وظایف نماز ظهرین و مغرب و ثانی مثل اینست مگر اینکه نماز ظهر مثل عشا است
در اینکه وظیفه هر دو از متوسطات مفصل است چنانچه قصار مفصل از وظیفه نماز
عصر و مغرب است و قایلین بقول اول مفترق بدو فرقه اند فرقه تقسیم سوره مفصله نموده اند
باقسام ثلثه مذکوره با تحدید اقسام بنحوی که مذکور شد و فرقه دیگر اگرچه بلی باقسام ثلثه تقسیم
کرده اند لکن تحدید اقسام ننموده اند و اینها که تحدید اقسام ثلثه نکرده اند بعضی متوسطات را و
ظیفه عشا و ظهر هر دو دانسته اند و قصار را وظیفه نماز عصر و مغرب مثل شیخ شهید و بعضی
متوسطات را از وظیفه نماز عشای فقط دانسته اند و قصار را از وظیفه ظهرین و مغرب مثل
علامه در تذکره و منتهی و تحریر و قواعد و کلام شیخ شهید اوفق است بحدیث
صحیح چنانچه دانسته شد و قول ثالث در مسئله آنست که افضل در جمیع فرایض
در رکعت اولی قراءت حمد و سوره مبارکه قدر است و در رکعت ثانیه قراءت حمد و سوره
مبارکه توحید است مگر در نماز عشای شب جمعه و نماز روز جمعه و نماز صبح روز پنجشنبه
که وظیفه اینها مذکور خواهد شد و این قول مرحوم شیخ صدوق است بدانکه مناسب
در اینمقام تنبیه بر چهار مطلبست اول آنست که میگوییم بمقتضای آنچه مذکور شد از
حدیث صحیح و حکایت جمله از کلمات اصحاب آنست در نماز صبح هر روزی از روزهای
هفته

هفته که بوده باشد هرگاه کسی بعد از سوره مبارکه حمد قراءت هر سوره از طوالات
مفصل نماید اتیان بموظف کرده خواهد بود مگر سوره والنجم که مستثنی است و این
چنین است که مذکور شد لکن مرتبتی بجهت بعضی از این سورها نسبت بنماز صبح بعضی ایام هست
مثل سوره هل اتی نسبت بنماز صبح روز پنجشنبه و روز دوشنبه از این راه است که علما متعرض این
شده اند نه اینکه هرگاه کسی در این دو روز قراءت سوره دیگر از آن سور نماید اتی بموظف نخواهد
بود بلکه داعی بر تخصیص بذکر همانا مزیت است بیان آن اینست که شیخ صدوق در کتاب ثواب
الاعمال از مفخر الاوایل و الاواخر جناب حضرت امام محمد باقر ع روایت نموده که آنحضرت فرموده اند
هر کس که بخواند در صبح روز پنجشنبه سوره هل اتی علی الانسان را وهاب علی الاطلاق
جل شانه تزویج او خواهد آورد هشتصد حور عین باکره و چهار هزار حور عین ثیب و محشور
خواهد فرمود او را در آخرت با فخر کائنات صلوات الله و سلامه علیه فرموده اگرچه تصریحی در این
حدیث نیست بر اینکه قراءت باید در نماز فریضه بوده باشد لکن این فرد قطعی الاراده است بعلاوه فهم
اصحاب خصوصا بعد از ملاحظه بعضی اخبار دیگر و اما روز دوشنبه پس راوی روایت نموده
از جناب حضرت امام حسن عسکری ع که من در روز سه شنبه خدمت آن بزرگوار مشرف
شدم فرمودند دیروز تو را ندیدم عرض کردم چونکه روز دوشنبه بود خوش نداشتم
که بیرون آمده باشم حضرت فرمودند کسی که خواهد خداوند عالم جل شانه او را
محافظت فرماید از شر روز دوشنبه پس بخواند در رکعت اول نماز صبح هل اتی
علی الانسان را و رجاء بن ابی الضحاک که در خدمت باسعادت مرجع قاطبه اهل تقوی و هدی
جناب حضرت امام رضا علیه آلاف التحیة و الثناء مشرف بود در طریق خراسان روایت کرده
که آن سرور کائنات در دو رکعت اولی از نماز صبح این دو روز تلاوت میفرموده حمد و سوره را
هل اتی علی الانسان و در رکعت ثانیه تلاوت میفرمودند حمد و سوره هل اتیک حدیث الغاشیه

ازین راهست که مرحوم شیخ صدوق و شیخ شهید و غیرهما حکم باستحباب قراءت این دو سوره مبارکه فرموده اند در نماز صبح این دو روز دویم در بیان اختلاف فقها است در وظیفه نمازهای شب و روز جمعه بدانکه اختلاف کرده اند فقها در سوره موظفه در نماز مغرب و نماز عشای شب جمعه بچهار قول اوّل قول باستحباب قراءة سوره جمعه است در رکعت اول از هر دو نماز و استحباب قراءة سوره اعلی است در رکعت ثانیه در هر دو نماز این قول مرحوم سید مرتضی است در انتصار و شیخ طوسی است در مبسوط و نهایه و ابن ادریس است در سرایر و محقق و مرحوم علامه است رفع الله قدرهم بلکه مرحوم سید مرتضی در این دعوی اجماع امامیه نموده است دویم قول شیخ طوسی است در کتاب مصباح و اقتصاد و این متحد است با قول اوّل در نماز عشا و همچنین در نماز مغرب در رکعت اولی لکن مغایر است با او در رکعت ثانیه که فرموده مستحبست دران قراءت توحید سیم قول باستحباب سوره انا انزلناه است در رکعت اولی نماز مغرب و توحید است در رکعت ثانیه و در نماز عشا مثل دو قول است پس قول سیم متحد است با قولین در نماز عشا لکن مغایر است با هر دو در نماز مغرب چنانچه ظاهر میشود بملاحظه هر سه قول چهارم قولیست که حکایت شده از ابن عقیل که مستحب است قراءة سوره جمعه و المنافقین در عتمه شب جمعه غالب در اخبار لفظ عتمه استعمال شده است در نماز عشا اگر در کلام ابن عقیل مراد همین معنا است پس حکم نماز مغرب از کلام او مستفاد نشده و اگر مراد اعم از نماز مغرب و نماز عشا است پس مقتضای ان حکم باستحباب سوره جمعه و منافقین است در هر دو نماز عمل بهمه این اقوال خوبست مگر قراءت منافقین در نماز مغرب که مستندی بجهت آن ندیده ایم انچه مذکور شد در بیان توظیف در نماز مغرب و نماز عشای شب جمعه بود و امّا نماز صبح روز جمعه پس ظاهر از اکثر فقها انست که مستحب دران دو رکعت در رکعت اولی سوره جمعه است و در رکعت ثانیه

سوره توحید

سوره توحید و ظاهر از شیخ صدوق در فقیه و مقنع و سید مرتضی در انتصار استحباب سوره جمعه است در رکعت اولی و استحباب منافقین است در رکعت ثانیه بلکه مرحوم سید در این دعوی اجماع امامیه نموده بود مشخص است کلام در استحباب جمعه در رکعت اولی نیست بلکه محل کلام استحباب منافقین است در رکعت ثانیه مختار ثبوت استحباب است نظر بدلالت جمله از نصوص معتبره چنانچه جمله از نصوص معتبره دیگر دال بر استحباب سوره توحید است دران بنا بر این پس استحباب در رکعت ثانیه نماز صبح تخییری خواهد بود یعنی مکلف مخیر است مابین قراءت هر یک از این دو سوره و انکه هر دو باشد باین هر یک اقوی خواهد بود چنانچه از ظاهر ملتقی از مرحوم علامه در کتاب قواعد بنابر این عدول از جحد الا بتوحید در رکعت ثانیه نماز صبح بسوره منافقین بی اشکال خواهد بود چنانچه در بحث عدول مذکور شد و اما تکلیف در ظهر و عصر روز جمعه سوره جمعه در رکعت اولی و سوره منافقین در رکعت ثانیه در هر یک از صلوتین بی اشکال است و همچنین در نماز جمعه بلکه لکن ظاهر است ظاهر از شیخ صدوق در فقیه وجوب قراءت سورتین در نماز ظهر روز جمعه ظاهر است که مراد از ظهر اعم از نماز جمعه و ظهر است و مرحوم ابی الصلاح حکم باینکه بر شیان موقف است در سوره در وجوب قراءت سورتین در ظهر روز جمعه و نماز جمعه بلکه عبارات از مرحوم سید مرتضی وجوب سورتین در نماز جمعه اظهر است از کلام شیخ صدوق و این قول اگرچه این دو بزرگوار قایل بان شده اند لکن بسیار ضعیف است و مستندات ما و ایشان چنانچه مفصلا در مطالع الانوار بیان شده است در بیان اینکه قراءت انا انزلنا قایم مقام هر یک از سوره موظفه میشود در همه نمازها بدانکه در اواخر لیجمالی روایت نموده ابا اند نقر جلیل القدر حمیری که او عریضه نوشت بخدمت امام همام صاحب الامر علیه السلام باین مضمون روایت کرده شده است که حضرت عالم علیه السلام تعجب نموده است کسی که قراءت نموده باشد در نمازهای خود انا انزلناه روایت کرده شده است که در نماز ... بکسی که دران قراءت نشود سوره مبارکه قل هو الله احد و روایت کرده شده است هر کسی سوره همزه را تلاوت کند در نمازهای واجبی خود ثواب داده خواهد شد بقدر دنیا ایا جایز است کسی قراءت همزه کند و ترک نماید

کند سایر سوره را که ذکر شده با آنکه روایت شده که نماز مقبول نیست و نمازی از برای نماز نیست مگر بآن سوره
فرمان لازم الاذعان حتمی الاذعان الامتثال از آن جناب صادر شده ثواب در قراءت این سوره بحیثیتی
که روایت شده هرگاه کسی ترک کند سوره را که در آن ثواب هست و تلاوت نماید سوره قل هو الله
احد و سوره انا انزلناها را خواهد شد بثواب این دو سوره که قراءت نموده بعلاوه ثواب آن سوره
را که ترک نموده بجهة فضیلتی که از برای این دو سوره مبارکه هست این حدیث بنظر علو شند و صحیح ان
جناب بحر وحید اند در جلد ثالث مطالع الانوار در مباحث نماز جمعه بیان نموده ام و ظهور دلالت این
و صدور آن از امام زمان علیه السلام بان بی عیب است و موید این حدیث است احادیث متعدده از جمله
آنها حدیثی است که ثقة الاسلام کلینی در کتاب کافی و شیخ الطائفه در تهذیب روایت فرموده اند از ابی
علی بن راشد که او گفت من عرض کردم خدمت جناب موسی بن جعفر علیه السلام خداوند عالم میداند که
بنویسانید شما بسوی ما اینکه محمد بن فرج در مقام تعلیم او بعضی سوره در فرایض سوره انا انزلنا
و قل هو الله احد است و سینه من تنگ شده بسبب قراءت این دو سوره در نماز صبح گویا طالب این
بود که در نماز صبح سوره مطوله تلاوت نموده باشد جناب حضرت در جواب فرموده اند البته
تنگ نشود سینه تو بسبب قراءت این دو سوره بجهة آنکه فضیلت عظیم بآن اقدس خداوند عالم
در قراءت این دو سوره است و حدیث دیگر حدیثی است که شیخ صدوق در کتاب عیون روایات
نموده از ابی الحسن الصائغ که او از عم خود روایت نموده که او گفت در خدمت جناب امام حضرت رضا ع
مشرف بودم در سفر خراسان و جناب حضرت عادة ایشان این بود در رکعت اولی از فرایض تلاوت
میفرمودند سوره مبارکه حمد و انا انزلنا و در رکعت ثانیه تلاوت میفرمودند سوره مبارکه
حمد و قل هو الله احد را و همچنین روایت رجاء ابن ابی ضحاک که در همان سفر در خدمت آن بزرگوار
مشرف بود ظاهر میشود که این در غیر روز جمعه و صبح روز پنجشنبه و روز دوشنبه بود
در بیان کیفیت قراءت سوره موظفه است در نمازها بدانکه سابق مذکور شد که مستحب است

قراءت مطولات در نماز صبح و قراءت متوسطات در نماز عشا یا در ظهر و عشا و قراءت قصار در باقی
مقصود در این مقام اینست که آیا افضل اینست سوره که قراءت میشود در رکعت ثانیه مغایر بوده باشد
با سوره که در رکعت اولی تلاوت نموده یا چنین نیست ظاهر اولیست لکن در سوره بکر قسمی از قراءت سوره میشود
در رکعتین بوده باشد در خصوص هرگاه سوره واحده در هر دو رکعت تلاوت نماید جهت
هر سوره که بود مگر سوره مبارکه توحید که آن مستثنی است بعلاوه قراءت سوره واحده در هر دو رکعت
در رکعتین از فرایض یومیه در سور صغر و ضرر مرجوحست خواه از سور موظفه در آن
نماز بوده باشد یا از غیر آن مگر قراءت سوره توحید که چنین نیست بنا بر این هرگاه کسی سوره قل
هو الله احد اعوذ برب الفلق را در رکعتی تلاوت نماید و قل اعوذ برب الناس در رکعتی دیگر آن
مرجوح نخواهد بود بخلاف آنکه هرگاه یک سوره را در هر یک از رکعتین تلاوت نماید توضیح مطلب مقتضی
اینست که کمتر شود احتمالات در این مقام متعدد است یکی اینست سوره مطوله که در فریضه صبح موظف است هرگاه
تلاوت یکسوره از آن در رکعتی نماید و سوره دیگر در رکعت دیگر مطلقا نقصی در آن نخواهد بود و اما هرگاه قراءت
سوره واحده در هر یک از رکعتین از آن نماز نماید آیا مکروه خواهد بود خواه این سوره واحده از مطوله بوده باشد
یا غیر و اما هرگاه ایشان بدو سوره نماید هر سوره در رکعتی آیا مکروه خواهد بود اگر چه هر دو سوره
از غیر سوره مطوله بوده باشد محصل مطلب اینست امتثال در نماز صبح اینجهت قراءت مجید طریقه
میشود اولی اینست که تلاوت یکسوره از سوره مطوله نماید در رکعت اولی و تلاوت سوره دیگر نماید
در رکعت دیگر این اکمل اقسام است قطع نظر از حکایت تبدیل سوره قدر دوم اینست که قراءت سوره از
سور مطوله نماید در رکعتی و تلاوت سوره غیر از سور مطوله نماید در رکعت دیگر این اگر
چه ادون از قسم اولست لکن اکمل از بقیه اقسام است سیم اینست که ملاحظه سوره از سور غیر مطوله
نماید در همین نماز صبح در هر رکعتی سوره چهارم اینست که تلاوت سوره واحده از سور مطوله نماید
در هر یک از رکعتین مقصود اینست که این قسم مرجوح تر است از جمیع اقسام مذکوره اگر چه قسم سیم بود

باشد پنجم آنست که قراءت سوره واحده غیر مطوله نماید در هر یک از رکعتین همین نماز مستحق است

اگر بعد از ادون از همه اقسام است مذکور شد که ظاهر اینست این در غیر سورهٔ مبارکه توحید است پس هرگاه

قاطبهٔ صلوات را اتیان نماید بسوره توحید در جمیع رکعات اتی یکره نحو اهذبون اگر چه ائمی بجو جوح

بالامامه بر بعضی سوره در بعضی صلوات بوده باشد چنانچه تفصیل آن از سابق معلوم میشود

محقق نماید این اقسام بنحو یکه در نماز صبح نیز نسبت بسور مطوله بعینها محقق است در نماز عشا

نسبت بسوره متوسطه و در نماز عصر مثلاً نسبت بسوره قصار استخراج آن بر متأمل ظاهر است پنجم از امور

صحت ترتیل در قراءت است مراد از ترتیل از تراد یکه ظاهر میشود از جمله اخبار وارده از ائمهٔ الهدا

آنست که اقتصار در قراءت نماید یا بمعنی اجتناب نماید از سرعت مفرطه و بطوء مفرطه یعنی قراءت

بسیار سریع ننماید و همچنین بسیار بطی ننماید بحد یکه افتراق ما بین کلمات حاصل شود مشخص است

مراد در صورتی است که سرعت بحدی نبوده باشد که اخلال بکلمه یا بحرف شود و همچنین بطوء

بمرتبه نبوده باشد که تقطیع ما بین حروف یا کلمات حاصل و الا قراءت باین نحو موجب بطلان عمل

خواهد بود و از مرحوم محقق در کتاب معتبر علامه مد و غیرهما ظاهر میشود تقسیم ترتیل بترتیل واجب

و ترتیل مستحب اما ترتیل مستحب پس راجع میشود باین مذکور شد و اما ترتیل واجب پس اخراج حروف

از مخارج اهم وجوب اخراج حروف از مخارج سابق بر این بیان شد بعضی ترتیل واجب را باین نحو | از علما

تفسیر نموده اداء حروف از مخارج و حفظ احکام و وقوف باین که وقف بحرکه و وصل بحرکت و وصل

بسکون نماید تحقیق حال در اینمقام مقتضی اینست که گفته شود اما وقف بحرکه پس آن مهجور است

نزد قاطبهٔ اهل لسان پس اجتناب از آن لازم و با عدم اجتناب نماز محکوم ببطلان خواهد بود و اما

وصل بسکون ظاهر اینست بعنوان اطلاق اجتناب از آن لازم نبوده باشد بلکه در آن تفصیل است

توضیح حال در بیان مرام مستدعی اینست که گفته شود در این مقام چهار احتمال است وقف بسکون

و وقف بحرکه و وصل بسکون و وصل بحرکه اما قسم اول پس آن احسن اقسام است و محل تشکیک نیست

دوم

دوم حکم آن مذکور شد و قسم رابع نیز محل تأمل نیست مگر در صورتیکه کلمه موصول الیها مفتتح بهمزه وصل بوده باشد و اسقاط آن همزه ننماید مثل رب العالمین الرحمن الرحیم با اظهار همزه و مثل ((الحمد لله)) الرحمن الرحیم در اینصورت حکم بصحت مشکل بلکه بطلان اقرب بصواب است و اما قسم سیم که

عبارت از وصل بسکون بوده باشد پس این منقسم بچند قسم میشود اول آنست که فصلی متخلل

شود ما بین فراغ از کلمه سابقه و شروع بکلمه لاحقه و لکن قطع نفس ننماید اینصورت ظاهر اینست که صحیح

و بی عیب بوده باشد بلکه ممکن است که بگوئیم این وقف بسکون بوده باشد نه وصل بسکون نظر بعدم

اعتبار قطع نفس در حقیقت وقف بسکون دیا پس وقف صادق است در صورت قطع نفس بعد از فراغ

از کلمه و قبل از شروع بکلمه دیگر اگر چه وصل بحسب متخلل فیما بین نشود همچنین صادق است در صورت

تخلل فصل اگر چه قطع نفس نشده باشد دوم آنست که فصلی متخلل نشود فیما بین کلمه سابقه و شروع

بکلمه لاحقه مفتتح بهمزه وصل نبوده باشد مثل الرحمن الرحیم مالک یوم الدین اظهار حرکت میم الرحیم لکن کلمه لاحقه را

نماید و شروع نماید با عدم قطع نفس و عدم تخلل فصل در اینصورت در نظر حکم ببطلان قراءت

نمیتوان نمود بلکه ظاهر اینست که صحیح بوده باشد سیم مثل دوم است مگر آنکه کلمه لاحقه مفتتح بهمزه

وصل بوده باشد در اینصورت حکم بصحت بلکه مشکل بلکه دور نیست که باطل بوده باشد پس در سه

صورت وطلت قراءت محکوم به بطلان میشود اول در صورت وقف بحرکت دوم در صورت وصل بحرکه

لکن در موضعیکه که کلمه مفتتح بهمزه وصل بوده باشد و امثال آن همزه ثابت نماید سیم در صورت وصل بسکون و صورت در عدم

تخلل فصل ما بین فراغ از کلمه سابقه و قبل از شروع بکلمه لاحقه در حالتیکه کلمه لاحقه مفتتح بهمزه وصل

بوده باشد و همچنین در سه صورت قراءت محکوم بصحت است اول در صورت وقف بسکون یعنی

با قطع نفس خواه کلمه لاحقه مفتتح بهمزه وصل بوده باشد یا نبوده باشد دوم در صورت وصل بحرکت لکن

مشروط بآنکه هرگاه کلمه دافعه مفتتح بهمزه وصل بوده باشد اسقاط آن همزه نماید سیم در صورت وصل بسکون

یعنی با عدم قطع نفس مشروط بآنکه کلمه هرگاه لاحقه مفتتح بهمزه وصل بوده باشد فصلی عرفا متخلل سازد فیما بین

فراغ از کلمهٔ سابقه و شروع بکلمهٔ لاحقه و اما هرگاه کلمهٔ لاحقه مفتتح بهمزهٔ وصل نبوده باشد قرائت صحیح
اگرچه با عدم تخلل وصل بوده باشد لکن احتیاط در این مقتضی اجتناب از مثل اینست بعد از آنکه این
مطلب دانسته شد میگوییم که بین وصل بسکون بعنوان اطلاق منافی با تحقق ترتیل نیست بلکه با وصل بفصل مذکور
بسکون نیز ترتیل متحقق است و لهذا ندیدیم احدی از علما اجتناب از این را معتبر در تحقق ماهیت
ترتیل دانسته باشد بلکه ظاهر از کلمات علما خلاف اینست پس مناسب اینست که جمله از عبارات
جماعت از اعاظم علما ذکر کنیم تا حقیقت حال متحقق شود پس میگوییم قال الشیخ الطائفة فی النهایة
ینبغی ان یرتل قرائته ویضع الحروف مواضعها هرگاه این کلام که عبارت از وضع الحروف مواضعها بوده
باشد تفسیر ترتیل بوده باشد پس ترتیل عبارت از اخراج حروف از مخارج خواهد بود و اگر چنین نبوده
باشد تفسیر ترتیل از کلام نهایه ظاهر نمیشود و محقق در معتبر فرموده ونفی الترتیل فی القراءة تبیینها
من غیر مبالغة وبه قال الشیخ پس بنابراین ترتیل در قرائت عبارت از ظاهر کردن بدون غنا قرائت است
و بعین همین تفسیر فرموده مرحوم علامه در منتهی که بامراد از غیر مبالغه اجتناب از بطو مفرط بوده
باشد و علامه در نهایة الاحکام فرموده بعد از حکم باستحباب ترتیل در قرائت ونعنی به بیان الحروف
واظهارها ولا یمد بحیث یشبه الغنا ولو ادرج ولم یرتل واتی بالحروف بکمالها صحت صلوته و ابن ادریس
در سرائر فرموده ینبغی ان یرتل قرائته وبینها ولا یعجل بها عجلا مستفاد از کلمات مذکوره و غیر اینها
اینست که ترتیل عبارت از اجتناب از سرعت مفرطه در قرائت بنابراین ممکن است تحقق ترتیل با قرائت
فاتحة الکتاب بنفس واحد که مطلقا رعایت وقف در سر آیها ننماید و از این راهست که مرحوم علامه
محقق در شرایع و غیره بعد از حکم باستحباب ترتیل حکم فرموده اند باستحباب رعایت وقوف محلا
منافات وصل بسکون با ماهیت ترتیل غیر مسند است بدلیل و مدلول علیه بکلام احدی از علما
نیست چنانچه ظاهر شد ششم از جمله امور مستحبه رعایت وقوف است بدانکه قراء وقف را تقسیم
کرده اند بچهار قسم وقف تام و حسن و کافی و قبیح و وقف تام وقف بر کلمه ایست که ارتباطی در تعلقی بما بعد

بما بعد خود نداشته باشد نه ارتباطی در لفظ و نه ارتباطی در معنی مثل وقف بر یوم الدین و
نستعین و لفظ وقف کافی وقف در موضعی است که متعلق بما بعد خود بوده باشد از حیثیت معنی
فقط و ارتباطی لفظی داشته باشد مثل وقف بالغیب در قوله تعالی الذین یؤمنون بالغیب ویقیمون الصلوة
الآیه و وقف بر ینفقون در قوله تعالی ومما رزقناهم ینفقون والذین یؤمنون بما انزل الیک من قبلک و با فی قوله تعم وما انزل من قبلک
الآخرة هم یوقنون کسی نگوید که وقف بر ویقیمون الصلوة دارای عطف است بر یؤمنون و همچنین والذین
یؤمنون عطف است بقوله تعالی الذین یؤمنون بالغیب پس هریک از اینها چنانچه ارتباط معنوی
بما قبل دارد همچنین ارتباط لفظی نیز دارد بجهت آنکه مراد از آنچه مذکور شد که وقف کافی وقف بر کلمه ایست
که ارتباط معنوی بما قبل بعد داشته باشد و ارتباط لفظی نداشته باشد یعنی آن کلمه موقوف علیها
ارتباط لفظی نداشته باشد و در اینجا آنچه هست آنست که کلمه بعد از موقوف علیها ارتباط لفظی دارد
بما قبل کلمه موقوف علیها و این مضر نیست و از آنچه مذکور شد در تعریف وقف تام و وقف کافی معلوم
ظاهر میشود چنانچه هریک از اینها در اواسط آیات متحقق میشود ممکن است در وسط آیات
نیز متحقق شود مخفی نماند از آنچه مذکور شد در تعریف وقف تام و وقف کافی ظاهر میشود که
وقف بر بسمله در سورهٔ توحید وقف تام بوده باشد و وقف بر تتمه آیات وقف کافی بوده باشد
و وقف حسن بنابر آنچه قراء ذکر کرده اند وقف بر کلمه ایست که ارتباط لفظی بما بعد داشته باشد
لکن ارتباط معنوی نداشته باشد عکس وقف کافی و بنا بمقتضای قول قراء در چهارده موضع در
سورهٔ فاتحة الکتاب وقف میتوان نمود چهار وقف تام مثل وقف بر بسمله و یوم الدین و نستعین
و ولا الضالین و ده موضع وقف حکم حسن دارد در بسمله و در الرحمن و در الحمد لله رب العالمین و
الرحمن و الرحیم و نعبد و المستقیم و انعمت علیهم و المستقیم و انعمت علیهم و المغضوب علیهم و وقف
کافی در فاتحة الکتاب نخواهد بود و تفرقه کرده اند ما بین این سه قسم در لزوم اعادهٔ
کلمه موقوف علیها در وقف تام و وقف کافی اعاده آن لازم نیست پس ابتدا بکلمه بعد از آن نمایند

خواهد بود بخلاف وقف حسن که بنابر قرارداد قرا اعاده کلمه موقوف علیها لازم پس ابتدا بما
بعد ان جایز نخواهد بود علم لزوم اعاده در اول اگرچه مسلم است لکن لزوم اعاده در ثانی مسلم
نیست لکن ظاهر اینست مراد قرا از لزوم و عدم لزوم رجحان و عدم رجحان است یعنی اعاده کلمه
موقوف علیها در وقف تام و وقف کافی رجحان ندارد و در وقف حسن راجح است بنابرین مضایقه
ازین معنی نداریم لکن در قرائت فاتحة الکتاب در نماز ظهر باینکه امثال باین عبارات او لحاظ
اعاده ان بقصد لزوم بلکه بقصد رجحان مشکلست قسم چهارم از اقسام وقف وقف قبیح است و ان
وان وقف بر کلمه ایست که متعلق بوده باشد بما بعد خود لفظا و معنی مثل کلمه را که ملاحظه میکنیم با الاضافه
بما بعد خود یا متعلق باو هست لفظا یا معنی یا متعلق با و نیست کذلک یا متعلق است بحسب لفظ دون معنی یا متعلق
است بحسب معنی دون لفظا وقف در قسم اول قبیح پس جایز نخواهد بود و در قسم دیگر جایز است قسم دوم مسمی است
بوقف تام نظر بتمامیت ان در محل وقف بودن از دو قسم دیگر و قسم سیم مسمی است بوقف حسن و قسم
چهارم بوقف کافی کلامیکه در این مقام هست اینست قسم سیم که کلمه متعلق بما بعد خود باشد بحسب
لفظا دون معنی بحسب ظاهر بی معنی است نظر باینکه تعلق لفظی مستلزم تعلق معنوی است مثل
بسم الله تعلق لفظی ان بما بعد انست که موصوف است و ما بعد ان صفات پس لابد تعلق معنوی
محقق خواهد بود و هکذا در الرحیم نسبت بالرحمن و نحو اینها مگر انکه مراد انها از ارتباط و تعلق معنوی
و لفظی معنی دیگر باشد بعد از انکه این مطلب منقح شد عود میکنیم بر اصل مطلب پس میگوییم جماعتی از
فقها فرموده اند بعد از حکم باستحباب ترتیل مستحب است حفظ وقوف مراد این نیست که حفظ هر وقف
مستحب بوده باشد چنانچه توهم این هست لفظ الوقوف در کلمات ایشان نظر باینکه جمع محلی باللام است
بلکه مراد اینست هرگاه خواهد وقف نماید اختیار وقف در مثل یکی ازین مواضع اولی خواهد بود
نسبت بموضع دیگر نه انکه مراد این بوده باشد که مستحب است در چهارده موضع در سوره فاتحة
الکتاب وقف نماید قطعا چنین نیست بعلاوه انکه ممکن است در اینمقام مراد این بوده باشد بلکه مراد وقف

که گفته شود انچه مذکور شد در بیان تقسیم وقف باقسام مذکوره بنابر اصطلاح قراء بوده ملک صح

برایات

۳۳

برایات بوده باشد یعنی مستحب است در قرائت فاتحة الکتاب مثلا در نماز رعایت وقف نماید در
رءوس ایات لکن انصاف اینست حکم باستحباب این بعنوان اطلاق مشکل است نظر باینکه لازم این
اینست که هرگاه کسی بعد از بسمله یعنی از الحمد لله تا مالک یوم الدین وقف نماید تارک مستحب بوده باشد
و این مشکل است و ممکن است مراد از وقوف در کلمات ایشان وقوف تامه بوده باشد بنابرین حکم باستحباب
اشکالی نخواهد داشت محتمل است مراد از حفظ وقوف در این عبارت یا مراد استحباب رعایت وقوف در هر ایه
یا مراد استحباب رعایت وقوف تامه است یا مراد معنی است که اول مذکور شد حاصل ان اینست در صورت
حاجت بتوقف اجتناب نماید از وقف قبیح پس اختیار نماید یا وقف حسن را یا وقف کافی را یا وقف تام را
بنابرین مراد از حفظ وقوف حفظ احکام وقف خواهد بود لکن حمل عبارات را باین معنی بسیار بعید است
پس اولی اینست که حمل شود بر احد معنیین که اول مذکور شد مخفی نماند وقف محل بر کلمه که متعلق بما بعد
بوده باشد لفظا و معنی اگرچه در کلمات قرا محکوم بعدم جواز شده لکن ظاهر مراد اینست که مراد مرجوحیت
بوده باشد پس وقف جایز خواهد بود لکن احتیاط اجتناب است از وقف بر مضاف نظر بشدت تعلق او
بمضاف الیه حتی که گویا کلمه واحد بوده باشد بنابرین اجتناب باید نمود از وقف بر مضاف در رب العالمین
و همچنین در غیر المغضوب علیهم و نحو اینها محمل امر قرا رجحان اجتناب است نه تعیین ان پس عمل بمقتضای
قرارداد قرا راجح است نه لازم مگر انچه سابق بر این تنبیه بر ان شد و اما رعایت ایشان بخیر در تنوین و
نون ساکنه بالاضافه باتصال اینها بحرفی از حروف همانا که بوده اند پس ان نیز من باب الحتم و الالزام
نیست بلکه از محسنات قرائت است بلکه حکم برجحان رعایت ان بعنوان اطلاق بمقتضای انصاف مشکل است
توضیح حال در بیان این مرام مقتضی اینست که گفته شود تنوین و نون ساکنه با ملاحظه حرفی از حروف
هجا که بعد از هر یک از اینها که بوده باشد منقسم شوند بچهار قسم اول ادغام دوم اظهار سیم قلب چهارم
اخفا مقصود ازین بیان کیفیت تلفظ بتنوین بلکه بحرف منون و نون ساکنه است با ملاحظه حرفی که بعد از
اینها واقع میشود پس میگوییم قسم اول ادغام است و ادغام در لغت بمعنی داخل است و در اصطلاح بنا

بر اینجه شرح تسهیل و تصریح تصریح بان شده عبارت است از دفع لسان و وضع آن بر حروف در یک نفس
بدانکه شش حرف از حروف هجا یرملون که هرگاه هر یک ازین شش حرف واقع شود بعد از حرف
منون یا بعد از نون ساکنه بلکه ان حرف منون یا ان نون ساکنه را بلکه حرفی که مقدم بر نون ساکنه است
ادغام نمودن در هر یک ازین شش حرف که بوده باشد و این شش حرف عبارت از ی ر م ل و ن و این ادغام را
منقسم بدو قسم کرده اند یک قسم ادغام مع الغنه و ان نزد بعضی حروف اول است تنوین با الاضافه بیاء مثل وجوه
یومئذ خاشعة و وجوه یومئذ ناعمة ~~ونون ساکنه نسبت بان مثل ... تنوین نسبت بنون مثل~~
~~... یومئذ ناعمة~~ و نون ساکنه نسبت بان مثل فذکر ان نفعت الذکری و تنوین نسبت بمیم مثل فیها
سرر مرفوعة و اکواب موضوعة و نون ساکنه نسبت بان مثل خلق من ماء دافق و تنوین نسبت بواو مثل
فما له من قوة و لا ناصر و نون ساکنه نسبت بان مثل والله من ورائهم محیط و این قسم را ادغام مع الغنه گویند
غنه صوتی است که از بینی دماغ خارج میشود و مقصود ازینکه این قسم را ادغام مع الغنه میگویند این است
که میباید حرف منون را در حین قرائت با تنوین ظاهر نکرد بلکه میباید ان حرف را ادغام کرد در یکی ازین حروف
اربعه حتی کانه ان حرف مشدد بوده و تلفظ شود چنان که صوت میل بدماغ کند و این در مثل حرف منون
یا نون ساکنه با میم اگرچه ظاهر است مثل جنة من الف شهر و من ماء و همچنین با نون لکن با واو و یا غیر ظاهر است
مجملا این مطلب که عبارت از ادغام حرف منون یا حرفیکه مقدم بر نون ساکنه بوده باشد بیکی از چهار حرف
مذکوره اگرچه با الاضافه بمیم و نون ظاهر و بی عیب و مسلم است لکن با الاضافه بواو و یاء ظاهر و مسلم نیست
خصوصا با الاضافه بواو چه ظاهرا بنابر این هرگاه در مثل من قوة و لا ناصر تنوین تا را هیچ ظاهر نکند
بلکه تا را ادغام در واو نماید بنحویکه واو مشدد ادا شود حکم بجواز ان مشکلست و هکذا در مثل صلی علی محمد و آل
محمد در تشهد و همچنین است حال در نون ساکنه با الاضافه بواو مثل من والهم و همچنین است حال در
مثل وجوه یومئذ ناعمة و یا من یخشی که باین نحو قرائت نماید بخشی و همچنین من یده عند قرائت بلکه
حکم بجواز این اشکل از سابق است شاید ازین راه بود که شارح مفصل عنه را تفصیل کرده است در جمیع
تفسیر

[illegible]

حروف اربعه باین نحو که باید تنوین تلفظ شود که اثری از نون باقی بماند و بعضی از علما صرف تفرقه کرده اند
است
مابین نون ساکنه و تنوین حکم نموده بوجوب ادغام در اول و بجواز ان در ثانی و قسم دوم ادغام بلا غنه
و این در صورتی است که هر یک از حروف منونه و نون ساکنه متصل شود بلام یا را اما ادغام بجهة انکه حرف منون مثل غفور الرحیم و من ربک انهم عدو لی
است ولم یکن له
یا حرفیکه مقدم بر نون ساکنه است ادغام میشود به هر یک از لام و را و اما بلا غنه بجهة انکه در مقابل مع الغنه
و شارح تسهیل جواز ابقاء غنه را در قسم ثانی نیز از سیبویه نقل نموده و همچنین از عاصم و ابن عامر که دو
نفر از رؤسای قرات و قسم دوم اظهار است و این در صورتی است که تنوین یا نون ساکنه متصل شود بیکی
از حروف حلقیه که بوده باشد و ان چنانچه سابق بیان شد شش حرف است همزه و ها و عین و حا
مهملتین و غین و خا معجمتین وجه تسمیه این باظهار بجهة انکه باید حین قرائت حرف منون ملکه تنوین را
اظهار نموده و همچنین نون ساکنه را مثل عذاب الیم و من آیاته ان هی الا حین منا او لم تنهک عن العالمین
ایة هی ارنی لایات بحیث هل یستوی و الانعام و هو کل علی مولاه من حماء و عزیز حکیم و علیم و عظم و سهم و من
غل و علیم حکیم و من خلق السموات و الارض و اظهار هر یک از تنوین و نون ساکنه در حال اتصال هر یک
از حروف سته حلقیه مذکوره مشهور مابین قرا و ائمه صرف است لکن زمخشری حکایت نموده است
از جماعتی که مخالفت کرده اند در عین و حای مهملتین حکم این دو حرف را مثل باقی دانسته اند در اخفا
نمودن تنوین و نون ساکنه را در حال اتصال بهر یک ازینها که بوده باشد نظر بقرب مخرج این دو
حرف بمخرج قاف و قسم سوم قلب است و ان در صورتی است که هر یک از تنوین و نون ساکنه متصل شود
بباء موحده اتصال نون ساکنه بباء خواه در کلمه واحده بوده باشد یا در کلمتین باین نحو که تنوین یا نون
ساکنه در آخر کلمه اولی بوده باشد مثل ان لیبعث یا اسم مثل عنهم و لینبذن منبئ و این قسم را قلب نامیده اند
و باء در اول کلمه ثانیه مثل بصیر بعباده و من بعد
معلوم است اتصال التنوین بباء ممکن نیست مگر
در دو کلمه لکن اتصال نون ساکنه بباء چنانچه
در دو کلمه ممکن است در کلمه واحده نیز
ممکن است خوافعل بوده بالشرح
بجهة اینکه بنابر اعتقاد قرا و ائمه صرف میباید نون ساکنه یا تنوین را قلب بمیم نمود و وجهیکه بجهت قلب
بمیم ذکر کرده اند این است چونکه نون ساکنه ادا میشود در حال میل بخیشوم و با الخیشوم متفوه است
ادا میشود از میان دو لب پس تلفظ بنون اولی بعد از ان بباء تعسری دارد پس نون قلب کرده بمیم
تلفظ

نظر باینکه میم مثل با است در شفوی بودن و همچنین است حال در تنوین نظر بعدم انفکاک آن از نون
در حین تلفظ قسم چهارم اخفا است و این در صورتی است که هر یک از تنوین و نون ساکنه متصل شود بغیر از
سیزده حرف مذکور یعنی متصل شود بپانزده حرف باقی که عبارت است از ت ث ج د ذ ز س ش ص ض ط ظ ف
ق ک مثل ان یمتد بهم ام لهم آلهة تمنعهم من تراب ازواجا ثلثة یحیی المؤمنین وکلا جعلنا من دونه
عملا دون ذلک عن ذکر ربهم کل نفس ذائقة الموت ان انشأناه ومن کل زوج بهیج یسئلون ولدا سبحانه فلا تظلم
نفس شیئا وان من شیء وانصروا کل صادق من جنی ینطقون ینظرون ینفعکم کل فی فلک من قبل شیئا
قلیلا ان کل شیئا کثیرا وتسمیه این قسم باخفا در مقابل اظهار است یعنی چنانچه تنوین و نون ساکنه باید
اظهار شود در حین اتصال بحروف حلقیه باید اخفا شود هر یک از این دو که بوده باشند در حال اتصال
بهر یک از پانزده حرف که بوده باشد یعنی اظهار ننماید و در شرح مفصل چنین گفته بود معنی اخفا
آنست که نون ساکنه کذا رده شود بحال خود نه آنچنانکه ادغام نمیشود با حروف چنانچه در حروف یرملون
ادغام میشد نظر باینکه مخرج نون ساکنه نزدیک بمخارج این حروف نیست نزدیکی تام چنانچه در
حروف یرملون و همچنین اظهار نمیشود چنانچه در حروف حلقیه یعنی در حال اتصال باین حروف
اظهار میشد نظر باینکه مخرج نون ساکنه نسبت بمخارج این حروف چنانچه نزدیک نیست بنزدیکی تام
بعید هم نیست ببعد تام مثل حروف حلقیه زمخشری از ابو عثمن مازنی حکایت کرده که او حکم کرده
بلحنیت اظهار نون ساکنه با غیر حروف حلقیه اضافی اینست کلمات اساتید مقام و وافی باین مرام نیست
بنا بر این حکم بلحنیت قرائت در صورت اظهار نون ساکنه در حال اتصال آن بیکی از پانزده حرف
مذکور نمیتوان بلکه حکم برجحان مقتضای قرائت آنچه مذکور شد در اقسام اربعه بعنوان اطلاق
مشکلست چه جای اینکه حکم بلزوم شود خصوصا در صورتیکه تبدیل حرفی بحرف دیگر شود مثل
تبدیل نون بمیم در قلب نظر باینکه اشتمال بر عیب ظاهر در صورتی محقق است اینها بکلمات نماید
عمدا و قصدا مگر در صورتی دلیلی که بتوان اعتماد نمود قائم باشد بجواز تبدیل بعضی حروف بحرف دیگر چنانچه

در مقام

در این مقام از کلمات فوائد عینیه در این باب نقل میشود و آنچه مراد بعنوان تنبیه است چنانچه تتمیم بر مطلب
شد در ادغام مع الغنه هفتم از جمله امور مستحبه در حق قاری خواه در حالت صلوة بوده باشد یا نه
آنست که بعد از فراغ از قرائت آیه مشتمله بر عطایا و نعم الهیه تامل نموده با خضوع سؤال آن نعمت را از حق تعالی
عالم نماید چنانچه بعد از فراغ از آیه مشتمله بر عذاب استعاذه از آن نماید و همچنین است هر گاه قرائت
نماید آیه مشتمله بر امر بتلفظ کلمه مبارکه ال یحمد الله جل شانه بوده باشد بآن کلام نماید یا مشتمل بوده باشد
بر تنزیه اله از نقایص یا اضافه باری تعالی بصفت کمالات اذعان و اعتراف بآن نماید و همچنین هر گاه مشتمل
بوده باشد آیه باستعاذه از بخداوند عالم از رمضان استعاذه نماید بخداوند عالم از شیطان و همچنین
هر گاه مشتمل بوده باشد بر خطاب باری جل شانه بخطاب عباد با کمال خضوع تلفظ بلبیک نماید مثل
اینکه بعد از فراغ از مفرقات وحرام بامر واجبة وحرها بگوید اللهم ارزقنی منها و بعد از
فراغ از قرائت ان الابرار یشربون من کاس کان مزاجها کافورا بگوید اللهم اجعلنی منهم و بعد از
قرائت انا اعتدنا للکافرین سلاسل واغلالا وسعیرا بگوید اللهم اجعلنی من اهل السلامة والامان
والنعیم و بعد از قرائت انا نخاف من ربنا یوما عبوسا قمطریرا بگوید اللهم اجعلنی من الخائفین
منک وحرز الامنین من شر ذلک الیوم و بعد از قرائت قل هو الله احد ولم یکن له کفوا احد وانجاب
معنی اهل سعادت و بقا اصحاب امام رضا علیه السلام و اثنا ماثور است که مستفرموده اند هو الله احد
و این اوفق بظاهر لفظ است و بعد از فراغ از قرائت سوره توحید بگوید کذلک الله ربی سه مرتبه
یا دو مرتبه و ادنی مرتبه استحباب الحمدالله یک مرتبه است ظاهر اینست نفی در این باب نیست ما بین اینکه
سوره سوره تلاوت نماید در رکعت اولی از نوافل یا رکعت ثانیه و بعد از قرائت قل اعوذ برب
الفلق بگوید اعوذ برب الفلق چنانچه بعد از فراغ قرائت قل اعوذ برب الناس و بعد از فراغ از بگوید اعوذ برب الناس
قرائت ایها یا ایها الناس اعبدوا ربکم او یا ایها الذین آمنوا بگوید لبیک ربنا و لبیک اللهم لبیک
بجملة مستفاد از اخبار وارده از ائمه طاهرین آنست که مناسب است در حق قاری که بعد از قرائت آیه

تلفظ نماید بانچه که مناسب ان ایه است خواه از قبیل انچه مذکور شد بوده باشد یا غیر ان مثل اینکه
بعد از قرائت لیلة القدر خیر من الف شهر بگوید اللهم وفقنی للیلة القدر و اجعلها لی خیرا من الف شهر
و بعد از قرائت سبح اسم ربک الاعلی بگوید اجعلنی من الاعلین او سبحان ربی الاعلی و نحو ان از ایات دیگر بگوید
مناسب در این مقام انست که تنبیه شود بر دو مطلب اول انست که ایا انچه مذکور شد از اداب صلوات است
یعنی از امور مستحبه در نماز است یا از اداب قرائت است مطلقا در حق قاری قرائت است مستحب است
چنین نماید خواه در اثنای نماز بوده باشد یا در خارج نماز ثمره در بحث ظاهر میشود و بنا بر اول
بحث میتواند نمود که این از امور منوطه در نماز است بخلاف بنا بر ثانی ظاهر اینست که از
اداب قرائت و وظیفه قاری است خواه در اثنای نماز بوده باشد یا خارج نماز و حکم باینکه از
امور منوطه در نماز است ممکن نیست الا که بسیاق بعضی خصوص معتبره موهم توظیف است که ایا این دوم انست
استحباب در حق قاری است یا در حق مستمع بلکه در حق سامع نیز ثابت است اگر در خارج نماز سهل
کلامیکه هست در اثنای نماز است مثل اینکه امام تلاوت نمود امثال این ایات مذکوره را انچه در
حق امام ثابت است بعد از فراغ از تلاوت ایات در حق ماموم هم جایز است یا نه محکی است
تفصیل داده شود ما بین الفاظیکه مشتمل بر سؤال و خطاب با خلاق عالم جل شانه بوده باشد یا مصداق استغفار
و ذکر بوده باشد یا نه اگر مشتمل بر سؤال و خطاب بوده باشد مثل اللهم اجعلنی او اللهم ارزقنی
او لا تجعلنی و لا تعذبنی و نحو اینها خواه امثال اینها در حق ماموم محل اشکال بوده باشد و
همچنین استغفار مثل اینکه امام تلاوت کرد و استغفروا انه کان توابا ماموم بگوید استغفر الله
ربی و اتوب الیه انه تواب یا انکه کلام مشتمل بر تعظیم و ثنای الهی جل شانه بوده باشد از محل اشکال بحث
مبنا برین در بحث بعد از فراغ امام از سوره توحید جایز بوده باشد در حق ماموم که بگوید
کذلک الله ربی نظر باینکه این اشاره است بانچه مدلول علیه است بتمام سوره پس مدلول از ثنا و تعظیم
باری تعالی شانه است و جواز مثل این در جمیع احوال الصلوة در حق ما طلبه مصلین ثابت و مسلم است

در بیان معنی حمد است بدانکه مناسب در این مقام اینست که بیان شود تفسیر
سوره مبارکه الحمد و توحید بنحو مختصر که عامة الناس باعانة الله الموفق المجید از ان منتفع شوند
پس میگوییم بسم الله الرحمن الرحیم که از جمله ایات مبارکه این کتاب و سورات متعلق حرف
جر در ان محذوف است تقدیر متعلق بالمقایسه بفعلیکه این بسمله بعد از ان مذکور میشود
معلوم میشود مثل اکل در حین اراده اکل و اشرب در حین اراده شرب و البس حین اراده لبس و اکتب
حین اراده کتابت و انوم حین اراده نوم و اقرأ حین اراده قرائت و هکذا و ممکن است تقدیر ابتدا
در جمیع اینها بعد از انکه این مطلب دانسته شد میگوییم قرائت هرگاه متعلق بجزئی بوده باشد که
بسمله جزء او نبوده باشد مثل سوره برائت و ادعیه و غیر اینها در این صورت تو مثل بسمله در قرائت
این جزء ظاهر است و اما هر مقصود قرائت جزئی بوده باشد که بسمله جزء او بوده باشد مثل سوره
حمد و عنوان ان سوره و قرائته سوای برائت در این صورت تو مثل تسمیه از باب تو مثل جزء جزء است
بالاضافه بکل ان و بعبارة اخری تو مثل جزء سوره است در قرائت ما علاوه از جزء از بقیه اجزای
ان سوره بعد از بیان این مطلب میگوییم اگر مراد از الله در بسمله لفظ جلاله است پس اضافه
اسم بلفظ یا اضافه بیانی خواهد بود حاصل معنی در این وقت این خواهد بود که استعانت می
جویم در این قرائت بنام مبارک لفظ جلاله است و ممکن است مراد از اسم ظاهر او نبوده باشد بلکه
مراد مسمی بوده باشد در این وقت اضافه لامی خواهد بود و ثانی امر را که معنی جایگاه او در اول ثبت
بحسب لفظ الرحمن الرحیم یا بنا بر ثانی صفت خواهد بود نسبت بمسمی و همچنین است بنا بر اول با
عنایت دلالت لفظ بر مسمی و اما بنا بر اصطلاح اینکه عبارت از ذات ملحوظ با صفات است پس از ظاهرات
و اما احتمال اقحام اسم ای ادخال اسم ما بین جار و مجرور او یعنی لفظ جلاله با عدم حاجت بودن
مناسب در کلام مبکر در ان نهایت بلاغت و فصاحت رعایت شده نیست و ممکن است در این مقام احتمال دیگر
بیان ان اینست که گفته شود مراد از الله در این مقام ذات لفظ جل جلاله بوده باشد نظر باینکه بر

در حقیقت دین شما این شما را نموده اند طریق حق را پس طلب کردن از تحصیل حاصل خواهد بود
واگر تابع و جازم نمیشید پس ایمانی در حق شما ثابت نیست پس اگر دفع شبهه ما را کردید ما مذهب
اسلام را قبول خواهیم کرد بعد از آن که مکتوب قیصر بصحابه رسید و مطلع بر مضمون آن شدند عاجز
شدند از جواب آن مطلب را بسید او صیاحبا امیر المؤمنین رسانیدند از جناب بزمودند در
جواب این شبهه چیزی که حاصل آن این است که معنی این شی بعینه ایشیت ثابت دارد ما ربا به راست
در دنیا و بجا بجا راه بهشت را در روز قیامت و بان نقل شده در آخر مکتوب قیصر نوشته شده
بعد کدام سوره است که اگر بخواند قاریه که نیست در آن هفت حرف ما در انجیل دیده ایم که یک
چنین سوره از سوره قرآنیه بخواند بهشت بر او واجب میشود جناب حضرت امیر المؤمنین در جواب
این فرمودند این سوره سوره فاتحة الکتاب است هفت حرفیکه در آن نیست ثاء و جیم و خا
و ذای معجمتین و شین و ظاء و فاء است نقل شده بعد از آنکه این جواب بقیصر روم رسید منکشف
برا و حقیقت امر اسلام و اعتقاد بر آن نمود لکن اظهار اسلام خود را نزد قوم خود نمی نمود و اسراء
مسلمانان را که نزد او بود مرخص نموده فرستاد بمدینه صراط الذین انعمت علیهم یعنی راهی را
که انعام فرموده برانبیا و مقربین و شهدا و صالحین و سایر مؤمنین غیر المغضوب علیهم تفسیر
مغضوب علیهم مفسر است بیهود چنانچه تفسیر شده و لا الضالین بنصاری و ممکن است اعم
اعم بوده باشد چنانچه موید عموم است مقابله این انعمت علیهم   رکوعست
و در آن چند بحث است   در حقیقت رکوع است بدانکه رکوع در شریعت در حقیقت
محتمله عبارت از انحنای است بعد از تراءت حقیقته از اعتقاد او حکما باید او که متمکن شود
بسبب او از رسانیدن دست به رو زانوها و فایدة الیدین با طول الیدین یعنی بقدر مستوی
الخلقه بدانکه رکوع واجب است در هر رکعت بکلمه مکرر نماز آیات که هر رکعت از آن مشتمل است
بر پنج رکوع و این رکوع چنانچه واجب است در صلوات مفروضه رکن نیز هست که اخلال

وزیادتی

وزیادتی آن موجب بطلان نماز است عمدا بوده باشد یا سهوا در رکعتین اولیین بوده باشد یا اخیرتین
و این مشهور ما بین فقها است و چند اقوال در مسئله است قول ثانی تفرقه است ما بین رکعتین
اخیرتین و غیر آنها در حق ناسی که مرحوم شیخ حکم فرموده اند هرگاه اخلال برکوع کند سهوا در
رکعتین اخیرتین متذکر شود بان بعد از سجود اسقاط سجده می نموده بنمایند برکوع بعد از آن
اتیان بسجود بنماید و این قول ضعیف است اگرچه این جمع بان مرحوم موافقت فرموده حاصل این
قول تفرقه است ما بین صلوة ثنائیه و ثلاثیه و رباعیه در ثلاثیه و ثنائیه اخلال به سجود مبطل است
عامدا بوده باشد یا ساهیا و همچنین است در رباعیه در رکعتین اولیین و اما در رکعتین اخیرتین پس
هرگاه اخلال برکوع سهوا بوده باشد این موجب بطلان نماز نمیشود بلکه عود برکوع صورت بنماید بعد از آن اتیان
باقی بنماید نماز صحیح خواهد بود قول سیم مثل قول ثانی است با تعمیم حکم در جمیع صلوات حاصل این
قول تفرقه است ما بین حالت عمد و سهو پس هرگاه عمدا اخلال برکوع نماید نماز باطل خواهد بود و اما
هرگاه سهوا اخلال بان نماید پس موجب بطلان نماز نمیشود خواه در نماز دو رکعتی بوده باشد یا سه رکعتی
یا چهار رکعتی در رکعتین اولیین بوده باشد یا غیر و این قول را مرحوم شیخ در کتاب مبسوط از بعضی
اصحاب نقل فرموده اند قول چهارم تفصیل است ما بین تذکر با اخلال برکوع در حال سجود و تذکر بان
بعد از دخول در رکعت دیگر در اول نماز باطل و در ثانی اسقاط میکند آن رکعتی که اخلال برکوع از آن شده
و بنا میگذارد بر رکعت بعد از آن و این قول شیخ است در کتاب نهایه خامس قول تفرقه است ما بین سهو رکوع
در رکعت اولی سهو رکوع در غیر آن و در اول نماز محکوم بفساد است بخلاف ثانی پس هرگاه سهو در رکوع
نمود در رکعت ثانیه مثلا در حالت سجود یا بعد از آن متذکر شد این رکعت را اسقاط میکند و بنا میگذارد
بر رکعت اولی اتمام نماز مینماید و همچنین هرگاه اخلال برکوع نمود در رکعت ثالثه و متذکر شد در حالت
سجود یا بعد از آن اسقاط این رکعت مینماید و بنا میگذارد بر ثانیه نماز را اتمام میکند و این قول حکی است
از والد بزرگوار شیخ صدوق جمعنا در ما بین اقوال هر قول اول است پس با اخلال برکوع نماز باطل

میسور استیناف نماز لازم است خواه عمداً بوده باشد این محل خلاف نیست یا سهواً در نماز چهار رکعتی (یعنی)
بوده باشد یا عنوان دو رکعت اخیرتین بوده باشد یا عنوان مثل که شود بلی در حال سجود یا
بعد از آن ظاهر این است که مسئله محل تامل نبوده باشد کلام مشکل در این مقام است این است که آیا
تذکر یافتن بعد از دخول در سجده اولی کفایت میکند در حکم بطلان نماز یا نه ظاهر اول است
اگرچه تذکر قبل از اشتغال به ذکر واجب بوده و ظاهر که حسنه کرده باشد قبل از دخول در سجود
ظاهر این است که نماز صحیح بوده باشد اگرچه بعد از بعضی مراتب بجهة سجود و لفظا بجهة سجود
بوده باشد مادامی که جبهه بمحل سجود نرسیده باشد تا حدی مطلب ... بلی اشکالی که در
این مقام هست این است که آیا لازم است قیام یعنی واجب است بعد از تذکر بحقیقت حال بایستد و لا
بعد از آن منحنی شود بجهت رکوع یا نه بلکه میتواند برخیزد تا حد رکوع رسد اکتفا بان نماید ظاهر اول است
و این در صورتیکه انحنا در اول بجهت رکوع بوده لکن قبل از بلوغ بحد رکوع شرعی غافل شده نشست
بجهة سجود بعد از آن متذکر شد در آن صورت نیز باعتقاد حقیر لازم است راست بایستد بعد از آن
منحنی شود بقصد رکوع خصوصاً اینکه قیام متصل به رکوع بعمل نیامده قیامی است که از او منتقل شود به رکوع شرعی
نه مطلق قیام بعد از فراغ از قرائت شد و مفروض این است در این مقام قبل از بلوغ بحد رکوع شرعی غافل
شد از رکوع و منحنی شد بقصد سجود پس قیام متصل برکوع بعمل نیامده است خواهد بود پس لازم است
قیام تا آنکه قیام متصل به رکوع بعمل آمده باشد توضیح مطلب آنکه مراد از رکوع در کلام علما قیام
متصل برکوع ~~که مراد است از او منتقل شود برکوع شرعی نه مطلق قیام بعد از فراغ از قرائت و~~
~~مفروض این است در این مقام قبل از بلوغ بحد~~ رکوع شرعی است و رکوع شرعی چنانچه مذکور شد انحنائی است
که متمکن بوده باشد از بلوغ ید بر رکبتین و اتصال قیام باو ممکن نیست پس مراد قیامی است که از آن
منتقل شود به رکوع شرعی و مفروض عدم تحقق است پس لازم است قیام بجهة تحصیل آن و نیز در
باب ما بین دو صورت مذکوره نیست در تحقق انحنائی است که بان رکوع

سجود بوده باشد محل تامل نیست و اما در کلی چنین نبوده باشد بلکه انحنا بجهة ...

شرعی

شرعی محقق میشود و تمییز تفرقه ما بین رکوع و ما بین ما سابق میگوئیم سابق مذکور شد رکوع شرعی
در حق مختار عبارت از انحنائی است که متمکن بوده باشد مکلف بسبب آن از رسانیدن یدین
بر رکبتین مقصود در این مقام دو چیز است اول است که تنبیه شود بر آنکه وصول رؤس اصابع کفایت میکند
در تحقق رکوع شرعی بلکه لابد است از انحنائی که متمکن بوده باشد بسبب آن از رسانیدن کفین
بر رکبتین و این بدو نحو محقق میشود یکی است که منحنی شود بحدی که سر دست که تعبیر از آن
براحت دست میشود برسد بزانوها ثانی آنست که منحنی شود بحدی که باطن انگشتان بزانو برسد ظاهر
اینست هر دو کفایت میکند در اتیان بمامور به اگرچه اول اکمل است دوم آنست که تنبیه شود بر اینکه
آنچه مذکور شد در حق رجال است پس در حق زنان حاجت نیست بلکه انحنائی واجب در حق زنان کمتر
از این قدر است که مذکور شد بلکه هرگاه زن منحنی شود بحدی که رؤس اصابع بزانوها برسد انحنا
کفایت مینماید در تحقق رکوع واجب در حق زن بلکه دور نیست که گفته شود بکفایت اقل از این تقلیل محل
مقصود این نیست انحنائیکه محصل امتثال در حق مرد هست از محصل امتثال در حق زن نبوده باشد
بلکه مقصود تنبیه بر این است که زن اکتفا میتواند نمود باقل از آن مقدار بلی هر انحنائیکه کفایت
میکند در حق رجال کفایت میکند در حق نسا و اما عکس نیست یعنی بعضی افراد انحنا در اکتفا
بان میتواند نمود بخلاف مرد بلکه راجح در حق زن است دور است که انحنائی او در رکوع اقل از
انحنائی مرد بوده باشد اگرچه مثل انحنای مرد هم کفایت مینماید در حصول امتثال و تقیید بقیام
بسبب اینست که در حق قاعد چنین نیست و کیفیت رکوع قاعد در مبحث قیام مفصلا مذکور شد
و این و تقیید بمختار بجهة اینست که در حق غیر مختار چنین نیست بلکه اگر متمکن از انحنا مطلق نبوده
باشد اکتفا مینماید با یمای بسر و اگر متمکن از ایمای بسر نبوده اکتفا مینماید با یمای بعین و اگر متمکن
بوده باشد از انحنا لکن بقدر مذکور متمکن نبوده باشد لازم است منحنی شود بقدر مقدور
مجملا رکوع در حق تام مختار عبارت است از انحنای مذکور و در حق امام قاعد ممتاز ...

بجو بیت که مذکور شد در مبحث قیام و در حق غیر مختار با انحنا است لکن در عکس مذکور با ایمای بر این است
با ایمای بعین بتفصیلیکه مذکور شد ممکن است کسی بگوید رکوع در شریعت عبارت است از انحنا عمل مذکور
و اما در حق غیر مختار و مذکور شد مثل ایمای بغیر مثلا این رکوع نیست بلکه قائم مقام رکوع است کلام مسلکه داین
مقام هست اینست با ایمای بعین یا ایما براس مثل آنکه مثلا رکوع است در احکام دین گاه کسی که تکلیف او ایما براس
بود مثلا در مقام رکوع لطل لد باین کرد ناسیا بعد از دخول در رکوع سجود با عمل از رفع از سجود خواه
سجود اختیاری بوده باشد یا قائم مقام او مثلا ایما بس که در صورت عدم تمکن از سجود نمازش محکوم بصحت است
اعاده ان لازم است یا چنین نیست مسئله محل اشکال است نظر باینکه ایما در این مقام بدل رکوع است
ثابت است در حق مبدل البته بوده در متبدل منه پس لازم است استیناف نماز ظاهر اینست که حکم ببطلان نماز
نتوان نمود پس نماز صحیح خواهد بود و استیناف لازم نخواهد بود نظر باینکه بدلیت ایمای براس
مثلا نسبت برکوع منصوص نیست که با ین نحو حدیث داشته باشیم هذا بدل منه او بمنزلته تا انکه
بعموم بدلیت او بعموم منزلته استدلال توانیم نمود بمثابه که در جمیع احکام بلکه موجود
در خصوص ایما است در صورت عدم تمکن از رکوع این قدر است که ممکن است در حکم بمثابه که تو
جمیع احکام وارده له مقتضیه فساد مشتمل بر لفظ رکوع است منصرف بما نحن فیه نمیشود پس صحت ثابته
محکوم بر بقاست و دافع ان مشخص نیست بطلان ممکن است استدلال کرده شود در اثبات صحت بعموم
صحیحه زراره لا تعاد الصلوة الا من خمسة الطهور والوقت والقبلة والرکوع والسجود مقتضی اعاده نماز
اخلال عمدا و سهوا بغیر حدیث مذکور منحصر است در اخلال بیکی از امور خمسه مذکوره و عدم اندراج محل
کلام در عنوان رکوع ظاهر است و همچنین در رکوع نظر بانچه مذکور شد پس محل بحث مندرج در تحت
عموم مستثنی نیست بلکه مندرج در عموم مستثنی منه است پس اعاده واجب نخواهد بود به سبب اخلال
بان سهوا مثلا لکن احتیاط اعاده نماز است بعد از اتمام بلی حرفی که در این مقام هست اینست که عموم
مثل لازم هست یا نه ظاهر تفصیل است در این مقام ما بین انکه سجود این شخص بطریق معهود یا بطریق

اما

اما دو ان الحکم میکنیم بعدم لزوم عود بلکه بعدم جواز ان بی اشکال نظر بادله داله بر عدم لزوم عود
بعینه در صورتیکه متذکر شود بعد از دخول در سجود بخلاف در ثانی پس در حکم بجواز عود بعدم
بعینه در این صورت اشکال میتوان نمود مگر انکه ملکی نیم عود بجهت تدارک بعینه مستلزم زیادتی
در نماز نمیشود یا خلال بایمای سجود بعامداهر یک موجب بطلان نماز است نظر باینکه هرگاه
عود نمود بجهت تدارک بعینه ایمای بجهت رکوع یا اعاده مینماید ایما بجهت سجود یا بانکه اعاده
نمود لازم می آید زیادتی دو جزای نماز و الا لازم می آید اخلال بسجود ~~باخلال~~ با اخلال بنا
بنا بر او بعد از رکوع یا قائم مقام ان و علی التقدیرین نماز باطل میشود اما بنا بر ثانی پس ظاهر است
نظر باینکه بلزوم تقدم رکوع بر سجود و اما بنا بر اول نظر بحدیث صحیح مروی در کافی از حنان
عن الاول دلالة الاخر امام محمد باقر عم که فرموده اذا استیقن انه زاد فی صلوة المکتوبة لم یعتد بها
واستقبل صلوتة استقبالا اذا کان قد استیقن یقینا در بیان رکوع منحنی است بدانکه هرگاه منحنی
بوده باشد خواه در اصل خلقت چنین بوده یا باعتبار عارض مثلا مرض یا بجهت پیری در صورتیکه
که انحناء او بکمتر از حد رکوع شرعی نبوده باشد در این صورت اگر متمکن بوده باشد از تقلیل انحناء
بانمعنی متمکن هست از کم کردن ان انحناء بحدیکه از حد رکوع شرعی میل بقیام نماید ظاهر اینست این تقلیل لازم
بوده باشد بعد از ان منحنی میشود بقصد رکوع و اگر متمکن نبوده باشد از این لکن متمکن از انحناء
زیادتی بوده باشد لازم است ان انحناء زیادتی را بعمل اورد بقصد رکوع تحصیلا للامتثال و اما هرگاه
منحنی بحدیکه بوده باشد تقلیل انحناء در حق او ممکن نبوده باشد و همچنین زیادتی در ان بصورت
ظاهر اینست ایما بجهت رکوع در حق او متمکن متعین بوده باشد پس احتیاط ایما در انحنا بجهت رکوع
منتهی انحنا نمود در بیان امور واجبه متعلقه برکوع است بدانکه امور متعلقه برکوع یا واجب است
یا مستحب است یا مکروه پس در اینجا چند مقام است اول در امور واجبه متعلقه برکوع است و ان چند است بدانکه واجب متعلق برکوع
اول باقی بودن است در حالت رکوع بقدر ادای ذکر واجب و بعبارت اخری لازم است شروع بذکر واجب

لا ازید ورمی در رکوع منحنی شود تا حد رکوع برسد و انکه منحنی در رکوع شرعی بوده باشد تا بقدر ابتدای صورت

نماید بعد از بلوغ بحد رکوع شرعی و شروع بر فع راس نماید قبل از فراغ از آن پس هرگاه شروع نموده بذکر قبل واجب
از رکوع بلوغ بحد رکوع شرعی یا بر فع راس نموده قبل از فراغ از آن عامدا نماز باطل خواهد بود دوم
تمانینه است بقدر ذکر واجب در حال ایتان بآن و مراد بطمانینه است در اینمقام سکون بدن
مصلی و استقرار آنست پس حرکت بعضی اصابع بلکه حرکت دست ضرر و منافی با طمانینه یعنی مذکور
نیست پس هرگاه ایتان بذکر واجب نماید کلا او بعضا در حالت عدم استقرار بدن عمدا نماز
باطل خواهد بود و مخفی نماند طمانینه بقدر ذکر واجب واجب است اگرچه فرض شود عالم بذکر
نبوده باشد سیم ذکر است بدانکه ذکر واجب در رکوع در حالت اختیار تسبیحه واحده کبری است
یا سه تسبیح صغری و مراد بتسبیحه کبری در اینمقام سبحان ربی العظیم و بحمده و مراد بتسبیحه صغری
سبحان الله است پس مکلف مخیر است ما بین آنکه سه مرتبه بگوید سبحان الله یا یکمرتبه سبحان ربی
العظیم و بحمده لکن تسبیح کبری افضل از سه صغری است و در حال ضرورت اکتفا بیک سبحان الله میتوان کرد
و قول بجواز اکتفا در حال اختیار بمطلق ذکر اگرچه تکبیر بوده باشد یا تهلیل ضعیف است محصل کلام
در اینمقام است که گفته شود اختلاف کرده اند علما که آیا در رکوع و سجود اکتفا بمطلق ذکر میتوان
نمود یا نه بلکه تسبیح متعین است جمعی از فقها اختیار نموده اند اول را لکن مختار قول ثانی است
پس اکتفا بمطلق ذکر نمیتوان نمود بلکه تسبیح متعین است لکن قائلین بتعیین تسبیح اختلاف نموده اند
بشش قول قول بتعیین سه تسبیحه کبری و این قولی است که مرحوم علامه در تذکره نقل
نموده از بعضی علما و ممکن است حمل شود بر این کلام شیخ در مقنعه دوم بوجوب سه
تسبیحه لکن مخیرا میان سه کبری و سه صغری و این ظاهر میشود از شیخ صدوق در فقیه
و هدایه و سیم قول ابی الصلاح در کافی سیم قول بتخییر ما بین تسبیحه واحده کبری و سه تسبیحه
صغری و آن قول مختار محققین از فقها است چهارم قول بتعیین واحده کبری و این ظاهر
میشود از صاحب مراسم و مرحوم علامه در کتاب تبصره و شیخ شهید در کتاب بیان پنجم تخییر ما بین تسبیحه

واحده کبری و سه تسبیحه صغری و این ظاهر میشود از صاحب غنیه و صاحب اشاره و قول ششم
قول بجواز اجتزاء بمطلق تسبیح است حتی مثل سبح الله و این قول را نسبت داده اند بمحقق
در کتاب انتصار لکن دلالت عبارت این کتاب بر این مطلب ظاهر نیست مذکور شد مختار ما بین اقوال
مذکوره قول سیم است پس مکلف مخیر است ما بین تسبیحه کبری و سه صغری لکن با افضلیت کبری و کلام
در اینمقام هست اینست یا لفظ و بحمده جزو تسبیحه کبری هست یا نه این مطلب محل کلام است خلاف
ما بین فقها است مختار در نزد حقیر جزئیت است پس مخیر است ما بین اینکه سه مرتبه بگوید
سبحان الله یا یکمرتبه بگوید سبحان ربی العظیم و بحمده لکن احتیاط افضل بلکه احوط بین هست
بدانکه مناسب در اینمقام اینست که ختم بحث شود بر بیان معنی این ذکر پس میگوئیم تفسیر این
صفت وجه شده است همه این وجوه را در مطالع الانوار بیان نموده ام احسن وجوه است
که بگوئیم واو و بحمده عاطفه است و جار و مجرور متعلق است بفعل محذوف و مصدر در بحمده مضاف
بفاعل است و مقصود جمع میان تسبیح و تحمید است کما فی قولک سبحان الله و الحمد لله حاصل معنی
آنکه چون که تسبیح و حمد بکرد لایق بجلال احدیت هست تسبیح و حمد الهی است جل جلاله تعالی تسبیح
و حمد بکری پس معنی چنین خواهد بود که معتقد این هستم که خداوند عالم جل شانه منزه هست از جمیع نقایص
و عیوب و مبرا است از جمیع معایب و دسوس و حمد او مینمایم بعونه و توسل بحمد باری تعالی نفس
خود را پس هذیر چنین خواهد بود تسبیح سبحان ربی العظیم و بحمده چهارم رفع راس از رکوع
است بحو یکه راست بایستد لکن رفع راس بعد از فراغ از ذکر واجب بوده باشد چنانچه لازم بود لازم است که
که شروع بذکر واجب بعد از بلوغ بحد مذکور و استقرار یا شروع نمود بر فع راس از رکوع بحد رکوع و استقرار بوده باشد
قبل از فراغ از ذکر واجب نماز باطل خواهد بود هرگاه عمدا بوده باشد تنقیح مقام مقتضی اینست پس هرگاه شروع بذکر نمود قبل از بلوغ بحد مذکور
که گفته شود ذکر یکه بعد از بلوغ بحد رکوع در آن شروع نموده یا بقصد استحباب در آن نموده
یا بقصد واجب یا نه قصد استحباب در آن نموده و نه قصد واجب و بر جمیع تقادیر یا اجتزا بهمین ذکر

[illegible]

بوده در ذکر رکوع یا جمیع بلکه اتیان بیک ذکر و به قصد تعاون یا سهو یا جمیع بوده یا عمداً پس مسئله مفروضه
بدو اراده صورت میشود در شش صورت سهواً اصل صحت نماز لکن مشروط بر اینکه در صورت اجتزا
بهمان ذکر متذکر نشده باشد بحقیقت حال مگر بعد از رفع راس از رکوع اگر چه قبل از اتمام
بوده باشد و اما هرگاه متذکر شد بحقیقت حال در رکوع و اجتزا بهمان ذکر نمود شبهه در بطلان
نماز نیست نظر باخلال بذکر واجب عمداً بجهة انکه ذکر ماتی به بجهة ذکر ماموربه نیست و ماتی به
غیر ماموربه و هرگاه ماموربه بعنوان ماتی به نبود غایتش از عهده تکلیف نخواهد بود و اما شش صورت عمد پس شکی
در بطلان نماز در سه صورت آن نیست و این در صورتی است که اجتزا بهمان ذکر نموده باشد [illegible]
یعنی ذکری که قبل از بلوغ بحد رکوع شروع نموده در آن عالماً خواه عالم بوده باشد بحد رکوع یا جاهل باجزاء به در حق
بسیار بلکه از عوامیکه اعتقاد نموده اند اتیان باین ذکر میبایست بعد از تحقق مسئله نموده خواه بحد رکوع
شرعی رسیده باشد یا نه خواه قصد وجوب در آن نموده باشد یا قصد استحباب و اشکال بلکه هست
در سه صورت باقیه است یعنی در صورتیکه عدم اجتزا بآن ذکر است یا اتیان ذکر تمام
در حد رکوع شرعی خواه عالم بوده باشد بحد رکوع شرعی یا جاهل وجه حکم بصحت آنست که مفروض
اینست که ذکر تام را اتیان نموده است در حد رکوع شرعی این کفایت میکند حکم بصحت و اجزاء اتیان
نموده قبل از آن در حکم عدم و لغو خواهد بود و وجه حکم به بطلان آنست که اتیان بذکر بقصد
ذکر رکوع قبل از بلوغ بحد رکوع عمداً بدعت خواهد بود پس منهی عنه است لکن ممکن است که گفته
شود این بطلان همان ذکر میشود نه اصل نماز نظر بانکه مفروض این است که اتیان بذکر رکوع در محل
شرعی آن نموده است مگر در صورتیکه مقصود این شخص در حین احداث [illegible] بوده باشد که ذکر
رکوع را باین نحو اتیان نموده باشد مگر ذکر رکوع در این وقت ممکن است که گفته شود که نهی منتج
اصل نماز شود پس مقتضی فساد نماز خواهد شد لکن ممکن است اشکال با قطع نظر از این مفروض در
بعض صور مسئله از راه دیگر توضیح آن اینست هر یک از سه صورت مفروضه مقصود میشود

سه صورت

سه صورت پس اقسام متصوره در این سه صورت در شش صورت حاصل میشود از ضرب سه
در سه اول آنست که قصد وجوب نموده در آن ذکری که شروع در آن نموده قبل از بلوغ بحد رکوع
پس در ذکری که اتیان مینماید یا در حد رکوع یا بقصد وجوب مینماید یا بقصد استحباب یا نه بقصد
وجوب مینماید و نه بقصد استحباب در صورت اول لازم می آید قصد وجوب دو چیز کرده باشد
در نماز در حالی که واجب یکی است صورت ثانی لازم می آید قصد استحباب در واجب نظر باینکه اجزاء قبل
از بلوغ بحد رکوع شرعی شروع نموده به نیت وجوب مطلوب در نماز نبوده است پس واجب آن ذکر [illegible]
که اتیان بآن مینماید در حد رکوع شرعی مفروض این است که قصد استحباب در آن نموده است در قسم
ثالث اگر چه نماز سالم از این محذور است لکن اتیانی کرده است در نماز بقصد مطلوبیت چیزی را
در حالی که در آن حالت مطلوب نبوده است و از آنچه مذکور شد در شش قسم باقی حال
آنها مستحق میشود که ممکن است حکم کرده شود در کل این اقسام بعدم حصول امتثال نظر باینکه
تخلل کرده است در عبادت مطلوب غیر مطلوب با قصد مطلوبیت بنابراین ممکن است تفصیل
داده شود مابین آنکه اتیان نماید بقصد مطلوبیت در آن حالت و مابین نه بقصد مطلوبیت فی الجمله
یعنی میداند ذکر در رکوع مطلوب هست لکن نمیداند در چه حالت مطلوب هست پس اتیان
بذکر مینماید بقصد اتیان مطلوب در اول حکم میشود ببطلان نماز بخلاف ثانی محتملاً ظاهر میشود این
است در جمیع صور عمد به نماز باطل باشد لکن احتیاط مقتضی اتمام نماز است بعد از آن اعاده
نماز [illegible] آنچه مذکور شد حکم شروع بذکر رکوع بود قبل از بلوغ بحد رکوع و اما حالت
رفع راس از رکوع قبل از فراغ از ذکر پس حکم در این چندان اشکالی ندارد نظر باینکه آن ذکری که
واجب است یا ذکر مستحب و علی التقدیرین یا سهواً این عمل واقع شده یا عمداً در صورت سهو صحت نماز محکوم است
و در صورت عمد اگر ذکر واجب بوده است نماز باطل و اگر ذکر مستحب بوده نماز صحیح مگر در صورتیکه
بخواهیم کنیم تقدیم مستحب را بر واجب در این صورت نیز نماز باطل خواهد بود بجهت از امور واجبه متعلقه

به رکوع طمأنینه بعد از رفع راس است مراد از طمأنینه در این مقام این است بعد از آنکه رفع راس
از رکوع نمود بنحوی باشد که صادق باشد بر او که بدن او متحرک نیست ساکن و مستقر است همین قدر ستی
کفایت میکند چنانچه سابق بیان شد حرکت بعض اعضا مثل اصابع بلکه حرکت ید مضر نیست بحث پنجم در
بیان اینستکه آیا امور مذکوره که عبارت از انحنا بقدر مذکور و ذکر و بقای در حد رکوع بقدر
ذکر واجب و طمأنینه بقدر آن و رفع راس از رکوع و طمأنینه بعد از آن آیا مختص است بصلوات مفروضه
یا نه بلکه ثابت است در صلوات مندوبه بیان تحقیق در این مطلب محتاج بتفصیل است بیان این اینست
که سابق بیان شد که جایز است ایتان بنوافل راکبا و ماشیا در حال اختیار و اضطرار در سفر و حضر
در صورتیکه ایتان بنوافل نماید سواره و پیاده شکی نیست که هیچیک از امور مذکوره لازم
نیست مگر ذکر پس یعنی ذکر از امور دیگری در نوافل در صورت مذکوره لازم نیست بلکه در رکوع
و سجود اقتصار میتواند بایما پس انحنا بحد رکوع لازم هست نه غیر آن از اموری که مرتب بر
انحنا میشود و اما هرگاه ایتان بنوافل شود ایستاده در این صورت ظاهر اینست که لازم باشد رعایت
کل امور مذکوره یعنی اخلال بهیچ یک جایز نبوده باشد بلی تفاوتی که هست ما بین فرایض و نوافل
اینست که رعایت امور مذکوره واجب است در نوافل بوجوب شرطی نه شرعی بخلاف آن فرایض که
ظاهر اینست که واجب بوجوب شرعی بوده باشد مقام ثانی در بیان امور مستحبه متعلقه برکوع است
بدانکه مستحبات در این مقام چند چیز است اول تکبیر بجهت رکوع است بدانکه و مراد به تکبیر
در این مقام تکبیری است که بعد از فراغ از قرائت [یا بعد از قنوت یا بعد از فراغ] از تسبیحات بدل از قرائت گفته می شود و این تکبیر
از مستحبات و آداب رکوع است و قول بوجوب این تکبیر چنانچه ظاهر می شود از صاحب مراسم
و حکایت شده از ابن ابی عقیل ضعیف و شاذ است ظاهر اینست که استحباب این تکبیر در حال
قیام و انتصاب است پس ایتان باین در حال هوی برکوع شرعیت آن ظاهر نیست و شهید
ثانی در شرح ارشاد و شرح نفلیه دعوی شهرت بر این مطلب نموده اگرچه جماعتی از فقها

هم

هم باستحباب آن فرموده اند اگرچه حال هوی بجهت رکوع بوده باشند ولکن تمام نیست بلکه بعد از
فراغ از تکبیر محقق میشود قصد رکوع و مستحب است در حال رکوع تکبیر رفع یدین نماید بنحوی که
در مباحث تکبیرة الاحرام بیان شده دوم وضع یدین است بر رکبتین بدانکه گذاشتن دست بر دو
زانو در حال رکوع واجب نیست پس ترک آن موجب بطلان نماز نمیشود ولکن مستحب مؤکد است
اخلال بآن با امکان مناسب نیست و ظاهر اینست بوضع کفین بر رکبتین بهر نحو که بوده باشد تأدیه
سنت میشود ولکن افضل اینست که در رکوع بگذارد دو دست بر زانو و چند امر رعایت نمود اول
اینست که سینه دست را که تعبیر از آن بزانو میشود بر عین رکبه که عبارت از محل وصل
ما بین استخوان ران و استخوان ساق است بگذارد و انگشتان دستها را از هم جدا نموده محیط
سازد بر اطراف زانو دوم اینست که اول دست راست را بر زانوی راست بگذارد و بعد
از آن دست چپ را بر زانوی چپ بگذارد سیم آن است که دستها را بقوت بگذارد بر زانوها
بنحوی که زانوها را رد نماید بجانب خلف پس اینها مستحبات سه گانه مستحب است چهارم از جمله مستحبات
اینستکه در حال رکوع اجزای ظهر را عالی و مساوی همدیگر قرار دهد یعنی بعضی ارفع و
بعضی اخفض نباشد پس مساوی نگه دارد که اگر قطره آبی بر پشت واقع شود میل بهیچ سمت نه
نماید چهارم آن است که گردن خود را در حال رکوع بکشد بمحاذات ظهر نگه دارد پنجم تصفیه ما
بین قدمین است یعنی رعایت صف ما بین قدمین نماید یعنی بعد ما بین عقبین یعنی دو پاشنه
پا را مثل بعد ما بین ابهامین یعنی دو انگشت بزرگ پا قرار دهد یعنی انفراج ما بین ابهامین یعنی زیاده
تر از انفراج ما بین عقبین و کمتر از آن قرار ندهد و همچنین عقبین را محاذی همدیگر قرار دهد و
بعبارة اخری انگشتان هر قدمی را محاذی انگشتان قدم دیگر قرار دهد بمحاذات ابهامین با هم
مستلزم محاذات سایر انگشتان هر یک با دیگری خواهد بود هرگاه مستوی الخلقه بوده باشد
و بعبارة دیگر ما بین هر انگشت از عقبین قدمین از قبله مساوی قرار دهد با بعد از بین
ابهام انگشت از قدم دیگر از قبله ششم است که انفراج ما بین قدمین در حال رکوع بقبله

یک وجب بوده اگرچه در حال قیام یکبند از این اتصال راست مؤدی مشهور مجملاً مستحب
این است بعد ما بین قدمین در حال رکوع بقدر یک وجب بوده باشد اگرچه در حال قیام انگشت
انقدر نبوده باشد هفتم آن است که نظر او در حال رکوع بمیان دو قدم او بوده باشد هشتم
عضدین است یعنی دو بازو را از بدن واضلاع پهلو جدا نماید بلکه باز نماید مثل جناح
مرغ در حال طیران واین مستلزم اینست که عضد از زیر بغل دور شود و ذراعین از
محاذات جنبین بیرون رود واین مدخلیت تمام دارد در تسویه ظهر مطلوب نهم این است
که قبل از شروع بذکر رکوع این دعا را بخواند اللّهم لک رکعت ولک اسلمت وبک آمنت وعلیک
توکلت وانت ربی خشع لک قلبی وسمعی وبصری وشعری وبشری ولحمی ودمی ومخی وعصبی
وعظامی وما اقلته قدمای غیر مستنکف ولا مستکبر ولا مستحسر یعنی ظاهر این است که پروردگارا
از برای تو رکوع میکنم وبتو اسلام آورده ام وبتو ایمان آورده ام ~~[illegible]~~ ودر حق
تو توکل کرده ام وتو پروردگار منی خشوع وذلت میکند از برای تو قلب وگوش من
وچشم من وموی من وپوست من وخون من ومغز استخوان من وپیهای بدن من واستخوان بتمامه
من وهمچنین خشوع میکند هرچه که در قدم من حامل او هست استنکاف از عبادت تو ندارم
واستکبار در این ندارم بلکه تعب ومشقت ورنج خود را در این نمی بینم بلکه لذت وراحت خود را
در عبادت وخشوع در خدمت تو میدانم دهم آن است که ذکر رکوع را سه مرتبه یا پنج مرتبه یا هفت
مرتبه بگوید واز نه مرتبه [illegible] سه مرتبه گفتن تسبیح کبری است واین ظاهر است پس مراد
اینست بکمتر این ذکر که واجب است کفایت میکند در حصول امتثال لکن مستحب این است که هر مرتبه
ایشان نماید یعنی انضمام دو تسبیح دیگر را بیک واجب مستحب است تا ختم بسه مرتبه وهمچنین انضمام چهار بواجب
وانضمام شش مرتبه بیک مرتبه واجب مجملاً واز این استفاده میشود در ذکر رکوع ختم بسه مرتبه یا پنج
مرتبه یا هفت مرتبه افضل است مشخص است با اشتراک این سه عدد در اصل فضیلت متفاوت
خواهند بود در شرافت وکمال پس ختم بسبع افضل از همه است بعد از آن ختم بپنج بعد از آن ختم

بسه

بسه واین ادون از دو عدد بعد فوق است مناسب اینست که تنبیه شود در این مقام بدو مطلب اول
اینست که بیان شود که ختم ذکر رکوع را بهفت مرتبه ایا این منتهای مرتبه فضیلت است که زیاده
بر این فضیلت ندارد بلکه رجحان نیز ندارد یا چنین نیست بلکه فضیلت دارد اگرچه متوهم
توهم میشود از بسیاری از کلمات فقها قدس الله ارواحهم احتمال اول لکن ظاهر اینست
که چنین نیست بلکه علاوه بر هفت جایز بلکه راجح وافضل است ومستند این مطلب عموم ادله
بر رجحان تطویل در رکوع وسجود بقدر استطاعت بعلاوه حدیث موثق حالی نقل جناب
کاشف الاسرار والدقایق امام جعفر صادق ع که انجناب در نماز جماعت ایشان ذکر رکوع تو مودند
سه وسه یا سی چهار مرتبه بعلاوه حدیث معتبر ابان بن تغلب که فرموده داخل شدم
بخدمت جناب حضرت امام جعفر صادق ع در حالتی که آن حضرت ص مشغول نماز بود پس شمردم ذکر
رکوع وسجود را آنحضرت شصت مرتبه فرمودند کلمات کثیر از فقها محمول بر غالب است نظر
باینکه غالب نظر بمشاغل ناس از تعدی از هفت مرتبه پیدا شد شاید وجه اقتصار بهفت در رسالت
بعض العباد همین بوده باشد یعنی کثرت مشاغل و تفرق دواعی ولهی بر اقتصار باین عدد نموده
مطلب ثانی آن است که ختم بعدد وتر راجح ومستحب است مجملاً از جمله مستحبات در رکوع و
سجود آن است که ذکر آنها ختم شود بعدد وتر واین مطلب تا عدد هفت مسلم وظاهر
میشود از بسیاری از فقها ~~[illegible]~~ ما واما فوق هفت محل کلام است مقتضای
کلمات اصحاب در این مطلب مختلف است از مرحوم شیخ شهید قدس الله تعالی روحه
السعید ظاهر میشود در کتاب ذکری ودروس ولمعه استحباب ختم بوتر مطلقا اگرچه بعد از
تجاوز از هفت بوده باشد وموافقت فرموده است با ایشان شهید ثانی وجمعی ومقتضای کلام
ابن ادریس در سرائر وکلام محقق در شرایع خلاف است قال فی الشرائع ثم یقول سبحان
ربی العظیم وبحمده ان شئت ثلثا وان شئت خمسا وان شئت سبعا والزاید افضل نظر باینکه
کلام اعم است والزاید افضل لا الی حد میکنند پس اینکه زیاده بر هفت مرتبه افضل از هفت
وما دون است خواه ختم بشفع شود یا بوتر وهمچنین کلام محقق در شرایع فرموده است

در مقام بیان امور مستحبه در رکوع وان تسبح ثلثا او خمسا او سبعا فهو افضل مقتضی کلام
ایشان بنابر همان است که مذکور شد در کلام ابن ادریس و مثل این دو عبارت است
بعضی عبارات دیگر در نسبت لحینا بقول بافضلیت ختم بوتر مطلقا اگرچه ختم بشفع
در ما فوق سبع جایز و مشروع بوده باشد کلا میگوید در این مقام همینا نیست که ایا مادون
سبع مثل اینست یعنی ختم بوتر افضل و ختم بشفع غیر مشروع است بلکه با الاضافه با دون
افضل است اگرچه نسبت با فوق مرجوح بوده باشد یا چنین نیست ظاهر آن است اگرچه
توهم آن نیستا از عبارات اصحاب ثانی است نظر باینکه تصریح ننموده اند بیک مرتبه
و سه مرتبه و پنج مرتبه و هفت مرتبه احدی نه نیلم ام تصریح بجواز ختم بشفع نموده
بمرتبه این دو احتمال جواز ختم است در ذکر رکوع و سجود بذکر و بچهار ذکر و بشش ذکر
و علم آن است پس بنابر مختار هرگاه اقتصار بدو ذکر نماید چاید بلکه افضل هم
بوده نسبت بیک مرتبه اگرچه مرجوح است با الاضافه بختم بسه ذکر و هم چنین ختم
بچهار نسبت بختم بسه ذکر و بپنج ذکر و ختم بشش ذکر نسبت بختم بپنج و ختم بهفت
پس هر یک از اینها راجح است نسبت بما تحت و مرجوح است با الاضافه بما فوق و دلیل
براین مطلب حدیث ابان بن تغلب است که قاطبه اصحاب تلقی بقبول نموده اند و آن
حدیث اینست که ابان بن تغلب گفته عرض کردم خدمت جناب امام جعفر صادق کم ادنی ما یجزی من التسبیح في الرکوع
والسجود قال تقول سبحان ربي العظيم وبحمده ثلثا في الركوع وسبحان ربي الاعلى ثلثا
في السجود فمن نقص واحدة نقص ثلث صلوته ومن نقص اثنتين نقص ثلثي صلوته
ومن لم يسبح فلا صلوة له مستخفی است که این حدیث محمول است بر کمال افضلیت بسبب
نقص واحد و اثنتین و این ظاهر است وجه استفاده مطلب از این حدیث است که این
حدیث صریح است در افضل است از ختم بواحد اگرچه مرجوح است نسبت بختم بسه
مرتبه و این معنی مدعا است و لعل نظر الله تعالی صاحب الوسیله حیث اخبر بعشر و
اصابته بما نبهنا علیه قال و المندوب من آن تقل و كيفيته فالفضل اربعة و ثلثون

الاقبال على العقلوة الى ان قال وقول ما زاد على التسبيح ولعله في الركوع من التسبيح الى آخره ما
ما ذكره لظهور شمول قوله ما زاد على تسبيحة مطلق ما زاد ولو فرض محلة ومثله حسن
التعبير صاحب الجامع جزاهما الله خير جزاء المحسنين باندهم از امور مستحبه خواندن سمع الله
لمن حمده است و همچنین دعای بعد از آن بعد از رفع راس از رکوع محقق این مطلب محتاج است
بنقل کلام در چند امر اول آن است که محل سمع الله لمن حمده و دعای بعد از آن با بعد از آن
است که منتصب شد یا چنین بلکه سمع الله در حالت رفع راس است و دعا بعد از رفع راس ظاهراً ابی الصلاح م
مقتضای عبارت ثانی است مشهور اول است و این مختار است پس مستحب قول سمع الله لمن
حمده و دعا است بعد از رفع راس و انتصاب در حالت نه در حالت رفع چنانکه معلوم شد
دوم در بیان دعا نیست که بعد از سمع الله لمن حمده است بدانکه کلمات علما در این مختلف است
مذکور در کتاب مقنعه و غیر و غیر هما چنین است الحمد لله رب العالمین اهل الکبریاء و
العظمة والجبروت لکن مختار در بیان این نحو است که صحیحه زراره مرویه در کافی
مشتمل بر آن است و آن چنین است که بگوید بعد از سمع الله لمن حمده الحمد لله رب العالمین
اهل الجبروت والکبریاء والعظمة لله رب العالمین و در ترکیب این چند فقره محتمل است اول
است که واو والکبریاء واو عاطفه بوده باشد مدخول آن معطوف باشد بجبروت و العظمة
مرفوع بوده باشد بابتدائیه و خبر مبتدا لله رب العالمین بوده باشد دوم است که و
العظمة معطوف بوده باشد کالمتقدمة هی ثمه رب العالمین خبر مبتدا محذوف بوده باشد مثل والکبریاء م
باشد والتقدیر هي لله رب العالمین ای الجبروت والکبریاء والعظمة لله رب العالمین ثالث
است که واو والکبریاء واو استیناف بوده باشد مدخول آن مرفوع بوده باشد بابتدائیه و
العظمة معطوف بوده باشد بر آن خبر مبتدا که لله رب العالمین بوده باشد بلفظ احسن وجوه
ثلثه وجه اول است وجه اولویت ظاهر میشود بتامل و مرحوم شیخ شهید در کتاب
ذکری لفظ الله را ذکر نفرموده اند دعا را چنین ذکر فرموده اند الحمد لله رب العالمین

اهل الجبروت والکبریاء والعظمة رب العالمین بنابراین اهل الجبروت مبتدا خواهد بود
والکبریاء والعظمة معطوف بر آن و رب العالمین خبر مبتدا خواهد بود لکن مذکور در نسخ
موجوده کافی نحوی است که ذکر نموده ایم و بهمین نحو ذکر شده در اکثر نسخ تهذیب مرحوم
شیخ لهذا نقل نموده اند بهمین نحو مذکور است در نسخه تهذیب که بخط والد ایشان
بوده که از بعضی نسخ نموده بود بلکه در نسخه اهل مذهب بلکه شهید ثانی نور الله
نفسه و فعه السعید نقل نموده اند باین نحو ... اند در نسخه اصل تهذیب که بخط مرحوم
شیخ بوده و مرحوم شیخ صدوق در فقیه بنحو دیگر ذکر نموده اند باین نحو سمع الله
لمن حمده والحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم اهل الجبروت والکبریاء والعظمة
و باین نحو دیگر نیز نقل کرده اند چنانچه در مطالع الانوار مذکور است لهذا
نحوی است که مشتمل است بر آن صحیحه زراره چنانچه مذکور شد الکی عمل بهر یک جایز است
بلکه اقتصار بالحمد لله رب العالمین نیز چنین است باین معنی بعد از آنکه سمع الله
لمن حمده گفت بگوید الحمد لله رب العالمین کافی است که استحباب سمع الله لمن حمده و دعای
بعد از آن ثابت است در حق امام و ماموم و منفرد بنابر مشهور مابین اصحاب
و مختار مابین اقوال و ظاهر از مرحوم محقق در کتاب معتبر و مرحوم محقق علامه
در کتاب منتهی و محقق ثانی در جامع المقاصد دعوی اطباق علمای شیعه است در این
عموم و در کتاب علامه خلاف و غنیه صریحا دعوی اجماع است بر این جمله اختلاف در
مؤلف بعد از رفع راس از رکوع راجع میشود بچهار قول اول آنست که استحباب سمع الله
لمن حمده در این مقام ثابت است خواه در حق امام بوده باشد یا ماموم یا منفرد
و این مشهور مابین فقها است و ظاهر اجماعی است از اعاظم علما دعوی اتفاق علمای شیعه است
در این مطلب قول ثانی مقابل است یعنی استحباب سمعله ثابت نیست مطلقا خواه در حق
امام بوده باشد یا ماموم یا منفرد بلکه مستحب در این مقام در حق جمیع ربنا لک الحمد است

و این قول محکی است از ابن الجنید قول سیم مثل اول است در حق امام و منفرد و مثل ثانی است
در حق ماموم پس مستحب در حق امام و منفرد سمع الله لمن حمده است و در حق ماموم ربنا لک الحمد

و این قول

و این قول از مرحوم شیخ شهید از صاحب فاخر حکایت نموده در کتاب ذکری و میل باختیار
قول نموده است قول چهارم مثل قول اول است مگر در حق ماموم پس تاجی در حق او تحمید است
مستحب در حق امام و منفرد سمعله است بخلاف ماموم پس ثابت در حق او تحمید است یعنی قول
الحمد لله رب العالمین و این قول از صاحب مدارک اختیار نموده است مختار قول اول است
و اقوال ثلثه باقیه ضعیف است خصوصا قول ثانی بعد از آن ثالث و قول رابع اکثر مدلول علیه
بظاهر حدیث صحیح است لکن جواب از آن مفصلا مذکور در مطالع الانوار است ملخص کلام
آنست که استحباب سمعله و دعای بعد از آن ثابت است در حق مصلی اگرچه ماموم و منفرد
بوده باشد پس هرگاه جمع نماید مابین سمع الله لمن حمده والحمد لله رب العالمین اهل الجبروت
والکبریاء والعظمة لله رب العالمین این اکمل اقسام است و ادنی از این اقتصار بسمع الله لمن حمده است
و اما اقتصار بتحمید تنها پس مشروعیت اطلاق ثابت نیست بلکه ثبوت مخصوص ماموم است با
معتد مشروعیت خالی از اشکال نیست نظر باعراض اصحاب از مضمون مستند آن
از چهارم ظاهر آن است که استحباب سمع الله لمن حمده مختص بصلوات یومیه نیست
بلکه در جمیع صلوات مفروضه ثابت است لکن در صلوات آیات ثابت است بعد از رفع
راس از رکوع اول و ثانی و ثالث و رابع ثابت نیست پس استحباب سمعله مختص بصلوات یومیه
نیست بلکه ثابت است در جمیع صلوات مفروضه بلکه اقتضای صلوات مفروضه ندارد
پس ثابت است در صلوات مندوبه باز ظاهر این است که این مطلب محل اشکال و تامل
نبوده باشد بلکه کلام در این مقام هست این است که آیا استحباب سمعله مختص است
بصورتیکه ایستاده بنماز شود قائما یا نه بلکه ثابت است خواه قائما بوده باشد یا جالسا خواه واجب
بوده باشد یا مستحب چون بعضی توهم اختصاص آن نموده بصلوة قائم صحیحه زراره است که مروی است
ثم قل سمع الله لمن حمده وانت منتصب قائم لکن این توهم باطل است بلکه وجه این اینست تعلق باینکه
صلوة مفروضی بیشتر است در صلوة قائم قال اذا قمت فی الصلوة فلا تلصق قدمک بالاخری
پس تقیید وانت منتصب قائم وجه آن اینست که بجهة اختصاص حکم بصلوة قائم پس

بقول والحمد لله رب العالمین است بعد از سمعله پس تحمید از بعضی اقتصار است

ظاهر که بعد از آن بسجود میرود پس بعد از رفع راس از رکوع است

ظاهر ثبوت استحباب است اگرچه نماز جالسا بوده نظر باینکه صلوة جالسا همان صلوة بطور
بی نیاست چه ماهیت صلوة در هر دو یکی است تنها وی بنشستن محقق بقیام و عدم ان
پس مدلول مثل جالسا اینست مگر اینکه انچه را بعنوان بقیام میکرده همان را بعنوان جلوس اتیان
کند پس اجزای واجبه و مستحبه هم بحال خود باقی خواهد بود مگر انچه را که دلیل شرع
دلالت کند بعدم ان ملخص مقال انکه نماز نافله جالسا همان نماز نافله است قائما چنانچه نماز
معروضه جالسا همان نماز معروضه است قائما معروض این در هر یک از نماز نافله و نماز
معروضه در صورت تسمیه ثابت پس در هر یک از اینها جالسا نیز چنین خواهد بود
علاوه ممکن است استدلال کرده شود در اثبات مدعی بعموم حدیث مفضل مروی در
اصول کافی قال قلت لابی عبد الله علیه السلام جعلت فداک علمنی دعاء جامعا فقال لی احمد الله فانه
لا یبقی احد یصلی الا دعا لک یقول سمع الله لمن حمده وجه استدلال ظاهر است نظر باینکه
حاصل معنی کلام اینست که هر گاه کسی حمد خداوند عالم جل شانه کند نماز کنندگان در عالم
نیست مگر اینکه دعا میکند در حق او باین نحو که میگوید یا بگفتن سمع الله لمن حمده
یعنی اجابت نماید جناب اقدس باری عز شانه دعای هر کسی را که حمد او بوده پس مقتضای
این کلام ثبوت سمع له است در حق قاطبه مصلین خواه نشسته بوده باشند یا ایستاده پس
حکم باستحباب سمع له در حق مصلی هست در مصلی است که رکوع او بپا بوده باشد
خواه ایمای ~~نماز نافله بوده~~ باشد یا بعین خواه نماز مضطجعا بوده باشد یا مستلقیا
یا ماشیا مثل نماز نافله مقتضای عموم حدیث مذکور ثبوت سمع له است در حق چنین
مصلی بازچنانچه وجه این ظاهر است از معنی حدیث که مذکور شد لکن ظاهر کلمات اصحاب
خلاف ان نظر باینکه نموده اند استحباب این وظیفه بعد از رفع راس از رکوع یا بعد از انتصاب
و نحو اینها معلوم است مصداق این در غیر حالت ایماء است لکن ممکن است که گفته شود
کلام اصحاب محمول است بر نماز بطریق متعارف باینکه مقصود نفی ماعدا بوده باشد پس
مقتضای عموم حدیث مذکور سالم از معارض است شاید همین قدر نظر بمسامحه در

[illegible]

در اذکار سنن کفایت کند در حکم باستحباب نیز در بیان معنی سمع الله لمن حمده است بدانکه سمع اگر
چه متعدی است کما فی قوله تعالی یوم یسمعون الصیحة و قولک سمعت کلاما حسنا و نحوها لکن در این مقام
این معنی مراد نیست بلکه در این مقام از باب تضمین است تضمین عبارت است از اینکه اعتبار شود در
لفظی معنی لفظ دیگر پس معامله با مشرب با لفظ اول معامله لفظ ثانی پس در اینجا در اینمقام میگوئیم
تضمین شده است سمع معنی قبل او استجاب و هر یک از قبل و استجاب استعمال میشود باللام و لهذا
گفته شد سمع الله لمن حمده بقول خدا و ند عالم طاعات حامدین را با اجابت نماید خداوند
عالم جل شانه دعای حمد کنندگان را ظاهر این است این محمول بر دعا است یعنی بعد دکار اجابت
کن دعای حامدین را چنانچه مناسب در اینمقام همین است و احتمال ملح و ثنای حامدین اگرچه
قائم است یعنی خداوند عالم اجابت میفرماید دعای حامدین را که بطریق اخبار بوده باشد
من باب المدح لکن اراده این معنی بعد از رفع راس از رکوع مناسب نیست چنانچه وجه ان
ظاهر است بعلاوه حدیث مذکور ظاهر الدلالة است بر اینکه این دعا است بجهت اجابت مطالب
حامدین از اعمال خود مصلی است نظر باتمام ذکر رکوع بر حمد لقوله و بحمده ششم
در بیان دعای جهر و اخفات است در موظف در رکوع و بعد از رفع راس از ان پس میگوئیم
مصلی یا امام است یا ماموم یا منفرد است پس اگر امام بوده باشد مستحب در حق او اینست دعا
جهر نماید در انچه در رکوع میخواند از دعای قبل از ذکر و نفس ذکر و در انچه بعد از رفع راس
میخواند از سمعله و تحمید بعد از ان پس جهر در حق امام در جمیع اینها راجح است چنانچه اتفاق
در حق ماموم چنین است خواه نماز جهری بوده باشد یا اخفاتی و اما در حق منفرد پس اگر
نماز جهری بوده باشد اجهار در همه اینها راجح است و اما هر گاه نماز اخفاتی بوده باشد ظاهر
اینست که با نیز جهر راجح باشد در خصوص سمع الله لمن حمده و دعای بعد از ان و اما در ذکر
رکوع و دعای قبل از ان ظاهر اینست که اخفات راجح بوده باشد دوازدهم از جمله امور مستحبه
در رکوع صلوات بر جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و بر آل اطهار ان سرور است

وهمچنین در حال سجود بدانکه شهرت در جواز صلوات بر انجناب و بر آل اطهار ایشان در
جمیع احوال نماز نیست مراد با وجود سبب بوده باشد مثل آنکه اسم شریف ایشان در
لسان این شخص جاری شد یا استماع اسم شریف ایشان نمود بلکه دور نیست در حالت سماع
بی چنین بوده باشد و هم چنین است هر گاه عطسه نمود یا عطسه از عاطسی شنید یا با وجود سبب
نبوده باشد مجملا صلوات بر انجناب در جمیع احوال صلوة جایز است فرقی در این باب در
اثنای نماز یا در خارج نماز نیست پس رجحان ذاتی بر حال خود باقی است اشتغال بصلوة
موجب رفع آن نمیشود و این محل کلام در این مقام نیست بلکه کلام باعتبار توظیف
است یعنی از آداب رکوع و مستحبات آن این است که در رکوع صلوة بر انجناب و بر آل اطهار
ایشان فرستاده شود و کیفیت آن بدو طریق ماثور است اول اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ
مُحَمَّدٍ دوم صَلَّی اللهُ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ هر دو خوبست لکن در حدیث تعرض نشده
که میباید بعد از فراغ از ذکر رکوع و سجود بوده باشد چنین نیست بلکه منصوص صلوح
صلوات بر انجناب است در رکوع و سجود مقتضای اطلاق تادیه سنت است خواه قبل از
اشتغال بذکر بوده باشد یا بعد از آن مگر اینکه گفته شود اشاره است بمعهود و معهود در آن
زمان بعد بوده باشد و علی ای حال بعد از فراغ از ذکر مقطوع الاراده است اگرچه بر وجه
خصوصیت معلوم نبوده باشد پس جزم در آن وقت باتیان در رکوع و سجود داشته
رجحان بعد از ذکر بدانکه مستند چنانچه مشتمل بر صلوات بر انجناب است در رکوع و سجود
مشتمل بر صلوات در حال قیام هم هست پس حکم باستحباب صلوات در حال قیام بی عیب است
بدانکه مشهور در مابین اصحاب اینست که از برای رفع راس از رکوع تکبیری ثابت نیست و هم
چنین رفع یدین در اینوقت راجح نیست بلکه عدم ثبوت تکبیر ظاهر اینست که محل اتفاق بوده
باشد اما رفع یدین در این حالت پس عدم رجحان آن مشهور مابین فقها است و دعوی شهرت
در اینمطلب مستفیض است بلکه ظاهر محقق در کتاب معتبر دعوی اتفاق علمای شیعه است

لکن چنین

لکن چنین نیست بلکه شیخ صدوق در فقیه قائل شده است به رفع یدین در این وقت و شیخ
شهید موافقت با ایشان نموده در بعضی از کتب خود مثل ذکری و بیان و دروس و نقل نموده اند
این قول را از شیخ بزرگوار والد صدوق و صاحب فاخر لکن مختار حقیر رجحان است مستند آن
محمول بر تقیه است و جبران یا مفصلا در مطالع الانوار ظاهر بیان نموده ام مقام ثالث در
بیان امور مکروهه است در حال رکوع و این چند چیز است اول داخل کردن دستها است
در زیر ثیاب در حال رکوع مخفی نماید در این کلام اجمالی هست تفسیر این مذکور است در بحث
لباس هر کس خواهد رجوع بآن مقام نماید دوم از مکروهات تطبیق است و آن از گذاردن احد تطبیق هم
الکفین است بر کف دیگری و داخل کردن هر دو است در میان دو زانو در حال رکوع
بعضی از علمای عامه قائل بوجوب این شده اند و مرحوم شیخ در کتاب خلاف دعوی اجماع
نموده بحرمت آن و شیخ شهید در لمعه قائل بحرمت شده و در کتاب اجماع نموده ذکری
و بیان و دروس قائل بکراهت شده و حق در مسئله تفصیل است باین نحو که اگر این کیفیت
را بعمل میاورد بقصد مشروعیت حرام والا مکروه خواهد بود سیم تبزیخ است بزا و خای
معجمتین مراد باین تبزیخ ظهر است یعنی در حال رکوع سر و سینه را بلند نماید تا پشت او شبیه
بزین اسب شود مراد این است که رکوع باین نحو نمودن مکروه است چهارم تدبیح است
بدال و حای مهملتین و این مقابل تبزیخ است تبزیخ سر و گردن را بلند کند میگویند تدبیح
است که سر و گردن را بزیر می اندازد پنجم تدبیخ است بخای معجمه و این مثل تدبیح است
بحای مهمله فرقیکه هست در مهمله پشت مساوی است و سر و گردن را پایین می اندازد و در معجمه
اگرچه سر و گردن را پایین نگه میدارد لکن پشت را بلند میکند ششم انخناس است بانون و
خای معجمه و انخناس بدو قسم میشود یکقسم شبهه در عدم جواز آن نیست و موجب
بطلان میشود و آن اینست که عقب پاها را از زمین بلند بکند و سینه پاها را از زمین
بگذارد و زانوها را پیش بیاورد و استخوان زانو و استخوان ساق شبیه بقوس میشود

میشود و این قسم مظنون بالملازمة حلال باعتنا واجب نا ز باطل میشود این محل کلام درینمقام نیست قسم ثانی است که زانو را پیش میاورد لکن نه باین نحو بلکه انحنای واجب را بعمل میاورد و این قسم محل کلام و محکوم بکراهة است هفتم قرائت قرآن است یعنی مکروه است قرائت قرآن در رکوع و سجود و نهی از قرائت در آن در جمله اخبار از جمله حدیثی است مروی در معانی الاخبار باین مضمون که جناب رسول صلی الله علیه و آله و سلم نهی کرده ام از قرائت قرآن در رکوع و سجود اما رکوع پس تعظیم خداوند عالم نمائید در آن گویا مراد این باشد مؤظف در رکوع کلامیست که دال بر ثنا و عظمت الله جل شانه بوده باشد و اما سجود مستجاب میشود بدانکه مناسب درینمقام ختم مبحث است بذکر دو مطلب اول آنست که ذکر واجب در رکوع و سجود معین است در واقع یا موکول باختیار و تعیین مکلف است توضیح مطلب اینست که سابق بیان شد که مقدار واجب از ذکر یکمرتبه است تثلیث ذکر یا تخمیس یا تسبیع آن مستحب است کلام مکرر در این مقام همین است که آیا ذکر واجب همان دفعه اولی است خواه قصد وجوب در آن بکند یا نه یا چنین چیزی نیست بلکه تعیین واجب موکول بتعیین مکلف است پس هرگاه قصد وجوب در دفعه دوم نموده دفعه اول مستحب خواهد بود و واجب همان دوم است و هکذا پس اگر قصد وجوب در چهارم نموده در این صورت واجب مؤخر خواهد بود بذکر مستحب متساوی یا مختلف بنا بر این ممکن است که واجب اول بوده باشد یا آخر یا متوسط یا المساوات او یا الاختلاف ظاهر از کلام شیخ شهید در کتاب دروس ثانی است پس تعیین وجوب موکول باختیار مکلف است هر یک را که تعیین نموده همان واجب خواهد بود قال فی الدروس لا یوصف الطمانینة الزائدة فیها او فی الانتصاب منها بالوجوب الا مع نیة تقدیم الذکر المستحب علی الاقرب انتهی ظاهر اینست مراد آن و حجم از این عبارت این بوده باشد که طمانینه در رکوع واجب است بقدر ذکر واجب علاوه بر این قدر واجب نیست مکروه صورتیکه

دعا بسیار کنند و دعا را ترا نیکو سزاوار است دعا

ذکری واو و اول اتیان میکند نیست نباید که آن ذکر مستحب بوده باشد درین صورت اگرچه طمانینه بمقدار ذکر واجب بعمل آمده است لکن چون ذکر واجب را تاخیر انداخته است و مشغول طمانینه در ذکر واجب واجب است پس طمانینه علاوه بر آنچه که بعمل آورده است واجب خواهد بود بخلاف آنکه هرگاه آن ذکرها واجب قرار داده بود طمانینه دیگر واجب نبود پس این کلام مقتضی این است که اتصاف اعداد اذکار ثلثه در رکوع مثلا بوصف وجوب یا استحباب موکول بتعیین مکلف خواهد بود کسی را میرسد که بگوید بعد از تسلیم اینکه ذکر حضر موضوع است نظر باینکه ممکن است کسی بعد از وصول بحد رکوع بمقدار ذکر واجب تامل کند یا آنکه اتیان بدعا مقدم ذکر نموده باشد و حمل عبارت را بر این معنی صحیح نیست نظر بلفظ تقدیم و لفظ ذکر نظر باینکه متعارف از ذکر در رکوع و سجود دعا معهود نیست و در کلام شهید در غیر دروس شاهد بنا بر این مطلب هست و قال فی الذکری الاقرب ان الواجب هی الاولی لانه مخاطب بذلک حال الرکوع و لا یفتقر الی قصد ذلک الوجوب وجوب عینی هاما الاقرب الجواز لعدم تعین التضیق و الطمانینة للمستحبات لا یجب فی استحبابها الا ان جوازه کما یمنع وجوبها الا اذا قدم المستحب فان الظاهر وجوب الطمانینة بتعینه لانه لم یات بالواجب بعد و کذا الکلام فی طمانینة السجود انتهی کلامه مرفوع مقامه انصاف اینست بجهت یکه در عنوان تقریر شد کلام این بزرگوار در ذکری دال بر آن نیست بلکه صریح در خلاف آنست نظر بآنچه تفریع فرموده که واجب همانست که در اول کفته میشود اگرچه قصد وجوب در آن نموده باشد و کلام بیان اگرچه احتمال دارد آنچه را که در عنوان مذکور شد لکن دور نیست که مقصود همانست که در ذکری فرموده اند محصل فرموده ایشان آنست که واجب در ذکر رکوع و سجود همان مرتبه اولی است پس با اتیان در مرتبه اولی امتثال از امر واجب حاصل میشود اگرچه قصد وجوب غیر اول نماید باین نحو که قبل از شروع بذکر قصد این نماید که این ذکر که در دفعه اولی اتیان مینمایم ذکر مستحب بوده باشد و ذکر واجب آن ذکری باشد که در مرتبه دوم

در آن نموده باشد هرگاه قصد وجوب

ستم لیثان مینمایم در این صورت واجب همان میشود که قصد وجوب در آن نموده است
پس ذکر مستحب مقدم میشود و ذکر واجب موخر اشکال در این ظاهر است بیان آن این است
که بعد از آنکه فرض کردیم که واجب مرتبه اولی است بمعنی که اگر کسی ذکر بگوید و قصد وجوب
و استحباب هیچیک نکرده باشد واجب محسوب شود چگونه میتواند مکلف این را موخر داشته
باشد یا اینکه متعین شارع این مقدم است مجملاً معنی آنکه واجب مرتبه اولی است آنست که شارع
واجب ساخته آنرا که واجب در رکوع و سجود اول مرتبه اتیان نماید و مع ذلک تاخیر او
منافی با ایجاب شارع است پس باید جایز نباشد بسبب عرض وجوب مرتبه اولی با تعلق بن تاخیر
غیر معقول است بلی هرگاه قایل بوجوب مرتبه اولی نشویم یعنی نگوییم که مرتبه اولی واجب است واجب
در مرتبه اول اتیان نمانیم بلکه چنین گوییم که یکی از آنها واجب است در رکوع را بکی مرتبه اتیان نمانیم
و علاوه واجب در مرتبه اتیان آن مستحب است در این صورت معقول است که کسی گوید مخیریم ما
بین تقدیم واجب و تاخیر و توسط آن و اما با اعتراف بر اینکه واجب مرتبه اولی است پس این
غیر معقول است نظر باینکه بیان شد معنی آنکه واجب مرتبه اولی است اینست که بر مکلف
واجب است اتیان بواجب در مرتبه اولی نموده باشد لیکن تاخیر جایز نخواهد بود پس بعد
در اینمقام اینست که بیان این مطلب شده ملاحظه باشد که آیا مکلف مخیر است در صورت
تعدد ذکر هر یک که خواهد واجب قرار دهد و بعبارة اخری مخیر است ما بین تقدیم مستحب
و تاخیر واجب و عکس آن یا آنکه چنین نیست بلکه واجب است اول اتیان بواجب نموده باشد
بعد از آن اگر خواهد اتیان بمستحب نماید و اگر خواهد ترک نماید و غایة ایجه ممکن است
که استناد کرده شود بآن در اثبات اول حدیث معتبر هشام بن سالم قال سالت ابا عبد الله
ع عن التسبیح فی الرکوع والسجود تعالی فقول فی الرکوع سبحان ربی العظیم و فی السجود
سبحان ربی الاعلی الفریضة من ذلک تسبیحة والسنة ثلث والفضل فی سبع و صحیحة
علی بن یقطین عن ابی الحسن الاول ع قال سالته عن الرکوع والسجود کم یجزی فیه من التسبیح

فقال

فقال ثلثة و یجزیک واحدة اذا امکنت جبهتک من الارض لکن انصاف اینست دلالت این دو حدیث
بر این مطلب تام نیست اما ثانی پس ظاهر است نظر باینکه ظاهر اینست که مراد از ثلثة که در او لفظ
مذکور شده سه تسبیح صغری است که عبارت از سبحان الله بوده باشد دلیل بر این کلام راوی سبحان الله سبحان الله
است که سوال از انچه مجزی است از تسبیح نموده پس مراد از جواب این است که اقل تسبیح که مجزی
در رکوع و سجود هست سه تسبیح صغری است و مراد از واحده که بعد فرموده اند مجزی است
تسبیح واحده کبری است چرا که مراد واحده صغری در سجود هیچ مناسب نبود تا جواب فرموده
باشند به عدد بعد مرها بیند یکی از این سه چنانچه و جبران ظاهر است بعلاوه صحیحه زراره
شاهدی است قوی بر این مطلب و این صحیحه این است که زراره بامام عرض نموده که عرض کردم فدات
شوم الاوایل والاواخر جناب حضرت امام محمد باقر ع که چه قدر از ذکر مجزی است
در رکوع و سجود حضرت در جواب فرمودند سه تسبیح و تسبیح واحده تامه مجزی است پس تقییدها
بتامة قرینه است که مراد از سه در اول سه تسبیح غیر تامه است و همچنین قرینه است
بر اینکه مراد از واحده در صحیحه علی بن یقطین واحده تامه است پس حدیث منساق شده
از برای افاده این مطلب که مکلف مخیر است در ذکر رکوع و سجود ما بین سه تسبیح صغری
و تسبیح واحده کبری هر یک که اتیان نماید امتثال حاصل است پس حدیث را دخلی در این
که در صورتیکه اختیار سه تسبیح کبری نمود این شخص مخیر است ما بین اینکه تقدیم مستحب بعد
نماید یا تقدیم واجب بر مستحب و این مطلب ظاهر است و از انچه مذکور شد در اینمقام جواب از
استناد بحدیث اول نیز ظاهر شد نظر باینکه حدیث منساق شده در مقام تقسیم بر اینکه یک
مرتبه واجب است و سه مرتبه سنت است و فضیلت در هفت مرتبه و اما اینکه مکلف مخیر است
در تقدیم و تاخیر و توسط واجب مطلقا استفاده از حدیث نمیشود بلکه مستفاد از این حدیث
است انچه را که اول ذکر میکند آن واجب میشود بعلاوه آنکه چنین قایلی در مسئله
ندیده ام که بگوید که مکلف مخیر است در این باب هر یک را که قصد وجوب مینماید آن

متصف میشود بوصف وجوب و انچه در حکم قابل شدن مستحق شد دخل باین ندارد بعلاوه
انکه دانستی مقتضای فرموده ایشان آنست که قصد وجوب شود در اول دانما ومنوبتد
اینست که هرگاه مکلف بقصد ایشان سر در کند شروع نکند بنحو یکه تکبیر را باین قصد در ابتدا
نمود لکن قصد وجوب واستحباب هیچیک ننمود ظاهر اینست اکتفا بهمین دفعه میتواند
نمود بر او لازم نیست اتیان بدو دفعه دیگر نماید واگر جواب صحیح نمی بود لازم بود
که اکتفا نتواند نمود مثل اینکه کسی منظورش نبود که ایشان بتکبیرات افتتاحیه نموده باشد
بهمین قصد اتیان بیک تکبیر نمود لکن قصد اینکه این تکبیرة الاحرام است نمود بعد رای
او منحرف شد از اتیان بتکبیرات افتتاحیه متحقق است که اکتفا باین تکبیر یکه گفته است
میتواند نمود مکان تکبیرة الاحرام نظر باینکه بتعیین نیت مکلف بود الکی ما عن فیه چنین
بود می بایست مثل این بوده باشد وحال اینکه چنین نیست پس از هم انچه مذکور شد که
واجب در رکوع وسجود همان ذکر اول است خواه قصد وجوب در ان بکند یا نه مطلب ثانی
که اهم از جمیع مطالب و مارب است در این مقام است که در رکوع و سجود که عبارت
از اول حالات مکلفاست در نماز ملتفت این شود که این ذلت از برای چیست وچیست
دور نیست حکمت در وضع تکبیر در حین اراده رکوع وسجود این بوده باشد که موجب تذکر
عظمت حضرت معبود عظیم متعال گردد و در قلب عابد نظر بانچه در سابق دانسته شد
که معنی تکبیر آنست که ذات اقدس وجلالت معبود مطلق مقدس اجل از این است که وصف واصفی
لما طر بساحت عظمتش از فوایدش نمود پس از گفتن الله اکبر متذکر عظمت جناب معبودی
شود و ان ذلت ظاهری را که انحنا اعضا وجوارح است موجب استیلا خوف ورعب الهی
حلت وعظمته بر قلب خود گرداند خشوع قلب را بیابد که عظمت معبود که نهایت مطلب ما معنی
وراحت نفس محبین ولذت مشتاق مشتاقین است سرمایه افتخار خود گرداند مثل کرامت
شود که حکمت در این انحنا اظهار مذلت خشیت دنی است در خدمت مولای جلیل

معتقد دیگر از خشیت او انبیای مرسلین و اوصیای کاملین و ملائکه مقربین در ارتعاش
بوده اند و او است عالم بجمیع مخلوقات و بلیشه هر ذی حیات هو الذی یعلم ضمیر الصامتین در تمامی
موجودات هر چیز بخواطر هر کس خلید ~~[illegible]~~ خواه صحیح بوده باشد یا باطل
بوده باشد یا هیچ از امور متعلقه بدنیا بوده باشد یا اخرت مکشوف معبود جلیل است
که مخفی شد بجهة اظهار تذلل وخشوع در خدمت او و لحتی رکن از اینکه داخل در رکوع
یا سجود شوی بجهة اظهار مذلت وخشوع در خدمت معبودی که غایب نمی شود از ساحت
علم متعال ذرة در آسمان و زمین وحال انکه قلب تو مطلقا توجه والتفات بمعبود
جلیل متعال نداشته باشد چنین خطائی نعوذ بالله نعم موجب طرد از ساحت حضور مقدس
و بعد از کبریائی و اعملنا ولحسار دنا عباد الی که اس اساس قرب و سعادت و اعظم ونسا جال اقدس است
وکرامت است احوال محبین و مشتاقین عبادت معبود مطلق و جلیله تا لی است در نماز موجب طرد از درگاه واهب کریم عفار گردد
ای برادر عزیز چنین تذکرم
قلوب ما غافلان و مستولی بانواع حجاب غفلت وعصیان در اخبار مانور است صنفی
از اصناف ملائکه مقربین مخلوق شده و ساکنند در آسمان هفتم از وقتیکه خلق شده اند در
سجود میباشند از خوف وخشیت الهی و در سجود خواهند بود تا روز قیامت اعضا و
جوارح انها پیوسته از دهشت و عظمت اکبر جل شانه در اضطراب وارتعاش است
از هر قطره اشکها بیکه از خوف وخشیت خلاق عالم عز شانه از انها منفصل میشود بتقدیر
جناب قادر مطلق جل جلاله ملکی خلق میشود واین صنف از ملائکه مقربین مقرون باین
حالت سعادت ملک خلق میشود قرین میباشند تا روز قیامت در ان وقت بر وحشت سر انقیاد
وطاعت را از سجود که اشرف انحنا عبادت است بر میدارند در مقام اظهار تقصیر و
اعتذار با لسان ندامت و انکسار بعرض عرض ساحت عظمت ذو الجلال جلت قدرته میرسانند
باین کلام حقیقت انتظام که ما عبدناک حق عبادتک و از جناب سعادت ماب محمود موجودات
وباعث خلقت ارضین وسموات علیه و علی اله الاف التحیة والصلوات حدیثی مروی است که حامل

مضمون آن اینست که هر بنده که اوان اشتغال بنماز هرگاه قلب او التفات بغیر معبود متعال
نماید خطاب از جانب سعادت مآب خداوند متعال باو میرسد که ای بنده من بجانب که
ملتفت شده و کیست مطلب طلب میکنی آیا تطلب یرورد کار غیر مرا اراده نموده محافظ
کننده سوای من طلب مینمائی وجود کننده و بخشنده غیر من میخواهی منم اکرم الاکرمین
والاجودین و افضل المعطین اگر جزای عمل میخواهی جزای میخواهم داد که احدی او را (قدر مقدار وم)
نتواند احصا نمود اقبال بسوی من و قلب خود را متوجه من ساز من اقبال بجانب تو
کرده ام و ملائکه من هم بجانب تو متوجه شده اند پس هرگاه این بنده دلیل و متنبه
و نادم از عمل قبیح خود شد و قلب خود را از ما عدای خدا و ند عالم جل شانه مصروف
نموده و متوجه و اقبال بعظمت حضرت ذو الجلال نموده وهاب علی الاطلاق عفو میفرماید
از تقصیر و بی مبالاتی و بی اعتنائی سابق او پس هرگاه ثانیا باز قلبا التفات
بغیر نموده باز همین مقال و محبت اقتران از جانب حضرت ذو الجلال بجانب
او القا میشود و همچنین تا مرتبه چهارم اگر قلب او بغیر ملتفت عز خداوند
عالم شد آن وقت حق جل و علا اعراض میفرماید از آن بنده و قاطبه ملائکه متوجه
او را واگذاشته میروند و خطابی میرسد از جانب خلاق عالم اعظم شانه باین مضمون
که ما واگذاردیم ترا با آنچه قلب خود را متوجه نموده نعوذ بالله ثم من مذلة الطرد
عن ساحة حضوره مجملا تعظیم مستحق بتعظیم بلحاظ مختلفه میشود تعظیم بلسان میشود
مثل اینکه اظهار ثنا و مدح و ذکر کمال و صفات را مینماید چنانچه گاهست بحرکت دست
قصد تعظیم میشود و گاهست بحرکت سر و کردن میشود و گاهست بخمیده شدن میشود
و این بنحو مختلف میشود باختلاف افراد انحناء و زیادتی است تعظیم در آن بیشتر است (در قدر انحناء)
و این ادل و اکمل از سابق است و گاهست بحالت مذلت افتادن است و این افضل و
اکمل از همه است نماز جامع همه این مراتب است و چونکه اکمل افراد تعظیم و ادل حالات تکریم

تکریم بحالت افتادن است و منزلت همین انحناء همه نماز در قوت است لهذا مناسب در آن وصف
معبود است باکمل الصفات و زیادتی در ذکر رکوع سجود سبحان ربی الاعلی و بحمده و در
رکوع چون تعظیم و مذلت باین نهج ذکر شده در آن بدل اعلی العظیم فرموده بگوید
سبحان ربی العظیم و بحمده ظاهر این است حکمت در اعتبار العظیم در رکوع و اعتبار الاعلی
در سجود بجهت اختلاف این مرتبه است بسجود که از کل حالات است مناسب در آن اخذ
اکمل و ادل بر تعظیم است و در رکوع نظر باینکه ذلت در آن نسبت بسجود کمتر است خاصیت
در آن مثل این مبالغه نیست مناسب بنده مطیع این است باین دقایق بعمل رده تامل
در این مراتب نموده آنچه مذکور شده نتیجه باین است و سزاوار ارباب ذکا و بصیرت تامل در آن
سطر نا تامل و عبرت موجب فتح ابواب است در وصول بمراتب سعادت و درک اخلاف
مذلت لکن ادل الاحوال که حالت بحالت افتادن است خصوصا با البدن اشرف اعضای
انسان که جبهه بوده بخاک در خدمت رب الارباب همین سرمایه افتخار و سعادت است
و تاج سر اعتبار و راحت و التذاذ جمیع ملاذ و کرامت است اعاننا الله ثم بفضله للوصول
الیه و اعاذنا بکرمه عن الحرمان عنه بحق محمد و آله الطاهرین علیه و علیهم الاف التحیة
من رب العالمین انه الرؤف الرحیم بعباده الطاعین و الحمد لله رب العالمین
از افعال واجبه نماز سجود است بدانکه سجود در لغت استعمال شده بمعانی متعدد
ذکر آنها در این مقام چندان ثمری ندارد لکن در شرع عبارت از وضع جبهه است در حالة اختیار یا وضع جبهه است
که قائم مقام جبهه بوده باشد در حالتیکه متمکن از وضع جبهه نبوده باشد بر زمین
یا بر چیزیکه قائم مقام زمین بوده باشد بدانکه سجودات متداوله ما بین فقها چهار
قسم است سجده تلاوت و سجده شکر و سجده سهو و سجود در فرض نماز تحقیق هر یک
از این اقسام باعانه الله الملک العلام عنقریب خواهد شد قبل از خوض در بیان
اقسام سکوت یم الوجه مذکور در کتب فقها است حصر اقسام سجودات در اقسام مذکوره نا بر آنچه در

اگر ممکن است که گفته شود بعدم صحت حصر نظر باینکه سجود من حیث انه مطلوب و محبوب
است مناسب این است اول اشاره شود بجمله از اخبار وارده در رجحان سجود بعنوان اطلاق
اگرچه خارج از اقسام مذکوره بوده باشد بعد از آن شروع بشود بمقصود پس میگوئیم
از جمله حدیثی است که از کتاب اعلام الدین نقل شده مضمون آن اینست که شخصی
عرض کرد خدمت جناب رسول خدا صلعم که مرا تعلیم فرما عملی که محبوب خداوند عالم
شوم بسبب اتیان بآن عمل و محشور کرده شوم با شما در جواب فرمودند که هرگاه میخواهی
که محشور بکند ترا خداوند عالم با من پس طول بده سجود کردن را بجهت خداوند عالم جل
شانه و از جمله حدیثی است در کتاب علل مروی است حاصل مضمون آن اینست که جناب
کاشف الاسرار والدقایق جناب امام جعفر صادق ع فرمودند بابی بصیر بر تو باد بطول دادن
در سجود بدرستیکه تطویل در سجود از عادات اوابین است و از جمله حدیثی است باز مروی است
در کتاب علل حاصل مضمون آن این است که راوی عرض کرد خدمت جناب امام جعفر صادق ع
که وجه تسمیه حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه السلم بخلیل چه چیز است حضرت در جواب
فرمودند وجه آن کثرت سجود آن حضرت بود بر زمین و باین سبب مسمی شد بخلیل و از
جمله حدیثی است که در کتاب مجالس صدوق مأثور است محصل مضمون آن این است که خدمت
جناب رسول خدا صلعم عرض کرد گناهان من بسیار و اعمال حسنه من ضعیف و کم است حضرت در
جواب فرمودند بسیار سجود بکن که کثرت سجود میریزد گناهان را چنانچه باد میریزد برگ
درختان را و از جمله حدیثی است مروی در کافی از سرور اتقیا جناب حضرت امام رضا
علیه الاف التحیة والثناء اقرب احوال بنده بخدا که فرموده جناب احدیت حالتی است که بنده در سجده
باشد میگوئیم مستفاد از این اخبار و غیرها اینست که سجده من حیث انه سجود مطلوب
و مستحسن است اگرچه مندرج در تحت هیچیک از اقسام مذکوره نباشد مثل اینکه سجده
میکند بجهت محض خضوع درگاه احدیت یا آنکه حاجتی دارد سجده میرود تا در سجود مسئلت

از خاصیت

از حاجت نماید که بشرف اجابت مشرف شود و بجمله اینها و غیرها سجدة العجم در بعض نماز بشود و با
بلکه از اقسام بلکه با غیره بشر بشود باشد محل تشکیک نیست کلامیکه هست در رکوع است که آیا مشروعیت در نظر چهارم
رکوع در بعض حالات نماز ثابت هست یا نه مرحوم علامه در نهایة الاحکام حکم بمشروعیت آن فرموده با اشکال
قال و یجوز التقرب الی الله بسجدة ابتداء من غیر سبب و کذا بالرکوع علی اشکال و حکم فرموده اند
شیخ در کتاب شرعیات ان قال اما الرکوع المجرد فلم یرد شرعیته لکن من روایة روضة الکافی عن حفص بن
غیاث قال رأیت اباعبدالله ع السلم یتخلل بساتین الکوفة فانتهی الی نخلة فتوضأ عندها ثم رکع و
سجد فاحصیت فی رکوعه خمسمائة تسبیحة ثم استند الی النخلة فدعا بدعوات ثم قال یا حفص انها والله
النخلة التی قال الله لمریم علیها السلام وهزی الیک بجذع النخلة تساقط علیک رطبا جنیا باری میگوئیم
اگر مراد مرحوم شهید اینست که رکوع مجرد از نماز دلیلی بر شرعیت آن ندانیم حدیث مذکور حجت است
بر اثبات آن و اگر مراد اینست که رکوع مجرد اگرچه مجرد از سجود بوده باشد امر بیان است که فرموده اند بعد از
این مطالب منقح شد میگوئیم تنقیح مرام مقتضی ایراد کلام است در چهار مقام مقام اول در تحقیق
سجودی است که در ضمن نماز است تحقیق حال در این مطالب محتاج است باین که کلام در چند
مبحث مبحث اول در وجوب سجده است در نماز بدانکه واجب است در هر رکعتی از نمازها واجبه
دو سجده بوجوب شرعی اگر شک کنیم این ثابت است در جمیع صلوات مندوبه بوده باشد یا مفروضه
لکن واجب بوجوب شرعی بودن مختص بصلوات مفروضه است بلکه علاوه وجوب دو سجده در
هر رکعت از رکعات صلوات مفروضه از اجزای رکنیه هست که اخلال بهر دو موجب بطلان نماز است
اگرچه سهوا بوده باشد و همچنین زیادتی هر دو نیز در این باب بحث ما بین آنکه نماز دو رکعتی بوده
باشد یا سه رکعتی یا چهار رکعتی ما بین آنکه در رکعتین اولیین بوده باشد یا اخیرتین و این مشهور و در چهار رکعتی
ما بین اصحاب و مختار ما همین قول اول است قول ثانی تفصیل است ما بین نسیان سجدتین در رکعتین
اخیرتین از صلوات رباعیه و غیر آن پس اول موجب بطلان نماز نمی شود بخلاف ثانی حاصل این قول
راجع باین است که نسیان سجدتین در صلوات ثنائیه و نماز سه رکعتی و در دو رکعت اولیین از نماز

و مجملش صاحب کشف الالتباس ... الرکوع المجرد فلم یرد الشرع به فلو نذر السجود المجرد لزم ولو نذر الرکوع المجرد لم یلزم

چهار رکعتی اگرچه موجب بطلان هست لکن در لحوق آن از نماز چهار رکعتی چنین نیست
بلکه هرگاه در رکعت ثالثه از نماز چهار رکعتی دو سجده را فراموش کرده متذکر نشد مگر بعد
از دخول در رکوع رکعت رابعه در این وقت اسقاط رکوع مینماید و میرود بسجود و ایشان بدل
سجده مینمایند این رکعت را رکعت ثالث قرار میدهند بعد از آن ایشان برکعت رابعه میایند نماز
صحیح ملحق باعاده نیست این قول از مرحوم شیخ در جمل و مبسوط اختیار نموده و مرحوم ابن
حمزه با ایشان در این قول موافقت نموده قول پنجم مثل قول ثانی است بدون تفصیل بین صلوة
یعنی نسیان سجدتین موجب بطلان نماز میشود مطلقا خواه نماز دو رکعتی بوده باشد یا سه رکعتی
یا چهار رکعتی خواه در رکعتین اولیین از چهار رکعتی بوده باشد یا اخیرتین مرحوم شیخ طوسی این قول را
در کتاب مبسوط نقل نموده است از بعض اصحاب مختار ما این است که قول اول است قول
ثانی و ثالث ضعیف است خصوصا ثالث که قائل بالبطلان است پس نسیان سجدتین در رکعت
واحده در هر جا که بوده باشد موجب بطلان نماز است در صورتیکه متذکر نشود مگر بعد از
دخول در رکوع رکعت دیگر و این محل اشکال نیست و اما نسیان سجده واحده باین نحو که
سجده واحده را فراموش نموده و متذکر نشد مگر بعد از دخول در رکوع رکعت دیگر پس تمامی
بین اختلاف کرده اند پنج قول اول آنست که این موجب ~~بطلان نماز است~~ یعنی موجب بطلان
نماز نیست مطلقا خواه در رکعتین اولیین بوده باشد یا اخیرتین دوم آنست یعنی موجب بطلان نماز است
مطلقا در نماز دو رکعتی بوده یا سه رکعتی یا چهار رکعتی در رکعتین اولیین بوده باشد یا اخیرتین
سوم تفصیل ما بین اخلال بان در رکعتین اولیین وغیره را که حکم بر بطلان است در اول دون ثانی و این
قول از مرحوم شیخ طوسی قدس الله نفسه در کتاب خلاف نسبت داده به بعض اصحاب و اختیار
نموده اند در کتاب تهذیب رابع از اقوال قولی است که مرحوم علامه در مختلف حکایت نموده
از شیخ بزرگوار علی بن بابویه حاصل آن اینست که اگر سجده را در رکعت اولی فراموش کرده
متذکر نشد مگر بعد از دخول در رکوع رکعت ثانیه پس قضا میکند سجده منسیه را

دوم مقابل

ما بین سجده واحده و سجدتین نمی باشد
و این قول ظاهر میشود از مرحوم
ثقة الاسلام در کافی سیم تفصیل است

در رکعت

در رکعت ثالثه و هرگاه سجده را در رکعت ثانیه فراموش کرده و متذکر نشد مگر بعد از دخول در
رکوع رکعت ثالثه قضا میکند آن را در رکعت رابعه و هرگاه سجده را در رکعت ثالثه فراموش کرده و متذکر
نشد مگر بعد از دخول در رکوع رکعت رابعه قضا میکند آن را بعد از تسلیم مختار ما از این اقوال مذکوره
قول اول است و این قول مشهور ما بین فقها است و در کتاب غنیه ذکر دعوی اجماع بر این شده
بر نماز صحیح است لکن قضا سجده منسیه بعد از تسلیم لازم است و اشکالیکه در این مقام هست اینست
که دو سجده در هر رکعت با هم رکن است و رکن نماز است که اخلال بان موجب بطلان نماز است
اگرچه سهوا بوده باشد و اخلال بجزء موجب اخلال بکل است پس اخلال بسجده واحده موجب اخلال برکن است اخلال هم
پس میباید حکم شود بر بطلان نماز مگر است جواب اخلال بسجده واحده سهوا دلیل است بر اینکه اخلال
برکنیکه موجب بطلان نماز است در سجده آن است که اخلال بان در ضمن هر دو سجده شده باشد
توضیح مطلب مقتضی اینست که گفته شود اخلال بکل بدو طریق متصور میشود یک قسم اخلالی است در
ضمن اخلال بجزء متحقق شود قسم دیگر اخلالی است در ضمن اخلال بکل متحقق شود و جمع ما بین کلمات فقها
که رکن است که اخلال بان موجب بطلان نماز است اگرچه سهوا بوده باشد با حکم مشهور معروف
باینکه نسیان سجده واحده موجب بطلان نمیشود قرینه است بر تقیید این حکم مذکور ما نحن فیه
باخلال بکله در ضمن اخلال بکل بوده باشد پس اشکال مندفع است بحث دوم در بیان امور واجبه
در حال سجود است و آن شش چیز است اول گذاردن هفت عضو است بر زمین و آن هفت عضو عبارت
است از جبهه و کفین و رکبتین و ابهامی الرجلین یعنی پیشانی و دو کف دستها و دو زانو و دو انگشت
بزرگ دو پا و البته مناسب در این مقام این است که نقل کلام شود در دو مطلب اول در بیان
اعضای سبعه مذکوره است پس میگوییم اما جبهه پس عبارت از مقداری است که احاطه کرده است
بر آن از فوق رستنگاه موی سر و از دو طرف دو جبین یعنی یسار و جبین و از تحت امتدادی از حاجبین و موضع
خالی از مو ما بین حاجبین پس جبهه یعنی نشانی که عبارت از این مقدار است و اما کف که تحدید نموده است بحدود اربعه مذکوره
کف دست پس متبادر در عرف کف دست عبارت از منتهای ایام انگشتان است تا ترتیب بند واین

معنی در این مقام ظاهر میشود از بسیاری از فقها مثل مرحوم علامه و شیخ شهید و ابن فهد و
محقق ثانی و غیرهم چنانچه در مطالع الانوار بیان شد و باین معنی ملتجی میشود کلام جماعتی که تفسیر
راحت بکف نموده اند مثل صاحب صحاح و صاحب قاموس و ابن حکایت از دیوان و سامی بن ظاهر شد که
نظر باینکه راحت عبارت از تحت اصابع تا زیر بند مجملا مبادا از کف در عرف همین معنی است
که مذکور شد اگرچه کلمات فقها در مباحث تیمم دلالت میکند بر اینکه کف در تیمم عبارت است
از زند تا سر انگشتان و لهذا که بین عبارت است از محل اجماع او لخر استخوان زند و استخوان ساق
پا و ابهامان بین مراد از دو انگشت بزرگ دو پا است مطلب ثانی بدانکه بعد از اطباق فقهای
شیعه قدس الله ارواحهم بر لزوم وضع هفت عضو در حال سجود بر زمین و تطابق کلمات ایشان
در اول یعنی جبهه و چهارم و پنجم یعنی دو کتبین کلمات ایشان مختلف میباشند در تعبیر از ثانی و ثالث
و سادس و سابع اما در ثانی و ثالث پس عبارات اصحاب در اینجا مختلف است چنانچه سابق شد بسیاری
از فقها تعبیر نموده اند بکفین چنانچه مذکور شد و در جمله از عبارات تعبیر شده بیدین و
سید مرتضی و ابن ادریس تعبیر نموده اند بمفصل کفین نزد زندین و فرق بین ظواهر کلمات
مذکوره ظاهر است نظر باینکه مقتضای اعتبار وضع کفین آنست که امتثال حاصل نشود مگر بوضع
راحت کف بر زمین و در حال سجود و مقتضای اکتفا بوضع ید اعم از این است نظر باینکه بوضع
اصابع یدین صادق است وضع یدین بخلاف وضع کفین مجملا هر وضع کفین صادق است بر او وضع
یدین بخلاف وضع یدین و اما نسبت ما بین کفین و مفصلین عند الزندین بلحاظ اینکه باین خواهد
بود و باحتمال دیگر عموم و خصوص من وجه اگر مراد از نفس مفصل بوده باشد تباین خواهد بود و اگر
مراد بر امدی که در لغت کف بوده باشد یعنی منتهی الیه کف در جانب زند بین عموم و خصوص مطلق
خواهد بود و مراد بزند محل اجتماع استخوان ذراع و استخوان کف است بسیار بعید است مراد
این دو بزرگوار نفس مفصل بوده باشد بعد از نیست که مراد اخر کف که قریب بزند بوده باشد
و اطلاق مفصل بر ان مجاز بوده باشد بعد از انکه مقتضای عبارات مختلف شد میگوییم محتمل

در مسئله

در مسئله لزوم رعایت صدق کف است و اما الحید از بعضی در این مقام صادر شد که مراد از کف
کف در این مقام اعم شامل اصابع نیست کلامی است عاری از برهان بلکه از جمله عبارات ظاهر میشود
خلاف آن چنانچه ظاهر میشود از مطالع الانوار و اما سادس و سابع پس اختلاف کلمات فقها در
این نحو است بسیاری از فقها تعبیر نموده اند بابهامی الرجلین یعنی دو انگشت بزرگ دو پا و در
کتاب مبسوط و غنیه و اشارات و تلخیص از موجز و تنقیح تعبیر شده است باطراف اصابع
الرجلین در کتاب وسیله و موضع دیگر از موجز تعبیر شده باصابع رجلین و در کتاب خلاف تعبیر
نموده اند بقدمین و اختلاف عبارات مستلزم اختلاف مقتضیات آنها است و مقتضای اکتفا بوضع
قدمین آنست که بهر نحو صادق باشد که قدمین را بر زمین نهاده کفایت نماید اگرچه
هیچیک از ابهامین بر زمین نرسیده باشد و مقتضای اعتبار وضع اصابع رجلین آن است که لازم بوده
باشد وضع جمیع اصابع بر زمین هر گاه اخلال به بعضی انها نشود باید اکتفا نشود بدان و مقتضای اعتبار اطراف
اطراف است نه وضع اصابع
اصابع رجلین اینکه معتبر وضع اصابع بهر نحو که بوده باشد ظاهر این است که این اختلاف صاحب
در تعبیر بوده باشد مراد از همه یکچیز بوده باشد علی ای حال لازم وضع ابهامین است بعد
وضع دو انگشت بزرگ دو پا لازم و متعین است ظاهر آنست که بکنار دو این دو انگشت
امتثال حاصل شود خواه سر این دو انگشت بوده باشد یا ظهر آن یا بطن آن بهر یک از سه نحو
که بوده باشد اجزا میشود و در خلال در این مقام بین ظاهر نیست مگر صاحب موجز که
حکم نموده است بتعیین ظهر ابهامین و وضع راس ابهامین و بطن انها را بحق بن نکرده است و این
ضعیف است بلکه مصرح به در کلام شهید ثانی حکم بلحوظ وضع راس ابهامین است مخفی
نماند از انچه مذکور شد ظاهر شد اینکه استیعاب ابهامین در وضع لازم نبوده باشد
بلکه استیعاب ممکن نیست مگر اینکه مراد استیعاب ظهر ابهامین یا بطن ان بوده باشد ظاهر
اینست که افضلیت استیعاب در وضع در این مقام از عدم استیعاب ثابت نیست بلکه ظاهر از صحیحه
حماد افضلیت عدم استیعاب است نظر باینکه مصرح به در ان این است که جناب حضرت

امام جعفر صادق علیه السلام در مقام تعلیم انامل ابهامین را گذارده بود بر زمین در حال سجود
انامل جمع انمله سر انگشت است و کلام حماد در اینان بصیغه جمع مسامحه است حمل المصنوع بر دو کف
اصحاب کفایه مسمی است در این مقام بلکه ظاهر از جماعت از فقها در این مقام دعوی اتفاق است
در این باب بعضی کلام در این مقام است که ابهامین در این مقام متعین است اعتبار بوضع
راس ابهامین و بطن آن و ظهر آن همه میتوان بود و عدول از ابهامین با تمکن بوضع عین بهما
که سایر اصابع دخلی بوده باشد جایز نیست کلامیکه هست در صورت تعذر از وضع لهما
است کلاهما یا احدهما یا وضع سایر انگشتان رو بالا لازم هست در صورت تعذر از وضع
هر دو باعتبار انتفای ابهامین یا باعتبار مرض و مثل مرض مانع از وضع آنها بوده باشد بر زمین
یا نه و همچنین در صورت تعذر احد ابهامین و تمکن از وضع دیگری ایا مطلقا چیز مقدور از وضع هر
وضع سایر انگشتان از ایشان بالازم هست باشد مصرح به در کلمات جماعتی از اصحاب وجوب است و این
خالی از نوع نیست مجملا صحت اکتفا بمسمی در ابهامین محل تامل نیست ظاهر این است که چنین
بوده باشد حال در کفین بر جواز اکتفا بمسمی در کفین محل تامل نیست صحیحه زراره که
[illegible] ابسطهما علی الارض بسطا محمول بر استحباب است و همچنین است حال در کفایت مسمی
در رکبتین الوجه این مطلب در رکبتین چندان محتاج نیست [illegible] نظر بانکه موضع مسمی اسجده
عین و ران ضالی است تعلق نیست مجملا اکتفا بمسمی در اعضای سته مذکوره محل تامل
نیست بلکه از جمله از عبارات ظاهر میشود انتفای خلاف در مسئله بلی کلامیکه هست در
جبهه است نظر بانکه اختلاف کرده اند فقها در این چند قول اول مثل اعضای سته مذ
کوره است پس اکتفا میشود بمسمی و این قول مشهور مابین اصحاب است دوم عدم جواز در جبهه هر
اجتزا است بکمتر از درهم یعنی لازم بقدر درهم از جبهه را وضع کند [illegible] محل سجده اجزا
باقل از این مقدار جایز نیست و این قول مختار شیخ صدوق است در فقیه و شیخ
شهید است در کتاب ذکری و دروس سیم مثل ثانی است لکن در صورت عذر مثل

اینکه

اینکه مثل اینکه علتی در جبهه او بوده باشد در این صورت هر گاه ممکن باشد دانم از جبهه
را برساند بر زمین کفایت میکند پس در صورت انتفاء عذر اجتزا باین نمیتواند نمود که بهم
میتواند و این قول ابن ادریس است در کتاب سرایر چهارم تحدید است ما بین مقدار
درهم و راس انمله یعنی سر انگشت و این ظاهر میشود از مرحوم شیخ شهید در
بیان و شاید این قول ظاهر میشود از مرحوم ثقة الاسلام در کافی نظر بانکه
ذکر نفرموده اند از اخبار مسئله مگر حدیثی را که مشتمل است بر تحدید ما بین مقدار
درهم و راس انمله مختار در مسئله قول اول است و سایر اقوال ضعیف است
و مستند [illegible] مستند ابهام محمول بر فضیلت است بدانکه واجب است وضع
اعضای سبعه مذکوره بنحوی بوده باشد که اعتماد مکلف بهمه اینها بوده باشد
بعبارة اخری واجب است در حال سجود ثقل بدن خود را واقع سازد بهمه
مساجد چنانچه مقتضای طبیعت این است که چیزی ثقیلی که واقع شود بر محل حامل
ثقل آن جمیع اجزای آن محل ملتبس میشود پس هر گاه بسبب معاونه نفس ثقل را بیک
طرف بیندازد بجزئی خواهد بود لکن مساوات ما بین مساجد لازم نیست پس
هر گاه اعتماد نسبت بر بعض اعضا زیاده شود نسبت بدیگری باکی نیست بلکه نسبت
بمحل جبهه راجح است چنانچه بیان خواهد شد انشاء الله تعالی دوم از شش چیزی
که واجب است در حال سجود نماز مراعات شود است که وضع جبهه نماید بچیزی
که سجده بر آن صحیح بوده باشد و تحقیق ما یصح السجود علیه بتفصیل تمام در فصل ششم
از مقصد اول در بیان مقدمات نماز بود مذکور شد کسیکه خواهد مطلع بحقیقت
حال شود باید رجوع نماید بان مبحث مراد در این مقام آن است که واجب است در
حال سجود پیشانی را بگذارد بچیزی که سجده بر آن صحیح بوده باشد مخفی
نماند آنچه در سابق مذکور شد معلوم شد که وضع همه پیشانی لازم نیست بلکه بنا

بر مختار و مشهور ما بین اقوال انچه لازم هست وضع جزئی از اجزای پیشانی است
بر آن مجمله مستحق شد چهار قول در مسئله مذکوره صاحب هر قولی همان است که قایل
باین شده باشد است مخفی نماند تخصیص وجوب بجهة اقتضا است باعضاء ثمانیه
بی رعایت ما یصح السجود علیه در محل کفین و رکبتین و ابهامی الرجلین لازم نیست
و این محل وفاق است کلامی که هست در استحباب است نسبت بکفین استحباب آن
مسلم است پس مستحب این است که وضع یدین نماید بما یصح علیه السجود و لهذا نسبت
بر کبتین و ابهامی الرجلین پس مقتضای کلام مرحوم شیخ در مبسوط و ابن ادریس
در سرائر و شیخ شهید در ذکری استحباب آن است مرحوم علامه اوفق الحق حاصل
کلام این دو بزرگ است که باکی نیست که در مستور بودن اعضای سجود غیر از جبهه
و در وقوع آنها بر چیزی که سجده بر آن جایز نبوده باشد و اگر چه مکشوف بودن آنها و وضع
آنها بر ما یصح السجود علیه افضل است مختار خلاف است پس مکشوف بودن رکبتین و
وضع آنها بر ما یصح السجود علیه لازم نیست و این ظاهر مشهور اکثر اصحاب بلکه کشف رکبتین
بعلاوه عدم ملایمت بمحاسن آداب ممکن است که گفته شود منافی با احتیاط است نظر باختلاف
فقها در تحدید عورت ابن براج قایل شده باینکه عورت مرد یکه واجب است ستر آن
در نماز عبارت از ناف تا زانو و نقل کرده اند از ابی الصلاح که تحدید عورت
نموده اند از ناف تا نصف ساق و کلام مرحوم در کافی اگر چه مطابق و مرجوح است بالجمله احتیاط بهتر است لکن لفافه غایة
کشف آن قال الغالب الکافی عورة الرجل من سرته الی رکبته و لا یمکن ستر ذلک فی الصلوة در حکم برهنه ساختن رکبتین
الا لسانی من السرة الی نصف الساق لیصح سترها حال الرکوع و این کلام صریح است
در اینکه تحدید عورت در نزد این بزرگوار همان تحدید است که منسوب باین
براج است لکن حکم بلزوم ستر نموده تا نصف ساق من باب المقدمه و علی ای حال
کلام این دو بزرگوار کفایت میکند در حکم بمرجوحیت کشف رکبتین مطلقا یا در

خصوص

حال نماز بلی حدیث ثقة الاسلام در کتاب دعای اصول کافی روایت نموده حاصل مضمون سجود
آن اینست که هر گاه نازل شود بلیتی شدید بر مرد باید برهنه نماید دو زانوی خود را
و دو ذراع خود را بچسباند آنها را بزمین و بچسبد سینه خود را بچسباند بزمین آن
وقت حاجت خود را از درگاه قاضی الحاجات مسئلت نماید در حال سجود و این حدیث
اگر چه دلالت دارد بر رجحان کشف رکبتین در حال سجود ظاهر سیاق آن در غیر سجود نماز است
سجود نماز است و آن محل کلام در این مقام نیست و اما الکشاف یا اگر چه مقتضای
کلام محقق در معتبر و علامه در نهایة الاحکام و منتهی و تذکره تجویز عدم رجحان کشف و وضع
آنها است بر ما یصح السجود علیه لکن حکم برجحان دور نیست نظر بعموم التعلیل قوله علم
مسحوا الیدین حیث تضعوا الوجه فانهما یسجدان کما یسجد الوجه و عموم فتوی مبسوط و سرائر
و در وقوع باین معنی مکشوف نمودن آنها مجرد و وضع آنها را بر زمین اولی نموده باشد از غیر آن
بدانکه مناسب در این مقام بیان حال سجود بر محمول است پس میگوییم محمول در صورتیکه مما لا
یصح السجود علیه باشد حکم آن محتاج به بیان نیست که سجده بر آن در حالت اختیار جایز نیست
کلامیکه هست که در محمولی است که ما یصح السجود علیه بوده باشد میگوییم این بدو طریق متصور
متصور بکمشم است که آن محمول منفصل و جدا هست از جبهه یعنی بکر در حال سجود جبهه
را بر آن میگذارد این قسم صحیح و بی عیب است دور نیست که محل خلاف نبوده باشد اگر چه
جماعتی از عبارت خلاف استفاده خلاف نموده اند لکن چنین نیست چنانچه اشاره در مطالع وجه
الانوار بیان نموده ایم و قسم ثانی آن محمولی است که ملاصق بجبهه بوده یعنی محمولی است که
بجبهه چسبیده است مثل اینکه مهر برا احل می نماید ما بین جبهه و کلاه مجدد بکه در حال قیام
بجدبکه و غیر ملاصق بوده باشد بر پیشانی مجدد بکه حالت سجود از حیثیت موضوع بودن بر
جبهه مثل حالت قیام بوده این قسم ظاهر این است که در حال اختیار جایز نبوده باشد سیم از امور

سترواجب در سجود است که مساوی بوده باشد محل جبهه با محل وقوف یا بلندتر بوده باشد
بقدر لبنه و پس متحقق میشود منحنی شدن مصلی تا اینحد پس انحنا واجب است من باب المقدمه
و مشهور در تعبیر در این مقام بنحویست که حاصل آن این است سیم از جمله واجبات رکوع منحنی
شدن است از برای سجود تا اینکه مساوی شود موضع جبهه او با موقف او و تحقیق مقام مقتضی
اینست که گفته شود انحنای بعد از رکوع متصور میشود بچند نحو اول آنست که منحنی میشود
بقصد سجود و این دوم است که منحنی میشود ممکن است از برای غیر سجود مثل اینکه منحنی
شود بقصد کشتن عقرب یا بجهة برداشتن چیزی از زمین سیم آنست که منحنی میشود بقصد
سجود و هم بقصد اخذ چیزی چهارم آنست که خارج از اقسام ثلثه مذکوره باشد
مثل اینکه افتاد بر روی زمین تشکیکی در صحت در قسم اول نیست و اما قسم ثانی پس مقتضای
کلام مرحوم محقق در شرایع و علامه در نهایة الاحکام و تذکره و التحریر و کلام شیخ
شهید در ذکری و دروس و صاحب موجز و غیر اینها عدم اجزاء است بلکه مصرح به در
جمله از اینها بطلان نماز است بسبب آن مختار در نزد حقیر خلاف آنست تنقیح مقام مقتضی
این است که گفته شود سابق بیان شد که سجود عبارت از وضع جبهه است بر زمین پس مقصود
بالذات از امر متعلق بسجود همان وضع جبهه است بر ارض و انحناء مطلوب است من باب المقدمه
یعنی بجهة توصل بوضع جبهه بر ارض پس هرگاه کسی انحنا بتمام منحنی شد بقصد سجود و سجده را
بعمل آورد در این وقت آن شخص بعمل آورده است هم مطلوب بالتبع و هم مطلوب بالذات
را و اما هرگاه آن شخص منحنی شد لکن نه بقصد سجود بلکه بجهة اخذ چیزی از زمین در اینصورت
اگر چه مطلوب بالتبع را بعمل نیاورده است لکن مع ذلک ممکن است که گفته شود بر این شخص
لازم نیست که برخیزد و ثانیاً منحنی شود نظر باینکه بعد از آن که نشست بقصد ... باقی نماند پس
وصف مطلوبیت پس فرق ما بین مقام ... است در صورتیکه منحنی شد بقصد سجود هم مطلوب
بالتبع و هم مطلوب بالذات هر دو را بعمل آورده است و اما هرگاه منحنی شد لکن نه بقصد سجود

بقصد اخراجهم

بقصد سجود

در اینصورت اگر چه مطلوب بالتبع را بعمل نیاورده است پس لازم نیست ثانیاً و ... است لکن بعمل آورده است
چیزی را که مسقط مطلوب بالتبع است پس لازم نیست برخیزد و ثانیاً منحنی شود بقصد سجود نظر
باینکه انحناء مطلوب بود بجهة توصل بسجود نه بالذات پس هر قدر از انحنا را که بعمل آورد نه بقصد
سجود همان قدر از وصف مطلوبیت در آن حال خارج شد پس عود بآن بجهة تلافی لازم نیست در این
مطلب باب ما بین اینکه منحنی شود بقصد چیزی یا نه مثل اینکه افتاد در زمین میگوئیم لازم نیست
برخیزد بعد از آن منحنی شود بقصد سجود از آن راه که مذکور شد بلی هرگاه در زمین افتاد بجبهه بکه
جبهه او بمحل سجود واقع شده مطلقاً قصد سجود نداشت در این صورت با این وضع جبهه بر ارض
بسجو مسطوره اکتفا نمیتواند نمود بلکه لازم است رفع رأس نموده مجدداً بعد از آن صادق باشد
که وضع جبهه بجهة سجود نموده فرق اینست نظر باینکه سجود چون مطلوب بالذات است عبارت است
از وضع جبهه بر ارض و امتثال حاصل نمیشود از متوقفه بسجود مگر اینکه وضع جبهه نماید بقصد
سجود بخلاف انحنا از برای آنکه مطلوبیت بجهة توصل بسجود است و این بخلاف رکوع است نظر باینکه
در سابق بیان شد که رکوع در شریعت عبارت است از انحناء مخصوص پس هرگاه منحنی شد
نه بقصد رکوع اجزاء بآن نمیتواند نمود نظر باینکه مطلوبیت آن ذاتی است نه توصلی پس
هرگاه منحنی شد تا بحد رکوع رسید لکن نه بجهت رکوع بلکه بجهة اخذ چیزی از زمین در این صورت
اجزاء بآن نمیتواند نمود بلکه لازم است راست شود و توهم نشود که این موجب زیادتی رکوع میشود
پس مبطل نماز خواهد بود نظر باینکه آنچه در اول بعمل آورده نه بقصد رکوع شرعی بوده زیادتی
انحنای مطلق موجب بطلان نمیشود مخفی نماند بنا بر آنچه در سجود مذکور شد در صورتیکه
انحنا بقصد سجود نبوده باشد خواه بجهة غیر سجود بوده باشد یا نه بجهة سجود و یا و نه بغیر
بجهة غیر سجود بوده باشد مثل اینکه افتاده باشد در هر دو صورت جایز است بهمان حالت که هست سجود
رفته اتمام عمل نماید کلامیکه در این مقام هست این است که آیا جایز است برخیزد بعد از آن بقصد سجود
منحنی شود ظاهر اینست که جایز بوده باشد پس امتثال در حق چنین شخص بدو طریق ممکن خواهد بود

و در قیچی

بعد از آن بقصد رکوع منحنی شود و هم

واین نوع خلاف در مسئله است که بنابر مختار اجتزاء بهمان حالت می تواند نمود وعود بقیام
واجب نخواهد بود وبنابر قول اول ملکه مصحح بر در جمله از عبارات مثل تذکره و
نهایة الاحکام بطلان نماز است مطلقا اگرچه عود بقیام نماید اگرچه دور نیست که مراد در صورت
اجتزاء بوده باشد وممکن است که حکم شود بعدم جواز اجتزاء مطلقا نه باعتبار مدخلیت انحناء
در ماهیت سجود بلکه باعتبار انصراف امر سجود بطریق متعارف وان سجودی است که بعد از
قیام منحنی شده باشد بقصد آن پس سجود نمی این طریق کفایت نمیکند در حصول امتثال مجملا
ودلیلی که دلالت کند بر اینکه وضع جبهه بهر نحوی که بوده باشد محصل امتثال است نداریم بلکه اطلاقات
واطلاق منصرف می شود بنحو معهود متعارف وان سجودی است که مذکور شد واین بنا
مبنی کلمات فقها قدس الله تعالى اسرارهم که واجب است منحنی شود بقصد سجود دور نیست که اشاره بوده
باشد بهمین مطلب وظاهر اینست که مراد مرحوم علامه در تذکره ونهایة الاحکام در حکم ببطلان
باعتبار لزوم تغییر در هیئة مطلوبه همین معنی بوده باشد قال ره التذکره یجب ان لا یقصد بهویه
غیر السجود فلو سقط لا للسجود لم یجزیه والاقرب بطلان الصلوة لوجود ما ینافیها لانه یوجب
تغییر الهیئة الصلوة وفی نهایة الاحکام ولا یقصد بهویه غیر السجود فلو سقط لا
له لم یجزیه والاقرب البطلان لانه تغییر لهیئة الصلوة واین قول قوی است لکن بطلان در صورت
اجتزاء بان وعدم عود بقیام بجهة انحناء بجهة سجود است واما هرگاه عود نماید بقصد اینکه بعد از آن منحنی
شود بجهة سجود نماز صحیح وبی عیب خواهد بود ولکن این در صورتی است که منحنی شدن بقصد
غیر سجود یا بقصدی در انحنا نداشته باشد واما هرگاه منحنی شده باشد بقصد سجود وخم
سجود دور نیست که اجتزاء بان تواند نمود بلکه عود بقیام در این صورت مشکل است ولهذا
در اعاده بعدم اتمام بهمان حالت است بعد از انکه این مطلب منقح شد میگوییم لازمست
که منحنی شود بقصد سجود تا آنکه محل سجود او مساوی با محل وقوف او بوده باشد یا محل
سجود ارفع بوده باشد از محل وقوف بمقدار لبنه اما مساوات پس محل کلام نیست

واما ارتفعت

واما ارتفعت محل جبهه از موقف بمقدار لبنه پس دو مطلب متحمل بد وجهی است یکی صحت نماز در
در صورت ارتفعت محل جبهه از موقف بمقدار لبنه یا کمتر دوم عدم صحت نماز است در صورت
ارتفعت محل جبهه از محل وقوف متجاوز از آن بر این قدر مطلب دوم محل وفاق ما بین فقهاست
واما اول یعنی صحت نماز در صورت ارتفعت محل جبهه بمقدار لبنه پس این مشهور معروف
ما بین فقهاست بلکه خلافی در این ظاهر نیست مگر آنچه ظاهر میشود از کلام محکی از ابن الجنید
که اعتبار نموده مساوات را در حالت اختیار وتجویز نموده ارتفاع بمقدار چهار انگشت
مضموم را در حالت اضطرار لکن شبهه در ضعف وشذوذ این نیست بعلاوه آنکه تحدید
در حالت ضرورت باین مقدار بی معنی است بجهة معتبر در صحت نماز در حالت اختیار اینست
که محل جبهه بلند تر از محل قدم نبوده باشد یا کمتر از مقدار لبنه واین محقق میشود در ضمن
چهار صورت اول اینست که ارفع بوده باشد از محل قدم بمقدار لبنه دوم اینست
که ارفع بوده باشد از آن بکمتر از قدر لبنه سیم اینست که محل جبهه با محل قدم مساوی بوده باشد
چهارم اینست که محل جبهه اخفض بوده باشد از محل قدم ظاهر اینست که جواز در هر یک از اقسام
اربعه ثابت بلکه بی اشکال است کلامیکه در این مقام هست اینست که آیا امر در انخفاض مثل
امر در ارتفاع است پس اخفضیت محل سجود از محل قدم جایز است بمقدار لبنه وکمتر
دون زیادتی یا حدی محدود در انخفاض نیست ظاهر ثانی است اگرچه احتیاط در اول است
نظر باینکه مرحوم شیخ شهید تفرقه ما بین ارتفاع وانخفاض نگذاشته ومنع نموده در اکثر
از مقدار لبنه در هر دو مقام وجماعتی از اجله بعد از آن مرحوم با ایشان موافقت نموده مناسب اند بعد انکه م
اینست که تنبیه شود در این مقام باینکه چنانچه مساوات افضل از ارتفاع هست افضل از
انخفاض نیز هست یا نه بلکه مساوات مساوی با انخفاض است نکته اشتر مرجح در فضیلت و
کمال مسئله محل خلاف ما بین فقها است ظاهر اول است پس مساوات افضل است مطلقا
[illegible] الاضافه بانخفاض بوده باشد لکن ظاهر اینست که انخفاض افضل از ارتفاع بوده باشد

اگرچه موجوح بوده باشد با الاضافه مساوات قال شيخنا الشهيد في البيان في بيان المستحبات هذا الفظ تساوات مسجد لموقفه او نقصه عما لا يزيد عن لبنة انتهى وهو يحتمل مساوات الانخفاض للمساوات ومرجوحيته عنه لكن مع رجحانه على الارتفاع فتامل حتى يتضح لك الحال بدانكه مناسب اینست که در این مقام تنبیه شود بر چند مطلب اول است که بیان شود مقدار لبنه که مناط در جواز است وعدم آن بعد ما پس میگوییم مذکور شد ارفعیت محل جبهه از محل قدمین بمقدار لبنه جایز است وعلاوه بران جایز نیست پس لامحاله می باید مقدار لبنه شیء معینی بوده باشد با ارتفاع از آن مقدار که تجاوز نمود حکم شود بعدم جواز ودر صورت عدم تجاوز حکم شود بجواز چه اگر مقدار معینی در واقع نبوده باشد بلکه هر لبنه که بوده باشد مناط نتواند شد لازم می آید مقدار ارتفاعی در سجودی نسبت بشخصی جایز بوده باشد ودر سجود دیگر نسبت بهمان شخص جایز نبوده باشد وهکذا واین بین البطلان است وچونکه تحدیدی در اخبار وارد از ائمه اطهار علیهم السلام ندیدم وظاهر این است که نبوده باشد پس میگوییم مناط در این لبنه معهوده در زمان صدور اخبار خواهد بود اطلاق لبنه در عرف منصرف بان میشود واین در کلام جماعتی از اعاظم تحدید شده بنابراین هر گاه محل جبهه ارفع بوده باشد از محل قدم بمقدار ارتفاع چهار انگشت مضمومه جایز نخواهد بود واگر زیادتر بوده باشد ظاهر جایز نخواهد بود واز این راه است که مرحوم شهید ثانی در شرح لمعه مستوفی ذکر لبنه نشده است بلکه مناط در جواز وعدم مقدار اربع اصابع مضمومه را قرار داده است
مطلب ثانی است که آیا حکم مذکور عبارت از عدم جواز ارتفاع مسجد از موقف باکثر از مقدار لبنه بوده باشد مختص است بمحل سجده جبهه فقط یا در بقیه مواضع اعضای سبعه از موقف علاوه بر این مقدار جایز خواهد بود با اختصاص بجبهه ثابت نیست بلکه نسبت بسایر اعضا نیز چنین است که در این خلاف است نسبه قول اول بعدم اختصاص بجبهه است چنانچه این حکم معتبر در محل جبهه است معتبر در محال سایر اعضا چنین است پس محل کفین

بنابراین هر گاه محل جبهه ارفع بوده باشد از محل قدم بمقدار ارتفاع چهار انگشت مضمومه

هر شخص بود

بنی مثلا جایز نیست ارفع از محل وقوف باکثر از لبنه بوده باشد واین قول اکثر مشایخ شهید در دروس اختیار نموده وشیخ ثانی در شرح الفیه با ایشان موافقت نموده وقول ثانی مثل اینست که در خصوص انخفاض واین قول مرحوم علامه است در نهایة الاحکام توضیح مطلب مقتضی اینست که ذکر عبارت آن مرحوم شود بعد از آن توضیح آن تا مطلب مفهوم شود پس میگوییم قال فی نهایة الاحکام یجب ان یتساوی الاعالی والاسافل او انخفاض الاعالی مراد از این عبارت ظاهرا اینست که اعضای سبعه که واجب است در حال سجود مکلف آنها را بگذارد بر زمین مثلا بعض از آنها اعالی است مثل جبهه ویدین وبعضی اسافل مثل رکبتین وابهامین مقصود از این عبارت این است که مواضع اعضای اعالی مساوی بوده باشد با مواضع اعضای اسافل یا آنکه مواضع اعالی اخفض بوده باشد از مواضع اسافل پس اختلاف در مواضع اعالی واسافل در صورت انخفاض اعالی مغتفر نیست واما در عین حالت انخفاض مغتفر است پس معتبر مساوات محال هم است در غیر حالت انخفاض اعالی ولی از مساوات چنانچه از کلام آن مرحوم ظاهر می شود اعم است از مساوات واختلاف بقدر لبنه پس مراد اینست که جایز نیست محال اعضای عالیه اگرچه محال کفین بوده باشد ارفع بوده باشد از محل قدمین باکثر از مقدار لبنه ثالث اقوال اعتبار این معنی است در محل جبهه نیست بموقف وعدم اعتبار این است در محال اعضای دیگر واین ظاهر میشود از اکثر فقها نظر بانکه مقتضی بالاعتبار این نموده اند در جبهه نسبت بموقف ومتعرض غیر جبهه نشده اند واین دلیل بر عدم اعتبار است نسبت بسایر اعضا والا می بایست تعمیم بان نموده باشند چنانچه تعمیم نموده اند در جبهه مختار قول ثالث است ولکن احتیاط در رعایت است مطلب ثالث در بیان اینست که آیا حکم مذکور که عبارت از عدم جواز ارفعیت محل جبهه بوده باشد از موقف باکثر از مقدار لبنه آیا مختص است بعینی تمام مثل بلندی که در دیوار یا موضع ختنه عورها بوده باشد یا ثابت است در محال منحدره از مثل اینکه در زمین پست وبلندی استید محل وقوف پست است وجبهه را واقع ملصق سازد در موضع مرتفع فی الواقع محل جبهه

ارفع از محل وقوف مبالغه باشد اکثر از مقدار لبنه مستفاد از کلمات بسیاری تعمیم است و این مذهب
بر است در کلام ابن الجنید و ذکری و موجز در روض الجنان و مقاصد العلیه و مسالک و مدارک
و این مختار است لکن با این تفصیل اگر موضع قدم منخفض بوده باشد و مسجد مرتفع بقدر محل سجود بالکثر
از مقدار لبنه جایز نیست خواه در ارض منحدره بوده باشد یا مستوی تام و اما عکس این یعنی
محل جبهه منخفض بوده باشد از محل وقوف ظاهر اینست که منخفضیت مسجد از موقف در ارض
منحدره مضر نبوده اگر چه علاوه از قدر لبنه بوده باشد لکن احتیاط در امور دینی لازم است
مطلب چهارم اینست هرگاه جبهه واقع شد بر موضع مرتفعی که ارتفاع آن علاوه از قدر
لبنه بوده باشد در این صورت اگر متمکن از کشیدن جبهه بموضع مساوات یا مرتفع کمتر بقدر
لبنه فما دون بوده باشد نباشد رفع جبهه متعین است و اما هرگاه متمکن از کشیدن جبهه
بوده باشد بمحل جواز اختلاف کرده اند در این فقها بعضی قول اول تعین جر جبهه است بموضع
جواز و عدم جواز رفع آن است و این قول شیخ طایفه است در استبصار و محقق است
در معتبر و صاحب مدارک است در مدارک دوم یعنی رفع و عدم جواز جر است و این
قول مرحوم علامه است در تذکره و شیخ شهید است در کتاب ذکری و بیان و در روض سیم
تخییر میان جر و رفع است پس مکلف در این حالت مخیر است ما بین آنکه رفع جبهه نماید
و موضع علیه و وضع نماید بمحل معتدل یا بکشد جبهه را بمحل معتدل و این مختار علامه است
در منتهی و نهایة الاحکام و تحریر و محقق ثانی است در جامع المقاصد و شهید ثانی است
در روض الجنان مختار قول ثالث است لکن با اولویه جر از رفع بدانکه مناسب در این مقام
این است که بیان شود که آیا مساوات محل جبهه با موقف یا ارتفاع آن بمقدار لبنه و امثال آن مدخلیتی
در تحقق ماهیت سجده هست یا این هرگاه جبهه گذارده بر محلیکه ارتفاع آن علاوه
بر مقدار لبنه است سجده متحقق خواهد شد خواهد بود یا چنین نیست بلکه بوده باشد
بوضع جبهه اگر چه بر موضعیکه ارتفاع او اکثر از قدر لبنه بوده باشد سجده متحقق خواهد

بوده ~~[illegible]~~ لکن احتراز از این در نماز نمی توانند نمود کلمات فقهاء در این مختلفات
مع تذکره و نهایة الاحکام و ذکری و جامع المقاصد و روض الجنان اول است و صریح شیخ الطایفه
در استبصار ثانی است و این قول اقوی است تا آنکه اینست بوضع جبهه اگر چه بر موضعیکه
ارتفاع او اکثر از قدر لبنه بوده باشد سجده متحقق هست و مساوات محل جبهه با موقف مثلا
این و لبی از واجبات سجود صلوة است و لهذا ظاهر اینست در سجود شکر و سجدهٔ تلاوت
اجتزا بآن سجده می توان نمود و شبهه زیادتی سجده در نماز در صورت رفع لازم می آید
نماز باطل باشد مدفوع است با آنکه زیادتی سجده که موجب بطلان است نماز می شود آن
سجده ایست که مستجمع شرایط صحت بوده باشد و در اینجا اگر چه سجده متحقق شده است لکن سجده
که مستجمع شرایط صحت ~~هست~~ بوده باشد نیست و سجده که مستجمع شرایط صحت هست آنست
که محل جبهه یا موقف بوده باشد یا ارفع از آن بوده باشد بمقدار لبنه اشکالیکه در این مساوی مقام
مقام هست اینست که هرگاه مساوات محل جبهه یا ارفعیت آن بمقدار لبنه را مدخلیتی
در ماهیت سجده نباشد و ماهیت سجده با ارتفاع اکثر از این قدر متحقق شود و زیادتی
سجده که موجب بطلان نماز شود سجده باشد که محل جبهه مساوی با موقف بوده باشد
یا ارفع از آن بمقدار لبنه می بایست حکم شود بجواز سجده تلاوت در نماز بشرط آنکه
محل جبهه ارفع بوده باشد از موقف بالکثر از مقدار لبنه و حال آنکه احدی از علما تکلم باین
کلام ننموده بلکه حکم بعنوان اطلاق نموده اند بعدم جواز سجدهٔ تلاوت در اثنای نماز
سجده پس اینجا ظاهر میشود مساوات محل جبهه یا ارتفاع بمقدار مذکور مدخلیتی در تحقق
ماهیت سجده هست بر فرض عدم تسلیم و قول باینکه ماهیت سجده متحقق می شود اگر چه ارتفاع
محل جبهه علاوه از مقدار لبنه بوده باشد باید بگوییم تحقق سجده در اثنای نماز موجب
بطلان نماز میشود مطلقا و ممکن است که جواب گفته شود از این اشکال که سجده که
موجب بطلان نماز هست آنست که محل جبهه مساوی با موقف یا ارفع از آن بوده باشد

معتاد لبنه ~~اشکال اینکه در این مقام نیست هر گاه مساوات محل جبهه بالارضیه لبنتان~~ است
~~یا پستی باشد حکم شود بجهت~~ و سجود دیگر چنین نیست موجب بطلان نیست مگر
در صورتیکه دلیلی قایم باشد بر بطلان و در سجود تلاوت چنین است نظر باجماع
و تظافر نصوص بر اینکه سجده تلاوت موجب بطلان نماز هست مطلقاً نه عنوان
دلیلی بر بطلان علی وجه الاطلاق معلوم نیست فتامل مطلب پنجم است که بیان شد که
هر گاه جبهه واقع شود بمحلیکه ارتفاع آن از موقف علاوه از مقدار لبنه بوده باشد لازم است
رفع جبهه یا کشیدن آن بمحلیکه معتدل بوده باشد واما هر گاه واقع شود بمحلیکه
ارتفاع آن بمقدار لبنه یا کمتر بوده باشد تشکیکی نیست که اجتزا بآن می‌توان نمود چنانچه
دانسته شد و رفع راس در این صورت بقصد وضع جبهه بموضع مساوی با موقف
جایز نیست بلکه موجب بطلان نماز میشود لکن مستحب است و این حکم مقطوع به در کلمات این است که جبهه را بکشد تا برساند بمحلیکه مساوی با موقف بوده باشد
بسیاری از اصحاب و منصوص است در لسان ائمه انام علیهم الاف التحیة والسلام است
مخفی نماند که جر جبهه بجهت تحصیل مساوات منصوصه میشود بدو طریق اول آنست
که جر جبهه مستلزم انفصال جبهه از ارض نمیشود بلکه جبهه بر بستر مماس
با ارض هست تا منتهی شود بمحلیکه مساوی با موقف بوده باشد این در صورتی است که
جبهه واقع باشد در مرتفع در ارض متحدن دوم آنست که جر جبهه بجهت مساوات
مستلزم انفصال جبهه هست از زمین مثل اینکه جبهه واقع بشود بر سنگ بلندیکه
بلندی او بمقدار لبنه فادون بوده باشد در این صورت جر جبهه مستلزم این هست
که جبهه منفصل شود از ارض تاملی در رجحان جر در قسم اول نیست اشکالیکه هست در قسم ثانی است
نظر باستلزام جر در آن انفصال جبهه را از ارض باین سبب موهم تعدد سجود است
نظر باینکه در سابق بیان شد که سجده عبارت از وضع جبهه است بر ارض لکن
ظاهر اینست که حکم که عبارت از استحباب جر بوده باشد در هر دو ثابت بوده شد با

بنا بر این انفصالیکه محذور هست انفصالیست که در ضمن دفع جبهه از محل جبهه ~~المحل جبهه~~ بوده
باشد نه انفصالی است که در ضمن خفض بوده باشد بجهت تحصیل مساوات ولفظ جر اگر چه ظهوری
دارد در قسم اول لکن وضع و وقوع در محل در نص دلیل اراده تعمیم است کما لا یخفی علی المتامل
مطلب ششم در بیان اینست هر گاه جبهه واقع شود بر مکانیکه مساوی با موقف بوده باشد
بمقدار لبنه فادون لکن در هر دو حالت جبهه واقع شده باشد بر چیزی که سجده بر آن جایز
نبوده باشد و عالم بحقیقت حال شد باشد قبل از فراغ از ذکر واجب بدانکه در این صورت مقدم جواز
اکتفا بهمان حالت محل تشکیک نیست کلامیکه هست اینست که آیا لازم است بر آن شخص در آن حالت جبهه را
بکشد تا برساند بما یصح السجود علیه یا لازم است رفع جبهه نماید بعد از آن بگذارد بما یصح السجود
علیه یا آنکه مخیر است مابین هر یک از این دو امر که مذکور شد این محل خلاف مابین فقها است
سه قول ثالث ظاهر میشود از مرحوم علامه در نهایة الاحکام چنانچه ثانی نیز ظاهر از آن مرحوم است
در تذکره و قول مختار شیخ شهید است در کتاب بیان و در دروس و ذکری و محقق ثانی و شهید
ثانی است در جامع المقاصد و بعض الحیان و صاحب مدارک است در مدارک و این مختار است
لکن باین نحو که مخیر است مابین جر جبهه تا برساند بما یصح السجود علیه یا برسانیدن ما یصح
السجود علیه را بجبهه بلکه دور نیست رسانیدن ما یصح علیه السجود را به جبهه به بعضی
جهات اعتباریه اولی و ابعد بوده باشد از بعض منافیات وارده بعضی نماید انچه مذکور شد
در صورتی بود که عالم شده بود بحقیقت حال قبل از اتیان بذکر واجب و اما هر گاه عالم شود بان
بعد از اتیان بذکر واجب خواه بعد از رفع راس از سجود بوده باشد یا قبل از آن در هر دو صورت
سجده صحیح و چیزی بر او نیست خصوصا هر گاه علم بحقیقت حال بعد از رفع راس بوده
باشد بلی هر گاه عالم شود بان در سجود بعد از فراغ از ذکر واجب و قبل از اتیان بذکر مستحب
مستحب است در حق او اینست که جبهه را بکشاند تا برساند بما یصح السجود علیه یا ما یصح السجود علیه
را برساند بجبهه تحقیق این مباحث در مبحث ما یصح السجود علیه بیان شد و آنچه مذکور شد

ظاهر میشود حکم اینکه هرگاه عالم شود بحقیقت حال بعد از آمدن بذکر واجب و قبل از فراغ از آن

دهلی در این صورت ظاهر این است آنچه را که اتیان نموده محکوم بصحت است لازم است

تمام آن نماید بعد از رسانیدن مایصح السجود علیه بجبهه یا بعکس که موجب اختلال نظم

کلام شود استیناف آن بعد از اتصال مایصح السجود علیه را به جبهه یا اتصال الجبهه را

بان لازم نیست و این در صورتی است که متمکن از اعاده آن بعد بوده باشد واما هرگاه

لکن این در صورتی است که طولی نداشته باشد رسانیدن مایصح السجود علیه را بجبهه یا بعکس که موجب اختلال نظم کلام شود واما هرگاه طولی داشته باشد

متمکن از هیچیک نبوده باشد مکرر ارتکاب فعل منافی در این صورت لکن در سعت وقت

بوده باشد قطع نماز لازم است بعد از تحصیل مایصح السجود علیه استیناف نماز نماید

واگر در ضیق وقت بوده باشد باین نحو که قطع نماز و تحصیل مایصح السجود علیه موجب

انقضای وقت نماز شود در این صورت ظاهر اینست که اعتبار مایصح السجود علیه ساقط است

لکن بتفصیلی که در مباحث مایصح السجود علیه بیان شد مخفی نماند آنچه مذکور شد در

حق کسی بود که عالم بحقیقت حال بود لکن باعتقاد آنکه محل مایصح السجود علیه است وضع

جبهه بران نمود بعبارة اخری عالم بحکم بود لکن جاهل بموضوع در این حال فساد اعتقاد او

منکشف شد واما هرگاه عالم بموضوع بود لکن جاهل بحکم چنین است میدانست که این چیز

مثلا نمیدانست که سجده بر آن جائز نیست و در اثنای سجده عالم بحکم شد پس اگر این

در غیر سجده اولی بوده باشد نماز باطل و استیناف آن لازم است واما هرگاه در سجده اولی بوده

باشد پس هرگاه بعد از فراغ از ذکر واجب بوده باشد ظاهر اینست که باز نماز او باطل بوده

باشد و دور نیست که چنین بوده باشد الا هرگاه قبل از فراغ از ذکر واجب بوده باشد واما هرگاه

در سجده اولی بوده باشد لکن قبل از شروع بذکر واجب بوده باشد در آن وقت عالم بحکم

شد در اینصورت هرگاه ایصال مایصح السجود علیه بجبهه یا ایصال جبهه نمود بان بعد از آن

اتیان بذکر نمود دور نیست که حکم بشود بصحت نماز خصوصا در صورتیکه وقت

مضیق بوده باشد و این شخص تقصیر در تعلم نکرده باشد والله العالم بحقایق احکامه مطلب

هفتم

۲۰۳

هفتم در بیان حکم عجز از انحناء بدانکه هرگاه کسی متمکن از انحناء نبوده باشد بحدیکه

محل جبهه مساوی با موقف یا ارفع از آن بوده باشد بمقدار لبنه یا متمکن از انحناء هست

فی الجمله یا متمکن از آن نیست مطلقا و در صورت تمکن از انحناء یا تمکن هست از وضع جبهه

بمایصح السجود علیه یا نه در صورتیکه متمکن از انحناء مطلقا نیست یا متمکن هست از ایمای

بسر یا نه و در صورت عدم تمکن از ایمای بسر یا متمکن هست از ایمای بچشم یا نه

پس در اینمقام چند احتمال است اول آنست که مکلف متمکن از انحناء بمقدار معهود

نیست لکن متمکن از انحناء فی الجمله هست و همچنین متمکن از وضع جبهه هست بچیزیکه سجده بر آن

صحیح است بعد از انحناء مقدور یا بکذاردن جبهه را بر موضع بلندی که سجده بر آن صحیح بوده

باشد یا بجهت بلند کردن مایصح السجود علیه تا بان حدیکه بعد از انحنای مقدور وضع

جبهه نماید بان در این صورت انحناء بقدر مقدور لازم و همچنین وضع جبهه بعد از انحنای

مقدور بر آن یا ایمای بسر یا بعین جایز نیست قسم ثانی مثل اول است مگر اینکه متمکن از وضع جبهه

در این صورت عدول از انحنای مقدور

بر مایصح السجود علیه نیست نه بوضع جبهه بر موضع مرتفع و نه برفع نمودن مایصح السجود علیه ظاهر اینست

در این صورت صحیح شدن بقدر مقدور لازم نباشد بلکه جایز است که اجتزاء نماید بایماء

بر این مخفی نماند در قسم اول که متمکن از وضع جبهه هست بر مایصح السجود علیه بطریقیکه

مذکور شد ظاهر اینست که لازم بوده باشد وضع اعضای باقیه مثل یدین و ابهامین مثلا

بر ارض اشکالی که در این مقام هست اینست که لازم بوده باشد هرگاه وضع جبهه بمایصح السجود علیه

موقوف بوده باشد بر اینکه خود این شخص می باید لمایلبدها نماید تا جبهه بر آن بگذارد

و این مستلزم این هست که وضع یدین بر ارض نتواند نمود در این صورت ترجیح با کدام است

دفع ید از وضع ید نماید تا وضع جبهه بمایصح السجود علیه میسر شود یا وضع ید از وضع

جبهه نماید تا وضع جبهه بعینی که سجده بر آن صحیح بوده باشد آیا لازم است وضع اعضای

باقیه بر ارض دور نیست که نماز واجب بوده باشد پس لازم است بعد از رکوع بنشیند

ید متحقق شود ظاهر اولی است واما در قسم ثانی که متمکن نیست از وضع

جبهه و وضع یدین و رکبتین بر ارض و بعد از حلول ما بها براس باید بجای سجود ... و در حال
ایماء وضع یدین و ابهامین و رکبتین باید بر ارض قسم سیم است که متمکن از اعضاء مطلقا
نیست لکن متمکن از ایماء براس هست قسم چهارم مثل سیم است مثل اینکه متمکن از ایماء
براس نیست بلکه متمکن از ایماء بعین هست حکم در این دو قسم است که در اول ایماء
براس بجهة سجود متعین است چنانچه در ثانی ایماء بعین لازم است و حکایت وضع اعضا
باقیه سجودی است که مذکور شد لکن ممکن است که اشکالی در حکم بوجوب آن شود
بناء بر این است که در هیچیک از نصوص متضمنه بایمای رکوعی بلکه ایمای بوضع اعضای
باقیه نشده است حتی اخباری که مشتمل بر ایماء در صلوة استیاده است مثل صلوة عراة
از خلو قاطبه نصوص از این مطلب و همچنین خلو کلمات اصحاب قدس الله تعالی ارواحهم از آن تا معلوم
میشود عدم اعتبار آن بعد در این اقسام مذکوره و نه در سایر اقسامی که سجود در آن بعنوان
ایماء است نسبها بحجیه و عموم المیسور لا یسقط بالمعسور قابل این نیست که موسس
این حکم مخالف اصل بوده باشد بدانکه انتقال فرض بایمای براس یا بعین بدل سجود
در صورت عدم تمکن از آن و زیر سجود ثابت است در رکوع نیز ثابت است و تحقیق حال در ایمای
بدلی هر دو در مباحث قیام مفصلا مذکور شد کسیکه خواهد رجوع بآنجا نماید چهارم
از امور ستهٔ مذکوره طمانینه است در سجود بقدر ذکر واجب تنقیح مرام در این مقام
مقتضی نقل کلام است در چند مبحث اول در تفسیر طمانینه است بدانکه کلام در تفسیر
طمانینه اگرچه در مباحث رکوع مذکور شد لکن مناسب در این مقام عود باین مرام است
بجهة تنبیه ببعض فواید پس میگوئیم سه احتمال در تفسیر طمانینه قائم است اول آنست که
بگوئیم طمانینه در حالتی از احوال مثل سجود عبارت است از وقوف و کون انسان در
سجود بقدری که هر عضوی از اعضای او مستقر و ساکن شود و این ظاهر میشود از بعضی
از اعاظم فقها قال المعتبر معنی الطمانینة السکون حتی یرجع کل عضو الی مستقره وان

قل

قل این معنی وجوب طمانینه در سجود بمقدار ذکر واجب آنست که جمیع اعضای مکلف در
اوان اشتغال بذکر واجب ساکن و مستقر بوده باشد و همچنین است حال در طمانینه
در تکبیرة الاحرام و قرائه و رکوع و غیره اینها قسم دوم آنست که مراد از طمانینه در تکبیرة الاحرام
سجود بمقدار ذکر واجب آنست ~~کما~~ که مکلف باقی باشد بحالت سجودی از وقتی که
مشغول بذکر شده است تا فراغ از ذکر اگرچه اعضا و جوارح مستقر و ساکن نبوده باشد
و این معنی ظاهر میشود از جمله عبارات مثل عبارت مرحوم علامه در نهایة الاحکام
حیث قال یجب الطمانینة بقدر الذکر فی کل واحد منهما و ابقاء الذکر مطمئنا فلو شرع فیه
قبل وصول الجبهة علی الارض او رفع قبل انتهائه بطل سجوده و مثله عبارة الذکری
و ذا ادنی اجزاء عند علمائنا اجمع سیم آنست که مراد از طمانینه در سجود بقدر ذکر واجب
آنست که مکلف از حین اخذ و شروع بذکر واجب تا فراغ از آن مستقر و ساکن باشد
یعنی در عرف بگویند که این شخص در این مدت ساکن و مستقر است مشخصاً صدق و ... موقوف
بسکون کل اعضا مثل اصابع یدین بلکه کل یدین مثلا نیست پس حرکت اصابع و یدین
منافی با تحقق طمانینه باین معنی نیست اول از تفاسیر مذکوره احقی المحتمله است
چنانچه ثانی اعم از هم است نظر باینکه با اضطراب بدن مکلف باین معنی صادق است
کما لا یخفی و تفسیر ثالث [illegible] از اول است و احق از ثانی ظاهر اینست که مراد از طمانینه واجبه
در احوال صلوة خواه حالت تکبیرة الاحرام یا حالت قرائه یا حالت رکوع و بعد از رفع راس از
رکوع و حال سجود و بعد از رفع راس از سجده همین معنی است یعنی تفسیر ثالث پس استقرار
و سکون جمیع اعضا و جوارح معتبر در تحقق طمانینه نیست و واجب نخواهد بود همین
قدر که صادق آید که مکلف ساکن است عرفا در اینجا کفایت میکند ظاهر اینست که مراد فقها
اعلی الله مقامهم از طمانینه در احوال صلوة همین معنی است و مسامحه در تعبیر واقع
شده است تحقیق حال در این مقام مسطور در مطالع الانوار است در بیان اینکه

وجوب طمانینه بمعنی که مذکور شد محل تاملی نیست از حین شروع بذکر واجب تا فراغ
از آن علی الاتفاق است کلامیکه در این مقام هست این است که آیا طمانینه از واجبات رکنیه است
در این مقام و همچنین در مباحث رکوع یا از واجبات غیر رکنیه است این محل خلاف ما بین
فقها است و ثمرهٔ خلاف ظاهر است نظر باینکه هرگاه از واجبات رکنیه بوده باشد اخلال
بان اگرچه ساهیا بوده باشد موجب بطلان نماز است و اگر از واجبات غیر رکنیه
بوده باشد اخلال بان سهوا موجب بطلان نماز نیست مشهور ما بین فقها ثانی است
و شیخ طوسی قدس الله روحه در کتاب خلاف تصریح برکنیت آن فرموده بلکه برآن دعوی
اجماع فرموده و این قول ظاهر میشود از کلامیکه مرحوم شیخ شهید در کتاب ذکری
از ابن الجنید نقل فرموده مختار قول مشهور است دور نیست که مراد مرحوم شیخ از رکن در
این مقام رکن بمعنی مشهور نبوده باشد مؤید اینست که در همان کتاب خلاف فرموده
صلوات فرض در تشهد و مع ذلک تصریح فرموده باینکه اخلال بان ساهیا موجب بطلان
نماز نیست قال في الخلاف الصلوة على النبي صلى الله عليه وآله فرض في التشهد
وركن من اركان الصلوة ثم قال من ترك التشهد والصلوة على النبي صلى الله عليه وآله
ناسيا قضى ذلك بعد التسليم وسجد سجدتي السهو وقال الشافعي يجب عليه قضاء الصلوة
دليلنا اجماع الفرقة ظاهر این است که خلاف در رکنیت طمانینه مقصود از آن نیز از این قبیل
بوده باشد مؤید این مطلب چند چیز است اول ادعای اجماع در مسئله فرموده باینکه
این قول شاذ و ضعیف است دوم آنست در مقابل این قول ابی حنیفه را ذکر فرموده که حکم
کرده است بعدم وجوب آن و عبارت آن مرحوم اینست الطمانينة في الركوع ركن من
من اركان الصلوة وبه قال الشافعي وقال ابو حنيفة انها غير واجبة ولا يجب عليه
ان ينحني بقدر ما يضع يديه على ركبتيه دليلنا اجماع الفرقة سیم آن است که آن مرحوم
در همان کتاب اطلاق رکن فرموده بر صلوات در تشهد بر رفع راس از رکوع از سجود و همچنین بر رفع

وطمانینه

وطمانینه در آن قال الطمانينة في السجود ركن ورفع الراس من السجود ركن ايضا ورفع الراس
من الركوع والطمانينة فيه واجب و ركن معلوم است ارادهٔ معنی معروف از رکن در جمیع اینها
بسیار بعید است و بر فرض تسلیم اینکه مراد معنی معروف بوده باشد ممکن نیست صحیح نیست دلیل
بر این مطلب صحیحه زراره است که فرموده لا تعاد الصلوة الا من خمسة الطهور والوقت والقبلة
والركوع والسجود نظر باینکه مراد از حدیث حصر مقتضی اعاده است بسبب اخلال عمدا و سهوا در
امور خمسه مذکوره پس ما عدای اینها مندرج خواهد بود در تحت مستثنی منه از جمله
محل کلام است پس مدلول حدیث اینست که طمانینه از جمله چیزی نیست که اخلال بان
اگرچه سهوا بوده باشد موجب اعاده شود وهو المطلوب مبحث سیم آنست که سابق بیان شد
که طمانینه که واجب است طمانینه بمقدار ذکر واجب است یعنی از حین شروع بذکر واجب تا
فراغ از آن و این محل اشکال نیست کلامیکه در این مقام هست آنست که آیا طمانینه بمقدار
ذکر مستحب هم لازم است یا نه معلوم است وجوب شرعی که نخواهد بود کلام در وجوب شرطی است
یعنی با عدم طمانینه صحیح نیست و این دو احتمال دارد اول آنست که طمانینه در ضمن
ذکر مستحب شرط صحت نماز است پس هرگاه اخلال بطمانینه در ذکر مستحب شود لازم می آید
که نماز محکوم به بطلان شود نظر بانتفای شرط صحت این احتمال صحیح نیست نظر بانتفای دلیل
بر شرطیت بلکه کلمات اصحاب ظاهر است در فساد این احتمال است نظر باینکه تقیید فرموده
اند وجوب طمانینه بمقدار ذکر واجب پس هرگاه اشتراط صحت نماز بطمانینه در ذکر مستحب
در سجود و رکوع ثابت می بود می بایست تنبیه بر این بفرمایند مثل سایر شروطی که موقوف
علیه صحت است از قبیل طهارت و ستر عورت و نحو اینها ظاهر اینست که این محل تامل
نبوده باشد کلامیکه هست اینست که طمانینه در ذکر مستحب در رکوع و سجود آیا شرط صحت
هر ذکر مستحب هست یا نه مجملا مراد این است که ترک طمانینه در اوان اشتغال بذکر
مستحب است در رکوع و سجود اگرچه مضر بصحت صلوة نیست لکن مراد اینست که آیا

مقرر مستحب از ذکر هست یعنی گویا این شخص تارک ذکر مستحب و ران بود با مقر مستحب ذکر

مستحب نیست مقتضای اطلاقات امر بذکر ثانی است و این مقصد بکلمات اصحاب است مقلد

باینکه فرموده اند در هر یک از رکوع و سجود طمانینه که واجب است بقدر ذکر واجب است

و ظاهر این کلام این است که هرگاه اخلال بطمانینه بشود در ذکر مستحب این باعث خلل در

ذکر مستحب نشود بعلاوه در بعضی از عبارات تصریح شده باستحباب طمانینه در ذکر مستحب

بعد از تصریح بوجوب آن در ذکر واجب قال فی التذکرة و الطمانینة واجبة فی القیام و

کذلک فی الرکوع بقدر ما ینطق بالذکر الواجب و ما زاد علی ذلک مستحب بلی غایة آنچه ممکن است

که متمسک شود در این مقام حدیثی است که ثقة الاسلام در کتاب کافی روایت فرموده

از سلیمان بن صالح از کاشف اسرار و دقایق امام جعفر صادق علیه السلام قال لا یقیم

احدکم الصلوة و هو ماش و لا راکب و لا مضطجع الا ان یکون مریضا و لیتمکن فی الاقامة

کما یتمکن فی الصلوة فانه اذا اخذ فی الاقامة فهو فی صلوة بناء علی ان الظاهر من قوله کما

یتمکن فی الصلوة اعتبار التمکن فی جمیع احوال الصلوة و لو کان فی الاذکار المستحبة

کما لا یخفی و ذکر الماشی و الراکب فی صدر و ان کان یوجب الوهن فی ارادة الظاهر

من التمکن لاحتمال ان یکون المراد منه خلاف المشی و الرکوب لکنه لیس علی حد یوجب حمل

اللفظ علی خلاف ظاهر ممکن است جواب از این استدلال باین نحو که غایة الامر از این

حدیث ظاهر میشود تشخیص موضع است یعنی تمکن در حال اقامه می باید مثل تمکن در حال

صلوة بوده باشد و اما حکم آن که بعنوان وجوب است یا استحباب پس مطلقا مستفاد نیست بعلاوه

آنکه حکم تمکن در احوال صلوة مختلف است در افعال و اذکار واجبه بطریق وجوب شرعی است

و این معنی در اقامه متصف بوصف وجوب شرعی نمیتواند شد زیرا که داخل است ما بین آنکه ممکن الاراده نیست بعد از آنکه متحقق شد تمکن در اقامه

متصف بوصف وجوب وجوب شرطی بوده باشد یا استحباب اقربیة حقیقه چنانچه

مرجع حمل بر اولست اکثریة استعمال مرجح حمل بر ثانی است و بر فرض اراده اول شرط

بود در محل کلام نیست نظر باینکه شرطیة تمکن در جمیع احوال صلوة حتی در اذکار مستحبه نیست بلکه و حال اقامه مستلزم شرطیة تمکن در

متحقق در ما نحن فیه و امثال آن مرجحان تمکن است در آن و این مسلم است و از رجحان تمکن لازم

نمی آید شرطیت آن لعدم استلزام العام للخاص فلا یستقیم الاستدلال لا یقال مقابلة الاوامر

المطلقة المشتبهة للذکر فی احوال الرکوع و السجود لو ضوح ان مقتضاها تادی الامتثال بالاتیان

بالذکر علی ای نحو کان و لو مع عدم التمکن و الاطمینان پس حکم بشرطیة طمانینه در احوال اذکار

مستحبه از این راه که مذکور شد ممکن نیست بلی قدر متیقن آن است که طمانینه بوده باشد

لکن این با وجود اطلاق موجب حکم بتعیین نمی تواند شد بنا بر این هرگاه بعد از اتیان بذکر واجب

در حالت اطمینان و سکون بدن شروع نمود بذکر مستحب با عدم سکون بدن صحیح خواهد بود

یعنی امتثال امر متوجه بذکر مستحب کرده خواهد بود خواه در بعض حالات اتیان نماید یا شروع

بذکر مستحب نماید در حالة کون و اکمال او در رکوع فارغ شود از آن و قبل تجاوز از ادنی مراتب

آن در هر دو صورت اتیان بذکر مستحب کرده خواهد بود با اخلال بطمانینه مستحبه لکن

مخفی است آنچه مذکور شد نظر بتحقیق مسئله است با الامانه بمجرد [illegible] ادا

کرده معلوم است جمیع در امور دینی مقتضی عدم اخلال بطمانینه است خواه در تسبیح

بوده باشد یا در صلوات بلکه دعائی که قبل از شروع بذکر ماثور است در آن نیز اخلال

نماید لکن اینها هر در صورتی است که اتیان بدعا و ذکر مستحب نماید در احوال رکوع

و اما هرگاه شروع بدعا نماید قبل از بلوغ بحد رکوع یا فارغ از ذکر مستحب شود بعد از

تجاوز از آن حد رکوع شرعی از محل کلام خارج خواهد بود بلکه با تعمد و شعور از آن

خواهد بود چنانچه در مبحث رکوع بیان شد بتحریم آن امور فاسد در سجود ذکر است بدانکه

ظاهر میشود از جماعتی از اصحاب حکم ذکر در سجود حکم ذکر در رکوع است از حیثیت خلاف

در ما بین فقها کما و کیفا ظاهر اینست که چنین نیست نظر باینکه از بعضی از اعاظم فقها

ظاهر میشود قول بتعیین تسبیح کبری یعنی سبحان ربی الاعلی و بحمده در این مقام و مال

اکبر در رکوع قایل شده اند بتخییر مابین تسبیح کبری و سه تسبیح صغری و لا اله الا الله مثل مرحوم
شیخ الطایفه در کتاب نهایه بلکه دور نیست که گفته شود که همین مطلب ظاهر شیخ و از ان
بود کلام در کتاب مبسوط و همچنین مرحوم محقق در کتاب شرایع در مبحث رکوع حکم فرموده اند
بتعیین تسبیح و قول بجواز اجتزاء بمطلق ذکر را نسبت بقیل داده و در سجود عکس فرموده
بوجوب ذکر که مستلزم اکتفا است بمطلق ذکر و قول بتعیین تسبیح را نسبت بقیل داده قال
فی الرابع فی مباحث الرکوع فی مقام بیان الامور الواجبه فیه ما هذا لفظه الخامسة التسبیح
فیه و قیل یکفی الذکر و لو کان تکبیرا او تهلیلا و فیه تردد و قال فی مباحث السجود
بعد الحکم بان واجبات السجود سته ما هذا کلامه الرابع الذکر فیه و قیل یختص بالتسبیح
کما قلناه فی الرکوع و الفرق بین التعبیرین کاختلاف مقتضا ظاهر المتامل پس حکم بانکه
اختلاف در اینمقام مثل اختلاف در مباحث رکوع است کما زعمه بعضهم باین معنی که هر کس
که قایل بتعیین تسبیح در اینجا شده در اینجا نیز قایل شده و هر کس ~~منکر تعیین تسبیح~~
~~در اینجا قایل شده~~ و هر کس که منکر تعیین تسبیح است در اینجا در اینجا نیز هست و هم
چنین در کیفیت تسبیح و ذکر صحیح نخواهد بود بجهة اختلاف در اینمقام مثل مبحث
رکوع و در این است که ایا تسبیح در ذکر سجود متعین است یا نه جمعی از اعاظم اصحاب
قایل شده اند بتعیین تسبیح چنانچه جماعتی قایل شده اند بعدم تعیین ان و منکرین
تعیین تسبیح متفرق شده اند بدو قول طایفه قایل شده اند بجواز اکتفا بهر ذکر که بوده
باشد و این قول اکثر متاخرین اصحاب است و بعضی قایل شده اند بعدم تعیین تسبیح لکن
اکتفا بمطلق ذکر نفرموده اند بلکه حکم فرموده بتسبیح و فرموده هر گاه تهلیل بگوید
یا تکبیر بگوید یا بصلوات بفرستد بعدد تسبیح کفایت میکند و این قول ظاهر
میشود از شیخ صدوق در کتاب مجالس بلکه ابتدا ذکر فرموده در ضمن امور بکلیه
حکم فرموده بثبوت انها در دین امامیه و همچنین قایلین بتعیین تسبیح متفرق شده اند

رضیملو بشش

بتسبیح قول چنانچه در مباحث رکوع مفصلا بیان شد مختار در نزد معظم اصحاب آنام در هر دو مقام
تعیین تسبیح است و مکلف مخیر است ما بین تسبیح کبری اعنی سبحان ربی الاعلی و بحمده و سه
تسبیح صغری با افضلیه و اجمل کبری از سه صغری چنانچه در رکوع بیان شد ششم از امور اعنی سبحان الله
واجبه متعلقه به سجود رفع راس از ان است یعنی سر بر داشتن از سجده است خواه اولی
بوده باشد یا ثانیه فرقی که هست بعد از رفع راس از سجده اولی لازم است جلوس اگر چه قلیل با طمانینه
بوده باشد بالطمانینه بخلاف سجده ثانیه که بعد از رفع راس از ان جلوس لازم نیست چنانچه
بیان خواهد شد و چونکه ظاهر این است که تمامیت سجده برفع راس از ان است خواه سجده اولی
بوده باشد یا سجده ثانیه لهذا رفع راس را از جمله امور واجبه در سجود گفتن بی عیب است
مبحث هشتم در اداب سجود و مستحبات ان است و ان چند چیز است اول تکبیر گفتن است
در حال اراده سجود بدانکه در هر سجده از سجودات صلوات دو تکبیر مستحب است اول در
حال اراده سجود دوم بعد از رفع راس از ان پس در هر دو سجده چهار تکبیر مستحب است
مستحب در تکبیر اول اینست بعد از انکه اراده سجود نمود در حال قیام ایتان باو باید
بعد از فراغ از تکبیر منحنی شود از برای سجود و مستحب در تکبیر ثانی است که ایتان
باو باید بعد از انکه رفع راس از سجود اول نمود و متمکن بر جلوس شد و اما تکبیر ثالث
پس مستحب اینست ایتان باو باید در حال جلوس بعد از اراده سجود ثانی بعد از انکه
فراغ از تکبیر منحنی شود بجهة سجود و مستحب در تکبیر رابع است که ایتان باید باو
بمثل تکبیر ثانی یعنی بعد از تمکن از جلوس بعد از رفع راس از سجود ثانیه و قول باستحباب
تکبیرات ثلثه مذکوره مشهور ما بین فقها است و ظاهر از مرحوم سید مرتضی و صاحب
مراسم وجوب است و این قول محکی است از ابن ابی عقیل و ضعف ان ظاهر است [illegible]
هر گاه شروع به تکبیر اول در حال قیام و فارغ از ان شود در حال انحنا ثانی و ثالث و رابع
نیز چنین است باین معنی که هر گاه شروع باین دو تکبیر نمود در حین رفع راس از سجود و
فارغ از تکبیر شد در حال انتهای او بجلوس ثانی و رابع و سجود در تکبیر ثانی

مستحب خواهد بود لکن بوصف مرجوحیت تنبیه بفراغ در حال قیام و اما مکرر در تکبیر ثانی

ان نیست خواهد بود لکن با وصف وجوب جمع ما الاصابه با ایتان انها در حال جلوس با جمیع ا
بلکه مؤلف ایتان باین دو تکبیر است بعد از آنکه رفع راس از سجود نمود و متمکن از جلوس
شد نعم در توصیف متحقق بحث مذکور متعین ایتان باین دو تکبیر است بعد از تمکن از
جلوس و در صحیحه حماد المشهوره ثم رفع راسه من السجود فلما استوی له جالسا قال الله
اکبر و نظیر این اگرچه مذکور است در آن صحیحه در تکبیر اول که ایتان بآن نموده در حال
قیام لکن چون در آن معارضی موجود است که دلالت میکند بر مشروعیت ایتان
بآن در حال هوی بسجود لهذا مذکور در صحیحه حماد محمول است در رجحان ولکن در
تکبیر ثانی معارضی ظاهر نیست بنقیح مقام مقتضی اینست که گفته شود که کلمات فقهاء در
افادهٔ مرام در این مسئله مختلف است حاصل الخلاف راجع میشود به قول اول تعین ایتان
باین دو تکبیر است یعنی تکبیر ثانی و تکبیر رابع در حال تمکن از جلوس و منع ایتان بآنها
قبل از آن و این ظاهر میشود از کلام شیخ صدوق در فقیه قال فی الفقیه ثم ارفع راسک
من السجود واقبض الیک یدیک قبضا فاذا تمکنت من الجلوس فارفع یدیک بالتکبیر الی
ان قال ثم ارفع راسک من السجدة الثانیة وتمکن من الارض وارفع یدیک وکبر ثم
الی الثانیة قوله واقبض الیک یدیک قبضا یعنی بعد از رفع راس از سجود دو دست
خود را بسوی خود بکش بعد از آنکه درست نشستی آن وقت دو دست را بلند کن به تکبیر مراد
از مرحوم اینست که در حین رفع راس از سجود دست را بلند مکن اول دستها را بسوی
خود بکش بعد از تمکن از جلوس آن وقت دستها را بلند کن و تکبیر بگو مدلول این کلام
الی آخره تعین ایتان به تکبیر ثانی و تکبیر رابع است بعد از تمکن از جلوس و منع از ایتان با
نها است قبل از آن و این مطلب یعنی تعین ایتان به تکبیر ثانی و تکبیر رابع بعد از تمکن
از جلوس ~~است~~ ملتشود در کلام ابی الصلاح قال فی الکافی اذا فرغ من تسبیح السجده
جلس مطمئنا علی الیسری ~~جمیعا متورکا علی فخذ الیسری ثم یکبر ویقول بعد التکبیر ما ذکرناه~~
ثم یکبر ویقول بعد التکبیر ما ذکرناه ثم یکبر ویسجد ثانیة کالاولی فاذا رفع راسه

منها جلوس مطمئنا ثم یکبر ثم نهض و هم چنین این مطلب ظاهر میشود از ابن براج در مهذب
لکن در تکبیر ثانی قال فیقول سبحان ربی الاعلی و بحمده مرة واحدة او ثلثا او ما زاد علی ذلک کان
افضل فاذا اکمل التسبیح رفع راسه ثم استوی جالسا و قال الله اکبر کصنیم در تکبیر ثانی نظیر باینکه
کلام این مرحوم در تکبیر رابع ظاهر است در اینکه تکبیر در حال رفع راس است قال ثم یکبر للسجدة
الثانیة و یرفع یدیه جمیعا و یسجد و یفعل فی سجوده کما فعل فی السجدة الاولی و یرفع راسه بالتکبیر
و یجلس کما جلس اولا فاذا استقر کل عضو منه قام الی الرکعة الثانیة و قول ثانی در مقابل این
است یعنی ایتان باین میباید در حال رفع راس از سجود و این ظاهر میشود از شیخ مفید در
مقنعه و ابن ادریس در موضعی از سرائر قال فی المقنعة ثم یرفع راسه من السجود و یرفع یدیه
بالتکبیر مع رفع راسه و فی موضع من السرائر ثم یرفع راسه من السجود رافعا یدیه بالتکبیر
مع رفع راسه و قول سیم حکم باستحباب و افضلیة ایتان باین دو تکبیر است در حال تمکن از جلوس
و این مظهر این است که در غیر این حالت نیز جایز باشد و ممنوع عنه و این ظاهر میشود از اکثر
فقهاء قدس الله ارواحهم قال فی السرائر یستحب ان یکبر الرافع راسه من السجود بعد التمکن
من الجلوس فی المعتبر یستحب التکبیر اذا استوی جالسا عقیب الاولی ثم یکبر للسجدة الثانیة قائما ثم یسجد ثم
ثم یکبر بعد جلوسه و بمثله عبر فی المنتهی و التذکرة و نهایة الاحکام و القواعد و الذکری و البیان و
الدروس و غیرها الوجه ممکن است ~~ممکن است~~ این کلمات راجع بقول اول باین نحو مراد این بوده
باشد که استحباب تکبیر در حالت استوای در جلوس بوده باشد پس مقتضای این مدلول انتفای
استحباب است در غیر این حالت بلکه مشروع نخواهد بود اینکه مراد این بوده باشد که اصل تکبیر بوده باشد
در این مقام و ایتان آن در این حالت افضل بوده باشد اراده این معنی که مبنای رجوع عبارات مذکوره
بقول اول است اگرچه دور نیست لکن در بعضی از کتب مذکوره قرینه موجود است که مراد معنی ثانی است قال
فی الدروس و سنة التکبیر له قائما رافعا یدیه الی ان قال والتکبیر للرفع من الاولی معتدلا ثم للهوی
الی الثانیة ثم للرفع منها معتدلا و لو فعله فی الهوی و الارتفاع کان اولی فضلا انتهی کلامه رفع مقامه
و نظر باینکه عبارات توفیقی است جزم در دین ایتان باین دو تکبیر است در حال جلوس و استقرار

نظر بانکه در حالت انتصاب محتوی الفعل وما هو من الفرهات و امثال غیر این حالت امر ناعدم مستحق
نیست بلکه چنین است حال در تکبیر ثالث یعنی تکبیر بجهت دخول در سجده ثالثه که مقدّس
جز اشکال در آن حال جلوس و اطمینان است باین نحو که بعد از فراغ از آن میل بسجود نماید و در
تکبیر اول اگر حدیث حاکی فعل حضرت علی بن الحسین علیهما السلم نمی بود که بعد از اتیان
بان تکبیر در حال هوی میل بسجود میفرمودند ~~در اینجا نیز اشکال بود در اتیان باین تکبیر~~
~~در حال هوی میل بسجود میفرمودند~~ در اینجا نیز اشکال بود در حکم بجواز آن در غیر حالت
قیام و اطمینان جمله مستحق شد که از آداب و مستحبات در هر دو سجده از سجودات نماز و تکبیرات
اول در حال اراده سجود خواه قائما بوده باشد یا در حال میل بسجود لکن اول افضل است دوم بعد
رفع راس از سجود و تمکن و استقرار بر جلوس بین هر دو سجده تکبیر مستحب خواهد بود و در اثنا
این تکبیرات رفع یدین مستحب است و اولی در رفع یدین همان کیفیت است که در تکبیرة الاحرام
و غیرها مذکور شد مرحوم شیخ صدوق فرموده در تکبیر ثانی و رابع اول بنشیند از سجود
خود بکشد بعد از تمکن از جلوس در حال تکبیر باید ظاهر بود اینست که دست را در حال
رفع راس از سجده سوی خود بکشد و بعد ایشان بگذارد بعد از آن رفع نماید به تکبیر و اما تحدید
رفع یدین و مقدار آن ظاهر این است بهر قدر که بوده باشد مؤدّی سنت بوده باشد
لکن اولی این است که رعایت نرمی گوش نماید دوم از جمله آداب و مستحبات در این مقام این است
که در حینیکه بسجود میرود اول دو دست را بر زمین بگذارد بعد زانوها را مثل هیئت خوابیدن
شتر و مستحب این است که دو دست را با هم بگذارد بر زمین لعدهما مقدم در وضع و دیگری
موخر نباشد سیم آنست دو کف را محاذی منکبین بگذارد و متصل بگوش و صورت نگذارد و کل انگشتان
دست را با هم بچسباند و کفها را انبساط نموده بر زمین بگذارد محاذی روی قبله چهارم آنست که دو ذراع
را بر زمین نچسباند بلکه از زمین بلند نموده مرفقین را از جنبین دور نماید پنجم آنستکه در
حال سجده دماغ را بخاک یا بمثل خاک از چیزهائیکه سجود بر آن صحیح است بگذارد و لیکن
محل دماغ است ما بین ... که هست در تعیین موضع انف است مرحوم سید مرتضی و ابن

از آنکه مذکور شد

کیفیت رفع یدین در تکبیر

ادوی

را بر ادریس فرموده اند مستحب وضع طرف اعلای از انف است یعنی طرفیکه متصل بجا جبین است شیخ
شهید و غیره حکایت فرموده اند از ابن الجنید که ایشان فرموده اند مراد وضع طرف اسفل
الانف است و ظاهر از اکثر فقها است که سنت مؤدّی میشود بوضع انف یعنی بینی بلکه صادق
باشد بر آنکه انف را بر زمین گذارده خواه طرف اعلا بوده باشد یا طرف اسفل ما بین و احتمال بنا در طرف
اسفل تام است بنا بر متفق اهل الاراده است ششم از مستحبات مؤکده و مأثوره است قبل از شروع
بذکر واجب دعایی است اللهم لک سجدت و بک امنت ولک اسلمت و علیک توکلت و انت ربی سجد
وجهی للذی خلقه و شق سمعه و بصره الحمد لله رب العالمین تبارک الله احسن الخالقین بعد از آن
شروع بذکر نماید سبحان ربی الاعلی و بحمده یکمرتبه یا سه مرتبه سبحان الله و اینها است
چنانچه سابق بیان شد ایشان سه مرتبه تسبیح کبری بالغ هفت مرتبه یا هفت مرتبه افضل است
و معلوم است سه مرتبه و ما فوق آن باشتراک در فضیلت ~~و سجان حکم ختم بعد بشفع~~
~~بشفع~~ و علاوه متفاوت میباشد در فضیلت و بعضی حکم ختم بعد وتر باشفع و تلاوه
بر هفت بنحوی است که مذکور شد در ذکر رکوع بدانکه مناسب در این مقام ذکر ترجمه بعضی مذکورات
بین میکوییم اللهم لک سجدت یعنی پروردگارا و معبودا بجهت امتثال امر تو طلب رضای تو سجده
میکنم و بک امنت یعنی تصدیق تو بوجود با اتصاف تو بجمیع صفات کمال و تنزیه تو از جمیع نقایص میکنم و
لک اسلمت و مطیع و منقاد بر تو ام اراده انقیاد در این مقام مناسب است نظر بمسبوقیت با ایمان
و چنانچه در دعای رکوع اراده اسلام مناسب است نظر بسابقیت او بر ایمان و علیک توکلت
بر تو است توکل و اعتماد من و انت ربی و تو پروردگار منی سجود و خضوع میکند وجه من
از برای کسی که ایجاد کرده است او را و بهترین وجه او بر وجه است و شکافته است گوش و چشم او را
نسبت دادن گوش و چشم را بوجه بجهت است که اینها در آن ظاهر شده است و مراد از شکافتن
هر شکافتن محل بصر است و مراد از شکافتن گوش قرار دادن سوراخ است بجهت گوش بعد از آن که
ذکر وضع گوش و بصر در وجه شد بعد باید متذکر چنین شود که واجب متعال عز عظمه
چنین صنعی در آن بکار برده که قاطبه عقلا از درک آن عاجز و حیران چه جای آنکه افاضه انکسی

نتواند نمود و منع قرار چشم در تشهّد که منقول شده است از برای آن است که مشاهدهٔ جمیع اعضا و جوارح
جوارح بدن را نتواند نمود چه اگر در اسفل می بود اعضای فوق را نمی دید و همچنین تا هر دو پلک
قامت اسفل و ساعلت نماید مطلع بر منافع و مضارّ در خارج نتواند شد تا به مقتضای آن معمول
دارد و اگر درست می بود چنین می بایست بعد از آنکه بیان دلیل متذکر آن نعمت عظیم و عطیّه کریم شد
وثنای او این است اظهار حمد و ثنا و تحسین منعم متعال نموده باشد و هذا معنی رمز نموده که بگوید
الحمد لله ربّ العالمین حمد و ثنای بی حدّ و نهایت و الحقّ جلّت ذات پاک خداوندی است که مستجمع
جمیع محاسن و معالی و محامد و مبرّی از جمیع نقایص و معایب است و مفیض وجود و کمال و تربیت
کنندهٔ موجودات است هر نوعی از انواع او را بحسب می بینند او تبارک الله یعنی الله جزء و برکته
خیر بسیار زیاد و وافر است عطاء او یا که خداوند عالم جلّ شانه بقاطبهٔ موجودات یا می‌ان جهت بسیار
جلیل است عظمت او جلّ شانه احسن الخالقین بهترین خلق کنندگان است این جا ظاهر می‌شود که اطلاق
خالق بر غیر ذات اقدس جناب احدیّت جلّت عظمته جایز بوده باشد لکن بطریق مجاز نه حقیقت زیرا که
بر نظر آنکه مراد از خلق نسبت بخلّاق عالم جلّ شانه اخراج از عدم بساحت وجود است و این
از غیر جناب احدیّت عزّ شانه محال است و متبادر از خالق همین معنی است و مراد بالاضافه بغیر
معنی صنعت است مثل بنّا و نجّار و نحو اینها و معنی زاید و دعا مستحبّ در سجود منحصر نیست در این دعای
مذکور بلکه مستحبّ است دعا در جمیع سجودها از جهت جلب منافع اخروی و دنیوی و دفع مفاسد
آنها و اخبار در ترغیب دعا در سجود مستفیض است خواه در سجدهٔ آخر بوده باشد یا در غیر آن و از
جناب امام جعفر صادق و امام موسی بن جعفر علیهما السلام مأثور است که آن دو بزرگوار در
سجود می‌گفتند اللّهم انّی اسئلک الراحة عند الموت والعفو عند الحساب و در ظاهر این است که
مراد آن نبوده که یکبار گفته باشند و در حدیث صحیح از معمّر بن خلّاد از جناب حضرت امام
محمّد باقر علیه السلام مأثور است که در حالت سجود گفته بودند بزید الشحّام بخوان بجهت طلب رزق در نماز فریضه
در حالت سجود اینها را یا خیر المسئولین و یا خیر المعطین ارزقنی و ارزق عیالی من فضلک
الواسع فانّک ذو الفضل العظیم بدانکه عیال بعین مهمله و یای مثنّاة مکسور است قال فی القاموس

معلوم شود از روایتی که جناب حضرت امام موسی علیه السلام بوده و تمام

عیال

عیال الرجل من یسکنهم و ینفق علیهم یعنی ظاهر از حدیث ظاهر می‌شود که این دعا و همچنین دعای سابق
باید در سجدهٔ آخر خوانده شود بعد از فراغ از ذکر بلکه مقتضای اطلاق حدیث در هر دعا
احتمال است در هر یک از سجده‌ها که بخواند مرخّص است و دعای او لحکایت فعل امام است
متحقّق نیست در کدام یک از سجود بوده باشد بعد از فراغ از ذکر بوده یا قبل پس احتیاط در
دین مقتضی این است که هر گاه خوانده شود در سجدهٔ آخر بعد از فراغ از ذکر و قبل حتی صلوات
در آن محلّ نماید بلکه مقصد آنکه دعا در سجود راجح است اتیان نماید هفتم از مستحبّات
سجود صلوات فرستادن بر پیغمبر و آل اطهار او صلوات الله علیهم است خواه بلفظ اللّهم صلّ علی
محمّد و آل محمّد بوده باشد یا بلفظ و صلّی الله علی محمّد و آله محمّد یا بغیر آن و لکن ما ثور است
که این صلوات در سجود مثل صلوات در رکوع است یعنی که قدر ثابت و منصوص صلوات
در سجود است و اما بودن آن بعد از فراغ از ذکر در سجود منصوص نیست مگر دعای معهود پس
در زمان نزول اخبار از ذکر بوده لهذا احتمال نشود بر آن جزم در دین مقتضی این است که اتیان که بعد از فراغ
شود باید بعد از ذکر بقصد رجحان اتیان باید در سجود نه بقصد رجحان اتیان باید بعد از
فراغ از ذکر هشتم از جملهٔ مستحبّات آن است که جلوس فیما بین السجدتین تورّک بوده باشد بطریقی
و کیفیّت آن این است که بنشیند بر روی ران چپ و پای راست را از جانب راست بیرون برد و روی
قدم چپ را مستقرّ آن بگذارد نهم آنست که جلوس توّرکی بعد از آن است که اتیان به تکبیر مستحبّ نماید بلکه اگر روی زمین و ظهر قدم راست را
در حالت جلوس استوای یعنی بعد از رفع راس از سجدهٔ اولی بنشیند بنحوی که طمأنینه فی موضع بگذارد روی بطن قدم چپ
بر آن حاصل باشد بعد از آنکه اتیان به تکبیر نماید بعد از نشیند بطریق تورّک یعنی بکیفیّتی که
مذکور شد نهم از جملهٔ مستحبّات فیما بین السجدتین در حال تورّک استغفار است باین نحو استغفر الله
ربّی و اتوب الیه در کافی لفظ جلاله مذکور نیست باین نحو است استغفر ربّی و اتوب الیه
لکن در فقیه و تهذیب مذکور است اولی ذکر آن است و همچنین مستحبّ است ما بین سجدتین
دعا باین نحو اللّهم اغفر لی وارحمنی واجرنی وادفع عنّی انّی لما انزلت الیّ من خیر فقیر
قوله الجزنی ممکن است را مهمله بوده باشد چنانچه مذکور در کافی است صیغهٔ امر از اجاره

از لهابی یعنی پناه بده می یعنی پناه بتو میبرم بتو شده ام پناه بده مرا از عذاب آخرت یا
از معصیت کردن در دنیا یا از فقر و ذل و اراده همه انسب بحال ما ها است و احتمال دارد که
بوده یا منقطع بوده باشد از جزای یعنی جزای خیر بما عطا فرما حاصل معنی انکه نظر
باعمال ناقصه ما نفرما بلکه بفضل و کرم خود جزای خیر بما عطا نما مذکور در تهذیب
یا انکه فعل ازکافی نقل شده است و اجبرنی از جبر یعنی درست کردن شکسته نقل حاصل
معنی انکه قصور و نقایص و معایب ما را باصلاح بیاور همه خوب است و اگر جمع ما بین همه
نماید ان بعین صادر از معصوم ع کرده خواهد بود مخفی نماند حدیث صحیح حماد مشتمل
باستغفار تنها است چنانچه حدیث صحیح حلبی مشتمل بر دعای تنها است پس جمع ما
بین هر دو بقصد توظف مشکل است و اما بقصد دعا در مطلق احوال صلوة پس
عیبی نیست توضیح مرام مقتضی این است که گفته شود تا حال حدیثی که مشتمل بوده باشد برای
بر دعا ما بین سجدتین بعنوان الاطلاق ندیده ایم تا انکه صورت جمع ما بین هر دو را با او مستند
توانیم نمود بلکه حدیث مشتمل بر استغفار حکایت فعل جناب کاشف الاسرار والد و ابی
جناب امام جعفر صادق ع است حماد لجناب نموده باین نحو فلما استوی جالسا قال الله
اکبر ثم قعد علی فخذه الایسر و قد وضع ظاهر قدمه الایمن علی بطن قدمه الایسر و قال
استغفر الله ربی و اتوب الیه ثم کبر و هو جالس و سجد السجدة الثانیة و حدیث مشتمل
بر دعای مذکور حدیث قولی است حضرت فرموده اذا رفعت راسک فقل بین السجدتین
اللهم اغفر لی تا اخر دعای مذکور پس این حدیث نظر باشتمال او بر بجوا آوردن این دعا ما بین
السجدتین دلالت میکند بر توظیف این دعا فقط چنانچه حدیث حماد دلالت میکند
بر توظیف استغفار فقط پس جمع ما بین هر دو بقصد توظیف مقتضی آن ظاهر نیست
بلی در صورت جمع اگر تقدیم استغفار نماید و دعا ظاهر حدیث مذکور منافی است
نه باعتبار انکه حرف فا که داخل است بر فعل امر افاده تعقیب بلا مهلت میکند پس تخلل
استغفار منافی با آن است نظر بانکه فا در فا جزائیه است و فا انکه مفید تعقیب بلا مهلت است

فا عاطفه است بلکه باعتبار انکه در کلام معصوم اذا رفعت اذا توقیتیه است حاصل کلام چنین است
میکوی این دعا را در وقت رفع کردن سر را از سجود پس اگر گفتن استغفار قبل از آن چنین خواهد
بود و اگر اتیان باستغفار و متاخر از دعا نماید دلیلی که دلالت بکند بر توظیف بایین نحو در نظر
نیست نفی لم در دین ترک جمع ما بین هر دو است مگر در صورت قصد دعائیه توظیف دراین صورت
اگر چه بی عیب است لکن اقتصار باحدهما بقصد توظیف اولی خواهد بود بلا غبارت چنین که در
این مقام شبوان گفت است که کلام اصحاب در حکم باستحباب دعا بین السجدتین مطلق است
و از جمله عبارات ظاهر مفید دعوی اجماع بر این مطلب قال المحقق فی المعتبر یستحب الدعاء بین
السجدتین و هو فتوی الاصحاب و قال العلامة فی التذکرة یستحب الدعاء بین السجدتین عند علمائنا
اجمع پس صورت جمع را مستند باین اطلاقات میتوان نمود لکن اشکالی که دراین هست اینست که اطلاقات
موهون است دراین مقام نظر بانکه ظاهر اینست که کلمات اشاره بوده باشد بانچه بین الطرفین
در استناد بانها نخواهد بود دهم از جمله مستحبات جلوس بعد از رفع راس از سجده ثانیه است
در رکعت اولی در جمیع صلوات رباعیه و اما جلوس بعد از رفع راس از سجده ثانیه در رکعت ثانیه و در رکعت ثالثه در صلوات
در جمیع صلوات خواه دو رکعتی بوده باشد یا سه رکعتی یا چهار رکعتی پس وجوب آن محل تشکیک
نیست مثل وجوب جلوس بعد از رفع راس از سجده ثانیه مستحبه ثانیه است در رکعت سیم
در نماز چهار رکعتی مشهور ما بین فقها استحباب است و تعبیر میکنند از این جلوس استراحت و سید
مرتضی رضی الله عنه قایل شده بوجوب آن و کلام آن مرحوم در کتاب انتصار اگر چه دال است
بر وجوب آن بعد از رفع راس از سجده ثانیه در رکعت اولی لکن کلام ایشان در ناصریات
شامل رکعت ثالثه نیز هست مختار استحباب آن است و قول بوجوب ضعیف است ظاهر اینست
که استحباب مؤدی میشود بجلوس بهر نحو که بوده باشد لکن اولی این است که مثل جلوس
ما بین سجدتین بوده باشد بنحوی که مذکور شد که تعبیر از آن بجلوس تورک میشود پس این
کیفیت مستحبه در مستحب خواهد بود یازدهم نظر کردن است در حالت سجود بجانب طرف
دماغ و در حالت جلوس بدامن خود چنانچه در سابق بیان شد دوازدهم وضع علاوه

در رکعت ثالثه در نماز مغرب
بلزوم اتیان بتشهد در حال جلوس
پس جلوسی که محل کلام هست جلوس
بعد از رفع راس از سجده ثانیه است
در رکعت اولی در جمیع صلوات و جلوس
بعد از رفع راس از سجده

از وظائف صحتی است در اعضای سبعه در حال سجود اگر چه استحباب در همه مقدور نیست
پس نزد هم اعتماد نمودن است در هر دو وقت قیام بر دو کف دست یعنی در وقت قیام دو کف دست را
بر زمین بگذارد لهوال ذانو را از زمین بردارد و بعد از آن دستها را جمع اورده هم از جمله مستحبات
در این مقام دعا خواندن است در وقت ایستادن هو اه ایستادن بجهت رکعت ثانیه بوده
باشد بوده باشد یا رکعت ثالثه یا رابعه و این دعا بر طریق مأثورات اول بحول الله
وقوته اقوم واقعد دوم اللهم ربی بحولک و قوتک اقوم واقعد بهر یک از دو طریق که بوده
باشد خوب است بدانکه مناسب این است که تنبیه شود بر چند چیز اول آنست که استحباب ۲ در این مقام
این دعا در حال ایستادن ثابت است خواه نماز یومیه بوده باشد یا غیر یومیه خواه نماز واجبی
بوده باشد یا سنتی پس استحباب دعای مذکور ثابت است در حال ایستادن بجهت رکعت ثانیه در
جمیع نوافل دوم آنست که استحباب دعای مذکور ثابت است در صورتیکه نماز ایشان شود بطریق
معهود که مشتمل بر قیام و رکوع و سجود بوده باشد پس هرگاه چنین نباشد استحباب این ثابت علی ما
نیست مثل اینکه نماز ایشان ایستاده می‌نماید با ایمای سر یا عین بجهت رکوع و سجود و هم چنین است هرگاه
دعا نماز در حال مجلوس بوده باشد عملاً نظر باینکه دعای مذکور ثابت است در حالتیکه منتقل
شود در اثناء صلوة بعد از جلوس به قیام پس هرگاه نماز بطریق قیام بوده باشد و هم چنین کذلک یا بطریق جلوس بوده باشد ۲
یا بطریق اضطجاع یا استلقا بوده باشد استحباب دعای مذکور ثابت است نیست نظر بانتقای
انتقال از حالت جلوس بقیام بعد از سجود سیم آن است که بعضی احادیث صحیحه که مشتمل است بر دعا بطریق
ثانی ذیل این حدیث چنین است و ان شئت قلت وارکع واسجد اذن و احتمال دارد اول آنست که بتبدیل
نماید اقوم واقعد را بارکع واسجد پس میگوید اللهم ربی بحولک و قوتک ~~اقوم واقعد~~ ارکع واسجد یا بگوید
اللهم ربی ~~بحولک وقوتک ارکع واسجد~~ دوم آنست که ارکع واسجد را علاوه نماید بر آن
پس چنین بگوید ~~چنین بگوید~~ اللهم ربی بحولک و قوتک اقوم واقعد وارکع واسجد سیم
ثانی است اینکه حدیث آمده گویا که مذکور است در اخیر سابق و ان شئت قلت در آن مذکور نیست بین اینکه خواهد
بوده ~~بر نماز هنسبه~~ اگر خواهد اقتصار نماید باین اللهم ربی بحولک و قوتک اقوم واقعد

یا علاوه نماید بر آن وارکع واسجد را و علی ای حال استحباب این زیادتی که عبارتست از وارکع
واسجد بوده باشد ثابت نیست ۲ در صورتی ثابت است که بگوید اللهم ربی بحولک و قوتک اقوم در صورتی که بگوید بحول الله وقوته اقوم واقعد بلکه
واقعد چهارم آن است که لفظ تعالی در حدیثی که مشتمل بر دعا بطریق اول است مذکور نیست پس
ایشان باین لفظ بقصد توظیف پس ظاهر این است که عیبی نداشته باشد نظر باینکه در این وقت جایز نیست که باین نحو بگوید بحول الله تعالی وقوته الخ نماید اگر ایشان بآن نماید بقصد تعظیم نه بقصد توظیف ۲
مندرج در تحت ذکر خواهد بود و ایشان بذکر در جمیع احوال نماز جایز است بدانکه سزاوار
در این مقام ختم مبحث است بذکر چند مطلب اول در بیان اقسام جلوس است بدانکه اقسام
متعارفه در جلوس هفت است اول جلوس است بر ورک اینست بنحوی که سابق بیان شد باین
نحو که دو قدم را از جانب یمین قرار دهد و پشت قدم چپ را بر زمین بگذارد و پشت قدم
راست را بر بطن قدم چپ بگذارد دوم جلوس بر ورک این است بعکس آنچه در اول
مذکور شد پس ~~مستقیم~~ دو قدم را بجانب چپ قرار بدهد و پشت پای راست را بر زمین
میگذارد و پشت پای چپ را بر بطن قدم راست میگذارد سیم آن است که دو طرف نشیمن
موضوع بوده باشد بر زمین ما بین دو قدم چهارم آنست که پشت هر دو پا را فرش
نماید بر زمین و نشیمن را واقع سازد بر پاشنه پنجم آنست که پشت پای چپ را بر زمین بگذارد
و پشت پای راست را بر بطن پای چپ بگذارد یا بعکس و بنشیند بر پاشنه یا ششم آنست که
انگشتان پا را بر روی زمین بگذارد و قدمها را نصب نماید و نشیمن را بر پاشنه با قرار دهد
هفتم آنست که نشیمن را بر زمین قرار داده و هم چنین دو قدمها را بر زمین بگذارد و ساق در ران
دو پا را نصب نماید و این معنی اخیر را اقعای نامند ظاهر این است جلوس واجبه ما بین
السجدتین و جلوس سجده بعد از سجده ثانیه بهر یک از اقسام سبعه مذکوره که ایشان شود امتثال
حاصل شود لکن این اقسام متفاوت المراتب است قسم اول اکمل اقسام و افضل آنها است و قسم سادس
و سابع اخس اقسام و اردی آنها است و تتمه اقسام که قسم ثانی و ثالث و رابع و خامس بوده باشد
متوسط ما بین این است نزد و فضیلة مثل اول است و نه در خست مثل سادس و سابع
و عبارة اخری مکلف مخیر است در مقام ایشان بجلوس واجب بنماید ما بین سجدتین بهر نحو از انحاء سبعه

بوده باشد که اتیان این است واجب را در ضمن قسم اول سجده افضل است در ضمن قسم سادس و مستلزم
و سابع مکروه هست و در ضمن بقیه اقسام اگرچه مرجوح است نسبت بقسم اول لکن راجح است نسبت بقسم
سادس و سابع لکن مرجوحیت بحدی نیست که موجب حکم بکراهت شود چنانچه رجحان
بالاضافه نسبت بسادس و سابع بحدی نیست که حکم باستحباب شود و همچنین است حال در اتیان بجلوس
مستحبه یعنی جلوس بعد از رفع راس از سجده ثانی در رکعت اولی و رکعت ثالثه یعنی مکلف مخیر است
در اتیان این امر مستحب را در ضمن هر یک از اقسام سبعه مذکوره که بوده باشد لکن اتیان جلوس
مستحبه در این مقام را در ضمن قسم اول مستحب است پس رعایت این کیفیت در این جلوس
مستحبه مستحب در مستحب خواهد بود چنانچه اتیان کردن این جلوس مستحب در قسم سادس
و سابع مرجوح و مکروه خواهد بود و لکن اتیان این در ضمن بقیه اقسام اگرچه مرجوح خواهد
بود نسبت بقسم اول لکن راجح است نسبت بقسم ثالث سادس و سابع اما مرجوحیت در این
اقسام بحدی نیست که کفایت کند در حکم بکراهت چنانچه رجحان نیز بحدی نیست که کفایت
کند در حکم باستحباب مخفی نماند که دو قسم اخیر که در هر دو مقام حکم بکراهت انها شده
تفاوتی در میان انها هست باین نحو که مرجوحیت در قسم سابع اکثر است از مرجوحیت در قسم
سادس اگرچه هر دو قسم از اقسام جلوس اقعاء است لکن قسم سابع مثل اقعاء کلب است و قسم
سادس قسم اقعاء مستحب نزد عامه است یعنی جلوس بعد از رفع راس از سجده ثانیه بر پاها بر
نحو مستحب میدانند بدانکه اقسام اقعاء متعدد است اول اقعاء کلب است و این بعید طریق
مرقوم اول است مذکور شد یعنی نشیمن را واقع میسازد بر زمین با نصب ساق دو ران دو پاها دو قدم
مثل اینست با وضع یدین بر زمین دوم مثل ثانی است مگر اینکه نشیمن مرتفع از ارض است و این نه قسم را
اقعاء کلب نباشد لکن قسم دوم اشبه است بجلوس کلب از دو قسم دیگر چنانچه بر متأمل در جلوس کلب ظاهر است
کلابو است الکتاف با پنج نحو دو سیاه رو سجده نبوده باشد دوم همچنین بر نحو بعد از رفع راس از سجده ثانیه
بود قول سنت نبوده باشد و قسم ثانی بلکه قسم چهارم از جلوس اقعاء که مکلبات و کیفیت آن بجز آنست که
مذکور شد یعنی انگشتان پاها را بر زمین میگذارد و دو قدم را نصب نماید و نشیمن را بر عقب

دو پا واقع سازد مطلب ثانی در بیان سجود بر جبین و ذقن است بدانکه ائمه در باب بیان گشته که واجب است وضع
جبهه این در صورتی است که سجده بر جبهه ممکن بوده باشد اگرچه بوضع بعضی از اجزای جبهه بوده باشد پس هرگاه
مانعی در جبهه نبوده باشد مطلقا مکلف مخیر است بوضع هر جزوی از اجزای جبهه بوده باشد امتثال
بان حاصل است اگرچه استیعاب تمام امکن افضل است و هرگاه در بعضی از اجزای جبهه مانعی بوده باشد
وضع جزء دیگر متعین است هر نحو بوده باشد اگرچه بحفر گودال بوده باشد مثلا اینکه در وسط جبهه دمل
یا جراحت بوده باشد بحدیکه وضع جبهه ممکن نبوده باشد مگر بحفر گودالی که بوضع جبهه بر چیزی مختلف القطع
بتقعر و تحدیب در این صورت سجده بر جبهه متعین است باین نحو که جبهه را بگذارد بنحویکه موضع ورم
یا جراحت واقع شود بر ان گودال و اطراف دمل مثلا واقع شود بر اطراف گودال بحدیکه جزء سالم
از جبهه واقع شود بر ما یصح السجود علیه در این صورت این متعین است و با عدم امکان این مثل اینکه
علت مستوعب جمیع اجزای جبهه بوده باشد یا تمکن از وضع مخطوط نبوده باشد در این صورت
لازم است که سجده بر جبین نماید و با عدم امکان این سجده بر ذقن نماید و این احد اقوال در مسئله
بلکه مشهور ما بین اصحاب است قول ثانی قولی است که نقل نموده اند از ابن حمزه حاصل ان لزوم تقدم
سجود بر جبین است بر حفر حفیره است مثلا و بعد از عدم تمکن از هر دو سجده نماید بر ذقن قول
سیم تخییر ما بین حفر حفیره است مثلا و سجود بر جبین تخییر است ما بین حفر و سجود بر ذقن و با عدم امکان سجود بر جبین
قول ظاهر میشود از مرحوم شیخ طوسی در کتاب مبسوط و نهایه جمیع اقوال ثلثه مذکوره مشترکند
میباشند در عدم جواز سجود بر ذقن با تمکن سجود از جبین رابع اقوی التخییر ما بین سجود بر جبین و
سجود بر ذقن است در صورت عدم تمکن سجود بر جبهه و این قول ظاهر میشود از مرحوم شیخ
در کتاب خلاف مختار ما بین اقوال قول اول است و ممکن است از اطلاع عبارت مختار ثانیا این مسئله محل
خلاف خواهد بود تحقیق این مطلب ظاهر میشود از مطالع الانوار بدانکه مناسب در این مقام این است
که تنبیه شود بر دو مسئله اولی این است که لازم است در صورت سجود بر جبین تقدیم جانب ایمن
بر ایسر یعنی انتقال بسجود بجانب جبین ایسر با عدم تمکن از سجود بجانب ایمن خواهد بود مسئله
ثانیه این است که در صورت سجود بر ذقن اگر ذقن مستور بوده باشد بمو شعر لحیه ظاهر این است

که کشف ان لازم بوده باشد و لکن کشف ان از شعر جبهه یعنی از مقعد موی در پیش ظاهر این است که لازم
بوده باشد تحقیق مانند انچه مذکور شد تا اینمقام در تحقیق سجودی بود که در ضمن نماز واز اجزای
ان بود مقام ثانی در سجده تلاوت است تحقیق حال در بیان این مطلب محتاج است بنقل کلام در
ضمن چند فصل فصل اول در بیان سجود تلاوتی است که واجب بوده باشد در همیشه در سجود های
مستحبه بدانکه اجماع علمای امامیه منعقد است بر انکه سجود واجب منحصر است در چهار موضع اول در
سوره اقرا باسم دوم در سوره والنجم سیم در سوره حم فصلت چهارم در سوره الم تنزیل و
غیر جماعتی از اکابر فقها تصریح کرده اند مثل شیخ صدوق در فقیه و سید مرتضی در انتصار و شیخ الطایفه
در خلاف و ابن ادریس در سرایر و مرحوم محقق در معتبر و مرحوم شیخ شهید در بیان و شیخ
ابی العباس در موجز شاید از باب تتمیه شیء بوده باشد باسم مجاور مجملا تشکیکی در وجوب
سجده در سوره اربع مذکوره نیست و اجماع علمای شیعه بر این منعقد است و احبار از ائمه طاهرین
صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین بر این مطلب مستفیض است بلی در کتاب خلاف نقل خلاف
از اهل خلاف شده بانیفی که شافعی منکر وجوب در جمیع سجودات قران و قایل باستحباب ان شده
و در سوره اربع مذکوره تشکیکی در سقوط ان نیست و اما سجودات مستحبه پس معروف مابین اصحاب
در یازده موضع است اول در سوره اعراف دوم در سوره رعد سیم در سوره نحل چهارم در سوره
بنی اسرائیل پنجم در سوره مریم ششم در سوره حج هفتم باز در سوره حج هشتم در سوره فرقان نهم
در سوره اذا السماء انشقت تشکیکی در قرائه مرحومه نیست لکن مناسب در این مقام تنبیه بچند
مطلب است اول در بیان سبب سجده و محل ان است در سجودات واجبه پس موجب سجده در سوره
اقرا باسم ربک و سوره والنجم قرائه ایه اخیر است در هر دو سوره الم تنزیل قرائه این ایات
انما یؤمن بایاتنا الذین اذا ذکروا بها خروا سجدا و سبحوا بحمد ربهم و هم لا یستکبرون و محل
سجده بعد از فراغ از قرائه است در هر یک از سه سوره و اشکالی در این نیست که ایه هست
در موجب سجده است در حم تنزیل و حم سجده در محل ان در این مقام دو خلاف است یک خلاف ما
بین علمای شیعه است و جماعتی از علمای عامه است که ایا موجب سجده قرائه یک ایه است یا دو ایه

مجملا شبهه در وجوب سجود در سور اربع و در حصر سجود واجب در این چهار موضع نیست ۵

در سوره نمل دهم در سوره ص یازدهم

دستحبه پس میگوئیم اما در سجودات واجبه

مثلا دو در سوره ۵

۲۱۳

نقل کرده اند از شافعی و ثوری و اهل کوفه و غیر هم که سبب سجده قرائه دو ایات و حکم کرده اند محل
سجده بعد از فراغ از ایه فان استکبروا فالذین عند ربک یسبحون له باللیل والنهار و هم
لا یسامون و ظاهر میشود از علمای شیعه اطباق ایشان بر خلاف ان و انکه موجب سجده قرائه ایه
مقدم بر این است و خلاف ثانی مابین علمای شیعه است که ایا محل سجده بعد از فراغ از قرائه ایه مقدم
بر ایه مذکوره است که عبارت است از این ایه شریفه و من ایاته اللیل والنهار والشمس والقمر لا تسجدوا
للشمس ولا للقمر واسجدوا لله الذی خلقهن ان کنتم ایاه تعبدون یا اینکه محل سجده بعد از
قرائه اسجدوا لله است مرحوم محقق در معتبر قایل باین شده که محل سجده بعد از فراغ از
قرائه اسجدوا لله است و این مؤید مختار صاحب موجز و صاحب کشف الالتباس است و همین
قول را مرحوم محقق در معتبر نسبت داده بمرحوم شیخ در خلاف و این نسبت مطابق واقع نیست
بلکه کلام این بزرگوار صریح در خلاف ان است بلی اول عبارت ایشان اگرچه موهم این است
لکن ذیل صریح بخلاف انست چنانچه سبق شده در مطالع الانوار پس بنابر فرموده مرحوم
محقق موجب سجده یا نفس قرائه واسجدوا لله است یا قرائه اول ایه است تا فراغ از قرائه این
کلمه و بنابر فرموده دیگران قرائه کل ایه است پس محل سجده بعد از فراغ از ایاه تعبدون و این
مختار و مشهور مابین اصحاب است بلکه مرحوم شیخ شهید در کتاب ذکری دعوی اجماع بر این
فرموده مطلب دوم در بیان سبب سجودات در سجودات مستحبه در موارد مذکوره پس
میگوئیم سبب سجده در سوره اعراف قرائه ایه اخر این سوره یا استماع است و این ایه است
ان الذین عند ربک لا یستکبرون عن عبادته و یسبحونه وله یسجدون و در سوره رعد ایه
شریفه و لله یسجد من فی السموات والارض طوعا و کرها و ظلالهم بالغدو والاصال و در
سوره نحل اگرچه در کتب فقها تعیین سجدات مندوبه در نظر نیست که فرموده باشند لکن
بنابر انچه علامه مجلسی اعلی الله مقامه در الاسلام نقل فرموده ایه شریفه یخافون ربهم من فوقهم
و یفعلون ما یؤمرون اگر مراد همین ایه است که مذکور شد در این جانب ظاهر بجهه سجود
استفاده نمیشود مجملا در این سوره مبارکه دو ایه مذکور است که مناسب با مدعا است ایه اول

عبارت منقوله در بحار این است و فی النحل و یفعلون ما یؤمرون ۵

اولم یروا الی ما خلق الله من شیء یتفیؤ ظلاله عن الیمین والشمائل سجدا لله وهم داخرون ولله (و این آیه ثانیه)
یسجد ما فی السموات وما فی الارض من دابة والملائکة وهم لا یستکبرون بنا بر این مناسب این
بود که حکم شود باستحباب سجود در دو موضع از این سوره مثل سوره حج لکن شاید وجه
عدم اتفاق این بوده باشد یعنی سبب سجده قرائة هر دو آیه یا استماع آن بوده باشد
و در این حال شاید وجه کلام در عالم همین بوده باشد یعنی چون که آیه ثانی در باب امر متصل
بآیه اولی است که مذکور شد در تبطاست با بنا بجهت معنی لهذا محل سجود را در آیه ثانی قرار داده و در
سوره بنی اسرائیل اذا یتلی علیهم یخرون للاذقان سجدا ویقولون سبحان ربنا ان کان وعد ربنا
لمفعولا ویخرون للاذقان یبکون ویزیدهم خشوعا و در سوره مریم اذا تتلی علیهم آیات الرحمن
خروا سجدا وبکیا و در سوره حج آیه الم تر ان الله یسجد له من فی السموات ومن فی الارض والشمس
والقمر والنجوم والجبال والشجر والدواب وکثیر من الناس وکثیر حق علیه العذاب ومن
یهن الله فما له من مکرم ان الله یفعل ما یشاء و در همین سوره بآیه شریفه یا ایها الذین آمنوا
ارکعوا واسجدوا واعبدوا ربکم وافعلوا الخیر لعلکم تفلحون و در سوره فرقان واذا قیل
لهم اسجدوا للرحمن قالوا وما الرحمن انسجد لما تأمرنا وزادهم نفورا و در سوره نمل الا یسجدوا لله
الذی یخرج الخبء فی السموات والارض ویعلم ما تخفون وما تعلنون و در بحار نقل فرموده که دلالت
دارد که محل سجده رب العرش العظیم است و آن ذیل آیه است تمام آیه الله لا اله الا هو رب
العرش العظیم و این آیه متصل است بآیه مذکوره مخفی نیست که مراد صاحب دعائم
اینست که این دو سجده است یا آیه اخیره است و در سوره ص فاستغفر
ربه وخر راکعا واناب و در سوره اذا السماء انشقت واذا قرئ علیهم القرآن لا
یسجدون در بیان صحت حصر سجودات مستحبه است و در مواد
مذکوره و عدم صحت آن است ظاهر از کلمات اکثر اصحاب حصر است و مستفاد
از کلام بعضی که از شیخ صدوق عدم صحت است و قال فی الفقیه یستحب ان یسجد
الانسان فی کل سورة فیها سجدة الا ان الواجب فی هذه العزائم الاربع مخصوص است

چنانچه عبارت شامل موارد مذکوره هست شامل موارد دیگر نیز هست بلکه شمول این عبارت
نسبت ببعضی موارد دیگر اظهر است از بعضی موارد سابقه مثل اینکه در سوره آل عمران لیسوا
سواء من اهل الکتاب امة قائمة یتلون آیات الله آناء اللیل وهم یسجدون و در سوره مذکوره
یا مریم اقنتی لربک واسجدی وارکعی و در سوره زمر امن هو قانت آناء اللیل ساجدا وقائما
یحذر الآخرة و در سوره فتح است تراهم رکعا سجدا یبتغون فضلا من الله ورضوانا سیماهم
فی وجوههم من اثر السجود و در سوره مبارکه دهر است ومن اللیل فاسجد له وسبحه لیلا طویلا
و در حدیث صحیح مروی است در اواخر سرائر از محمد بن مسلم که گفته من سؤال کردم یعنی یا مسئول
جناب حضرت صادق امام محتمل یا دو بوده باشد که فرموده بود جناب علی بن الحسین علیهما السلام دوست
داشت اینکه سجده کند در هر سوره که مشتمل بر سجده بوده باشد و محدث کاشانی در صافی
حدیثی روایت فرموده باین لفظ الحدیث اذا قرأ ابن آدم السجدة فسجد اعتزل الشیطان یبکی ویقول یا ویله
امر هذا بالسجود فسجد فله الجنة وامرت بالسجود فعصیت فلی النار بنا بر این بعد از هر یک
از آیات مذکوره که بوده باشد سجده نماید بی عیب خواهد بود لکن نظر باینکه امور دایر مابین
استحباب و حرمت بنا بر این شاید احتیاط در ترک بوده باشد نظر بانعقاد اجماع بعدم وجوب
سجده بعد دعوی اجماع در حصر در یازده موضع از مرحوم شهید در کتاب ذکری مخفی
نماند اینچه مذکور شد در لمعه شهید ثانی مذکور است که سجود بقصد خصوصیت سجده تلاوت
بوده باشد و اگر بقصد عموم خصوصیت کرده شود شبهه در رجحان نیست بلکه از اعاظم طاعات
فصل دوم در بیان آنکه سجده عزائم واجب است چنانچه واجب است در حق قاری واجب است
در حق مستمع یعنی کسیکه بالقصد گوش بکشد و بشنود واما در حق سامع پس محل خلاف ما
بین فقها است مرحوم ابن ادریس قائل شده بوجوب آن و محقق ثانی و هم چنین شهید ثانی
در مسالک و مباحث قرآنیه در وضه موافقت با ایشان نموده اند و اکثر فقها قائل بعدم وجوب سجده
واستحباب آن شده اند و این قول مختار در کتاب خلاف و مبسوط و جامع و شرایع و منتهی و
تحریر و قواعد و تذکره و بیان و موجز و مهذب البارع و وسائل و لوامع و ذخیره و کفایه (کشف اللثام دو در کشف ...)

حاصل مضمون آن این است وقتیکه ابن آدم تلاوت کند آیه سجده را پس سجود در رود شیطان از او دور می شود با گریه پس می گوید وای
این شخص مأمور شد بسجده پس سجده نمود مستوجب این شد که بهشت رفته باشد و من مأمور شدم بسجده پس مخالفت کردم
خود را مستوجب جهنم کردم

الالباس و روضة المتقین این قول را نسبت بمشهور داده اند بنابراین اختلاف در مسئله میان علمای
امامیه قدس الله ارواحهم بر دو قول است وجوب و استحباب لکن خلاف ما بین علمای عامه
بسه قول است قول بوجوب و این قول را نسبت داده اند بابی حنیفه و جماعتی و قول باستحباب
و این قول منسوب بشافعی است و قول بعدم وجوب و عدم استحباب و این قول نسبت داده اند بعضی
و جماعتی از ایشان و مختار در مسئله قول باستحباب است اگرچه احتیاط در عدم اخلال بان است
در صورتی که سامع مشغول نماز نبوده باشد کلامیکه در این مقام هست آن است که در سابق
بیان شد موجب سجده در حق قاری قرائة کل آیه است بنابراین تلاوت بعضی آیه اگرچه لفظ
سجده یا امر بسجده بوده باشد موجب سجده نیست ظاهر این است که در حق سامع نیز چنین
بوده باشد پس استماع بعضی آیه موجب سجده نمیشود اگرچه استماع امر بسجود بوده باشد بدانکه حکم
سجودات سجده در آنچه مذکور شد حکم سجودات واجبه است یعنی چنانچه سجده است ایشان سجود
در حق قاری مستحب خواهد بود در حق مستمع بلکه استحباب در حق سامع نیز ثابت است بنابراین
هرگاه کسی گوش داد و شنید قرائت آیات سجودات مندوبه را سجده استحباب در حق او ایشان بسجده
نماید و همچنین است حال در حق سامع فصل ثالث در بیان امور متعلقه باین سجودات
نفیا و اثباتا نخست و این چند چیز است اول تکبیرات بدانکه ظاهر مشهور از تتبع در کلمات اصحاب
قدس الله ارواحهم اتفاق علمای شیعه بر انتفای مشروعیت تکبیر گفتن قبل از سجود و اجماع از
ائمه طاهرین علیهم السلام بر این مطلب مستفیض است بلکه اکثر علمای عامه قایل باستحباب تکبیر
شده اند بلکه منقول از شافعی این است که قایل شده بدو تکبیر اول تکبیر افتتاح دوم تکبیر هنگام
دخول در رکوع سجود و این بدعت است و اتفاق از ائمه است ولکن استحباب تکبیر بعد از رفع
راس از سجود مسلم است بلکه مستفاد از ظاهر کلام مرحوم شیخ شهید وجوب است قال فی الذکری
لا یجب فیها ذکر و لا تکبیر الا آخر الخ و ظاهر عبارت آن است که تکبیر معطوف است
بذکر پس تقدیر کلام این است که لا یجب التکبیر فی هذا السجود مگر در حال رفع که در این صورت
تکبیر واجب است لکن کلام آن مرحوم در دروس صریح در استحباب است بنابراین نظر باینکه

تصنیف

تصنیف در دروس متاخر از تصنیف ذکری است پس کلام در دروس با دلیل بعد ولی ازانچه در ذکری
مزبور با دلیل آن بر حمل کلام ذکری بر خلاف ظاهر باین نحو که قوله و لا تکبیر عطف بر ذکر باشد بلا
یجب و مراد این بوده باشد که تکبیر ثابت در این سجود نیست مگر در حال رفع و این از آن
مطلب بنابراین مقتضای کلام ثبوت تکبیرات در این حالت و این مسلم است وجوب آن دوم استقبال
است یعنی آیا لازم است که مکلف در حالتی که اتیان باین سجده مینماید متوجه قبله باشد یا نه ظاهر این است
که خلافی نبوده باشد اگرچه از جمله عبارات توهم خلاف میشود مثل عبارت محقق در شرایع
و شیخ شهید در دروس و غیر اینها بلکه تصریح بتحقق خلاف شده در این در کلام خلد آشیان
مرحوم مغفور مولانا ملا محمد تقی المجلسی در شرح فقیه و عبارت آن مرحوم این است که آیا شرط
است که رو بقبله بوده باشد سجده کردن یا نه و هفت موضع بزمین برسد و ذکر گفته شود در همه
خلاف است و اظهر عدم اشتراط وجوب است و احوط آن است که رعایت کند هرچه را که یاد
مینماید در سجده نماز تا اینجا کلام آن مرحوم است مطلقا و ظاهر این است که مخالفی در مسئله
از علمای شیعه نبوده باشد و در نیست که کلمات اعاظم مذکوره که دال بر تحقق خلاف است مبنیه
مذهب عامه بوده باشد نظر باینکه قول باشتراط استقبال در این سجود حکایت از عامه شده و
مرحوم علامه در کتاب منتهی و تذکره ذکر استدلال از قبل ایشان نموده باین نحو چونکه این سجده
نماز است پس شرط است در آن آنچه را که شرط است در نماز و ظهور فساد این استدلال مغنی از
سعی در اظهار آن است سیم طهارت از حدث و خبث است اما طهارت از خبث پس این محل خلاف است
مرحوم شیخ جلیل القدر شیخ مفید در کتاب مقنعه حکم نموده اند بعدم جواز اتیان باین سجود
با نجاست ثوب و یا بدن و مشهور ما بین اصحاب خلاف آن است پس اتیان باین سجود مشروط
به طهارت ثوب یا بدن مکلف نیست بلکه با نجاست هر دو ممکن از ازاله و تطهیر اتیان باین سجود میتواند
نمود و این قول مختار است و مستند این بطلان اصل و عدم ظهور دلیلی که مخرج از حکم اصل بوده
باشد اخبار معتبره است که دلالت میکند بر اینکه جایز است در حق حایض که اتیان باین سجود
نموده باشد از جمله این احادیث حدیث صحیحی است که مروی در کتاب کافی است عن ابی عبیدة الحذاء

اشکالی نبوده باشد در عدم وجوب استقبال
در وجوب شرط ... بلکه ظاهر

سجده بر چیزی کند که صحیح باشد

الحذاء قال سألت ابا جعفر عم عن الطامث تسمع السجدة قال ان كانت من العزائم فلتسجد اذا سمعتها وجه
استدلال ظاهر است نظر باینکه غالب این است که حایض منفک از نجاست نیست واما طهارت از حدث
پس این من جمیع الخلاف است خواه حدث اصغر بوده باشد یا حدث اکبر و ظاهر از مرحوم سید جلیل
سید مرتضی در کتاب انتصار واشتراط آن فرموده است بعد از حکم باینکه جایز است قرائت جمیع
سوره ها الا اربع در حق جنب مگر سورهای عزائم در مقام تفرقه و وجه عدم جواز قرائت سورهای عزائم
کلا بلکه جزء مضمون آن اینست نظر باینکه سورهای عزائم مشتمل بر سجدهٔ واجب است وسجده جایز
نیست مگر در صورتیکه مکلف با طهارت بوده باشد ولکن این هرگاه که محدث بحدث اکبر بوده باشد
خواه جنابت بوده باشد یا حیض یا غیر اینها پس اتیان باین سجده در حق او ممکن نخواهد بود و
مقتضای این کلام عدم جواز است اگرچه محدث بحدث اصغر بوده باشد و این قول را محقق ثانی
در جامع المقاصد نقل فرموده از ابن الجنید و شیخ الطایفه در نهایه لکن کلام مرحوم شیخ در کتاب
نهایه دال بر این مطلب نیست غایت الامر مدلول علیه آن کلام هست عدم جواز سجده است در حق
حایض و معلوم است این مستلزم این نیست که این سجده مشروط بمطلق طهارت بوده باشد علاوه
آنکه آن مرحوم عدول فرموده از این قول در تهذیب واستحباب حکم فرموده اند سجده را در حق حایض
و مختار در مسئله در هر دو مقام عدم اشتراط است پس جایز است سجده با نجاست ثوب و بدن در
حق محدث بحدث اصغر و اکبر بلکه واجب است یعنی اخلال بآن در حق جنب وغیره و بسبب نجاست
بدن و ثوب جایز نیست و این قول مشهور ما بین فقها است و از آنچه مذکور شد ظاهر میشود سر قول
در حق حایض عدم جواز سجود و این مقتضای کلام مرحوم سید است در انتصار و مدلول علیه
بکلام شیخ است در نهایه و استحباب سجود و این مدلول کلام شیخ است در تهذیب و مقتضای کلام
ایشان است در مبسوط و قول واجب ثالث وجوب سجود است خواه در حال استماع بوده باشد یا قرائة
آیهٔ سجده اگرچه قرائت براو حرام بوده باشد لکن هرگاه این فعل حرام را بعمل آورد سجده کردن براو واجب
میشود و این مختار در مسئله بلکه ظاهر اینست که مشهور ما بین فقها بوده باشد چهارم ستر عورت است
بدانکه آنچه ظاهر میشود از کلام مرحوم علامه در تذکره است که قایل بوجوب ستر عورت در این

سجود میان

فقها

سجود میان علمای امامیه نیست و نسبت خلاف داده اند بجماعتی از عامه لکن ظاهر میشود از عبارت بحار
وجود مخالف میان علمای شیعه ظاهر اینست که چنین بوده باشد بر فرض تسلیم ضعیف است
پنجم وضع جبهه است بر چیزی که سجده بر آن صحیح بوده باشد اگرچه ظاهر میشود از جماعتی از علما عدم
اعتبار این لکن ظاهر لزوم اینست فرقی از این جهت ما بین سجود نماز و این سجود نیست ششم وضع اعضای
سبعه باقی است بعد از وضع جبهه مصرح به در تحریر و بیان و کنز العرفان وجوب است و حکم بوجوب
در مثل اینها مبنی بر اینها محل است نظر باینکه با وضع جبهه وضع یدین و رکبتین و ظهر قدمین متحقق
در تحقیق سجود نیست واطلاق امر در هر دو این ظاهر نیست هفتم در بیان ذکر در این سجود است
کلام در این مقام از دو راه است اول در بیان اذکار وارده در این است بدانکه این بر نهج مفصل وارد شد ذکر در این مقام ٢
است اول مروی است که صحیح حدیث مشتمل بر آن است و آن این است که ابو عبیده از کاشف اسرار دقایق کتاب
حضرت امام جعفر صادق عم روایت نموده که فرمودند هرگاه کسی بخواند آیه سجده از عزایم را باید بگوید در سجود سجدت
لک تعبدا و رقا لا مستکبرا عن عبادتک ولا مستنکفا ولا متعظما بل انا عبد ذلیل خائف مستجیر دوم
روایت فرموده در فقیه حاصل آن این است که گفته میشود در سجود عزایم لا اله الا الله حقا حقا
لا اله الا الله ایمانا وتصدیقا لا اله الا الله عبودیة ورقا سجدت لک یا رب تعبدا ورقا لا مستنکفا
ولا مستکبرا بل انا عبد ذلیل خائف مستجیر سیم آن است که ذکر فرموده در فقیه هرگاه کسی بخواند آیه عزیمه را
باید سجده کند و باید بگوید در سجود الهی آمنا بما کفروا وعرفنا منک ما انکروا واجبناک الی ما دعوا الهی العفو
العفو ثم یرفع رأسه چهارم دعائی است که شیخ شهید در کتاب ذکری و بیان ایراد فرموده است روایت
کرده شده است آنکه گفته میشود در سجود عزایم لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله ایمانا وتصدیقا
لا اله الا الله عبودیة ورقا سجدت لک یا رب تعبدا ورقا پنجم آن است که ذکر فرموده در ادعیه از
از جناب امام جعفر صادق عم که فرموده تکبیر در سجود عزایم نیست ولکن در سجود می گویی آنچه
را که میگویی در سجود صلوة دوم در بیان وجوب و استحباب این ذکر است بدانکه آنچه از تتبع
کتب اصحاب ظاهر میشود آنست که احدی از علمای شیعه قایل بوجوب ذکر در این سجود نشده
نظر باینکه اصحاب ما که متعرض سجده تلاوت شده اند بر سبیل اجمال و بیان می باشند با آنکه حکم فرموده اند بوجوب

سجده مفروض ذکر در ان نشده اند اصلا مثل مقنعه و نهایة و تهذیب و استبصار و خلاف و وسیله
و معتبر و شرایع و قواعد و غیر اینها و فرقه ثانیه اگر چه متعرض ذکر شده اند لکن تصریح بعدم وجوب
ذکر ننموده اند نا تصریح باستحباب ان مثل تذکره و تحریر و نهایة الاحکام و دروس و ذکری
و بیان و موجز و کشف الالتباس و کنز العرفان و حبل المتین و لوامع و روضة المتقین و کفایه و ذخیره
و قسم ثالث تصریح باین نموده در روایات بذکر مثل شیخ صدوق در فقیه و مجالس قال انه الفقیه
من قرأ شیئا من العزایم الاربع فلیسجد و لیقل الهی امنا بما کفروا و الی اخره و فی المجالس و لما سجبة
العزایم فتقول فیها لا اله الا الله حقا حقا الی اخره و حکی در البیان عن معتبر انه روی [illegible] قال من قرأ
در نافلة او لا سجد و قال الهی امنا بما کفروا الی اخره میگوییم او اگر چه ظاهر در وجوب است
لکن حمل بر وجوب چنین در این مقام ممکن نیست قطعا پس یا باید حمل شود بر استحباب یا وجوب
تخییری لکن حمل بر استحباب اولی است نظر باشتهار و اکثریت استعمال پس نیست وجوب مخفی اتکال
بظاهر او ممکن نیست جمله مظنون این است که قایل بوجوب ذکر در این سجود در میان علمای
شیعه نبوده باشد بلی قول بوجوب ذکر از بعض علمای عامه نقل شده و این ضعیف است
هشتم در بیان حکم تکبیر و تشهد و تسلیم است در این سجود میگوییم اما تکبیر پس سابق بیان
شد که قبل از دخول در سجود یا در حال دخول در ان ثابت نیست باتفاق علمای شیعه و اجماع
معتبره بر نفی ان مستفیض است بلکه قول بثبوت بتکبیر در این مقام منقول از جماعت از
عامه است و این بدعت است و عجب از این است که بعضی از اینها قایل بدو تکبیر شده اند یکی بجهة
افتتاح در سجود و ثانی بجهت دخول در ان تشکیک در ضعف ان نیست بلکه بدعت در بدعت است
نظر باینکه مقتضای قول به تکبیره افتتاح ان است که سبب ان تکبیر هیئت صوری [illegible]
و این تکبیر ثانی در ان هیئت صوری واقع میشود پس شبهه در رجحان ان نیست کلام در که هست — تکبیر ثانی به عقد رجحان خواهد بود اما بعد از رفع سر از ان پس ۳
در وجوب و استحباب ان است ظاهر ثانی است لکن مستفاد از جمله از عبارات اعاظم اصحاب وجوب است
مثل عبارت شیخ صدوق در مجالس و فقیه و عبارت شیخ طوسی در خلاف و مبسوط و الظهر از اینها شیخ — کلام ۳
شهید است در ذکری پس رعایت ان احوط است اگر چه حمل عبارات ممکن است و اما تشهد و تسلیم

بر احدی از علمای شیعه قایل بثبوت ان نشده است لکن مرحوم شیخ در کتاب خلاف نقل از بعضی اهل خلاف
خلاف نموده که قایل بثبوت هر یک از تشهد و تسلیم بعد از این سجده شده اند و شبهه در ضعف
این نیست فصل چهارم در بیان امور مهمه متعلقه باین مبحث است و این چند مطلب است اول در
بیان سبب این سجده است بدانکه در بیان سابق شد که سبب وجوب این بنا بر مختار دو
چیز است اول تلاوت ایه از ایات سابقه است دوم استماع ان معتبر در هر یک از این دو
صدور ان است از کسی که مستجمع شرایط تکلیف بوده باشد و فرق در مکلف در این مقام و — نظر باینکه صلوة موقوف ...
مکلف در صلوة ظاهر است و مشروط بشرایط وجوبیه بود چنانچه موقوف و مشروط بشرایط
وجودیه بود و این سجده نیز مشروط بشرایط وجوبیه و شرایط وجودیه هر دو هست لکن نسبت
ما بین شرایط وجوبیه در این مقام عموم و خصوص من وجه است ~~خالی~~ که بعضی شرایط وجوبیه در صلوة — در صلوة و شرایط وجوبیه ۴
در صلوة شرطیت از برای او در این مقام نمی باشد مثل زوال نسبت بعشائین و فجر نسبت — بظهرین و غروب نسبت ۵
بصلوة صبح و خلو از حیض و نفاس نسبت بقاطبه صلوات چنانچه بعضی شرایط وجوبیه در این مقام شرطیت بجهة او نسبت بصلوة
صلوة شرایط وجوبیه است در این مقام نیز مثل بلوغ و عقل و اما شرایط وجوبیه پس نسبت — مطلق ثابت نیست مثل اینکه از جمله شرایط وجوبیه در این مقام تلاوت ایه سجده یا استماع ان است و بعضی شرایط وجوبیه در ۴
ما بین اینها عموم و خصوص مطلق است باین معنی که هر شرایط وجوبیه در این مقام شرایط وجودی او
در صلوة هست و لکن عکس نیست نظر باینکه بسیاری از شرایط وجوبیه در صلوة شرطیت نسبت
در این مقام نمی باشد چنانچه در سابق بیان شد مثل استقبال و طهارت بدن و ثوب از نجاسات
و رفع حدث اکبر بوده باشد مثل جنابت یا اصغر و هم چنین ستر عورت و اما شرایط وجودی
در این مقام که شرطیت ان در مقام صلوة مسلم است مثل وضع جبهه علی ما یصح السجود که این
موقوف علیه است در هر دو مقام بعد از انکه این مطلب منقح شد میگوییم ثمره این چند
چیز است اول است که ممکن است کسیکه مکلف بصلوة نبوده باشد نظر بانتفای شرط وجوبی
ان مکلف باین سجده بوده باشد مثل اینکه حایض و ذات نفاس که مکلف بصلوة نمی باشند لکن هرگاه
استماع ایه سجده نموده اند بی تشکیک سجود از اینها مطلوب است پس لازم است در همان حالت
اینان سجده نمایند و تلحین در حق اینها جایز نیست مثل دیگران ثانی است چونکه مذکور شد

که بسیاری از شرایط وجوبیه صلوة ثابت باو در ما نحن فیه ثابت نیست بنا بر این هرگاه کسی باستماع آن امور ایتان بسجود نماید بحصل امتثال خواهد بود بس هرگاه کسی تلاوة آیه سجده یا استماع آن نمود در صورتیکه بدن او یا ثوب او نجس بوده باشد ایتان بسجده در همان حالت صحیح بلکه تاخیر آن تا ازاله آن که هست جایز نیست بلکه غالب چنین است و همچنین است هرگاه استماع آیه سجده نمود در حالت جنابت یا در حالتی که محدث بحدث اصغر بوده باشد یا منکشف العورة بوده باشد ایتان بسجده در جمیع این احوال لازم است و وجه آن این است که مذکور شد یعنی چونکه آن شرایط وجوبیه عمومی باشند لهذا تحقق در سجود توقف بعدم وجود آنها ندارد مطلوبیه سجده تلاوت و تکلیف بان ثابت است مطلب ثانی در بیان آنکه معتبر در سببیه استماع تحقق آن است خواه قاری مجمع شرایط تکلیف بوده باشد یا نه ذکر بوده باشد یا اناث ظاهر این است خلافی در این باب میان علماء شیعه نبوده باشد بنا بر این هرگاه استماع آیه سجده متحقق شد در حق مکلف لازم است که ایتان به سجده نماید اگرچه تلاوت آیه از غیر مکلف بوده باشد مثل صبی یا مجنون و اشکالی در این نیست بلی علمای عامه در این خلاف کرده اند نظر باینکه جماعة از رؤسای ایشان مثل مالک و شافعی و غیر هما معتبر دانسته اند در استماع کردن باین قاری کسی بوده باشد که امامت مستمع تواند نمود بنا بر این هرگاه قاری زن بوده باشد یا مجنون و غیر اینها سجود بر مستمع لازم نخواهد بود تشکیکی در بطلان این نیست کلام دیگر در این مقام هست این است که هرگاه کسی استماع آیه سجده از نائم یا از بعضی طیور نمود مثل طوطی آیا این استماع نیز موجب سجده میشود یا نه حکم خالی از اشکال نیست ممکن است که گفته شود مقتضای عموم در حدیث صحیح علیه ان یسجد کلما سمعها حکم بوجوب است و همچنین است حال در حدیث اذا سمعت آیة السجدة فاسجد لکن انصاف این است انصراف امثال این عموم در مثل مفروض بسیار مشکل است بهیچ وجه از مقتضای اصل محض اشکال باین عموم ممکن نیست اگرچه احتیاط مقتضی عدم اخلال است مخفی نماند معتبر در تحقق این است سبب

محض

محض استماعست خواه قاری معروف مستمع بوده باشد یا نه مرئی او بوده باشد یا خیر قریب بوده باشد یا بعید بنا بر این هرگاه مستمع در خانه بوده باشد و قاری در خانه دیگر ایتان بسجده بر مستمع لازمست مخفی نماند از جمله مطالبی که مذکور شد این بود هرگاه استماع آیه سجده از زن نمود باید ایتان بسجده نماید اشکالی در این نیست در صورتیکه زن از محارم بوده باشد یا انکه از مصداق آیه شریفه والقواعد من النساء اللاتی لا یرجون نکاحا بوده باشد و اما هرگاه چنین نبوده باشد و قایل باشیم باینکه صوت زن عورتست چنانچه تصریح فرموده اند باین مرحوم علامه در منتهی و تذکره و نهایه الاحکام بلکه فاضل مجتهد معروف بفاضل هندی طاب ثراه این قول را نسبت باکثر داده در شرح قواعد در مبحث جهر و اخفات با انکه استماع صوت نمود در حالت ریبه و التذاذ ظاهر اینست در این صورت نیز سجده واجب بوده باشد غایت ما فی الباب اینست که استماع بر ان حرام بوده باشد لکن این باعث این نمیشود که ثمره مترتبه بر استماع مترتب نشود نظر بعدم استحالت حرمت سبب و وجوب مسبب چنانچه در حق قاری جنب که قرائت سوره عزیمه بر ان حرامست لکن هرگاه این حرام مرتکب شد میگوییم سجده بر او واجب است و ما نحن فیه نیز از این بابت است و مناط در وجوب عموم مستند است و این ثابت است اگرچه استماع حرام بوده باشد مثل غالب مباحث کفارات در مباحث صوم و حج و غیر هما

در بیان تکرر مسبب است بتکرر سبب بدانکه سبب متکرر یا قرائت آیه سجده است یا استماع ان و علی التقدیرین یا با تخلل سجده است یا با عدم آن و در صورت اخیره یا فصلیکه محل بفوریه بوده باشد متخلل شده است یا نه و در صورت اخیره یا سبب متکرر مماثل با اولست یا مغایر در صورت مغایره متحد با اولست در نوع مثل اینکه اول قرائت آیه اقرا بود و ثانی قرائت آیه والنجم مثلا یا مختلف است مثل اینکه اول استماع آیه سجده بود و ثانی تلاوت آیه سجده خواه آیه مقروه بعینه آیه اولی بوده باشد یا غیر ان و این احتمالات در صورت تخلل فصل نیز جاریست

پس اقسام مسئله متعدد است آنست که سجده متخلل شده باشد ما بین سببین در این صورت
من غیر اشکال اتیان بسجده در ثانی لازمست خواه سبب ثانی مماثل با اول بوده مثل انکه اول قرائت آیه سجده
نموده و اتیان بسجده نموده و ثانیاً باز قرائت همان آیه نمود یا غیر آن یا اول استماع آیه سجده نموده و ثانیاً استماع
همان آیه نمود بعد اتیان بسجده چنانچه در مقام تعلیم غالباً اتفاق می افتد یا استماع غیر آن نمود
یا مغایر بوده باشد مثل اینکه اول استماع آیه سجده نمود بعد از ان قرائت آیه نمود بعد از اتیان بسجود
خواه آیه مقروه بعینها آیه مستمع بها بوده باشد در جمیع صورت مذکوره بل صورتمان اتیان
بسجده ثانیا لازمست جزاً بسجود ولی نمیتواند نمود قطعاً آنست که سجده متخلل
نشده باشد ولکن فصلیکه منافی فوریة بوده باشد آن نیز متخلل نشده باشد و متعلق قرائت
در ثانی عین متعلق آن در اول بوده باشد یا متعلق استماع در ثانی عین متعلق استماع در اول
بوده باشد در این صورت اگرچه ظاهر از مرحوم علامه در نهایة الاحکام و مرحوم شیخ شهید در کتاب
بیان و شیخ ابی العباس در موجز وجوب تکرار در سجود است ولکن حکم بلزوم تکرر سجود در این مقام
در نظر حقیر خالی از اشکالی نیست بلکه دور نیست که اجزاء بسجده واحده نمودن نه باعتبار
تداخل فیما بین سجدتین بلکه باعتبار عدم معلومیة دلیل بر تعدد سبب در صورة مفروضه
خصوصاً در صورتیکه در بدو امر منظور او این بود که دو دفعه متصل بهم قراءة نمود یا استماع نموده
باشد بعد از ان سجده نماید بر فرض تسلیم ظاهر اینست که اجزاء بسجده واحده از راه تداخل توان
نمود مثل ثانیست لکن با تخلل فصلیکه منافی با فوریة بوده باشد یعنی قرائت آیه سجده نمود
و اتیان بسجده ننمود بجهة عائقی یا عمداً و فصلی که مخل بفوریة است متخلل شد بعد از ان اعاده
قراءة همان آیه نمود و همچنین است حال در استماع آیه سجده حکم بتحقق تعدد سبب در اینمقام بی
اشکالست و تعدد سبب مقتضی تعدد مسبب است لکن احتمالات در مقام اراده امتثال
متعدد است انستکه اتیان بسجده بجهت سبب ثانی نماید یعنی حین شروع بدخول در سجده

نیت نماید

نیت نماید که این سجده بجهت قرائت ثانیه است یا استماع ثانیست و سجده بجهت قرائت اولی یا
استماع اولی بعد از ان بعمل آورد عکس اینست یعنی سجده اولی را نیت نماید بجهت قرائت
اولست یا استماع اول بعد سجده ثانیه را بجهت قرائت ثانیه یا استماع ثانی انست قصد
تداخل نماید یعنی یک سجده بعمل آورد و قصد نماید که بجهت هر دو بوده باشد انست چونکه
مطلوبیة فوری در این سجده ثابتست مفروض اینست اخلال بفوریة نسبت باول متحقق شد
بخلاف ثانی پس لازمست اتیان بسجده ثانیه نماید تا اتیان بواجب فوری نموده باشد و اتیان
بسجده بجهت قراءت اول مثلاً مستلزم اخلال بفوریة سجده بجهت قرائت ثانیه است پس
جایز نخواهد بود انست اگرچه بسبب تاخیر در سجده وجود تحقق سبب اخلال بواجب
فوری نموده لکن چنین نیست فوریة بعد از ان منتفی شود یعنی تاخیر با عدم عذر جایز بوده باشد
خصوصاً در صورتیکه تاخیر در اول مستند بعذر مثل نسیان بوده باشد پس عدم جواز تاخیر در حال
خود باقی و برقرار خواهد بود پس رعایة فوریة در هر دو مطلوبست تقدم سبب مرجح اتیان
بمسبب او خواهد بود جمع مابین حقین و فرار از احد محذورین است و این مختار است نظر
بجواز تداخل در امثال مقامات چنانچه در جلد رابع مطالع الانوار تحقیق از او نموده ایم بلی اشکالیکه
در این مقام متوجه استانست که اخلال بفوریة بعد در اول موجب اینست که سجده بعد از ان متصف
بوصف قضا شود و مفروض در سجده ثانیه اینست که ادا است نظر بعدم اخلال پس قصد تداخل موجب
اتصاف شیء واحد است بوصف ادا و قضا و این مستلزم اجتماع ضدین خواهد بود لکن جواب از این
آنست که اشکال در صورتی متوجه است که قائل باشیم که سجده مانحن فیها در زمان ثانی قضا بوده باشد
و این مسلم نیست چنانچه بیان خواهد شد انشاء الله تعالی و بر فرض تسلیم لزوم محذور در صورتی است
که قصد ادا و قضا در هر دو نماید و این لازم نیست بلکه در مانحن فیه اتیان بیک سجده مینماید و قصد
این مینماید که این مجزی از هر دو بوده باشد و قدر لازم در اینصورت آنست که شیء واحد مجزی و مسقط

تکلیف از ادا وقضا بوده باشد نه متصف بوصف ضدین نظر در تداخل اغسالست در صورتی که
غسل واجب ومستحب هر دو ثابت بوده باشد وخواهد امتثال بهر دو بیک غسل بوده باشد
اتیان بیک غسل مینماید بقصد اینکه ان مغنی ومجزی از هر دو بوده باشد   است که
متعلق قراءت در ثانی مغایر بوده باشد با متعلق قراءت در اول وهمچنین متعلق استماع
خواه فصلی متخلل شده باشد مابین سببین در هر دو مقام یا نشده باشد در این قسم نیز
تشکیکی در تعدد سبب نیست در جمیع اقسام مذکوره اگرچه در صورت عدم تخلل
فصل بوده باشد قائلین بتکرر سجود در سابق قایلند بتکرر ان در این اقسام بلکه بطریق
اولی کما لا یخفی چنانچه حکم بعدم تکرر در ما نحن فیه مستلزم عدم تکرر است در سابق
بطریق اولی لکن حکم بتکرر در این قسم مستلزم حکم بتکرر در سابق نیست چنانچه حکم بعدم
در سابق مستلزم حکم بعدم در اینمقام نیست نظر بتفرقه ظاهرة بین المقامین پس میگوییم
تعدد سبب در این قسم محل تامل نیست وتعدد سبب مقتضی تعدد مسبب است لکن امتثال
در اینمقام بنحویست که در سابق مفصلا بیان شد حاجت باعاده آن نیست بلی فرقی که هست
اینست چونکه بعضی از صور مفروضه در این قسم آنست که فصلی مابین سببین متخلل نشده باشد
پس ممکنست با اتیان بتعدد سجده بنحوی شود که اخلال بفوریه نسبت بهیچیک محقق نشود
وچونکه مفروض در اینمقام این است مقروء در ثانی مغایر با مقروء در اولست بنابراین
اشکال در عدم تعدد سبب در اینمقام بیوجهست اگرچه فصلی متخلل نشده باشد بخلاف
در سابق نظر باینکه مفروض در انجا این بوده که مقروء در ثانی عین مقروء در اول بوده باشد
اشکالی در تعدد سبب در صورت عدم تخلل فصل بجا بود خصوصا در صورتیکه مقصود
قاری در بدو امر این بود که بعد از فراغ از قراءت ایه سجده بلا فصل بار دیگر قراءت نماید
همان ایه را واتیان بسجده بعد از فراغ از هر دو نماید چنانچه اشاره بان شد

است

است که اتیان بدو سبب نماید وسبب ثانی مغایر بوده باشد با اول در وقوع مثل اینکه اول
استماع ایه قراءت نمود وبعد از ان تلاوت ایه سجده نمود یا عکس ان خواه مقروء بعینه مستمع بها
بوده باشد یا غیر ان این قسم نیز یا با تخلل فصل بین سببین متغایرین است یا با عدم تخلل فصل
است حکم این نیز از انچه در سابق بیان شد ظاهر میشود ظاهر اینست که تداخل در همه
این اقسام جایز بوده باشد بلکه در بعضی از صور مفروضه اولی از انفراد بوده باشد ووجه
ان از سابق ظاهر میشود ولله الحمد   در بیان اینست که کفایت نمیکند در اتیان
بسجده ابقای جبهه بر حالت سجود توضیح مطلب مستدعی اینست که گفته شود هرگاه
کسی در سجود بوده باشد در بین سجده ایه سجده را کسی تلاوت نماید واین شخص شنید یا استماع
نمود یا تلاوت ایه سجده نمود در اثنای سجود تشکیکی در مطلوبیت سجده در حق او نیست
وجوبا در حالت قراءت واستماع در صورتیکه مقروء از سور عزایم اربع بوده باشد واستحبابا
در صورت سماع یکی از این ایات وقراءت واستماع وسماع غیر این ایات از ایات سابقه
که ایات سجدات مندوبه بوده باشد کلامیکه در اینمقام هست آنست که ایا بعد از استماع
ایه سجده مثلا میتواند قصد این نماید که اکتفا می نمایم در مقام امتثال بسجده مطلوبه با بقای
خود را بهمان حالت یا بجر جبهه بموضع دیگر خصوصا در صورتی که موضع دیگر اخفض از موضع اول بوده
باشد خواه منفصل شود جبهه از ارض یا نه چنانچه مقتضای قول بعضی از علمای عامه است
که تجویز نموده اند در سجده ثانیه صلوة منتقل کردن جبهه بموضع اخفض از موضع اول یا جر این
قدر کفایت نمیکند بلکه لابد است از رفع جبهه از ارض وسجود بعد از ان ظاهر بلکه مقطوع به
اینست که رفع متعین است واکتفا با بقای جبهه بلکه بجر ان اگرچه بموضع اخفض بوده باشد
نمیتوان نمود واشکالی در این نیست کلامیکه در اینمقام هست اینست که ایا مجرد رفع جبهه
از ارض کفایت میکند اگرچه بمقدار قلیلی بوده باشد یا لابد است از انتصاب یا نه اینست ونیز ان

بلکه معتبر رفع راس است قدر معتد به اگرچه بحد انتصاب نرسد وجه اجتزاء بمطلق رفع راس
آنست که سجده عبارت از وضع جبهه است بارض و انحنا مطلوبیت بالاصاله ندارد بلکه مطلوبیت
آن بجهت توصل بوضع جبهه است پس مطلوبیت آن در صورت حاجت باشد در صورتی که جبهه را
قلیلی از ارض مرتفع نمود انحنای معهود محتاج الیه نیست تا مستقیم شود بجهت تحصیل آن پس
اجتزاء بمطلق رفع جبهه از ارض میتوان نمود و وجه رعایت انتصاب آنست که اوامر متوجه بسجود
منصرف میشود بحالات معهوده در غالب اشخاص و این حالت انتصابست پس در صورت عدم
حصول انتصاب انتصاب لازم خواهد بود لکن دعوی غلبه در این باب ممنوعست بلکه حالت غالب
نسبت بقراء اگر خلاف انتصاب نبوده باشد ادعای غلبه انتصاب نمیتوان نمود نظر باینکه معتاد در حالت
قراءت انحنای فی الجمله هست و فرض غرض عین از ادعای غلبه انتصاب دعوی غلبه نمیتوان نمود بنا بر این مختار
احتمال ثالث خواهد بود مترتب بر این میشود که هرگاه در حال قراءة بطریق معهود منحنی باشد و در آن
حالت قراءة آیه سجده نمود لازم نیست در حق او منتصب شود بعد از آن سجود بود بلکه بهمان حالت
که هست میتواند بسجود رفته تحصیل امتثال نماید چنانچه هرگاه قراءة در حالت سجود اتفاق افتد
اکتفا برفع راس فی الجمله میتواند نمود اگرچه جزم در ردین رعایت انتصابست در جمیع احوال والحمد لله
الکریم المحسن الموفق المعین المتعال   در بیان حکم این سجده است در صورت اخلال بآن
در اول وقت امکان میگوییم مناسب در اینمقام نقل کلامست در دو مبحث   در بیان فوریة
این سجده است بدانکه مستفاد از جمله از نصوص معتبره وارده در مسئله آنست که این سجده مطلوبست
فورا یعنی لازمست بر مکلف بعد از تحقق سبب مبادرت در اتیان بسجده نماید و تاخیر در حق او جایز نیست
در سجودات واجبه و ظاهر نیست این مطلب محل خلاف ما بین علمای شیعه قدس الله تعالی ارواحهم بوده باشد
و دعوی اجماع از معتمدین علما در این باب مستفیض است پس در صورت تحقق سبب هرگاه کسی با عدم
عذر ترک مبادرت در اتیان سجود نماید آثم خواهد بود و مستفاد از جماعت از اجله فقها آنست

که امر

که امر در سجودات مستحبه نیز چنین است یعنی مطلوبیت آنها فوریست لکن تصویر این مطلب در واجب
ظاهر است نظر باینکه در تاخیر اثم و معصیت است و همچنین در مستحب در صورتی که
هرگاه اخلال بفوریت شود استحباب بعد ثابت نبوده باشد واما هرگاه در جمیع احوال
ثابت بوده باشد تصویر فوریت در آن خالی از اشکالی نیست مگر اینکه گفته شود در صورتی که
اخلال بمبادرت نمود بعد قضا خواهد بود چنانچه ظاهر میشود از کلام مرحوم شیخ در مبسوط
و خلاف و همچنین شیخ شهید و غیرهما محصل کلام آنست اگر اتیان شد بنحوی که صادق باشد
که اخلال بفوریت نشده است ادا خواهد بود و الا قضا خواهد بود و این فرق خوبست لکن ادائیت
و قضائیت ممنوعست چنانچه بیان خواهد شد ولی اینست که چنین گفته شود که مقتضای فوریت
در واجب اثم در تاخیر است و در مستحب مرجوحیت تاخیر پس هرگاه مستحبی چنین بوده باشد مبادرة
در آن راجح بوده باشد و تاخیر آن مرجوح بوده باشد اگرچه استحباب با تاخیر نیز ثابت بوده باشد
این مستحب مستحب فوری خواهد بود و آنچه ظاهر میشود از کلمات فقها قدس الله تعالی ارواحهم این
مطلب که عبارت از رجحان مسارعت و مرجوحیت تاخیر با بقای استحباب بوده باشد از جمله امور مسلمه است
نزد ایشان لکن باید تقیید در رجحان با مرجوحیت قایل شد بمقدار معتنی و آن منتقض میشود
بر بسیار از مستحبات که مسارعت در اتیان با نها راجحست و تاخیر مرجوحست و مع ذلک اطلاق
فوریت در آنها ظاهر نیست   در بیان اینست که هرگاه کسی اخلال بسجود واجب یا مستحب نمود
فورا تدارک ثابتست بعنوان وجوب در واجب و بطریق ندب در مستحب و اینقدر در کلمات
اصحاب محل تامل نیست کلامی که هست در اینست که آیا این تدارک بنیت قضا است یا ادا یا نه
قضا است و نه ادا خلاف کرده اند در این فقها به سه قول   است که این تدارک بنیت قضا است
و این ظاهر میشود از مرحوم شیخ در کتاب مبسوط و خلاف و مرحوم شیخ شهید در کتاب ذکری و بیان
و دروس   آنست که بنیت ادا است و این ظاهر میشود از مرحوم محقق در کتاب معتبر و مرحوم

علامه در منتهی و شهید ثانی در مسالک و غیر ایشان مختار قول ثالث است و این مختار محقق
ثانی و علامه صاحب مدارک است نظر باینکه هر یک از ادا و قضای اصطلاحی در عبادات موقته است
یعنی هر گاه عبادتی موقت شد یعنی وقتی در شریعت بجهت او مقرر شد که آن وقت محدود باشد
بدایة و نهایة مثل نماز ظهرین مثلا که وقت انها محدود است از زوال تا غروب و هم چنین عشائین
و صلوة صبح پس هر گاه اتیان در وقت شد گفته میشود که ادا است و هر گاه که اتیان شد بعد از
انقضای وقت گفته میشود که قضا است ادا و قضا در اصطلاح عبارت از مثل اینست که مذکور شد
چنین چیزی در محل کلام مطلقا ثابت نیست مجملا فرقست مابین مضیق موقت و فوریة نسبت میان
انها عموم و خصوص مطلق است هر مضیق موقت مستلزم فوریة هست اما هر فوریة مستلزم
موقت بودن نیست مثل حج و ادای دین در نخواستها و هر فوریة مستلزم مضیق بودن هست لکن
بمعنی عدم جواز تاخیر نه بمعنی ما ساوی وقته ایاه محصل کلام اینست که مضیق اطلاق میشود بر دو معنی
خاص و عام اول محدود است بحدیکه مذکور شد این مضیق موقت می نامند و مضیق مطلق اعم
از اینست قدر مشترک هر دو عدم جواز تاخیر است اگر موقت بوده باشد تعبیر از ان بمضیق موقت
می نمایند و الا مضیق مطلق هر فوریة مستلزم مضیقیت باین معنی هست لکن مستلزم موقتیت
نیست مجملا ظاهر اینست که مراد قائلین باداء همین معنی بوده باشد نه اینکه مراد آن بوده باشد که در وقت
خود اتیان شده باشد مثل واجب موسع و الا لازم می آید که قایل بعدم ترتب اثم بر تاخیر بوده باشند
و این خلاف اجماعست   در استدلال در اثبات فوریة این سجده است بعنوان تفصیل
یعنی اقامه دلیل براینکه سجده تلاوت از واجبات فوریة است یعنی واجبست بعد از تحقق سبب
سجده مبادرت کردن در اتیان بان و تاخیر و ترک مبادرت در اتیان بان در صورت انتفای
عذر جایز نیست پس میگوییم مستند فوریة در اینمقام چند چیز است   اجماعات منقوله در
مسئله است بلکه ممکن است دعوی اجتماع محقق در اینمطلب   حدیث معتبر مروی در کافی
از زراره

از زراره عن احدهما علیهما السلام قال لا یقرء فی المکتوبة بشیء من العزایم فان السجود زیادة فی
المکتوبة وجه دلالت این حدیث بر مدعی آنست که حضرت منع فرموده اند از قرائت سور عزایم
در صلوات مفروضه و این منع را مستند فرموده اند بدلالت اینکه حاصل آن اینست که قرائت سوره
عزیمه در صلوة مفروضه مستلزم زیادتی سجده است در مفروضه و این استدلال صریح در فوریة
سجده است چه اگر سجود فورا مطلوب نبود ممکن بود سوره عزیمه در صلوات واجبه تلاوت کرده شود
و اتیان سجده ان بعد از فراغ از نماز نموده باشد و این ظاهر است   احادیث معتبره مشتمله
بر امر بسجود در وقت صدور قرائت سجده یا استماع آن مثل حدیث موثق اذا قرأت السجدة فاسجد
و موثق دیگر من قرأ اقرأ باسم ربک فاذا ختمها فلیسجد و حدیث صحیح وارد در حایض فلتسجد
اذا سمعتها وجه استدلال آنست که امر بسجده فرموده اند بعد از قرائت با کلمه فا و اینکه مدلول آن لزوم
اتیان بمدخول انست بدون تامل و این معنی فوریة است و ما تسعه در ان میتوان نمود که فای در اینمقام
فای جزائیه است و فا اینکه مقتضی تعقیب من غیر مهمله هست فای عاطفه است مثل جاء نی زید
فعمرو نه فای جزائیه چنانچه ابن هشام تصریح باین مطلب نموده پس اولی در مقام استدلال تمسک
بشرط و جزا است توضیح مطلب مقتضی اینست که گفته شود مدلول کلام معصوم که فرموده اذا قرأت السجدة
فاسجد وجوب اتیان بسجده است زمان تحقق قرائت آیه سجده و این مستلزم فوریة است و هکذا
قوله فلتسجد اذا سمعتها و غیره   حدیث صحیح محمد بن مسلم است عن احدهما علیهما السلام
قال سألته عن الرجل یقرء السجدة فینساها حتی یرکع و یسجد قال یسجد اذا ذکر وجه استدلال
اینست که ظاهر میشود از سؤال سائل با جلالت قدر او که معتقد این بوده که وقت سجده بعد از
فراغ از قرائت آیه سجده بود و لهذا اطلاق نسیان نموده و مقصود از سؤال اینست نظر باین که
لازم بود که اتیان بسجده فورا نموده باشد و فراموش نموده آیا بعد تذکر بجهة سجده منسیه می باشد
یا نه و معصوم تقریر سایل فرموده اند بهمان اعتقاد و این دلیل بر صحت آن اعتقاد است بعلاوه

جوابی که فرموده اند سجدا اذکر دلالت میکند بر لزوم تدارك آن فوراپس مقتضای این حدیث چنانچه فوریت اصل سجود است لزوم مبادرت در تدارك آن نیز هست بدانکه حدیثی در اینمقام روایت شده از جناب فخر کاینات ع که فرمود نهی عن اختصار السجدة و ظاهر اینست که بطریق عامه بوده باشد و اختصار سجده را بدو نحو تفسیر کرده اند اینست که قراءت همه سوره سجده را نماید مگر ایه سجده را که او را عمدا ترك نماید که سجده ننماید اینست که اقتصار نماید بهمان قراءت ایه سجده از برای انکه سجده نماید و وجه کراهت در ثانی ظاهر نیست دور نیست که باین سبب بوده باشد که مرحوم علامه در کتاب تذکره تفسیر اول را اختیار فرموده در بیان سجده شکر است بدانکه سجده شکر عبارتست از سجده که بنده ذلیل بعمل آورد در مقام اظهار امتنان و ابراز شکر نعمت منعم متعال و اعتراف بعظم عطایای حضرت کریم ذو الجلال عظمت الاوه و قبل از شروع در مطلب میگوییم باید دانست که قسم اول از انواع اربعه سجود که اشاره بانها شد منحصر است [illegible] در واجب خواه وجوب شرعی بوده باشد چنانچه در ضمن صلوات مفروضه یا وجوب شرطی چنانچه در ضمن صلوات مندوبه و قسم ثانی از انواع اربعه دانسته شد چنانچه متصف میشود بوجوب این در صورت قراءت ایات سجده در سور عزایم اربع معهوده است یا استماع انها همچنین متصف میشود باستحباب چنانچه در حق سامع مطلقا بنابر مختار و در حق قاری و مستمع در غیر سور اربع معهوده و اما این قسم از سجود که عبارت از سجده شکر بوده باشد پس متصف نیست اصلا مگر بوصف استحباب لکن از مستحبات موکده است و لهذا در بعضی از اخبار صحیحه حکم بوجوب آن شده در بعضی از موارد و مراد استحباب موکد است تنقیح مطلب محتاج است بایراد کلام در چند مبحث در بیان اسباب این سجود است بدانکه اسباب این سجود بسیار است توجه نعمتی از نعمای الهی جلت عظمته به بنده پس هر گاه نعمتی از نعم الهیه عظمت الاؤه متوجه شد به بنده ذلیل مناسب طریقه بندگی و موافق با قاعده حق دانی و ملایم با ظهار شرمندگی آنست که خود را بخاك

مذلت

مذلت انداخته اظهار امتنان و مذلت که سرمایه افتخار و سعادتست نموده باشد تذکر نعمت است یعنی بنده ذلیل خواه در حال سعه و رخا یا در حال ضیق و عنا بوده باشد هر گاه متذکر این شد که وقتی از اوقات چنین نعمتی از جانب منعم متعال باو رسیده مستحب در حق او اینست در همان حین که متذکر چنین نعمتی شد خود را بخاك مذلت انداخته اظهار شکر و بندگی نماید دفع بلیه است یعنی هر گاه بنده مبتلی ببلیه شد بمعونت و مساعدت توفیق الهی جل شانه آن بلیه از او رفع شد مناسب در حق او اینست بجهت ادای شکر رفع ان بلیه خود را بخاك مذلت انداخته سجده شکر بعمل آورد متذکر شدن بدفع بلیه است یعنی هر گاه بنده در حالتی از احوال متذکر شد که وقتی از اوقات مبتلی بچنین بلیه بودم خداوند عالم جل شانه از فضل و کرم خود آن بلیه را از من دفع نمود مناسب اینست در اوان تذکر بشکرانه این نعمت خود را بخاك مذلت انداخته سجده شکر بعمل آورد وصول امریست که موجب سرور عبد شود مثل اینکه مؤمنی بدست ظالمی بطریق تعدی گرفتار شده بود یا مبتلی ببلیه شدیده بود و خبر باین شخص رسید که آن شخص مؤمن از دست ظالم مستخلص شده یا از ان بلیه نجات یافت یا انکه مسافر عزیزی داشت بسفر شدید الخطر رفته مثل سفر مکه معظمه در ان اعصار خبر وود از ابا و رسانیدند یا انکه طالب این بود که حق جل شانه فرزندی باو عطا فرماید اخبار این مژده را باو رسانیدند یا انکه خبر رسید دشمنی از دشمنان شریعت مطهره بلعنت الهی جل شانه واصل شده یا ببلیه شدیده مبتلی شده و هکذا بجملا هر امری که موجب مسرت او شود مطلع بان شد در حین اطلاع مستحب اینست بشکرانه این مسرت خود را بخاك مذلت انداخته سجده شکر بعمل آورده باشد بعد از فراغ از ادای نماز است فریضه بوده باشد یا نافله خصوصا فرایض خصوصا فرایض یومیه مستحب در حق بنده اینست که بعد از فراغ از ان سجده شکر بعمل آورد مخفی نماند از حال اسباب مذکوره را باسرها تحت انچه در اول مذکور شد ممکن است نظر باینکه فی الحقیقة هر یك از انها نعمتی است

از نعمای الهی عز شانه لکن باختلاف حیثیات مختلف و متعدد است و لهذا از بابت استقصای
اسباب ذکر هر یک بتفصیل مناسب نیست   در بیان نصوصی که دلالت میکند بر رجحان
و فضیلت این سجده نظر باینکه اطلاع بر این موجب رغبت مؤمنان است و در علم اخلال
بآن بعلاوه موجب اطلاع بر مستند حکم برجحان سجده است در موارد مذکوره بدانکه احادیث
در این باب بسیار است و لکن در اینمقام اقتصار می کنیم بذکر چند حدیث   حدیث صحیحی است
که شیخ صدوق ره در فقیه روایت نموده از عبد الرحمن بن الحجاج از کاشف اسرار و دقایق
جناب حضرت امام جعفر صادق ع که آن حضرت فرموده کلامی که حاصل مضمون آن
اینست هر گاه کسی سجده شکر بعمل آورد در مقابل نعمتی که خلاق عالم جل شانه باو
عطا فرموده و در حال اتیان باین سجود باوضو بوده باشد بامر خلاق عالم جل جلاله در نامه
عمل او ثبت میشود ده رحمت از رحمتهای الهیه یا ده نماز و محو میشود از نامه اعمال
او ده معصیت از معاصی عظیمه مخفی نماند که تردید مابین ده رحمت با ده نماز بجهت
اینست که حدیث مشتمل بر لفظ صلوة است لکن مؤید معنی اول حدیث صحیحی است که باز شیخ
صدوق روایت فرموده در ثواب الاعمال از ذریح از آن سرور ع که فرموده ایما مؤمن
سجد سجدة لشکر نعمة فی غیر صلوة کتب الله له بها عشر حسنات و محی عنه عشر سیئات و رفع له
عشر درجات فی الجنان   حدیثی است که حکایت شده از سعد بن عبد الله در کتاب فضائل
الدرجات بسند صحیح از معاویة بن وهب که گفت که من در خدمت جناب حضرت امام جعفر صادق ع
در مدینه مشرف بودم در وقتی که حضرت بر چاروای سوار بودند و میرفتیم بسمت بازار
تا نزدیک بازار بودیم حضرت پیاده شدند و بسجود رفتند و سجده را طول دادند و من
منتظر ایشان بودم بعد از آن سر از سجده برداشتند عرض کردم خداوند عالم مرا فدای تو
بگرداند چه باعث این عمل چه بود فرمودند متذکر نعمتی از نعمای الهی جل شانه بر خود شدم یعنی سجده را

بجهة

بجهت تذکر آن نعمت کردم   حدیثی است که ثقة الاسلام در اصول کافی در باب شکر بسند موثق
از عثمن بن عیسی که از اصحاب اجماع است از یونس بن عمار روایت نموده از جناب حضرت امام
جعفر صادق ع که فرموده هر گاه احدی از شما متذکر شود نعمتی را که خداوند عالم باو
عطا فرموده باید روی خود را بخاک بگذارد بجهت ادای شکر الهی جلت عظمته و اگر سواره باشد
در همان وقت پیاده شود و روی خود را بخاک بگذارد و اگر نتواند پیاده شود بجهت تقیه
یا عائقی دیگر ٢ روی خود را بگذارد بر کف خود بعد از آن حمد کند خداوند عالم جل
شانه را بر آن نعمت   باز حدیث موثقی است که ثقة الاسلام در همان باب
روایت نموده از عبد الله بن سنان از جناب امام جعفر صادق ع که فرموده جناب فخر
کائنات ص در سفری بر شتری از خود سوار بودند دفعتی پیاده شدند پس پنج سجده کردند
بعد از آنکه سوار شدند عرض کردند یا رسول الله عملی از شما صادر شد قبل از این ندیده بودیم
که چنین عملی از شما صادر شود فرمود بلی جبرئیل بر من نازل شد چند بشارتی بمن داد
از جانب خداوند جلیل بازای هر بشارتی سجده کردم   حدیثی است که شیخ صدوق در کتاب
علل الشرایع روایت نموده از مفخر اوایل و اواخر جناب حضرت امام محمد باقر ع که آنحضرت فرمود
که والد بزرگوار من جناب علی بن الحسین ع نشد نعمتی از نعمای الهی را متذکر شود مگر آنکه
سجده مینمود و همچنین نشد تلاوت آیه از آیات قرآنیه نماید که مشتمل بر سجده بوده باشد
مگر آنکه سجده مینمود و همچنین نشد که دفع فرماید خداوند عالم عز شانه بدیرا که خایف از آن
بود یا مکر مکر کننده را از ایشان دفع فرماید مگر آنکه سجده مینمود و همچنین نشد که از ادای
نماز فریضه فارغ شود مگر آنکه سجده مینمود و همچنین نشد که اصلاح میان دو نفر فرماید
مگر آنکه سجده می نمود و اثر سجود در جمیع اعضای سجود آنحضرت ظاهر بود پس باین جهت
مسمی شد بسجاد   حدیث صحیحی است که شیخین جلیلین در فقیه و تهذیب روایت فرموده اند

٢ روی خود را بر شخ زمین بگذارد و اگر این را هم قدرت نداشته باشد پس

اثر لازم بهیم مضمون از جناب حضرت امام جعفر صادق ع که فرموده سجده شکر واجبست بر هر مسلمانی
از جمله ثمرات آن اینست که باعث تمامیت و کمال نماز تو میشود و باعث این میشود که حضرت
پروردگار تو جلت عظمته از تو راضی شود و ملائکه از تو خوشنود میشود و هر بنده که نماز کند
و بعد از فراغ از نماز اتیان بسجده شکر نماید خالق عالم جل شانه رفع حجاب مابین آن بنده و ملائکه میفرماید
آنوقت خطابی از جانب خداوند عالم جل جلاله صادر میشود بسوی ملائکه که ای ملائکه من نظر نمایید
بعبد من که ادا نمود نماز را که بر او واجب کرده بودم بعد از آن بسجده شکر بعمل آورد تا شکر نعمت
من کرده باشد ای ملائکه من چه چیز از جانب من بجهت او مقرر شود ملائکه عرض میکنند ای پروردگار ما
رحمت تو خطاب دیگر میرسد دیگر چه چیز عرض میکنند بهشت تو خطاب ثالث میرسد دیگر چه
عرض میکنند کفایت امور مهمه او خطاب رابع میرسد دیگر چه تا آنکه باقی نمی ماند هیچ چیزی
از خیرات مگر آنکه ملائکه عرض مینمایند بعد از آن خطاب دیگر میرسد که دیگر چه چیز باشد بجهت آن بنده
ملائکه عرض مینمایند ای پروردگار ما دیگر ما عالم نیستیم آنوقت خداوند تعالی شانه میفرماید
من شکر آن بنده میکنم چنانچه او شکر من کرده و اقبال میکنم بجانب او بفضل و کرم خود و از جمله
احادیث در این باب حدیثی است که مرحوم شیخ صدوق در مجالس روایت نموده از جناب امام
جعفر صادق ع که آن حضرت فرموده اند هرگاه بنده برخیزد بعد از نصف شب و بایستد در مقابل
پروردگار خود پس چهار رکعت نماز بعمل آورد بمحض رضای الهی جل جلاله در آن وقت شب تار
بعد از فراغ از چهار رکعت نماز برود بسجود بقصد سجده شکر و در سجده شکر بگوید یکصد مرتبه
ماشاء الله ندائی میرسد از جانب خداوند عالم تعالی شانه بآن بنده که ای بنده من تا کی میگویی
ماشاء الله منم پروردگار تو مشیت امور با منست بتحقیق خواسته ام اجابت حاجت ترا هر مطلب
که داری سؤال کن حاصل این حدیث شریف آنست که هرگاه کسی را حاجتی بوده باشد بعد از نصف
شب برخیزد و اتیان بچهار رکعت نماز نماید بعد از آن برود بسجده بقصد سجده شکر و در آن سجده یکصد مرتبه
بگوید

بگوید ماشاء الله بعد از آن اسئله های حاجت خود نماید بخداوند عالم انجاح حاجت او خواهد نمود
مخفی نماند که ظاهر حدیث اینست که این ثمره عظیمه مترتب میشود بسجده شکر بنحو مذکور بعد از
اتیان بچهار رکعت هرگاه آن چهار رکعت از نماز شب بوده باشد یا غیر آن بدانکه احادیث
در فضیلت سجده شکر بسیار است و آنچه مذکور شد کفایت میکند در اینمقام بدانکه عمده نصوص
وارده در این باب است   در بیان کیفیت این عبادتست بدانکه اخبار در آن باب بحسب ظاهر
مختلفست حاصل اختلاف راجعست بپنج نحو   آنست که امتثال حاصل میشود
بیک سجده و این ظاهر میشود از اکثر نصوص وارده در این باب مثل حدیث صحیح عبد الرحمن
بن حجاج و حدیث صحیح ذریح و حدیث صحیح معویة بن وهب و حدیث موثق عبد الله بن مسکان
که مذکور شد و غیر از اینها از اخبار دیگر مذکور نشد بآنکه تأمل در آنها وجه ظهور آنها بمدعی
ظاهر میشود   انست که امتثال حاصل میشود بوضع خد بارض یعنی بگذاردن
دو رو بزمین اعم از آنکه یکطرف رو بوده باشد یا هر دو طرف بلکه دور نیست که ظاهر در اول بوده
باشد مثل حدیث معتبر یونس بن عمار که مذکور شد و مثل آنست حدیثی که در تهذیب روایت
شده از اسحق بن عمار از جناب حضرت امام جعفر صادق ع که فرموده هرگاه متذکر نعمتی از نعمتهای
الهی عز شانه شوی و بوده باشی در جائی که هیچکس ترا نه بیند پس بچسبان روی خود را بزمین
و هرگاه بوده باشی در میان ناس پس بگذار دست خود را بر پایین شکم و کج کن پشت خود را و باید
این بجهت محض خضوع و تواضع و شکر خداوند عالم بوده باشد و این نحو محبوبتر است از آنکه
روی خود را بر زمین بگذارد بنحوی نماید این یا بجهت تقیه است که چنین تفصیل فرموده اند یا بجهت   در چنین صورتی
فرار از ریا و تخلص خلوص است ظاهر اول است و لفظ ناس در حدیث مؤید اینست
مثل ثانی است لکن با اعتبار خدین یعنی هر دو طرف رو و این مدلول علیه است بحدیث صحیحی که
مروی در فقیه است از اسحق بن عمار از جناب حضرت امام جعفر صادق ع که فرموده بودند حضرت

زمین
موسی بن عمران به این نحو مستقر شده بود هر وقت از نماز که فارغ میشد روی راست خود را بر
میچسبانید و همچنین روی چپ را اخبار باین مضمون بسیار است و در بعضی از اسانید سند
منتهی شده بجناب حضرت امام محمد باقر ع و ظاهر از روایت ائمه طاهرین ع این مطلب را
بثبوت رسانیدن آنست در این شریعت نیز و فرق مابین وجوه ثلثه اینست که مقتضای اول اعتبار
وضع جبهه است بخلاف وجه ثانی که بنا بر آن حاجت بوضع جبهه نیست بلکه امتثال حاصل است
بوضع احد خدین و فرق میان ثانی و ثالث آنست که معتبر بنابر ثالث وضع هر دو طرف
رو است بخلاف ثانی آنست که معتبر وضع جبهه است با وضع خدین و این مدلول
علیه است بحدیثی که مروی در کافی است از محمد بن سلیمن از پدر خود که او گفته در خدمت
جناب امام موسی کاظم ع مشرف بودم در خدمت بود ایشان بیرون رفتیم بسوی بعضی مزارع
یا باغات آنحضرت پس حضرت ایستادند بنماز ظهر بعد از آنکه فارغ شدند از نماز رفتند بسجده
تا آنکه حکایت نمود که آن حضرت جانب راست صورت مبارک خود را چسبانیدند بر زمین
بعد از آن جانب چپ را بزمین چسبانیدند مثل چهار مرتبه بعلاوه عود بسجده در آخر
یعنی اول بسجده میرود بعد از آن جانب راست صورت خود را می چسباند بزمین بعد از آن جانب
چپ بعد از آن عود مینماید بسجود ظاهر اینست که تادیه سنت میشود باول و چهارم
و پنجم لکن رابع افضل از اولست و خامس افضل از هر دو و اما ثانی و ثالث پس اگرچه ظاهر
از کلمات اصحاب اعراض از آنها استظهار اینست وجه آن این بوده باشد که سجده ظاهر است
در وضع جبهه و این دو قسم محقق نیست و این مطلب اگرچه حقست لکن ظاهر این است
که سنت چنانچه مؤدی میشود بوضع جبهه مؤدی میشود بوضع خدین ایضا مجملا و وضع
خدین در اینمقام مطلوبست خواه منفک بوده باشد از وضع جبهه یا منضم باشد با او
چنانچه وضع جبهه نیز مطلوبست خواه منفک از وضع خدین بوده باشد یا منضم با او بوده باشد

بنا بر این

بنا بر این هرگاه در صورت انفکاک هر یک از دیگری امتثال الحاصل شود مشخص است که مورد اجتماع چنانچه بیان شد مخفی نماند ۳
اکمل خواهد بود و اکمل از همه عود بسجده است بعد از وضع خدین ۲ آنچه مذکور شد در بیان کیفیت
وضع جبهه و خدین بود و اما ذراعین و صدر و شکم پس مستحب اینست که ذراعین را بر زمین
بچسباند و همچنین سینه و شکم را بزمین بچسباند خلاف آنچه که در سجده نماز مطلوب میباشد
که در آنجا مستحب اینست که ذراعین مرتفع از زمین بوده باشد و همچنین سینه و شکم
در بیان ادعیه مأثوره در این سجود است بدانکه ادعیه وارده در این سجود بسیار است لکن در
اینمقام اقتصار مینمائیم بذکر جمله از آنها بلکه عمده آنها پس میگوئیم دعا در این سجده بچند طریق
وارد شده است اول دعائیست مذکور در حدیث صحیحی که مروی در کافی و فقیه است از
عبدالله بن جندب بضم جیم و سکون نون و فتح دال مهمله که او روایت نموده از قدوه بنی آدم جناب
امام موسی کاظم ع که فرموده بگو در سجده شکر اللهم انی اشهدک واشهد ملائکتک وانبیائک
ورسلک وجمیع خلقک انک الله ربی والاسلام دینی ومحمد نبیی وعلیا والحسن والحسین
وعلی بن الحسین ومحمد بن علی وجعفر بن محمد وموسی بن جعفر وعلی بن موسی ومحمد بن علی وعلی
بن محمد والحسن بن علی والحجة بن الحسن بن علی ائمتی بهم اتولی ومن اعدائهم اتبرأ پس سه مرتبه
بگو اللهم انی انشدک دم المظلوم بعد از آن بگو اللهم انی انشدک بایوائک علی نفسک لاعدائک
لتهلکنهم بایدینا وایدی المؤمنین اللهم انی انشدک بایوائک علی نفسک لاولیائک لتظفرنهم
بعدوک وعدوهم ان تصلی علی محمد وعلی المستحفظین من آل محمد اللهم انی اسئلک الیسر بعد
العسر این را سه مرتبه بگو ممکن است مراد گفتن اللهم انی اسئلک الیسر بعد العسر سه مرتبه بود چنانچه
ممکنست مراد سه مرتبه از ان تصلی علی محمد تا آخر بوده و احتمال دارد از اللهم انی انشدک
تا آخر بوده باشد یعنی همه را سه مرتبه بگوید لکن ظاهر اولست ثم ضع خدک الایمن علی الارض
وتقول یا کهفی حین تعیینی المذاهب وتضیق علی الارض بما رحبت ویا باری خلقی رحمة

بی وکنت عن خلقی غنیا صل علی محمد وعلی المستحفظین من آل محمد ثم تضع خدک الایسر
علی الارض وتقول یا مذل کل جبار ویا معز کل ذلیل قد وعزتک بلغ مجهودی این را سه مرتبه
میگوئی ثم تقول یا حنان یا منان یا کاشف الکرب العظام این را نیز سه مرتبه میگوئی ثم
تعود للسجود وتقول مائة مرة شکرا شکرا ثم تسال حاجتک انشاء الله معنی ظاهر این دعای
شریف اینست که خداوندا من گواه میگیرم ترا و جمیع ملائکه و پیغمبران و جمیع مخلوقین
ترا براینکه تو پروردگار منی و براینکه اسلام دین منست و جناب محمد ختم انبیا پیغمبر و نبی
منست و جناب امیر المومنین و یازده فرزندان کرام ایشان را امامان و پیشوایان خود میدانم
ایشانرا دوست دارم و از دشمنان ایشان بری و بیزارم خداوندا من قسم میدهم ترا بحق خون
بظلم و بناحق ریخته جناب حضرت امام حسین مظلوم ع و همچنین قسم میدهم بحق وعده
که فرموده که بدست ما و بدست مومنین دشمنان خود را هلاک نمائی و همچنین قسم میدهم ترا
بحق وعده که فرموده بدوستان خود که جناب رسول خدا و دوازده امام بوده باشد که انهارا
نصرت دهی و غالب گردانی بر دشمنان خود و دشمنان ایشان که صلوات و رحمت بفرستی بر فخر
انبیا جناب محمد مصطفی و بر کسانیکه انهارا حافظ اسرار و کتاب و سنت و احکام
شرعیه فرموده که عبارت از ائمه طاهرین ع بوده باشند بنابراین المستحفظین اسم مفعول
خواهد بود بفتح فا والتقدیر ان تصلی علی محمد وعلی الذین استحفظ منهم الذین ان طلب منهم
حفظ الدین بنابراین من آل محمد بیان مستحفظین خواهد بود خداوندا از تو سؤال میکنم
یسر و آسانی را بعد از هر عسر و صعوبتی که بجهة من عارض میشود و بعد از آن جانب راست
رو را بر زمین بگذار و بگو ای پناه من در وقتی که مرا عاجز کند مذاهب و اینست که مراد
از مذاهب مواقف روز قیامت بوده باشد نظر باینکه وارد شده است در اخبار در روز
قیامت پنجاه موقف می باشد امتداد وقوف در هر موقفی یکهزار سالست که امتداد در پنجاه
موقف

موقف پنجاه هزار سال میشود بنابراین مراد آن خواهد بود ای پناه من در حینی که عاجز میکند
مرا وقوف در ان مواقف و تنگ میشود بر من زمین با وجود وسعت آن ای خلق کننده من
از روی رحمت بر من و حال آنکه مطلقا حاجت بخلق کردن من نداشتی یعنی خلق نکردی مرا
بجهت حاجت بمن که از من جلب نفع نموده باشی بلکه خلق نمودی مرا بجهت وصول نفع
بمن صلوات و رحمت بفرست بر محمد و بر کسانیکه حافظ اسرار دین و حافظ کتاب و سنة
می باشند که عبارت از آل و عترة آن سرور است بعد از آن روی چپ را بر زمین بگذار و بگو ای ذلیل
کننده هر جبار و طاغی و ای عزت دهنده هر ذلیل در این نشاء اگر مستحق عزت بوده باشد
قسم بعزت تو بتحقیق که طاقت من باخر رسیده در تحمل مشقت که دیگر طاقت تحمل آن را
ندارم مخفی نماند که باید بحیثی باشد که مطابق واقع باشد تا کذب لازم نیاید مثل اینکه قصد
نماید که طاقت من در مفارقت از خدمت جناب حجة الله الرحمن جناب صاحب الزمان عجل
الله تعالی فرجه باخر رسیده تعجیل در اظهار آن فرما یا طاقت در تحمل الم در مصیبت جناب سید
الشهداء باخر رسیده تعجیل در اظهار آن فرما یا طاقت در تحمل الم در مصیبت جناب سید
الشهداء ع باخر رسیده که دیگر طاقت تحمل آنرا ندارم تعجیل در انتقام از قاتلین آن حضرت فرما
یا مشقت دیگر که در آن وقت عارض شده باشد باین نحو بوده باشد بعد از ان میگوئی ای بغایت
مهربان و رحم کننده و ای بعنایت بخشنده و ای دفع کننده هموم عظیمه بعد از آن عود بسجده
میکنی و میگوئی یکصد مرتبه شکرا شکرا بدانکه لفظ ثلث در دعائیکه بعد از وضع خد ایمن است
در کافی نیست ولکن در فقیه در اینجا نیز لفظ ثلث مذکور است و در فقیه لفظ ثلثا در دعای اول
در سه موضع مذکور است و در کافی در دو موضع بنحویکه مذکور شد موضع سیم که در فقیه مذکور است
بعد از وعلی المستحفظین من آل محمد است و در فقیه دعای اخر یا حنان یا منان تا اخر مذکور
نیست چنانچه در کافی فقره اللهم انی انشدک باوائک علی نفسک لاعدائک لتهلکنهم

بایدپناوابی المؤمنین مذکور نیست دعای دوم از ادعیهٔ وارده در این سجده دعائیست که
ثقة الاسلام در کافی روایت نموده از محمد بن سلیمن که او از پدر خود روایت نموده که گفت بیرون
رفتیم در خدمت بوده جناب علیه السلام ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام بسوی بعضی زارع یا باغات
آن سرور پس آن حضرت مشغول شدند بنماز ظهر بعد از فراغ از نماز ظهر رفتند بسجده پس
شنیدم که بصوت حزین این دعا را میخواندند در حالتی که اشك از دیدهای مبارك آن حضرت
جاری بود رب عصیتك بلسانی ولو شئت وعزتك لاصممتنی وعصیتك بیدی ولو
شئت وعزتك لکنعتنی وعصیتك برجلی ولو شئت وعزتك لجذمتنی وعصیتك
بجمیع جوارحی التی انعمت بها علیّ ولیس هذا جزاك منی ظاهر معنی این فقرات حقیقت
امین صادره از محرم اسرار رب العالمین اینست ای پروردگار من معصیت تو کرده ام
بزبان من قسم بعزت تو اگر میخواستی گنگم میکردی و ای پروردگار من معصیت تو کرده ام
بچشم خود قسم بعزت تو اگر میخواستی کورم میکردی و ای پروردگار من معصیت تو کرده ام
بگوش خود قسم بعزت تو اگر میخواستی کرم میکردی و ای پروردگار من معصیت تو کرده ام
بدست خود قسم بعزت تو اگر میخواستی دستهای مرا شل میکردی و ای پروردگار من معصیت
تو کرده ام بفرج خود قسم بعزت تو اگر میخواستی میکردی مرا عقیم و ای پروردگار من معصیت
تو کرده ام بهمه جوارح من آن چنان جوارحی که بمن انعام و احسان فرموده ای پروردگار من
جزای احسان تو این نبود که باین نحو کرده باشم راوی میگوید آن سرور اخیار بعد از آن شروع
فرمودند بالعفو گفتن شمردم هزار مرتبه گفتند العفو بدانکه جایز است برفع العفو
چنانچه جایز است بنصب آن و بنا برفع تقدیر چنین خواهد بود العفو من صفاتك
او العفو رجائی منك بنا بر نصب تقدیر چنین میشود ارجو منك العفو بعد از آن
صورت راست مبارك خود را می چسبانیدند بر زمین و بصوت حزین این دعا را میخواندند

سه مرتبه

بوثت

ولو شئت لاعمیتنی وعصیتك ببصری ولو شئت وعزتك لکمهتنی وعصیتك بسمعی

ای پروردگار من معصیت تو کرده ام بپای خود قسم بعزت تو اگر میخواستی پاهای مرا قطع میکردی

۲۸۶

بوئت الیك بذنبی عملت سوءا وظلمت نفسی فاغفر لی ذنوبی انه لا یغفر الذنوب غیرك یا
مولای یعنی بازگشت کردم از معاصی خود و پناه آوردم بسوی تو و بد کرده ام وظلم
بنفس خود کردم پس بیامرز از برای من گناهان مرا بدرستی که نیست کسی که بیامرزد گناهان را
غیر از تو ای مولا و آقای من بعد از آن جانب چپ از صورت مبارك خود را بر زمین چسبانیدند
این دعا را سه مرتبه خواندند ارحم من اساء واقترف واستکان واعترف یعنی ای پروردگار
من رحم کن کسی را که بد کرده و اکتساب گناه کرده است و اظهار مذلت و اعتراف به بدی
خود کرده باشد دعای سیم دعائیست که شیخ سعید شیخ مفید قدس الله تعالی روحه
السدید در مقنعه ذکر فرموده است که بخوانند در حال سجود اللهم الیك توجهت وبك
اعتصمت وعلیك توکلت اللهم انت ثقتی و رجائی فاکفنی ما اهمنی و ما لا یهمنی
وما انت اعلم به منی عز جارك وجل ثناؤك ولا اله غیرك صل علی محمد وآل محمد وعجل فرجهم
بعد از آن پیشانی را از سجده بردارد و بگذارد جانب راست صورت خود را بر موضع سجود خود
و بگوید ارحم ذلی وتضرعی الیك ووحشتی من الناس وانسی بك یا کریم یا کریم بعد از آن
جانب چپ را بجای آن بگذارد و بگوید لا اله الا انت ربی حقا حقا سجدت لك یا رب تعبدا ورقا
اللهم ان عملی ضعیف فضاعفه لی یا کریم یا کریم یا کریم بعد از آن صورت خود را بردارد
و عود کند بسجده پس بگوید در سجده صد مرتبه شکرا شکرا و اگر سه مرتبه بگوید کافیست لکن
اکثر افضلست و یکصد مرتبه افضل از همه است و باین سنت قرار گرفته است چهارم بجوی آنست
که ثقة الاسلام باز در کافی ذکر فرموده است روایت نموده از سلیمن بن حفص که او گفته من
عریضه نوشتم بخدمت جناب امام موسی کاظم علیه السلام در آن استدعا نموده بوده است که تعلیم فرموده باشند
چیزی که در سجده خوانده باشد جناب حضرت در جواب او قلمی فرموده که بگو صد مرتبه شکرا شکرا و
اگر خواهی بجای شکرا شکرا بگو عفوا عفوا بدانکه ظاهر اینست که سنت مودی میشود بسجده واحده

اگرچه منقول از ذکر بوده باشد لکن با ذکر اکمل و افضل خواهد بود پس ذکر و دعا مستحب در مستحب
خواهد بود و اقل اذکار وارده در این سجده سه مرتبه شکرا لله است باین نحو در سجده بگوید شکرا لله
شکرا لله شکرا لله مجملا مشخص شد از آنچه در سابق بیان شد که میتوان اقتصار نمود بسجده واحده
چنان چه میتوان اکتفا نمود بوضع خد واحد لکن افضل از همه آنستکه اول اتیان بسجده نمود بعد
از آن صورت یمین را بموضع سجود بگذارد بعد از آن طرف چپ را بعد از آن عود بسجده نموده با احد
اذکار مذکوره یا با عدم آن لکن مداومت در دعای ثانی که مصدر است باین رب عصیتک الی آخره
بسیار مناسبست و هرگاه امر مهمی و ضرورت شدیدی عارض شود در آنوقت اتیان بدعای اول
مناسبست و اگر خواهد اکتفا بچهار شکر الله نماید یکی در سجده اولی و ثانی در حال وضع خد
یمین و ثالث در حال وضع خد یسار رابع در سجده اخیره بی عیب خواهد بود بلکه دانسته شد که ترک
ذکر بالمره نیز میتوان نمود پس در اینصورت آتی بمستحبی است و تارک مستحب دیگر بدانکه از کاشف اسرار
و دقایق جناب امام جعفر صادق ع ماثور است هرگاه بنده بسجود رود و در آن سجده یارب یارب
آنقدر بگوید تا نفس او قطع شود خطاب رافت قرین از جانب کریم جهان آفرین میرسد که ای بنده من
هر حاجت که داری بخواه که بسعادت شرف اجابت مشرف خواهد شد در بیان بعضی
آداب مستحبه بعد از این سجود است بدانکه شیخ صدوق و شیخ طوسی نور الله تعالی مرقدهما در فقیه
و تهذیب روایت فرموده اند حدیثی که حاصل مضمون آن اینست که هرگاه همی و غمی عارض شود
بعد از رفع راس از سجود دست را بموضع سجود بمالد بعد از آن دست را بمالد از جانب چپ بصورت چپ
و بر پیشانی بعد از آن بمالد بصورت راست بعد از آن این دعا را بخواند بسم الله الذی لا اله الا هو سه مرتبه
عالم الغیب والشهادة الرحمن الرحیم اللهم اذهب عنی الهم والحزن یعنی این عمل موجب دفع غم و هم
او میشود و مقتضای حدیث مذکور اینست که این وظیفه در حال اصابه هم و غم بوده باشد و
اینکه مسح یدیکمرتبه و قراءت دعای مذکور سه مرتبه است و مقتضای حدیث مذکور در مقنعه و کلام
آن بزرگوار

آن بزرگوار و همچنین مقتضای کلام شیخ در مصباح مطلق است یعنی این وظیفه ایست بعد از رفع
راس از این سجده خواه هم و غمی بوده باشد یا نه و همچنین هرگاه علتی در موضع از مواضع بدن
او بوده باشد دست بر آن موضع بمالد موجب دفع آن علت میشود و مصرح در کلام مقنعه
و غیره آنست که این وظیفه دست راستست چنانچه مصرح به در کلام مصباح آنستکه دست
مالیدن بموضع سجود و صورت چپ و راست سه مرتبه است در هر مرتبه باید دعا را بخواند
لکن دعای مذکور در این دو کتاب فی الجمله مغایر است با دعای مذکور در حدیث مذکور در فقیه
و تهذیب قال فی المقنعة ثم یرفع راسه ای عن سجدة الشکر و یجلس مطمئنا علی الارض و یضع
باطن کفه الایمن علی موضع سجوده ثم یرفعها فیمسح بها وجهه من قصاص شعر راسه الی صدغیه
ثم یمرها علی باقی وجهه و یمرها علی صدره فان ذلک سنة و فیه شفاء ان شاء الله تعالی
و قد روی عن الصادقین علیهم السلام انهم قالوا ان العبد اذا سجد امتد من اعنان السماء عمود من نور
الی موضع سجوده ثم یمسح بها وجهه و صدره فانها لا تمر بداء الا نفعته و قال فی موضع من المصباح فاذا رفع احدکم راسه من السجود فلیمسح موضع سجوده
ثم امر یدک علی موضع سجودک و امسح بها وجهک من الجانب الایسر و تمرها علی جبینک الی الجانب
الایمن ثلث مرات تقول فی کل واحدة اللهم لک الحمد لا اله الا انت عالم الغیب والشهادة
الرحمن الرحیم اللهم اذهب عنی الهم والحزن والفتن ما ظهر منها و ما بطن و ان کانت بک علة فامسح
موضع سجودک و امسح علی العلة و قل سبع مرات مکررة یا من کبس الارض علی الماء و سد الهواء
بالسماء و اختار لنفسه احسن الاسماء صل علی محمد و آل محمد و افعل بی کذا و کذا انتهی مخفی نماند وارزقنی و عافنی من کذا و کذا
کیفیت مسح چنانچه مستفاد از عبارت مقنعه است مخالفست با کیفیت مستفاده از حدیث
فقیه و تهذیب و عبارت مصباح چه مستفاد از عبارت مقنعه آنستکه در مالیدن دست
ابتدا نماید از رستنگاه موی سر و بمالد تا دو صدغ و صدغ موضعیست ما بین چشم و گوش
تعبیر بکیفیت مذکوره شاید وجه آن این بوده باشد که اول از رستنگاه احد طرفین که فتنه

تا بصدغ ان طرف بمالد بعد از ان از رستنگاه طرف دیگر تا بصدغ طرف دیگر بعد از ان دست را
به بقیه وجه بمالد و اگر مراد این نحو میبود مناسب آن بود که فرموده باشند فیمسح بها وجهه
من قصاص شعر راسه الی اخر الوجه کما لا یخفی مخفی نماند که مقتضای عبارت مصباح وامسحه علی
العلة وقل سبع مرات الی اخره اینست که دست مالیدن موضع سجود یکمرتبه است و خواندن دعا
هفت مرتبه این مقتضای عبارتیست که در تعقیب نماز صبح مذکور فرموده اند ولکن مقتضای
کلام ایشان در تعقیب نماز عصر عکس اینست قال وان کانت بک علة فامسح موضع سجودک سبعا
وامسحه علی العلة وقل یا من کبس الارض علی الماء الی اخر الدعاء بدانکه مرحوم مجلسی حکایت نموده
از سرایر حدیثی که حاصل مضمون آن اینست وقتی که برسد بتو همی پس بمال دست خود را بر موضع
سجود تو و بمال آن دست را بر صورت چپ و بر جبین خود تا بصورت راست سه مرتبه
و در هر مرتبه اینرا بگو بسم الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب والشهادة الرحمن الرحیم
اللهم انی اعوذ بک من الهم والحزن والسقم والعدم والصغار والفواحش ما ظهر منها وما بطن
بدانکه فرق میان هم و حزن بعضی این نحو ذکر کرده اند که هم بر مکروهیست که واقع نشده باشد و حزن
بر مکروهیست که واقع شده باشد مثل اینکه طفلی کسی ناخوش است و متألم است بجهت تشویش موت
او قبل از وقوع موت ان الم را هم میگویند و بعد از وقوع ان حزن مینامند و بهمین نحو تفرقه
شده ما بین هم و غم که هم بر غیر واقعست و غم بر واقع یا هم چیزیست که ازاله ان مقدور انسان بوده
باشد کالفقر و غم چیزیست که ازاله ان مقدور ان شخص نبوده باشد یا هم چیزیست که سبب ان
معلوم نیست و غم چیزیست که سبب ان معلومست سقم بمعنی مرض است قال فی الصحاح
السقام المرض وکذلک السقم والسقم وهما لغتان مثل حزن وحزن و عدم بمعنی فقر است و
الصغار بفتح الصاد کما قال فی الصحاح الذل بدانکه ادعیه وارده در این سجود بسیار است
انچه مذکور شده در اینمقام کفایت مینماید   در تنبیه بر عدم اعتبار اکثر اموری که

رعایت

رعایت انها در سجده صلوة لازم بود در این سجده و اعتبار بعضی از انها در اینمقام بدانکه خلافی
نیست در اینکه شرط نیست در این سجده طهارت از حدث و خبث بنابر این هرگاه کسی محدث
بوده باشد بی اشکال اتیان باین سجده در حق او جایز خواهد بود اگرچه محدث بحدث اکبر بوده
باشد پس جنب و حایض اتیان باین سجده میتوانند نمود و همچنین شرط نیست در این سجده
ستر عورة واستقبال قبله پس با کشف عورة و خلاف جهت قبله اتیان بان میتوان نمود و همچنین
حال در ظما نیز پس رعایت آن در این سجده لازم نیست مقصود تنبیه بر عدم اشتراط و اعتبار
این امور است در این سجده و الا اشهر در رجحان رعایت این امور در اینمقام نیست بلکه از جمله
وضوات مستحبه وضو بجهت اتیان باین سجده است بلی کلامیکه در اینمقام هست در دو چیز است
اول آنست که آیا وضع اعضای سبعه در این سجده لابد منه است مثل سجده نماز یا نه
بلکه قدر لازم همان وضع جبهه است و وضع شش عضو دیگر لازم نیست که عمده چیزیکه در این
مقام تمسک بان میتوان نمود در حکم بلزوم وضع اعضای سبعه آنست که سجده باین نحو معهود شده
پس نصوص داله بر رجحان این سجده منصرف باین نحو میشود پس رعایت آن لازم خواهد بود لکن
متوجه میشود در اینمقام نظیر انچه در سجده تلاوت مذکور شد حاصل آن اینست که شکی نیست
در تحقق سجود با وضع جبهه و وضع رکبتین و کفین و وضع ظهر قدمین اگرچه وضع ابهامین
متحقق نشده باشد لکن چونکه وضع ابهامین بهر نحو که بوده باشد کفایت میکند اگرچه ظهر ان
بوده باشد و این متحقق است در صورت تحقق ظهر قدمین بر زمین مگر در صورتی که متعمدا
ابهامین را از زمین بلند نماید و این معهود نیست پس معهود وضع ابهامین نیز خواهد بود
بلی توهم در جائی ظاهر میشود که ظهر احد قدمین را بر بطن دیگری گذارده باشد بنابر آن اگرچه
احد ابهامین موضوع بر زمین هست لکن ابهام دیگر موضوع بر بطن دیگریست بنابر اعتبار
وضع ابهامین بر زمین مثلا باید حکم بحصول امتثال میتوان نمود پس کیفیت مذکوره باید جایز

نبوده باشد لکن حکم باعتبار وضع ابهامین بنحو مسطور که با کیفیة مذکوره امتثال حاصل نشود
بسیار مشکلست نظر باطلاق حدیث صحیح من سجد سجدة الشکر وهو متوضئ کتب الله له بها
عشر صلوات بجهت صدق سجده در صورت مذکوره و انتفای مفید در خصوص محل کلام
سیما بعد از ملاحظه اخبار مشتمله بر وضع خد کقوله ع اذا ذکر احدکم نعمة الله عز وجل فلیضع
خده علی التراب شکر الله انست که وضع جبهه بر چیزی که سجده بران صحیح بوده باشد لازم
است در این سجده یا نه معنی بر دو عبارت ذکری و جامع المقاصد عدم لزوم است و این ظاهر
میشود از جمع دیگر از فقها لکن ظاهر در نظر حقیر لزوم رعایت آنست پس وضع جبهه بر ما یصح
السجود علیه در این سجود نیز لازم است و اما ذکر و دعا در این سجده پس سابق بیان شد که ظاهر این است
لزومی نداشته باشد یعنی تادیه سنت توقف بران نداشته باشد بلکه سنت مؤدی میشود باصل
سجود ولکن با ذکر و دعا اکمل خواهد بود و هم چنین چسبانیدن ذراعین و زمین که این از جمله
اداب این سجود است نه اینکه اصل امتثال توقف بران داشته باشد و هم چنین است حال در
چسبانیدن سینه و شکم بر زمین و هم چنین تعدد سجده به تعفیر یعنی گذاردن صورت
راست اول بزمین و بعد از ان گذاردن جانب چپ بران در میان دو سجده پس اکتفا بسجده واحده
میتوان نمود لکن تعفیر بعد از سجده و عود بسجده بعد از تعفیر افضل و اکمل خواهد بود و
افضل از همه اتیان بذکر و دعا است در هر یک از احوال الاربع مذکوره بدانکه مطلبی که در این مقام
مناسب اینست که تنبیه بران شود اینست که کیفیت مذکوره که عبارت از سجدتین و تعفیر
بینهما یعنی که مذکور شد ثابت است در هر سجده شکری یا مختص است به بعضی موارد جمله
از احادیث وارده در اینمقام اگر چه موهم انتفای عموم است کموثقة عثمان بن عیسی عن
یونس بن عمار عن ابی عبد الله ع اذا ذکر احدکم نعمة الله عز وجل فلیضع خده علی التراب
شکر الله و صحیحه علی بن عطیة عن هشام بن حکم قال کنت اسیر مع ابی الحسن ع فی بعض اطراف
المدینة

المدینة اذ ثنی رجله عن دابته فخر ساجدا فاطال ثم رفع راسه و رکب دابته فقلت جعلت
فداک قد اطلت السجود فقال انی ذکرت نعمة انعم الله تع بها علی فاحببت ان اشکر ربی و
الصحیح المروی عن اسحاق بن عمار عن ابی عبد الله ع انه قال کان موسی بن عمران اذا صلی لم
ینفتل حتی یلصق خده الایمن بالارض وخده الایسر بالارض لکن ظاهر اینست که کیفیت
مذکوره در هر سجده شکری ثابت است خواه بعد از نماز بوده باشد یا غیر ان قال فی الشرایع
سجدتا الشکر مستحبان عند تجدد النعم ودفع النقم وعقیب الصلوة ویستحب بینهما
التعفیر وفی نهایة الاحکام وهی مستحبة عقیب الفرایض وعند تجدد النعم ودفع
النقم الی ان قال ویستحب فیها التعفیر وفی القواعد سجدتا الشکر مستحبان عند تجدد
النعم ودفع النقم وعقیب الصلوة ویعفر بینهما والمستند فی التعمیم عموم المستند ففی
الصحیح المروی فی الکافی عن عبد الله بن جندب قال سالت ابا الحسن الماضی ع عما اقول
فی سجدة الشکر فقد اختلف اصحابنا فیه فقال قل وانت ساجد اللهم انی اشهدک
واشهد ملائکتک وانبیائک ورسلک وجمیع خلقک انک الله ربی والاسلام دینی
ومحمد نبیی و فلانا و فلانا الی اخرهم ائمتی بهم اتولی ومن عدوهم اتبرء اللهم انی انشدک
دم المظلوم ثلثا اللهم انی انشدک بایوائک علی نفسک لاولیائک لتظفرنهم بعدوک
وعدوهم ان تصلی علی محمد وعلی المستحفظین من آل محمد اللهم انی اسئلک الیسر بعد العسر
ثلثا ثم ضع خدک الایمن علی الارض وتقول یا کهفی حین تعیینی المذاهب وتضیق علی الارض
بما رحبت ویا باری خلقی رحمة بی وقد کان عن خلقی غنیا صل علی محمد وآل محمد
علی المستحفظین من آل محمد ثم ضع خدک الایسر وتقول یا مذل کل جبار ویا معز کل
ذلیل قد وعزتک بلغ مجهودی ثلثا ثم تقول یا حنان یا منان یا کاشف الکرب العظام
ثلثا تعود للسجود فتقول مائة مرة شکرا شکرا ثم تسال حاجتک وجه دلالت این بر مدعی

از این راهست راوی سؤال نموده از ذکر دعای در سجدهٔ شکر جناب حضرت ترک استفسار
و تعرض فرموده جواب فرموده بکیفیت مذکوره و این دلیل ثبوت این کیفیت است در جمیع افراد سجدهٔ
شکر هو المط و حدیث بنحوی که مذکور شد در کافیست و در فقیه باین نحو است روی عبد الله بن جندب
عن موسی بن جعفر ع انه قال تقول فی سجدة الشکر اللهم انی اشهدک الی آخر حدیث بعد لا لک.
بنا بر فقیه بر اثبات مدعی بعنوان اطلاق خواهد بود اگرچه دور نیست مذکور در فقیه
نقل بمعنی بوده باشد بدانکه این حدیث اگرچه در سابق مذکور شد لکن در اینمقام اعاده شد
بجهة تنبیه بر بعضی مطالب بعضی از آن از آنچه مذکور شد ظاهر شد و دیگر اینکه لفظ ثلثا
در حدیث در چهار موضع مذکور است در دو موضع اخیر اشتباهی در متعلق آن نیست کلاما مگر
هست در دو موضع اولست اما در موضع ثانی پس سه احتمال قائمست پس اولی از آن
احتمالات ثلثه اینست که مراد این بوده باشد که اللهم انی اسئلک الیسر بعد العسر را سه مرتبه
بگوید دویم اینست از ان تصلی علی محمد و آل محمد تا آخر را سه مرتبه بگوید سیم اینست از اللهم
انی انشدک بابوائک علی نفسک الی آخر را سه مرتبه بگوید ظاهر از این احتمالات ثلثه
احتمال اولست و اما در موضع اول پس در آن دو احتمال قائمست اول اینست که متعلق ثلث
خصوص اللهم انی اشهدک دم المظلوم بوده باشد دویم اینست که متعلق ان اللهم انی
اشهدک بوده باشد تا دم المظلوم و ظاهر در اینمقام نیز احتمال اولست و مرحوم شیخ بهائی
در مفتاح الفلاح در هر دو موضع حمل بر این نموده بلکه احتمال دیگر نداده بدانکه بنا بر آنچه
مذکور شد در کافی لفظ ثلث در دعائی که بعد از وضع خدین هست مذکور نیست پس
مقصود خواندن آن دعا است یک مرتبه ولکن در فقیه مذکور است و مرحوم شیخ شهید
قدس الله تعالی روحه السعید در ذکری همین حدیث را ذکر فرموده اند بنحوی که نه موافقت با کافی
دارد و نه موافقت با فقیه باین معنی که لفظ ثلث در دعائی که بعد از وضع خد ایسر است مطلقا
مذکور

مذکور نیست و در موضع ثانی لفظ ثلث را مقدم بر اللهم انی اسئلک الیسر بعد العسر ذکر فرموده اند و همچنین لفظ انشدک را تبدیل باسئلک فرموده اند ۳
باین نحو اللهم انی اسئلک بابوائک علی نفسک لاعدائک لتهلکنهم بایدینا و ایدی المؤمنین اللهم
انی انشدک بابوائک علی نفسک لاولیائک لتظفرنهم علی عدوک و عدوهم اللهم انی اسئلک
ان تصلی علی محمد و آل محمد و علی المستحفظین من آل محمد ثلثا اللهم انی اسئلک الیسر بعد العسر
پس اختلاف مابین مذکور در ذکری و مذکور در کافی و فقیه در سه چیز است اول آنست که
لفظ ثلث در کافی و فقیه در دعائیکه بعد از وضع خد ایسر مذکور است و در ذکری مذکور نیست دویم
اینست که لفظ ثلث در کتابین بعد از اللهم انی اسئلک الیسر بعد العسر مذکور است و در ذکری
قبل از آن و در فقیه انشدک بابوائک علی نفسک مذکور است و در ذکری اسئلک بدانکه از آنچه
مذکور شد در اینمقام و در سابق ظاهر شد که لفظ ثلث در هر یک از کافی و فقیه مذکور است در
چهار موضع در دعای در سجدهٔ اول و دو موضع در دعائیکه بعد از وضع خد ایسر بنا بر کافی
و یک موضع بعد از وضع خدین و یک موضع بعد از وضع خد ایسر بنا بر فقیه پس در هر دو کتاب
لفظ ثلث در چهار موضع مذکور است و در تهذیب ذکر فرموده بنحوی که مطابق با کافی است نظر
باینکه حدیث را نقل از کافی فرموده اند اما خد ۲ پنج موضع اگرچه معلوم است که جمع مابین کافی و فقیه است
لکن ما خذ دو موضع مشخص نیست و آن دو موضع اینست اللهم انی انشدک بابوائک علی نفسک
بنا بر این آنچه والد در مصباح ذکر فرموده که این لفظ را هفت مرتبه ذکر فرموده ۱۵
لاولیائک لتظفرنهم علی عدوک و عدوهم ان تصلی علی محمد و علی المستحفظین من آل محمد ثلثا
و تقول اللهم انی انشدک بابوائک علی نفسک لاعدائک لتهلکنهم و لتخزینهم بایدیهم و ایدی
المؤمنین ان تصلی علی محمد و علی المستحفظین من آل محمد ثلثا   در بقیهٔ امور
متعلقه باین مقام است و این چند چیز است اول آنست که تعفیر مستحب در اینمقام یعنی مابین
دو سجدهٔ شکر عبارت از وضع خدین است بر محل سجود چنانچه سابق بیان شد و اخبار مشتمل
بر لفظ خد بسیار است و در حدیث مشهور که بعد از علامات مؤمن در آن شده لفظ چنین

مذکوراست هکذا تعفیر الجبین لهذا مناسب اینست که جمع مابین وضع جبینین و خدین
نماید اگرچه ممکن است که جبین حمل شود بر خد و این اولی از عکس است نظر بکثرت اخبار
مشتمله بر لفظ خد و عمل اصحاب بظاهران دوم آنست که تکبیری در این سجده یعنی قبل از
دخول در ان ثابت نیست مثل سجده تلاوت و اما بعد از رفع راس پس ظاهر از اکثر اصحاب
این نیز چنین است لکن مرحوم شیخ در مبسوط و علامه رفع الله تعالی قدرهما در نهایة الاحکام
حکم بثبوت آن فرموده اند اجتناب اقرب بسلامتست   از جمله امور متعلقه باین مقام
اینست که اتیان نماید بسجده شکری که عقیب صلوات مفروضه هست بعد از فراغ از تعقیبات
اتیان باین سجده نماید   اختلاف کرده اند فقها در اینکه ایا راجح اینستکه اتیان بسجده
شکری که بعد از نماز مغرب هست بعد از اتیان بنافله مغرب شود یا قبل از ان جماعتی از اعاظم فقها
قایل شده اند باول بعضی قایل بتخییر شده اند یعنی اولویتی بجهة قبل و بعد نمی باشد مختار
در نظر حقیر اولویة اتیان سجود است قبل از نافله پس بتقدیم و توسیط و تاخیر اگرچه تادیه
سنت میشود لکن اولی تقدیمست بلکه بعد از فراغ از نافله اتیان بسجده دیگر مستحب است بجهة شکر
توفیق در اتیان بنافله بنا بر این در صورت تاخیر قصد تداخل می توان نمود یعنی هرگاه تاخیر سجده
نماید تا بعد از فراغ از نافله بعد از فراغ اتیان بسجده نماید و نیت نماید که این سجده بجهة شکر توفیق
در اتیان بفریضه و نافله هر دو باشد مثاب و ماجور بسبب هر دو خواهد بود ان شاء الله تعالی
آنست که از جمله موارد دیگر سجده شکر در ان مستحبست در صورتیست که مطلع شود بر
امر دیگر موجب مسرتست در انوقت مستحب اینست که سجده شکر نماید مثل اینکه مطلع شد جماعتی که
معاند شریعت فخر کائنات بوده اند مثل طایفه صوفیه خذلهم الله تعالی و وقی عباده عن شرهم
مضمحل شدند یا اهانتی بر رئیس این طایفه ضاله مضله هم رسید و هکذا مطلع شد بر هر امری از
امور دیگر موجب مسرت او شود مستحب است در انوقت سجده شکر بعمل آورده باشد چنانچه وارد شده

که عادت

یعنی این سجده را آخر تعقیب قرار دهد یعنی اول اتیان بتعقیب نماید بعد از فراغ از تعقیب م

که انکار شریعت کنند

که عادت فخر انبیا و سید رسل این بود که هرگاه هر خبری بایشان میرسید که موجب مسرت بود اتیان
بسجده شکر میفرمودند و روایت شده در وقتیکه سر نحس نجس ابی جهل لعین را آوردند بجناب فخر
عالم صلوات الله وسلامه علیه سجده شکر نمودند و اندراج این قسم اگرچه ممکن است در تحت انچه
در اوایل مبحث مذکور شد که استحباب این سجده بوده باشد در صورت تجدد نعم و همچنین
مستحبست این سجده در وقتیکه کسی را دیگر مبتلا به بلیه شده است مثل مرضی که موت
و تالم دین و بخوان یا انکه کسی را دید که مشغول معصیت می باشد لکن در صورت اول انست که
اتیان بسجده نماید بنوعی که ان شخص مبتلی مطلع بر ان نشود بجهة خوف تالم ان شخص چنانچه در صورت
ثانیه اولی انست اتیان بسجده نماید بنحویکه شخص فاسق مطلع شود بجهت اجتناب نمودن او
از ارتکاب بمعصیت بدانکه سه نوع از انواع اربعه سجودات مذکور شد که اول سجده در ضمن
صلوة بوده باشد دوم سجده تلاوت سیم سجده شکر رابع سجده سهو است و تحقیق آن ان شاء الله
بعد از این خواهد بیاید   تشهد است تنقیح مقام در بیان مرام محتاج است
بایراد کلام در چند مبحث   در عدد تشهد واجب است بدانکه تشهد واجب است در هر نماز
دو رکعتی یکمرتبه خواه نماز صبح بوده باشد یا نماز سفری یا نماز جمعه یا نماز آیات و عیدین
و واجبست در نماز سه رکعتی و چهار رکعتی دو مرتبه یکی بعد از رفع راس از سجده ثانیه در رکعت
ثانیه بعد از جلوس مطمئنا دوم بعد از رفع راس از سجده ثانیه در رکعت ثالثه در نماز
سه رکعتی و در رکعت رابعه از نماز چهار رکعتی بعد از انکه مطمئن در جلوس شد مخفی نماند انچه
مذکور شد در حالت اختیار است و اما در حالت اضطرار اگرچه رفع راس از سجودی نیست لکن
قائم مقام ان هست پس مناسب اینست که گفته شود بعد از رفع راس از سجده ثانیه یا بعد از
قائم مقام ان مثل ایمای براس یا بعین در حال اطمینان در جلوس یا قائم مقام آن این تعمیم در نماز
نافله ثابت است اگرچه در حال اختیار بوده باشد نظر بجواز اتیان بنماز نافله در حال مشی در حال

در رکعتی و بعد از ثانیه و ثالثه در نمازهای
مغرب و بعد از رکعت ثانیه و رابعه اختیار یا بجهت رکوع و سجود مجملا تشهد ثابتست در صلوة مفروضه بعد از رکعت ثانیه در نمازهای
در نمازهای ۴
چهار رکعتی واما در صلوة مندوبه پس ثابت است بعد از یک رکعت مثل نماز وتر و بعد از رکعت ثانیه مثل
غالب نوافل و بعد از رکعت ثانیه و رابعه مثل صلوة اعرابی   در بیان تشهد و کیفیت قدر
واجب آنست پس در اینجا چهار مقامست   در بیان تشهد است پس میگوییم تشهد عبارت از شهادتین
وصلوة است بدانکه اعتبار شهادتین یعنی شهادت بوحدانیت وشهادت برسالت در تشهد ثانی
محل وفاقست وکلامیکه هست در تشهد اولست معروف مابین اصحاب آنست که چنانچه شهادتین
معتبر در تشهد ثانی هست معتبر است در تشهد اول و خلافی نقل شده در اینمقام از صاحب
فاخر که آن مرحوم مخالفت نموده در تشهد اول و قایل شده بجواز اجتزاء بشهادت بوحدانیت
فقط داده واین قول ضعیف بلکه قطعی البطلانست پس اعتبار شهادتین در تشهدین
محل تشکیک نیست   در بیان کیفیت قدر واجب از شهادتین است و این قول
محل خلافست و حاصل اختلاف راجع میشود بشش قول   که قدر واجب از تشهد عبارتست
از اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله اللهم صل علی محمد
وال محمد واین مختار مرحوم محقق است در نافع و شیخ شهید است در دروس ولمعه و شیخ ابی الصلاح
است و موجه شهید ثانی است در شرح ارشاد و شرح الفیه   است که قدر واجب اشهد
ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله علاوه بر این مستحبست واین مختار مرحوم محقق است در
شرایع و مرحوم علامه است در تبصره   قول تخییر است مابین سه چیز اول اشهد ان لا اله الا الله
معیم واشهد ان محمدا رسول الله دویم مثل این باسقاط واو عاطفه در شهادت برسالت پس بگوید
اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان محمدا رسول الله سیم باز مثل اولست مگر اینکه شهادت دوم را اسقاط
میشود پس میگوید اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله واین مختار مرحوم علامه است در
نهایة الاحکام و تذکره چهارم تخییر است مابین شش چیز بنحوی که مذکور شد و سه دیگر

بالاضافه

بالاضافه رسولست بضمیر راجع بجلاله اول اشهد ان محمدا رسوله دویم اشهد ان محمدا رسوله ثالث
وان محمدا رسوله واین مختار مرحوم علامه است در قواعد و عبارت آن مرحوم اگرچه ابهامی دارد لکن
ظاهر اینست که مراد همین معنی باشد که مذکور شد خامس قول بتخییر است مابین اینکه مذکور شد
در قول اول و قول ثانی پس مخیر است مابین انکه بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد
ان محمدا عبده ورسوله یا انکه بگوید اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله واین مختار
مرحوم شیخ شهید است در بیان و مرحوم محقق ثانیست در جعفریه قول سادس در مسئله قولیست
که ظاهر میشود از مرحوم شیخ مفید در مقنعه فرموده است ادنی چیزیست که مجزیست در تشهد اینست
که بگوید اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا صلی الله علیه واله عبده ورسوله حاصل این قول
اینست که در شهادت بتوحید مثل قول ثانیست و در شهادت برسالت مثل قول اولست بعلاوه
صلوة بر نبی و آل آن سرور بعد از ذکر اسم شریف ایشان و مختار مابین اقوال مذکوره قول اولست پس
ادنی چیزی که معتبر در تشهد نماز هست اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا
عبده ورسوله است   در بیان اعتبار صلوة است در تشهد بدانکه اختلاف کرده اند
فقها در اینمقام بچهار قول اول اعتبار صلوة است بر سرور انبیا و بر سید رسل و بر آل اطهار
آن سرور در تشهد اول و ثانی واین مشهور و معروف مابین علمای شیعه است و اعاظم علمای   تشهد ۴
شیعه در این دعوی اجماع کرده اند مثل سید مرتضی در کتاب ناصریات و شیخ الطائفه در کتاب
مبسوط و خلاف و فاضل بن البراج در شرح جمل و سید بن زهره در غنیه و مرحوم محقق در
معتبر و مرحوم علامه در منتهی و تذکره و شیخ شهید در ذکری و محقق ثانی در جامع المقاصد
و فاضل مقداد در کنز العرفان و قول ثانی عدم وجوب صلوة است در تشهد مطلقا و این ظاهر
میشود از شیخ صدوق در فقیه و مقنع و امالی قال فی المقنع ثم تشهد وقل بسم الله والحمد لله
والاسماء الحسنی کلها لله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده

ورسوله ارسله بالحق بشیرا ونذیرا بین یدی الساعة ثم صلی الرکعتین الاخراوین واقرا فی کل رکعة
منها الحمد وحدها وان شئت سبحت فقل سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله
اکبر ثلث مرات فاذا صلیت الرکعة الرابعة قل بسم الله وبالله الاسماء الحسنی کلها لله
اشهد ان لا اله الا الله وحده لاشریك له واشهد ان محمدا عبده ورسوله ارسله
بالحق بشیرا ونذیرا بین یدی الساعة الی ان قال ثم سلم ولم یذکر الصلوة علی النبی والال
اصلا وعبارت ان مرحوم در فقیه مثل اینست مقتضای کلام ان مرحوم در کتب مذکوره
عدم اعتبار صلوات است در تشهد اصلا بلکه کلام ان مرحوم موهم عدم رجحان و
استحبابست نظر بانکه بسیار دیگر ذکر فرموده قطع بانتفای وجوب انها حاصل است
بلکه از امور مستحبة است ومع ذلك التفاقی بصلوة نفرموده اند واین بسیار بسیار غریب است
قول ثالث قولیست که مرحوم شیخ شهید در ذکری نقل فرموده اند از والد مرحوم صدوق
مقتضای ان عدم اعتبار صلوات است در تشهد اول واعتبار آنست در تشهد ثانی
رابع اقوال اعتبار صلوات است در احد تشهدین وعدم اعتبار آنست در تشهد دیگر
واین نقل شده است از ابن الجنید وتشکیکی در ضعف این اقوال ثلثه نیست
در کیفیت صلوات واجبه در تشهدین است این نیز محل خلاف است ظاهر از اکثر اصحاب
اینست که معین است بلفظ اللهم صل علی محمد وال محمد بوده باشد بنابراین پس اکتفا
بلفظ صلی الله علی محمد وال محمد نمیتوان نمود بلکه عدول از اظهار باضمار جایز نخواهد بود
یا انکه اضمار انسب بقواعد تکلمست پس اللهم صل علی محمد واله جایز نخواهد بود وانچه از کلام
شیخ مفید در مقنعه ظاهر میشود خلاف است نظر بانکه در تشهد نافله زوال
چنین ذکر فرموده اند اشهد ان محمدا عبده ورسوله ارسله بالحق بشیرا ونذیرا بین یدی
الساعة صلی الله علیه واله الطاهرین وسلم تجاه القبلة الی اخر ما ذکره ودر تشهد
رکعت

رکعت ثانیه نماز ظهر اشاره فرموده اند که تشهد مذکور را بخواند ودر تشهد رکعت چهارم
نماز ظهر وعصر ونماز عشا ورکعت ثالثه نماز مغرب وتشهد نماز صبح چنین ذکر
فرموده اند اللهم صل علی محمد وال محمد وتفرقه ما بین مقامین بسیار بعید است
باین معنی که در رکعت ثانیه نماز ظهر در مقام تشهد متعین بوده باشد صلی الله علیه
واله الطاهرین وجایز نبوده باشد اللهم صل علی محمد وال محمد وهمچنین مستبعد است
که تشهد در رکعت ثانیه اجتزا نتوان نمود در مقام تشهد در رکعت رابعه مثل اگرچه
استغفار در اینمقام مثل استغفار در اول نیست پس مقصود جواز اجتزا خواهد بود
در هریك از دو مقام بهریك از دو صیغه که بوده باشد ومرحوم شیخ طوسی در مصباح بعکس
این معمول داشته در تشهد نافله زوال اللهم صل علی محمد وال محمد ذکر فرموده ودر تشهد اول
در نماز ظهر را حواله بان نموده ودر تشهد ثانی نماز ظهر صلی الله علیه واله ذکر فرموده
بسیار مستبعد است که منظور نظر ان مرحوم تعیین این در تشهد ثانی بوده باشد باین
معنی اللهم صل علی محمد وال محمد را در اینمقام تجویز نفرمایند یا انکه منصوص در هر دو مقام
این کیفیت است وهمچنین عکس خالی از استبعاد نیست پس حکم بجواز اجتزا بهریك از
کیفیتی که بوده باشد اقرب بحکم بتعیین است وانچه ظاهر میشود از مرحوم علامه در
کتاب نهایة الاحکام آنست که اوسع از اینست بعد الحکم بوجوب اللهم صل علی محمد وال
محمد ولو قال صلی الله علی محمد واله او قال صلی الله علیه واله او صلی الله علی رسوله
واله فالاقرب الاجزاء مقتضای این عبارت اینست که در مقام صلوات در تشهد
هرگاه اتیان بهریك از چهار لفظ نماید جایز است اول اللهم صل علی محمد وال محمد دوم صلی الله
علی محمد واله سیم صلی الله علیه واله چهارم صلی الله علی رسوله واله پس هرگاه بگوید اللهم
صل علی محمد واله نظر بفرموده ایشان این نیز بی عیب باید بوده باشد بنابراین بمقتضای کلام

ان مرحوم اتیان بهر یک از پنج لفظ که بوده باشد بی عیب خواهد بود ولکن مقتضای کلام ان مرحوم
در کتاب تذکره و قواعد جواز اجتزا بیکی از دو لفظ است اول اللهم صل علی محمد وال محمد دوم
اللهم صل علی محمد واله پس اقوال در اینمقام چهار است اول آنست که معین است اللهم صل
علی محمد وال محمد این مختار اکثر فقها است و شیخ شهید در کتاب ذکری این قول را نسبت
بمشهور داده و مختار ان مرحوم در ذکری و بیان و دروس و لمعه همین قول حم است دوم
مثل اینست لکن بعلاوه تجویز اضافه ال با ضمیر یا بن نحو اللهم صل علی محمد و اله این مختار
مرحوم علامه است در قواعد و تذکره سیم تخییر ما بین اللهم صل علی محمد وال محمد و ما بین
صلی الله علیه و اله الطاهرین و این ظاهر میشود از مرحوم شیخ مفید و صاحب مراسم چهارم جواز
اجتزا بیکی از چهار صیغه که مذکور شد بلکه به پنج صیغه و هو اوسع الاقوال کما ان الاول اضیقها
و این ظاهر میشود از مرحوم علامه در نهایة الاحکام مختار ما بین اقوال قول اول است بدانکه مناسب
در اینمقام تنبیه بر چند مطلب است اول آنستکه تنبیه شود که وجوب صلوات
بر فخر کاینات و ال اطهار آنسرور در تشهد چنانچه ثابت است در حق امت ایشان ثابت بود در حق
خود آنسرور و کیفیت صلوات صادره از ایشان مختلف نقل شده از مرحوم علامه و غیره انچه
ظاهر میشود اینست که صلوة صادره از ایشان در مقام تشهد مثل صلوات ثابته در حق
امت بوده پس صلوات صادره از ایشان بلفظ اللهم صل علی محمد وال محمد بوده روی فی التذکرة
عن کعب بن عجرة انه قال کان رسول الله صلی الله علیه یقول فی صلوته اللهم صل علی محمد وال محمد
کما صلیت علی ابرهیم وال ابرهیم انک حمید مجید کما هو المدلول علیه فی باب العلة التی من اجلها
صارت الصلوة رکعتین واربع سجدات من العلل لانه هکذا قال له ارفع راسک ثبتک الله
واشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله وان الساعة اتیة لا ریب فیها وان الله یبعث من
فی القبور اللهم صل علی محمد وال محمد وارحم محمدا وال محمد کما صلیت و بارکت و ترحمت علی ابرهیم وال ابرهیم
انک

انک حمید مجید اللهم تقبل شفاعته فی امته وارفع درجته ففعل پس بنابراین فرقی
در لفظ صلواة بین ان سرور و بین سایر مکلفین نمی باشد لکن مستفاد از حدیث صحیح مروی
در باب نوادر از اواخر کتاب صلوة کافی خلاف اینست قال ع ثم اوحی الله الیه یا محمد صل
علی نفسک و علی اهل بیتک فقال صلی الله علی و علی اهل بیتی و مثل آن مرویست در باب علل
الوضوء والاذان والصلوة از کتاب علل الشرایع پس انچه روایت شده در کیفیت صلوة انسرور
انبیا در مقام تشهد بر دو طریقست اول مثل سایر مکلفین اللهم صل علی محمد وال محمد
دوم مغایر آنست پس صلوات ایشان چنین بوده صلی الله علی و علی اهل بیتی در بیان
مراد از آلیکه صلوات فرستاده میشود بر ایشان بعد از صلوات بر فخر کاینات در مقام تشهد
یا غیر تشهد پس میگوییم انچه تصریح فرموده است بان مرحوم علامه در کتاب تذکره آنست که
مراد از ال در مقام تشهد و نحوه جناب سیدا و صیا و سیدة نسا و یازده نفر از فرزندان آن
بزرگواران که بطهارت عصمت متصف بوده اند می باشد و ظاهر از کلام مرحوم شیخ طوسی رفع
الله درجته در کتاب وقوف از کتاب مبسوط آنست که اینمطلب اجماعی علمای شیعه است قال ان آل
النبی ص عندنا هم اهل بیته وخاصته الذین هم ولده الذین اذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا
وقال فی کنز العرفان الذین تجب الصلوة علیهم فی الصلوة ویستحب فی غیرها هم الائمة المعصومون
لاطباق الاصحاب علی انهم هم الال ولان الامر بذلک مشعر بغایة التعظیم المطلق الذی لا یستوجبه الا
المعصومون واما فاطمة ع فتدخل ایضا لانها بضعة منه ص بنابراین پس مراد از ال در این مقام و نحو ان
دوازده امام و سیده نسا صلوات الله وسلامه علیهم خواهد بود لکن شیخ صدوق در کتاب معانی
الاخبار حدیثی موثق کالصحیح روایت نموده در بیان معنی آل و اهل بیت و عترت حاصل مضمون آن
حدیث اینست که مراد از ال النبی ذریه آن جنابست و مراد از اهل بیت ائمه معصومین علیهم السلم
میباشند و مراد از عترت نبی اصحاب عبا است که عبارتند از جناب امیرالمومنین و سیده نسا و حسنین

علیهم السلام میباشند و مقتضای حدیث مذکور اگرچه این معنی است که مذکور شد لکن این تفسیر می باید از باب اشتراک در لفظ بوده باشد مجملا ظاهر اینست که مراد از آل در مقام صلوة همان معنی است که در اول مذکور شد در بیان رجحان صلوات بر سید کائنات و آل اطهار آن باعث خلقت ارضین و سموات در جمیع اوقات و اینکه این رجحان بطریق ندب و رجحانست نه بعنوان حتم و الزام اگرچه بعد ذکر اسم شریف ایشان بوده باشد اعم از اینکه در حین ذکر بوده باشد یا مستمع پس در اینمطلب دو مقام است اول در بیان رجحان صلوات بر آنجناب است بدانکه اخبار در اینمطلب مستفیض و بسیار است و ما اقتصار مینمائیم در این مقام بذکر چند حدیث در جمیع احوال اول حدیثی است که ثقة الاسلام نور الله تعالی مرقده روایت فرموده در کتاب دعا از اصول کافی از کاشف اسرار و دقایق جناب امام جعفر صادق ع از جناب رسول خدا که فرموده حدیثی که حاصل مضمون آن اینست که هر کس صلوات بر من فرستد خداوند عالم جل شانه و ملائکه بر او صلوات میفرستند پس هر کس خواهد کم صلوات بفرستد و هر کس خواهد بسیار صلوات بفرستد حدیث دویم حدیثی است از ثقة الاسلام روایت نموده از امام بحق ناطق جناب امام جعفر صادق ع که فرمود هرگاه مذکور شود جناب پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله پس بسیار صلوات بر ایشان بفرستید بجهت آنکه هر کس یک مرتبه صلوات بر آنجناب بفرستد خداوند عالم عز شانه هزار مرتبه صلوات بر او میفرستد در هزار صف از ملائکه این حدیث چند احتمال دارد

اول آن است که خداوند عالم خلق هزار مرتبه صلوات میفرماید در هزار صف از ملائکه پس صلوات از جانب خلاق عالم جل شانه و هزار صف از ملائکه مظهر صلوات الهی خواهند بود می باشند دویم آنست که کلمه فی بمعنی مع بوده باشد پس در اینصورت مظهر هزار مرتبه صلوات الهی غیر از صفوف ملائکه خواهد بود بعد از آنکه هزار صف ملائکه مطلع بر صلوة الهی میشوند هزار صف ملائکه نیز صلوات میفرستند مقام ثانی اینست رجحان صلوات بر آن مفخر موجودات و شفیع عرصات صلوات الله و الرحمن باب الندب و الرجحانست نه بعنوان

۲۷۳ علیه

نه حتم

نه حتم و الزام اگرچه در حین ذکر اسم شریف آنجناب بوده باشد این مشهور و معروف ما بین فقها است بلکه اعاظم علمای امامیه ادعای اجماع بر اینمطلب نموده اند مثل دو سید جلیل القدر سید مرتضی در کتاب ناصریات و شیخ الطائفه مرحوم شیخ طوسی در کتاب خلاف و تاج الفقهاء مرحوم محقق در کتاب معتبر و رئیس فقها مرحوم علامه در کتاب منتهی و تذکره و مخالفی در بین علمای شیعه ظاهر نبوده است تا زمان مرحوم فاضل مقداد و ایشان در کنز العرفان قائل شده اند بوجوب صلوات هر وقتی که اسم شریف آنحضرت مذکور شود و جماعتی از متأخرین با ایشان موافقت نموده اند در اینمطلب مثل صاحب مدارک و مرحوم شیخ بهائی و مرحوم جنت مکان علامه مجلسی و شیخ حر عاملی و این قول را صاحب کنز العرفان ذکر کرده که بعضی حکایت نموده اند از شیخ صدوق و وجه این نسبت با آنکه منافی است با قول بعدم وجوب صلوات در تشهد که ظاهر میشود از آن بزرگوار ظاهر نیست مگر اینکه ذکر فرموده است که من ذکر میکنم در آن کتاب آنچه را که مفتی به من بوده باشد مقتضی اینست که مضمون این حدیث مفتی به او بوده باشد لکن انصاف اینست بمحض همین قدر نسبت قول بوجوب بان بزرگوار بسیار مشکلست خصوصا کلام ایشان در جمله از کتب معتبره ایشان مثل فقیه و غیره مقتضی عدم قول بوجوب صلوات در تشهد با آنکه اسم شریف آنجناب مذکور است مجملا قائل بقول مذکور در میان علمای شیعه ظاهر نبوده است تا زمان صاحب کنز العرفان و اینکه آن مرحوم ذکر کرده از بعضی که این قول را حکایت نموده است از ابن بابویه نه صحت این نسبت معلوم است و نه حاکی آن بلکه ظاهر از کلام مرحوم محقق در کتاب معتبر و مرحوم علامه در کتاب منتهی و تذکره آنست که قایل باین قول منحصر است در عامه و چنین قولی میان علمای امامیه نبوده است نظر باینکه ادعای اجماع فرموده اند بر عدم وجوب صلوات بر آن جناب در خارج نماز و بعد از دعوی اجماع متعرض ایراد و دفع آن شده اند حاصل ایراد اینست که شما مرا دعای اجماع میکنید که صلوات بر آنجناب در خارج نماز واجب نیست و حال آنکه کرخی قائل شده است بر اینکه صلوات در عمری یکمرتبه واجبست و طحاوی قائل شده است

در دفعه چند شیء را که مشتمل بر اسم مبارک در هر وقت که اسم شریف آنجناب مذکور شود و این با آنچه در اول فرموده

بوجوب آن هر وقتی که اسم شریف آنجناب مذکور شود پس دعوی اجماع صحیح نخواهد بود حاصل جواب
که فرموده اند اینست قول این دو نفر مسبوق با جماعت پس اعتنائی بمخالفت این دو نفر نیست
مشخص است که ظاهر این کلام از این دو بزرگوار اینست که ایشان معتقد این میباشند که چنین قولی
در میانه علمای شیعه نمیباشد بعلاوه اینکه تنبیه شود که حاکی این قول از ابن بابویه معلوم نیست
پس اعتماد و وثوق باین نسبت نیست مجملا قول بوجوب ضعیف است پس مختار استحباب است
ملخص کلام در اینمقام اینست صلوات برانجناب در حال تشهد نماز واجبست خواه تشهد اول
بوده باشد یا ثانی و در غیر اینحالت مستحبست خواه بعد از ذکر ایشان بوده باشد یا نه خواه در حق
ذاکر بوده یا مستمع یا سامع لکن دور نیست که توان گفت احتیاط در حق ذاکر اینست که اخلال بان ننماید
و همچنین در حق سامع و مستمع و این احتیاط در حق سامع و مستمع اقویست نسبت بذاکر و چه آن
از تتبع اخبار وارده در اینمقام ظاهر میشود مخفی نماند استحباب صلوات در حق مستمع و سامع ثابت
اگر چه در اثنای نماز بوده باشد بلکه استحباب ابتدائی در حق مصلی نیز ثابتست باین معنی که استحباب
صلوات ثابتست اگر چه در حالت نماز بوده باشد استماع و سماع ذکر آنجناب هیچ یک محقق نشده باشد
در بیان امور مستحبه در مقام تشهد است و این بر دو قسمت استحباب قولی و استحباب فعلی
پس در اینجا دو مقامست اول در بیان مستحب قولیست و این قبل از تشهد واجب و بعد از آن اما اول
یعنی مستحب قولی که قبل از تشهد واجب ماثور شده پس این بسه نحو است اقصر و اوسط و اطول اگر چه
تفاوت میانه ثانی و ثالث قلیلست اول اقتصار بحمد است باین نحو که بگوید الحمد لله اشهد ان لا اله
الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و اوسط بسم الله و بالله و الحمد لله و خیر
الاسماء لله اشهد ان لا اله الا الله الی آخره و اطول بسم الله و بالله و لا اله الا الله و الاسماء
الحسنی کلها لله و اما الخبر از مرحوم ابی الصلاح قبل از تشهد اول ذکر نموده باین نحو بسم الله و بالله
و الحمد لله و الاسماء الحسنی کلها لله ما طاب و زکا و نما و خلص لله و ما خبث فلغیر الله تا مجال

ماخذ

۱

ماخذ آن مخصوص مشخص حقیر نشده مخفی نماند ظاهر اینست هر یک از انحاء ثلثه را که ذکر نمودیم
میتوان اختیار نمود در تشهد اول و تشهد ثانی در تشهد در نماز دو رکعتی مثل نماز صبح و ظهر
و عصر و عشای سفری و نحو اینها لکن اسلم اینست در نماز یکه در آن دو تشهد هست مثل
ظهرین و عشائین اول را در تشهد اول اتیان نماید و ثانی را در تشهد ثانی یا هر دو تشهد را
بطریق ثانی اتیان نماید بلی اجتناب نمودن از اول در تشهد ثانی ادخل بطریق سداد است
چنانچه اجتناب نمودن از ثالث در هر یک از هر دو تشهد در نماز یکه در آن دو تشهد است
شاید اقرب بسداد بوده باشد اگر چه جواز اجتزا بشهادتین تنها بنحو یکه در سابق بیان شد
در هر یک از دو تشهد که بوده باشد محل تشکیک نیست لکن در صورت عدم اجتزا بان و
اراده اتیان بموظف رعایت نمودن بمقتضای آنچه مذکور شد شاید اقرب بسلامت بوده باشد
و اما مستحب قولی که بعد از شهادتین ماثور است پس بعضی از آن مختص است بتشهد اول یعنی در
تشهد ثانی توظیف بان ثابت نیست و بعضی مختص است بتشهد ثانی یعنی در تشهد اول موظف
نیست و بعضی مشترک بین التشهدین است اما اول پس آن دعای و تقبل شفاعته و ارفع درجته است
که موظف است در تشهد اول و توظیف آن در تشهد ثانی ثابت نیست و همچنین موظف است
در تشهد نماز یکه بوده باشد در آن مگر تشهد واحد مثل تشهد نماز صبح و ظهرین و عشای سفری
مجملا توظیف آن در تشهد ثانی ثابت نیست بدانکه این دعا بنحو مذکور وارد شده است در حدیث
معتبر فی غایة الاعتبار از مبین ظواهر و دقایق جناب امام جعفر صادق ~~[illegible]~~ که فرموده
که التشهد فی الرکعتین الاولیین الحمد لله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا
عبده و رسوله اللهم صل علی محمد و آل محمد و تقبل شفاعته فی امته و ارفع درجته قال علیه السلم
ثم تحمد الله مرتین او ثلثا بنا بر این دعائیکه بعد از شهادتین مختص بتشهد اول است چنین خواهد بود
و تقبل شفاعته فی امته و ارفع درجته الحمد لله رب العالمین دو مرتبه یا سه مرتبه و اما دعائیکه بعد

و ارفع درجته و در حدیث موثق ابی بصیر
فی امته را علاوه فرموده هکذا و تقبل شفاعته

بعد از شهادتین مختص بتشهد ثانیست تحیاتست چنانچه در حدیث موثق ماثور است عبارت حدیث همین
موثق که مقتضی اختصاص دعای و تقبل شفاعته است بتشهد اول و مقتضی اختصاص تحیات بتشهد ثانی اینستکه فرموده اذا جلست فی الرکعة الثانیة فقل بسم الله و بالله و الحمد لله و خیر
الاسماء لله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمدا عبده و رسوله ارسله بالحق بشیرا
و نذیرا بین یدی الساعة اشهد انک نعم الرب و ان محمدا نعم الرسول اللهم صل علی محمد و ال محمد
و تقبل شفاعته فی امته و ارفع درجته ثم تحمد الله مرتین او ثلثا ثم تقوم فاذا جلست فی الرابعة
فقل بسم الله و بالله و الحمد لله و خیر الاسماء لله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان
محمدا عبده و رسوله ارسله بالحق بشیرا و نذیرا بین یدی الساعة و اشهد انک نعم الرب و ان محمدا
نعم الرسول التحیات لله و الصلوات الطاهرات الطیبات الزاکیات العادیات الرایحات السابغات
الناعمات لله ما طاب و زکی و طهر و خلص و صفا فلله و اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له
و اشهد ان محمدا عبده و رسوله ارسله بالحق بشیرا و نذیرا بین یدی الساعة اشهد ان ربی نعم الرب
و ان محمدا نعم الرسول و اشهد ان الساعة اتیة لا ریب فیها و ان الله یبعث من فی القبور و الحمد لله
الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لو لا ان هدینا الله الحمد لله رب العالمین اللهم صل علی محمد
و ال محمد و بارک علی محمد و علی ال محمد و سلم علی محمد و علی ال محمد و ترحم علی محمد و علی ال محمد
کما صلیت و بارکت و ترحمت علی ابرهیم و علی ال ابرهیم انک حمید مجید اللهم صل علی محمد و علی ال محمد
و اغفر لنا و لاخواننا الذین سبقونا بالایمان و لا تجعل فی قلوبنا غلا للذین امنوا ربنا انک
رئوف رحیم اللهم صل علی محمد و ال محمد و امنن علی بالجنة و عافنی من النار اللهم صل علی محمد و ال محمد
و اغفر للمومنین و المومنات و لمن دخل بیتی مومنا و لا تزد الظالمین الا تبارا ثم قل السلم علیک ایها
النبی و رحمة الله و برکاته السلم علی انبیاء الله و رسله السلم علی جبرئیل و میکائیل و الملائکة
المقربین السلم علی محمد بن عبد الله خاتم النبیین لا نبی بعده و السلم علینا و علی عباد الله

الصالحین

الصالحین ثم تسلم و اما مستحب و لکه بعد از شهادتین است و مشترک ما بین هر دو تشهد است
پس از این حدیث شریف معلوم شد و ان ارسله بالحق بشیرا و نذیرا بین یدی الساعة اشهد انک
نعم الرب و ان محمدا نعم الرسول هی باید که در هر دو تشهد ذکر فرموده اند بعد از شهادتین و قبل
از صلوات مخفی نماند که شهادتین در این حدیث الی نعم الرسول مکرر مذکور شده یکبار
قبل از تحیات و مرتبه ثانیه بعد از ان و مرحوم شیخ مفید و ابی الصلاح و سلار بن عبد العزیز
و ابن ادریس شهادتین را قبل از تحیات فرموده اند لکن مرحوم شیخ صدوق و شیخ طوسی و محقق

اسقاط نموده اند و ابتدا بتحیات نموده و اکتفا بذکر شهادتین بعد از تحیات

و علامه مثل حدیث شهادتین قبل از تحیات و بعد از تحیات ذکر فرموده اند هر دو خوب است
لکن رعایت ظاهر نص اولیست مناسب در اینمقام اینستکه ترجمه این تشهد که در این حدیث شریف
مذکور است بیان شود پس میگوییم مناسب اینست که بای در بسم الله بمعنی مصاحبت بوده باشد
و بای در بسم الله بمعنی استعانت بود پس معنی چنین میشود که ابتدا میکنم بمصاحبت اسم خداوند
عالم جل شانه بجهت تیمن و تبرک و استعانت میجویم در جمیع امور خودم از خداوند عالم
عز شانه و قاطبه ثنا مختص ذات متعال جناب احدیت است و بهترین اسما و اعظم و اشرف
اسما از برای خداوند عالم است شهادت میدهم براینکه مستحق عبادتی نیست مگر ذات مقدس باری
عز شانه که جامع جمیع محاسن و کمالاتست و حال انکه یگانه است تکثر و تعددی اصلا
در آن نیست و شریکی در ذات و صفات بجهت او متصور نبود و شهادت میدهم بر انکه جناب
سرور انبیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده اوست فرستاده است او را بسوی کافه ناس از برای
اینکه بشارت دهد مطیعان را بثواب و بترساند عاصیان را از عقاب فرستاده است او را پیش
روی قیامت یعنی شریعت مطهره آن جناب متصل است بقیامت و این معنی کنایه است
باینکه ایشان خاتم الانبیا می باشند که بعد از ایشان پیغمبری نخواهد بود و شهادت میدهم بر
اینکه این خالق من خوب پروردگاری و جناب محمد مصطفی خوب پیغمبریست خداوندا رحمت

دافع خود را شامل احوال ایشان و آل اطهار ایشان کن و شفاعت ایشان را در حق ما ها قبول فرما و درجات ایشان را رفیع و عالی گردان بعد از آن دو مرتبه یا سه مرتبه میگوئی الحمد لله رب العالمین یعنی کل ثنا مختص ذات کریمی است که جامع جمیع محاسن و کمالاتست این ترجمه کلماتیست که در تشهد اول ذکر فرموده اند و اول تشهد ثانی الی قوله و التحیات چونکه همان بود که در تشهد اول مذکور شد بنا و این حاجت بترجمه دیگر نیست پس شروع میکنیم بترجمه باقی التحیات لله این بچند نحو ممکن است که تفسیر کرده شود اول تفسیری است که در حدیث معتبر وارد شده حاصل آن اینست که سلطنت و پادشاهی و عظمت مختص ذات احدیت است دویم تحیة بمعنی ما یحیی به حاصل آن اینست هر چیزی که متعارف شده بان تعظیم کرده میشود یعنی در مقام ثنا و تعظیم ذکر نمایند آن مختص ذات احدیت است یعنی سزاوار نیست که نسبت بخلاق عالم جل شانه بعمل آورند نه غیر سیم مثل دویست لکن انجانب خداوند عالم نسبت بخلوقین یعنی تحیة و ثنائیکه مطلوبست بحقیقی است از جانب خداوند عالم به بنده که اس سعادات و راس قاطبه کرامات لکن نظر باین معنی مناسب اینست که لام بمعنی من بوده باشد مؤید این معنی الفاظی است که بعد مذکور است یعنی و الصلوة الطاهرات نظر باینکه دور نیست که مراد این بوده باشد رحمتهای کامله وافره طیب و طاهر کل مخصوص خداوند عالمست که از جانب آن جهان آفرین افاضه میشود بعباد خلوصیت و بعضی صلوات را حمل کرده اند بر صلوات خمس یومیه و طیبات را حمل کرده اند بر سایر اعمال حسنه حاصل معنی بنا بر این اینست که طاعات و تذلل و عبادت مختص ذات احدیتست که معبود مطلق است دور نیست که مراد از زاکیات رحمتهائیست که بتدریج زاید شود بنا بر اینکه زکی از نمو بوده باشد یعنی رحمتهائیکه آناً فآناً در نمو و تزاید است چنین چیزها از جانب خداوند عالمست و بس و ممکن است که مراد بغادیات رحمتهائی بوده باشد که نازل میشود در غدو یعنی از صبح تا زوال و مراد از رایحات رحمتهائی که افاضه میشود در رواح یعنی از زوال تا غروب و مراد از سابغات رحمتهای

کاملات

کاملات و ممکن است که مراد از ناعمات نعمتهای تازه و متجدده بوده باشد در ترجمه اقتصار میکنیم تا این مقام بدانکه شیخ الطائفه در کتاب مصباح تشهد در رکعت ثانیه چنین ذکر فرموده بسم الله و بالله و الاسماء الحسنی کلها لله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اللهم صل علی محمد و آل محمد و تقبل شفاعته فی امته و ارفع درجته و تشهد در رکعت رابعه را چنین ذکر فرموده بسم الله و بالله و الاسماء الحسنی کلها لله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله صلی الله علیه و آله ارسله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون التحیات لله و الصلوات الطیبات الطاهرات الزاکیات الرایحات العادیات الناعمات لله ما طاب و طهر و زکی و خلص و ما خبث فلغیر الله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله ارسله بالحق بشیرا و نذیرا بین یدی الساعة و اشهد ان الجنة حق و النار حق و ان الساعة آتیة لا ریب فیها و ان الله یبعث من فی القبور و اشهد ان ربی نعم الرب و ان محمدا نعم الرسول و اشهد ان ما علی الرسول الا البلاغ المبین اللهم صل علی محمد و آل محمد و بارک علی محمد و آل محمد و ارحم محمدا و آل محمد کافضل ما صلیت و بارکت و رحمت و ترحمت علی ابرهیم و آل ابرهیم انک حمید مجید السلم علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته السلم علی جمیع انبیاء الله و ملئکته و رسله السلم علی الائمة الهادین المهدیین السلم علینا و علی عباد الله الصالحین ثم یسلم مخفی نماند ذکر کردن دعای و تقبل شفاعته را در تشهد اول و عدم ذکر او را در تشهد ثانی مظهر اختصاص توظیف است در اول و عدم ثبوت آنست در ثانی و این ظاهر میشود از اکثر اصحاب قال الفاضل ابن البراج فی المهذب بعد الامر بالجلوس للتشهد ما هذا لفظه و یجعل نظره الی حجره و یتشهد و یقول بسم الله و بالله و الاسماء الحسنی کلها لله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله ارسله بالحق

و تحننت م

بشيرا ونذيرا بين يدى الساعة اللهم صل على محمد وال محمد وتقبل شفاعته فى امته وارفع درجته
ثم تسلم ان كانت الصلوة ثنائية وان كانت ثلثية او رباعية لم يسلم وينهض بغير تكبير بل يقول
بحول الله وقوته اقوم واقعد الى ان قال فاذا فعل ذلك جلس للتشهد الاخير وقال بسم الله
وبالله والاسماء الحسنى كلها لله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له واشهد ان محمدا
عبده ورسوله ارسله بالهدى ودين الحق ليظهره على الدين كله ولو كره المشركون التحيات لله
والصلوة الطيبات الطاهرات الزاكيات الرائحات الناعمات العاديات المباركات لله ما طاب
وطهر وزكى وخلص ونمى وما خبث فلغير الله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له واشهد
ان محمدا عبده ورسوله ارسله بالحق بشيرا ونذيرا بين يدى الساعة الى ان قال السلم عليك ايها النبى
ورحمة الله وبركاته وذكر وتقبل شفاعته فى الاول دون الثانى مع ذكر كثير مما يلى الاول فى الثانى دليل
على اعتقاده عدم ثبوته فيه وقال فى البيان يستحب فى التشهد الاول بسم الله وبالله والحمد لله و
خير الاسماء لله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له واشهد ان محمدا عبده ورسوله ارسله بالحق
بشيرا ونذيرا بين يدى الساعة واشهد ان ربى نعم الرب وان محمدا نعم الرسول اللهم صل على محمد وال محمد
وتقبل شفاعته فى امته وارفع درجته الحمد لله مثنى وثلث وفى التشهد الثانى الى نعم الرسول التحيات
لله الصلوة الطيبات الطاهرات الزاكيات العاديات الرائحات السابقات الناعمات لله ما طاب وزكى
وطهر وما خلص وصفى فلله ثم يكرر التشهد الى الساعة واشهد ان الساعة اتية لا ريب فيها وان الله
يبعث من فى القبور اللهم صل على محمد وال محمد وفى الرسالة الفتوائية لبعض الافاضل من صلى عامل
وسيجب التورك الى ان يقول قبله بسم الله وبالله والحمد لله وخير الاسماء لله وبعد عبده ورسوله ارسله
بالحق بشيرا ونذيرا بين يدى الساعة واشهد ان ربى نعم الرب وان محمدا نعم الرسول التحيات لله والصلوة
الطاهرات الطيبات الزاكيات العاديات الرائحات السابغات الناعمات لله ما طاب وزكى
وطهر وخلص وصفى فلله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له واشهد ان محمدا عبده ورسوله ارسله

(حاشية: عنه وتقبل شفاعته وبعد الصلوة على النبى واله فى امته وارفع درجته ثم يقول الحمد لله رب العالمين يقولها ثلثا ويقول فى التشهد الاخير اذا بلغ وان محمدا نعم الرسول)

بالحق

بالحق بشيرا ونذيرا بين يدى الساعة واشهد ان الساعة اتية لا ريب فيها وان الله يبعث من فى القبور
اللهم صل على محمد وال محمد الى اخر ما ذكر مجملا چونكه عبادات توقيفى است پس حكم بتوظيف دعا و ذكرى در آن محتاج
بمقتضى آيت تقتضى دعاى مذكور محض است بتشهد اول يعنى در تشهد ثانى مقتضى ظاهر نيست و عدم
ظهور كفايت ميكند در عدم امكان حكم بتوظيف ملخص مطلب در اين مقام اينست كه از اخبار وارده از ائمه
اطهار عليهم صلوات الله الملك الغفار و از كلمات علماى اخبار نديده ايم خبرى كه ميتوان بان اعتماد نمود
در حكم بتوظيف دعاى مذكور در تشهد ثانى بلى كلام مرحوم شيخ در نهايه ظاهر است در اين باب كه
چنين فرموده يستحب ان يقول الانسان فى التشهد الاول بسم الله وبالله والاسماء الحسنى كلها لله
اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له واشهد ان محمدا عبده ورسوله ارسله بالحق بشيرا
ونذيرا بين يدى الساعة اللهم صل على محمد وال محمد وتقبل شفاعته فى امته وارفع درجته
وان قال هذا فى التشهد الثانى وجميع الصلوات لم يكن به باس غير انه يستحب ان يقول فى التشهد
الاخير بسم الله وبالله والاسماء الحسنى كلها لله الى اخر ما ذكره لكن باين كلام باين تفرد اعتماد
نميتوان نمود در حكم بتوظيف خصوصا در مقابل حديث مذكور پس اسلم اجتناب از نسبت
در تشهد ثانى مشخص است كه كلام من حيث التوظيف است بنابراين اتيان بان بنهايت قصد
بلكه بقصد دعا محل تشكيك نيست لكن بنابراين حال تشهد و غيره مساوى خواهند بود
در اين باب در مستحب فعلى در اين مقام است بدانكه آنچه مذكور شد از اول مبحث تا اينجا
همه در واجبات قوليه و مستحبات قولى آن بود كلام در اين مقام در واجب فعلى و مستحبات فعليه است
پس ميگوييم اما واجب فعلى پس جلوس است بمقدار تشهد واجب بدانكه اقسام جلوس متعارفه
در مباحث سجود بتفصيل بيان شد ظاهر اينست كه تشكيكى نبوده باشد در حصول امتثال در
هر قسم از اقسام جلوس جلوس است و ورك اسير بنحويكه در سابق بيان شد باين كيفيت كه قدمين را
در جانب يمين قرار دهد و پشت قدم چپ را بر زمين بگذارد و پشت قدم راست را بر بطن قدم

چپ بگذارد جلوسست بورک این بعکس این یعنی دو قدم را در جانب چپ قرار دهد و

پشت قدم راست را بر زمین بگذارد و پشت قدم چپ را بر بطن قدم راست بگذارد [انست]

که پشت هر دو قدم را بر زمین بگذارد و فصلی مابین قدمین قرار دهد و نشیمن را بر زمین [بگذارد]

در مابین دو قدم مثل سیمست لکن فصلی مابین دو قدم قرار ندهد مثل قسم سیم بلکه

نشیمن را قرار دهد بر پاشنه پا آنستکه پشت پای چپ را بر زمین بگذارد و پشت پای

راست را بر بطن پای چپ و نشیمن را بر پاشنه پا قرار دهد عکس این حالتست پس پشت پای

راست را بر زمین میگذارد و پشت پای چپ را بر بطن پای راست میگذارد و نشیمن را بر پاشنه پا میگذارد

ظاهر اینست که حصول امتثال در هر یک از اقسام سته مذکوره که بوده باشد محل تشکیک نبوده

باشد بلکه دور نیست که قسم هفتم از اقسام جلوس نیز چنین بوده باشد و آن اینست که نشیمن و بطن

قدمین را بر زمین بگذارد و دو ساق و دو ران را از زمین بلند نماید ظاهر اینست هرگاه تشهد را

بهر یک از اقسام جلوس مذکوره اتیان نماید امتثال حاصل شود اگرچه قسم اول اکمل اقسام [است]

لکن در حق رجال چنانچه قسم اخر اکمل اقسامست در حق نسا کلا میکره هست در جلوس

اقعا نیست و این نوعیکه از اخبار وارده [علیهم السلام] در این کتاب مقام ظاهر میشود اینست که

اصابع قدمین را بر زمین بگذارد و پاشنه پاها از زمین بلند نماید یعنی دو قدم را نصب نماید

و نشیمن را بر پاشنه پاها بگذارد و این محل خلافست ظاهر از مرحوم صدوق در فقیه

و مرحوم شیخ در نهایه عدم جوازست و اکثر قائل شده اند بجواز لکن با کراهت و قائلین

بکراهت متفرق بدو فرقه شده اند فرقه حکم فرموده اند بکراهت مغلظه یعنی کراهت شدیده

و جماعتی دیگر حکم کرده اند بمطلق کراهت حکم بحرمت اگرچه مشکلست لکن احتیاط شدید در اجتناب

است و اما مستحبات فعلیه پس انها آنستکه اختیار نماید در حال تشهد قسم اول

از جلوس که تعبیر از آن جلوس بعنوان تورک مینمایند مذکور شد این در حق رجالست نه [نسوان]

وضع

وضع یدین است در حال تشهد بر رانها باین نحو که دست راست بر ران راست بگذارد در قرب بسر زانو و

دست چپ را بر ران چپ بگذارد همچنین در حالتی که هر دو دست مضمومة الاصابع بوده باشد

یعنی انگشتان هر دو دست را باهم بچسباند حتی دو انگشت بزرگ را بچسباند بانگشتیکه در جنب [اوست]

آنستکه نظر را در حال تشهد بدامن خود اندازد مثل کسیکه اظهار غایت حیا مینماید

در حضور مولی در حال تکلم با مولای خود تسلیمست تحقیق حال

در باب مرام در اینمقام محتاجست بایراد کلام در چند مبحث در باب اختلاف فقها [است]

در اینمقام بدانکه فقها اختلاف کرده اند در اینمسئله لکن قول بوجوب تسلیم مختار محققین از فقها [است]

مثل سید جلیل القدر سید مرتضی در کتاب ناصریات و شیخ طوسی در اقتصار و ابن حمزه در وسیله

و ابی الصلاح در کافی و سلار بن عبد العزیز در مراسم و سید ابن زهره در غنیه و یحیی بن سعید

در جامع و مرحوم محقق در شرایع و نافع و معتبر و مرحوم علامه در منتهی و تبصره و فخر المحققین

در ایضاح و مرحوم شیخ شهید در ذکری و بیان و دروس و لمعه و الفیه و شیخ ابی العباس احمد

بن فهد در مهذب و محرر و موجز و شیخ مفلح در کشف الالتباس و شیخ بهائی در حبل

المتین و اثنا عشریه و این قول مختار معتمدین از مشایخ عظام قدس الله تعالی ارواحهم که بشرف [آنهم]

سعادت حدیث ایشان مشرف شده ایم قول ثانی استحباب تسلیمست و این قول مختار ابن براج [است]

در شرح جمل و مهذب لکن بمعونت کلام ایشان در شرح جمل و مرحوم علامه است در تذکره و نهایه

الاحکام و تحریر و تلخیص و مختلف و قواعد و ارشاد و محقق ثانیست در جامع المقاصد و شهید [ثانی]

در شرح ارشاد و شرح لمعه و محقق اردبیلی است در مجمع الفائده و صاحب ذخیره و صاحب بحار [است]

در ذخیره و کفایه و بحار قول ثالث در مسئله قول بوجوب صیغه السلام علینا و علی عباد الله الصالحین

یحیی است و استحباب السلام علیکم و رحمة الله و برکاته و این قول ظاهر میشود از مرحوم شیخ طوسی [در مبسوط]

و خلاف و ابن ادریس در سرائر در باب صیغه تسلیمست بدانکه صیغه سلام دو [است]

یکی السلام علینا و علی عباد الله الصالحین و دیگری السلام علیکم و رحمة الله و برکاته و اما السلم علیک
ایها النبی و رحمة الله و برکاته اگرچه جماعتی قایل بوجوب آن شده اند مثل صاحب فاخر چنانچه شیخ شهید
در کتاب بیان حکایت فرموده و صاحب کنز العرفان بعد از آنکه قول بوجوب آنرا حکایت نموده از بعض
مشایخ معاصرین خود لکن شبهه در ضعف این قول نیست مثل قول آنانکه قایل شده اند باینکه هرگاه
کسی بگوید السلم علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته در این صورت این تسلیم با آنکه مستحب است
قائم مقام السلام علیکم و رحمة الله و برکاته میشود در اینکه مُخرج از صلوة میشود مجملا هر دو قول
ضعیف است پس صیغه سلامی که مخرج از نماز هست یکی از دو صیغه مذکوره است لکن اجماع
فقها منعقد است بر اینکه هر دو مدخلیت در خروج از نماز ندارد باینمعنی که واجب بوده باشد
بر مکلف که اتیان بهر دو صیغه نموده باشد چنین نیست بلکه اکتفا بیکی از این دو صیغه میتوان نمود
لکن خلاف در اینست که آیا السلام علیکم متعین است در این باب پس ترک آن و اختیار السلم علینا
جایز نیست یا السلم علینا متعین است پس عدول از آن جایز نیست اول ظاهر میشود از مرحوم سید
مرتضی در ناصریات و ابی الصلاح در کافی قال فی موضع من الکافی عند ذکر التشهد و التسلیم ما هذا لفظه
السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته السلم علینا و علی عباد الله الصالحین السلم علی محمد و آله
المصطفین ثم تسلم التسلیم الواجب و قال فیما قبله فی مقام بیان الامور الواجبة فی الصلوة و الفرض
الحادی عشر السلام علیکم و رحمة الله و برکاته و این قول ظاهر میشود از ابن زهره در غنیه
ظاهر میشود از یحیی بن سعید در جامع و همچنین کلام شیخ طوسی در مبسوط و خلاف و کلام ابن ادریس
در سرائر ظاهر اینست که هیچ یک از قولین صحیح نبوده باشد بلکه مکلف مخیر است در اختیار هر یک
از دو صیغه که بوده باشد پس هرگاه اختیار نمود صیغه السلم علینا و علی عباد الله الصالحین را این
اتیان کرده خواهد بود بتسلیمی که معتبر است در خروج از نماز چنانچه هرگاه اختیار نماید صیغه
السلم علیکم را چنین خواهد بود و این قول ظاهر میشود از مرحوم شیخ مفید در مقنعه و صاحب مراسم

و محقق

و محقق و غیرهم لکن اختیار السلم علینا خروج از نماز متحقق میشود و بی اشکال اتیان بصیغه السلم
علیکم بعد از آن مستحب است و اما هرگاه اختیار نماید السلم علیکم را در حکم باستحباب اتیان صیغه
السلام علینا بعد از آن اشکالست نظر بعدم معلومیت مستند لکن نظر بصدور فتوی بآن از جماعت
از اصحاب حکم باستحباب دور نیست   در بیان کیفیت هر یک از دو صیغه تسلیم
مذکوره است پس میگوییم اما صیغه اولی ظاهر اینست که واجب بوده باشد اتیان بمجموع السلم
علینا و علی عباد الله الصالحین پس هرگاه اخلال کند بعضی از کلمات بلکه بعضی حروف آن منافی با حصول
امتثال است و همچنین است حال هرگاه تبدیل نماید بعضی کلمات آنرا اگرچه بلفظی بوده باشد که مفید معنی
مبدل منه بوده باشد مثل اینکه تبدیل لفظ جلاله نماید بضمیر راجع بآن مثلا یا آنکه تبدیل صالحین
نماید بمتقین باین نحو السلم علینا و علی عباده المتقین و همچنین هرگاه تبدیل متکلم مع الغیر
نماید بمتکلم وحده مثل اینکه بگوید السلم علی و علی عباد الله الصالحین اگرچه مصلی منفرد بوده
باشد مجملا معتبر در این صیغه خصوص الفاظ مذکوره بهیئت مذکوره میباشد و اما صیغه السلم
علیکم پس مستفاد از کلمات فقها آنست که اختلاف کرده اند در آن بر سه قول   جواز
اجتزا است بلفظ السلم علیکم این قول مختار معتبر و منتهی و ذکری و موجز و محرر و شیخ شهید در
کتاب بیان این قول را نسبت باکثر فقها داده   آنست که لازمست السلم علیکم و رحمة الله این
قول را جماعتی از فقها نسبت داده اند بابی الصلاح لکن کلام مرحوم در کتاب کافی در نسخه که نزد
حقیر هست مطابق با آن نیست بلکه مطابق با ثالث است   با انضمام و برکاته است پس واجب السلم
علیکم و رحمة الله و برکاته است این قول ظاهر میشود از محقق در شرایع و نافع و مرحوم شیخ شهید در کتاب
بیان اینرا اختیار نموده مختار قول اول است لکن احتیاط رعایت ثالث است مجملا ظاهر اینست که اکتفا
بصیغه السلم علیکم توان نمود و انضمام و رحمة الله و برکاته اولی و احوط است لکن لازم نیست
اما رعایت هیئات مذکوره ظاهر اینست که لازم بوده باشد پس هرگاه علیکم را مقدم

دارد یا اسقاط الف و لام نماید بگوید سلام علیکم صحیح نخواهد بود و خلافی در این ظاهر نیست مگر در صورت اسقاط الف و لام که مرحوم محقق و علامه قایل بجواز آن یا بتبدیل شده اند

در بیان انکه آیا بر مکلف لازمست قبل از شروع بصیغه سلام نیت آن نماید بعد از آن شروع بان نماید یا ضرور نیست میگوییم این مسئله مبتنی بر اینست که آیا صیغ تسلیم جزء نماز است یا خارج از آنست اگر اولست حاجت بنیت جدیدی نیست چه نیت نماز در اول متعلق بجمیع اجزای نماز هست پس محتاج بنیت جدیدی نخواهد بود در مقام تسلیم مثل سایر اجزای نماز و اگر جزء نماز نبوده باشد باید اول نیت آن نماید بعد از آن شروع بان نماید لکن مختار اینست که تسلیم جزء آخر نماز است پس حاجت به نیت مجددی نخواهد بود بلکه ممکن است قایل شویم بعدم افتقار بنیت مطلقا اگر چه قایل باشیم بعدم جزئیت نظر باینکه در حین اخذ بصلوة تسلیم در آخر صلوة منوی مکلف هست اگر چه فرض کنیم که جزء صلوة نبوده باشد مگر در صورتی که فرض شود که جاهل بوده باشد بوجوب تسلیم و آن از محل کلام خارجست بعلاوه انکه ممکنست که گفته شود صدور فعل از فاعل با علم نیت ممکن نیست مگر در صورتی که فرض شود که غافل بالمره بوده باشد در این صورت بنا بر جزئیت همان نیت اول کفایت میکند در حکم بصحت نظر باینکه معتبر در صحت صلاة همانا استدامت حکمیه است و غفلت بالمره در بعضی اجزای صلوة منافی با تحقق آن نیست و اما بنا بر خروج تسلیم پس در اکتفا بنیت اول محل اشکالست چنانچه وجه آن بعد از تامل ظاهر میشود و لکن چون احتمال خروج بسیار ضعیف است بیا عتنائی بان نیست بلی تکلم باین فرع بنا بر قول باستحباب تسلیم مناسبست لکن باین نحو نظر باینکه بنا بر قول باستحباب تسلیم اعراض از آن و اخلال بان جایز است پس در حین نیت ممکنست منوی مکلف نمازی بوده باشد مختوم بصلوات اگر خواهد اتیان بتسلیم نماید باید نیت نماید پس میباید تقریر مسئله باین نحو شود بنا بر قول باستحباب تسلیم اگر منوی مکلف حین الاخذ بصلوة صلوة با تسلیم بوده باشد پس در حین تسلیم حاجت به نیت دیگر نخواهد بود

پس چرا این نمی‌گوید در حین اخذ در شروع منوی مطلق نبوده بعد از اتیان بصلوات الخ

واکر

واگر با علم تسلیم بوده بعد از فراغ از صلوات رای او منحرف شود خواهد اتیان بتسلیم نماید لکن چون قول باستحباب تسلیم ضعیف است پس محتاج بان نیستیم بلی بنا بر مختار نظیر این کلام جاریست در تسلیم ثانی نظر باینکه یکی از دو صیغه واجبست و دیگری مستحب خواهد بود پس هرگاه مقصود مکلف این بود که اقتصار بتسلیم واجب نموده باشد بعد از اتیان بان رای او قرار گرفت که اتیان بتسلیم نماید مستحب نیز نموده باشد در اینصورت محتاجست که اول نیت آن نماید بعد از آن اتیان بان نماید اما ممکنست که گفته شود اگر چه امر چنین است که مذکور شد لکن تعلق اراده در اتیان مستحب در اینصورت عین نیت است پس انفکاک نیت این فرض از نیت نیست تا که محتاج باشد باینکه در اینصورت نیت باید بکند یا نه

در بیان اینست که در مقام خروج از نماز آیا تعیین مخرج ضرور هست یا نه توضیح مرام مقتضی اینست که گفته شود بنا بر مختار که قول بوجوب تسلیم در دخول آن در نماز بوده باشد خروج از نماز محقق نمیشود مگر باتیان به تسلیم تشکیکی در این نیست کلامیکه در این مقام هست اینست که تحقق خروج از نماز بصیغه تسلیم موقوف بر اینست که مکلف تعیین نماید که این صیغه خارج از نماز خواهد شد خواه در صیغه السلم علینا این قصد را نماید یا در صیغه السلام علیکم خواه این قصد را در انچه اول اتیان نموده بان نماید یا در ثانی پس در صورتی که اتیان بالسلم علینا و السلام علیکم هر دو نمود باین ترتیب که اول اتیان بالسلم علینا نمود و ثانی بالسلم علیکم خروج از نماز بالسلم علینا در صورتی که محقق میشود که قصد خروج بان نماید پس در همین صورت هرگاه قصد خروج بالسلام علیکم نمود خروج بالسلم علینا محقق نمیشود بلکه بالسلم علیکم محقق میشود و هم چنین است حال در صورت عکس یعنی اول اتیان بالسلام علیکم نماید بعد از آن بالسلم علینا بجا آورد بنا بر فرض مذکور تحقق خروج از نماز موقوفست بقصد خروج و تعیین مخرج یا خیر چنین نیست بلکه مخرج از نماز آنست که شرع ناطق باینست که آن مخرج است محتاج بتعیین از مکلف نیست مختار در نظر قاصر ثانی است پس در صورت اقتصار بهر یک از دو صیغه که بوده باشد همان مخرج است خواه تعیین نماید یا نه و اما در صورت اتیان بهر دو صیغه و تقدیم السلم علینا

وتاخیر السلام علیکم همان صیغه اولی مخرجست اگرچه تعیین ننماید که آن مخرج باشد وهمچنین صورت عکس
پس مخرج از نماز هریك از دو صیغه مذکوره است که اول اتیان بان نموده اگرچه قصد ننماید که آن مخرج
باشد مجملا تعیین نمودن اینکه این صیغه مخرجست لازم نیست واین مشهور ما بین فقها است بلکه قائل
بلزوم ان ظاهر نیست بلی عبارت مرحوم صاحب جامع در بادی امر اگرچه موهم لزوم آن هست
لکن بعد از ملاحظه سابق آن ظاهر میشود که مقصود آن مرحوم استحباب است نه وجوب وچونکه
عبارت ان مرحوم بنحویکه مرحوم شهید در ذکری ذکر فرموده موهم لزومست لازم مناسب اینست که تبنیه
شود بحقیقت حال در اینمطلب پس میگوییم قال فی الجامع باب کیفیة الصلوة الصلوة تحتوی علی
الفعل والترك والکیفیة ولکل منهما ضربان واجب وندب الی ان قال والکیفیة الواجبة ان ینوی
ویکبر الی قوله والکیفیات المندوبة رفع الیدین الی تحمی اذنیه مع کل تکبیرة الی ان قال والایماء
بالتسلیم تجاه القبلة الی الجانب الایمن للامام والمنفرد والی الیمین للماموم والی الیسار ان کان
علی یساره احد او حایط وینوی به الخروج من الصلوة انتهی کلامه رفع مقامه این کلام صریحست
بر انکه مراد ان مرحوم اینست که نیت خروج در تسلیم از جمله امور مستحبه است نه واجبه واین کلام نظیر
کلام مرحوم ابن حمزه است در وسیله حیث قال فی مقام تعداد الامور المستحبة والایماء بالتسلیم
تجاه القبلة الی الجانب الایمن للامام والمنفرد نادیا به الخروج من الصلوة وهمچنین نظیر کلام
مرحوم شیخست در مبسوط که فرموده است ومن قال من اصحابنا انه فرض تسلیمة واحدة یخرج
من الصلوة وینبغی ان ینوی بها ذلك مجملا قول بوجوب تعیین مخرج ظاهر نیست لکن استحباب
آن مقتضای بعضی ادله است وانچه مذکور شد در تعیین مخرج بود لازم واما لزوم نیت خروج مطلقا باین معنی
که قصد نمایند که من از نماز خارج میشوم قطع نظر از خصوص مخرج نموده پس این هم ثابت نیست
مثل اینکه حاج بحلق یا تقصیر وقصد تحلیل اشیای محرمه در حال احرام مینماید تنقیح مقام مقتضی
آنست که گفته شود نظر باینکه امور چندیست که بمجرد دخول در نماز حرام میشود بر مکلف ارتکاب

ان امور

ان امور مثل اکل وشرب وتکلم واستدبار ونحو آنها مقصود در اینمقام اینست که لازم نیست بر مکلف
که در حین تسلیم نیت این نماید که اشیای محرمه بر من حلال میشود بسبب تسلیم چنانچه نسبت بحاج اینمطلب
مسلمست وهمچنین ظاهر اینست که لازم نیست که در حال تسلیم نیت این نماید که من از نماز خارج میشوم اگرچه
علم بانکه تسلیم اخر نماز است مستلزم این مطلب هست لکن کلام در ثبوت تکلیف است در انوقت باین نحو
که لازم بوده باشد نیت این نماید که من از نماز خارج میشوم وحقیقت ما بین انکه چیزی لازم عقلی بوده باشد یا مکلف به
بوده باشد مقصود نفی ثانیست   در بیان اینکه در مقام تسلیم اتیان بیکی از چند طریق
میتوان نمود که هریك از انها امتثال حاصلست اول آنست که جمع نماید ما بین هر دو صیغه لکن با تقدیم
السلم علینا بر السلام علیکم دوم عکس اینست پس السلم علیکم را مقدم میدارد بر السلم علینا ظاهر اینست
که هر دو قسم جایز بوده باشد وامتثال به تمامیه صیغه اولی حاصل میشود واتیان بصیغه دیگر مستحب خواهد بود
لکن تقدیم السلم علینا وتاخیر السلم علیکم اولی از عکس است چنانچه بیان شد سیم آنست که اقتصار نماید بصیغه السلم علینا
وعلی عباد الله الصالحین چهارم آنست که اقتصار نماید بصیغه السلم علیکم ورحمة الله وبرکاته هریك از دو صورت
اخیر که بوده باشد جایز وبی عیب است لکن کلام در اولویة احدهما است بر دیگری باین معنی که بعضی اقرب
باحتیاط بوده باشد از دیگری وحکم بر آن خالی از اشکال نیست نظر بتعارض مقتضی احتیاط در اینمقام
توضیح مطلب مقتضی اینست که گفته شود اگرچه مقتضای کلام سید مرتضی در ناصریات وکلام ابی الصلاح
در کافی وکلام ابن زهره در غنیه حکم بوجوب عینی بودن السلم علیکم است بنابراین احتیاط مقتضی رعایت
این صیغه است لکن مقتضای کلام شیخ مفید در مقنعه وشیخ طوسی در مبسوط وخلاف ویحیی ابن سعید در جامع
عکس اینست یعنی صیغه السلام علینا واجب عینی بوده باشد مقتضای این قول اینست که اخلال بالسلم علینا
جایز نبوده باشد پس چنین نیست که در اختیار احد امرین خروج از خلاف متحقق شود ودر دیگری چنین نبوده
باشد پس چنین نیست که در اختیار هریك که بوده باشد چنانچه مطابق با فتوی جماعت از اجله اصحاب
هست مخالف با فتوی جماعت دیگر است لکن دور نیست که حکم شود باولویة اقتصار بالسلم علیکم از مقتضای

بصیغه دیگر نظر باینکه کلام مرحوم سید مرتضی و دو وتیره آن مرحوم در حکم بوجوب صیغه السلام علیکم و ندب صیغه
دیگر بعنوان اطلاق اظهر است از حکم بوجوب السلم علینا و استحباب السلم علیکم که مدلول علیه بکلام مرحوم شیخ
مفید وغیره است توضیح مرام مقتضی آنست که گفته شود دور نیست که مراد جماعت از اعاظم مذکوره که فرموده اند
انصراف از نماز بصیغه السلم علینا متحقق میشود و صیغه السلم علیکم مستحبست در صورت اتیان بصیغه السلم
علینا بوده باشد مقدم بر السلم علیکم بنابر این هرگاه اقتصار بالسلم علیکم نماید خروج از نماز بآن خواهد شد .
و آن واجب خواهد بود پس اخلال بواجب ننموده خواهد بود بخلاف کلام سید مرتضی وغیره که کلام ایشان در تعین
صیغه السلم علیکم و عدم جواز عدول از آن اگرچه در صورت اتیان بصیغه السلم علینا بوده باشد اظهر است
لکن انصاف اینست اینمطلب بالاضافه بکلام مقنعه و مبسوط و خلاف خوبست اما نسبت بکلام جامع حسین
نیست و عبارت آن مرحوم در اینمقام اینست والتسلیم الواجب الذی یخرج به من الصلوة السلم علینا و علی عباد
الله الصالحین چه دلالت این کلام در حصر واجب و مخرج در این صیغه محل تامل نیست مگر اینکه گفته شود
اینمطلب در عبارت جامع اگرچه مسلم است لکن در عبارت مقنعه و مبسوط و خلاف مسلم نیست بخلاف کلام
ناصریات و کافی و غنیه جمله کلام این اعاظم مذکوره کالصریحست در اینکه مخرج از نماز و واجب منحصر است در صیغه
السلم علیکم خواه در صورت انضمام بالسلم علینا بوده باشد یا صورت انفکاک از آن و اما کلام مقنعه و مبسوط
و خلاف در حکم باستحباب السلم علیکم ممکن است که گفته شود مراد صورت انضمام بالسلم علینا است نه مط
پس در صورت اقتصار بالسلم علیکم که مخالفت در اینصورت بخصوص کلام جامع ظاهر است نه غیره
پس اقتصار بالسلام علیکم از اینجهت اولی است از اقتصار بالسلم علینا مجملا تامل در جواز اقتصار بهریک
از دو صیغه که بوده باشد نیست کلامیکه هست در رجحان و مرجوحیت است و آن بنحویست که مذکور شد
در بیان رجحان رعایت بعض احوالست در حق مصلی در حالت تسلیم پس میگوئیم مصلی
یا منفرد است یا امامست یا ماموم پس در اینجا سه مقام است   در وظیفه منفرد است در حال
تسلیم این محل خلافست مابین فقها بچهار قول اول آنست که منفرد اتیان بصیغه سلام مینماید در حالت

استقبال

استقبال القبله بالایمای بانف بجانب یمین خود این قول شیخ صدوقست در فقیه   مثل اول است لکن با انحراف
قلیل بوجه بجانب یمین این قول سید مرتضی است در جمل و انتصار و ابن ادریس است در سرایر بلکه مرحوم سید
در کتاب انتصار ادعوی اجماع نموده مخفی نماند که ممکن است ارجاع قول اول بثانی نظر باینکه میل بینی بجانب
راست ممکن نیست مگر بتحریک وجه بجانب راست عبارت شیخ صدوق در این باب اینست و ان صلیت
وحدک قلت السلم علیکم مرة واحدة وانت مستقبل القبلة و تمیل بانفک الی یمینک   اینست که سلام
منفرد بجانب قبله است چنانچه مذکور شد لکن بگوشه چشم راست اشاره میکند بجانب راست خود
انتفای ایما است مط بلکه مطلوب رعایت استقبال است پس این قول ظاهر میشود از مرحوم شیخ در
مبسوط و جمل مختار ما بین اقوال المذکوره ثالث اقوالست پس مستحب در حق منفرد اینست که در حال التسلیم
بگوشه چشم راست اشاره نماید بجانب راست   در وظیفه امامست در حالت تسلیم و این قول
نیز محل خلافست بچند قول   قول شیخ صدوقست که فرموده است وظیفه امام است که در حال
تسلیم اشاره نماید بجانب راست خود   اینست که ایمای در حق امام مطلوب نیست مط بلکه مطلوب اتیان
تسلیمست با رعایت استقبال القبله مابین منفرد و امام نیست و این ظاهر میشود از مرحوم شیخ در جمل و مبسوط   در این باب م
اینست که امام بصفحه روی خود اشاره مینماید بجانب یمین خود و این قول سید مرتضی است در جمل العلم
و انتصار و قول ابن ادریس است در سرایر چنانچه در حق منفرد چنین قائل شده اند و این قول مختار
محقق و علامه و غیر ایشانست   اینست که امام و منفرد اشاره مینمایند بطرف انف بجانب یمین
و این قول مرحوم مختار شیخ طوسیست در اقتصار و ارجاع این قول بقول ثالث ممکن است چنانچه در
مقام اول مذکور شد   در اینمقام آنست که امام مثل منفرد بگوشه چشم راست اشاره می نماید
بجانب یمین و این قول شیخ طوسی است در مصباح و ابن براج در مهذب و اینمطلب اگرچه در حق منفرد
مسلمست لکن در حق امام مسلم نیست بلکه مستحب در حق امام قول ثالث است یعنی سنت در حق امام
است که بصفحه روی راست اشاره نماید بجانب یمین خود دور نیست حکمت در این این بوده باشد

چونکه قصد امام در السلام علیکم ~~~ تعلق میگیرد بماٌمومین و این سلام برایشان است چنانچه مستفاد
از بعض نصوص معتبره است پس مناسب اینست سلام ~~~ نوعی بوده باشد که متشخص ماٌمومین شود که
امام قصد ایشان کرده است پس مناسب اینست که اشاره بصفحه رو نماید و ترجیح یمین بجهت اشرفیت
خواهد بود و اما منفرد پس نظر بانکه منوی ملائکه است چنانچه بیان خواهد شد بنابراین حاجت
بایماء بوجه نسبت همان ایمای بگوشه چشم کفایت میکند در آن مقام در بیان وظیفه
ماٌموم است در مقام تسلیم بدانکه مشهور مابین فقها آنست که ماٌموم در صورتی که جانب یسار
او کسی نبوده باشد اکتفا نماید بتسلیمه واحده در حالت توجه بقبله و بصفحه صورت خود اشاره
مینماید بجانب یمین و اما هرگاه در جانب یسار او کسی بوده باشد در اینصورت اتیان بسلام ثانیا مینماید
و بصفحه صورت اشاره مینماید در سلام ثانی بجانب یسار پس وظیفه ماٌموم اتیان بتسلیمه واحده است
در صورتی که در جانب یسار او کسی نبوده باشد و مخالف در اینمقام مرحوم شیخ صدوق است از دو راه
یکی آنکه قایل شده اند به صیغه سلام در حق ماٌموم از دو سلام امام و ثانی بجانب یمین و ثالث بجانب
یسار ثانی آنکه حکم فرموده اند بثبوت تسلیم بجانب یسار اگرچه احدی نبوده باشد لکن بشرط وجود دیواری
در جنب آن پس بنابر فرموده ایشان کفایت میکند در حکم بشرعیت تسلیم بجانب یسار تحقق احد
امرین از انسان و حایط در آن جانب موافقت فرموده اند با ایشان در مطلب ثانی صاحب جامع و
مستند در سر سلام را اگرچه روایت فرموده است در علل لکن مستند کفایت حایط در جانب یسار
در حکم شرعیت تسلیم اخری معلوم نیست پس حکم بشرعیت آن مشکلست سیما بعد از آنکه
بمقتضای مفهوم در جمله از نصوص معتبره خلاف آن باشد تنقیح مقام محتاجست بایراد چند مطلب
آنست که آیا میل وجه بجانب یمین در صورتیست که در جانب یمین کسی بوده باشد یا مطلقست
میگوییم اگرچه بعضی از احادیث که فرموده و سلم علی من علی یمینک و شمالک موهم اختصاص است لکن
ظاهر مطلقست نظر باطلاق در جمله از نصوص معتبره و تصریح در کلمات جماعت از اجله پس تسلیم

بجانب

و بدو تسلیمه است بنحوی که مذکور شد در صورتی که در جانب یسار او کسی بوده باشد ۱۲

بجانب یمین ثابت است اگرچه مط در جانب یمین احدی نبوده باشد آنست که آیا در حکم
بشرعیت تسلیم ثانیه بجانب یسار کفایت میکند وجود انسانی اگرچه از جمله ماٌمومین نبوده باشد
یا مخصوص باینست که آنشخص از جمله ماٌمومین بوده باشد میگوییم اگرچه بمقتضای حدیث صحیح فان
لم یکن عن شمالک احد سلم واحدة اولیست لکن ظاهر آنست که حکم مختص بماٌموم بوده باشد نظر
بمقتضای تعلیل در حدیث صحیح که فرموده لان عن یسارک من یسلم علیک نظر بانکه امر بتسلیم
بجانب یسار معللست بصدور سلام از کسیکه در جانب یسار بوده باشد و معلومست که این مختص
بماٌمومست لکن اشکالیکه در اینمقام میتوان کرد اینست بنابر آنچه مذکور شد پس وجود ماٌموم مطلقا
کفایت نمیکند در حکم بمشروعیت سلام بجانب یسار بلکه علت شرعیت صدور سلامست از آنکس بنابراین
هرگاه فرض شود در جانب یسار این شخص ماٌموم مسلما لکن سلام از و بجانب یمین صادر شود پس حکم بشرعیت
سلام بجانب یسار در چنین صورت ممکن نخواهد بود جواب از آن میتوان گفت که وجود یک نفر از ماٌمومین
در جانب یسار که سلام نماید بجانب یمین خود کفایت میکند در حکم بشرعیت سلام بجانب یسار اگرچه شخص
متصل باین شخص ترک سلام بجانب یمین نماید بلی اشکال متوجه است در صورتیکه فرض شود موجود در جانب
یسار یک نفر باشد و آن ترک سلام نماید تا فرض شود که متشخص باشد که احدی از اشخاص موجوده در جانب
یسار بجانب یمین نماید حکم بشرعیت سلام بجانب یسار در چنین صورت نتوان نمود تحقیق در جواب
از اشکال اینست که اراده در صورتی که متوجه است که حمل شود کلام معصوم ع لان عن یسارک من یسلم
علیک بر اخبار و این صحیح نیست نظر بلزوم کذب بعلاوه لازم میاید که حکم بشرعیت سلام بجانب یسار
توقف داشته باشد بعلم بصدور سلام از کسیکه در جانب یسار بوده باشد پس در صورت عدم
علم لازم میاید که حکم بشرعیت آن نتوانیم نمود اگرچه عالم بعدم نبوده باشد پس شرعیت سلام بجانب
یسار مخصوص خواهد بود در صورت علم بصدور سلام از کسیکه در جانب یسار بوده باشد
اطلاقات نصوص وارده در مسئله و کلمات اصحاب بلکه اجماعات منقوله در مسئله

بسر باید ۴

آبی از این است پس حدیث محمول بر انشاء است بنا بر این معنی حدیث چنین خواهد بود که
تو باید اتیان بسلام نمائی بجانب یسار نظر باینکه در جانب یسار کسی هست که سلام بر تو از و مطلوب است
پس مناط در شرعیت بسلام بجانب یسار بنا بر این مطلوبیت سلامست از کسیکه در جانب یسار
بوده باشد خواه اتیان بسلام نماید یا خیر بنا بر این مطلقا اشکالی وارد نیست و از این جواب مندفع   مطلقا
میشود اشکالی دیگر تقریر اشکال اینست هرگاه سلام بر جانب یسار بجهت رد سلام کسی بوده
باشد که در جانب یسار میباشد لازم می آید که این شخص که در جانب یمین هست اتیان بسلام
بر جانب یسار نتواند نمود مگر بعد از صدور سلام از کسیکه در جانب یسار هست پس لازم
خواهد بود که این شخص تامل نماید تا سلام از هر کس که در جانب یسار هست صادر شود بعد از آن
اتیان بسلام بجانب یسار نماید بنا بر این هرگاه فرض شود عدد اشخاصی که در صف می باشند صد
نفر بوده باشد می باید شخصی که در اول صف ایستاده است تامل نماید در سلام بجانب یسار
تا سلام از نود و نه نفر صادر شود آن وقت اتیان بسلام بجانب یسار نماید و هم چنین است شخص
ثانی باید تامل نماید تا سلام از نود و هشت نفر صادر شود و هکذا تا آخر و این قطعی الفساد است
و همچنین هرگاه فرض کنیم جانب یسار ماموم مسبوق بوده باشد امام فارغ شد از نماز و این شخص مسبوق
سه رکعت دیگر از نماز او باقی باشد پس باید بگوئیم این شخص که در جانب یمین این ماموم مسبوق
هست در آن وقت که از نماز فارغ شد اتیان بسلام بجانب یسار تامل نماید تا این شخص از نماز فارغ شود
و این مدفوعست بنصوص وارده در مسئله و کلمات قاطبه اصحاب قدس الله تعالی ارواحهم
اینها همه در صورتی بود که حدیث مذکور حمل بر اخبار شود و اما هرگاه حمل بر انشا شود بمعنی
که مذکور شد مطلقا اشکالی نیست چنانچه تنبیه بآن شد پس حمل بر انشا متعین است و اشکالات
مذکوره مطلقا وارد نیست در بیان اینست که این ایماء مذکور خواه در حق امام بوده
باشد یا ماموم یا منفرد در کدام یک از صیغه سلامست بدانکه کلمات فقهاء در این باب مختلف است

در حق او شروع نماید مگر بعد از فراغ آن مسبوق از نماز پس لازم است در اتیان بسلام بجانب یسار

مستفاد

مستفاد از کلام صاحب جامع که این ایماء در صیغه السلم علینا است نظر باینکه آن مرحوم در سه موضع   این السلم
از کتاب مذکور کلامی ذکر فرموده اند جمع مابین کلمات آن مرحوم در سه موضع آنست که مذکور شد
مناسب اینست کلام آن مرحوم در مواضع مذکوره ذکر شود تا حقیقت حال مشخص شود اگر چه
خارج از وضع رساله است پس میگوئیم قال فی موضع من الجامع الصلوة یحتوی علی الفعل و
الترک و الکیفیة و لکل واحد منها ضربان واجب و ندب و الفعل الواجب ضربان رکنی
و غیر رکنی الی ان قال و غیر الرکنی قراءة الحمد و سورة معها فی الفرض للمتمکن المختار و تسبیح
الرکوع و السجود و رفع الرأس منهما و قراءة الحمد او التسبیح فی الثوالث و الروابع و جلسة الفصل
و الجلوس و التشهد و الشهادتان و الصلوة علی النبی ص و الصلوة علی آله و التسلیم و به تحلل
منها انتهی و قال فیما بعد ذلک فی بیان کیفیات المندوبة ما هذا لفظه و الکیفیات المندوبة
رفع الیدین الی شحمتی اذنیه مع کل تکبیرة الی ان قال و الایماء بالتسلیم تجاه القبلة الی الجانب
الایمن للامام و المنفرد و الی الیمین للماموم و علی الیسار ان کان علی یساره احد او حایط و ینوی
به الخروج من الصلوة و فیما بعد ذلک التسلیم الواجب الذی یخرج به من الصلوة السلم
علینا و علی عباد الله الصالحین و المستفاد من الکلام الاول ان التسلیم من الافعال الواجبة
للصلوة و انه مما یتحقق به الخروج من الصلوة و من الکلام الثانی ان التسلیم الذی یؤتی به
تجاه القبلة الی الجانب الایمن للامام و المنفرد هو الذی ینوی به الخروج من الصلوة و من الکلام
الثالث ان التسلیم الواجب الذی یخرج به من الصلوة هو السلم علینا و علی عباد الله الصالحین
فاللازم من الجمیع ان السلام الذی یومی به الی الجانب الایمن هو السلم علینا کما لا یخفی و هذا هو
الظاهر من موضع من المقنعة و المراسم قال فی المقنعة فی بیان التسلیم فی صلوة الظهر و
العصر و المغرب و العشاء و صلوة الغداة السلم علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته
و یومی بوجهه الی القبلة و یقول السلم علی الائمة الراشدین السلم علینا و علی عباد الله الصالحین

[illegible marginal note]

ويحرف بعينه الى يمينه وقد مضى صلوته وهذا الكلام من شيخنا المفيد وتلميذه السديد يدل على
الايماء المذكور فى السلم علينا كما لا يخفى مع انهما ذكرا فى مقام بيان تسليم نافلة الزوال ما هو صريح
على انه فى السلم عليكم قال فى المقنعة وتسليم تجاه القبلة تسليمة واحدة يقول السلم عليكم ورحمة الله
ويميل مع التسليمة بعينه الى يمينه فاذا سلم فقد فرغ من الركعتين وحاصل الكلام وفى المراسم
ويسلم تجاه القبلة تسليمة واحدة يقول السلم عليكم ورحمة الله وبركاته وينحرف بوجهه يمينا ويتم
ثمان ركعات كل ركعتين بتسليمة على كيفية ما رسم والجمع بين كلاميهما بعد امكان دعوى القطع بعدم
اختصاص احدى الصيغتين بالنافلة والاخرى بالفريضة يستدعى ان يقال ان مرادهما ان الايماء المذكور
انما هو فى التسليم المخرج من الصلوة فان جعلته السلم علينا فهو فيه وان جعلته السلم عليكم فهو فيه
حاصل از انچه مذكور شد ظاهر شد دو قول در مسئله اول انكه اين ايما در صيغه السلم علينا است نظر
بانكه تسليم واجب مخرج از نماز منحصر است دران واين قول صاحب جامع است دوم آنست كه مخرج از نماز
ورد است ما بين دو صيغه مذكوره هريكرا كه اختيار نمايد همان مخرجست پس هرگاه السلم عليكم را
اختيار نمود همان مخرج خواهد بود چنانچه هرگاه السلم علينا را اختيار نمود همان مخرج خواهد بود
هريكرا كه اختيار نمود ايماى بجانب يمين را دران بعمل خواهد آورد واين مستفاد ميشود از كلام شيخ
مفيد وتلميذ سديد آن مرحوم چنانچه اشاره بان شد ما به الاشتراك مابين قولين آنست كه ايماى
بجانب يمين مثلا در سلام مخرج از نماز است وما به الامتياز بينهما آنست كه مخرج بنا بر قول صاحب جامع
السلم علينا است لا غير وبنا بر قول شيخ مفيد غير مخرج هر دو مابين دو صيغه است هريك را كه اختيار
نمود ايما دران ثابت است ثالث اقوال آنست كه اين ايماء معين است كه در السلم عليكم بوده باشد خواه
مسبوق باشد بصيغه السلم علينا يا غير منفك از او بوده باشد يا غير واين مشهور مابين فقهاست
قال فى المقنع بعد ان اورد التشهد المشتمل على السلم علينا وغيره ما هذا لفظه فاذا كنت اماما فسلم وقل
السلام عليكم مرة واحدة وانت مستقبل القبلة وتميل بعينك الى يمينك وان لم تكن اماما فقل السلم عليكم
ويميل

وتميل بانفك الى يمينك وعند او رده فى الفقيه هو الظاهر منه فيما ذكره فى اواخر المجالس فى جملة الامور التى
ذكر انها ثابتة فى دين الامامية وقال شيخ الطايفة فى المصباح ثم يسلم تجاه القبلة يومى بمؤخر عينه الى يمينه
فيقول السلم عليكم ورحمة الله وبركاته وقال فى النهاية عند ذكر التشهد الاخير فى مقام التسليم السلم عليك
ايها النبى ورحمة الله وبركاته السلم علينا وعلى جميع انبياء الله وملئكته ورسله السلم على الايمة الهادين
المهديين السلم علينا وعلى عباد الله الصالحين ثم يسلم على حسب ما قدمناه وباين اشاره فرموده اند
بچيزى كه در سابق ذكر فرموده اند وآن اينست فاذا فرغت من الصلوة صلوتك سلمت فان كنت وحدك سلمت
مرة واحدة تجاه القبلة واشرت بمؤخر عينك الى يمينك وان كنت اماما فقلت ايضا مثل ذلك
الا انك تومى ايماء بوجهك الى يمينك وان كنت ماموما سلمت عن يمينك مرة وعن يسارك اخرى پس
جمع مابين دو كلام آن مرحوم در اين كتاب مقتضى آنست كه اشاره بگوشه چشم در حق منفرد وبصفحه
وجه در حق امام حتى در السلم عليكم است نه السلم علينا چنانچه تصريح باين فرموده اند در مصباح
بالجمله ظاهر از اكثر فقها آنست كه اين ايماء خواه بگوشه چشم بوده باشد يا بصفحه وجه در السلم عليكم است
نه السلم علينا واين مستفاد است از جمله نصوص معتبره وارده در مسئله ومختار در اينمقام
اين قول است مستند آن در مطالع الانوار مذكور است بنا بر اين گاه است اين وظيفه مستحب است
وگاه هست مستحب است در واجب وگاه هست مستحب است در مستحب بيان اين اجمال اينست هرگاه
مصلى اقتصار نمود بالسلم علينا واتيان بالسلم عليكم ننمود مط در اينصورت ايمائى نخواهد بود
وهرگاه اقتصار بالسلم عليكم نمود در اينصورت ايماى مذكور مستحب در واجب خواهد بود بنا بر مختار
كه وجوب تسليم بوده باشد وهرگاه جمع مابين هر دو صيغه نمود با تقديم السلم علينا در اينصورت
ايما مستحب در مستحب خواهد بود — در بيان انچه را مصلى اراده مينمايد از صيغه السلم
عليكم ميگويم مشخص است كه اين لفظ مشتمل بر صيغه خطابست پس محتاج بتعيين مخاطب واراده
آنست كلمات فقها در بيان اينمطلب مختلفست مرحوم شيخ در مبسوط فرموده ومن قال انه فرض

فیتسلیمة واحدة تخرج من الصلوة وینبغی ان ینوی بها ذلک والثانیة ینوی بها السلم علی الملائکة
او علی من علی یساره مرجع ضمیر فی قوله انه تسلیمتان ظاهر نیست که مراد از این تسلیم السلم علیکم بوده باشد
پس حاصل مراد از این کلام اینست کسیکه حکم کرده بوجوب السلم علیکم یک مرتبه از نماز بیرون میرود و بگفتن السلام علیکم
در مرتبه ثانیه قصد میکند بان سلام بر کسانی را که در جانب یسار او هستند مقتضای این کلام اینست
که ایشان بسلام علیکم دو مرتبه میفرمایند فعرا ولی از نماز خارج میشود و در مرتبه ثانیه قصد ملائکه میکنند
یا قصد میکند کسانی را که در جانب یسار او هستند مقتضای این کلام اینست این قصد در سلام اول
نیست بلکه در سلام ثانی است و این شخص در سلام ثانی مخیر است مابین آنکه قصد ملائکه نماید یا قصد
نماید کسانی را که در جانب یسار او هستند مخفی نماند که این مطلب از چندین وجه محل تامل است اول مرده
انست که مقتضای این کلام انست که این قصد در السلم علیکم که در مرتبه اول میگوید نیست اگرچنین ظاهر این است
نبوده باشد چنانچه مقتضای کلام ان مرحوم در مصباح و نهایه است دوم آنست که مقتضای کلام
مذکور آنست مطلوب در حق هر کس آنست که دو مرتبه اتیان نماید بالسلم علیکم یکمرتبه بطریق وجوب
مرتبه ثانیه بطریق استحباب و این مطلب اگرچه مسلمست در حق ماموم لکن در حق امام و منفرد
مسلم نیست چنانچه کلام ان مرحوم در جمله از کتب خود صریحست بران بلکه کلام آن مرحوم در
مبسوط بعد از این بر خلاف آنست بلکه در کتاب خلاف بر خلاف ان دعوی اجماع نموده که مطلوب
در حق امام و ماموم تعدد تسلیم نیست سیم انست که کلام مسطور مقتضی اینست که این
شخص مخیر است در اینکه قصد نماید ملائکه را یا کسانی که در جانب یسار او هستند و این تخییر
و تخصیص بهیچ وجه صحیح نیست و اگر کلام حمل شود در حق خصوص ماموم اگرچه ایراد ثانی مندفع
میشود ولکن ایراد اول و ثالث برقرار است و اگر کلمه او حمل شود بمعنی واو مطالبه تخصیص بر یسار
باقیست مجملا عبارت مذکوره محل مناقشه است اگرچه مرحوم علامه در نهایة الاحکام در این تعبیر
موافقت با ایشان فرموده قال وینبغی ان ینوی بها الخروج من الصلوة وبالثانیة السلام

علی

علی الملائکة او علی من علی یساره ملخص کلام در این مقام این است که کلمات فقها در بیان این مطلب
مختلف است و حاصل اختلاف و راجح مجتهد قول است اول قول اینست که ظاهر میشود
از مرحوم شیخ در مبسوط و علامه در نهایة الاحکام حاصل ان این است که در تسلیم
ثانیه قصد می نماید ملائکه یا کسانی را که در جانب یسار او هستند. قول دویم ظاهر میشود از کلام مرحوم
ابی الصلاح در کافی و زهره ماست والفرض الحادی عشر السلم علیکم ورحمة الله وبرکاته بعضه
محمد واله الحفظة ان کان منفردا بالصلوة فتسلیمة واحدة تجاه القبلة وتشیر بها ذات
وان کان اماما فواحدة تجاه القبلة عن الیمین وان کان ماموما اماما ماموما فواحدة فان
الیمین واخری ذات الشمال ومقتضای این کلام این است که منوی مکلف از ضمیر مخاطب
جناب رسول خدا و ائمه اطهار از سرور و حفظه او ملائکه است و این را قصد
می نماید در همان تسلیم واجب و ظاهر کلام این است فرقی در این باب مابین منفرد
و امام و ماموم نیست یعنی منوی در هر سه حالت منحصر است در آنچه مذکور شد
مضایقه از اصل مطلب نداریم چنانچه وجه آن انشاء الله خواهد شد در هر سه حالت
منحصر است در آنچه مذکور شد مضایقه لکن تشکیک در انحصار مقصود
در حق امام و ماموم است در آنچه مذکور شد چنانچه بیان خواهد شد او جه مقصود
بودن حفظه در این مقام ظاهر است نظر بحیثیه انها و اما وجه مقصود بودن حضرت کاینات
و ائمه اطهار از جناب است در ضمن صیغه تسلیم بد و وجه آن انشاء الصلوات ثانیه در تشهد
بر آنجناب و ائمه اطهار ایشان بوده باشد همین قدر کفایت می کند در قصد نمودن ایشان
در این مقام در ضمن صیغه السلم علیکم قول سیم ظاهر میشود از مرحوم علامه در منتهی
حاصل ان این است که منفرد قصد می نماید ملکین را و امام بعلاوه ملکین قصد می نماید
ماموم را و اما ماموم بعلاوه ملکین قصد می نماید کسی را که با او هست این است کلام

المرحوم در کتاب مذکور دروس نیست مراد از هر کسی که با ماموم هست امام و کل ماموم بین بوده باشد خواه با او در یک صف بوده باشد یا خیر قول چهارم قولی است که ظاهر میشود از مرحوم علامه در قواعد حاصلش بعد از غمض عین از مسامحه که در آن شده این است که امام و منفرد قصد میکند حاضرین از ملئکه و مسلمین از انس و جن را و هم چنین است ماموم لکن در یکی از دو صیغه که اتیان می نماید و در صیغه دیگر قصد می نماید امام را چونکه مقتضای فرموده ایشان این است ماموم هرگاه در جانب یسار او کسی نیست اکتفا میکند بیک سلام و هرگاه در جانب یسار او کسی هست اتیان می نماید بصیغه سلام ثانیا عبارت المرحوم این است لیسلم المنفرد الی القبلة مرة و یومی بموخر عینه الی یمینه والامام بصفحة وجهه عن یساره و یومی بالتسلیم علی من علی ذلک الجانب من الملئکة و مسلمین الانس و الجن والماموم یومی باحدهما الامام مقتضای اطلاق یومی باحدهما الامام مقتضای اطلاق یومی باحدهما الامام ثبوت تخییر است در اینکه هر یک را که خواهد قصد رد امام نماید این خالی از اشکال نیست نظر باحتمال فوریه در رد و چونکه تعدد در حق ماموم در صورتی است که در جانب یسار او کسی باشد پس در صورتیکه در جانب یسار او کسی نباشد اکتفا بیک سلام می نماید در اینصورت باید مراد المرحوم این باشد که بهمان یک سلام قصد امام و غیر امام خواهد نمود اگرچه قصد منحصر در امام بوده باشد لازم می آید قصد بیکی از آن منتفی باشد اولی آنست که بگوئیم مراد آن مرحوم این است که ماموم اتیان بیک سلام می نماید باشاره بصفحه وجه بجانب یمین در صورتی که در جانب یسار او کسی نبوده باشد و بدو سلام می نماید باشاره بجانب یسار در سلام ثانی و در صورتیکه در جانب یسار او کسی بوده باشد در سلام اول مقصود کسانی است در جانب یمین بوده باشد و در سلام ثانی مقصود کسانی است که در جانب یسار بوده باشد و اما امام پس ماموم مخیر است در اینکه در سلام اول قصد

نماید او را پس در اینصورت مقصود در سلام اول امام و حضار در جانب یمین خواهد بود یا در سلام ثانی پس قصد در سلام اول منحصر در غیر امام خواهد بود و حمل عبارت باین معنی اولی است و چرا اولویت ظاهر میشود بعد از تامل خامس از اقوال ظاهر میشود از مرحوم شیخ شهید در دروس حاصل آن این است که مصلی خواه امام بوده باشد یا منفرد انبیا و ملئکه و حفظه و ائمه اطهار علیهم السلم را و ماموم قصد میکند بسلام اول رد بر امام را و بسلام ثانی قصد میکند ماموم ماموم مقتضای این کلام این است که ماموم مقصود امام نباشد بنابراین پس قصد رد بر ماموم در سلام اول بیجا خواهد بود و ایضا اینکه منفرد و امام قصد انبیا و ملئکه و حفظه و ائمه علیهم السلم میکنند و ماموم این قصد را نمیتواند نمود بلکه قصد او رد امام است در اول و خصوص ماموم است در ثانی و چرا این معلوم نیست پس کلام المرحوم در بیان اولی از دروس است قال فی البیان ثم الامام یقصد السلم علی الانبیاء والائمة والحفظة والمامومین و کذا المنفرد الا فی قصد المامومین والموتم یقصد باحدیهما الرد علی الامام و بالاخری مقصد الامام و چرا اولویت از آنچه مذکور شد ظاهر میشود سادس از اقوال ظاهر میشود از کلام المرحوم در لمعه حاصل آن این است مصلی خواه امام بوده باشد یا منفرد قصد میکند انبیا و ملئکه و ائمه علیهم السلم و هم چنین مسلمین از انس و جن و هم چنین است ماموم بعلاوه قصد رد امام هم میکند مقتضای این کلام این است منفرد قصد میکند آنچه را که مذکور شد خواه کسی در آنجا بوده باشد یا نه و القا صیغه خطاب محتاج بوجود مخاطب است و ایضا قصد مسلمین از جن در صورتی مناسب است که این شخص عالم باشد بحضور آنها و این ثابت نیست قال فی الذکری یستحب ان یقصد الامام التسلیم علی الانبیاء والائمة والحفظة والمامومین لذکر اولئک و حضور هولاء والصیغة صیغة خطاب والماموم یقصد باولی التسلیمتین الرد علی الامام الی ان قال

و یقصد المأموم بالثانیة الانبیاء و الائمة و الحفظة و المأمومین و اما المنفرد فیقصد بتسلیمه ذلک
و لو اضاف الجمیع الی ذلک قصد الملائکة اجمعین و من علی الجانبین من مصلی الجن و الانس
کان حسنا انتهی کلامه و مراد بکلام المرحوم المذکر اولئک و حضور هو کلاء اشارة بهمین مطلب است
که مذکور شد توضیح مرام مقتضی این است که گفته شود چونکه فرموده مستحب در حق
امام آن است که قصد نماید انبیا و ائمه الی آخره مقصود از این کلام تنبیه بر صحت این قصد است
یعنی القای صیغه خطاب بلفظ السلام علیکم بجهت این است که انبیا و ائمه ذکر شده است در تشهد
نظر باینکه تشهد طویلی که موثقه ابی بصیر مشتمل بر آن است مشتمل است بر انبیا و ائمه پس این
قدر کفایت میکند در حکم بصحت القای صیغه خطاب بجانب ایشان و مشار الیه در کلام
المرحوم که فرموده هؤلاء حفظه و مأمومین است اما حضور مأمومین ظاهر است
و اما حفظه پس مدلول علیه است بآیه شریفه ان علیکم لحافظین کراما کاتبین یعلمون ما تفعلون
لکن اشکال است این در صورتی متمشی تواند شد هرگاه اتیان شود بتشهدی که مشتمل بر ائمه
و انبیا علیهم السلم بوده باشد و اما هرگاه اتیان نشود پس باید این قصد را نتواند نمود کلام
مرحوم شهید ثانی در این باب از این جهت اقرب بسداد است که فرموده بعد از حکم
باینکه مصلی قصد می نماید انبیا و ملئکه و ائمه علیهم السلم و مسلمین از انس و جن را باین نحو
که ایشان را حاضر می سازد در قلب خود او وقت القای صیغه خطاب بجانب ایشان
می نماید کلام المرحوم متبین بود هرگاه مستندی در این مبدا شتیم یعنی دلیلی بود
که دلالت میکرد بر اینکه باید مصلی باید قصد نماید انبیا و ائمه و ملئکه و مسلمین
از انس و جن را بنحو مذکور تصحیح آن مینمودیم لکن باین نحو دلیلی تا حال بدید ایم حق
در اینمقام اینست که بگوییم اما در السلم علینا و علی عباد الله الصالحین چنین قصد
نماید از عباد الله الصالحین قاطبه انبیا و ائمه طاهرین و ملئکه و قاطبه صلحا از انس و جن را

خواه

خواه مصلی منفرد باشد یا امام باشد یا مأموم و امام را از صیغه متکلم مع الغیر
در علینا پس مناسب این است که امام اراده نماید خود و مأمومین را و اما هر یک
از مأمومین پس مناسب این است که اراده نماید خود و امام و سایر مأمومین را
و اما منفرد پس اگر دیگری موجود باشد در اینجا که مشغول بنماز هست مناسب
این است که اراده نماید نحوی و هر کس که در آن مکان با او هست و اگر هیچکس در آنمکان
نباشد میتواند همان قصد خود بانفراد نماید و میتواند هر کس را بخواهد با خود
ضم نموده اراده نماید و اما در صیغه السلم علیکم پس مناسب این است که عمل شود
در آن بمقتضای حدیثیکه مرحوم شیخ صدوق در علل الشرایع ایراد فرموده با حدیث
صحیحی که اشاره بآن خواهد شد محصل آن این است که منفرد در صیغه السلم علیکم
قصد می نماید دو ملکی را که مستحفظ است بر او و امام نیز همین قصد را می نماید
بعلاوه اراده می نماید قاطبه مأمومین را که با او اقتدا کرده اند و اما مأمومین پس
هر یک از آنها بصیغه مذکوره قصد رد سلام می نمایند چنانچه نیت افتتاح
بسلام می نماید اما قصد رد پس نسبت بامام نظر بآنچه مذکور شد که امام در صیغه
مذکوره نیت سلام بر قاطبه مأمومین می نماید پس رد سلام نسبت بقاطبه آنها
مطلوب است و اینمطلب بعلاوه استفاده از حدیث مذکور استفاده میشود
از حدیث صحیح که فرموده اذا کنت فی صف سلم تسلیمة عن یمینک و تسلیمة عن یسارک لان
عن یسارک من یسلم علیک نظر باینکه خصوصیت جانب یسار بودن مسلم مدخلیت
در مطلوبیت رد سلام ندارد بلکه علت مطلوبیت در صدور سلام است و این از ما نحن
فیه یعنی از امام نسبت بقاطبه مأمومین متحقق است پس رد از هر یک از مأمومین
مطلوب خواهد بود و هو المطلوب و اما نیت افتتاح بسلام پس بالاضافه بملکی که مستحفظ

هر یک از ماموین است و هم چنین بالاضافه بدو ملکی که مستحفظ امام است مجملاً هر یک
از ماموین قصد رد سلام نسبت بامام می‌نماید چنانچه قصد ابتدای سلام می‌نماید
نسبت بدو ملک که مستحفظ خود و نسبت بدو ملک که مستحفظ امام است و هم چنین
هر ماموی مگر آنکس که در اول صف میباشد نیت ابتدای سلام مینماید نسبت بانکس که در جانب
یمین او ایستاده است از ماموین چنانچه مستفاد میشود این مطلب از تعلیل مذکور
در حدیث صحیح و هم چنین قصد سلام می‌نماید نسبت بدو ملکی که مستحفظ آنکس
هست که در جانب یمین او ایستاده است چنانچه مستفاد میشود از حدیث علل
پس وظیفه ماموم قصد رد سلام است نسبت بامام و قصد افتتاح در سلام است
نسبت بدو ملک مستحفظ خود و نسبت بدو ملک مستحفظ امام این نسبت به ماموی است
که منفرد ایستاده باشد یا در اول صف ایستاده باشد و اما هرگاه در اول صف نباشد
در اینصورت علاوه می‌نماید قصد ابتدای سلام را نسبت بان کس که در جانب یمین او
ایستاده است چنانچه همین قصد را می‌نماید نسبت بدو ملک او پس مسلم علیه در حق
ماموم در اول ابتدا غیر از ماموی که منفرد ایستاده باشد یا اول صف ایستاده باشد
پنج خواهد بود ۱ امام لکن رداً ۲ ملکین امام ۳ ملکین خود الشخص ۴
ماموم دیگر که در جانب یمین او ایستاده است ۵ دو ملک که مستحفظ
من فی الیمین است من فی الیمین اگر یک نفر بوده باشد قصد سلام مختص باو خواهد
بود و دو ملک او و اما هرگاه دو یا سه یا چهار فصاعداً بوده باشد این قصد را
نسبت بهمه می‌نماید و اما هرگاه ماموم منفرد ایستاده یا در صف اول ایستاده باشد
مسلم علیه در این دو صورت سه خواهد بود یکی رداً و دو تا افتتاحاً آنچه مذکور شد
در سلام اول ماموم بود بدانکه کما است در حق ماموم مطلوب سلام ثانی هم هست

واین

٣١١

واین در صورتیست که در جانب یسار او کسی از ماموین بوده باشد در اینصورت
مستحب این است که اتیان بسلام ثانی نماید چنانچه در سابق بیان شد مقصود
در اینمقام این است که در این سلام ثانی قصد نماید و آن ماموم را که در جانب
یسار است و دو ملک او را خواه متعدد بوده باشد من فی الیسار یا نه اما قصد
من فی الیسار پس مستفاد میشود از حدیث صحیح مذکور چنانچه همین قصد و قصد
ملکین او مستفاد میشود از حدیث علل بدانکه جمیع آنچه که مذکور شد از قصد منفرد
در تسلیم سلام بر ملکین را و هم چنین قصد امام ملکین و ماموین را و قصد
ماموم بتفصیلیکه مذکور شد کلا انها محمول بر استحباب است حتی قصد رد بر امام
ظاهر این است که مسئله محل اشکال بلکه محل خلاف نبوده باشد و قول بوجوب که شهید
ثانی نور الله تعالی روحه السعید در ذکری بوده باشد ظاهر آن است که آن محمول بر خفا
خود نباشد چنانچه در مطالع الانوار مبین شده و ممکن است ماخذ کلام شیخ شهید
کلام شیخ صدوق باشد در فقیه نظر باشتمال آن بر لفظ امر فرموده و ان کنت خلف امام
تأتم به فسلم تجاه القبلة واحدة رداً علی الامام و تسلم علی یمینک واحدة و علی یسارک
واحدة لکن نسبت وجوب بجهت اشکال با مثال این الفاظ در کلمات قدمای اصحاب
سیما در مثل این مسئله که احدی تصریح بوجوب ننموده بسیار مشکل است و علی ای حال
حکم باستحباب در اینمقام محل تامل نیست لکن اشکالی که در اینمقام است این است
که حکم باستحباب آنچه مذکور شد باستحباب تسلیم محل اشکال نیست و اما بنا بر قول
بوجوب تسلیم محل مؤاخذه است بیان آن این است که حکم باستحباب قصد مذکور
موجب اجتماع ضدین است توضیح مرام مقتضی این است که گفته شود بنا بر مختار
که وجوب تسلیم بوده باشد تسلیم واجب خواهد بود بنا بر اینکه میگوئیم مستحب است

در حق ماموم در تسلیم اول قصد رد امام نماید پس لازم می اید این صیغهٔ سلام
شخص هم متصف بوصف وجوب بوده باشد وهم متصف بوصف استحباب
از این حیثیت که جزء نماز ومخرج از انست واجب است واز این حیثیت که باین قصد
رد سلام امام نموده مستحب وهم چنین است حال در حق امام نظر باینکه نیت سلام
بر ماموم باین صیغه مستحب وحال انکه اصل تسلیم واجب بوده واز این جهت
که توجیه سلام است بر مامومین مستحب مثل ابتداء تسلیم در خارج نماز وحال انکه
جزء واجب نماز است وهم چنین است حال در حق منفرد وغیره نسبت بملکین واجتماع
ضدین محال ومستلزم محال محالست پس باید قصد مذکور بنابر قول بوجوب تسلیم
جایز نباشد چنانی که حکم باستحباب ان شود جواب از این اشکال ان است
که در ان اشکال بر فرض تسلیم متوجه است بنابر قول بوجوب تسلیم وتعیین السلام علیکم
واما بر قول بوجوب تسلیم وبثبوت تخییر بین صیغهٔ مذکوره وصیغهٔ السلام علینا اشکال
وارد نیست در صورت اتیان بالسلام علیکم بعد از اتیان بالسلام علینا نظر باینکه در
اینصورت واجب همان السلام علینا خواهد بود والسلام علیکم در اینصورت مستحب است
محذوری در اینوقت نیست بلی اشکال در صورت اقتصار بالسلام علیکم است
یا در صورت تقدیم ان بر السلام علینا جواب از این اشکال چنین میگوئیم که صیغهٔ السلام علیکم
در شریعت مطهره در مقام تسلیم وارد شده است وان مشتمل بر صیغهٔ خطابست مشخص است
صیغهٔ خطاب محتاج بمخاطب است پس فی الواقع مخاطب ان باید متعین بوده باشد
خواه مصلی عالم بان بوده باشد یا نه ودر صورت علم اراده ان نماید حین التلفظ بان
یا نه مشخص است عدم اراده مخاطب موجب این نمیشود که صیغهٔ خطاب از صیغهٔ
خطاب بودن خارج شود یا انکه ان صیغه فی الواقع شامل مخاطب نشود باینمعنی

کہ شود

که شود لصیغهٔ خطاب موقوف باشد بر اراده کردن قاری انمخاطب را قطعا چنین نیست
مثل ایات حمد وسوره وسایر اذکار واد عیه موظفه در نماز هر یک را مدلولی معینی
میباشد دلالت ان الفاظ بر ان مدلول ثابت است خواه کسی اراده بکند ان مدلول را
از ان الفاظ یا نه بعد از انکه این مطلب مشخص شد میگوئیم بوضع شارع السلام علیکم را
در اخر نماز قرار فرموده مشخص است منظور نظر شارع چیزی بوده که صیغهٔ خطاب
در ان استعمال شود وواجب همان لفظ است که در ان معنی مستعمل شده است امتثال
حاصل میشود بتلاوت کردن ان لفظ خواه کسی عارف بمدلول ان لفظ باشد یا نه در صورت
معرفت بمدلول اراده نماید ان مدلول را یا نه مثل سایر الفاظ ثابته در صلوة پس میگوئیم
سابق بهمین نحو تفسیر نمودیم ظاهر این است که نه قصد او صحیح ونه قصد ابتدا
در سلام بملکین بلکه اراده ماموم با اراده ملکین می نماید بالسلام علیکم در حق منفرد
ملکین او است ودر حق امام ملکین او است مع ماموین وهکذا خواه این شخص عالم
باین بوده باشد یا نه بهمان تلاوت لفظ امتثال حاصل است لکن مستحب است ان را
کما ینبغی را اراده نماید مجمل واجب لفظ السلام علیکم است که در معنی مذکور مستعمل
شده باشد لکن معرفت این معنی واراده ان مستحب است پس نیست در اینمقام مگر
معرفت معنی واجب واراده ان از لفظ در اینمقام پس جمع ما بین واجب ومستحب نیست
اصلا بلکه متعلق استحباب معرفت معنی واجب واراده ان است از لفظ فلا
محذور اصلا واز انچه مذکور شد ظاهر میشود که انچه مذکور در جمله از عبارات است
که ماموم قصد رد امام می نماید در صیغهٔ اولی محل مناقشه است بلکه صحیح نیست
اگر چه باهم در مخاطب بودن نظر بانچه مذکور شد اگر چه اشکال مذکور وارد نیست
لکن حکم باینکه مخاطب بالسلام علیکم در حق منفرد ملکین او است ودر حق امام نیز

ملكين او است با مامومين يعنى باين نحو شارع قرار داده وهكذا خطاب در حق
مامومين نحو نيست كه بيان سند مفصلا محتاج است بدليلى كه اعتماد بان توان نمود
فرق است ما بين اين مقام ومقام امور مستحبه كه مسامحه در ادله ان مى توان نمود
اينمقام مقام بيان معنى است كه شارع لفظ را تعيين نموده كه مكلف استعمال
دران نمايد بنسبت بمنفرد كذا وبنسبت بامام كذا وبنسبت بماموم كذا با اختلاف
شد يكى از فقها در بيان ان معنى چنانچه در سابق ظاهر شد پس مهم در اينمقام بيان
مستند اين مطلب است مستند اقوال مذكوره ظاهر نيست مگر معنى كه اختيار [شد]
بنا بر انچه مذكور شد كه مستند ان حديثى است مروى در علل مناسب نه كر
الحديث است ونقل كلام در سند ان پس ميگوييم روى شيخنا الصدوق فقال
حدثنا على بن احمد بن محمد رض عنه قال حدثنا محمد بن ابى عبد الله الاسدى الكوفى
قال حدثنا محمد بن اسمعيل البرمكى عن على بن عباس قال حدثنا القاسم بن الربيع الصحاف
عن محمد بن سنان عن المفضل بن عمر قال سالت ابا عبد الله ع عن العلة التى من اجلها وجب
التسليم فى الصلوة قال لانه تحليل الصلوة قلت فلاى علة تسليم على اليمين ولا يسلم على
اليسار قال لان الملك الموكل الذى يكتب الحسنات على اليمين والذى يكتب السيات
على اليسار والصلوة حسنات ليس فيها سيئات فلهذا يسلم على اليمين دون اليسار
قلت فلم لا يقال السلام عليك والملك على اليمين واحد ولكن يقول السلام عليكم قال
ليكون قد سلم عليه وعلى من على اليسار وفضل صاحب اليمين عليه بالايماء اليه
قلت فلم لا يكون الايماء فى التسليم بالوجه كله ولكن كان بالانف لمن يصلى وحده وبالعين
لمن يصلى بقوم قال لان مقعد الملكين من ابن ادم الشدقين فصاحب اليمين على الشدق
الايمن ويسلم المصلى عليه ليثبت له صلوته فى صحيفته قلت فلم يسلم الماموم ثلثا قال تكون

ولعله

واحدا ردا على الامام وتكون عليه وعلى ملكيه وتكون الثانية على يمينه والملكين
الموكلين به وتكون الثانية على يمينه والملكين الموكلين به وتكون الثالثة على من على
يساره وملكيه الموكلين به ومن لم يكن على يساره احد لم يسلم على يساره الا
ان يكون يمينه الى الحائط ويساره الى المصلى معه خلف الامام فيسلم على يساره
قلت فيسلم الامام على من يقع قال على ملكيه والمامومين يقول لملكيه اكتبا
سلامة صلوتى لما يفسدها ويقول لمن خلفه سلمتم وامنتم من عذاب الله
عز وجل قلت فلم صار تحليل الصلوة التسليم قال لانه تحية الملكين وفى
اقامة الصلوة بحدودها وركوعها وسجودها وتسليمها سلامة للعبد من النار
وفى قبول صلوة العبد فى القيامة قبول ساير اعماله فاذا سلمت له صلوته سلمت
له جميع اعماله وان لم يسلم صلوته وردت عليه رد ما سواها من الاعمال
الصالحة فنقول اما على بن احمد بن محمد فالظاهر ان محمدا فى نسخة العلل
التى عندك اشتباه والظاهر على بن احمد بن موسى كما قول الله عز وجل
فطفق مسحا بالسوق والاعناق فقد رويته عن على بن احمد بن موسى
عن محمد بن ابى عبد الله الكوفى وذكر الفاضل الاسترابادى فى رجال على بن
احمد بن موسى من مشايخ الشيخ محمد ابن على بن بابويه فيما فى العلل الظاهر انه
تصحيف فالظاهر انه على بن احمد بن موسى وذكر شيخنا الصدوق اياه مترضيا دليل
جلالته سيما بعد ما عرفت من النقد انه من مشايخه واما محمد بن ابى عبد الله
فالظاهر انه محمد بن جعفر بن محمد بن عون الاسدى ابو الحسين الكوفى ذكر النجاشى انه ساكن
الرى يقال له محمد بن ابى عبد الله كان ثقة صحيح الحديث الا انه روى عن الضعفاء وكان
يقول بالجبر والتشبيه وفى رجال الشيخ انه احد الابواب واما محمد بن اسمعيل البرمكى

فقد وثقه النجاشی وقال العلامه بعد ان حکی عن ابن الغضایری تضعیفه قول النجاشی عندی ارجح واما علی بن عباس فهو مجهول الحال واما القاسم الربیع الصحاف فعن ابی الغضایری انه ضعیف فی حدیثه قال فی مذهبه لا التفات الیه پس حدیث ضعیف است
نظر باشتمال سند ان بدو نفر یکه مذکور شد بعلاوه اشتمال سند بمحمد بن سنان
ومفضل بن عمر لکن امر در این دو نفر سهل است نسبت بان دو نفر که مذکور شد پس
اعتماد باین حدیث که مراد از مخاطب بصیغه خطاب مدلول علیه باینست ممکن
نیست اراده هر مصلی خواه منفرد بوده باشد یا امام یا ماموم دو ملکی و اگر مستحفظ
او است پس اشکالی دران نیست نظر باینکه همین حدیث دال بر این مطلب است
و قدر مشترک ما بین جمیع اقوال سابقه است پس حدیث نسبت باین مطلب منجبر
بعمل اصحاب است لکن منفرد اقتصار می نماید بهمین قدر نظر باینکه در علاوه بر ان
مستند ظاهر نیست واما امام پس بعلاوه ملکین خود قصد می نماید قاطبه ماموین را
والقا صیغه خطاب میکند بایشان مستند این نسبت باراده دو ملک مذکور شد
واما نسبت بماموین پس نصوص معتبره است اول حدیث صحیح حاکی نماز فخر کاینات است
در وقت معراج در اخر ان حدیث مذکور است ثم التفت فاذا بصفوف من الملئکة
والمرسلین والنبیین فقیل یا محمد سلم علیهم فقال السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته
وموثقه ابن یونس بن یعقوب قال قلت لابی الحسن علیه السلام صلیت بقوم صلوة فقعدت
للتشهد ثم قمت ونسیت ان اسلم علیهم فقالوا ما سلمت علینا فقال لا باس علیک
ولو نسیت حین قالوا لک ذلک استقبلتهم بوجهک فقلت السلام علیکم واما ماموم پس
بصیغه خطاب رد سلام او قصد میکند بعلاوه دو ملک خود امام را هرگاه
در جانب یمین او کسی بوده باشد او را علاوه می نماید بر قصد دو ملک و امام

و در سلام

و در سلام ثانی قصد میکند کسی را اگر در جانب یسار او بوده باشد و هرگاه در جانب
یسار او کسی نبوده باشد اقتصار می نماید بهمان سلام اول مستند این از سابق ظاهر
میشود و در سابق بیان شد که شیخ صدوق اکتفا نموده ماند در حکم لشرعیت
سلام ثانی در حق ماموم در جانب یسار بوجود دیواری دران جانب اگرچه
ماموی نبوده باشد موافقت این بزرگوار فرموده در اینمطلب صاحب جامع
و شیخ شهید در ذکری و بیان و صاحب موجز در موجز در سابق اشاره شد
باینکه مطلع بر مستند این مطلب نشده ایم واما انچه در حدیث مفضل بن عمر
که ذکر شد مذکور است وانما این است ومن لم یکن علی یساره احد لم یسلم علی
یساره الا ان یکون یمینه الی الحائط ویساره الی المصلی معه خلف الامام فیسلم علی
یساره پس مقتضای ان اعتبار حایط است در جانب یمین بعلاوه مخالف
بافرض است نظر باینکه مفروض در اول ومن لم یکن علی یساره احد ومع ذلک بعد
از ان ذکر شده ویساره الی المصلی معه خلف الامام فیسلم علی یساره پس مقتضای ان اعتبار
حایط است در جانب یمین بعلاوه مخالف بافرض است نظر باینکه مفروض
در اول ومن لم یکن علی یساره احد ومع ذلک بعد از ان ذکر شده ویساره الی المصلی
معه خلف الامام واین نمیشود مگر انکه در جانب یسار او کسی بوده باشد پس منافی
بامفروض است واین مؤکد عدم امکان اعتماد باین حدیث است در بیان
امور مستحبه متعلقه بنماز است واین منقسم میشود بر سه قسم مقدم بر نماز و مؤخر
ازان و در اثنای نماز پس در اینمقام سه فصل است در امور مستحبه که مقدم
بر نماز است خواه قبل از دخول وقت صلوة بوده باشد یا بعد از ان واین چند
چیز است مهیا شدن است قبل از دخول وقت صلوة بتحصیل امور یکه

موقوف علیه نماز است بجهت اینکه نماز او در اول وقت اتیان نماید وفی الذکری
روی ما وقر الصلوة من اخر الطهارة لها حتی یدخل وقتها مستفاد از این حدیث
انست که اتیان بطهارة بجهت صلوة قبل از دخول وقت راجح است اگرچه
مقصود اتیان بصلوة در اول وقت نبوده باشد   رفتن پیاده است
بمسجد بجهت اتیان نماز در ان از کاشف اسرار و دقایق جناب امام جعفر صادق
مرویست حدیثیکه حاصل مضمون ان این است که هر کس پیاده بمسجد برود نگذارد
قدم خود را بر تر و خشکی یعنی بر هیچ چیزی مگر اینکه تسبیح خداوند عالم جل شانه
میکند از جانب او تا هفت طبقه زمین و اداب دخول در مسجد و خروج از ان در محل
خود بیان خواهد شد انشاء   اذان و اقامه است تحقیق ان بر وجه کمال در ضمن مقدمات
نماز بیان شد   مستحب است در وقتیکه ایستاده بنماز این دعا را که در حدیث صحیح
وارد شده است بخواند اَللّٰهُمَّ اِنّی اُقَدِّمُ اِلَیْکَ مُحَمَّداً بَیْنَ یَدَیْ حاجَتی وَ اَتَوَجَّهُ بِهِ
اِلَیْکَ فَاجْعَلْنی بِهِ وَجیهاً عِنْدَکَ فِی الدُّنْیا وَالْاٰخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبینَ وَاجْعَلْ صَلٰوتی
بِهِ مَقْبُولَةً وَذَنْبی بِهِ مَغْفُوراً وَدُعائی بِهِ مُسْتَجاباً اِنَّکَ اَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحیمُ ظاهر
این است که قبل از شروع در اذان یا فیمابین اذان و اقامه یا بعد از اقامه هر یک از این سه وقت
که بخواند مودی سنت خواهد بود چنانچه در مبحث قیام اشاره باین مطلب شد
تکبیرات افتتاحیه و ادعیه متعلقه بانها است و این در مبحث تکبیرة الاحرام به بسط
تمام مذکور شد مخفی نماند که تکبیرات افتتاحیه و ادعیه متعلقه بانها است و این در مبحث
تکبیرة الاحرام به از قسم اول در وقتی خواهد بود که تکبیر سابعه را تکبیرة الاحرام قرار
دهد و اما هرگاه تکبیر اولی را تکبیرة الاحرام قرار دهد بنا بر این تکبیرات این تکبیرات
غیر از تکبیرة الاحرام و ادعیه معهوده از قبیل قسم ثانی خواهد بود   سیم در امور

مستحبه است که در اثنای نماز است می باشد و این بسیار است اکثر از اینها بیان شد
در ضمن نیت و قیام و تکبیرة الاحرام و قرائه و رکوع و سجود و تشهد و تسلیم چنانچه
بعد از ملاحظه مباحث مذکوره مشخص میشود مقصود در اینمقام بیان بعضی
از این امور است که بیان نشده پس میگوئیم از جمله انها قنوت است تحقیق حال در بیان
این مرام مقتضی ایراد کلام است در چند مبحث   در بیان معنی قنوت است
بدانکه جوهری در صحاح چنین گفته است القنوت الطاعة هذا هو الاصل و منه
قوله تع والقانتین والقانتات ثم سمی القیام فی الصلوة قنوتا مقتضای این کلام این است
که قنوت حقیقة است در طاعت فقط و صاحب قاموس در تفسیر لفظ قنوت
پنج معنی ذکر نموده   طاعت   سکوت   دعا   قیام در صلوة   امساک
از کلام و صاحب مغرب اقتصار کرده بر سه معنی از این معانی خمسه که عبارت از طاعت
و دعا و قیام در صلوة و حکم کرده بر اینکه اشهر این معانی دعا است و صاحب نهایه
یعنی ابن اثیر و صاحب غریبین که احمد بن محمد ادیب هروی بوده باشد از جمله
معانی قنوت خشوع را ذکر نموده بنا بر این ممکن است حدیث مشهور افضل الصلوة
ما طال قنوته حمل شود بیکی از سه معنی   دعا یعنی بهترین نمازها نمازیست که طول
در دعا کردن بیشتر بوده باشد   قیام یعنی بهترین نمازها نمازیست که قیام در ان بیشتر
بوده باشد و زیادتی قیام خواه در ضمن قرائت بوده باشد یا در ضمن دعا یا در ضمن
هر دو   خشوع یعنی بهترین نمازها نمازیست که خشوع در ان بیشتر بوده باشد
و معنی ثالث بحسب اعتبار اقوی است چنانچه اول و ثانی بحسب لفظ اقرب است
انچه مذکور شد در معنی لفظ قنوت بود در لغت و اما در شرع پس کلام در تفسیر ان
مختلف است صاحب مدارک چنین تفسیر فرموده ان ذکر مخصوص است در موضع

معین از نماز و شیخ بهائی بتبدیل فرموده ذکر را بدعا چنین فرموده اند دعائی است در اثنای
نماز در محل معین خواه با رفع یدین بوده باشد یا نه تنقیح مقام در ابراز مختار مقتضی این است
که تنبیه شود بر فرق میان ذکر و دعا تا مشخص شود معرفت ما بین تعریفین پس میگوئیم آنچه
ظاهر میشود از کلمات جماعت از اعاظم فقها آن است که ذکر کلامی است که دلالت کند
بر مدح و ثنای جناب احدیت جل شانه و اما دعا پس استعمال میشود در دو معنی
خاص است و آن کلامیست که مشتمل بوده باشد بر طلب او ذا می نسبت بعالی مثل
قولنا اغفر لنا و لآبائنا و امهاتنا و لاخواننا و اعمامنا و عماتنا و اخوالنا و ثانی اعم از این است
از این قبیل است کلام بسیار از فقها که فرموده اند مستحب است دعا قبل از ذکر رکوع
و سجود اول اشاره است باین اللهم لک رکعت و لک اسلمت و بک امنت الی آخر
ما تم و دوم اشاره است باین اللهم لک سجدت و بک امنت الی آخر و هم چنین فرموده اند
دعا میخواند در وقت قیام از سجود و این اشاره است باین بحول الله و قوته اقوم
و اقعد و مخفی نماند آنچه ظاهر میشود آن است که میان دعا و ذکر عموم و خصوص
من وجه است افتراق دعا از ذکر در مثل اغفر لنا و لآبائنا و لامهاتنا و اهل
دینا جمیعا و افتراق ذکر از دعا در مثل الله اکبر و لا اله الا الله و ماده
اجتماع بسیار است مثل کلمات فرج لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله
العلی العظیم الی آخر بعد از آنکه این مطلب منقح شد میگوئیم مقتضای تعریف اول
جواز اجتزا است در قنوت بمثل الله اکبر دون ثانی مگر آنکه گفته شود مراد
از مخصوص غیر این است و مقتضای تعریف ثانی جواز اجتزا است بمثل اغفر
لنا و لآبائنا و اهل دینا منافشه در هر یک از تعریفین وارد است مختار بعد از این
ظاهر خواهد شد در حکم محل قنوت است بدانکه مشهور ما بین فقها

السنت

السنت که محل قنوت در غیر از رکعت ثانیه نماز جمعه بعد از فراغ از قرائت حمد و سوره
و قبل از رکوع است خواه در رکعت اولی بوده باشد مثل صلوة جمعه یا در رکعت
ثانیه مثل قاطبه صلوات و مرحوم محقق در معتبر قائل شده اند بتخییر ما بین
اتیان بقنوت قبل از رکوع و بعد از رکوع با افضلیت تقدیم و شیخ شهید ثانی
اختیار این قول نموده مختار قول اول است پس تاخیر آن از رکوع جایز نیست
مگر در صورت قضا چنانچه مفصلا بیان خواهد شد و در رکعت ثانیه نماز جمعه
که قنوت در آنجا بعد از رفع راس از رکوع است و قنوت ثانی و نیز بنا بر آنکه
دعای بعد از رفع راس از رکوع در وتر قنوت باشد چنانچه تصریح فرموده باین
محقق در معتبر و علامه در تذکره و منتهی و تحریر و نهایة الاحکام و شهیدین
در دروس و شرح لمعه لکن محقق اردبیلی در این تامل فرموده فرموده است
قنوت بودن این دعا ثابت نشده است در حکم قنوت است بدانکه
اختلاف کرده اند فقها در حکم قنوت در فرائض یومیه لیس قول قول بوجوب
قنوت است خواه در صلوة جهریه بوده باشد یا اخفاتیه این قول شیخ صدوق است
و مرحوم شیخ بهائی این قول را اختیار فرموده قول قول باستحباب قنوت است مطلقا
و این مشهور ما بین فقها است تفصیل است ما بین صلوات جهریه پس
قنوت واجب است در آن و صلوات اخفاتیه پس مستحب است این قول را نسبت
داده اند باین ابی عقیل مختار استحباب قنوت است در جمیع صلوات مفروضه
بوده باشد یا مندوبه فرایض یومیه بوده باشد یا غیر یومیه پس قنوت در همه
نمازها مستحب خواهد بود مگر در صلوة عیدین که ظاهر این است که قنوت
در رکعتین از نماز عیدین واجب بوده باشد و چنانچه در مبحث صلوة عیدین

بیان خواهد شد ان شاء الله تعالی یعنی در صورت وجوب صلوة عیدین و اما در صورت
عدم وجوب صلوة عیدین مشخص است انتفاء وجوب شرعی نسبت بکل مستلزم
انتفاء انست نسبت بهر جزئی از اجزای ان مجملا قنوت در جمیع صلوات
مکر عیدین مندوبست لکن در فرایض یومیه اهتمام دران بیشتر است و در جهریه
سیما صلوات غداة و مغرب مبالغه و اهتمام در محافظت ان بیشتر است

در بیان اینکه توسعه در امر قنوت است بدانکه مستفاد از اخبار
و کلام اخیار انست که هر دعائی که خواهد میتواند اکتفا نمود ففی الصحیح
عن اسمعیل بن الفضل قال سئلت ابا عبد الله ع عن القنوت و ما یقال فیه فقال ما قضی الله
علی لسانک و لا اعلم فیه شیئا موقتا یعنی سئوال کردم از کاشف اسرار و دقایق جناب
امام جعفر صادق ع از قنوت و انچه کفته میشود در حالت قنوت حضرت در جواب
فرمودند قنوت هر دعائی است که جاری شود بقدرت خداوند عالم بر زبان
تو و نمیدانم دعائی را که در ان معین باشد یعنی دعاء در ان معینی نیست که تجاوز
از ان نتوان نمود پس بهر دعائیکه بوده باشد اکتفا میتوان نمود مجملا و معتبر
در قنوت اصل دعا بمعنی اعم است هر چه مصداق دعا بان معنی بوده باشد
اکتفا بان میتوان نمود تحدیدی در ان علاوه بر انچه مذکور شد نیست
و همچنین تحدیدی در ان در جانب کثرت نیست بسند صحیح وارد است
که افضل الصلوة ما طال قنوتها بهترین نماز نمازیست که قنوت در ان
در جانب کثرت بلند بسند صحیح وارد است که افضل الصلوة طویل بوده
باشد و اما در جانب قلت پس استفاده از ان اخبار مجید نخواهد شد مدلول علیه
بحدیث صحیح است که فرموده مجزی میکرداند در قنوت اللهم اغفر لنا و ارحمنا و عافنا

واعف

واعف عنا فی الدنیا و الاخرة انک علی کل شیء قدیر مدلول علیه است بحدیث دیکر
حاکی فعل هادی طریق هدی جناب حضرت امام رضا علیه الاف التحیة و الثناء که عادت
ان مقتدای کافه انام این بوده که قنوت ایشان در جمیع صلوات این بود رب اغفر
و ارحم و تجاوز عما تعلم انک انت الاعز الاجل الاکرم مدلول علیه است
بحدیث مروی در کافی و تهذیب است در مقام جواب از سئوال از ادنی
قنوت فرموده پنج تسبیح یعنی ادنی قنوت ان است که پنج مرتبه سبحان الله
مدلول علیه بحدیثی است که مروی در تهذیب است که فرموده مجزی در قنوت
سه مرتبه تسبیح یعنی سه مرتبه بکوید سبحان الله و چونکه سه تسبیح اول اذکاری است
که روایت شده در اینمقام لهذا مرحوم محقق در شرایع و علامه در تحریر و تذکره
حکم فرموده اند که ادنای قنوت سه تسبیح است مستند ان مذکور شد و مرحوم
شیخ سعید شهید در کتاب بیان و دروس و مرحوم شیخ مفلح در کتاب
کشف الالتباس فرموده اند اقل قنوت سه تسبیح است یا سه بسمله مستند سه
تسبیح معلوم شد اما مستند سه بسمله پس استفاده جواز ان از همان حدیث
که مشتمل بر سه تسبیح است ممکن است بفحوی نظر باینکه بسم الله الرحمن الرحیم
از اعظم اذکار است بعلاوه مرحوم شیخ در زیادات تهذیب روایت فرموده
از محمد ابن علی ابن محبوب عن علی بن محمد بن سلیمان قال کتبت الی الفقیه اساله عن
القنوت فکتب اذا کانت ضرورة شدیدة فلا ترفع الیدین و قل ثلث مرات
بسم الله الرحمن الرحیم میکوئیم اکرچه مورد حدیث در مقام تقیه است لکن ظاهر
این است که تعرض ما بین حالت تقیه و غیرها در این باب نبوده باشد و لهذا
امر بترک رفع یدین فرموده با امر بکفتن بسمله سه مرتبه پس مقتضای حدیث مذکور محقق

قنوت است بگفتن بسمله سه مرتبه پس مقتضای آنچه مذکور شد آنست که ادنی قولی
که بآن قنوت متحقق میشود قول بسمله است سه مرتبه یا قول سبحان الله است
سه مرتبه قال فی السرائر والذی ینبغی ان یکون فی القنوت علی الجملة حمد الله والثناء
علیه والصلوة علی نبیه وآله علیهم السلام دور نیست مراد مرحوم این بوده باشد
که بهر یک از حمد الله تعالی و صلوات اکتفا نتوان نمود مگر اینکه مقصود قنوت کامل
بوده باشد قال شیخنا الصدوق فی الفقیه ادنی ما یجزی من القنوت انواع منها ان
یقول رب اغفر وارحم وتجاوز عما تعلم انک انت الاعز الاجل الاکرم ومنها ان یقول
سبحان من دانت له السموات والارض بالعبودیة ومنها ان یسبح ثلاث تسبیحات
مخفی نماند از آنچه مذکور شد ظاهر میشود که اقتصار کردن در تحدید قنوت
بهر یک از ذکر و دعا خوب نیست بلکه می باید جمع نمود ما بین هر دو باین نحو که
قنوت ذکر مخصوص با دعای مخصوص است در اثنای نماز نظر بعدم صدق دعا
بسم الله الرحمن الرحیم و سبحان الله بخلاف ذکر و عدم صدق ذکر بر اغفر لنا و لآبائنا
بخلاف دعا مجملا آنچه مذکور شد تحدید قنوت بود در جانب قلت واما در جانب
کثرت پس در سابق اشاره شد که حدی ندارد در کتاب مجالس از فخر کاینات صلوات الله
علیه وآله و ثواب الاعمال ماثور است که فرموده اطولکم قنوتا فی دار الدنیا
اطولکم راحة یوم القیمة قنوتات ماثوره از ائمه طاهرین بسیار است مقام گنجایش
ایراد همه را ندارد لکن مصرح به در کلام شیخ الطائفه در مبسوط و مصباح و جمع
از اعاظم فقها آنست که افضل ادعیه در مقام قنوت کلمات فرج است و این افضلیت را
سید مرتضی و ابن ادریس نسبت بروایت داده اند قال السید فی الجمل افضل ما روی
فی القنوت لا اله الا الله الحلیم الکریم الی آخره وفی السرائر روی ان افضل ذلک کلمات

الفرج

الفرج پس مناسب در اینمقام بیان کلمات فرج و تحقیق حال در آن است
پس میگوئیم کلمات علما در بیان آن مختلف است قال شیخ الطائفة فی المصباح
افضل ما یقنت به کلمات الفرج وهی لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله
العلی العظیم سبحان الله رب السموات السبع ورب الارضین السبع وما
فیهن وما بینهن وما تحتهن ورب العرش العظیم والحمد لله رب العالمین
و کلام مرحوم در نهایه در بیان کلمات فرج مثل مصباح است تفاوتی
نیست مگر در دو چیز اول بنقصان یعنی در نهایه لفظ وما فیهن نیست
دوم بزیادتی باین نحو وهو رب العرش العظیم قال شیخنا المفید فی المقنعة فاذا
فرغ من قراءة السورة بعد الحمد رفع یدیه بالتکبیر ثم قلبهما فجعل باطنهما الی السماء
وظاهرهما الی الارض وقنت فقال لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم
سبحان الله رب السموات السبع ورب الارضین السبع وما فیهن وما بینهن
ورب العرش العظیم وسلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین مذکور در مهذب
و مراسم و کتاب حسن الحال مثل مقنعه است و تفاوت ما بین مقنعه و کتب
مذکوره و بین مصباح بزیادتی و نقصان است اما زیادتی پس بجهت آن است
که لفظ وسلام علی المرسلین بعد از العظیم در مقنعه مذکور است و در مصباح
مذکور نیست واما نقصان بجهت آنکه وما تحتهن در مقنعه مذکور نیست و در
مصباح مذکور است مجملا از تصفح کلمات اصحاب ظاهر میشود اختلاف
در کلمات فرج از چند راه   بیان در کلام شیخ است در دو کتاب مذکور
و این باین نحو است که لفظ وما فیهن در نهایه نیست و در مصباح و غیره مذکور است
چنانچه لفظ هو در نهایه مذکور است هکذا وهو رب العرش العظیم و در مصباح

نیست چنانچه مذکور شد   انست که کلمات فرج مشتمل است بر و سلام علی
المرسلین بعد از و رب العرش العظیم مشتمل بر و ما تحتهن نیست و این مقتضای
مقنعه و مراسم و مهذب و غیرها است و مقتضای مصباح و نهایه عکس
آن است یعنی کلمات فرج مشتمل است بر و ما تحتهن و مشتمل بر و سلام علی
المرسلین نیست   آن است که کلمات فرج مشتمل بر هر دو لفظ هست یعنی
نحو لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان الله رب السموات
السبع و رب الارضین السبع و ما فیهن و ما بینهن و ما تحتهن و رب العرش
العظیم و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین و این مقتضای کلام شیخ
صدوق است در باب غسل میت از فقیه و مقتضای کلام سید مرتضی است
در جمل و شیخ الطایفه است در جنایز مبسوط و علامه است در نهایة الاحکام
و تذکره و محقق ثانی است در جعفریه و کفعمی است در جنة الواقیه و بلد الامین
و شهید ثانی است در شرح لمعه و شرح ارشاد   مثل سیم است با زیادتی
و ما فوقهن قبل از و ما تحتهن و زیادتی هو قبل از رب العرش العظیم این مقتضای
کلام ابن زهره است در غنیه قال افضله کلمات الفرج و هی لا اله الا الله الحلیم
الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان الله رب السموات السبع و رب الارضین
السبع و ما فیهن و ما بینهن و ما فوقهن و ما تحتهن و هو رب العرش العظیم
و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین   مثل سیم است باز لکن
با زیادتی صلوات در آخر این مقتضای کلام کفعمی است در جنة الواقیه قال مشیراً
الی کلمات الفرج و هی لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان الله
رب السموات السبع و رب الارضین السبع و ما فیهن و ما بینهن و ما تحتهن

و رب

و رب العرش العظیم و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین و الصلوة
علی محمد و آله الطیبین بدانکه این اختلافی است که ظاهر میشود از کلمات
اصحاب در بیان کلمات فرج لکن مختار در اینمقام این است که گفته شود که
کلمات فرج فقط دعا است که مشتمل است بر آن صحیح مروی در باب تلقین المیت
از کافی و آن حدیثی است که روایت کرده زراره از جناب حضرت امام محمد
باقر که فرمود اذا ادرکت الرجل عند النزع فلقنه کلمات الفرج لا اله الا الله
الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان الله رب السموات السبع و رب
الارضین السبع و ما فیهن و ما بینهن و رب العرش العظیم و الحمد لله رب العالمین
این حدیث صحیح دلالت میکند بر اینکه کلمات فرج همین است مفروض این است
که مستحب است قرائت کلمات فرج در قنوت پس قدر مستحب بمقتضای حدیث
صحیح همین است که مذکور شد و مستندی و ماخذی بجهت سایر اختلافات
ظاهر نیست مگر قول سیم ظاهر این است که مستند آن چیزیست که مرحوم صدوق
در باب غسل میت از فقیه روایت فرموده مرسلا قال قال الصادق ع ان رسول الله صلی الله
دخل علی رجل من بنی هاشم و هو فی النزع فقال له قل لا اله الا الله الحلیم الکریم
لا اله الا الله العلی العظیم سبحان الله رب السموات السبع و رب الارضین السبع
و ما فیهن و ما بینهن و ما تحتهن و رب العرش العظیم و سلام علی المرسلین و الحمد لله
رب العالمین فقالها فقال رسول الله ص الحمد لله الذی انقذه من النار
و هذه الکلمات هی کلمات الفرج مظنون این است که اعاظم مذکورین در قول
سیم ماخوذ از این بوده باشد لکن انصاف این است که اعتماد در اینمطلب بر این
نمیتوان نمود و لا بس بجهت آنکه و سلام علی المرسلین را که چه مذکور است در دعای

مذکور لکن این قدر کفایت نمیکند در حکم باینکه وسلام علی المرسلین جزء کلمات
فرج بوده باشد بلکه دلالت مرصور نی بود که هذه الکلمات کلمات الفرج از کلام
معصوم می بود و این مسلم نیست بلکه این کلام مرحوم صدوق است دلیل
بر این مطلب آنست که حدیث مذکور بسند صحیح مروی است در کافی و در آن
این دلیل مذکور نیست روی فی الباب المذکور ای فی باب تلقین المیت من الکافی
عن الکلینی عن ابی عبد الله ع ان رسول الله صلعم دخل علی رجل من بنی هاشم
وهو یقضی فقال له رسول الله صلعم قل لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله
العلی العظیم سبحان الله رب السموات السبع ورب الارضین السبع وما
بینهن ورب العرش العظیم والحمد لله رب العالمین فقالها وقال رسول الله صلعم
الحمد لله الذی استنقذه من النار انتهی الحدیث واگر ذیل مذکور در فقیه
از تتمه حدیث میبود ثقة الاسلام اعراض از آن نمی فرمودند پس عدم ذکر آن در کافی
دلیل بر این است که آن از کلام معصوم نیست بلکه از کلام صدوق است پس
در کلام معصوم اطلاق کلمات فرج نشده بر مشتمل بر وسلام علی المرسلین تا توانیم
حکم فرمود درباینکه وسلام علی المرسلین مثل جزء کلمات فرج میباشد غایة ما فی الباب
آنست که مرحوم صدوق این اطلاق را فرموده مشخص است این مجد نیست
که توانیم اعتماد بآن نموده در تعیین مسمی شرعی سیما در مقابل حدیث صحیح مذکور
یعنی حدیث زراره ممکن است وجه اطلاق مرحوم چند چیز بوده باشد مشارکه
و مشابهه در اکثر الفاظ با کلمات فرج باین جهت اطلاق این لفظ را فرموده بر مشابه از آن
اشتباه شده باشد وجه اشتباه همین است که مذکور شد یعنی چونکه در اکثر
امور این دعا مشارکت داشت با کلمات فرج اطلاق این لفظ بر آن فرموده مسامحة
والاشتباه

واشتباه در امثال این امور بسیار میشود داعی بر اشتباه ظاهر است چنانچه بعد از
تامل در آنچه حدیث زراره مشتمل بر آن است و تامل در آنچه این حدیث مشتمل بر آنست
ظاهر میشود انست چونکه کلمات فرج کلماتی نیست که تلقین مریض
میشود در حال احتضار چنانچه مدلول علیه حدیث صحیح زراره است که در اول
مذکور شد و این حدیث مشتمل است بر اینکه فخر کائنات این دعا را در حال
احتضار تلقین آن شخص مریض فرمودند این باعث شده که مرحوم شیخ صدوق
اطلاق کلمات فرج بر آن فرموده اند باشتراک در غالب الفاظ این هم وجهی است
که باعث اشتباه میشود لکن این هم تمام نیست چه شود چنانچه ثمره که بر کلمات
فرج مترتب بشود یا آنکه مغایر بوده باشد با کلمات فرج و اما ثانیا پس بجهت آنکه
دانسته شد که همین واقعه مروی در کافی است بسند صحیح و هیچیک از لفظین
یعنی وما تحتهن وسلام علی المرسلین در آن مذکور نیست و این موجب وهن
میشود وخصوصا در مقابل حدیث صحیح و اما ثالثا پس بجهت اینکه مروی
در فقیه مرسل است و مروی در کافی صحیح با وجود واقعه و اختلاف محل پس
اعتماد بما فی الکافی است و احتمال تعدد واقعه بعید است با ذکر مرد از بنی هاشم
و اینکه در حالت احتضار بوده کما لا یخفی مخفی نماناد این دعا بنحوی که مروی در کافی است
چونکه مشتمل بر لفظ وما فیهن نیست ممکن است مستند شیخ مرحوم در منهاج
همین بوده باشد در الفاظ این لفظ فتامل و سایر اختلافات دیگر وجه آنها
معلوم نیست مگر بعض نسخ فقیه که مذکور است در آن نسخه وما فوقهن
وهم جنبن وما تحتهن مجملا از جمیع آنچه مذکور شد ظاهر شد آنچه را که ما شکال
حکم توان نمود که کلمات فرج است همان قدر است که صحیحه زراره مذکوره مشتمل

بر السنة واین ظاهر میشود از ثقة الاسلام و محقق در معتبر و علامه در منتهی
و شیخ بهائی در مفتاح الفلاح و صاحب مدارک و صاحب ذخیره پس و سلام علی
المرسلین خارج از کلمات فرج است و هم چنین است و ما تحتهن و ما فوقهن کلام دیگر
که در این مقام هست این است اگرچه الفاظ مذکوره از اجزای کلمات فرج نمیباشد
ولکن آیا حکم می توان نمود بجواز قرائت آنها در اثنای کلمات فرج در اثنای قنوت صلوات
مفروضه یا نه میگوییم اما و ما تحتهن و کذا و ما فوقهن بناید تامل شود در جواز
اتیان بآنها در اثنای کلمات فرج در قنوت نظر بعمومات وارده در مباحث
قنوت خصوصا مثل محل کلام که دال بر ثنا و عظمت اله جل شانه میباشد پس مندرج
خواهد بود تحت حدیث صحیح اثن علی ربک و صل علی نبیک واستغفر لذنبک
الوارد فی مقام الجواب عن القنوت فیه قول معلوم فقال اثن علی ربک الی اخره لکن
در صورتیکه مقصود قاری همین بوده باشد نه جزئیه کلمات فرج و اما و سلام علی
المرسلین پس حکم در این اگرچه اخفّ از دو لفظ مذکور است لکن باز نباید تامل
در جواز شود نظر باینکه این دعائیست بر قاطبه مرسلین یعنی طلب رحمت است
از خلاق عالم در حق قاطبه مرسلین پس در صورت اتیان باین قصد نباید تامل شود
در جواز بلکه اظهر از کفتن آن در خصوص قنوت صلوة جمعه وارد شده روی شیخ
الطائفة فی المصباح عن سلیمان بن حفص المروزی عن ابی الحسن علی بن محمد بن الرضا
علیهما السلم قال لا تقل فی صلوة الجمعة فی القنوت و سلام علی المرسلین لکن حکم بعدم
جواز بمحض استناد باین روایة مشکل است نظر بعدم صلاحیت حدیث بجهت
تخصیص عمومات متکثره بر فرض تسلیم اقتصار نبود حدیث لازم است تعدی
از آن بغیر قنوت صلوة جمعه ممکن نیست لکن مرحوم مجلسی در بحار ترک این لفظ را

مطابق

مطابق احتیاط دانسته در کل قنوتات اگر مراد اولویت ترک بوده باشد باکی نیست
در جواز قنوت بغیر لغت عرب و عدم جواز است بدانکه فقها
اختلاف کرده اند در این مسئله اکثر فقها قائل شده اند بجواز مثل شیخ صدوق
در فقیه بعد از حکایت این قول را از شیخ خود محمد بن الحسن بن الولید و محقق
در معتبر و علامه در منتهی و تذکره و تحریر و نهایة الاحکام و مختلف
و شیخ شهید در بیان و دروس و فاضل مقداد در تنقیح و کنز العرفان و محقق
اردبیلی در مجمع الفایده و فاضل سبزواری در ذخیره و کفایه و علامه مجلسی
در بحار و قول بعدم جواز حکایت کرده اند از ثقه جلیل القدر سعد بن عبدالله
از محقق ثانی در جامع المقاصد ظاهر میشود که قائل بمنع مخصر در آن مرحوم است
تحقیق مقام مقتضی این است که گفته شود در این مبحث دو مقام است
مقام اول آنست که مناجات و تکلم با خداوند عالم جل شانه نماید در جمیع
احوال نماز خواه حالت قنوت باشد یا حالت سجود یا حالت تشهد یا حالت
قیام الی رکوع بلسانیکه بوده باشد اگرچه قدرت بعربی داشته باشد که همان مطلب را
تعبیر بعربی نماید و اینمطلب ظاهر این است که جایز بوده باشد نظر بنصوص معتبره
وارده داله بر اینمطلب مقام دوم آنست که آیا جایز است در قنوت اجتزا نماید
بغیر لغت عرب و قصد اتیان بقنوت موظفه نماید بآن لغت انصاف این است
حکم بجواز آن مشکل است بلکه ظاهر این است که حکم بجواز نتوان نمود نظر باینکه
مستفاد از نصوص وارده معتبره در مسئله علاوه از جواز و رفع حرج نیست
و اما کلمات فقها پس آن نیز مختلف است از بعضی علاوه از آنچه در مقام اول
مذکور شد معلوم نمیشود مجرد تکلم و مناجات با قاضی الحاجات و طلب حاجت

واستدعاء مطلب بهر لسان که بوده باشد در جمیع احوال نماز جایز است اگرچه غیر
حالت قنوت بوده باشد واما اقتصار بر این قدر واجتزا بان از قنوت موظفی
در صلوة پس ان ثابت نیست بلکه ظاهر این است مراعات عربیه در ان معین بوده باشد

در بیان قنوت صلوة جمعه است بدانکه هر نمازی قنوت در ان در رکعت
واحده است مگر صلوة عیدین که قنوت در ان در هر دو رکعت است بلکه
در هر یك از دو رکعت متعدد است ظاهر این است خلافی در این نیست کلام
ابن ادریس در سرائر که فرموده عندی ان الصلوة لا تکون فیها الا قنوت واحد ایة
صلوة کانت محمول است بر مسامحه مراد غیر از صلوة عیدین است وهم چنین صلوة
جمعه لکن محل خلاف است فقها قدس الله تعالی اسرارهم اختلاف کرده اند در
قنوت نماز جمعه که واحد است یا متعدد جماعتی از اعاظم قایل شده اند که قنوت
در نماز جمعه یکی است واکثر از فقها قایل شده اند بتعدد قنوت در ان لکن هر یك
از فریقین اختلاف کرده اند اما قائلین بوحدت قنوت پس اختلاف کرده اند در اینکه
قنوت واحد در رکعت اولی است یا در رکعت ثانیه شیخ مفید و مرحوم علامه
در مختلف و صاحب مدارك قائل شده اند بر اینکه قنوت در نماز جمعه یکی است
وان در رکعت اولی است واین ظاهر میشود از مرحوم ثقة الاسلام در کافی و مرحوم
شیخ صدوق در فقیه اگرچه قائل بوجوب قنوت شده اند لکن حکم فرموده اند بر اینکه مثل
سایر صلوات در رکعت ثانیه است بعد از فراغ از قرائت وکلام ابن ادریس در سرائر
اگرچه صریح در وحدت قنوت است لکن محتمل است که مراد ما بیان بان قنوت بوده باشد
در رکعت اولی چنانچه ممکن است مراد اتیان بان بوده باشد در رکعت ثانیه و ممکن است
کما و عاظهور میشود در احتمال الثانی چه اگر مراد اتیان بقنوت واحد در رکعت اولی بود

نظر بعدم اعتبار مناسب این بود که تصریح بان نماید واما قائلین بتعدد قنوت پس
ایشان نیز اختلاف کرده اند حاصل اختلاف در اینمقام راجع میشود بسه قول
اول انست که قنوت در رکعت اولی قبل از رکوع است و در رکعت ثانیه بعد از
رفع راس واین مختار شیخ طایفه است در تهذیب وابن براج است در مهذب
و محقق است در شرایع و نافع و علامه است در منتهی و تحریر و قواعد و ارشاد
و مختار شهید بن است در دروس و بیان و شرح ارشاد و شرح لمعه قول مثل
قول اول است لکن در حق امام یعنی امام در صلوة جمعه در رکعت اولی اتیان بقنوت
می نماید قبل از رکوع و در رکعت ثانیه بعد از رکوع این قول شیخ صدوق است در هدایه
و شیخ الطایفه است در مبسوط و خلاف و نهایه و سلار بن عبد العزیز است در مراسم
و محقق است در معتبر و علامه است در تذکره قول مثل دو قول مذکور است
در تعدد قنوت لکن مخالف انها است در اینکه هر دو قنوت قبل از رکوع است
خواه رکعت اولی بوده باشد یا رکعت ثانیه این قول حکایت شده است از ابن
ابی عقیل مقتضای این حکایت اعم است از اینکه امام بوده باشد یا ماموم واین ظاهر کلام
ابی الصلاح است در کافی قال یقنت فی الرکعة الاولی والثانیه نظر باینکه معهود
نزد علمای شیعه ان است که قنوت بعد از فراغ از قرائت و قبل از رکوع است اگر مراد ابی
الصلاح غیر از ان بود مناسب این بود که تصریح بان نموده باشد مختار ما بین اقوال
قول اول است پس قنوت در صلوة جمعه متعدد است در رکعت اولی قبل از
رکوع و در رکعت ثانیه بعد از رکوع است مرحوم شهید ثانی در شرح ارشاد
و صاحب مدارك و صاحب کفایه این قول را نسبت بشهرت داده مخفی نماند
انچه مذکور شد در خصوص صلوة جمعه بود یعنی در رکعت واما هرگاه ظهر جمعه بوده باشد

یعنی چهار رکعت خواه منفردا اتیان شود یا بجماعت در اینصورت مثل سایر نمازهای
چهار رکعتی است قنوت دران واحد است در رکعت ثانیه قبل از رکوع خلافی
در مسئله ظاهر نیست مگر از مرحوم شیخ در تهذیب مقتضای اطلاق کلام ان بزرگوار
در کتاب مذکور ان است که صلوة روز جمعه مشتمل بر دو قنوت است رکعت اولی
قبل از رکوع و در رکعت ثانیه بعد در صورتیکه اتیان شود با جماعت و اما
هرگاه اتیان شود منفردا پس ثابت دران یک قنوت است در رکعت ثانیه قبل
از رکوع مقتضای این کلام قول بتعدد قنوت است در صورت اتیان نماز بجماعت
اگرچه چهار رکعت اتیان نماید بلکه اگرچه نماز عصر بوده مؤید اطلاق استثنای انفراد است
ازاین حکم لکن این قول ضعیف است پس تعدد قنوت در چهار رکعت ثابت نیست
اگرچه بجماعت اتیان شود در حکم قنوت است در صورت اخلال بانکه
اخلال بقنوت در محل خود یا عمدا میباشد یا سهوا هرگاه اخلال بقنوت نمود عمدا
در اینصورت تدارک و تلافی بجهت ان ثابت نیست مطلقا خواه در اثنای نماز بوده
باشد یا بعد از فراغ از ان پس هرگاه کسی بجهت عروض مهمی ترک قنوت نمود عمدا بعد
رفع ان مهم شد در اثنای صلوة یا بعد از فراغ از ان شرعیت تدارک قنوت در این
صورت بعد از رفع راس ثابت نیست و اما هرگاه اخلال بقنوت نمود سهوا پس
این متصور میشود بچند صورت السنت که متذکر شد بان بعد از میل بجهت
رکوع لکن قبل از بلوغ بحد رکوع شرعی در اینصورت ظاهر این است که جایز
باشد عود نموده تدارک قنوت منسی نموده بعد از ان برکوع رود ان است
که متذکر شد بعد از بلوغ بحد رکوع خواه قبل اشتغال بذکر بوده باشد یا در اثنای
ذکر یا بعد از فراغ از ذکر در اینصورت مستحب در حق او این است که بعد از رفع راس

ازرکوع

از رکوع اتیان بقنوت نماید و این مشهور ما بین فقها است بلکه جمله از عبارات
اجله اصحاب مظهر انتفای خلاف در مسئله است لکن ظاهر از انچه مرحوم
علامه حکایت فرموده از ابن ابی عقیل منع تدارک است ان است
که تذکر بعد از رفع راس از رکوع و قبل از انحنا بجهت سجود بوده باشد
ظاهر این است در همان حالت استحباب تدارک ثابت بوده باشد
السنت که متذکر شد ان بعد از وصول بحد سجود یا در سجده ثانیه یا فیما بین
سجدتین یا بعد از رفع راس از سجده ثانیه لکن قبل از دخول در قیام رکعت ثالثه
در این دو صورت اگرچه مقتضای کلمات فقها مختلف است چنانچه
مفصلا در مطالع الانوار بیان شد لکن مختار عدم ثبوت تدارک است
السنت که متذکر شد بحقیقت حال بعد از دخول در قیام ثالثه الی
اخر الصلوة یعنی عدم ثبوت تدارک در اینصورت ظاهر از سابق است
مجملا در جمیع صور ثلث تدارک قنوت منسی در اثنای نماز ثابت نیست
و اما رجحان تدارک بعد از فراغ از نماز پس اگرچه مقتضای کلام مبسوط و منتهی
خلاف ان است لکن مختار ثبوت رجحان است و این ظاهر میشود از کلمات
اکثر اصحاب پس بعد از فراغ از نماز راجح در حق او این است که تدارک
قنوت منسی نموده باشد بهمان حالت جلوسی پس عود بقیام بجهت تدارک
قنوت منسی ضرور نیست بلکه رجحان عود ثابت نیست السنت
که متذکر شد بحقیقت حال بعد از فراغ از نماز لکن قبل از انصراف و انتقال
از مکان نماز مثل هفتم است مگر اینکه تذکر بحقیقت حال بعد از
انتقال از مکان نماز بوده خواه وقت نماز باقی بوده باشد یا نه ظاهر این است رجحان

و تلافی است در ما نحن فیه و ابن صغیر است پس مختار استحباب تدارک است
صح

تدارک قنوت منسی در این دو صورت نیز ثابت بوده باشد پس در حال تذکر
اگر مستقبل القبله بوده باشد بهمان حالت اتیان بقنوت می نماید و اگر مستقبل نبوده
باشد مستحب این است رو بقبله نموده بعد از آن اتیان بقنوت منسی نماید

در بیان امور مستحبه مناسبه در اینمقام است بدانکه در اینمقام
تنبیه بر چند مطلب است   آن است که قنوت منسی بعد از تدارک آن
آیا متصف بوصف قضا است یا ادا میگوئیم ظاهر از کلمات بسیاری از فقها
آنست که قضا است تحقیق مطلب مقتضی این است که گفته شود یک قسم از آن
تشکیکی در ادائیت آن نیست چنانچه یک قسم نیز تشکیکی در قضائیت آن نیست
بقیه دیگر محل تامل است و اما قسم ادا پس آن دو قسم اول از اقسام مذکوره است
و حیان باندک التفاتی ظاهر است و اما قضا پس آن قنوتی است که اتیان بآن شده
باشد بعد از انقضای وقت نماز و همچنین است قنوتی که اتیان شده باشد
بآن با بقای وقت بقدر یک رکعت یا دو رکعت در قنوت نماز چهار رکعتی نظر
باینکه محل قنوت در رکعت ثانیه است با اشکال در آن چنانچه مذکور خواهد
و اما در سایر اقسام پس آنچه بنظر قاصر میرسد ادا است بجهت آنکه قضا در اصطلاح
ائمه اصول و فقها عبارت از مأتی بها بعد از انقضاء وقت است و آنچه در اینمقام
متحقق است آنست که اتیان بجزء صلوة شده در غیر محل خود نه بعد از خروج
وقت توضیح مرام مقتضی این است که گفته شود تا بجائیکه پیشتر بنحو زده ایم
که در آن بیان وقت اجزای نماز شده باشد بلکه ظاهر این است که وقت اجزای
عبادت موقته همان وقت کل است ولهذا هرگاه اتیان بصلوة شود در اول
وقت هر جزئی از آن باتیان بوقت خود شده خواهد بود و همچنین هرگاه اتیان شود

در وسط

در وسط وقت تا آخر وقت مجملا و وقت اجزای عبادت موقته تابع وقت نفس
آن عبادت خواهد بود پس اگر وقت نفس عبادت موسع بوده باشد وقت
اجزای آن نیز چنین خواهد بود و اگر وقت نفس عبادت مضیق بوده باشد وقت
اجزای آن نیز چنین خواهد بود بنابراین هرگاه اخلال قنوت در نماز ظهر شده باشد
و متذکر شد باین بعد از فراغ از نماز ظهر پس اگر با بقای وقت ظهر بوده باشد
قنوت در وقت خود اتیان شده خواهد بود پس البته ادا بوده باشد بلی
هرگاه وقت ظهر خارج شده باشد مثلا آنکه تا غروب شمس باقی نمانده مگر
بمقدار ادای عصر در این وقت قنوت مذکور بعد از انقضای وقت خواهد بود
پس قضا خواهد بود و اما هرگاه متذکر شد بحقیقت حال از وقت ظهر باقی نمانده مگر
بمقدار دو رکعت در اینصورت ممکن است که بگوئیم قنوت مأتی به قضا بوده
باشد نظر باینکه محل قنوت در رکعت ثانیه بعد از فراغ از قرائت بود بنا بر مفروض
وقت رکعتین اولیین منقضی شده پس صادق است که قنوت مفروض بعد
از انقضای وقت خود شده لکن نظر بعموم من ادرک رکعة فقد ادرک الوقت
در صورت مفروضه رکعتین اولیین در وقت خود خواهد بود و جزء تابع کل است
پس در اینصورت ادا خواهد بود و همچنین است حال در قنوت عصر هرگاه
متذکر شد بعد از فراغ از صلوة عصر در حالتیکه باقی نمانده باشد از وقت
مگر بمقدار رکعت یا رکعتین پس قنوت مأتی به در جمیع صور ادا خواهد
بود مگر قنوتیکه اتیان شود بعد از انقضای وقت بعد از اطلاع و تامل در آنچه
مذکور شد نباید تامل در این شود بنابراین مراد فقها نباید قضا بمعنی معروف
باشد بلکه مراد این است چونکه قنوت بعد از محل خود اتیان شده از این جهت تعبیر از آن

بقضا نموده اند اگرچه در اکثر صور متصف بوصف ادا بوده باشد مخفی نماند که انچه
مذکور شد که قنوت در غیر محل خود واقع شده در غیر صورت اولی است
و اما در صورت اولی پس در محل خود واقع شده است مطلب ثانی انست که حکم
مذکور چنانچه ثابت است در صلوات مفروضه ثابت است در صلوات
مندوبه بر همان تفصیل که در صلوات مفروضه مذکور شد مطلب سیم انست که جهر
راجح است در قنوت مطلقا خواه در نماز جهری بوده باشد یا اخفاتی لکن در حق
امام و منفرد و اما در حق ماموم پس اخفات در ان راجح است اگرچه در نماز جهری بوده
باشد این در صورتیکه با جهر سماع امام متحقق شود تاملی در ان نیست و اما در صورتیکه
از امام بعید بوده باشد بنحوی که اجهار موجب اسماع امام نشود محل تامل است لکن بان
ظاهر این است که جهر در حق او مرجوح و اخفات راجح بوده باشد چنانچه در مبحث
قرائت بیان شد بدانکه ضبط سدید در جهر و اخفات در صلوات یومیه مقتضی این است
که گفته شود که اقوال ثابته در نماز مغرب و عشا باعتبار جهر و اخفات منقسم میشود
بر چهار قسم واجب الجهر و واجب الاخفات و راجح الجهر و راجح الاخفات اما وجوب
جهر پس در قرائت حمد و سوره در رکعتین اولیین و اما وجوب اخفات پس
در قرائت حمد و سوره در رکعتین اولیین و اما وجوب اخفات پس در قرائت
یا بدل از تسبیحات اربع در رکعتین اخیرتین در نماز عشا و در رکعت ثالثه در نماز
مغرب و اما رجحان اخفات پس در استعاذه است و اما رجحان جهر پس در غیر
انچه بیان شد از اذکار و ادعیه ثابته در ان در بسمله در رکعت اخیرتین نماز عشا و در رکعت
ثالثه نماز مغرب در حق امام و منفرد و اما در حق ماموم پس وجوب جهر و رجحان
جهری نمیباشد بلکه یا لازم الاخفات است این در قرائت در حق ماموم مسبوق

در رکعتین

در رکعتین اولیین و در قرائت و بدل ان در غیر رکعتین اولیین یا راجح الاخفات است و این
در غیر انچه مذکور شد معلوم است انچه مذکور شد در صورتیست که ماموم باقی بر وصف
مامومیت بوده باشد و اما هرگاه باقی نبوده باشد یا منفرد خواهد بود یا امام حکم
هر یک مذکور شد مخفی نماند حکم تکبیرات سنت افتتاحیه در حق امام مثل استعاذه است
که اخفات در ان راجح است و اما نماز صبح پس ان در حق امام و منفرد باعتبار
جهر و اخفات منقسم میشود بر سه قسم لازم الجهر و راجح الجهر و راجح الاخفات
و لزوم اخفات در ان نمیباشد و اما لزوم جهر پس در قرائت است و اما رجحان جهر
پس در غیر انچه مذکور شد و اما در حق ماموم پس ثابت نیست مگر رجحان اخفات
این در صورتیست که ماموم بعید نبوده باشد که استماع صوت امام نکند و اما هرگاه
بعید باین حد بوده باشد پس اقوال ثابته در نماز در حق او منقسم میشود بر راجح
الجهر و راجح الاخفات اول در قرائت و ثانی در غیر ان از اذکار و ادعیه ثابته در ان
نماز و لکن در رجحان جهر اشکالی است اگرچه در صورت مفروضه بوده باشد و اما
نماز ظهرین پس باعتبار اقوال ثابته در ان منقسم میشود بلازم الاخفات و راجح
الاخفات و راجح الجهر پس لزوم جهری در ان نمیباشد لزوم اخفات در قرائت
در رکعتین اولیین و در قرائت و بدل ان در اخیرتین و رجحان الجهر در بسمله و قنوت
و در دعای بعد از رفع راس از رکوع یعنی سمع الله لمن حمده و دعا بعد از ان که
عبارت بوده باشد از الحمد لله رب العالمین و اهل الجبروت والکبریاء والعظمة
لله رب العالمین و اما رجحان اخفات پس در غیر اینها است که مذکور شد انچه
مذکور شد در حق منفرد است و اما در حق امام پس ان نیز چنین است یعنی اقوال
ثابته در نماز مذکور منقسم میشود بر سه قسم مذکور لکن بجای یکی مذکور بلکه راجح الجهر

در حق امام در غیر قرائت و بدل آن و غیر از استعاذه و تکبیرات ست افتتاحیه جهر است
و راجح الاخفات در تکبیرات ست افتتاحیه و استعاذه و اما در لازم الاخفات
پس فرقی ما بین امام و منفرد نمی‌باشد و اما ماموم پس رجحان جهری در حق او نمی‌باشد
یا لازم الاخفات است یا راجح الاخفات لازم الاخفات در حق مسبوق در دو رکعتین
اولیین یا احدهما در قرائت و بدل او در حق غیر مسبوق یا مسبوق به رکعت واحده
در دیگر رکعت راجح الاخفات در ما عدای آن در بیان قرائت آیات قرآنیه است
در قنوت بدانکه اشکالی در جواز قرائت آیات قرآنیه در قنوت در نظر حقیر نیست
و به اشکال به نظر نمیرسد مگر شبهه قران و این تشکیک نیز را بنا رد به جهت آنکه قران
قرائت اکثر از سوره واحده است بعد از حمد بقصد قرائت مطلوبه در نماز و این در محل
کلام ثابت نیست لکن کلامی که در اینمقام هست این است که اگر چه تشکیکی در جواز
قرائت آیات قرآنیه نیست در حال قنوت لکن کلام که در آن است که آیا اجتزاء به این
قرائت می‌توان نمود از قنوت مطلوب در نماز یا خیر ظاهر در اینمقام تفصیل است بیان آن
این است که اگر آیه مقروه از آیات مشتمله بر عجز و انکسار و طلب عبادار خلاق عالم جل شانه
بوده باشد مثل رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا فَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ یا مشتمل بر طلب
فقط بوده باشد مثل ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار و نحو آنها
ظاهر این است که در جواز اجتزاء به آن محل تشکیک نبوده باشد و هم چنین هرگاه مشتمل
بر تحمید و تمجید و تهلیل الهی جل شانه بوده باشد مثل آیة الکرسی و الحمد لله رب العالمین متصلا
به همین یا قرائة کل سوره یا بعض سوره و نحوها پس ظاهر این است که تامل نباید نمود در جواز
اجتزاء نظر به عموم حدیث صحیح اثر علی ربک و عموم ما جری الیه علی لسانک و لا اعلم فیه
شیئا موقتا و حدیث لیملأ ثلثا چنانچه سابق بیان شد شاهد است بر این مطلب و اما مثل اذا قمتم

الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق و مثل یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلوة
من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله و ذروا البیع الی آخره یا مشتمل بر قصص بوده باشد مثل
اذ قال یوسف لابیه یا ابت انی رایت احد عشر کوکبا الی آخره و نحو اینها پس ظاهر این است
اجتزاء به امثال آیات مذکوره نمیتوان نمود در اتیان به وظیفه ملخص کلام این است که در اینجا
دو مقام است جواز قرائت آیات قرآنیه در مقام قنوت و غیره و ثانی جواز اجتزاء به آن
بان در قنوت موظف اول ثابت است بعنوان اطلاق و ثانی در آن تفصیل است که مذکور شد
نظیر این در دعا بغیر لغت عرب در مقام قنوت بیان شد در بیان استحباب
رعایت امور چندی است در مقام قنوت تکبیر است بدانکه اختلاف کرده اند
فقها در این مقام مرحوم علامه در کتاب مختلف حکایت فرموده اند از علی بن بابویه
که والد بزرگوار شیخ صدوق بوده باشد که آن مرحوم قائل شده اند باینکه تکبیر بجا آوردن برای
قنوت ثابت نیست و این قول ظاهر میشود از مرحوم سید جلیل القدر سید مرتضی در کتاب
جمل العلم مرحوم علامه نقل فرموده اند از شیخ طوسی قدس الله تعالی روحه که آن بزرگوار
حکایت فرموده از شیخ سعید شیخ مفید نور الله روحه السعید که آن مرحوم در اواخر عمر
شریف ایشان مستقر شده بود بر عدم تکبیر از برای قنوت و لکن مشهور ما بین فقها
نور الله تعالی مضاجعهم آن است که تکبیر بجهت قنوت مستحب است و این قول مختار است
پس در وقت اراده قنوت سنت است که اتیان به تکبیر نماید با رفع یدین و این تکبیر از آداب
قنوت و مستحبات آن است و در سابق بیان شد که تکبیرات ثابته در پنج نماز یومیه نود و پنج است
پنج تکبیر در هر رکعتی بجهت رکوع و سجود چهار در رکعتی عدد تکبیرات رکوع و سجود بیست است
بنا بر این تکبیرات رکوع و سجود نماز ظهر و عصر و عشا شصت است و عدد تکبیرات رکوع
و سجود در نماز مغرب پانزده است و عدد تکبیرات رکوع و سجود در نماز صبح و مغرب

ببیست و پنج است بعد از انضمام ببیست و پنج شصت عدد تکبیرات میرسد بهشتاد و پنج
بعد از انضمام پنج تکبیرة الاحرام و پنج تکبیر بجهت قنوت عدد تکبیرات میرسد بنود و پنج مجلد
از جمله مستحبات قنوت ان است که در حین اراده قنوت تکبیر بگوید با رفع
یدین در صلوات مفروضه ظاهر این است که این استحباب نیز در نوافل ثابت بوده باشد
و هم چنین در نماز کسوف و خسوف و زلزله و سایر مخوفات سماویه و نماز طواف و اما نماز
عیدین پس اگرچه در ان تکبیر قبل از شروع بقنوت ثابت است لکن تکبیر بجهت قنوت بودن ثابت
نیست و اما نماز جمعه پس ثبوت اصل تکبیر قبل از قنوت معلوم نیست چه جای اینکه
بگوئیم که ان تکبیر بجهت قنوت است یا نه خواه در قنوت اول بوده باشد یا در قنوت
ثانی رفع یدین است در حال قنوت بدانکه رفع ید را مدخلیتی از ماهیت
قنوت نمیباشد بلکه قنوت عبارت از اصل دعا یا ذکر با هر دو میباشد در محل معین
اگرچه رفع یدین با او نباشد پس رفع ید مستحب جدائی خواهد بود در حال قنوت
و بنابراین هرگاه کسی گرفتار شود در مقام تقیه ترک قنوت ضرور نیست غایت ما فی الباب
ترک رفع یدین می نماید و این مستحب است در حال قنوت چنانچه این حقیر در سفر مکه
معظمه اتفاق می افتاد که اشرار عرب می ریختند بر سر حاج بجهت مطالبه پول و اذیت در نماز
جماعت در مقام قنوت بجهت محافظت از شر ان اشرار این دعا را میخواندم اللهم احفظنا
من بین ایدینا و من خلفنا و عن ایماننا و عن شمائلنا و من جمیع نواحینا من شر الاشرار و المفسدین
و بحق محمد و اهل بیته الطاهرین و ترک رفع ید می نمودیم بجهت تقیه مخفی نماند که رفع ید
مستحب است در هر قنوت مگر در قنوت بعد از رفع راس در نماز وتر که جمعی کثیری
از فقها حکم فرموده اند که در وتر دو قنوت است یکی قبل از رکوع و دیگری بعد از
رفع راس از رکوع و رفع یدین در دعائی که بعد از رفع راس است ثابت نیست و اما در قنوت

صلوات عیدین پس ظاهر از اکثر فقها انست که رفع یدین در قنوت عیدین
ثابت نباشد بمقتضائی فرموده اکثر فقها ان است که رفع یدین در حال تکبیرات میکند
بخلاف دعا فیما بین التکبیرات لکن صاحب وسیله و مرحوم شیخ در کتاب ذکری حکم
فرموده اند باستحباب رفع یدین در حال قنوت در عیدین باز عمل باین
عیب است پس در حکم باستحباب رفع یدین در قنوتات عیدین مضایقه
نداریم بنابراین امر در رفع یدین در حال تکبیرات در صلوات عیدین بنابر قول بعدم ثبوت
رفع یدین در حال قنوت ظاهر است و اما بنابر قول باستحباب رفع یدین در حال
قنوتات عیدین نیز پس امر رفع یدین در تکبیرة اولی ظاهر است در رکعت اولی و ثانیه
و اما در غیر تکبیرة اولی پس تادیه سنت بدو طریق ممکن است انکه دو دست که
در حال قنوت مرتفع هست پائین آورد بعد از ان رفع نماید بجهت تکبیر ان است
بهمین نحو که حالت قنوت هست رفع یدین نموده اتیان بتکبیر نماید بعد از ان رفع نماید
بجهت قنوت نظیر این حال در تکبیر رکوع است بعد از فراغ از قنوت در فرایض یومیه
مثلا پس ان نیز همان دو طریق ممکن است ان است که بعد از فراغ از قنوت
دو دست را پائین اورد بطریق متعارف بعد از ان رفع نماید در حال تکبیر بجهت
رکوع انست که بعد از فراغ از قنوت بهمان حالت که هست رفع یدین نموده
تکبیر بگوید مگر در صورتیکه بسیار بلند نموده باشد بحدیکه قریب بمنتهای الیه رفع
یدین در تکبیر با ان حد بوده باشد در اینصورت اکتفا بهمان حالت کفایت میکند
در تادیه سنت از امور مذکوره در بیان تحدید رفع یدین است در حال
قنوت و کیفیت ان است پس میگوئیم ظاهر میشود اختلاف فقها در این مسئله
بچند قول انست که رفع یدین می نماید در حالت بسط کفین تا محاذی

که یدین محاذی باصورت مصلی شود و ظهر کفین بجانب زمین و بطن بجانب
اسمان واین مشهور مابین فقها است مرحوم شیخ شهید این قول را نسبت باصحاب
داده مثل این است در کیفیت واقل از ان است در تحدید یعنی بهمین نحو
بلند می نماید تا اینکه مقابل سینه مصلی شود این قول مختار ابن براج و ابن ادریس است
است که ظهر کفین را بسوی اسمان نکرداند و بطن کفین را بسوی زمین و اما
مقدار رفع یدین پس مشخص نیست این قولی است که مرحوم محقق در معتبر نسبت بقیل
داده اقول قول بجواز امرین است یعنی تادیه سنت میشود برفع یدین خواه
ظهر کفین را بسوی اسمان نکرداند یا بطن را با اولویت قرار دادن بطن کفین را بسوی
اسمان نکرداند یا بطن را با اولویت قرار دادن بطن کفین را بسوی اسمان این قول را مرحوم
محقق در معتبر و مرحوم علامه در منتهی اختیار فرموده اند مختار قول اول است لکن
تحدید مذکور بعنوان ندب و رجحان است نه حتم و الزام پس تادیه سنت میشود
بمطلق رفع یدین لکن اولی این است که رفع نماید بحدیکه یدین مواجه او شود لکن
ظاهر این است که اتصال یدین باحدهما بدیگری ضرور نباشد پس سنت مؤدی میشود
خواه یدین را متصل بهم نگهدارد یا منفصل اولی این است کل انگشتان دست را بهم بچسباند
مگر انگشت بزرگ را با انکه اداب و وظیفه دست مصلی در احوال نماز نسبت بضم
اصابع و عدم ضم بر سه قسم است رجحان ضم اصابع است کل انگشت مگر
انگشت بزرگ این مختص بحالت قنوت است چنانچه مذکور شد تفریج
اصابع است یعنی هر انگشتان از هم جدا نماید این مستحب است در حالت رکوع
ضم کل انگشتان است حتی انگشت بزرگ و این راجح است در جمیع احوال
صلوة مگر در حالتیکه مذکور شد خواه قیام بوده باشد یا جلوس یا سجود انا مور دیگر

مذکور

مذکور است که مرحوم علامه در کتاب منتهی در اینمقام قولی نقل فرموده ان قول
این است که مستحب در حق مصلی ان است که بعد از فراغ از قنوت دستها را
بصورت خود بمالد این قول را رد فرموده که چنین چیزی ثابت نیست و مرحوم
شهید این قول را از جعفی که یکی از قدما علمای شیعه است نقل فرموده بعلاوه مسح
و سینه باین نحو که این قائل فرموده بعد از فراغ از قنوت مستحب این است که دستها را
بصورت و ریش و سینه خود بمالد بعد از ذکر این قول فرموده است این قول بعض
از علمای عامه است و این خادم شریعت سید المرسلین صلعم مضایقه ندارم از اینمعنی
لکن در قنوت نوافل نه فرایض نظر بحدیث معتبر بل صحیح که در او اخو احتجاج مروی است
از جناب حجة الله الرحمن و امام الانس و الجان حضرت صاحب العصر و الزمان عجل الله تعالی
فرجه حاصل ان این است که بعد از فراغ از قنوت مالیدن دست بر سر و صورت
فضیلت دارد در نوافل لیلیه و نهاریه و در فرائض چنین عمل جائز نیست و این
حدیث معتضد است بحدیثیکه در باب تعقیب در فقیه مذکور است مرسلا
هکذا قال ابو جعفر ع ما بسط عبد یدیه الی الله عز و جل الا استحیی الله ان یردها صفرا
حتی یجعل فیها من فضله و رحمته ما یشاء فاذا دعا احدکم فلا یرد یدیه حتی یمسح بهما
علی راسه و وجهه قال و فی خبر اخر علی وجهه و صدره حاصل ظاهر مضمون این
حدیث شریف است که نیست هیچ بنده که دست خود را بلند نماید در مقام
دعا مگر انکه خداوند عالم جل شانه را شرم می اید که ان دست را خالی برگرداند
تا انکه قرار میدهد ما بین از فضل و رحمت خود در ان دست انچه را که صلاح داند پس هرگاه
یکی از شماها دعا کند دست خود را بر نگرداند تا انکه این دستها را بر سر و روی
خود بمالد و در حدیث دیگر چنین وارد شده باید دست خود را بر نگرداند تا انکه

اند ست را بر صورت و سینه خود بمالد و بغیر از الله کس این حدیث را روایت نموده
در کتاب دعا از اصول کافی از کاشف اسرار و دقایق جناب امام جعفر صادق که
آنحضرت فرموده ما ابرز عبد یده الی الله العزیز الجبار الا استحیی الله عز وجل ان
یردها صفرا حتی یجعل فیها من فضل رحمته ما یشاء فاذا دعا احدکم فلا یرد یده
حتی یمسح علی وجهه و رأسه صفر بمعنی خالی است بدانکه آنچه از صاحب قاموس ظاهر
میشود آنست که این لفظ بضم صاد و فتح و کسر هر سه جایز است و این حدیث در فصل
اول از باب عاشر مکارم الاخلاق نیز مذکور است شیخ است حدیث بعنوان
عموم شامل احوال صلوة نیز هست عموم این احادیث اگرچه نسبت بغیر ایشان مخصوص است
بحدیث معتبر مذکور لکن نسبت بنوافل مؤید آن است مخفی نماند آنچه مذکور شد
معنی ظاهر حدیث بود لکن مهم درین مقام این است که در این حالت کمال ذلت
مثل گدا دست را در مقام سؤال بلند نموده ملتفت این شود که این ذلت و خدمت
کیست و سعی نماید مبادا سؤال بنحوی نماید که مستوجب اظهار احتیاج احدیت
عظمت حضرت مسئول شود و در مقام سؤال نوعی نماید که نعوذ بالله جناب
مسئول با او معمول دارد بعمل اعراض از سائل را متذکر شدت احتیاج و افتقار
خود شود و غایت غنا و عظمت مسئول و معبود را در نظر آورده بمقتضای شدت
حاجت خود و کمال غنا و عظمت مسئول سؤال نماید در محاسن برقی در باب
احتیاط در دعا از کاشف اسرار و دقایق جناب امام جعفر صادق حدیثی
مرویست که آنحضرت از رو الدین برکوا خود ولی سرور از صفتی قواعد تضرع و ابتهال
و مؤسس بنای محکم لا سالی مناجات جناب سجاد صلوات الله علیه روایت فرموده
که جناب موسی بن عمران علیه السلام مرور کردند بمردی در حالیکه از دست خود را بلند کرده بود

بجانب آسمان اظهار حاجت و مسئلت خود می نمود بدرگاه عظمت اقتدار خلاق
جهان جل شانه جناب حضرت موسی او را بهمین حالت مشاهده فرموده تشریف
بردند بسمت حاجتی که منظور نظر شریف ایشان بود تا هفت روز طول کشید
پس از آن معاودت فرمودند او را دیدند که بهمان حالت باقی است در آن وقت
رأفت نبوت بر آن سرور عالم مرتبت غالب شد و روی تضرع و ابتهال بدرگاه حضرت
ذو الجلال نموده بعرض عرض ساحت جبروت چنین رسانید که ای پروردگار
عالم این بنده ذلیل است دستهای خود را بجانب رحمت تو بلند نموده استدعای
حاجت خود می نماید از وقت سؤال تا حال هفت روز منقضی شده ابواب
رحمت اجابت را بجانب او مفتوح نفرموده در آن وقت وحی از جانب عالم بما فی الضمائر
والاسرار بجانب آن ستوده درگاه حضرت غفار رسید که ای موسی اگر دعا کند حتی
یسقط یداه و ینقطع لسانه ما استجبت له حتی یأتینی من الباب الذی امرته به یعنی
ای موسی اگر بخواند مرا تا آنکه دستهای او بیفتد و قطع شود زبان او اجابت
او نخواهم نمود تا آنکه بخواند مرا بنحوی که من قرار داده ام نعوذ بالله من الخذلان والحرمان
عن شر افترا جابر الرحمن — از جمله امور یکه در اثنای نماز مستحب است وظیفه مکلف است
باعتبار چشم در احوال صلوة بدانکه وظیفه مکلف باعتبار چشم آن است که در حال
قیام نظر نماید بموضع سجود و این ثابت است در جمیع احوال قیام مگر در حال قنوت
که مستحب در آن وقت آنست که نظر نماید بر باطن کف خود شاید حکمت در هر دو
این بوده باشد در حال نظر کردن بموضع سجود ملتفت این شود که این موضع است
که اشرف و اعلی اعضای خود را بخاک مذلت می اندازد بجهت رعایت غایت تعظیم معبود
جلیل و اظهار منتهای مرتبه ذلت در خدمت رب کریم بمقتضای این تدبیر معمول دارد

در احوال صلوة و اما نظر در حال قنوت بکفین بجهت آنکه متذکر شود که این دست بلند
نمودن و باز نمودن که مقام مرتبه مذلت است بجهت سؤال رحمت و حاجت است از خلاق
آسمان و زمین پس این ذلت خود را وسیله راه نجات و فوز بسعادات کرده اند و اما وظیفه مکلف
در حال رکوع آنست که نظر نماید بمیان دو قدم خود و در حال سجود وظیفه او آنست
که نظر نماید بدامن خود شاید حکمت نظر در هر یک از احوال مذکوره این بوده باشد که نظر
باین نحو مناسب ارباب حیا است در مقابل آنکس که غایت حیا از این مطلوب و مستحسن
عقولا است   از جمله امور مذکوره وظیفه مکلف است باعتبار یدین در احوال
صلوة بدانکه وظیفه باعتبار دو دست در حال قیام آنست که دو دست در حال
قیام بگذارد بر روی ران خود مقابل دو زانو باید جمیع انگشتها را بهم بچسباند چنانچه بیان شد
رعایت این وظیفه در جمیع احوال قیام ثابت است مگر در حال قنوت که وظیفه مکلف
دو دست در حال قنوت آن است که دستها را بلند نماید مقابل رو نگهدارد تا فراغ از قنوت
و وظیفه او در حال تکبیرات آنست که هر دو دست را بلند نماید بنحوی که در سابق مفصلا بیان شد
و وظیفه مکلف باعتبار یدین در حال رکوع آن است که دست راست را منفرجات الاصابع
بگذارد بر زانوی راست و همچنین دست چپ را بهمین هیئت بر زانوی چپ و وظیفه او باعتبار
یدین در حال سجود آن است که دو دست را بگذارد بر زمین مقابل صورت بنحوی که انگشتها را
مقابل گوش بگذارد و وظیفه او در حال سجود رفتن آنست که اول دو دست را بر زمین
رساند بعد دو زانو را و در وقت ایستادن دو دست را از زمین بردارد بعد از آنکه دو زانو را
از زمین برداشته باشد یعنی اول دو زانو را از زمین جدا نماید بعد از آن دو دست را از زمین جدا
نماید و وظیفه مکلف باعتبار دو دست در حال تشهد بلکه در حال الجلوس مطلقا آنست
که دو دست را بر ران بگذارد نزدیک سر زانو چنانچه در مبحث تشهد مفصلا بیان شد   در بیان

مستحبست

مستحب است که بعد از فراغ از نماز است و آن تعقیب است تنقیح مقام محتاج است
بایراد کلام در چند مطلب   در بیان معنی تعقیب است پس میگوئیم
صاحب صحاح گفته التعقیب فی الصلوة الجلوس بعد ان تقضیها الدعاء او مسئلة
مخفی نماند مقتضای این کلام این است که کفایت کند جلوس بعد از صلوة بجهت
دعا در صدق تعقیب اگر چه مشغول بدعا بوده باشد ظاهر این است که چنین
نبوده باشد و ایضا ذکر دعا مغنی از ذکر مسئله است نظر بعمیم دعا از مسئله و ذکر
خاص بعد از عام نظر باعتنای بشان خاص و اهتمام بآن اگر چه بابی است واسع
لکن مناسب آن ذکر بواو است نه با او شاید از این راه بوده باشد صاحب
قاموس اقتصار کرده است بدعا تنها قال التعقیب الجلوس بعد الصلوة للدعاء
و این اگر چه سالم از ثانی نیست لکن مؤاخذ است باول و وارد میشود بر هر دو
که مقتضای کلام این دو نفر این است که معتبر بوده باشد جلوس در تحقیق
تعقیب بنا بر این هرگاه اتیان بدعا نماید بعد از نماز در سجده باید تعقیب
نبوده باشد و همچنین هرگاه اتیان بدعا نماید قائما یا ماشیا توهم این نشود از آنچه
اینها ذکر کرده اند معنی لغوی است نه شرعی نظر باینکه صلوة در کلام اینها معنی
شرعیست نه لغوی و این محل تشکیک نیست و این مقتضی اینست که باید مراد
اینها در این مقام ذکر مستعمل فیه لفظ بوده باشد در شرع نه معنی لغوی و جمله از کلمات
قدمای اصحاب مثل مرحوم شیخ در نهایه و مبسوط و ابن براج در مهذب و ابن ادریس در سرائر
و غیرهم اگر چه موهم این است که جلوس معتبر در تعقیب بوده باشد لکن کلمات اینها را
محمول است بر افضلیت حق این است که جلوس معتبر در تحقیق تعقیب نیست پس
هرگاه بعد از تسلیم بسجده رود در آن مشغول بتلاوت ادعیه شود اتی بتعقیب خواهد

بود و هم چنین اتیان بدعا قائماً نماید یا ماشیاً و ازین راه است که محققین از
متاخرین علما نور الله تعالی مراقدهم مثل شیخ شهید ثانی در شرح لمعه و محقق
اردبیلی در آیات الاحکام و شرح ارشاد و شیخ بهائی در حبل المتین و فاضل معتمد
فاضل هندی و بعضی از این اعاظم تصریح فرموده‌اند بعدم اعتبار جلوس در مفهوم
تعقیب و بعضی تعریف فرموده‌اند انه الاشتغال عقیب الصلوة بدعاء او ذکر
بر او این است که قرآن نیز داخل شود بانی نحو که تعقیب عبارت است از مشغول
شدن بعد از نماز بدعا یا بذکر یا بقرآن یا بدو یا بهر سه   در ذکر جمله از اخبار
وارده از ائمه اطهار علیهم السلام در بیان فضیلت تعقیب تا اطلاع بر مضمون آنها
موجب رغبت مومنین شود در مداومت بان پس میگوئیم از جمله اخبار مذکوره
حدیثی است مروی در کافی و بحار و کاشف اسرار و دقایق جناب حضرت امام جعفر
صادق که فرموده هر کس اتیان بنماز مفروضه نماید و مشغول بتعقیب شود تا نماز
دیگر چنین شخص مهمان خداوند عالم است و مشخص است که خداوند عالم جل شانه
اکرام مهمان خود خواهد فرمود و از جمله از اخبار حدیثی است مروی در کتاب صاحب
مکارم فی السر و العلن جناب حضرت امام حسن که آنحضرت فرموده که جناب رسول
خدا صلعم فرموده که جناب رسولخدا صلعم فرموده هر مسلمانی که بنشیند در جائیکه
نماز صبح را در آن اتیان نموده مشغول باشد بذکر خداوند عالم جل شانه تا طلوع شمس
اجر او مثل اجر کسی است که زیارت جناب رسولخدا کرده باشد و از جمله از اخبار
حدیث صحیحی است مروی در تهذیب از جناب حضرت امام جعفر صادق که از والدین
بزرگوار خود و از بزرگوار از جناب حضرت امام حسن روایت فرموده که فرموده
هر کس نماز کند پس بنشیند در محل نماز خود تا آفتاب طلوع نماید این حایل میشود بجهت

و از آتش

و از آتش جهنم و از جمله اخبار مذکوره حدیث صحیحی است از کاشف اسرار و دقایق جناب
امام جعفر صادق که فرموده تعقیب انفع است در طلب روزی از مسافرت
در بلاد و از جمله آنها حدیثی است مروی در کتاب معیشت کافی از آن سرور اخبار
و دقایق جناب امام جعفر صادق که فرموده نشستن مرد در عقب نماز فجر انفع است
در طلب روزی از مسافرت در دریاها و از جمله از اخبار حدیثی است مروی از
عبدالله بن یعفور که گفت که عرض کردم بخدمت معصوم که آیا چنین است اگر هیچ چیز
در طلب روزی انفع نیست از تعقیب بعد از فراغ از نماز صبح تا طلوع آفتاب
فرمودند بلی چنین است ولکن انفع از آن چیدن شارب و گرفتن ناخن است
در روز جمعه اخبار در این باب بسیار است جمله از آن در مباحث ابتر
مذکور خواهد شد   در بیان جمله مهمه از تعقیبات ماثوره است
میگوئیم در اینجا دو مقام است مقام اول در بیان تعقیبات مشترکه یعنی
تعقیباتی که ثابت است عقب هر یک از صلوات مفروضه و این بسیار است
از آنها سه تکبیر است بدانکه بعد از فراغ از صیغه سلام مستحب است
که اتیان بتکبیر نماید سه مرتبه و مستحب این است در حال تکبیر دستها را بلند
نموده تا محاذی گوش و دور نیست شرعیت این تکبیرات در حال الجلوس بوده باشد
چه شرعیت اینها در غیر اینحالت مشخص نیست   از مستحبات
بعد از فراغ از نماز این است که دستها را بلند نماید بنحویکه بالای سر خود
برساند در حدیث صحیح مروی در فقیه و تهذیب مذکور است که جناب
حضرت امام جعفر صادق بعد از فراغ از نماز دو دست مبارک خود را
بلند مینمودند تا بالای سر و دور نیست تادیه سنت شود بمطلق رفع یدین

اگر منفک از ذکر و متابعت بوده باشد لکن هرگاه در این حالت اتیان بذکر نماید افضل
خواهد بود و اولی این است این ذکر را که از فخر کاینات ماثور است در این حالت
تلاوت نماید لا اله الا الله وحده وحده وانجز وعده و نصر عبده و هزم الاحزاب
وحده فله الملک وله الحمد یحیی و یمیت و هو علی کل شیء قدیر   تسبیح سیدة
نساء فاطمه زهرا صلوات الله علیها است تنقیح مرام مقتضی ایراد کلام است
در چند مطلب   در بیان فضیلت این تسبیح بدانکه نصوص معتبره در کمال
فضیلت این تسبیح مستفیض است از جمله حدیثی است مروی در کافی از مفخر
الاوایل والاواخر جناب حضرت امام محمد باقر (ع) که آنحضرت فرموده که عبادت کرده
نشده است خداوند عالم جل شانه بچیزی از تمجید که افضل بوده باشد از تسبیح
فاطمه (ع) و فرموده اند اگر چیزی افضل از این تسبیح می بود از جناب رسول خدا (ص)
ارشاد میفرمودند بفاطمه (ع) و در حدیث دیگر از جناب حضرت امام جعفر صادق (ع)
ماثور است که فرموده تسبیح حضرت فاطمه (ع) در هر روزی در عقب هر نمازی
محبوب تر است نزد من از هزار رکعت نماز در هر روز   مطلب ثانی در بیان
کیفیت این تسبیح است بدانکه مشهور ما بین فقها در کیفیت این تسبیح
اینست که اول اتیان بتکبیر نماید سی و چهار مرتبه و بعد از ان سی و سه مرتبه
بگوید الحمد لله و بعد از ان سی و سه مرتبه بگوید سبحان الله که مجموع یک صد مرتبه
میشود در تکبیر و تحمید بعد از فراغ از هر مرتبه یا وقف نماید یا وصل بحرکه باین نحو
راء مضمومه اکبر را وصل نماید بلام جلاله پس همزه جلاله اسقاط خواهد شد
در لفظ و هم چنین های مکسوره لفظ جلاله در الحمد لله را وصل نماید بلام
ساکن الحمد با اسقاط همزه و وصل معلوم است این در غیر مرتبه اولی خواهد بود یا وصل

بسکون

بسکون نماید لکن با تخلل فصل ما بین فراغ از مرتبه و شروع بمرتبه دیگر بحیله تلفظ
بهر یک از تکبیر و تحمید شش نحو متصور است   با عدم اظهار حرکه رای تکبیر
و هم چنین با عدم اظهار حرکت های لفظه جلاله از تحمید لکن با قطع نفس در
هر دو خواه فاصله واقع سازد بعد از فراغ از مرتبه قبل از شروع بمرتبه دیگر
یا خیر   مثل اول است در عدم اظهار حرکت حرف اخر لکن قطع نفس
نماید اما با تخلل فصلی بعد از فراغ از مرتبه و قبل از شروع بمرتبه دیگر   انا ست
که حرکت اخر حرف را اظهار نماید لکن اخر را وصل نماید بلام در لفظ جلاله
در تکبیر و لام در الحمد در تحمید   مثل دوم است لکن با عدم تخلل فصل پنجم
انست که قطع نفس نماید با اظهار حرکت در اخر بهر یک از تکبیر و تحمید   انا ست
که با اظهار حرکت حرف اخر را در هر دو لفظ نماید لکن قطع نفس ننماید و هیچ یک
از راء و هاء را وصل ننماید بلام از انچه مذکور شد ظاهر میشود که هر یک از سه قسم اول
که بوده باشد بی عیب است اول را وقف بسکون می نامند دوم را وصل بسکون
سیم را وصل بحرکت و اول از سه قسم اخر را با وصل بسکون می نامند دوم را وقف
بحرکت سیم را وصل بحرکت ظاهر این است که هیچ یک از سه قسم مذکور محصل
امتثال وجوبی سنت نبوده باشد و اما التسبیح پس قرائت ان بچهار نحو متصور
میشود   عدم اظهار حرکت حرف اخر است با قطع نفس   مثل این است
با عدم قطع نفس مکرر در دو فقره اخر که قطع نفس نماید با عدم اظهار حرکت
مثل سیم است لکن با قطع نفس هر یک از سه قسم اول که بوده باشد امتثال
حاصل است بخلاف قسم چهارم و اما حدیث التکبیر جزم پس تمسک بان در عدم
جواز وصل بحرکه در محل کلام محل کلام است بجهت عدم وجود حدیث

خواه فصل متحقق شود یا نشود
سیم با اظهار حرکت حرف اخر است
با عدم قطع نفس صحیح

مذکور در طریق شیعه پس حدیث مذکور از طرق عامه خواهد بود لهذا اعتماد
بان در مخالف مقتضای قواعد لغت و ادب نمیتوان نمود بر فرض غمض عین از این مرحله
دور نیست که تکبیر در ان اشارت باشد بتکبیرة الاحرام یا کل تکبیرات ثابته در نماز
مجملاً تمسک بان در اینمقام محل اشکال است شاید از این راه بوده باشد که مرحوم
شیخ شهید قدس الله تعالی روحه السعید وغیره متمسک بان شده اند در تکبیرة
الاحرام وحکم فرموده اند براینکه مستحب است ترک اعراب در اخر تکبیرة الاحرام
بجهت این حدیث مخفی است استحباب مستلزم رجحان است نه متعین رجحان
ترک اعراب نسبت باظهار اعراب قطع نظر از امور خارجه مسلم است لکن بنحو یکه
مذکور شد مطلقا مخفی نماند انچه مذکور شد در کیفیت تسبیح سیدة النساء صلوات الله
علیها وعلی ابیها وبعلها واولادها مشهور ما بین فقها است وظاهر میشود
از شیخ صدوق نور الله تعالی مرقده در جمله از مصنفات ایشان مثل مجالس و اعتقادات
و هدایه و مقنع و فقیه تقدیم تسبیح بر تحمید و این ظاهر میشود از مرحوم شیخ طوسی
در کتاب اقتصاد و حکایت شده است از والد بزرگوار شیخ صدوق و ابن الجنید
مجملاً این قولی که قول اگرچه ظاهر میشود از این اعاظم مذکور بلکه شیخ صدوق
در کتاب مجالس این نحو ذکر فرموده در ضمن امور یکه ذکر فرموده اند تسبیح
انها ثابت است در دین امامیه لکن قول مذکور ضعیف است مختار تقدیم
تحمید است بر تسبیح بنحو یکه مذکور شد مخفی نماند انچه مذکور شد و قول در مسلمات
ثالث اقوال قول مرحوم شیخ است در مبسوط و ان تجویز امرین است یعنی امتثال
حاصل میشود بتقدیم تسبیح بر تحمید و بالعکس مطلب سیم در بیان استحباب
تهلیل و استغفار است بعد از فراغ از تسبیح بدانکه مستحب است بعد از فراغ

از تسبیح

از تسبیح اتیان بتهلیل ثقة الاسلام در کتاب کافی حدیثی روایت فرموده حاصل
مضمونش این است کسی که اتیان نماید بر تسبیح سیدة النساء فاطمة زهرا بعد از
اداء فریضه بعد از فراغ از تسبیح بگوید لا اله الا الله گناهان او امرزیده میشود
و از کتاب معانی از قائد ارباب معرفت و یقین جناب امیر المؤمنین علیه السلام ماثور است
حدیثی که حاصلش این است که جناب امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند که بعضی از
پادشاهان عجم بنده بهدیه فرستاده بود بخدمت جناب رسول خدا صلعم گفتم بجناب سیدة النساء و بخدمت جناب رسول خدا استدعا این کنم
که ایشان خادمی بشما داده باشد که متوجه خدمات شما شده باشد سیدة النساء آمد
خدمت سید ابرار مشرف شده و استدعا مطلب نمودند مخزن اسرار ربانی
و وسیله نجات مطیع و عاصی در جواب فرمودند ای فاطمه بتو چیزی خواهم داد
که بهتر باشد از برای تو از خادم و از دنیا و هرچه در دنیا است و ان این است که بعد
از فراغ از هر نمازی سی و چهار مرتبه تکبیر میگوئی و سی و سه مرتبه میگوئی الحمد لله
و سی و سه مرتبه میگوئی سبحان الله بعد از فراغ از تسبیح میگوئی لا اله الا الله
این بهتر است از برای تو از خادمی که خواهش نمودی و بهتر است از دنیا و از هرچه
در دنیا است و اما استحباب استغفار پس مدلول علیه است بحدیثی که
رئیس المحدثین در ثواب الاعمال ذکر فرموده حاصل مضمونش این است
که هر کس که اتیان بتسبیح سیدة النساء نمود بعد از فراغ از ان استغفار نمود
گناهانش امرزیده میشود ظاهر این است که امتثال حاصل میشود بگفتن
استغفر الله ربی و بگفتن اللهم اغفر لی بلکه معتبر از این معنی اگرچه بغیر لغت
عرب بوده باشد ظاهر این است هر یک از تهلیل و استغفار مستحب است علی حده

پس جمع اکمل خواهد بود مطلب چهارم در بیان این است که استحباب تسبیح سیدة النساء
آیا مختص است بعد از صلوات مفروضه یا نه بلکه استحباب آن ثابت است بعد از فراغ
از نماز اعم از اینکه نماز واجبی بوده باشد یا سنتی بدانکه استحباب تسبیح سیدة النساء
عقیب صلوات مفروضه ثابت است اگرچه غیر از صلوات یومیه بوده باشد و اما
استحباب آن عقیب صلوات مندوبه پس میگوئیم اگرچه کلام شیخ صدوق در اواخر
مجالس موهم اختصاص بفریضه است فرموده ینبغی للمصلی ان یسبح تسبیح فاطمة
الزهراء ع فی دبر کل صلوة فریضة لکن ظاهر ثبوت استحباب است اگرچه عقیب
نوافل بوده باشد و این مصرح به در کلام شیخ مفید در مقنعه و تلمیذ سعید او مرحوم
سلار بن عبدالعزیز است و عبارت مرحوم در موضع از مقنعه این است و یستحب
ان یسبح الانسان فی عقب کل صلوة تسبیح الزهراء فاطمة بنت رسول الله ص معلوم است
عموم کل صلوة شامل نوافل نیز هست بعلاوه چونکه این کلام را بعد از بیان
هشت رکعت نافله زوال ذکر فرموده ماند این قرینه است که قطعا اراده عموم مذکور
نافله زوال هم هست مجملا دلالت عبارت مذکوره بر ثبوت استحباب تسبیح
مزبور در عقب هشت رکعت نافله زوال نص است و دلالت آن در عقیب
مطلق نافله ظاهر است و عبارت مرحوم در موضع دیگر از مقنعه که بعد از آن
موضع است که مذکور شد اظهر است در افاده اینمطلب فرموده و تسبیح
الزهراء فی اعقاب الصلوة المفروضات سنة موکدة وهو فی اعقاب النوافل
مستحب و عبارت مراسم این است فرموده است بعد از بیان تسبیح و یفعل فی عقب
کل فرض ونفل و این عموم مدلول علیه است بحدیث دعائم که فرموده تکبیر الله
بعد کل صلوة و اما التمسک فی اثبات التعمیم بما رواه فی الکافی عن ابی خالد القماط قال سمعت

اباعبدالله

اباعبدالله ع یقول تسبیح فاطمة ع فی کل یوم فی دبر کل صلوة احب الی من صلوة الف رکعة
فغیر تمام کما یظهر وجهه للمتامل حاصل از انچه مذکور شد حکم بثبوت استحباب
این تسبیح است عقیب هر نمازی واجب بوده باشد یا سنت لکن تاکید در محافظت
آن عقیب فرایض بیشتر است بدانکه مناسب در اینمقام تکلم در تکبیرات
ثلث مذکوره است یا حکم آن حکم تسبیح است پس استحباب آن ثابت است
بعد از نوافل چنانچه ثابت است بعد از فرائض یا مختص بفرائض است شاید مستفاد
از کلام شیخ مفید قدس الله روحه السعید ثانی بوده باشد نظر باینکه تسبیح
وغیره از تعقیبات را ذکر فرموده اند عقیب نافله زوال و اعراض از تکبیرات فرموده اند
یعنی مطلقا در اینمقام ذکر نفرموده اند یا آنکه ذکر فرموده اند بعد از فرایض
یومیه مقدم بر همه تعقیبات از اینجا ظاهر میشود که معتقد اختصاص بوده اند
جواب از این است که ذکر در فریضه و عدم ذکر در نافله مظهر عدم اعتقاد شرعیت است
عقیب نافله مشخص است عدم اعتقاد شرعیت اعم از اعتقاد عدم شرعیت است
نظر باینکه عدم اعتقاد شرعیت چنانچه با اعتقاد عدم شرعیت هست با تشکیک
در شرعیت نیز هست قد یتحقق ثانی است بنابراین نسبت خلاف بمرحوم شیخ مفید
نمیتوان داد مرحوم شیخ طوسی در مقام ذکر نافله زوال امر فرموده اند باتیان این سه
تکبیر عقیب دو رکعت اول نافله زوال و مرحوم شیخ بهائی امر فرموده اند باتیان آن بعد از
فراغ از دو رکعت اول نافله زوال و همچنین بعد از فراغ از رکعت چهارم و رکعت ششم
و از مرحوم شیخ الطایفه در کتاب منها بر ظاهر میشود قول باستحباب این تکبیرات ثلث
عقیب مطلق نوافل و این قول در نظر حقیر بعید نیست مطلب پنجم در بیان اینکه چنانچه
مستحب است تسبیح سیدة النساء بعد از فراغ از صلوات مستحب است در وقت اراده نوم

چنانچه مستفاد میشود از حدیث معتبر مروی در کتاب دعا از اصول کافی حاصل مضمون ان حدیث
این است وقتیکه وارد خوابگاه شدی اتیان بتسبیح فاطمه زهرا کن باین نحو که اول سی و چهار
تکبیر میگوئی بعد از ان سی و سه مرتبه الحمد لله میگوئی بعد از ان سی و سه مرتبه سبحان الله ظاهر
این است تادیه سنت میشود باتیان بتسبیح در محل خواب خواه در حال الجلوس باشد یا در حال
اضطجاع یا استلقا لکن از حدیث صحیح ظاهر میشود که اتیان در حال الخوابیدن اولی است
از اتیان در حال الجلوس و ان حدیثی است مروی از کاشف علوم الاوائل والاواخر جناب
حضرت امام محمد باقر حاصل مضمون ان این است که هرگاه کسی دست راست خود را بالش
خود قرار دهد ظاهر این است که مراد این بوده باشد که دست راست خود را بزیر سر خود
بگذارد بنابراین می باید بر پهلوی راست بخوابد باید این دعا را بخواند بسم الله اللهم
انی اسلمت نفسی الیک و وجهت وجهی الیک و فوضت امری الیک والجات ظهری الیک
و توکلت علیک رهبة منک و رغبة الیک لا ملجا ولا منجی منک الا الیک امنت بکتابک
الذی انزلت و برسولک الذی ارسلت بعد از ان اتیان بتسبیح سیدة نساء نماید بسم از امور یکه
تسبیح سیدة نساء در ان وارد است بجهة دفع ثقل گوش است نظر بحدیثیکه از کتاب
مشکوة الانوار روایت شده حاصل مضمون ان این است شخصی خدمت کاشف الاسرار
والدقایق جناب حضرت امام جعفر صادق مشرف شد بجهت ثقلیکه در گوش او بود از ثمرات
نقدیه کلمات حقیقت اثر سرور محروم بود این مطلب را بعرض عرض ان سرور رسانید در جواب
فرمودند کلامیکه حاصل مضمون ان این است که چرا علاج این مرض خود را بتسبیح سیدة
نسا فاطمه زهرا نمیکنی عرض کرد کدام است تسبیح المعصومه فرمودند سی و چهار
تکبیر میگوئی و سی و سه مرتبه الحمد لله میگوئی و سی و سه مرتبه سبحان الله میگوئی راوی
گفت کما الشخص اختیار نمود باین زمانی که ان تسبیح را گفتم ثقلی که در گوشم بود زائل شد حمل کردن

حدیث را

حدیث را براینکه مراد اتیان بتسبیح است عقیب صلوات اگرچه ممکن است لکن بعید است
در بیان امور یکه رعایت ان مناسب است در مقام اتیان بتسبیح بدانکه این
بر دو قسم است اول امور یست که مختص است بهر یک از موارد ثلثه مذکوره مشترک است
ما بین جمیع اما امر یکه مختص است بتسبیحی که بعد از نماز است پس بیان ان این است که میگوئیم
اولی این است که رعایت شود در ان جمیع اداب و شرایط صلوة نظر باینکه شیخ شهید
در کتاب ذکری فرموده و در ان ما یضر بالصلوة یضر بالتعقیب و مرحوم شیخ بهائی در حبل المتین
فرموده و کلما یضر بالصلوة یضر بالتعقیب بنابراین اولی این است که در حال اشتغال
بتسبیح با طهارت بوده اجتناب نماید از حدث و خبث و هم چنین در اشتغال رو بقبله باشد
و ترک نماید تکلم و اکل و شرب بلکه ترک قاطبه منافیات نماز نماید و در حدیث صحیح وارد است
من سبح تسبیح الزهراء قبل ان یثنی رجلیه من صلوة الفریضة غفر له ثنی رجلین عبارت از صرف
و گردانیدن انها است حاصل مراد ان است کسیکه اتیان بتسبیح نماید قبل از انکه دو پای خود را
بگرداند در حالتیکه در تشهد بر انحالت بود امرزیده میشود گناهان او بجهة اولی این است
که در حال اشتغال بتسبیح رعایت نماید جمیع انچه را که معتبر در نماز است لکن رعایت این بطریق
ندب و رجحان است نه حتم و الزام بنابراین بهر نحو از انحا که اتیان نماید مودی سنت خواهد بود
لکن اتیان ان بوجه کمال موقوف است بر رعایت امور مذکوره و اما امر یکه مختص است
بتسبیح در حین اراده خواب پس ظاهر این است که اتیان بتسبیح در حال خوابیدن به پهلوی
راست اولی بوده باشد از جمیع احوال منصوصه دور نیست که دست راست را بزیر سر گذاردن
کنایه بوده باشد از خوابیدن به پهلوی راست و هم چنین حکم باستحباب شرایط نماز در ان
نمیتوان نمود پس حکم باستحباب طهارت بجهة این تسبیح بخصوصه نمیتوان نمود و هم چنین
حکم برجحان استقبال در ان بخصوصه و ترک تکلم و غیرها و اما امر یکه مختص است بتسبیح

که بجهت دفع ثقل مرض گوش ماثور است پس بیان آن این است که ظاهر این است که تادیب سنت میشود باتیان تسبیح بجهت این غایت خواه قائما اتیان نماید یا جالسا در حالت استقبال وطهارت بوده باشد یا در غیر آن وهکذا و اما امر یکه مشترک است ما بین موارد مذکوره پس آن است که اتیان بفصول تسبیح وانواع آن متوالیا بوده باشد یعنی فصل طویل ما بین فصول وانواع آن متخلل نشود و در حدیثی وارد است که جناب حضرت امام جعفر صادق ع عادت شریفه ایشان این بود که در حال تسبیح تسبیح را وصل میکردند و قطع نمیفرمودند ظاهر این است که مراد این بوده باشد که فصول و انواع آن را متصل بهم اتیان میفرمودند بعلاوه متبادر از اخبار که سی و چهار مرتبه تکبیر بگو و سی و سه مرتبه الحمد لله و سی و سه مرتبه سبحان الله این است که بطریق توالی بوده باشد اگر عرض عین از دعوی تبادر نمائیم میگوئیم فرد متیقن این است و اطلاقی در دست نداریم که توانیم امتثال صورت عدم توالی را مستند بآن کنیم اگر چه در تسبیح در حال نوم یا بجهت رفع ثقل گوش بوده باشد   در بیان اینکه امتثال حاصل میشود باتیان تکبیر و تحمید و تسبیح بعددیکه مذکور شد ضبط عدد و شمار آن بهر چیز که بوده باشد خواه ببند انگشتان بوده باشد یا بسنگ ریزه یا بتسبیح یا بغیر اینها چه مقصود اتیان بعدد مذکوره است خواه ضبط عدد بتسبیح بوده باشد یا بغیر تسبیح در فصل دوم از فصول مذکوره در باب دهم از مکارم الاخلاق چنین روایت شده که در اوائل امر سیدة النساء فاطمه زهرا ع ضبط نمود این تسبیح را میفرمودند بریسمانی از پشم که گره زده شده بود آن بعدد تکبیرات و عادت آن معصومه چنین بود تا جناب حمزه بدرجه بلند مرتبه شهادت فایز گردید آنوقت از تربت معتبره آنجناب تسبیح ساختند و باین ضبط عدد تسبیح میفرمودند و دیگران نیز در این باب تاسی بآن معصومه نموده بودند تا آنکه جناب سید الشهدا بدرجه عالیه شهادت فایز گردیدند آنوقت

مردم عدول کردند از تربت معتبره شریفه جناب حمزه بتربت منطهره جناب امام حسین ع نظر بشرافت و افضلیت آن در حدیث ماثور است تسبیحی که از تربت مقدسه جناب سید الشهدا در دست کسی باشد تسبیح مینماید اگرچه آن شخص تسبیح ننماید و گویا مراد این بوده باشد بودن چنین تسبیحی در دست کسی باعث این میشود که آن شخص از جمله مسبحین محسوب شود اگرچه تسبیح ننماید و در حدیث دیگر ماثور است کسیکه بگرداند تسبیح را که از تربت جناب سید الشهدا است بلند مرتبه باستغفار یا بغیر استغفار نام خلاق عالم جل شانه در نامه عمل او ثبت میشود هفتاد مرتبه   از جمله تعقیبات ماثوره مهمه دعائیست که وارد شده در حدیث صحیحی که ثقة الاسلام روایت نموده از کاشف علوم الاوایل والاواخر حضرت امام محمد باقر ع که فرموده اقلا دعائیکه مجزی است بعد از فریضه این است که بگوئی اللهم انی اسئلك من کل خیر احاط به علمك واعوذ بك من کل شر احاط به علمك اللهم انی اسئلك عافیتك فی اموری کلها واعوذ بك من خزی الدنیا وعذاب الآخرة   از جمله تعقیبات مذکوره آیة الکرسی است اگرچه در کتاب قرب الاسناد بسند معتبر از فخر عالم ص مرویست که فرموده یا علی مداومت کن بخواندن آیة الکرسی در عقب نماز مفروضه بجهت آنکه محافظت نمیکند بر آن مگر نبی یا صدیق یا شهید و شیخ صدوق در کتاب ثواب الاعمال از سرور اتقیا جناب امام رضا ع روایت نموده که آنحضرت فرموده من قرا آیة الکرسی بعد کل صلوة لم یضره ذو حمة یعنی کسیکه تلاوت کند آیة الکرسی را بعد از هر نماز ضرر نمیرساند باو صاحب سمی یعنی ببرکت تلاوت آیة الکرسی بعد از هر نماز دفع ضرر هر صاحب سمی مثل عقرب ومحو آن از او میشود و همین حدیث را ثقة الاسلام نیز در باب فضل القرآن روایت نموده در فصل ثانی از فصول مذکوره در باب دهم از مکارم الاخلاق روایت نموده

از جناب رسول خدا که فرموده من قرا آیة الکرسی فی دبر صلوة مکتوبة لم یمنعه من دخول الجنة الا الموت بدانکه مهم درین مقام معرفت آیة الکرسی است نظر باینکه آیة الکرسی وارد شده است در تعقیب نمازها و نماز هدیه میت و در غالب صلوات مندوبه بلکه بسیاری از موارد مخصوصه مشخص است امتثال در این موارد موقوفست بمعرفت آیة الکرسی لهذا میگوئیم خلافی ما بین علما در آیة الکرسی من حیث الابتدا نیست یا بمعنی کل علما متفق براین می باشند که اول آیة الکرسی الله لا اله الا هو الحی القیوم است لکن خلافی که هست در آخر آن است یعنی آیة الکرسی ممتد است تا هم فیها خالدون پس آیة الکرسی عبارت خواهد بود از سه آیه یا چهار آیه الله لا اله الا هو الحی القیوم لا تاخذه سنة ولا نوم له ما فی السموات وما فی الارض من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه یعلم ما بین ایدیهم وما خلفهم ولا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء وسع کرسیه السموات والارض ولا یؤده حفظهما وهو العلی العظیم لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی فمن یکفر بالطاغوت ویؤمن بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی لا انفصام لها والله سمیع علیم الله ولی الذین امنوا یخرجهم من الظلمات الی النور والذین کفروا اولیاؤهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون پس آیة الکرسی عبارت خواهد بود از مجموع آیات مذکوره یا عبارت است تا وهو العلی العظیم این محل خلاف ما بین علما است قول اول ظاهر میشود از جماعت از اعاظم اصحاب منهم شیخ الطائفة شیخ الطوسی قدس الله روحه قال فی المصباح فی عمل ذی الحجة مشیرا الی الیوم الرابع والعشرین منه ما هذا لفظه فی هذا الیوم تصدق امیر المؤمنین بخاتمه وهو راکع وروی عن الصادق انه قال من صلی فی هذا الیوم رکعتین قبل الزوال بنصف ساعة شکرا لله علی ما من به علیه وخصه به یقرء فی کل رکعة ام الکتاب مرة واحدة وعشر مرات قل هو الله احد

وعشر

وعشر مرات آیة الکرسی الی قوله هم فیها خالدون وعشر مرات انا انزلناه عدلت عند الله عز وجل مائة الف حجة ومائة الف عمرة ولم یسئل الله عز وجل حاجة من حوائج الدنیا والاخرة الا قضاها کائنة ما کانت ان شاء الله عز وجل وهذه الصلوة روینا ها فی یوم الغدیر بعینها ومنهم السید الجلیل السید بن طاوس فان کلامه فی الاقبال مطابق للکلام المذکور للشیخ الطائفة قال فصل فیما نذکره من عمل زائد فی هذا الیوم العظیم الشان روینا ذلک عن جماعة من الاعیان والاخوان احدهم جدی ابو جعفر الطوسی الی ان قال روی عن الصادق انه قال من صلی فی هذا الیوم رکعتین قبل الزوال بنصف ساعة شکرا لله علی ما من به علیه وخصه به یقرء فی کل رکعة ام الکتاب مرة واحدة وعشر مرات قل هو الله احد وعشر مرات آیة الکرسی الی هم فیها خالدون وعشر مرات انا انزلناه فی لیلة القدر عدلت عند الله مائة الف حجة الی ان قال وهذه الصلوة بعینها روینا ها فی یوم الغدیر ومنهم العلامة الحلی الله تعالی علیه الکرامة فی جملة من کتبه المعتبرة قال فی القواعد وصلوة الغدیر رکعتان قبل الزوال بنصف ساعة یقرء فی کل منهما الحمد مرة وکلا من القدر والتوحید وآیة الکرسی الی هم فیها خالدون عشرا وفی التذکرة یستحب ان یصلی قبل الزوال بنصف ساعة یوم الصدقة بالخاتم وهو الرابع والعشرون من ذی الحجة شکرا لله رکعتین یقرء فی کل رکعة الحمد مرة والاخلاص عشر مرات والقدر عشر مرات وآیة الکرسی الی قوله هم فیها خالدون قال الشیخ وهذه الصلوة بعینها روینا ها فی یوم الغدیر وهو یعطی ان آیة الکرسی الی قوله هم فیها خالدون وفی نهایة الاحکام یستحب ان یصلی یوم الرابع والعشرین من ذی الحجة وهو یوم الصدقة بالخاتم قبل الزوال بنصف ساعة رکعتین یقرء فی کل رکعة الحمد مرة وکل واحدة من الاخلاص وآیة الکرسی الی قوله هم فیها خالدون والقدر عشر مرات قال الشیخ وهذه الصلوة بعینها روینا ها فی یوم الغدیر وهو یعطی ان آیة الکرسی فی صلوة الغدیر الی خالدون ومنهم شیخنا الکفعمی قال فی الجنة الواقیة

فی مقام بیان صلوة الغدیر ما هذا کلامه وصفة صلوة ها اثنتان رکعتین او یقرء فی کل منها بعد الحمد
التوحید وایة الکرسی الی خالدون والقدر عشرا وهی تعدل عند الله تعالی مائة الف حجة ومائة الف
عمرة ولم یسئل الله تعالی حاجة من حوائج دار الدنیا الا قضاها له کائنة ما کانت ثم قال وصلوة یوم الصدقة
بالخاتم وهو الرابع والعشرون من ذی الحجة وهی کالغدیر کما وکیفا ووقتا وثوابا وفی البلد الامین
صلوة یوم الغدیر رکعتان وهی مروية عن الصادق ع قال من صلی فیه رکعتین قبل الزوال بنصف ساعة
شکرا لله تعالی علی ما من به علیه وخصه به یقرء فی کل رکعة الحمد مرة وکلا من التوحید وایة الکرسی
الی بیتین والقدر عشرا عشرا الی اخره وقوله الی بیتین الظاهر انه بتقدیر الی اخر الایتین والقرینة کلامه
فی الجنة الواقیة منادر اینمقام تدبر در وجه دلالت عبارات مذکوره است بر اینکه صاحبان
این عبارات را اعتقاد این است که ایة الکرسی تا هم فیها خالدون است لیس هکونهم اما عبارت
شیخ الطائفه که فرموده وهذه الصلوة قد حدیثها فی یوم الغدیر بعینها این باشد اما
بگفته میکرده ان کتاب در بیان صلوة غدیر ذکر فرموده اند وانا این است انا کان یوم الغدیر
وحضرت عند امیر المومنین ع او فی المسجد الکوفة او حیث کان من البلاد فاغتسل فی صدر
النهار منه فاذا بقی الی الزوال نصف ساعة فصل رکعتین تقرء فی کل رکعة فاتحة الکتاب
مرة وقل هو الله احد عشر مرات وانا انزلناه عشر مرات الی اخره چونکه ایة
الکرسی را در نماز روز بیست وچهارم تفسیر فرموده اند تا هم فیها
خالدون بعد فرموده اند این بعینها همان نماز است
کرده روز عید غدیر ذکر فرموده اند با انکه در انجا ایة الکرسی مطلقا
ذکر فرموده اند مشخص است این عین اندرو فتح میشود که ان مرحوم معتقد این
بوده باشد که ایة الکرسی مطلق تا هم فیها خالدون بوده باشد وهو المطلوب بلکه ممکن است
که گفته شود تفسیر مذکور در صلوة روز بیست چهارم از خود ان مرحوم بوده باشد

یعنی

یعنی مذکور در حدیث مطلق ایة الکرسی باشد واین تفسیر نظر با عتقاد خود مرحوم بوده باشد لکن این خالی
از ... تفسیر من بور از معصوم بوده باشد چنانچه ظاهر اینست دلیل میشود بر اصل
مدعی که ایة الکرسی تا حد مذکور میباشد مطلقا واحتمال اینکه در ان محل بخصوص مراد باشد وانجا است ودر
مواضع دیگر چنین نیست بسیار بعید است بلکه صحیح نیست واز انچه مذکور شد مشخص میشود که مراد ان مرحوم
از ایة الکرسی در کتاب مبسوط ونهایه در این نماز تا موضع مذکور است قال فی المبسوط مشیرا الی یوم الغدیر
یستحب ان یصلی ذلک الیوم اذا بقی الی الزوال نصف ساعة بعد ان یغتسل رکعتین یقرء فی کل رکعة منها
الحمد مرة وقل هو الله احد عشر مرات وایة الکرسی عشر مرات وانا انزلناه عشر مرات الی اخر ما ذکره ومثل اینست
عبارت ان مرحوم در نهایه پس انچه در مصباح ذکر فرموده اند مبین مراد ایشانست در این دو کتاب بلکه در هر جا
که لفظ ایة الکرسی در کتب ایشان مذکور میشود مگر انکه قرینه بر خلاف یافت شود وحمل کردن اینکه مراد ان
مرحوم از لفظ بعینها اصل ایة الکرسی است نه انکه تا حدی که ذکر فرموده اند خلاف ظاهر است بسیار داعی
بر ارتکاب ان نیست بحلا ظاهر از انچه از ان مرحوم در کتاب مصباح ذکر شد اینست که ان بزرگوار معتقد
این می باشد که مراد از ایة الکرسی مطلق که در نماز فریضه وروز عید غدیر در ان کتاب ذکر فرموده اند تا خالدون
می باشد وهمچنین در سایر کتب واین مطلب مظهر اینست که ایة الکرسی در نزد ایشان عبارت از همین
که مذکور شد چنانچه وجه ان با اندک تامل ظاهر است ومؤکد انچه مذکور شد چیز نیست که مذکور میشود
در بیان وجه دلالت عبارت علامه وغیره مخفی نماند از انکه مذکور شده در کلام شیخ الطایفه در اثبات این
مطلب بعینه جاری است در کلام سید بن طاوس واما دلالت عبارت مرحوم علامه در قواعد بر این
که ایة الکرسی تا خالدون می باشد نزد ان مرحوم پس وجه ان اینست که مستند نماز روز عید غدیر
مشتمل بر لفظ ایة الکرسی مطلق است وتفسیر از معتبر یکی منصوص ومیان وشرح مطلب است نمیشود
مگر بجهت انکه معتبر معتقد اینست واین ظاهر است فالمناسب فی المقام ایراد المستند المذکور فان الاطلاع
من اعظم ماله مدخلیة فی الوصول الی المرام فنقول روی شیخ الطائفه فی التهذیب عن مولنا الصادق ع

انه قال من صلى فيه اى في يوم الغدير ركعتين يغتسل عند زوال الشمس من قبل ان تزول بمقدار نصف
ساعة يسئل الله عز وجل يقرأ في كل ركعة سورة الحمد مرة وعشر مرات قل هو الله احد وعشر مرات اية الكرسي
وعشر مرات انا انزلناه عدلت عند الله عز وجل مائة الف حجة ومائة الف عمرة وما سال الله عز وجل
حاجة من حوائج الدنيا والاخرة الا قضيت له كائنة ما كانت الحاجة وان فاتتك الركعتان والدعاء قضيتهما
بعد ذلك واين حديث مستند كلام مرحوم علامه وغيره است اطلاق اية الكرسي مستند و تقييد از او در عبارت
بجهت تنبيه بر آنست كه مراد از ان در ماخذ آنست و هو المراد از انچه مذكور شد در وجه دلالت كلام مرحوم
علامه در قواعد ظاهر ميشود حال در كلام مرحوم كفعمى در جنة الواقيه و بلد الامين وغيره بنابراين
حاجت ببيان ديگر نخواهد بود و منهم شيخنا الشهيد قدس الله نفسه وحد السعيد في البيان قال
ثالثها صلوة يوم الغدير قبل الزوال بنصف ساعة يقرا في كل ركعة الحمد مرة وكلا من التوحيد واية الكرسي
والقدر عشرا و ثوابها مائة الف حجة وعمرة ويعطى ما سال الى ان قال وسابعها صلوة يوم الرابع والعشرين
من ذي الحجة وفيه تصدق على عليه السلام بخاتمه يصلى فيه قبل الزوال بنصف ساعة بصفة صلوة الغدير انتهى وجه
دلالة اين كلام بر اينكه مراد ان مرحوم از اية الكرسي تا هم فيها خالدون است آنست كه اية الكرسي در صلوة روز بيست
و چهارم تفسير شده است كه مراد تا هم فيها خالدون است چنانكه مكرر بيان شد و حواله كردن اين را بآن
چنانچه فرموده بصفة صلوة الغدير مستلزم اينست كه صاحب كلام معتقد اين بوده باشد كه اية الكرسي
مطلق عبارت است تا محل مذكور مخفى نماند كلام مرحوم علامه در كتاب منتهى قريب بكلام مرحوم شهيد است
در بيان اجمالا ظاهر از كلام مرحوم شيخ شهيد در بيان آنست كه مذكور شد لكن ظاهر از كلام آن مرحوم در كتاب
ذكرى خلاف آنست قال ومن الصلوة المستحبة صلوة يوم الغدير وهى مشهورة بين الاصحاب ثم ذكر الحديث
المذكور ثم قال ومنها صلوة يوم المباهلة وهو الرابع والعشرون من ذي الحجة في اظهر الروايات وروى انه
الخامس والعشرون منه الى ان قال وروى عن الصادق عليه السلام انه يصلى فيه ركعتان بصفة صلوة يوم الغدير
الا انه قال في اية الكرسي الى قوله هم فيها خالدون الى اخر ما ذكره قال في خلاصة الاذكار ليوم الغدير صلوة

ركعتين

ركعتين قبل الزوال بنصف ساعة يقرا في كل ركعة الحمد مرة وقل هو الله احد عشر مرات واية الكرسي الى قوله
هم فيها خالدون عشر مرات والقدر عشر مرات صار في انتهى حيث روى عن الصادق عليه السلام وقد اوردنا
الرواية وانهما مشتملة على اية الكرسي وقال ايضا في الفصل الحادى عشر الموضوع لبيان اداب المسافر في
ما هذا لفظه لا تستحب ظاهرا للمسافر ان يقرا خلفه اية الكرسي الى هم فيها خالدون ومنهم المحقق الثاني قال
في الجعفرية ومنها صلوة يوم الغدير قبل الزوال بنصف ساعة وهى ركعتان يقرا في كل ركعة الحمد مرة
وكلا من القدر والتوحيد واية الكرسي الى قوله هم فيها خالدون عشرا الى اخر ما ذكر وجه الدلالة
يظهر مما سلف ومنهم السيد السند السيد طاهر بن السيد رضى الدين الحسيني في شرحه على الجعفرية
فانه في مقام الشرح العبارة المذكورة مع السكوت عن القدح بل على وجه يظهر منه الاذعان بذلك مضافا
الى انه اورد واستدلالا لذلك بقوله للرواية والمراد بالرواية هو الحديث الذي اوردناه فيما سلف ومعلوم
ان ذلك انما يستقيم عند اعتقاد ان اية الكرسي المطلق يكون عبارة عن ذلك كما لا يخفى وجهه للمتامل
ومنهم شارحه الاخر وكلامه في المرام اظهر مما ذكر ومنهم شيخنا البهائي قال في مفتاح الفلاح في تعقيب صلوة
الصبح ثم اقرا فاتحة الكتاب واية الكرسي الى هم فيها خالدون ومنهم المولى المحقق الخوانسارى قال في ترجمة
ما هذا لفظه بعد از ان بخوان فاتحة الكتاب واية الكرسي را الله لا اله الا هو الحى القيوم و ذكر فرموده اند
تا هم فيها خالدون اگرچه اينجا ذكر فرموده اند ترجمه عبارت مفتاح الفلاح است لكن چون مطلقا
متعرض قدح در ان نشده اين مظهر اذعان بحقيقت آنست ومنهم المحدث الكاشانى وازجمله قدماى اصحاب
كه در كلام ايشان ظهورى يا ايمائى هست كه اية الكرسي تا موضع مذكور مى باشد هو شيخنا ثقة الاسلام قدم
على بن ابرهيم في تفسيره وها انا اورد كلامه بالتمام للاطلاع على حقيقة الحال قال واما اية الكرسي فانه
حدثنى ابى عن الحسين بن خالد انه قرا ابو الحسن الرضا عليه السلام الله لا اله الا هو الحى القيوم لا تاخذه سنة ولا نوم
اى نعاس له ما في السموات وما في الارض وما بينهما وما تحت الثرى عالم الغيب والشهادة وهو
الرحمن الرحيم من ذا الذي يشفع عنده الا باذنه يعلم ما بين ايديهم وما خلفهم قال ما بين ايديهم فامور

الانبيا وما كان وما خلفهم اى ما لم يكن بعد قوله الا بما شاء اى بما يوحى اليهم ولا يؤده حفظهما اى لا

يثقل عليه حفظ ما فى السموات والارض قوله لا اكراه فى الدين اى لا يكره احد على دينه الا بعد ان يتبين له

وتبين له الرشد من الغى فمن يكفر بالطاغوت ويؤمن بالله وهم الذين غصبوا آل محمد حقهم قوله فقد

استمسك بالعروة الوثقى يعنى الولاية لا انفصام لها اى حبل لا انقطاع له الله ولى الذين آمنوا يعنى امير

المؤمنين ع والائمة عليهم السلام يخرجهم من الظلمات الى النور والذين كفروا هم الظالمون آل محمد ص اولياؤهم الطاغوت

وهم الذين اتبعوا من غصبهم يخرجونهم من النور الى الظلمات اولئك اصحاب النار هم فيها خالدون والحمد لله رب

العالمين كذلك نزلت حدثنى ابى عن النضر بن سويد عن موسى بن بكر عن زرارة عن ابى عبد الله ع قوله وسع

كرسيه السموات والارض انما اوسع الكرسى او السموات والارض قال ~~بل الكرسى وسع السموات والارض~~ قال

بل الكرسى وسع السموات والارض وكل شئ خلقه الله فى الكرسى انتهى وجه ظهوره فيما ذكر ان احدهما انه لو كان

معتقدا بان آخر آية الكرسى هو العلى العظيم كان المناسب ذكر الحديث المتعلق بالكرسى هناك وعدم ذكره

هناك وذكره بعد الايتين يدل على اعتقاده امتدادها بامتدادها كما لا يخفى والثانى قوله كذلك نزلت بناء

على ان الظاهر انه ليس باشارة الى خصوص ما ذكره فى الاخر من قوله والحمد لله رب العالمين لعدم الافتقار الى

ادخال الكاف واللام فى اسم الاشارة ح فيكون اشارة الى المجموع ما رواه عن مولانا الرضا ع الى آخره فتامل ومنهم

المولى المتقى التقى المجلسى فرموده در كتاب صوم الدامع در بيان نماز روز عيد غدير هر كه در اين روز دو ركعت نماز كند

بانكه قبل از زوال به نيم ساعت غسل كند در هر ركعتى يكمرتبه حمد و ده مرتبه قل هو الله احد و ده مرتبه آية

الكرسى تا هم فيها خالدون ومنهم صاحب الذخيرة فرموده است در كتاب مفاتيح النجاة در بيان عمل روز

بيست و چهارم سنت است نمازى كه در روز غدير گذشت بجا آورد انتهى و چونكه مستند نماز روز بيست و چهارم

مشتملست بر آية الكرسى پس حكم بر اينكه در روز بيست و چهارم نماز روز غدير است در وقتى صحيحست كه آية

الكرسى ممتد باشد تا هم فيها خالدون ومنهم العلامة السمى المجلسى فى مرآة العقول ما هذا لفظه قوله وآيتين

بعدها اى ذكر آيتين بعدها وعدها من آية الكرسى فاطلاق آية الكرسى عليها على ارادة الجنس فيكون ثلث

ايات

تا هم فيها خالدون چنانچه بيان شد و مستند نماز روز عيد غدير مشتملست بر مطلق آية الكرسى م

ايات كما يدل عليه بعض الاخبار انتهى كلامه رفع مقامه توضيح مرامه يستدعى ايراد الحديث الذى ذكر الكلام المذكور

تفسيرا له فنقول روى فى روضة الكافى عن محمد بن خالد عن حمزة بن عبيد عن اسمعيل بن عباد عن ابى عبد الله ع

ولا يحيطون بشئ من علمه الا بما شاء واخرها وهو العلى العظيم والحمد لله رب العالمين وآيتين بعدها فانه قدس سره وجه

اورد الكلام المذكور فى تفسير هذا الحديث والضمير فى قوله فيكون ثلث آيات عايد الى آية الكرسى فدلالته على امتداد

آية الكرسى عنده الى خالدون مما لا خفاء فيه و همچنين در زاد المعاد در بيان اعمال روز عيد غدير چنين فرموده است

اما كيفيت نماز روز عيد غدير مشهور نمازش آنست كه از حضرت صادق ع روايت كرده اند كه هر كه در اين روز نيم ساعت

پيش از زوال شمس دو ركعت نماز بجا آورد در هر ركعت سوره حمد يكمرتبه و قل هو الله و انا انزلناه و آية الكرسى

تا هم فيها خالدون هر يك را ده مرتبه بخواند برابر باشد نزد حق تعالى با صد هزار حج و صد هزار عمره مخفى نماند

از اينكه اشخاص مذكوره كه كلمات صادره از ايشان دال بر اينست كه آية الكرسى نزد ايشان تا هم فيها خالدون مى باشد

از اعاظم علما و اكابر فضلاى باشند شايد از اين راه بوده باشد كه جنت مكان و خلد آشيان مرحوم شيخ جعفر نجفى

قدس الله تعالى روحه القدسى در كشف الغطاء اين قول را اختيار كرده قال فى مقام بيان الاحوال المكروهة

حال التخلى ما هذا لفظه ومنها الكلام على الخلاء ويستثنى منه ذكر الله وقراءة آية الكرسى الى خالدون تا اين

مقام بيان اشخاصى بود كه كلمات ايشان دال بر اين بود كه آية الكرسى ممتد است تا هم فيها خالدون واما اشخاصى كه

كلمات ايشان دال بر اينست كه آية الكرسى منتهى مى شود بالعلى العظيم پس ايشان نيز جماعتى از اجله

علما مى باشند منهم شيخنا الشهيد الثانى قال فى شرحه على الارشاد والظاهر ان المراد بآية الكرسى الاية التى

يذكر فيها الكرسى اولها الله لا اله الا هو الحى القيوم الى العلى العظيم ومنهم المولى المحقق الاردبيلى قال فى

مجمع الفائدة والظاهر من آية الكرسى الى قوله وهو العلى العظيم كما هو المقرر عند القراء والمفسرين ومنهم صاحب

مجمع البحرين قال وآية الكرسى معروفة وهى الى قوله وهو العلى العظيم ومنهم المولى الخليل القزوينى قال فى

شرحه على الاصول آية سيم آية الكرسى است كه در سوره بقره است الله لا اله الا هو الحى القيوم الى ان قال ولا يؤده

حفظهما وهو العلى العظيم و در چند موضع تصريح باين فرموده ومنهم المولى الصالح المازندرانى قال الظاهر ان آية

الكرسى من قوله لا اله الا هو الحى القيوم الى العلى العظيم ومنهم السيد الجليل السيد على صدر الدين الحسينى الحسنى
فى شرحه على الصحيفة السجادية على منشاها الاف السلم والثناء والتحية قال فى اول التنبيهات التى اوردها
فى اواخر شرحه المذكور ما هذا لفظه اية الكرسى اولها الله لا اله الا هو الحى القيوم الى قوله العلى العظيم نص على ذلك
بعض اصحابنا المتاخرين وهو المشهور انتهى كلامه رفع مقامه ولا يخفى ان نسبة التصريح الى بعض الاصحاب
غير ملائم لدعوى الاشتهار ثم اقول وافقه فى هذا الدعوى العلامة السمى المجلسى قال فى البحار والمشهور ان
اية الكرسى الى العلى العظيم ويظهر من بعض الاخبار انها الى خالدون وقد سمعت كلامه فى مرأة العقول ايضا
وهذا القول هو الظ من اكثر المفسرين من الخاصة والعامة والمستند للقول الاول ما رواه شيخ الطايفة فى
المصباح قال روى عن الصادق ع انه قال من صلى فى هذا اليوم اى فى اليوم الرابع والعشرين من ذى الحجة ركعتين
قبل الزوال بنصف ساعة شكرا لله على ما من به عليه وخصه به يقرأ فى كل ركعة فاتحة الكتاب مرة واحدة وعشر
مرات قل هو الله احد وعشر مرات اية الكرسى الى قوله هم فيها خالدون وعشر مرات انا انزلناه الى اخر ما حكينا عنه
فيما سلف رواية سيدنا ابن طاوس عن جماعة من الاعيان منهم شيخ الطايفة حيث قال مشيرا الى اليوم الرابع
والعشرين من ذى الحجة ما هذا لفظه فصل فيما نذكره من عمل زايد فى هذا اليوم العظيم الشان رويناه ذلك عن
جماعة من الاعيان والاخوان احدهم جدى ابو جعفر الطوسى فيما يذكره فى المصباح الى اخر ما حكينا فيه فيما سلف
وجه الدلالة هو ان الظ من هذا الكلام هو ان التحديد المذكور انما هو لاية الكرسى لما فى اخرها وانها تنتهى من الخفاء
لوضوح انه لو لم يكن الى خالدون من اخر الكرسى لم يكن المناسب ان يقول واية الكرسى الى هم فيها خالدون كما لا يخفى
على المتامل بل المناسب ان يقول واية الكرسى وايتين بعدها كما لا يخفى وهذا المعنى هو الذى فهمه منه شيخ
الطائفة وسيدنا السيد بن طاوس لما حكينا منها فيما سلف حيث انهما بعد ان اوردا الحديث قالا وهذه
الصلوة بعينها رويناها فى يوم الغدير وقد عرفت مما نبهنا عليه ان الحديث فى صلوة يوم الغدير مشتمل
على لفظ اية الكرسى فقط ومعلوم ان هذا البيان انما يليق اذا فهم من قوله ع اية الكرسى الى قوله هم فيها خالدون
انه بيان لاية الكرسى كما لا يخفى على المتامل ومثلها العلامة كما يظهر منه فى القواعد والتذكرة ونهاية الاحكام

سيما الاول وشيخنا الشهيد فى البيان وشيخنا الكفعمى فى الجنة الواقية والبلد الامين والمحقق الثانى فى
فى الجعفرية وشارحا الكرسى من ذكرهما وصاحب الذخيرة والعلامة المجلسى والمحدث القاشانى فلاحظ ما حكينا
عنهم حتى يتضح لك الحال وقد عرفت ان الحديث ظاهر فى المعنى المذكور وهذا الظهور معتضد بفهم هؤلاء الفحول
ومنها ما رواه شيخنا الكفعمى فى بعض الحواشى التى كتبها فى اوايل البلد الامين حاكيا عن كتاب الفرج بعد الشدة عن النبى ص
انه قال من قرأ اول البقرة الى المفلحون والهكم اله واحد الاية واية الكرسى الى خالدون وان ربكم الله الى المحسنين واول الصافات الى لازب ويا معشر الجن والانس فى الرحمن واخر سورة الحشر وقل اوحى فى الجن الى قوله شططا كفى كل شيطان مارد الى تنتصران م ق الاعراف م
وسلطان جائر انتهى وجه الدلالة يظهر مما ذكر ومنها ما رواه فى روضة الكافى عن محمد بن خالد عن حمزة بن عبيد عن
اسمعيل بن عباد عن ابى عبد الله ع ولا يحيطون بشئ من علمه الا بما شاء واخرها وهو العلى العظيم والحمد لله رب العالمين
وايتين بعدها بناء على ان المرجع للضمير فى قوله واخرها اية الكرسى وقوله وايتين بعدها فيه حذف والتقدير
وذكر ايتين كما ان التصريح به فى كلام العلامة السمى المجلسى والمرجع للضمير فى بعدها الاية المذكورة والمعنى ان اية
الكرسى هى الاية المذكورة والايتان بعدها وهو المناسب بسوق الكلام واما ما ذكره السيد السند السيد على صدر
الدين فى رياض السالكين بقوله ان الرواية وردت بنصب ايتين ولا وجه للنصب الا بعامل مقدر والتقدير واقرأ
ايتين بعدها فيكون الكلام قد تم عند قوله والحمد لله رب العالمين وهو فى محل النصب على تقدير القول اى وقل الحمد لله
رب العالمين واقرأ ايتين بعدها فهو مخالف للظ اذ المفروض انه فى مقام التحديد لاية الكرسى فقال ع واخرها
العلى العظيم فتقدير القراءة غير ملائم بسوق الكلام قطعا فمثل هذا الاحتمال غير مضر بصحة الاستدلال كما
لا يخفى على اولى التامل والافضال والحاصل ان ما ذكره من انه لا وجه للنصب الا بعامل مقدر وان كان مسلما لكن
الفعل المقدر فى كلامه غير ملائم بسوق الكلام اصلا لوضوح ان حاصل الكلام ح يكون هكذا اخر الاية الكرسى وهو
العلى العظيم وقل الحمد لله رب العالمين واقرأ ايتين بعدها فان تقدير القول فى الاول مما يناسب اذا كان المراد
هكذا اذا علمت اخر اية الكرسى العلى العظيم فاشكر الله وقل الحمد لله رب العالمين فح لا وجه للامر بقراءة الايتين بعد
اية الكرسى كما لا يخفى وان اغمضنا النظر عن ذلك وقلنا ان المراد ان اخر اية الكرسى العلى العظيم لكن كلمات قرات

اية الكرسي في اي موضع كان فقل الحمد لله رب العالمين واقرا آيتين بعدها لم ينبغي الثمرة المترتبة من التحديد المذكور
اذ التحديد بالعلى العظيم يستدعي الحكم بتاتي الامتثال بالقراءة اليه كلما ورد الامر بقرائتها بخلافه على القول
بامتدادها الى هم فيها خالدون وعلى التقدير المذكور ينبغي الثمرة المذكورة كما لا يخفى على ذي فطنة واما
ينبغي الكلام في التسمية وذلك ليس مما يعتنى به كما لا يخفى فالتقدير المذكور في كلام السيد المسطور
منحط عن درجة القبول لخفى نماند مقتضاى معنى اول اينست كه الحمد لله رب العالمين نيز جزء اية
الكرسي بوده باشد شايد ماخذ كلام مولانا محمد تقي المنتقى المجلسي اين حديث بوده باشد كه مذكور شد فرموده
اند در شرح فقيه در مقام بحث از كراهة تكلم در بيت الخلا واستثناى اية الكرسي كلامي كه اين عين انست
دراية الكرسي بنحوي كه نازل شده در روايات اهل البيت ع بعد از العظيم والحمد لله رب العالمين هست وبعد
از له ما في السموات وما في الارض وارد شده است وما بينهما وما تحت الثرى عالم الغيب والشهادة
الرحمن الرحيم من ذا الذي الخ واين روايت را علي بن ابرهيم وكليني وشيخ طبرسي وسيد بن طاوس وغير ايشان ذكر
كرده اند ومي نامند اين را اية الكرسي على التنزيل انتهى كلامه انچه در روضه كافي مذكور است دو حديث
اول علي بن ابرهيم عن احمد بن محمد عن محمد بن خالد عن محمد بن سنان عن ابي جرير القمي وهو محمد بن عبيد الله
وفي نسخة عبد الله عن ابي الحسن ع له ما في السموات وما في الارض وما بينهما وما تحت الثرى عالم الغيب
والشهادة الرحمن الرحيم من ذا الذي يشفع عنده الا باذنه محمد ثاني محمد بن خالد عن حمزة بن عبيد
عن اسمعيل بن عباد عن ابي عبد الله ع ولا يحيطون بشيء من علمه الا بما شاء واخرها وهو العلي العظيم
والحمد لله رب العالمين وايتين بعدها ظاهر اينست انچه ذكر نسبت بكليني داده اشاره باين دو حديث بوده
باشد واما علي بن ابرهيم پس اگر چه ذكر الحمد لله رب العالمين مذكور در تفسير آن مرحوم هست لكن نه باين نحو
كه الحمد لله رب العالمين بعد العظيم مذكور باشد بلا فاصله عين كلام علي بن ابرهيم در سابق مذكور شد ملاحظه
كن تا حقيقت حال مشخص شود واما نسبت بشيخ طبرسي پس مذكور در تفسير مجمع البيان وجوامع الجامع
مطابق با آن نيست بلكه در تفسير اية الكرسي انچه مذكور هست اينست وى علي بن ابرهيم عن ابيه عن

الحسين

بناء على المعنى المذكور ره

الحسين بن خالد انه قرا ابو الحسن الرضا ع الله لا اله الا هو الحي القيوم لا تاخذه سنة ولا نوم له
ما في السموات وما في الارض وما بينهما وما تحت الثرى عالم الغيب والشهادة الرحمن الرحيم من ذا الذي يشفع
عنده الا باذنه علاوه براين در مجمع البيان در تفسير اية الكرسي مذكور نيست مطلقا ذكر الحمد لله رب العالمين
بعد از عظيم مذكور نيست شايد در موضع ديگر مذكور شده باشد مخفى نماند اين معنى كه مرحوم مجلسي ذكر فرموده
فرموده ونسبت داده بروايات ائمه ع منافيست با معنى كه مرحوم سيد مذكور در شرح صحيفه ذكر فرموده
چنانچه ظاهر ميشود از عبارتش الظاهر بينهما ما رواه ثقة الاسلام في باب الدعا في ادبار الصلوة من كتاب
الدعا من الكافي عن بكر بن محمد عمن رواه عن ابي عبد الله ع قال من قال هذه الكلمات عند كل صلوة مكتوبة
حفظ في نفسه وداره وماله وولده اجير نفسي ومالي وولدي واهلي وداري وكل ما هو مني بالله الواحد الاحد
الصمد الذي لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفوا احد واجير نفسي ومالي وولدي واهلي وداري وكل ما هو مني
برب الفلق من شر ما خلق الى اخرها وبرب الناس الى اخرها وباية الكرسي الى اخرها وجه الدلالة هو انه لو كان
اية الكرسي عبارة الى العظيم كان المناسب الاكتفاء بلفظ اية الكرسي وعدم الاكتفاء بذلك والاتيان بقوله ع
الى اخرها للتنبيه على امتدادها زايدا على الاية المذكورة فيكون ممتدة الى خالدون لانتفاء الواسطة
واما مستند قول ثاني يعني اية الكرسي تا وهو العلي العظيم است پس آن نيز چند حديث است
حديثي است مروي در اواسط جزء ثاني عشر از امالي شيخ جليل القدر ابي علي فرزند ارجمند سعادتمند شيخ
الطائفه فقال اخبرنا جماعة عن ابي المفضل حدثنا عبد الله بن ابي سفيان ابو محمد القرشي الشعراني املاء من
اصل كتابه بالموصل قال حدثنا ابرهيم بن عمرو بن بكر قال حدثنا محمد بن شعيب بن شابور القرشي قال
حدثنا عثمن بن ابي العاتكة الهلالي عن علي بن يزيد انه اخبره ان ابا عبد الرحمن القاسم بن عبد الرحمن
عن جده ابي امامة الباهلي انه سمع علي بن ابي طالب ع يقول ما ارى رجلا ادرك عقله الاسلام وولد
في الاسلام يبيت ليلة سوادها قلت وما سوادها يا ابا امامة قال جميعها حتى يقرا هذه الاية
الله لا اله الا هو الحي القيوم فقرا الاية الى قوله ولا يؤده حفظهما وهو العلي العظيم ثم قال فلو

تعلمون ما هی او قال ما فیها لما ترکتموها علی حال ان رسول الله ص اخبرنی قال اعطیت اية الکرسی من تحت
کنز العرش ولم یؤتها نبی کان قبل قال علی ع فما بت لیلة قط حتی سمعتها من رسول الله ص حتی اقراها ثم
قال لی یا ابا امامة انی اقراها ثلث مرات فی ثلث احایین کل لیلة فقلت وکیف تصنع فی قرائتك
لها یا بن عم محمد قال اقراها قبل الرکعتین بعد صلوة عشاء الاخرة فوالله ما ترکتها منذ سمعت هذا الخبر
من نبیکم ع حتی اخبرتك به الحدیث ودلالته علی ان اية الکرسی الی العظیم وانتهائها به مما لا خفاء فیه
حدیثی است که ثقة الاسلام روایت فرموده در باب فضل القران در کتاب فضل القران
وشیخ صدوق در ثواب الاعمال از عمرو بن جمیع رفعه الی علی بن الحسین علیهما السلم قال قال رسول الله ص من قرا
اربع ایات من اول البقرة واية الکرسی وایتین بعدها وثلث ایات من اخرها لم یر فی نفسه وماله شیأ
یکرهه ولا یقربه شیطان ولا ینسی القران وجه دلالة این حدیث بر مدعی اگرچه محل مناقشه است
نظر باینکه مراد از ایتین بعد از اية الکرسی لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد الی اخره بودن موقوف برین است
که ثابت بوده باشد که مراد از اية الکرسی تا هو العلی العظیم بوده باشد اگرچه این ثابت نبوده باشد ممکن است
که مراد از اية الکرسی سه ایه بوده باشد ومراد از دو ایه بعد از اية الکرسی دو ایه بعد از خالدون بوده باشد پس
تمسك بحدیث مذکور در اینمقام خالی از مصادره نیست لکن این حدیث بمعونت حدیث دیگر که شیخ طوسی
در مجمع البیان ذکر فرموده وافی بمدعا خواهد بود وان حدیث اینست که فرموده روی عن عبد الله بن مسعود
قال من قرا عشر ایات من سورة البقرة فی کل لیلة فی بیت لم یدخل ذلك البیت شیطان حتی یصبح اربع ایات
من اولها واية الکرسی وایتین بعدها وخواتیمها وجه دلالت اینست چونکه در این حدیث تصریح
شده بده ایه پس باید مراد از اية الکرسی همان یك ایه بوده باشد ومراد از دو ایه بعد از ان لا اکراه بوده
باشد تا خالدون والا عدد ایات دوازده میشود نه ده کما لا یخفی علی المتامل از انچه مذکور شد
ظاهر میشود که تمسك بحدیث ثانی در مقام استدلال اولی خواهد بود نظر باقوائیه در دلالت
لکن چون حدیث اول اوثق است پس تمسك بان از این جهت اولی است حدیثی است که صاحب

کتاب

کتاب طب الائمة علیهم السلم که عبارت از حسین بن بسطام وبرادر او عبد الله بن بسطام بوده باشد چنانچه
از نجاشی ظاهر میشود روایت نموده در ثلث اول از کتاب مذکور از محمد بن کثیر دمشقی از حسن بن
علی بن یقطین از مفخر اهل سعادت وهدی جناب حضرت امام رضا ع که فرموده اند این عوذه
حرز وامان است از هر دزدی وخوف وان عوذه اینست بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله اخسئوا
فیها ولا تکلمون اعوذ بالرحمن منك ان کنت تقیا او غیر تقی اخذت بسمع الله وبصره علی اسماعکم
وابصارکم وبقوة الله علی قوتکم لا سلطان لکم علی فلان بن فلانة ولا علی ذریته ولا علی ماله ولا
علی اهل بیته سترت بینه وبینکم بستر النبوة التی استتروا بها من سطوات الفراعنة جبرئیل
عن ایمانکم ومیکائیل عن ایسارکم ومحمد صلی الله علیه واله واهل بیته علیهم السلم امامکم والله تعالی
مطلع علیکم یمنعه الله وماله وذریته واهل بیته منکم ومن الشیاطین ما شاء الله لا حول ولا قوة
الا بالله العلی العظیم اللهم انه لا یبلغ جهله ولا اناتك ما لا یبلغه مجهود نفسه فعلیك توکلت وانت
نعم المولی ونعم النصیر حرسك الله وذریتك یا فلان بما حرس به اولیاءه صلی الله علی محمد واهل بیته
وتکتب اية الکرسی الی قوله وهو العلی العظیم ثم تکتب لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم ولا ملجا من الله
الا الیه حسبنا الله ونعم الوکیل وسلام فی راس الشهالیها طلسلسا ها بسلسلا والظان قوله
الی قوله وهو العلی العظیم تحدید لاية الکرسی والمراد تکتب اية الکرسی وهو الی قوله وهو العلی العظیم
فدلالته علی المرام مما لا یکاد یخفی علی احد من اولی الاحلام مؤید آنست انچه در همین کتاب بعد از ان بچند
ورق ذکر شده در بیان عوذه ماخوذ ومسحور روایت نموده از احمد بن بدر از اسحق صحاف از جناب موسی بن
جعفر علیهما السلم که صحاف نقل نموده که ان حضرت فرمودند باصحاف فقلت لبیك یا بن رسول الله قال
انك ماخوذ عن اهلك قلت بلی یا بن رسول الله منذ ثلث سنین قد عالجت بکل دواء فوالله ما نفعنی
قال یا صحاف افلا اعلمتك قلت یا بن رسول الله والله ما خفی علی ان کل شیء عندکم فرجه ولکن استحییك
قال ویحك وما صنعك الحیاء فی رجل مسحور ما خوذ اما انی اردت ان افاتحك بذلك قل بسم الله الرحمن الرحیم

ادرء بك ايتها السحرة عن فلان بن فلانة بالله الذى قال لابليس اخرج منها مذءوما مدحورا الى ان قال
وما هم بخارجين من النار باذن الله الذى لا اله الا هو الحى القيوم لا تاخذه سنة ولا نوم له ما فى السموات
وما فى الارض من ذا الذى يشفع عنده الا باذنه يعلم ما بين ايديهم وما خلفهم ولا يحيطون بشئ من علمه
الا بما شاء وسع كرسيه السموات والارض ولا يؤده حفظهما وهو العلى العظيم ان الحكم لواحد
رب السموات والارض وما بينهما ورب المشارق الى اخر ما فيه و وجه تاييد است در امثال مقامات
در اخبار استعاذه وتمسك باية الكرسى شد و اين مقتضى اينست كه اكر اخر اية الكرسى العلى العظيم نبود
بعد از ان نيز مذكور شده باشد اقتصار بانچه مذكور شده مشعر است بانتهاى اية الكرسى است بالعظيم و هو المطلوب در بابيت ٢
حديثى است كه شيخ صدوق در كتاب خصال روايت فرموده فى ضمن الخصال التى سال عنها
ابو ذر رحمه الله عليه قال دخلت على رسول الله صلى الله عليه و آله و هو جالس فى المسجد وحده فاغتنمت خلوته الى ان قال قلت
فاى اية انزلها الله عليك اعظم قال اية الكرسى و همين حديث را صاحب مكارم الاخلاق در اواخر كتاب مذكور
روايت نموده وجه دلالت اين حديث آنست كه ظاهر از سؤال سايل كه اى اية انزلها الله عليك سؤال از اية واحده است
كه اعظم بوده باشد ظاهر در مقام جواب از اين سؤال باية الكرسى آنست كه اية الكرسى يك ايه بوده باشد چنانچه
ظاهر لفظ مقتضى اينست و اين مستلزم اينست كه اية الكرسى منتهى شود بقوله تعالى العلى العظيم نظر بانچه مذكور شد
كه تشكيكى نيست در اينكه اول اية الكرسى الله لا اله الا هو الحى القيوم است و قول باينكه از لفظ جلاله تا القيوم
يك ايه است و از لا تاخذه سنة تا عظيم ايه ديكر است چنانچه مرحوم طبرسى از بعضى حكايت فرموده
ضعيف است   حديثى است مروى در جمله كتب معتبره عامه پس در كتاب تيسير الوصول الى جامع الاصول
روايت نموده از ابى هريره كه جناب رسول خدا صلى الله عليه و آله فرموده ان لكل شئ سناما وان سنام القران سورة البقرة
وفيها اية هى سيدة اى القران وهى اية الكرسى   بانحديثى است مروى در كتاب مذكور وغيره از ابى بن
كعب از جناب رسول خدا صلى الله عليه و آله كه فرموده يا ابا المنذر اتدرى اى اية من كتاب الله معك اعظم قلت الله لا اله
الا هو الحى القيوم فضرب فى صدرى فقال ليهنك العلم يا ابا المنذر   حديثى است مروى در كتاب مصابيح

وتيسير

وتيسير الوصول الى جامع الاصول وغيرهما عن ابى هريرة قال وكلنى رسول الله صلى الله عليه و آله بحفظ زكوة رمضان
فاتانى آت فجعل يحثو من الطعام فاخذته وقلت لارفعنك الى رسول الله صلى الله عليه و آله قال انى محتاج وعلى عيال
ولى حاجة شديدة قال فخليت عنه فاصبحت فقال النبى صلى الله عليه و آله يا ابا هريرة ما فعل اسيرك البارحة قلت يا
رسول الله شكى حاجة شديدة وعيالا فرحمته فخليت سبيله فقال اما انه سيعود فرصدته
فجاء يحثو من الطعام فاخذته فقلت لارفعنك الى رسول الله صلى الله عليه و آله قال دعنى فانى محتاج وعلى عيال
لا اعود فرحمته فخليت سبيله فاصبحت فقال رسول الله صلى الله عليه و آله يا ابا هريرة ما فعل اسيرك البارحة
قلت يا رسول الله شكى حاجة شديدة وعيالا فرحمته فخليت سبيله فقال اما انه كذبك وسيعود
فرصدته فجاء يحثو من الطعام فاخذته فقلت لارفعنك الى رسول الله صلى الله عليه و آله وهذا اخر ثلث مرات انك
تقول لا تعود ثم تعود فقال دعنى اعلمك كلمات ينفعك الله بها اذا اويت الى فراشك فاقرا اية الكرسى الله
لا اله الا هو الحى القيوم حتى تختم الاية فانك لن يزال عليك من الله حافظ ولا يقربك شيطان حتى تصبح
فخليت سبيله فلما اصبحت فقال لى رسول الله صلى الله عليه و آله ما فعل اسيرك فقلت زعم انه يعلمنى كلمات ينفعنى الله بها
فقال اما انه صدقك وهو كذوب يعنى صدقك فى اية الكرسى وذكر خواصه لكنه كذبك فى عدم العود
وجه الدلالة على المدعى ظاهر لوضوح ان قوله عليه السلام حتى تختم الاية يدل على انتهاء اية الكرسى باخر الاية وقوله
وان لم يكن حجة لكن تصديقه صلى الله عليه و آله يكفى فى ذلك ممكنست جواب كفته شود از مستند يكه در اثبات قول اول
ذكر كرديم اما از حديثى كه شيخ مرحوم در مصباح ذكر فرموده اند پس اين مقدوح است سندا و دلالتا اما بحسب سند
نظر باينكه حديث مرسلست مسندا مطلقا معلوم نيست همين قدر مرحوم شيخ فرموده اند روى عن
الصادق عليه السلام نه راوى معلوم است و نه واسطه ما بين مرحوم شيخ و راوى پس اعتماد بان در بيان مراد شارع نمى توان نمود
خصوصا در صورتى كه مخالف ظاهر لفظ بوده باشد و اما قصور در دلالت پس بجهت انكه ممكنست الى
قوله هم فيها خالدون از كلام مرحوم شيخ بوده باشد و اين تفسير موافق باعتقاد آن مرحوم بوده باشد
يعنى چونكه اعتقاد ان مرحوم اين بوده كه اية الكرسى ممتد است الى خالدون لهذا اية الكرسى را در حديث

تفسیر فرموده اند با نچه مذکور شد بر فرض تسلیم انکه تفسیر مذکور از حدیث بوده باشد چنانچه از ظاهر است
میگوییم کلام محتاج بحذفست چنانچه در سابق اشاره بان نمودیم و ان محذوف چنانچه ممکن است
بوده باشد پس تقدیر چنین خواهد بود و عشر مرات ایة الکرسی و هی الی قوله هم فیها خالدون ممکن است
بنوعیکه باین نحو و عشر مرات ایة الکرسی و ما بعدها الی قوله هم فیها خالدون و بر تقدیر اول اگر چه
دلالت بر مدعی ثابت است لکن بنا بر ثانی ثابت نیست بلکه دلالت بر خلاف ثابت نیست فاذا قام
الاحتمال بطل الاستدلال بنا بر این انچه لازم از حدیث مذکور است اینست که در نماز روز بیست و چهارم
ذی الحجة موظف اینست که سه ایه را ده مرتبه تلاوت نماید و این مستلزم این نیست که ایة الکرسی مطلق
در جائی که وارد شده باشد حمل شود بر این معنی و هو ظاهر و از انچه مذکور شد ظاهر میشود جواب
از حدیثی که از حاشیه بلد الامین مذکور شد پس احتیاج باعاده کلام در ان نیست و اما حدیث
روضه کافی پس آن نیز مفقود و حسن سند او دلالة اما قدح در سند پس بجهة انکه حمزة بن عبید
مذکور در کتب رجال نیست و همچنین راوی یعنی اسمعیل بن عباد نظر باینکه اسمعیل بن عباد مذکور
در رجال نیست مگر یکنفر و از شیخ مرحوم در رجال در اصحاب مولانا الرضا ع ذکر فرموده و در ما نحن فیه
راوی حدیث را روایت نموده از جناب حضرت امام جعفر صادق ع بنا بر این پس راوی مذکور در رجال نخواهد
بود بر فرض تسلیم اتحاد مذکور در رجال مجهول الحالست و اما قدح در دلالت پس بجهة انست که لفظ
ایة الکرسی مطلقا مذکور در حدیث نیست تا انکه ضمیر اخرها راجع شود بان پس میگوییم چنانکه ممکن است
ضمیر مذکور راجع باشد بایة الکرسی ممکن است راجع باشد باصل ایه نظر باختلاف مفسرین که الله لا اله
الا هو تا العلی العظیم روایت است ایه اولی الله لا اله الا هو الحی القیوم ثانیه لا تاخذه سنة و لا نوم
تا العلی العظیم بنا بر این مقصود از حدیث تنبیه بر فساد قول است بتعدد است پس معنی اخرها و هو
العلی العظیم اخر ایه که مصدر است بالله لا اله العلی العظیمست بعلاوه ممکنست بگوییم که این حدیث
مجملست بلکه بعید است که باین نحو صادر از معصوم شده باشد که اول فرموده باشد و لا یحیطون بشیء من

علمه

علمه الا بما شاء و اخرها و هو العلی العظیم بلکه مناسب این بود اگر مراد تحدید ایة الکرسی باین بوده باشد
که اول کلام مصدر شود باول ایه باین نحو الله لا اله الا هو الحی القیوم و اخرها و هو العلی العظیم یا فرموده باشند
ایة الکرسی اخرها و هو العلی العظیم بلکه مناسب بنا بر قول بامتداد ایة الکرسی الی خالدون این بود که فرموده
باشند و اخرها خالدون و این ظاهر است پس مطلقا اعتماد باین در حکم بامتداد ایة الکرسی الی خالدون نمیتوان
نمود چنانچه وجه آن بتامل در انچه حدیث مذکور شد ظاهر میشود و اما جواب از حدیث اخر یعنی حدیث
مروی در کتاب دعای از کافی پس میگوییم لفظ الی اخرها نه بجهة آنست که مذکور شد بلکه بجهت رفع توهم
اکتفا بلفظ ایة الکرسیست باین نحو اجیر نفسی و مالی و اهلی و ولدی و داری و کل ما هو منی بایة الکرسی
یعنی اگر لفظ الی اخرها مذکور نبود توهم این میشد که مراد این باشد که باین نحو تلاوت نماید پس فایده لفظ
الی اخرها رفع توهم اراده این معنی است و اینکه مراد اینست که باین نحو تلاوت نماید اجیر نفسی و اهلی
و مالی و ولدی و اهلی و داری و کل ما هو منی بالله لا اله الا هو الحی القیوم لا تاخذه سنة و لا نوم الی اخر الایه
مجملا فایده لفظ الی اخرها چنانچه ممکنست این بوده باشد که در وجه استدلال مذکور شد ممکن است این بوده
باشد که در این مقام مذکور شد اگر ادعای ظهور ثانی نکنیم ادعای ظهور اول ممکن نیست اذا قام الاحتمال بطل
الاستدلال پس اعتماد باخبار مذکوره در حکم بامتداد ایة الکرسی الی خالدون ممکن نیست بلی چیزی که در این
مقام هست کلمات مذکوره از اجله علمای مذکوره است پس میگوییم انصاف اینست که کلام شیخ الطائفة
نور الله تعالی مرقده دال بر ان هست که ان مرحوم معتقد این بوده باشد که ایة الکرسی ممتد بوده باشد تا خالدون
چه مقام استدلال بحدیث قبل مذکور شد و همچنین کلام سید تا سید بن طاوس و اما دلالة
کلمات باقی اصحاب بر این مطلب مشخص نیست توضیح مرام مستدعی اینست که گفته شود کلام مرحوم علامه
و من تاخر عنه کل راجع باین است که تصریح فرموده اند که ایة الکرسی را در نماز روز عید غدیر تلاوت نماید
تا هم فیها خالدون یا انکه حدیثی که مستند این صلوتست مشتمل است بر لفظ ایة الکرسی فقط پس این
تفسیر از اعاظم علمای مذکوره بجهت اینست که ایة الکرسی بنا باعتقاد ایشان ممتد است تا خالدون

انصاف اینستکه این وجهی است متین لکن میکوییم چنانچه ممکن است که این تفسیر باین جهة بوده باشد که
مذکور شد ممکن است بجهت شدت اعتماد بمرحوم شیخ بوده باشد باین معنی نظر بانکه صلوة مذکوره از
صلوات مندوبه است باطباق علما و مسامحه در امور مندوبه ثابت است و چونکه مدلول علیه بکلام
مرحوم شیخ اینست که تلاوت ایة الکرسی در صلوة روز عید غدیر باید تا هم فیها خالدون باشد لهذا مرحوم
علامه و غیره حکم فرموده اند باین مطلب نظر بتسامح در امور مستحبه پس تفسیر مذکور از علما
مذکوره شاید از این راه بوده باشد که مذکور شد نه بجهت اعتقاد بامتداد اصل ایة الکرسی تا محل
مذکور پس حکم باینکه اجله علمای مذکوره معتقد این می باشند که ایة الکرسی ممتد است تا خالدون
ممکن نخواهد بود مؤید این مطلبست کلام مرحوم علامه در نهایة الاحکام و تذکره قال فی نهایة الاحکام
یستحب ان یصلی یوم الرابع والعشرین من ذی الحجة و هو یوم الصدقة بالخاتم قبل الزوال بنصف ساعة
رکعتین یقرا فی کل رکعة الحمد مرة و کل واحد من الاخلاص و ایة الکرسی الی قوله هم فیها خالدون
والقدر عشر مرات قال الشیخ و هذه الصلوة بعینها روینا ها فی یوم الغدیر و هو یعطی ان ایة الکرسی
فی صلوة الغدیر الی خالدون پس اگر آن مرحوم معتقد اینمطلب می بود حاجت باین کلام نبود کما لا یخفی
و قریب بکلام نهایه است کلام آنمرحوم در تذکره قال بعد ان حکی کلام شیخ الطائفة و هو یعطی ان ایة الکرسی
الی قوله هم فیها خالدون در نهایة الاحکام دلالت کلام شیخ را برین مطلب بخصوص صلوة غدیر داده اند
و در تذکره مطلقا چنانچه ظاهر اینست هم چنانکه در سابق وجه آن بیان شد پس تمسک بکلمات مذکوره
از مرحوم علامه و غیره در حکم باینکه این بزرگواران معتقد این می باشند که ایة الکرسی ممتد است تا خالدون
صحیح نخواهد بود مؤید این مطلب است کلام مولانا التقی المجلسی با آنکه بنا شد که تصریح فرموده اند در نماز روز عید
غدیر بنحوی که سابق بیان شد تصریح فرموده اند در کتاب صلوة همین شرح در مبحث تعقیب هر جا که ایة الکرسی
کویند تا العلی العظیم است بلی کلام شارح جعفریه که متمسک شده در مقام استدلال در اثبات استحباب
صلوة روز غدیر بقوله للنهایة ظاهر است در این معنی مجملا کلمات علمای مذکوره که متعلق است بصلوة

روز عید

روز عید غدیر بنحویست که مذکور شد و اما کلماتی که متعلق بان نبوده باشد مثل کلام مرحوم شیخ بهائی
و کلام ثانی محدث کاشانی پس مستند ایند و کلام بخصوص حال در نظر نیست که ملاحظه شود
که مثل مستند نماز روز بیست و چهارم ذی الحجة است یا نه اگر بنحو اولست حال این بنحویست که مذکور
شد و اگر چنین نیست بلکه ایة الکرسی در مستند در این دو مقام مطلق بوده است در این صورت
کلام این دو مرحوم دلالت دارد بر اینکه ایشان معتقد امتداد ایة الکرسی تا خالدون بوده اند
لکن مضر نیست نظر باینکه منکر نفی خلاف در مسئله نیستیم پس این دو نفر شریک مرحوم شیخ و غیره
خواهند بود در این قول مخفی نماند از انچه مذکور شد مشخص میشود که مختار در مسئله اینست که آخر آیة الکرسی
هو العلی العظیم بوده باشد نظر بضعف مستند قول بامتداد تا خالدون سندا و دلالة چنانچه
مفصلا بیان شد و مستندی که در اثبات قولی ذکر کردیم اگر چه بحسب سند آن نیز ضعیف است لکن
بحسب دلالت اکثر آنها تامست اگر در بعض مناقشه توان نمود و ضعف سند در اینمقام مضر نیست نظر
باینکه مدلول لفظ ایة مشخص است اضافه بکرسی بجهت اشتمال آنست بلفظ کرسی مثل ایة ملک پس ایة الکرسی عبارت
خواهد بود از ایة معهوده که مشتمل بر لفظ کرسی است این قدر منقبتست نصوص مذکوره که دال بر اینمعنی است
مؤید اینمطلبست بعلاوه اعتضاد بشهرة محکیه در کلام علامه مجلسی و غیره بلی در حکم باینکه مراد از ایة الکرسی
علاوه بر اینمطلبست محتاج هستیم بدلیل دیگر و چون که نصوص سابقه دلیل این نبوده که توانیم اعتماد نمود
در اثبات این مطلب چنانچه مفصلا بیان شد هذا الغرض از آن ایة و اختیار ثانی متعین خواهد بود بلی در نماز
روز بیست و چهارم ذی الحجة چونکه حدیث سابق دلالت میکند بر اینکه تلاوت ثابته در آن نماز تا هم
فیها خالدون است و حدیث مزبور در اینمقام معتضد بعمل جله علمای است لهذا عمل بمقتضای آن
در این نماز بی عیب است و اگر در مقام دیگر دلیلی یافت شود که اعتماد بان توان نمود باز عمل بمقتضای آن
بی عیب بلکه متعین است کلام در صورت اطلاق ایة الکرسی چنانچه غالب چنین است در اینوقت اجتزا تا هو
العلی العظیم میتوان نمود بلکه اتیان بعلاوه بقصد توظیف مشکلست بلی بقصد تلاوت قران

بیعیبست قال شیخنا الشهید الثانی فی شرح الارشاد والظاهر ان المراد بایة الکرسی الایة التی یذکر فیها
الکرسی اولها الله لا اله الا هو الحی القیوم الی العلی العظیم نعم ذکر فی صلوة یوم المباهلة انه یقرء الی خالدون
ولا دلالة فیه علی التعدی الی غیرها وان کان فعله جایزا وکلام این بزرگوار متین است وانچه در اخر
فرموده وان کان فعله جایزا اگر بقصد توظیف بوده باشد چنین نیست وقطع نظر از ان کرده چنین است
که فرموده اند واما نماز روز عید غدیر مشخص شد که ایة الکرسی در ان مطلق است لکن نظر اعیان علما مثل شیخ
الطائفه وسید ابن طاوس و مرحوم علامه و شیخ شهید و محقق ثانی و شیخ کفعمی و دو بزرگوار مجلسی و صاحب
ذخیره و محدث قاسانی و دو نفر از شراح جعفریه قدس الله تعالی ارواحهم کل تصریح فرموده اند براینکه
مراد از ایة الکرسی در این نماز تا هم فیها خالدون است لهذا عمل بان نمودن بی عیب است اگرچه در سابق
مذکور شد بانکه ممکنست که مرحوم علامه ومن تاخر عنه اعتماد بکلام شیخ در مصباح فرموده باشند
ومبنای فرموده مرحوم شیخ اعتقاد ان مرحوم بوده باشد بامتداد ایة الکرسی الی خالدون بالجمله قراءة
ایة الکرسی تا خالدون در این نماز نظر بتصریح اعاظم علمای مذکوره بی عیب بلکه مستحسن است والله تعالی
العالم محقق نماند از انچه مذکور شد متحض میشود ایة الکرسی که در تعقیب صلوة وارد شده کفایت میکند
در امتثال وتادیه سنت قراءة الله لا اله الا هو الی العلی العظیم لکن هرگاه منضم نماید باین روایة
بعد از ان تا خالدون عیبی ندارد بلکه احسن خواهد بود ششم از تعقیب مهمه در عقیب فرایض یومیه چنانچه بعد بیان خواهد شد
قراءة سوره مبارکه توحید است دوازده مرتبه وتلاوت دعای ماثور است بعد از فراغ از ان از فواید
معرفت ویقین جناب حضرت امیر المومنین ع مرویست که فرموده کسیکه دوست دارد در وقت انتقال
از دار دنیا بدار اخرت خالص و پاک باشد از جمیع معاصی چنانچه طلای خالص و پاک میشود از غش واحدی در اخرت
از او مطالبه مظلمه ننماید باید بخواند در عقب نمازهای یومیه سوره مبارکه قل هو الله احد را دوازده مرتبه
بعد از فارغ شدن دو دست خود را بلند نموده باید این دعا را بخواند اللهم انی اسئلک باسمک المکنون المخزون
الطاهر الطهر المبارک وباسمک العظیم وسلطانک القدیم ان تصلی علی محمد وال محمد یا واهب
اسئلک

العطایا

العطایا یا مطلق الاساری یا فکاک الرقاب من النار اسئلک ان تصلی علی محمد وال محمد وان تعتق
رقبتی من النار وان تخرجنی من الدنیا امنا وتدخلنی الجنة سالما وان تجعل دعائی اوله فلاحا
واوسطه نجاحا واخره صلاحا انک انت علام الغیوب بعد از ان جناب حضرت امیر المومنین ع کلامی فرمودند
که حاصل معنی ان اینست که این تعقیب را اختیار نموده ام از جمله چیزهائی که جناب فخر کائنات رسول خدا
بمن تعلیم فرموده اند و ان جناب امر فرموده اند مرا که تعلیم کنم انرا بحسنین ع مخفی نماناد اگرچه حدیث مذکور
در فقیه و تهذیب روایت شده است بعنوان ارسال لکن مرحوم شیخ صدوق در کتاب معانی الاخبار
همین حدیث را روایت فرموده اند مسندا بدانکه مقتضای حدیث مذکور قراءت سوره مبارکه توحید است اعتبار
دوازده مرتبه لکن مقتضای حدیث مروی در کافی در باب فضل القران وثواب الاعمال جواز اجتزاء است
بقراءة سوره مذکوره اگرچه یکدفعه بوده باشد حاصل مضمون ان حدیث انست که کاشف اسرار ودقایق
جناب امام جعفر صادق ع کسیکه ایمان بخداوند عالم جل شانه واعتقاد بروز قیامت دارد باید ترک نکند
قراءة قل هو الله احد در عقب فریضه پس بدرستی که کسی که بخواند این سوره مبارکه را خداوند عالم جل شانه
جمع میفرماید بجهت او خیر دنیا واخرت او را وی امرزد گناه او را وگناه والدین او وگناه اولاد او را همه
از جمله تعقیبات مذکوره دعائیست مروی در کافی و فقیه وان دعا اینست اجیر نفسی ومالی
وولدی وداری وکل ما هو منی بالله الواحد الاحد الصمد الذی لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا
احد واجیر نفسی ومالی وولدی واهلی وداری وکل ما هو منی برب الفلق من شر ما خلق ومن
شر غاسق اذا وقب ومن شر النفاثات فی العقد ومن شر حاسد اذا حسد واجیر نفسی ومالی
وولدی واهلی وداری وکل ما هو منی برب الناس ملک الناس اله الناس من شر الوسواس
الخناس الذی یوسوس فی صدور الناس من الجنة والناس وفی الفقیه والکافی وبایة الکرسی
الی اخرها ظاهر اینست که مراد این بوده باشد که چنین بگوید اجیر نفسی ومالی وولدی واهلی وداری
وکل ما هو منی بالله لا اله الا هو الحی القیوم الی اخره از کاشف اسرار ودقایق جناب امام جعفر صادق ع مرویست

که هر کس این کلمات را بخواند عقیب هر نماز فریضه باعث حفظ نفس و مال و دار و اولاد وی شود هفتم
از تعقیبات مذکوره ایاتیست که مشتملست بران حدیث موثق مروی در باب فضل القرآن از کافی
از جناب امام جعفر صادق ع که فرموده چونکه ایات اینه مامور شدند باینکه نازل شوند باهل زمین
چسبیدند بعرش و عرض کردند ای پروردگار ما ما را در فرستی بسوی اهل معاصی و خطایا
پس وحی از جناب خدا و تحلیل رسید باین ایات که نازل شوید باهل زمین قسم بعزت و جلال
خود هر کسی از ال محمد و شیعه ایشان شما را تلاوت کند در عقیب صلوات مفروضه ما نظر
رحمت و التفات میکنیم بسوی او و در هر روزی هفتاد مرتبه اجابت میکنیم از انها در هر نظری
هفتاد حاجت را ایات مذکوره عبارتست از ام الکتاب و شهد الله انه لا اله الا هو والملائکة
واولوا العلم قائما بالقسط لا اله الا هو العزیز الحکیم و ایة الکرسی و ایة الملک که عبارت
از ایه قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء و تعز من تشاء
و تذل من تشاء بیدک الخیر انک علی کل شیء قدیر مخفی نماند که مراد از ام الکتاب ممکنست که فاتحة
الکتاب بوده باشد لکن اطلاق ام بران بودن خلاف ظاهر است و ممکن است که مراد از ام الکتاب
درین مقام ایه سوره مبارکه ال عمران بوده باشد که عبارتست از هو الذی انزل علیک الکتاب
منه ایات محکمات هن ام الکتاب واخر متشابهات فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون
ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء تاویله و ما یعلم تاویله الا الله والراسخون فی العلم
یقولون امنا به کل من عند ربنا و ما یذکر الا اولوا الالباب ظاهر اینست که مراد از ام الکتاب
درین مقام همین معنی بوده باشد نهم از تعقیبات مذکوره تلاوت تسبیحات اربع است بعد
از هر فریضه سی مرتبه نظر بحدیث صحیح مروی در ثواب الاعمال حاصل مضمون این حدیث صحیح
آنست که روزی فخر کاینات جناب رسالت مآب صلعم خطاب فرمودند باصحاب بکیر بسعادت حدیث
ایشان مشرف بوده اند ایا چنین میدانید که هر گاه کل اثاثیه نزد شما هست همه را جمع بکنید بعضی از
ازا

ازا دوی بعض دیگر بگذارید چنین احتمال میدهید که اگر چنین نماید باسمان میرسد عرض کردند خیر
چنین نمیدانیم فرمودند میخواهید دلالت کنم شما را بچیزی که بیخ او در زمین بوده باشد و شاخ آن در آسمان
عرض کردند بلی یا رسول الله فرمودند بگویید بعد از فراغ از فریضه سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر
ثلثین مرة بدرستی که هر گاه کسی چنین نماید محفوظ میماند از خراب شدن عمارات برروی آن و سوختن در
آتش و از غرق شدن و از افتادن در چاه و محفوظ میماند از مردن بد و از هر بلیه که از آسمان نازل شود
در آن روز و این کلمات باقیات صالحات خواهد بود بجهت او مخفی نماند مقتضای حدیث مذکور
استحباب تعقیب مذکورات در حق هر مصلی خواه در حضر بوده باشد یا در سفر لکن مبالغه ان در سفر
در عقیب صلوة مقصوره بیشتر است بجهت تنبیه باین مبالغه در حدیث تعبیر از این بوجوب شده است
و شیخ صدوق در کتاب مجالس حدیثی روایت نموده که حاصل مضمون آن اینست که هر گاه کسی در عقب هر نماز
فریضه چهل مرتبه بگوید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر قبل از این که بگرداند دو پای خود را
از ان حالتی که بوده بران حالت در حالت تشهد بعد از ان مطلبی که دارد مسئلت نماید از درگاه واهب
العطایا بشرف اجابت مشرف خواهد شد دهم دعائیست مروی در محاسن برقی در حدیث صحیح حاصل
مضمون آن اینست کسیکه که بگوید بعد از فراغ از نماز قبل از انکه بگرداند دو زانوی خود را از ان حالت که
بوده است بران در حال تشهد اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له الها واحدا احدا صمدا
لم یتخذ صاحبة ولا ولدا ده مرتبه محو میفرماید خدا و ند عالم جل شانه چهل هزار هزار گناه او را و بامر خلاق عالم
عز شانه در نامه عمل او ثبت میشود هزار هزار حسنه و می باشد مثل کسیکه ختم نماید قرآن را دوازده مرتبه
یازدهم دعائیست که مشتمل بوده باشد بر استعاذه از نار و طلب جنة و حور العین و نفقة الاسلام روایت
نموده حدیثی که حاصل مضمون آن اینست که سه چیز است که خداوند عالم جل شانه با نها شنیدن کلام خلایق
عطا فرموده بهشت و آتش جهنم و حور العین پس هر بنده که از نماز فارغ شد و گفت اللهم اعتقنی من
النار وادخلنی الجنة وزوجنی الحور العین آتش جهنم میگوید ای پروردگار عالم بدرستی که بنده

تو سؤال کرد که او را آزاد کنی از من پس او را آزاد کن و بهشت میگوید ای پروردگار من بنده تو سؤال کرد
از تو مرا پس او را ساکن کردان در من و حور عین میگوید ای پروردگار ما بنده تو ما را از تو خواست پس تزویج
کن ما را با او و اگر او لکن بگوید اللهم صل علی محمد وال محمد بعد از آن این دعا بخواند افضل و ادخل در اجابت خواهد بود
دوازدهم توسل بدوازده امام علیهم السلام ثقة الاسلام از جانب هادی طریق ارشاد جناب حضرت امام محمد
تقی ع روایت نموده که آنحضرت فرمودند که بعد از آنکه فارغ شدی از نماز واجب بگو رَضِیتُ بِاللهِ رَبّاً
وَبِمُحَمَّدٍ نَبِیّاً وَبِالْإِسْلَامِ دِیناً وَبِالْقُرْآنِ کِتَاباً وَبِعَلِیٍّ إِمَاماً وَبِالْحَسَنِ وَالْحُسَیْنِ وَعَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ
وَمُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ وَجَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَمُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ وَعَلِیِّ بْنِ مُوسَی وَمُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ وَعَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدٍ وَالْحَسَنِ
بْنِ عَلِیٍّ وَالْحُجَّةِ ابْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ علیهم السلام أَئِمَّةً اللَّهُمَّ وَلِیُّکَ الْحُجَّةُ فَاحْفَظْهُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ
وَمِنْ خَلْفِهِ وَعَنْ یَمِینِهِ وَعَنْ شِمَالِهِ وَمِنْ فَوْقِهِ وَمِنْ تَحْتِهِ وَامْدُدْ لَهُ فِی عُمْرِهِ وَاجْعَلْهُ الْقَائِمَ
بِأَمْرِکَ الْمُنْتَصِرَ لِدِینِکَ وَأَرِهِ مَا یُحِبُّ وَتَقَرُّ بِهِ عَیْنُهُ فِی نَفْسِهِ وَذُرِّیَّتِهِ وَأَهْلِهِ وَمَالِهِ وَ
فِی شِیعَتِهِ وَفِی عَدُوِّهِ وَأَرِهِمْ مِنْهُ مَا یَحْذَرُونَ وَأَرِهِ فِیهِمْ مَا یُحِبُّ وَتَقَرُّ بِهِ عَیْنُهُ وَاشْفِ
بِهِ صُدُورَنَا وَصُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِینَ ظاهر است ضمیر فی ادهم راجع باشد بعدوه پس معنی ظاهر آن
چنین خواهد بود بنما با عادی و دشمنان آنحضرت از جانب حضرت چیزی را که خائف بودند از آن از مسلط
شدن آن حضرت بر آنها و کشته شدن آنها بسبب آن حضرت و معنی اده فیهم ما یحب بنما بآن حضرت
در دشمنان آنحضرت چیزی را که آنحضرت دوست میداشت از ذلت و استیصال یا ایمان آنها بعد با آنکه این
ثقة الاسلام در کافی و صدوق در فقیه نور الله تعالی روحهما ذکر فرموده اند با مذک اختلافی مذکور
در کافی بنحو نیست که ذکر شد و در فقیه و بمحمد نبیا بعد از اذعان باسلام و قرآن ذکر فرموده باین نحو رضیت
بالله ربا و بالاسلام دینا و بالقرآن کتابا و بمحمد نبیا کیفیت مذکوره در کافی انسب است اگرچه مدحی
بجهة ترتیبی که مذکور در فقیه است میتوان گفت و هرد و این بزرگوار دو عالم [illegible] بن فرج که اصحاب حضرت
امام رضا و امام محمد تقی و امام علی نقی علیهم السلام است روایت نموده اند که [illegible] حضرت امام محمد تقی ع
روایت نموده

روایت نموده لکن از حضرت امام جعفر صادق ع و بالکعبة قبلة را علاوه فرموده لکن ذیل این مشتمل
نیست بر دعائیکه بجهت جناب خلیفة الرحمن حضرت صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه است مذکور
در تهذیب چنین است بگو در عقب هر فریضه رضیت بالله ربا و بمحمد نبیا و بالاسلام دینا
و بالقرآن کتابا و بالکعبة قبلة و بعلی ولیا و اماما و بالحسن و الحسین و الائمة علیهم السلام اللهم انی
رضیت بهم ائمة فارضنی لهم انک علی کل شیء قدیر مخفی نماند از آنکه این دعا مشتمل بر اعتراف بربوبیت
و نبوت و امامت ائمه اثنی عشرات علیهم السلام سزاوار اینست مداومت بآن شود با دعای بجهت جناب صاحب
العصر عجل الله تعالی فرجه و نظر بکثرت گرفتاری و مشاغل و قلت همت بجهت اغلب ناس جمع ما بین
کل ادعیه بسیار صعوبت دارد لکن مناسب اینست مهما امکن اخلال بآن تعقیب نشود که نجات
دنیا و آخرت در توسل بائمه علیهم السلام سیما بجناب صاحب الزمان عجل الله تعالی ظهوره می باشد بدانکه بعضی
از فقرات دعا که محتاج به بیان بعض تفسیر شد قوله ع و تقر به عینه ممکن است از ثلاثی مزید باب
افعال بوده باشد چنانچه ممکنست از ثلاثی مجرد بوده باشد بنابر اول صیغه خطاب بضم تاء خطاب
و کسر قاف خواهد بود و بنابر ثانی بفتح تا صیغه غایبه خواهد بود و کسر قاف و فتح آن هر دو بنابر ثانی جایز است
بنابر اول لفز یقر از باب ضرب یضرب خواهد بود و بنابر ثانی از باب علم خواهد بود معلوم است بنابر اینکه
ثلاثی مزید فیه بوده باشد عینه منصوب و مفعول خواهد بود و بنابر ثلاثی مجرد مرفوع و فاعل خواهد بود
و معنی بنابر ثلاثی مزید چنین خواهد بود خداوندا بنما بجناب صاحب الحجة آنکه محبوب او ست از نصرت و غلبه
بر قاطبه اهل ادیان فاسده و ایمان آنها یا مقتول شدن آنها بضرب سیف قاطع ایشان و روشن
بگردان بآن چشم ایشان را و بنابر ثلاثی مجرد بنما با ایشان چیزی را که چشم ایشان بآن روشن شود از آنچه
مذکور شد ثلاثی مجرد در اینمقام انسب است بدانکه از جمله ادعیه که بعد از هر نماز فریضه وارد شده است
این است بسم الله الرحمن الرحیم اللهم بلغ مولانا صاحب الزمان اینما کان وحیث ما کان من
مشارق الارض و مغاربها سهلها و جبلها عنی و عن والدی و عن ولدی و اخوانی التحیة

و مرحوم شیخ طوسی در تهذیب نیز ذکر نموده

والسلام عدد خلق الله وزنة عرش الله وما احصاه کتابه واحاط به علمه اللهم انی اجدد
له فی صبیحة هذا الیوم وما عشت فیه من الایام عهدا وعقدا وبیعة له فی عنقی
لا احول عنها ولا ازول اللهم اجعلنی من انصاره وانصاره الذابین عنه والممتثلین لاوامره
ونواهیه فی ایامه والمستشهدین بین یدیه اللهم وان حال بینی وبینه الموت الذی جعلته
علی عبادک حتما مقضیا فاخرجنی من قبری موتزرا کفنی شاهرا سیفی مجردا قناتی
ملبیا دعوة الداعی فی الحاضر والبادی اللهم ارنی الطلعة الرشیدة والغرة الحمیدة
واکحل بصری بنظرة منی الیه وعجل فرجه وسهل مخرجه اللهم اشدد ازره وقو ظهره وطول
عمره واعمر اللهم به بلادک واحی به عبادک فانک قلت وقولک الحق ظهر الفساد
فی البر والبحر بما کسبت ایدی الناس فاظهر اللهم لنا ولیک وابن بنت نبیک المسمی
باسم رسولک صلواتک علیه وآله حتی لا یظفر بشیء من الباطل الا مزقه ویحق الله الحق
بکلماته ویحققه اللهم اکشف هذه الغمة عن هذه الامة بظهوره انهم یرونه بعیدا
ونریه قریبا وصلی الله علی محمد وآله از کاشف حقایق ودقایق جناب امام جعفر صادق ع مرویست
که هر کس این دعا را بعد از هر نماز فریضه بخواند بدولت سعادت مآب جناب صاحب الامر مشرف خواهد شد
در بیداری یا در خواب از اینکه این دعا مشتملست بر مبالغه در تبلیغ سلام بان ملاذ کافه انام وتجدید
عهد و بیعت است بان مقتدای قاطبه اسلام و همچنین مشتملست بر استدعای مشرف شدن بشرافت
سعادت خدمت آن امام زمان علیه وعلی آبائه الاف التحیة والاکرام مداومت بان بسیار بسیار بموقع است
اگر بعد از هر نماز نشود اقلا بعد از نماز صبح خوانده شود مجملا در هر وقت از اوقات که بوده باشد خواندن این
دعا خوبست اگرچه بعد از فراغ از صلوة نبوده باشد سیزدهم از جمله تعقیبات مذکوره لعن کردنست
بر دشمنان و ظالمین ائمه انام علیهم الاف التحیة والسلام ثقة الاسلام و شیخ الطائفه در کافی و تهذیب
روایت نموده اند که جناب امام جعفر صادق ع در عقب هر نماز چهار مرد و چهار زن را لعن میفرمودند

فلان

فلان وفلان وفلان و معویه و فلانه و فلانه و هند مادر معویه و ام الحکم خواهر معویه و در حدیثی
وارد شده است نهی از ترک لعن بر بنی امیه بعد از فراغ از نماز بنا بر این ادنی چیزی که بان امتثال حاصل
میشود آنست که بگوید بعد از فراغ از هر نماز اللهم العن بنی امیة قاطبة لکن اکمل و اتم و افضل خواندن
دعای صنمی قریش است لهذا مناسب دانستیم که آن دعا را در اینمقام ذکر نمائیم تا شیعیان ائمه طاهرین ع
از فواید عظیمه که مترتب میشود بر خواندن آن محروم نشده باشند بدانکه این دعائیست جلیل
مرویست از ابن عباس مشهور که اسم او عبد الله است مرحوم علامه در کتاب خلاصه ذکر فرموده اند
ایشان را نهایت تعظیم و احترام فرموده اند کان محبا لعلی ع و تلمیذه حاله فی الجلالة والاخلاص
لامیر المؤمنین ع اشهر من ان یخفی وقد ذکر الکشی احادیث یتضمن قدحا فیه وهو اجل من ذلک
وقد ذکرناها فی کتاب الکبیر واجبنا عنها رضی الله عنه انتهی عبارة الخلاصه مجملا روایت شده این دعا
از عبدالله بن عباس موصوف که ایشان روایت نموده اند از مقتدای ارباب معرفت و یقین جناب
امیر المؤمنین ع و فرموده اند که هر کس این دعا را بخواند مثل کسی است خواهد بود که در خدمت جناب رسول خدا ص
در جنگ احد و حنین و بدر هزار تیر بکفار انداخته باشد و دعا اینست اللهم العن صنمی قریش
وجبتیهما وطاغوتیهما وافکیهما وابنتیهما الذین اکلا نعامک وجحدا آلاءک وخالفا امرک
وانکرا وحیک وعصیا رسولک وقلبا دینک وحرفا کتابک وعطلا احکامک وابطلا
فرائضک والحدا فی آیاتک وعادیا اولیاءک وولیا اعداءک وافسدا عبادک واضرا
بلادک اللهم العنهما وانصارهما فقد اخربا بیت النبوة وردما بابه ونقضا سقفه
والحقا سماءه بارضه وعالیه بسافله وظاهره بباطنه واستاصلا اهله وابادا
انصاره وقتلا اطفاله واخلیا منبره من وصیه ووارث علمه وجحدا امامته
واشرکا بربهما فعظم ذنبهما وخلدهما فی سقر وما ادریک ما سقر لا تبقی ولا تذر
اللهم العنهم بعدد کل منکر اتوه وحق اخفوه ومنبر علوه ومؤمن ارجوه ومنافق ولوه وولی

اذدوه و طریدٍ اووه و صاحبٍ طردوه و کافرٍ نصروه و امامٍ قهروه و فرضٍ غیّروه و اثرٍ
انکروه و شرٍّ اضمروه و دمٍ اراقوه و خبرٍ بدّلوه و حکمٍ قلبوه و کفرٍ ابدعوه و کذبٍ دلّسوه
و ارثٍ غصبوه و فیءٍ اقتطعوه و سحتٍ اکلوه و خمسٍ استحلّوه و باطلٍ اسّسوه و جورٍ
بسطوه و ظلمٍ نشروه و وعدٍ اخلفوه و عهدٍ نقضوه و حلالٍ حرّموه و حرامٍ حلّلوه
و نفاقٍ اسرّوه و غدرٍ اضمروه و بطنٍ فتقوه و ضلعٍ کسروه و صکٍّ مزّقوه و شملٍ بدّدوه
و ذلیلٍ اعزّوه و عزیزٍ اذلّوه و حقٍّ منعوه و امامٍ خالفوه اللهمّ العنهما بکلّ آیةٍ حرّفوها
و فریضةٍ ترکوها و سنّةٍ غیّروها و احکامٍ عطّلوها و ارحامٍ قطعوها و شهاداتٍ
کتموها و وصیّةٍ ضیّعوها و ایمانٍ نکثوها و دعوی ابطلوها و بیعةٍ انکروها و حیلةٍ
احدثوها و خیانةٍ اوردوها و عقبةٍ ارتقوها و دبابٍ دحرجوها و ازیانٍ لزموها
اللهمّ العنهما فی مکنون السرّ و ظاهر العلانیة لعناً دائماً ابداً سرمداً لا انقطاع
لامده و لا نفاد لعدده لعناً یغدو اوّله و لا یروح آخره لهم و لاعوانهم و انصارهم
و محبّیهم و موالیهم و المسلّمین الیهم و الناهضین باحتجاجهم و المقتدین بکلامهم و
المصدّقین باحکامهم بعد از ان چهار مرتبه بگو اللهمّ عذّبهم عذاباً یستغیث منه
اهل النار آمین ربّ العالمین ای برادر عزیز ببین که شناعت اعمال و شقاوت
نفس بچه مرتبه رسیده که جناب حضرت امیر المؤمنین ع با آن اخلاق و کمالات نفسانی که کاشف
ان نمونه ازانست ولقد امرّ علی اللئیم یسبّنی فمضیت ثمّة قلت لا یعنینی باین مرتبه لعن و طعن
در حق این جماعت فرموده نعوذ بالله من شقاوة النفس و فساد العمل چهاردهم از جمله
تعقیبات عقیب صلوة مفروضه زیارت فخر کائنات علیه و آله افضل الصلوة می باشد مناسب
اینست که تعقیب را بان نماید در کتاب قرب الاسناد زیارت عقب صلوات مفروضه را
باین نحو ذکر فرموده اند السّلام علیک یا رسول الله و رحمة الله و برکاته السّلام علیک

یا محمد

یا محمد بن عبد الله السّلام علیک یا خیرة الله السّلام علیک یا حبیب الله السّلام علیک
یا صفوة الله السّلام علیک یا امین الله اشهد انّک رسول الله و اشهد انّک محمد بن
عبد الله و اشهد انّک قد نصحت لامّتک و جاهدت فی سبیل ربّک و عبدته حتّی
اتاک الیقین فجزاک الله یا رسول الله افضل ما جزی نبیّاً عن امّته اللهمّ صلّ علی محمد
و آل محمد افضل ما صلّیت علی ابرهیم و آل ابرهیم انّک حمید مجید بدانکه ادعیه وارده
عقیب صلوة مفروضه مذکوره در کتب ادعیه اکثر از آنست که در این مقام توان استقصا نمود
لکن نظر بمضمون ما لا یدرک کلّه لا یترک کلّه اقتصار نمود بانچه مذکور شد مقالۀ ثانی در ذکر تعقیبی که
مختص است بهر یک از فرایض یومیه و در این چند مبحث است مبحث اول در بیان بعضی از اذکار
و ادعیه مأثوره بعد از نماز صبح در احادیث معتبره رویه در کتاب دعای از اصول کافی و غیره
مأثور است که هرگاه کسی بعد از فراغ از نماز مغرب و نماز صبح بگوید بسم الله الرحمن الرحیم
لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم دفع میشود از او هفتاد نوع از انواع بلا و نمیرسد باو
جذام و برص و جنون و در بعضی اخبار یکصد مرتبه نیز وارد شده است و در حدیث صحیح
مأثور است که هر کس بگوید بعد از نماز صبح یکصد مرتبه ما شاء الله کان لا حول و لا قوة الا بالله العلی
العظیم نخواهد دید در آنروز چیزی که موجب کراهتش شود و ایضا در باب الدعاء در عقیب
صلوة از کتاب مذکور مأثور است که هرگاه کسی بخواند بعد از نماز صبح این دعا را هر حاجتی از خلایق عالم
بخواهد بر آورده میشود و کفایت میفرماید خداوند عالم امور مهمه او را بسم الله و صلّی الله علی
محمد و آل محمد افوّض امری الی الله انّ الله بصیر بالعباد فوقیه الله سیّئات ما مکروا لا اله
الا انت سبحانک انّی کنت من الظالمین فاستجبنا له و نجّیناه من الغمّ و کذلک ننجی
المؤمنین حسبنا الله و نعم الوکیل فانقلبوا بنعمة من الله و فضل لم یمسسهم سوء
ما شاء الله لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم ما شاء الله لا ما شاء الناس ما شاء الله

وَاِنْ كَرِهَ النَّاسُ حَسْبِيَ الرَّبُّ مِنَ الْمَرْبُوبِينَ حَسْبِيَ الْخَالِقُ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ حَسْبِيَ الرَّازِقُ مِنَ
الْمَرْزُوقِينَ حَسْبِيَ الَّذِي لَمْ يَزَلْ حَسْبِي مُنْذُ قَطُّ حَسْبِيَ اللّٰهُ الَّذِي لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ
وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ و ایضا از عیاشی نقل شده که او از کاشف اسرار و دقایق جناب
حضرت امام جعفر صادق ع روایت نموده بجهت طلب سعه در معیشت و ادای دین
این دعا را بعد از نماز صبح بخواند تَوَكَّلْتُ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ
وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ وَكَبِّرْهُ تَكْبِيرًا اللّٰهُمَّ اِنِّي
اَعُوذُ بِكَ مِنَ الْبُؤْسِ وَالْفَقْرِ وَمِنْ غَلَبَةِ الدَّيْنِ وَالسُّقْمِ وَاَسْئَلُكَ اَنْ تُعِينَنِي عَلَى اَدَاءِ
حَقِّكَ اِلَيْكَ وَاَدَاءِ حَقِّ النَّاسِ اِلَى النَّاسِ در مداومت نمودن باین دعا با توجه تاثیر تمامی است (در حضور [illegible])
در اجابت مطالب مذکور مناسب اینست در وقت خواندن دستها را بلند نماید و ایضا شیخ صدوق
در کتاب ثواب الاعمال و کتاب خصال از کاشف علوم الاوایل و الاواخر جناب حضرت امام محمد باقر ع
روایت نموده حدیثی که حاصل مضمون آن اینست که شخصی بشرافت سعادت خدمت جناب رسول خدا ص
مشرف شد و عرض کرد که من بسن پیری رسیده ام و قوت من ضعیف شده است و نمی توانم اقدام
نمود بانچه در سابق عادت من بود از نماز و روزه و حج و جهاد پس تعلیم فرما بمن دعائی که خداوند
عالم جل شانه مرا بسبب خواندن آن نفع بخشد جناب رسول خدا ص فرمودند بعد از انکه از نماز
صبح فارغ شدی ده مرتبه بگو سُبْحَانَ اللّٰهِ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ تا
این باعث این میشود که محفوظ باشی از کوری و دیوانگی و جذام و فقر و پیری عرض کرد یا رسول الله
این از برای دنیای من از برای اخرت من چه باشد فرمودند میگوئی در عقیب هر نماز اَللّٰهُمَّ اهْدِنِي
مِنْ عِنْدِكَ وَاَفِضْ عَلَيَّ مِنْ فَضْلِكَ وَاَنْزِلْ عَلَيَّ مِنْ بَرَكَاتِكَ و در کتاب مجالس فرزند
ارجمند سعادتمند شیخ طوسی قدس الله تعالی روح هماروی است از جناب رسول خدا ص که آن سرور
انبیا بعد از انکه از نماز صبح فارغ میشدند این دعا را میخواندند با رفع صوت بنحوی که اصحاب آنسرور

میشنیدند

میشنیدند اَللّٰهُمَّ اَصْلِحْ لِي دِينِيَ الَّذِي جَعَلْتَهُ لِي عِصْمَةً سه مرتبه اَللّٰهُمَّ اَصْلِحْ لِي دُنْيَايَ الَّتِي
جَعَلْتَ فِيهَا مَعَاشِي این را نیز سه مرتبه اَللّٰهُمَّ اَصْلِحْ لِي آخِرَتِي الَّتِي جَعَلْتَ فِيهَا مَرْجِعِي سه مرتبه
اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَعُوذُ بِرِضَاكَ مِنْ سَخَطِكَ وَاَعُوذُ بِعَفْوِكَ مِنْ نَقِمَتِكَ سه مرتبه اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَعُوذُ
بِكَ مِنْكَ لَا مَانِعَ لِمَا اَعْطَيْتَ وَلَا مُعْطِيَ لِمَا مَنَعْتَ وَلَا يَنْفَعُ ذَا الْجَدِّ مِنْكَ الْجَدُّ بدانکه این
فقره اخر متکرر است در ادعیه حاصل معنی آن اینست صاحب شوکت و غنا را شوکت و غنای
او مغنی و بی نیاز میکرداند از احسان تو یعنی ممکن نیست کسی مستغنی از تو شود اگر چه سلطان
جهان باشد مرحوم شیخ طوسی در کتاب مصباح در تعقیب نماز صبح این دعا را ذکر فرموده اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى
مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاهْدِنِي لِمَا اخْتُلِفَ فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِاِذْنِكَ اِنَّكَ تَهْدِي مَنْ تَشَاءُ اِلَى صِرَاطٍ
مُسْتَقِيمٍ بعد از آن سه مرتبه بگو لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ اِلٰهًا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ
وَلَا نَعْبُدُ اِلَّا اِيَّاهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ رَبُّنَا وَرَبُّ آبَائِنَا
الْاَوَّلِينَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَ
هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ سُبْحَانَ اللّٰهِ كُلَّمَا سَبَّحَ اللّٰهَ شَيْءٌ وَكَمَا يُحِبُّ اللّٰهُ اَنْ يُسَبَّحَ
وَكَمَا هُوَ اَهْلُهُ وَكَمَا يَنْبَغِي لِكَرَمِ وَجْهِهِ وَعِزِّ جَلَالِهِ وَلَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ كُلَّمَا هَلَّلَ
اللّٰهَ شَيْءٌ وَكَمَا يُحِبُّ اللّٰهُ اَنْ يُهَلَّلَ وَكَمَا يَنْبَغِي لِكَرَمِ وَجْهِهِ وَعِزِّ جَلَالِهِ وَاللّٰهُ اَكْبَرُ وَكَمَا هُوَ اَهْلُهُ
وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ كُلَّمَا حَمِدَ اللّٰهَ شَيْءٌ وَكَمَا يُحِبُّ اللّٰهُ اَنْ يُحْمَدَ وَكَمَا هُوَ اَهْلُهُ وَكَمَا يَنْبَغِي
لِكَرَمِ وَجْهِهِ وَعِزِّ جَلَالِهِ وَاللّٰهُ اَكْبَرُ كُلَّمَا كَبَّرَ اللّٰهَ شَيْءٌ وَكَمَا يُحِبُّ اللّٰهُ اَنْ يُكَبَّرَ وَكَمَا
هُوَ اَهْلُهُ وَكَمَا يَنْبَغِي لِكَرَمِ وَجْهِهِ وَعِزِّ جَلَالِهِ وَسُبْحَانَ اللّٰهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا اِلٰهَ
اِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ اَكْبَرُ عَدَدَ كُلِّ نِعْمَةٍ اَنْعَمَ بِهَا عَلَيَّ وَعَلَى اَحَدٍ مِمَّنْ كَانَ اَوْ يَكُونُ
اِلَى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ مبحث دویم در بیان بعضی ادعیه و اذکار مختصه بعقیب نماز ظهر است
شیخ طوسی علیه الرحمة در کتاب مصباح از جمله تعقیبات مختص بنماز ظهر این دعا را ذکر

فرموده یاسامع کل صوت یاجامع کل فوت یاباری النفوس بعد الموت یاباعث یاوارث
یاسید السادات یااله الالهة یاجبار الجبابرة یامالک الدنیا والآخرة یارب
الارباب یامالک الملوک یابطاش یاذا البطش الشدید یافعالا لما یرید یامحصی
عدد الانفاس ونقل الاقدام یامن السر عنده علانیة یامبدئ یامعید اسئلک
بحقک علی خیرتک من خلقک وبحقهم الذی اوجبت لهم علی نفسک ان تصلی
علی محمد واهل بیته وان تمن علی الساعة بفکاک رقبتی من النار وانجز لولیک
وابن ولیک الداعی الیک باذنک وامینک فی خلقک وعینک فی عبادک وحجتک
علی خلقک علیه صلواتک وبرکاتک وعده اللهم اید بنصرک وانصر عبدک
وقو اصحابه وصبرهم واجعل لهم من لدنک سلطانا نصیرا وعجل فرجه
وامکنه من اعدائک واعداء رسولک یاارحم الراحمین ومرحوم کفعمی وشیخ
بهائی از جمله تعقیبات مختصه نماز ظهر این دعا را ذکر فرموده اند یامن اظهر الجمیل
وستر القبیح یامن لا یؤاخذ بالجریرة ولم یهتک الستر یاعظیم العفو یاحسن
التجاوز یاباسط الیدین بالرحمة یاصاحب کل حاجة یاواسع المغفرة یامفرج کل
کربة یامقیل العثرات یاکریم الصفح یاعظیم المن یامبتدئا بالنعم قبل
استحقاقها یاربتاه یاسیداه یاغایة رغبتاه اسئلک بک وبمحمد وعلی
وفاطمة والحسن والحسین وعلی بن الحسین ومحمد بن علی وجعفر بن محمد وموسی
ابن جعفر وعلی بن موسی ومحمد بن علی وعلی بن محمد والحسن بن علی والقائم المهدی
الائمة الهادیة علیهم السلم ان تصلی علی محمد وال محمد واسئلک ان لا تشوه خلقی
بالنار وان تفعل بی ما انت اهله بدانکه این دعائیست جلیل القدر عظیم المنزلة
مرویست از مفخر انبیا و سید رسل وملجا اولیا وهادی سبل صلوات الله علیه واله

کهفرموده

کهفرموده امین ملک جلیل حضرت جبرئیل بایشان نازل شده در حالتی که آثار سرور از ایشان ظاهر بود
نازل شده بودند و گفت السلم علیک یامحمد حضرت جواب فرمودند وعلیک السلام یاجبرئیل پس عرض کرد
که خداوند عالم جل جلاله هدیه برای شما فرستاده فرمودند کدام است آن هدیه جبرئیل عرض کرد
آن هدیه کلماتیست از کنزهای عرش که کسی بران مطلع نیست بجهت اکرام و احترام شما خداوند جل شانه
شما را باین سرافراز فرموده فرمودند کدام است آن کلمات ای جبرئیل عرض کرد آن کلمات اینست
یامن اظهر الجمیل وستر القبیح یامن لم یؤاخذ بالجریرة ولم یهتک الستر یاعظیم العفو
یاحسن التجاوز یاواسع المغفرة یاباسط الیدین بالرحمة یاصاحب کل نجوی ویامنتهی
کل شکوی یاکریم الصفح یاعظیم المن یامبتدئا بالنعم قبل استحقاقها یاربنا
یاسیدنا ویامولانا ویاغایة رغبتنا اسالک یاالله ان لا تشوه خلقی بالنار جناب
شافع عصات در عرصات فرمودند چه قدر است ثواب خواندن این کلمات عرض کرد چه بسیار است
چه بسیار است ثواب این کلمات هرگاه جمع شوند ملائکه هفت آسمان و ملائکه هفت طبقه زمین
و خواهند ثواب این کلمات را وصف نمایند تا روز قیامت نمیتوانند وصف نمود ثواب یک حرف آنرا
پس هرگاه بگوید بنده یامن اظهر الجمیل وستر القبیح خداوند عالم جل شانه عیوب او را ستر
میفرماید و رحمت میکند برو در دنیا و موجب زینت او میگردد اندیواد در آخرت هزار پرده عیوب
او بوده باشد بجهت او قرار میفرماید در دنیا و آخرت و هرگاه بگوید یامن لم یؤاخذ بالجریرة
ولم یهتک الستر خلاق عالم جل شانه حساب نخواهد فرمود او را در روز قیامت و معایب
مخفیه و مستوره او را اظهار نخواهد فرمود در روزی که معایب خلق بروز میکند
و در وقتی که گفت یاعظیم العفو پروردگار عالم عز شانه گناهان او را می آمرزد اگر چه
مثل کف دریا بوده باشد و در وقتی که گفت یاحسن التجاوز باندامت و خجلت و شرمساری
خداوند عالم جل جلاله تجاوز میکند و میگذرد از گناهان او که مثل دزدی و شرب خمر و غنی اینها

از معاصی کبیره بوده باشد ودر وقتی که کفت یا واسع المغفرة خداوند عالم هفتاد در از درها
رحمت براو باز خواهد کرد پس رحمت حق تعالی پیوسته مسولی براو خواهد بود تا از دنیا بیرون رود
ودر وقتی که کفت یا باسط الیدین بالرحمة خداوند عالم جل شانه بقدرة کامله خود رحمت را
برو بسط خواهد فرمود ودر وقتی که کفت یا صاحب کل نجوی ومنتهی کل شکوی خلاق جهان
آفرین عطا میفرماید باو ثواب هر مصیبت زده وثواب هر صحیحی وثواب هر مریضی وثواب
هر کوری وثواب هر مسکینی وثواب هر فقیری وثواب هر صاحب مصیبتی تا روز قیامت
ودر وقتی که کفت یا کریم الصفح کرامتی خداوند عالم عز شانه نسبت باو خواهد فرمود
مثل کرامت انبیاء ودر وقتی که کفت یا عظیم المن عطا خواهد فرمود خداوند عالم
باو جمیع حوایج اورا نسبت بخود ونسبت بقاطبه خلایق وهرکاه که کفت یا مبتدئا
بالنعم قبل استحقاقها خداوند عالم باو عطا خواهد فرمود ثواب بعدد هرکس که شکر
نعمت خداوند عالم را کرده وهر وقتی که کفت یا ربنا ویا سیدنا خداوند عالم میفرماید
ای ملائکه من شاهد باشید که من امرزیدم کناهان اورا وعطا کردم براو ثواب بعدد هرکس
که خلق کرده ام در بهشت ودوزخ وبعدد هرکس که خلق کرده ام در هفت اسمان وهفت
طبقه زمین وعدد افتاب وماه وستارها وقطرهای باران وکوهها وسنک ریزه
وعدد ریک وبعدد عرش وکرسی وهر وقت که کفت یا مولانا خداوند عالم قلب اورا
مملو از ایمان خواهد فرمود وهرکاه که کفت یا غایة رغبتنا خداوند عالم جل شانه
عطا خواهد فرمود باو در روز قیامت مثل انچه که بقاطبه خلایق عطا میفرماید وبعد
از انکه کفت اسئلك یا الله ان لا تشوه خلقی بالنار خالق عالم عز شانه میفرماید بنده من
از من استدعا کرده که اورا از آتش جهنم ازاد کنم ای کروه ملئکه من شاهد باشید که من
اورا وپدر ومادر اورا وبرادران واولاد وعیال وهمسایکان اورا ازاد کردم از آتش جهنم

و رتبه

و رتبه شفاعت هزار نفر از جمله اشخاصی که مستوجب جهنم باشند باو دادم بعد از ان حضرت
جبرئیل بخدمت رسول جلیل صلعم عرض کرد که این کلمات ودعا را تعلیم فرما بمومنین ومتقین و
بمنافقین تعلیم مفرمائید بدانکه خواندن این دعای جلیل القدر در هر وقت از اوقات که
توجه واقبال باشد مناسبست خصوصا در قنوت نماز شب ودر حدیث مذکور ذکر اینکه
از تعقیب نماز ظهر است مذکور نیست لکن شیخ کفعمی در جنة الواقیة وبلد الامین ومرحوم شیخ
بهائی رحمهما الله این دعا را از جمله تعقیبات مختصه بنماز ظهر ذکر فرموده اند لهذا خواندن این
دعا را عقیب نماز باین قصد عیبی نیست اکرچه مرحوم شیخ طوسی قدس الله تعالی روحه این دعا را
از جمله تعقیب دو رکعت آخر از هشت رکعت از نافله عصر ذکر فرموده اند بدانکه اخر این دعا
بنحوی که در حدیث مذکور ماثور است بنحویست که اشاره کردیم یعنی باین نحو یا ربنا ویا سیدنا ویا مولینا
ویا غایة رغبتنا اسئلك یا الله ان لا تشوه خلقی بالنار زیادتی که در اول مذکور شده
در این حدیث نیست لکن مصباح شیخ طوسی وجنة الواقیة مذکور است هرکس زیاد نموده زیادتی
بموقع است جزاه الله تعالی خیر جزاء المحسنین وهم چنین در فقرات قبل از ان که مذکور شد باز
اختلافی هست لکن مذکور در حدیث کویا انسب باشد ومرحوم شیخ بهائی یا سامع کل نجوی
ذکر فرموده واین احسن از صاحبانست بعد از انکه نظم کلام باینجا رسید مناسب اینست عنان
قلم را در ترجمه ظاهر فقرات دعا جلوه داده شود تا اطلاع بر ترجمه آن موجب رغبت بندکان بر خواندن
آن شود پس میکوییم معنی یا من اظهر الجمیل وستر القبیح این است ای کسی که عمل حسن وجمیل را اظهار
میفرماید وعمل قبیح را ستر میفرماید این چند احتمال دارد اول آنست که از کاشف اسرار ودقایق
جناب امام جعفر صادق ع ماثور است حاصل ان اینست که هیچ مومنی نیست مکر انکه از برای
او مثال وشبحی در عرش موجود است بعد از انکه بنده مشغول باعمال حسنه مثل رکوع وسجود شد
چنین عملی در عرش ظاهر میشود قاطبه ملائکه مشاهده ان صورا مینمایند پس ملائکه دعا

وطلب مغفرت از برای او میکنند و هرگاه بنده مشغول معصیتی شود اگرچه آن بی‌مثال او
استفاده میشود لکن خلاق عالم جل شانه سترش ورا پرده قرار میفرماید که حایل ملائکه میشود
تا مطلع بر آن عمل معصیت نشوند معنی دوم آنست که امر فرموده باظهار جمیل و عمل خوب
چنانچه امر فرموده بستر قبیح یعنی کسی که از شخصی اعمال حسنه مشاهده کرد مستحسن و راجح
اینست که اظهار نماید بخلاف اینکه هرگاه عمل قبیح از کسی دید نهی فرموده از اظهار آن سر آنست
اعمال حسنه که از عباد صادر میشود تاثیری در فاعل آن میکند باعتبار آن قلوب دیگران
مایل باو میشود و آن اعمال حسنه موجب این میشود که حب عامل در قلوب عباد واقع میشود
بخلاف اعمال قبیحه که چنین نیست پس حکم باینکه خداوند عالم جل شانه اعمال حسنه را اظهار فرمود
باعتبار اظهار آثار است بخلاف اعمال قبیحه که چنین نیست مخفی نماند معنی اول منافی با دو معنی دیگر
نیست شاید وجه عدم تنبیه بر آن ظهور دو معنی بوده باشد بخلاف معنی اول که از معانی توقیفیه است
اطلاع بان ممکن نیست مگر باعلام حجج الهیه صلوات الله علیهم لهذا تنبیه باین فرموده اند یا من
لم یؤاخذ بالجریرة مراد از جریره در این مقام معصیت است یعنی ای آنکسی که مواخذه نمیکند
بر معاصی ظاهرا مراد اینست که تعجیل در عقوبت در دار دنیا نمی‌فرماید نظر باینکه دنیا دار
عملست نه دار مکافات و جزا بنابراین منافات ندارد با عقوبت در دار اخرت ولم یهتک
الستر ای آنکسی که با علم و اطلاع بر مساوی صادره هر ذی حیاتی وقدرت بر انتقام و افتضاح
در صدد افتضاح او بر نمی‌اید بر فع نمودن پرده و حجابی که ساتر اوست یا عظیم العفو
یا حسن التجاوز ای آنکسی که عفو او بزرگست یعنی عفو از معاصی عظیمه میفرماید و ای آنکسی
که تجاوز از معاصی میفرماید بنحو حسن و بطریق مستحسن کاهست کسی میگذرد از خطای عبد
خود لکن با ذلت بسیار و تعییر و توبیخ بسیار مقصود الهی این است گذشتن خلاق عالم جل
شانه از تقصیر و معاصی عباد چنین نیست یا واسع المغفرة یعنی ای آنکسی که وسعت در مغفرت

او هست

او هست که شامل هر وضیع و شریف و معاصی کبیره و صغیره همه هست و یا باسط الیدین بالرحمة
ای کسی که رحمت او احاطه کرده است هر چیز را یا صاحب کل نجوی در مصباح و جنة
الواقیة و بلد الامین چنین مذکور است یا صاحب کل حاجة در حدیث مذکور یا صاحب کل نجوی
و در مفتاح الفلاح یا سامع کل نجوی و این انسب است یعنی ای کسی که عالمست بهمه رازها
و منتهی کل شکوی و ای کسیکه منتهی الیه هر شکایتی یعنی شکایات از هر الم و هر ظالم و جابری
بتو است یا کریم الصفح ای کسیکه بلطف و کرم خود میگذرد از هر تقصیری یا عظیم المن
ای آنکسی که منت او برکافه موجودات عظیم و بزرگست یا مبتدئا بالنعم قبل استحقاقها
ای آنکسی که ابتدا کننده است در نعمت بقاطبه عباد قبل از آنکه عملی از انها صادر شود که
بسبب آن عمل مستحق آن نعمت شوند اسئلك ان لا تشوه خلقی بالنار یعنی سؤال میکنم از تو
که بسبب سوزانیدن باتش جهنم مرا کریه المنظر نفرمائی مبحث سیم در بیان بعضی از تعقیب مختص مراد این است که مرا معذب باتش جهنم نفرمائی منه
بنماز عصر است بدانکه از جمله تعقیبات مختصه بنماز عصر هفتاد مرتبه استغفار است احادیث
در فضیلت این بسیار است در بعضی احادیث چنین وارد است که هفتاد مرتبه استغفار موجب
این میشود که هفتاد گناه از او عفو میشود و در جامع الاخبار حدیثی مرویست حاصل مضمون
آن اینست که هفتاد مرتبه بعد از نماز عصر باعث این میشود که خداوند عالم جل شانه هفتاد سال
گناه او را می‌آمرزد و شیخ صدوق در مجالس حدیثی روایت نموده از جناب امام جعفر صادق
که فرموده که هرکس هفتاد مرتبه استغفار کند بعد از نماز عصر غفار ذنوب جل شانه هفتصد
معصیت را از او عفو میفرماید مجملا اخبار در رجحان این هفتاد مرتبه استغفار بسیار است
غفلت از این کار با سهولت بسیار ستمست از کاشف اسرار و دقایق جناب امام جعفر صادق
مرویست که جناب رسولخدا فرمود هرکس بگوید بعد از نماز عصر در هر روز یکمرتبه اَسْتَغْفِرُ
اللهَ الَّذی لا اِلهَ اِلّا هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّومُ الرَّحْمنُ الرَّحیمُ ذَا الْجَلالِ وَالْاِکْرامِ وَاَسْئَلُهُ اَنْ یَتُوبَ

علی توبة عبد ذلیل خاضع فقیر بائس مسکین مستجیر لا یملک لنفسه نفعاً ولا ضرّاً ولا موتاً
ولا حیوةً ولا نشوراً امر میفرمایند خداوند عالم جلّ شأنه دو ملکرا که مستحفظ او است باین که
پاره کنند نامهٔ عمل او را یعنی نامهٔ عمل او که مشتمل بر معاصی است و از جمله تعقیبات مختصّه
بنماز عصر خواندن سورهٔ مبارکهٔ انا انزلناه است ده مرتبه از کتاب فلاح السائل از جناب
امام محمد بلفظ تقی ع روایت شده حدیثی که حاصل مضمون آن اینست که هرگاه کسی سورهٔ
انا انزلناه را بعد از نماز عصر ده مرتبه بخواند در روزی که عرض اعمال عباد میشود این عمل او را
بموقف عرض میرسانند بمثال آنکه گو یا کل عمل خلایق بجهت او بوده است و از جملهٔ ادعیهٔ
بعد از نماز عصر دعائیست که ابن طاوس از جناب کاشف طریق یقین جناب امیر المومنین ع
نقل نموده که آن مقتدای اخیار بعد از نماز عصر این دعا را میخواندند سُبحانَ اللهِ وَالحَمدُ لِلّٰهِ
وَلا اِلٰهَ اِلّا اللهُ وَاللهُ اَکبَرُ وَلا حَولَ وَلا قُوَّةَ اِلّا بِاللهِ العَلِیِّ العَظیمِ سُبحانَ اللهِ
بِالغُدُوِّ وَالآصالِ سُبحانَ اللهِ بِالعَشِیِّ وَالاِبکارِ سُبحانَ اللهِ حینَ تُمسُونَ وَحینَ
تُصبِحُونَ وَلَهُ الحَمدُ فِی السَّمٰواتِ وَالاَرضِ وَعَشِیّاً وَحینَ تُظهِرُونَ سُبحانَ رَبِّکَ
رَبِّ العِزَّةِ عَمّا یَصِفُونَ وَسَلامٌ عَلَی المُرسَلینَ وَالحَمدُ لِلّٰهِ رَبِّ العالَمینَ سُبحانَ
ذِی المُلکِ وَالمَلَکُوتِ سُبحانَ ذِی العِزَّةِ وَالجَبَرُوتِ سُبحانَ الحَیِّ الَّذی لا یَموتُ سُبحانَ
القائِمِ الدّائِمِ سُبحانَ الحَیِّ القَیُّومِ سُبحانَ العَلِیِّ الاَعلیٰ سُبحانَهُ وَتَعالیٰ سُبُّوحٌ
قُدُّوسٌ رَبُّ المَلائِکَةِ وَالرُّوحِ اَللّٰهُمَّ اِنَّ ذَنبی اَمسیٰ مُستَجیراً بِعَفوِکَ وَخَوفی اَمسیٰ
مستجیراً بِاَمنِکَ وَفَقری اَمسیٰ
مُستَجیراً بِغِناکَ وَذُلّی اَمسیٰ مُستَجیراً بِعِزِّکَ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاغفِر لی
وَارحَمنی اِنَّکَ حَمیدٌ مَجیدٌ اَللّٰهُمَّ تَمَّ نُورُکَ فَهَدَیتَ فَلَکَ الحَمدُ وَعَظُمَ حِلمُکَ
فَعَفَوتَ فَلَکَ الحَمدُ وَجهُکَ رَبَّنا اَکرَمُ الوُجوهِ وَجاهُکَ اَعظَمُ الجاهِ وَعَطِیَّتُکَ
اَفضَلُ العَطایا تُطاعُ رَبَّنا فَتَشکُرُ وَتُعصیٰ وَتَغفِرُ وَتُجیبُ المُضطَرَّ وَتَکشِفُ الضُّرَّ

وتنجی

وَتُنجی مِنَ الکَربِ وَتُغنِی الفَقیرَ وَتَشفِی السَّقیمَ وَلا یُجازی آلاءَکَ اَحَدٌ وَاَنتَ اَرحَمُ
الرّاحِمینَ مبحث چهارم در بیان نبذه از تعقیبات وارده بعد از نماز مغرب بعضی از آن در ضمن
تعقیبات نماز صبح مذکور شد ثقة الاسلام روایت نموده از جناب امام جعفر صادق علیه السلام
که هر کس بعد از آنکه از نماز مغرب فارغ شد سه مرتبه بخواند اَلحَمدُ لِلّٰهِ الَّذی یَفعَلُ ما یَشاءُ وَلا
یَفعَلُ ما یَشاءُ غَیرُهُ عطا کرده خواهد شد خیر بسیار و ایضاً روایت نموده است از آن مقتدای اخیار که
فرموده بعد از آنکه از نماز مغرب فارغ شدی پس بمال دست خود را بر پیشانی خود و بگو سه مرتبه
بِسمِ اللهِ الَّذی لا اِلٰهَ اِلّا هُوَ عالِمُ الغَیبِ وَالشَّهادَةِ الرَّحمٰنِ الرَّحیمِ اَللّٰهُمَّ اَذهِب عَنِّی الهَمَّ وَالحُزنَ
و ایضاً در حدیث معتبر روایت نموده که شخصی که غالب اوقات مبتلی بود بناخوشی چشم و این مطلب را
بعرض جناب کاشف الاسرار والدقایق حضرت امام جعفر صادق ع رسانید آنحضرت فرمودند
میخواهی ترا تعلیم کنم دعائی نافع تو باشد در دنیا و آخرت و کفایت کند ترا در ناخوشی چشم عرض کردم
بلی فرمودند بگو در عقیب نماز صبح و نماز مغرب اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسئَلُکَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ عَلَیکَ
صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاجعَلِ النُّورَ فی بَصَری وَالبَصیرَةَ فی دینی وَالیَقینَ فی قَلبی وَالاِخلاصَ
فی عَمَلی وَالسَّلامَةَ فی نَفسی وَالسَّعَةَ فی رِزقی وَالشُّکرَ لَکَ اَبَداً ما اَبقَیتَنی و این دعا در مجالس
فرزند ارجمند شیخ طوسی باین نحو مذکور است اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسئَلُکَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ عَلَیکَ اَن تُصَلِّیَ
عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاَن تَجعَلَ النُّورَ فی بَصَری وَالبَصیرَةَ فی دینی وَالیَقینَ فی قَلبی وَالاِخلاصَ
فی عَمَلی وَالسَّلامَةَ فی نَفسی وَالسَّعَةَ فی رِزقی وَالشُّکرَ لَکَ اَبَداً ما اَبقَیتَنی نظر باینکه سند این
دعا در هر دو کتاب بسیار معتبر است ترک مداومت بآن بسیار حیف است شیخ صدوق در کتاب
ثواب الاعمال روایت نموده از جناب موسی بن جعفر علیهما السلام که فرمود هر کس که بگوید
بعد از نماز صبح و نماز مغرب قبل از اینکه پاهای خود را از حالت تشهد بگرداند یا قبل از آنکه با احدی
تکلم کند اِنَّ اللهَ وَمَلائِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِّ یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَیهِ وَسَلِّمُوا تَسلیماً

اللهم صل علی محمد و ذریته قاضی حوایج عباد جل شانه یکصد حاجت او را اجابت خواهد فرمود
هفتاد از ان در دنیا و سی از ان در اخرت ثقة الاسلام روایت نموده از جناب حضرت صادق ع
که آن جناب از جناب رسول خدا ص که آن حضرت فرمودند هر کس بعد از نماز صبح قبل از انکه
زانوهای خود را بگرداند از ان حالتی که در حال تشهد بان حالت بود بگوید ده مرتبه لا اله الا الله
وحده لا شریک له له الملک و له الحمد یحیی و یمیت و یمیت و یحیی و هو حی لا یموت
بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر و هم چنین بعد از نماز مغرب چنین کند عمل این شخص در روز
عرض اعمال بارگاه عزت افضل از عمل همه کس خواهد بود مگر کسی که مثل او این عمل را بعمل آورده باشد
و ایضا مستحب است که بگوید بعد از نماز مغرب و بعد از نماز صبح سبحانک لا اله الا انت اغفر لی
ذنوبی کلها جمیعا فانه لا یغفر الذنوب کلها جمیعا الا انت مبحث پنجم در تعقیبات
مختصه بنماز عشا است ادعیه در اینمقام بسیار است از جمله دعائیست که سید جلیل القدر
ابن طاوس ره روایت نموده اند از مقتدای ارباب معرفت و یقین جناب امیر المومنین ع که آنسرور را اخبار
ابتدا بعد از نماز عشا تلاوت میفرمودند اللهم صل علی محمد و آل محمد و احرسنی بعینک
التی لا تنام و اکنفنی برکنک الذی لا یرام و اغفر لی بقدرتک علی یا ذا الجلال و الاکرام
اللهم انی اعوذ بک من طوارق اللیل و النهار و من جور کل جائر و حسد کل حاسد
و بغی کل باغ اللهم احفظنی فی نفسی و اهلی و مالی و جمیع ما خولتنی من نعمک اللهم
تولنی فیما عندک مما غبت عنه و لا تکلنی الی نفسی فیما حضرته یا من لا تضره
الذنوب و لا تنقصه المغفرة اغفر لی ما لا یضرک و اعطنی ما لا ینقصک انک انت الوهاب
اللهم انی اسئلک فرجا قریبا و صبرا جمیلا و رزقا واسعا و العفو و العافیة فی الدنیا
و الاخرة اللهم صل علی محمد و علی آل محمد و اغفر لی و لوالدی و للمؤمنین و المؤمنات الاحیاء
منهم و الاموات اللهم اجعلنی ممن یکثر ذکرک و یتابع شکرک و یلزم عبادتک و یؤدی
امانتک

مقابل دو زانو چنانچه در مبحث قیام مذکور شد و مستحب در حق زنان این است
که دستها را بر بطن بگذارد تا پستان بسینه بچسبد مخفی نماند که وضع یدین بدو پستان
بچند نحو میشود ۱ انست که باطن کف راست را بر پستان راست بگذارد
و باطن کف دست چپ را بر پستان چپ بگذارد و این قسم متعارف است ۲
ان است که باطن کف دست راست بر پستان چپ بگذارد و باطن دست چپ را
بر پستان راست بگذارد ۳ وضع کف دست راست است بر پستان چپ
با وضع بعضی از ذراع دست چپ بران و وضع کف دست چپ است بر پستان
راست با وضع بعضی از ذراع دست راست بران دور نیست که تادیه سنت بهر یک
از اقسام ثلثه کرده باشد بشود لکن دور نیست که متعارف قسم اول بوده باشد
و قسم ثالث انسب بظاهر نص است ۳ از جمله اموری که ما به الاختلاف مابین مرد
و زن هستند این است که زن در حال رکوع دستهای خود را بزانو نگذارد بلکه بران
فوق زانو نهد یک بزانو بگذارد یعنی در انحنا اقتصار کند بهمین قدر که دست برسد
بران فوق زانو اعلا و بر این منحنی نشود بخلاف مرد که مستحب در حق او این است که دستها را
بر عین زانو بگذارد چنانچه مفصلا در مباحث رکوع مذکور شد ۳ ان است
که زن در حال جلوس جلوس تربع را اختیار نماید خواه جلوس در حال تشهد بوده باشد
یا ما بین دو سجده باینکه دو طرف نشیمن را بر زمین قرار دهد و هم چنین دو قدم را
و ساقها را و ران را از زمین بلند نماید و دو زانو را باهم بچسباند این قسم جلوس جلوس تربع نامیده شده
بخلاف مرد که در سابق بیان شد جلوس راجح در حق مرد در حال جلوس بعنوان تورک است و کیفیت
ان در مباحث سجده و تشهد مفصلا بیان شد ۵ ان است که زن در حال انتقال از قیام
بسجده میرود اول دو زانو را بزمین رساند بعد از ان دو دست را یعنی همچو راست بوده نشیند

نمایکه منحنی شود که عقب خود را بلند کند و دستها را بزمین رساند قبل از زانوها بخلاف مرد که مستحب در حق او این است که در وقتی که منحنی میشود به جهت سجود اول دستها را بزمین رساند بعد زانوها چنانچه مفصلاً بیان شد

آن است که زن در حال سجود اعضای خود را بزمین بچسباند یعنی ذراعین را از زمین بلند ننماید بلکه ذراعین را باید بزمین بچسباند و هم چنین تجافی بعمل نیاورد یعنی شکم را از زمین بلند ننماید بخلاف مرد که مستحب در حق او تجافی است چنانچه در مباحث سجود مذکور شد

آن است که زن در وقتیکه برمیخیزد دو دست را بر زمین و لیسار بزمین بگذارد و اعتماد و تکیه بان نموده برخیزد نه اینکه دستها را پیش روی خود بزمین بگذارد و عقب را در حالتیکه منحنی است از زمین بلند نماید منحنی نماند مطلب بجمیع امور مذکوره در حق نساء بعنوان ندب و رجحان است یعنی مستحب این است که رعایت امور مذکوره نموده با جبین کمال ملتفت باشد تا اینها موجب فساد نماز یا موجب اثم بوده باشد بنابراین هرگاه زن در حال قیام دستها بر پستانها نگذارد یا بالعکس مثل مرد بر ران بگذارد موجب بطلان نماز و اثم خواهد بود و هم چنین اگر پاهای از هم جدا و منفصل نماید و هم چنین هرگاه در حالت رکوع منحنی شود و بقدر انحناء مرد دستها را بزانوها بگذارد و در حال رکوع یا النکه از اجل بس تربیع نماید بلکه در حالت و غیره مثل مرد نشیند یا در حال النکه بسجده میرود اول دو دست را بزمین رساند بعد بالنکه در حال سجود تجافی بعمل آورد یعنی شکم و ذراعین را از زمین بلند نماید یا النکه در حالت قیام دستها را پیش رو گذارده و اعتماد بانها نماید مجملاً اخلال بکلام امور مذکوره موجب بطلان نماز یا معصیت نیست بلکه اولی و مستحب بنماز است رعایت انها نمودن بسیار بموقع است

مقام ثانی در بیان اختلاف میان مرد و زن است در اقوال متعلقه بنماز که قبل از شروع در نماز است بیان این مطلب آن هرگاه این دعا را بخواند در حین خواندن تبدیل نماید و چنانچه هم چنین دعای دوم را از ادعیه ثلثه در تکبیرات افتتاحیه که در مبحث تکبیرة الاحرام بیان شد

نقل

امانتك اللهم طهر لسانی من الكذب وقلبی من النفاق وعملی من الرياء وبصری من الخيانة انك تعلم خائنة الاعين وما تخفی الصدور اللهم رب السموات السبع ورب الارضين وما اظلت
ورب الارضين وما اقلت ورب الرياح وما ذرت ورب كل شیء واله كل شیء واخر كل شیء ورب جبرئيل وميكائيل واسرافيل واله ابرهيم واسمعيل واسحق ويعقوب اسئلك ان تصلی علی محمد وعلی آل محمد وان تتولانی برحمتك وتشملنی بعافيتك وتسعدنی بمغفرتك ولا تسلط علی احدا من خلقك اللهم اليك فقربنی وعلی حسن الخلق فقومنی ومن شياطين الجن والانس فسلمنی وفی آناء الليل والنهار فاحرسنی وفی اهلی ومالی وولدی واخوانی وجميع ما انعمت به علی فاحفظنی واغفر لی ولوالدی ولسائر المؤمنين والمؤمنات يا رب الباقيات الصالحات انك علی كل شیء قدير ونعم المولی ونعم النصير برحمتك يا ارحم الراحمين الحمد لله رب العالمين وصلوته علی سيدنا محمد النبی وآله الطاهرين بدانکه در کتاب مجالس ولد ارجمند سعادتمند شیخ الطایفه حدیثی مرویست که حاصل مضمون آن اینست که کسی بخدمت سراسر سعادت جناب کاشف الدقایق جناب امام جعفر صادق ع عرض کرد که ای مولا و آقای من شکایت میکنم بخدمت شما از المی دینی که احاطه بمن کرده است و هم چنین شکایت میکنم از ظالم و جور سلطانی که تعدی بمن کرده و می کند استدعا و التماس من اینست که دعائی بمن تعلیم فرموده باشی که ببرکت آن دعا خلاق عالم جل شانه قرضم را ادا فرماید و دفع شر و ظلم ظالم از من کند پس حضرت فرمودند بعد از آنکه شب داخل شد و ظلمت شب مستولی شد در آنوقت دو رکعت نماز بکن در رکعت اول سوره حمد و آیة الکرسی بخوان و در رکعت ثانیه سوره حمد و آیه لو انزلنا هذا القران علی جبل لرایته خاشعا متصدعا من خشیة الله وتلك الامثال نضربها للناس لعلهم يتفكرون هو الله الذی لا اله الا هو عالم الغيب والشهادة هو الرحمن الرحيم هو الله الذی لا اله الا هو الملك القدوس السلام المؤمن

المهیمن العزیز الجبار المتکبر سبحان الله عما یشرکون هو الله الخالق البارئ المصور له الاسماء الحسنی
یسبح له ما فی السموات والارض وهو العزیز الحکیم را بخوان و بعد از سلام قران را بر دارد بر سر
بگذارد و بگو اللهم بحق هذا القرآن و بحق من ارسلته به و بحق کل مؤمن مدحته فیه
و بحقک علیهم فلا احد اعرف بحقک منک پس ده مرتبه بگو بک یا الله بعد از ان ده مرتبه
بگو یا محمد و ده مرتبه یا علی و ده مرتبه یا فاطمة و ده مرتبه یا حسن و ده مرتبه یا حسین و ده مرتبه یا علی بن الحسین
و ده مرتبه یا محمد بن علی و ده مرتبه یا جعفر بن محمد و ده مرتبه یا موسی بن جعفر و ده مرتبه یا علی بن موسی و ده مرتبه
یا محمد بن علی و ده مرتبه یا علی بن محمد و ده مرتبه یا حسن بن علی و ده مرتبه یا حجة بن الحسن
بعد از ان حاجت خود را میخواهی مولف گوید ذکر این عمل در اینمقام اگرچه مقتضای مقام نبود
نظر باینکه کلام در تعقیب نماز عشا است و این عمل از جمله تعقیبات نیست لکن نظر باینکه
عملیست در شب وارد شده اثار اجابت در کیفیت ترتیب و اقوال ثابته در ان ظاهر بود بجهت
رعایت احوال ارباب حوایج از برادران ایمانی بهمین مناسبت اکتفا نمود و ذکر در اینمقام نمود و اگر
این عمل قرار شود در ساعت استجابت دعا واقع شود تا اسباب اجابت خواهد شد مظنه قوی این است که
استجابت
بشرافت مشرف گردد هرگاه با خضوع و خشوع و توجه و اقبال واقع شود بلکه انصاف اینست در چنین صورت
قطع باجابت میتوان نمود مگر در صورتیکه حاجت چیزی بوده باشد که صلاح عبد در اجابت آن نبوده
باشد فلله الحمد علی الاثر فی عباده خاتمه کتاب در بیان اموریست که اختلافست ما بین رجال و نسا خواه
افعال بوده باشد یا اقوال متعلقه بنماز قول مقدم بر نماز بوده باشد یا بعد از ان پس در اینجا سه مقام است
مقام اول در بیان افعالی که زنان مخالفت دارند در ان با مردان و این چند چیز است اول آنست که مستحب در حق
زنان آنست که در حال قیام جمع میان دو قدم نماید یعنی فاصله میان دو قدم قرار ندهد چنانچه مستحب
در حق رجال انفراج ما بین قدمین است تا یک شبر که یک وجب بوده باشد دویم آنست که زن در حال قیام
دو دست خود را بر دو پستان خود بگذارد بخلاف مرد که مستحب در حق او آنست که دو دست را بر ران بگذارد
مقابل

بخواند
نظر باینکه دعای مذکور مشتملست بلفظ عبدک و ابن عبدیک بنابراین هرگاه زن این دعا را
تبدیل نماید عبدک را بامتک چنین گوید امتک بنت عبدیک ذلیلة بین یدیک لکن این بنا
برانچه است که شیخ صدوق ره در فقیه ذکر فرموده و اما بنا بر انچه ثقة الاسلام در کافی ذکر فرموده حاجت
نیست
بتبدیل دعا بنحو مذکور در هر دو کتاب جلیل در مبحث تکبیرة الاحرام مذکور است و اما دعای ثالث
که دعای توجه بوده باشد پس نظر باشتمال و بلفظ و انا من المسلمین ایا تبدیل این بمسلمات لازم و هم
چنین و ما انا من المشرکین پس بگوید و ما انا من المشرکات و انا من المسلمات یا خیر ظاهر این است
در اینمقام بخوان بتبدیل ضرور نباشد نظر بقاعده تغلیب مرحوم شیخ شهید ثانی در کتاب
تمهید القواعد تصریح باین فرموده قال اذا صلت المراة بدعاء الاستفتاح فهل تقول و ما
انا من المشرکین و انا من المسلمین او تلق بجمع المونث احتمالان والوجه جواز کل منهما اذ لا اشکال
فی دخولهن بتعامع وقصده انتهی کلامه رفع مقامه مقام ثالث در بیان تفرقه ما بین رجال و نساء
در ادعیه وارده در مقام تعقیب است بدانکه تشکیکی در اینکه تعقیب چنانچه مستحبست در حق
مستحب
مردان در حق زنان نیز هست کلامی که هست در خصوصیات ادعیه و الفاظ است مثلا
سابق بیان شد از جمله تعقیبات وارده در عقیب هر نماز این دعا است اللهم اعتقنی من النار
وادخلنی الجنة و زوجنی من الحور العین شبهه نیست در رجحان خواندن دو فقره اولی خواه
لست
مرد باشد یا زن کلامی که هست فقره ثالثه است نظر باینکه طلب تزویج حور عین مختص بمردا
حور عین عبارت از زنانست که خداوند عالم جل شانه خلق فرموده بجهت مؤمنین چنانچه از حدیثی
که مشتمل بر همین دعاست ظاهر میشود فرمود بعد از انکه بنده از نماز فارغ شد و این دعا را
خواند حور عین بدرگاه کبریاء حضرت عزت جل شانه عرض میکنند ای پروردگار ما
ابو هیم
بنده تو خطبه کرد ما را از تو پس ما را باو تزویج کن و در حدیث صحیح مروی در تفسیر علی بن
مذکور است ان المؤمن یتزوج ثمان مائة عذراء و اربع الاف ثیبة و زوجتین من الحور العین

یعنی باری خلاق عالم جل شانه تزویج هر مؤمنی میشود در آخرت هشتصد دختران باکره و چهار هزار
زنان ثیبه و دو نوجه از حورعین راوی بعلت انکه چنین نعمت و احسانی از جناب امام جعفر
صادق ع شنید تعجب کرده عرض کرد در مقام تعجب هشتصد دختر حضرت فرمودند بلی
هشتصد دختر هر وقت آن مؤمن پیش آنها میرود می یابد آنها را باکره راوی میگوید عرض
کردم که حورعین از چه چیز خلق شده اند حضرت فرمودند از خاک نورانی بهشت نزاکت و شفافی بدن
آنها بمرتبه ایست که دیده میشود مغز استخوان آنها در عقب هفتاد جامه از حلهای بهشت از آنچه
مذکور شد مشخص شد که طلب کردن تزویج زن حور العین باین معنی است پس چندان این فقره را نباید
بخواند بلی هرگاه معنی دیگر را قصد نماید مثل اینکه طلب نماید باین کلام که خلاق عالم جل شانه
حورعین را باو عطا فرماید که خدمت کار او باشند آن چیز نیست دیگر کلام در استعمال این لفظ است
در این معنی و اما ادعیه که مشتمل بر صیغه مذکر بوده باشد پس ظاهر اینست خواندن آن در حق زنان
بی عیب باشد لکن با تبدیل صیغه مذکر بمؤنث مثل دعائی که بعد از قرائت سوره مبارکه توحید
وارد شده و آن دعا مشتمل بر اینست ان تخرجنی من الدنیا امنا وتدخلنی الجنة سالما پس تبدیل
نماید آمنا را بامنة و سالما را بسالمة و همچنین است حال در امثال این والحمد لله رب العالمین
وصلوته علی اکمل البریة اجمعین وابن عمه الخلیق من طینته الملجأ فی یوم الدین وآله
الاطیبین الاکرمین الطاهرین عزیزمن ادعیه وارده از ائمه طاهرین علیهم السلام در مقام
تعقیب اگرچه اکثر از آنست که توان استقصا نمود لکن نظر بمضمون ما لا یدرک کله
لا یترک کله ختم کلام بادعیه مذکوره نمود اگر کسی تواند همه آنچه مذکور شد تلاوت
نماید بسیار خوب واگر نه توزیع نماید بعضی اوقات تلاوت بعضی نماید و در وقت
دیگر تلاوت بعض دیگر

بازبینی شد ۱۳۷۹
کتابخانه آستان قدس
بازبینی شد
۵۳ ع